# شناخت وهابیت

نقد و بررسی تفصیلی پیشینه، عملکردها و باورها

نجم‌الدین طبسی

تهیه و تنظیم

حسن بلقان‌آبادی ـ محمّدمحسن طبسی



**اهداء به**

**روح بلند و پاسدار حریم ولایت**

**متفانی در عشق و محبت اهل بیت عليهم السلام ،**

**والد بزرگوار ، معلم و مربی گرامیم حضرت آیة الله العظمی**

**حاج شیخ محمدرضا طبسی نجفی رحمه الله**

## فهرست اجمالی

## بخش سوم: باورها / ۴۲۵

## وهابيت شاخ شيطان

عن ابن عمر قال رسول الله: «اللّهمّ بارك لنا في شامنا، اللّهمّ بارك لنا في يمننا. قالوا: وفي نجدنا. قال: اللّهمّ بارك لنا في شامنا، اللّهمّ بارك لنا في يمننا. قالوا: يا رسول الله وفي نجدنا؟ قال: هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان».[1]

بدر الدين عينى حنفى در شرح فراز پايانى حديث مى‌گويد: «وبنجد يطلع قرن الشيطان أي: أمته وحزبه».[2]

## وهابيت خوارج زمان

«كما وقع في زماننا في أتباع عبدالوهاب الذين خرجوا من نجد و تغلبوا على الحرمين وكانوا ينتحلون مذهب الحنابلة، لكنّهم اعتقدوا أنّهم هم المسلمون و أنّ من خالف اعتقادهم مشركون و استباحوا بذلك قتل أهل السنّة و قتل علمائهم حتّى كسر الله شوكتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث و ثلاثين و مائتين و ألف».[3]

---

١. بخارى، محمّد بن اسماعيل، جامع الصحيح، ج ١، ص ٣٥١، ح ٩٩٠، كتاب الاستسقاء، باب ٢۶، باب ما قيل في الزلازل والآيات.

٢. عينى حنفى، محمود بن احمد، عمدة القارى في شرح صحيح البخارى، ج ٧، ص ۵٩.

٣. ابن‌عابدين حنفى، حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار في فقه مذهب الإمام أبي‌حنيفة النعمان: ج ۴، ص ۴۴٩، باب البغاة، مطلب في أتباع عبدالوهاب الخوارج في زماننا.

## مقـدّمـه مؤلّف

**بسم‌الله‌الرّحمٰن‌الرّحیم**

**الحمدلله ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علیٰ خیر خلقه و أفضل بریّته محمّد بن عبدالله و علیٰ أهل بیته الطّاهرین، سیّما الإمام الحجّة بن الحسن المهدي، روحي و أرواح العالمین له الفداء.**

با طلوع خورشید عالمتاب اسلام و بعثت حضرت محمد مصطفی ﷺ اساس دین و مسلمانان از همان ابتدا گرفتار دشمنان سرسخت و قسم خورده بشریت شده و تا به امروز ضدیت و دشمنی آنان ادامه پیداکرده است. دشمنان اسلام هر چند نتوانسته‌اند بـه اهـداف شـوم خـود بـرسند ولی در مسـیر حـرکت سـریع اسـلام و مسـلمانان سنگ‌اندازی کرده و مشکلاتی را برای جامعه اسلامی بـه وجـود آوردنـد. دشـمنان اسلام به سرکردگی و رهبری امویان در ابتدا با چهره واقعی خود و با پـرچـم کـفر و شرک به جنگ اسلام پرداخته و سردمداران جنگ شرک علیه اسلام بودند، اما بعدها منافقانه و با پوششی به ظاهر اسلامی و دینی وارد صحنه شده و با نفوذ در پیکره امت اسلام به نام اسلام ضربات سهمگینی راکه مشرکان و کفار جرات و توان واردکردن چنین ضرباتی را نداشتند، بر مسلمانان وارد ساختند.

وهابیان یکی از مصادیق بارز همان جریان نفاق و دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان هستند. این حزب و گروه جعلی از بدو تاسیس با کاشت بغض و دشمنی بین برادران دینی باعث تفرقه امت اسلام و صف‌بندی مسلمانان در برابر یکدیگر گردید و تا مرز تکفیر و مباح دانستن خون و مال مسلمانان پیش رفته و بستر مناسبی را برای حاکمیت کفار و مشرکین بر مسلمین به وجود آورد. لبه تیز هجمات و کشتارهای این گروهک ساختگی متوجه مساجد و مراکز عبادی و فرهنگی مسلمانان است. یهودیان صهیونیزم و مراکز عبادی و فرهنگی آنان از هجوم‌ها وکشتارهای این گروهگ در امان بوده و احساس خطر نمی‌کنند، بلکه به نظر می‌رسد این فرقه با یهودیان صهیونیزم دست در دست هم داده و در راستای تضعیف و پراکنده کردن صفوف مسلمین گام برمی‌دارند.

اینجانب در کتاب‌های «*وهابیت عامل تفرقه*»، «*درسهایی در نقد وهابیت*» و «*سلفیان در گذر تاریخ*» به نقد آراء و افکار وهابیان پرداخته‌ام، اما رفتار و حرکات خائنانه این گروهک ما را بر آن داشت تا تحقیقی نسبتا جامع و فراگیر درباره «پیشینه»، «عملکردها» و «باورها»ی این گروه و حامیان آنان انجام دهم، لذا پس از دو سال تلاش بالاخره این مجموعه را به رشته تحریر در آورده و تقدیم دوستداران حقیقت می‌نمایم به امید آن‌که محققان و دانشمندان تا حدودی از مراجعه به کتب مختلف بی‌نیاز گردند.

**یادآوری چند نکته**

۱. در مجموعه حاضر برای نقد آراء و افکار وهابیان سعی شده حد الامکان از منابع معتبر روایی و تاریخی اهل سنت استفاده شود تا روشن شود که اعتقاد به «توسل»، «تبرک»، «زیارت قبر پیامبر ﷺ»، «برگزاری مراسم جشن و شادی»، «برگزاری مراسم سوگواری»، «نذر برای انبیاء و اولیای الهی» و «ساختن بارگاه و گنبد بر روی قبور» نه تنها از اختصاصات شیعه نبوده بلکه همه مسلمین به مسائل یاد

شده معتقد و پایبند هستند و فقط فرقه وهابیت آن‌ها را حرام دانسته و معتقدین آن را تکفیر می‌کنند.

۲. استناد به مطالب نقل شده از کتب اهل سنت در این مجموعه لزوما به معنای پذیرش تمامی آن‌ها از نظر ما نیست، زیرا ممکن است بعضی از این مستندات مورد بحث و تأمل باشد.

۳. مجموعه حاضر با بررسی و نقد پیشینه و باورهای وهابیت در صدد از میان برداشتن مهمترین مانع تحقق وحدت اسلامی که وهابیت و عقاید تکفیری آنان است، می‌باشد.

در پایان از دو فرزند عزیزم شیخ حسن بلقان‌آبادی و شیخ محمدمحسن طبسی که در بازنویسی، تحقیق، ارجاع و تطبیق متون با مصادر اصلی و تنظیم این مجموعه جدیت و تلاش فراوانی کرده‌اند، و همچنین از راهنمایی‌ها و نکات ارزندهٔ جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمّدباقر پورامینی کمال تشکر را دارم و تشکر ویژه از جناب آقای شیخ حسن بلقان‌آبادی که تلاش فوق العاده‌ای را مبذول داشتند. شکر الله مساعیهم وکثر الله أمثالهم.

**نجم‌الدین طبسی**

**قم ۱۳۹۱/۳/۱۵هجری شمسی**

**۱۳ رجب المرجب / ۱۴۳۳ هجری قمری**

**مصادف با میلاد پر برکت امیر مؤمنان علی ﷺ**

# کلیـــات

## ۱. ضرورت

عوامل و دلایل مختلف درون دینی و برون دینی ضرورت تحقیقی نسبتا جامع در زمینه «پیشینه»، «عملکردها» و «باورها»ی وهابیان را نشان می‌دهد که به برخـی از این عوامل و دلایل اشاره می‌شود:

### أ) دلایل درون دینی

۱. ایجاد تفرقه بین مسلمین: وهابیان با تحریک مسائل اختلافی مسلمانان، بـین مذاهب و فرقه‌های مختلف مسلمانان تفرقه ایجادکرده و آنان را به درگیری و جنگ علیه یکدیگر تحریک می‌کنند.

۲. اشاعه و نشر شبهات علیه مسلمین: وهابیان با اشاعه و نشر شـبهات مـختلف علیه عقاید شیعیان و اهل سنت به تضعیف باورهای تمامی مسلمانان می‌پردازند و در واقع نقش یهود را در ایجاد تزلزل در عقاید مسلمانان ایفا می‌کنند.

۳. فتاوای تکفیری: وهابیان با برداشت‌ها و تفسیرهای غلط و اشـتباه از مـفاهیم «توحید» و «شرک» تمامی مسلمانانی راکه مخالف برداشت‌های آنان از این مفاهیم

هستند، تکفیر می‌کنند و فتوای قتل آنان را صادر می‌کنند.

۴. قتل و کشتار مسلمانان: وهابیان همانند اسلاف خود با صدور فتاوای تکفیری توسط وعاظ سلاطین و مفتیانشان، خون و مال مسلمانان را مباح دانسته و به بهانه‌های مختلف در کشورهای اسلامی اقدام به بمب‌گذاری کرده و با حملات انتحاری، بسیاری از مسلمانان را به قتل می‌رسانند.

۵. روشن نبودن ماهیت خطرناک وهابیان و جدایی آنان از اهل سنت و پیکره مسلمین: وهابیان با انتساب خود به احمد بن حنبل یکی از ائمه فرقه‌های چهارگانه معروف اهل سنت، خود را سنّی و بخشی از مسلمانان معرفی کرده و ماهیت و چهره واقعی و خطرناک خود را نزد بسیاری از مسلمانان مخفی می‌کنند و باعث گمراه شدن عده‌ای از مسلمانان می‌شوند.

۶. تبدیل شدن به الگویی برای جوانان اهل سنت: بر اثر مخفی ماندن ماهیت و چهره واقعی و خطرناک وهابیان، متأسفانه عده‌ای از غافلان اهل سنت، این گروه و تفکرات ضد اسلامی آنان را الگوی خود قرار داده و به پیروی از آن می‌پردازند.

۷. احیاء و ترویج تفکر امویان و مروانیان: با کمی تأمل و دقت در پیشینه، عملکردها و باورهای وهابیان به خوبی می‌توان دریافت که این گروهک از تفکرات ضد اسلامی امویان و مروانیان پیروی می‌کند و در عمل و رفتار نیز احیاگر و مروج همان تفکر است و در گفتار نیز ابایی از دعوی پیروی از این شجره ملعونه ندارند.

### ب) دلایل برون دینی

۱. معرفی شدن وهابیت به عنوان نماینده اهل سنت و مسلمانان: متأسفانه بر اثر حمایت‌های فراوان پادشاهان و حاکمان عرب و برخی کشورهای اسلامی از وهابیان و در اختیار داشتن تریبون‌های نماز جمعه و جماعت و داشتن وسائل ارتباطی همچون ماهواره، سعی شده این گروهک انحرافی به عنوان نماینده و سخنگوی اهل سنت و مسلمانان در جهان معرفی شود.

۲. خشن جلوه دادن اسلام: این گروهک انحرافی که خود را در جهان بـه عـنوان نماینده و سخنگوی اهل سنت و مسلمانان معرفی می‌کند، متأسفانه با اعمال و رفتار خشن و غیر انسانی خود، ترور و کشتار مسلمانان و غیر مسلمانان، چهره‌ای زشت و خشن از اسلام به جهانیان معرفی کرده است.

۳. جلوگیری از رشد سریع اسلام و ایجاد اسلام هراسی: عملکرد خشـن و غـیر انسانی وهابیان و ترور و کشتار مسلمانان و غیر مسلمانان نه تنها از رشد سریع اسلام جلوگیری کرده است، بلکه احیانا بـاعث تـنفر جـهانیان از اسـلام و مـوجب اسـلام هراسی در جهان شده است.

۴. اسلام هراسی و تبدیل آن به اسلام ستیزی: تفکرات و رفتارها و اعمال وهابیان نه تنها عده‌ای از غربیان را از اسلام متنفر و فـراری کـرده است، بـلکه بـاعث اسـلام ستیزی و مقابله آنان با اسلام و مسلمانان شده است.

۵. تحریک غیر مسلمین و احتمال وقوع جنگ‌های صلیبی: رفتارها و برخوردهای وهابیان با جهانیان و غیر مسلمانان، بـاعث تـحریک آنـان عـلیه مسـلمانان گـردیده و زمینه وقوع جنگ‌های صلیبی را فراهم کرده است.

۶. حمایت استعمار و دشمنان قسم خورده اسلام از فتنه وهابیت: سیاست تفرقه‌انداز و حکومت کن، یکی از سیاستهای دیرینۀ پیر استعمار است که برای مبارزه بـا دیـن مبین اسلام در دستور کـار خـود قـرار داده است، فـتنۀ وهـابیت یکـی از مـهمترین ابزارهای پیر استعمار برای رسیدن به این هدف شوم است که وهابیت با حرکت‌های افراطی، تند و خشنونت‌بار و تکفیر و کشتار به خوبی اهداف استعمار را پیاده می‌کند.

### ۲. پیشینه

علمای اسلام اعم از شیعه و سنی به خصوص پس از ظهور محمد بن عبدالوهاب کتاب‌ها و ردیه‌های متعددی در نقد و رد تفکرات وهابیان نـوشته‌انـد کـه در فـصل «محمد بن عبدالوهاب نجدی و فتنه وهابیت» نام ۳۰ عنوان از نقدهای عالمان اهل سنت

و ۱۸ عنوان از ردیه‌های عالمان شیعه ذکر شده است. در این‌جا بـه مـناسبت پـیشینه تحقیق تنها به چند مورد از مهمترین نقدها و ردیه‌های عالمان شیعه اشاره می‌شود:

۱. «*کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب*». این کتاب نوشته سیدمحسن امین حسینی عاملی و یکی از جامع‌ترین کتاب‌ها در این زمینه است.

۲. «*الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب*» نوشته علامه امینی.

۳. «*نقض فتاوی الوهابیة*». نوشته شیخ محمدحسین کاشف الغطاء.

۴. «*الرد علی الوهابیة*». نوشته محمد جواد بلاغی.

۵. «*الوهابیة في المیزان*». نوشته شیخ جعفر سبحانی.

۶. «*بحوث في الملل و النحل*». نوشته شیخ جعفر سبحانی.

۷. «*وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی*». نوشته شیخ جعفر سبحانی.

۸. «*سلفی‌گری و پاسخ به شبهات*». نوشته علی‌اصغر رضوانی.

۹. «*وهابیت از منظر عقل و شرع*». نوشته حسینی قزوینی.

تحقیقات و نوشته‌های ذکر شده قبلی با وجود زحمات زیاد و قابل ستایش، دارای نواقص و کاستی‌هایی بود که به عنوان نمونه به چند مورد از این کاستی‌ها و نواقص اشاره می‌شود:

۱. برخی از آثار یاد شده، به زبان عربی نوشته شده و اسـتفاده از آن بـرای عـموم مراجعین فارسی زبان مشکل است.

۲. کتاب‌ها و تحقیقات قبلی جامع سه بخش «تاریخچه»، «عملکردها» و «باورها»ی وهابیان نبوده و هر یک به بخشی از این مباحث پرداخته‌اند.

۳. در برخی از تحقیقات قبلی نقل با واسطه و نقل به معنی و نقل از منابع ضعیف صورت گرفته و عین مستندات و مطالب ذکر نشده است و برخی نیز فاقد مدرک است.

۴. برخی از نوشته‌های قبلی فاقد دسته‌بندی و ترتیب مـنظم بـوده و بـا شـیوه‌ای روشمند به ریشه‌یابی تفکرات وهابیان نپرداخته‌اند.

۵. نوشته شدن به زبان علمی و دقیق و غیر قابل فهم بودن برای عموم، یکی دیگر از مشکلات برخی تحقیقات و کتاب‌های قبلی است.

۶. پراکنده بودن مباحث مربوط به وهابیان در مجلدات مختلف، مشکل دیگر برخی از کتاب‌های ذکر شده است.

**اثر حاضر**

در کتاب حاضر سعی شده است کاستی‌ها و نواقص نوشته‌ها و تحقیقات قبلی برطرف شود و دارای ویژگی‌های فراوانی است که به چند مورد از این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

۱. به زبان فارسی ساده و روان نوشته شده و دارای دسته‌بندی و ترتیب منظم بوده تا عموم مراجعه کنندگان به راحتی آن را مطالعه کرده و از آن استفاده نمایند.

۲. به طور مفصل و با حوصله فراوان به مباحث پرداخته شده و دارای سه بخش «پیشینه و کنونه»، «افراط‌ها و تفریط‌ها» و «باورها»ی وهابیان است و نقص و کاستی عمده کتاب‌های قبلی را جبران کرده است و مراجعه کننده علاوه بر عقاید و باورهای وهابیان با عملکردها و تاریخچه آنان نیز آشنا می‌شود. در بخش اول، پیشینه و تاریخچه وهابیان در پنج فصل بیان شده است. در بخش دوم در چهار فصل به عملکرد وهابیان پرداخته شده است و در بخش سوم عقاید و باورهای وهابیان در نُه فصل مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۳. به دلیل ترجمه آزاد از متون عربی، عین متون عربی در پاورقی ذکر شده است تا محققین به اصل مستندات و متون دسترسی داشته باشند.

۴. با شیوه‌ای روشمند و بر اساس سیر تاریخی به ریشه‌یابی تفکرات وهابیان پرداخته شده است و ارتباط مطالب با یکدیگر برقرار شده است.

۵. در تمامی فصول بخش سوم و در نقد باورها و عقاید وهابیان با ذکر نمونه‌ها و موارد فراوانی از تاریخ اسلام و در قرون متمادی به اثبات عقاید و باورهای مسلمانان و ابطال ادعاهای وهابیان پرداخته است.

۶. برای اثبات عقاید و باورهای مسلمانان و ابطال ادعاهای وهابیان از منابع روایی، تاریخی و تفسیری اهل سنت استفاده کرده و به ندرت و تنها به عنوان موید از منابع شیعیان استفاده شده است.

۷. حد الامکان سعی شده به منابع اصلی مراجعه شود و از نقل با واسطه پرهیز شده است، مگر در صورتی که امکان دسترسی به منبع اصلی وجود نداشته است. از نقل مطالب بدون مدرک و یا نقل از منابع ضعیف نیز تا حد ممکن پرهیز شده است.

## ۳. توضیح مفاهیم کلیدی

قبل از ورود به بحث توضیح واژگان حنبلی، وهابی، تکفیری و سلفی و بیان نسبت بین آنها ضروری است.

### حنبلی

به پیروان احمد بن حنبل پیشوای اهل حدیث و سلفی‌گری، حنبلی گفته می‌شود و وهابی‌ها و سلفی‌ها خود را حنبلی می‌دانند.

### وهابی

به پیروان محمد بن عبدالوهاب گفته می‌شود که در قرن ۱۲ هجری قمری در منطقه نجد جزیرة العرب با قتل و غارت، تفکر سلفی را رواج داد و تا به امروز به طرفداران وی، وهابی اطلاق می‌شود.

### تکفیری

نام دیگری است که بر وهابی‌ها اطلاق شده است. این گروه با پیروی از سلف خود، با نگاهی کاملا متحجرانه و واپسگرایانه، با موحد دانستن خود و حق دانستن عقاید محمد بن عبدالوهاب، سایر فرق و مذاهب را باطل می‌دانند و آنان را تکفیر می‌کنند.

### سلفی

سلفی اسم منسوب است و به گروهی گفته می‌شود کـه مـدعی پـیروی از تـفکر سـلف هستند. با تبیین معنای لغوی و اصطلاحی و اقسام آن، مقصود از سلف روشن خواهد شد.

### سَلَف در لغت

«**سَلَفَ**» فعل ماضی، به معنای گذشته است و «**قوم سلّاف**» به مـعنای پـیشینیان و «**سلف الرجل**» به معنای نیاکان شخص است.[۱] بنا بر این واژه سلف در لغت به معنای گذشته و پیشینیان است.

### سلف در اصطلاح

پنج تفسیر در معنای اصطلاحی سلف گفته شده است که با یکدیگر قابل جمع هستند.

۱. سلف فقط به صحابه، تابعین و تابع تابعین اطلاق می‌شود و سلفی کسی است که پیرو صحابه، تابعین و تابع تابعین باشد.[۲]

۲. سلف یعنی صحابه، تابعین، تابع تابعین و پیشوایان مذاهب فقهی و سلفی به رجوع‌کنندگان به آنان در اعتقادات اطلاق می‌شود.[۳]

۳. سلف به معنای قرن‌های اول ـ که بهترین قرن‌های این امت است ـ مـی‌باشد و مراد از سلفی رجوع‌کننده به آنچه‌که سلف اول در فهم دین ـ اعم از عقیده، شریعت و سلوک (کلام، فقه، اخلاق) ـ داشته‌اند، می‌باشد.[۴]

۴. سلف به معنای سه قرن اول اسلام و سلفی کسی است که از کسانی که در ایـن سه قرن می‌زیسته‌اند، پیروی کند.[۵]

---

۱. جوهری شافعی، تاج اللغة و الصحاح العربية: ج ۴، ص ۱۳۷۶، مادة سلف و ابن‌فارس، معجم مقاييس اللغة: ج ۲، ص ۳۹۰، ماده سلف.

۲. طيب بن عمر بن حسين جكيني، العقيدة السلفية و الرد على المنحرفين عنها: ص ۳۰.

۳. احمد بن حجر آل بوطامي بِنَعلي، العقائد السلفية بأدلتها النقلية و العقلية: ج ۱، ص ۹ ـ ۱۲.

۴. يوسف قرضاوی، الصحوة الاسلامية و هموم الوطن العربي و الإسلامي: ص ۲۵.

۵. محمد سعيد رمضان بوطی، السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب اسلامي: ص ۹.

۵. برخی سلفی را بر حنابله‌ای اطلاق می‌کنند که در قرن چهارم یا پنجم می‌زیسته‌اند.[۱]

### نسبت بین سلفی و وهابی

حسن بن علی سقاف اردنی شافعی بر این باور است که فرقی بین سلفی و وهابی نیست و هر دو گروه دو روی یک سکّه هستند و اعتقادات و افکار مشترکی دارند. وهابی‌ها در داخل جزیرة العرب به وهابیِ حنبلی معروف می‌باشند و در خارج جزیرة العرب سلفی نامیده می‌شوند. وی در این‌باره می‌گوید: سلفیه معاصر به پیروان ابن تیمیّه حنبلی و مذهب امامان حنابله اهل تجسیم اطلاق می‌شود که بیرون از جزیرة العرب هستند. همه سلفی‌های معاصر (در جزیرة العرب) ابن تیمیّه حنبلی ـ یکی از علمای حنابله ـ را امام، مرجع و شخصیتی برجسته می‌دانند و اصطلاح وهابی را به خاطر قبیح و شنیع بودن استفاده نمی‌کنند.

وهابی‌ها یا سلفی‌ها، پیروان مذهب حنبلی‌اند، حنبلی‌هایی که مجسمه و از نواصب هستند. اگر چه بعضی از وهابی‌ها در برخی از قضایا با مذهب حنبلی مخالف هستند اما همه وهابی‌ها بر عقیده تشبیه و تجسیم و نصب[۲]، اتفاق نظر دارند.

سقاف در ادامه می‌گوید: حقیقت این است که وهابیت از بطن سلفیه زاده شده است و محمد بن عبدالوهاب کسی است که افکار ابن تیمیّه حنبلی و قدمای حنابله مجسمه را تبلیغ می‌کرد؛ همان مجسمه‌ای که ادعای سلفی‌گری و پیروی از سلف را داشتند.[۳]

---

۱. طیب بن عمر بن حسین جکینی، العقیدة السلفیة و الرد علی المنحرفین عنها: ص ۲۶.

۲. «الناصبیة و هم المنافقون المتدیّنون ببغضة عليّ ﷺ، سموا بذلك لأنّهم نصبوا له و عادوه». ناصبی در اصطلاح به افرادی اطلاق می‌شود که دشمنی و بغض خود را با اهل‌بیت ﷺ اظهار می‌کنند و منافقانی هستند که دیانت آنان، بغض و کینه حضرت علی است. ر. ک سیر أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۳۷، شرح حال یزید بن معاویه، ش ۸، پاورقی ۲. «النصب: بغض أهل البیت عليّ و ابنیه و أمّهما». شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۱۱۴، پاورقی ۱.

۳. حسن بن علی سقاف، السلفیة الوهابیة أفكارها الأساسیة و جذورها التاریخیة: ص ۱۹ ـ ۲۰.

بنا بر این مراد از سلف، کسانی هستندکه در سه قرن اول زندگی می‌کردند و سلفی کسی است که ادعای پیروی از آنان را در فقه، اخلاق و عقاید دارد مانند ابن تیمیه حنبلی حرانی. وهابی‌ها نیز مدعی پیروی از این تفکر هستند؛ لذا مقصود از سلفی در این کتاب، همان وهابی است.

با توجه به مطالب یاد شده، برای شناخت دقیق وهابیت، ابتدا باید پیشینه‌های فکری و رفتاری آنان در قرون نخستین اسلامی بررسی شود، سپس احمد بن حنبل ـ پیشوای فکری حنابله و وهابیان ـ و تفکرات وی، بازخوانی و بررسی شود و در ادامه شخصیت و باورهای ابن تیمیّه حنبلی مؤسس فکری وهابیت و محمد بن عبدالوهاب مؤسس وهابیت و مروج افکار سلفیه، مورد واکاوی قرار گیرد.

بخش اول:

# پیشینه و کنونه

# فصل اول
# پیشینه‌های فکری و رفتاری
# وهابیت در قرون نخستین اسلامی

وهابیت واژه‌ای است که برای مسلمانان یادآور جلوگیری از تبرک، توسل و زیارت قبور است. وهابیان با سنگ خواندن قبر پیامبر اکرم ﷺ، سعی در بی‌فایده جلوه دادن زیارت قبر آن حضرت ﷺ دارند. موارد یاد شده، یکی از باورهای وهابیان است که ریشه در قرون اولیه و امویان دارد. سیاست اصلی بنی‌امیه و در رأس آنان معاویه، محو و نابودی اسلام محمدی از جامعه اسلامی و دفن نام و آثار پیامبر اکرم ﷺ بود. پس از معاویه در راستای همین سیاست، مروان بن حکم اموی و پس از او، حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عبدالملک بن مروان در عراق، از تبرک و توسل و زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ با عبارات توهین‌آمیز، جلوگیری کردند.

## تلاش معاویه برای محو نام پیامبر ﷺ

مغیرة بن شعبة در یکی از ملاقات‌های خود با معاویه به او گفت: بنی‌هاشم اقتدار خود را از دست داده‌اند و خطری از ناحیه آنان حکومت تو را تهدید نمی‌کند. چه بهتر

که بر آنان سخت نگیری و آنان را مورد مهر و محبت قرار دهی.

معاویه گستاخانه در پاسخ گفت: پس از مرگ ابوبکر، عمر و عثمان هیچ اثری از آنان باقی نمانده و نامی از آنان برده نمی‌شود اما هر روز پنج مرتبه فریاد «**أشهد أنّ محمداً رسول‌الله**» به گوش می‌رسد. با این وضع، دیگر چه چیزی برای ما بنی‌امیه باقی مانده است. به خدا سوگند تا نام پیامبر را دفن نکنم و از زبان‌ها نیندازم، آرام نخواهم گرفت.[1]

روزی معاویه هنگام شنیدن صدای مؤذن که به رسالت پیامبر اکرم ﷺ شهادت و گواهی می‌داد، به اعتراض گفت: ای فرزند عبدالله! همت بلندی داشتی، به کمتر از این که نامت کنار نام خدا برده شود، رضایت ندادی.[2]

## جلوگیری مروان از زیارت قبر پیامبر ﷺ

مروان بن حکم بی‌شرمانه قبر پیامبر اکرم ﷺ را سنگ خوانده و ابوایوب انصاری را از زیارت قبر شریف آن حضرت و تبرک جستن به آن باز داشت.

احمد بن حنبل به نقل از داود بن ابی‌صالح چنین گزارش می‌کند: روزی مروان،

---

۱. «...قلت له و قد خلوت به: إنّك قد بلغتَ منّا يا أميرالمؤمنين! فلو أظهرتَ عدلاً و بسطتَ خيراً، فإنّك قد كبرتَ و لو نظرتَ إلى إخوانك من بني‌هاشم، فوصلتَ أرحامهم، فوالله ما عندهم اليوم شيء تخافه. فقال لي: هيهات هيهات! ملك أخو تيم، فعدل و فعل ما فعل، فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره إلّا أن يقول قائل: أبوبكر، ثمّ ملك أخو عدي، فاجتهد و شمر عشر سنين، فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره إلّا أن يقول قائل: عمر، ثمّ ملك أخونا عثمان، فملك رجل لم يكن أحد في مثل نسبه، فعمل ما عمل و عمل به، فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره و ذكر ما فعل به و أنّ أخا هاشم يُصرَخ به في كلّ يوم خمس مرات «أشهد أنّ محمداً رسول‌الله ﷺ» فأيّ عمل يبقى مع هذا؟ لا أمّ لك، والله إلّا دفناً دفناً». زبير بن بكار، الأخبار الموفقيات: ص ۵۷۶؛ مسعودی شافعی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۴، ص ۴۸ و ۴۹، ذكر خلافة المأمون، نداء المامون في أمر معاوية و سببه، حوادث ۲۱۲ هجری قمری و ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۵، ص ۱۲۹ و ۱۳۰، ذیل خطبه ۶۰، أخبار متفرقة عن معاوية.

۲. «لله أبوك يابن عبدالله! لقد كنتَ عاليَ الهمّة، ما رضيتَ لنفسك إلّا أن يقرن اسمك باسم ربّ العالمين». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغة: ج ۱۰، ص ۱۰۱، ذیل خطبه ۱۸۳.

مردی را دید که صورتش را روی قبر پیامبر اکرم ﷺ گذاشته بود. مروان در حالی که گردن او را گرفته بود، گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟

هنگامی که زائر قبر پیامبر اکرم ﷺ صورتش را به سمت مروان برگرداند، ناگهان مروان با ابوایوب انصاری صحابی پیامبر اکرم ﷺ مواجه شد. ابوایوب انصاری در پاسخ به مروان، گفت: بله، به دیدار پیامبر خدا ﷺ آمده‌ام، نه دیدار سنگ. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: زمانی که دین‌داران، امور دینی مردم را بر عهده دارند، بر حال دین نگریید. زمانی باید بر دین گریست که نااهلان عهده‌دار امور دینی مردم باشند.[1]

حاکم نیشابوری شافعی حدیث یاد شده را صحیح دانسته و می‌گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد و لم‌یخرجاه». ذهبی سلفی نیز در تعلیقه خود بر مستدرک حاکم، آن را صحیح دانسته است.[2]

علامه امینی با توجه به همین حدیث می‌فرماید: این حدیث و ماجرا گویای این مطلب است که منع توسل به قبور پاکانِ دین، از بدعت‌های امویان بوده است.[3]

ابن‌حبان بستی شافعی به ماجرای دیگری از ممانعت مروان از نماز خواندن اسامه بن زید در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌کند و به نقل از عبیدالله بن عبدالله می‌نویسد: روزی مروان اسامه بن زید را در حال خواندن نماز در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «أقبل مروان یوماً، فوجد رجلاً واضعاً وجهه علی القبر، فأخذ برقبته و قال: أتدري ما تصنع؟ قال: نعم! فأقبل علیه، فإذا هو أبوأیوب الأنصاري ﵁، فقال: جئت رسول‌الله ﷺ و لم‌آت الحجر، سمعت رسول‌الله ﷺ یقول: لاتبکوا علی الدین إذا ولیه أهله و لکن ابکوا علیه إذا ولیه غیر أهله». احمد بن حنبل، المسند: ج ۵، ص ۴۲۲، حدیث أبي‌أیوب الأنصاري؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۴، ص ۵۶۰، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۲۷۹/۸۵۷۱؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۰، ص ۲۱۷ ـ ۲۱۸، شرح حال مروان بن حکم، ش ۷۴۶۴ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۲۴۵، کتاب الخلافة، باب ولایة المناصب غیر أهلها.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۲۷۹/۸۵۷۱، کتاب الفتن و الملاحم.

۳. «إنّ هذا الحدیث یعطینا خبراً بأنّ المنع عن التوسل بالقبور الطاهرة إنّما هو من بدع الأمویین و ضلالاتهم منذ عهد الصحابة و لم‌تسمع أذن الدنیا قطّ صحابیاً ینکر ذلك غیر ولید بیت أمیة مروان الغاشم». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۱۹، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ و کیفیتها.

مشاهده‌کرد و او را به خاطر این عمل مورد سرزنش قرار داد و گفت: چرا به سوی قبر پیامبر نماز می‌خوانی؟

اسامه بدون اینکه جسارتی به مروان کرده باشد، فقط پاسخ داد: پیامبر ﷺ را دوست دارم.

مروان با الفاظی زشت به اسامه توهین کرد و به او فحش داد. اسامه خطاب به مروان گفت: ای مروان! با الفاظی که به‌کار بردی، مرا اذیت و ناراحت کردی. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «خداوند افراد بدزبان و ناسزاگو را دوست ندارد» و گواهی می‌دهم که تو انسان بدزبان و ناسزاگویی هستی.[۱]

## مروان بن حکم کیست؟

مروان بن حکم بن ابی‌العاص اموی در سال دوم هجری متولد شد و به قولی در سال پنجم هجری به دنیا آمد. مالک می‌گوید: مروان در روز جنگ احد (سال سوم هجری) متولد شد. بنا بر این طبق قول مالک، مروان در زمان رحلت پیامبر اکرم ﷺ، حدوداً هشت ساله بود.

مروان، پیامبر اکرم ﷺ را ندیده است؛ زیرا وی در خردسالی به همراه پدرش به دستور پیامبر اکرم ﷺ به طائف تبعید شد. از این رو وی را نمی‌توان صحابی دانست. با به قدرت رسیدن عثمان، مروان و پدرش حکم بن ابی‌العاص به دستور عثمان از

---

۱. «عن عبیدالله بن عبدالله قال: رأیتُ أسامةَ بن زید یُصلّي عند قبر رسول‌الله ﷺ، فخرج مروان بن الحکم، فقال: تُصلّي إلی قبره؟ فقال: إنّي أُحبُّه. فقال له قولاً قبیحاً، ثمّ أدبر. فانصرف أسامة، فقال: یا مروان! إنّك آذیتني و إنّي سمعت رسول‌الله ﷺ یقول: إنّ الله یبغضُ الفاحشَ المتفحِّش و إنّك فاحشٌ متفحشٌ». ابن‌حبان بستی شافعی، صحیح ابن‌حبان: ج ۵، ص ۳۵۸، کتاب الحظر و الإباحة، باب الاستماع المکروه و سوء الظن و الغضب و الفحش، ح ۵۷۰۴؛ ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستیعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱، ص ۱۷۱، شرح حال اسامة بن زید، ش ۲۱؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۱، ص ۶۶، شرح حال اسامة بن زید؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۰، ص ۲۱۷، شرح حال مروان بن حکم، ش ۷۴۶۴ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۵۰۲، شرح حال اسامة بن زید، ش ۱۰۴.

طائف به مدینه بازگردانده شدند. مروان با ازدواج با دختر عثمان پایگاه خود را در حکومت عثمان مستحکم کرد.[۱]

با اینکه مروان کاتب عثمان و امین وی بود، با جعل نامه‌ای از طرف عثمان و افشا شدن آن، زمینه شورش علیه عثمان و قتل وی را فراهم نمود. مروان به بهانه خون خواهی عثمان به طلحه و زبیر ملحق شد و جنگ جمل را به راه انداختند. مروان روز جمل با تمام توان جنگید ولی زمانی که شکست را احساس کرد، طلحه راکشت.[۲]

مروان در روز حرّه، مسلم بن عقبه[۳] راکه از طرف یزید برای غارت وکشتار مردم مدینه به شهر حمله‌ور شده بود، همراهی کرد و او را به جنگ با مردم مدینه تحریک نمود.[۴]

### نفرین پیامبر در حق مروان

عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ پدر مروان و خود مروان راکه در صلب پدرش بود، لعن کردند.[۵]

عبدالرحمن بن عوف نیز می‌گوید: هر کسی صاحب فرزند می‌شد، فرزندش را

---

۱. برای آشنایی بیشتر با شرح حال مروان به سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۴۷۶ ـ ۴۷۹، شرح حال مروان، ش ۱۰۲ و قاموس الرجال: ج ۱۰، ص ۳۴ ـ ۴۰، شرح حال مروان بن حکم، ش ۷۴۷۶، مراجعه شود.

۲. «عن قیس قال: رأیتُ مروان بن الحکم حین رمی طلحة یومئذ بسهم، فوقع في رکبته، فمازال ینسحُّ حتّی مات». «عن یحیی بن سعید عن عمّه، أنّ مروان رمی طلحة بسهم فقتله، ثمّ التفت إلی أبان، فقال: قد کفیناك بعض قَتَلَةِ أبیك» و «قال یحیی بن بُکیر و خلیفة بن خیاط و أبونصر الکلاباذي: إنّ الذي قَتل طلحةَ مروانُ بن الحکم». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۵، ۳۶ و ۴۰، شرح حال طلحه، ش ۲.

۳. مسلم بن عقبه به خاطر جنایاتی که در روز حره انجام داد و خون‌های فراوانی که از مسلمانان مدینه به زمین ریخت، به مسرف بن عقبه معروف شد.

۴. «وکان یوم الحرة مع مسرف بن عقبة یحرّضه علی قتال أهل المدینة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۴۷۹، شرح حال مروان بن حکم، ش ۱۰۲. «فجعل مروان یخبره و یحرّضه علیهم». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۵، ص ۳۹، شرح حال مروان.

۵. «... و لکن رسول‌الله ﷺ لعن أبا مروان و مروان في صلبه». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۴، ص ۵۲۸، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۱۹۱/۸۴۸۳.

نزد پیامبر ﷺ می‌آورد تا آن حضرت در حق او دعاکند. هنگام تولدِ مروان وقتی او را نزد حضرت آوردند، پیامبر ﷺ با قورباغه خواندن مروان و پدرش، هر دوی آنان را لعن‌کردند و فرمودند: «**الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون**».[۱]

حاکم نیشابوری شافعی حدیث یاد شده را صحیح می‌داند و می‌گوید: «هذا حدیث صحیح الاسناد و لم‌یخرجاه».[۲]

این جریان آن قدر شهرت داشت که مردم مدینه در جریان واقعه حره به خاطر خیانت و نقش وی در جنایات واقعه حره، وی را وزغ بن وزغ صدا می‌زدند.[۳]

عبدالله بن زبیر نیز می‌گوید: قسم به خدای کعبه! حکم بن ابی‌العاص و فرزندان او مورد لعن و نفرین پیامبرند.[۴]

**سخنان امام علی علیه‌السلام درباره ظلم و ستم مروان و آل مروان**

حضرت علی علیه‌السلام پس از قتل عثمان، خطاب به مروان، فرمود: وای بر تو و وای بر امت محمد از دست تو و پسرانت! زمانی که به قدرت برسید.[۵]

---

۱. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۴، ص ۵۲۶، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۸۴۷۷/ ۱۸۵؛ مناوی شافعی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر: ج ۲، ص ۸۱، شرح حدیث «اقتلوا الوزغ و لو في جوف الکعبة»، ش ۱۳۲۶؛ حلبی شافعی، السیرة الحلبیة في سیرة الأمین المأمون: ج ۱، ص ۵۰۹، باب عرض قریش علیه ﷺ أشیاء؛ ابن‌حماد مروزی، الفتن: ص ۱۰۸، الجزء الثاني، باب آخر من ملك بني‌أمیة، ح ۳۱۶.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۴، ص ۵۲۶، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۸۴۷۷/ ۱۸۵.

۳. «فتصایح الناس و جعلوا ینالون من مروان و یقولون: الوزغ بن الوزغ». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۵، ص ۶۷، الطبقة الأولی من أهل المدینة من التابعین، شرح حال عبدالله بن حنظلة و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۲۹، ص ۲۹۶، شرح حال عبدالله بن حنظلة، ش ۳۳۵۱.

۴. «قال الشعبي: سمعتُ ابن‌الزبیر یقول: و ربّ هذه الکعبة! إنّ الحکم بن أبي‌العاص و وُلده ملعونون علی لسان محمد ﷺ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۱۰۸، شرح حال حکم بن ابی‌العاص، ش ۱۴.

۵. «نظر إلیه عليّ یوماً، فقال له: ویلك و ویل أمّة محمد منك و من بنیك إذا ساءت درعك». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستیعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۴۴۴، شرح حال مروان بن حکم، ش ۲۳۹۹.

در سال ۳۶ هجری در جنگ جَمَل، هنگام اسیر شدن مروان بن حکم و شفاعت خواهی امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد پدر در مورد بیعت مروان با حضرت، امام علی علیه السلام فرمود: مگر مروان پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست، دست او دست یهودی است[۱]. اگر با دست خود بیعت کند در نهان بیعت را می‌شکند. آگاه باشید او حکومتی کوتاه مدت خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان، بینی خود را پاک کند.[۲] او پدر قوچ‌های چهارگانه[۳] است و امّت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت.[۴]

### دشمنی مروان با امام علی و اهل بیت علیهم السلام

در زمان امارت مروان بر مدینه، وی در خطبه‌های نماز جمعه، حضرت علی علیه السلام را دشنام می‌داد.[۵]

---

۱. کنایه از عهد شکنی مروان است. مروان یهودی زاده بود و یهودیان در آن روزگاران معروف به پیمان‌شکنی بودند.

۲. مدت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و ده روز بوده است.

۳. مراد از قوچ‌های چهارگانه، فرزندان مروان هستند که به قدرت رسیدند: ۱. عبدالملک بن مروان، حاکم مطلق العنان امت اسلامی، ۲. عبدالعزیز بن مروان، حاکم مصر، ۳. بشر بن مروان، حاکم عراق و ۴. محمد بن مروان، حاکم بین النهرین (الجزیرة).

۴. «أُخذ مروانُ بن الحکم أسیراً یوم الجمل، فاستشفع الحسن و الحسین علیهما السلام إلی أمیرالمؤمنین علیه السلام، فکلّماه فیه، فخلی سبیله، فقالا له: یبایعك یا أمیرالمؤمنین؟ فقال علیه السلام: أو لم یبایعني بعد قتل عثمان؟ لا حاجة لي في بیعته، إنّها کَفُّ یهودیّة، لو بایعني بکفّه لغدر بِسُبَّتِه، أما إنّ له إمرةً کلَعقَة الکلب أنفه و هو أبو الأکبُش الأربعة و ستَلقی الأمّة منه و من ولده یوماً أحمرَ». شریف رضی، نهج البلاغة: خطبهٔ ۷۳، ترجمه مرحوم محمد دشتی.

۵. «عن عمیر بن اسحاق قال: کان مروان أمیراً علینا ست سنین، فکان یسبّ علیّاً کلّ جمعة، ثمّ عزل، ثمّ استعمل سعید بن العاص سنتین، فکان لا یسبّه، ثمّ أعید مروان، فکان یسبّه». احمد بن حنبل، الجامع في العلل و معرفة الرجال: ج ۲، ص ۱۴۹، ش ۱۳۶۳. ذهبی به خاطر دفاع از مروانیان، به جای نام حضرت علی علیه السلام، کلمه «رجلاً» را به کار برده است. سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۴۷۷ـ۴۷۸، شرح حال مروان، ش ۱۰۲. ابن‌عساکر روایت را به طور کامل نقل کرده است و در ادامه روایت می‌نویسد: «فقیل للحسن: ألا تسمع ما یقول؟ فجعل لا یردّ شیئاً، قال: و کان حسن یجيء یوم الجمعة، فیدخل في حجرة النّبيّ صلی الله علیه و آله، فیقعد فیها، فإذا قضیت الخطبة خرج و صلّی، ثمّ رجع إلی أهله...». تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۰، ص ۲۱۳، شرح حال مروان ش ۷۴۶۴.

روزی مروان به امام حسن علیه السلام گفت: شما اهل‌بیت، در درگاه خداوند لعن شده‌اید. امام حسن علیه السلام فرمودند: وای بر تو! به خدا قسم! زمانی که در صلب پدرت بودی، خداوند متعال تو و پدرت را بر زبان پیامبرش لعن کرد.[۱]

پس از شهادت امام حسن علیه السلام با اینکه آن حضرت وصیّت‌کرده بود تا او را در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنند؛ ولی مروان از این کار جلوگیری کرد[۲] و گفت: به خدا قسم! مادامی که شمشیر در دست دارم، اجازه چنین کاری را نخواهم داد.[۳] و باعث تیرباران شدن جنازه امام علیه السلام شد.[۴]

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی می‌گوید: مروان والی مدینه، در روز رسیدن سر مبارک امام حسین علیه السلام به مدینه، خطبه خواند و سر مبارک امام را با دو دستش برداشت و گفت: ای خنکای سر تو در دستان من! (کنایه از خوشحالی مروان). سپس با بی‌شرمی تمام سر مبارک امام علیه السلام را به طرف قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرتاب‌کرد و گفت: ای محمد! این روز[۵] مقابل روز بَدر.[۶]

---

۱. «عن أبي‌يحيى قال:... فقال مروان: أنتم أهل بيت ملعونون، فقال الحسن: ويلك! قلتَ هذا! والله لقد لعن الله أباك على لسان نبيّه و أنت في صلبه». طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۳، ص ۸۵، ح ۲۷۴۰ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۴۷۸، شرح حال مروان، ش ۱۰۲.

۲. «و لمّا أرادوا أن يدفنوا الحسن في الحجرة النبوية وقع خصام... عن الوليد بن رباح: سمعتُ أباهريرة يقول لمروان: والله ما أنت والٍ و إنّ الوالي لَغيرك، فدعه ـ يعني حين أرادوا دفن الحسن مع رسول‌الله صلی الله علیه و آله ـ و لكنّك تدخل فيما لايعنيك، إنّما تريد بها إرضاء من هو غائب عنك، يعني معاوية». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۶۰۵، شرح حال ابوهریره، ش ۱۲۶.

۳. «... أيدفن عثمان في أقصى البقيع و يدفن الحسن في بيت رسول‌الله صلی الله علیه و آله؟ والله لايكون ذلك أبداً و أنا أحمل السيف...». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: ص ۴۸ و ۴۹، شرح حال امام حسن علیه السلام.

۴. «و رموا بالنبال جنازته حتى سل منها سبعون نبلا». ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبي‌طالب: ج ۴، ص ۴۴، باب إمامة أبي‌محمد الحسن بن علي علیهما السلام، فصل في وفاته و زيارته.

۵. یعنی روز عاشورا و حادثه کربلا.

۶. «و هو الذي خطب يوم وصل إليه رأس الحسين علیه السلام إلى المدينة و هو يومئذ أميرها و قد حمل الرأس على
←

با توجه به نفرین پیامبر ﷺ در حق مروان و پدرش و سایر جنایات وی، علمای اهل سنت نیز با عبارات گوناگون مروان بن حکم را نکوهش و تقبیح کرده‌اند.

ذهبی سلفی می‌گوید: مروان اعمال زشت و جنایات بسیاری مرتکب شد. از خداوند متعال می‌خواهیم ما را از این اعمال حفظ کند.[۱]

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی می‌گوید: مروان بن حکم پست‌تر و کوچک‌تر از آن است که در شمار صحابه ذکر شود. به خاطر این‌که مروان و پدرش آشکارا به خداکفر ورزیدند و با پیامبر ﷺ به دشمنی پرداختند. این دو، نفرین شده و رانده شده پیامبر ﷺ هستند. ابن‌ابی‌الحدید مروان را خبیث‌تر از پدرش دانسته و به سبب جسارت‌های مروان به اهل بیت پیامبر ﷺ، او را مذمت می‌کند.[۲]

صفوت عبدالفتاح محمود یکی دیگر از علمای اهل سنت می‌گوید: مروان تابعی‌ای است که اعمال زشت و بدعت‌های ناروایی را انجام داده و این مقدار ننگ و عار برای او بس است که در نماز عید، حدیث پیامبر اکرم ﷺ را ردکرده است.[۳]

با وجود تمامی این مستندات و گزارش‌ها، جای تعجب و شگفتی است که بخاری

---

← یدیه فقال:

یا حبذا بردُك في اليدين و حُمرةٌ تَجري على الخدّينِ

ابن أبی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۴، ص ۷۱، ذیل خطبه ۵۶، فصل في ذکر الأحادیث الموضوعة في ذمّ علی ؑ و علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱۰، ص ۳۵، شرح حال مروان بن حکم، ش ۷۴۷۶.

۱. «و له أعمال موبقة، نسأل الله السلامة. رمی طلحة بسهم و فَعَلَ و فَعَلَ». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۸۹، شرح حال مروان بن حکم، ش ۸۴۲۲.

۲. «فأمّا مروان بن الحکم فأحقر و أقلّ من أن یذکر في الصحابة... لأنّه کان مجاهراً بالالحاد هو و أبوه الحکم بن أبي‌العاص و هما الطریدان اللعینان، کان أبوه عدوّ رسول‌الله ﷺ، یحکیه في مشیه و یغمز علیه عینه و یُدلِع له لسانه و یتهکم به و یتهانف علیه... و أما مروان إبنه، فأخبث عقیدة و أعظم إلحاداً و کفراً». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۴، ص ۷۱ و ۷۲، ذیل خطبه ۵۶، فصل في ذکر الأحادیث الموضوعة في ذمّ علي ؑ.

۳. صفوت عبدالفتاح محمود، المغني في معرفة رجال الصحیحین: ص ۲۳۵، شرح حال مروان بن حکم، ش ۲۰۶۴.

در کتاب صحیح خود از مروان حدیث نقل می‌کند که البته مورد انتقاد و اعتراض بعضی از علمای اهل سنت واقع شده است.[۱]

## جسارت حَجّاج به پیامبر ﷺ و زائرین قبر آن حضرت

گفته‌های حجاج بن یوسف، گستاخانه‌تر و بی‌شرمانه‌تر از مروان است؛ زیرا وی پیامبر اکرم ﷺ و قبر آن حضرت را مشتی چوب و استخوان پوسیده خوانده و با برتر دانستن عبدالملک بن مروان از پیامبر اکرم ﷺ، به زائرین قبر شریف آن حضرت دستور داد به جای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ قصر عبدالملک بن مروان را زیارت کنند.

در گزارش‌های تاریخی چنین آمده است: روزی حَجّاج بن یوسف در توبیخ زائرین قبر پیامبر اکرم ﷺ خطاب به آنان گفت: ای زیانکاران! به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ رفته، چوب‌ها و استخوان‌های پوسیده را طواف می‌کنید؟! چرا به طواف قصر امیرمؤمنان عبدالملک بن مروان نمی‌روید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه خدا ـ عبدالملک بن مروان ـ بهتر از رسول خداست؟[۲]

بنا به گفته مبرد، فقهای اهل سنت حجاج را به خاطر سخنان و جسارت‌های یاد شده به ساحت پیامبر ﷺ، کافر دانسته‌اند.[۳]

---

۱. «عاب الإسماعيلي على البخاري تخريج حديثه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۸۳، شرح حال مروان بن حکم، ش ۱۶۷.

۲. «خطب الحجاج بالكوفة، فذكر الذين يزورون قبر رسول‌الله ﷺ بالمدينة، فقال: تبّاً لهم! إنّما يطوفون بأعوادٍ و رِمّةٍ بالية! هلّا طافوا بقصر أميرالمؤمنين عبدالملك؟ ألا يعلمون أنّ خليفة المرء خيرٌ من رسوله؟». ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغة: ج ۱۵، ص ۲۴۲، فضل بني‌هاشم علی بني‌عبدشمس، شرح نامه ۲۸.

۳. «و ممّا كفرت به الفقهاءُ الحجاجَ بن يوسف قولُه و الناس يطوفون بقبر رسول‌الله ﷺ و منبره...: إنّما يطوفون بأعواد و رمة». مبرد، الكامل في اللغة و الأدب: ج ۱، ص ۵۸.

## حَجّاج کیست؟

ذهبی سلفی می‌گوید: حجاج بسیار ستمگر، زورگو، ناصبی و دشمن اهل بیت ﷺ، خبیث و خون‌ریز بود. او عبدالله بن زبیر را در کعبه محاصره کرد و کعبه را با منجنیق سنگ‌باران نمود و مسلمانان مکه و مدینه را ذلیل و خوار گردانید. ما او را نه تنها دوست نداشته و دشنام می‌دهیم؛ بلکه به خاطر رضای خدا بغض او را در دل داریم.[۱]

نسائی در مورد حجاج بن یوسف می‌گوید: حجاج نه ثقه است و نه مأمون.

ابواحمد حاکم نیز معتقد است حجاج شایستگی نقل روایت را ندارد و از او نباید روایت نقل کرد.

ابن‌حجر عسقلانی نیز حجاج را به خاطر ارتکاب گناهان بزرگ، خونریزی‌ها و شرارت‌ها شایسته اعتماد نمی‌داند.[۲]

## انعکاس تفکر اموی در وهابیت

متأسفانه تفکر امویان در اسلام‌ستیزی و دشمنی با پیامبر ﷺ، در آثار و عملکرد ابن‌تیمیه و محمد بن عبدالوهاب کاملا مشهود است.

ابن‌تیمیه حرانی حنبلی با تحریم زیارت قبر پیامبر ﷺ و فتوی دادن به قتل کسانی که به قبور پیامبران و صالحان متوسل می‌شوند[۳]، تفکرات بنی‌امیه را در

---

۱. «أهلكه الله في رمضان سنة خمس و تسعين كهلاً، و كان ظلوماً، جباراً، ناصبياً، خبيثاً، سفاكاً للدماء، قد سُقتُ من سوء سيرته في تاريخي الكبير و حصاره لابن الزبير بالكعبة و رميه إياها بالمنجنيق و إذلاله لأهل الحرمين، ثمّ ولايته على العراق و المشرق كلّه عشرين سنة... فنسُبّه و لانُحبّه، بل نُبغضه في الله، فإنّ ذلك من أوثق عُرى الايمان». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۳۴۳، شرح حال حجاج، ش ۱۱۷.

۲. «قال النسائي: ليس بثقة و لا مأمون». «قال أبوأحمد الحاكم: أهل ألّا يروى عنه». «فلولا ما ارتكبه من العظائم و الفتك و الشر لمشى حاله». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان الميزان: ج ۲، ص ۲۱۸، شرح حال حجاج، ش ۱۷۵۶/۲۳۴۹.

۳. «من يأتي إلى قبر نبيّ أو صالح و يسأله حاجتَه ويستنجده، مثل أن يسأله أن يزيل مرضَه، أو مرض دوابه، ←

قرن هفتم هجری رواج داد.

سخن پیروان محمد بن عبدالوهاب در حضور وی که می‌گفتند: عصای من بهتر از محمّد ﷺ است؛ زیرا من از عصای خود در کشتن مار و عقرب و غیره استفاده می‌کنم، در حالی که محمد مرده است و دیگر هیچ نفعی در او نیست، او فقط پیغام‌رسان بود![1] بار دیگر احیاکننده تفکر بنی‌امیه در منطقه نجد جزیرة العرب در قرن دوازدهم هجری قمری بود.

← أو يقضي دينه، أو ينتقم له من عدوه، أو يعافي نفسه و أهله و دوابه و نحو ذلك ممّا لا يقدر عليه إلّا الله عزّوجلّ، فهذا شرك صريح، يجب أن يستتاب صاحبُه، فإن تاب و إلّا قتل» و «قال كثير من الضلال: هذا أقرب إلى الله منّي و أنا بعيد من الله لا يمكنني أن أدعوه إلّا بهذه الواسطة و نحو ذلك من أقوال المشركين». ابن تيميّه حنبلی، زيارة القبور و الإستنجاد بالمقبور: ص ۱۷ و ۲۱، حكم من يأتي إلى قبر نبي أو صالح و يسأله و يستنجد به.

۱. «عصاي هذه خير من محمد لأنّها ينتفع بها في قتل الحيّة و نحوها و محمد قد مات و لم يبق فيه نفع أصلاً و إنّما هو طارش». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۲۸ و ۲۹ و جمیل صدقی، الفجر الصادق في التوسّل و الكرامات و الخوارق: ص ۱۳.

## فصل دوم

# احمد بن حنبل، پیشوای فکری وهابیت

وهابیان احمد بن حنبل را پیشوای فکری خود می‌دانند؛ لذا شایسته است قبل از شناخت وهابیت و افکار آنان، احمد بن حنبل و افکار وی بازشناسی شود.

## أ) مروری بر زندگانی احمد بن حنبل

### نسب و دودمان

وی ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد، معروف به ابن حنبل، احمد حنبل و احمد بن حنبل است وکمتر او را با نام احمد بن محمد بن حنبل می‌شناسند. با این‌که معروف است که اصل و تبار احمد بن حنبل عرب است ولی در نسب وی میان مورخین اختلاف نظر وجود دارد. برخی احمد را ذهلی و از قبیله بنی‌ذهل دانسته‌اند اما گروهی دیگر وی را شیبانی و از طایفه بنی‌شیبان معرفی کرده‌اند. ابن‌خلکان شافعی با نقل دو دیدگاه یاد شده احمد را شیبانی و این قول را صحیح دانسته است.[1]

---

۱. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

نکته قابل درنگ این است که احمد با این که ظاهرا اصل و تبارش عرب است اما هیچ‌گاه به عرب بودن خود تصریح و یا افتخار نکرده است.[۱]

**خانواده**

خانواده احمد به همراه جد پدری وی ساکن خراسان و در خدمت حکومت بنی‌عباس بودند حنبل بن هلال جد پدری احمد فرماندار سرخس بود که به خاطر دعوت به فتنه و آشوب و قصد کودتای نظامی در آن دیار توسط فرستاده حکومت مرکزی دستگیر و در بخارا شلاق خورد.[۲]

محمد بن حنبل پدر احمد نیز از نظامیان و گماشتگان حکومت بنی‌عباس در مرو بود که قبل از به دنیا آمدن احمد در همانجا از دنیا رفت.[۳]

از گزارش‌های تاریخی این‌گونه می‌توان برداشت کرد که خانواده احمد به سبب فتنه و آشوب جد پدری خویش به ناچار مرو را به قصد بغداد ترک گفتند. گفته شده در حال خروج از مرو مادر وی به احمد حامله بوده و در سال ۱۶۰ یا ۱۶۴ هجری قمری در بغداد وضع حمل کرد[۴] اما برخی دیگر بر این باورند که احمد در مرو به دنیا آمد و در حال شیرخوارگی به بغداد آورده شد[۵] از این رو احمد بن حنبل را به مروزی و به حسب سکونت در بغداد به بغدادی ملقب کرده‌اند.[۶]

---

۱. «ما افتخر علینا قط بالعربیة و لا ذکرها». مزّی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۲. «وَلِي حنبل جدّ الإمام سرخسَ و کان من أبناء الدعوة، فحدثتُ أنّه ضربه المسیب بن زهیر ببخاری لکونه شغَّب الجُند». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۸۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. «و کان محمد والد أبي‌عبدالله من أجناد مرو». ذهبی سلفی: همان، ص ۱۷۹.

۴. «خرج به من مرو حملاً و ولد ببغداد». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۲۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۵. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

۶. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۲۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

### سفرهای علمی

احمد بن حنبل در سن پانزده سالگی سفرهای علمی خود را از کوفه و بصره آغاز نمود و در ادامه به مکه، مدینه، یمن، حران، حمص، حلب، دمشق، فلسطین، فارس و خراسان سفر کرد[۱] و پس از این مسافرت‌ها کرسی درس خود را بغداد قرار داد.

### مشایخ و راویان

گفته شده احمد از اصحاب خاص و ویژه محمد بن ادریس شافعی بوده است[۲] و فقه خود را از شافعی گرفته است[۳]. در سفرهای علمی خود نیز از محدثین بنام هر منطقه روایت نقل کرده است که برای نمونه عبارتند از عبدالرزاق بن همام صنعانی یمنی، سفیان بن عیینه کوفی، تلید بن سلیمان کوفی، وکیع بن جراح کوفی، ابوبکر بن عیاش کوفی، حسین بن ولید نیشابوری، ابراهیم شماس سمرقندی، لیث بن خالد بلخی، کثیر بن مروان فلسطینی، محمد بن سلمه حرانی، مبشر بن اسماعیل حلبی، یحیی بن عبید دمشقی، عبدالقدوس بن حجاج خولانی حمصی، علی بن عیاش حمصی، یحیی بن سعید قطان بصری، سلیمان بن داود طیالسی بصری، بشر بن سری ابوعمرو بصری، بشر بن مفضل بصری، بهز بن اسد بصری و علی بن مدینی بصری.[۴]

با توجه به موقعیت شام[۵] ـ بویژه حمص ـ و بصره[۶] در آن دوران که اکثرا ناصبی

---

۱. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷.

۲. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

۳. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۴۱، حوادث ۲۴۱ هجری قمری.

۴. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۵. «کان شدید المیل إلی مذهب أهل دمشق في التحامل علی عليّ ﷺ». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۷۶، شرح حال ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، ش ۲۵۷.

۶. «کان علي بن المدیني إذا قدم علینا أظهر السنة و إذا ذهب إلی البصرة أظهر التشیع. قلت: کان إظهاره لمناقب الإمام عليّ بالبصرة لمکان أنّهم عثمانیة، فیهم إنحراف علی عليّ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۴۷، شرح حال علی بن مدینی، ش ۲۲.

و دشمن حضرت علی علیه‌السلام بودند، نقل روایات فراوان از راویان شامی و بصری توسط احمد بن حنبل، جای تامل و درنگ دارد.

از احمد بن حنبل نیز افراد بسیاری بدون واسطه حدیث نقل کرده‌اند مانند بخاری و مسلم در صحاح و ابوداود سجستانی در سنن اما ترمذی در صحیح و نسائی و ابن‌ماجه قزوینی در سنن با واسطه احادیث احمد را نقل کرده‌اند.[۱]

### فرزندان

احمد بن حنبل دو فرزند پسر به نام‌های عبدالله (متوفای ۲۹۰ هجری قمری) و صالح (متوفای ۲۶۶ هجری قمری) داشت که عبدالله بیشترین روایات را از پدرش نقل کرده است.[۲]

### آثار و کتب

آثار به جای مانده از احمد بن حنبل عبارتند از:

۱. «*کتاب الزهد*» محتوای این کتاب احادیث اخلاقی است.

۲. «*مسائل الإمام احمد بن حنبل*» این کتاب توسط چهار نفر روایت شده است: عبدالله و صالح فرزندان احمد، ابوداود سجستانی و ابن‌هانی. محتوای این کتاب سوالات کلامی، رجالی و حدیثی است که از احمد بن حنبل پرسیده شده است.

۳. «*الجامع في العلل و معرفة الرجال*» این کتاب به روایت فرزندش عبدالله است و محتوای آن رجال و اظهار نظرهای احمد درباره راویان به صورت پرسش و پاسخ است.

۴. «*السنة*» این کتاب به روایت فرزندش عبدالله است و محتوای اصلی آن اعتقادنامه اهل حدیث است و بخشی از این کتاب نیز احادیث دال بر تشبیه و تجسیم خداوند است.

---

۱. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۸۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

۵. « *فضائل الصحابة* » محتوای این کتاب احادیث فضایل ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی علیه‌السلام و سایر صحابه است. گفتنی است این کتاب در رد نظریه تثلیث و اثبات نظریه تربیع خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی علیه‌السلام) نوشته شده است و بسیاری از فضایل حضرت علی علیه‌السلام در آن نقل شده است.

۶. « *المسند* » این کتاب معروف‌ترین اثر احمد بن حنبل است که از میان هفتصد و پنجاه هزار روایت، احمد سی هزار و اندی یا بیست و هفت هزار و اندی حدیث در موضوعات مختلف گزینش کرده است. روش نگارش المسند بر اساس روایات رسیده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط صحابه سامان‌دهی شده است. نکته قابل بحث درباره المسند انتساب بخشی از کتاب به فرزندش عبدالله و یا شاگرد احمد، ابوبکر قطیعی است که این تردید، اعتبار المسند را با مشکل جدی مواجه ساخته و باعث قرار نگرفتن المسند در شمار صحاح ششگانه شده است.[۱]

نکته قابل تامل در آثار به جای مانده از احمد بن حنبل عدم وجود کتاب و یا مسائل فقهی از وی است و این نکته محدث بودن ـ و نه فقیه بودن[۲] ـ احمد را تایید می‌کند.

### اوضاع سیاسی اجتماعی آن دوران

احمد بن حنبل پنج تن از شاهان بنی‌عباس را درک کرد: هارون، مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی ناصبی.

---

۱. نجم‌الدین طبسی، درسنامه نقد و بررسی جوامع حدیثی اهل سنت.

۲. محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ـ ۳۱۰ هجری قمری) پیشوای فرقه جریریه از اهل سنت، از جمله کسانی است که احمد بن حنبل را فقیه ندانسته و او را صرفا یک مُحَدِّث می‌داند. وی به همین سبب از جانب حنابله دوران خود در بغداد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و خانه نشین شد. حنابله از رفت و آمد راویان و علما به منزل وی نیز جلوگیری می‌کردند. «أنّ الطبري جمع كتاباً ذكر فيه اختلاف الفقهاء لم يصنف مثله و لم يذكر فيه أحمد بن حنبل، فقيل له في ذلك، فقال: لم يكن فقيهاً و إنّما كان محدّثاً، فاشتدّ ذلك على الحنابلة... فشغبوا عليه... وكانت الحنابلة تمنع من الدخول عليه». ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاريخ: ج ۵، ص ۷۴ و ۷۵، حوادث ۳۱۰ هجری قمری، ذکر وفاة محمد بن جرير الطبري.

اوضاع سیاسی و اجتماعی احمد را می‌توان به دوران قبل از متوکل و بعد از متوکل عباسی تقسیم کرد. قبل از متوکل که عصر ترجمه و محنت نیز نام دارد دورانی است که بنی‌عباس در زمان هارون و بویژه مامون عباسی کتاب‌های فلسفی و عرفانی را از یونان و هند به عربی ترجمه کرده و وارد جامعه اسلامی کرد. این دوران موج سهمگینی در جامعه ایجاد نمود که یکی از آنها بحث جنجالی «خلق و قدم قرآن» است. حکومت دیدگاه مخلوق بودن قرآن را ترویج می‌کرد اما احمد قائل به قدیم بودن قرآن بود و مردم را به این دیدگاه دعوت می‌نمود.

گویا حرکت احمد دعوت به شورش و کودتای جد پدری وی در سرخس را برای حکومت تداعی نمود و همین مساله باعث شد معتصم عباسی به شدت با احمد مقابله کند، به گونه‌ای که احمد را شلاق زد و او را روانه زندان نمود. واثق عباسی نیز با ادامه همین رویه احمد را در منزلش حبس نمود اما در زمان متوکل عباسی ناصبی ورق به نفع احمد بن حنبل برگشت و متوکل عباسی علاوه بر رفع حصر از احمد او را بسیار احترام و اکرام نمود[۱] و دیدگاه احمد را فصل الخطاب در جامعه علمی و اسلامی قرار داد[۲]، به گونه‌ای که پذیرش و تبعیت از احمد بن حنبل و آراء و افکار او معیار و ملاکی برای شناخت مسلمانان از کفار و بدعت‌گذاران تبدیل شده بود.[۳] طبق بعضی از نقل‌ها متوکل بدون مشورت احمد، عزل و نصبی انجام نمی‌داد.[۴]

سامان‌دهی فرق و مذاهب متفرق و پراکنده اهل حدیث و مبانی آنان توسط احمد بن حنبل و نگارش آثار وی همگی در دوران متوکل عباسی ناصبی انجام شد؛

---

۱. «و قد کان المتوکل یکرم الإمام أحمد بن حنبل إکراماً زائداً جداً». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۱۹، حوادث ۲۳۱ هجری قمری.

۲. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۳۶ ـ ۲۹۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. به فصل نهم از بخش سوم «وهابیان و غلو» مراجعه شود.

۴. «و کان لا یولي أحداً إلّا بعد مشورة الإمام أحمد». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۳۰، حوادث ۲۳۷ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۲۰۳، شرح حال احمد.

لذا وی را پیشوای اهل حدیث معرفی می‌کنند.[۱]

همراهی احمد بن حنبل با متوکل عباسی ناصبی می‌تواند در بسیاری از تحلیل‌ها نسبت به وی تاثیرگذار باشد.

**وفات**

سرانجام احمد بن حنبل در یکی از جمعه‌های ربیع الاول سال ۲۴۰ یا ۲۴۱ هجری قمری در شهر بغداد از دنیا رفت و در مقبره باب حرب بغداد دفن شد.[۲] گفتنی است که امروزه اثری از قبر احمد باقی نیست.

## ب) مروری بر مواضع و تفکرات احمد بن حنبل

تفکرات و باورهای احمد بن حنبل را در چهار موضوع «احمد و امام علی علیه‌السلام»، «احمد و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام»، «احمد و متوکل عباسی» و «منشور عقاید احمد» باید جستجو کرد.

**۱. مواضع دوگانه احمد در برابر امام علی علیه‌السلام**

از مواضع احمد بن حنبل درباره امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام دو گونه گزارش کاملا متفاوت نقل شده است. از سویی از احمد بن حنبل کلماتی نقل شده که برخی با استناد به آن، احمد را دوستدار امام علی علیه‌السلام معرفی کرده‌اند، که به این گزارش‌ها اشاره می‌شود و در پایان جمع‌بندی خواهد شد.

خطیب بغدادی شافعی به نقل از سیاری به نقل از عبدالله پسر احمد بن حنبل می‌گوید: نزد پدرم بودم که گروهی از اهل کرخ به ملاقات وی آمدند و خلافت ابوبکر و عمر بن الخطاب و عثمان را مطرح کرده و درباره آن بسیار سخن گفتند. سپس

---

۱. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۶۵ ـ ۳۱۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. ابن خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

خلافت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را مطرح کرده و بحث درباره آن به درازاکشید. پدرم به آنان چنین گفت: درباره علی و خلافت بسیار سخن گفتید، همانا خلافت علی را مزین نکرده است. بلکه علی به خلافت زینت بخشیده است.

سیاری می‌گوید: سخن احمد را برای بعضی از شیعیان نقل کردم. یکی از آنان به من گفت: نصف بغض وکینه‌ای راکه از احمد داشتم از قلبم بیرون کردی.[1]

حاکم نیشابوری شافعی و ابن‌عساکر دمشقی شافعی از محمد بن منصور طوسی به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسند: برای هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اندازه‌ای که در حق حضرت علی علیه‌السلام فضیلت وارد شده، فضیلت نقل نشده است.[2]

ابن‌عساکر دمشقی شافعی به نقل از احمد بن سعید رباطی می‌گوید: سمعت احمد بن حنبل یقول: لم‌یزل علي بن أبي طالب مع الحق و الحق معه حیث کان.[3]

از سویی دیگر گزارش‌هایی از احمد نقل شده است که با روایات یاد شده در تضاد است.

علی بن حشرم می‌گوید: در مجلس احمد بن حنبل حاضر بودم. نام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به میان آمد. احمد بن حنبل گفت: هیچ شخصی سنّی نیست مگر اینکه کمی نسبت به علی بغض داشته باشد. (یعنی تمام سنی‌ها نسبت به علی کمی بغض و دشمنی و کینه دارند).

---

۱. «کنت بین یدي أبي جالساً ذات یوم، فجاءت طائفة من الکرخیین، فذکروا خلافة أبي‌بکر و خلافة عمر وخلافة عثمان فأکثروا و ذکروا خلافة علي علیه‌السلام و زادوا فأطالوا، فرفع أبي رأسه إلیهم فقال: یا هؤلاء! قد أکثرتم القول في علي و الخلافة، إنّ الخلافة لم تزین علیاً بل زیّنها. قال السیاري: فحدثت بهذا بعض الشیعة، فقال لي: قد أخرجت نصف ما کان في قلبي علی احمد من البغض». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۳۵، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۱.

۲. «سمعت احمد بن حنبل یقول: ما جاء لأحد من أصحاب النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي‌طالب». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۱۶، کتاب معرفة الصحابة، ح ۱۷۰/۴۵۷۲، باب مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۵، ص ۳۲۰، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۵۰۲۵.

۳. ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۵، ص ۳۲۰ و ۳۲۱، ح ۹۸۲۱، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام.

علی بن حشرم می‌گوید: من در جواب احمد بن حنبل گفتم: هیچ شخصی سنی نیست مگر اینکه علی را بسیار دوست داشته باشد. هنگامی که این جمله را گفتم، شاگردان احمد بن حنبل در حضور استاد مراکتک زدند و از جلسه بیرون کردند.[۱]

ابراهیم بن محمد بن سفیان دلیل این بغض احمد بن حنبل نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام راکشته شدن جد او به دست علی علیه‌السلام می‌داند.[۲]

علی بن یونس بیاضی عاملی به نقل از احمد می‌گوید: کسانی که معتقدند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام بهترین انسان‌های روی زمین هستند، کافر می‌باشند.[۳] این در حالی است که خیر البشر بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام در مصادر اولیه اهل سنت نقل شده است[۴] و جزء اعتقادات تمامی مسلمانان می‌باشد.

### حل این دوگانگی

علامه شوشتری برای حل دوگانگی بین روایات و گزارش‌های یاد شده،

---

۱. «روي عن علي بن حشرم، قال: كنت في مجلس أحمد بن حنبل، فجرى ذكر علي بن أبي‌طالب علیه‌السلام، فقال أحمد بن حنبل: لايكون الرجل سنّياً حتّىٰ يبغض عليّاً قليلاً. فقلت: لايكون الرجل سنّياً حتّىٰ يحبّ علياً كثيراً، فضربوني و طردوني من المجلس». شیخ صدوق، علل الشرائع: ص ۴۶۷ و ۴۶۸، ح ۲۵؛ علامه مجلسی، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۴۹، ص ۲۶۱ و علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. «إنّما كانت عداوة احمد بن حنبل مع علي بن أبي‌طالب علیه‌السلام أنّ جده ذاالثدية الذي قتله أميرالمؤمنين يوم النهروان كان رئيس الخوارج». شیخ صدوق، علل الشرائع: ص ۴۶۷، ح ۲۳؛ ابن‌شهرآشوب، مناقب آل أبي‌طالب: ج ۳، ص ۲۱؛ علامه مجلسی، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۴۹، ص ۲۶۱ و علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱، ص ۴۶۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۶۴.

۳. «من زعم أنّ محمداً و علياً خير البشر فهو كافر». علی بن یونس عاملی، الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم: ج ۳، ص ۲۲۴، الباب الخامس عشر، في تخطئة كل واحد من الأئمة الأربعة.

۴. «سئل جابر بن عبدالله عن علي، فقال: ذاك خير البشر من شك فيه فقد كفر». ابن‌حبان بستی، الثقات: ج ۹، ص ۲۸۱، شرح حال یوسف بن عیسی مروزی. ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۷، ص ۵۰۴، كتاب الفضائل، فضائل علي بن أبي‌طالب، ح ۵۷. «عن جابر قال: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: علي خير البشر فمن امترى فقد كفر». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۷، ص ۴۲۱، شرح حال حسن بن محمد بن یحیی، ش ۳۹۸۴ و كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵.

می‌گوید: هیچ تضادی بین دوگونه روایت‌های نقل شده از احمد نیست؛ چراکه روایت «لایکون الرجل سنّیا حتّیٰ یبغض علیاً قلیلاً» اشاره به وصف اهل سنت (حنابله) و بغض آنان نسبت به حضرت علی ؑ دارد و به خاطر همین بغض و کینه‌ای که نسبت به حضرت علی ؑ دارند، برای تداعی جنگ جمل و نشان دادن حمایت خود از عایشه و حزب او، در ایام حج شتری را در شهر می‌گردانند، و گزارش «إنّه مع الحق و الحق معه حیث کان» و «إنّه لم‌یکن لأحد من الفضائل ما له ؑ» اشاره به واقعیت و حقیقت امر (فضایل فراوان حضرت علی ؑ) دارد و احمد بن حنبل به این واقعیت (احقیت و حقانیت حضرت علی ؑ) اعتقاد داشته است؛ لذا درباره حضرت علی ؑ کتاب فضایل نوشته است که سبط ابن‌جوزی از آن بسیار نقل کرده است.[1]

نگارنده با تمام احترامی که نسبت به علامه شوشتری قائل است، معتقد است برداشت اخیر ایشان که فرمودند: احمد بن حنبل اعتقاد به احقیت و حقانیت حضرت علی ؑ داشته است و لذا کتابی در فضایل آن حضرت نوشته است، محل بحث و مناقشه، بلکه مردود است و مخاطب با مطالعه مباحث این بخش به این نکته رهنمون خواهد شد.

**۲. مواضع مثبت احمد بن حنبل در برابر دشمنان پیامبر ﷺ و اهل بیت ؑ**

احمد بن حنبل در موارد مختلف و با شیوه‌های متفاوت به دفاع و طرفداری از دشمنان اهل بیت ؑ پرداخته است. نمونه‌هایی از این گونه مواضع وی را ذکر می‌کنیم.

---

۱. و لاتضادّ بین قوله: «لایکون الرجل سنّیا حتّیٰ یبغض علیاً قلیلاً» و قوله: «إنّه مع الحق و الحق معه حیث کان» و «إنّه لم‌یکن لأحد من الفضائل ما له ؑ» لأنّ الأوّل بیان وصف أهل السنّة و کیف لایبغضونه و کانوا یأتون أیام الحج بجمل عائشة في مكة إلیٰ أن حظره السعودي سیاسة و الثاني بیان واقع منه و عقیدته و قد جمع من فضائله ؑ کتاباً نفیساً ینقل عنه سبط إبن الجوزي في تذکرته کثیراً». علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱، ص ۴۶۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۶۴.

**أ) دفاع احمد بن حنبل از معاویه**

احمد بن حنبل از کسانی که نسبت به معاویه موضع منفی داشته باشند، روایت نقل نمی‌کند. خطیب بغدادی شافعی به نقل از ابوزکریا (غلامِ احمد بن ابی‌خیثمة) می‌نویسد: در مسجد جامع رصافة بغداد که مولایم ابوخیثمه نمازهایش را در آنجا می‌خواند، نشسته بودم. یحیی بن معین نماز ظهرش را خوانده بود که فرستاده احمد بن حنبل وارد مسجد شد. یحیی بن معین نمازش را سریع خواند تا به پیام و سخن فرستاده احمد بن حنبل گوش کند. فرستاده احمد بن حنبل خطاب به یحیی بن معین گفت: احمد بن حنبل به تو سلام رسانده و می‌گوید: چرا از عبیدالله بن موسی زیاد روایت نقل می‌کنی؟ مگر ما از او نشنیدیم که نسبت به معاویه بدگویی می‌کرد؟ به همین خاطر من از او روایت نقل نمی‌کنم، تو هم نقل نکن.

غلامِ احمد بن ابی‌خیثمه می‌گوید: یحیی بن معین در جواب فرستاده احمد بن حنبل گفت: از طرف من به احمد بن حنبل سلام برسان و بگو: عبدالرزاق نیز پیش ما از عثمان بدگویی کرد، عثمان که از معاویه برتر است، پس چرا تو از عبدالرزاق روایت نقل می‌کنی؟ تو از عبدالرزاق روایت نقل نکن تا من هم از عبیدالله بن موسی روایت نقل نکنم.[1]

در نقل دیگری از احمد دفاع صریح از معاویه گزارش شده است. وی درباره

---

۱. «کنتُ جالساً في مسجد الجامع بالرصافة ممّا يلي سويقة نصر عند بيت الزيت، و كان أبوخيثمة يصلي صلواته هناك، و كان يركع بين الظهر و العصر. و أبوزكريا يحيى بن معين قد صلى الظهر، و طرح نفسه بازاره، فجاءه رسول أحمد بن حنبل، فأوجز في صلاته و جلس، فقال (الرسول) له: أخوك أبوعبدالله أحمد بن حنبل يقرأ عليك السلام و يقول لك: هو ذا تكثر الحديث عن عبيدالله بن موسى العبسي و أنا و أنت سمعناه يتناول معاوية بن أبي‌سفيان و قد تركتُ الحديث عنه. قال: فرفع يحيى بن معين رأسه و قال للرسول: إقرأ على أبي‌عبدالله السلام، و قل له: يحيى بن معين يقرأ عليك السلام، و قال لك: أنا و أنت سمعنا عبدالرزاق يتناول عثمان بن عفان، فاترك الحديث عنه، فإنّ عثمان أفضل من معاوية». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۴، ص ۴۲۷، شرح حال ابوزکریا غلام احمد بن ابی‌خیثمه، ش ۷۷۸۸.

معاویه چنین گفته است: کسی که اعتقادی به ترحم بر معاویه نداشته باشد و آن را جایز نداند، گمراه و بدعت‌گذار است.[۱]

**ب) احمد بن حنبل و لعن نکردن یزید**

علی بن یونس بیاضی عاملی می‌نویسد: صالح به پدرش (احمد بن حنبل) می‌گوید: چرا یزید را لعن نمی‌کنی؟

احمد بن حنبل در جواب می‌گوید: کی دیدی من کسی را لعن کنم؟

پسر خطاب به پدر می‌گوید: آیا کسی را که خداوند در کتابش لعن کرده است، لعن نمی‌کنی؟

احمد گفت: در کجای قرآن یزید لعن شده است؟

صالح در جواب پدر آیه شریفه ﴿ **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ وَ تُقَطِّعُواْ أَرْحَامَكُمْ * أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ** ﴾[۲] را قرائت کرد و گفت: آیا قطع پیوند خویشاوندیی، بزرگتر از قتل وجود دارد؟![۳]

**ج) دفاع احمد بن حنبل از نواصب**

احمد بن حنبل در حالی که روایات عبیدالله بن موسی عبسی را به سبب انتقاد

---

۱. «من لا یری الترحم علی معاوية فهو ضال مبتدع». علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم إلی مستحقي التقدیم: ج ۳، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، الباب الخامس عشر، في تخطئة كل واحد من الأئمة الأربعة.

۲. «اگر (از این دستورها) روی گردان شوید جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است». سوره محمد: آیه ۲۲ـ۲۳.

۳. «في فضائل الصحابة قال صالح بن أحمد بن حنبل لأبيه: لم لا تلعن يزيد؟ فقال: و متى رأيتني لعنت أحداً؟ فقال: ألا تلعن من لعنه الله في كتابه؟ قال: أين؟ قال: قوله: ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ وَتُقَطِّعُواْ أَرْحَامَكُمْ * أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ ﴾، فهل قطيعة أعظم من القتل؟». علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم إلی مستحقي التقدیم: ج ۳، ص ۲۲۳، الباب الخامس عشر، في تخطئة كلّ واحد من الأئمة الأربعة. البته طبق نقل دیگر احمد بن حنبل یزید را تکفیر کرده است.

وی از معاویه کنار می‌گذارد و به دیگران سفارش می‌کند که از او روایت نقل نکنند، نواصب و کسانی راکه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را لعن کرده و بـه آن حـضرت دشنام و ناسزا می‌گفتند توثیق کرده و از روایات آنان با آغوش باز استقبال می‌کند.

یکی از این نواصب حریز بن عثمان حمصی است که احمد بن حنبل نه تنها نسبت به او موضع منفی ندارد بلکه او را ثقه نیز می داند.

**مواضع حریز بن عثمان نسبت به علی علیه السلام**

۱. اسماعیل بن عیاش می‌گوید: خودم از حریز بن عـثمان شـنیدم کـه مـی‌گفت: روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی نقل می‌کنند که حـضرت فـرمودند: «أنت مـنّي بـمنزلة هـارون مـن مـوسی» روایت درسـتی است امـا راوی بـخشی از آن را اشـتباه شنیده است.

اسماعیل بن عیاش می‌گوید: پرسیدم کدام بخش از روایت درست نیست؟

حریز بن عثمان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی فرمودند: «أنت منّي مکان قارون من موسی» اما راوی اشتباه شنیده است.

پرسیدم: چه کسی این روایت را این‌گونه که تو می‌گویی نقل کرده است؟

گفت: از ولید بن عبدالملك شنیدم که بر بالای منابر این‌گونه نقل می‌کرد.[۱]

این ماجرا یادآور ضرب المثل زیبای «به روباه گفتند: شاهدت کـیست؟ گـفت: دمم» می‌باشد.

۲. اسماعیل بن عیاش در نقل دیگری چنین می‌گوید: با حریز بن عثمان از مصر تا مکه همسفر بودم، من یک طرف کجاوه بودم و حریز بن عثمان در طرف دیگرکجاوه، در

۱. «اسماعیل بن عیاش قال: سمعتُ حریز بن عثمان قال: هذا الذي یرویه الناس عن النّبيّ صلی الله علیه و آله قال لعليّ: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسی» حقّ ولکن أخطأ السامع. قلتُ: فما هو؟ فقال: إنّما هو «أنت منّي مکان قارون من موسی». قلت: عن من ترویه؟ قال: سمعتُ الولید بن عبدالملك یقوله و هو علی المنبر». مـزی، تـهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۷، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷.

طول سفر به امیرالمؤمنین علی ﷺ دشنام می‌داد و آن حضرت را لعن می‌کرد.[۱]

۳. جریر می‌گوید: حریز بن عثمان علی ﷺ را بر بالای منابر دشنام می‌داد.[۲]

۴. احمد بن سلیمان رهاوی می‌گوید: به یزید بن هارون گفتند: حریز بن عثمان می‌گوید: علی را به خاطر کشتن پدرانم دوست ندارم.

یزید بن هارون گفت: من این جمله را از او نشنیدم اما شنیدم که می‌گفت «لنا إمامنا و لکم إمامکم» و در نقل دیگری از همین یزید بن هارون این‌گونه وارد شده است «لنا أمیر و لکم امیر»؛ معاویه امام و امیر ما و علی امام و امیر شماست.[۳]

۵. ابویمان می‌گوید: «کان حریز یتناول من رجل ... یعني علیاً».[۴]

۶. از یحیی بن صالح پرسیدند: چرا روایات حریز بن عثمان را نمی‌نویسی؟

او در پاسخ گفت: «کیف أکتب عن رجل صلّیت معه الفجر سبع سنین، فکان لایخرج من المسجد حتّیٰ یلعن علیاً سبعین مرة»؟[۵]

۷. ابن‌حبان بستی شافعی می‌گوید: «کان یلعن علیاً بالغداة سبعین مرة و بالعشي سبعین مرة. فقیل له في ذلك. فقال: هو القاطع رؤوس آبائی و أجدادي».[۶]

**احمد بن حنبل و حریز بن عثمان**

احمد بن حنبل با علم به مواضع خصمانه حریز بن عثمان نسبت به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ، از وی تجلیل و دفاع کرده به گونه‌ای که درباره وی سه مرتبه واژه «ثقة» را به‌کار برده است، در حالی که درباره هیچ یک از روات این چنین سخن نگفته

---

۱. «عادلتُ حریز بن عثمان من مصر إلی مکة، فجعل یسبّ علیاً و یلعنه». همان.

۲. «ذکر جریر أنّ حریزاً کان یشتم علیاً علی المنابر». همان.

۳. «قال أحمد بن سلیمان الرهاوي: سمعتُ یزید بن هارون یقول و قیل له: کان حریز یقول لاأحبّ علیاً قتل آبائي. قال: لم‌أسمع هذا منه، کان یقول: لنا إمامنا و لکم إمامکم». همان، ص ۲۳۶.

۴. همان، ص ۲۳۵.

۵. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۱۰، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶.

۶. همان.

است. احمد درباره حریز چنین می‌گوید:

۱. حریز بن عثمان حدود ۳۰۰ حدیث دارد «و هو صحيح الحديث إلّا أنّه يحمل على علي».[۱]

۲. ابوداود می‌گوید: از احمد بن حنبل در مورد حریز بن عثمان پرسیدم. او در جواب گفت: «حريز بن عثمان ثقة ثقة ثقة».[۲]

متاسفانه دیگر علمای اهل سنت نیز نسبت به حریز بن عثمان ناصبی مواضع مثبتی داشته و در مورد او می‌گویند:

احمد بن عبدالله عجلی در مورد حریز بن عثمان می‌گوید: «شامي ثقة و كان يحمل على علي».

عمرو بن علی نیز می‌گوید: «كان ينتقص علياً و ينال منه و كان حافظاً لحديثه» و در جای دیگر می‌گوید: «ثبت شديد التحامل على علي».[۳]

جالب این است که محمد بن عبدالله بن عمار موصلی نیز از برخورد دوگانه اهل سنت تعجب کرده و می‌گوید: از طرفی حریز بن عثمان را متهم می‌کنند که به علی علیه‌السلام دشنام می‌داده و آن حضرت را سبّ و لعن می‌کرد اما از طرف دیگر از او روایت نقل کرده و به احادیث او استناد می‌کنند![۴]

### ۳. مواضع احمد بن حنبل درباره متوکل ناصبی

متوکل عباسی یکی از نواصبی است که احمد بن حنبل از وی بسیار تجلیل و تعریف

---

۱. «حديث حريز نحو من ثلاثمائة و هو صحيح الحديث». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱۱۵۷.

۲. «سألتُ أحمد بن حنبل عن حريز، فقال: ثقة، ثقة، ثقة». همان.

۳. همان، ص ۲۳۶. جهت آشنایی با مواضع و دیدگاه‌های علما و بزرگان اهل سنت درباره حریز بن عثمان به شرح حال حریز در کتاب‌های رجالی مراجعه شود.

۴. «قال محمد بن عبدالله بن عمار الموصلي: يتّهمونه أنّه كان ينتقص عليّاً و يروون عنه و يحتجّون بحديثه و ما يتركونه». همان.

می‌کند. به خاطر اهمیت موضوع، رابطه احمد با متوکل عباسی جداگانه بررسی می‌شود و برای شناخت این رابطه، بازشناسی مواضع متوکل عباسی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام ضروری است.

### جنایات متوکل ناصبی

متوکل عباسی یکی از جنایت‌کارترین خلفای عباسی است که دشمنی خودش با اهل بیت علیهم‌السلام را در موارد مختلف و با شکل‌های متفاوت اظهار کرده و به اثبات رسانده است. مواردی از جنایات وی را ذکر می‌کنیم.

#### أ) سخت‌گیری بر بنی‌هاشم

ابوالفرج اصفهانی درباره ظلم و ستم متوکل در حق بنی‌هاشم و آل ابی‌طالب می‌گوید: متوکل بر آل ابی‌طالب بسیار سختگیر بود و با آنان با خشونت برخورد می‌کرد. کارها و امور آنان را زیر نظر داشت. کینه فراوانی از آنان در دل داشت. بر آل ابی‌طالب سوء ظن داشت و آنان را مورد اتهام قرار می‌داد.[۱]

عمر بن فرج[۲] رخجی[۳] کارگزار و مجری سیاست‌های خصمانه متوکل عباسی علیه اهل بیت علیهم‌السلام در مکه و مدینه بود. ابوالفرج اصفهانی گوشه‌ای از جنایات کارگزار متوکل را این‌گونه گزارش می‌کند:

عمر بن فرج، آل ابی‌طالب را از معاشرت و هرگونه ارتباط با مردم و بالعکس، منع

---

۱. «و كان المتوكل شديد الوطأة على آل أبي‌طالب، غليظا على جماعتهم، مهتمّا بأمورهم، شديد الغيظ و الحقد عليهم و سوء الظن و التهمة لهم». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين: ص ۳۹۵، ذكر أيام المتوكل.

۲. مقصود عمر بن فرج است که در کتابهای رجالی مذمت و نکوهش شده است. نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶، ص ۱۰۷، ش ۱۱۰۸۳، در حالی که برادرش محمد بن فرج مدح و ستایش شده است. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة: ج ۱۷، ص ۱۳۱، ش ۱۱۵۳۷.

۳. سمعانی شافعی ضبط آن را رُخَّجی ثبت کرده است. الأنساب: ج ۳، ص ۵۲، باب الراء و الخاء. اما علامه حلی، رُخَجی ثبت کرده است. إيضاح الإشتباه في أسماء الرواة: ص ۲۸۵، ش ۶۵۷. رُخَّجِيَّة روستایی در یک فرسخی بغداد، پشت باب ازج است. حموی، معجم البلدان: ج ۳، ص ۳۸.

کرد. در صورت اطلاع از هرگونه کمک و احسان به آل ابی‌طالب، فرد نیکوکار را به بدترین و شدیدترین وجه، مجازات می‌کرد. سخت‌گیری کارگزار متوکل به گونه‌ای بود که گروهی از زنان بنی‌هاشم برای نماز خواندن، بیش از یک لباس نداشتند و همگی به نوبت در آن لباس نماز می‌خواندند.[۱]

**ب) توهین و جسارت کارگزار متوکل به امام جواد ؏**

یکی دیگر از جنایات عمر بن فرج دست نشانده متوکل، توهین و جسارت به امام جواد ؏ است. او امام را در حال روزه‌داری به شراب خواری و مستی متهم می‌کند که امام جواد ؏ در واکنش به این هتاکی، او را لعن و نفرین کرده و فرمودند: خدایا! خود شاهدی که من امروز را روزه گرفته‌ام. خدایا! سختی جنگ و خواری و ذلت اسارت را نصیب عمر بن فرج گردان.[۲]

توهین و جسارت کارگزار متوکل به امام جواد ؏ آن قدر سخت و جانسوز بود که وقتی خبر مرگ عمر بن فرج به امام هادی ؏ رسید آن حضرت بیست و چهار مرتبه خدا را شکر کرده و عمر بن فرج را لعن و نفرین کردند.[۳]

---

۱. «و استعمل (المتوكل) على المدينة و مكة عمرَ بن الفرج الرخجي، فمنع آل أبـي‌طالب مـن التـعرض لمسألة الناس و منع الناس من البرّ بهم و كان لا يبلغه أنّ أحداً أبر أحداً منهم بشيء و إن قَلّ إلّا أنهكه عقوبة و أثقله غرماً حتّى كان القميص يكون بين جماعة من العلويات يصلين فيه واحدة بعد واحدة، ثمّ يـرقعنه و يـجلسن عـلى مغازلهنّ عواري حواسر إلى أن قُتل المتوكل، فعطف المستنصر عليهم و أحسن إليهم». ابـوالفـرج اصـفهانی، مقاتل الطالبيين: ص ۳۹۶، ذکر ايام المتوکل.

۲. «اللهم إن كنت تعلم أنّي أمسيت لك صائماً فأذقه طعم الحرب و ذُلّ الأسر» همان.

۳. «عن محمد بن سنان قال: دخلتُ على أبي‌الحسن ؏، فقال: يا محمد! حدث بآل فرج حدث؟ فـقلت: مـات عمر، فقال: الحمدلله، حتّى أحصيتُ له أربعاً و عشرين مرّة، فقلتُ: يا سيدي! لو علمتُ أنّ هذا يسرّك لجـئتُ حافياً أعدو إليك. قال: يا محمد! أوَ لا تدري ما قال لعنه‌الله لمحمد بن علي أبي؟ قال: قلت: لا. قال: خاطبه في شيء، فقال: أظنّك سكران، فقال أبي: اللهم! إن كنتَ تعلم أنّي أمسيتُ لك صائماً فأذقه طعم الحرب و ذلّ الأسر، فوالله إن ذهبت الأيام حتّى حرب ماله و ما كان له، ثمّ أخذ أسيراً و هو ذا قدمات ـ لا رحمه‌الله ـ و قـد أدال الله عزّوجلّ منه و مازال يديل أولياءه من أعدائه». کلینی، الکافی: ج ۱، ص ۴۹۶ ـ ۴۹۷، کتاب الحجة، باب مولد أبي‌جعفر محمد بن علي الثاني ؏، ح ۹.

نکته جالب این است که عمر بن فرج رخجی به نفرین امام جواد علیه السلام مبتلا شده، به گونه‌ای که مورد خشم و غضب متوکل قرار گرفت و سه مرتبه اموالش (به ارزش ۱۲۰۰۰۰ دینار) مصادره شد و به گفته مسعودی شافعی ۶۰۰۰ پس گردنی خورده و به بغداد تبعید شد.[۱]

**ج) بغض امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دشمنی با پیروان آن حضرت**

ذهبی سلفی درباره دشمنی متوکل نسبت به امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام می‌گوید: «و کان المتوکل فیه نصب و انحراف».[۲]

ابن‌عماد حنبلی نیز به ناصبی بودن متوکل تصریح می‌کند.[۳]

ابن‌اثیر جزری شافعی درباره دشمنی متوکل با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، می‌نویسد: متوکل بغض و کینه شدیدی از حضرت علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت داشت. هرکس دوست‌دار حضرت علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت بود، از سوی متوکل مورد تعقیب قرار می‌گرفت و اموالش مصادره می‌شد و خودش نیز به قتل می‌رسید.[۴]

ابن‌اثیر به مورد دیگری از دشمنی متوکل با حضرت علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت اشاره می‌کند و می‌نویسد: متوکل همیشه در مجالس عیش و نوش به امام علی علیه السلام

---

۱. «و في سنة ثلاث و ثلاثين و مائتين سخط المتوكل على عمر بن الفرج الرخجي و كان من عليّة الكتاب و أخذ منه مالاً و جوهراً نحو مائة ألف و عشرين ألف دينار... ثمّ غضب عليه غضبة ثانية و أمر أن يصفع في كلّ يوم، فأحصى ما صفع، فكان ستة آلاف صفعة... و سخط عليه ثالثة و أحضر إلى بغداد و أقام بها حتّى مات». مسعودی شافعی، مروج الذهب و معادن الجوهر: ج ۴، ص ۱۱۷، ذكر خلافة المتوكل، سخط المتوكل على الرخجي، حوادث ۲۳۳ هجری قمری و یعقوبی، تاريخ اليعقوبي: ج ۲، ص ۴۸۵، أيام جعفر المتوكل.

۲. ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۳۵، شرح حال متوكل، ش ۷.

۳. «كان فيه نصب». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۱۱۴، حوادث ۲۴۷ هجری قمری، شرح حال متوکل.

۴. «و كان المتوكل شديد البغض لعلي بن أبي‌طالب علیه السلام و لأهل بيته و كان يقصد من يبلغه عنه أنّه يتولى علياً وأهله بأخذ المال و الدم». ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في‌التاريخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث ۲۳۶ هجری قمری، ذكر ما فعله المتوكل بمشهد الحسين بن علي بن أبي‌طالب علیه السلام.

توهین و جسارت می‌کرد. در مجالس عیش و نوش شخصی به نام عباده مخنث (هم جنس باز) در حالی که متکایی زیر لباس خود پوشیده و سرِ طاسش را برهنه کرده بود (به قصد شبیه شدن به ظاهر امام علی علیه‌السلام) می‌رقصید و متوکل در حال مستی و خنده، نظاره‌گر مجلس بوده و آوازه خوانان در تمسخر امام علی علیه‌السلام این جملات را می‌خواندند: «قد أقبل الأصلع البطين، خليفة المسلمين».[1]

ابن‌خلّکان شافعی نیز به یکی از مواضع تند و خصمانه متوکل درباره شیعیان و پیروان حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کرده و می‌نویسد: در دینور[2] شخصی به نام بشر جعّاب به همراه گروهی از آن دیار، محب اهل بیت (و نه پیرو و شیعه) بودند. وقتی خبر این گروه به متوکل عباسی رسید، دستور دستگیری و فرستادن آنان به بغداد را صادر کرد.[3]

**د) جلوگیری از زیارت قبر امام علی علیه‌السلام**

ابن‌تغری حنفی هر چند به دفاع از متوکل ناصبی پرداخته و اعمال زشت و جنایات او را توجیه می‌کند و شیعیان را مقصر اصلی و مسبب جنایات متوکل معرفی می‌کند اما به بخشی از جنایات متوکل و جلوگیری از زیارت قبر شریف حضرت علی علیه‌السلام اشاره کرده و می‌نویسد: وقتی متوکل با انبوه زایرین قبر امام علی علیه‌السلام مواجه

---

۱. «وكان من جملة ندمائه عبادة المُخنّث وكان يشدّ على بطنه تحت ثيابه مِخَدّة و يكشف رأسه و هو أصلع ويرقص بين يدي المتوكل و المغنّون يغنّون: قد أقبل الأصلع البطين، خليفة المسلمين، يحكي بذلك عليّا علیه‌السلام والمتوكل يشرب و يضحك». همان، ص ۳۱۸ـ۳۱۹.

۲. از توابع کرمانشاه. حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۵۴۴.

۳. «وكان بالدينور شيخ يتشيع و يميل إلى مذهب أهل الإمامة وكان له أصحاب يجتمعون إليه و يأخذون عنه ويدرسون عنده، يقال له: بشر الجعاب، فرفع صاحب الخبر بالدينور إلى المتوكل أنّ بالدينور رجلاً رافضياً يحضره جماعة من الرافضة و يتدارسون الرفض و يسبّون الصحابة و يشتمون السلف، فلمّا وقف المتوكل على كتابه، أمر وزيره عبيدالله بن يحيى بالكتاب إلى عامله على الدينور بإشخاص بُشر هذا و الفرقة التي تجالسه...». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۳۵۱، شرح حال متوکل، ش ۱۳۴.

شد، به بهانه غلو شیعه در حق امام علی علیه السلام و همسنگ دانستن زیارت قبر امام علی علیه السلام با زیارت بیت الله الحرام، از زیارت قبر امام علی علیه السلام جلوگیری کرد و زمانی که با مقاومت ارادتمندان آن حضرت رو به رو شد، دستور منع قبور سایر علویین را نیز صادر کرد و زمانی که این دستور نیز نتوانست مانع زیارت قبر امام علی علیه السلام و سایر علویین شود، دستور تخریب قبر امام حسین علیه السلام و قتل زائرین را صادر کرد.[۱]

**هـ) تخریب قبر امام حسین علیه السلام**

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: یکی از جنایات متوکل این بود که قبر شریف امام حسین علیه السلام را تخریب نموده و تمامی آثار موجود در آن را از بین برد.[۲]

ابن‌جریر طبری، ابن‌اثیر جزری شافعی، ذهبی سلفی، ابن‌کثیر دمشقی سلفی و سیوطی شافعی در حوادث سال ۲۳۶ هجری قمری می‌نویسند: در این سال به دستور

---

۱. «و ذلك بعد أن أمر المتوكل بهدم قبر الحسين بن علي و قبور العلويين و كان هذا وقع من المتوكل في سنة ست و ثلاثين و مائتين و قيل قبلها و كان سبب بغضه في علي بن أبي‌طالب و ذرّيته أمر يطول شرحه وقفتُ عليه في تاريخ الإسعِردي محصوله: أنّ المتوكل كان له مغنّية تسمّى أم‌الفضل و كان يسامرها قبل الخلافة و بعدها وطلبها في بعض الإيام، فلم‌يجدها و دام طلبه لها أيّاما و هو لايجدها، ثمّ بعد أيّام حضرت و في وجهها أثر شمس، فقال لها: أين كنتِ؟ فقالت: في الحج. فقال: ويحك! هذا ليس من أيّام الحج. فقالت: لم‌أرد الحج لبيت الله الحرام و إنّما أردتُ الحج لمشهد علي. فقال المتوكل: و بلغ أمر الشيعة إلى أن جعلوا مشهد عليّ مقام الحج الذي فرضه الله تعالى، فنهى الناس عن التوجه إلى المشهد المذكور من غير أن يتعرض إلى ذكر عليّ، فثارت الرافضة عليه و كتبوا سبّه على الحيطان، فحنق من ذلك و أمر بألا يتوجه أحد لزيارة قبر من قبور العلويين، فثاروا عليه أيضاً، فتزايد غضبه منهم، فوقع منه ما وقع و حكايته في ذلك مشهورة لايعجبني ذكرها إجلالاً للإمام عليّ و لمّا عظم الأمر أمر بهدم قبر الحسين و هدم ما حوله من الدور و أن يعمل ذلك كله مزارع، فتألم المسلمون لذلك و كتب أهل بغداد شتم المتوكل على الحيطان و المساجد و هجاه الشعراء دعبل و غيره، فصار كلّما يقع له ذلك يزيد و يفحش». ابن‌تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۳، حوادث ۲۳۵ و ۲۳۶ هجری قمری، ذكر ولاية اسحاق بن يحيى على مصر.

۲. «و كان من ذلك أن كرب قبر الحسين و عفى آثاره... و أمره بكرب قبره و محوه و إخراب كلّ ما حوله، فمضى لذلك و خرب ما حوله و هدم البناء و كرب ما حوله نحو مائتي جريب». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين: ص ۳۹۵، ذكر أيّام المتوكل.

متوکل قبر شریف امام حسین علیه السلام و تمامی خانه‌ها و دیوارهای اطراف آن تخریب و به زمین‌های زراعتی تبدیل شد.[۱]

ابن‌تغری حنفی در تاریخ خود می‌نویسد: علاوه بر تخریب قبر امام حسین علیه السلام قبور سایر علویین نیز به دستور متوکل تخریب و به زمین‌های زراعتی تبدیل شد و از زیارت قبور آنان جلوگیری شد.[۲]

**و) شکنجه و کشتار زایرین قبر شریف آن حضرت**

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: متوکل بر راه‌های ورودی منتهی به قبر شریف آن حضرت افراد مسلحی را گماشت تا کسانی که به زیارت قبر شریف آن حضرت می‌رفتند، دستگیر کرده و نزد متوکل بیاورند و متوکل آنان را به قتل رسانده و یا با شدیدترین وجه مجازات و عقوبت می‌کرد.[۳]

ابن‌جریر طبری، ابن‌اثیر جزری شافعی، ذهبی سلفی، ابن‌کثیر دمشقی سلفی و سیوطی شافعی در حوادث سال ۲۳۶ هجری قمری می‌نویسند: پس از تخریب قبر امام حسین علیه السلام حکومت به زائرین قبر امام حسین علیه السلام اخطار داد: بعد از سه روز هر کس کنار قبر امام حسین علیه السلام دیده شود، دستگیر شده و به سیاه‌چال برده می‌شود. پس از آن مردم متواری شده و حکومت تمامی راه‌های منتهی به قبر امام حسین علیه السلام را مسدود کرد.[۴]

---

۱. «فيها أمر المتوكل بهدم قبر الحسين بن علي بن أبي‌طالب و ما حوله من المنازل و الدور». محمد بن جرير طبری، تاريخ الأمم و الملوك: ج ۵، ص ۳۱۲؛ ابن‌اثير جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث ۲۳۶ هجری قمری، ذكر ما فعله المتوكل بمشهد الحسين بن علي بن أبي‌طالب علیه السلام؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۳۵، شرح حال متوکل، ش ۷، ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۲۸، حوادث ۲۳۶ هجری قمری و سیوطی شافعی، تاريخ الخلفاء: ص ۲۹۹، شرح حال متوکل.

۲. ابن‌تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۳، حوادث ۲۳۵ و ۲۳۶ هجری.

۳. «و وضع على سائر الطرق مسالح له لايجدون أحداً زاره إلّا أتوه به، فقتله أو أنهكه عقوبة». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين: ص ۳۹۵، ذكر أيام المتوكل.

۴. «و نودي في الناس من وجد هنا بعد ثلاثة أيّام ذهبت به إلى المطبق، فلم‌يبق هناك بشر». محمد بن جرير ←

با وجود شهره آفاق بودن نصب و اهل بیت ستیزی و ظلم و ستم‌های متوکل عباسی و انعکاس آن در مهمترین کتب فریقین، متأسفانه افرادی مانند یعقوبی کاتب بنی‌عباس[۱]، ابن‌حبان بستی شافعی[۲]، خطیب بغدادی شافعی[۳]، ابن‌خلکان شافعی[۴] و یافعی شافعی[۵] به خاطر وجود دو نکته در زندگی سیاسی متوکل، (به پیروی از احمد بن حنبل) وی را مورد تعریف و تمجید قرار داده و از تمامی جنایات وی چشم‌پوشی کرده‌اند.

أ) حمایت متوکل از احمد بن حنبل

متوکل عباسی با به پایان رساندن دوران محنت احمد بن حنبل و آزادی وی از زندان، منزلت ویژه و والایی برای احمد بن حنبل به وجود آورد. متوکل، احمد بن حنبل را علاوه بر این‌که به عنوان زنده‌کننده سنت و محوکننده بدعت معرفی نمود، او را از مقربان و نزدیکان دربار و مشاور عالی خود قرار داد، به گونه‌ای که متوکل بدون مشورت وی کاری انجام نمی‌داد.[۶]

ب) دشمنی متوکل با پیشوایان شیعه

سخت‌گیری بر بنی‌هاشم، توهین و جسارت به ساحت امام جواد علیه السلام توسط

---

← طبری، تاریخ الامم و الملوك: ج ۵، ص ۳۱۲؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في‌التاریخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث ۲۳۶ هجری قمری، ذکر ما فعله المتوکل بمشهد الحسین بن علي بن أبي‌طالب علیه السلام؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۳۵، شرح حال متوکل، ش ۷؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۲۸ حوادث ۲۳۶ هجری قمری و سیوطی شافعی، تاریخ الخلفاء: ص ۲۹۹، شرح حال متوکل.

۱. یعقوبی، تاریخ الیعقوبي: ج ۲، ص ۴۸۴ ـ ۴۹۲، أیام جعفر المتوکل.

۲. ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۲، ص ۳۳۰، شرح حال متوکل.

۳. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۷، ص ۱۶۵ ـ ۱۷۳، شرح حال متوکل، ش ۳۶۱۲.

۴. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۳۵۰ ـ ۳۵۶، شرح حال متوکل، ش ۱۳۴.

۵. یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸، حوادث ۲۳۶ هجری قمری.

۶. «وکان لا یولي أحداً إلّا بعد مشورة الإمام أحمد». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۳۰، حوادث ۲۳۷ هجری قمری؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۸۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۲۰۳، شرح حال احمد.

کارگزار متوکل، ناسزا گفتن و توهین به حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام، جلوگیری از زیارت قبر شریف آن حضرت و تخریب قبر شریف امام حسین علیه‌السلام و سایر علویین، دستگیری، شکنجه و کشتار زائرین قبر آن حضرت، با اینکه گوشه‌ای از دشمنی صریح و بی‌شرمانه متوکل عباسی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت آن حضرت است ولی گروهی از علما که نامشان بیان شد، با لحاظ پیروی شیعیان از امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام، به خاطر مرزبندی با شیعه، حاضر به سکوت در برابر جنایات دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و حمایت از آنان مانند متوکل شده‌اند.

**ارادت احمد بن حنبل به متوکل ناصبی**

با توجه به جنایات و مواضع خصمانه متوکل در برابر اهل بیت علیهم‌السلام، احمد بن حنبل نسبت به چنین فردی ارادت ویژه‌ای ابراز داشته و در حق وی دعا کرده و با القاب و عناوین والایی از او یاد می‌کند. به دو گزارش در این‌باره اشاره می‌شود.

**أ ) دعای احمد در حق متوکل**

احمد در حق متوکل دعا کرده و می‌گوید: هر روز برای سلامتی متوکل دعا می‌کنم.[۱]

**ب ) تعریف و تمجید احمد از متوکل**

وی در نامه‌ای به عبیدالله بن یحیی بن خاقان متوکل را با القاب و عبارات والایی مدح و ستایش می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحيم، أحسن الله عاقبتك أباالحسن في الأمور كلّها و دفع عنك المكاره برحمته، قد كتبت إليك رضى الله عنك بالذى سأل عنه أميرالمؤمنين بأمر القرآن بما حضرني و أنّي أسأل الله أن يديم توفيق أميرالمومنين، فقد كان الناس في خوض من الباطل و اختلاف شديد ينغمسون فيه، حتّىٰ أفضت الخلافة إلى أميرالمؤمنين، فنفى الله به

۱. «ما يأتي عليّ يوم إلّا و أنا أدعوا الله له». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۹۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

كلّ بدعة و انجلى عن الناس ما كانوا فيه من الذل و ضيق المحابس، فصرف الله ذلك كلّه وذهب به بأميرالمومنين و وقع ذلك من المسلمين موقعاً عظيماً و دعوا الله لأميرالمومنين ( وأسأل الله أن يستجيب في أميرالمؤمنين صالح الدعاء و أن يتم ذلك لأميرالمومنين...

ذهبی سلفی اتقان سند این نامه و ارتباط آن با احمد را به خورشید تشبیه‌کرده و با تمجید فراوان از احمد بن حنبل می‌گوید: فهذه الرسالة إسنادها كالشمس، فانظر إلىٰ هذا النفس النوراني.[1]

**محدثان زیر نظر متوکل حدیث نقل می‌کنند**

خطیب بغدادی شافعی و ذهبی سلفی می‌نویسند: در سال ۲۳۴ هجری قمری متوکل، فقها و محدثین را به سامرا دعوت‌کرده و به آنان جوایز و هدایایی اعطا نمود و حقوق ماهیانه نیز برای آنان در نظر گرفت. برای آنان‌کرسی‌های تدریس مهیا نمود و متوکل در قبال این هدایا و جوایز، از آنان خواست احادیثی همچون احادیث رؤیت و جسمانیت خداوند راکه به نفع حکومت و موافق دیدگاه حکومت بود، نقل‌کنند.[2]

**۴. مروری بر اعتقادنامه احمد بن حنبل**

احمد بن حنبل در رساله‌ای مختصر، عقیده اهل حدیث و سنت را بیان کرده و مخالف

---

۱. ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۸۱ـ۲۸۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «سنة أربع و ثلاثين و مأتين فيها أشخص المتوكل الفقهاء و المحدّثين، فكان فيهم مصعب بن عبدالله الزبيري، و إسحاق بن أبي‌إسرائيل و ابراهيم بن عبدالله الهروي، و (أبوبكر) عبدالله و عثمان إبنا محمد بن أبي‌شيبة الكوفيان، و هما من بني‌عبس وكانا من حفاظ الناس، فقُسمت بينهم الجوائز و أجريت عليهم الأرزاق، و أمرهم المتوكل أن يجلسوا للناس و أن يُحدّثوا بالأحاديث التي فيها الردّ على المعتزلة و الجهمية و أن يحدثوا بالأحاديث في الرؤية، فجلس عثمان بن أبي‌شيبة في مدينة أبي‌جعفر المنصور و وضع له منبر و اجتمع عليه نحو من ثلاثين ألفاً من الناس... و جلس أبوبكر بن أبي‌شيبة في مسجد الرصافة وكان أشدّ تقدماً من أخيه عثمان، و اجتمع عليه نحو من ثلاثين ألفاً». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۶۷، شرح حال ابن ابی‌شیبه، ش ۵۱۸۵ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۲۵، شرح حال ابن ابی‌شیبه، ش ۴۴ و ج ۱۲، ص ۳۴، شرح حال متوکل، ش ۷.

و منتقد آن را بدعت‌گذار و خارج از اهل سنت دانسته است. این رساله با نگاهی کاملا انحصارگرایانه فقط عقایدی راکه به نظر احمد صحیح است، به عنوان عقیده اهل سنت معرفی کرده است و سایر فرق و مذاهب اهل سنت راکه این رساله را قبول ندارند، از دایره اسلام خارج دانسته است. به بعضی از این اعتقادات اشاره می‌شود.

۱. زنا، سرقت، شرب خمر، قتل نفس، اکل مال حرام، شرک به خداوند و تمامی گناهان به قضاء و قدر الهی است و بندگان هیچ حجتی علیه خداوند ندارند.

۲. اهل قبله را به خاطر گناهانی که مرتکب می‌شوند، جهنمی نمی‌دانیم؛ مگر این که روایت خاصی داشته باشیم و آنان را تکفیر نمی‌کنیم.

۳. خلافت تنها در قریش است و احدی از غیر قریش به خلافت نخواهد رسید و غیر قرشی‌ها نباید درباره خلافت با قرشی‌ها منازعه کنند و علیه قرشی‌ها نباید قیام کنند.

۴. در جهاد، حج و نماز عید و جمعه حاکمان باید مشارکت کرد و لو حاکمان ظالم باشند.

۵. صدقات و مالیات را به امرا و حاکمان باید پرداخت کرد و لو در راه درست مصرف نکنند.

۶. هرکس به حکومت رسید باید از او اطاعت کرد و قیام علیه او جایز نیست.

۷. قرآن کلام خداست و مخلوق نیست و هرکس قائل به مخلوق بودن آن باشد جَهمی[۱] وکافر است و اگر کسی آنان را تکفیر نکند، کافر است.

۸. ذکر محاسن اصحاب رسول خدا و سخن نگفتن درباره اختلافات آنان از سنت است.

۹. محبت صحابه سنت است. دعا برای آنان موجب قرب و نزدیکی است. اقتدا و پیروی از صحابه موجب نجات و تمسک به آثار آنان، فضیلت است.

---

۱. به پیروان جهم بن صفوان گفته می‌شود که جبرگرا هستند و بر خلاف اهل حدیث قائل به جسمانیت خداوند نیستند. شهرستانی، الملل و النحل: ج ۱، ص ۷۹، القسم الاول: أرباب الديانات و الملل من المسلمين و أهل الكتاب و ممن لهم شبهة كتاب، الجزء الاول: المسلمون، الباب الثاني: الجهميه.

۱۰. هر کس اصحاب رسول خدا را سبّ کند، بدعت‌گذار و رافضی است.

۱۱. هر کس از صحابه بدگویی کند و یا اختلافات آنان را بیان کند بر سلطان واجب است او را مؤاخذه و تنبیه کند. حاکم حق ندارد قبل از مؤاخذه و تأدیب، او را ببخشد؛ بلکه او را مجازات کرده و سپس او را توبه دهد، اگر توبه نکرد، او را زندانی کند تا اینکه توبه کند یا بمیرد.[۱]

### چند سؤال بی پاسخ

با توجه به سیاست‌های ظالمانه و خصمانه متوکل نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و حمایت‌های

۱. «هذه مذاهب أهل العلم و أصحاب الأثر و أهل السنة المتمسّكين بعروقها، المعروفين بها، المقتدىٰ بهم فيها، من لدن أصحاب النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إلى يومنا هذا و أدركت من أدركت من علماء أهل الحجاز و الشام و غيرهم عليها، فمن خالف شيئاً من هذه المذاهب أو طعن فيها أو عاب قائلها فهو مبتدع، خارج من الجماعة، زائل عن منهج السنّة و سبيل الحق... الزنا و السرقة و شرب الخمر و قتل النفس و أكل المال الحرام و الشرك بالله و المعاصي كلّها بقضاء و قدر من غير أن يكون لأحد من الخلق على الله حجّة... و لانشهد على أحد من أهل القبلة أنّه في النار لذنب عمله و لا لكبيرة أتاها إلّا أن يكون في ذلك حديث... و الخلافة في قريش ما بقي من الناس إثنان. ليس لأحد من الناس أن ينازعهم فيها و لايخرج عليهم و لا نقرّ لغيرهم بها إلى قيام الساعة و الجهاد ماض قائم مع الائمة برّوا أو فجروا، لايبطله جور جائر و لا عدل عادل. و الجمعة و العيدان و الحج مع السلطان و إن لم‌يكونوا بررة عدولاً أتقياء. و دفع الصدقات و الخراج و الأعشار و الفيىء و الغنائم إلى الأمراء، عدلوا فيها أم جاروا. و الإنقياد إلى من ولاّه الله أمركم، لاتنزع يداً من طاعته و لاتخرج عليه بسيفك، حتى يجعل الله لك فرجاً و مخرجاً. و لاتخرج على السلطان و تسمع و تطيع و لاتنكث بيعته، فمن فعل ذلك، فهو مبتدع مخالف مفارق للجماعة... و الكفّ عن أهل القبلة و لاتكفر أحداً منهم بذنب و لاتخرجه من الإسلام بعمل... و القرآن كلام الله، تكلّم به، ليس بمخلوق، و من زعم أنّ القرآن مخلوق، فهو جهمي كافر... و من لم‌يكفر هؤلاء القوم كلّهم فهو مثلهم... و من الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله كلّهم أجمعين والكفّ عن ذكر مساويهم و الخلاف الذي شجر بينهم، فمن سبّ أصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أو أحداً منهم أو تنقّصه أو طعن عليهم أو عرّض بعيبهم أو عاب أحداً منهم فهو مبتدع رافضي خبيث مخالف، لايقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً، بل حبّهم سنّة، و الدعاء لهم قربة و الاقتداء بهم وسيلة و الأخذ بآثارهم فضيلة... لايجوز لأحد أن يذكر شيئاً من مساويهم و لايطعن على أحد منهم بعيب و لا بنقص، فمن فعل ذلك فقد وجب على السلطان تأديبه وعقوبته، ليس له أن يعفو عنه، بل يعاقبه و يستتيبه، فإن تاب قبل منه و إن ثبت عاد عليه بالعقوبة و خلّده الحبس حتّى يموت أو يراجع». جهت مطالعه متن کامل این رساله به کتاب طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۴ ـ ۳۶، شرح حال احمد بن جعفر بن يعقوب بن عبدالله ابوالعباس الفارسي الاصطخري، ش ۹، مراجعه شود.

بی‌دریغ احمد از متوکل و روابط کاملا حسنه بین وی و متوکل، سؤالات ذیل ذهن هر مخاطبی را به خود مشغول می‌سازد.

۱. با این که دستوری از احمد بن حنبل در منع زیارت قبر حضرت علی ﷺ، تخریب قبر شریف امام حسین ﷺ و دستگیری، شکنجه و کشتار زائرین آن حضرت گزارش نشده است ولی جایگاه ویژه احمد بن حنبل نزد متوکل و مشاور عالی بودن وی برای متوکل، این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا متوکل عباسی بدون نظر احمد بن حنبل چنین جنایاتی را انجام می‌داد؟!

۲. با توجه به اینکه متوکل بدون مشورت با احمد هیچ عزل و نصبی را انجام نمی‌داد، آیا احمد را نمی‌توان در جنایات کارگزاران ظالمی همچون عمر بن فرج والی مکه و مدینه که مجری سیاست‌های خصمانه متوکل علیه اهل بیت ﷺ و بنی‌هاشم بودند، شریک دانست؟!

۳. احمد از یک سو فضایل اهل بیت ﷺ را نقل می‌کند و از سویی دیگر به سلطان ظالمی چون متوکل تکیه کرده و با تعریف و تمجید از او تمامی جنایات و ظلم‌های وی در برابر اهل بیت ﷺ را نادیده می‌گیرد. به راستی این دوگانگی از چیست و چه معنا و مفهومی دارد؟!

شاید بتوان پاسخ پرسش‌های یاد شده را در حمایت وهابیت از احمد بن حنبل و معرفی کردن وی به عنوان پیشوای فکری دانست.

وهابیت با پیروی از احمد بن حنبل در مسایلی همچون، جسم دانستن خدا، جلوگیری از زیارت قبور بویژه قبور پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، فتوا به تخریب قبور اهل بیت ﷺ، مشرک دانستن زایرین و توسل کنندگان به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، دفاع از دشمنان پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و توجیه جنایات آنان، وی را به عنوان پیشوای فکری خود قرار داده‌اند.

## فصل سوم

## ابن تیمیّه حنبلی، نظریه پرداز تفکر وهابیت

تفکرات احمد بن حنبل تا قرن چهارم و پنجم هجری کم و بیش در جامعه اسلامی جریان داشت، تا این که در قرن هفتم هجری ابن تیمیّه حنبلی حرانی، تفکرات احمد بن حنبل را با شدت و تعصب زیادی در دمشق مطرح نموده و جامعه اسلامی را تا به امروز دچار اختلاف و فتنه کرده است.

قبل از معرفی ابن تیمیّه و افکار وی، شناخت اجمالی از اوضاع سیاسی و مذهبی آن دوران درک بهتری را از شخصیت و افکار ابن تیمیّه به مخاطب ارائه می دهد.

ابن تیمیّه حنبلی در دورانی می‌زیست که دولت ایوبیان در منطقه شامات سقوط کرده و دولت ممالیک بحریه و برجیه روی کار آمده بودند. از سویی دیگر مغولان به سرزمین‌های اسلامی لشگرکشی کرده و در پی کشورگشایی و فتح شامات بودند. از سویی دیگر ایلخانیان در عراق به قدرت رسیده بودند و با درایت و هوشمندی علامه حلی، تشیع به عنوان مذهب رسمی آنان اعلام شده بود.

### ابن‌تیمیّه حنبلی کیست؟

تقی‌الدین ابوعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن ابی‌القاسم بن

تیمیه، معروف به ابن تیمیه، دهم ربیع الأوّل سال ۶۶۰ یا ۶۶۱ هجری قمری، پنج سال پس از سقوط دولت بنی‌عباس توسط هولاکو در بغداد، در شهر حرّان[۱]، کانون فرقهٔ صابئه[۲]، به دنیا آمد. دوران کودکی خود را در آن دیار سپری کرد. به سبب هجوم قوم وحشی تاتار، به همراه خانوادهٔ خود، در سال ۶۶۷ هجری قمری به دمشق مهاجرت کرد.

فخرالدین بن عبدالسلام عموی ابن تیمیه و مجدالدین عبدالسلام بن عبدالله پدربزرگ وی از علمای معروف حنبلی بودند.

وی در مدرسه حنابله دمشق، نزد اساتیدی همچون پدرش عبدالحلیم، شیخ شمس‌الدین عبدالرحمن مقدسی، شیخ زین‌الدین بن مُنَجّیٰ، شیخ مجد بن عساکر، ابن‌عبدالدائم، ابن‌ابی‌الیسر، مسلم بن علان، قاسم اربلی، کمال بن عبد، ابن‌ابی‌الخیر، یحیی بن صیرفی و ابن‌ابی‌بکر یهودی به فراگیری فقه، حدیث و اصول حنابله پرداخت. گفتنی است، بیشتر مشایخ وی علمای حنابله هستند.

ابن تیمیّه حنبلی در سال ۶۸۳ هجری قمری، یک سال پس از فوت پدرش، به جای پدر به مدیریت مدرسه سُکَّرِیّه حنابله دمشق رسید و نخستین تدریس خود را در آن جا آغاز و در سال ۶۸۴ هجری قمری تدریس تفسیر قرآن در مسجد اموی را شروع کرد.

---

۱. حرّان شهر بزرگ و مشهوری است که در بین النهرین در مسیر موصل، شام و روم واقع شده است. گفته شده: حران اولین شهری است که بعد از طوفان نوح ساخته شده است و این نشان دهنده قدمت این شهر است. در گذشته این شهر از توابع شامات بوده و در حال حاضر این منطقه در کشور ترکیه با نام ویرانشهر شناخته می‌شود. حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۲۳۵ و محمد معین، فرهنگ فارسی: ج ۵، ص ۴۵۷.

۲. این فرقه مدعی پیروی از حضرت شیث، یا ادریس، یا نوح، یا یحیی می‌باشند، که پس از انحراف از آیین و شریعت انبیای یاد شده، به آنان صابئین (منحرف شدگان از آیین انبیا) گفته شده است؛ لذا از این فرقه در کتب ملل و نحل به فرقه دهری و الحادی یاد شده است و آن را در کنار آیین زرتشت قرار داده‌اند. ابن‌حزم اندلسی ظاهری، الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۱، ص ۴۴ و شهرستانی اشعری شافعی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۶، القسم الثاني، أهل الاهواء و النحل، الجزء الأوّل، الصابئة. برخی علمای شیعه همچون مرحوم آقای خویی و آقای خامنه‌ای این طائفه را اهل کتاب می‌دانند.

مقارن پایان سال ۶۹۱ هجری قمری به حج رفته و در سال ۶۹۲ هجری قمری به دمشق بازگشت. این سفر زمینه‌ساز تألیف کتاب «*مناسک حج*» وی بود. ابن‌تیمیه در این کتاب بعضی از مناسک و اعمال حج را به گمان بدعت بودن، ردکرده است.

نخستین دخالت ابن‌تیمیه در امور سیاسی، در سال ۶۹۳ هجری قمری در ماجرای مرد نصرانی از اهالی سویداء اتفاق افتاد. این مرد نصرانی به ناسزاگویی به پیامبر اکرم ﷺ متهم شده بود. ابن‌تیمیه و شیخ زین‌الدین فارقی برای محاکمه وی نزد نایب‌السلطنه عزالدین ایبک حموی آمدند. حاکم دستور احضار مرد نصرانی و محاکمه وی را صادرکرد اما قبل از ورود وی به دادگاه، مردم به تحریک ابن‌تیمیه و شیخ زین‌الدین فارقی به مرد نصرانی ناسزا گفتند و او را مورد ضرب و شتم قرار دادند. حاکم از خودسری ابن‌تیمیه و شیخ زین‌الدین فارقی خشمگین شد و آن دو را کتک زد و زندانی کرد. مرد نصرانی در حضور حاکم و مردم، مسلمان شد و پس از آن به حجاز مهاجرت نمود اما در نزدیکی مدینه به طرز مشکوکی به قتل رسید. ابن‌تیمیّه حنبلی به همین مناسبت کتاب «*الصارم المسلول علی شاتم الرسول*» را نوشت.

در سال ۶۹۸ هجری قمری مردم شهر «حماة» از وی سؤال‌کردندکه نظر بزرگان و علما در مورد آیات صفات، مانند: ﴿**اَلرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ استَوىٰ**﴾[۱]، ﴿**استَوَىٰ اِلَی السَّماءِ**﴾[۲] و فرمودهٔ پیامبر اکرم ﷺ: «**إنَّ قلوب بني‌آدم بين إصبعين من أصابع الرّحمن**» و «**يضع الجبار قدمه في‌النار**» چیست؟

ابن‌تیمیّه حنبلی در پاسخ مردم «حماة»کتاب «*الحموية الكبرى*» را نوشت و در این کتاب بر جسم بودن خداوند عزّوجلّ تصریح کرد. انتشار پاسخ ابن‌تیمیه بین مردم، غوغایی در منطقه به راه انداخت. پس از این جریان ابن‌تیمیه به واسطهٔ فتاوا و ارائه تفسیرهای شاذ و نادرست از آیات قرآن و روایات، شهرت یافت.

---

۱. سوره طه: آیه ۵.

۲. همان.

گروهی از فقهای شافعیه به مخالفت با ابن‌تیمیه برخاسته و تصمیم گرفتند وی را نزد جلال‌الدین حنفی قاضی وقت برده و محاکمه کنند اما ابن‌تیمیه از حضور در محکمه سر باز زد. این گروه برای آگاهی مردم از عقائد نادرست ابن‌تیمیه، عقائد وی در مورد آیات و روایات صفات را در شهر منتشر کردند اما امیر سیف‌الدین جاعان و قاضی امام‌الدین قزوینی و برادرش جلال‌الدین قزوینی به حمایت از ابن‌تیمیه پرداخته، عده‌ای از فقها را به دستور امیر کتک زدند و بقیه نیز از ترس امیر ساکت شدند.

وی همواره با اظهار نظر بر خلاف آرای مشهور و رایج بین مسلمانان، موجب تشویش اذهان و آشفتگی در عقاید و باورهای مردم می‌شد، تا این‌که در هشتم رجب سال ۷۰۵ هجری قمری قضات شهر به همراه ابن‌تیمیه در قصر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب «*العقیدة الواسطیة*» وی قرائت شد. پس از دو جلسه مناظره با کمال‌الدین ابن‌زَملکانی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن‌تیمیه، وی به مصر تبعید شد و شاگرد وی جمال‌الدین مِزّی، صاحب «*تهذیب الکمال في أسماء الرجال*» شلاق خورد.

پس از تبعید ابن‌تیمیّه حنبلی، از طرف حکومت در دمشق اعلام شد: هر کس عقائد ابن‌تیمیّه حنبلی را داشته باشد به ویژه حنبلی‌ها، خون و مالش مباح و هدر است.[۱]

این اعلامیه توسط ابن‌شهاب محمود در مسجد جامع دمشق قرائت شد. به دنبال انتشار این اعلامیه، حنبلی‌ها و افراد دیگری که در معرض اتهام بودند، از مذهب حنبلی اعلام برائت کردند و ادعای پیروی از مذهب و عقیده شافعی را نمودند.

گفتنی است ابن‌تیمیّه حنبلی در سال‌های ۶۹۹، ۷۰۰ و ۷۰۲ هجری قمری مردم را به مقاومت علیه حمله مغولان تشویق می‌کرد و در سال‌های ۶۹۹ و ۷۰۴ هجری قمری

---

۱. «و نودي بدمشق من اعتقد عقیدة ابن‌تیمیة حلّ دمه و ماله، خصوصاً الحنابلة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة: ج ۱، ص ۱۴۷، شرح حال احمد بن عبدالحلیم، ش ۴۰۹.

علیه شیعیان کسروان لبنان فتوای جهاد داده و در لشگرکشی دولت ممالیک بر ضد آنان نیز شرکت فعال داشت.

سپس در سال ۷۰۶ هجری قمری امیر سیف‌الدین سلار، نایب مصر، سه تن از قضات فرقهٔ شافعی، مالکی و حنبلی و نیز سه تن از فقها به نام‌های باجی، جزری و نمراوی را احضار کرد تا در مورد ابن تیمیه تصمیم‌گیری نمایند. همگی رأی به آزادی او دادند مشروط به اینکه دست از عقاید خود بردارد اما ابن تیمیه از حضور در مجلس و قبول شرائط سر باز زد و اعتنایی به این جلسه و برگزارکنندگان آن نکرد.

در شوال سال ۷۰۷ هجری قمری صوفیه به سبب جسارت‌های ابن تیمیه به ابن عربی، به دولت مصر شکایت کردند. داوری بر عهده قاضی شافعی واگذار گردید. مجلس محاکمه‌ای تشکیل شد ولی مطلب خاصی علیه ابن تیمیه ثابت نشد. ابن تیمیه در همان مجلس گفت: استغاثه منحصر به خداوند است و از پیامبر نمی‌شود طلب یاری کرد ولی می‌شود به او توسل جست و طلب شفاعت کرد.[۱]

قاضی بدرالدین ابن جماعه، احساس کرد که ابن تیمیه در قضیه توسل، ادب را نسبت به پیامبر گرامی اسلام ﷺ رعایت نمی‌کند؛ لذا نامه‌ای به قاضی شافعی نوشت تا او را به مقتضای شریعت مجازات نماید.

قاضی شافعی نیز گفت: من نسبت به ابن تیمیه همان سخنی را گفتم که به دیگر منحرفان می‌گویم. آن گاه دولت مصر ابن تیمیه را بین رفتن به دمشق، اسکندریه و زندان مخیر ساخت. ابن تیمیه زندان را برگزید و روانه زندان شد.

ابن تیمیّه حنبلی در سال ۷۰۸ هجری قمری از زندان آزاد شد ولی فعالیت مجدد وی باعث شد که در آخر ماه صفر سال ۷۰۹ هجری قمری به اسکندریه مصر تبعید شود ولی پس از هشت ماه به قاهره بازگردانده شد.

---

۱. «لا یستغاث إلّا بالله، لا یستغاث بالنبي بمعنی العبارة و لکن یتوسل به و یتشفع به إلی الله». ابن‌کثیر سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۴، ص ۴۷، حوادث ۷۰۷ هجری قمری.

در اواخر سال ۷۱۶ هجری قمری بین سلطان محمد خدابنده ایلخانی و حمیضه امیر مکه، مذاکراتی برای بهتر شدن اوضاع شیعیان مکه انجام گرفت. امیر مکه قول مساعد داده بود. ظاهرا در این دوران ابن تیمیه در واکنش به این رخداد، کتاب «*منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية*» را در ردکتاب «*منهاج الكرامة في إثبات الإمامة*» حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی نوشته و بـا ابـن‌منجس خـوانـدن علامه حلی با افترا و تهمت به عقاید شیعیان تاخته و باعث بـه هـم خـوردن روابـط ایلخانیان و امیر مکه شد.

در بیست و دوم رجب سال ۷۲۰ هجری قمری ابـن تیمیّه حـنبلی بـه دارالسـعاده احضار شد. قضات و مفتیان مذاهب اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) او را به سبب فتاوای خلاف مذاهب اسلامی مذمت نموده و به زندان محکوم کردند تا این که پس از پنج ماه و هشت روز زندانی شدن در روز دوشنبه دهـم مـحرم سـال ۷۲۱ هجری قمری از زندان آزاد شد و به دمشق بازگشت.

در سال ۷۲۶ هجری قمری ابن تیمیّه حنبلی روز جمعه در مسجد اموی در حـال سخنرانی، جمله «**إنّ الله ينزل إلى سماء الدنيا كنزولي هذا**» راگفته و با پـایین آمـدن از پله‌های منبر، جسمانیت خدا را نشان داد. در این هـنگام ابـن‌زهراء یکـی از فـقهای مالکی به ابن تیمیه اعتراض کرد که با هجوم شاگردان متعصب حنبلی ابن تیمیه مواجه شد و مورد ضرب و شتم شدید آنان قرار گرفت. سپس به دستور قاضی حنابله تعزیر و به زندان محکوم شد. این واقعه خشم فقهای مالکی و شافعی را بـرانگـیخت و از ابن تیمیه نزد ملک الامراء سیف‌الدین تنکز شکایت کردند.

ابن تیمیه در همان سال به خاطر نوشتن کتاب «*زيارة القبور و الاستنجاد بالمقبور*» که در آن فتوا به حرمت زیارت و توسل و قتل زائرین قبور داده بود، محاکمه شد و بـه همراه چند تن از شاگردانش به زندان محکوم شدند ولی پس از مدتی آزاد شدند تـا این که در پایان همین سال ابن تیمیه را به خاطر فتاوای نـادرست از جـمله مـعصیت

دانستن زیارت قبر پیامبر ﷺ و مسأله طلاق[۱]، جهت محاکمه نزد قاضی القضاة مالکی بردند ولی ابن تیمیّه با امتناع از پاسخ به پرسش‌های قاضی، مدعی دشمنی قاضی با وی شد. قاضی القضاة مالکی دستور داد تا ابن تیمیه را در قلعه‌ای حبس کنند. وقتی به قاضی خبر رسیدکه برخی نزد ابن تیمیه رفت و آمد می‌کنند، گفت: اگر به خاطر کفری که از وی ثابت شده کشته نشود، باید نسبت به وی سخت‌گیری شود و دستور انتقال وی به زندان انفرادی را صادر کرد.

ابن تیمیه در اواخر عمر به خاطر نگارش کتاب‌های فتنه‌انگیز در زندان، قلم و دوات از او گرفته شد و از نوشتن ممنوع گردید. سرانجام ابن تیمیّه حنبلی شب دوشنبه بیست ذی‌القعده سال ۷۲۸ هجری قمری در قلعه دمشق مرد و او را در گورستان صوفیان دمشق دفن کردند.[۲]

---

۱. ابن تیمیّه معتقد است با سه طلاق در یک مجلس فقط یک طلاق محقق می‌شود و زن حرام ابدی نمی‌شود. در حالی که مذاهب اهل سنت می‌گویند با سه طلاق در یک مجلس زن حرام ابدی می‌شود. شوکانی وهابی، نیل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار: ج ۶، ص ۲۳۱، کتاب الطلاق، باب ما جاء في طلاق البتة و جمع الثلاث و اختيار تفريقها و جزیری، کتاب الفقه على المذاهب الأربعة: ج ۴، ص ۳۴۱، کتاب الطلاق، مبحث تعدد الطلاق.

۲. برای اطلاع از مستندات مطالب یاد شده به منابع ذیل مراجعه شود: تاریخ حوادث الزمان و أنباءه و وفيات الأكابر و الأعيان من أبناءه معروف به تاریخ ابن‌جزری: ج ۲، ص ۳۰۶ - ۳۱۰، شرح حال ابن تیمیّه، ش ۲۸۷؛ تذكرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، ش ۱۱۷۵، شرح حال ابن تیمیه و معجم شیوخ الذهبی: ص ۴۱ ـ ۴۲، ش ۴۰؛ المعجم المختص بالمحدثين: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲ و معجم محدثي الذهبي: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲؛ الوافي بالوفيات: ج ۷، ص ۱۵ ـ ۳۳، ش ۲۹۶۴، شرح حال ابن تیمیه؛ مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ج ۴، ص ۲۰۹، حوادث ۷۲۸ هجری قمری؛ البداية و النهاية: ج ۱۳ ص ۳۵۵ و ۳۵۶، حوادث ۶۹۳ هجری قمری و ج ۱۴، ص ۳ ـ ۱۴۶، حوادث ۶۹۸ ـ ۷۲۸ هجری قمری؛ تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحله ابن‌بطوطه: ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ الذيل على طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۳۸۷ ـ ۴۰۸، شرح حال ابن تیمیه، ش ۴۹۵؛ الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۱۴۴ ـ ۱۶۰، ش ۴۰۹، شرح حال ابن تیمیه؛ النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۸، ص ۳۵ ـ ۲۲۶، حوادث ۶۹۳ ـ ۷۰۹ هجری قمری و ج ۹، ص ۳ ـ ۷۴، حوادث ۷۰۹ ـ ۷۲۸ هجری قمری و ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ شذرات الذهب في ←

## شخصیت ابن‌تیمیّه حنبلی

با مروری بر زندگی پر تلاطم ابن تیمیه، در مورد شخصیت وی سه نکته را می توان بیان کرد:

۱. دوگانگی در افکار و رفتار

ابن تیمیه از یک سو مردم را به جهاد علیه تهاجم مغولان تشویق می‌کند و از سوی دیگر با سخنان و فتاوای نادرست و اختلاف برانگیز، جامعه اسلامی را دچار بحران، آشوب و درگیری می‌کند.

۲. عوام فریبی

ابن تیمیه با تظاهر به زهد و پرهیزکاری، دل‌های بسیاری از اهل شام را شیفته خود کرده بود و حتی بعضی از علما نیز مانند قاضی امام‌الدین قزوینی، جلال‌الدین قزوینی، قاضی صدرالدین حنفی، شهاب‌الدین بن مری بعلبکی و... فریفته ابن تیمیه شده بودند به گونه‌ای که اگر کسی به سخنرانی ابن تیمیه اعتراض می‌کرد، مورد ضرب و شتم اطرافیان قرار می‌گرفت. این در حالی است که اکثر علمای مذاهب اهل سنت، به عوام‌فریبی ابن تیمیه و افکار باطل وی پی برده بودند و از راه‌های گوناگون سعی در افشاگری و شناساندن چهره واقعی ابن تیمیه داشتند. حصنی دمشقی شافعی به این نکته مهم تصریح دارد.[۱]

۳. درگیری وی با تمامی فرق و مذاهب

در یک جمع بندی می توان گفت: ابن تیمیه با مسلمین و غیر مسلمین درگیر بود.

---

← أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۸۰ـ۸۶ و البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع: ج ۱، ص ۶۳ـ۷۲، ش ۴۰، شرح حال ابن تیمیه.

۱. «فأوّل شيء سلكه من المكر و الخديعة أن انتمى إلى مذهب الإمام أحمد و شرع يطلب العلم و يتعبّد، فمالت إليه قلوب المشايخ، فشرعوا في إكرامه و التوسعة عليه... ثمّ شرع يتلقى الناس بالأنس و بسط الوجه و لين الكلام و يذكر أشياء تحلو للنفوس، لاسيما الألفاظ العذبة مع اشتمالها على الزهد في الدنيا و الرغبة في الآخرة». حصنی دمشقی شافعی، دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة: ص ۷۷، انتساب ابن تيميّه إلى مذهب أحمد بن حنبل و خداعه لعوام الناس.

در میان مسلمین با فرق مختلف اهل سنت و شیعیان اصطکاک و درگیری شدیدی داشت. وی با فتاوای خود و نگارش کتاب‌هایی علیه عقاید اشاعره، معتزله، شافعی‌ها، حنفی‌ها، مالکی‌ها، صوفیه و توهین به سران صوفیه مثل ابن‌عربی، غزالی، قُشَیری، ابن‌عریف و شاذلی، جامعه اهل سنت آن دوران را به فتنه و درگیری‌های شدید مذهبی مبتلاکرد. همچنین با فتوا دادن به قتل شیعیان کسروان لبنان و شرکت در لشگرکشی علیه آنان و نوشتن کتاب «*منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية*» و توهین و جسارت به عقاید شیعیان، حقد و کینه خود را نسبت به شیعیان ابراز کرد.

درباره غیر مسلمانان و اهل ذمه نیز دیدگاهی کاملا سختگیرانه و غیر انسانی داشت و معتقد بود آنان باید در بدترین شرایط زندگی کنند.[1]

به خاطر مواضع یاد شده، بی‌ادبی‌ها و جسارت‌های ابن تیمیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، بیشتر علمای اهل سنت علیه وی سخن گفته و یا کتاب‌هایی در رد افکار و عقائد باطل او نوشته‌اند.

## شاگردان و همفکران ابن‌تیمیّه حنبلی

با وجود انتقادها و اعتراض‌های شدید علیه ابن تیمیه از جانب اکثر علمای اهل سنت و مرتد و کافر دانستن وی، ابن تیمیه شاگردان و همفکرانی داشت که نقش مهمی در نشر افکار وی و به چالش کشاندن جامعه اسلامی داشتند. مهم‌ترین شاگردان ابن تیمیه عبارتند از:

۱. عبدالمنعم بن نجیب حرانی حنبلی (۶۰۸ـ ۶۹۱ هجری قمری).[2]

۲. عمادالدین احمد بن ابراهیم واسطی، بغدادی، دمشقی، حنبلی، (۶۵۷ ـ ۷۱۱ هجری قمری)، پسر شیخ سلسله اخوت رفاعیه واسط نویسنده کتاب «*شرح منازل السائلین*»

---

۱. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۴، ص ۵۶، حوادث ۷۰۹ هجری قمری.

۲. ابن‌رجب حنبلی، الذيل على طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۴۶۳ و ۴۶۴، ملحق تراجم حنابلة، ش ۲۷.

و « *مختصر کتاب سیره ابن‌هشام* » و سایر آثار.[۱]

۳. فاطمة بنت عباس بن ابی‌الفتح بن محمد، معروف به أمّ‌زینب، حنبلی، متوفای ۷۱۴ هجری قمری.[۲]

۴. جمال‌الدین ابوحجاج یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف بن علی، حلبی، قضاعی، کلبی، مِزّی، دمشقی، معروف به مِزّی، صاحب « *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال* » (۶۵۴ ـ ۷۴۲ هجری قمری) و سایر آثار.[۳]

۵. شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، مصری، دمشقی، شافعی، سلفی (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، صاحب آثاری چون « *سیر أعلام النبلاء* »، « *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام* »، « *تذکرة الحفاظ* » و « *الکاشف في معرفة من له روایة في کتب الستة* » و سایر آثار.[۴]

۶. محمد بن ابی‌بکر بن ایوب بن سعد زُرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیّم جَوزیه، (۶۹۱ ـ ۷۵۱ هجری قمری)، شاگرد بارز و مروج اصلی تفکرات ابن تیمیه بعد از وفات وی، نویسنده کتاب « *أعلام المُوَقّعین* » و سایر آثار.[۵]

---

۱. ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۳۵۸ ـ ۳۶۰، شرح حال احمد بن ابراهیم واسطی، ش ۴۷۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة: ج ۱، ص ۹۱، ش ۲۴۰؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۲۴ و ۲۵، حوادث ۷۱۱ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۸۶.

۲. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۴، ص ۷۴، حوادث ۷۱۴ هجری قمری و ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۴۶۷، ملحق تراجم حنابلة، ش ۴۲.

۳. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۴، ص ۳۹، حوادث ۷۰۵ هجری قمری.

۴. ذهبی سلفی، معجم شیوخ الذهبی: ص ۴۱ ـ ۴۲، ش ۴۰ و المعجم المختص بالمحدثین: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲ و معجم محدثي الذهبي: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲ و مقدمه شعیب الارنؤوط بر « سیر أعلام النبلاء ». ص ۳۵.

۵. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۴، ص ۲۴۶، حوادث ۷۵۱ هجری قمری؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة: ج ۳، ص ۴۰۰ ـ ۴۰۳، ش ۱۰۶۷؛ ابن‌تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۱۰، ص ۱۹۵، حوادث ۷۵۱ هجری قمری؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۱۶۸، حوادث ۷۵۱ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۵۶.

۷. محمد بن شاکر بن احمد بن عبدالرحمن کتبی دمشقی، معروف به ابن‌شاکر کتبی (۶۸۶ ـ ۷۶۴ هجری قمری)، نویسنده «*فوات الوفیات*».[۱]

۸. عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، سلفی، معروف به ابن‌کثیر، (۷۰۱ ـ ۷۷۴ هجری قمری)، نویسنده کتاب «*البدایة و النهایة*» و سایر آثار.[۲]

افرادی همچون عبدالرحمن بن احمد حنبلی معروف به ابن‌رجب، (۷۳۶ ـ ۷۹۵ هجری قمری)[۳]، عبدالرحمن بن محمد عُلَیمی مَقدسی حنبلی (۸۶۰ ـ ۹۲۸ هجری قمری)[۴]، مَرعی بن یوسف مقدسی حنبلی، متوفای ۱۰۳۳ هجری قمری[۵]، بویژه محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی (۱۱۱۵ ـ ۱۲۰۶ هجری قمری) نیز جزو همفکران ابن تیمیه هستند که افکار ابن تیمیه در آثار آنان کاملا مشهود است.

نکته‌ای که درباره مذهب بعضی از شاگردان ابن تیمیه باید گفت این است که با توجه به بخشنامه حکومت در سال ۷۰۵ هجری قمری مبنی بر جرم بودن پیروی از عقاید ابن تیمیه و ادعای پیروی شاگردان و اصحاب ابن تیمیه از مذهب شافعی، شاید بتوان گفت ادعای شافعی بودن امثال مزی، ذهبی و ابن‌کثیر از روی تقیه بوده است و مبنای صحیحی ندارد، بویژه این که در آثار آنان تفکرات ابن تیمیه موج می‌زند.

---

۱. حسینی دمشقی، ذیل تذکرة الحفاظ: ص ۵۸ و ۵۹، پاورقی ۵، قال الإمام تقي‌الدين الحصني في دفع شبهة من شبه و تمرد: أنّ ابن‌كثير و الشمس بن عبدالهادي و الصلاح الكتبي لا يؤخذ بأقوالهم في ابن تيميّة، لإفتنانهم بمجالسته و هم شباب.

۲. ابن‌قاضی شُهبَه، طبقات الشافعية: ج ۳، ص ۸۵، ش ۶۳۸؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴، ش ۹۴۴؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۲، حوادث ۷۷۴ هجری قمری.

۳. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۳، ص ۲۹۵.

۴. همان، ص ۳۳۱.

۵. همان، ج ۷، ص ۲۰۳.

## کتاب‌های ابن‌تیمیّه حنبلی

از ابن تیمیّه رساله‌ها و آثاری به جای مانده است که نشانگر تفکرات انحرافی وی از جمله دفاع از امویان بویژه معاویه و یزید و دشمنی با خاندان رسول‌الله ﷺ، درگیری وی با تمامی طوایف فکری، فرق و مذاهب، است. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. «*قاعدة في فضل معاوية و ابنه يزيد أنّه لايسب*».

۲. «*قاعدة في تفضيل الإمام أحمد*».

۳. «*جواب في الاستواء و إبطال تأويله بالاستيلاء*»، در اثبات جسمانیت خداوند.

۴. «*مسألة النزول و اختلاف وقته باختلاف البلدان و المطالع*»، در اثبات جسمانیت خداوند.

۵. «*جواب رؤية النساء ربهنّ في الجنة*»، در اثبات جسمانیت خداوند.

۶. «*ما تضمنه فصوص الحكم من الكفر و الالحاد و الحلول و الاتحاد*»، در رد صوفیه بویژه ابن‌عربی.

۷. «*المسائل الاسكندرية في الرد على الاتحادية و الحلولية*»، در رد صوفیه.

۸. «*كشف حال المشايخ الاحمدية و أحوالهم الشيطانية*»، در رد صوفیه.

۹. «*الرد على المنطق*».

۱۰. «*الرد على الفلاسفة*».

۱۱. «*اثبات المعاد و الرد على ابن‌سينا*».

۱۲. «*تعارض العقل و النقل*».

۱۳. «*الرد على أهل كسروان*»، در رد شیعیان لبنان.

۱۴. «*في جواز قتال الرافضة*».

۱۵. «*الكلام على بطلان الفتوة المصطلح عليها بين العوام و ليس لها أصل متصل بعلي عليه السلام*».

۱۶. «*زيارة القبور و الاستنجاد بالمقبور*».

۱۷. «*منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية*»، معروف‌ترین و مهم‌ترین

کتاب ابن تیمیّه است. وی این کتاب را در رد کتاب «*منهاج الکرامة في إثبات الإمامة*» علامه حلی، نوشته است.[۱]

مهم‌تر از همه، بی‌احترامی ابن تیمیّه به ساحت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام، باعث به وجود آمدن موجی از اعتراض‌ها، انتقادهای شدید و حتی کافر، فاسق، منافق، سفیه و مرتد دانستن ابن تیمیّه از جانب علمای اسلام بویژه اهل سنت شد. علمای مذاهب مختلف اهل سنت با فتوا دادن، نوشتن کتاب و تبیین نظرات و فتاوای ابن تیمیّه به مقابله با وی پرداخته و جامعه اسلامی را از تفکرات منحرف وی آگاه ساختند.

بعضی از منتقدین ابن تیمیّه که با افکار وی به مخالفت پرداخته و یا در رد عقائد انحرافی و باطل وی کتاب نوشته‌اند عبارتند از:

## مخالفین ابن تیمیه

**۱. قاضی شیخ شرف‌الدین عبدالغنی بن یحییٰ حرّانی حنبلی (متوفای ۷۰۹ ه.ق)**

وی از نخستین کسانی است که با نظریات ابن تیمیّه به مخالفت پرداخته است.[۲]

**۲. صفی‌الدین هندی اُرمَوی اشعری شافعی (۶۴۴ ـ ۷۱۵ ه.ق)**

وی در سال ۷۰۵ هجری قمری در مجلسی که با حضور امیر تنکز و علمای اهل سنت در دارالسعادة بر پا شده بود، درباره کتاب «*الحموية الکبری*» با ابن تیمیه به مناظره پرداخت. روش صفی‌الدین هندی به گونه‌ای بود که وقتی وارد بحث و بررسی یک مسألهٔ علمی می‌شد، با حوصلهٔ تمام، همهٔ جوانب آن مسأله را مورد کاوش قرار می‌داد اما ابن تیمیه بر خلاف او، با شتاب از مسأله‌ای به مسألهٔ دیگر می‌پرداخت و بدون این که آن را خوب تقریر و تثبیت کند، از آن می‌گذشت، از این

---

۱. صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۷، ص ۱۵ ـ ۳۳، شرح حال ابن تیمیه، ش ۲۹۶۴.

۲. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۱۴۷، ش ۴۰۹، شرح حال ابن تیمیه.

رو صفی‌الدین هندی به او گفت: ای ابن‌تیمیه! تو مانند گنجشکی هستی که وقتی می‌خواهم آن را به دام بیندازم از این شاخه به آن شاخه می‌پرد.[۱]

### ۳. صدرالدین بن مُرَحِّل اشعری شافعی (۶۶۵ ـ ۷۱۶ ه.ق)

وی نخستین کسی است که در ملأعام به مناظره با ابن‌تیمیّه پرداخت و با مناظرات مکرر، بطلان افکار ابن‌تیمیّه را به همگان ثابت‌کرد. از این رو مورد خشم شاگردان و پیروان متعصب ابن‌تیمیّه قرار گرفته و تهمت‌هایی به او واردکردند.[۲]

### ۴. قاضی القضاةکمال‌الدین بن زملکانی شافعی (۶۶۷ ـ ۷۲۷ ه.ق)

وی ابتدا از مدافعین ابن‌تیمیّه بود ولی پس از شناخت دقیق از افکار باطل و انحرافی ابن‌تیمیّه، با نگارش کتاب «*الدرة المضیئة في الرد علی ابن‌تیمّیه*» در مسأله فقهی «طلاق» و کتاب «*العمل المقبول في زیارة الرسول*» در مسأله کلامی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، به ردّ عقاید ابن‌تیمیه پرداخته است.[۳]

---

۱. «و لمّا وقع من ابن‌تیمیّه في المسئلة الحمویة ما وقع و عقد له المجلس بدار السعادة بین یدي الأمیر تنکز وجُمعت العلماء، أشاروا بأنّ الشیخ الهندي یحضر، فحضر و کان الهندي طویل النفس في التقریر، إذا شرع في وجهٍ یُقرره لایدع شبهة و لا اعتراضاً إلّا قد أشار إلیه في التقریر، بحیث لا یتمّ التقریرُ إلّا و قد بَعُدَ علی المعترض مقاومتُه، فلمّا شرع یقرّر أخذ ابن‌تیمیّه یعجل علیه علی عادته و یخرج من شيء إلی شيء، فقال له الهندي: ما أراك یابن‌تیمیه إلّا کالعصفور، حیث أردتُ أن أقبضه من مکان فرّ إلی مکان آخر». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۹، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴، شرح حال شیخ صفی‌الدین ارموی، ش ۱۳۱۹ و «لمّا عقد بعض المجالس لابن‌تیمیّة عین الصفي الهندي لمناظرته، فقال لابن‌تیمیة في أثناء البحث: أنت مثل العصفور تنط من هنا إلی هنا و من هنا إلی هنا». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة، ج ۴، ص ۱۵، شرح حال صفی‌الدین هندی، ش ۲۹.

۲. «و له مع ابن‌تیمیّه المناظرات الحسنة و بها حصل علیه التعصب من أتباع ابن‌تیمیّه و قیل فیه ما هو بعید عنه و کثر القائلُ فارتاب العاقل». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۹، ص ۲۵۳، شرح حال ابن‌مرحل، ش ۱۳۲۹؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۴، ص ۸۲ و ۸۳، حوادث ۷۱۶ هجری قمری و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۶، ش ۳۱۸.

۳. سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۹، ص ۱۹۰ و ۱۹۱، شرح حال ابن‌زملکانی، ش ۱۳۲۵؛

←

**۵. شهاب‌الدین بن جَهبَل حلبی شافعی (۶۷۰ ـ ۷۳۳ ﻫ.ق)**

اوکتابی در رد عقاید و افکار ابن تیمیّه نوشت و در این کتاب جهت داشتن خداوند راکه یکی از شاخصه‌های فکری ابن تیمیّه بود، نفی کرد.

وی انگیزه نگارش کتاب خود را اثبات جهت داشتن خداوند از جانب ابن تیمیّه و فریب دادن ناآگاهان توسط وی معرفی می‌کند. او در این کتاب به بیان عقیده اهل سنت و جماعت درباره نفی جسمانیت و جهت نداشتن خداوند پرداخته و اندیشه ابن تیمیّه در این زمینه را مخالف سلف و اهل سنت و جماعت معرفی کرده و می‌گوید: دوست داشتم عقیده اهل سنت و جماعت را بیان کنم تا فساد و بطلان گفته‌های ابن تیمیه روشن شود، هر چند نیازی به ابطال گفته‌های ابن تیمیه نیست، زیرا خود ابن تیمیه همه ادعاهایش را نقض می‌کند و هر قاعده‌ای راکه بنا نهاده، خودش آن قاعده را از بین برده است.[1]

**۶. شمس‌الدین ذهبی سلفی (۶۷۳ ـ ۷۴۸ ﻫ.ق)**

ذهبی با این‌که یکی از شاگردان و اصحاب ابن تیمیّه است و در بعضی از آثارش از وی تجلیل می‌کند[2] ولی در نامه‌ای سرگشاده معروف به «*النصیحة الذهبیة لابن‌تیمیة*» که در اواخر عمر ابن تیمیّه نوشته است، به انتقاد از ابن تیمیّه و پیروانش می‌پردازد.

ذهبی با اعتراض به خودستایی و عیب‌جویی‌های ابن تیمیّه می‌نویسد: استخوان

---

← ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، حوادث ۷۲۷ هجری قمری و حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون: ج ۱، ص ۷۴۴.

۱. «فأحببتُ أن أذکرَ عقیدة أهل السنة و الجماعة، ثمّ أُبینَّ فساد ما ذکره، مع أنّه لم‌یدّع دعوی إلّا نقضها و لا أطّد قاعدة إلّا هدمها». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۹، ص ۳۴ ـ ۳۶، شرح حال ابن‌جهبل، ش ۱۳۰۲ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۶، ص ۱۰۴، حوادث ۷۳۳ هجری قمری.

۲. ذهبی سلفی، تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، شرح حال ابن تیمیّه، الطبقة الحادیة و العشرون، ش ۷/۲۱/۱۱۷۵ و معجم شیوخ الذهبي: ص ۴۱ ـ ۴۲، ش ۴۰ و المعجم المختص بالمحدثین: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲ و معجم محدثي الذهبي: ص ۲۵ ـ ۲۷، ش ۲۲.

در چشم برادر مؤمن خود می‌بینی اما تنه درختی راکه در چشم خود داری فراموش کرده‌ای! خودستایی تاکی ؟ مذمت و نکوهش علما و عیب‌جویی از مردم تاکی ؟ مگر نمی‌دانی پیامبر خدا ﷺ فرمود: مردگان خود را جز به خیر یاد نکنید.

ذهبی با انتقاد از طرح مسایل بیهوده و برداشت‌های اشتباه از دین توسط ابن تیمیّه در جامعه، به حدیث نبوی «إنّ أخوف ما أخاف على أمّتي كلّ منافقٍ عليم اللسان» استنادکرده و تلویحا ابن تیمیّه را منافق می‌خواند و معتقد است پیامبر اکرم ﷺ نیز از رفتار ابن تیمیّه ناراضی است.

ذهبی با انتقاد از اوضاع به وجود آمده توسط ابن تیمیّه و قرار دادن ابن تیمیّه درکنار شمشیر حجاج بن یوسف ثقفی و زبان تند ابن‌حزم اندلسی ظاهری از رفتار و گفتار وی شدیدا انتقاد می‌کند.

ذهبی در ادامه نامه با تردید در ایمان ابن تیمیّه در مورد پیروان وی می‌گوید: ای شکست خورده! هرکس از تو پیروی کند، خود را در معرض کفر و فروپاشی دینش قرار داده است، بویژه اگر انسان‌های بی‌سواد و بی‌پروایی باشندکه دین را به خاطر هواهای نفسانی و ارضای شهوت خود پذیرفته‌اند. این چنین پیروانی گر چه به ظاهر از تو دفاع می‌کنند اما در باطن از دشمنان تو هستند. مگر نه این است که اکثر پیروان تو، انسان‌هایی ناتوان، سبک‌مغز، بی‌سواد، دروغگو، کودن و یا فریبکار هستند؟ اگر در میان پیروانت افراد صالحی باشند، آنان نیز خشک‌مقدسان کوته‌فکر هستند. برای پی بردن به درستی گفته‌های من، می‌توانی پیروانت را بیازمایی.

ای ابن تیمیّه! تاکی با سوار شدن بر مرکب افسار گسیخته خودبینی و خودستایی، به علما، نیکان و پرهیزگاران می‌تازی؟

ذهبی در پایان نامه با یادآوری مرگ برای ابن تیمیّه و ابراز ناامیدی از تأثیر نصایح وی بر ابن تیمیّه می‌گوید: «فما أظنّك تقبل على قولي و لاتصغي إلى وعظي، بل لك همّة كبيرة في نقض هذه الورقة بمجلدات... فإذا كان هذا حالك عندي و أنا الشفوق المحب الواد، فكيف حالك عند أعداؤك؟ و أعداؤك والله فيهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، كما أنّ

أولياءك فيهم فجرة و كذبة و جهلة و بطلة و عور و بقر». [۱]

---

۱. متن کامل نامه ذهبی به ابن‌تیمیّه: «الحمدلله على ذلّتي! يا ربّ ارحمني و أَقلني عثرتي و احفَظ علَيّ إيماني واحُزناه على قلّة حزني! و واأسفاه على السنة و أهلها! واشوقاه إلى إخوان مؤمنين يعاونونني على البكاء! واحزناه على فقد أناس كانوا مصابيح العلم و أهل التقوى و كنوز الخيرات! آه على وجود درهم حلال و أخ مؤنس، طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس، و تبّاً لمن شغله عيوبُ الناس عن عيبه، إلى كم ترى القذاة في عين أخيك و تنسى الجذع في عينيك؟ إلى كم تمدح نفسك و شقاشقك و عباراتك و تذمّ العلماء و تتّبع عورات الناس؟ مع علمك بنهي الرسول ﷺ: «لا تذكروا موتاكم إلّا بخير، فإنّهم قد أفضوا إلى ما قدموا»، بل أعرف أنّك تقول لي لتنصر نفسك: إنّما الوقيعة في هؤلاء الذين ما شمّوا رائحة الإسلام و لاعرفوا ما جاء به محمد ﷺ و هو جهاد، بل والله عرفوا خيراً كثيراً ممّا إذا عمل به فقد فاز، و جهلوا شيئاً كثيراً ممّا لا يعنيهم، و من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه. يا رجل! بالله عليك كفّ عنّا، فإنّك محجاج عليم اللسان لا تقرّ و لا تنام، إيّاكم و الغلوطات في الدين، كره نبيك ﷺ المسائل و عابها و نهى عن كثرة السؤال و قال: «إنّ أخوف ما أخاف على أمّتي كلّ منافق عليم اللسان». و كثرة الكلام بغير زلل تقسي القلب إذا كان في الحلال و الحرام، فكيف إذا كان في عبارات اليونسية و الفلاسفة و تلك الكفريّات التي تعمي القلوب؟ والله قد صرنا ضحكةً في الوجود، فإلى كم تنبش دقائق الكفريّات الفلسفية؟ لنردّ عليها بعقولنا. يا رجل! قد بلعت سموم الفلاسفة و تصنيفاتهم مرّات، وكثرة استعمال السموم يدمن عليه الجسم و تكمن والله في البدن، واشوقاه إلى مجلسٍ يذكر فيه الأبرار! فعند ذكر الصالحين تنزل الرحمة، بل عند ذكر الصالحين يذكرون بالازدراء و اللعنة، كان سيف الحجاج و لسان ابن‌حزم شقيقين فواخيتهما، بالله خلّونا من ذكر بدعة الخميس و أكل الحبوب، و جدّوا في ذكر بدع كنّا نعدّها من أساس الضلال، قد صارت هي محض السنة و أساس التوحيد، و من لم يعرفها فهو كافر أو حمار، و من لم يكفر فهو أكفر من فرعون و تعدّ النصارى مثلنا، والله في القلوب شكوك إن سلم لك إيمانك بالشهادتين فأنت سعيد، يا خيبة من اتّبعك، فإنّه معرّض للزندقة و الانحلال، لاسيّما إذا كان قليل العلم و الدين باطوليّاً شهوانيّاً، لكنّه ينفعك و يجاهد عندك بيده و لسانه و في الباطن عدوّ لك بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعك إلّا قعيد مربوط خفيف العقل؟ أو عامي كذّاب بليد الذهن؟ أو غريب واجم قوي المكر؟ أو ناشف صالح عديم الفهم؟ فإن لم تصدّقني ففتّشهم وزنهم بالعدل. يا مسلم! أقدم حمار شهوتك لمدح نفسك، إلى كم تصادقها و تعادي الأخيار؟ إلى كم تصادقها و تزدري الأبرار؟ إلى كم تعظّمها و تصغّر العباد؟ إلى متى تخاللها و تمقت الزهاد؟ إلى متى تمدح كلامك بكيفيّة لا تمدح والله بها أحاديث الصحيحين؟ يا ليت أحاديث الصحيحين تسلم منك، بل في كلّ وقت تغير عليها بالتضعيف و الإهدار، أو بالتأويل و الإنكار، أما آن لك أن ترعوي؟ أما حان لك أن تتوب و تنيب؟ أما أنت في عشر السبعين و قد قرب الرحيل، بلى والله ما أذّكر أنّك تذكر الموت، بل تزدري بمن يذكر الموت، فما أظنّك تقبل على قولي و لا تصغي الى وعظي، بل لك همّة كبيرة في نقض هذه الورقة بمجلدات و تقطع لي أذناب الكلام، و لا تزال تنتصر حتّى أقول: البتّة سكتُّ، فإذا كان هذا حالك عندي و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فكيف

←

لازم به ذکر است که با توجه به تعصب ذهبی سلفی نسبت به ابن تیمیّه و تفکراتش و دفاع و پیروی از ابن تیمیّه در آثارش، چنین استنباط می‌شود که افکار ابن تیمیّه به قدری تند و انحرافی بوده است که حتی دوستان و شاگردانش نیز از او ناراحت بوده‌اند و در مقابل او موضع‌گیری کرده‌اند.

**۷. تقی‌الدین علی بن عبدالکافی سُبکی اشعری شافعی (۶۸۳ ـ ۷۵۶ هق)**

وی یکی دیگر از مخالفین جدی ابن تیمیّه در اصول و فروع است و کتاب‌های «*التحقیق في مسألة التعلیق*»[1] و «*رافع الشقاق في مسألة الطلاق*»[2] درباره مسأله طلاق و کتاب «*شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام*»[3] را در مورد مسأله زیارة قبر پیامبر ﷺ در بطلان اندیشه‌های ابن تیمیّه نوشته است.

سبکی درباره کتاب «*منهاج الکرامة*» علامه حلی و بی‌انصافی‌های ابن تیمیّه در رد این کتاب و کتاب‌هایی که در رد ابن تیمیّه نوشته است، می‌گوید:

**و لابن تیمیّة ردّ علیه وَفَی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بمقصد الردّ و استیفاء أضرُبه**

---

← حالك عند أعداؤك؟ و أعداؤك والله فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، کما أنّ أولیاءك فیهم فجرة و کذبة و جهلة وبطلة و عور و بقر، قد رضیت منك بأن تسبّني علانیة و تنتفع بمقالتي سرّاً، فرحم الله إمرءاً أهدی إليّ عیوبي، فإنّي کثیر العیوب غزیر الذنوب، الویل لي إن أنا لاأتوب و وافضیحتی من علام الغیوب و دوائي عفو الله ومسامحته و توفیقه و هدایته و الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمد خاتم النبیین و علی آله وصحبه أجمعین». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۷، زیارة المشاهد المشرفة. ر.ك: سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۸. مقدمه شعیب الارنؤوط.

۱. صفدی شافعی می‌گوید: علما در ردّ افکار و اندیشه‌های ابن تیمیّه کتاب‌های زیادی نوشتند و این ردیّه‌ها به دست ابن تیمیّه می‌رسید و اعتنایی به آنان نمی‌کرد؛ اما وقتی کتاب «التحقیق في مسألة التعلیق» به دست وی رسید، با تعریف و تمجید از نویسنده آن، گفت: هذا رد فقیه. الوافي بالوفیات: ج ۲۱، ص ۲۵۵، شرح حال سبکی، ش ۱۸۰.

۲. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون: ج ۱، ص ۸۳۰.

۳. نام دیگر این کتاب «شَنُّ الغارة علی من أنکر السفر للزیارة» است. سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۱۰، ص ۳۰۸، شرح حال علی بن عبدالکافی سبکی، ش ۱۳۹۳. در اهمیت این کتاب نزد آنان همین بس که جزو کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه اهل سنت در آن دوره قرار گرفت. همان، ص ۵، شرح حال صفدی، ش ۱۳۵۲.

لکـــــنّه خَـــلَطَ الحـــقَّ المـــبين بما يَشُوبُه كَدَراً فـي صَـفوِ مَشـربِه
يُـخالط الحَشـوَ أنّـى كـان فـهو له حَــثيثُ سَـــيرٍ بِشَـــرقٍ أو بـمغربه
يَـــرى حـــوادثَ لا مـــبدأ لأوّلهـا فــي الله ســبحانه عــمّا يَـظُنُّ بـه
لو كـان حـيّاً يَـرى قـولي و يَـفهَمُه رددتُ مـــا قـال أَقـفُو إثـرَ سَـبسَبه
كما رددتُ عليه في الطـلاق و فـي تــركِ الزيـــارة ردّاً غـيرَ مُشـتبه[۱]

سبکی در مقدمه کتاب «*الدرة المضيئة في الرد على ابن‌تيميّة*»[۲] با انتقاد شدید از ابن تیمیّه، برداشت‌ها و تفسیرهای غلط وی از اصول عقاید، بویژه صفات خداوند را مخالف عقاید و اندیشه‌های تمامی مسلمانان دانسته و معتقد است ابن تیمیّه به بهانه پیروی از قرآن و سنت و دعوت به حقیقت، از مسیر صحیح خارج شده و به جای پیروی از سنت‌ها به تبعیت از بدعت‌ها روی آورده است.

سبکی در پایان باکفرآمیز خواندن برداشت‌ها و تفسیرهای غلط ابن تیمیّه درباره اصول اعتقادات، اشتباهات و بدعت‌های وی در فروع را بیشتر و بدتر از اصول اعتقادات دانسته و معتقد است افکار ابن تیمیّه از دایره اندیشه‌های فرق و مذاهب مختلف اسلامی خارج بوده و ابن تیمیّه نیز از محدوده امت اسلامی بیرون است.[۳]

**۸. عبدالعزیز بن محمد بن ابراهیم بن جماعة شافعی (۶۹۴ ـ ۷۶۷ هق)**

وی با تندی و لحن شدید در توبیخ ابن تیمیّه می‌گوید: خداوند ابن تیمیّه را ذلیل

۱. سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۱۰، ص ۱۷۶، شرح حال علی بن عبدالکافی سبکی، ش ۱۳۹۳.
۲. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۱، ص ۸۳۷ و اسماعیل پاشا بغدادی، هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون: ج ۱، ص ۷۲۱.
۳. «أمّا بعد فإنّه لمّا أحدث ابن تيميّه ما أحدث في أصول العقائد و نقض من دعائم الإسلام الأركان و المعاقد، بعد أن كان مستتراً بتبعيّة الكتاب و السنة، مظهراً أنّه داع إلى الحق، هادٍ إلى الجنة، فخرج عن الاتّباع إلى الابتداع و شذّ عن جماعة المسلمين بمخالفة الإجماع و قال بما يقتضي الجسمية و التركيب في الذات المقدسة... و كلّ ذلك و إن كان كفراً شنيعاً، لكنّه تقلّ جملته بالنسبة إلى ما أحدث في الفروع». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۴ ـ ۵۶. به نقل از سبکی در الدرة المضيئة في الرّد على ابن تيميه: ص ۵.

و گمراه ساخته، لباس خواری بر تن او پوشانده و چنان مبتلا به تهمت و کذب ساخت که جز خفّت، بی‌آبرویی و حرمان نتیجهٔ دیگری برای او نداشت.[۱]

**۹. عبدالله بن اسعد یافعی شافعی (۶۹۸ ـ ۷۶۸ هـ.ق)**

او معتقد است افکار ابن‌تیمیه عجیب و غریب، باطل و با مذهب اهل سنت تباین دارد. زشت‌ترین آن‌ها، جلوگیری از زیارت قبر پیامبر اسلام ﷺ و معصیت دانستن آن، توهین به علمای بزرگ اهل سنت همچون غزالی، قشیری، ابن‌عریف و شاذلی، اعتقاد به جسمانیت خداوند و فتاوای نادرست در فروع، می‌باشد.[۲]

**۱۰. عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سُبکی شافعی (۷۲۷ ـ ۷۷۱ هـ ق)**

تاج‌الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سبکی درباره ابن‌تیمیه و پیامدهای ناگوار پیروی از او می‌گوید: ابن‌تیمیه ضررهای سهمگین و جبران ناپذیری را بر مِزّی، ذهبی سلفی، بِرزالی و سایر پیروان خود وارد ساخته است و آنان را به ارتکاب اشتباهات بزرگی واداشته و در گرداب کارهای زشت و حفره‌های آتش فرو برده است. امید می‌رود خداوند اعمال قبیح آنان و پیروانشان را نادیده بگیرد.[۳]

**۱۱. ابن‌بطوطه مراکشی مالکی (۷۰۳ ـ ۷۷۹ هـ.ق)**

ابن‌بطوطه جهانگرد معروف، در سفرنامهٔ خود با تردید در سلامت عقلی و روانی

---

۱. «عبد أذلّه الله و أغواه و ألبسه رداء الخزي و بوّأه مــن قــوة الافــتراء و الكــذب مــا أعــقبه الهــوان و أوجب له الحرمان». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۴، به نقل از عزامی شافعی در فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الأكوان: ص ۱۳۲.

۲. یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمـان: ج ۴، ص ۲۰۹، حـوادث ۷۲۸ هجری قمری.

۳. «واعلم أنّ هذه الرفقة أعني المزي و الذهبي و البرزالي و كثيراً من أتباعهم أضرّ بهم أبوالعباس ابن‌تيميّه إضراراً بيّناً و حَمَّلهم من عظائم الأمور أمراً ليس هيّناً و جرَّهم إلى ما كان التباعد عنه أولى بهم و أوقفهم في دكادك من نار المرجوّ من الله أن يتجاوزها لهم و لأصحابهم». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۱۰، ص ۴۰۰، شرح حال مزی، ش ۱۴۱۷.

ابن تیمیه می‌گوید: وی در علوم و فنون مختلفی اظهار نظر می‌کرد در حالی که اختلال ذهنی و مشکل عقلی داشت... روزی در جلسۀ درس ابن تیمیّه، شنیدم که می‌گفت: همانگونه که من از منبر پایین می‌آیم خداوند نیز از آسمان به زمین می‌آید.[۱]

**۱۲. ابوبکر بن محمد حصنی دمشقی شافعی (۷۵۲ ـ ۸۲۹ هـ.ق)**

حصنی دمشقی شافعی با نگارش دو کتاب «*دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة*» و «*دفع شبهة من شبه و تمرد*» در ردّ افکار و عقاید ابن تیمیّه، اعتراض و انتقاد شدید خود را اظهار داشته است.

وی ابن تیمیّه را زندیق و کافر دانسته[۲] و سخنان طرفداران وی، از جمله ابن‌کثیر، ابن‌عبدالهادی و کتبی در مورد ابن تیمیّه را فاقد ارزش و اعتبار می‌داند.[۳]

حصنی دمشقی بر این باور است که ابن تیمیّه در آثار خود به جای ترویج اعتقادات صحیح اسلامی و هدایت مسلمانان، به تنقیص خداوند، جسارت به ساحت پیامبر اسلام ﷺ و شیخین و تکفیر بعضی از صحابه و مسلمین پرداخته است.[۴]

حصنی دمشقی پس از ذکر مواردی از اعتقادات ابن تیمیّه، می‌گوید: این سخنان

---

۱. «يتكلم في الفنون إلّا أنّ في عقله شيئاً... فحضرتُه يوم الجمعة و هو يعظ الناس على منبر الجامع و يذكرهم، فكان من جملة كلامه أن قال: «إنّ الله ينزل إلى سماء الدنيا كنزولي هذا» و نزل درجة من درج المنبر». ابن‌بطوطه مالکی، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحله ابن‌بطوطه: ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳، مدينة دمشق و مسجدها الأموي.

۲. حصنی دمشقی شافعی، دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة: ص ۱۳۱.

۳. حسینی دمشقی، ذیل تذکرة الحفاظ: ص ۵۸ و ۵۹، پاورقی ۵، قال الإمام تقي‌الدين الحصني في دفع شبهة من شبه و تمرد: أنّ ابن‌كثير و الشمس بن عبدالهادي و الصلاح الكتبي لا يؤخذ بأقوالهم في ابن تيميّة، لإفتنانهم بمجالسته و هم شباب.

۴. «مع أنّ كتبه مشحونة بالتشبيه و التجسيم و الإشارة إلى الازدراء بالنبيّ ﷺ و الشيخين و تكفير عبدالله بن عباس ﵁ و أنّه من الملحدين و جعل عبدالله بن عمر من المجرمين و أنّه ضال مبتدع». حصنی دمشقی شافعی، دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة: ص ۱۲۶، قول ابن تيميّه بالتفرقة في إحترام النّبيّ ﷺ بين حياته و موته و تكفيره الصحابة و التابعين و الائمة الأربعة.

ابن‌تیمیّه بدن انسان را به لرزه می‌اندازد. سخنانی که قبل از زندیق حران (ابن‌تیمیّه) در هیچ زمان و مکانی، از کسی شنیده نشده بود. ابن‌تیمیّه با بهانه قرار دادن داستان عمر به ساحت پیامبر اکرم ﷺ جسارت نموده است. مقام و منزلت آن حضرت را در دنیا پایین آورده و مدعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. این سخنان ابن‌تیمیّه کفر او را ثابت می‌کند.[۱]

وی در جای دیگر با خبیث و مریض القلب دانستن ابن‌تیمیّه و بی‌سواد دانستن پیروان وی به نمونه‌هایی از انحرافات ابن‌تیمیّه اشاره کرده و می‌گوید: ابن‌تیمیّه برای ایجاد فتنه و آشوب میان مسلمانان، محکمات قرآن و روایات را رها کرده و سراغ متشابهات قرآن و روایات رفته است. با تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باری تعالی، خداوند را تکذیب نموده است، چراکه خداوند در قرآن‌کریم، خودش را از هر عیب و نقصی منزه می‌داند. همچنین به بدگویی از خلفای راشدین و انسان‌های صالح و تابعین پرداخته است.[۲]

**۱۳. محمد بن محمد بخاری حنفی (۷۴۶ ـ ۸۲۲ هـ.ق)**

بخاری حنفی با تصریح به بدعت‌گذار بودن ابن‌تیمیّه و کافر بودن وی، در

---

۱. «هذا شيء تقشعرّ منه الأبدان و لم‌نسمع أحداً فاه، بل و لا رمز إليه في زمن من الأزمان، و لا بلد من البلدان قبل زنديق حران ـ قاتله الله عزّوجلّ و قد فعل ـ جعل الزنديق الجاهل الجامد قصّة عمر دعامة للتوصل بها إلى خبث طويته في الإزدراء بسيّد الأوّلين و الآخرين و أكرم السابقين و اللاحقين و حط رتبته في حياته و أنّ جاهه و حرمته و رسالته و غير ذلك زال بموته، و ذلك منه كفر بيقين و زندقة محققة». همان، ص ۱۳۱.

۲. «فاعلم أنّي نظرت في كلام هذا الخبيث الذي في قلبه مرض الزيغ، المتتبع ما تشابه من الكتاب و السنة إبتغاء الفتنة و تبعه على ذلك خلق من العوام و غيرهم ممّن أراد الله عزّوجلّ إهلاكه، فوجدت فيه ما لاأقدر على النطق به و لا لي أنامل تطاوعني على رسمه و تسطيره، لما فيه من تكذيب ربّ العالمين في تنزيهه لنفسه في كتابه المبين و كذا الإزدراء بأصفيائه المنتخبين و خلفائهم الراشدين و اتباعهم الموفقين، فعدلت عن ذلك إلى ذكر ما ذكره الائمة المتّقون و ما اتفقوا عليه من تبعيده و إخراجه ببغضه من الدين». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۹ ـ ۶۰، آراء معاصريه و مقاربي عصره في حقه. به نقل از حصنی در دفع شبهة من شبّه و تمرّد: ص ۲۱۶.

جلسات درس خود می‌گفت: هر کس ابن تیمیّه را شیخ‌الاسلام بداند، کافر است.[۱]

**۱۴. ابن‌حجر عسقلانی شافعی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هـ. ق)**

احمد بن علی معروف به ابن‌حجر عسقلانی شافعی با رد دیدگاه ابن تیمیّه درباره زیارت قبر پیامبر ﷺ عقیده ابن تیمیّه در این مسأله را از زشت‌ترین اعتقادات وی می‌داند.[۲]

وی با انتقاد از تندروی‌ها و جسارت ابن تیمیّه به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌گوید: ابن تیمیّه به هر نحوی و با هر قیمتی تلاش کرده تا روایاتی را که علامه حلی ذکر کرده، نقد و رد نماید اما به دلیل اعتمادکردن بر مکنونات قلبی و حفظیات خود و مراجعه نکردن به کتاب‌ها، بسیاری از احادیث صحیح را نیز تضعیف کرده است. وی در توهین و سست نشان دادن سخنان علامه حلی آن‌قدر مبالغه و تلاش نموده که در برخی مواقع به تنقیص حضرت علی علیه‌السلام منجر شده است.[۳]

ابن‌حجر در کتاب دیگرش به تفصیل انحرافات فکری ابن تیمیّه و تاثیر منفی و مخرب آن بر جامعه اسلامی را ذکر کرده است.[۴]

---

۱. «فصرّح بتبديعه، ثمّ تكفيره، ثمّ صار يصرح في مجلسه أنّ من أطلق على ابن تيميّه أنّه شيخ الاسلام فهو بهذا الإطلاق كافر». شوکانی وهابی، البدر الطالع بمحاسن مَن بعد القرن السابع: ج ۲، ص ۱۳۷، شرح حال محمد بن محمد العلاء البخاري العجمي الحنفي، ش ۵۱۵. و «وبالغ العلاء في ردّه حتّى صرّح بكفر من أطلق عليه شيخ‌الاسلام». حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۱، ص ۲۲۰، بحث ابن تیمیّه و ابن‌الزملکانی.

۲. «و هي أبشع المسائل المنقولة عن ابن تيميّه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۷۹ ـ ۸۰، كتاب فضل الصلاة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، شرح احاديث ۱۱۸۸، ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰.

۳. «طالعتُ الردّ المذكور، فوجدتُه كما قال السبكي في الإستيفاء، لكن وجدتُه كثير التحامل إلى الغاية في ردّ الأحاديث التي يوردها ابن‌المطهر و إن كان معظم ذلك من الموضوعات و الواهيات، لكنّه ردّ في ردّه كثيراً من الأحاديث الجياد التي لم يستحضر حالة التصنيف مظانّها، لأنّه كان لاتّساعه في الحفظ يتّكلُ على ما في صدره و الإنسان عامد للنسيان و كم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي ذاته أحياناً إلى تنقيص عليّ علیه‌السلام». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان الميزان: ج ۶، ص ۴۱۴، شرح حال علامه حلی، ش ۹۴۵۴.

۴. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ج ۱، ص ۱۴۴ ـ ۱۶۰، شرح حال ابن تیمیّه، ش ۴۰۹.

**۱۵. ابن‌حجر هَیثَمی شافعی (۹۰۹ ـ ۹۷۴ ه‍. ق)[۱]**

«*الجوهر المُنَظَّم في زيارة القبر الشريف النبوي المُكَرَّم*» عنوان کتابی است که ابن‌حجر هیثمی در مسأله زیارت قبر شریف پیامبر اسلام ﷺ و در ردّ عقیده ابن تیمیّه نوشته است.

وی در این کتاب با نقل اجماع بر مشروعیت زیارت و قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر اسلام ﷺ، در جواب کسانی که ابن تیمیّه را مانع محقق شدن اجماع یاد شده دانسته‌اند، می‌نویسد: ابن تیمیّه کیست؟ او کیست که به سخنش اعتنا شود؟ یا بر نظراتش در امور دینی اعتماد شود؟ آیا او همان کسی نیست که عده‌ای از علما کلمات و سخنان فاسد و استدلال‌های ناقصش را ردیابی و سپس نقاط ضعف و لغزش‌هایش را تبیین و زشتی‌های اوهام و اشتباهاتش را گوشزد کرده‌اند؟[۲]

ابن‌حجر هیثمی در کتاب دیگرش با پوچ و بی‌ارزش دانستن افکار ابن تیمیّه معتقد است، وی فردی ذلیل، گمراه، کوردل، بدعت‌گذار، گمراه‌کننده، افراطی و تندرو است. پیشوایان مذاهب اهل سنت و معاصرین وی نیز از شافعی‌ها، مالکی‌ها و حنفی‌ها بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند.[۳]

---

۱. برخی سال ۹۱۱ ـ ۹۷۳ هجری قمری را به عنوان تاریخ ولادت و وفات ابن‌حجر هیثمی ثبت کرده‌اند. غَزّی، الكواكب السائرة بأعيان المائة العاشرة: ج ۳، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، شرح حال ابن‌حجر هیثمی، ش ۱۳۵۱.

۲. «من هو ابن تيميّه حتّى ينظر إليه؟ أو يعوّل في شيء من أمور الدين عليه؟ و هل هو إلّا كما قال جماعة من الائمة الذين تعقّبوا كلماته الفاسدة و حججه الكاسدة، حتّى أظهروا عوار سقطاته و قبائح أوهامه و غلطاته...». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۴.

۳. «ابن تيميّه عبدٌ خذله الله و أضلّه و أعماه و أصمّه و أذلّه، بذلك صرح الائمة الذين بيّنوا فساد أحواله و كذب أقواله و من أراد ذلك فعليه بمطالعة كلام الإمام المجتهد المتفق على إمامته و جلالته و بلوغه مرتبة الاجتهاد أبي‌الحسن السبكي و ولده التاج و الشيخ الإمام العز بن جماعة و أهل عصرهم و غيرهم من الشافعية و المالكية و الحنفية و لم‌يقصر اعتراضه على متأخري السلف الصوفيّة، بل اعترض على مثل عمر بن الخطاب و عليّ بن أبي‌طالب». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۳ ـ ۶۴، آراء معاصريه و مقاربي عصره في حقه. به نقل از ابن‌حجر هیثمی شافعی در الفتاوى الحديثة: ص ۸۶.

## کتاب‌هایی در رد ابن‌تیمیّه حنبلی

علمای اهل سنت و شیعة در رد افکار ابن تیمیّه کتاب‌های زیادی نوشته‌اند که به بعضی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

### أ) کتاب‌های اهل سنت

۱. «*الدرة المضیئة في الرّد علی ابن‌تیمّیه*»، تقی‌الدین علی بن عبدالکافی سبکی شافعی.

۲. «*المقالة المرضیة في الرّد علی ابن‌تیمّیه*»، محمد بن ابی‌بکر اخنانی مالکی.

۳. «*خیر الحجة في الرّد علی ابن‌تیمّیه*»، شهاب‌الدین احمد بن حسین بن جبریل شافعی.

۴. «*الدر المضیئة في الرّد علی ابن‌تیمّیه*»، ابن زملکانی شافعی.

۵. «*دفع شبهة من شبّه و تمرد و نسب ذلك الی احمد*»، تقی‌الدین ابوبکر حصنی دمشقی شافعی.

۶. «*الرد علی ابن‌تیمّیه في الاعتقادات*»، محمد بن حمیدالدین دمشقی حنفی.

۷. «*المقالات السنية في کشف ضلالات ابن‌تیمّیه*»، شیخ عبدالله بن محمد بن یوسف هروی.

۸. «*الأبحاث الجلیّة في الرّد علی ابن‌تیمّیه*»، جوزجانی حنفی.

### ب) کتاب‌های شیعه

۱. «*إکمال المنّة في نقض منهاج السنة*»، شیخ سراج‌الدین حسن یمانی.

۲. «*منهاج الشریعة في الرّد علی منهاج السنة*»، سیدمهدی موسوی قزوینی.

۳. «*البراهین الجلیّة في کفر ابن‌تیمّیه*»، سیدحسن صدر کاظمی.

۴. «*إکمال السنّة في نقض منهاج السنة*»، سیدمهدی کیشوان.

۵. «*الإمامة الکبری و الخلافة العظمی*»، سیدمحمدحسن قزوینی.[۱]

## نمونه‌هایی از انحرافات فکری ابن‌تیمیّه حنبلی

از مطالب یاد شده درباره ابن تیمیّه، می توان به بخشی از انحرافات فکری وی پی بـرد. در بخش دوم و سوم این کتاب نیز عقاید و افکار ابن تیمیّه به تفصیل نقل شده و نقد و بررسی خواهد شد اما به مناسبت بحث به نمونه‌هایی از افکار باطل وی اشاره می‌شود.

۱. اعتقاد به جسمانیت خداوند متعال.

۲. حرمت قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ.

۳. نفی استغاثه و توسل به پیامبر ﷺ.

۴. دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام.

۵. دفاع از دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام.

۶.کنار گذاشتن سنت پیامبر ﷺ به بهانه مرزبندی بین شیعه و سنی.

## نقش ابن‌قیّم در نشر افکار ابن‌تیمیّه حنبلی

مهم‌ترین کسی که به ترویج افکار باطل ابن تیمیّه پرداخت، ابن قیّم جوزیه است. وی شمس‌الدین محمد بن ابی‌بکر بـن ایـوب زُرعـی دمشـقی حـنبلی (۶۹۱ ـ ۷۵۱ هجری قمری) معروف به ابن قیّم جَوزیه، از شاخص‌ترین شاگردان ابن تیمیه است که از افکار شاذ، منحرف و باطل استادش، در زمان حیات و پس از مرگ وی، تقلید کورکورانه می‌کرد، به گونه‌ای که از وی به عنوان بهترین جانشین ابن تیمیّه یاد شده است.[۲]

---

۱. برای آگاهی بیشتر از مخالفین و منتقدین ابن تیمیّه به کتابهای «دراسات فـي مـنهاج السـنّة» نـوشته آیت‌الله سیدعلی حسینی میلانی، صفحه ۵۷۷ ـ ۶۱۰، «بحوث في الملل و النحل» ج ۴، ص ۴۸ ـ ۸۲، نوشته آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، و «وهابیت از دیدگاه اهل سنت»، صفحه ۱۹ ـ ۱۲۱، نوشته علی‌اصغر رضوانی مراجعه شود.

۲. «لم یخلف الشیخ العلامة تقي‌الدین ابن تیمیّه مثله». صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۲، ص ۲۷۱، شـرح حال ابن‌قیم، ش ۶۹۲.

وی به تبعیت از افکار باطل استاد خویش سفر برای زیارت قبر ابراهیم خلیل علیه‌السلام را حرام شمرده و مدتی را به خاطر همین فتوا در زندان سپری کرد.[۱]

ابن قیّم به سبب همین پیروی، همراه استاد خود بارها دستگیر شد و به حکم دادگاه، شلاق خورد و در شهر گردانیده و به زندان محکوم شد.[۲]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی می‌گوید: او چنان حبّ ابن‌تیمیه را در سینه داشت که چشم‌بسته تمامی سخنان استادش را پذیرفته و به تأیید آن می‌پرداخت. ابن قیّم کتاب‌های استادش را بازنویسی نموده و به نشر افکار او همت می‌گماشت.[۳]

نوشته‌ها و سخنان ابن قیّم جَوزیه، گر چه از ظاهری زیبا و مستدل برخوردار است ولی باطن آن پوچ است و چیزی جز تکرار افکار انحرافی و جنجالی استاد خود نیست.

او عمر خود را فنای سخنان بیهودهٔ ابن‌تیمیه کرد و گفتار غیرواقعی و غیرمنطقی استاد خویش را حیله‌گرانه امری دینی و واقعی ارائه نمود.

از وی آثار زیادی به جای مانده است، که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: «*إعلام المُوَقِّعين عن ربّ العالمين*»، «*زاد المعاد في هَدي خير العباد*» و «*زاد المسافرين الى منازل السعداء في هَدي خاتم الأنبياء*».[۴]

---

۱. «و قد حبس مدة و أوذي لإنكاره شدّ الرحل إلى قبر الخليل». ذهبی سلفی، المعجم المختص بالمحدثین: ص ۲۶۹، شرح حال ابن‌قیم جوزیه، ش ۳۴۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح حال ابن‌قیّم، ش ۱۰۶۷.

۲. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۴، ص ۲۴۶، حوادث ۷۵۱ هجری قمری و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح حال ابن‌قیّم، ش ۱۰۶۷.

۳. «غلب عليه حبّ ابن تيميّه حتّى كان لا يخرج عن شيء من أقواله، بل ينتصر له في جميع ذلك و هو الذي هذّب كتبه و نشر علمه و كان له حظ عند الأمراء المصريين و اعتقل مع ابن تيميّه بالقلعة بعد أن أهين و طيف به على جمل مضروباً بالدرة، فلمّا مات أفرج عنه و امتحن مرّة أخرى بسبب فتاوى ابن تيميّه و كان ينال من علماء عصره و ينالون منه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح حال ابن‌قیّم، ش ۱۰۶۷.

۴. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۵۶، شرح حال ابن‌قیّم جَوزیه.

با ملاحظه زندگانی و افکار ابن‌تیمیّه درباره جسمانیت خداوند، حرام دانستن قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ، تحریم هرگونه استغاثه و توسل به پیامبران و صالحان، دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام و دفاع از بنی‌امیه و دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام، به وضوح رد پای خط فکری بنی‌امیه و احمد بن حنبل را در افکار ابن‌تیمیّه می‌توان دید.

## فصل چهارم

## محمد بن عبدالوّهاب نجدی و فتنهٔ وهابیان

افکار و پندارهای ابن تیمیّه حرانی حنبلی با مرگ او و شاگردش ابـن قیّم جـوزیه حنبلی، به بوتهٔ فراموشی سپرده شده بود، تا این که آرای وی تـوسط فـردی بـه نـام محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی در قرن دوازدهم هجری قمری در منطقه نـجد جزیرة العرب از زاویهٔ انزوا و گمنامی بیرون آمده و با شکل جدیدی خودنمایی کرد.

### محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی کیست؟

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر عُیَیْنِه، از توابع نجد به دنیا آمد. وی بیش از ۹۰ سال عمر کرد و در سال ۱۲۰۷ هجری قـمری مـرد. دوران نوجوانی خود را در زادگاهش عُیَیْنِه سـپری نـمود. فـقه حـنبلی را از عـلمای حنابله آن دیار از جمله پدرش آموخت. وی برای تکمیل معلومات خود، رهسـپار مکه و مدینهٔ منوره شد و در آن جا به تحصیل فقه و حدیث پرداخت. پس از آن بـه بصره رفته و مدت چهار سال در آن‌جا اقامت کرده است.

معروف این است که وی پس از بصره، پنج سال در بغداد، یک سال در کردستان

و دو سال در همدان مانده و مدت کوتاهی را نیز در اصفهان و قم بسر برد و پس از آن به نجد بازگشت.[۱]

برخی معتقدند محمد بن عبدالوهاب به منطقه شامات (موطن فکری ابن تیمیّه حرّانی حنبلی) نیز مسافرت نموده و مدتی را در آن جا سپری کرده است.[۲]

وی کتاب‌های ابن تیمیّه حرّانی حنبلی و ابن قیّم جَوزیه حنبلی را مطالعه نموده و از آن‌ها نسخه‌برداری کرده بود.[۳]

نکته قابل درنگ درباره شخصیت محمد بن عبدالوهاب، علاقه فراوان او به مطالعه سرگذشت مدعیان دروغین نبوت مانند مُسیلمهٔ کذّاب، سَجاح، اسود عنسی و طُلیحه اسدی است.

در سال ۱۱۳۹ هجری قمری پدرش عبدالوهاب، از عُیَیْنِه به حُرَیْمَلِه کوچ کرد. محمد بن عبدالوهاب نیز پس از مدتی در همین سال به حُرَیْمَلِه آمده[۴] و با ابراز عقاید نیمه‌پنهان خویش، شهر را ملتهب ساخت ولی مردم به احترام پدرش سکوت کرده و متعرض وی نشدند.

عبدالوهاب از فرزندش محمد رضایت نداشت و همیشه او را از عقایدش نهی می‌کرد؛ تا این که در سال ۱۱۴۳ هجری قمری از دنیا رفت. علاوه بر عبدالوهاب، سایر اساتید محمد بن عبدالوهاب از جمله شیخ محمد بن سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیات سِندی حنفی نیز بر خطرناک بودن افکار وی تأکید داشتند.

---

۱. برخی می‌گویند محمد بن عبدالوهاب به بیشتر شهرهای عراق و ایران حتی غزنین افغانستان نیز سفر کرده است. میرزا ابوطالب اصفهانی، مسیر طالبی: ص ۴۰۹.

۲. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۲۵۷، شرح حال محمد بن عبدالوهاب.

۳. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۸.

۴. برخی می‌گویند محمد بن عبدالوهاب قبل از آمدن به حُرَیْمَلِه به احساء رفته و شیخ عبدالله بن محمد بن عبداللطیف شافعی أحسائی را ملاقات کرده است. حسین بن غَنّام وهابی، تاریخ نجد: ص ۸۳.

## دعوت به فتنه

نخستین دعوت محمد بن عبدالوهاب، به دوران اقامت وی در بصره باز می‌گردد. وی در آن جا به ابراز و ترویج عقاید خود پرداخت اما بزرگان و مردم شهر بصره با دعوت وی مخالفت کرده و او را از شهر بیرون کردند و بدین‌سان اولین دعوت وی با شکست مواجه شد.

وی پس از بازگشت به حُرَیْمَلِه و پس از فوت پدر، به سبب اتفاقاتی که منجر به ترور نافرجام وی شد، به ناچار از حُرَیْمَلِه به زادگاه خویش عُیَیْنِه گریخت.

در عُیَیْنِه با عثمان بن حمد بن مَعمر، حاکم وقت، ارتباط برقرار کرده و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد. میان او و حاکم پیمانی برقرار شد که عثمان بن حمد بن مَعمر، محمد بن عبدالوهاب را در آشکار نمودن دعوت و انتشار عقایدش آزاد بگذارد و در مقابل محمد بن عبدالوهاب به هر ترتیبی که ممکن است، وی را بر نواحی نجد مسلّط کند؛ چراکه در آن زمان نجد به امارت‌های مختلفی تقسیم می‌شد که یکی از آن‌ها، عُیَیْنِه بود. عثمان بن حمد بن مَعمر برای استحکام روابط خود با محمد بن عبدالوهاب، خواهرش «جوهره» را به تزویج محمد بن عبدالوهاب درآورد.

گفته شده است محمد بن عبدالوهاب در این منطقه با تربیت شاگردانی پایه‌های دعوت خود را پی‌ریزی کرد. وی به همراه شاگردان خود به تخریب زیارتگاه‌ها و اماکن مقدسه عُیَیْنِه می‌پرداخت و مورد اعتراض مردم نیز قرار می‌گرفت اما تخریب قبر زید بن خطاب[1] به دست محمد بن عبدالوهاب، شهر را به تشنج و التهاب کشیده

---

۱. زید بن خطاب، برادر عمر بن خطاب است که از او بزرگتر بود و قبل از عمر بن خطاب اسلام آورده بود. وی ظاهراً در تمامی جنگ‌های پیامبر ﷺ شرکت کرده است. سرانجام در سال ۱۲ هجری قمری، در جنگ یمامه به همراه ۶۰۰ نفر از اصحاب پیامبر ﷺ به شهادت رسید. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۸، شرح حال زید بن خطاب، ش ۵۷. حسین بن غنام در تاریخ خود می‌نویسد: «و کان في العيينة و ما حولها کثير ←

و اعتراض‌های خاموش مردم را شعله‌ور کرده و پیمان منعقد شده را نیز سست کرد.

خبر دعوت محمد بن عبدالوهاب و عملکردهای او و شاگردانش به سلیمان بن محمد حمیدی امیر احساء و قطیف[1] رسید. وی در نامه‌ای به عثمان بن حمد بن مَعمر حاکم عُیَیْنِه، دستور قتل محمد بن عبدالوهاب را صادر کرد.

پس از نامه امیر احساء و قطیف، عثمان بن حمد بن مَعمر، محمد بن عبدالوهاب را به ظاهر در انتخاب اقامتگاه جدید آزاد گذاشت. محمد بن عبدالوهاب نیز شهر دِرعِیّه، زادگاه مسیلمه کذاب را انتخاب کرد.

عثمان بن حمد بن مَعمر شخصی به نام فرید را همراه محمد بن عبدالوهاب فرستاد تا او را در مسیر درعیه به قتل برساند اما فرید از دستور عثمان بن حمد بن مَعمر سرپیچی کرده و بدون این که مأموریت خود را انجام دهد به عُیَیْنِه بازگشت و این گونه پیمان منعقد شده بین عثمان بن حمد بن مَعمر و محمد بن عبدالوهاب شکسته شد.

## آغاز اتحاد وهابی ـ سعودی

محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی در سال ۱۱۵۷ هجری قمری وارد درعیه شد. او دعوت خود را با محمد بن سعود حاکم درعیه، در میان گذاشت و همان پیشنهادی را که به عثمان بن حمد بن مَعمر داده بود، با محمد بن سعود نیز مطرح کرد. با پذیرفته شدن پیشنهاد محمد بن عبدالوهاب توسط محمد بن سعود نخستین هسته اتحاد وهابی ـ سعودی شکل گرفت.

---

← من القباب و المساجد و المشاهد المبنية على قبور الصحابة و الأولياء و الأشجار التي يعظمونها و يتبركون بها، كقبّة قبر زيد بن الخطاب في الجيلة... فخرج الشيخ محمد بن عبدالوهاب و معه عثمان بن معمر و كثير من جماعتهم إلى تلك الأماكن بالمعاول، فقطعوا الأشجار و هدموا المشاهد و القبور و عدلوها على السنة و كان الشيخ هو الذي هدم قبة قبر زيد بن الخطاب بيده». تاريخ نجد: ص ۸۴، حياة الشيخ محمد بن عبدالوهاب.

۱. حکومت احساء و قطیف قوی‌تر از حکومت عُیَیْنِه بود و نسبت به حکومت عُیَیْنِه، حکومت مرکزی به شمار می‌آمد. ر.ک: جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۴۶.

محمد بن سعود برای یاری محمد بن عبدالوهاب و جنگ با مخالفان توحید[۱] با وی بیعت نموده و پیمانی میان آن دو منعقد و مقرر شد:

۱. در صورت پیروزی محمد بن عبدالوهاب، وی همکاری خود را با محمد بن سعود حفظ کرده و او را ترک نکند.

۲. در گرفتن مالیات از اهالی دِرعیه با محمد بن سعود همکاری کرده و مانع آن نشود.

با پذیرفته شدن مفاد پیمان‌نامه توسط محمد بن عبدالوهاب و ازدواج عبدالعزیر پسر محمد بن سعود با دختر محمد بن عبدالوهاب، همکاری میان آن دو از استحکام بیشتری برخوردار شد. این معاهده تا به امروز با تقسیم دعوت برای آل‌شیخ و قدرت از آنِ آل‌سعود، ادامه دارد.

بعد از دعوت‌های ناتمام محمد بن عبدالوهاب بالأخره رؤیای وی در سایه اتحاد با آل‌سعود به واقعیت پیوست و توانست به بهانه جهاد با مشرکین حکومت وهابی ـ سعودی را پی‌ریزی کند. محمد بن عبدالوهاب با تربیت شاگردان بسیاری در این منطقه با محوریت کتب ابن‌تیمیّه حرّانی حنبلی و ابن‌قیّم جَوزیه حنبلی، زمینه گسترش دعوت خود را فراهم ساخت.[۲]

محمد بن عبدالوهاب و هوادارانش خود را «*الْمَوَحّدون*» نامیده و با تشبیه دعوت خود به دعوت پیامبر اکرم ﷺ کسانی راکه از اهالی منطقه درعیه به محمد بن عبدالوهاب ایمان می‌آوردند، انصار وکسانی راکه خارج از منطقه درعیه به وی ایمان می‌آوردند، مهاجرین می‌نامیدند.

مطالعه سرگذشت مدعیان دروغین نبوت توسط محمد بن عبدالوهاب و شروع دوباره دعوت از زادگاه مُسیلمه کذاب، شبهه ادعای پیامبری محمد بن عبدالوهاب را

---

۱. مخالفان توحید در نگاه محمد بن عبدالوهاب نه مشرکین هستند و نه کفار و نه متجاوزین به کشورهای اسلامی، بلکه در واقع مسلمانانی بودند که پذیرای تفکرات محمد بن عبدالوهاب نبودند. تفصیل این مطلب در جنایات وهابیت خواهد آمد.

۲. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۸.

تقویت نموده است[۱] بویژه این که در بعضی نقل‌ها، محمد بن عبدالوهاب مدعی نزول وحی بر خود شده است.[۲]

محمد بن عبدالوهاب مدعی دعوت به توحید و مبارزه با شرک و مظاهر آن بود، لکن با پیمودن راه ابن تیمیّه و نوشتن کتاب «*التوحید*» و تفسیر غلط از توحید و شرک، افکار فتنه‌انگیز و فراموش شده ابن تیمیّه را زنده کرد. وی هرگونه توسل، تبرک، طلب و درخواست از غیر خداوند، زیارت قبور، نذر برای صاحبان قبور، روشن کردن چراغ و شمع روی قبور و بنای گنبد و بارگاه بر قبور را منافی توحید و از مظاهر شرک و بت‌پرستی معرفی کرده و بر این اساس مسلمین را مشرک و مهدورالدم دانست.

وی با همکاری و حمایت بی‌دریغ آل‌سعود از سال ۱۱۵۷ تا ۱۲۰۷ هجری قمری به مدت ۵۰ سال به بهانه دعوت به توحید و مبارزه با شرک و مظاهر آن، مبارزه مسلحانه و خونین خود را در نجد و اطراف آن علیه سرزمین‌های اسلامی و بلاد مسلمانان آغاز نموده و به نجف و کربلا نیز کشانده و با کشتن هزاران مسلمان، زنان زیادی از مسلمین را به اسارت و به اصطلاح به کنیزی برده، کودکان بسیاری را یتیم کرده و اموال مسلمانان را به یغما بردند و کارهای زشت و قبیحی را که یهودیان جرأت انجام آن را با مسلمانان و بلاد اسلامی نداشتند، انجام دادند. گزارش تفصیلی جنایات وهابیت در فصل‌های بعدی خواهد آمد.[۳]

سرانجام طومار زندگی سراسر قتل و غارت محمد بن عبدالوهاب با مرگ وی در

---

۱. «و الظاهر من حال محمد بن عبدالوهاب أنّه يدعي النبوة إلّا أنّه ما قدر على إظهار التصريح بذلك و كان في أوّل أمره مولعاً بمطالعة أخبار من ادّعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسي و طليحة الأسدي و أضرابهم، فكأنّه يضمر في نفسه دعوى النبوّة و لو أمكنه إظهار هذه الدعوة لأظهرها و كان يقول لأتباعه: إنّي أتيتكم بدين جديد ويظهر ذلك من أقواله». زینی‌دحلان مکی شافعی، الدرر السنية في الرد على الوهابية: ص ۳۲.

۲. «و قال له رجل آخر مرة: هذا الدين الذي جئت به متصل أم منفصل؟ فقال له: حتى مشايخي و مشايخهم إلى ستمائة سنة كلّهم مشركون. فقال له الرجل: إذن دينك منفصل لا متصل، فعمن أخذته؟ فقال: وحي إلهام كالخضر». زینی‌دحلان مکی شافعی، الدرر السنية في الرد على الوهابية: ص ۲۷.

۳. برای آشنایی با گزارش تفصیلی جنایات وهابیت به بخش دوم، فصل چهارم مراجعه شود.

شهر ریاض، روز دوشنبه، آخر ذی‌القعده سال ۱۲۰۷ هجری قمری در دوران حکومت عبدالعزیز بن محمد بن سعود، در هم پیچیده شد.

## فرزندان محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی چهار فرزند به نام‌های عبدالله، حسن، حسین و علی داشت، که بعد از پدر عهده‌دار حرکت وهابیت بودند و در نجد به آل‌شیخ معروف هستند.

عبدالله دو فرزند به نام‌های سلیمان و عبدالرحمن داشت. سلیمان تعصب شدیدتری نسبت به آیین وهابیت داشت و در سال ۱۲۳۳ هجری قمری به دست ابراهیم پاشا کشته شد. عبدالرحمن نیز توسط ابراهیم پاشا دستگیر و به مصر تبعید شد و در همان‌جا از دنیا رفت.

حسن بن محمد بن عبدالوهاب، فرزندی به نام عبدالرحمن داشت. وی نزدیک صد سال عمر کرده و مدتی در مکه قاضی بود. عبدالرحمن فرزندی به نام عبداللطیف داشت و عبداللطیف نیز دو پسر به نام‌های ابراهیم و محمد داشت.

حسین بن محمد بن عبدالوهاب فرزندان زیادی باقی گذاشت.

نسل محمد بن عبدالوهاب از حسن بن محمد بن عبدالوهاب و حسین بن محمد بن عبدالوهاب ادامه پیدا کرده است اما علی بن محمد بن عبدالوهاب، فرزندی نداشته است.[۱]

## آثار و کتب

بعضی از آثار و کتب به جای مانده از محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی عبارتند از:

۱. *کتاب التوحید*

---

۱. زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة: ص ۳۶ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۲۹۵ و ج ۳، ص ۱۲۹، ۳۰۴ و ۳۱۱ و ج ۴، ص ۹۹ و ۱۳۱ و ج ۵، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۲۱۸.

۲. *کشف الشبهات*

۳. *أصول الإيمان*

۴. *الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر*

۵. *الرد على الرافضة*

۶. *فضل الإسلام*

۷. *رسالة في أنّ التقليد جائز لا واجب*

۸. *نصيحة المسلمين*

۹. *تفسير شهادة أن لا إله إلّا الله*

۱۰. *تفسير الفاتحة*.[۱]

## انحرافات محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی

مهم‌ترین انحرافات محمد بن عبدالوهاب را در نمونه‌های ذیل می‌توان جست:

### ۱. کراهت داشتن از صلوات بر پیامبر ﷺ

محمد بن عبدالوهاب به پیروی از معاویه و با کراهت داشتن از شنیدن ذکر صلوات بر پیامبر ﷺ و زشت شمردن آن، از گفتن صلوات بعد از اذان و پخش آن از مناره‌ها توسط مؤذنین بویژه در شب‌های جمعه جلوگیری می‌کرد و در صورت سرپیچی از دستور، شخص متخلف را شدیدا مؤاخذه و تنبیه می‌کرد، به گونه‌ای که مؤذن نابینایی را به جرم فرستادن صلوات بر پیامبر بعد از اذان، اعدام کرد.[۲] وی با بی‌شرمی

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۲۵۷، شرح حال محمد بن عبدالوهاب.

۲. «و كان ينهى عن الصلاة على النّبيّ ﷺ و يتأذّى من سماعها و ينهى عن الإتيان بها ليلة الجمعة و عن الجهر بها على المنائر و يؤذي من يفعل ذلك و يعاقبه أشدّ العقاب حتّى أنّه قتل رجلاً أعمى كان مؤذناً صالحاً ذا صوت حسن، نهاه عن الصلاة على النّبيّ ﷺ في المنارة بعد الأذان، فلم ينته و أتى بالصلاة على النّبيّ ﷺ، فأمر بقتله، فقتل، ثمّ قال: إنّ الربابة في بيت الخاطئة يعني الزانية أقلّ إثما ممن ينادي بالصلاة على النّبيّ ﷺ في المنائر». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۲۸.

در این‌باره می‌گوید: إنّ الربابة في بيت الخاطئة (الزانية) أقلّ إثماً ممّن ينادي بالصلاة على النّبيّ في المنائر.[۱]

وی در اقدامی دیگر، تمامی کتاب‌هایی راکه در فضیلت صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ نوشته شده بود، به بهانه دفاع از توحید به آتش کشید.[۲]

### ۲. جلوگیری از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ

محمد بن عبدالوهاب به پیروی از مروان، حجاج و ابن‌تیمیّه، با مشرک خواندن زائرین قبر پیامبر اکرم ﷺ، مسلمانان را از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ منع می‌کرد اما گروهی از مسلمانان منطقه احساء فتوای محمد بن عبدالوهاب را تحمّل نکرده، برای زیارت قبر آن حضرت به سوی مدینه منوره حرکت کردند. هنگام بازگشت از زیارت و عبور از درعیه، مورد تعرض و هجوم پیروان محمد بن عبدالوهاب قرار گرفتند. وهابی‌ها با تراشیدن محاسن زائرین قبر پیامبر اکرم ﷺ، آنان را به عنوان تشهیر و توهین و ریختن آبرو، وارونه بر مرکبشان سوار نمودند و با همین حالت روانه احساء کردند.[۳]

### ۳. جلوگیری از توسل به پیامبر اکرم ﷺ

محمد بن عبدالوهاب، با تأکید بر حرمت توسل به پیامبر اکرم ﷺ وکافر دانستن متوسلین به آن حضرت، در تمامی خطبه‌های نماز جمعه خود در مسجد دِرعیّه، این جمله را تکرار می‌کرد: «من توسّل بالنّبي ﷺ فقد كفر».[۴]

---

۱. گناه زنانی که در حال زنا دادن هستند، از کسانی که بر بالای مناره‌ها بر پیامبر صلوات می‌فرستند، کمتر است.
۲. «و أحرق دلائل الخيرات و غيرها من كتب الصلاة على النّبيّ ﷺ». همان.
۳. «و من مقابحه أنّه لمّا منع الناس من زيارة النّبيّ ﷺ خرج ناس من الاحساء و زاروا النّبيّ ﷺ و بلغه خبرهم، فلمّا رجعوا مرّوا عليه بالدرعية، فأمر بحلق لحاهم، ثمّ أركبهم مقلوبين من الدرعية إلى الاحساء». همان.
۴. «يخطب للجمعة في مسجد الدرعية و يقول في كلّ خطبة: و من توسّل بالنبيّ فقد كفر». همان، ص ۲۷.

### ۴. نامه‌رسان و پستچی دانستن پیامبر اکرم ﷺ

محمد بن عبدالوهاب بارها از پیامبر اکرم ﷺ به طارش و پیغام‌رسان تعبیر کرده است. وی معتقد است پیامبر اکرم ﷺ پیام‌رسانی بیش نبود و پس از رحلت، هیچ فایده و اثری ندارد؛ لذا از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و توسل به آن حضرت جلوگیری می‌کرد. این تفکر باطل محمد بن عبدالوهاب درباره پیامبر ﷺ باعث شده بود پیروان وی در حضورش، پیامبر را تنقیص کرده و می‌گفتند: عصایی که در دست می‌گیریم از محمد بهتر است و فایده بیشتری دارد؛ زیرا بوسیله این عصا می‌توانیم حیوانات موزی همچون مار را بکشیم؛ اما محمد مرده است و هیچ فایده‌ای ندارد و هیچ کاری از او ساخته نیست. او تنها یک نامه‌رسان بود.[۱]

### ۵. تکفیر و کشتار مسلمانان

وهابیت با جسارت و گستاخی، به تکفیر امت اسلامی از گذشته تا حال پرداخته، هر کس راکه از آنان پیروی نمی‌کرد هر چند از پرهیزگارترین مسلمانان بود، تکفیر می‌نمودند. همه مسلمانان را مشرک نامیده، جان و مال آنان را مباح و ایمان را در پیروان خود منحصر دانسته و بسیاری از علما و مسلمین را به بهانه مشرک بودن به قتل رساندند.[۲]

به نمونه‌هایی از این تفکرات تکفیری اشاره می‌شود:

أ) ابن‌عابدین حنفی به مناسبت بیان اوصاف و ویژگی‌های خوارج می‌نویسد: یکی از ویژگی‌های خوارج این است که تنها خودشان را مسلمان می‌دانند و تمامی مخالفانشان را تکفیر می‌کنند. پیروان محمد بن عبدالوهاب نیز همین ویژگی را دارند. آنان

---

۱. «عصاي هذه خير من محمد لأنّها ينتفع بها في قتل الحيّة و نحوها و محمد قد مات و لم يبق فيه نفع أصلاً و إنّما هو طارش». همان، ص ۲۹.

۲. «فإنّهم كانوا يحكمون على الناس بالكفر من منذ ستمائة سنة» و «و كانوا يصرحون بتكفير الأمة من منذ ستمائة سنة». همان، ص ۳۱.

که از نجد ظهور کردند و بر حرمین شریفین (مکه و مدینه) تسلط پیدا کردند، خودشان را منتسب به مذهب حنابله می‌کنند و معتقدند تنها خودشان مسلمان هستند و کسانی که با عقائد و افکارشان مخالف باشند، مشرک هستند. آنان خون اهل سنت را مباح دانستند و علمای آنان را کشتند تا این که به خواست خداوند در سال ۱۲۳۳ هجری قمری توسط لشگر مسلمانان شکست خوردند و شهرهایشان ویران گردید.[۱]

**ب**) شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب، معتقد است محمد بن عبدالوهاب رکن جدیدی با عنوان «پیروی از محمد بن عبدالوهاب» را به ارکان دین اسلام اضافه کرده است. وی در یکی از ملاقات‌های خود از برادرش محمد پرسید: اسلام چند رکن دارد؟

محمد بن عبدالوهاب پاسخ داد: پنج رکن.

سلیمان بن عبدالوهاب به برادرش گفت: تو رکن ششم را نیز به ارکان اسلام اضافه کرده‌ای و معتقدی هر کس از تو پیروی نکند، مسلمان نیست.[۲]

**ج**) فردی از محمد بن عبدالوهاب درباره بخشش گنه‌کاران در شب‌های ماه مبارک رمضان پرسید. وی در پاسخ گفت: خداوند در هر شب ماه رمضان صد هزار نفر را می‌آمرزد و در آخرین شب ماه رمضان به اندازهٔ تمامی شب‌های گذشته، گنه‌کاران را می‌بخشد.

آن شخص گفت: کسانی که از تو پیروی می‌کنند، به اندازهٔ $\frac{۱}{۱۰}$ آنچه تو گفتی،

---

۱. «کما وقع في زماننا في أتباع عبدالوهاب الذين خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمين و کانوا ينتحلون مذهب الحنابلة، لکنّهم اعتقدوا أنّهم هم المسلمون و أنّ من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلك قتل أهل السنّة و قتل علمائهم حتّی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمين عام ثلاث و ثلاثين و مائتين و ألف». ابن‌عابدین حنفی، حاشية رد المختار علی الدر المختار شرح تنوير الأبصار في فقه مذهب الإمام أبي‌حنيفة النعمان: ج ۴، ص ۴۴۹، باب البغاة، مطلب في أتباع عبدالوهاب الخوارج في زماننا.

۲. «و کان أخوه الشيخ سليمان بن عبدالوهاب من أهل العلم، فکان ينکر عليه إنکاراً شديداً في کلّ ما يفعله أو يأمر به و لم‌يتبعه في شيء ممّا ابتدعه و قال له أخوه سليمان يوماً: کم أرکان الإسلام يا محمد بن عبدالوهاب؟ فقال: خمسة. فقال: أنت جعلتها ستّة، السادس من لم‌يتبعك فليس بمسلمٍ. هذا عندك رکن سادس للإسلام». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ علی الوهابيّة: ص ۲۷.

نیستند. کسانی راکه خداوند در شب‌های ماه مبارک رمضان می‌بخشد، مسلمانند، در حالی که تو، فقط پیروانت را مسلمان می‌دانی و سایر مسلمین راکافر می‌دانی.[۱]

د) محمد بن عبدالوهاب با تشبیه دعوت خود به دعوت پیامبر اکرم ﷺ، کسانی را که از اهالی منطقه درعیه به وی ایمان می‌آوردند، «انصار» و کسانی راکه خارج از منطقه درعیه ایمان می‌آوردند، «مهاجرین» می‌نامید.[۲]

وی معتقد بود اعمال کسانی که آیین وهابیت را نپذیرند، باطل است و پس از قبول آیین وهابیت باید اعمال گذشته را اعاده‌کنند، از این رو کسانی که قبل از پذیرش آیین وهابیت حج واجب انجام داده و قصد پیروی از آیین او را داشتند، به دستور محمد بن عبدالوهاب حج خود را اعاده می‌کردند.[۳]

کسانی که قصد پیروی از آیین وهابیت را داشتند باید به مشرک وکافر بودن خود و پدر و مادرشان و... شهادت می‌دادند تا اجازه ورود به آیین وهابیت به آنان داده می‌شد.[۴]

هـ) روزی به محمد بن عبدالوهاب خبر رسید که گروهی از مخالفین آیین وهابیت عازم زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و حج بیت‌الله الحرام هستند. هنگام عبور کاروان از درعیه، محمد بن عبدالوهاب زائرین را مشرک خوانده و خطاب به پیروان خود گفت: «خلّوا المشركين يسيرون طريق المدينة و المسلمين يعني أتباعه يخلفون معنا».[۵]

---

۱. «و قال رجل آخر يوماً لمحمد بن عبدالوهاب: كم يعتق الله كلّ ليلة في رمضان؟ فقال له: يعتق في كلّ ليلة مائة ألف و في آخر ليلة يعتق مثل ما أعتق في الشهر كلّه. فقال له: لم يبلغ من اتّبعك عشر عشر ما ذكرت، فمن هؤلاء المسلمون الذين يعتقهم الله تعالى و قد حصرتَ المسلمين فيك و فيمن اتّبعك؟ فبهت الذي كفر». همان.

۲. «يسمون من اتبعهم من الخارج المهاجرين و مَن كان مِن أهل بلدتهم يسمونهم الأنصار». همان، ص ۳۲.

۳. «و إذا دخل إنسان في دينهم و كان قد حجّ حجة الإسلام قبل ذلك، يقولون له: حجّ ثانياً، فإنّ حجّتك الأولى فعلتَها و أنت مشرك، فلاتسقط عنك الحج». همان.

۴. «و كانوا إذا أراد أحد أن يتبعهم على دينهم طوعاً أو كرهاً يأمرونه بالإتيان بالشهادتين أولاً ثمّ يقولون له: أشهد على نفسك أنّك كنتَ كافراً و أشهد على والديك أنّهما ماتا كافرين و أشهد على فلان و فلان أنّه كان كافراً ويسمون له جماعة من أكابر العلماء الماضين، فإن شهدوا بذلك قبلوهم و إلّا أمروا بقتلهم». همان، ص ۳۱.

۵. همان، ص ۲۸.

## اوضاع سیاسی کشورهای اسلامی آن دوران

محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی ـ سیاسی کشورهای اسلامی، آیین خود را اظهار کرد و به قتل و غارت مسلمین پرداخت. چراکه کشورهای اسلامی از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار گرفته بودند و جامعه اسلامی بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت.

انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از دست مسلمانان گرفته بودند و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمانان تیموری، رؤیای به چنگ آوردن پنجاب، کابل و سواحل خلیج فارس را در سر می‌پروراندند و لشگر خود راگام به گام به سمت جنوب و غرب ایران روانه می‌ساختند.

فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون بناپارت، مصر، سوریه و فلسطین را با جنگ اشغال کرده بودند و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی، چنگ و دندان نشان می‌دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روسهای تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند، با حملات مکرر به ایران و امپراطوری عثمانی، می‌کوشیدند تا قلمرو حکومت خود را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند. بدین منظور اشغال نظامی متصرفات ایران و عثمانی‌ها در اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند.

آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته بودند و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند.

جنگ اتریش و عثمانی‌ها بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی‌ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

محمد بن عبدالوهاب در این اوضاع نابسامان و بحرانی، به جای فتوا دادن علیه متجاوزین به حریم کشورهای اسلامی، با فتوا دادن به قتل هزاران مسلمان بی‌گناه،

زمینه تزلزل و سقوط دولت‌ها و تجزیه کشورهای اسلامی را فراهم کرد و بزرگ‌ترین خدمت را به استعمارگران صلیبی نمود.

## همفکران محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی

با وجود موج عظیمی از انتقادها و مخالفت‌ها با فرقه وهابیت، برخی علمای اهل سنت فریفته آیین وهابیت شده و با پیروی از آن، نقش مهمی در ترویج و استمرار آن ایفا کردند. مهم‌ترین همفکران محمد بن عبدالوهاب در فاصله ظهور بدعت وهابیت تا بعد از مرگ محمد بن عبدالوهاب، از نگاه زرکلی وهابی عبارتند از:

۱. محمد بن عامر مُتحَمی رفیدی معروف به ابونقطه متحمی (متوفای ۱۲۱۸ هجری قمری).[1]

۲. سعید بن مُسلَط ناجحی مغیدی (متوفای ۱۲۴۲ هجری قمری).[2]

۳. محمد بن علی بن محمد شوکانی وهابی (۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ هجری قمری).[3]

۴. سید محمود بن عبدالله آلوسی (۱۲۱۷ - ۱۲۷۰ هجری قمری).[4]

۵. صدیق حسن خان (۱۲۴۸ - ۱۳۰۷ هجری قمری).[5]

۶. خیرالدین پاشا تونسی (۱۲۲۵ - ۱۳۰۸ هجری قمری).[6]

۷. جمال‌الدین محمد بن صفدر حسینی اسدآبادی (۱۲۵۴ - ۱۳۱۵ هجری قمری).[7]

۸. محمد عبده بن حسن خیرالله (۱۲۶۶ - ۱۳۲۳ هجری قمری).[8]

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۱۸۱، شرح حال محمد بن عامر.
۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۲، شرح حال سعید بن مسلط.
۳. همان، ج ۶، ص ۲۹۸، شرح حال شوکانی وهابی.
۴. همان، ص ۱۷۶ و ۲۵۷، شرح حال آلوسی و محمد بن عبدالوهاب.
۵. همان، ص ۱۶۷، شرح حال صدیق حسن خان.
۶. همان، ج ۲، ص ۳۲۷، شرح حال خیرالدین تونسی.
۷. همان، ج ۶، ص ۱۶۸ و ۲۵۷، شرح حال جمال‌الدین اسدآبادی و محمد بن عبدالوهاب.
۸. همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۷، شرح حال محمد عبده و محمد بن عبدالوهاب.

۹. جمال‌الدین قاسمی (۱۲۸۳ ـ ۱۳۳۲ هجری قمری).[۱]

۱۰. امیر علی بن سعادت علی هندی (۱۲۶۵ ـ ۱۳۴۷ هجری قمری).[۲]

۱۱. محمد رشید رضا (۱۲۸۲ ـ ۱۳۵۴ هجری قمری).[۳]

۱۲. خیرالدین بن محمود زِرِکلی دمشقی وهابی (۱۳۱۰ ـ ۱۳۹۶ هجری قمری).

لازم به ذکر است شاید برخی و یا حتی اکثر اسامی یاد شده مانند جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده، قطعا متاثر از محمد بن عبدالوهاب و جنایات وی نیستند ولی زرکلی وهابی برای بزرگ و مهم جلوه دادن پدیده وهابیت، اسامی آنان را بدون دلیل، در شمار متأثرین از محمد بن عبدالوهاب ذکر می‌کند.

## مخالفین محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی

با این‌که محمد بن عبدالوهاب آیین خود را با شعار دعوت به توحید و مبارزه با شرک و مظاهر آن آغاز کرد ولی خانواده وی، اساتید و علمای مذاهب اهل سنت بویژه علمای حنبلی مذهب، متوجه انحراف و بطلان عقاید و آیین محمد بن عبدالوهاب شدند و از راه‌های گوناگون به روشن کردن افکار عمومی پرداختند.

**۱. عبدالوهاب بن سلیمان نجدی حنبلی (متوفای ۱۱۵۳ ه.ق)**

عبدالوهاب بن سلیمان، قاضی عُیَیْنِه و حُرَیْمَلِه، پدر محمد بن عبدالوهاب از اولین کسانی است که از افکار انحرافی وکفرآمیز فرزندش آگاه شد و او را سرزنش و نکوهش نمود و مردم را از عقاید باطلش آگاه ساخت.[۴]

---

۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۵، شرح حال جمال‌الدین قاسمی.

۲. همان، ص ۱۳، شرح حال امیرعلی هندی.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۲۶، شرح حال محمد رشید رضا.

۴. «وكان والده عبدالوهاب من العلماء الصالحين، فكان أيضاً يتفرس في ولده المذكور الإلحاد و يذمّه كثيراً ويحذر الناس منه». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۲۹.

**۲. محمد حیات بن ابراهیم سندی حنفی (متوفای ۱۱۶۳ هـ.ق)**

محمد حیات سندی حنفی از اساتید محمد بن عبدالوهاب در مدینه منوره بود و در دوران تلمذ محمد بن عبدالوهاب نزد وی، متوجه انحرافات فکری شاگردش شد و گفت: «سیضلّ هذا و یضلّ الله به من أبعده و أشقاه».[1]

**۳. مخالفت علمای مکه مکرمه**

أ) در دوران امارت مسعود بن سعید بر مکه، سی تن از شاگردان محمد بن عبدالوهاب برای تبلیغ آیین خود رهسپار مکه مکرمه شدند. اهالی حرمین شریفین در مورد ظهور وهابیت و جنایاتشان در نجد و تأثیر منفی آنان در عرب‌های بادیه‌نشین، مطالبی را شنیده بودند؛ لذا امیر مکه دستور داد مناظره‌ای بین علمای حرمین شریفین و شاگردان محمد بن عبدالوهاب بر پا شود. پس از مناظره طرفین، علمای حرمین شریفین عقاید وهابی‌ها را فاسد و کفرآمیز اعلام نمودند و قاضی شرع نیز دستور بازداشت و زندانی شدن آنان را صادر کرد. در نتیجه گروهی از آنان زندانی شدند و عده‌ای دیگر به درعیه گریختند و اجازه انجام اعمال حج به آنان داده نشد.[2]

---

۱. «و کان الشیخان المذکوران (الشیخ محمد بن سلیمان الکردي الشافعي و الشیخ محمد حیاة السندي الحنفي) و غیرهما من أشیاخه یتفرسون فیه الإلحاد و الضلال و یقولون: سیضلّ هذا و یضلّ الله به من أبعده و أشقاه، فکان الأمر کذلك و ما أخطأت فراستهم فیه». همان.

۲. «أرادوا الحج في دولة الشریف مسعود بن سعید بن سعد بن زید و کانت ولایة الشریف مسعود إمارة مکة سنة ۱۱۴۶ ستة و أربعین و مائة و ألف و وفاته سنة ۱۱۶۵ خمسة و ستّین و مائة و ألف، فأرسلوا یستأذنوه في الحج و غایة مرادهم إظهار عقیدتهم و حمل أهل الحرمین علیها، فأرسلوا قبل ذلك ثلاثین من علمائهم ظنّاً منهم أنّهم یفسدون عقائد أهل الحرمین و یدخلون علیهم الکذب و المین، و طلبوا الإذن في الحج و لو بشيء مقرر علیهم کلّ عام یدفعونه، و کان أهل الحرمین قد سمعوا بظهورهم في نجد و إفسادهم عقائد البوادي و لم یعرفوا حقیقة ذلك، فلمّا وصل علمائهم مکة أمر الشریف مسعود أن یناظر علماء الحرمین العلماء الذین بعثوهم، فناظروهم، فوجدوهم ضحکة و مسخرة کحمر مستنفرة فرّت من قسورة و نظروا إلی عقائدهم، فإذا هي مشتملة علی کثیر من المکفرات، فبعد أن أقاموا علیهم الحجة و البرهان أمر الشریف مسعود قاضي الشرع أن یکتب حجّة بکفرهم
←

**ب )** در دوران امارت احمد بن سعید بر مکه[۱]، امیر درعیه بـار دیگـر گـروهی از پیروان آیین وهابیت را به مکه فرستاد تا اجازه انجام اعمال حج را بگیرند اما علمای مکه با سؤالاتی که از آنان پرسیدند، دریافتند که آیین آنان چیزی جز زندقه و الحـاد نیست و برای بار دوم نیز از آمدن به حج منع شدند.[۲]

**۴. سید محمد بن اسماعیل صنعانی (۱۰۹۹ ـ ۱۱۸۲ هـ.ق)**

محمد بن اسماعیل ابتدا فریفته شعارهای محمد بن عبدالوهاب شد و در مدح وی اشعاری سرود اما پس از رخ نمودن چهره واقعی آنان و جنایات وهابیت، از مخالفین سرسخت آنان شد و قصیده‌ای در مذمت آنان سرود.

سرآغاز قصیده‌ای که محمد بن اسماعیل در مدح محمد بن عبدالوهـاب سـروده بود، چنین بود:

**سلامٌ على نجد و مَن حلّ في نجد — و إن كان تسليمي على البُعد لايجدي**[۳]

وی پس از اطلاع و آگاهی از قتل و غارت و جنایات محمد بـن عـبدالوهـاب و پیروانش، از مواضع مثبت خود درباره وهابیت پشیمان شد و قـصیده‌ای در مـذمت آنان سرود که با این بیت شروع می‌شود:

**رجعتُ عن القول الذي قلتُ في نجد — و قد صحّ لي عنه خلاف الذي عندي**

من از گفتار پیشین خود درباره محمد بن عبدالوهاب بازگشتم؛ زیرا خلاف آنچه دربارهٔ وی می‌پنداشتم، برایم ثابت شده است.

---

← الظاهر، ليعلم به الأوّل و الآخر و أمر بسجن أولئك الملحدة الانذال و وضعهم في السلاسل و الاغلال، فقبض منهم جماعة و سجنهم و فرّ الباقون». همان، ص ۲۹ ـ ۳۰.

۱. وی از سال ۱۱۸۴ هجری قمری تا ۱۱۸۶ هجری قمری والی مکه بود. همان.

۲. «أرسل أمير الدرعية جماعة من علمائهم، فأمر العلماء أن يختبروهم، فاختبروهم، فوجدوهم لايـتدينون إلّا بدين الزنادقة، فأبى أن يأذن لهم في الحج». همان، ص ۳۰.

۳. درود بر نجد و کسی که در آن قرار دارد، هر چند درود من از این راه دور سودی ندارد.

وی ماجرای پشیمانی خود را در کتاب «*محو الحوبة في شرح أبيات التوبة*» که شرح قصیدهٔ فوق است، تفصیلا بیان نموده است.[۱]

**۵. عبدالمحسن بن علی أُشَیقِری حنبلی (متوفای ۱۱۸۷ هـ.ق)**

او از معاصرین محمد بن عبدالوهاب است که با حرکت وهابیت شدیدا مخالفت می‌کرد و کتابی نیز در رد محمد بن عبدالوهاب و افکار وی نوشته است.[۲]

**۶. محمد بن سلیمان کردی مدنی شافعی (۱۱۲۷ ـ ۱۱۹۴ هـ.ق)**

محمد بن سلیمان کردی، استاد محمد بن عبدالوهاب در مدینه منوره بود که در همان دوران، متوجه انحرافات فکری محمد بن عبدالوهاب شده بود.[۳]

شیخ محمد بن سلیمان در اوج جنایات محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، در تقریظ خود بر کتاب «*الصواعق الإلهيّة في الرّد على الوهابيّة*»، نوشته شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، با کافر دانستن محمد بن عبدالوهاب، به مخالفت با تفکرات باطل وی پرداخت.[۴]

**۷. سلیمان بن عبدالوهاب بن سلیمان حنبلی (متوفای حدود ۱۲۱۰ هـ ق)**

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب، با انتقاد شدید از برادر خود، در بیان افکار باطل برادرش و تاثیرات منفی آن در افکار عمومی آن دوران، معتقد است، محمد بن عبدالوهاب مردم را فریب داده و سخنان خود را در ظاهر به کتاب و سنت منتسب می‌کند اما برداشت‌های او غلط بوده و به مخالفت علما توجه نمی‌کند. از مطرح کردن سخنان خود در جوامع علمی و نزد علما ابا داشته، مردم را به

---

۱. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۸.
۲. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۱۵۱، شرح حال اشیقری.
۳. «و كان الشيخان المذكوران (الشيخ محمد بن سليمان الكردي الشافعي و الشيخ محمد حياة السندي الحنفي) و غيرهما من أشياخه يتفرسون فيه الإلحاد و الضلال و يقولون: سيضلّ هذا و يضلّ الله به من أبعده و أشقاه، فكان الأمر كذلك و ما أخطأت فراستهم فيه». زینی دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۲۹.
۴. همو، فتنة الوهابية: ص ۹.

پیروی از افکارش ملزم نموده، مسلمانانِ مـخالف خـود را جـاهل دانسـته و تکـفیر می‌کند و باعث ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی می‌شود.

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در بیان شخصیت علمی برادرش می‌گوید: وی حتی یک ویژگی از ویژگی‌های مجتهدین را ندارد. اللهم اهد هذا الضالّ و ردّه إلی الحقّ.

وی با انتقاد تند و صریح از تکفیر مسلمانان توسط محمد بن عبدالوهاب و پیروان وی، می‌نویسد: محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را به خاطر اموری (زیارت قـبور، توسل و تبرک و...) تکفیر می‌کند که قبل از احمد بن حـنبل و در زمـان پـیشوایـان اسلام، در تمامی بلاد اسلامی شایع و رایج بود اما هیچ‌یک از علما به خاطر این امور، مسلمانان را تکفیر ننمودند و فتوا به ارتداد آنان و دستور جهاد با آنـان را نـدادنـد و سرزمین‌های اسلامی را بلاد شرک و کفر ننامیدند.

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در پایان، با تردید در سلامت عقلی و روانی برادرش می‌گوید: لازمه سخنان شما این است که تمامی علما، اُمرا و عموم مسلمانان از زمان احمد بن حنبل به بعد، کافر و مرتد بوده و تنها فرقه نجات‌یافته، فرقه وهابیت است، فإنّا لله وإنّا إلیه راجعون.[1]

وی با نگارش دو کتاب، انحراف و بطلان عقاید محمد بن عبدالوهاب را بیان کرده و جامعه اسلامی را از خطرات آن آگاه ساخته است.

### ۸. عبدالله بن سعید علوی الحُضَری

وی که از معاصرین محمد بن عبدالوهاب به شمار می‌رود، محمد بن عبدالوهاب را مبتدع، دغل‌کار، کذاب، ریاکار و فتنه‌گری از یمامه معرفی کرده است.

---

۱. «فإنّ الیوم ابتلی الناس بمن ینتسب إلی الکتاب و السنة و یستنبط من علومهما و لا یبالی من خالفه و إذا طلبت منه أن یعرض کلامه علی أهل العلم لم یفعل، بل یوجب الناس الأخذ بقوله و لمفهومه و من خالفه فـهو عـنده کافر، هذا و هو لم یکن فیه خصلة واحدة من خصال أهل الاجتهاد و لا والله عشر واحدة و مع هذا فراج کلامه علی کثیر من الجهال، فإنّا لله و إنّا إلیه راجعون». سلیمان بن عبدالوهاب، الصـواعـق الإلهـیّة فـي الردّ عـلی الوهابیّة: ص ۱۵، مقدمة في التقلید و الاجتهاد.

عبدالله بن سعید به خاطر تکفیر مسلمانان اهل سنت توسط محمد بن عبدالوهاب، رساله‌ای را برای پیشگیری و ممانعت از انتشار عقاید محمد بن عبدالوهاب در دیگر نقاط شبه جزیره، در نقد و رد افکار او نوشته است، اما متاسفانه این رساله تاکنون به چاپ نرسیده است.

**۹. اسماعیل محمد پاشا تمیمی مالکی (متوفای ۱۲۴۸ ه.ق)**

اسماعیل محمد پاشا از حامیان سرسخت امپراطوری عثمانی و مخالف شدید حرکت وهابیت بوده و در رد آن نیز کتاب‌هایی نوشته است.[۱]

**۱۰. ابن‌اهدل شافعی (۱۱۷۹ ـ ۱۲۵۰ ه.ق)**

عبدالرحمن بن سلیمان معروف به ابن‌اهدل شافعی، از کسانی است که با توجه به حدیث شریف نبوی درباره خوارج و نشانه‌های آنان[۲]، وهابیت را خوارج زمان می‌داند.[۳]

پیامبر اکرم ﷺ یکی از نشانه‌های خوارج را سرهای تراشیده آنان معرفی می‌کند. این ویژگی در هیچ‌یک از فرقه‌های خوراج و بدعت‌گذار قبل از وهابیت، گزارش نشده است.

**۱۱. ابن‌عابدین حنفی (۱۱۹۸ ـ ۱۲۵۲ ه.ق)**

محمدامین بن عمر بن عبدالعزیز معروف به ابن‌عابدین[۴] از علمای بزرگ حنفی

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۳۲۶، شرح حال اسماعیل محمد پاشا.

۲. أبوسعید خُدری از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرموده است: یخرجُ ناسٌ مِن قِبَل المشرقِ ویَقرأونَ القرآنَ لایُجاوزُ تَراقیَهم، یمرُقونَ مِن الدینِ کما یمرُقُ السهمُ مِن الرَمِیَّةِ، ثمّ لایَعودونَ فیه حتّی یعودَ السهمُ إلی فوقِهِ. قیل: ما سیماهم؟ قال سیماهم التحلیقُ. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۳۱۱، کتاب التوحید، باب قراءة الفاجر و المنافق و أصواتهم و تلاوتهم لاتجاوز حناجرهم.

۳. «و کان السید عبدالرحمن الاهدل مفتي زبید یقول: لایحتاج أن یؤلف أحد تألیفاً للردّ علی ابن‌عبدالوهاب، بل یکفي في الرد علیه قوله ﷺ: «سیماهم التحلیق» فإنّه لم‌یفعله أحد من المبتدعة غیرهم». زینی دحلان شافعی، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة: ص ۳۴.

۴. وی را با عناوینی همچون: «فقیه الدیار الشامیة» و «إمام الحنفیة في عصره» معرفی کرده‌اند و حدود ۴۰

←

و از معاصران محمد بن عبدالوهاب، وهابیان را خوارج زمان ما معرفی کرده است و به مناسبت بیان اوصاف و ویژگی‌های خوارج می‌نویسد: یکی از ویژگی‌های خوارج این است که تنها خودشان را مسلمان می‌دانند و تمامی مخالفانشان را تکفیر می‌کنند. پیروان محمد بن عبدالوهاب نیز همین ویژگی را دارند. آنان‌که از نجد ظهور کردند و بر حرمین شریفین (مکه و مدینه) تسلط پیداکردند، خودشان را منتسب به مذهب حنابله می‌کنند و معتقدند تنها خودشان مسلمان هستند وکسانی که با عقائد و افکارشان مخالف باشند، مشرک هستند. آنان بسیاری از اهل سنت و عالمان سنی را با همین بهانه به قتل رساندند تا این‌که به خواست خداوند در سال ۱۲۳۳ هجری قمری توسط لشگر مسلمانان شکست خوردند.[۱]

**۱۲. عثمان بن عبدالعزیز بن منصور حنبلی (متوفای ۱۲۸۲ ه.ق)**

عثمان بن عبدالعزیز از قضات نجد و از مخالفین محمد بن عبدالوهاب و حرکت وی است.[۲]

**۱۳. زینی دحلان شافعی (۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ ه.ق)**

زینی دحلان شافعی با خوارج خواندن فرقه وهابیت و نگارش کتاب‌های *«الدُرَر*

---

← عنوان کتاب نیز در موضوعات مختلف برای او ذکر کرده‌اند که رد المحتار علی الدر المختار یکی از آثار فقهی او می‌باشد. جهت آشنایی با شرح حال و مؤلفات او به کتاب‌های الأعلام: ج ۶، ص ۴۲، شرح حال ابن‌عابدین و هدیة العارفین: ج ۲، ص ۳۶۷، مراجعه شود.

۱. «مطلب في أتباع عبدالوهاب الخوارج في زماننا. قوله: (و يكفرون أصحاب نبيّنا) علمت أنّ هذا غير شرط في مسمّى الخوارج، بل هو بيان لمن خرجوا على سيدنا عليّ و إلّا فيكفي فيهم اعتقادهم كفر من خرجوا عليه، كما وقع في زماننا في أتباع عبدالوهاب الذين خرجوا من نجد و تغلبوا على الحرمين وكانوا ينتحلون مذهب الحنابلة، لكنّهم اعتقدوا أنّهم هم المسلمون و أنّ من خالف اعتقادهم مشركون و استباحوا بذلك قتل أهل السنّة و قتل علمائهم حتّى كسر الله شوكتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث و ثلاثين و مائتين و ألف». ابن‌عابدین، حاشية ردّ المحتار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار: ج ۴، ص ۴۴۹، باب البغاة، مطلب في أتباع عبدالوهاب الخوارج في زماننا.

۲. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۲۰۸، شرح حال عثمان بن عبدالعزیز معروف به ابن‌منصور.

*السنية في الرد على الوهابية* »، « *فتنة الوهـابية* »، « *خـلاصة الكـلام فـي أمـراء البـلد الحـرام* » و « *الفتوحات الاسلامية* » در رد وهابیت، خود را در شمار مخالفین جـدی مـحمد بـن عبدالوهاب و فرقه ساختگی وهابیت قرار داده است.

از معاصرین نیز می‌توان کسانی چون محمد بن علوی مالکی درکتاب « مـفاهیم یجب أن تصحح »، حسن بن فرحان مالکی درکتاب « داعية و ليس نبياً » و حسن بن سقاف شافعی درکتاب « السلفية الوهابية » و صدها نفر دیگر را از مخالفین محمد بن عبدالوهاب و فرقه وهابیت نام برد.

## رد و نقد مکتوب

عبدالرحمن بن اهدل شافعی با تطبیق حدیث شریف نبوی بـر وهـابیان، مـعتقد است نیازی به تالیف و نوشتن کتاب علیه وهابیان نبوده و مـی‌نویسد: « لایـحتاج أن يؤلف أحد تأليفاً للردّ على ابن‌عبدالوهاب، بل يكفي في الرد عـليه قـوله ﷺ: « سـيماهم التحليق » فإنّه لم‌يفعله أحد من المبتدعة غيرهم ».[1]

با این حال علمای شیعه و اهل سنت بویژه حنابله، کـتاب‌های زیـادی در ردّ و بـطلان افکار انحرافی محمد بن عبدالوهاب نوشته‌اند. سید عبدالله محمد علی درکتاب « *معجم ما ألفه علماء الأمّة ضد الوهابّية* » بیش از ۲۰۰ عنوان‌کتاب و رساله از علمای فریقین را در رد افکار و عقاید فرقه وهابیت نام می‌برد که تعداد زیادی از این‌کتاب‌ها، در رد عقاید و باورهای محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

### أ) کتاب‌های اهل سنت

۱. تقریظ محمد بن سلیمان کردی شافعی استاد محمد بن عبدالوهاب بر رسـالهٔ سلیمان بن عبدالوهاب.

---

۱ زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۳۴.

۲ . « *تجرید سیف الجهاد لمدّعي الإ جتهاد* » ، عبدالله بن عبداللطیف شافعی ، استاد محمد بن عبدالوهاب.[۱]

۳ . « *السیوف الصقال في رقبة من ینکر کرامات الأ ولیاء بعد الانتقال* » ، عبدالباقی بن عبدالرحمن بن علی بن محمد خزرجی مصری حنفی ، متوفای ۱۰۷۸ هجری قمری.[۲]

۴ . « *تهکم المقلدین بمن ادّعی تجدید الدین* » ، محمد بن عبدالرحمن بن حسین بن محمد بن عفالق احسائی حنبلی متوفای ۱۱۶۴ هجری قمری.[۳]

۵ . « *الصواعق الالهیة فيالرد علی الوهابیة* » ، سلیمان بن عبدالوهاب ، متوفای حدود ۱۲۱۰ هجری قمری.[۴]

۶ . « *فصل الخطاب فيالرد علی محمد بن عبدالوهاب* » ، سلیمان بن عبدالوهاب ، متوفای حدود ۱۲۱۰ هجری قمری.[۵]

۷ . « *الرد علی من کفّر المسلمین بسبب النذر لغیر الله* » ، سلیمان بن عبدالوهاب ، متوفای حدود ۱۲۱۰ هجری قمری.[۶]

۸ . « *الصارم الهندي في عنق النجدي* » ، شیخ عطاء مکی.[۷]

۹ . «*الانتصار للأولیاء الأبرار*»، طاهر سُنبل بن محمد سنبل حنفی (نیمه‌اول قرن سیزدهم).[۸]

---

۱. عمر رضا کحاله ، معجم المؤلفین : ج ۴، ص ۲۶۹.

۲. اسماعیل پاشا بغدادی ، إیضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون : ج ۲ ، ص ۳۷ و هَدِیّة العارفین أسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون : ج ۱ ، ص ۴۹۶ و ابن‌مرزوق ، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابیین : ص ۲۵۰.

۳. زینی‌دحلان شافعی ، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة : ص ۳۳.

۴. عمر رضا کحاله ، معجم المؤلفین : ج ۴، ص ۲۶۹؛ اسماعیل پاشا ، إیضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون : ج ۲ ، ص ۷۱ و الیان سرکیس ، معجم المطبوعات العربیة : ج ۱ ، ص ۱۶۸.

۵. عمر رضا کحاله ، معجم المؤلفین : ج ۴، ص ۲۶۹.

۶. زرکلی وهابی ، الأعلام : ج ۳ ، ص ۱۳۰ ، شرح حال سلیمان بن عبدالوهاب.

۷. ابن‌مرزوق ، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابیین : ص ۲۵۰.

۸. زینی‌دحلان شافعی ، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة : ص ۳۵ و ابن‌مرزوق ، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابیین : ص ۲۵۰.

۱۰ . « *مصباح الأنام و جلاء الظلام في ردّ شبه البدعي النجدي التي أضلّ بها العوام* » ، سید علوی بن احمد بن حسن بن عبدالله بن علوی حداد متوفای ۱۲۲۲ هجری قمری.[1]

۱۱ . « *الصواعق و الرعود في الرّد على ابن سعود* » ، عبدالله بن داود زبیری حنبلی ، متوفای ۱۲۲۵ هجری قمری.[2]

۱۲ . « *النقول الشرعية في الرّد على الوهابية* » ، حسن بن عمر بن معروف شَطّی حنبلی (۱۲۰۵ ـ ۱۲۷۴ هجری قمری).[3]

۱۳ . « *الدرر السنية في الرّد على الوهابّية* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی‌دحلان ( ۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری )

۱۴ . « *فتنة الوهابية* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی‌دحلان ( ۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری )

۱۵ . « *رسالة في فضائل الصلاة على النّبيّ ﷺ* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی دحلان ( ۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری )

۱۶ . « *رسالة في جواز التوسل* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی‌دحلان ( ۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری )

۱۷ . « *خلاصة الكلام في أمراء البلد الحرام من زمن النّبيّ ﷺ إلى وقتنا هذا بالتمام* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی‌دحلان (۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری‌قمری)

۱۸ . « *الفتوحات الاسلامية* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی شافعی ، معروف به زینی‌دحلان ( ۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری )

۱۹ . « *تاريخ الدول الاسلامية بالجداول المرضية* » ، احمد بن زینی بن احمد دحلان

---

۱. زینی‌دحلان شافعی ، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة : ص ۳۴؛ ابن‌مرزوق ، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابيين : ص ۲۵۱ و اليان سركيس ، معجم المطبوعات العربية : ج ۱ ، ص ۹۹۱ و ج ۲ ص ۱۳۵۱.

۲. زرکلی وهابی ، الأعلام : ج ۴ ، ص ۸۵ ، شرح حال زبیری.

۳. ابن‌مرزوق ، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابيين : ص ۲۵۳ و نبهانی شافعی ، شواهد الحق في الاستغاثة بسيّد الخلق : ص ۱۸۹.

مکی شافعی، معروف به زینی‌دحلان (۱۲۳۱ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری).[۱]

۲۰. «*اظهار العقوق ممّن منع التوسل بالنبيّ ﷺ و الولي الصدوق*»، شیخ محمد بن محمد بن مصطفی مشرفی جزائری مالکی (۱۲۵۵ ـ ۱۳۲۴ هجری قمری).[۲]

۲۱. «*شواهد الحق في الاستغاثة بسيد الخلق*»، شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی شافعی (۱۲۶۵ ـ ۱۳۵۰ هجری قمری).[۳]

۲۲. «*أفضل الصلوات على سيد السادات*»، شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی شافعی (۱۲۶۵ ـ ۱۳۵۰ هجری قمری).[۴]

۲۳. «*الأنوار المحمدية من المواهب اللدنية*»، شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی شافعی (۱۲۶۵ ـ ۱۳۵۰ هجری قمری).[۵]

۲۴. «*القصيدة الرائية الكبرى في ذمّ البدعة الوهابية*»، شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی شافعی (۱۲۶۵ ـ ۱۳۵۰ هجری قمری).[۶]

۲۵. «*الفجر الصادق في منكري التوسل و الكرامات و الخوارق*»، جمیل صدقی بن محمدفیضی بن ملااحمد بابان افندی زهاوی کردی بغدادی، معروف به زهاوی (۱۲۷۹ ـ ۱۳۵۴ هجری قمری).[۷]

۲۶. «*الأقوال المرضية في الرّد على الوهابية*»، شیخ محمد عطاء بن ابراهیم حمصی

---

۱. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیة العارفین أسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون: ج ۱، ص ۱۹۱؛ زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۱، ص ۹۹۱.

۲. ابن‌مرزوق، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابيين: ص ۲۵۲ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۷۶.

۳. ابن‌مرزوق، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابيين: ص ۲۵۲ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۲، ص ۱۸۴۰.

۴. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۸، ص ۲۱۸ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۲، ص ۱۸۳۸.

۵. همان.

۶. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۸، ص ۲۱۸ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۲، ص ۱۸۴۱.

۷. ابن‌مرزوق، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابيين: ص ۲۵۲؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۳، ص ۱۵۹ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۱، ص ۹۷۸.

دمشقی حنفی معروف به محمد الکسم، متوفای ۱۳۵۷ هجری قمری.[۱]

۲۷. «*المقالات الوفیة في الردّ علی الوهابیة*»، شیخ حسن خزبک.[۲]

۲۸. «*السلفیة الوهابیة أفکارها الأساسیة و جذورها التاریخیة*»، حسن بن علی سقاف اردنی شافعی.

۲۹. «*مفاهیم یجب أن تصحح*»، محمد بن علوی مالکی.

۳۰. «*داعیة و لیس نبیا قراءة نقدیة لمذهب الشیخ محمد بن عبدالوهاب في التکفیر*»، حسن بن فرحان مالکی.

**ب) کتاب‌های شیعه**

۱. «*منهج الرشاد لمن أراد السداد*»، شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۱۵۶ـ۱۲۲۸ هجری قمری).[۳]

۲. «*الآیات الجلیّة في ردّ شبهات الوهابّیة*»، شیخ مرتضی کاشف الغطاء، (متوفای ۱۳۴۹ هجری قمری).[۴]

۳. «*إزاحة الوسوسة عن جواز تقبیل الأعتاب المقدسة*»، شیخ عبدالله بن محمدحسن مامقانی نجفی (۱۲۹۰ـ ۱۳۵۱ هجری قمری).[۵]

۴. «*دعوی الهدی إلی الورع في الأفعال و الفتوی*»، شیخ محمدجواد بلاغی نجفی (۱۲۸۲ـ ۱۳۵۲ هجری قمری).[۶]

---

۱. ابن‌مرزوق، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابیین: ص ۲۵۳، عمر رضا کحالة، معجم المؤلفین: ج ۱۰، ص ۲۹۳ و الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة: ج ۲، ص ۱۵۶۰.

۲. ابن‌مرزوق، التوسل بالنبيّ ﷺ و جهلة الوهابیین: ص ۲۵۳.

۳. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۲۳، ص ۱۸۶؛ سیدمحسن امین حسینی عاملی، أعیان الشیعة: ج ۴، ص ۱۰۴ و محمدهادی امینی نجفی، معجم المطبوعات النجفیة: ص ۳۴۸، ش ۱۵۵۷.

۴. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۷۷.

۵. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۱، ص ۵۲۸ و محمدهادی امینی نجفی، معجم المطبوعات النجفیة: ص ۷۳، ش ۷۰.

۶. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۸، ص ۲۰۶.

۵. *«الرد علی الوهابیة»*، سید صدرالدین حسن بن هادی کاظمی، معروف به سید حسن صدر (۱۲۷۲ ـ ۱۳۵۴ هجری قمری).[۱]

۶. *«کشف الارتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب»*، سیدمحسن بن عبدالکریم بن علی بن محمدامین، معروف به سیدمحسن امین حسینی عاملی (۱۲۸۲ ـ ۱۳۷۱ هجری قمری).[۲]

۷. *«الآیات البیّنات في قمع البدع و الضلالات»*، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (۱۲۹۴ ـ ۱۳۷۳ هجری قمری).[۳]

۸. *«البراهین الجلیّة في رفع تشکیکات الوهابیة»*، محمدحسن قزوینی حائری، متوفای ۱۳۸۰ هجری قمری.[۴]

۹. *«الرّد علی الوهابیة»*، میرزا محمدعلی بن ابی‌القاسم غروی اردوبادی تبریزی (۱۳۱۲ ـ ۱۳۸۰ هجری قمری).[۵]

۱۰. *«هذه هي الوهابیّة»*، محمدجواد مغنیه (۱۳۲۲ ـ ۱۴۰۰ هجری قمری).

۱۱. *«التبرك»*، شیخ علی احمدی میانجی.

۱۲. *«المواسم و المراسم»*، سیدجعفر مرتضی عاملی.

۱۳. *«مع الوهابیین في خططهم و عقائدهم»*، شیخ جعفر سبحانی.

۱۴. *«الوهابیّة في المیزان»*، شیخ جعفر سبحانی.

۱۵. *«روافد الإیمان إلی عقائد الإسلام»*، شیخ نجم‌الدین طبسی.

۱۶. *«الوهابیة دعاوی و ردود»*، شیخ نجم‌الدین طبسی.

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۲، ص ۲۲۴، شرح حال سیدحسن صدر.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۱۸، ص ۹ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۲۸۷، شرح حال سیدمحسن امین حسینی عاملی.

۳. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۱، ص ۴۶.

۴. محمدهادی امینی نجفی، معجم المطبوعات النجفیة: ص ۱۰۶، ش ۲۵۵.

۵. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۱۰، ص ۲۳۶.

۱۷. «*السلف و السلفیون*»، شیخ نجم‌الدین طبسی.

۱۸. «*الوهابیة فرقة للتفرقة*»، شیخ نجم‌الدین طبسی.[1]

برای آگاهی بیشتر از کتاب‌هایی که توسط علمای فریقین در ردّ محمد بن عبدالوهاب و آیین وی نوشته شده است، به کتاب‌های «*معجم ما ألفه علماء الأمّة ضد الوهابّیة*» نوشته سید عبدالله محمد علی، «*آراء علماء السنة في الوهابیة*» نوشته سید مرتضی رضوی، «*وهابیت از دیدگاه اهل سنت*» نوشته علی‌اصغر رضوانی، «*الذریعة إلی تصانیف الشیعة*»[2] نوشته آقابزرگ تهرانی، «*بحوث في الملل و النحل*»[3] نوشته شیخ جعفر سبحانی و شماره ۴ مجله تراثنا مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام مراجعه شود.

## عوامل گسترش جریان وهابیت

حرکت وهابیت به سرکردگی محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی، ادامه افکار باطل ابن‌تیمیّه حرّانی حنبلی بود. سؤالی که مطرح است، این است که: چه عواملی باعث شد محمد بن عبدالوهاب در ارایه و ترویج افکار منحرف خود به پیشرفت‌هایی دست یابد، در حالی که ابن‌تیمیّه در نشر و ترویج همین افکار شکست خورده و منزوی شد؟

عوامل گسترش وهابیت را در دو عامل داخلی و خارجی می‌توان جستجو کرد.

### عوامل داخلی

۱. محمد بن عبدالوهاب برای شروع دعوت خود منطقه‌ای را انتخاب کرد که علمای زیادی در منطقه وجود نداشت. مردم نیز به خاطر عدم حضور علما، مبادی

---

۱. در چهار سال اخیر نیز در مصر بیش از ۱۷۰ عنوان کتاب علیه این گروه انحرافی نوشته شده است. از جمله کتاب «الوهابیة حنابلة أم یهود» و کتاب «الوهابیة وکلاء الله أم وکلاء بني‌أمیة».

۲. ج ۱۰، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۳. ج ۴ ص ۵۷۰ـ۵۷۸.

اوّلیّهٔ اسلام را نمی‌دانستند. از تفکر و تعقل نیز بهره‌ای نبرده و آمادگی پذیرش هرگونه افکار منحرف و باطل را به نام دین، داشتند.

۲. وی، افکار منحرف و باطل خود را در مناطق بادیه‌نشین و بی‌سوادها مطرح می‌کرد و هیچ‌گاه در مراکز و مجامع علمی و در حضور علما مطرح نکرده و از حضور در این مراکز و مواجه شدن با علما سر باز می‌زد.

۳. قبیله آل‌سعود نیز با تمام امکانات مادی خود به حمایت و یاری وی شتافته و شرایط را برای پیشرفت و گسترش دعوت محمد بن عبدالوهاب فراهم کرده بودند.[۱]

### عامل خارجی

با توجه به نقش مهم وهابیت در تجزیه کشورهای اسلامی و تفرقه میان امت اسلامی، حمایت‌های بی‌دریغ استعمار از این جریان را می‌توان عامل مهم خارجی در گسترش این فرقه دانست اما مهم‌ترین عاملِ انزوای ابن تیمیّه را می‌توان حضور پررنگ و مؤثر علمای اهل سنتِ آن دوران دانست.

---

۱. جمیل صدقی، الفجر الصادق في منكري التوسل و الكرامات و الخوارق: ص ۲۵.

## فصل پنجم
# حکومت وهابی ـ سعودی

آل‌سعود، به سرکردگی محمد بن سعود، با کمک محمد بن عبدالوهاب به حکومت رسیده و در جهت ادای دَیْن به وهابیت، با تمامی توان از محمد بن عبدالوهاب و وهابیت حمایت کردند. به دلیل ارتباط عمیق و تنگاتنگ تاریخ وهابیت و آل‌سعود، مطالعه تاریخ آل‌سعود برای آشنایی بیشتر و دقیق‌تر با جنایات وهابیت ضروری به نظر می‌رسد.

## دوره‌های سه‌گانهٔ حکومت وهابی ـ سعودی

مورخان، تاریخ آل‌سعود را به سه دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. دورهٔ اوّل از سال ۱۱۵۷ تا ۱۲۳۴ هجری قمری.

۲. دورهٔ دوم از سال ۱۲۳۴ تا ۱۳۰۹ هجری قمری.

۳. دورهٔ سوم از سال ۱۳۱۹ تا عصر حاضر.

### دورهٔ اوّل حکومت وهابی ـ سعودی (۱۱۵۷ تا ۱۲۳۴ هـ.ق)

این دوره از زمان محمد بن سعود آغاز و با کشته شدن عبدالله بن سعود به پایان می‌رسد.

**۱. محمد بن سعود (متوفای ۱۱۷۹ هـ.ق)**

محمد بن سعود بن محمد بن مقرن بن مرخان، دو یا چهار سال پس از مرگ پدرش در سال ۱۱۳۹ هجری قمری، به ریاست قبیله آل‌سعود رسید.

از زمان ورود محمد بن عبدالوهاب به درعیه در سال ۱۱۵۷ هجری قمری و منعقد شدن پیمان همکاری بین وی و محمد بن سعود، حکومت وهابی ـ سعودی پی‌ریزی شد.

سرانجام محمد بن سعود در سال ۱۱۷۹ هجری قمری، پس از ۲۲ سال همکاری با وهابیت و قتل و غارت و جنایت، در شهر درعیه درگذشت.[۱]

مهم‌ترین حوادث و جنایات وهابی‌ها در این سال‌ها عبارتند از:

- حمله به عُیَیْنِه وکشتن عثمان بن حمد بن معمر، حاکم عُیَیْنِه در مسجد و الحاق عُیَیْنِه به قلمرو حکومت محمد بن سعود در سال ۱۱۶۳ هجری قمری.
- درگیری‌ها میان وهابی‌ها و حاکم ریاض وکشته شدن دو برادر محمد بن سعود.
- هم‌پیمان شدن قبایل بنویام، عجمان و بنوخالد علیه وهابی‌ها و حمله غافلگیرانه آنان به درعیه و شکست سخت وهابی‌ها در سال ۱۱۷۸ هجری قمری.
- حمله به حُرَیْمَلِه و فرار سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب و قاضی حُرَیْمَلِه به مکه.
- حمله به مناطق منفوحه، خُرج، دُلَم، زُلفی، رغبه، ضُرمی، وشم، قرائن، سُدیر، قویعیه، عوده، جلاجل، ثادق، ثرمدا، قصب، جبیلیه، مجمعه، نعجان، حریق، روضه، فرعه، مقرن، مطیرفی، سبیع، ظفیر و حائر و قتل و غارت مسلمین.[۲]

**۲. عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱۱۳۲ ـ ۱۲۱۸ هـ.ق)**

عبدالعزیز بن محمد بن سعود، داماد محمد بن عبدالوهاب و فرمانده جنگ‌ها در دوران حکومت پدر، پس از مرگ محمد بن سعود، با دخالت محمد بن عبدالوهاب،

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۱۳۸، شرح حال محمد بن سعود.
۲. حسین بن غَنّام وهابی، تاریخ نجد: ص ۹۵ ـ ۱۲۹.

در سال ۱۱۷۹ هجری قمری، جانشین پدر شد و پس از ۳۹ سال حکومت، در سال ۱۲۱۸ هجری قمری در سن ۸۶ سالگی کشته شد.[۱]

مهم‌ترین حوادث و جنایات وهابی‌ها در این سال‌ها عبارت است از:

- حمله به احساء و اشغال آن و قتل و غارت مسلمانان و اموال آنان.

حمله به طائف و قتل و عام مردان و به اسارت بردن زنان و کودکان و سربریدن اطفال شیرخوار و جسارت به قبر عبدالله بن عباس صحابی بزرگ پیامبر ﷺ.[۲]

- لشگرکشی به مکه مکرمه در ماه‌های حرام و تکرار جنایات طائف در مکه مکرمه و الزام علما بر پذیرفتن عقاید محمد بن عبدالوهاب و تدریس کتاب‌های وی در مدارس و قطع ارتباط اهالی مکه با مدینه.[۳]
- جسارت به پیامبر اکرم ﷺ و تخریب محل ولادت ایشان، جسارت به حضرت خدیجه علیها السلام و تخریب گنبد و بارگاه قبر آن حضرت، جسارت به صحابه و بزرگان و تخریب ضریح‌ها، گنبدها و بارگاه‌ها در مکه.
- همکاری شریف غالب امیر فراری مکه و امیر پاشا حاکم جدّه و حمله به وهابیت و اخراج آنان از مکه مکرمه.
- هجوم وحشیانه به کربلای معلی و جسارت به ضریح مقدس امام حسین علیه السلام و کشتار کودکان و زنان و غارت اموال مسلمانان.

جهت آشنایی تفصیلی با حوادث دوران حکومت عبدالعزیز بن محمد بن سعود، به کتاب «*عنوان المجد في تاريخ نجد*» نوشته عثمان بن بشر نجدی حنبلی، حوادث سال‌های ۱۱۷۹ ـ ۱۲۱۸ هجری قمری، مراجعه شود.

### ۳. سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱۱۶۳ ـ ۱۲۲۹ هـ.ق)

سعود بن عبدالعزیز معروف به سعود کبیر، پس از کشته شدن پدرش عبدالعزیز

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۲۷، شرح حال عبدالعزیز بن محمد بن سعود.

۲ و ۳. محمد أدیب غالب، من أخبار الحجاز و نجد في تاريخ الجبرتي: ص ۹۳.

در سال ۱۲۱۸ هجری قمری با حکم امرای وهابی ـ سعودی، حکومت را به دست گرفت و پس از یازده سال حکومت و قتل و غارت و تاراج اموال مسلمین در سال ۱۲۲۹ هجری قمری در سن ۶۶ سالگی، بر اثر سرطان، در شهر درعیه درگذشت.[۱]

در دوران حکومت سعود، نظامیان وهابی ـ سعودی با آرایش جدید و قدرت فزاینده خود، با ارتکاب جنایات متعدد، قلمرو خود را از دریای سرخ تا خلیج فارس گسترش دادند. مهم‌ترین حوادث و جنایات این دوران عبارت است از:

- حمله به شهر بصره و اطراف آن و کشتار مسلمین و غارت اموال آنان و تخریب قبور بعضی از صحابه.
- محاصره شهر جده، پر کردن چاه‌ها و قنوات اطراف شهر و کشتار مسلمانان اطراف شهر جده و غارت اموال آنان.
- محاصره و اشغال مکه مکرمه و مدینه منوره و غارت اموال کعبه، جلوگیری از ورود حجاج شامی و مصری به حرمین شریفین و تخریب گنبدهای باقی مانده بر روی قبور اولیا و صالحان.
- یورش‌های مکرر به نجف اشرف، حلّه و کربلای معلی و جلوگیری از انجام فریضه حج اهل عراق به مدت هفت سال.
- حمله به شام و قتل عام مسلمانان و غارت اموال آنان و به آتش کشیدن مزارع.
- قطع ارتباط تجاری با شام و عراق و مصادره اموال تجار متخلف.
- هجوم علی پاشا والی مصر به حجاز و آزادسازی حرمین شریفین از دست وهابی‌ها و محاصره نجد مقر وهابی‌ها و کشته شدن بسیاری از وهابی‌ها.
- تشکیل هیأت به اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر برای اجرای عقاید وهابیت.

### ۴. عبدالله بن سعود بن عبدالعزیز (متوفای ۱۲۳۴ ه.ق)

عبدالله بن سعود در سال ۱۲۲۹ هجری قمری پس از مرگ پدر به قدرت رسید ولی

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۳، ص ۹۰، شرح حال سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود.

بر اثر بی‌کفایتی و اختلافات خانوادگی بر سر قدرت، حکومت وهابی ـ سعودی را دچار افول و پریشانی کرد.

محمدعلی پاشای عثمانی حاکم مصر، با استفاده از ضعف عبدالله بن سعود، لشگری به فرماندهی فرزندش ابراهیم پاشا روانه نجد کرد. ابراهیم پاشا پس از آزاد کردن شهرهای جنوب قصیم و نجد، به درعیه حمله کرده و پس از محاصره پنج ماهه، آن را به تصرف خود در آورده و بسیاری از وهابی‌ها و آل‌سعود را قتل عام و سران آل‌سعود و آل‌شیخ را به مصر تبعید و درعیه را ویران کرده و حکومت وهابی ـ سعودی را در هم شکست.

سرانجام حکومت پنج ساله عبدالله بن سعود در سال ۱۲۳۴ هجری قمری با سقوط درعیه، دستگیری و به دار آویخته شدن عبدالله بن سعود در استانبول، به پایان رسید و پرونده دوره اول حکومت وهابی ـ سعودی نیز بسته شد.[۱]

**دورهٔ دوم حکومت وهابی ـ سعودی (۱۲۳۴ تا ۱۳۰۹ ه‍.ق)**

با اعدام عبدالله بن سعود در استانبول و تبعید آل‌سعود و آل‌شیخ به مصر، تصور می‌شد که سلطان عثمانی و محمدعلی پاشا به هدف خود رسیده و حکومت وهابی ـ سعودی را سرنگون کرده‌اند اما چنین نبود، چراکه عده‌ای از آل‌سعود و آل‌شیخ از مصر گریخته و با بازگشت به نجد، تلاش خود را برای احیای حکومت وهابی ـ سعودی از سر گرفتند. البته تلاش‌های آنان در رسیدن به این مهم ناکام ماند و فقط در محدوده رهبری قبیله و در منطقه‌ای خاص، فرمانروایی کردند.

**۵. مُشاری بن سعود بن عبدالعزیز (متوفای ۱۲۳۵ ه‍.ق)**

پس از خروج ابراهیم پاشا از درعیه، مشاری بن سعود بن عبدالعزیز برادر عبدالله بن سعود، در سال ۱۲۳۴ هجری قمری رهبری حکومت وهابی ـ سعودی را بر عهده

---

۱. همان، ج ۴، ص ۸۹، شرح حال عبدالله بن سعود.

گرفت. وی با تلاش برای زنده کردن حکومت وهابی ـ سعودی، پایگاه خود را از درعیه به عارض انتقال داده و پس از مدتی کوتاه به جنگ با آل‌معمر (خواهرزاده‌های سعود بن عبدالعزیز) امیر عُیَیْنِه و هم‌پیمان مصریان، رفت.

مشاری بن سعود پس از شکست در این جنگ، دستگیر شده و در زندان آل‌معمر، در سال ۱۲۳۵ هجری قمری درگذشت و بنا بر قولی کشته شد.[1]

**۶. ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (متوفای ۱۲۴۹ هـ.ق)**

ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود برادرزاده عبدالعزیز بن محمد بن سعود، پس از سقوط درعیه به دست ابراهیم پاشا، به طور مخفیانه در مناطق جنوب نجد زندگی می‌کرد. تا اینکه از قتل مشاری بن سعود توسط آل‌مُعَمَّر آگاه شد و باکمک علی بن حسین بن محمد بن عبدالوهاب، با انجام جنگ‌هایی، در سال ۱۲۳۶ هجری قمری قدرت را به دست گرفت و سرانجام پس از ۱۳ سال حکومت وهابی ـ سعودی، به وسیله مشاری بن عبدالرحمن بن سعود بن عبدالعزیز کشته شد.

حوادث مهم این سال‌ها عبارت است از:

- ساقط کردن دست نشانده محمدعلی پاشا در درعیه و احیای دوباره آیین و دولت وهابی در آن منطقه.
- شکست دادن لشگر عثمانی‌ها در نجد.
- شکست دادن مصریان و تصرف ریاض و پایتخت قرار دادن آن‌جا.
- حمله به احساء و اشغال آن.
- مجبور ساختن شیخ بحرین بر پرداخت زکات به وهابیان.
- انتقال حکومت وهابی ـ سعودی از خاندان عبدالعزیز بن محمد بن سعود به خاندان عبدالله بن محمد بن سعود.[2]

---

۱. همان، ج ۷، ص ۲۲۶، شرح حال مشاری بن سعود.
۲. همان، ج ۲، ص ۸۴، شرح حال ترکی بن عبدالله.

**۷. مشاری بن عبدالرحمن بن مشاری بن سعود بن عبدالعزیز (متوفای ۱۲۴۹ هـ.ق )**

مشاری بن عبدالرحمن برای بازگرداندن قدرت از خاندان عبدالله به خاندان عبدالعزیز با همکاری گروهی از طایفه خود، پسر عمویش ترکی بن عبدالله را ترور کرد و زمام حکومت وهابی ـ سعودی را به دست گرفت اما پس از چهل روز، در سال ۱۲۴۹ هجری قمری، به دست فیصل بن ترکی به قتل رسید.[۱]

**۸. فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (۱۲۱۳ ـ ۱۲۸۲ هـ.ق )**

فیصل بن ترکی از جمله کسانی است که پس از سقوط درعیه، به مصر تبعید شده بود. وی در سال ۱۲۴۳ هجری قمری از مصر گریخت و به نجد بازگشت. وی در دو دوره مختلف حکومت کرد. فیصل بن ترکی پس از کشتن مشاری بن عبدالرحمن پسر عمو و قاتل پدرش، در اوایل سال ۱۲۵۰ هجری قمری به قدرت رسید و پس از پنج سال، در اواخر سال ۱۲۵۴ هجری قمری در برابر مصریان تسلیم شده و به همراه دو فرزندش عبدالله و محمد و برادرش جلوی بن ترکی، به مصر تبعید شد و دوره اول حکومت وی به پایان رسید.

مهم‌ترین حوادث این دوران عبارت است از:

- درگیری فیصل با پسر عموهای خود از فرزندان عبدالعزیز.
- به قدرت رساندن آل‌رشید.[۲]

**۹. خالد بن سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود (متوفای ۱۲۶۴ هـ.ق )**

خالد بن سعود یکی از داعیه‌داران حکومت و از سران تبعید شده آل‌سعود به مصر بود. وی پس از محاکمه در قاهره، تبرئه و در همان‌جا زیر نظر محمدعلی پاشا تربیت شد.

---

۱. ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاریخ نجد: ج ۲، ص ۳۸ و ۴۵ و ۴۸ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۲۲۶، شرح حال مشاری بن عبدالرحمن.

۲. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۱۶۴، شرح حال فیصل بن ترکی بن عبدالله و علی‌اصغر فقیهی، وهابیان: ص ۱۸۹ ـ ۱۹۱.

خالد با پشتیبانی محمدعلی پاشا حاکم مصر، به همراه لشگر مصریان، در سال ۱۲۵۲ هجری قمری، با فیصل بن ترکی جنگید و پس از پیروزی لشگر مصر بر فیصل بن ترکی در ماه رمضان ۱۲۵۵ هجری قمری، خالد بن سعود رهبری حکومت سعودی را بر عهده گرفت. با به قدرت رسیدن خالد بن سعود، دوباره قدرت از خاندان عبدالله بن محمد بن سعود به خاندان عبدالعزیز بن محمد بن سعود منتقل شد.

خالد بن سعود پس از به دست گرفتن قدرت، برای مطیع کردن قبایل اطراف نجد، سپاهی را به فرماندهی سعد بن مطلق به سرزمین‌های اطراف فرستاده و با نوشتن نامه‌ای به سعید بن سلطان امام مسقط، از آنان خواست تا همچون گذشته به آل‌سعود جزیه بدهند.

وی پس از دو سال حکومت، به دلیل درگیری حکومت عثمانی با انگلیسی‌ها و عدم حمایت حاکم مصر از وی، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری توسط عبدالله بن ثُنَیّان یکی دیگر از مدعیان حکومت که از پشتیبانی وهابیان نیز برخوردار بود، از حکومت برکنار و از ریاض اخراج شد.

خالد بن سعود در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به دمّام، سپس به کویت و از آن‌جا به مکه و در نهایت به جده رفته و در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در همان‌جا درگذشت.[1]

**۱۰. عبدالله بن ثُنَیّان بن ابراهیم بن سعود (متوفای ۱۲۵۹ هـ.ق)**

عبدالله بن ثنیان با حمایت وهابیت و آل‌شیخ توانست خالد بن سعود را برکنار کرده و حکومت وهابی ـ سعودی را در سال ۱۲۵۷ هجری قمری در ریاض به دست گیرد.

سرانجام حکومت وی پس از حدود دو سال، در سال ۱۲۵۹ هجری قمری توسط فیصل بن ترکی در ریاض ساقط شد و عبدالله بن ثنیان نیز زندانی شده و پس از مدتی در همان‌جا درگذشت.[2]

---

۱. ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۲، ص ۱۲۶، حوادث ۱۲۵۷ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۲، ص ۲۹۶، شرح حال خالد بن سعود.

۲. ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۲، ص ۱۱۹ ـ ۱۴۴، حوادث ۱۲۵۷ ـ ۱۲۶۰ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۷۵، شرح حال عبدالله بن ثنیان.

**۱۱. فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (۱۲۱۳ ـ ۱۲۸۲ ه.ق)**

وی پس از تبعید به مصر در اواخر سال ۱۲۵۴ هجری قمری و پایان یافتن دوره اول حکومتش، در سال ۱۲۵۹ هجری قمری از مصر گریخته و به دمشق رفته و از آن‌جا به نجد آمد. فیصل بن ترکی با غلبه بر عبدالله بن ثنیان در سال ۱۲۵۹ هجری قمری برای بار دوم قدرت را به دست گرفته و پس از حدود ۲۲ سال حکومت وهابی ـ سعودی، در سال ۱۲۸۲ هجری قمری، در سن ۶۹ سالگی، بر اثر بیماری که منجر به کوری وی گردید، در ریاض درگذشت.

مهم‌ترین حادثه دوره دوم حکومت فیصل، شکست وی در برابر دولت عثمانی و به رسمیت شناختن و پرداخت مالیات به عثمانیان است.[۱]

**۱۲. عبدالله بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (متوفای ۱۳۰۷ ه.ق)**

فیصل بن ترکی در اواخر عمر و دوران نابینایی خود، زمام امور را به فرزند بزرگش عبدالله سپرده و زمینه را برای حکمفرمایی وی بعد از خود، فراهم کرد. وی نیز همانند پدرش دو دوره حکومت کرد.

عبدالله بن فیصل پس از مرگ پدرش در سال ۱۲۸۲ هجری قمری به طور رسمی در ریاض قدرت را به دست گرفت ولی با مخالفت شدید برادرش سعود بن فیصل مواجه شد. درگیری‌های این دو برادر سرانجام منجر به فرار عبدالله بن فیصل در ابتدای سال ۱۲۸۸ هجری قمری از ریاض و به قدرت رسیدن برادرش سعود بن فیصل شد. با فرار عبدالله بن فیصل، دوره اول حکومت وی که شش سال بود، پایان یافت.

در درگیری‌های دو برادر برای به قدرت رسیدن، افراد زیادی کشته شدند. در این درگیری‌ها عبدالله بن فیصل از طرف ترک‌ها حمایت می‌شد و سعود بن فیصل مورد حمایت انگلیسی‌ها قرار داشت.

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۱۶۴، شرح حال فیصل بن ترکی.

مهم‌ترین حوادث حکومت عبدالله بن فیصل عبارت است از:

- درگیری‌های خونین بین فرزندان فیصل بن ترکی برای رسیدن به قدرت، که منجر به ضعف وهابیت و آل‌شیخ شد.
- پناهندگی عبدالله بن فیصل به دولت عثمانی.
- جدا شدن احساء و قطیف از قلمرو حکومت وهابی ـ سعودی توسط دولت عثمانی و الحاق آن به بصره.[1]

**۱۳. سعود بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (متوفای ۱۲۹۱ ه.ق)**

سعود بن فیصل با حمایت انگلیسی‌ها در سال ۱۲۸۸ هجری قمری ریاض را به تصرف خود درآورد و برادرش عبدالله متواری شد. وی پس از سه سال حکومت، در سال ۱۲۹۱ هجری قمری در ریاض از دنیا رفت.

حوادث مهم دوران سعود بن فیصل عبارت است از:

- تجزیه نجد بین آل‌سعود و از بین رفتن شوکت حکومت وهابی ـ سعودی.
- جنگ‌های ناموفق سعود بن فیصل برای بازگرداندن مناطقی همچون احساء به قلمرو حکومت وهابی ـ سعودی.
- فقر و گرسنگی شدید مردم ریاض.[2]

**۱۴. عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (۱۲۶۸ ـ ۱۳۴۶ ه.ق)**

پس از درگذشت سعود بن فیصل در سال ۱۲۹۱ هجری قمری، عبدالرحمن بن فیصل به قدرت رسید اما با مخالفت فرزندان سعود مواجه شد و به ناچار در سال ۱۲۹۳ ریاض را ترک کرد و در بادیه عتیبه به برادرش عبدالله پیوست.

**۱۵. عبدالله بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (متوفای ۱۳۰۷ ه.ق)**

دوره دوم به قدرت رسیدن عبدالله بن فیصل در سال ۱۲۹۳ هجری قمری، با اتحاد

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۱۱۳، شرح حال عبدالله بن فیصل.

۲. همان، ج ۳، ص ۹۰، شرح حال سعود بن فیصل.

عبدالله و عبدالرحمن و محمد علیه فرزندان سعود بن فیصل و حمله به ریاض و تصرف آن شروع شد اما مخالفت شدید پسران سعود بن فیصل با وی، حکومت عبدالله را متزلزل کرد. عبدالله بن فیصل بر اثر کودتای پسران سعود در ریاض، دستگیر و زندانی شد اما با یاری آل‌رشید ـ حاکم حائل ـ توانست از زندان آزاد شود و او را به حائل منتقل کردند. عبدالرحمن بن فیصل نیز در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به برادرش عبدالله ملحق شد.

عبدالله به همراه برادرش عبدالرحمن پس از مدتی به ریاض بازگشتند. عبدالله در سال ۱۳۰۷ هجری قمری از دنیا رفت.[۱]

**۱۶. عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (۱۲۶۸ ـ ۱۳۴۶ ه.ق)**

آل‌رشید در حدود سال ۱۳۰۴ هجری قمری به بهانه نجات دادن عبدالله بن فیصل از زندان، به ریاض حمله کردند و فرزندان سعود بن فیصل را شکست دادند و ریاض را تصرف نمودند. آنان پس از تصرف ریاض، امارت و اداره این شهر را به ابن‌سبهان سپردند.

پس از بازگشت عبدالله بن فیصل و عبدالرحمن بن فیصل به ریاض، بدرفتاری‌های ابن‌سبهان باعث شورش عبدالرحمن علیه وی شد. عبدالرحمن پس از غلبه بر ابن‌سبهان و زندانی‌کردن وی، قدرت را به دست گرفت.

دیری نپایید که حکومت پنج ماهه عبدالرحمن با حمله آل‌رشید به ریاض پایان یافت و عبدالرحمن با خانواده خود از جمله پسر جوانش عبدالعزیز روانه کویت شدند و نزد شیخ مبارک سکنی گزیدند.[۲]

عبدالرحمن بن فیصل در سال ۱۳۴۶ هجری قمری در دوران حکومت فرزندش عبدالعزیز از دنیا رفت.

---

۱. همان، ج ۴، ص ۱۱۳، شرح حال عبدالله بن فیصل.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۲۲، شرح حال عبدالرحمن بن فیصل.

با شکست عبدالرحمن بن فیصل و مهاجرت وی به کویت، دوره دوم حکومت وهابی ـ سعودی، به پایان رسید.

### دورهٔ سوم حکومت وهابی ـ سعودی (۱۳۱۹ هـ.ق تا عصر حاضر)

دوره دوم حکومت وهابی ـ سعودی که هفتاد و پنج سال به طول انجامید دوران افول و ضعف آل‌سعود و آل‌شیخ بود تا این که عبدالعزیز بن عبدالرحمن طی جنگ‌های پی‌درپی، قدرت را در دست گرفت. وی با به قدرت رساندن آل‌سعود، حکومت وهابی ـ سعودی را از انزوا و ضعف درآورده و آن را در جزیرة العرب گسترش داد.

**۱۷. ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (۱۲۹۳ ـ ۱۳۷۳ هـ.ق)**

عبدالعزیز بن عبدالرحمن معروف به ابن‌سعود، از بزرگ‌ترین فرمانروایان خاندان آل‌سعود، پایه‌گذار کشور عربستان سعودی و نخستین پادشاه آن‌کشور است.

وی در سال ۱۳۱۹ هجری قمری، در سن ۲۶ سالگی از کویت به ریاض آمد و باکمک بازماندگان وهابیت و با تکیه بر کمک‌های فراوان انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، با تبدیل نام حجاز به عربستان سعودی، حکومت وهابی ـ سعودی را به اوج اقتدار خود رساند.

سرانجام عبدالعزیز بن عبدالرحمن پس از پنجاه و چهار سال حکومت، در سال ۱۳۷۳ هجری قمری، در سن هشتاد سالگی بر اثر ناراحتی قلبی، در طائف درگذشت و در ریاض دفن شد.

عبدالعزیز بن عبدالرحمن ازدواج‌های زیادی انجام داد که حاصل آن را تا ۳۰۰ فرزند و نوه ذکر کرده‌اند.

مهم‌ترین حوادث و جنایات دوران حکومت وی عبارت است از:

- تصرف ریاض و شکست دادن آل‌رشید و کوتاه‌کردن دست آنان از نجد.
- بازگرداندن مناطق از دست رفته حکومت وهابی ـ سعودی و توسعه قلمرو حکومتی.

- تسلط بر جزیرة العرب و تبدیل نام حجاز به عربستان سعودی.
- بستن معاهده خائنانه با دولت بریتانیا و مسلط کردن استعمار بر منافع جزیرة العرب.
- دادن امتیاز استخراج نفت و سایر معادن جزیرة العرب، به شرکت آمریکایی.
- تاسیس پایگاه هوایی آمریکایی در ظهران.
- سپردن بندرهای سعودی در خلیج فارس به ناوهای انگلیسی و آمریکایی.
- کودتای نافرجام افسران ارتش سعودی علیه عبدالعزیز.
- اعتراض ظاهری عبدالعزیز به مهاجرت یهودیان به فلسطین و تجزیه فلسطین.
- ایجاد رابطه با آلمان، ایتالیا و اردن هاشمی.
- رفع اختلافات مرزی با کویت.
- اصلاح قانون دادرسی و قضاوت.
- تاسیس نخستین وزارت خارجه با نام مدیریت شئون خارجه.
- تأسیس نخستین وزارت دفاع با نام وکالت دفاع.
- تأسیس اولین مجلس شورای سعودی.
- تأسیس وزارت داخلیه (وزارت کشور)، وزارت آموزش و پرورش، کشاورزی و بازرگانی.
- تغییر لقب «سلطان نجد» به «ملک نجد و حجاز».
- ناآرامی‌های داخلی به سبب اعتصابات کارگران نفتی.
- حمله به شرق اردن و کشتار مسلمانان.
- سازمان‌دهی فرقه وهابیت با تأسیس سازمان دینی ـ نظامی «اخوان التوحید».
- اصرار و پافشاری رؤسای سازمان «اخوان التوحید» و علمای وهابیت برای کاهش مالیات، استفاده نکردن از اتومبیل، تلگراف و سایر ابزارهای نوین، حمله به عراق و مخالفت عبدالعزیز با آنان و سرکوب آشوب‌های وهابیت.
- کشتار حجاج یمنی در سال ۱۳۴۱ هجری قمری.

- حمله به مکه مکرمه و تصرف آن و کشتار مسلمانان در سال ۱۳۴۲ هجری قمری.
- تخریب قبور مکه مکرمه از جمله قبر ابوطالب، عبدالمطلب و خدیجه علیهم‌السلام در سال ۱۳۴۲ هجری قمری.
- تخریب قبور ائمه بقیع (امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام) و قبر حضرت حمزه و شهدای احد در مدینه منوره در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ هجری قمری.
- کشتار حجاج مصری در منی در سال ۱۳۴۴ هجری قمری.
- تأمین به اصطلاح امنیت راه‌های حجاج!!![1]

**۱۸. ملک سعود بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (۱۳۱۹ ـ ۱۳۸۸ ه.ق)**

سعود بن عبدالعزیز معروف به ملک سعود، در سال ۱۳۷۳ هجری قمری پس از مرگ پدرش عبدالعزیز بن عبدالرحمن، به پادشاهی حکومت وهابی ـ سعودی رسید. وی به خاطر همکاری نکردن خاندان آل‌سعود بویژه برادرش فیصل نخست وزیر وقت، طی بیانیه‌ای رسمی، خود را پس از یازده سال حکومت، از مقام پادشاهی خلع کرد و برادرش فیصل را بر تخت نشاند. او سوگند یادکرد نسبت به فیصل وفادار بماند اما مدتی بعد برای مبارزه با فیصل، به جمال عبدالناصر روی آورد و سعی کرد با تشکیل ارتش خصوصی از انقلابیون یمن، قدرت را بازپس گیرد لذا به بهانه مداوا راهی یونان شد اما در اجرای نقشه خود ناکام ماند. سرانجام سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۳۸۸ هجری قمری در سن شصت و هفت سالگی، در یونان درگذشت و در قبرستان خانوادگی آل‌سعود در ریاض دفن شد.

وی صد و نه فرزند داشت که شامل ۵۳ پسر و ۵۶ دختر بود.

در دوران سعود بن عبدالعزیز اداره تمامی امور به دست فیصل بود.[2]

---

۱. زرکلی وهابی: ج ۴، ص ۱۹ ـ ۲۰، شرح حال عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل و علی‌اصغر فقیهی، وهابیان: ص ۱۹۵ ـ ۲۳۸.

۲. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۳، ص ۹۰، شرح حال سعود بن عبدالعزیز و علی‌اصغر فقیهی، وهابیان: ص ۲۳۹.

**۱۹. ملک فیصل بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (۱۳۲۴ ـ ۱۳۹۵ ه.ق )**

او یکی از مشهورترین فرمانروایان حکومت وهابی ـ سعودی است. وی در سال ۱۳۸۴ هجری قمری بر اساس نامه برادرش سعود، به قدرت رسید و پس از یازده سال حکومت، در سال ۱۳۹۵ هجری قمری در سن هفتاد و یک سالگی، توسط برادرزاده‌اش فیصل بن مساعد بن عبدالعزیز، به قتل رسید و در ریاض دفن شد.

مهمترین حوادث و کارهای صورت گرفته در دوره وی عبارت است از:

- توسعه حرمین شریفین (مکه مکرمه و مدینه منوره).
- کادرسازی وهابیت با ساخت دو دانشگاه بزرگ به نام‌های «أمّ‌القری» و «مدینه منوره».
- هجوم مردم به کنسولگری آمریکا در ظهران به خاطر تجاوز اسرائیل به مصر، سوریه و اردن و حمایت آمریکا از اسرائیل.
- قطع صادرات نفت به آمریکا با آغاز جنگ اعراب و اسرائیل.
- تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی با ابتکار فیصل.
- نافرجامی کودتای دو سازمان ملی به نام‌های «جنبش ناسیونالیست‌های عرب» و «همبستگی مردم شبه جزیره عربی» علیه فیصل.[1]

**۲۰. ملک خالد بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (۱۳۳۱ ـ ۱۴۰۲ ه.ق )**

وی با این که به مسایل سیاسی علاقه چندانی نشان نمی‌داد و با سکونت در میان قبایل بدوی، سیاست را ترک گفته بود اما فیصل او را ولیعهد خود قرار داد. ملک خالد پس از ترور فیصل در سال ۱۳۹۵ هجری قمری، به قدرت رسید اما در این دوران نیز علاقه چندانی به مسایل سیاسی نشان نداد و قدرت اجرایی و تصمیم‌گیری را به برادر و ولیعهد خود فهد بن عبدالعزیز سپرد.

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۸، شرح حال فیصل بن عبدالعزیز و دایرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷.

ملک خالد پس از هفت سال سلطنت، در سال ۱۴۰۲ هجری قمری، در سن هفتاد و یک سالگی، در طائف از دنیا رفت و در ریاض مدفون شد.

مهم‌ترین رویدادهای حکومت خالد بن عبدالعزیز عبارت است از:

- قطع روابط عربستان با مصر به خاطر قرارداد کمپ دیوید و امضای پیمان صلح با اسرائیل توسط انور سادات.
- سرکوب وکشتار وهابیون مخالف سلطنت سعودی موسوم به جنبش قحطانی در مسجد الحرام.[1]

**۲۱. ملک فهد بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (۱۳۴۰ ـ ۱۴۲۶ ه.ق)**

ملک فهد که در دوران خالد، ولیعهد و همه کاره حکومت بود، پس از مرگ برادرش خالد، در سال ۱۴۰۲ هجری قمری به قدرت رسید و بیست و چهار سال زمامدار عربستان سعودی بود تا این که در سن هشتاد و شش سالگی، در سال ۱۴۲۶ هجری قمری، در ریاض مرد.

مهم‌ترین حوادث دوره حکومت ملک فهد عبارت است از:

- شکستن حرمت حرمین شریفین با ورود مشرکین.
- کشتار حجاج ایرانی در جمعه خونین مکه مکرمه به جرم برائت از مشرکین.
- سردی روابط ایران و عربستان سعودی.
- تبلیغات گسترده وهابیت علیه مذهب شیعه بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران.
- تشکیل سازمان القاعده شاخه برون مرزی نظامی وهابیت و حمایت از آن.

**۲۲. ملک عبدالله بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی (متولد ۱۳۴۳ ه.ق)**

وی پس از مرگ برادرش ملک فهد، در سال ۱۴۲۶ هجری قمری در سن هشتاد و سه

---

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۲، ص ۳۷ و ۳۸.

سالگی، پادشاهی عربستان سعودی را به عهده گرفت و هم اکنون نیز با حمایت بی‌دریغ از وهابیت، سیاست ملک فهد را دنبال می‌کند.

## بررسی حضور وهابیت در این سه دوره

دوره اول حکومت وهابی ـ سعودی دوره‌ای است که وهابیت با استفاده از قدرت و حمایت آل‌سعود، جنایات زیادی را مرتکب شدند.

در دوره دوم به خاطر درگیری‌های خاندان آل‌سعود بر سر قدرت، حکومت وهابی ـ سعودی افول کرده و فعالیت‌های وهابیت نیز کم‌رنگ شده بود.

دوره سوم دوره‌ای است که حکومت وهابی ـ سعودی با تلاش‌های ملک عبدالعزیز و حمایت‌های فراوان آمریکا و انگلیس قدرت پیدا کرده و با سازمان‌دهی وهابیت و تشکیلاتی کردن آن، وهابیت را در اجرای برنامه‌ها و رسیدن به اهدافش کمک فراوانی کرد.

امروزه این فرقه سازمان‌یافته با حمایت همه جانبه کشورهای یاد شده، به جنایات و کارشکنی‌های مذهبی ادامه می‌دهد.

بخش دوم:

# افراطها و تفریطها

## فصل اول

## وهابیان و مخالفت با سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

مخالفت آشکار و صریح با سنّت‌های ثابت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به روشنی می توان در رفتار وهابیان دید. این گروه برای تثبیت خود و مرزبندی بین مسلمانان، معتقدند باید سنّت‌های ثابت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که شیعه به آن‌ها عمل می‌کند، کنار گذاشته شود.

ابن تیمیّه حنبلی با ابراز خوشحالی و استقبال از تفکرات امویان و مروانیان، می‌نویسد: برخی از فقها معتقدند اگر شیعیان به مستحبی عمل کنند به گونه‌ای که از شعارهای آنان گردد، ما آن مستحب را کنار می‌گذاریم و به آن عمل نمی‌کنیم؛ زیرا در این صورت، کنار گذاشتن آن مستحب هر چند واجب نیست؛ اما اگر به آن عمل کنیم به شیعیان شباهت پیدا می‌کنیم و اهل سنت از شیعیان مشخص نمی‌شوند، در حالی که مصلحت اقتضا می‌کند جهت شناخته شدن اهل سنت از شیعیان و مرزبندی میان ما و شیعیان و برای مخالفت با شیعیان، آن مستحب را ترک کنیم و به آن عمل نکنیم. مصلحتی (ایجاد اختلاف) که در مرزبندی میان ما و شیعیان وجود دارد، از مصلحت موجود در آن مستحب مهمتر است.[1]

---

۱. «و من هنا ذهب من الفقهاء إلى ترك بعض المستحبات إذا صارت شعاراً لهم ـ أي الشيعة ـ فإنّه ←

ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که مخالفت با سنّت‌های ثابت پیامبر اکرم ﷺ گر چه در بعضی از فرق اهل سنت نیز وجود دارد ولی ظهور آن در فرقه وهابیت به گونه‌ای است که به یکی از شاخصه‌های فکری و رفتاری این فرقه تبدیل شده است.

این تفکر از زمان بنی‌امیه شروع شد و توسط بنیان‌گذاران فکری و مروجان وهابیت تثبیت شد و تا به امروز نیز تداوم دارد. به نمونه‌هایی از مخالفت وهابیت و پیشوایان فکری آنان با سنّت‌های ثابت پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌شود.

## تمام خواندن نماز در سفر

ابن‌حزم اندلسی ظاهری می‌گوید: روزی عثمان در دوران خلافتش در سرزمین منی بیمار شد. مردم از حضرت علی علیه‌السلام درخواست کردند امامت نماز را عهده‌دار شود. امام علیه‌السلام فرمودند: اگر من به عنوان امام جماعت، نماز بخوانم، همانگونه که رسول گرامی اسلام ﷺ نماز می‌خواندند، نماز خواهم خواند. (یعنی نماز دو رکعتی و شکسته خواهم خواند).

مردم سخن حضرت علی علیه‌السلام را نپذیرفتند و گفتند: ما (سنت پیامبر ﷺ را نمی‌خواهیم بلکه) به سنت عثمان عمل می‌کنیم (و نماز چهار رکعتی می‌خوانیم).

حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که با اصرار مردم بر تبعیت از سنت عثمان مواجه شد، از پذیرش درخواست مردم خودداری فرمود.[1]

---

← و إن لم یکن الترك واجباً لذلك و لكن في إظهار ذلك مشابهة لهم، فلايتميّز السنّي من الرافضي و مصلحة التميز عنهم لأجل هجرانهم و مخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۲، ص ۶۱۵.

۱. «اعتلّ عثمان و هو بمنى، فأتى عليّ، فقيل له: صلّ بالناس، فقال: إن شئتم صلّيتُ لكم صلاة رسول‌الله ﷺ، يعني ركعتين. قالوا: لا، إلّا صلاة أميرالمؤمنين، يعنون عثمان أربعاً، فأبى». ابن‌حزم اندلسی ظاهری، المحلّی: ج ۴، ص ۲۷۰، صلاة المسافر، مسألة ۵۱۲.

## بی‌توجهی به حدیث پیامبر اکرم ﷺ

رجاء بن حیوة[۱] می‌گوید: معاویه از نقل احادیث پیامبر اکرم ﷺ کراهت داشت و مردم را نیز از نقل احادیث آن حضرت منع می‌کرد.

راوی دیگری به نام یحیی حمانی می‌گوید: معاویه در طول عمر خود، تنها یک روز (حدیثی را) از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرد.[۲]

## حکم معاویه و حکم رسول‌الله ﷺ

ابن‌عبدربه اندلسی می‌گوید: نزاع عبدالرحمن بن خالد بن ولید و نصر بن حجّاج در مورد عبدالله بن حجاج (غلام خالد بن ولید) به درازا کشید. معاویه به حاجب خویش دستور داد رسیدگی به دادخواهی آن دو را تا رسمی شدن جلسه به تأخیر بیندازد. معاویه در حالی که لباس گشادی پوشیده بود و سنگی را نیز در زیر لباس مخفی کرده بود نشست. هنگامی که جلسه رسمیت پیدا کرد، به عبدالرحمن بن خالد بن ولید و نصر بن حجاج اجازه ورود و مطرح کردن منازعه را داد.

---

۱. علمای جرح و تعدیل وی را با عناوینی همچون «الإمام»، «القدوة»، «الوزیر العادل»، «الفقیه»، «من جلة التابعین»، «کان ثقة، عالماً، فاضلا، کثیر العلم»، «ما رأیت شامیاً أفضل من رجاء بن حیوة»، «کان سید أهل الشام في أنفسهم» و «ما من رجل من أهل الشام أحبّ إلي أن أقتدي به من رجاء بن حیوة» معرفی کرده‌اند. رجاء که از تابعین به شمار می‌رود از افرادی همچون: معاذ بن جبل، ابوالدرداء، عباده بن صامت، عبدالله بن عمرو، معاویه، ابوسعید خدری، جابر، ابوامامه باهلی، محمود بن ربیع، ام‌الدرداء و عبدالملك بن مروان روایت نقل کرده است و افرادی همچون: مکحول، زهری، قتاده، عبدالملك بن عمیر، ابن‌عون، حمید الطویل، اشعث بن ابی‌الشعثاء و محمد بن عجلان از او روایت نقل کرده‌اند. وی در دربار سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و در حدود سال ۱۱۲ هجری قمری (در اوائل حکومت هشام) از دنیا رفته است. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۵۵۷ـ ۵۶۱، شرح حال رجاء بن حیوة، ش ۲۲۰.

۲. «کان معاویة ینهی عن الحدیث یقول: لاتحدثوا عن رسول‌الله ﷺ... و ما سمعتُه یروي عن رسول‌الله ﷺ إلّا یوماً واحداً». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۲، ص ۱۱۶، شرح حال معاویه بن ابی‌سفیان، شماره ۷۶۶۱.

نصر بن حجاج گفت: عبدالله بن حجاج برادر من و پسر پدرم است و برای اثبات مدعای خود به وصیت پدرش استناد کرد و گفت: پدرم به من وصیت کرد که عبدالله پسر اوست.

عبدالرحمن بن خالد بن ولید گفت: عبدالله بن حجاج غلام من و پسر بنده و کنیز پدرم است، چون در خانهٔ پدرم متولد شده است.

معاویه سنگی را که در زیر لباس خود مخفی کرده بود، بیرون آورد و به نگهبان خود گفت: سنگ را بگیر و به نصر بن حجاج بده و خطاب به نصر بن حجاج گفت: ای نصر! طبق حکم رسول‌الله ﷺ نصیب تو فقط این سنگ است؛ زیرا آن حضرت فرمودند: «الولد للفِراش و للعاهر الحجر».

نصر بن حجاج خطاب به معاویه گفت: چرا در ماجرای زیاد بن ابیه، آنجاکه بر سر انتساب زیاد اختلاف بود، تو او را به پدرت ملحق کرده و فرزند ابوسفیان خواندی و به این سخن پیامبر ﷺ عمل نکردی؟

معاویه که در مقابل استدلال نصر بن حجاج مبهوت و مقهور شده بود، به مخالفت خود با سنت رسول‌الله ﷺ اعتراف کرد و گفت: آنچه در مورد زیاد بن ابیه اجرا شد، حکم معاویه بود اما آنچه اکنون حکم کردم، حکم رسول‌الله ﷺ می‌باشد.[1]

---

۱. «لمّا طالت خصومة عبدالرحمن بن خالد بن الوليد و نصر بن حجاج عند معاوية في عبدالله بن حجاج مولى خالد بن الوليد، أمر معاوية حاجبَه أن يؤخر أمرهما حتّى يحتفل مجلسه، فجلس معاوية و قد تلفّع بمُطرف خَزّ أخضر و أمر بحجر، فأدنى منه و ألقى عليه طرف المطرف، ثمّ أذن لهما و قد احتفل المجلس، فقال نصر بن حجاج: أخي و ابن أبي، عهد إليّ أنّه منه. و قال عبدالرحمن: مولاي و ابن عبد أبي و أمته، ولد على فراشه. فقال معاوية: يا حرسيّ! خذ هذا الحجر ـ و كشف عنه ـ فادفعه إلى نصر بن حجاج و قال: يا نصر! هذا ما لَكَ في حكم رسول‌الله ﷺ، فإنّه قال: الولد للفراش و للعاهر الحجر. فقال نصر: أفلا أجريتَ هذا الحكم في زياد يا أميرالمؤمنين؟ قال: ذاك حكمُ معاوية و هذا حكمُ رسول‌الله ﷺ». ابن‌عبدربه اندلسی، العِقد الفريد: ج ۶، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۴، كتاب المرجانة الثانية في النساء و صفاتهنّ، باب في الأدعياء.

## میگساری معاویه

عبدالله بن بریده می‌گوید: به همراه پدرم نزد معاویه رفتیم. معاویه ما را بـر روی فرش نشاند. سپس برایمان غذا آوردند. پس از خوردن غذا به دستور معاویه شراب آوردند. معاویه از آن خورد و به پدرم نیز تعارف کرد. پدرم از خوردن آن امتناع کرد و گفت: بعد از تحریم شراب توسط پیامبر اکرم ﷺ از آن نخورده‌ام.[۱]

## انگشتر در دست چپ کردن

در کتاب‌های روایی اهل سنت روایات متعددی از حضرت علی علیه‌السلام[۲] و صحابه‌ای همچون عبدالله بن عباس[۳]، عبدالله بن جعفر[۴]، جابر بن عبدالله انـصاری، انس بـن مـالك[۵]

---

۱. «عبدالله بن بريدة قال: دخلتُ أنا و أبي على معاوية، فأجلسنا على الفرش، ثمّ أتينا بالطعام، فأكلنا، ثمّ أتينا بالشراب، فشرب معاوية، ثمّ ناول أبي، ثمّ قال: ما شربته منذ حرّمه رسول‌الله ﷺ، ثمّ قال معاوية: كنت أجمل شباب قريش و أجوده ثغراً و ما شيء كنت أجد له لذة كما كـنت أجـده». احـمد بـن حـنبل، المسـند: ج ۵، ص ۳۴۷، حديث بريدة الاسلمی.

۲. «عن علي أنّ النبيّ ﷺ كان يلبس خاتمه في يمينه» نسائی، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۷۵، كتاب الزينة، باب موضع الخاتم من اليد و ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۴، ص ۹۱، ح ۴۲۲۶، كتاب الخاتم، باب ما جاء في التختم في اليمين أو اليسار.

۳. «عن الصلت بن عبدالله بن نوفل قال: رأيت ابن‌عباس يتختم في يمينه و لا إخاله إلّا قال: رأيت رسـول‌الله ﷺ يتختم في يمينه». ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۱۷۴۲، كتاب اللباس، باب ما جاء في لبس الخاتم فی اليمين و ابوداود سجستانی، سنن ابـی‌داود: ج ۴، ص ۹۱، ح ۴۲۲۹، كـتاب الخاتم، باب ما جاء في التختم في اليمين أو اليسار.

۴. «عن عبدالله بن جعفر أنّ النبيّ ﷺ كان يتختم بيمينه» نسائی، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۷۵، كـتاب الزيـنة، باب موضع الخاتم من اليد؛ ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۲۲۸ـ۲۲۹، ح ۱۷۴۴، كتاب اللباس، باب ما جاء في لبس الخاتم فی اليمين؛ ابن‌ماجه قزوينی، سـنن ابـن‌ماجه: ج ۲، ص ۱۲۰۳، ح ۳۶۴۷، كتاب اللباس، باب التختم باليمين و احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۲۰۴.

۵. «و في الباب عن علي و جابر و عبدالله بن جعفر و ابن‌عباس و عائشة و أنس». ترمذی، الجامع الصحيح معروف بـه سنن ترمذی: ج ۴، ص ۲۲۸، ذيل حديث ۱۷۴۱، كتاب اللباس، باب ما جاء في لبس الخاتم فی اليمين.

(خادم پیامبر اکرم ﷺ)، عائشه[۱]، ابوامامه[۲] و عبدالله بن عمر[۳] نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ انگشتر خود را در انگشتان دست راست خود قرار می‌داد. هنگام رحلت آن حضرت نیز انگشتر در انگشتان دست راست ایشان قرار داشت.

بنا به گزارش‌های تاریخی، خلفا و صحابه نیز انگشتر خود را در انگشتان دست راستشان قرار می‌دادند.

راغب اصفهانی با اشاره به سنت پیامبر ﷺ و سیره صحابه، می‌نویسد: پیامبر اکرم ﷺ انگشتر خود را در انگشتان دست راست خود قرار می‌داد و صحابه نیز (به تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ) انگشتر را در انگشتان دست راستشان قرار می‌دادند.[۴]

وی در جای دیگر به مخالفت معاویه با سنت پیامبر ﷺ و صحابه اشاره می‌کند و می‌نویسد: معاویه اولین کسی بود که با سنت پیامبر اکرم ﷺ مخالفت کرد و انگشتر را در انگشتان دست چپ قرار داد.[۵]

زمخشری حنفی درباره سنت پیامبر اکرم ﷺ و خلفا و مخالفت بنی‌امیّه و بنی‌مروان بویژه معاویه با سنت پیامبر اکرم ﷺ، به نقل از سلامی[۶] می‌نویسد: پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «عن عائشة أنّ النبيّ ﷺ كان يتختم في يمينه و قبض و الخاتم في يمينه». هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۱۵۳، كتاب اللباس، باب ما جاء في الخاتم.

۲. «عن أبي‌أمامة أنّ النبيّ ﷺ كان يتختم في يمينه». هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۱۵۳، كتاب اللباس، باب ما جاء في الخاتم.

۳. «عن ابن‌عمر أنّ النبيّ ﷺ صنع خاتماً من ذهب، فتختم به في يمينه» ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۸، ح ۱۷۴۱، كتاب اللباس، باب ما جاء في لبس الخاتم فى اليمين و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۱۵۳، كتاب اللباس، باب ما جاء في الخاتم.

۴. «كان النّبيّ ﷺ و أصحابه يتختّمون في أيمانهم». ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبي‌طالب: ج ۳، ص ۳۰۲، باب في أحواله ﷺ، في لوائه و خاتمه. به نقل از راغب.

۵. «أوّل من تختّم باليسار معاوية». راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء: ج ۱، ص ۴۷۹.

۶. محمد بن عبدالله بن محمد مخزومی معروف به سلامی، در سال ۳۳۶ هجری قمری در کرخ به دنیا آمد و در سال ۳۹۳ هجری قمری از دنیا رفت. ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۴، ص ۴۰۳، شرح حال سلامی، ش ۶۶۵.

و خلفا انگشتر را در انگشتان دست راستشان قرار می‌دادند اما معاویه (بر خلاف سنت پیامبر اکرم) انگشتر را در انگشتان دست چپش قرار داد. بعد از معاویه، مروانیان[۱] نیز از بدعت معاویه پیروی کردند تا این که سفاح روش معاویه را کنار گذاشت و به تبعیت از سنت پیامبر اکرم ﷺ انگشتر را در انگشتان دست راست قرار داد. تا زمان خلافت هارون مردم به سنت پیامبر اکرم ﷺ عمل می‌کردند و انگشتر را در انگشتان دست راستشان قرار می‌دادند اما هنگامی که هارون‌الرشید به خلافت رسید، مانند معاویه سنت پیامبر ﷺ را کنار گذاشت و به تبعیت از بدعت معاویه انگشتر را در انگشتان دست چپ قرار داد.[۲]

عبدالرحمن بن محمد فورانی در کتاب «*الابانة*» می‌نویسد: قرار دادن انگشتر در انگشتان دست چپ بهتر و افضل است. وی در بیان علت این افضلیت می‌گوید: چون این عمل (انگشتر در دست راست قرار دادن) از شعارهای شیعیان است (و ما باید بر خلاف آنان عمل کنیم).[۳]

مرغینانی متوفای ۵۹۳ هجری قمری در کتاب «*الهدایة*» می‌نویسد: مطابق روایات نقل شده باید انگشتر را در انگشتان دست راست قرار داد اما چون شیعیان انگشتر را در انگشتان دست راستشان قرار می‌دهند، ما بر خلاف آنان عمل می‌کنیم و در دست چپ قرار می‌دهیم.[۴]

---

۱. خلفای بنی‌امیه از فرزندان مروان بن حکم.

۲. «ذكر السلامي أنّ رسول‌الله ﷺ كان يتختّم في يمينه و الخلفاء بعده، فنقله معاوية إلى اليسار، فأخذ المروانيّة بذلك، ثمّ نقله السفاح إلى اليمين، فبقي إلى أيّام الرشيد، فنقله إلى اليسار، فأخذ الناس بذلك». زمخشری، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار: ج ۴، ص ۴۳۹، باب ۷۵، اللباس و الحلي من القلائد و الأسورة و الخلاخيل و الخواتم و ذكر البسط و المفارش و الوسائد و ما جانس ذلك و ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳، ص ۳۰۲، باب في أحواله ﷺ، في لوائه و خاتمه.

۳. «لأنّ اليمين صار شعاراً للروافض». نووی شافعی، المجموع: ج ۴، ص ۴۶۲.

۴. «إن المشروع التختّم في اليمين و لكن لمّا اتخذته الرافضة جعلناه في اليسار». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۱۰، ص ۲۹۹، معاوية في ميزان القضاء.

نووی شافعی با افضل دانستن دست راست برای انگشتر، بـه ردّ قـول فـورانـی پرداخته و می‌نویسد: انگشتر در دست راست قرار دادن در بیشتر شهرها از شعارهای شیعیان نیست و اگر هم از شعارهای شیعیان باشد، نباید به خاطر مخالفت با شیعیان سنت پیامبر اکرم ﷺ راکنار بگذاریم و انگشتر را در دست چپ قرار دهـیم. آیـا بـه خاطر عمل‌کردن گروهی به سنت پیامبر اکرم ﷺ ما باید سنت رسول گرامی اسلام ﷺ راکنار بگذاریم؟[1]

## آهسته خواندن بسم‌الله

فخر رازی اشعری شافعی با ذکر روایات مختلف و متعارض درباره نحوه قرائت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»، روایات جهر را ترجیح داده و معتقد است پیامبر اکـرم ﷺ، ابوبکر، عمر و علی علیه‌السلام جهراً قرائت می‌کردند.

فخر رازی سپس به ریشه‌یابی آهسته خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» پرداخـته و به مورد دیگری از ترک سنت پیامبر اکرم ﷺ توسط بنی‌امیه اشاره می‌کند و می‌نویسد: حضرت علی علیه‌السلام تاکید فراوانی بر بلند خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» داشت اما هنگامی که امویان به خلافت رسیدند، برای از بین بردن آثار حضرت علی علیه‌السلام تمام تلاش خود را به‌کار بستند و هر عملی راکه نشانی از حضرت علی علیه‌السلام داشت، منع می‌کردند.[2]

معاویه در دوران زمامداری خود در یکی از مسـافرت‌هایش بـه مـدینه، امـامت جماعت را به عهده گرفت و در راستای همان اندیشه پلید خود، «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را آهسته خواند. مهاجرین و انصار بلافاصله پس از سلام نماز بـا سـارق خـوانـدن

---

۱. «لیس هو في معظم البلدان شعاراً لهم و لو كان شعاراً لما تركت اليمين و كيف تركت السنن لكون طائفة تفعلها». نووی شافعی، المجموع: ج ۴، ص ۴۶۲.

۲. «أنّ عليّاً علیه‌السلام كان يبالغ بالجهر في التسمية، فلمّا وصلت الدولة إلى بني‌أميّة بالغوا في المنع من الجهر سعياً فـي إبطال آثار علي علیه‌السلام». فخر رازی اشعری شافعی، التفسیر الکبیر: ج ۱، ص ۲۰۶، المسائل الفقهيّة المستنبطة من الفاتحة.

معاویه، اعتراض شدید خود را بیان داشته و وی را به اعاده نماز مجبور کردند.[۱]

شافعی پس از نقل ماجرا می‌نویسد: با توجه به قدرت و شوکت معاویه، اگر بلند خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» نزد تمامی صحابه ثابت نبود، مهاجرون و انصار جرأت اعتراض به معاویه را نداشتند.[۲]

فخر رازی در جمع‌بندی نهایی خود می‌نویسد: بلند خواندن «بسم‌الله الرحمن الرحیم» توسط حضرت علی علیه السلام به تواتر به ما رسیده است وکسانی که در دین خود به علی بن ابی‌طالب علیه السلام اقتدا کنند، راه راست را انتخاب کرده‌اند و هدایت شده‌اند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ درباره حضرت علی علیه السلام فرمودند: «اللهم أدر الحق مع علي حيث دار».[۳]

ابن‌ابی‌هریره[۴] یکی از مدافعان بنی‌امیه با پیروی از اندیشه‌های امویان می‌نویسد: اگر بلند خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» جزء شعارهای شیعیان شده باشد، مستحب است به خاطر مخالفت با آنان «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را آهسته بخوانیم.[۵]

---

۱. «أنّ معاوية قدم المدينة، فصلّى بهم و لم يقرأ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم و لم يكبّر عند الخفض إلى الركوع والسجود، فلمّا سلّم ناداه المهاجرون و الأنصار: يا معاوية! سرقتَ منّا الصلاة، أين بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم؟ وأين التكبير عند الركوع و السجود؟ ثمّ إنّه أعاد الصلاة مع التسمية و التكبير». همان، ص ۲۰۴.

۲. «قال الشافعي: إنّ معاوية كان سلطاناً عظيم القوة، شديد الشوكة، فلولا أنّ الجهر بالتسمية كان كالأمر المتقرر عند كلّ الصحابة من المهاجرين و الأنصار و إلّا لماقدروا على إظهار الإنكار عليه بسبب ترك التسمية». همان، ص ۲۰۴، الحجة الرابعة.

۳. «و أمّا أنّ علي بن أبي‌طالب عليه السلام كان يجهر بالتسمية فقد ثبت بالتواتر، و من اقتدى في دينه بعلي بن أبي‌طالب فقد اهتدى و الدليل عليه قوله ﷺ: اللهمّ أدر الحق مع عليّ حيث دار». همان، ص ۲۰۴، الحجة الخامسة.

۴. حسن بن حسین بغدادی معروف به ابن‌ابی‌هریره از بزرگان و پیشوایان شافعیه بود که شهرت و آوازه‌اش بسیار گسترش یافته بود. مدتی منصب قضاوت را عهده‌دار بود و ریاست مذهب شافعیه نیز به او رسید. فقه را در محضر ابن‌سریج و ابواسحاق مروزی آموخت. ابوعلی طبری، دارقطنی و بزرگان دیگری از علمای اهل سنت از محضر وی استفاده کردند. یکی از کتاب‌های وی شرحی بر مختصر مزنی است. وی در سال ۳۴۵ هجری قمری وفات یافت. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۴۳۰، شرح حال ابن‌ابی‌هریره، شماره ۲۴۱.

۵. «إنّ الجهر بالتسمية إذا صار في موضع شعاراً لهم فالمستحب الإسرار بها مخالفة لهم». عبدالکریم یافعی، فتح العزیز: ج ۵، ص ۲۳۳.

## ترک تلبیه در روز عرفه

در منابع روایی اهل سنت روایات مختلفی از حضرت علی ﷺ، جابر بن عبدالله انصاری، اسامه، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس و سایر صحابه نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ در روز عرفه تلبیه می‌گفتند.

امام علی ﷺ، امام حسین ﷺ، عبدالله بن عباس، میمونه (همسر پیامبر)، عبدالله بن مسعود و عمر بن خطاب به سیره پیامبر اکرم ﷺ عمل نموده و در روز عرفه تلبیه می‌گفتند.

ترمذی نیز با تأیید وجود سنت پیامبر ﷺ و عمل صحابه: می‌گوید: «و العمل علی هذا عند أهل العلم من أصحاب النّبيّ ﷺ و غيرهم».[1]

اما بنی‌امیه در راستای تفکرات ضد اسلامی خود با این سنت پیامبر ﷺ نیز به مخالفت پرداختند و به آن عمل نمی‌کردند و مردم را نیز از عمل به آن نهی می‌کردند.

سعید بن جبیر می‌گوید: روز عرفه نزد عبدالله بن عباس بودیم، عبدالله بن عباس پرسید: چرا مردم تلبیه نمی‌گویند؟

گفتم: از معاویه می ترسند.

عبدالله بن عباس از خیمه‌اش خارج شد و با صدای بلند می‌گفت: «لبّيك اللهم لبّيك و إن رغم أنف معاوية لبيك، اللهم العنهم فقد تركوا السنّة من بغض علي».[2]

نسائی، ابن‌خزیمه و حاکم نیشابوری شافعی نیز همین روایت را با حذف فقره «و إن رغم أنف معاوية لبيك» از سعید بن جبیر نقل کرده‌اند.[3]

---

۱. ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۲۶۰، کتاب الحج، باب ۷۸، ما جاء متی تقطع التلبية في الحج.

۲. بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۷، ص ۲۴۵، کتاب الحج، باب جماع أبواب دخول مكة، ح ۹۵۳۰ و نسائی، سنن النسائي: ج ۵، ص ۲۵۳، کتاب مناسك الحج، التلبية بعرفة.

۳. نسائی، سنن النسائي: ج ۵، ص ۲۵۳، کتاب الحج، التلبية بعرفة و ابن‌خزیمه، صحیح ابن‌خزیمه: ج ۴، ص ۲۶۰، باب استحباب التلبية بعرفة.

حاکم نیشابوری شافعی پس از نقل حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم‌یخرجاه».[۱]

نورالدین سِندی حنفی در شرح و توضیح این روایت می‌نویسد: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به سنّت‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل می‌کرد اما بنی‌امیه به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام سنّت‌های رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله راکنار می‌گذاشتند.[۲]

محمد بن سلیمان کوفی نیز در کتاب خود، با چند واسطه از عبدالرزاق صنعانی از سعید بن جبیر چنین نقل می‌کند: عبدالله بن عباس در روز عرفه معاویه را لعن می‌کرد. علت لعن معاویه را از وی پرسیدم. عبدالله بن عباس در پاسخ گفت: علی علیه‌السلام در روز عرفه مردم را به تلبیه امر می‌کرد ولی معاویه (به خاطر بغض و کینه‌ای که نسبت به علی علیه‌السلام دارد) از آن نهی می‌کند.[۳]

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت همین ماجرا را این گونه نقل می‌کند: سعید بن جبیر می‌گوید: روز عرفه نزد عبدالله بن عباس آمدم، وی مشغول خوردن انار بود. عبدالله بن عباس از خاطرات خود با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کرد و با اشاره به سیره و روش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این روز، گفت: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در عرفات افطار می‌کردند. عبدالله بن عباس در ادامه گفت: لعنت خدا بر فلانی باد. یکی از بزرگترین روزهای حج نیز از دستبرد آنان در امان نماند. تلبیه زینت روز عرفه است اما آنان با جلوگیری از گفتن تلبیه، زینت این روز را از بین بردند.[۴]

---

۱. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۹۸/۱۷۰۶.

۲. «یعني لأجل بغض علي علیه‌السلام، کان (علي علیه‌السلام) یتقیّد بالسنن، فهؤلاء ترکوها بغضاً له». نسائی، سنن النسائي: ج ۵، ص ۲۵۳، کتاب الحج، التلبیة بعرفة.

۳. «إنّ علیّاً کان یأمر بالتلبیة في هذا الیوم فنهی (معاویه) عنها لذلك». محمد بن سلیمان کوفی، مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۲۰.

۴. «لعن الله فلاناً عمدوا إلی أعظم أیّام الحج فمحوا زینته و إنّما زینة الحج التلبیة». احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۲۱۷، مسند عبدالله بن عباس.

## تسطیح یا تسنیم قبرها

شواهد و گزارش‌های تاریخی نشانگر این است که سنت پیامبر اکرم ﷺ و عمل صحابه بر تسطیح[1] و هموار کردن قبرها بوده است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ قبر فرزندش ابراهیم را مسطح و هموار قرار داده است.[2]

قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (نوه ابوبکر) قبور پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر را (مانند قبور شیعیان) مسطح و هموار دیده است.[3]

ابوالبَدّاء می‌گوید: به همراه مصعب بن زبیر وارد خانه‌ای که قبور پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر در آن قرار داشت، شدیم و قبور آنان را مسطح و هموار مشاهده‌کردیم.[4]

مطّلب بن عبدالله بن حَنطَب در توصیف قبر ابوبکر می‌گوید: (هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت و دفن شد) قبرش را مانند قبر پیامبر اکرم ﷺ مسطح و هموار کردند.[5]

---

۱. مراد ما از تسطیح، هموار و صاف بودن قبر است، نه همسطح زمین بودن؛ زیرا بر اساس مستندات و شواهد موجود در منابع اهل سنت، مسلمانان از همان صدر اسلام قبور را مقداری از سطح زمین بالاتر می‌ساختند و شاید علت آن نیز این بود که قبور مسلمانان زیر پای افراد و عابران قرار نگیرد.

۲. نووی شافعی، المجموع: ج ۵، ص ۲۹۵، کتاب الجنائز، لایزاد في التراب الذي أخرج من القبر و یسطح القبر.

۳. قاسم بن محمد بن ابی‌بکر می‌گوید: «دخلت علی عائشة فقلت: یا أمّاه! أكشفي عن قبر النّبيّ ﷺ و صاحبیه، فكشفت لي عن ثلاثة قبور لا مشرفة و لا لاطئة مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء...» ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۱۵، کتاب الجنائز، باب في تسوية القبور، ح ۳۲۲۰ و حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۵۲۴ و ۵۲۵، ح ۱۰۴/۱۳۶۸، کتاب الجنائز، حاکم پس از نقل حدیث می‌گوید: هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه. ذهبی سلفی نیز حدیث را صحیح می‌داند.

۴. «دخلت مع مصعب بن الزبیر البیت الذي فیه قبر النّبيّ ﷺ، فرأیت قبورهم مستطیرة». بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۲۹۵، کتاب الجنائز، باب تسویة القبور و تسطیحها، ح ۶۸۵۸.

۵. «جُعِلَ قبر أبي‌بكر مثل قبر النّبيّ ﷺ مُسطَّحاً و رُشَّ علیه الماء و أقامت علیه عائشة النوح». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۲۰۹، شرح حال ابوبکر، ذکر صفة أبي‌بكر؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۴۹، حوادث ۱۳ هجری قمری، ذکر الخبر عمّن غسّله و الذي كفن فیه أبوبكر و من صلّی علیه و الوقت الذي صُلي علیه فیه و الوقت الذي توفي فیه و ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاریخ: ج ۲، ص ۷۶، حوادث ۱۳ هجری قمری، ذکر وفات أبي‌بكر.

قبرهای مهاجرین و انصار (در قبرستان بقیع) نیز مانند قبور شیعیان مسطح و هموار است.

هنگامی که یکی از همراهان و دوستان ثمامة بن شُفَیّ در سرزمین روم از دنیا می‌رود، فَضالة بن عُبید یکی از صحابه پیامبر ﷺ دستور تسویه و تسطیح قبر او را می‌دهد و می‌گوید: «سمعت رسول‌الله ﷺ یأمر بتسویتها».[۱]

امیرالمؤمنین علی ؑ نیز هنگام فرستادن ابوهیاج اسدی، تسویه و تسطیح قبور غیر متعارف را توصیه و سفارش می‌کند.[۲]

عظیم‌آبادی شارح سنن ابوداود با پذیرش دلالت توصیه امیرالمؤمنین ؑ به ابوهیاج اسدی بر هموارکردن قبور می‌گوید: امر پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی ؑ مبنی بر هموارکردن قبور، دلالت بر رجحان تسطیح قبور دارد.[۳]

عثمان نیز دستور تسویه و تسطیح قبور را می‌داد و هنگامی که از کنار قبر دخترش ام‌عمرو گذشت، دستور داد قبر او را تسویه و هموار کنند.[۴]

---

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب الجنائز، باب الأمر بتسویة القبور؛ بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۲۹۳، کتاب الجنائز، باب تسویة القبر و تسطیحها ح ۶۸۵۵؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۸۸، کتاب الجنائز، باب تسویة القبور إذا رفعت و ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۱۵، کتاب الجنائز، باب في تسویة القبور، ح ۳۲۱۹.

۲. «عن أبي‌الهیاج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي‌طالب: ألا أبعثك علی ما بعثني علیه رسول‌الله ﷺ أن لاتدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلّا سویته». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب الجنائز، باب الأمر بتسویة القبور؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۱۰۲/۱۳۶۶ و ۱۰۳/۱۳۶۷، کتاب الجنائز؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۸۸، کتاب الجنائز، باب تسویة القبور إذا رفعت؛ ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۱۵، کتاب الجنائز، باب في تسویة القبور، ح ۳۲۱۸ و عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۰۳ و ۵۰۴، کتاب الجنائز، باب الجدث و البنیان، ح ۷۴۸۷.

۳. «و یُرجِّح التسطیحَ أمرُه ﷺ علیّاً ؑ أن لایدع قبراً مشرفاً إلّا سواه». عظیم‌آبادی، عون المعبود شرح سنن ابی‌داود: ج ۹، ص ۲۹، کتاب الجنائز، باب ۷۲ في تسویة القبر أو القبور.

۴. «عن الزهري: أنّ عثمان أمر بتسویة القبور. قال: و لکن یرفع من الأرض شیئاً. فقال: فمروا بقبر أم‌عمرو بنت عثمان، قال: فأمر به، فسوي». عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۰۴، کتاب الجنائز، باب الجدث والبنیان، ح ۶۴۸۹.

نووی شافعی یکی از شارحان صحیح مسلم پس از نقل دو روایت فضالة بن عبید و ابوهیّاج اسدی، در شرح و توضیح آن می‌نویسد: از این روایات استفاده می‌شود که قبور را نباید زیاد از سطح زمین بالا آورد و همچنین نباید قبور را مانند کوهان شتر و مسنم قرار داد، بلکه سنت این است که قبور را نباید بیش از یک وجب از سطح زمین بالا آورد و قبور باید مسطح و هموار باشند.[۱]

شافعی یکی از پیشوایان فقهی اهل سنت با استناد به بخشی از مطالب یادشده، تسطیح قبور را سنّت دانسته و می‌گوید: قبر را باید مسطح و هموار قرار داد؛ زیرا مطابق روایات رسیده از پیامبر اکرم ﷺ، آن حضرت نیز قبر فرزندش ابراهیم را مسطح و هموار قرار داده است.[۲]

وی در ادامه با نقل روایتی از امام باقر علیه‌السلام که فرمود: «أنّ النّبيّ ﷺ رشّ على قبر ابراهيم إبنه و وضع عليه حصباء»، می‌گوید: هرگز سنگ روی قبری که هموار نباشد، استقرار نمی‌یابد و با استناد به مقبره مهاجرین و انصار و گزارش قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که می‌گوید: «رأيت قبر النّبيّ ﷺ و أبي‌بكر و عمر مسطّحة»، سنّت بودن تسطیح قبور را نتیجه می‌گیرد.[۳]

بیهقی شافعی پس از نقل چهار روایت[۴] در باب تسویه و تسطیح قبور، به تنها روایت و مستند[۵] قائلین به تسنیم اشاره می‌کند و با ترجیح روایات تسطیح، در جمع‌بندی خود می‌نویسد: حال که روایت قاسم بن محمد صحیح است، دلالت

---

۱. «فيه أنّ السنّة أنّ القبر لا يرفع على الأرض رفعاً كثيراً و لا يسنّم، بل يرفع نحو شبرٍ و يسطّح». نووی شافعی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳، كتاب الجنائز، باب تسوية القبر، ح ۹۶۸ و ۹۶۹.

۲. «و يسطّح القبر و كذلك بلغنا عن النّبيّ ﷺ أنّه سطح قبر ابراهيم إبنه و وضع عليه حصى من حصى الروضة». شافعی، الأم: ج ۱، ص ۳۰۱، كتاب الجنائز، باب الخلاف في إدخال الميت القبر.

۳. «والحصباء لا تثبت إلّا على قبر مسطح». همان.

۴. روایات فضالة بن عبید، ابوهیاج اسدی، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و ابوبدّاء.

۵. ابوبکر بن عیاش می‌گوید: رأى (سفيان التمار) قبر النّبيّ ﷺ مسنّماً. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۴۱، كتاب الجنائز، باب ما جاء في قبر النّبيّ ﷺ.

می‌کند که قبر پیامبر اکرم ﷺ مسطح و هموار بوده است (و ما نیز باید قبور را مسطح و هموار قرار دهیم) اما ادعای سفیان تمار مبنی بر مسنم بودن قبر پیامبر اکرم ﷺ هم می‌تواند صحیح باشد و احتمال دارد قبر پیامبر اکرم ﷺ از حالت اولیه و قدیمی خود (مسطح بودن) تغییر یافته و به صورت مسنم تبدیل شده باشد؛ زیرا در دوران حکومت ولید بن عبدالملک (و بنا به قولی در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز) دیوارهای اتاقی که قبر پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار داشت، بر روی قبر پیامبر ﷺ ریخت و احتمال دارد همین امر باعث مسنم شدن قبر آن حضرت گردیده باشد. در هر صورت حدیث قاسم بن محمد (که دلالت بر مسطح و هموار بودن قبر پیامبر اکرم ﷺ دارد) در این باب صحیح‌تر و محفوظ‌تر است (و ما باید طبق این حدیث عمل کنیم).[۱]

عبدالکریم یافعی پس از بررسی اسناد و ادله طرفین، با تمسک به عمل پیامبر اکرم ﷺ در تسطیح قبر فرزندش ابراهیم و روایت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، تسطیح قبور را افضل دانسته و می‌نویسد: «ظاهر المذهب أنّ التسطيح أفضل».[۲]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی یکی از مهمترین شارحان صحیح بخاری برای تایید قول تسطیح به حدیث فضالة بن عبید تمسک می‌جوید و در توضیح و شرح روایت سفیان تمار[۳] می‌نویسد: همان‌طور که بیهقی گفته است، ادعای سفیان تمار مبنی بر مسنم بودن قبر پیامبر اکرم ﷺ، حجت نبوده و قابل قبول نیست؛ زیرا احتمال دارد

---

۱. «و متى ما صحّت رواية القاسم بن محمد ... فذلك يدلّ على التسطيح و صحّت رؤية سفيان التمار قبر النّبيّ ﷺ مسنّماً فكأنّه غُيِّر عمّا كان عليه في القديم، فقد سقط جداره في زمن الوليد بن عبدالملك و قيل: في زمن عمر بن عبدالعزيز، ثمّ أُصلح و حديث القاسم بن محمد في هذا الباب أصحّ و أولى أن يكون محفوظاً». بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۵، کتاب الجنائز، باب تسوية القبر و تسطيحها و باب من قال بتسنيم القبور.

۲. عبدالکریم یافعی، فتح العزیز: ج ۵، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۱.

۳. بخاری می‌گوید: حدثنا محمد بن مقاتل، أخبرنا عبدالله، أخبرنا أبوبكر بن عياش، عن سفيان التمار أنّه حدثه أنّه رأى قبر النّبيّ ﷺ مسنّماً. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۴۱، کتاب الجنائز، باب ما جاء في قبر النّبيّ ﷺ.

قبر پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا مسطح و هموار بوده است و بعدها و به مرور زمان، قبر آن حضرت از حالت اولیه تغییر یافته و به صورت مسنم تبدیل گردیده باشد.[۱]

وی در ادامه با استناد به روایت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که در دوران خلافت معاویه نقل شده است، می‌نویسد: قبر پیامبر اکرم ﷺ ابتدا به صورت مسطح و هموار بود؛ ولی پس از تجدید بنا در زمان عمر بن عبدالعزیز در آن تغییراتی دادند.[۲]

عبدالله بن یوسف زیلعی حنفی نیز روایت بخاری از سفیان تمار (سفیان بن دینار تمار) را معتبر ندانسته و می‌نویسد: این روایت از مراسیل بخاری است و بخاری از سفیان تمار به جز همین روایت، هیچ روایت دیگری نقل نکرده است.[۳]

نووی شافعی با پذیرش توجیه بیهقی و صحیح دانستن روایت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، قول تسطیح را افضل دانسته و معتقد است همه علمای متقدم و عده‌ای از متأخرین قائل به افضل بودن تسطیح می‌باشند و قول تسنیم را ضعیف می‌دانند. وی سپس قول تسنیم و قائلین آن و ادعای اتفاق توسط قاضی حسین را مطرح کرده و آن را ردّ می‌کند.[۴]

نووی قول تسطیح را به شافعی، مالك و داود نسبت داده است و ابوحنیفه، ثوری و احمد را جزو قائلین به تسنیم ذکر می‌کند.[۵]

با توجه به روایات و شواهد ذکر شده، تسطیح قبور از سنّت‌های پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «و قول سفیان التمار لا حجّة فیه کما قال البیهقي، لاحتمال أنّ قبره ﷺ لم یکن في الأوّل مسنّماً». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۳، ص ۳۰۲ و ۳۰۳، کتاب الجنائز، باب ۹۶ ما جاء في قبر النّبيّ ﷺ.

۲. «فکأنّها کانت في الأوّل مسطحة، ثمّ لمّا بني جدار القبر في إمارة عمر بن عبدالعزیز علی المدینة من قبل الولید بن عبدالملك، صیّروها مرتفعة». همان.

۳. «هو من مراسیل البخاري و لم یرو البخاري بسند ابن‌دینار التمار إلّا قوله هذا». زیلعی حنفی، نصب الرایة تخریج أحادیث الهدایة: ج ۲، ص ۳۵۸، باب الجنائز، أحادیث النهي عن تربیع القبور و في جعلها مسنمة.

۴. «و لیس کما قال، بل أکثر الأصحاب علی تفضیل التسطیح».

۵. نووی شافعی، المجموع: ج ۵، ص ۲۹۷، کتاب الجنائز، لا یزاد في التراب الذي أخرج من القبر و یسطح القبر.

می‌باشد و صحابه آن حضرت نیز به آن عمل می‌کردند؛ اما احمد بن حنبل، ابوحنیفه، مالك و ابن‌قیم جوزیه و عده‌ای از شافعیه، بخاطر مخالفت با شیعه، روایت سفیان تمار را با وجود شاذ و مرسل بودن، بر تمامی روایات و شواهد دال بر تسطیح ترجیح داده و یکی دیگر از سنت‌های ثابت و قطعی پیامبر اکرم ﷺ راکنار گذاشته‌اند.[۱]

ابن‌ابی‌هریره با پیروی از تفکرات ضد اسلامی و تفرقه‌افکنانه بنی‌امیه می‌گوید: تسنیم بهتر از تسطیح است. وی در بیان علت افضل بودن تسنیم، می‌نویسد: مسطح نمودن قبرها شعار و علامت روافض است لذا بهتر است اهل سنت با شیعه مخالفت کند.[۲]

ابن‌قدامه نیز با مستند قرار دادن روایت مرسل و غیر معتبر سفیان تمار، از استدلال ابن‌ابی‌هریره پیروی کرده و تسنیم را افضل دانسته است و با اهل دنیا و اهل بدعت خواندن شیعیان، دلیل ترجیح تسنیم را این‌گونه بیان می‌کند: «و لأنّ التسطيح يشبه أبنية أهل الدنيا و هو أشبه بشعار أهل البدع، فكان مكروها».[۳]

ابوعلی طبری نیز با پیروی از همین تفکر می‌نویسد: سزاوار است قبور در زمان ما مسنم باشند؛ زیرا مسطح قرار دادن قبور از شعارهای رافضه (پیروان مکتب اهل بیت ﷺ) است.[۴]

نووی شافعی با پذیرش سنّت بودن تسطیح قبور از استدلال ابن‌ابی‌هریره و همفکران او ناراحت شده و می‌نویسد: جمهور علما استدلال ابن‌ابی‌هریره را نمی‌پسندند؛ زیرا اگر عمل کردن شیعیان به سنت پیامبر اکرم ﷺ دلیل ترک کردن و

---

۱. عظیم‌آبادی، عون المعبود شرح سنن ابی‌داود: ج ۹، ص ۲۶ و ۲۷، کتاب الجنائز، باب ۷۲ في تسوية القبر أو القبور.

۲. «لأنّ التسطيح صار شعاراً للروافض، فالأولى مخالفتهم». نووی شافعی، المجموع: ج ۵، ص ۲۲۹؛ قسطلانی، ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ج ۲، ص ۴۶۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۳۰۲.

۳. ابن‌قدامه، المغني: ج ۲، ص ۵۰۵، تعليم القبر بحجر و تسنيمه و الدعاء للميت بعد الدفن و تلقينه.

۴. «الأولى في زماننا أن يسنّم لأنّ التسطيح من شعار الرافضة». نووی شافعی، المجموع: ج ۵، ص ۲۹۷، کتاب الجنائز، لايزاد في التراب الذي أخرج من القبر و يسطح القبر.

کنار گذاشتن سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ باشد، باید بسیاری از واجبات و مستحبات را ترک کنیم و کنار بگذاریم.[۱]

## چگونگی حنک انداختن

عبدالرحیم بن حسین عراقی شافعی معروف به حافظ عراقی (۷۲۵ـ۸۰۶ هجری قمری) با پذیرش و تأیید مطابقت نحوه حنک انداختن عالمان شیعه با سنت پیامبر اکرم ﷺ، تحت تأثیر تفکرات امویان و ابن‌تیمیّه قرار گرفته و مهمترین دلیل خود برای رد این عمل را موافقت شیعیان با این سنت بیان می‌کند و می‌نویسد: چون این گونه حنک انداختن از شعارهای شیعیان است، شایسته است اهل سنت از آن اجتناب کنند تا به شیعیان شباهت پیدا نکنند.[۲]

### نحوه پیچیدن عمامه

زرقانی با پذیرش و اعتراف به مطابقت نحوه عمامه بستن علمای شیعه با سنت پیامبر اکرم ﷺ، به خاطر مخالفت با شیعه، اهل سنت را به ترک این سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ سفارش می‌کند و می‌نویسد: سنت در بستن عمامه، همان روشی است که پیامبر اکرم ﷺ داشت و بستن عمامه به آن شیوه در واقع تطبیق سنت است؛ اما چون امروزه این‌گونه عمامه بستن از شعارهای شیعیان است و علمای شیعه عمامه‌های خود

---

۱. «لو كانت موافقتهم لنا سبباً لترك ما وافقوا فيه لتركنا واجبات و سنناً كثيرة». همان.

۲. «فهل المشروع إرخاءه من الجانب الأيسر كما هو المعتاد أو الأيمن لشرفه؟ لم أر ما يدلّ على تعيين الأيمن إلّا في حديث ضعيف عند الطبراني و بتقدير ثبوته فلعلّه كان يرخيها من الجانب الأيمن ثمّ يردّها إلى جانب الأيسر كما يفعله بعضهم، إلّا أنّه صار شعاراً للإماميّة فينبغي تجنّبه لترك التشبّه بهم». علامه امینی، الغدير في الكتاب والسنة و الأدب: ج ۱۰، ص ۳۰۰، معاوية في ميزان القضاء. به نقل از زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنية: ج ۵، ص ۱۳. ر.ك: عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۲۱، ص ۳۰۸، كتاب اللباس، باب العمائم، شرح حديث ۲۳.

را این‌گونه می‌بندند، شایسته است اهل سنت برای این که به شیعیان مشابهت پیدا نکنند، (سنت پیامبر اکرم ﷺ را کنار بگذارند) و عمامه‌هایشان را به گونه دیگری ببندند.[۱]

## عدد تکبیرات نماز میت

درباره تعداد تکبیرات نماز میت روایات مختلفی از سنّت پیامبر اکرم ﷺ و عمل صحابه آن حضرت، در منابع روایی اهل سنت نقل شده است. بر اساس این روایات و بدون در نظر گرفتن صحت یا سقم آن‌ها و با قطع نظر از روایات اهل بیت علیهم‌السلام، پیامبر اکرم ﷺ و صحابه آن حضرت در بعضی از نمازها چهار تکبیر و به تعدادی از جنازه‌ها پنج تکبیر و در برخی موارد شش تکبیر و گاهی مواقع هفت، هشت و نه تکبیر گفته‌اند.

با توجه به روایات و مطالب موجود در کتاب‌های اهل سنت، سنت پیامبر اکرم ﷺ درباره تعداد تکبیرات نماز میت، مختلف بوده است.

حضرت علی علیه‌السلام، زید بن ارقم، حذیفه بن یمان[۲]، عبدالله بن مسعود[۳]، ابووائل، معاذ بن جبل و اصحاب وی[۴] و ابویوسف یکی از اصحاب ابوحنیفه از کسانی هستند که بیش از چهار تکبیر را نیز جایز می‌دانند.

عبدخیر می‌گوید: حضرت علی علیه‌السلام بر جنازه‌های اهل بدر (کسانی که در جنگ

---

۱. «و السنة أن تلفّ العمامة كما كان يلفها رسول‌الله ﷺ، هذا تطبيق السنة و صار اليوم شعاراً لفقهاء الإماميّة فينبغي تجنّبه، لترك التشبّه بهم». سید علی میلانی، الشهادة بالولاية في الأذان: ص ۴۶، الشهادة بالولاية شعار المذهب. به نقل از زرقانی مالکی، شرح المواهب اللدنية: ج ۵، ص ۱۳.

۲. «عن يحيى بن الحارث التيمي مولى لحذيفة، عن حذيفة أنّه كبّر على جنازة خمساً ثمّ قال: رأيت رسول‌الله ﷺ فعله». در روایت دیگری آمده است: «أنّه كبّر على جنازة خمساً، فقيل له، فقال: مولاي و ولي نعمتي صلى على جنازة و كبّر عليها خمساً». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۱۸۶، كتاب الجنائز، باب من كان يكبّر على الجنازة خمساً، ح ۵.

۳. «عن زاذان: أنّ ابن‌مسعود كبّر على رجل من بني‌أسد خمساً». همان، ح ۳.

۴. «عن علقمة بن قيس أنّه قدم من الشام فقال لعبدالله (بن مسعود): إنّي رأيت معاذ بن جبل و أصحابه بالشام يكبّرون على الجنائز خمساً». همان، ح ۴.

بدر شرکت‌کرده بودند) شش تکبیر و بر سایر اصحاب پیامبر اکرم ﷺ پنج تکبیر و بر جنازه افراد معمولی چهار تکبیر می‌گفتند.[۱]

عبدالعزیز بن حکیم می‌گوید: پشت سر زید بن ارقم بر جنازه‌ای نماز خواندم. زید بن ارقم در نماز خود پنج تکبیر گفت و پس از نماز رو به مأمومین کرد و فرمود: پیامبر اکرم ﷺ (این‌گونه نماز میت می‌خواندند و) پنج تکبیر می‌گفتند.[۲]

ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: زید بن ارقم در نماز بر جنازه‌ای پنج تکبیر گفت و هنگامی که با پرسش نمازگزاران مواجه شد، فرمود: پیامبر اکرم ﷺ (این‌گونه نماز میت می‌خواندند و) پنج تکبیر می‌گفتند.[۳]

ترمذی پس از نقل حدیث زید بن ارقم می‌نویسد: حدیث زید بن ارقم حدیث حسن و صحیح است و عده‌ای از عالمان از اصحاب پیامبر و همچنین عده‌ای از عالمان تابعین نیز همین قول را پذیرفته‌اند و تکبیرات نماز میت را پنج تکبیر می‌دانند.[۴]

---

۱. «عن عبدخير قال: كان عليّ يكبر على أهل بدر ستّاً و على أصحاب رسول‌الله ﷺ خمساً و على سائر الناس أربعاً». بيهقى شافعى، السنن الكبرىٰ: ج ۵، ص ۳۶۴، كتاب الجنائز، جماع أبواب التكبير على الجنائز، باب من ذهب في زيادة التكبير على الأربع، ح ۷۰۴۴؛ ابن‌ابى‌شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۱۸۷، كتاب الجنائز، باب من كان يكبّر على الجنازة خمساً، ح ۸.

۲. «عن عبدالعزيز بن حكيم قال: صليتُ خلف زيد بن أرقم على جنازة، فكبر خمساً، ثمّ التفت، فقال: هكذا كبر رسول‌الله ﷺ». احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۳۷۱، حديث زيد بن أرقم.

۳. «عن ابن‌أبي‌ليلى: أنّ زيد بن أرقم كان يكبر على جنائزنا أربعاً و أنّه كبر على جنازة خمساً، فسألوه، فقال: كان رسول‌الله ﷺ يكبّرها». مسلم بن حجاج نيشابورى، صحيح مسلم: ج ۲، ص ۳۷۸، كتاب الجنائز، باب الصلاة على القبر؛ ترمذى، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذى: ج ۳، ص ۳۴۳، كتاب الجنائز، باب ۳۷ ما جاء في التكبير على الجنازة، ح ۱۰۲۳؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۴۸۲، كتاب الجنائز، باب ۲۵ ما جاء فيمن كبّر خمساً، ح ۱۵۰۵؛ ابوداود سجستانى، سنن ابوداود: ج ۳، ص ۲۱۰، كتاب الجنائز، باب التكبير على الجنازة، ح ۳۱۹۷؛ احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۳۶۷ـ۳۶۸ حديث زيد بن أرقم؛ ابن‌ابى‌شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۱۸۶، كتاب الجنائز، باب من كان يكبّر على الجنازة خمساً، ح ۱ و ۲ و بيهقى شافعى، السنن الكبرىٰ: ج ۵، ص ۳۶۳، كتاب الجنائز، جماع أبواب التكبير على الجنائز، باب من روى أنّه كبّر على جنازة خمساً، ح ۷۰۴۱.

۴. «حديث زيد بن أرقم حديث حسنٌ صحيحٌ و قد ذهب بعض أهل العلم إلى هذا من أصحاب النّبيّ ﷺ و غيرهم،

←

عبدالله بن معقل، شعبی و حنش بن معتمر کنانی می‌گویند: حضرت علی علیه‌السلام در نماز بر جنازه سهل بن حنیف شش تکبیر و بنا به نقلی پنج تکبیر گفتند.[۱]

بخاری در کتاب «*التاریخ الصغیر*» خود همین ماجرا را از عبدالله بن معقل نقل می‌کند و می‌نویسد: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نماز خود بر جنازه سهل بن حنیف شش تکبیر گفتند[۲] اما در صحیح خود همین روایت را بدون ذکر عدد تکبیرات چنین نقل می‌کند: «أنّ علیّاً علیه‌السلام کبّر علی سهل بن حنیف فقال إنّه شهد بدراً».[۳]

عیسی بن موسی هاشمی در نماز خود بر جنازه سفاح اولین خلیفه بنی‌عباس پنج تکبیر گفت.[۴]

نمازهای خوانده شده بر جنازه‌های خلفای بنی‌عباس تا زمان القائم بالله دارای پنج تکبیر بوده است.[۵]

القادر بالله در نماز بر جنازه الطائع بالله که در سال ۳۹۳ هجری قمری از دنیا رفت، پنج تکبیر گفت.[۶]

---

← رأوا التکبیر علی الجنازة خمساً». ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۴۳، کتاب الجنائز، باب ۳۷، ما جاء في التکبیر علی الجنازة، ح ۱۰۲۳.

۱. «عن الشعبي أنّ علیّاً صلّی علی سهل بن حنیف، فکبر علیه ستاً»، «عن عبدالله بن معقل عن عليّ أنّه کبر علی سهل بن حنیف ستّاً» و «عن ابن‌معقل أنّ علیّاً کبر علی سهل بن حنیف ستّاً». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحادیث و الآثار: ج ۳، ص ۱۸۸، کتاب الجنائز، باب من کان یکبّر علی الجنازة سبعاً و تسعاً، ح ۶، ۸ و ۹؛ بیهقی شافعی، معرفة السنن و الآثار: ج ۳، ص ۱۶۵، ح ۲۱۴۳ و ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۴۷۲ ـ ۴۷۳، شرح حال سهل بن حنیف.

۲. بخاری، التاریخ الصغیر: ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۳، ص ۱۲، کتاب المغازي، باب قصة غزوة بدر.

۴. «إنّ عیسی بن موسی الهاشمي صلّی علی جنازة السفاح أوّل خلفاء بني‌هاشم، فکبر علیها خمس تکبیرات». ابن‌طاووس، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: ج ۲، ص ۲۸۷، مقالاتهم في أحکام الأموات.

۵. «أنّ الخلفاء من بني‌هاشم إلی زمن الخلیفة القائم بالله کانت الصلاة علی جنائزهم خمس تکبیرات». همان.

۶. «حدّثني التنوخي و قال: توفي الطائع للّه في لیلة عید الفطر سنة ثلاث و تسعین و ثلاثمائة و صلّی علیه القادر بالله في داره و حضرته و کبر علیه خمساً». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۱، ص ۷۹، شرح حال عبدالکریم الطائع لله، ش ۵۷۵۴.

کسانی که همچون احمد بن حنبل، شافعی، مالك بن انس، سفیان ثوری، ابن‌مبارک و اسحاق بیش از چهار تکبیر را جایز نمی‌دانند، به سنت و قول عمر بن خطاب عمل می‌کنند و آن را بر قول و عمل پیامبر اکرم ﷺ و صحابه مقدم می‌دارند. این گروه به تبعیت از تفکر بنی‌امیه مخالفت با شیعیان را یکی از مهم‌ترین دلایل قبول و ترجیح چهار تکبیر می‌دانند.

ابوهلال عسکری می‌نویسد: عمر بن خطاب اولین کسی بود که دستور داد نماز میت را با چهار تکبیر بخوانند.[1]

ابووائل می‌گوید: در زمان پیامبر اکرم ﷺ در نمازهای میت، چهار، پنج، شش و هفت تکبیر گفته می‌شد. عمر بن خطاب اصحاب پیامبر اسلام ﷺ را جمع کرده و درباره تعداد تکبیرات نماز میت از آنان سؤال کرد. هر کدام از صحابه آنچه را مشاهده کرده بودند به اطلاع عمر رساندند. عمر دستور داد از این بعد چهار تکبیر گفته شود.[2]

مازَری[3] یکی از شارحان صحیح مسلم در کتاب «*المعلم بفوائد مسلم*» می‌نویسد: بعضی معتقدند در نماز میت باید پنج تکبیر گفت؛ اما چون پنج تکبیر گفتن از شعارها و علامات شیعه است، باید آن را ترک کرد.[4]

---

۱. «إنّ أوّل من جمع الناس في صلاة الجنائز على أربع تكبيرات عمر بن الخطاب». علامه امینی، الغدیر في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۶، ص ۳۴۵، نوادر الأثر في علم عمر. به نقل از ابوهلال عسکری در الأوائل: ص ۱۱۳ و سیوطی در تاریخ الخلفاء: ص ۱۲۸.

۲. «عن أبي‌وائل قال: كانوا يُكبّرون على عهد رسول‌الله ﷺ سبعاً و خمساً و ستاً أو قال: أربعاً، فجمع عمر بن الخطاب أصحاب رسول‌الله ﷺ، فأخبر كلّ رجلٍ بما رأى، فجمعهم عمر على أربع تكبيرات كأطول الصلاة». بیهقی شافعی، السنن الكبرىٰ: ج ۵، ص ۳۶۵، كتاب الجنائز، جماع أبواب التكبير على الجنائز، باب ما يستدل به على أنّ أكثر الصحابة اجتمعوا على أربع و رأى بعضهم الزيادة منسوخة، ح ۷۰۴۷.

۳. محمد بن علی بن عمر تمیمی مغربی معروف به مازری، از فقهای مالکیه، در سال ۴۵۳ هجری قمری به دنیا آمده است و در سال ۵۳۶ هجری قمری در مهدیه از دنیا رفته است. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۲۷۷.

۴. «قد قال به (التكبيرات الخمس) بعض الناس و هذا المذهب الآن متروك لأنّه صار علماً على القول بالرفض». علامه حلی، تذکرة الفقهاء: ج ۲، ص ۴۷۲، کتاب الوصایا و بحرانی، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة: ج ۱۰، ص ۴۱۹، كتاب الصلاة، كيفية الصلاة على المنافق، السر في الخلاف بين العامة و الخاصة في تكبيرات صلاة الميت. به دلیل عدم دسترسی به اصل کتاب، از علامه حلی نقل کردیم.

## مقدم داشتن قول صحابی بر سنّت رسول‌الله ﷺ

بغوی پس از مطرح‌کردن این سؤال‌که: نمازهای نافله به جماعت خوانده می‌شود یا فرادا؟ هر دو احتمال را موجه دانسته و به ذکر ادله هر دو قول پرداخته است. وی برای اثبات افضلیت جماعت، به فعل عمر بن خطاب استنادکرده است و می‌نویسد: عمر بن خطاب دستور داد مردم نمازهای نافله را به امامت ابی بن‌کعب به جماعت بخوانند[1] و برای تثبیت افضل بودن فرادا، به سنّت پیامبر اکرم ﷺ تمسک‌کرده است و می‌نویسد: چون پیامبر اکرم ﷺ چند شبی را در مسجد نوافل ماه رمضان را به جا آوردند و باقی مانده ماه را در منزل به جا آوردند و از منزل بیرون نرفتند و فرمودند: در منازلتان آن را به جا آورید؛ چون بهترین و بافضیلت‌ترین نمازها آن است‌که در خانه خوانده شود، مگر نمازهای واجب.[2]

بغوی پس از ذکر مطالب یاد شده، عمل عمر را حجت دانسته و آن را بر فعل و قول پیامبر اکرم ﷺ مقدم داشته و می‌نویسد: «والأوّل أصحّ».[3]

آیا عمل‌کردن شیعه و پایبندی آنان به سنّت‌های پیامبر اکرم ﷺ، نقطه ضعف و ضد ارزش شمرده می‌شود؟!

آیا پیروی شیعه از سنّت‌های ثابت پیامبر اکرم ﷺ، دلیل موجهی برای مخالفت با سنّت‌های پیامبر ﷺ است؟

آیا پیروی و ترویج این تفکر باعث دور شدن از سنت‌های پیامبر ﷺ و موجب تفرقه میان مسلمانان نیست؟

---

۱. «لأنّ عمر جمعهم علی أبي بن كعب».

۲. «لأنّ النّبيّ ﷺ صلّی ليالي في المسجد ثمّ لم‌يخرج باقي الشهر و قال: صلّوا في بيوتكم فإنّ أفضل صلاة المرء في بيته إلّا المكتوبة».

۳. بغوی، التهذيب في فقه الإمام الشافعي: ج ۲، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۴، كتاب الصلاة، فصل في قيام رمضان.

## فصل دوم

## وهابیان و دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ

از مهم‌ترین رفتارهای انحرافی وهابیت، دشمنی این فرقه و پیشوایان آنان با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت است.

وهابیت و پیشوایان آنان، کسانی راکه در برابر صحابه پیامبر موضع داشته باشند و آنان را سبّ و لعن کنند، ملحد وکافر دانسته و در صورت توبه نکردن، حکم به قتل آنان می‌دهند. امروزه بسیاری از انفجارها و عملیات‌های انتحاری در کشورهای پاکستان، افغانستان و عراق به همین بهانه صورت گرفته وکشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان (شیعه و سنی) را به دنبال دارد. این در حالی است‌که دشمنی با اهل بیت نبی مکرم اسلام ﷺ خصوصا حضرت علی ؈ یکی از مهمترین انحرافات این فرقه و پیشوایان آنان است.

دشمنی با اهل بیت پیامبر، سبّ و لعن و تنقیص آنان از دوران زمامداری امویان و مروانیان شروع شده و توسط احمد بن حنبل، ابن تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب ادامه پیداکرده است.

وهابیان با استناد به آیه ﴿ **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**

تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ ٱللّٰهِ وَ رِضْوٰنًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرٰاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ﴾[1] تحقیر و تنقیص و سبّ و لعن صحابه پیامبر را موجب تنقیص پیامبر اکرم ﷺ و خداوند دانسته و باعث از بین رفتن تمامی احکام اسلام می‌دانند[2] و شیعیان را به جرم دشمنی با صحابه پیامبر، کافر دانسته و توبه آنان را نپذیرفته و تنها راه حل پیش رو را، قتل آنان می‌دانند[3] در حالی که ابن تیمیّه حرانی حنبلی با تعریف و تمجید از کسانی که در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام صف‌آرایی کرده و با آن حضرت به جنگ پرداختند، به دفاع از امویان و مروانیان پرداخته و می‌نویسد: کسانی که حضرت علی علیه‌السلام را تکفیر کرده و آن حضرت را فاسق و گناه‌کار و ظالم دانسته‌اند، افراد معروف و شناخته شده و مسلمان هستند و هیچ مرتدی در میان آنان دیده نمی‌شود.

ابن تیمیّه دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام را مرتد و کافر دانسته؛ اما کسانی را که حضرت علی علیه‌السلام تکفیر و لعن کرده و برای رسیدن به قدرت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جنگ پرداختند، مسلمانان واقعی و عمل کنندگان به احکام اسلام معرفی کرده و می‌نویسد: «فإنّ هؤلاء كانوا مقرّين بالإسلام و شرائعه، يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و يصومون رمضان و يحجّون البيت العتيق و يحرّمون ما حرّم الله و رسوله و ليس فيهم كفر ظاهر، بل

---

۱. سوره فتح: آیه ۲۹.

۲. ابن‌عثیمین می‌نویسد: «و في الحقيقة أنّ سبّ الصحابة ليس جرحاً في الصحابة فقط، بل هو قدحٌ في الصحابة و في النّبيّ ﷺ و في شريعة الله و في ذات الله عزّوجلّ. أمّا كونه قدحاً في الصحابة فواضح و أمّا كونه قدحاً في رسول‌الله ﷺ فحيث كان أصحابه و أمناؤه و خلفائه على أمّته من شرار الخلق و فيه قدح في رسول‌الله ﷺ من وجه آخر و هو تكذيبه فيما أخبر به من فضائلهم و مناقبهم، و أمّا كونه قدحاً في شريعة الله فلأنّ الواسطة بيننا و بين رسول‌الله ﷺ في نقل الشريعة هم الصحابة، فإذا سقطت عدالتهم لم‌يبق ثقة فيما نقلوه من الشريعة، و أمّا كونه قدحاً في الله سبحانه فحيث بعث نبيّه ﷺ في شرار الخلق و اختارهم لصحبته و حمل شريعته و نقلها لأمّته». بن‌عثیمین، مجموع فتاوی و رسائل: ج ۸، ص ۳۱۶، شرح العقيدة الواسطية.

۳. ابن‌عابدین، مجموعة رسائل ابن‌عابدين: ج ۱، ص ۳۶۴.

شعائر الإسلام و شرائعه ظاهرة فیهم معظّمة عندهم».[۱]

سؤالی که پس از آگاهی از این مواضع در ذهن خواننده ایجاد می‌شود، این است که چرا این احکام را در مورد کسانی که با اهل بیت پیامبر خصوصا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام دشمنی داشته و آن حضرت را سبّ و لعن کرده و یا با آن حضرت به جنگ پرداخته‌اند، جاری نمی‌کنند؟

چرا این احکام درباره قاتل حضرت علی علیه السلام جاری نمی‌شود؟

چرا اهل بیت پیامبر خصوصا حضرت علی علیه السلام سبّ و لعن و تنقیص می‌شود؛ اما دشمنان اهل بیت علیهم السلام تبرئه و تعظیم می‌شوند.

اگر سبّ و لعن صحابه باعث کفر و ارتداد گردیده و توبه چنین شخصی نیز پذیرفته نیست، چرا این احکام و فتاوا دربارهٔ کسانی که به حضرت علی علیه السلام و اهل‌بیت پیامبر دشنام داده، و به تنقیص مقام آنان می‌پردازند، و یا افرادی که با اهل بیت آن حضرت به جنگ پرداخته‌اند، جاری نیست؟

شاید امیرالمؤمنین علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام جزو صحابه نبودند! و شاید مراد آنان از صحابه ـ همان‌گونه که از کلام فریابی برمی‌آید ـ افراد خاصی همچون ابوبکر باشد.[۲]

چرا دشمنان اهل بیت علیهم السلام را فقیه و مجتهد، و اعمال زشت و ننگین آنان را عمل به اجتهاد و برداشت‌های شخصی دانسته و آنان را در برابر جنایات خود مأجور و مستحق پاداش نیز می‌دانند؟

مقصر و مسبب اصلی جنگ جمل و صفین کیست؟ خون هزاران نفری که در جنگ‌های جمل و صفین کشته شدند، به عهده کیست؟

حال که عایشه و معاویه مسببان اصلی جمل و صفین، مجتهد و مستحق پاداش

---

۱. ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبویة في نقض کلام الشیعة القدریة: ج ۳، ص ۲۰۹.

۲. ابن‌قدامه، المغني: ج ۲، ص ۵۵۸، کتاب الجنائز.

می‌باشند، پس آتش‌افروزان، فتنه‌گران و گناهکاران اصلی، حضرت علی ﷺ و هزاران صحابی هستند که در رکاب ایشان در این دو جنگ حضور داشتند![1]

آیا برخورد دوگانه با موضوع صحابه و سب و لعن آنان، تبرئه و تعظیم دشمنان اهل بیت ﷺ نشانگر دشمنی با اهل بیت ﷺ و حمایت از امویان و مروانیان نیست؟

آیا این تفکر ریشه در تفکرات امویان و مروانیان نداشته و پیروی از این تفکر حمایت از امویان و مروانیان محسوب نمی‌شود؟

ادعای دشمنی شیعیان با تمامی صحابه پیامبر نیز، بهتان و دروغی بیش نیست، زیرا شیعیان با همه صحابه دشمنی ندارند، چنان‌که وهابیت و پیروان مکتب خلفا نیز همهٔ صحابه را قبول نداشته و دوست ندارند. آنان در مورد قاتلان عثمان بن عفان که اکثرشان صحابی بودند بغض و کینه داشته و آنان را سبّ و شتم می‌کنند.[2]

جهت روشن شدن علت دشمنی وهابیان و پیشوایان آنان با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت خصوصا حضرت علی ﷺ به ریشه‌یابی این دشمنی می‌پردازیم تا دفاع و پیروی وهابیان از امویان و مروانیان بر همگان روشن شود.

## معاویه و دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت

تلاش معاویه برای محو نام پیامبر اکرم ﷺ، ناراحتی وی از شنیده شدن نام آن حضرت در اذان و برخورد وی با سنت‌های ثابت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و سبّ و لعن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ توسط وی و کارگزارانش، نمونه‌هایی از دشمنی معاویه با

---

۱. به مقدمه ما در کتاب «أصحاب النبيّ حول السيد الوصي» نوشته حسن بلقان‌آبادی مراجعه شود.

۲. «و الفسقة من قتلة عثمان»، «لعن الله من قتله و الراضين بقتله»، «بل هم فساق، محاربون، سافكون دماً حراماً عمداً بلاتأويل على سبيل الظلم و العدوان، فهم فساق، ملعونون». ابن‌حزم اندلسی ظاهری، الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۳، ص ۷۴ و ۷۷. «الأجلاف من الناس» و «من جملة المفسدين في الأرض ولاشكّ أنّهم كذلك». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهايه: ج ۷، ص ۱۸۴ و ۱۹۴، حوادث ۳۵ هجری قمری. ر.ک: تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳، ص ۶۵۴، حوادث سال ۴۰ هجری قمری.

پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت آن حضرت مخصوصاً امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ؑ است.

معاویه اولین کسی بود که حضرت علی ؑ را لعن کرد و مردم را نیز به این کار تشویق کرد. در پی این بدعت‌گذاری، حضرت علی ؑ هزار ماه به دستور معاویه، بر فراز منبرها لعن شد.[۱]

آیا کتاب خدا یا سنت رسول‌الله ﷺ یا اجماع مسلمانان، سبّ و لعن حضرت علی ؑ خلیفه مسلمانان را تجویز کرده بود؟

سبّ و لعن امیرالمؤمنین علی ؑ در طول دوران حکمرانی بنی‌امیه و بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر ادامه پیدا کرد و حکم سنت را یافت.[۲] زمانی که عمر بن عبدالعزیز از این بدعت امویان ممانعت کرد، با اعتراض شدید حاضرین در مسجد مواجه شد و متهم به ترک سنت شد.[۳]

معاویه در راستای اهداف شوم خود و مبارزه با اسلام اصیل و ترویج فرهنگ دشمنی با اهل بیت پیامبر و تنقیص حضرت علی ؑ، به سعد بن ابی‌وقاص نیز دستور لعن حضرت علی ؑ را داد و او را بر لعن نکردن آن حضرت مؤاخذه کرد اما سعد بن ابی‌وقاص با یادآوری فضایل آن حضرت، از لعن کردن امیرالمؤمنین ؑ خودداری کرد.[۴]

---

۱. «ثمّ استفاض لعن عليّ على المنابر ألف شهر و كان ذلك بأمر معاوية، لأنّه أوّل من فعل ذلك و سبّه و حثّ عليه، أتراهم أمرَهم بذلك كتاب (الله) أو سنّة أو إجماع؟». سبط ابن‌جوزی، تذكرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة: ج ۱، ص ۳۶۰، الباب الثالث، خلافة أميرالمؤمنين ؑ. به نقل از غزالی.

۲. «إنّ معاوية أمر الناس بالعراق و الشام و غيرهما بسبّ عليّ ؑ و البراءة منه و خطب بذلك على منابر الإسلام وصار ذلك سنّة في أيّام بني‌أمية إلى أن قام عمر بن عبدالعزيز فأزاله». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج‌البلاغة: ج ۴، ص ۵۶، شرح كلام ۵۶، فصل فيما روي من سبّ معاوية و حزبه لعليّ.

۳. «فلمّا وُلّي عمر بن عبدالعزيز كفّ عن شتمه، فقال الناس: ترك السنة». همان، شرح نهج‌البلاغة: ج ۱۳، ص ۲۲۲، القول في إسلام أبي‌بكر و عليّ و خصائص كلّ منهما.

۴. «عن عامر بن سعد بن أبي‌وقاص عن أبيه قال: أمر معاوية بن أبي‌سفيان سعداً، فقال: ما منعك أن تسبّ أباتراب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول‌الله ﷺ، فلن أسبّه لأن تكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم: سمعت رسول‌الله ﷺ يقول له خلّفه في بعض مغازيه، فقال له عليّ: يا رسول‌الله! خلفتني مع النساء

←

معاویه طبق نامه‌ای به مغیرة بن شعبه دستور سبّ و شتم و تنقیص حضرت علی علیه السلام را داد و چنین نوشت: «أظهِر شتمَ علی و تنقّصه».[1]

معاویه با بی‌شرمی تمام و با زیر پا گذاشتن مفاد پیمان‌نامه‌ای که با امام حسن علیه السلام بسته بود، آشکارا و در حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به سبّ و لعن حضرت علی علیه السلام می‌پرداخت.[2]

ابن‌حزم اندلسی ظاهری با اشاره به منشأ و علت تقدیم خطبه‌های نماز عید فطر و قربان توسط امویان، می‌نویسد: امویان در خطبه‌های نمازهای عید، حضرت علی علیه السلام را لعن می‌کردند. مسلمانان این عمل امویان را نپسندیده و پس از خواندن نماز متفرق می‌شدند و به خطبه‌های نماز گوش نمی‌دادند. امویان نیز با تقدیم خطبه‌های نماز، مردم را وادار به استماع سخنان خود می‌کردند.[3]

دشمنی بنی‌امیه با حضرت علی علیه السلام به جایی رسیده بود که هر نوزادی را که اسمش علی بود، به قتل می‌رساندند.[4]

---

← والصبيان! فقال له رسول‌الله صلی الله علیه و آله: أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبوّة بعدي و سمعته يقول يوم خيبر: لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ الله و رسولَه و يحبّه الله و رسولُه، قال: فتطاولنا لها، فقال: أدعوا لي عليّاً، فأتي به أرمد، فبصق في عينه و دفع الراية إليه، ففتح الله عليه و لمّا نزلت هذه الآية ﴿ فَقُلْ تَعَالَوا نَدعُ أَبنَاءَنَا وَ أَبنَاءَكُم ﴾ دعا رسول‌الله صلی الله علیه و آله عليّاً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فقال: اللهم! هؤلاء أهلي». مسلم بن حجاج نیشابوری، صحيح مسلم: ج ۴، ص ۱۰۸، كتاب الفضائل، باب من فضائل علي بن أبي‌طالب علیه السلام.

۱. بلاذری، أنساب الأشراف: ج ۵، ص ۳۰، شرح حال معاویه.

۲. «و كان الذي طلب الحسن من معاوية ... و أن لا يشتم عليّاً، فلم يجبه إلى الكفّ عن شتم عليّ، فطلب أن لا يشتم و هو يسمع، فأجابه إلى ذلك، ثمّ لم يف له به أيضا». ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في‌التاريخ: ج ۲، ص ۴۴۶، حوادث ۴۱ هجری قمری، ذكر تسليم الحسن بن علي علیهما السلام الخلافة إلى معاوية.

۳. «و اعتلوا بأنّ الناس كانوا إذا صلّوا تركوهم و لم يشهدوا الخطبة و ذلك لأنّهم كانوا يلعنون علي بن أبي‌طالب علیه السلام، فكان المسلمون يفرّون و حقّ لهم، فكيف و ليس الجلوس للخطبة واجباً». ابن‌حزم اندلسی ظاهری، المحلّى: ج ۵، ص ۸۶، صلاة العيدين، مسأله ۵۴۳.

۴. «كانت بنوأمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه، فبلغ ذلك رَباحاً، فقال: هو عُلَيّ. و كان يغضب من عُلَي ←

ابن‌قتیبه فضای ایجاد شده توسط امویان و مروانیان علیه اهل بیت ﷺ را به تصویر کشیده و می‌نویسد: بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل حضرت علی ﷺ و اظهار مواردی‌که شایسته مقام آن حضرت بود، خودداری می‌کردند. هر محدثی راکه نامی از حضرت علی ﷺ می‌برد یا حدیثی دربارهٔ فضایل ایشان بیان می‌کرد، طرد می‌کردند. بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل حضرت علی ﷺ خودداری نموده و به جمع‌آوری فضایل ساختگی معاویه و عمرو بن عاص پرداختند. هدف اصلی آنان از جمع‌آوری فضائل ساختگی معاویه و عمرو بن عاص تنقیص حضرت علی ﷺ بود، نه جمع‌آوری فضیلت برای معاویه و عمرو بن عاص.[۱]

ضرب و شتم حاکم نیشابوری شافعی[۲]، نسائی[۳] و محکوم شدن نصر بن علی

---

← ویجرح علیٰ من سمّاه به». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۳، ص ۲۶۶، شرح حال علی بن رباح، ش ۴۶۵۱؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۱۰۲، شرح حال علی بن رباح، ش ۳۵ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۷، ص ۴۲۷، حوادث و وفیات ۱۰۱ـ ۱۲۰ هجری قمری، شرح حال علی بن رباح، ش ۵۰۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۲۸۱، شرح حال علی بن رباح، ش ۵۴۱.

۱. «و تحامی کثیر من المحدّثین أن یحدّثوا بفضائله... حتّی تحامی کثیر من المحدّثین أن یتحدّثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویة ـ یعني الموضوعة ـ کأنّهم لا یریدونهما بذلك و إنّما یریدونه». غماری، فتح الملك العلي بصحة حدیث باب مدینة العلم علي، ص ۲۷۴، به نقل از ابن‌قتیبه در الإختلاف في اللفظ و الرد علی الجهمیة و المشبهة: ص ۴۱.

۲. «قال ابن‌طاهر: کان شدید التعصّب للشیعة في الباطن و کان یُظهر التسنن في التقدیم و الخلافة و کان منحرفاً غالیاً عن معاویة و عن أهل بیته، یتظاهر بذلك و لا یعتذِر منه، فسمعت أباالفتح سمکویه بهراة، سمعت عبدالواحد الملیحي، سمعت أباعبدالرحمن السلمي یقول: دخلتُ علی الحاکم و هو في داره، لا یمکنه الخروج إلی المسجد من أصحاب أبي‌عبدالله بن کرّام و ذلك أنّهم کسروا منبره و منعوه من الخروج، فقلت له: لو خرجتَ وأملیتَ في فضائل هذا الرجل حدیثاً لاسترحتَ من المحنة، فقال: لا یجيء من قلبي، لا یجيء من قلبي». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۵، شرح حال حاکم، ش ۱۰۰.

۳. نسائی به دلیل نقل فضائل حضرت علی ﷺ و داشتن بغض معاویه و امویان به قتل رسید. «قال الوزیر ابن‌حِنزابة: سمعتُ محمد بن موسی المأموني صاحب النسائي قال: سمعتُ قوماً یُنکرون علی أبي‌عبدالرحمن ←

به هزار ضربه شلاق[1] و به شهادت رساندن محمد بن یوسف گنجی شافعی[2] نمونه‌های بارز دیگری از دشمنی امویان و مروانیان و پیروان این تفکر با اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

## مروان بن حکم و دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت

مروان بن حکم یکی دیگر از پیشوایان فکری وهابیت با تبعیت از معاویه و ممانعت از زیارت قبر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، توهین و جسارت به امام حسن علیه السلام و ممانعت از دفن شدن آن حضرت در کنار جد گرامیش و تیرباران شدن جنازه آن حضرت و توهین و جسارت به سر مبارک امام حسین علیه السلام، دشمنی خودش با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را به اثبات رسانید.[3]

---

← النسائي كتابَ «الخصائص» لعليّ عليه السلام و تركَه تصنيف فضائل الشيخين، فذكرتُ له ذلك، فقال: دخلتُ دمشق و المنحرف بها عن عليّ كثير، فصنفتُ كتابَ «الخصائص»، رجوتُ أن يهديَهم الله تعالى، ثمّ إنّه صنَّف بعد ذلك فضائل الصحابة، فقيل له و أنا أسمع: ألا تخرجُ فضائل معاوية؟ فقال: أي شيء أخرج؟ حديث «اللهمّ! لاتشبع بطنه»؟ فسكت السائل» و «أستشهد بدمشق من جهة الخوارج» و «عن حمزة العقبي المصري و غيره أنّ النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاوية و ما جاء في فضائله، فقال: لايرضى رأساً برأس حتّى يُفضَّل؟ قال: فمازالوا يدفعون في حضنيه (خصيتيه) حتّى أخرج من المسجد، ثمّ حمل إلى مكة، فتوفي بها» و «خرج حاجاً، فامتحن بدمشق و أدرك الشهادة». همو، سير أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۱۲۵ـ۱۳۵، شرح حال نسائی، ش ۶۷.

۱. «لما حدث بهذا الحديث ـ أنّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله أخذ بيد حسن و حسين فقال: من أحبّني و أحبّ هذين و أباهما و أمهما كان معي في درجتي يوم القيامة ـ نصر بن علي أمر المتوكل بضربه ألف صوت». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۳، ص ۲۸۸، شرح حال نصر بن علی، ش ۷۲۵۵.

۲. «. قال الإمام أبوشامة: قتل بجامع دمشق يوم التاسع و العشرين من رمضان و كان فقيهاً محدّثاً، لكنّه كان كثير الكلام، يميل إلى الرفض، جمع كتباً في التشيع و داخل التتار، فانتدب له من تأذى منه، فبقر بطنه بالجامع». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴۸، ص ۳۶۹، حوادث و وفیات ۶۵۱ ـ ۶۶۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن یوسف گنجی، ش ۴۶۹.

۳. به فصل اول از بخش اول مراجعه شود.

## حجاج بن یوسف ثقفی و دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت

حجاج بن یوسف ثقفی یکی دیگر از عاملان امویان و مروانیان با تبعیت از تفکرات ضد اسلامی امویان و توهین به ساحت مقدس نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ممانعت از زیارت قبر شریف آن حضرت، به دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت پرداخت.[۱]

## احمد بن حنبل و مواضع او در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت نیز با همراهی کردن و دفاع از متوکل عباسی ناصبی و خدمت به وی، مواضع دوگانه نسبت به حضرت علی علیه السلام، دفاع از معاویه و یزید و توثیق و تأیید نواصب و نقل روایت از آنان، دشمنی خودش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را بر همگان ثابت کرده است.[۲]

## ابن‌تیمیّه و دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت

ابن تیمیّه حنبلی حرانی نیز با پیروی کامل از حزب امویان و نوشتن کتاب در دفاع از معاویه و یزید و توهین و جسارت به حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام و تنقیص آنان، ناصبی بودن و دشمنی خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را به اثبات رسانده و مورد اعتراض برخی علمای اهل سنت نیز واقع شده است.

### نمونه‌هایی از مظاهر نفاق و کینه‌توزی ابن‌تیمیّه

ابن تیمیّه در راستای دفاع از سلف خود و اثبات دشمنی خود با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در موارد مختلف و متعدد به نفع امویان موضع گرفته و به اعمال و رفتار

---

۱. به فصل اول از بخش اول مراجعه شود.

۲. به فصل دوم از بخش اول مراجعه شود.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انتقاد داشته و به زعم خود آن را مخالف سنت پیامبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌کند. جهت آشنایی با مواضع خصمانه ابن تیمیّه، به نمونه‌هایی از مـظاهر نفاق و دشمنی وی با اهل بیت علیهم‌السلام اشاره می‌شود.

### ۱. دفاع از امویان و مروانیان

ابن تیمیّه دشنام دهندگان به حضرت علی علیه‌السلام و همه کسانی راکـه آن حـضرت را فاسق وکافر می‌دانستند، از گروه‌ها و افراد معروف و شناخته شده مسلمانان دانسته و می‌نویسد: یاران معاویه و فرزندان مروان و... جزو مسلمین و از عاملین به احکـام الهـی و جـزو نـمازگزاران و زکـات پـردازان و روزه‌داران و حـج‌گزاران و مـعتقد بـه محرمات بودند و هیچ‌گونه کفر آشکاری در آنان مشاهده نمی‌شد! بـلکه نشـانه‌های اسلام و شریعت در اعمالشان آشکار بود و احکام دینی در نزد آنان از جایگاه خوبی برخوردار بود!![۱]

وی استناد به حدیث صحیح نبوی «تقتلك الفئة الباغية» و اثبات حقانیت حضرت علی علیه‌السلام و باغی و ظالم دانستن معاویه را صحیح ندانسته و با تشکیک در حدیث ذکر شده و تصرف در معنای بغی، شرایط بغی را در سپاه شام و معاویه جمع نـمی‌بیند و آنان را مصداق حدیث شریف نبوی نمی‌داند.[۲]

---

۱. «فإنّ هؤلاء كانوا مقرّين بالإسلام و شرائعه، يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و يصومون رمضان و يحجّون البيت العتيق و يحرّمون ما حرّم الله و رسوله و ليس فيهم كفر ظاهر، بل شعائر الإسلام و شرائعه ظاهرة فيهم مـعظّمة عندهم». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۳، ص ۲۰۹.

۲. «فإن قال الذابّ عن عليّ: هؤلاء الذين قاتلهم عليّ كانوا بغاة، فقد ثبت في الصحيح أنّ النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قال لعمار بن ياسر: «تقتلك الفئة الباغية» و هم قتلوا عماراً، فههنا للناس أقوال: منهم من قدح في حـديث عـمّار و مـنهم من تأوّله على أنّ الباغي الطالب و هو تأويل ضعيف و أمّا السلف و الائمة فيقول أكثرهم كأبـي‌حنيفة و مـالك وأحمد و غيرهم: لم يوجد شرط قتال الطائفة الباغية، فإنّ الله لم يأمر بقتالها ابتداءاً، بل أمر إذا اقتتلت طائفتان أن يصلح بينهما، ثمّ إن بغت إحداهما على الأخرى قوتلت التي تبغي و هؤلاء قوتلوا إبتداء قبل أن يبدؤوا بقتال». همان، ص ۸۰.

### ۲. عقیده ابن تیمیه دربارهٔ فقه و علم امام علی ﷺ

ابن تیمیّه حنبلی در مواضع متعدد به تنقیص حضرت علی ﷺ پرداخته و بسیاری از فتاوای آن حضرت را مخالف نصوص دانسته[۱] و به دروغ مدعی است محمد بن ادریس شافعی و محمد بن نصر مروزی کتابی دربارهٔ مسائلی که مسلمانان قول حضرت علی ﷺ را نپذیرفته و اقوال سایر صحابه را به دلیل موافقت بیشتر با سنت پیامبر اکرم ﷺ پذیرفته‌اند، نوشته‌اند.[۲]

ابن تیمیّه با تجاهل و تغافل، روایات متعدد نبوی در شأن و مقام علمی حضرت علی ﷺ را نادیده گرفته و به بهانه دفاع از امویان به تنقیص آن حضرت پرداخته است. به چند نمونه از این روایات اشاره می‌شود.

**أ)** پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی ﷺ را داناترین فرد امت اسلام معرفی کرده و خطاب به فاطمه زهرا ﷺ می‌فرمایند: «أما ترضين إنّي زوّجتُكِ أوّل المسلمين إسلاماً وأعلمهم علماً»[۳] و در روایت دیگری می‌فرمایند: «زوجكِ سيد أمّتي في الدنيا والآخرة، و إنّه أوّل أصحابي إسلاماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً».[۴]

**ب)** پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی ﷺ را دروازه دانش خود و تبیین کننده احکام دانسته و می‌فرمایند: «عليّ باب علمي و مُبيِّن لأمّتي ما أرسلت به من بعدي».[۵]

رسول گرامی اسلام در حدیث دیگری می‌فرمایند: «أنا مدينة العلم و عليّ بابها، فمن أراد العلم فليأته من بابه».[۶]

---

۱. «و قد وجد لعمر و علي و غيرهما فتاوى كثيرة تخالف النصوص». همان، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲. «و قد جمع الشافعي و محمد بن نصر المروزي كتاباً كبيراً فيما لم يأخذ به المسلمون من قول عليّ، لكون قول غيره من الصحابة أتبع للكتاب و السنة و كان المرجوح من قوله أكثر من المرجوح من قول أبي‌بكر و عمر و عثمان و الراجح من أقاويلهم أكثر، فكيف أنّهم كانوا يلتجئون إليه في أكثر الأحكام». همان، ص ۵۴۳.

۳. طبرانی، المعجم الكبير: ج ۲۲، ص ۴۱۵ـ۴۱۶، مسند فاطمة ﷺ، أنس بن مالك عن فاطمة ﷺ ح ۱۰۲۸.

۴. طبرانی، المعجم الكبير: ج ۲۲، ص ۴۱۵ـ۴۱۶، مسند فاطمة ﷺ، أنس بن مالك عن فاطمة ﷺ ح ۱۰۲۸.

۵. متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۱، ص ۶۱۴، ح ۳۲۹۸۱.

۶. ابن‌عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۰۵، شرح حال علی بن ابی‌طالب ﷺ، ش ۱۸۷۵.

ج )عمر بن خطاب با آگاهی از مقام علمی حضرت علی علیه السلام می‌گوید: « اللهم لاتبقني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب ».[۱]

د )عایشه می‌گوید: « أما إنّه لأعلم الناس بالسنّة ».[۲]

هـ )امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد آن حضرت فرمودند: «لقد فارقكم رجل بالأمس لم‌يسبقه الأوّلون ( بعلم ) و لايدركه الآخرون بعلم».[۳]

و )عبدالله بن عباس درباره مقام علمی حضرت علی علیه السلام می‌گوید: « لقد أعطي علي بن أبي‌طالب تسعة أعشار العلم و أيم الله! لقد شارككم في العشر العاشر ».[۴]

---

۱. سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة: ج ۱، ص ۵۶۲. شایسته است به روایتی که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اشاره کنیم: جابر می‌گوید: در محضر رسول‌الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، علی علیه السلام را دیدیم که به طرف ما می‌آید. زمانی که چشمان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان افتاد فرمودند: برادرم به نزد شما می‌آید. سپس رو به کعبه کرده و چنین فرمودند: قسم به صاحب این خانه! تنها او و شیعیانش روز قیامت رستگارند. آن گاه خطاب به ما فرمودند: آگاه باشید به خدا قسم، او در میان شما اولین مؤمن، استوارترین شخص به امر خدا، وفادارترین شخص به عهد و پیمان خدا، دادگرترین شما در اجرای دستور الهی و منصف‌ترین و راست نگرترین شما و عادل‌ترینتان به رعیّت است و امتیازات او نزد خداوند متعال از همهٔ شما بالاتر است. جابر می‌گوید: خداوند متعال این آیهٔ شریفه را نازل کرد: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ ﴾، (بینة، آیهٔ ۷). از آن پس هر زمانی که حضرت علی علیه السلام به طرف اصحاب می‌آمدند، اصحاب پیامبر می‌گفتند: بهترین خلق بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پیش شما آمد. حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت علیهم السلام: ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۱۱۳۹.

۲. بخاری، التاريخ الكبير: ج ۲، ص ۲۳۵، شرح حال جحدب التيمي، ش ۲۳۷۷ و ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۰۶، شرح حال علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ش ۱۸۷۵.

۳. به خدا قسم! دیروز مردی از میان شما کوچ کرد که تاکنون کسی به پایهٔ علمش نرسیده است و آیندگان نیز علم وی را درک نخواهند کرد. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث حسن بن علی بن أبي‌طالب؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الأثار: ج ۷، ص ۵۰۲، كتاب الفضائل، فضائل علي بن أبي‌طالب علیه السلام، ح ۴۷؛ طبرانی، المعجم الكبير: ج ۳، ص ۷۹، ح ۲۷۱۹ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۷، ص ۳۴۵، حوادث ۴۰ هجری قمری، ذکر زوجاته و بنيه و بناته.

۴. ۹/۱۰ علم به حضرت علی علیه السلام عطا شده است. قسم به خدا! در ۱/۱۰ ما بقی نیز با مردم شریک است. ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۰۷، شرح حال علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ش ۱۸۷۵.

ابن‌عباس در روایت دیگری درباره آن حضرت می‌گوید: «ما علمي و علم أصحاب محمد ﷺ في علم عليّ إلّا كقطرة في سبعة أبحر».[۱]

**ز)** عبدالله بن مسعود یکی دیگر از صحابه پیامبر اکرم ﷺ، درباره امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌فرمایند: «إنّ القرآن أنزل علیٰ سبعة أحرف، ما منها حرفُ إلّا له ظهر و بطن و إنّ عليّاً بن أبي‌طالب عنده علم الظاهر و الباطن».[۲]

وی در روایت دیگری می‌فرمایند: «أعلم أهل المدينة بالفرائض علي بن أبي‌طالب»[۳] و در روایتی دیگر از پیامبر ﷺ این‌گونه نقل می‌کند: «قسّمت الحكمة عشرة أجزاء، فأعطي عليّ تسعة أجزاء و الناس جزءاً واحداً».[۴]

**ح)** عدی بن حاتم از اصحاب رسول گرامی اسلام ﷺ و یاران امیرالمؤمنین ﷺ درباره مقام علمی آن حضرت می‌گوید: «والله لئن كان إلى العلم بالكتاب و السنّة إنّه لأعلم الناس بهما و لئن كان إلى الإسلام إنّه لأخو نبي‌الله و الرأس في الإسلام و لئن كان إلى الزهد و العبادة إنّه لأظهر الناس زهداً و...».[۵]

---

۱. علم من و تمامی اصحاب محمّد ﷺ در مقایسه با علم حضرت علی ﷺ، قطره‌ای است در برابر هفت دریا. قندوزی، ينابيع المودة لذوي القربى: ج ۱، ص ۲۱۵، الباب الرابع عشر، في غزارة علمه ﷺ، ح ۲۵.

۲. قرآن بر اساس هفت حرف نازل شده است. هر حرفی دارای ظاهر و باطنی است و تمامی ظاهر و باطن آن حروف نزد حضرت علی ﷺ است. ابونعیم اصفهانی، حلية الأولياء و طبقة الأصفياء: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال علی بن ابی‌طالب ﷺ، ش ۴.

۳. ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۰۷، شرح حال علی بن ابی‌طالب ﷺ، ش ۱۸۷۵.

۴. حکمت به ده جزء تقسیم شده است. نُه بخش آن به حضرت علی ﷺ داده شده و یک جزء بهرهٔ سایر مردم است. ابونعیم اصفهانی، حلية الأولياء و طبقة الأصفياء: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال علی بن ابی‌طالب ﷺ، ش ۴؛ متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۱، ص ۶۱۵، ح ۳۲۹۸۲ و ج ۱۳، ص ۱۴۶، ح ۳۶۴۶۱ و حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت ﷺ: ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۱۴۶، ذیل آیه ۲۴۹ سوره بقره.

۵. به خدا قسم! اگر راهی به سوی علم به قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ باشد، یقیناً علی ﷺ آگاه‌ترین مردم به آن راه

←

ط ) عبدالله بن حجل می‌گوید: «أنت أعلمنا بربّنا و أقربنا بنبيّنا و خيرنا في ديننا».[۱]

ادعای ابن تیمیّه درباره کتاب محمد بن نصر مروزی دربارهٔ مسائلی که مسلمانان قول حضرت علی علیه‌السلام را نپذیرفته و اقوال سایر صحابه را به دلیل موافقت بیشتر با سنّت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پذیرفته‌اند، دروغی بیش نیست؛ زیرا کتاب مورد نظر، مخالفت‌های ابوحنیفه با فتاوا و بیانات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و عبدالله بن مسعود است، نه فتاوای کنار گذاشته شده حضرت علی علیه‌السلام. به راستی بین واقعیت و آن چه شخص مغرض و کج‌بین می‌بیند چه اندازه فاصله است!

### ۳. ابن تیمیّه و انکار آیه ولایت

ابن تیمیّه نزول آیه ﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَ هُمْ رَٰكِعُونَ**﴾ در شأن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را انکار کرده و می‌گوید: بعضی از راویان کذاب و دروغگو، نزول این آیه را در مورد حضرت علی علیه‌السلام و صدقه دادن آن حضرت در نماز دانسته‌اند اما تمامی محدثین صدقه دادن حضرت علی علیه‌السلام در نماز و نزول این آیه در حق آن حضرت را انکار کرده‌اند.[۲]

ابن تیمیّه با پیروی از امویان در تنقیص حضرت علی علیه‌السلام، با نادیده گرفتن روایات مختلف درباره شأن نزول این آیه و دروغگو دانستن راویان این احادیث و با بی‌توجهی به اقوال مفسرین شیعه و سنی، فضائل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را انکار کرده و دشمنی خود با اهل بیت پیامبر را به اثبات رسانده است.

---

← خواهد بود و اگر راهی به طرف اسلام باشد، حتماً علی، برادر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برترین شخصیت در اسلام است و اگر راهی به سوی زهد و عبادت باشد ایشان بارزترین فرد در زهد و دارای بالاترین حدّ عبادت در میان مردم است. ابن‌قتیبه، الإمامة و السياسة: ج ۱، ص ۱۰۶.

۱. ای علی! تو داناترین ما به پروردگارمان و نزدیک‌ترین ما به پیامبرمان و بهترین ما در دینمان هستی. ابن‌قتیبه، الإمامة و السياسة: ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. «و قد وضع بعض الكذّابين حديثاً مفترى أنّ هذه الآية نزلت في عليّ لمّا تصدّق بخاتمه في الصلاة و هذا كذبٌ بإجماع أهل العلم (بالنقل) و كذبه بيّنٌ من وجوه كثيرة». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۱، ص ۳۶۴ و ج ۴، ص ۶۵ ـ ۸۰.

سیوطی شافعی و حاکم حسکانی حنفی به نقل از عبدالرزاق صنعانی، عبد بن حمید، ابن‌جریر، ابوالشیخ، ابن‌مردویه، طبرانی، ابن‌ابی‌حاتم، ابن‌عساکر دمشقی شافعی، ابونعیم و خطیب بغدادی شافعی روایات متعددی را از امیرالمؤمنین علی ؑ، عبدالله بن عباس، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، ابورافع، انس بن مالک ـ خادم پیامبر اکرم ﷺ ـ سلمه بن کهیل، مجاهد، محمد حنفیه، عطاء بن سائب، ابن‌جریج و عتبه بن حکیم درباره صدقه دادن حضرت علی ؑ در نماز و نازل شدن این آیه در مورد آن حضرت، نقل می‌کنند.[۱]

آلوسی سلفی یکی دیگر از مفسران عامه معتقد است بیشتر مورخین نزول آیه شریفه در حق حضرت علی ؑ و صدقه دادن آن حضرت در نماز را پذیرفته‌اند.[۲]

قاضی ایجی، جرجانی، قوشچی و تفتازانی معتقدند: تمامی علما نزول آیه ولایت درباره حضرت علی ؑ و صدقه دادن آن حضرت در نماز را پذیرفته و بر آن اتفاق نظر دارند و یا این‌که اتفاق نظر عالمان را نقل کرده و رد نکرده‌اند.[۳]

ابوریحان بیرونی نیز اصل ماجرا و صدقه دادن حضرت علی ؑ را پذیرفته و می‌نویسد: امیرالمؤمنین در بیست و چهارم ذیحجه انگشتر خود را صدقه داد.[۴]

**۴. تطبیق آیات نازل شده در حق منافقین و کفار بر حضرت علی و فاطمه زهرا ؑ**

ابن‌تیمیه آیات نازل شده در حق منافقین و کفار را بر حضرت علی ؑ و فاطمه

---

۱. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳، ص ۹۸ و ۹۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده و حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت ؑ: ج ۱، ص ۱۶۱ـ۱۸۴، ح ۲۱۶ ـ ۲۴۰، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۲. «و غالب الأخباريين على أنّها نزلت في عليّ كرم الله تعالى وجهه». آلوسی سلفی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۶، ص ۴۵۸، سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. ایجی، المواقف: ج ۳، ص ۶۰۱، المقصد الرابع؛ جرجانی، شرح المواقف: ج ۸، ص ۳۶۰ و تفتازانی، شرح المقاصد في علم الكلام: ج ۲، ص ۲۸۸.

۴. ابوریحان بیرونی، الآثار الباقية عن القرون الخالية: ص ۲۹۷.

زهرا علیها السلام تطبیق داده و به تنقیص آن دو بزرگوار می‌پردازد.

وی با استناد به روایت «إنّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله طرقه (عليّاً) و فاطمة علیها السلام بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فقال لهم: ألا تُصَلّون؟ فقال عليّ: فقلت: يا رسول‌الله! إنّما أنفسنا بيد الله، فإذا شاء أن يبعثنا بعثنا، فانصرف رسول‌الله صلی الله علیه و آله حين قال له ذلك و لم‌يرجع إليه شيئاً، ثمّ سمعه و هو مدبر يضرب فخذه و هو يقول: ﴿ **وَ كَانَ ٱلْإِنْسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً** ﴾[1]»، که بخاری از طریق زهری از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند[2]، حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام را به سهل‌انگاری و کوتاهی در نماز و مجادله متهم می‌کند[3]، در حالی که عبدالله بن عباس شأن نزول آیه را نضر بن حارث دانسته و کلبی معتقد است آیه در حق اُبی بن خلف نازل شده است.[4]

### ۵. انکار فضائل حضرت علی علیه السلام

ابن تیمیّه به خاطر بغض و کینه‌ای که نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد و در جهت خدمت به امویان، بدون توجه به حدیث شریف «عليّ مع الحق و الحق معه

---

۱. سوره کهف، آیه ۵۴.

۲. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درِ خانه ما را زد و فرمود: آیا برای نماز بلند نمی‌شوید؟ عرض کردم: ای رسول خدا! خواب و بیداری ما دست خداست و اگر بخواهد ما را برای نماز بیدار می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این سخن، در حالی که آیه ﴿ وَكَانَ ٱلْإِنْسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾ را می‌خواند، برگشت. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۹۷، باب التهجد باليل، باب تحريض النّبيّ صلی الله علیه و آله على صلاة الليل و النوافل من غير إيجاب و ج ۴، ص ۲۶۷، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب قول الله تعالى: ﴿ وَكَانَ ٱلْإِنْسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾.

۳. «كما في الصحيح عن عليّ قال: طرقني رسول‌الله صلی الله علیه و آله و فاطمة، فقال: ألا تقومان تصليان؟ فقلت: يا رسول‌الله! إنّما أنفسنا بيد الله، إن شاء أن يبعثنا بعثنا. قال: فولّى و هو يقول: ﴿ وَكَانَ ٱلْإِنْسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾، فإنّه لمّا أمرهم بقيام الليل، فاعتلّ عليّ بالقدر و أنّه لو شاء أيقظنا، علم النّبيّ صلی الله علیه و آله أنّ هذا ليس فيه إلّا مجرد الجدل الذي ليس بحق، فقال: ﴿ وَكَانَ ٱلْإِنْسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۲، ص ۲۸۵.

۴. طبرسی، مجمع البيان في تفسير القرآن: ج ۶، ص ۳۵۷، ذیل تفسیر آیه مبارکه.

حیث کان »[۱] و اعتراف بزرگان عامه مانند احمد بن حنبل، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری که گفتند: فضائل و مناقبی که برای امیرالمؤمنین علی ﷺ نقل شده است، برای هیچ‌یک از صحابه نقل نشده است[۲]، بسیاری از فضائل و مناقب مسلّم و پذیرفته شده در حق آن حضرت را انکار کرده و مصداق کامل آیه ﴿ فَإِنَّهَا لَاتَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَ لَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ﴾[۳] گردیده است.

وی دشمنی کفار و منافقان با حضرت علی ﷺ را ثابت ندانسته[۴] و مطالب مربوط به شجاعت‌های آن حضرت در میدان‌های جنگ را دروغ و غیر واقعی[۵]، روایات

---

۱. «قال: و أتى محمد بن أبي‌بكر، فدخل على أخته عائشة، قال لها: أما سمعت رسول‌الله ﷺ يقول: عليّ مع الحق و الحق مع عليّ، ثمّ خرجت تقاتلينه بدم عثمان». ابن‌قتيبه، الإمامة و السياسة: ج ۱، ص ۷۸، التحام الحرب. «عن أبي ثابت مولى أبي‌ذر قال: دخلت على أمّ‌سلمة فرأيتها تبكي و تذكر عليّاً و قالت: سمعت رسول‌الله ﷺ يقول: عليّ مع الحق و الحق مع علي و لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض يوم القيامة». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۴، ص ۳۲۱، شرح حال يوسف بن محمد بن علی، ش ۷۶۴۳. «عن سعد بن أبي‌وقاص قال: سمعت رسول‌الله ﷺ يقول: عليّ مع الحق أو الحق مع عليّ حيث كان». هيثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۷، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۶، باب فيما كان في الجمل و صفين و غيرهما. برای آشنایی بیشتر با منابع و راویان حدیث مذکور به کتاب شریف الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۳، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۶، نقد و اصلاح حول الكتب و التآليف المزورة، منهاج السنة، مراجعه شود.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۱۱۶، كتاب معرفة الصحابة، ح ۴۵۷۲/۱۷۰، باب مناقب أميرالمؤمنين ﷺ؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۴۵، ص ۳۲۰، شرح حال حضرت علی ﷺ، ش ۵۰۲۵ و ج ۳، ص ۸۳ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ج ۷، ص ۸۹.

۳. سوره حج، آیه ۴۶.

۴. «و بُغض الكفّار و المنافقين لعمر أعظم من بُغضهم لعليّ بما لا نسبة بينهما، بل لم يعرف أنّ عليّاً كان يُبغضه الكفّار و المنافقون إلّا كما يُبغضون أمثاله». ابن‌تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۴، ص ۳۴۰.

۵. «بقي القسم الثالث و هو الطعن و الضرب و المبارزة، فوجدناه أقلّ مراتب الجهاد... و وجدناه يوم بدر و غيره كان أبوبكر معه، لايفارقه إيثاراً من النّبيّ ﷺ له بذلك و استظهاراً برأيه في الحرب و أُنساً بمكانه، ثمّ كان عمر ربما شُورك في ذلك و قد انفرد بهذا المحل دون عليّ و دون سائر الصحابة إلّا في الندرة... فوجدنا عليّاً لم ينفرد بالسيوف فيه، بل قد شاركه فيه غيره شركة العيان كطلحة و الزبير و سعد و من قتل في صدر الإسلام كحمزة ←

« أنا مدينةُ العلم و عليٌّ بابُها »[۱] و « أقضانا عليٌّ »[۲] را نیز از احادیث جعلی و موضوع و غیر ثابت در حق آن حضرت دانسته![۳]، تلمّذ و شاگردی عبدالله بن عباس نزد آن حضرت را باطل دانسته[۴] و معتقد است حضرت علی علیه‌السلام علم و دانش خود را از ابوبکر فرا گرفته است![۵]

### ۶. انکار عدالت حضرت علی علیه‌السلام

ابن تیمیّه نیمی از رعیت و مردم دوران خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را جزو معترضین به عدالت آن حضرت دانسته و با استناد به تکفیر حضرت علی علیه‌السلام توسط خوارج و متهم شدن ایشان به مشارکت در قتل عثمان توسط امویان، خلیفه مسلمانان را ظالم و غیر عادل معرفی می‌کند.[۶]

---

← وعبيدة بن الحارث بن عبدالمطلب و مصعب بن عمير و من الأنصار سعد بن معاذ و سماك بن خرشة و غيرهما و وجدنا أبابكر و عمر قد شاركاه في ذلك بحظ حسن و إن لم يلحقا بحظوظ هؤلاء و إنّما ذلك لشغلهما بالأفضل من ملازمة رسول‌الله صلی الله علیه و آله و مؤازرته في حين الحرب و قد بعثهما على البعوث أكثر مما بعث عليّاً و قد بعث أبابكر إلى بني‌فزارة و غيرهم و بعث عمر إلى بني‌فلان و ما نعلم لعليّ بعثاً إلّا إلى بعض حصون خيبر، ففتحه، فحصل أرفع أنواع الجهاد لأبي‌بكر و عمر و قد شاركا عليّاً في أقلّ أنواع الجهاد مع جماعة غيرهم» و «و قوله: إنّ جبرئيل قال و هو يعرج: لا سيف إلّا ذوالفقار و لا فتى إلّا عليّ، كذب باتفاق الناس... و هذا الكذب المذكور في ذي‌الفقار من جنس كذب بعض الجهال أنّه كان له سيف يمتدّ، إذا ضرب به كذا و كذا ذراعاً، فإنّ هذا مما يعلم العلماء أنّه لم‌يكن قطّ، لا سيف عليّ و لا غيره و لو كان سيفه يمتدّ مدّه يوم قاتل معاوية». همان، ص ۴۳۳ ـ ۴۴۱.

۱. ابن‌عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۰۵، شرح حال علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ش ۱۸۷۵.

۲. «قال عمر: أقرؤنا أُبي و أقضانا عليّ». بخاری، الجامع الصحيح معروف بـه صـحيح بـخاری: ج ۳، ص ۹۹، كتاب التفسير، باب قوله: ﴿ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ ﴾.

۳. «و حديث أنا مدينة العلم و عليّ بابها، أضعف و أوهى و لهذا إنّما يعدّ في الموضوعات و إن رواه الترمذي» و «فهذا الحديث ـ يعني حديث أقضاكم علي ـ لم‌يثبت و ليس له اسناد تقوم به الحجة». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۴، ص ۳۷۲ و ۳۷۱.

۴. «و قوله: ابن‌عباس تلميذ عليّ، كلام باطل». همان، ص ۳۸۴.

۵. «و المعروف أنّ عليّاً أخذ العلم عن أبي‌بكر». همان، ج ۳، ص ۵۱۳.

۶. «لكن نصف رعيّته يطعنون في عدله، فالخوارج يكفّرونه و غير الخوارج من أهل بيته و غير أهل بيته يقولون: ←

وی بدون توجه و دقت در حدیث شریف «علي مع الحق و الحق معه حيث ما كان»، صحابه را محور حق قرار داده و بیعت نکردن چند نفر با حضرت علی ﷺ و مبارزه با آن حضرت را دلیل حق نبودن حضرت علی ﷺ می‌داند.[۱]

### ۷. ارزیابی ابن‌تیمیه از خلافت حضرت علی ﷺ و جنگ‌های آن حضرت

ابن‌تیمیّه با مقایسه کردن دوران خلافت امیرالمؤمنین علی ﷺ با دوران خلافت عمر و عثمان، دوران خلافت عمر و عثمان را برای مردم بهتر دانسته و می‌گوید: رحمت و مهربانی که در زمان خلافت عمر و عثمان بود، در زمان خلافت علی ﷺ وجود نداشت.[۲]

ابن‌تیمیّه در ارزیابی خود از جنگ‌های سه‌گانه حضرت علی ﷺ، گستاخانه به امیرالمؤمنین جسارت می‌کند و معتقد است جنگ‌های آن حضرت با عایشه، طلحه، زبیر و معاویه، به خاطر دین و آخرت نبود، بلکه حضرت علی ﷺ برای رسیدن به قدرت و حکومت با مخالفان خود جنگید.

ابن‌تیمیّه با این تحلیل، حضرت علی ﷺ را ـ نعوذبالله ـ فردی دنیاطلب و باعث فساد در سرزمین‌های اسلامی دانسته و آن حضرت را در آخرت نیز، از افراد سعادتمند نمی‌داند.[۳]

وی در اظهار نظری دیگر درباره جنگ جمل و صفین، معتقد است حضرت

---

← إنّه لم‌ينصفهم و شيعة عثمان يقولون: إنّه ممّن ظلم عثمان و بالجملة لم‌يظهر لعليّ من العدل مع كثرة الرعيّة و انتشارها ما ظهر لعمر و لا قريب منه». همان، ص ۵۲۹.

۱. «و أمّا عليّ فكثير من السابقين الأولين لم‌يتّبعوه و لم‌يبايعوه و كثير من الصحابة و التابعين قاتلوه». همان، ج ۴، ص ۵۱۶.

۲. «و لم‌يكن في خلافة عليّ للمؤمنين الرحمة التي كانت في زمن عمر و عثمان». همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳. «و عليّ يقاتل ليطاع و يتصرف في النفوس و الأموال، فكيف يجعل هذا قتالاً على الدين». همان، ج ۴، ص ۵۶۹. «و قتل النفوس فساد، فمن قتل النفوس على طاعته كان مريداً للعلوّ في الأرض و الفساد، فمن أراد العلو في الأرض و الفساد لم‌يكن من أهل السعادة في الآخرة». همان، ج ۳، ص ۱۴۳.

علی ﷷ بنا به تشخیص شخصی خود و بدون اینکه دستوری از پیامبر اکرم ﷺ داشته باشد، به جنگ با عایشه، طلحه، زبیر و معاویه پرداخته و باعث کشته شدن مسلمانان زیادی گردید. اکثر صحابه پیامبر نیز لزومی در همراهی آن حضرت در این دو جنگ ندیده و او را همراهی نکردند.[۱]

به خوبی روشن است که ابن تیمیّه در مقام دفاع از معاویه و توجیه جنایات او قرار گرفته است و اعمال ننگین او را به امیرالمؤمنین علی ﷷ نسبت می‌دهد.

جهت روشن شدن حق برای ابن تیمیّه و همفکران او و کشیده شدن خط بطلان بر تمامی تردیدها و شبهات، سخنان جرجانی و ابن‌عربی دو تن از بزرگان عامه را ذکر می‌کنیم و سپس دو روایت از پیامبر اکرم ﷺ را نقل خواهیم کرد.

مناوی به نقل از جرجانی در کتاب *«الإمامة»* می‌نویسد: تمامی فقهای حجاز و عراق از هر دو گروه حدیث و رأی، از جمله مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و بخش اعظمی از متکلمان و مسلمانان، بر این باورند که حضرت علی ﷷ در جنگ با اهل صفین (شامیان) و اهل جمل (عایشه، طلحه و زبیر) درست عمل کرده است و تمامی کسانی که با آن حضرت جنگیدند، ظالم و متجاوزند.[۲]

---

۱. «و أمّا قتال الجمل و صفين فقد ذكر علي ﷵ أنّه لم يكن معه نصّ من النّبيّ ﷺ و إنّما كان رأياً و أكثر الصحابة لم يوافقوه على هذا القتال، بل أكثر أكابر الصحابة لم يقاتلوا لا مع هؤلاء و لا مع هؤلاء، كسعد بن أبي‌وقاص وابن‌عمر و أسامة بن زيد و محمد بن مسلمة و أمثالهم من السابقين الأولين من المهاجرين و الأنصار والذين اتبعوهم بإحسان مع أنّهم معظّمون لعليّ يحبّونه و يوالونه و يقدّمونه على من سواه و لا يرون أنّ أحداً أحقّ بالإمامة منه في زمنه، لكن لم يوافقوه في رأيه في القتال». همان، ج ۳، ص ۷۱۵. «إنّ القتال كان قتال فتنة بتأويل لم يكن من الجهاد الواجب و لا المستحب». همان، ج ۴، ص ۹۶. «و قتل خلقاً كثيراً من المسلمين الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و يصومون و يصلون». همان، ج ۳، ص ۷۲۹.

۲. «قال الإمام عبدالقاهر الجرجاني في كتاب الإمامة: أجمع فقهاء الحجاز و العراق من فريقي الحديث و الرأي منهم مالك و الشافعي و أبوحنيفة و الأوزاعي و الجمهور الأعظم من المتكلمين و المسلمين أنّ عليّاً مصيب في قتاله لأهل صفين كما هو مصيب في أهل الجمل و أنّ الذين قاتلوه بغاةٌ ظالمون له». مناوى شافعى، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۶، ص ۴۷۷، شرح حديث «ويح عمار تقتله الفئة الباغية»، ش ۹۶۴۰.

ابن‌عربی یکی دیگر از علمای عامه نیز می‌نویسد: تمامی علمای اسلام و ادله دینی حضرت علی ﷺ را امام دانسته و کسانی که به جنگ با او پرداختند، متجاوز بوده و پیکار با چنین افرادی برای برگرداندن آنان به حق و پذیرش صلح، واجب بوده است.[۱]

حضرت علی ﷺ می‌فرمایند: رسول خدا ﷺ دربارهٔ جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین به من خبر دادند.[۲]

زید بن وهب می‌گوید: اطراف حذیفه جمع شده بودیم. حذیفه از ما پرسید: اگر اصحاب و یاران پیامبر دو گروه شده و با هم به نبرد بپردازند، چگونه عمل خواهیدکرد؟

بعضی از اصحاب حذیفه گفتند: ای اباعبدالله! اگر چنین امری اتفاق افتاد، تکلیف چیست؟

حذیفه در پاسخ فرمود: با گروهی که به سوی حضرت علی ﷺ دعوت می‌کند، همراه شوید زیرا این گروه بر کشتی هدایت سوارند.[۳]

## محمد بن عبدالوهاب و دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت

محمد بن عبدالوهاب نیز با پیروی از معاویه و کراهت داشتن از شنیدن درود

---

۱. «فتقرر عند علماء المسلمين و ثبت بدليل الدين أنّ عليّاً ﷺ كان إماماً و أنّ كلّ من خرج عليه باغ و أنّ قتاله واجب حتّى يفيء إلى الحقّ و ينقاد إلى الصلح». ابن‌عربی، أحكام القرآن: ج ۴، ص ۱۵۰، تفسير آيه ۹ سوره حجرات، المسألة الرابعة و قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ج ۸، ص ۴۴۹ ـ ۴۵۰، تفسير آيه ۹ سوره حجرات، به نقل از ابن‌عربی.

۲. هيثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۷، ص ۲۳۸، كتاب الفتن، باب فيما كان بينهم يوم صفين. تمامی رجال اين روايت غير از ربيع بن سعيد از رجال صحيح بخاری و مسلم هستند، ربيع بن سعيد نيز توسط ابن‌حبان بستی شافعی توثيق شده است.

۳. «عن زيد بن وهب قال: بينا نحن حول حذيفة إذ قال: كيف أنتم و قد خرج أهل بيت نبيكم ﷺ فرقتين، يضرب بعضهم وجوه بعض بالسيف؟ فقلنا: يا أباعبدالله! و إنّ ذلك لكائن؟ فقال بعض أصحابه: يا أباعبدالله! فكيف نصنع إن أدركنا ذلك الزمان؟ قال: أنظروا الفرقة التي تدعو إلى أمر عليّ، فالزموها، فإنّها على الهدى». همان، ص ۲۳۶، كتاب الفتن، باب فيما كان في الجمل و صفين و غيرهما. رواه البزاز و رجاله ثقات.

و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرستادن صلوات بعد از اذان و پخش آن از مناره‌ها توسط مؤذنین بویژه در شب‌های جمعه و باکشتن مؤذن نابینایی به همین جرم، سوزاندن تمام کتاب‌هایی که در فضیلت صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته شده بود، پستچی و نامه‌رسان دانستن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، مشرک خواندن زائرین قبر شریف نبوی و ممانعت از زیارت قبر آن حضرت و جلوگیری از توسل وکافر دانستن متوسلین به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دشمنی خودش را با پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت آن حضرت نشان داد.[1]

## توثیق دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و نقل روایت از آنان

یکی از بدعت‌های شوم و ناپسندی که توسط بنی‌امیه در میان جامعه اسلامی و مسلمانان پایه‌گذاری شد و در قرون بعدی توسط جریان وهابیت رواج بیشتری پیدا کرد، دشمنی با اهل بیت پیامبر، سبّ و لعن آنان مخصوصاً صحابی بزرگوار، جانشین و وصی ایشان، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود. این بدعت شوم، به خاطر تحریکات و تلاش‌های بعضی از وهابی‌ها و سلفی‌ها، بین محدثان و راویان اهل سنت نیز گسترش پیداکرده و متأسفانه علمای اهل سنت نیز جواب روشن و عکس العمل قاطعی مقابل جریان دعوت به بغض و دشمنی و تحقیر اهل‌بیت علیهم‌السلام نداده‌اند.

یکی از جلوه‌های دشمنی وهابیت و پیشوایان آنان با پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت آن حضرت، تجلیل و تکریم دشنام‌دهندگان به زوج بتول و پدر سبطین، حضرت علی علیه‌السلام و توثیق چنین راویانی و نقل روایت از آنان توسط وهابیت است.

به نمونه‌هایی از این تفکر و روش اشاره می‌کنیم:

### ۱. مروان بن حکم

دشمنی مروان بن حکم با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و برخوردهای بی‌ادبانه و اهانت‌آمیز وی

---

۱. به فصل چهارم از بخش اول مراجعه شود.

با امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن و امام حسین ﷺ سیدا شباب اهل الجنة بر هیچ کس پوشیده نیست. جای تعجب و شگفتی است که بخاری در کتاب صحیح خود از مروان بن حکم حدیث نقل کرده است و مورد انتقاد و اعتراض بعضی از علمای اهل سنت نیز واقع شده است.[1]

احمد بن حنبل نیز همچون بخاری دشمنی مروان بن حکم با حضرت علی ﷺ را منافی عدالت و وثاقت ندانسته و به نقل روایت از مروان پرداخته است.[2]

### ۲. ابولبید لمازة بن زَبّار ازدی جهضمی بصری

لمازة[3] بن زبار یکی از راویانی است که نصب و دشمنی او بـا اهـل بـیت پـیامبر خصوصا حضرت علی ﷺ بر همگان آشکار است.

هنگامی که از وی سؤال می‌شود: آیا علی ﷺ را دوست داری؟ در جواب می‌گوید: چگونه کسی راکه در یک صبحدم شش هزار نفر از اقوام مراکشت، دوست داشته باشم؟![4]

و زمانی که زبیر بن خِرّیت علت سبّ امیرالمؤمنین علی ﷺ را از لمازه می‌پرسد، در پاسخ می‌گوید: چرا دشنام ندهم کسی راکه هنوز آفتاب همه جا را فرا نگرفته بود (در مدت کوتاهی) ۲۵۰۰ نفر از طایفه ماکشت؟[5]

---

۱. «عاب الاسماعيلي على البخاري تخريج حديثه». ابن‌حجر عسـقلانی شـافعی، تـهذیب التـهذیب: ج ۱۰، ص ۸۳، شرح حال مروان، ش ۱۶۷.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۶۳، مسند عثمان بن عفان، و ص ۹۵ و ۱۳۶، مسند علی بن ابـی‌طالب و ج ۲، ص ۳۲۰، مسند ابوهریره و ج ۳، ص ۴۵۶، حدیث کعب بن مالک و ج ۵، ص ۱۲۵، حدیث عبدالرحمن بن اسود و ج ۵، ص ۱۸۴ و ۱۸۷ حدیث زید بن ثابت.

۳. ضبط لمازه را عده‌ای به کسر لام و برخی به ضم لام ثبت کرده‌اند.

۴. «عن مطر بن حمران: كنّا عند أبي‌لبيد، فقيل له: أتُحبّ عليّاً؟ فقال: (أ)أحبّ عليّاً و قد قتل من قومي في غداة واحدة ستّة آلاف». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۰، ص ۳۰۴ و ۳۰۶، شـرح حـال لمازه، ش ۵۸۵۳ و مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۵، ص ۴۳۳، شرح حال لمازه، ش ۵۵۹۹ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۸، ص ۴۱۰، شرح حال لمازه، ش ۸۳۱.

۵. «ألا أسبّ رجلاً قتل منّا خمسمائة و ألفين و الشمس هاهنا». محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوك ←

عباس دوری به نقل از یحیی بن معین می‌گوید: لمازه بسیار فحاش و ناسزاگو به حضرت علی علیه السلام بود و به آن حضرت ناسزا می‌گفت.[۱]

ابن‌ماکولا می‌گوید: «کان منحرفاً عن علي علیه السلام».[۲]

عده‌ای بدون توجه و لحاظ نصب و دشمنی لمازه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به تمجید و تجلیل از وی پرداخته و او را توثیق کرده‌اند.

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت با چشم‌پوشی از دشمنی لمازه با خلیفه مسلمانان و سب و لعن آن حضرت، وی را «صالح الحدیث» دانسته و به تعریف و تمجید بسیار از او پرداخته است.[۳]

ابن‌سعد وی را در طبقه دوم از اهل بصره ذکر کرده و او را توثیق می‌کند و می‌گوید: «سمع من عليّ و کان ثقة و له أحادیث».[۴]

ابن‌حبان بستی شافعی نیز وی را به عنوان شخص ثقه و مورد اطمینان، در کتاب «*الثقات*» خود ذکر کرده است.[۵]

ذهبی سلفی با تصریح به ناصبی بودن لمازه، می‌نویسد: وی در جنگ جمل حاضر بود (و در کنار عایشه با حضرت علی علیه السلام خلیفه مسلمانان جنگید) «و کان

---

← معروف به تاریخ طبری: ج ۳، ص ۶۱، حوادث ۳۶ هجری قمری، ما روي من کثرة القتلی یوم الجمل وابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۸، ص ۴۱۱، شرح حال لمازه، ش ۸۳۱.

۱. «کان شتّاماً... کان یشتم علی بن أبي‌طالب علیه السلام». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۸، ص ۴۱۰، شرح حال لمازه، ش ۸۳۱.

۲. ابن‌ماکولا، الإکمال في رفع الإرتیاب عن المؤتلف و المختلف في الأسماء و الکنیٰ و الأنساب: ج ۴، ص ۱۷۴، باب زبار و زیار.

۳. «حرب بن اسماعیل کرمانی می‌گوید: سمعت احمد بن حنبل یقول: کان أبولبید صالح الحدیث و أثنیٰ علیه ثناءً حسناً». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۷، ص ۱۸۲، شرح حال لمازه، ش ۱۰۳۳؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۳، ص ۲۳۴، شرح حال لمازه، ش ۵۹۷۰ و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۵، ص ۴۳۳، شرح حال لمازه، ش ۵۵۹۹.

۴. ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۷، ص ۲۱۳.

۵. ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۵، ص ۳۴۵، باب اللام.

ناصبیّاً، ینال من علي ﷺ و یمدح یزید». [۱]

ذهبی سلفی در جای دیگر بدون توجه به پرونده لمازه به توثیق وی پرداخته و می‌گوید: «أبولبید... ثقةٌ إلّا أنّه کان یشتم علیّاً». [۲]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی با اعتراف به ناصبی بودن لمازه و جسارتش به امیرالمؤمنین علی ﷺ، حضور در جنگ جمل در کنار عائشه و نبرد با حضرت علی ﷺ و مدح و ستایش یزید توسط لمازه[۳]، می‌گوید: «صدوق ناصبي». [۴]

وی با مطرح کردن این سؤال که چرا افراد ناصبی مانند لمازه توسط علمای رجال توثیق شده‌اند؟ بغض و کینه نواصب نسبت به حضرت علی ﷺ را دیانت دانسته و به توجیه شتم و سبّ و لعن امیرالمؤمنین علی ﷺ توسط نواصب پرداخته و راه را برای سبّ و لعن پیامبر اکرم ﷺ توسط کفار قریش و یهود و نصارا هموار کرده است. [۵]

ترمذی، ابن‌ماجه، ابوداود و احمد بن حنبل با چشم‌پوشی از پرونده و سوابق لمازه به نقل روایت از وی پرداخته‌اند! [۶]

---

۱. ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۴۱۹، شرح حال لمازه، ش ۶۹۸۹.

۲. ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۵۶۵، شرح حال ابولبید، ش ۱۰۵۴۵.

۳. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان المیزان: ج ۴، ص ۵۹۲، من اسمه لقیط و لمازة، شرح حال لمازه، ش ۶۸۳۰.

۴. همو، تقریب التهذیب: ج ۲، ص ۱۳۸، حرف اللام، شرح حال لمازه، ش ۵.

۵. «و قد کنت استشکل توثیقهم الناصبي غالباً و توهینهم الشیعة مطلقا و لا سیّما أنّ علیّاً ورد في حقّه لا یحبّه إلّا مؤمن و لا یبغضه إلّا منافق، ثمّ ظهر لي في الجواب عن ذلك أنّ البغض هاهنا مقیّد بسبب و هو کونه نصر النّبيّ ﷺ، لأنّ من الطبع البشري بغض من وقعت منه إساءة في حق المبغض و الحب بعکسه و ذلك ما یرجع إلی أمور الدنیا غالباً... فأکثر من یوصف بالنصب یکون مشهوراً بصدق اللهجة و التمسك بأمور الدیانة... أنّ الناصبة اعتقدوا أنّ علیّاً قتل عثمان أو کان أعان علیه، فکان بغضهم له دیانة بزعمهم، ثمّ انضاف إلی ذلك أنّ منهم من قُتلت أقاربُه في حروب علي». همو، تهذیب التهذیب: ج ۸، ص ۴۱۱، شرح حال لمازه، ش ۸۳۱.

۶. ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۵۵۹، کتاب البیوع، باب ۳۴، ح ۱۲۵۸؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۲، ص ۸۰۳، کتاب الصدقات، باب الأمین یتجر فیه فیربح، ح ۲۴۰۲؛ ابوداود

←

لمازه بن زبار با مدح و ستایش و نقل مناقب یزید بن معاویه قاتل امام حسین علیه السلام و عامل اصلی فاجعه حره، علاوه بر نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، ارادت و وابستگی خود به امویان را نیز به اثبات رسانده و خود را در اعمال زشت و ننگین آنان شریک ساخته است.

ابوریحان در توصیف فاجعه حرّه می‌گوید: این واقعه در ۲۹ ذی‌الحجه اتفاق افتاد. مردم مدینه در این حادثه توسط بنی‌امیه کشته شدند و اموالشان توسط سپاه شام غارت شد. حرمت مهاجران و انصار شکسته شده و زنان آنان مورد تجاوز امویان قرار گرفتند. خداوند متعال کسانی راکه رسولش لعن کرده، لعنت کند. آنهایی که اعمال زشت و نامشروعی را در مدینه مرتکب شدند. خداوند متعال ما را به فساد روی زمین راضی نکند.[۱]

کسی که با حضرت علی علیه السلام وصیّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلیفه مسلمانان دشمن بوده و آن حضرت را سبّ و لعن کرده و به او دشنام می‌دهد و در جنگ جمل با آن حضرت به جنگ پرداخته و یزید بن معاویه، قاتل امام حسین علیه السلام را مدح و ستایش می‌کند، سزاوار بغض، کینه و دشمنی است یا توثیق و نقل روایت و توجیه نصب و عداوت وی؟!

ای کاش می‌دانستیم سبّ و لعن خلیفه مسلمین چگونه با توثیق و صالح الحدیث بودن جمع می‌شود و اگر لمازه به خلیفه اول، دوم و سوم دشنام می‌داد و آنان را سبّ و لعن می‌کرد، آیا باز هم ثقه و صالح الحدیث بود؟! یا این‌که به جرم سبّ و لعن خلفا و اتهام رافضی بودن، تکفیر شده و جواز قتل وی امضا می‌شد؟!

---

← سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۵۶، کتاب البیوع، باب في الشركة، ح ۳۳۸۵ و احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۴۴، مسند عمر بن خطاب و ج ۳، ص ۱۶۰، مسند انس بن مالك و ج ۴، ص ۳۷۶، حدیث عروة بن أبی‌الجعد عن النّبيّ صلی الله علیه و آله.

۱. ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص ۲۹۷ و سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، ج ۱، ص ۱۲۶ـ۱۳۴.

### ۳. حَرِیز بن عثمان حِمصی رَحَبی[۱]

حریز بن عثمان یکی دیگر از نواصب و دشمنان اهل بیت ﷺ است که با سبّ و لعن و وضع حدیث در تنقیص حضرت علی ﷺ ارادت خود به معاویه و حزب اموی را نشان داده است.

یزید بن هارون می‌گوید: حریز بن عثمان می‌گفت: معاویه امام ما است و علی امام شما.[۲]

علی بن عیاش می‌گوید: حریز بن عثمان می‌گفت: حضرت علی را دوست ندارم، زیرا در جنگ صفین عده‌ای از اقوام مراکشت.[۳]

عمران بن أبان (أیاس) می‌گوید: حریز بن عثمان (درباره حضرت علی ﷺ) می‌گفت: «لاأحبّه، قتل آبائي».[۴]

اسماعیل بن عیاش می‌گوید: روزی با حریز بن عثمان در یک کجاوه همسفر شدم. حریز به حضرت علی ﷺ دشنام می‌داد. به وی گفتم: اباعثمان! چرا به پسر عموی پیامبر و همسر دختر آن حضرت (داماد پیامبر) این گونه هتاکی می‌کنی؟ حریز با بی‌ادبی تمام گفت: ای حمار! اگر ساکت نشوی به سینه‌ات می‌کوبم و تو را

---

۱. رَحَبی به فتح راء و حاء، منسوب به بنی‌رحبه، طائفه‌ای از حِمیَر. سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۴۹، باب الراء و الحاء.

۲. «لنا إمامنا (معاوية) و لكم إمامكم (علي ﷺ)». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۸۱، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۳۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۰۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶.

۳. «لاأحبّه لأنّه قتل من قومي يوم صفين جماعة». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۸۰، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۳۵.

۴. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ذهبی سلفی، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۴۷۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۷۹۲ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۰۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶.

از کجاوه به بیرون پرت می‌کنم.[۱]

اسماعیل بن عیاش در جای دیگر می‌گوید: از مصر تا مکه با حریز بن عثمان همراه بودم. حریز در طول راه به حضرت علی علیه‌السلام فحش می‌داد و آن حضرت را لعن می‌کرد.[۲]

وی ماجرای دیگری از توهین و جسارت حریز بن عثمان به حضرت علی علیه‌السلام را چنین نقل می‌کند: از حریز بن عثمان شنیدم که می‌گفت: روایتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد علی نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى» روایت درستی است، اما راوی بخشی از آن را اشتباه شنیده است.

اسماعیل بن عیاش می‌گوید: پرسیدم کدام بخش از روایت درست نیست؟

حریز بن عثمان گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به علی فرمودند: «أنت منّي مكان قارون من موسى»، اما راوی اشتباه شنیده است.

پرسیدم: چه کسی این روایت را این‌گونه که تو می‌گویی نقل کرده است؟

گفت: از ولید بن عبدالملك شنیدم که بر بالای منابر این‌گونه نقل می‌کرد.[۳]

هنگامی که از یحیی بن صالح علت کنار گذاشتن روایات حریز را می‌پرسند، در پاسخ می‌گوید: هفت سال نماز صبح را با حریز بن عثمان خواندم. در طول این هفت

---

۱. «خرجت مع حريز بن عثمان و كنت زميله، فسمعته يقع في عليّ، فقلت: مهلاً يا أباعثمان! ابن عمّ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و زوج إبنته. فقال: أسكت يا رأس الحمار لأضرب صدرك فألقيك من الحمل». ابن‌حبان بستی شافعی، المجروحين: ص ۲۶۹، شرح حال حريز بن عثمان و سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۵۰، باب الراء و الحاء.

۲. «عادلت حريز بن عثمان من مصر إلى مكة، فجعل يسبّ علياً و يلعنه». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۱۱۵۷، و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۰۹، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۴۳۶.

۳. «اسماعيل بن عياش قال: سمعتُ حريز بن عثمان قال: هذا الذي يرويه الناس عن النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قال لعليّ: أنت منّي بمنزلة هارون من موسى، حقٌ و لكن أخطأ السامع. قلت: فما هو؟ فقال: إنّما هو: أنت منّي بمنزلة قارون من موسى. قلت: عن من ترويه؟ قال: سمعت الوليد بن عبدالملك يقوله و هو على المنبر». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۰۹، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۴۳۶.

سال هر روز تا ۷۰ بار حضرت علی ﷺ را لعن نمی‌کرد از مسجد خارج نمی‌شد. چگونه از چنین کسی روایت نقل کنم؟[۱]

یحیی بن مغیره به نقل از جریر می‌گوید: حریز بن عثمان بر بالای منابر به حضرت علی ﷺ فحش می‌داد.[۲]

ابن‌حبان بستی شافعی، سمعانی شافعی و ابن‌اثیر جزری شافعی می‌نویسند: حریز بن عثمان هر روز در دو نوبت صبح و شام حضرت علی ﷺ را ۱۴۰ بار لعن می‌کرد (صبح ۷۰ بار و شام نیز ۷۰ مرتبه). هنگامی که علت لعن و سبّ حضرت علی ﷺ را از وی می‌پرسند، کشته شدن پدران و اجدادش به دست حضرت علی ﷺ را علت سب و لعن آن حضرت بیان می‌کند.

ابن‌حبان، سمعانی و ابن‌اثیر در ادامه به روایتی که متضمن توبه حریز بن عثمان از اعمال زشت خود است، اشاره کرده و توبه وی را ثابت نمی‌دانند.[۳]

ماجرای مؤاخذه شدن یزید بن هارون در عالم برزخ، به خاطر نقل روایت از حریز بن عثمان نیز در بسیاری از کتب تراجم نقل شده است.[۴]

---

۱. «كيف أكتب عن رجل صليّت معه الفجر سبع سنين، فكان لايخرج من المسجد حتّى يلعن علياً سبعين مرّة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۱۰، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۴۳۶.

۲. «أنّ حريزاً كان يشتم علياً على المنابر». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۷، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۱۱۵۷.

۳. «كان يلعن علي بن أبي‌طالب ﷺ بالغداة سبعين مرّة و بالعشي سبعين مرّة، فقيل له فی ذلك، فقال: هو القاطع رؤوس آبائي و أجدادي بالقوس... و كان علی بن عياش يحكي رجوعه عنه و ليس ذلك بمحفوظ عنه». ابن‌حبان بستی شافعی، المجروحين: ص ۲۶۸، شرح حال حريز بن عثمان و سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۵۰، باب الراء و الحاء. «حريز بن عثمان... وكان ناصبياً يبغض علياً ﷺ و يسبّه كلّ يوم سبعين مرّة بكرة و سبعين مرّة عشاء و حكي عنه التوبة من ذلك و لايصحّ». ابن‌اثير جزری شافعی، اللباب في تهذيب الأنساب: ج ۲، ص ۱۹.

۴. «أبويافع (ابورافع) بن بنت يزيد بن هارون قال: رأيت يزيد بن هارون في المنام، فقلت: ما فعل بك ربّك؟ قال: غفر لي و شفعني و عاتبني. فقلت له: أما قد غفر لك فقد علمتُ، ففيم عاتبك؟ قال: قال لي: يزيد بن

←

ابن‌حجر به نقل از ازدی، یکی از روایات جعلی حریز بن عثمان در مذمت و تنقیص حضرت علی علیه‌السلام را نقل کرده و می‌نویسد: حریز بن عثمان می‌گفت: هنگامی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواستند سوار مرکب شوند، علی بن ابی‌طالب طناب دور کمر مرکب را باز کرد تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مرکب سقوط کند.[1]

ازدی و یحیی بن صالح به خاطر همین مواضع خصمانه و بی‌ادبانه حریز بن عثمان، از وی دوری جسته و روایات او را نقل نکرده‌اند.[2]

احمد بن حنبل، یحیی بن معین، معاذ بن معاذ، ابن‌ابی‌حاتم رازی، ابن‌عدی، ذهبی سلفی، ابن‌حجر عسقلانی شافعی، ابن‌مدینی، دُحَیم، مُفَضّل بن غسان، عجلی، عمرو بن علی و ابوبکر بغدادی بدون در نظر گرفتن مواضع خصمانه حریز بن عثمان درباره حضرت علی علیه‌السلام، صحابی بزرگ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلیفه بر حق او و امام مسلمانان و با چشم‌پوشی از دشمنی وی با اهل بیت علیهم‌السلام، وی را توثیق کرده‌اند.[3]

---

← هارون! کتبتَ عن حریز بن عثمان؟ قال: قلت: یا ربّ! ما رأیت منه إلّا خیراً. قال: إنّه کان یشتم علي بن أبي‌طالب علیه‌السلام». ابن‌حبان بستی شافعی، المجروحین: ص ۲۶۸، شرح حال حریز بن عثمان و سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۵۰، باب الراء و الحاء و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۷، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷.

۱. «أنّ حریز بن عثمان روی أنّ النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لمّا أراد أن یرکب بغلته جاء علي بن أبي‌طالب، فحل حزام البغلة لیقع النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶.

۲. «من کانت هذه حاله لایروی عنه». یحیی بن صالح وحاظی می‌گوید: «أملی علي حریز بن عثمان عن عبدالرحمن بن میسرة عن النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیثاً في تنقیص علي بن أبي‌طالب لایصلح ذکره، حدیث معقل منکر جداً لایروي مثله من یتقي الله، قال الوحاظي: فلمّا حدّثني بذلك قمت عنه و ترکته». همان.

۳. احمد بن حنبل با آگاهی از مواضع حریز بن عثمان با عبارات مختلف به توثیق وی پرداخته و می‌گوید: «حریز ثقةٌ ثقةٌ ثقةٌ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۸۰، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۳۵. ابوداود می‌گوید: درباره حریز بن عثمان از احمد بن حنبل سؤال کردم، وی پاسخ داد: «ثقة ثقة ثقة». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ذهبی سلفی، ←

.....................................................................

← میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۴۷۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۷۹۲ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶ و در جای دیگر می‌گوید: «لیس بالشام أثبت من حریز إلّا أن یکون بحیر بن سعد». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۳، ص ۲۸۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۲۸۸ و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۰، ص ۱۲۳، حوادث و وفیات ۱۶۱ ـ ۱۷۰ هجری قمری، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۶۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶ و هنگامی که از احمد بن حنبل درباره حریز و ابوبکر بن ابی‌مریم و صفوان سؤال می‌شود، در پاسخ می‌گوید: «لیس فیهم مثل حریز، لیس أثبت منه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. احمد بن ابی‌یحیی به نقل از احمد بن حنبل می‌گوید: «حدیث حریز نحو ثلاثمائة و هو صحیح الحدیث إلّا أنّه یحمل علی عليّ ﷺ». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. یحیی بن معین نیز حریز بن عثمان را ثقه می‌داند. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۸۱، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۳۵. معاذ بن معاذ می‌گوید: «لاأعلم أنّي رأیت شامیاً أفضل من حریز» وبنا به نقل دیگر می‌گوید: «لاأعلم أنّي رأیت بالشام أحداً أفضله علیه». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۸۱، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۳۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. ابوحاتم رازی با حسن الحدیث دانستن حریز بن عثمان می‌گوید: «لاأعلم بالشام أثبت منه... و هو ثقة متقن». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۳، ص ۲۸۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۲۸۸. ابن‌عدی می‌گوید: «حریز من الاثبات في الشامیین و قد وثقه القطان». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. ذهبی سلفی در مورد حریز بن عثمان می‌گوید: «کان متقنا ثبتا». میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۴۷۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۷۹۲ و در جای دیگر می‌گوید: «حریز بن عثمان... ثقة، له نحو مائتي حدیث و هو ناصبي». الکاشف في معرفة من له روایة في الکتب الستة: ج ۱، ص ۲۱۴، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۵۶/۹۹۴. ابن‌حجر عسقلانی شافعی با اعتراف به ناصبی بودن حریز بن عثمان به توثیق وی پرداخته و می‌گوید: «ثقة ثبت». تقریب التهذیب: ج ۱، ص ۱۵۹، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۲۱۴. ابن‌مدینی می‌گوید: «لم‌یزل من أدرکناه من أصحابنا یوثقونه». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵،
←

بخاری، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه، احمد بن حنبل و بسیاری از علمای اهل سنت و سلفی نیز بدون توجه به مواضع خصمانه حریز بن عثمان به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[1]

← شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. دحیم می‌گوید: «حمصي جيّد الاسناد صحيح الحديث» و در جای دیگر می‌گوید: «ثقة». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۵، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. مفضل بن غسان می‌گوید: «ثبت» و در جای دیگر می‌گوید: «يقال في حريز مع تثبته أنّه كان سفيانياً». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. عجلی درباره حریز می‌گوید: «شامي ثقة و كان يحمل على عليّ». تاریخ الثقات: ص ۱۱۲، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۲۶۷. عمرو بن علی می‌گوید: «كان ينتقص علياً و ينال منه وكان حافظاً لحديثه» و در جای دیگر می‌گوید: «ثبتٌ شديد التحامل على عليّ». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۶، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۴۳۶. ابوبکر بغدادی صاحب «تاریخ الحمصیین» درباره حریز بن عثمان می‌گوید: «لم يكن له كتاب، إنّما كان يحفظ، لا يختلف فيه، ثبت في الحديث». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۲۳۴، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۵۷.

۱. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۲۶۶، کتاب بدء الخلق، باب مناقب قریش و ج ۲، ص ۲۷۱، کتاب بدء الخلق، باب صفة النّبيّ ﷺ؛ ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۵۸۰، کتاب الزهد، ح ۲۳۵۹؛ ابوداود سجستانی، سنن ابوداود: ج ۱، ص ۳۰، کتاب الطهارة، باب صفة وضوء النّبيّ ﷺ، ح ۱۲۱ و ۱۲۲ و ج ۱، ص ۱۱۴، کتاب الصلاة، باب في وقت العشاء الآخرة، ح ۴۲۱ و ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، کتاب الصلاة، باب في من نام عن الصلاة أو نسيها، ح ۴۴۵ و ۴۴۶ و ج ۳، ص ۲۷۸، کتاب البیوع، باب في منع الماء، ح ۳۴۷۷ و ج ۴، ص ۲۰۰، کتاب السنة، باب في لزوم السنة، ح ۴۶۰۴؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۱۵۱، کتاب الطهارة، باب ما جاء في مسح الأذنين، ح ۴۴۲ و ج ۱، ص ۱۵۶، کتاب الطهارة، باب ما جاء في غسل القدمين، ح ۴۵۷ و ج ۱، ص ۵۱۲، کتاب الجنائز، باب ما جاء في ثواب من أصيب بولده، ح ۱۶۰۴ و ج ۲، ص ۹۰۳، کتاب الوصایا، باب النهي عن الإمساك في الحياة و التبذير عند الموت، ح ۲۷۰۷؛ احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۹۱، حدیث ذی‌مخمر حبشی و ص ۹۹، حدیث معاویة بن ابی‌سفیان و ص ۱۰۵، حدیث حابس بن سعد طائی و ص ۱۰۶، حدیث واثلة بن اسقع و ص ۱۳۰، حدیث ←

ابن‌اثیر جزری شافعی حریز بن عثمان را از مبتدعین و اصحاب اهواء معرفی کرده و در توجیه عملکرد بخاری و کسانی که از حریز بن عثمان روایت نقل کرده‌اند، می‌نویسد: اکثر اهل حدیث روایات مبتدعین و اصحاب اهواء را پذیرفته‌اند.[1]

**موضع‌گیری ارزشمند**

دکتر بشار عوّاد یکی از محققین و معلقین معاصر عامه وقتی با سیل توثیقات حریز بن عثمان توسط علمای عامه و سلفیان مواجه می‌شود، اظهار تعجب می‌کند و می‌نویسد: به خدا قسم! در باورم نمی‌گنجد کسی که به حضرت علی ﷺ توهین و جسارت می‌کند، چگونه ثقه و در صراط مستقیم باشد! از گزافه گویی‌ها به خدا پناه می‌بریم.[2]

وی هم چنین با مقایسه حضرت علی ﷺ با ابوبکر و عمر، به تناقض موجود در رفتار و برخورد سلفیان با این سه خلیفه پی برده و نسبت به توثیق حریز بن عثمان توسط ذهبی سلفی در کتاب‌های متعددش، واکنش نشان داده و با طرح این سؤال که: چگونه ممکن است شخص ناصبی و کسی که به حضرت علی ﷺ فحش داده و آن حضرت را سبّ و لعن می‌کند ثقه باشد؟ با استناد به سخنان ذهبی سلفی در مورد ابوبکر و عمر که سبّ و لعن این دو را از مصادیق رفض کامل و بدعت کبری می‌داند،

---

← مقدام بن معدیکرب و ص ۱۳۳ و ۱۳۴، حدیث ابوریحانه و ص ۱۸۸ و ۱۹۰، حدیث عبدالله بن بسر و ص ۳۸۵، حدیث عمرو بن عنبسه و ج ۵، ص ۲۳۷، حدیث معاذ بن جبل و ص ۲۵۷، حدیث ابوامامه باهلی و ص ۲۸۰، حدیث ثوبان و ص ۳۶۴، احادیث رجال من اصحاب النّبیّ ﷺ، و...

۱. «روايات المبتدعة و أصحاب الأهواء و هي عند أكثر أهل الحديث مقبولة إذا كانوا فيها صادقين... أخرج البخاري في صحيحه عن محمد بن زياد و حريز بن عثمان و هما مشهوران بالنصب». ابن‌اثیر جزری شافعی، جامع الأصول: ج ۱، ص ۱۷۲، النوع العاشر و هو الخامس من المختلف فيه.

۲. «والله لاأدري كيف يكون ثبتاً من كان شديد التحامل على أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب ﷺ، نعوذ بك اللهم من المجازفة». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۵۷۴، پاورقی ۸، شرح حال حریز بن عثمان، ش ۱۱۷۵.

به نقد کلام ذهبی سلفی می‌پردازد و می‌نویسد: آیا سبّ و لعن و بدگویی حضرت علی ﷺ، از مصادیق رفض کامل و بدعت کبری نیست؟[۱]

### ۴. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی

ابن‌عدی معتقد است جوزجانی به تبعیت از سیره و روش مردم دمشق با حضرت علی ﷺ خصومت داشته و همانند شامیان طرفدار بنی‌امیه بوده است.[۲]

دشمنی جوزجانی با حضرت علی ﷺ را از سخنان یکی از کنیزان وی می‌توان دریافت. هنگامی که اصحاب حدیث برای شنیدن حدیث، مقابل درب خانه جوزجانی جمع شده بودند یکی از کنیزان جوزجانی مرغی را برای ذبح کردن آورد، کسی حاضر نشد مرغ را ذبح کند. کنیز با جسارت و توهین به حضرت علی ﷺ خطاب به حاضرین گفت: هیچ‌کس حاضر نیست مرغ را ذبح کند در حالی که علی در نصف روز، حدود بیست و چند هزار نفر از مسلمانان را کشت.[۳]

وی در راستای دشمنی با حضرت علی ﷺ، با تأسیس مبنایی در جرح و تعدیل

---

۱. «و قال الذهبي في الميزان: كان متقناً ثبتاً لكنّه مبتدع، و قال في الكاشف: ثقة و هو ناصبي، و قال في المغني: ثبت لكنّه ناصبي، و قال في الديوان: ثقة لكنّه ناصبي مبغض. قال أفقر العباد أبومحمد بشار بن عواد محقق هذا الكتاب: لانقبل هذا الكلام من شيخ النقاد أبي‌عبدالله الذهبي، إذ كيف يكون الناصبي ثقة؟ و كيف يكون المبغض ثقة؟ فهل النصب و بغض أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب بدعة صغرى أم كبرى؟ و الذهبي نفسه يقول في الميزان: ج ۱، ص ۶، في وصف البدعة الكبرى: الرفض الكامل و الغلو فيه و الحطّ على أبي‌بكر و عمر و الدعاء إلى ذلك، فهذا النوع لايحتجّ لهم و لا كرامة. أوَ ليس الحطّ على عليّ و النصب من هذا القبيل؟ و قد ثبت من نقل الثقات أنّ هذا الرجل كان يبغض عليّاً و عندي أنّ حريز بن عثمان لايحتجّ به و مثله مثل الذي يحطّ على الشيخين». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۵۷۹، پاورقی ۲، شرح حال حريز بن عثمان، ش ۱۱۷۵.

۲. «كان شديد الميل إلى مذهب أهل دمشق في الميل على عليّ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱، ص ۱۵۹، شرح حال ابراهيم بن يعقوب جوزجانی، ش ۳۳۲.

۳. «إجتمع على بابه أصحاب الحديث، فأخرجت جارية له فروجة لتذبحها، فلم تجد من يذبحها، فقال (فقالت): سبحان الله! فروجة لايوجد من يذبحها و عليّ يذبح في ضحوة نيفاً و عشرين ألف مسلم». همان.

راویان، تمامی روایات نقل شده در فضائل حضرت علی ؏ را تضعیف نموده و آن‌ها را غیر معتبر می‌داند.[۱]

حسن بن سقّاف اردنی شافعی می‌نویسد: جوزجانی یکی از سلفی‌های ناخلف و ناشایست و از گمراهانی بود که مردم را نیز گمراه می‌کرد، صحابه پاک و برگزیده را دشنام می‌داد و به افراد مجرم و گناه‌کار تمایل عجیبی داشت.[۲]

احمد بن حنبل احترام زیادی برای جوزجانی قائل بود و از طریق مکاتبه، با وی ارتباط داشت. جوزجانی از نامه‌های احمد بن حنبل به نفع خود استفاده تبلیغاتی می‌کرد.[۳]

اکثر علمای جرح و تعدیل با اعتراف به ناصبی بودن جوزجانی، سبّ و ناسزاگویی به حضرت علی ؏ را منافی عدالت ندانسته و به توثیق وی پرداخته‌اند.

احمد حنبل، ترمذی، ابوداود، نسائی و عده زیادی از محدثین نیز با اعتماد به این راوی ناصبی، روایات او را در کتب خود ذکر کرده‌اند.

---

۱. «و يقول عبدالعزيز الغماري: أوّل من أظهر هذه الزيادة و هي إنّ الشيعي الثقة لايقبل حديثه المؤيد لمذهبه و أدخلها في تقييد حديث الشيعي أبوإسحاق الجوزجاني و هو ناصبي مشهور، له صولات و جولات و تهجّمات شائنة في القدح في الأئمة الذين وصفوا بالتشيع، حتّى دعاه ذلك إلى الكلام في أهل الكوفة كافة و أخذ الحذر منهم و من رواياتهم و هذا معروف عنه، مشهور له، حتّى نصّوا على عدم الالتفات إلى طعنه في الرجال الكوفيين أو من كان على مذهبهم في التشيع». بيان نكث الناكث: ص ۵۴. «و يقول أحمد الغماري: أمّا اشتراط كونه روى ما لايؤيّد بدعتَه، فهو من دسائس النواصب التي دسّوها بين أهل الحديث، ليتوصّلوا بها إلى إبطال كلّ ما ورد في فضل علي ؏ و ذلك أنّهم جعلوا آية تشيّع الرواي و علامة بدعته هو روايته فضائل علي ؏ كما ستعرفه، ثمّ قرّروا أنّ كلّ ما يرويه المبتدع ممّا فيه تأييد لبدعته فهو مردود و لو كان من الثقات و الذي فيه تأييد التشيّع في نظرهم هو فضل علي و تفضيله، فينتج من هذا أن لايصحّ في فضله حديث، كما صرّح به بعض من رفع جلباب الحياء عن وجهه من غلاة النواصب كابن تيميّة و أضرابه. فتح الملك العلي: ص ۲۱۷.

۲. «و هو من السلف الطالح و هو أحد المنحرفين عن الحق و يرمي الناس بالانحراف، قبّحه الله و هو سبّاب شتّام للصحابة الخيار البررة و ميّال للمجرمين». العتب الجميل على أهل الجرح و التعديل: ص ۱۲۲، تحقيق و تعليق حسن سقاف، ص ۱۲۲.

۳. «كان أحمد بن حنبل يكاتبه و يكرمه إكراماً شديداً» و «قال ابن‌عدي: كان يسكن دمشق و كان أحمد يكاتبه، فيتقوى بكتابه و يقرؤه على المنبر». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۱۵۹، شرح حال ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، ش ۳۳۲.

### ۵. محمد بن زیاد اَلهانی حمصی

وی نیز یکی دیگر از دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد که مورد توثیق علمای جرح و تعدیل قرار گرفته است و روایات او نیز در صحاح و سنن منعکس شده است.

حاکم نیشابوری شافعی با تعجب از رفتار بخاری می‌نویسد: بخاری از حریز بن عثمان و محمد بن زیاد که مشهور به نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام هستند، روایت نقل کرده است.[۱]

ذهبی سلفی پس از ذکر قول حاکم و متهم کردن وی به شیعه بودن، به مذهب شامیان اشاره می‌کند و می‌نویسد: اکثر شامیین درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام توقف کرده‌اند و خود را اولی به حق می‌دانند.[۲]

احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی، ابوحاتم، ابن‌حبان بستی شافعی، ابوداود سجستانی، ترمذی، نسائی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، بدون توجه به ناصبی بودن محمد بن زیاد، وی را توثیق کرده‌اند.[۳]

بخاری، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه، نسائی و احمد بن حنبل در صحاح و سنن و مسانید خود از محمد بن زیاد الهانی روایت نقل کرده‌اند.[۴]

---

۱. «قال الحاكم النيسابوري: محمد بن زياد الالهاني و حريز بن عثمان من أهل البدع ممن اشتهر منهما النصب». سلیمان بن خلف باجی، التعديل و التجريح لمن خرج عنه البخاري في الجامع الصحيح: ج ۲، ص ۶۸۹، شرح حال محمد بن زیاد، ش ۴۸۸. «قول الحاكم الشيعي: أخرج البخاري في الصحيح لمحمد بن زياد و حريز بن عثمان و هما ممن قد اشتهر عنهم النصب». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۵۵۱، شرح حال محمد بن زیاد، ش ۷۵۴۴.

۲. «بلى غالب الشاميين فيهم توقف عن أميرالمؤمنين عليّ عليه السلام من يوم صفين و يرَون أنّهم و سلفهم أولى الطائفتين بالحق». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۵۵۱ـ ۵۵۲، شرح حال محمد بن زیاد، ش ۷۵۴۴.

۳. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۶، ص ۲۸۲، شرح حال محمد بن زیاد، ش ۵۸۱۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۹، ص ۱۵۰، شرح حال محمد بن زیاد الهانی حمصی، ش ۲۵۲ و تقريب التهذيب: ج ۲، ص ۱۶۲، شرح حال محمد بن زیاد، ش ۲۲۵.

۴. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۴۵، کتاب الوكالة، ما جاء في الحرث ←

### ۶. عِمران بن حِطّان

عمران بن حطان یکی از سران خوارج بود که پس از شهادت امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ با اشعار خود به مدح و ستایش ابن‌ملجم پرداخت. وی پس از توهین و جسارت به حضرت علی ﷺ، مورد خشم و غضب عبدالملک بن مروان قرار گرفت و متواری شد. عبدالملک بن مروان خون عمران بن حطان را هدر دانسته و به تعقیب وی پرداخت.[1]

احمد بن عبدالله بن صالح عجلی عمران بن حطان ناصبی را توثیق کرده است[2] و ابن‌حبان بستی شافعی با اعتراف به مشکل اعتقادی عمران بن حطان، وی را در کتاب «*الثقات*» خود به عنوان راوی ثقه ذکر کرده است.[3]

ابوداود با تایید خارجی بودن وی، به تصحیح احادیث خوارج پرداخته است.[4]

بخاری، ابوداود، نسائی و احمد بن حنبل بدون لحاظ دشمنی وی با حضرت

---

← و المزارعة، باب ما يحذر من عواقب الإشتغال بآلة الزرع أو مجاوزة الحد الذي أمر به؛ ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۶۲۶، كتاب صفة القيامة، ح ۲۴۳۷؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۲، ص ۱۴۳۳، كتاب الزهد، باب صفة أمة محمد، ح ۴۲۸۶ و احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۱۹۶، مسند عبدالله بن عمرو بن عاص و ج ۴، ص ۲۰۰، حديث ابی‌عتبة و ج ۵، ص ۲۶۷، حديث ابوامامة و ج ۶، ص ۹۳، حديث عايشه.

۱. و من شعره في مصرع علي ﷺ:

يا ضربةً من تقيٍ ما أراد بها — إلّا ليَبلُغَ من ذي العرش رضواناً
إنّي لأذكُره حيناً فأحسِبُه — أوفى البرية عندالله ميزاناً
أكرِم بقومٍ بطونُ الطيرِ قبرهم — لم‌يخلِطوا دينهم بغياً و عدواناً

فبلغ شعره عبدالملك بن مروان، فأدركتْه حميّةٌ لقرابته من علي ﷺ، فنذر دمَه و وضع عليه العيون». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۲۱۴ ـ ۲۱۶، شرح حال عمران بن حطان، ش ۸۶.

۲. «مصري تابعي ثقة». عجلی، تاريخ الثقات: ص ۳۷۳، باب عمران، شرح حال عمران بن حطان، ش ۱۳۰۰.

۳. ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۵، ص ۲۲۲.

۴. «ليس في أهل الأهواء أصحّ حديثاً من الخوارج». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۲۱۴، شرح حال عمران بن حطان، ش ۸۶.

علی علیه‌السلام صحابی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلیفه مسلمانان، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۱]

دارقطنی از نقل روایات عمران توسط بخاری ناراحت شده و می‌نویسد: به احادیث عمران بن حطان به خاطر اعتقادات فاسد و نظریات پست و رذلش عمل نمی‌شود، اما بخاری از او روایت نقل می‌کند.[۲]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی و ذهبی سلفی با اشاره به دشمنی عمران بن حطان با حضرت علی علیه‌السلام، به دفاع از بخاری پرداخته و با این‌که توبه عمران بن حطان را بعید دانسته‌اند اما او را شخصی صادق و متدیّن معرفی می‌کنند.[۳]

عینی حنفی یکی دیگر از شارحان *صحیح بخاری* نقل روایت از عمران بن حطان توسط بخاری را موجه نمی‌داند و می‌نویسد: کسی که در مدح ابن‌ملجم ملعون، دروغگویی را به منتهای خود رسانیده است، چگونه می‌تواند در گفتارش صادق باشد؟ آیا هیچ مسلمانی از کشته شدن علی بن ابی‌طالب خوشحال می‌شود و اظهار شادی می‌کند؟ تا چه رسد به مدح و تعریف از قاتل او؟[۴]

---

۱. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۳۱، کتاب اللباس، باب لبس الحریر و افتراشه للرجال و قدر ما یجوز منه و ج ۴، ص ۴۴، کتاب اللباس، باب نقض الصور؛ ابوداود سجستانی، سنن ابوداود: ج ۴، ص ۷۲، کتاب اللباس، باب في الصلیب في الثوب، ح ۴۱۵۱؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۸، ص ۲۰۱، کتاب الزینة، باب التشدید في لبس الحریر و أنّ من لبسه في الدنیا لم‌یلبسه في الآخرة و احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۵۲، ۷۵، ۲۳۷ و ۲۵۲، حدیث عائشه.

۲. «أخرج البخاري حدیث عمران بن حطان... و عمران متروك لسوء اعتقاده و خبث رأیه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الإصابة في تمییز الصحابة: ج ۳، ص ۱۸۰، شرح حال عمران بن حطان، ش ۶۸۷۵.

۳. «عمران کان أحد الخوارج من العقدیة بل هو رئیسهم و شاعرهم و هو الذي مدح ابن‌ملجم قاتل عليّ بالأبیات المشهورة و إنّما أخرج له البخاري علی قاعدته في تخریج أحادیث المبتدع إذا کان صادق اللهجة متدیناً و قد قیل إنّ عمران تاب من بدعته و هو بعید». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۱۰، ص ۳۰۲، کتاب اللباس، باب لبس الحریر للرجال. «صدوق إلّا أنّه کان علی مذهب الخوارج و یقال رجع عن ذلك». همو، تقریب التهذیب: ج ۲، ص ۸۳، شرح حال عمران بن حطان، ش ۷۲۲. «الخارجي... فإنّ عمران صدوق في نفسه». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۲۳۵، شرح حال عمران بن حطان، ش ۶۲۷۷.

۴. «و من أین کان له صدق اللهجة و قد أفحش في الکذب في مدحه ابن‌ملجم اللعین و المتدیّن کیف یفرح ←

### ۷. عبدالله بن شقیق عقیلی

عبدالله بن شقیق یکی از راویانی است که از طرفداران و دوستداران عثمان بن عفان بود و نسبت به امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ مواضع خصمانه داشت و به آن حضرت جسارت می‌کرد.

احمد بن حنبل، ابن‌معین، ابوحاتم، ابن‌خراش، ابن‌عدی، ابوزرعه و عجلی با علم به دشمنی عبدالله بن شقیق با حضرت علی ﷺ به توثیق وی پرداخته‌اند.[۱]

بخاری در کتاب «*الأدب المفرد*»، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه، نسائی و احمد بن حنبل روایات زیادی را از وی نقل کرده‌اند.[۲]

---

← بقتل مثل علي بن أبي‌طالب ﷺ حتّى يمدح قاتله». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۲۲، ص ۱۳، كتاب اللباس، باب لبس الحرير و افتراشه للرجال و قدر ما يجوز منه، ح ۵۳.

۱. احمد بن حنبل می‌گوید: «ثقة و كان يحمل على عليّ». ابن‌معین می‌گوید: «ثقة من خيار المسلمين، لا يطعن في حديثه». ابوحاتم می‌گوید: «ثقة». ابن‌خراش می‌گوید: «كان ثقة و كان عثمانيّاً يبغض عليّاً». ابن‌عدی می‌گوید: «ما بأحاديثه بأس إن شاء الله». ابوزرعه می‌گوید: «ثقة». عجلی می‌گوید: «ثقة و كان يحمل على عليّ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۵، ص ۲۲۴، شرح حال عبدالله بن شقیق، ش ۴۴۵.

۲. بخاری، الادب المفرد: ص ۴۹، ح ۱۸۶، باب قصاص العبد و ص ۷۹، ح ۳۴۴، باب يحثى في وجوه المداحين و ص ۲۷۷، ح ۱۳۴۵، باب فضول الكلام؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم: ج ۱، ص ۷۴، كتاب الايمان، باب في قوله نور أنّي أراه و ج ۱، ص ۱۱۱، كتاب الطهارة، باب كراهة غمس المتوضىء و غيره يده المشكوك نجاستها في الاناء قبل غسلها ثلاثا و ج ۱، ص ۲۲۱، كتاب الصلاة، باب ما يستعاذ منه في الصلاة و ج ۱، ص ۲۷۲، كتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر و ج ۱، ص ۲۷۶، كتاب الصلاة، باب استحباب صلاة الضحى و ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، كتاب الصلاة، باب جواز النافلة قائما و قاعدا و ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹، كتاب الصلاة، باب صلاة الليل مثنى مثنى و ج ۲، ص ۴۸۲، كتاب الصيام، باب صيام النّبيّ ﷺ في غير رمضان و ج ۲، ص ۵۳۹، كتاب الحج، باب جواز التمتع و ج ۴، ص ۹۱، كتاب الفضائل، باب من فضائل موسى و ج ۴، ص ۱۶۴، كتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثمّ الذين يلونهم ثمّ الذين يلونهم و ج ۴، ص ۳۰۳، كتاب الجنة و صفة نعيمها و أهلها، باب عرض معقد الميت من الجنة؛ ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۱، ص ۳۵۴ و ۳۵۵، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الجمع بين الصلاتين، ح ۱۸۷ و ج ۲، ص ۲۱۳، ابواب الصلاة، ما جاء في الرجل يتطوع جالسا، ح ۳۷۵ و ج ۲، ص ۲۹۱، ابواب الصلاة،
←

..........................................................................................

← ح ۴۲۶ و ج ۲، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، ابواب الصلاة، ما جاء في‌الركعتين بعد العشاء، ح ۴۳۶ و ج ۲، ص ۴۹۶، ابواب الصلاة، في كراهية الصلاة في لحف النساء، ح ۶۰۰ و ج ۳، ص ۱۳۹، كتاب الصوم، ما جاء في سرد الصوم، ح ۷۶۸ و ج ۴، ص ۵۰۷، كتاب الفتن، ما جاء في الدجال، ح ۲۲۳۴ و ج ۴، ص ۶۲۶، كتاب صفة القيامة، ح ۲۴۳۸ و ج ۵، ص ۱۴، كتاب الايمان، ما جاء في ترك الصلاة، ح ۲۶۲۲ و ج ۵، ص ۱۹۰، كتاب القراءات، باب من سورة الواقعة، ح ۲۹۳۸ و ج ۵، ص ۲۴۳، كتاب تفسير القرآن، باب من سورة النساء، ح ۳۰۳۵ و ج ۵، ص ۲۵۱، كتاب تفسير القرآن، باب من سورة المائدة، ح ۳۰۴۶ و ج ۵، ص ۳۹۶، كتاب تفسير القرآن، باب من سورة النجم، ح ۳۲۸۲ و ج ۵، ص ۶۰۷، كتاب المناقب، باب مناقب ابی‌بكر، ح ۳۶۵۷؛ ابوداود سجستانی، سنن ابوداود: ج ۱، ص ۱۰۱، كتاب الطهارة، باب الصلاة في شعر النساء، ح ۳۶۷ و ج ۱، ص ۱۷۴، كتاب الصلاة، باب الصلاة في شعر النساء، ح ۶۴۵ و ج ۱، ص ۲۵۱، كتاب الصلاة، باب في صلاة القاعد، ح ۹۵۵ و ۹۵۶ و ج ۲، ص ۱۸، كتاب الصلاة، باب تفريع أبواب التطوع و ركعات السنة، ح ۱۲۵۱ و ج ۲، ص ۲۸، كتاب الصلاة، باب صلاة الضحى، ح ۱۲۹۲ و ج ۲، ص ۶۲، كتاب الصلاة، باب كم الوتر، ح ۱۴۲۱ و ج ۴، ص ۳۵، كتاب الحروف و القراءات، ح ۳۹۹۱ و ج ۴، ص ۲۴۱، كتاب السنة، باب في الدجال، ح ۴۷۵۶ و ج ۴، ص ۲۹۹، كتاب الأدب، باب في العدة، ح ۴۹۹۶؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۲ و ص ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۱۵۰ و ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۱۵۸ و ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱۱۶۴ و ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۱۲۲۸ و ج ۲، ص ۱۴۴۳ و ۱۴۴۴، ح ۴۳۱۶؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۳، ص ۱۷۴، كتاب صلاة الخوف و ج ۳، ص ۲۱۹ و ۲۲۰، كتاب قيام الليل و تطوع النهار، باب كيف يفعل إذا افتتح الصلاة قائما و ذكر اختلاف الناقلين عن عائشة في ذلك و ج ۳، ص ۲۳۳، كيف صلاة الليل، باب كم الوتر و ج ۴، ص ۱۵۲، كتاب الصيام، التقدم قبل شهر رمضان، ذكر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر عائشة فيه و ج ۴، ص ۱۹۹، كتاب الصيام، صوم النّبيّ ﷺ و ج ۸، ص ۱۳۲، كتاب الزينة، الترجل غبا و ج ۸، ص ۲۱۷، كتاب الزينة، اللحف و ج ۸، ص ۲۷۸، كتاب الاستعاذة، الاستعاذة من عذاب جهنم و احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۶۱، مسند عثمان بن عفان و ج ۱، ص ۹۷، مسند على بن أبی‌طالب و ج ۱، ص ۱۹۵، مسند ابوعبيدة بن الجراح و ج ۱، ص ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۵۱ و ۳۶۰، مسند عبدالله بن عباس و ج ۲، ص ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۷۱، ۷۶، ۷۹، ۸۱ و ۱۰۰، مسند عبدالله بن عمر و ج ۲، ص ۲۲۸، ۲۹۸، ۳۲۴، ۳۶۹، ۴۱۰، ۴۵۵، ۴۷۹، ۵۰۸ و ۵۲۲، مسند ابوهريره و ج ۳، ص ۴۶۹ و ۴۷۰، حديث عبدالله بن ابی‌الجدعاء و ج ۴، ص ۶۶، حديث بعض أصحاب النّبيّ و ج ۴، ص ۱۰۹، حديث عبدالله بن حواله و ج ۴، ص ۳۳۸، حديث محجن بن الادرع و ج ۵، ص ۳۳، حديث مرة البهزى و ج ۵، ص ۷۷، حديث رجل و ج ۵، ص ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۷۱ و ۱۷۵، حديث أبی‌ذر و ج ۵، ص ۳۶۶، ۳۷۹ و ج ۶، ص ۳۰، ۳۱، ۶۲، ۶۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۲ و ۲۶۵ حديث عايشه.

### ۸. اسماعیل بن سمیع حنفی کوفی

اسماعیل بن سمیع کوفی یکی دیگر از راویانی است که جزء خوارج و دشمنان حضرت علی علیه السلام می‌باشد. وی در طول چهل سال مجاورت و همسایگی با مسجد، در هیچ نماز جمعه و جماعتی شرکت نکرد.[1]

سفیان بن عیینه، زائده بن قدامه و جریر بن عبدالحمید به خاطر همین اعتقادات باطل از اسماعیل بن سمیع کناره‌گیری کرده‌اند و از نقل روایات وی خودداری نموده‌اند[2]، اما احمد بن حنبل، بخاری و عده‌ای دیگر او را توثیق کرده‌اند.[3]

مسلم بن حجاج نیشابوری، سلیمان بن اشعث سجستانی، نسائی و احمد بن حنبل در صحاح، سنن و مسانید خود از وی روایت نقل کرده‌اند.[4]

### ۹. زیاد بن جبیر ثقفی بصری

عبدالرحمن بن ابی‌نعیم می‌گوید: زیاد بن جبیر به امام حسن و امام حسین علیهما السلام توهین و جسارت می‌کرد. من نیز فرمایش پیامبر اکرم ﷺ راکه در حق آن دو فرموده

---

۱. «جاور المسجد أربعين سنة، لم ير في جمعة و لا جماعة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱، ص ۲۶۶، شرح حال اسماعیل بن سمیع، ش ۵۵۹.

۲. «تركه زائدة لمذهبه» و «عن جرير: كتبت عنه ثمّ تركته» و «قال ابن‌عيينة: كان بيهسياً، فلم أذهب إليه ولم أقربه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۲۶۷، شرح حال اسماعیل بن سمیع، ش ۵۵۹.

۳. «قال أحمد: ثقة»، «عن ابن‌معين: ثقة مأمون» و «قال البخاري: أما في الحديث فلم يكن به بأس». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷، شرح حال اسماعیل بن سمیع، ش ۵۵۹ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۲۳۳، شرح حال اسماعیل بن سمیع، ش ۸۹۲.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم: ج ۳، ص ۳۴، کتاب البیوع، باب الأمر بقتل الكلاب و ج ۴، ص ۳۵۱، کتاب الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غيرالله؛ ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۳۳۱، کتاب الاشربة، باب في الاوعية، ح ۳۶۹۷؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۶۶، کتاب الزينة، خاتم الذهب و ج ۸، ص ۳۰۲، کتاب الاشربة، النهي عن نبيذ الجعة و هو شراب يتخذ من الشعير و احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۳۵، مسند عمر بن الخطاب و ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۳۸، مسند علی بن أبی‌طالب علیه السلام.

بودند: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» به او یادآوری کردم.[۱]

احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، توهین و جسارت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سیّدا شباب أهل الجنة را مانع وثاقت ندانسته و وی را جزو راویان ثقه ذکر کرده‌اند.[۲]

تمامی صاحبان صحاح و سنن شش‌گانه و احمد بن حنبل از این ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام روایت نقل کرده‌اند.[۳]

### ۱۰. زیاد بن علاقة بن مالك ثعلبی کوفی

زیاد بن علاقه یکی دیگر از راویانی است که ازدی به دشمنی وی با اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح کرده و می‌نویسد: زیاد بن علاقه اعتقادات خوبی نداشت

---

۱. «کان زیاد بن جبیر یقع في الحسن و الحسین علیهما السلام، فقلت له: یا أبامحمد! إنّ أباسعید حدّثني عن النّبيّ صلی الله علیه و آله قال: الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۳۰۹، شرح حال زیاد بن جبیر بن حیة، ش ۶۵۸.

۲. همان.

۳. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۹۶، کتاب الحج، باب نحر الإبل مقیدة ج ۱، ص ۳۴۰، کتاب الصوم، باب الصوم یوم النحر و ج ۴، ص ۱۶۰، کتاب الأیمان و النذور، باب من نذر أن یصوم أیّاماً فوافق النحر و الفطر؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم: ج ۲، ص ۴۷۴، کتاب الصوم، باب النهي عن صوم یوم الفطر و یوم الأضحی و ج ۲، ص ۵۸۱، کتاب الحج، باب نحر البدن قیاماً مقیدة؛ ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۴۹، أبواب الجنائز، باب ما جاء في الصلاة علی الأطفال، ح ۱۰۳۱؛ ابوداود سجستانی، سنن ابوداود: ج ۲، ص ۱۳۰، کتاب الزکاة، باب المرأة تتصدق من بیت زوجها، ح ۱۶۸۶ و ج ۲، ص ۱۴۹، کتاب الحج، باب کیف تنحر البدن، ح ۱۷۶۸ و ج ۳، ص ۲۰۵، کتاب الجنائز، باب المشي أمام الجنازة، ح ۳۱۸۰؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۴۷۵، کتاب الجنائز، باب ما جاء في شهود الجنائز، ح ۱۴۸۱ و ج ۱، ص ۴۸۳، کتاب الجنائز، باب ما جاء في الصلاة علی الطفل، ح ۱۵۲۵؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۵۵، کتاب الجنائز، باب مکان الراکب من الجنازة و ج ۴، ص ۵۶، کتاب الجنائز، مکان الماشي من الجنازة و ج ۴، ص ۵۸، کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الأطفال و احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۳۲، ۶۰، ۸۶، ۱۳۸ و ۱۳۹، مسند عبدالله بن عمر و ج ۴، ص ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۲، حدیث المغیرة بن شعبة.

و از اهل بیت پیامبر ﷺ منحرف بود.[۱]

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه با اعتماد به زیاد بن علاقه روایات متعددی را از وی نقل کرده‌اند.

### ۱۱. ابومحصن حصین بن نُمیر واسطی ضریر

دشمنی حصین بن نمیر با حضرت علی ﷺ و توهین و جسارت به آن حضرت، باعث شد تا ابوخیثمه از وی فاصله گرفته و روایات او را نقل نکند.[۲]

صاحبان صحاح، سنن و مسانید دشمنی حصین بن نمیر با حضرت علی ﷺ صحابی بزرگ پیامبر اکرم ﷺ و خلیفه رسول خدا ﷺ را مانع عدالت و وثاقت وی ندانسته و روایات او را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند.[۳]

### ۱۲. عبدالله بن زید بصری

عبدالله بن زید یکی دیگر از نواصب و دشمنان اهل بیت ﷺ می‌باشد که به حضرت علی ﷺ توهین و جسارت می‌کرد.[۴]

---

۱. «سيّء المذهب، كان منحرفاً عن أهل بيت النّبيّ ﷺ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۳۲۸، شرح حال زیاد بن علاقه، ش ۶۹۳.

۲. ابوخیثمه می‌گوید: «أتيته فإذا هو يحمل على عليّ فلم أعد إليه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۳۷، شرح حال حصین بن نمیر، ش ۶۸۲.

۳. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۱۳۱، کتاب بدء الخلق و ج ۷، ص ۲۶، کتاب الطب و ابوداود سجستانی، سنن ابوداود: احادیث ۲۳۴۹ و ۲۵۷۹، ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی، ج ص، احادیث ۲۱۹۱ و ۲۵۳۱ و نسائی، ج ۳، ص ۲۴۴.

۴. عجلی پس از توثیق عبدالله بن زید می‌گوید: «و كان يحمل على عليّ و لم يرو عنه شيئاً». تاریخ الثقات: ص ۲۵۷، باب عبدالله، شرح حال عبدالله بن زید، ش ۸۱۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۱۵۸، شرح حال عبدالله بن زید، ش ۳۲۶۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۱۹۸، شرح حال عبدالله بن زید، ش ۳۸۸.

این راوی ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام، مورد اعتماد احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه و نسائی قرار گرفته و در صحاح، سنن و مسانید خود از وی روایت نقل کرده‌اند.[۱]

### ۱۳. نعیم بن ابی‌هند اشجعی کوفی

هنگامی که از سفیان ثوری علت ترک روایات نعیم بن ابی‌هند را پرسیدند، وی دشمنی نعیم بن ابی‌هند با حضرت علی علیه السلام و توهین و جسارت به آن حضرت را دلیل ترک روایات نعیم بن ابی‌هند و نقل نکردن آن‌ها معرفی می‌کند.[۲]

ابوحاتم رازی، ابن‌سعد، نسائی و عجلی نعیم بن ابی‌هند را توثیق کرده و ابن‌حبان بستی شافعی نیز او را جزو راویان ثقه ذکر کرده است.

بخاری در تعلیقات، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه با اعتماد به این راوی ناصبی، از وی روایت نقل کرده‌اند.[۳]

### ۱۴. خالد بن سلمة بن عاص بن هشام بن مغیرة مخزومی

خالد بن سلمه مشهور به فأفأ، یکی از سران مرجئه، جزو راویانی است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام صحابی بزرگ پیامبر و امام مسلمانان، خصومت و دشمنی داشته است. وی با توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، ارادت و علاقه خود به بنی‌امیه و بنی‌مروان را نشان داده است.

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، حدیث شداد بن اوس و ج ۵، ص ۲۸۱، حدیث ثوبان.

۲. «قال أبوحاتم الرازي: قيل لسفيان الثوري: ما لك لم تسمع من نعيم بن أبي‌هند؟ قال: كان يتناول علياً عليه السلام».
ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۴۱۸، شرح حال نعیم بن ابی‌هند، ش ۸۴۶ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۲۷۱، شرح حال نعیم بن ابی‌هند، ش ۹۱۱۲.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۵، ص ۱۲، حدیث سمرة بن جندب و ج ۵، ص ۴۰۷، حدیث حذیفة بن یمان و ج ۶، ص ۱۵۹، حدیث عایشه.

ابن‌عائشه می‌گوید: خالد بن سلمه اشعاری را که جهت تمسخر و توهین به پیامبر ﷺ سروده شده بود، برای بنی‌مروان قرائت می‌کرد.[۱]

محمد بن حمید رازی نیز به نقل از جریر می‌گوید: خالد بن سلمه از سران مرجئه بود و نسبت به حضرت علی علیه السلام بغض داشت.[۲]

احمد بن حنبل، ابن‌معین، ابن‌مدینی، نسائی و عده‌ای دیگر او را توثیق کرده‌اند.[۳]

احمد بن حنبل، بخاری در *«الادب المفرد»*، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابن‌ماجه، ابوداود و نسائی با اعتماد به خالد بن سلمه از وی روایت نقل کرده‌اند.[۴]

### ۱۵. ازهر بن عبدالله حرازی حمصی

ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی در شرح حال ازهر بن عبدالله بن جمیع به دشمنی وی با حضرت علی علیه السلام و سبّ و ناسزاگویی به آن حضرت اشاره می‌کنند.[۵]

ابن‌جارود به خاطر ناسزاگویی به حضرت علی علیه السلام، وی را در کتاب *ضعفاء* ذکر کرده است.[۶]

---

۱. «ذکر ابن‌عائشة أنّه کان ینشد بني‌مروان الاشعار التي هجی بها المصطفی ﷺ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۸۴، شرح حال خالد بن سلمه، ش ۱۸۱.

۲. «کان الفأفأ رأساً في المرجئة و کان یبغض علیّاً». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۳۶۳، شرح حال خالد بن سلمه، ش ۱۶۰۱؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۷۴، شرح حال خالد بن سلمه، ش ۱۶۹ و میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۶۳۱، شرح حال خالد بن سمله، ش ۲۴۲۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۸۳، شرح حال خالد بن سلمه، ش ۱۸۱.

۳. همان.

۴. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث زید بن خارجه و ج ۵، ص ۲۹۲، حدیث خالد بن عرفطه و ج ۶، ص ۷۰، ۹۳، ۱۵۳ و ۲۷۸، حدیث عایشه.

۵. «تابعي حسن الحدیث لکنّه ناصبي ینال من عليّ علیه السلام». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۱۷۳، شرح حال ازهر بن عبدالله، ش ۶۹۹ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۹، شرح حال ازهر بن عبدالله بن جمیع، ش ۳۸۵.

۶. «قال ابن‌الجارود في کتاب الضعفاء: کان یسبّ علیاً». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۹، شرح حال ازهر بن عبدالله بن جمیع، ش ۳۸۵.

احمد بن حنبل، ابوداود، ترمذی و نسائی با اعتماد به دشمن امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۱]

### ۱۶. محمد بن احمد بن محمد قرطبی

محمد بن احمد قرطبی یکی دیگر از نواصب و دشمنان اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشد که عده زیادی شاهد ناسزاگویی وی به حضرت علی و امام حسن ﷺ بوده‌اند.[۲]

### ۱۷. مغیرة بن شعبة

مغیره بن شعبه یکی از عمال و کارگزاران بنی‌امیه در خطبه‌های نماز و سخنرانی‌های خود به حضرت علی ﷺ ناسزا می‌گفت و به سخنرانان دیگر که از طرف وی منصوب شده بودند نیز دستور ناسزاگویی و دشنام دادن به آن حضرت را داده بود.[۳]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابن‌ماجه، ابوداود و نسائی از وی روایت نقل کرده‌اند.[۴]

### ۱۸. قیس بن ابی‌حازم بَجَلی اَحمَسی

قیس بن ابی‌حازم یکی از طرفداران عثمان و دشمنان حضرت علی ﷺ است. وی با توهین و جسارت به حضرت علی ﷺ، عثمان را برتر از آن حضرت می‌دانست.

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۱۰۲، حدیث معاویه بن أبي‌سفیان و ج ۴، ص ۱۸۸، حدیث عبدالله بن بسر مازنی.

۲. «کان ناصبیاً» و «سمعه غیر واحد ینال من علي و سمعته أنا ینال من الحسن بن علي ﷺ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان المیزان: ج ۵، ص ۶۷، شرح حال محمد بن احمد قرطبی، ش ۷۰۳۷ (۷۱۸۷).

۳. «کان المغیرة ینال في خطبته من عليّ و أقام خطباء ینالون منه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۳۱، شرح حال مغیرة، ش ۷ و احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۸۸، مسند سعید بن زید و ج ۴، ص ۳۶۹، حدیث زید بن أرقم.

۴. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۶۷، مسند عثمان بن عفان و ج ۴، ص ۲۴۴ ـ ۲۵۵، حدیث مغیره بن شعبه.

بسیاری از بزرگان و قدمای کوفه به خاطر همین اعتقادات، او را ترک کرده و از او روایت نقل نکرده‌اند.[۱]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابن‌ماجه، ابوداود و نسائی از وی روایت نقل کرده‌اند.[۲]

### ۱۹. خالد بن عبدالله بن یزید قسری

خالد بن عبدالله یکی از عمال و کارگزاران بنی‌امیه و بنی‌مروان بود و برای جلب رضایت آنان بی‌وقفه تلاش کرد. وی در سال ۸۹ هجری قمری از طرف ولید بن عبدالملک به فرمانداری مکه مکرمه منصوب شد و در سال ۱۰۶ هجری قمری هشام بن عبدالملک منطقه عراق را به وی واگذار کرد. خالد تا سال ۱۲۵ هجری قمری خدمتگزار هشام بود.

ساختن کلیسا برای مادرش، نشانگر عدم اعتقاد خالد بن عبدالله به پیامبر اکرم ﷺ و دین مبین اسلام و دستورات متعالی آن می‌باشد. این عمل وی از طرف مسلمانان مورد نکوهش قرار گرفته و فرزدق نیز اشعاری را در مذمت خالد سرود.

خالد بن عبدالله با سبّ و لعن حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام، اوج

---

۱. «قالوا: كان يحمل على علي و المشهور عنه أنّه كان يقدم عثمان و لذلك تجنب كثير من قدماء الكوفيين الرواية عنه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۳۴۷، شرح حال قيس بن ابی‌حازم، ش ۶۹۱ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۱۹۹، شرح حال قيس بن ابی‌حازم، ش ۸۱.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۷، ۹ و ۱۳ مسند ابوبكر و ج ۱، ص ۱۷۴، مسند سعد بن ابی‌وقاص و ج ۲، ص ۴۷۵، مسند أبوهريرة و ج ۳، ص ۴۲۶، حديث ابی‌حازم و ج ۴، ص ۱۱۸ و ۱۱۹، بقية حديث ابی‌مسعود بدری و ج ۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، حديث عقبة بن عامر و ج ۴، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، حديث عدي بن عميرة و ج ۴، ص ۲۰۳، حديث عمرو بن عاص و ج ۴، ص ۲۲۹ و ۲۳۰، حديث مستورد بن شداد و ج ۴، ص ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳ و ۲۵۴، حديث مغيرة بن شعبة و ج ۴، ص ۳۴۹، حديث صنابحی و ج ۴، ص ۳۶۰، ۳۶۳ و ۳۶۵، حديث جرير بن عبدالله و ج ۵، ص ۱۱۰، حديث خباب بن الارت و ج ۵، ص ۲۷۳، حديث ابی‌مسعود انصاری و ج ۵، ص ۲۹۴، حديث ابی‌شهم و ج ۶، ص ۹۷ و ۲۱۴، حديث عائشه.

سرسپردگی خود به مروانیان و دشمنی‌اش با اهل بیت پیامبر ﷺ را نیز نشان داده است.[۱]

وی زمانی که به حکومت مکه مکرمه منصوب شد، در تمامی سخنرانی‌های خود حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را لعن می‌کرد. عبیدالله بن کثیر سهمی با سرودن این اشعار در دفاع از اهل بیت پیامبر ﷺ اعتراض خود را به عمل خـالد بـن عبدالله نشان داد:

**لعـــن الله مـــن يَسُبُّ عـــليّاً و حسـيناً مـن سـوقةٍ و إمـام**

**أيُسبُّ المـطهّرون جُـدُودا و الكــرامُ الآبـاء و الأعـمام**

**يَأمـن الطـيرُ و الحـمامُ و لا يأ منُ آلُ الرسول عـند المـقام![۲]**

ابوبکر بن عبدالله اصفهانی با زنازاده خواندن خالد بن عبدالله، ماجرای دیگری از توهین وی به حضرت علی علیه السلام را این‌گونه نقل می‌کند: او می‌گوید: خالد بن عـبدالله همیشه حضرت علی علیه السلام را دشنام می‌داد. در یکی از خطبه‌های نماز جمعه به تنقیص آن حضرت پرداخته و گفت: پیامبر ﷺ علی را می‌شناخت و از درون او باخبر بـود، (و مـی‌دانست کـه هـیچ مـقام و فـضیلتی نـدارد) امـا چـون عـلی دامـادش بـود مسئولیت‌هایی را به او واگذار می‌کرد. سعید بن مسیب که مشغول چرت زدن بـود، چشمانش را باز کرده و صدا زد: این خبیث چه گفت؟! همین الان قبر رسول‌الله ﷺ شکافته شد و آن حضرت (خطاب به خالد بن عبدالله) فـرمودند: ای دشـمن خـدا! دروغ می‌گویی.[۳]

---

۱. «سمعت يحيى بن معين قال: خالد بن عبدالله القسري كان والياً لبني‌أمية و كان رجل سوء و كان يقع في عـلي بن أبي‌طالب عليه السلام». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۸۸، شرح حال خالد بن عبدالله، ش ۱۸۹؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۳۸۱، شرح حال خالد بن عبدالله، ش ۱۶۰۹ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۲۹، شرح حال خالد بن عبدالله، ش ۱۹۱.

۲. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۱۵، ص ۲۵۶.

۳. «عن أبي‌بكر بن عبدالله الأصبهاني قال: كان دعي لبني‌أمية يقال له خالد بن عبدالله، لايزال يشـتم عـليّاً عليه السلام،

←

مبرد می‌نویسد: زمانی که خالد بن عبدالله امیر عراق بود، حضرت علی ؏ را لعن می‌کرد و می‌گفت: خدایا! علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، داماد رسول‌الله و پدر حسن و حسین را لعنت کن. آن‌گاه به مردم رو می‌کرد و می‌گفت: آیا من با کنایه گفتم؟[۱]

مبرّد در جای دیگر می‌نویسد: خالد بن عبدالله، مساجد را ویران می‌کرد و کنیسه و بِیَع (عبادت‌گاه‌های مسیحیان و یهودیان) را می‌ساخت. فرمان‌روایان مسلمان را عزل می‌کرد و به جای آنان حاکمان مجوس را می‌نشاند و زنان مسلمان را به عقد مردان (کفار) اهل ذمه درمی‌آورد.[۲]

وی برای نشان دادن علاقه و ارادت خود به بنی‌مروان و جلب رضایت آنان، از هیچ عملی ابا نداشت و حتی حاضر به خراب کردن کعبه نیز بود. هنگامی که خالد بن عبدالله، سعید بن جبیر صحابی پیامبر اکرم ﷺ را دستگیر کرد و به سوی حجاج فرستاد، مورد سرزنش مردم قرار گرفت. خالد بدون این که از عمل خود پشیمان باشد، خطاب به مردم گفت: اگر عبدالملک تنها با خرابی کعبه راضی می‌شود، حتماً آن را منهدم می‌کنم.[۳]

---

← فلمّا کان یوم جمعة و هو یخطب الناس قال: والله! کان رسول‌الله لیستعمله و إنّه لیعلم ما هو! و لکنّه ختنه، و قد نعس سعید بن المسیب، ففتح عینیه، ثمّ قال: ویحکم! ما قال هذا الخبیث! رأیت القبر انصدع و رسول‌الله ﷺ یقول: کذبت یا عدوّ الله!». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۱۳، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲، القول في إسلام أبي‌بکر و علي و خصائص کل منهما.

۱. «اللهم العن علي بن أبي‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، صهر رسول‌الله ﷺ علی ابنته و أبا الحسن و الحسین». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۴، ص ۵۷.

۲. «خالد الذي یهدم المساجد و یبني البیع و الکنائس و یولي المجوس علی المسلمین و ینکح أهل الذمة المسلمات». طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث ۱۱۹ هجری قمری و ابن‌اثیر جزری، الکامل في التاریخ: ج ۳، ص ۳۶۰، حوادث ۱۱۹ هجری قمری، ذکر خبر الخوارج هذه السنة.

۳. «لمّا أخذ خالد بن عبدالله سعیدَ بن جبیر و طلق ابن‌حبیب خطب، فقال: کأنّکم أنکرتم ما صنعتُ، والله! لو کتب إلَيّ أمیرالمؤمنین لنقضتها حجراً حجراً، یعني الکعبة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۲۹، شرح حال خالد بن عبدالله، ش ۱۹۱.

خالد بن عبدالله قسری در مکه بـرفراز مـنبر، عـبدالمـلک بـن مـروان را بـرتر از حضرت ابراهیم معرفی می‌کرد.[۱]

ابن‌حبان بستی شافعی بدون توجه به اعتقادات و اعمال ننگین خالد بـن عـبدالله قسری، او را توثیق کرده است و احمد بن حنبل، بخاری در کتاب «*خلق أفعال العباد*» و ابوداود در سنن خود از وی روایت نقل می‌کنند.[۲]

### ۲۰. اسحاق بن سوید بن هبیره عَدوی تمیمی بصری

اسحاق بن سوید بصری به خاطر کشته شدن عـده زیـادی از اقـوامش بـه دست توانای امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام و سپاه او در جنگ جمل، با اعتراف بـه دوست نداشتن حضرت علی علیه‌السلام، به آن حضرت جسارت و توهین می‌کرد.

ابوالعرب صقلی، اسحاق بن سوید را به خاطر ناسزاگویی بـه حـضرت عـلی علیه‌السلام جزو راویان ضعیف ذکر کرده است و با استناد به حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد حضرت علی علیه‌السلام که فرمودند: «یا علي! لایحبّك إلّا مؤمن و لایبغضك إلاّ منافق» او را منافق و غیر قابل اعتماد دانسته و به کسانی که وی را توثیق کرده‌اند، اعتراض کرده است.[۳]

احمد بن حنبل، ابن‌معین، نسائی، ابن‌سعد، ابـوحاتم رازی، عـجلی، ابـن‌حبان

---

۱. «سمعت خالد بن عبدالله یقول علی منبر مكة و هو یخطب: أیها الناس! أیّهما أعظم؟ أخلیفة الرجل علی أهله أم رسوله إلیهم؟ والله لو لم تعلموا فضل الخلیفة إلّا أنّ إبراهیم خلیل الرحمن استسقی، فسـقاه مـلحاً أجـاجا و استسقاه الخلیفة، فسقاه عذباً فراتا». طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۳، ص ۶۷۹، حوادث ۸۹ هجری قمری.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۷۰، حدیث اسد بن کرز جدّ خالد القسری.

۳. «قال أبوالعرب الصقلي في الضعفاء: كان یحمل علی عليّ تحاملاً شدیداً و قـال: لاأحبّ عـلیاً و لیس بكـثیر الحدیث و من لم یحبّ الصحابة فلیس بثقة و لا كرامة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تـهذیب التـهذیب، ج ۱، ص ۲۰۷، شرح حال اسحاق بن سوید، ش ۴۳۸ و علاءالدین مغلطای، إكـمال تـهذیب الكـمال فـي أسـماء الرجال: ج ۲، ص ۹۵ ـ ۹۶، شرح حال اسحاق بن سوید، ش ۴۰۱. البته ابن‌حجر بخشی از کلام ابوالعـرب صقلی را ذکر می‌کند.

بستی شافعی، ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، اسحاق بن سوید ناصبی را توثیق کرده‌اند.[۱]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود و نسائی در صحاح، سنن و مسانید خود به نقل روایت از این دشمن اهل بیت ﷺ پرداخته‌اند.[۲]

### ۲۱. اسد بن وداعه طائی حمصی شامی

اسد بن وداعه یکی دیگر از نواصب و کسانی است که حضرت علی ﷺ را سبّ و لعن می‌کرد، اما عده‌ای بدون توجه به دشمنی اسد بن وداعة با حضرت علی ﷺ، به تعریف و تمجید از وی پرداخته‌اند.

یحیی بن سعید می‌گوید: اسد بن وداعه و ازهر بن عبدالله حرازی از حضرت علی ﷺ بدگویی می‌کردند.[۳]

ابوهریره حمصی می‌گوید: اسد بن وداعه می‌گفت: سه بار حمد خداوند را بگویید و سه بار خداوند را تسبیح کنید و سه بار علی را لعن کنید.[۴]

ابن‌معین می‌گوید: اسد بن وداعه و ازهر حرازی به همراه عده‌ای، حضرت علی ﷺ را سبّ می‌کردند، اما ثور حاضر به سبّ کردن حضرت علی ﷺ نبود و آن حضرت را سب نمی‌کرد. هنگامی که این گروه حضرت علی ﷺ را سبّ می‌کردند

---

۱. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۶ـ۲۰۷، شرح حال اسحاق بن سوید، ش ۴۳۸.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۱۰۷، مسند عبدالله بن عمر و ج ۴، ص ۱۱۱، حدیث رجل من اصحاب النّبيّ ﷺ و ج ۴، ص ۴۵۵، حدیث عمران بن حصین و ج ۵، ص ۵۸، حدیث رجل من اصحاب النّبيّ ﷺ و ج ۶، ص ۳۱، ۴۷ و ۱۰۶، حدیث عائشه.

۳. «کان أسد بن وداعة و أزهر بن عبدالله الحرازي يقعان في علي بن أبي‌طالب ﷺ». ابوداود سجستانی، سؤالات الآجری: ج ۲، ص ۲۲۶.

۴. «کان أسد بن وداعة يقول: احمدوا الله ثلاثاً و سبّحوه ثلاثاً و العنوا فلاناً (عليّاً) ثلاثاً». همان.

و ثور سبّ نمی‌کرد، از پاهای ثور می‌گرفتند و او را روی زمین می‌کشیدند.[۱]

ابوالعرب به خاطر سبّ و لعن حضرت علی علیه السلام، اسد بن وداعه را در زمره راویان ضعیف ذکر کرده است و می‌گوید: کسی که صحابه پیامبر را سبّ و لعن کند، ثقه و مورد اطمینان نیست.[۲]

ابن‌حبان بستی شافعی و نسائی او را توثیق کرده‌اند.[۳] ذهبی سلفی نیز با اعتراف به ناصبی بودن وی، به جای انتقاد، برای او طلب آمرزش می‌کند.[۴]

### ۲۲. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص

عمر بن سعد بن ابی‌وقاص، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد و قاتل امام حسین علیه السلام، یکی دیگر از دشمنان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که مورد تکریم و تجلیل عده‌ای قرار گرفته است و به زعم آنان این جنایت هولناک عمر بن سعد هیچ منافاتی با عدالت و وثاقت او نداشته است.

ابوریحان با اشاره به کشته شدن امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، به تبیین جنایات امویان در این روز پرداخته و معتقد است جنایاتی همچون کشتن با شمشیر در حال تشنگی شدید، سوزاندن و جداکردن سرها از بدن، تاختن اسب بر روی اجساد که امویان در مورد امام حسین علیه السلام و خاندانش روا داشتند، جنایاتی بود که هیچ امّتی حاضر نیست با اشرارشان چنین رفتاری را انجام دهند. مردم عادی و بی‌غرض به خاطر حوادثی که در این روز اتفاق افتاد، این روز را روز شومی می‌دانستند اما بنی‌امیّه این روز را عید دانسته، لباس‌های نو پوشیده، خود را آراسته، به چشم‌ها

---

۱. «قال ابن‌معین: کان هو و أزهر الحرازي و جماعة یسبّون علیّاً و کان ثور لا یسبّ علیّاً، فإذا لم یسب جرّوا برجله». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۰۰، شرح حال اسد بن وداعه، ش ۱۲۲۰.

۲. «من سبّ الصحابة فلیس بثقة و لا مأمون». همان.

۳. همان.

۴. «و کان من العلماء بدمشق و فیه نصب معروف نسأل الله العفو». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۸، ص ۳۷۲، حوادث و وفیات ۱۳۱ هجری قمری.

سرمه زدند. سور و مهمانی به راه انداخته و شیرینی جات و خوردنی‌ها پخش کردند. این رسم شوم هر سال در طول زمامداری امویان ادامه داشت و بعد از حکومتشان نیز این رسم شوم را از خودشان به یادگار گذاشتند.[۱]

عمر بن سعد در تمامی این جنایات و ظلم‌ها شریک بود و به همین دلیل هنگامی که درباره ثقه بودن عمر بن سعد از ابن‌معین سؤال می‌شود، وی در پاسخ، با تعجب می‌گوید: چگونه می‌تواند قاتل امام حسین علیه السلام ثقه باشد؟![۲]

عیزار بن حریث نیز به خاطر نقل روایت از عمر بن سعد مورد سرزنش مردم قرار گرفته و متعهد می‌شود از او روایت نقل نکند.[۳]

با وجود مسلّم بودن مشارکت عمر بن سعد در قتل امام حسین علیه السلام و مرتکب شدن جنایات متعدد، احمد بن عبدالله بن صالح عجلی وی را در «*تاریخ الثقات*» خود به عنوان راوی ثقه ذکر کرده است و ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز با اشاره به جنایات عمر بن سعد و مشارکت وی در جنگ با امام حسین علیه السلام وکشتن نوه پیامبر اکرم ﷺ، این جنایات را برای جرح وی کافی ندانسته و به دفاع از وی پرداخته‌اند و او را با عباراتی همچون «صدوق»، «هو في نفسه غير متهم» و «تابعي ثقة»، توثیق کرده‌اند.[۴]

---

۱. «اليوم العاشر ... اتفق فيه قتل الحسين بن علي بن أبي‌طالب رضي الله عنهم و فُعل به و بهم ما لم‌يُفعل في جميع الأمم بأشرار الخلق من القتل بالعطش و السيف و الإحراق و صلب الرؤوس و إجراء الخيول على الأجساد، فتشاءموا به، فأمّا بنوأميّة فقد لبسوا فيه ما تجدّد و تزيّنوا و اكتحلوا و عيّدوا و أقاموا الولائم و الضيافات و أطعموا الحلاوات و الطيّبات و جرى الرسم في العامة على ذلك أيّام ملكهم و بقي فيهم بعد زواله عنهم». ابوریحان بیرونی، الآثار الباقية عن القرون الخالية: ص ۲۹۲.

۲. «كيف يكون من قتل الحسين ثقة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۹۶، شرح حال عمر بن سعد، ش ۷۴۷.

۳. «عن قاتل الحسين تحدثنا؟ أما تخاف الله تروي عن عمر بن سعد». همان.

۴. عجلی، تاريخ الثقات: ص ۳۵۷، شرح حال عمر بن سعد، ش ۱۲۳۰؛ ذهبی سلفی، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۱۹۸، شرح حال عمر بن سعد، ش ۶۱۱۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۵۶، شرح حال عمر بن سعد، ش ۴۳۳.

احمد بن حنبل، نسائی و ترمذی نیز بدون لحاظ دشمنی عمر بن سعد با اهل بیت علیهم السلام، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[1]

با مقایسه برخوردها و موضع‌گیری‌های سلفیان درباره قاتل امام حسین علیه السلام و قاتلین خلیفه سوم، به راحتی می‌توان تناقض در مبنی و گفتار سلفیان را ملاحظه کرد. چنانکه ملاحظه می‌شود قاتل امام حسین علیه السلام توثیق می‌شود، اما قاتلان عثمان، افرادی فرومایه، تبهکار، نادان، گستاخ، مردم آزار، پیمان‌شکن، خائن، فاسق، ملعون، آشوب‌گر و دروغگو معرفی می‌شوند.[2]

**۲۳. اسماعیل بن اوسط بجلی شامی**

اسماعیل بن اوسط از عمال مروانیان و از همدستان و یاران حجاج بن یوسف ثقفی، یکی دیگر از دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

خالد بن عبدالله قسری پس از دستگیری سعید بن جبیر، وی را توسط اسماعیل بن اوسط نزد حجاج فرستاد و حجاج نیز او را به قتل رسانید.

اسماعیل بن اوسط به خاطر همکاری با مروانیان، در زمان هشام بن عبدالملک از طرف هشام والی کوفه شد.

ابن‌حبان بستی شافعی اسماعیل بن اوسط را در کتاب «*الثقات*» خود ذکر کرده است و ابن‌معین نیز او را توثیق کرده است.

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۵، مسند سعد بن ابی‌وقاص.

۲. «و الفسقة من قتلة عثمان»، «لعن الله من قتله و الراضين بقتله»، «بل هم فساق، محاربون، سافكون دماً حراماً عمداً بلاتأويل على سبيل الظلم و العدوان، فهم فساق، ملعونون». ابن‌حزم اندلسی ظاهری، الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۳، ص ۷۴ و ۷۷، الكلام في حرب عليّ و من حاربه من الصحابة. «حكمه (ابن‌ملجم) حكم قاتل عثمان و قاتل الزبير و قاتل طلحة ... فكلّ هؤلاء نبرأ منهم و نبغضهم في الله و نَكِل أمورَهم إلى الله عزّوجلّ». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳، ص ۶۵۴، حوادث سال ۴۰ هجری قمری. «الأجلاف من الناس» و «من جملة المفسدين في الأرض و لاشكّ أنّهم كذلك». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهايه: ج ۷، ص ۱۸۴ و ۱۹۴، حوادث ۳۵ هجری قمری.

ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی با همه تعصب و ارادتی که به امـویان و مروانیان دارند، به خاطر جنایات حجاج بن یوسف، همدستان وی را نیز مورد انتقاد قرار داده‌اند و اسماعیل بن اوسط را شایسته و لایق اعتماد ندانسته‌اند و مـی‌نویسند:

اسماعیل بن اوسط شایسته نقل روایت نیست و نباید از او روایت نقل کرد.[1]

احمد بن حنبل با اعتماد به اسماعیل بن اوسط، روایات وی را در کتاب «*المسند*» نقل کرده است.[2]

### ۲۴. دُحَیم (۱۷۰ ـ ۲۴۵ هـ.ق)

عبدالرحمن بن ابراهیم شامی معروف به دحیم یکی دیگر از دشمنان اهل بیت ﷺ و مدافعان بنی‌امیه می‌باشد که مورد تکریم و تجلیل بسیاری از سلفیان و هـمفکران وهابیت قرار گرفته است.

دحیم با متوکل عباسی ناصبی، ارتباط و هـمکاری داشـته است و در دوران حکـومت وی، به منصب قضاوت فلسطین و اردن منصوب شده است. از طرف متوکل ناصبی منصب قضاوت مصر نیز به دحیم واگذار شد، اما دحیم قبل رسیدن به مصر از دنیا رفت.[3]

دحیم برای نشان دادن علاقه و ارادت خود به بنی‌امیه، به مبارزه با حدیث شریف نبوی «یا عمار! تقتلك الفئة الباغیة» پرداخته است و کسانی را که معاویه و لشگر شام را فئه باغیه بدانند، زنازاده معرفی می‌کند.[4]

---

۱. «لاینبغي أن یروی عنه». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۲۲۲، شـرح حـال اسـماعیل بـن اوسط، ش ۸۵۳ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۱۳، شرح حال اسماعیل بن اوسط، ش ۱۲۸۵.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۷۰، حدیث اسد بن کرز و ج ۴، ص ۲۳۱، حدیث ابی‌کبشة الانماری.

۳. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۱، ص ۹۰، شرح حـال عـبدالرحـمن بـن ابـراهـیم، ش ۳۷۳۰ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۵۱۷، شرح حال دحیم، ش ۱۴۰.

۴. «فذکروا أنّ الفئة الباغیة هم أهل الشام، فقال (دحیم): من قال هذا فهو ابن الفاعلة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۲۶۶، شرح حال دحیم، ش ۵۳۸۱ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۵۱۷، شرح حال دحیم، ش ۱۴۰.

وی از معاصران احمد بن حنبل به شمار می‌رود، اما احمد بن حنبل به همراه علی بن بحر، یحیی بن معین و خلف بن سالم در مقابل او زانو زده است و از او استفاده علمی کرده است و به همین سبب مورد تکریم و تعریف احمد قرار گرفته است.[۱]

علاوه بر احمد بن حنبل، ابن‌یونس، عجلی، ابوحاتم، نسائی، دارقطنی، ابوداود، ابن‌حبان بستی شافعی، مسلم، خطیب بغدادی شافعی، ذهبی سلفی، ابن‌حجر عسقلانی شافعی و عده‌ای دیگر او را توثیق کرده‌اند.[۲]

محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه دشمنی دحیم با اهل بیت علیهم‌السلام را نادیده گرفته و به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

### ۲۵. ثور بن زید دِیلی (متوفّای ۱۳۵ هـ.ق)

ثور بن زید یکی دیگر از خوارج و دشمنان حضرت علی علیه‌السلام است[۳] که مورد اعتماد و تکریم عده‌ای قرار گرفته است.

ابن‌معین، نسائی و ابوزرعه ثور بن زید را توثیق کرده‌اند. ابن‌حبان بستی شافعی او را در کتاب «*الثقات*» ذکر کرده است. احمد بن حنبل و ابوحاتم وی را صالح الحدیث دانسته‌اند. ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی او را راستگو دانسته و می‌گوید: هیچ‌کس وی را متهم به دروغگویی نکرده است.[۴]

---

۱. «فرأيت أبي و أحمد بن حنبل و يحيى بن معين قعوداً بين يديه كالصبيان». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۲۶۶، شرح حال عبدالرحمن بن ابراهیم، ش ۵۳۸۱؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۱، ص ۸۹، شرح حال عبدالرحمن بن ابراهیم، ش ۳۷۳۰ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۵۱۶، شرح حال دحیم، ش ۱۴۰.

۲. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۶، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۱، شرح حال عبدالرحمن بن ابراهیم، ش ۲۷۶.

۳. «كان ينسب إلى رأي الخوارج». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۲۹، شرح حال ثور بن زید، ش ۵۵.

۴. «قال أحمد و أبوحاتم: صالح الحديث»، «و قال ابن‌معين و أبوزرعة و النسائي: ثقة»، «و قال ابن‌عبدالبر: ←

احمد بن حنبل، محمد بـن اسـماعیل بـخاری، مسـلم بـن حـجاج نـیشابوری، ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه دشمنی ثور بن زید با حضرت علی ﷺ را نادیده گرفته و به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۱]

### ۲۶. ثور بن یزید بن زیاد کلاعی حمصی

ثور بن یزید بن زیاد به خاطر کشته شدن جدش در جنگ صفین، کینه حـضرت علی ﷺ را به دل گرفته بود و هرگاه نام آن حضرت برده می‌شد، می‌گفت: کسی را که جدم به دست او کشته شده است، دوست ندارم.[۲]

اهل حمص وی را به خاطر اعتقادات باطل از حمص اخراج کردند و منزلش را نیز آتش زدند[۳] و زمانی که ثور بن یزید وارد مدینه شد، مالك مردم را از همنشینی بـا او نهی کرد[۴]، اما احمد بن حنبل، ابن‌سعد، یحیی بن سعید، ابوحاتم و عده‌ای ثور بـن یزید را در نقل حدیث ثقه دانسته‌اند.[۵]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه بدون در نظر گرفتن دشمنی ثور بن یزید با حضرت علی ﷺ، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۶]

---

← وهو صدوق و لم‌یتهمه أحد بکذب»، «و ذکره ابن‌حبان في الثقات». ابن‌حجر عسقلانی شـافعی، تـهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۲۹، شرح حال ثور بن زید، ش ۵۵.

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۲۷۵ و ۳۰۶، مسند عبدالله بن عباس و ج ۲، ص ۳۶۱، ۳۷۵ و ۴۱۷، مسند ابوهریره.

۲. «و کان جده قتل یوم صفین مع معاویة، فکان ثور إذا ذکر علیّاً قـال: لاأحب رجـلاً قـتل جـدي». ابـن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۰، شرح حال ثور بن یزید، ش ۵۷.

۳. «کان یری القدر، کان أهل حمص نفوه لأجل ذلك»، «أدرکت أهل حمص و قد أخرجوا ثور بن یزید و أحرقوا داره». همان، ص ۳۱.

۴. «قدم المدینة فنهی مالك عن مجالسته و لیس لمالك عنه روایة». همان، ص ۳۲.

۵. همان، ص ۳۰ـ۳۲.

۶. احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۲۰۹، مسند عبدالله بن عمرو بن عاص و ج ۲، ص ۴۳۹، مسند ابـوهریره ←

### ۲۷. داود بن حصین مدنی (متوفّای ۱۳۵ هـ.ق)

داود بن حصین، یکی دیگر از امویان و خوارج و از دشمنان حضرت علی علیه السلام[۱] می‌باشد که مورد حمایت و تکریم عده‌ای قرار گرفته است.

ابن‌عیینه از روایات او پرهیز می‌کرد. ابوزرعه با عبارت «لیّن» وی را تضعیف کرده است. ابوحاتم نیز با عبارت «لیس بالقوي» به تضعیف وی پرداخته است و معتقد است اگر مالك از وی روایت نقل نمی‌کرد، روایات او را ترک می‌کرد؛ اما ابن‌حبان بستی شافعی با اعتراف به انحراف فکری وی و تبعیت از خوارج، او را در کتاب «*الثقات*» خود ذکر کرده است. ابن‌معین، نسائی، ابن‌سعد و عجلی نیز وی را توثیق کرده‌اند.

برخی مانند علی بن مدینی و ابوداود فقط روایات داود بن حصین از عکرمه را منکر دانسته‌اند.[۲]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه با آگاهی از دشمنی داود بن حصین با حضرت علی علیه السلام، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۳]

---

← و ج ۳، ص ۳۵۱، مسند جابر بن عبدالله و ج ۴، ص ۸۹، حدیث خالد بن ولید و ج ۴، ص ۹۹، حدیث معاویه و ج ۴، ص ۱۲۶، حدیث عرباض بن ساریه و ج ۴، ص ۱۳۰، حدیث مقدام بن معدیکرب و ج ۴، ص ۱۸۳، حدیث نواس بن سمعان و ج ۴، ص ۱۸۵، حدیث عتبه بن عبدالسلمی و ج ۵، ص ۲۶۹، حدیث ابوامامه باهلی و ج ۶، ص ۸۰، ۱۴۳ و ۲۷۶، حدیث عائشه.

۱. «كان يذهب مذهب الشراة، يعني الخوارج» و «يتهم برأي الخوارج». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۱۵۷، شرح حال داود بن حصین، ش ۳۴۵.

۲. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۳، ص ۱۵۷، شرح حال داود بن حصین، ش ۳۴۵.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۸۱، مسند علی بن أبي‌طالب علیه السلام و ج ۱، ص ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۵۱ و ۳۶۳، مسند عبدالله بن عباس و ج ۲، ص ۳۳۷، ۴۴۷، ۴۵۹ و ۵۳۲، مسند ابوهریره و ج ۳، ص ۶، ۸ و ۶۰، حدیث ابوسعید خدری و ج ۳، ص ۳۳۴ و ۳۶۰، مسند جابر بن عبدالله و ج ۵، ص ۲۹۵، حدیث ابی‌عقبه و ج ۶، ص ۱۴۶، حدیث عائشه.

### ۲۸. عبدالله بن سالم اشعری وُحاظی حمصی (متوفّای ۱۷۹ هـ.ق)

عبدالله بن سالم حمصی یکی دیگر از نواصب و دشمنان حضرت علی ﷺ می‌باشد. وی با تکرار اتهام‌های بنی‌امیه علیه حضرت علی ﷺ[۱] و با توهین و جسارت به آن حضرت، ایشان را در قتل ابوبکر و عمر بن خطاب شریک می‌دانست.[۲]

ابوداود سجستانی به خاطر همین توهین و جسارت، وی را مذمت نموده است، اما روایات او را ترک نکرده است و در مسند خود به نقل روایت از وی پرداخته است.

نسائی، دارقطنی و ابن‌حبان بستی شافعی بدون در نظر گرفتن دشمنی وی با حضرت علی ﷺ، به او اعتماد کرده و وی را توثیق کرده‌اند.[۳]

ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز با اعتراف به ناصبی بودن عبدالله بن سالم، وی را توثیق کرده‌اند.[۴]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، ابوداود سجستانی و نسائی از وی روایت نقل کرده‌اند.[۵]

---

۱. عمرو بن عاص حضرت علی ﷺ را به دست داشتن و مشارکت در قتل ابوبکر، عمر بن خطاب و عثمان متهم کرده و خطاب به امام حسن ﷺ می‌گوید: «أنّ أباك سمّ أبابكر الصديق و اشترك في قتل عمر الفاروق و قتل عثمان ذي‌النورين مظلوماً». طبرسی، الاحتجاج: ج ۲، ص ۲۰ ـ ۲۱، احتجاج الحسن بن علي بن أبي‌طالب ﷺ على جماعة من المنكرين لفضله و فضل أبيه من قبل بحضرة معاوية و ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغة: ج ۳، ص ۲۸۷، شرح خطبه ۸۳، نسب عمرو بن العاص و طرف من أخباره.

۲. «كان يقول: علي أعان على قتل أبي‌بكر و عمر». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۱۶۰، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۳۲۶۸.

۳. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۱۶۰، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۳۲۶۸؛ ذهبی سلفی، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۴۲۶، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۴۳۳۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۵، ص ۲۰۰، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۳۹۲.

۴. ذهبی سلفی، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: ج ۲، ص ۸۹، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۲۴۸/۲۷۶۲ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تقريب التهذيب: ج ۱، ص ۴۱۷، شرح حال عبدالله بن سالم، ش ۳۲۲.

۵. احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۱۳۳، مسند عبدالله بن عمر.

### ۲۹. میمون بن مهران جزری رقی (۴۰ ـ ۱۱۷ هـ.ق)

میمون بن مهران که از تابعین به شمار می‌رود، یکی دیگر از نواصب و دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد که مورد لطف و تکریم عده‌ای قرار گرفته است.

وی از عمال و کارگزاران امویان بود و به خاطر خدمات فراوانش، مورد تقدیر و تشکر آنان قرار گرفته است. در زمان محمد بن مروان سرپرستی بیت‌المال حرّان به عهده وی گذاشته شده بود. او که از خواص عمر بن عبدالعزیز به شمار می‌رود از طرف این خلیفه اموی منصب قضاوت و جمع‌آوری مالیات جزیره را به عهده گرفته بود. بعد از عمر بن عبدالعزیز در زمان یزید بن عبدالملک نیز عهده‌دار همین مناصب بود.

هنگامی که از میمون بن مهران درباره نماز خواندن پشت سر خوارج سؤال می‌شود، وی با استناد به عمل خود و اقتداکردن به حجاج بن یوسف ثقفی، اقتدا کردن به خوارج را جایز می‌شمارد.[۱]

میمون بن مهران علی علیه السلام را از عثمان برتر می‌دانست اما هنگامی که عمر بن عبدالعزیز شبهه‌ای را مطرح کرد و از وی پرسید: عثمان دنیاطلب بهتر است یا علی خون‌ریز و مسلمان‌کش؟ از اعتقاد قبلی خود برگشت و نسبت به حضرت علی علیه السلام بدبین و از دشمنان آن حضرت گردید.[۲]

مطالب نقل شده در کتب عامه، طرفداری میمون بن مهران از بنی‌امیه و دشمنی وی با امیرمؤمنان علی علیه السلام را به اثبات می‌رساند.

فرات بن سائب می‌گوید: هنگامی که از میمون بن مهران پرسیدم: علی برتر است

---

۱. «سئل میمون بن مهران عن الصلاة خلف رجل یذکر أنّه من الخوارج، فقال: أنت لاتصلّي له، إنّما تصلّي للّه عزّوجلّ و قد کنّا نصلّي خلف الحجاج و کان حروریاً». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحیح البخاري: ج ۵، ص ۲۳۲، کتاب الصلاة، باب إمامة المفتون و المبتدع.

۲. «قال میمون بن مهران: کنت أفضّل علیّاً علی عثمان، فقال لي عمر بن عبدالعزیز: أیّهما أحبّ إلیك؟ رجل أسرع في المال أو رجل أسرع في کذا؟ یعني في الدماء. قال: فرجعت و قلت: لاأعود». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۳۴۹، شرح حال میمون بن مهران، ش ۷۰۳.

یا ابوبکر و عمر ؟ بدنش شدیدا به لرزه افتاد و عصایش از دستش رها شد و گفت : فکر نمی‌کردم تا زمانی زنده باشم که کسی را در کنار ابوبکر و عمر قرار داده و با این دو مقایسه کنند ؛ ابوبکر و عمر رأس اسلام و رأس جماعت بودند.

فرات بن سائب می‌گوید : پرسیدم ابوبکر زودتر مسلمان شد یا علی ؟ وی قسم خورد و گفت ابوبکر در زمان بحیرای راهب به پیامبر ایمان آورده و وساطت ازدواج پیامبر با خدیجه را به عهده داشت و در این سال‌ها علی به دنیا نیامده بود.[1]

آری! یعنی ابوبکر قبل از بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ به نبوت و قبل از مأموریت یافتن آن حضرت برای دعوت مردم به دین مبین اسلام، اسلام آورده است!

سه حدیث کذب « أنّ النّبيّ ﷺ قال : اقتلوا الرافضة » و « أن النّبيّ ﷺ كبّر على جنازة أربعاً و أنّ أبابكر كبّر على فاطمة أربعاً » و « أنّ عليّاً قال لعبدالرحمن بن عوف : قال النّبيّ ﷺ لك : أنت أمين في أهل السماء ، أمين في أهل الأرض »[2] نیز از جعلیات میمون بن مهران در کتب عامه است که نشانگر دشمنی وی با حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشد.

احمد بن حنبل ، عجلی ، ابوزرعه ، نسائی ، ابن‌سعد ، ابن‌حبان بستی شافعی ، ذهبی سلفی ، ابن‌حجر عسقلانی شافعی و عده‌ای دیگر ، جسارت و توهین به خلیفه مسلمین را با وثاقت و عدالت در تعارض ندیده و وی را توثیق کرده‌اند.[3]

---

۱. «قلت لميمون بن مهران: عليّ عندك أفضل أم أبوبكر و عمر؟ فارتعدّ حتّى سقطت عصاه من يده، ثمّ قال: ما كنت أظنّ أن أبقى إلى زمان يعدل بهما، ذرهما كانا رأسي الإسلام و رأسي الجماعة. فقلت: فأبوبكر كان أول إسلاماً أو عليّ؟ قال: والله! لقد آمن أبوبكر بالنبيّ زمن بحيراء الراهب حين مرّ به و اختلف في ما بينه و بين خديجة حتّى أنكحها إيّاه و ذلك كلّه قبل أن يولد عليّ». علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱۰، ص ۳۲۸، شرح حال میمون بن مهران، ش ۷۹۰۹.

۲. همان.

۳. «قال عبدالله بن أحمد: سمعت أبي يقول: ميمون بن مهران ثقة، أوثق من عكرمة و ذكره بخير، و قال العجلي: جزري تابعي ثقة و كان يحمل على عليّ، و قال أبوزرعة و النسائي: ثقة، و قال ابن‌سعد: كان ثقة كثير الحديث،

←

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب «*الأدب المفرد*»، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، ترمذی، نسائی و ابن‌ماجه قزوینی به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۱]

ذهبی سلفی با تکریم و تمجید از میمون بن مهران و توثیق وی، از بخاری گله می‌کند و می‌گوید: نمی‌دانم چرا بخاری در صحیح خود از میمون بن مهران روایت نقل نکرده است.[۲]

عده‌ای میمون بن مهران را از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذکر کرده‌اند اما با توجه به سال ولادت وی و مطالب نقل شده از ایشان، این مطلب درست نمی‌باشد.

### ۳۰. ولید بن کثیر مخزومی مدنی (متوفّای ۱۵۱ هـ.ق)

ولید بن کثیر یکی دیگر از نواصب و دشمنان حضرت علی علیه‌السلام است که مورد تکریم و تمجید برخی قرار گرفته است. وی جزو فرقه اباضیه یکی از فرقه‌های خوارج است که از عثمان و حضرت علی علیه‌السلام برائت می جویند.[۳]

با وجود تضعیف شدن ولید بن کثیر توسط ابن‌سعد[۴] و ذکر شدنش در زمره راویان ضعیف توسط عقیلی، برخی مانند عیسی بن یونس، ابراهیم بن سعد، سفیان بن

---

← و ذکره ابن‌حبان في الثقات». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۷، ص ۴۷۷ و ۴۷۸، شرح حال میمون بن مهران؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۸، ص ۵۴۵ ـ ۵۵۵، شرح حال میمون بن مهران، ش ۶۹۳۲؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۷۱ ـ ۷۸، شرح حال میمون بن مهران، ش ۲۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۳۴۹، شرح حال میمون بن مهران، ش ۷۰۳.

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۹۷، مسند عبدالرحمن بن ابی‌بکر و ج ۱، ص ۲۴۴، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۹ و ۳۷۳، مسند عبدالله بن عباس و ج ۶، ص ۳۳۲ و ۳۳۵، حدیث میمونه.

۲. «قد خرّج أرباب الکتب لمیمون بن مهران سوی البخاري، فما أدري لِمَ ترکه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۷۸، شرح حال میمون بن مهران، ش ۲۸.

۳. «کان اباضیاً» و «إلّا أنّه اباضي».

۴. «کان له علم بالسیرة و المغازي و له أحادیث و لیس بذاك».

عیینه، ابن‌معین، ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی وی را توثیق کرده‌اند. ابن‌حبان بستی شافعی نیز او را در کتاب «*الثقات*» خود ذکر کرده است. ابوداود سجستانی با اعتراف به ناصبی بودن و دشمنی وی با حضرت علی ﷺ، او را توثیق می‌کند.[۱]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، ترمذی، ابن‌ماجه و نسائی در مواضع مختلف صحاح، سنن و مسانید خود از وی روایت نقل کرده‌اند.[۲]

### ۳۱. ابوبکر بن ابی‌موسی اشعری متوفای (۱۰۶ هـ.ق)

ابوبکر پسر ابوموسی اشعری یکی دیگر از دشمنان حضرت علی ﷺ است که مورد وثوق و اطمینان عده‌ای قرار گرفته و روایات او در تمامی صحاح عامه نقل شده است.

پسر ابوموسی اشعری مانند اکثر شامیان از دشمنان حضرت علی ﷺ و طرفداران عثمان بن عفان و امویان و از کارگزاران آنان به شمار می‌رود.

وی در دوران حکومت ولید بن عبدالملک و همزمان با حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه، عهده‌دار منصب قضاوت کوفه بود. حجاج بن یوسف برادرش ابوبرده بن ابی‌موسی اشعری را عزل کرده و او را به این منصب گماشت.

بغض و دشمنی او با حضرت علی ﷺ را در رفتار و برخورد او با ابوغادیه، قاتل

---

۱. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۹، ص ۴۴۸ ـ ۴۴۹، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۷۳۲۷؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۶۳ ـ ۶۴، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۲۴ و میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۴۵، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۹۳۹۷ و الکاشف في معرفة من له روایة في الکتب الستة: ج ۳، ص ۲۴۱، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۶۹/۶۱۹۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۱، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۲۵۰ و تقریب التهذیب: ج ۲، ص ۳۲۵، شرح حال ولید بن کثیر، ش ۸۴؛ و هدي الساري مقدمة فتح الباري: ص ۴۷۲ ـ ۴۷۳.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۳۱ و ۸۶، مسند أبوسعید خدری و ج ۴، ص ۲۶، حدیث عمر بن ابی‌سلمه و ج ۴، ص ۱۴۰، حدیث رافع بن خدیج و ج ۴ ص ۳۲۶.

عمار بن یاسر می‌توان یافت. وی با استقبال گرم از ابوغادیه، او را در کنار خود نشانده و می‌گوید: «مرحباً بأخي».[۱]

ابن‌سعد او را تضعیف کرده است اما عجلی، ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی به توثیق وی پرداخته و ابن‌حبان بستی شافعی نیز او را در کتاب «*الثقات*» ذکر کرده است.[۲]

احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، ترمذی، ابن‌ماجه و نسائی در صحاح، سنن و مسانید خود به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.[۳]

### ۳۲. ابوحسان اعرج بصری (متوفای ۱۳۰ هـ.ق)

مسلم بن عبدالله معروف به ابوحسان اعرج یکی دیگر از خوارج و دشمنان حضرت علی علیه‌السلام است[۴] که مورد تمجید و تکریم احمد بن حنبل و سلفیان قرار گرفته است.

احمد بن حنبل، ابن‌معین، ابوزرعه، ابن‌حبان بستی شافعی، عجلی، ابن‌سعد، ذهبی سلفی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی با نادیده گرفتن دشمنی وی با حضرت علی علیه‌السلام، وی را توثیق کرده‌اند.[۵]

---

۱. «كان يذهب مذهب أهل الشام. جاءه أبوغادية الجهني قاتل عمّار، فأجلسه إلى جانبه و قال: مرحباً بأخي». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۲، ص ۴۳، شرح حال ابوبکر بن ابی‌موسی، ش ۱۵۹.

۲. ابوداود سجستانی، سؤالات الآجری: ج ۱، ص ۱۵۱؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۲۱، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۷، شرح حال ابوبکر بن ابی‌موسی، ش ۷۸۵۰؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۵ ـ ۶، شرح حال ابوبرده بن ابی‌موسی، ش ۱ و ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۴۹۹، شرح حال ابوبکر بن ابی‌موسی، ش ۱۰۰۱۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۲، ص ۴۲ ـ ۴۳، شرح حال ابوبکر بن ابی‌موسی، ش ۱۵۹ و تقريب التهذيب: ج ۲، ص ۴۰۰، شرح حال ابوبکر بن ابی‌موسی، ش ۷۴.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۶، حدیث ابوموسی اشعری.

۴. «خرج مع الخوارج»، «يقال أنّه كان يرى رأي الخوارج» و «كان حرورياً». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۲، ص ۷۶، شرح حال ابوحسان، ش ۲۸۷.

۵. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۲۱، ص ۱۷۴ ـ ۱۷۵، شرح حال ابوحسان اعرج، ش ۷۹۰۴؛ ←

بخاری در تعالیق، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، ترمذی، ابن‌ماجه و نسائی از وی روایت نقل کرده‌اند.

افراد دیگری مانند: زهری، شعبی، سمرة بن جندب، مرة همدانی، مسروق بن اجدع، شریح، شقیق بن سلمه، ابوعبدالرحمن سلمی قاری، عبدالله بن عکیم، سهم بن طریف، سعید بن مسیب، عمر بن ثابت، مکحول، حماد بن زید، شبابة بن سوار و... نیز جزو دشمنان اهل بیت پیامبر ﷺ هستند که توسط عده‌ای از علمای سلفیان توثیق شده‌اند و روایات آنان در صحاح، سنن و مسانید نقل شده است.

سلفیان اشخاصی مانند عنبسة بن خالد اموی که مالیات و خراج مصر در اختیار وی بود و زنان را از سینه‌هایشان آویزان می‌کرد[1]، توثیق کرده‌اند اما کسانی که فضایل حضرت علی ﷺ را نقل می‌کنند، به سختی مورد تهاجم آنان قرار گرفته و تعزیرشان می‌کنند.

## ممنوع بودن محبت و نقل فضائل اهل بیت ﷺ و انتقاد از امویان و دشمنان اهل بیت ﷺ

یکی دیگر از نمادهای دشمنی وهابیان با پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت، جرم دانستن محبت اهل بیت ﷺ، تحمل نکردن فضائل آنان، برخورد فیزیکی و خانه‌نشین کردن ناقلین فضائل، جلوگیری از نقل و انتشار فضائل اهل بیت ﷺ و تحمل نکردن انتقاد از امویان است.

ابن قتبیه می‌گوید: بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل حضرت علی ﷺ

---

← ذهبی سلفی، الکاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: ج ۳، ص ۳۲۵، شرح حال ابوحسان اعرج، ش ۱۱/۱۰۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۲، ص ۷۶، شرح حال ابوحسان، ش ۲۸۷ و تقريب التهذيب: ج ۲، ص ۴۱۱، شرح حال ابوحسان اعرج، ش ۳۵.

۱. «كان على خراج مصر و كان يعلق النساء بالثدي». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعديل: ج ۶، ص ۴۰۲، شرح حال عنبسه بن خالد، ش ۲۲۴۶.

و اظهار مواردی که شایسته مقام آن حضرت بود خودداری می‌کردند. هر محدثی را که نامی از حضرت علی علیه‌السلام می‌برد یا حدیثی دربارهٔ فضایل ایشان بیان می‌کرد، طرد می‌کردند. بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل حضرت علی علیه‌السلام خودداری نموده و به جمع‌آوری فضایل معاویه و عمرو بن عاص پرداختند، هدف اصلی آنان از جمع‌آوری فضائل معاویه و عمرو بن عاص تنقیص حضرت علی علیه‌السلام بود، نه جمع‌آوری فضیلت برای معاویه و عمرو بن عاص.[1]

نمونه‌هایی از برخوردهای فیزیکی سلفیان با دوست‌داران اهل بیت علیهم‌السلام و خانه‌نشین کردن ناقلین فضائل را ذکر می‌کنیم.

### ۱. ابوطفیل عامر بن واثله

عامر بن واثله یکی از صحابه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است که به جرم دوستی اهل بیت علیهم‌السلام مورد خشم و غضب بخاری قرار گرفته است و روایاتش کنار گذاشته شده و در بخاری نقل نشده است.

خطیب بغدادی شافعی می‌گوید: از ابوعبدالله اخرم پرسیدند: چرا بخاری از ابوطفیل روایت نقل نمی‌کند؟ وی در پاسخ گفت: چون او شیعه و دوست‌دار حضرت علی علیه‌السلام بود.[2]

---

۱. «و تحامى كثير من المحدّثين أن يحدّثوا بفضائله... حتّى تحامى كثير من المحدّثين أن يتحدّثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاوية ـ يعني الموضوعة ـ كأنّهم لا يريدونهما بذلك و إنّما يريدونه». غماری، فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي، ص ۲۷۴، به نقل از الإختلاف في اللفظ و الرد على الجهمية و المشبهة: ص ۴۱.

۲. «محمد بن نعيم الضبي قال: سمعت أباعبدالله بن الأخرم الحافظ و سُئل لِمَ تَرَكَ البخاري حديث أبي‌الطفيل عامر بن واثلة؟ قال: لأنّه كان يفرط في التشيع». خطیب بغدادی، الكفاية في علم الرواية: ص ۲۰۸، الجزء الرابع، باب ذكر بعض المنقول عن أئمة أصحاب الحديث في جواز الرواية عن أهل الأهواء و البدع و ابن‌عساکر، تاريخ مدينة دمشق: ج ۲۸، ص ۸۹، شرح حال ابوالطفيل عامر بن واثلة، ش ۳۱۴۶.

### ۲. ابن‌سقّا (متوفای ۳۷۱ هـ.ق)

عبدالله بن محمد بن عثمان واسطی معروف به ابن‌سقّا، یکی از بزرگان و محدثین معروف و مشهور واسط، هنگامی که در یکی از جلسات درس خود حدیث طیر[1] را نقل می‌کند با واکنش شدید واسطی‌ها رو به رو می‌شود و مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. سپس از جلسه بیرون رانده می‌شود و محل نشستن او را با آب تطهیر می‌کنند. وی نیز بر اثر این بی‌احترامی خانه‌نشین شد و پس از آن هیچ حدیثی برای واسطی‌ها نقل نکرد.[2]

### ۳. حاکم نیشابوری شافعی (۳۲۱ ـ ۴۰۵ هـ.ق)

محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن حکم معروف به حاکم نیشابوری، یکی دیگر از بزرگان حدیث است که به دلیل نقل روایات فضائل حضرت علی ؑ خصوصا حدیث طیر و حدیث «من کنت مولاه فعلي مولاه»، نوشتن کتابی در فضائل فاطمه زهرا ؑ و دشمنی با معاویه و امویان، مورد خشم و غضب عده‌ای قرار گرفته است و متهم به تشیع شده است.

حاکم نیشابوری آشکارا و علنی از معاویه و عملکرد وی انتقاد می‌کرد و به خاطر

---

۱. حدیث طیر یکی از احادیثی است که متضمن فضیلتی باارزش و گرانقدر برای حضرت علی ؑ می‌باشد. ترمذی نویسنده یکی از کتب و صحاح ششگانه اهل سنت، این حدیث را در سنن خود نقل کرده است؛ اما نواصب و دشمنان اهل بیت ؑ به خاطر مضمون والای آن، به انکار این حدیث پرداخته‌اند. ترمذی به نقل از انس بن مالك می‌نویسد: «کان عند النّبيّ ﷺ طيرٌ، فقال: اللهمّ ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطير، فجاء عليّ، فأكل معه». الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی‌طالب ؑ، ح ۳۷۲۱.

۲. «اتفق أنّه أملى حديث الطائر، فلم تحتمله أنفسهم، فوثبوا به و أقاموه و غسلوا موضعه، فمضى و لزم بيته لايُحدّث أحداً من الواسطيين». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۳۵۲، شرح حال ابن‌سقا، ش ۲۵۲ و تذکرة الحفاظ: ج ۳، ص ۹۶۶، شرح حال عبدالله بن محمد بن عثمان معروف به ابن‌سقا، ش ۱۲/۵۸۹۰۶.

همین موضع‌گیری‌ها توسط کرّامیّه[1] مورد تعرض قرار گرفت و منبرش شکسته شد و در منزلش محبوس شد. وی حتی جرأت رفتن به مسجد را نیز نداشت. ابوعبدالرحمن سلمی برای نجات حاکم از وضعیت پیش‌آمده به وی پیشنهاد می‌دهد تا روایتی را در فضیلت معاویه نقل کند، اما حاکم نیشابوری نمی‌پذیرد و می‌گوید: «لایجيء من قلبي، لایجيء من قلبي».[2]

### ۴. نسائی (۲۱۵ ـ ۳۰۳ هـ.ق)

احمد بن علی بن شعیب معروف به نسائی، نویسنده یکی از کتب سته اهل سنت، یکی دیگر از بزرگان و حفاظ حدیث است که به دلیل نقل فضائل اهل بیت علیهم‌السلام مورد غضب و ضرب و شتم طرفداران و حامیان امویان قرار گرفته است.

هنگامی که نسائی وارد دمشق شد اکثر مردم بر اثر تبلیغات و شایعات امویان، دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بودند و نسبت به حضرت علی علیه‌السلام بغض داشتند. نسائی برای آشنا کردن مردم با مقام و جایگاه حضرت علی علیه‌السلام، کتاب «*خصائص أمیرالمؤمنین*» را

---

۱. کرامیه به پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام سجستانی متوفای ۲۵۵ هجری قمری اطلاق می‌شود. این فرقه یکی از فرق اهل سنت است و تشبیه و تجسیم یکی از مهمترین شاخصه‌ها و نشانه‌های این فرقه است. اعتقاد قلبی و عمل طبق آن را در تحقق ایمان لازم نمی‌دانند. ارتکاب گناهان کبیره غیر از دروغ را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جائز می‌دانند و همانند اهل سنت، تعیین امام را با اجماع امت اسلام می‌دانند، نه با تعیین و نصب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و معتقدند حضرت علی علیه‌السلام در ماجرای کشته شدن عثمان مقصر است، زیرا سکوت کردند و از عثمان دفاع نکردند. برای آشنایی بیشتر با این فرقه و اعتقاداتشان به کتاب الملل و النحل: ج ۱، ص ۹۹ ـ ۱۰۴، الباب الثالث: الصفاتیة، ۳. الکرامیة، مراجعه شود.

۲. «قال ابن‌طاهر: کان شدید التعصّب للشیعة في الباطن و کان یُظهر التسنن في التقدیم و الخلافة و کان منحرفاً غالیاً عن معاویة و عن أهل بیته، یتظاهر بذلك و لایعتذِر منه، فسمعت أباالفتح سمکویه بهراة، سمعت عبدالواحد الملیحي، سمعت أباعبدالرحمن السلمي یقول: دخلتُ علی الحاکم و هو في داره، لایمکنه الخروج إلی المسجد من أصحاب أبي‌عبدالله بن کرّام و ذلك أنّهم کسروا منبره و منعوه من الخروج، فقلت له: لو خرجتَ و أملیتَ في فضائل هذا الرجل حدیثاً لاسترحتَ من المحنة، فقال: لایجيء من قلبي، لایجيء من قلبي». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۵، شرح حال حاکم، ش ۱۰۰.

نوشت. امویان، رهبران فکری وهابیت، نوشتن چنین کتابی از نسائی را تحمل نکردند و به بهانه ننوشتن فضائل شیخین و انکار فضائل معاویه، به ضرب و شتم وی پرداختند و او را از مسجد جامع دمشق بیرون انداختند و از شهر اخراج کردند. این عالم بزرگ اهل سنت، به جرم دوست داشتن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و نقل فضائل آن حضرت و دشمنی با معاویه و عمرو بن عاص، مضروب شد و بر اثر همین واقعه از دنیا رفت.[۱]

### ۵. نصر بن علی ازدی (متوفای ۲۵۰ هـ.ق)

نصر بن علی بن نصر بن علی بن صهبان ازدی جَـهضَمی بـصری یکـی دیگـر از افرادی است که به دلیل نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد.

نـصر بـن عـلی هـنگامی کـه در حـضور مـتوکل عـباسی نـاصبی، حـدیث «أن رسول‌الله ﷺ أخذ بيد حسن و حسين، فقال: من أحبّني و أحبّ هذين و أباهما و أمّهما كان في درجتي يوم القيامة»[۲] را در فـضائل اهـل بـیت علیهم السلام نـقل کـرد، مـورد خشـم و غضب متوکل قرار گرفت و به هزار ضربه شلاق محکوم شد.[۳]

---

۱. «قال الوزير ابن‌حِنزابة: سمعتُ محمد بن موسى المأموني صاحب النسائي قال: سمعتُ قـوماً يُـنكرون عـلى أبي‌عبدالرحمن النسائي كتابَ «الخصائص» لعليّ عليه السلام و تركَه تصنيف فضائل الشيخين، فذكرتُ له ذلك، فقال: دخلتُ دمشق و المنحرف بها عن عليّ كثير، فصنفتُ كتابَ «الخصائص»، رجوتُ أن يهديَهم الله تعالى، ثمّ إنّه صنَّف بعد ذلك فضائل الصحابة، فقيل له و أنا أسمع: ألا تخرجُ فضائل معاوية؟ فقال: أي شيء أخرج؟ حديث «اللهمّ! لا تشبع بطنه»؟ فسكت السائل» و «أستشهد بدمشق من جهة الخوارج» و «عن حمزة العقبي المصري و غيره أنّ النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاوية و ما جاء في فضائله، فقال: لا يرضى رأساً برأس حتّى يُفضَّل؟ قال: فمازالوا يدفعون في حضنيه (خصيتيه) حتّى أخرج من المسجد، ثـمّ حمل إلى مكة، فتوفي بها» و «خرج حاجاً، فامتحن بدمشق و أدرك الشهادة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۱۲۵ ـ ۱۳۵، شرح حال نسائی، ش ۶۷ و ابـن‌کثیر دمشـقی سـلفی، البـدایـة و النـهایة: ج ۱۱، ص ۱۳۲، حوادث ۳۰۳ هجری قمری، شرح حال نسائی.

۲. پیامبر اکرم ﷺ دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: هر کس مـرا و حسـن و حسـین و پـدر و مادر این دو (حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام) را دوست داشته باشد، روز قیامت (در کنار من و) در رتبه من قرار دارد.

۳. «لمّا حدث نصر بهذا الحديث أمر المتوكل بضربه ألف سوط». خطیب بغدادی شـافعی، تـاریخ بـغداد أو ←

### ۶. محمد بن یوسف گنجی شافعی

محمد بن یوسف بن محمد گنجی یکی از علمای شافعیه، به دلیل نقل فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و نوشتن کتاب «*کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي‌طالب* علیه‌السلام» و سرودن اشعاری در مدح حضرت علی علیه‌السلام، مورد تعرض و حمله شامی‌ها و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام قرار می‌گیرد.

وی هنگامی که در حضور نقبا، مدرسین، فقها و ارباب حدیث، بعد از درس، احادیثی را در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام نقل می‌کند از طرف عده‌ای درباره حدیث «من کنت مولاه فعلي مولاه» و «طوبی لمن أحبّك و صدق فيك» مورد اعتراض قرار می‌گیرد. دوستی و محبت اهل بیت علیهم‌السلام او را وادار به دفاع از مقام و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام و نوشتن کتاب «*کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي‌طالب* علیه‌السلام» می‌کند. دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام نوشتن این کتاب از طرف یک عالم شافعی را تحمل نمی‌کنند و او را در بیست و نهم ماه مبارک رمضان سال ۶۵۸ هجری قمری در مسجد جامع دمشق، بعد از نماز صبح به قتل می‌رسانند.[۱]

### ۷. قاضی نورالله شوشتری

قضات و مجتهدین حسود سلفی، به تبعیت از سلف خود و بنی‌امیه ذکر صلوات بر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را تحمل نمی‌کنند و هنگامی که از شهید قاضی نورالله شوشتری

---

← مدينة السلام: ج ۱۳، ص ۲۸۸، شرح حال نصر بن علی، ش ۷۲۵۵؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهير و الأعلام: ج ۱۸، ص ۵۰۸، حوادث و وفیات ۲۴۱ ـ ۲۵۰ هجری قمری، شرح حال نصر بن علی، ش ۵۵۳ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۰، ص ۳۸۴، شرح حال نصر بن علی، ش ۷۸۱.

۱. «قتل بجامع دمشق يوم التاسع و العشرين من رمضان و كان فقيهاً محدثاً، لكنّه كـان كـثير الكـلام، يـميل إلى الرفض، جمع كتباً في التشيع ... فانتدب له من تأذّى منه، فبقر بطنَه بالجامع». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهير و الأعلام: ج ۴۸، ص ۳۶۹، حوادث و وفیات ۶۵۱ ـ ۶۶۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن یوسف گنجی، ش ۴۶۹ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۵، ص ۲۵۴، شرح حال فخر گنجی محمد بن یوسف، ش ۲۳۳۴.

عبارت «علیه الصلاة و السلام» را در حق حضرت علی علیه السلام شنیدند، وی را تقبیح می‌کنند و به گمان این که صلوات و سلام مخصوص پیامبر اکرم ﷺ است، او را بدعت‌گذار معرفی می‌کنند و با نوشتن طومار و امضای آن، فرمان قتل او را صادر می‌کنند. یکی از بزرگان اهل سنت با آنان مخالفت نموده و در ردّ فتوای ظالمانهٔ آنان، این بیت را سروده و برای سلطان فرستاد:

**گر لحمك لحمي بـه حـديث نـبوی ءِ　　　بي صـلّ عـلی نـام عـلی بـی‌ادبـی ءِ**

اگر حدیث پیغمبر اکرم ﷺ دربارهٔ حضرت علی علیه السلام که فرمود: «لحمك لحمی» صحیح است، ذکر نام علی علیه السلام بدون صلوات بر او، کمال بی‌ادبی است.

سلطان به خاطر این بیت شعر از کشتن وی منصرف و محبت و دوستی قاضی نورالله در قلب وی افزون شد. ولی پس از فوت سلطان، سلفیان دوباره پرونده را تعقیب کردند و بالاخره این بزرگوار را به شهادت رساندند.

آیة‌الله مرعشی نجفی در شرح حال قاضی نورالله شوشتری، نحوه شهادت وی را این‌گونه بیان کرده است: قاضی نورالله از شوشتر به مشهد هجرت کرد و در آن جا سال‌ها با تمام توان خود به امر تعلیم و تعلّم مشغول بود. زمانی که در اکثر علوم از هم‌نوعان خودش پیشی گرفت و زمانی که دید در سرزمین هند هیچ قلبی در محبت آل محمّد ﷺ نمی تپد و هیچ نماد و پرچمی که بیانگر عشق و علاقه مردم به خاندان عصمت باشد، به اهتزاز درنمی‌آید، در سال ۹۹۳ هجری قمری برای تبلیغ و گسترش مذهب جعفری، عازم این سرزمین شده و در اوّل شوال همان سال در شهر لاهور سکنی گزید. سلطان جلال‌الدین اکبرشاه تیموری، از بزرگ‌ترین پادشاهان هند به بزرگی و عظمت و شرافت و فضایل سید پی برده و وی را از نزدیکان درگاه خود قرار داد، علامه شوشتری از ملازمین شاه و در بین یاران خاص شاه انگشت‌نما شده و ارج و قرب ویژه‌ای یافت. زمانی که قاضی‌القضاة دولت مرکزی از دنیا رفت سلطان وی را برای مقام قضاوت و افتا منصوب کرد ولی علامه شوشتری از قبول آن امتناع کرد؛ اما

وقتی با اصرار سلطان مواجه شد، پیشنهاد وی را پذیرفت، منوط بر این که در منازعات و اختلافات بر طبق اجتهاد و نظر خودش حکم کند، به شرط این که موافق با یکی از مذاهب چهارگانه باشد. بدین صورت قاضی نورالله شوشتری احترام و منزلت خود را در دربار سلطان پایدار ساخته و فقه مذاهب پنجگانه (شیعه، حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی) را تدریس می‌کرد. وی در میان اقوال آن چهار مذهب، آن قولی راکه مطابق مذهب شیعهٔ امامیه بود، ترجیح می‌داد. بعد از مدتی آوازه شهرت و فضایل قاضی نورالله شوشتری در آن سرزمین پیچید، به طوری که قلوب بسیاری از محصلین از اطراف و اکناف برای استفاده از دانش و علوم وی بدو متوجه شد، از این رو حسادت حاسدان بیش از پیش گردیده وکاروانی از فتنه و توطئه را به راه انداختند به طوری که به ریختن خون قاضی نورالله فتوا دادند. موقعی که سلطان به درخواست آنان توجهی نکرد، درکمین وی بودند تا این که سلطان از دنیا رفت و پسرش، سلطان جهانگیرشاه تیموری، که فردی سست اراده و دهن‌بین بود، به جای وی نشست، افراد حسود فرصت را مغتنم شمرده، یکی از دانشجویان را برای رسیدن به امیال و اهداف خودشان به طور مخفیانه و به عنوان عامل نفوذی پیش قاضی روانه ساختند. او در اندک زمان توانست اطمینان و اعتماد قاضی را به دست آورده و از ندیمان و یاران نزدیک وی به حساب آید، به طوری که هیچ شک و شبهه‌ای از شیعه بودن دانشجو در دل قاضی شوشتری باقی نماند. دانشجوی نفوذی نسخه‌ای از کتاب «*احقاق الحق*» را نوشته و آن را پیش سلطان جهانگیر آورده و علمای قوم نیز نزد سلطان جمع شدند و آتش خشم سلطان را علیه قاضی نورالله شوشتری شعله‌ور ساختند تا این که سلطان دستور داد لباس‌های قاضی نورالله راکنده و او را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌های جسمی مورد آزار و اذیت قرار دهند. شکنجه‌ها به حدی وحشیانه بودکه در زیر ضربات تازیانهٔ خاردار متعصبین جاهل، تمامی گوشت بدن شریفش متلاشی شد. در نقلی دیگر که از نظر سند قوی‌تر و صحیح‌تر است این چنین آمده: بعد از شکنجه با شلاق خاردار، در ظرفی مسی یا آهنی آتشی برافروختند

و بر سر شریف او قرار دادند تا مخّ او به جوش آمده و بدین ترتیب در سال ۱۰۱۹ هجری قمری به اجداد پاکش پیوست.[۱]

جای بس تعجب و افسوس است که سلام و درود بر اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ جرم و گناهی است که بخشیده نمی‌شود و کیفر و عقوبت آن مثله‌ای است که پیامبر اکرم ﷺ آن را منع و تحریم نموده‌اند، گر چه این مثله با حیوانات خطرناک و هار صورت پذیرد؛ ولی سبّ و دشنام دادن به حضرت علی علیه‌السلام نه جرم است و نه گناه.!!

## ۸. عبیدالله بن موسی عبسی

عبیدالله بن موسی عبسی یکی از کسانی است که مورد خشم و غضب احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت قرار گرفته است. احمد بن حنبل در حالی که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و نواصب را توثیق کرده و از آنان روایت نقل می‌کند اما در مورد عبیدالله بن موسی عبسی به دلیل انتقاد از معاویه، روایت نقل نمی‌کند و دیگران را نیز به نقل نکردن روایت از وی توصیه می‌کند.

خطیب بغدادی شافعی به نقل از ابوزکریا (غلامِ احمد بن ابی خیثمة) می‌نویسد: در مسجد جامع رصافة بغداد که مولا یم ابوخیثمه نمازهایش را در آنجا می‌خواند، نشسته بودم. یحیی بن معین نماز ظهرش را خوانده بود که فرستاده احمد بن حنبل وارد مسجد شد. یحیی بن معین نمازش را سریع خواند تا به پیام و سخن فرستاده احمد بن حنبل گوش کند. فرستاده احمد بن حنبل خطاب به یحیی بن معین گفت: احمد بن حنبل به تو سلام رسانده و می‌گوید: چرا از عبیدالله بن موسی زیاد روایت نقل می‌کنی؟ مگر ما از او نشنیدیم که نسبت به معاویه بدگویی می‌کرد؟ به همین خاطر من از او روایت نقل نمی‌کنم، تو هم نقل نکن.

غلامِ احمد بن ابی خیثمه می‌گوید: یحیی بن معین در جواب فرستاده احمد بن حنبل

---

۱. إحقاق الحق: ج ۱، ص ۱۵۸ ـ ۱۵۹، حیاة القاضي الشهید، کیفیة قتله و شهادته و ما حلّ به من المصاب و أنّ دمه من الدماء التي لرسول‌الله ﷺ علی رقبة أهل السنة و الجماعة.

گفت: از طرف من به احمد بن حنبل سلام برسان و بگو: عبدالرزاق نیز پیش ما از عـثمان بدگویی کرد، عثمان که از معاویه برتر است، پس چرا تو از عبدالرزاق روایت نقل می‌کنی؟ تو از عبدالرزاق روایت نقل نکن تا من هم از عبیدالله بن موسی روایت نقل نکنم.[۱]

حارث بن عبدالله اعور همدانی کوفی (متوفای ۶۵ هجری قـمری)، احـمد بـن محمد بن سعید معروف به ابن‌عقده کوفی (متوفای ۳۳۲ هجری قمری)، اسماعیل بن ابان وراق کوفی ازدی (متوفای ۲۱۶ هجری قمری)، اسید بن زید بن نجیح جمال هاشمی کوفی، ثویر بن ابی‌فاخته هاشمی کوفی، جعفر بن سلیمان ضُبعی (مـتوفای ۸۷ هجری قمری)، حارث بن حصیره ازدی کوفی، حسن بن صالح بن حی (۱۰۰ ـ ۱۶۹ هجری قمری)، حسین بن حسن اشقر کـوفی (مـتوفای ۲۰۸ هـجری قمری)، حکم بن ظُهیر فزاری کوفی، حَکیم بن جُبیر اسدی کوفی، حُمران بن اعیَن کوفی، خالد بن مَخلَد قطوانی کوفی (متوفای ۲۱۳ هجری قمری)، عَبّاد بن یعقوب رواجنی کوفی (متوفای ۲۵۰ هجری قمری)، عبدالرزاق بن هَمّام بن نـافع حِـمیَری صنعانی (۱۲۶ ـ ۲۱۱ هجری قمری)، عبدالسلام بن صالح معروف به ابوصلت هـروی، علی بن جعد (۱۳۴ ـ ۲۳۰ هجری قمری)[۲] و... به خاطر محبت اهل بیت علیهم‌السلام و داشتن بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، جرح و روایات آنان تضعیف شده است.

---

۱. «کنتُ جالساً في مسجد الجامع بالرصافة ممّا يلي سويقة نصر عند بيت الزيت، وكان أبوخيثمة يصلي صلواته هناك، وكان يركع بين الظهر و العصر. و أبوزكريا يحيى بن معين قد صلى الظهر، و طرح نفسه بازاره، فـجاءه رسول أحمد بن حنبل، فأوجز في صلاته و جلس، فقال (الرسول) له: أخوك أبوعبدالله أحمد بن حنبل يـقرأ عليك السلام و يقول لك: هو ذا تكثر الحديث عن عبيدالله بن موسى العبسي و أنا و أنت سمعناه يتناول معاوية بن أبي‌سفيان و قد تركتُ الحديث عنه. قال: فرفع يحيى بن معين رأسه و قال للرسول: إقرأ عـلى أبـي‌عبدالله السلام، و قل له: يحيى بن معين يقرأ عليك السلام، و قال لك: أنا و أنت سمعنا عبدالرزاق يتناول عـثمان بـن عفان، فاترك الحديث عنه، فإنّ عثمان أفضل من معاوية». خطیب بغدادی شـافعی، تـاریخ بـغداد أو مـدینة السلام: ج ۱۴، ص ۴۲۷، شرح حال ابوزکریا غلام احمد بن ابی‌خیثمه، ش ۷۷۸۸.

۲. «كان غالياً في التشيع، واهياً في الحديث» و «إنّما نقم عليه افراطه في حبّ عليّ». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، ←

........................................................................................

← تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۱۲۷، شرح حال حارث بن عبدالله، ش ۲۴۸. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۳۴۰ ـ ۳۵۵، شرح حال ابن‌عقده، ش ۱۷۸. «قال الجوزجاني: اسماعيل الوراق كان مائلاً عن الحق. قال ابن‌عدي: يعني ما عليه الكوفيون من التشيع» و «قال البزار: و إنّما كان عيبه شدة تشيعه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۲۳۶، شرح حال اسماعیل بن ابان، ش ۵۰۶. همان، ص ۳۰۱، شرح حال اسید بن زید، ش ۶۲۸. «كان رافضيا»، «كان يرمى بالرفض» و «لم ينقم عليه إلّا التشيع». همان، ج ۲، ص ۳۲ ـ ۳۳، شرح حال ثویر بن ابی‌فاخته، ش ۵۸. «كان يتشيع»، «قيل لجعفر بن سليمان: بلغنا أنّك تشتم أبابكر و عمر، فقال: أمّا الشتم فلا و لكن بغضا يا لك»، «ينسب إلى الرفض»، «بلغنا أنك تسبّ أبابكر وعمر. قال: أمّا السبّ فلا و لكن البغض ما شئت، فإذا هو رافضي مثل الحمار»، «غير أنّه ينتحل الميل إلى أهل البيت»، «كان فيه تحامل على بعض السلف»، «كان جعفر إذا ذكر معاوية شتمه و إذا ذكر علياً قعد يبكي» و«إنّما تكلّم فيه لعلّة المذهب». همان، ص ۸۱ ـ ۸۳، شرح حال جعفر بن سلیمان، ش ۱۴۵. «عامة روايات الكوفيين عنه في فضائل أهل البيت»، «و هو أحد من يعد من المحترقين بالكوفة في التشيع» و «يغلو في التشيع». همان، ص ۱۲۱، شرح حال حارث بن حصیره، ش ۲۳۶. «كان يتشيع». همان، ص ۲۵۱، شرح حال حسن بن صالح، ش ۵۱۶. «غال من الشتامين للخيرة»، «ذكر عنه التشيع»، «يحدث في أبي‌بكر وعمر»، «صنف بابا في معائبهما» و «كان من الشيعة الغالية». همان، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۲، شرح حال حسین بن حسن، ش ۵۹۶. «قال الجوزجاني: ساقط لميله و أعاجيب حديثه»، «كان يشتم الصحابة»، «يروي عن الثقات الاشياء الموضوعات و هو الذي روى عن عاصم عن ذر عن عبدالله: إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه» و «أنكر العقيلي حديثه في تسمية النجوم التي رآها يوسف و حديث إذا رأيتم معاوية علي منبري وحديث إذا بويع لخليفتين». همان، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۹، شرح حال حکم بن ظهیر، ش ۷۴۷. «غال في التشيع». همان، ص ۳۸۳، شرح حال حکیم بن جبیر، ش ۷۷۳. «كان رافضياً» و «كان يتشيع هو و أخوه». همان، ج ۳، ص ۲۲، شرح حال حمران بن اعین، ش ۳۲. «كان متشيعاً»، «مفرطاً في التشيع»، «كان متهماً بالغلو» و «كان شتاماً معلناً لسوء مذهبه». همان، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲، شرح حال خالد بن مخلد، ش ۲۲۱. «المتهم في دينه «فيه غلو في التشيع»، «روى أحاديث أنكرت عليه في الفضائل و المثالب»، «كان يشتم عثمان»، «سمعته يقول: الله أعدل من أن يدخل طلحة و الزبير الجنة، لأنّهما بايعا علياً ثمّ قاتلاه»، «كان رافضياً داعية» و «روى عن شريك عن عاصم عن زر عن عبدالله مرفوعاً إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه». همان، ج ۵، ص ۹۵ ـ ۹۶، شرح حال عباد بن یعقوب، ش ۱۸۳. «روى أحاديث في الفضائل لم يتابع عليها فهذا أعظم ما ذموه من روايته لهذه الأحاديث و لما رواه في مثالب غيرهم» و «كان يعرض بمعاوية». همان، ج ۶، ص ۲۸۰، شرح حال عبدالرزاق بن همام، ش ۶۱۱. «روى حديث أنا مدينة العلم»، «إلّا أنه يتشيع»، «كان مائلا عن الحق»، «له أحاديث مناكير في فضل أهل البيت»، «روى حديث الايمان إقرار بالقول» و «يقول: كلب للعلوية خير من ←

## نظریهٔ تثلیث

یکی دیگر از نمادها و جلوه‌های دشمنی وهابیت با حضرت علی ﷺ، اعتقاد بـه نظریه تثلیث خلفا، تبلیغ و انتشار آن در میان جامعه اسلامی و مسلمانان است.

ابن‌تیمیّه حرانی حنبلی در راستای تنقیص حضرت علی ﷺ نظریه تثلیث خلفا را تبلیغ کرده و معتقد بود بعد از پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان به عنوان خلیفه بر مسلمانان خلافت کرده و شخص دیگری بـه خـلافت نـرسید. وی دوران خـلافت حضرت علی ﷺ را دوران فتنه دانسته و با دفاع از امویان، مـعاویه را خـلیفه چـهارم مسلمانان معرفی می‌کند.

اساس و ریشه این تفکر به عبدالله بن عمر بن خطاب برمی‌گردد. عبدالله بن عمر با نقل روایت «كنّا في زمن النّبيّ ﷺ لانعدل بأبي‌بكر أحداً، ثمّ عمر، ثمّ عثمان، ثمّ نترك أصحاب النّبيّ ﷺ لانفاضل بينهم» و«كنّا نُخَيِّر بين الناس في زمن النّبيّ ﷺ، فنخيّر أبابكر، ثمّ عمر بن الخطاب، ثمّ عثمان بن عفان»، نظریه تثلیث خلفا را پایه‌گذاری کرده است.

محمد بن اسماعیل بخاری که حدیث متواتر غدیر و حدیث صـحیح و مـعروف طیر را نقل نمی‌کند، حدیث عبدالله بن عمر را در دو جا نقل و نظریه تثلیث خـلفا را تثبیت کرده است.[۱]

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت نیز بر خلاف مـواضـع نـقل شـده از وی درباره مبارزه با نظریه تثلیث، با نقل حدیث عبدالله بن عمر در کتاب خود، به تثبیت

---

← جميع بني‌أمية. فقيل: إنّ فيهم عثمان. فقال: فيهم عثمان». همان، ص ۲۸۶، شرح حال عبدالسلام بن صالح، ش ۶۱۹ و خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۱، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۶، شرح حال علی بن جعد، ش ۶۲۱۵ و مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۳، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۷، شرح حال علی بن جعد، ش ۴۶۱۸.

۱. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۲۹۷، كتاب الفضائل، فضائل عثمان بن عفان و ص ۲۸۹، كتاب الفضائل، فضائل أبي‌بكر.

این نظریه کمک کرده است. وی حدیث عبدالله بن عمر را با کمی تفاوت در الفاظ، این‌گونه نقل می‌کند: «کنّا نعد و رسول‌الله ﷺ حي و أصحابه متوافرون: أبوبکر و عمر و عثمان، ثمّ نسکت».[۱]

ابن تیمیّه حنبلی نیز به پیروی از عبدالله بن عمر، بخاری و احمد بن حنبل پرداخته و این نظریه را تبلیغ و ترویج نموده است.

به نمونه‌هایی از نظرات ابن تیمیّه در این‌باره توجه کنید.

**أ**) مردم دربارهٔ خلافت حضرت علی علیه السلام به چند دسته تقسیم شده‌اند. برخی حضرت علی علیه السلام و معاویه را همزمان امام و خلیفه مسلمانان می‌دانستند. گروهی نیز بر این باور بودند که بعد از عثمان هیچ‌کس به امامت و خلافت مسلمانان نرسیده و دوران بعد از عثمان، زمان فتنه بود.[۲]

**ب**) از شافعی و عده‌ای نقل شده است که خلفا سه نفرند: ابوبکر، عمر و عثمان.[۳]

**ج**) بعضی از مسلمانان درباره خلافت علی سکوت کرده و او را خلیفه چهارم نمی‌دانند زیرا امت اسلامی بر خلافت او اتفاق نکردند. امویان اندلس حضرت علی را به دلیل عدم همراهی مردم، خلیفه نمی‌دانستند. بعضی از امویان نیز در خطبه‌های نماز جمعه پس از ذکر نام ابوبکر، عمر و عثمان، معاویه را خلیفه چهارم معرفی می‌کردند و نامی از حضرت علی به میان نمی‌آوردند.[۴]

**د**) هنگامی که حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید، بسیاری از مردم حکومت

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۱۴، مسند عبدالله بن عمر.

۲. «اضطرب الناس في خلافة عليّ علیٰ أقوال، قالت طائفة إنّه إمام و إنّ معاوية إمام... و قالت طائفة: لم يكن في ذلك الزمان إمام عام، بل كان زمان فتنة». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. «روي عن الشافعي و غيره: الخلفاء ثلاثة، أبوبكر و عمر و عثمان». همان، ج ۳، ص ۸۸.

۴. «إنّ فيهم من كان يسكت عن عليّ فلايربّع به في الخلافة، لأنّ الأمّة لم تجتمع عليه و كان بالأندلس كثير من بني أميّة يقولون: لم يكن خليفة و إنّما الخليفة من اجتمع الناس عليه و لم يجتمعوا علیٰ عليّ و كان من هؤلاء من يربّع بمعاوية في خطبة الجمعة، فيذكر الثلاثة و يربّع بمعاوية و لايذكر عليّاً». همان، ج ۴، ص ۳۰ و ج ۳، ص ۸۷.

و ولایت معاویه و عده‌ای نیز ولایت غیر علی علیه‌السلام و معاویه را اختیار کردند.[۱]

ابن تیمیّه حرانی حنبلی با کنار گذاشتن سخنان رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره حضرت علی علیه‌السلام و فضائل آن حضرت، آشکارا به طرفداری از امویان و معاویه پرداخته و با مشروع جلوه دادن حکومت امویان، به تبلیغ آن پرداخته است.

## جایگاه دوستداران معاویه و نظریهٔ تثلیث

عبدالرحمن بن ثروان معروف به ابوقیس اودی[۲] با طبقه‌بندی مردم، درباره دوستداران معاویه و حضرت علی علیه‌السلام می‌گوید: مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

**أ**) دینداران، این گروه، حضرت علی علیه‌السلام را دوست دارند.

**ب**) دنیاپرستان، این عده طرفدار معاویه بوده و او را دوست دارند.

**ج**) خوارج.[۳]

احمد بن حنبل پیشوای فکری حنابله، علی رغم نقل حدیث عبدالله بن عمر بن خطاب و تأیید ضمنی نظریه تثلیث، یکی از کسانی است که با پست و بی‌ارزش

---

۱. «نحن نعلم أنّ عليّاً لمّا تولّى كان كثير من الناس يختار ولاية معاوية و ولاية غيرهما». همان، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. عبدالرحمن بن ثروان معروف به ابوقیس اودی از اهالی کوفه و از تابعین به شمار می‌رود و در سال ۱۲۰ هجری قمری از دنیا رفته است. وی از ارقم بن شرحبیل، زاذان کندی، سوید بن غفله، شریح قاضی، علقمه بن قیس، عمرو بن میمون، عمرو بن حنظله، هذیل بن شُرَحْبِیل، عکرمه و عده‌ای دیگر روایت نقل کرده است و افرادی همچون: سلیمان اعمش، ابواسحاق سبیعی، حجاج بن ارطاة، محمد بن جحاده، لیث بن ابی‌سلیم، فطر بن خلیفه، شعبه بن حجاج، سفیان ثوری و حماد بن سلمه از او روایت نقل کرده‌اند. ابن‌معین، عجلی، نسائی، دارقطنی، احمد بن حنبل و ابن‌نمیر با الفاظی همچون: «ثقة»، «ثقة ثبت» و «لیس به بأس» او را توثیق کرده‌اند و ابن‌حبان نیز او را در کتاب الثقات خود ذکر کرده است. تمامی صاحبان صحاح و سنن ششگانه اهل سنت به جز مسلم بن حجاج نیشابوری از او روایت نقل کرده‌اند. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۱، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۵، شرح حال عبدالرحمن بن ثروان، ش ۳۷۶۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۱۳۸، شرح حال عبدالرحمن بن ثروان، ش ۳۰۹.

۳. «أدركت الناس و هم ثلاث طبقات: أهل دين يحبّون عليّاً و أهل دنيا يحبّون معاوية و خوارج». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستیعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۱۳، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۱۸۷۵.

دانستن این نظریه[۱]، به مبارزه با آن پرداخته است.

وی با مطرح کردن این سؤال که: آیا امیرالمؤمنین علی ﷺ بدون این که خلیفه باشد و حقی داشته باشد، احکام و حدود الهی را اجرا کرده و صدقات را جمع آوری و تقسیم کرده است؟ قائلین نظریه تثلیث را گمراه تر از حمار (الاغ) دانسته و می گوید: اصحاب پیامبر گرامی اسلام ﷺ خلافت آن حضرت را پذیرفته و به آن راضی بودند. پشت سر آن حضرت نماز می خواندند و در رکاب ایشان می جنگیدند. با آن حضرت اعمال حج را به جا می آوردند و ایشان را امیرالمؤمنین خطاب می کردند. ما نیز از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ تبعیت می کنیم.[۲]

احمد بن حنبل درباره کسانی که خلافت حضرت علی ﷺ را انکار کرده و آن حضرت را خلیفه چهارم نمی دانند می گوید: با آنان سخن نگویید و پیمان ازدواج نبندید.[۳]

وزیرة بن محمد حمصی با استناد به حدیث عبدالله بن عمر بن خطاب، حضرت علی ﷺ را خلیفه مسلمانان نمی دانست و پذیرش خلافت آن حضرت را موجب طعن و عیب بر طلحه و زبیر می دانست. وی احمد بن حنبل را به خاطر پذیرش خلافت حضرت علی ﷺ مورد سرزنش قرار داده است. احمد بن حنبل نیز در پاسخ به وزیرة بن محمد حمصی، عمر بن خطاب را از فرزندش عبدالله بن عمر برتر دانسته و برای اثبات خلافت حضرت علی ﷺ، به عمل عمر و امیرالمؤمنین علی ﷺ استناد کرده و می گوید: عمر بن خطاب حضرت علی ﷺ را شایسته خلافت بر مسلمانان دانسته و خلافت وی را پذیرفته بود و به همین دلیل آن حضرت را به عنوان

---

۱. احمد بن حنبل، السنة: ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۱۳۴۹.

۲. «بل هو خليفة رضيه أصحاب رسول‌الله ﷺ و صلّوا خلفه و غزوا معه و جاهدوا و حجّوا و كانوا يسمّونه أميرالمؤمنين، راضين بذلك، غير منكرين، فنحن لهم تبع». مرعشی نجفی، ملحقات إحقاق الحق: ج ۳۱، ص ۵۵۶، كلام الأعاظم من الصحابة و العلماء في مناقبه ﷺ. به نقل از عبدالرحمن شرقاوی در کتاب أئمة الفقه التسعة: ج ۲، ص ۲۸.

۳. «لاتكلّموه و لاتناكحوه». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۴۵، شرح حال احمد بن زراره، ش ۲۵.

یکی از اعضای شورا انتخاب کرد. حضرت علی نیز خودش را خلیفه مسلمانان می‌دانست و خودش را امیرالمؤمنین معرفی می‌کرد. حال چگونه بگویم علی خلیفه نیست؟[1]

احمد بن حنبل در جای دیگر به توجیه کلام عبدالله بن عمر پرداخته و می‌نویسد: عبدالله بن عمر حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم مسلمانان قبول داشته است اما در این روایت در مقام شمارش خلفا نبوده است.[2]

شواهد تاریخی نشان دهنده این مطلب است که نظریه تثلیث خلفا در زمان هارون‌الرشید خلیفه عباسی که از سال ۱۷۳ هجری قمری خلافت را عهده‌دار شده بود و در سال ۱۹۳ هجری قمری از دنیا رفته است نیز مطرح بوده است و مبارزه با این اندیشه از همان زمان شروع شده است.

هارون‌الرشید حضرت علی علیه السلام را خلیفه مسلمانان نمی‌دانست و کسانی راکه خلافت را برای حضرت علی علیه السلام اثبات می‌کردند و آن حضرت را خلیفه مسلمانان می‌دانستند، تهدید به قتل کرده بود. ابومعاویه ضریر[3] یکی از مشایخ احمد بن حنبل با آگاهی از ریشه‌های این تفکر، برای آگاه‌کردن هارون‌الرشید خطاب به وی گفت: ای امیرالمؤمنین! قبیلهٔ تیم (قبیلهٔ ابوبکر) می‌گوید: خلیفهٔ رسول‌الله از ماست و قبیله عدی (قبیله عمر بن خطاب) نیز می‌گوید: خلیفه (خلیفه) پیامبر از ماست و بنی‌امیّه (قبیله عثمان بن عفان) نیز می‌گویند: رئیس و بزرگ خلفا از قبیله ماست. بهره و نصیب شما بنی‌هاشم از خلافت چیست؟ به خدا قسم! بهرهٔ شما از خلافت، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

---

۱. «عمر خيرٌ من إبنه، فقد رضي عليّاً للخلافة على المسلمين و أدخله في الشورى و علي بن أبي‌طالب رضي الله عنه قد سمّى نفسه أميرالمؤمنين، فأقول أنا ليس للمؤمنين بأمير!؟». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۳۹۳، شرح حال وزیرة بن محمد، ش ۵۱۰.

۲. «و قد حمل أحمد حديث ابن‌عمر على ما يتعلق بالترتيب في التفضيل». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۷، ص ۷۲، كتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عثمان، شرح حدیث ۳۶۹۷.

۳. وی در سال ۱۱۳ هجری قمری به دنیا آمده است و در سال ۱۹۵ هجری قمری نیز از دنیا رفته است.

هارون‌الرشید با مطلع شدن از اهداف مروّجین اندیشه تثلیث خلفا، به اشتباه خود پی برده و از تصمیم خود دست برداشت و گفت: هرکس خلافت را برای حضرت علی ﷺ اثبات نکند و آن حضرت را خلیفه مسلمانان نداند، کشته خواهد شد.[۱]

### دیدگاه علمای اهل سنت درباره افضلیت حضرت علی ﷺ

علمای بزرگی همچون محمد بن ادریس شافعی، یحیی بن معین، علی بن جعد، ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی و ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز نظریه تثلیث خلفا و حدیث عبدالله بن عمر را نپذیرفته‌اند و آن را مخالف اعتقادات اهل سنت دانسته‌اند و در مقابل آن موضع‌گیری کرده و یا به توجیه آن پرداخته‌اند.

محمد بن ادریس شافعی پیشوای فقهی شافعیه معتقد است تمامی صحابه پیامبر اکرم ﷺ و تابعین، حضرت علی ﷺ را پس از عثمان، از بقیه صحابه برتر و افضل می‌دانستند.[۲]

یحیی بن معین یکی از علمای بزرگ اهل سنت، حضرت علی ﷺ را از عثمان برتر می‌دانست و آن حضرت را خلیفه چهارم مسلمانان می‌دانست و می‌نویسد: تمامی پیشوایان اهل سنت نیز آن حضرت را خلیفه چهارم مسلمانان می‌دانستند. وی به

---

۱. «قال أبومعاوية: دخلت على هارون ـ يعني أميرالمؤمنين ـ فقال لي: يا أبامعاوية! هممت أنّه من ثبت خلافة علي فعلت به و فعلت به، فسكت، فقال لي: تكلم تكلم. قال: قلت: إن أذنت لي تكلمت. قال: تكلم. فقلت: يا أميرالمؤمنين! قالت تيم: منّا خليفة رسول‌الله ﷺ و قالت عدي: منّا خليفة خليفة رسول‌الله ﷺ و قالت بنوأمية: منّا خليفة الخلفاء، فأين حظكم يا بني‌هاشم من الخلافة؟ و الله ما حظكم فيها إلّا علي بن أبي‌طالب. فقال: و الله يا أبامعاوية! لا يبلغني أنّ أحداً لم يثبت خلافة علي إلّا فعلت به كذا و كذا». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۵، ص ۲۴۴، شرح حال محمد بن خازم، ش ۲۷۳۵؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۲، ص ۳۱۶، شرح حال محمد بن حازم، ش ۷۶۴؛ ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبي‌طالب: ج ۱، ص ۵۵۳ و علامه مجلسی، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۳۸، ص ۱۵۴.

۲. «أجمع الصحابة و أتباعهم على أفضلية أبي‌بكر، ثمّ عمر، ثمّ عثمان، ثمّ علي». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۷، ص ۲۱، كتاب فضائل الصحابة، باب فضل أبي‌بكر، شرح حديث ۳۶۵۵.

کسانی که حضرت علی علیه السلام را خلیفه مسلمانان نمی‌دانستند، شدیدا حمله کرده و آنان را جزو اهل سنت نمی‌داند.[۱]

علی بن جعد (۱۳۴ ـ ۲۳۰ هجری قمری) یکی دیگر از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت نیز با حدیث عبدالله بن عمر و نظریه تثلیث برخورد کرده و در مقابل آن موضع‌گیری کرده است. هنگامی که در حضور او این حدیث از عبدالله بن عمر قرائت شد، ناراحت شد و شدیدا به عبدالله بن عمر اعتراض کرد و گفت: «أنظروا إلى هذا الصبي هو لم‌يحسن أن يطلّق امرأته يقول: كنّا نفاضل».[۲]

ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت، با تمسک به اجماع فقها و محدثین، مضمون حدیث عبدالله بن عمر را اشتباه و غلط دانسته و آن را نپذیرفته و می‌نویسد: هر کس به مضمون حدیث عبدالله بن عمر معتقد باشد و حضرت علی علیه السلام را بعد از عثمان از بقیه اصحاب برتر نداند، با تمامی اهل سنت مخالفت کرده است، زیرا تمامی فقها و محدثین اهل سنت، حضرت علی علیه السلام را بعد از عثمان، برترین مردم می‌دانند و هیچ کس در آن تردید نکرده است. اختلاف موجود در میان علما این است که عده‌ای حضرت علی علیه السلام را بر عثمان ترجیح داده و آن حضرت را از عثمان برتر دانسته‌اند و عده‌ای حضرت علی علیه السلام را حتی از ابوبکر هم برتر دانسته و بر او نیز ترجیح داده‌اند.[۳]

---

۱. «من قال: أبوبكر و عمر و عثمان و عليّ و عرف لعليّ سابقته و فضله فهو صاحب سنّة و من قال: أبوبكر و عمر و عليّ و عثمان و عرف لعثمان سابقته و فضله، فهو صاحب سنة. فذكرت له هؤلاء الذين يقولون أبوبكر و عمر و عثمان و يسكتون، فتكلّم فيهم بكلام غليظ» و «عن يحيى بن معين أنّه قال: خير هذه الأمة بعد نبيّنا أبوبكر و عمر ثمّ عثمان ثمّ عليّ، هذا مذهبنا و قول أئمتنا و كان يحيى بن معين يقول: أبوبكر و عمر و عليّ و عثمان». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۱۳، شرح حال حضرت علی علیه السلام، ش ۱۸۷۵.

۲. خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۱، ص ۳۶۳، شرح حال علی بن جعد، ش ۶۲۱۵؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۳، ص ۲۱۴، شرح حال علی بن جعد، ش ۴۶۱۸ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۴۶۳، شرح حال علی بن جعد، ش ۱۵۲.

۳. «قال أبوعمر: من قال بحديث ابن‌عمر و هو الذي أنكر ابن‌معين و تكلّم فيه بكلام غليظ، لأنّ القائل بذلك ←

ابن‌حجر عسقلانی شافعی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت نیز حدیث عبدالله بن عمر را نپذیرفته و معتقد است تمامی علما به خاطر مخالفت حدیث عبدالله بن عمر با اعتقادات و باورهای قاطبه اهل سنت، آن را نپذیرفته و به توجیه آن پرداخته‌اند. وی با استناد به حدیث عبدالله بن مسعود «كنّا نتحدث أنّ أفضل أهل المدينة علي بن أبي طالب» افضلیت و برتری حضرت علی ﷺ بر سایر صحابه را اثبات کرده است.

ابن‌حجر عسقلانی در ادامه می‌نویسد: عده‌ای همچون یحیی بن معین، سفیان ثوری و ابن‌خزیمه، حضرت علی ﷺ را از عثمان برتر دانسته و بر او ترجیح می‌دادند و گروهی همچون مالك، یحیی القطان و ابن‌حزم، حضرت علی ﷺ و عثمان را از نظر فضیلت مساوی دانسته و هیچ‌یک را بر دیگری ترجیح نمی‌دادند.[1]

با وجود اسناد و شواهد تاریخی درباره برتری حضرت علی ﷺ بر تمامی صحابه حتی ابوبکر، عمر و عثمان، عده‌ای با انگیزه کتمان فضائل حضرت علی ﷺ و تنقیص مقام و منزلت آن حضرت، به جعل احادیث و نسبت دادن آن به حضرت علی ﷺ پرداخته‌اند. یکی از این احادیث جعلی و دروغین، روایتی است که از محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است. محمد بن اسماعیل بخاری به نقل از محمد بن حنفیه می‌نویسد: از پدرم پرسیدم: بهترین مردم بعد از رسول‌الله ﷺ کیست؟

پدرم فرمودند: ابوبکر.

---

← قد قال بخلاف ما اجتمع عليه أهل السنة من السلف و الخلف من أهل الفقه و الأثر أنّ عليّاً أفضل الناس بعد عثمان و هذا مما لم يختلفوا فيه و إنّما اختلفوا في تفضيل عليّ و عثمان و اختلف السلف أيضاً في تفضيل عليّ و أبوبكر و في إجماع الجميع الذي وصفنا دليل على أنّ حديث ابن‌عمر وهم و غلط و أنّه لايصحّ معناه». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۱۴، شرح حال حضرت علی ﷺ، ش ۱۸۷۵.

۱. «و ذهب بعض السلف إلى تقديم عليّ على عثمان و ممن قال به سفيان الثوري و قال به ابن‌خزيمة و طائفة قبله و بعده، و قيل: لايفضّل أحدهما على الآخر، قاله مالك في المدونة و تبعه جماعة منهم يحيى القطان و من المتأخرين ابن‌حزم». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۷، ص ۲۰، كتاب فضائل الصحابة، باب فضل أبي‌بكر، شرح حديث ۳۶۵۵.

پرسیدم پس از ابوبکر چه کسی برتر و افضل بود؟

پاسخ داد: عمر.

محمد بن حنفیه می‌گوید: ترسیدم اگر سوال کنم پس از عمر چه کسی برتر و افضل بود، پدرم در جواب من، عثمان را ذکر کند؛ لذا گفتم: پس از عمر، شما برتر و افضل هستید.

پدرم فرمودند: من فردی از مسلمانان هستم (و هیچ برتری بر سایرین ندارم).[۱]

در سند این روایت افرادی همچون محمد بن کثیر و منصور بن دینار قرار دارند که توسط علمای جرح و تعدیل تضعیف شده‌اند. شخص دیگری به نام ابویعلی در سند این حدیث قرار دارد که اگر مراد شداد بن اوس باشد، در متون روایی شداد بن اوس از محمد بن حنفیه روایت نقل نکرده است (یعنی معهود نیست).[۲]

با توجه به مطالب یاد شده، صحابه پیامبر اکرم ﷺ، تابعین و تمامی علمای اهل سنت اعم از فقها و محدثین، حضرت علی علیه السلام را پس از عثمان، از بقیه صحابه برتر و افضل می‌دانند و معتقد به خلافت آن حضرت پس از عثمان هستند، اما ابن تیمیّه حرانی حنبلی در خلافت آن حضرت تشکیک کرده و آن را انکار می‌کند. فضائل آن حضرت را نمی‌پذیرد و ایشان را به دنیاطلبی و ریختن خون مسلمانان متهم می‌کند. آیا ابن تیمیّه سنی است؟ و از سلف تبعیت می‌کند؟

ابن تیمیّه به تبعیت از سیاست ظالمانه امویان، به عیب جویی و تنقیص اهل بیت پیامبر ﷺ پرداخته است، اما بدون تردید این سیاست ظالمانه باعث بزرگی و بالا رفتن مقام اهل بیت علیهم السلام خواهد شد.

---

۱. «عن محمد بن الحنفية قال: قلت لأبي: أيّ الناس خير بعد رسول‌الله ﷺ؟ قال: أبوبكر. قلت: ثمّ من؟ قال: ثمّ عمر، و خشيت أن يقول: عثمان، قلت: ثمّ أنت؟ قال: ما أنا إلّا رجل من المسلمين». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۲۹۱، کتاب المناقب، مناقب أبوبكر و ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۴۶۲۹.

۲. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۸، ص ۲۸۹، شرح حال شداد بن اوس، ش ۲۶۸۷ و ج ۱۷، ص ۱۷۷، شرح حال محمد بن کثیر، ش ۶۱۶۰ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۴، ص ۲۶۵ و ج ۵، ص ۴۹.

فرزند عامر بن عبدالله بن زبیر نسبت به حضرت علی ﷺ بی‌ادبی نمود و از آن حضرت بدگویی کرد. پدرش او را نصیحت کرد و گفت: ای فرزندم! تو را از عیب‌جویی و تنقیص حضرت علی ﷺ برحذر می‌دارم و توصیه می‌کنم از این کار زشت دست برداری، زیرا امویان ۶۰ سالِ تمام، همت و تلاش خود را در تنقیص حضرت علی ﷺ به‌کار بستند، اما خداوند هر روز بر مقام و منزلت ایشان افزود.[۱]

شیعیان با استناد به قول خداوند متعال: ﴿ **أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ** ﴾[۲] و ده‌ها آیه و روایت صحیح، از جمله حدیث صحیح و مشهور طیر[۳]، حضرت علی ﷺ را بدون تردید از تمامی صحابه حتی خلفا، برتر و افضل دانسته و آن حضرت را خلیفه و جانشین بلافصل رسول گرامی اسلام ﷺ می‌دانند.

### اعتقاد صحابه و تابعین دربارهٔ حضرت علی ﷺ و تشیع در میان صحابه

بر اساس اسناد و شواهد تاریخی تعدادی از صحابه بزرگوار پیامبر گرامی اسلام، حضرت علی ﷺ را اولین یاور پیامبر دانسته و معتقد بودند آن حضرت به عنوان اولین ایمان‌آورنده به پیامبر ﷺ و دین مبین اسلام، بر سایر صحابه حتی خلفا، برتری داشته و شایسته تبعیت است.[۴]

---

۱. «یا بني! إيّاك و ذكر عليّ، فإنّ بني أميّة تنقّصته ستّين عاماً فما زاده الله إلّا رفعة». بیهقی، المحاسن و المساوئ: ج ۱، ص ۲۵، مساويء من عادى علي بن أبي‌طالب.

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۶۱.

۳. «اللهم ايتني بأحبّ الخلق إليك». احمد بن حنبل، فضائل الصحابة: ج ۲، ص ۶۹۲ـ۶۹۳، ح ۹۴۵؛ ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۶، کتاب المناقب، باب ۲۱؛ نسائی، خصائص أميرالمؤمنين: ص ۵۱؛ طبرانی، المعجم الاوسط: ج ۶، ص ۳۳۶، خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۸، ص ۳۸۲، شرح حال دينار بن عبدالله خادم انس، ش ۴۴۸۹، حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۱۳۰، ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۵؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۷، ص ۳۶۳، حوادث ۴۰ هجری قمری، شيء من فضائل أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب، حديث الطير و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۳، ص ۱۶۷، ح ۳۶۵۰۷.

۴. ر.ک: محمدمحسن طبسی، اولین یار پیامبر.

حذیفة بن یمان یکی از صحابه بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ و صاحب سرّ آن حضرت، درباره ارزش و اجر یکی از کارهای حضرت علی علیه‌السلام می‌گوید: قسم به خدایی که جان حذیفه در دست اوست، اجر و پاداش عمل حضرت علی علیه‌السلام (یعنی کشتن عمرو بن عبدودّ در روز خندق) از پاداش اعمال تمامی امّت محمّد ﷺ تا به امروز و تا روز قیامت برتر است.[۱]

این روایت به روشنی برتری حضرت علی علیه‌السلام را بر تمامی صحابه حتی خلفا اثبات می‌کند.

ابوحاتم احمد بن حمدان رازی درباره تشیع می‌نویسد: اولین اسمی که برای مذهبی در اسلام ظهور پیداکرد، شیعه بود، این اسم به چهار نفر از صحابه به نام‌های ابوذر، عمار، مقداد و سلمان اطلاق می‌شد.[۲]

سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، خبّاب بن اَرَتّ، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم صحابه‌ای هستند که حضرت علی علیه‌السلام را اولین مسلمان دانسته و آن حضرت را بر سایر صحابه ترجیح و برتری داده‌اند.[۳]

ذهبی سلفی در شرح حال ابان بن تغلب با تقسیم بدعت به صغری و کبری، برای بدعت صغری به تشیع مثال زده و می‌نویسد: تشیع در میان تابعین و تابع تابعین رواج

---

۱. «و الّذي نفس حذيفة بيده! لعمله ذلك اليوم أعظم أجراً من أعمال أمّة محمد ﷺ إلى هذا اليوم و إلى أن تقوم القيامة». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۱۹، ص ۶۱.

۲. «إنّ أوّل اسم لمذهب ظهر في الإسلام هو الشيعة و كان هذا لقب أربعة من الصحابة، أبوذر و عمّار و المقداد و سلمان». ابوحاتم احمد بن حمدان رازی، الزينة في الكلمات الإسلامية العربية: ج ۳، ص ۲۵۹.

۳. «روي عن سلمان و أبي‌ذر و المقداد و خبّاب و جابر و أبي‌سعيد الخدري و زيد بن أرقم أنّ علي بن أبي‌طالب أوّل من أسلم و فضله هؤلاء على غيره». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۱۴، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۱۸۷۵؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۴، ص ۱۸، شرح حال حضرت علی؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۳، ص ۲۹۸، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۴۶۷۳ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۲۱، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۰، شرح حال حضرت علی علیه‌السلام، ش ۱۸۵.

داشت و اگر روایات این دسته از راویان راکنار بگذاریم، بسیاری از آثار نبوی از بین می‌رود. وی ابان بن تغلب را جزو شیعیان غالی[۱] ندانسته و او را جزو کسانی که حضرت علی ﷺ را از ابوبکر و عمر برتر و افضل می‌دانسته، ذکر می‌کند.[۲]

حکم بن عُتبیه متولد سال ۴۶ هجری قمری، یکی از تابعین و علمای بزرگ کوفه و صاحب مکتب فقهی نیز معتقد به برتری حضرت علی ﷺ بر ابوبکر و عمر بود و آن حضرت را بر تمامی صحابه ترجیح می‌داد.[۳]

ابن‌خلدون مالکی می‌نویسد: گروهی از صحابهٔ پیامبر اکرم ﷺ مانند زبیر، عمار بن یاسر و مقداد بن اسود از شیعیان حضرت علی ﷺ بودند و ایشان را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند.[۴]

احمد امین مصری شروع تشیع را از صحابه دانسته و می‌گوید: گروهی از صحابه پیامبر اکرم حضرت علی ﷺ را بسیار دوست داشته و معتقد بودند آن حضرت به خاطر صفات ممتاز و ویژه[۵] شایسته‌ترین فرد برای خلافت و جانشینی

---

۱. ذهبی سلفی می‌نویسد: شیعه غالی در گذشته به کسانی گفته می‌شد که از عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و کسانی که با حضرت علی ﷺ جنگ کردند، بدگویی کرده و آنان را سب می‌کردند، اما امروزه به کسانی اطلاق می‌شود که عثمان، زبیر، طلحه و معاویه را تکفیر کرده و از ابوبکر و عمر تبرّی می‌جویند. میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۶، شرح حال ابان بن تغلب، ش ۲.

۲. «أنّ البدعة على ضربين، فبدعة صغرى كغلو التشيع أو كالتشيع بلا غلو و لا تحرف، فهذا كثير في التابعين و تابعيهم مع الدين و الورع و الصدق، فلو رُدّ حديث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبوية و هذه مفسدة بيّنة». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۵، شرح حال ابان بن تغلب، ش ۲.

۳. «كان الحكم يفضّل عليّاً على أبي‌بكر و عمر». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۲۰۹، شرح حال حکم بن عتیبه، ش ۸۳.

۴. «أنّ جماعة من الصحابة كانوا يتشيّعون لعليّ و يرون استحقاقه على غيره و لمّا عُدل به إلى سواه تأنفوا من ذلك و أسفوا له، مثل الزبير و معه عمار بن ياسر و المقداد بن الاسود و غيرهم». ابن‌خلدون مالکی، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الأكبر معروف به تاریخ ابن‌خلدون: ج ۳، ص ۱۷۱، مبدأ دولة الشيعة.

۵. احمد بن حنبل، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری معتقد بودند آن تعداد روایتی که در مورد ←

رسول گرامی اسلام ﷺ است. سلمان، ابوذر و مقداد از مشهورترین این صحابه بودند.[۱]

صبحی صالح می‌گوید: در زمان پیامبر ﷺ نیز گروهی از صحابه پیرو ربیب و تربیت شدهٔ پیامبر اکرم ﷺ، یعنی حضرت علی علیه‌السلام بودند. ابوذر، مقداد، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوطفیل، عباس و تمامی فرزندان وی، عمار، ابوایوب و... از جمله این صحابه بودند.[۲]

با مطالعه تاریخ و شرح حال صحابه پیامبر اکرم روشن می‌شود که بسیاری از صحابه بزرگوار رسول گرامی اسلام، حضرت علی علیه‌السلام را با تمام وجود دوست داشته، او را از تمامی صحابه برتر می‌دانستند و آن حضرت را بر خود نیز مقدم می‌داشتند. دوست داشتن حضرت علی علیه‌السلام در نزد آنان از نشانه‌های ایمان و دشمنی با وی از علایم نفاق به شمار می‌رفت. همهٔ بنی‌هاشم از شیعیان حضرت علی علیه‌السلام بودند.

حذیفه بن یمان، زبیر بن عوام، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین، ابوالهیثم مالك بن تَیِّهان، هاشم بن عتبه معروف به مرقال، ابوایوب انصاری، ابوسعید خُدری، ابورافع، عدی بن حاتم طائی، عمرو بن حمق خزاعی، حجر بن عدی کندی، سعید بن جبیر، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، ابی بن کعب، براء بن عازب، احنف بن قیس، ثابت بن قیس بن خطیم، سعد بن عباده، قیس بن سعد بن عباده، خبّاب بن اَرَتّ، بلال

---

← فضائل حضرت علی علیه‌السلام با اسناد صحیح وارد شده در مورد احدی از صحابه ذکر نشده است. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ج ۷، ص ۸۹ و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۳، ص ۸۳.

۱. «و قد بدأ التشيع من فرقة من الصحابة كانوا مخلصين في حبّهم لعليّ، يرونه أحق بالخلافة، لصفات رأوها فيه، من أشهرهم سلمان الفارسي و أبوذر الغفاري و المقداد بن الأسود و تكاثرت شيعته لمّا نقم الناس على عثمان في السنوات الأخيرة من خلافته، ثمّ لمّا ولي الخلافة». احمد امین مصری، ضحی الإسلام: ج ۳، ص ۱۴۹، الفصل الثاني، الشيعة.

۲. «كان بين الصحابة حتّى في عهد النّبيّ ﷺ شيعة لربيبه عليّ، منهم أبوذر، المقداد، جابر بن عبدالله، أبي بن كعب، أبوالطفيل، العباس و جميع بنيه و عمّار و أبوأيوب». صبحی صالح، النظم الاسلامية: ص ۹۶.

مؤذن پیامبر اکرم ﷺ، عبدالله بن بدیل، محمّد بن بدیل، قرظة بن کعب خزرجی، سلیمان بن صُرَد خزاعی، انس بن حارث، ابوقتادهٔ انصاری، ابودجانهٔ انصاری، سعد بن مسعود ثقفی عموی مختار، یزید بن نویره[۱]، نافع بن عتبه، ابولیلی انصاری[۲]، ابوطفیل عامر بن واثله، عبدالله بن عباس و... را جزو دوستداران و شیعیان آن حضرت می‌توان ذکر کرد.[۳]

محدثین و فقهای بزرگی همچون سلیمان بن مهران اعمش، نعمان بن ثابت، شعبة بن حجّاج، عبدالرزاق صنعانی، عبیدالله بن موسی، عبدالرحمن بن ابی‌حاتم و سفیان ثوری نیز جزو دوستداران حضرت علی ﷺ به شمار رفته و آن حضرت را از عثمان برتر و افضل می‌دانستند.[۴]

با توجه به مطالب ذکر شده و روایات «یا علي! أما تسمع قول الله عزّوجلّ: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُم خَيرُ ٱلبَرِيَّةِ**﴾؟[۵] هم أنت و شيعتك و موعدي و موعدكم الحوض، إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غرا محجّلين»[۶] و «لمّا نزلت هذه الآية: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُم خَيرُ ٱلبَرِيَّةِ**﴾، قال النّبيّ ﷺ لعلي:

---

۱. وی اولین شهید از اصحاب حضرت علی ﷺ در جنگ نهروان بود. پیامبر اکرم ﷺ دو مرتبه بهشت را به او بشارت داده بود. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۲۰۳ـ۲۰۴، شرح حال یزید بن نویرة، ش ۴۴.

۲. در نام وی اختلاف است. برخی وی را یسار و بعضی دیگر او را داود بن بلال نامیده‌اند. ابولیلی از یاران بسیار نزدیک و اهل سرّ حضرت علی ﷺ بود و همراه آن حضرت به مدائن آمد. در جنگ صفین در سپاه آن حضرت حاضر شده و همراه ایشان با معاویه و سپاه شام جنگید. چند تن از فرزندان او به فقه، دانش، فهم و فضیلت شناخته می‌شوند.

۳. ر.ک: أصحاب النّبيّ ﷺ حول السید الوصي ﷺ نوشته حسن بلقان آبادی.

۴. «ذكر أسامي الشيعة من المحدثين الذين يقدمون عليّاً على عثمان: الأعمش، النعمان بن ثابت، شعبة بن الحجاج، عبدالرزاق، عبیدالله بن موسی، عبدالرحمن بن أبي‌حاتم». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۵۸۸، شرح حال عبدالرحمن بن ابی‌حاتم، ش ۴۹۶۵.

۵. سوره بیّنه، آیه ۷.

۶. سوره بیّنه، آیه ۷.

هو أنت و شيعتك، تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي عدوّك غضباناً مقحمين. قال علي: يا رسول‌الله! و من عدوّي؟ قال: من تبرأ منك و لعنك، ثمّ قال رسول‌الله: من قال رحم الله عليّاً يرحمه الله»[1] و «تلا رسول‌الله ﷺ: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُم خَيرُ ٱلبَرِيَّةِ**﴾ و قال: هم أنت و شيعتك يا علي و ميعاد ما بيني و بينك الحوض»[2] و «تلا النّبيّ ﷺ هذه الآية: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُم خَيرُ ٱلبَرِيَّةِ**﴾، فوضع يده على كتف عليّ و قال: هو أنت و شيعتك يا علي ترد أنت و شيعتك يوم القيامة رواءاً مرويّين و يرد عدوّك عطاشاً مقمحين»[3] و «كنّا عند النّبيّ ﷺ فأقبل علي بن أبي‌طالب. فقال النّبيّ ﷺ: قد أتاكم أخي، ثمّ التفت إلى الكعبة، فضربها بيده، ثمّ قال: و الذي نفسى بيده! إنّ هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة، ثمّ قال: إنّه أوّلكم إيماناً معي و أوفاكم بعهدالله و أقومكم بأمرالله و أعدلكم في الرعيّة و أقسمكم بالسويّة و أعظمكم عندالله مزية. قال (جابر): و نزلت: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُم خَيرُ ٱلبَرِيَّةِ**﴾. قال (جابر): فكان أصحاب محمد إذا أقبل عليّ قالوا: قد جاء خير البريّة»[4]، ادعای پیدایش تشیع در قرون بعدی باطل بوده و تشیع به عنوان اولین مذهب در اسلام و در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ مطرح بوده است. بلکه اسلام، غیر از تشیع و تشیع حقیقتی غیر از اسلام نبوده است.

---

۱. ابن‌مردویه اصفهانی، مناقب علي بن أبي‌طالب و ما نزل من القرآن في علي ﷺ: ص ۳۴۶، ح ۵۷۸، ۵۷۹ و ۵۸۰؛ حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت ﷺ: ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱۱۲۶، ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۸، ص ۵۳۸، سوره بینه و آلوسی سلفی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۳۰، ص ۶۰۰، تفسیر سوره بینه. سیوطی و آلوسی فقط بخش اول روایت را نقل کرده‌اند.

۲. حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت ﷺ: ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱۱۳۰، ذیل آیه ۷ سوره بینه.

۳. همان، ح ۱۱۳۱.

۴. حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت ﷺ: ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۱۱۳۹، ذیل آیه ۷ سوره بینه و سیوطی شافعی، الدرالمنثور في التفسير بالمأثور: ج ۸، ص ۵۳۸، سوره بینه.

## فصل سوم

## وهابیان و غلو

یکی دیگر از شاخصه‌های فکری و اعتقادی وهابیان، غلو این فرقه درباره پیشوایان و علمای خود است. وهابیان در حالی که شیعیان را به اتهام غلو، تکفیر می‌کنند و آنان را مشرک می‌دانند، برای بالا بردن و مهم جلوه دادن پیشوایان و علمای خود، با جعل و نسبت دادن مطالب غیر واقعی و دروغین به غلو در حق آنان پرداخته‌اند.

شیعیان به اتهام غلو در حق امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و سایر ائمه علیهم السلام از زیارت مرقد شریف حضرت علی علیه السلام محروم می‌شوند. قبر شریف امام حسین علیه السلام نیز به همین بهانه تخریب می‌شود.

ابن تغری حنفی در تاریخ خود می‌نویسد: وقتی متوکل با انبوه زائرین قبر امام علی علیه السلام مواجه شد، به بهانه غلو شیعه در حق امام علی علیه السلام و همسنگ دانستن زیارت قبر شریف آن حضرت با زیارت بیت الله الحرام، از زیارت قبر امام علی علیه السلام جلوگیری کرد و زمانی که با مقاومت ارادتمندان آن حضرت مواجه شد دستور منع قبور سایر علوییین را نیز صادر کرد و زمانی که این دستور نیز نتوانست مانع زیارت قبر امام

علی علیه السلام و سایر علویین شود، متوکل دستور تخریب قبر امام حسین علیه السلام و قتل زائرین را صادر کرد.[۱]

مفتیان وهابی نیز به همین بهانه شیعیان را تکفیر کرده، خون و مال و ناموس آنان را بی‌ارزش اعلام کرده و پرداخت زکات به فقرای شیعه را تقویت کفر دانسته و ممنوع می‌کنند.

بن جبرین یکی از مفتیان بزرگ وهابی سعودی در جواب این سؤال که آیا به فقرای شیعه می‌شود زکات داد؟ شیعیان را کافر دانسته و پرداخت زکات به آنان را جایز ندانسته است. وی شیعیان را با اتهاماتی همچون: اعتقاد داشتن به تحریف قرآن، عمل نکردن به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم*، تکفیر صحابه، تکفیر اهل سنت و نجس دانستن آنان، حاضر نشدن در نمازهای جمعه و جماعت اهل سنت، اقتدا نکردن به اهل سنت در نمازهای جماعت، غلو در حق حضرت علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت و ندادن صدقات به نیازمندان اهل سنت، تکفیر کرده و می‌نویسد: کسانی که به شیعیان زکات بدهند بری‌ءالذمّه نیستند و باید دوباره زکات بدهند؛ زیرا با دادن صدقات به شیعیان، کسی را کمک کرده که کفر را تقویت می‌کند.[۲]

---

۱. ابن تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۳، حوادث ۲۳۵ و ۲۳۶ هجری قمری. به فصل دوم از بخش اول «احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت» مراجعه شود.

۲. «ما حكم دفع زكاة أموال أهل السنّة لفقراء الرافضة و هل تبرأ ذمّة المسلم الموكّل بتفريق الزكاة إذا دفعها للرافضي الفقير أم لا؟ لقد ذكر العلماء في مؤلفاتهم في باب أهل الزكاة أنّها لاتدفع لكافرٍ و لا مبتدعٍ، فالرافضة بلاشك كفّار، لأربعة أدلّة: الأوّل طعنهم في القرآن و ادعاؤهم أنّه حذف منه أكثر من ثلثيه، كما في كتابهم الذي ألفه النوري و سمّاه فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب ربّ الأرباب و كما في كتاب الكافي و غيره من كتبهم، و من طعن في القرآن فهو كافرٌ مكذّبٌ لقوله تعالى: ﴿ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾. الثاني طعنهم في السنة و أحاديث الصحيحين، فلايعملون بها لأنّها من رواية الصحابة الذين هم كفّار في اعتقادهم، حيث يعتقدون أنّ الصحابة كفروا بعد موت النّبيّ إلّا علي و ذريته و سلمان و عمار و نفر قليل، أمّا الخلفاء الثلاثة و جماهير

←

وهابیان نذر برای پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ را یکی از مصادیق غلو در حق آنان دانسته و چنین نذری را جایز نمی‌دانند و شیعیان را نیز به خاطر همین اعتقادات متهم به شرک می‌کنند.

قصیمی نذر برای غیر خدا را یکی از مصادیق غلو شیعه در حق ائمه ﷺ می‌داند.[۱]

شیعیان در حالی با چنین اتهاماتی مواجه شده و تکفیر می‌شوند که غلو در حق پیشوایان و علمای حنابله یکی از شاخصه‌های وهابیان و حنابله به شمار می‌رود.

در فصل‌های گذشته با پیشینه‌های فکری و رفتاری وهابیان و حنابله آشنا شده و با مشاهده شواهد و قرائن تاریخی ثابت شد که وهابیان و حنابله از تفکرات امویان و مروانیان تبعیت می‌کنند. وهابیان و حنابله وامدار امویان و معاویه بوده و با جعل و انتشار احادیث و غلو در حق معاویه، چهره وی را موجه جلوه داده‌اند. نمونه‌هایی از مصادیق غلو در حق معاویه را ذکر می‌کنیم.

---

← الصحابة الذين بايعوهم، فقد ارتدوا، فهم كفّار، فلايقبلون أحاديثهم كما في كتاب الكافي و غيره من كتبهم. الثالث تكفيرهم لأهل السنّة، فهم لايصلّون معكم و من صلّى خلف السنّي أعاد صلاته، بل يعتقدون نجاسة الواحد منّا، فمتى صافحناهم غسّلوا أيديهم بعدنا، و من كفّر المسلمين، فهو أولى بالكفر، فنحن نكفّرهم كما كفّرونا و أولى. الرابع شركهم الصريح بالغلو في علي و ذريته و دعاءهم مع الله و ذلك صريح في كتبهم و هكذا غلوهم و وصفهم له بصفات لاتليق إلّا بربّ العالمين و قد سمعنا ذلك في أشرطتهم، ثمّ إنّهم لايشتركون في جمعيّات أهل السنّة و لايتصدقون على فقراء السنّة و لو فعلوا فمع البغض الدفين، يفعلون ذلك من باب التقيّة، فعلى هذا مَن دفع إليهم الزكاة فليخرج بدلَها، حيث أعطاها مَن يستعين بها على الكفر و حرب السنّة و مَن وكل في تفريق الزكاة حرم عليه أن يعطي منها رافضياً، فإن فعل لم تبرأ ذمّته و عليه أن يغرم بدلها، حيث لم يؤد الأمانة إلى أهلها و من شكّ في ذلك فليقرأ كتب الردّ عليهم ككتاب القفاري في تفنيد مذهبهم و كتاب الخطوط العريضة للخطيب و كتاب إحسان إلهی ظهير و غيرها، والله الموفق». حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شرع: ص ۱۴۴ ـ ۱۴۶. به نقل از بن‌جبرين، اللؤلؤ المكين من فتاوى فضيلة الشيخ بن‌جبرين: ص ۳۹. در فصل چهارم همین بخش نیز گذشت.

۱. «و بهذا الغلوّ الذي رأيت من طائفة الشيعة في أئمّتهم و بهذا التأليه الذي سمعت منهم لعليّ و ولده، عبدوا القبور و أصحاب القبور و أشادوا المشاهد و أتوها من كلّ مكان سحيق و فجّ عميق و قدموا لها النذور و الهدايا و القرابين و أراقوا فوقها الدماء و الدموع و رفعوا لها خالص الخضوع و الخشوع و أخلصوا لها ذلك و خصوها به دون الله رب الموحدين». قصیمی، الصراع بين الإسلام و الوثنية: ج ۱، ص ۶۵، حماقات الشيعة.

## غلو و جعل احادیث در حق معاویه

**أ )** پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در بهشت، معاویه را هشتاد سال از دست مـی‌دهم و همدیگر را نمی‌بینیم. پس از هشتاد سال، معاویه سوار بر شتری که آکـنده از مشک ازفر است و پاهای زبرجدی دارد، پیش من می‌آید. می‌پرسم: آیا معاویه آمده است؟

معاویه می‌گوید: لبیك ای محمد.

از او می‌پرسم: در این هشتاد سال کجا بودی؟

می‌گوید: در باغی، زیر عرش پروردگارم به سر می‌بردم. خدا با من نجوا می‌کرد و من نیز با خدا نجوا می‌کردم. خداوند بر من درود می‌فرستاد و من نیز بر خـدا درود می‌فرستادم. سپس خداوند فرمود: ایـن (بـهشت و بـاغ و نـجوای بـا مـن) پـاداش دشنام‌ها و ناسزاهایی است که در دنیا به تو نثار شده است.[1]

**ب )** جبرئیل در حالی که قلمی از طلای ناب در دست داشت، بر پیامبر اکـرم ﷺ نازل شد. جبرئیل سلام خداوند را به آن حضرت رساند و عرض کرد: خداوند ایـن قلم را از بالای عرش خود به معاویه هدیه کرده است. قلم را به معاویه برسان و بگو آیة‌الکرسی را با آن نوشته و پس از نقطه‌گذاری و حرکت‌گذاری به تو بدهد. مـن از ساعتی که معاویه آیة‌الکرسی را بنویسد تـا روز قـیامت، بـه تـعداد کسـانی کـه آن را خواهند خواند، ثواب برای او خواهـم نـوشت. پـیامبر اکـرم ﷺ مـعاویه را طـلبید. ابوبکر دنبال معاویه رفته و او را خدمت پیامبر اکرم ﷺ آورد. رسول گرامی اسلام ﷺ قلم را تقدیم معاویه کرد و پیام خداوند را به معاویه رساند. معاویه قلم را از پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «عن أنس مرفوعاً: لاأفتقد أحداً من أصحابي غير معاوية بن أبي‌سفيان، لاأراه ثمانين عاماً أو سبعين عاماً، فإذا كان بعد ثمانين عاماً أو سبعين عاماً يقبل إليّ علىٰ ناقة من المسك الأذفر، حشوها من رحمةالله، قوائمها من الزبرجد، فأقول: معاوية! فيقول: لبيك يا محمد! فأقول: أين كنتَ من ثمانين عاماً؟ فيقول: كنتُ في روضة تحت عرش ربّي، يناجيني و أُناجيه و يحيّيني و أحيّيه و يقول: هذا عوض ممّا كنتَ تُشتم في دار الدنيا». خطيب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۹، ص ۴۴۹، شرح حال عبدالله بن حفص بن عمر، ش ۵۰۷۹.

گرفت و از خداوند به خاطر این لطف و کرامت، تشکر کرد.[۱]

ج) پیامبر اکرم ﷺ با جبرئیل درباره نوشتن (قرآن) توسط معاویه مشورت کرد. جبرئیل معاویه را فرد امینی دانست و او را تأیید کرد و به پیامبر اکرم ﷺ توصیه کرد که معاویه را برای نوشتن (قرآن) بگمارد.[۲]

د) خداوند به پیامبر اکرم ﷺ فرمود: معاویه امین و مأمون است. او را به نوشتن بگمار.[۳]

ه) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: افراد امین در پیشگاه خداوند، تنها سه نفر هستند: من، جبرئیل و معاویة.[۴]

---

۱. «عن أنس مرفوعاً: هبط علَيّ جبرئيل و معه قلم من ذهب إبريز، فقال: إنّ العليّ الأعلىٰ يقرئك السلام و يقول لك: حبيبي! قد أهديتُ هذا القلم من فوق عرشي إلى معاوية بن أبي‌سفيان فأوصله إليه و مره أن يكتب آية‌الكرسي بخطّه بهذا القلم و يشكله و يعجمه و يعرضه عليك، فإنّي قد كتبتُ له من الثواب بعدد كلّ من قرأ آية‌الكرسي من ساعة يكتبها إلى يوم القيامة. فقال رسول‌الله ﷺ: من يأتيني بأبي‌عبدالرحمن؟ فقام أبوبكر الصديق و مضى حتّى أخذ بيده و جاءا جميعاً إلى النّبيّ ﷺ، فسلّموا عليه، فردّ عليهم السلام، ثمّ قال لمعاوية: أُدنُ منّي يا أباعبدالرحمن، أُدنُ منّي يا أباعبدالرحمن. فدنا من رسول‌الله ﷺ، فدفع إليه القلم، ثمّ قال له: يا معاوية! هذا قلم أهداه إليك ربّك من فوق العرش لتكتب به آية‌الكرسي بخطّك و تشكله و تعجمه و تعرضه علَيّ، فاحمد الله و اشكره على ما أعطاك، فإنّ الله قد كتب لك من الثواب بعدد من قرأ آية‌الكرسي من ساعة تكتبها إلى يوم القيامة. فأخذ القلم من يد النّبيّ ﷺ، فوضعه فوق أذنه، فقال رسول‌الله ﷺ: اللهم إنّك تعلم أنّي قد أوصلته إليه، ثلاثاً. فجثا معاوية بين يدى النّبيّ ﷺ و لم‌يزل يحمد الله على ما أعطاه من الكرامة و يشكره حتّى أتى بطَرس و محبرة، فأخذ القلم و لم‌يزل يخطّ به آية‌الكرسي أحسن ما يكون من الخطّ حتّى كتبها و شكلها و عرضها على النّبيّ ﷺ، قال رسول‌الله ﷺ: يا معاوية! إنّ الله قد كتب لك من الثواب بعدد كلّ من يقرأ آية‌الكرسي من ساعة كتبتَها إلى يوم القيامة». ابن‌جوزی، الموضوعات: ج ۲، ص ۱۵، باب في ذكر معاوية بن أبي‌سفيان.

۲. «عن جابر: إنّ رسول‌الله ﷺ استشار جبرئيل في استكتاب معاوية، فقال: استكتبه، فإنّه أمين». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۴، ص ۳۴۹، أمّا كُتّابه ﷺ.

۳. «عن عبادة بن الصامت قال: أوحى الله إلى النّبيّ ﷺ: استكتب معاوية، فإنّه أمينٌ مأمونٌ». ابن‌جوزی، الموضوعات: ج ۲، ص ۱۸، باب في ذكر معاوية بن أبي‌سفيان.

۴. «الأمناء عندالله ثلاثة: أنا و جبرئيل و معاوية». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۳، ص ۳۹۹، شرح حال محمد بن يوسف ابوجعفر الإسكافی، ش ۱۵۲۴.

**و )** ده نفر از قبیله بنی‌هاشم صبح زود خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمدند و نسبت به کاتب وحی بودن معاویه اعتراض کردند و از آن حضرت درخواست کردند شخص دیگری غیر از معاویه را برای نوشتن قرآن به خدمت بگیرد. پیامبر اکرم ﷺ به آنان قول مساعد داد و از آنان خواست تا شخص دیگری را برای همین منظور به پیامبر معرفی کنند. جبرئیل که قبلا هر چهار روز بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد، تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد. پس از چهل روز در حالی که نوشته‌ای به همراه داشت، خدمت پیامبر رسید. جبرئیل حاوی پیامی از طرف خداوند برای پیامبر بود. پیام این بود: «ای پیامبر! خداوند معاویه را برای نوشتن قرآن انتخاب کرد و تو حق نداری با اوامر الهی مخالفت کنی و معاویه را کنار بگذاری. معاویه شخص امینی است. او را در نوشتن قرآن به خدمت بگیر».[۱]

**ز )** حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: نزد پیامبر نشسته بودم. هنگامی که معاویه وارد شد، پیامبر اکرم ﷺ قلم را از دست من گرفت و به معاویه داد. چون می‌دانستم پیامبر به دستور خداوند این کار را انجام داد است، ناراحت نشدم.[۲]

**ح )** پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اُمناء هفت تا هستند: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه.[۳]

---

۱. «اجتمع عشرة من بني‌هاشم، فغدوا على النّبيّ ﷺ، فلمّا قضى الصلاة قالوا: يا رسول‌الله! غدونا إليك لنذكر لك بعض أمورنا، إنّ الله قد تفضّل بهذه الرسالة، فشرّفك بها و شرّفنا لشرفك و هذا معاوية بن أبي‌سفيان يكتب الوحي، فقد رأينا أنّ غيره من أهل بيتك أولى به لك منه. قال: نعم، انظروا في رجل غيره. قال: وكان الوحي ينزل في كلّ أربعة أيّام من عندالله إلى محمد، فأقام جبرئيل أربعين يوماً لاينزل، فلمّا كان يوم أربعين هبط جبرئيل بصحيفة فيها مكتوب: يا محمد! ليس لك أن تغيّر من اختاره الله لكتابة وحيه، فأقره، فإنّه أمين، فأقرّه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، لسان الميزان: ج ۳، ص ۴۷۴، شرح حال عبدالرحمن بن الحسام، ش ۵۰۲۶.

۲. «عن علي بن أبي‌طالب علیه السلام: بينا أنا جالس بين يدي رسول‌الله ﷺ إذ جاء معاوية، فأخذ رسول‌الله ﷺ القلم من يدي فدفعه إلى معاوية، فما وجدت في نفسي إذ علمتُ أنّ الله أمره بذلك». همان، ج ۶، ص ۲۵، شرح حال مسرة بن عبدالله الخادم، ش ۸۴۶۳/۸۳۸۰.

۳. «عن أنس مرفوعاً: الأمناء سبعة: اللوح و القلم و اسرافيل و ميكائيل و جبرئيل و محمد و معاوية». ذهبی سلفی، ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۱۳، شرح حال داود بن عفان، ش ۲۶۳۲.

**ط )** پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خداوند تنها جبرئیل، من و معاویه را امین وحی خود قرار داد. (جبرئیل وحی را از خداوند می‌گرفت و به من می‌رساند و من نیز به معاویه می‌گفتم و او می‌نوشت). چیزی نمانده بود که خداوند معاویه را به خاطر علم و دانش زیاد و امانت‌دار بودنش به پیامبری مبعوث کند. خداوند گناهان معاویه را می‌بخشد و او را محاسبه و بازخواست نمی‌کند.[1]

**ی )** هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: الآن مردی از اهل بهشت وارد می‌شود، بلافاصله معاویه وارد شد. پیامبر خطاب به معاویه فرمود: ای معاویه! تو از منی و من از تو هستم. هنگام وارد شدن به بهشت مانند دو انگشت در کنار هم و موازی هم خواهیم بود و به یکدیگر فشار خواهیم آورد.[2]

**ک )** پیامبر اکرم ﷺ درباره معاویه فرمود: معاویه به خاطر کتابت وحی، در لباس ابریشمی از نور که ظاهرش رحمت و باطنش رضای پروردگار است، محشور می‌شود و به این لباس افتخار می‌کند.[3]

**ل )** جعفر بن ابی‌طالب یک عدد «به» به پیامبر اکرم ﷺ اهدا کرد. پس از جعفر، معاویه سه عدد «به» آورده و تقدیم پیامبر کرد. پیامبر اکرم ﷺ به معاویه فرمود: در بهشت با این‌ها با من ملاقات می‌کنی.[4]

موارد ذکر شده نمونه‌هایی از غلو و جعل احادیث با انگیزه فضیلت‌تراشی برای

---

۱. «عن واثلة مرفوعاً: إنّ الله ائتمن علی وحیه جبرئیل و أنا و معاویة و کاد أن یبعث معاویة نبیّاً من کثرة علمه و ائتمانه علی کلام ربّي، یغفر الله لمعاویة ذنوبه و وقاه حسابه و علّمه کتابه و جعله هادیاً مهدیاً و هدی به». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۹، ص ۷۴، شرح حال معاویه، ش ۷۵۱۰.

۲. «عن عبدالله بن عمر مرفوعاً: الآن یطلع علیکم رجل من أهل الجنة، فطلع معاویة، فقال: أنت یا معاویة منّي و أنا منك، لتزاحمني علی باب الجنة کهاتین و أشار بإصبعیه». همان، ص ۹۸.

۳. «عن سعد: إنّ النّبيّ ﷺ قال لمعاویة: إنّه یُحشر و علیه حلّة من نور ظاهرها من الرحمة و باطنها من الرضا، یفتخر بها في الجمع لکتابة الوحي». همان، ص ۹۳.

۴. «عن عبدالله بن عمر: إنّ جعفر بن أبي‌طالب أهدی إلی النّبيّ ﷺ سفرجلاً، فأعطی معاویة ثلاث سفرجلات و قال: تلقّاني بهنّ في الجنة». همان، ص ۹۷.

معاویه بود. جهت آشنایی با صحت و سقم این احادیث، نقد و بررسی سندی و متنی آن‌ها، به کتاب شریف «*الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب*»[1] مراجعه شود.

## احمد بن حنبل

وهابیان و حنابله سخنان خود در مورد احمد بن حنبل را فراموش کرده و شیعه را به غلو در حق امامان خود متهم می‌کنند. یکی از مصادیق بارز و روشن غلو، اعتقادات و سخنان حنابله در مورد پیشوای خود، احمد بن حنبل است. به مواردی از غلو حنابله در حق احمد بن حنبل اشاره می‌شود.

### غلو در مقام علمی احمد بن حنبل

- یحیی بن آدم، احمد بن حنبل را با عبارت «إمامنا» خطاب می‌کند.[2]
- قتيبة بن سعيد، احمد بن حنبل را «إمام الدنيا» معرفی می‌کند.[3]
- علی بن مدینی می‌گوید: امروز احمد بن حنبل حجّت خدا بر بندگان است.[4]
- احمد بن حنبل در هشت ویژگی و خصلت پیشوای همه بود: ۱. حدیث، ۲. فقه، ۳. لغت عرب، ۴. علوم قرآن و تفسیر، ۵. فقر، ۶. زهد، ۷. ورع، ۸. آگاهی از سنّت.[5]

---

۱. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۴۷۷ ـ ۵۳۱، سلسلة الموضوعات، احادیث ۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۹، ۷۳ و ۹۸.

۲. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۸۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۴. «أحمد اليوم حجّةالله على خلقه». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۰۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۵. «أحمد إمام في ثمان خصال: إمام في الحديث، إمام في الفقه، إمام في اللغة، إمام في القرآن، إمام في الفقر، ←

- ابراهیم حربی می‌گوید: زنان از زائیدن شخصیتی همچون احمد بن حنبل عاجزند.[۱]
- ابوعبید قاسم بن سلام می‌گوید: علم و دانش به چهار نفر منتهی می‌شود: احمد بن حنبل، علی بن مدینی، یحیی بن معین و ابوبکر بن ابی‌شیبة.[۲]
- ابوزرعه رازی می‌گوید: احمد بن حنبل یک ملیون حدیث حفظ بود.[۳]
- احمد بن حنبل یکی از ارکان و اعلام دین است.[۴]
- خداوند علم اولین و آخرین را برای احمد بن حنبل جمع کرده است.[۵]
- کسی که پنج مسأله از مسائل احمد بن حنبل را یادگرفته باشد، می‌تواند در مسجد بنشیند و برای مردم فتوا بدهد.[۶]

---

← إمام في الزهد، إمام في الورع، إمام في السنّة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۱. «رأيت أحمد بن حنبل تعجز النساء أن يلدن مثله». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۷، شرح حال ابراهیم بن اسحاق حربی، ش ۸۶.

۲. «انتهى العلم إلى أربعة: أحمد بن حنبل، علي بن المديني، يحيى بن معين و أبي‌بكر بن أبي‌شيبة». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۷، شرح حال احمد بن محمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۲۹۳، شرح حال احمد بن حنبل؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۶ و ۲۰۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۵ـ۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۳. «كان أحمد بن حنبل يحفظ ألف ألف حديث». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۱۳، شرح حال احمد بن محمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳. ذهبی سلفی که متوجه اشکال این مطلب و دروغ بودن آن شده است به توجیه این مطلب پرداخته و می‌گوید: مراد از یک ملیون حدیث، روایات مکرر، آثار و فتاوای تابعین و... می‌باشد و الا روایات مرفوعه از پیامبر به یک دهم این مقدار هم نمی‌رسد. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۸۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۴. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۰۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۵. «كأنّ الله جمع له علم الأوّلين و الآخرين». همان، ص ۱۸۸.

۶. «يقول أبوالحسن ابن‌بشار: ما أعيب على رجلٍ يحفظ لأحمد بن حنبل خمس مسائل أن يستند إلى بعض ←

**شاخصی برای شناخت کفار و بدعت گذاران**

أ )حنابله از محمد بن ادریس شافعی نقل می‌کنندکه وی در مورد احمد بن حنبل می‌گوید: هر کس نسبت به احمد بن حنبل بغض داشته باشد و با او دشمنی کند، کافر است.[۱]

ب )طرخاباذی می‌گوید: احمد بن حنبل معیار و ملاکِ شناختِ مسلمان از کافر است.[۲]

آیا احمد بن حنبل از طرف خداوند به پیامبری مبعوث شده است که دشمنی و بغض نسبت به او نشانه کفر باشد؟

**ج** )هر کس به احمد بن حنبل رضایت ندهد و راه و روش او را نپیماید و از عقائد و باورهای او تبعیت نکند، بدعت‌گذار است.[۳]

**د** )احمد بن ابراهیم دورقی می‌گوید: هر کس از احمد بن حنبل بدگویی کرد، در اسلام او شک کنید.[۴]

---

← سواري المسجد و يفتي الناس بها». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۳، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۱. «من أبغض أحمد بن حنبل فهو كافر». همان، ج ۱، ص ۱۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. «به يعرف المسلم من الزنديق». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۲۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۱، شرح حال احمد بن محمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۳. «من لم يرض به فهو مبتدع». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۴. «من سمعتموه يذكر أحمد بن حنبل بسوء، فاتّهموه على الإسلام». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۲۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۰، شرح حال احمد بن محمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱، ص ۶۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱۲۶ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

ﻫ) محبت و دوست داشتن احمد بن حنبل، نشانه پیروی از سنت پیامبر اکرم ﷺ است.[۱]

و) محمد بن هارون مُخَرِّمی می‌گوید: بغض و دشمنی با احمد بن حنبل، نشانه خروج از دین است.[۲]

### همنشین صدیقین

حبیش بن ورد می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم. سراغ احمد بن حنبل را از آن حضرت گرفتم. پیامبر فرمودند: الآن حضرت موسی می‌آیند، از وی بپرس. چند لحظه بعد حضرت موسی آمدند. از وی در مورد احمد بن حنبل پرسیدم. حضرت موسی پاسخ دادند: احمد بن حنبل در سختی‌ها و گرفتاری‌ها آزمایش شد و از امتحانات الهی سربلند بیرون آمد و خداوند او را با صدیقین در یک جایگاه قرار داده است.[۳]

---

۱. «إذا رأیتم الرجل یحبّ أحمد بن حنبل فاعلموا أنّه صاحب سنة». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۰۸، شرح حال احمد بن حنبل، باب استحقاق الرجل السنة بمحبة احمد بن حنبل؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «إذا رأیت الرجل یقع في أحمد بن حنبل فاعلم أنّه مبتدع». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۰۹، شرح حال احمد بن حنبل، باب استحقاق الرجل السنة بمحبة احمد بن حنبل و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۳. «قال (حبیش بن الورد): رأیت النّبيّ ﷺ في المنام، فقلت: یا نبيّ‌الله! ما بال أحمد بن حنبل؟ فقال: سیأتیك موسی ﷺ، فاسأله، فإذا أنا بموسی ﷺ، فقلت: یا نبيّ‌الله! ما بال أحمد بن حنبل؟ فقال: أحمد بن حنبل بُلي في السراء و الضراء، فوجد صادقاً، فألحق بالصدّیقین». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۴۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

**سلام حضرت خضر به احمد بن حنبل و رضایت ملائکه از وی**

**أ )** حضرت خضر عليه السلام به احمد بن حنبل سلام رسانده و می‌گوید: ساکنان آسمان و ملائکه (به خاطر تسلیم نشدن در مقابل حکومت) از تو راضی هستند.[1]

**ب )** شخصی چهارصد فرسخ راه را پیموده و نزد احمد بن حنبل آمده و می‌گوید: در خواب به من گفتند: نزد احمد بن حنبل برو و به او بگو: خداوند و ملائکه آسمان‌ها و زمین از تو راضی هستند.[2]

---

۱. «قال (سلمة بن شبيب): كنّا في أيّام المعتصم يوماً جلوساً عند أحمد بن حنبل، فدخل رجلٌ، فقال: من منكم أحمد بن حنبل؟ فسكتنا، فلم‌نقل له شيئاً. فقال أحمد: ها أنا ذا أحمد، فما حاجتك؟ قال: جئت من أربعمائة فرسخ براً و بحراً، كنت ليلة جمعة نائماً، فأتاني آتٍ، فقال لي: تعرف أحمد بن حنبل؟ قلت: (لا). قال: فأت بغداد و سل عنه، فإذا رأيته فقل له: إنّ الخضر يقرئك السلام و يقول لك: إنّ ساكن السماء الذي على عرشه راض عنك و الملائكة راضون عنك بما صبرت نفسك للّه». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۵، ص ۳۲۶ ـ ۳۲۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعديل: ج ۱، ص ۳۱۰، شرح حال احمد بن حنبل، باب ما ذكر من احتساب احمد بن حنبل بنفسه لله عزّوجلّ عند المحنة و صبره على الضراء في محنته؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و ابن‌كثير دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۵۷، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ذكر ما رئي له من المنامات. در روايت ديگری بلال خوّاص می‌گويد: «رأيت الخضر في النوم، فقلت له: ... فما تقول في أحمد بن حنبل؟ قال: رجل صدّيق». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۵، ص ۳۴۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵. ذهبی ماجرای ديگری از علاقه‌مندی و ارادت حضرت خضر عليه السلام به احمد بن حنبل را نقل می‌كند و در پايان آن می‌گويد: «هذه حكاية منكرة». سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «عن سلمة بن شبيب، قال: كنّا جلوساً عند أحمد بن حنبل، فجاءه رجل، فدقّ الباب و كنّا قد دخلنا عليه خفية، فظننا أنّه قد غمز بنا، فدقّ ثانية و ثالثة، فقال أحمد: ادخل، قال: فسلّم و قال: أيّكم أحمد؟ فأشار بعضنا إليه، قال: جئت من البحر من مسيرة أربعمائة فرسخ، أتاني آت في منامي، فقال: ائت أحمد بن حنبل و سل عنه، فإنّك تُدَلّ عليه و قل له: إنّ الله عنك راض و ملائكة سمواته و ملائكة أرضه عنك راض». خطيب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۲۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۵، ص ۳۲۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و محمد بن ابی‌يعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

**بقای دین اسلام مدیون فداکاری احمد بن حنبل**

أ )اسحاق بن راهویه می‌گوید: اگر احمد بن حنبل جان خودش را فدای اسلام نمی‌کرد، دین اسلام از بین می‌رفت.[۱]

**ب** )اگر احمد بن حنبل نبود، دین اسلام از مسیر واقعی خود خارج شده و دین جدیدی به وجود می‌آمد.[۲]

**ج** )هلال بن علاء رقی می‌گوید: اگر احمد بن حنبل در ماجرای محنة[۳]، ثابت‌قدم نمی‌ماند، تمامی مسلمانان کافر می‌شدند.[۴]

**همراهی و رفاقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله**

صدقه مقابری می‌گوید: نسبت به احمد بن حنبل بدبین بودم و از او خوشم نمی‌آمد. شبی در خواب دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست احمد بن حنبل را گرفته، همچون دو رفیق، با مودت و محبت در کنار هم راه می‌روند. من نیز پشتِ سرِ آنان

---

۱. «لولا أحمد بن حنبل و بَذلُ نفسه لمّا بذلها، لذهب الإسلام». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. «لولا أحمد بن حنبل لأحدثوا في الدين». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۳. مراد از ماجرای محنة بحث «قدیم بودن قرآن یا مخلوق بودن آن» بود که از طرف حکومت بین مسلمانان مطرح شده بود و باعث تفرقه مسلمانان و زندانی شدن و کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان و علما شد.

۴. «منّ الله على هذه الأمّة بأربعة في زمانهم: بأحمد بن حنبل ثبت في المحنة و لولا ذلك لكفر الناس». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۲۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

بودم. هر چه تلاش کردم خودم را به آن دو برسانم، موفق نشدم. هنگامی که از خواب بیدار شدم، بُغضی که در دل نسبت به احمد بن حنبل داشتم از بین رفت.[۱]

### حضور بیش از یک میلیون نفر در تشییع جنازه احمد بن حنبل

مسلمانان هیچ‌گاه به اندازه‌ای که برای تشییع جنازه احمد بن حنبل جمع شده بودند، در یک‌جا جمع نشده‌اند.[۲]

### مسلمان شدن یهودیان، نصارا و مجوسیان به برکت مرگ احمد بن حنبل

ورکانی می‌گوید: روزی که احمد بن حنبل از دنیا رفت، بیست هزار نفر از یهودیان و نصارا و مجوس، مسلمان شدند.[۳]

---

۱. «عن صدقة المقابري، قال: كان في نفسي على أحمد بن حنبل، قال: فرأيت في النوم كأنّ النّبيّ ﷺ يمشي في طريق و هو آخذ بيد أحمد بن حنبل و هما يمشيان على تؤدة و رفق و أنا خلفهما أجهد نفسي في أن ألحق بهما، فما أقدر، فلمّا أستيقظت ذهب ما كان في نفسي». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۴۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۴، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. «ما بلغنا أنّه كان للمسلمين جمعٌ أكبر منهم على جنازة أحمد بن حنبل». بنا به گزارش بنان (بیان) بن احمد قصبانی هشتصد هزار نفر از مردان و شصت هزار نفر از زنان در تشییع جنازه احمد بن حنبل حاضر بودند. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۲۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱. و بنا به گزارشی بیش از یک ملیون نفر بر جنازه احمد بن حنبل نماز خواندند. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۳۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. «أسلم يوم مات أحمد بن حنبل عشرون ألفاً من اليهود و النصارى و المجوس». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۲۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۱۳، شرح حال احمد بن حنبل، باب ما أظهر الله عزّوجلّ لاحمد بن حنبل من العز یوم وفاته؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

### عزاداری و نوحه‌سرایی یهودیان، نصارا و مجوسیان در مرگ احمد بن حنبل

ورکانی در اظهار نظری دیگر می‌گوید: روزی که احمد بن حنبل از دنیا رفت، مسلمانان، یهودیان، نصاری و مجوس مراسم عزاداری به پا کرده و نوحه‌سرایی کردند.[۱]

آیا احمد بن حنبل از پیامبر اکرم ﷺ برتر و افضل بود؟ تاریخ به یاد ندارد که یهود، نصارا و مجوس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ ناراحت شده و برای آن حضرت گریه و عزاداری کرده باشند.

آیا گریه و عزاداری یهود، نصارا و مجوس باعث مدح احمد بن حنبل می‌شود؟

گریه و عزاداری آنان نه تنها باعث مدح احمد بن حنبل نیست، بلکه موجب ذم او نیز می‌شود زیرا یهود و نصارا و مجوس در صورتی از مرگ احمد بن حنبل ناراحت شده و برای او گریه و عزاداری می‌کردند که زنده بودن احمد بن حنبل به نفع آنان باشد و زنده بودن احمد بن حنبل در صورتی به نفع آنان بود که احمد بن حنبل با آنان همفکر بوده و همکاری کند و سخنانی که باب میل آنان بود، به زبان جاری ساخته و مواضعی که خوشایند آنان بود، بگیرد. زنده بودن احمد بن حنبل در صورتی به نفع یهود، نصارا و مجوس بود که سخنان و مواضع احمد بن حنبل باعث تفرقه مسلمانان می‌شد. اگر ماجرای گریه و عزاداری یهود، نصارا و مجوس صحت داشته باشد، دلیلی است بر این که سخنان و موضع‌گیری‌های احمد بن حنبل به نفع یهود، نصارا و مجوس و در راستای مصالح آنان بوده است.

---

۱. «یوم مات أحمد بن حنبل وقع المأتم و النوح في أربعة أصناف من الناس: المسلمین و الیهود و النصاری و المجوس». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۲۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۱۳، شرح حال احمد بن حنبل، باب ما أظهر الله عزّوجلّ لاحمد بن حنبل من العز یوم وفاته؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

### حجت خدا در روی زمین

أ)احمد بن حنبل حجت خدا بر بندگان، در روی زمین است.[۱]

ب)عبدالعظیم عنبری می‌گوید: سه نفر را میان خود و خدا حجت قرار دادم: احمد بن حنبل، زید بن مبارک صنعانی و صدقة بن فضل.[۲]

### برتری احمد بن حنبل بر خلفا

علی بن مدینی می‌گوید: بعد از رسول خدا ﷺ هیچ‌کس حتی ابوبکر به اندازه احمد بن حنبل برای اسلام زحمت نکشید.[۳]

### بیعت احمد بن حنبل با خداوند

أ)اسحاق مدائنی می‌گوید: در خواب دیدم که مردم در مکه جمع شده‌اند. حجرالأسود شکافته شده و پرچمی از آن خارج شد. پرسیدم: این چیست؟ جواب

---

۱. «أحمد بن حنبل حجة بين الله و عبيده في أرضه». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۱۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. «رأيت ثلاثة جعلتهم حجّة لي فيما بيني و بين الله تعالى: أحمد بن حنبل و زيد بن المبارك الصنعاني و صدقة بن الفضل». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و مزی، تهذيب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۳. علی بن مدینی می‌گوید: «ما قام أحد بأمر الإسلام بعد رسول‌الله ﷺ ما قام أحمد بن حنبل. قال: قلت له: يا أباالحسن! و لا أبوبكر الصديق؟ قال: و لا أبوبكر الصديق، إنّ أبابكر الصديق كان له أعوان و أصحاب و أحمد بن حنبل لم‌يكن له أعوان و لا أصحاب». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذيب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۳۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۵۰، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ثناء الائمة علی الإمام أحمد بن حنبل و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

دادند: این احمد بن حنبل است که با خدا بیعت کرده است.[۱]

**ب)** محمد بن سلیمان باغندی می‌گوید: پس از انجام مناسک و اعمال حج وارد مسجد الحرام شده و در مسجد خوابیدم. در خواب دیدم که پرچم سبزی از آسمان به زمین فرود آمد و بر روی آن نوشته شده بود: «لا إله إلّا الله، محمد رسول‌الله، أحمد بن حنبل بایع الله تحت العرش».[۲]

**نگاه کردن احمد بن حنبل به صورت خداوند**

احمد بن محمد کندی احمد بن حنبل را در خواب دیده و از وی می‌پرسد: خداوند با تو چه کرد؟

احمد بن حنبل در جواب می‌گوید: خداوند مرا بخشید.

خداوند از احمد می‌پرسد: آیا به خاطر من کتک خوردی؟

احمد در پاسخ می‌گوید: بله، ای پروردگار!

خداوند می‌گوید: ای احمد! این صورتِ من است، به آن نگاه کن که به تو اجازه دادم به صورتم نگاه کنی.[۳]

---

۱. «رأیت کأنّ الناس قد جمعوا إلی مکّة و کأنّ الحجر الأسود انصدع، فخرج منه لواء، فقلت: ما هذا؟ فقیل لي: أحمد بن حنبل بایع الله عزّوجلّ». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

۳. «قال أحمد بن محمد کندي: رأیت أحمد بن حنبل في المنام، فقلت: یا أباعبدالله! ما صنع الله بك؟ قال: غفر لي، ثمّ قال: یا أحمد! ضُربتَ فيّ؟ قال: قلت: نعم یا رب! قال: یا أحمد! هذا وجهي، فانظر إلیه، فقد أبحتك النظر إلیه». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۲۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

**محبت احمد بن حنبل باعث بخشیده شدن افراد**

عبدالله بن حسین بن موسی می‌گوید: فردی از اهل حدیث راکه از دنیا رفته بود، در خواب دیدم. او را به خدا قسم داده و پرسیدم: خدا با تو چه‌کرد؟

پاسخ داد: خداوند مرا بخشید.

دوباره او را قسم داده و همان سؤال را پرسیدم و او هم همان جواب را داد. پرسیدم چه چیزی باعث بخشیده شدن تو شد؟

جواب داد: محبت احمد بن حنبل.

گفتم: پس الان راحتی؟

خندید و گفت: راحت و خوشحال هستم.[۱]

**چراغانی قبور و بخشش گناه‌کاران به برکت قدوم احمد بن حنبل**

أ) یوسف بن بختان می‌گوید: هنگامی که احمد بن حنبل از دنیا رفت، شخصی در خواب دید که بر روی تمامی قبور چراغ‌هایی گذاشته شده است. پرسید: این چراغ‌ها چیست؟

گفته شد: مگر نمی‌دانی که خداوند قبرها را به خاطر ورود احمد بن حنبل، نورانی کرده است و تعدادی از افراد در عذاب الهی به سر می‌بردند ولی خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار داده و بخشید؟[۲]

---

۱. «عبدالله بن الحسین بن موسی یقول: رأیت رجلاً من أهل الحدیث توفي، فرأیته فیما یری النائم، فقلت له: بالله علیك ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لي. فقلت: بالله؟ قال: بالله إنّه غفر لي. فقلت: بماذا غفر الله لك؟ فقال: بمحبّتي لأحمد بن حنبل. فقلت: فأنت في راحة؟ فتبسّم و قال: أنا في راحة و فرحة». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۰۸، شرح حال احمد بن حنبل، باب استحقاق الرجل السنة بمحبة أحمد بن حنبل؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۲. «قال (یوسف بن بختان): لمّا مات أحمد بن حنبل رأی رجلٌ في منامه کأنّ علی کلّ قبر قندیلاً، فقال: ما هذا؟ فقیل له: أما علمت أنّه نَوَّرَ لأهل القبور قبورهم بنزول هذا الرجل بین أظهرهم و قد کان فیهم من یعذّب فرحم».

←

**ب** )عبید بن شریک می‌گوید: شخصی مُخَنَّث[۱] از دنیا رفت. پس از مدتی او را در خواب دیدند. هنگامی که از وضعیت او سؤال شد، مخنث در جواب گفت: از زمانی که احمد بن حنبل را در نزدیک ما دفن کردند، تمام اهل قبور بخشیده شدند.[۲]

**ج** )هنگامی که مادر قطیعی از دنیا رفت، وی را در کنار قبر احمد بن حنبل دفن کرد. پس از چند شب مادرش به خواب او آمده و گفت: پسرم! خدا از تو راضی باشد. مرا در کنار مردی (احمد بن حنبل) دفن کردی که هر شب (هر شب جمعه) رحمت خداوند بر قبر او نازل می‌شود. من و تمامی کسانی که در این مقبره دفن شدند نیز مورد رحمت خداوند قرار گرفته‌ایم.[۳]

### برتری یک نگاه احمد بن حنبل از یک سال عبادت

یک نگاه و توجه احمد بن حنبل به انسان، بهتر از یک سال عبادت است.[۴]

ذهبی سلفی پس از این که بسیاری از مطالب ذکر شده به عنوان فضایل احمد بن حنبل را نقل می‌کند، پس از نقل این مطلب آن را غلو دانسته اما به توجیه آن پرداخته و می‌نویسد: «هذا غلو، لاینبغي، لكن الباعث له حبّ وليالله فيالله».[۵]

---

← ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱.

۱. مردی که حرکات و رفتارش به زنان شبیه است. مردی که مفعول واقع شده است (همجنس‌باز).

۲. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. «لمّا ماتت أمّ القطيعي، دفنها في جوار أحمد بن حنبل، فرآها بعد ليال، فقالت: يا بنيّ! رضيالله عنك، فلقد دفنتني في جوار رجل ينزل على قبره في كلّ ليلة أو قالت: في كلّ ليلة جمعة رحمة تعمّ بجميع أهل المقبرة و أنا منهم». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۸.

۴. «نظرةٌ من أحمد خيرٌ من عبادة سنة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۱۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۵. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۱۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

### خداوند به زیارت قبر احمد بن حنبل می‌رود

ابوبکر بن مکارم بن ابی‌یعلی حربی می‌گوید: در یکی از سال‌ها چند روز قبل از ماه رمضان، باران زیادی باریده بود. شبی از شب‌های ماه رمضان خواب دیدم که طبق عادت همیشگی به زیارت قبر احمد بن حنبل رفته‌ام. هنگامی که نزدیک قبرش رسیدم، دیدم قبر احمد بن حنبل تخریب شده و تنها مقداری از آن باقی مانده است. با خود گفتم حتما باران زیاد باعث تخریب قبر احمد شده است. ناگهان از درون قبر صدایی شنیدم که گفت: نه، باران زیاد باعث تخریب قبر نشده است، بلکه قبر از هیبت خداوند هنگام زیارت من تخریب شده است. خداوند به زیارت من آمده بود. از خداوند پرسیدم: چرا هر سال به زیارت من می‌آیی؟

خداوند پاسخ داد: ای احمد! چون قرآن را یاری کردی، هر سال به زیارتت می‌آیم.

ابوبکر بن مکارم می‌گوید: قبر احمد بن حنبل را بوسیدم و سپس به احمد بن حنبل گفتم: یا سیدی! چرا تنها قبر تو را می‌بوسند؟

احمد بن حنبل پاسخ داد: ای فرزندم! بوسیدن قبر من به خاطر کرامت من نیست، بلکه قبر مرا به خاطر وجود چند تار موی رسول‌الله ﷺ می‌بوسند. ای ابوبکر بن مکارم! دوستدارانِ من در ماه رمضان به زیارت قبر من می‌آیند.[1]

عجبا! بوسیدن قبر احمد به خاطر ادعای وجود تار مویی از پیامبر اکرم ﷺ در آن،

---

۱. «کان قد جاء في بعض السنين مطرٌ کثيرٌ جدّاً قبل دخول رمضان بأيّام، فنمت ليلة في رمضان، فأريت في منامي كأنّي قد جئت على عادتي إلى قبر الإمام أحمد بن حنبل أزوره، فرأيت قبره قد التصق بالأرض مقدار ساف أو سافين، فقلت: إنّما تمم هذا على قبر الإمام أحمد من كثرة الغيث، فسمعتُه من القبر و هو يقول: لا، بل هذا من هيبة الحق عزّوجلّ، لأنّه عزّوجلّ قد زارني، فسألته عن سرّ زيارته إيّاي في كلّ عام، فقال عزّوجلّ: يا أحمد! لأنّك نصرتَ كلامي، فهو يُنشر و يُتلى في المحاريب، فأقبلتُ على لحده أقبّله، ثمّ قلت: يا سيدي! ما السرّ في أنّه لايقبّل قبرٌ إلّا قبرك؟ فقال لي: يا بني! ليس هذا كرامة لي و لكن هذا كرامة لرسول ﷺ (للرسول)، لأنّ معي شعرات من شعره ﷺ، ألا و مَن يحبّني يزورني في شهر رمضان. قال ذلك مرّتين». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة. به نقل از ابن‌جوزی در مناقب احمد بن حنبل، ص ۴۵۴.

جایز است!! ولی بوسیدن قبر خود پیامبر اکرم ﷺ و فرزندان و پاره‌های تن آن حضرت، جایز نیست و شرک و کفر است. این است معنای غلو که خداوند عزّوجلّ در قرآن[۱] از آن نهی کرده است ولی وهابی‌ها با آن مخالفت می‌کنند.

### دفع بلاها از بغداد به برکت قبر احمد بن حنبل

تمامی بلاها به برکت قبر احمد بن حنبل و چند قبر دیگر از بغداد دفع می‌شود.[۲]

### جواز و فضیلت زیارت قبر احمد بن حنبل

أ) زیارت قبر احمد بن حنبل و تبرک جستن به آن جایز است.[۳]

---

۱. ﴿ . لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾. سوره نساء، آیه ۱۷۱ و سوره مائده، آیه ۷۷.

۲. «أنّ قبره من ضمن أربعة قبور يدفعون عن بغداد جميع البلايا». حسن بن فرحان مالکی، قراءة في كتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجا: ص ۱۵۲ به نقل از مناقب احمد: (۱۸۹).

۳. «محمد بن على البصري الصفار عن بعض الصالحين من أهل عبادان – و حلفني أن لاأخبر باسمه ـ أنّه قدم إلى بغداد سنة أربعين و ثلاثمائة شوقاً منه إلى زيارة قبر أحمد بن حنبل و قبر معروف و أنّه زار قبر معروف في يوم السبت، قال: ففرحتُ فرحاً شديداً لِما رأيتُ من كثرة الناس و جمعهم و إظهار السنّة، فلمّا قضيتُ زيارتي و مضيتُ من وقتي إلى قبر أحمد لم‌أصادف عند قبره إلّا الواحد بعد الواحد، فاغتممتُ عند ذلك غماً شديداً، ثمّ إنّي رأيتُ إنساناً و كأنّ قلبي أنس إليه دون الجماعة ممن حضر، فاطلعته على ما في نفسي من جهة قبر معروف و قبر أحمد بن محمد بن حنبل. فقال: إنّ زيارة هذا القبر يوم الإثنين. قال: فرجعتُ إليه يوم الإثنين، فلم‌أر عند قبره عشر الذي رأيتُه عند قبر معروف و لقيتُ ذلك الرجل بعينه، فعاودته بسبب الزيارة. فقال: إنّ قبر أحمد بعيد و ليس ينشط إليه كلّ إنسان، فكأنّ قلبي سكن إلى ذلك من كلامه و رجعتُ سنة إحدى و أربعين و ثلاثمائة إلى عبادان، فبينما أنا ذات ليلة قائم في وردي لأقضيه إذ حملتني عيناي، فنمت و أنا جالس، فرأيتُ رجلاً جميلاً، عليه ثياب بيض و حوله جماعة من الشيوخ يعظمونه، فقلت: من هذا؟ فقالوا: هذا أبوعبدالله أحمد بن حنبل، فدنوت منه، فسلّمت عليه و أردتُ أن أسأله عن زيارة قبره و قبر معروف. فقال لي: يا فلان! كأنّي بك تريد أن تسألني عن زيارة قبري و قبر معروف. فقلتُ: قد كان ذلك يا أباعبدالله! فقال لي: إنّ أخي معروفاً رحمه‌الله كان أشدّ الناس بغضاً لليهود عليهم لعنةالله و كان قد ألزم نفسه أن يصلّي في كلّ يوم سبت مائة ركعة، يقرأ في كلّ ركعة عشر مرّات ﴿ قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ إلى أن يعلم أنّ اليهود قد انصرفوا من كنائسهم غيرة للّه عزّوجلّ و تعظيماً و تنزيهاً. قال: فلذلك نشر الله له هذا العلم الذي رأيت كلّ سبت، ثمّ قال: يا فلان! تعرفه؟ فقلت: لا والله! قال:

←

ب )ابن جوزی می نویسد: در صفر سال ۵۴۲ هجری قمری، به شخصی در خواب گفتند: هر کس احمد بن حنبل را زیارت کند، تمامی گناهان او بخشیده می شود.

پس از انتشار این خواب، تمامی علما و مردم به زیارت قبر احمد بن حنبل رفته و در کنار قبر احمد بن حنبل مجلس باشکوهی با حضور هزاران نفر از مردم، منعقد شد.[1]

ج )ابوطاهر میمون در سال ۴۶۰ هجری قمری با شخصی مواجه می شود که ششصد فرسخ راه را پیموده و به زیارت قبر احمد بن حنبل آمده است. وقتی از وی علت آمدنش را می پرسد، می گوید: در یکی از شب های جمعه، خواب دیدم که در صحرای وسیعی قرار گرفته ام. تمامی مردم نیز در آن صحرا جمع شده و ایستاده اند. درهای آسمان باز شده بود و ملائکه از آسمان به زمین آمده و بر تن عده ای لباس سبز پوشانده و آنان را در آسمان به پرواز درمی آوردند. پرسیدم: این افراد چه کسانی هستند که به چنین مقامی رسیده اند؟

گفتند: این ها زائرین قبر احمد بن حنبل هستند.

وقتی از خواب بیدار شدم، بلافاصله وسایلم را آماده کرده و به زیارت قبر احمد بن حنبل آمده و بارها قبر او را زیارت کردم.[2]

---

← فالتفتُ عن يميني فإذا برجل أنضر الناس، عليه ثياب بياض، فقال: هذا معروف، فسَلِّم عليه. فسلّمتُ عليه و خلوتُ به. فقال: يا فلان! لاأكبر في عينيك لِما رأيتَ من كثرة الزيارة عند قبري و لايصغر أبوعبدالله في عينيك لِما رأيتَ من قلّة الناس عند قبره، فإنّه ما من يوم و ليلة إلّا و يدخل الله ببركته الجنّة ما لايحصى من الناس كثرة، ثمّ سلّمت مودعاً. فقال لي أحمد: قم يرحمك الله، لايفوتك وردك. فانتبهت و الحمدلله». محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۳۸۸، شرح حال معروف کرخی، ش ۴۹۸.

۱. «و في صفر سنة ۵۴۲ رأى رجل في المنام قائلاً يقول له: من زار أحمد بن حنبل غُفر له. قال: فلم يبق خاصّ و لا عامّ إلّا زاره و عقدت يومئذ ثَمّ مجلساً فاجتمع فيه ألوف من الناس». علامه امینی، الغدیر في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۷، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة.

۲. «قال الشيخ أبوطاهر ميمون: رأيت رجلاً بجامع الرصافة في شهر ربيع الأوّل من سنة ستّين و أربعمائة، فسألته، فقال: قد جئت من ستمائة فرسخ. فقلت: في أيّ حاجة؟ قال: رأيت و أنا ببلدي في ليلة جمعة كأنّي في صحراء أو في فضاء عظيم و الخلق قيام و أبواب السماء قد فتحت و ملائكة تنزل من السماء، تلبس أقواماً ثياباً خضراً و يطير بهم في الهواء، فقلت: من هؤلاء الذين قد اختصّوا بهذا؟ فقالوا لی: هؤلاء الذين يزورون أحمد بن ←

د) شخصی به نام ابوبکر، پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دید که آن حضرت از احمد بن حنبل تعریف و تمجید کرده و می‌فرماید: احمد بن حنبل دوست‌دار واقعی خدا و پیامبر خداست. وی هزار دینار در راه حدیث خرج کرده است. خداوند در هر روز هفتاد هزار بار به خاك قبر احمد بن حنبل نگاه می‌کند. هر کس قبر احمد بن حنبل را زیارت کند، خداوند گناهان او را می‌بخشد. هر کس احمد بن حنبل را دوست داشته باشد، خداوند را دوست داشته است و هر کس با احمد بن حنبل دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمن باشد، با خدا دشمن است.[1]

هـ) ابوفرج هندبائی می‌گوید: یکی از زائرین دائمی قبر احمد بن حنبل بودم. مدتی زیارت قبر احمد را ترک کردم، شخصی در خواب مرا سرزنش کرده و گفت: چرا زیارت قبر امامِ سنّت را ترک کردی؟[2]

و) هر فقیری که در روز چهارشنبه قبر احمد بن حنبل را زیارت کند و در کنار قبر احمد از خداوند بخواهد که او را از فقر نجات دهد، خداوند دعای او را اجابت کرده و او را از فقر نجات داده و روزی زیادی به وی خواهد داد.[3]

---

← حنبل. فانتبهت و لم‌ألبث أن أصلحت أمري و جئت إلى هذا البلد و زرتُه دفعات و أنا عائد إلى بلدي إن‌شاءالله». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۷، زیارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزیارة.

۱. «رأیت رسول‌الله ﷺ و معه أحمد بن حنبل، فقلت: یا رسول‌الله! من هذا؟ فقال: هذا أحمد بن حنبل وليّ الله و وليّ رسول‌الله الحقیقة و أنفق علی الحدیث ألف دینار، فقال رسول‌الله ﷺ: یا أبابکر! الله ینظر في کلّ یوم سبعین ألف نظرة في تربة أحمد بن حنبل رحمة‌الله علیه و من یزوره غفر الله له و من یحبّه أحبّه الله و من یبغض أحمد فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

۲. «کنت أزور قبر أحمد بن حنبل، فترکته مدّة، فرأیت في المنام قائلاً یقول لي: لِمَ ترکتَ زیارة قبر إمام السنّة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۲۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷ و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

۳. «من کانت به ضائقة و زار قبر أحمد یوم الأربعاء و دعا، رزقه الله السعة». حسن بن فرحان مالکی، قراءة في کتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجا: ص ۱۵۳ به نقل از مناقب احمد: (۵۸۰).

### احمد بن حنبل باعث ورود افراد به بهشت

خداوند در هر شبانه روز، افراد زیادی را به برکت احمد بن حنبل وارد بهشت می‌کند.[۱]

### احمد بن حنبل باعث عزت دین اسلام

خداوند، تنها به وسیله دو نفر به دین اسلام عزت بخشید، ابوبکر در روز ردّة و احمد بن حنبل در روز محنة.[۲]

### احمد بن حنبل مصداق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله

علی بن شعیب سمسار می‌گوید: احمد بن حنبل مصداق سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند: آنچه در بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد، در امت من نیز رخ خواهد داد، ارّه را بر فرق سر شخص قرار خواهند داد اما این تهدیدها باعث نمی‌شود که او از دینش دست بردارد.

اگر احمد بن حنبل در مقابل خواسته حکومت مقاومت نمی‌کرد، عار و ننگ تا روز قیامت بر ما باقی می‌ماند.[۳]

---

۱. «ما من یوم و لیلة الا و یدخل الله ببرکته الجنة ما لایحصی من الناس کثرة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۳۸۹، شرح حال معروف کرخی، ش ۴۹۸.

۲. «إنّ الله أعزّ هذا الدین برجلین لیس لهما ثالث، أبوبکر الصدیق یوم الردّة و أحمد بن حنبل یوم المحنة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۹۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. «کان أحمد بن حنبل بالذي قال النّبيّ صلی الله علیه و آله: کائن في أمّتي ما کان في بني‌اسرائیل حتّی أنّ المنشار لیوضع علی فرق رأسه ما یصرفه ذلك عن دینه و لولا أحمد بن حنبل قام بهذا الشأن لکان عاراً علینا إلی یوم القیامة أنّ قوماً سبکوا، فلم‌یخرج منهم أحد». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۰۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

### یکی از آیات الهی

اگر احمد بن حنبل در میان بنی‌اسرائیل به دنیا می‌آمد و زندگی می‌کرد، یکی از آیات و نشانه‌های الهی بود و به پیامبری می‌رسید.[۱]

### حق احمد بن حنبل بر تمامی مسلمانان

اگر احمد بن حنبل نبود ورع نیز از بین می‌رفت. احمد بن حنبل منت بزرگی بر تمامی مسلمانان گذاشته و بر گردن تمامی آنان حق دارد لذا باید تمامی مسلمانان برای او طلب آمرزش کنند.[۲]

### احمد بن حنبل و مقام نبوت

احمد بن حنبل در میان امت اسلامی، مقام نبوت را عهده‌دار بود.[۳]

### کیفر بدگویی از احمد بن حنبل

کسی که از احمد بن حنبل بدگویی کند، به دردِ زبان مبتلا خواهد شد.[۴]

---

۱. «لو کان أحمد بن حنبل في بني‌اسرائیل لکان نبیّاً (آیة)». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۵۰، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ثناء الائمة علی الإمام أحمد بن حنبل؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۴، ص ۴۱۸، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۴۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۲. «لولا أحمد لمات الورع، ما أعظم منة أحمد بن حنبل علی جمیع المسلمین و ما أحق علی کلّ مسلم أن یستغفر له». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

۳. «إنّ أحمد قام في الأمّة مقام النبوّة». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۰۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۰۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۵۰، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ثناء الائمة علی الإمام أحمد بن حنبل.

۴. «محمد بن فضیل البلخي یقول: کنت أتناول أحمد بن حنبل. قال: فوجدت في لساني ألماً، فاغتممت، ثمّ ←

**حضور ملائکه و شهدا در تشییع جنازه احمد بن حنبل**

خداوند به تمامی ملائکه و شهدا دستور داد در تشییع جنازه احمد بن حنبل شرکت کنند.[۱]

**پیامبر ﷺ مردم را به پیروی از احمد بن حنبل راهنمایی می‌کند**

أ) احمد بن نصر، پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیده و از آن حضرت می‌پرسد: به چه کسی مراجعه کرده و از چه کسی پیروی کنیم و به سخنان چه کسی اعتماد کرده و مذهب و اعتقادات چه کسی را انتخاب کنیم؟

پیامبر در جواب وی فرمودند: از محمد بن ادریس پیروی کنید. او از من است و خداوند از او و تمامی اصحاب و پیروان او راضی است.

احمد بن نصر سؤال خود را دوباره از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند و آن حضرت فرمودند: به احمد بن حنبل مراجعه کنید او فقیه با ورع و زاهدی است.[۲]

**ب)** محمد بن یحیی رملی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در حالی که به کعبه تکیه داده بود و شافعی و احمد بن حنبل سمت راست آن حضرت بودند، در خواب دیدم. آن حضرت به چهره شافعی و احمد بن حنبل نگاه کرده و تبسم می‌نمود. پرسیدم: یا

---

← وضعت رأسي، فنمت، فأتاني آتٍ، فقال: هذا الذي وجدت في لسانك بتناولك الرجل الصالح. قال: فانتبهت، فجعلت أستغفر الله و أقول: لاأعود إلى شيء من هذا. قال: فذهب ذلك الألم». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

۱. «إنّ الله عزّوجلّ أمر الشهداء و أهل السموات أن يحضروا جنازة أحمد بن حنبل». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۳۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳.

۲. قال (أحمد بن نصر): رأيت رسول‌الله ﷺ في منامي، فقلت له: يا رسول‌الله! بمن تأمرنا أن نقتدي من أمّتك في عصرنا و نركن إلى قوله و نعتقد مذهبه؟ فقال: عليكم بمحمد بن إدريس، فإنّه منّي و إنّ الله قد رضي عنه وعن جميع أصحابه و من يصحبه و يعتقد مذهبه إلى يوم القيامة. فقلت له: و بمن؟ قال: بأحمد بن حنبل، فنعم الفقيه الورع الزاهد». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۰، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۵.

رسول‌الله! از چه کسی تبعیت کنم و احکام و عقایدم را از چه کسی بگیرم؟

پیامبر اکرم ﷺ به شافعی و احمد بن حنبل اشاره کرده و آیه ﴿ **أُولَـٰئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ** ﴾[1] را قرائت کردند.[2]

### نثار دُر و یاقوت بر روح احمد بن حنبل

ابراهیم حربی می‌گوید: بشر بن حارث حافی را در حالی که از درِ مسجد رصافه خارج می‌شد و در کفِ دستِ خود چیزی را حرکت می‌داد، در خواب دیدم. پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

بشر بن حارث گفت: خدا مرا بخشیده و مورد تکریم قرار داد.

گفتم: آنچه در دست داری چیست؟

جواب داد: دیشب روحِ احمد بن حنبل پیش ما آمد. بر سر او دُر و یاقوت نـثار کردند. آنچه در دست من است، یکی از همان دُرها و یاقوت‌هاست.

پرسیدم: یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کار کردند؟

گفت: آن دو خداوند را زیارت کرده و خداوند با غذاهای بهشتی از آنان پذیرایی کرده است.

پرسیدم: چرا با آنان نمانده و از غذاهای بهشتی نخوردی؟

گفت: خداوند می‌دانست که من میلی به غذا ندارم لذا به من اجازه داد به صورتش نگاه کنم.[3]

---

۱. سوره انعام، آیه ۸۹.

۲. «قال: دخلتُ العراق و الحجاز و كتبت، فمِن كثرة الإختلاف لم‌أدرِ بأيّها آخذ، فقلت: اللـهم اهـدني، فـنمت، فرأيت النّبيّ ﷺ و قد أسند ظهره إلى الكعبة و عن يمينه الشافعي و أحمد بن حنبل و هو يتبسّم إليهما، فقلت: يا رسول‌الله! بِمَ آخذ؟ فأومأ إلى الشافعي و أحمد و قال: ﴿ أُولَـٰئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ ﴾». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. قال (ابراهيم الحربي): «رأيت بشر بن الحارث الحافي في المنام كأنّه خارج من باب مسجد الرصافة و في كمّه

←

### امضای احمد بن حنبل شرط عبور از پل صراط

شخصی در خواب می‌بیند که در روز قیامت هیچ‌کس حق عبور از پل صراط را ندارد، مگر این که احمد بن حنبل پرونده او را امضا کرده باشد.[۱]

### احمد بن حنبل از جنس ملائکه

احمد بن حنبل به انسان‌ها شباهت نداشت، بلکه از جنس ملائکه بود.[۲]

### حفظ کتاب به برکت خط احمد بن حنبل

أ) در آتش‌سوزی خانه قاضی‌القضاة علی بن حسین زینبی، تمامی کتاب‌ها سوخت ولی کتابی که چند خط از احمد بن حنبل در آن بود، نسوخت.[۳]

ب) در سال ۵۵۴ هجری قمری سیل، بغداد را زیر آب فرو برد. در این حادثه تمامی کتاب‌های قاضی‌القضاة علی بن حسین زینبی غرق شده و از بین رفت ولی کتابی که دو ورق آن به خط احمد بن حنبل بود، سالم ماند.[۴]

---

← شيء يتحرّك، فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لي و أكرمني. فقلت: ما هذا الذي في كمّك؟ قال: قدم علينا البارحة روحُ أحمد بن حنبل، فنثر عليه الدرّ و الياقوت، فهذا ممّا التقطت. قلت: فما فعل يحيى بن معين و أحمد بن حنبل؟ قال: تركتُهما و قد زارا ربّ العالمين و وضعت لهما الموائد. قلت: فلِمَ لم تأكل معهما أنت؟ قال: قد عَرَفَ هوانَ الطعام عليّ، فأباحني النظر إلى وجهه الكريم». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

۱. «رأيت كأنّ القيامة قد قامت و كأنّ الناس جاؤوا إلى موضع عنده قنطرة، لايُترك أحدٌ يجوز حتّى يجيء بخاتم و رجلٌ ناحية يختم الناس و يعطيهم، فمن جاء بالخاتم جاز، فقلت: من هذا الذي يعطي الناس بالخواتيم؟ فقالوا: هذا أحمد بن حنبل». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۵۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۹۳ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «يظنّون أنّ أحمد بن حنبل لايشبه البشر، يظنّون أنّه من الملائكة». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۱۱، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. همان، ص ۲۳۰.

۴. همان.

### احترام سیل به قبر احمد بن حنبل

سیل در سال‌های هفتصد و بیست هجری قمری نیز تمامی قبرهای مقبره احمد بن حنبل را زیر آب فرو برد اما هنگامی که آب به نزدیکی قبر احمد بن حنبل رسید، به قدرت خدا ایستاد و نزدیک قبر احمد بن حنبل نشد.[۱]

### بسته شدن کمربند شلوار احمد بن حنبل

هنگامی که دست‌های احمد بن حنبل بسته شده بود و او را در محضر معتصم با شلاق می‌زدند، بند شلوار او باز شد. احمد بن حنبل دعاکرده و دو دست از زیر احمد بن حنبل بیرون آمده و بند شلوار را بست.[۲]

### استقبال ملائکه از احمد بن حنبل

أ) برادر ابوعقیل می‌گوید: در خواب دیدم جوانی در قزوین از دنیا رفته است. از او پرسیدم: خدا با تو چه‌کرد؟

جوان پاسخ داد: خداوند مرا بخشید.

برادر ابوعقیل می‌گوید: جوان عجله داشت، علتش را پرسیدم. در جواب گفت: اهل آسمان‌ها مشغول نوشتن پلاکارد و نصب پرچم جهت استقبال از احمد بن حنبل هستند. من نیز به خاطر استقبال از احمد بن حنبل عجله دارم.[۳]

---

۱. همان، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۲۵۵ ـ ۲۵۶.

۳. «قال: رأيتُ شابّاً توفي بقزوين، فقلت: ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لي و رأيته مستعجلاً، فسألته، فقال: لأنّ أهل السماوات قد اشتغلوا بعقد الألوية لاستقبال أحمد بن حنبل و أنا أريد استقباله و كان أحمد توفي تلك الأيام». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعديل: ج ۱، ص ۳۱۱، شرح حال احمد بن حنبل، باب ما روئي لأحمد بن حنبل من الرؤيا في حياته و بعد موته و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

**ب)** هثیم بن خالویه می‌گوید: سندی را در خـواب دیـدم. وضـعیت او را جـویا شدم. جواب داد: خوبم اما به خاطر ورود احمد بن حنبل، همه به استقبال او رفته و مرا فراموش کردند.[1]

### احمد بن حنبل قبل از همه وارد بهشت می‌شود

یکی از اهالی «باخرز» از نواحی نیشابور، خواب می‌بیند که قیامت بر پا شـده و احمد بن حنبل با چهره‌ای بسیار زیبا سوار بر اسب و مـنادی صـدا مـی‌زند: امـروز هیچ‌کس حق ندارد جلوتر از احمد بن حنبل راه برود (و وارد بهشت شود).[2]

### احمد بن حنبل نگهبان دربِ بهشت

علی بن موفق می‌گوید: در خواب دیدم‌که وارد بهشت شده‌ام. در بهشت با سه نفر مواجه شدم: نفر اول بر سر سفره‌ای نشسته بود و خداوند دو ملک را مأمور کرده بود تا یکی به او غذا بدهد و دیگری به او آب بدهد.

نفر دوم دم درِ ورودی بهشت ایستاده بود و به چهره افراد نگاه مـی‌کرد و آنـان را وارد بهشت می‌کرد.

نفر سوم در وسط بهشت ایستاده بود و با دقت به عرش نگاه‌کرده و خـداونـد را نظاره می‌کرد.

علی بن موفق می‌گوید: از رضوان پرسیدم: این سه نفر چه‌کسانی هستند؟

---

۱. «قال الهیثم بن خالویه: رأیت السندي في النوم، فقلت: ما حالك؟ قال: أنا بخیر، لکن اشتغلوا عـنّي بـمجيء أحمد بن حنبل». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۱، ص ۳۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، باب مـا روئي لأحمد بن حنبل من الرؤیا في حیاته و بعد موته و ذهبی سلفی، سیر أعـلام النـبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «رأیت کأنّ القیامة قد قامت و إذا برجل علی فرس، به من الحسن ما الله به علیم و مناد ینادي: ألا لا یـتقدّمنّه الیوم أحد. فقلت: من هذا؟ قالوا: أحمد بن حنبل». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

پاسخ داد: شخصی که سر سفره نشسته است، بشر حافی است. او از امکانات دنیا استفاده نکرده و در حالی که تشنه و گرسنه بود دنیا را ترک کرد. خداوند نیز در این جا او را بر سر سفره غذاهای بهشتی نشانده است.

شخصی که وسط بهشت ایستاده و به خداوند نگاه می‌کند، معروف (کرخی) است. وی به امید نگاه به خداوند، خدا را عبادت کرد و در این جا به آرزوی خود رسیده است.

نفر سوم که دمِ درِ بهشت ایستاده است، احمد بن حنبل است. خداوند دستور داده دمِ درِ بهشت بایستد و کسانی را که از سنت پیامبر ﷺ تبعیت کرده‌اند، به بهشت راه بدهد.[۱]

### ثواب نمازگزاران بر جنازه احمد بن حنبل

خداوند گناهان احمد بن حنبل و تمامی کسانی را که بر جنازه احمد بن حنبل نماز خواندند، بخشیده است.[۲]

### ناراحتی احمد بن حنبل از نکیر و منکر

بندار می‌گوید: احمد بن حنبل را در حالی که عصبانی بود، در خواب دیدم. علت عصبانیت وی را جویا شدم. پاسخ داد: چرا عصبانی نباشم؟ نکیر و منکر آمده‌اند و از

---

۱. «قال رأيت كأنّي دخلت الجنة، فإذا بثلاثة: رجلٌ قاعدٌ على مائدة قد وكّل الله به ملكَين، فملك يُطعمه و ملك يُسقيه و آخر واقف على باب الجنة، ينظر في وجوه قوم، فيُدخلهم الجنة و آخر واقف في وسط الجنة، شاخص ببصره إلى العرش، ينظر إلى الربّ تعالى. فقلت لرضوان: من هؤلاء؟ قال: الأوّل بشر الحافي، خرج من الدنيا و هو جائع عطشان و الواقف في الوسط هو معروف، عَبَدَ الله شوقاً للنظر إليه، فأعطيه و الواقف على باب الجنة فأحمد بن حنبل، أُمِر أن ينظر في وجوه أهل السنة، فيُدخلهم الجنة». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۱، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳.

۲. يقول (اسحاق بن ابراهيم): رأيت أحمد بن حنبل في النوم، فقلت: يا أباعبدالله! أليس قد متّ؟ قال: بلى. قلت: ما فعل الله بك؟ قال: غفر لي و لكلّ من صلّى علَيّ». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۵۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

من سؤال می‌کنند: پروردگارت کیست؟ آیا از شخصیتی مثل من هم چنین سؤالی باید پرسیده شود؟[۱]

**احمد بن حنبل مایه مباهات خداوند بر ملائکه**

خداوند به وسیله احمد بن حنبل بر ملائکه مباهات و افتخار می‌کند.[۲]

**قصر طلایی احمد بن حنبل در بهشت**

عبدالله بن ابی قُرّة خواب می‌بیند که وارد بهشت شده است. وی در بهشت با قصری از طلا مواجه می‌شود. هنگامی که درِ قصر باز می‌شود، احمد بن حنبل در حالی که ردائی از نور بر روی دوش دارد، از قصر خارج می‌شود.[۳]

**انتشار خبر مرگ احمد بن حنبل توسط جن**

احمد بن محمد بن محمود می‌گوید: از ناحیه سند برمی‌گشتیم. شب هنگام در وسط دریا، ناگهان هاتفی صدا زد: عبد صالح از دنیا رفت. از اطرافیان پرسیدم: صدای کیست؟ گفتند: از جنیان صالح است. آن شب شبی بود که احمد بن حنبل از دنیا رفته بود.[۴]

**تسلیت ملائکه به مناسبت مرگ احمد بن حنبل**

روزی پیرزنی را که پنجاه سال مشغول عبادت خداوند بود، ناراحت و غمگین

---

۱. «رأيت أحمد بن حنبل في النوم كالمغضب، فقلت: ما لي أراك مغضباً؟ قال: و كيف لاأغضب و جاءني منكر ونكير يسألاني مَن ربّك؟ فقلت: و لمثلي يقال هذا؟ فقالا: صدقتَ يا أباعبدالله و لكن بهذا أُمِرنا». همان.

۲. «إنّ الله باهى بضربك الملائكة». همان، ص ۳۵۲.

۳. «رأيت في النوم كأنّي دخلت الجنة، فإذا قصر من فضة، فانفتح بابه، فخرج أحمد بن حنبل و عليه رداء من نور». همان، ص ۳۵۳.

۴. همان.

مشاهده کردند. وقتی علت ناراحتیش را از وی پرسیدند، جواب داد: یکی از افراد جن در خواب به من خبر داد که ملائکه مرگ احمد بن حنبل را به یکدیگر تسلیت می‌گفتند و محل دفن احمد بن حنبل را نیز به من معرفی کرده و گفت: خداوند تمام کسانی راکه در مجاورت احمد بن حنبل دفن شوند، می‌بخشد و تو نیز یک شب بعد از احمد بن حنبل خواهی مرد. این پیرزن نیز همان‌طور که جن به او خبر داده بود یک شب بعد از فوت احمد بن حنبل از دنیا رفت.[۱]

**احمد بن حنبل در بهشت**

أ)محمد بن خزیمه اسکندرانی می‌گوید: هنگامی که احمد بن حنبل از دنیا رفت، به شدت ناراحت شدم. او را در خواب دیدم که خودخواهانه و متکبرانه راه می‌رود، پرسیدم: این چه راه رفتنی است؟

در جواب گفت: راه رفتن خدمتگزاران در دارالسلام.

پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

گفت: خداوند مرا بخشید و یک جفت کفش طلا به پاهایم پوشانیده و گفت: ای احمد! این پاداش دفاع تو از قرآن است.

خداوند خطاب به احمد بن حنبل می‌گوید: ای احمد! این بهشت است. بلند شو و داخل بهشت شو. احمد بن حنبل وارد بهشت می‌شود و با سفیان ثوری مواجه می‌شود. سفیان ثوری در بهشت دو بال سبز داشته و در حالی که آیه ﴿ **وَ قَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ**

---

۱. «كانت عندنا عجوز من المتعبّدات قد خلت بالعبادة خمسين سنة، فأصبحت ذات يوم مذعورة، فقالت: جاءني بعض الجنّ في منامي، فقال: إنّي قرينك من الجن و إنّ الجنّ استرقت السمع بتعزية الملائكة بعضها بعضاً بموت رجل صالح يقال له أحمد بن حنبل و تربته في موضع كذا و إنّ الله يغفر لمن جاوره، فإن استطعت أن تجاوريه في وقت وفاتك فافعلي، فإنّي لك ناصح و إنك ميّتة بعده بليلة. فماتت كذلك، فعلمنا أنّه منام حق». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۸، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة.

﴿ٱلَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا ٱلأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِینَ﴾[۱] را تلاوت می‌کند، پرواز کرده و بر روی درختان خرما می‌نشیند.

محمد بن خزیمه اسکندرانی از احمد بن حنبل سراغ بُشر حافی را می‌گیرد. احمد بن حنبل در پاسخ می‌گوید: خوشا به خال بُشر! او نزد پروردگار کنار سفره غذا نشسته و خداوند رو به او کرده و می‌گوید: بخور ای بُشر که در دنیا نخوردی. بنوش ای بُشر که در دنیا ننوشیدی. از نعمت‌های بهشتی استفاده‌کن و لذت ببر که در دنیا از نعمت‌ها استفاده نکرده و لذت نبردی.[۲]

**ب**) محمد بن مسلم بن واره می‌گوید: هنگامی که ابوزرعه از دنیا رفت، او را در خواب دیدم و پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

پاسخ داد: خداوند فرمود: او را بـه ابـوعبدالله و ابـوعبدالله و ابـوعبدالله، مـالك، شافعی و احمد بن حنبل ملحق کنید.[۳]

**ج**) احمد بن خرّزاد انطاکی می‌گوید: خواب دیدم که قیامت بر پا شده و خداوند

---

۱. سوره زمر، آیه ۷۴.

۲. «قال محمد بن خزیمة الإسكندراني: لمّا مات أحمد بن حنبل اغتممت غمّاً شديداً، فرأيـته فـي المـنام و هـو يتبختر في مشيته، فقلت له: يا أباعبدالله! أيّ مشية هذه؟ فقال: مشية الخدّام في دار السلام. فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لي و توّجني و ألبسني نعلين من ذهب و قال لي: يا أحمد! هذا بقولك القرآن كلامي، ثمّ قال لي: يا أحمد! ادعني بتلك الدعوات التي بلغتك عن سفيان الثوري و كنت تدعو بهنّ في دار الدنيا. فقلت: يا ربّ كلّ شيء! بقدرتك على كلّ شيء! اغفر لي كلّ شيء، حتّى لا تسألني عن شيء. فقال لي: يا أحمد! هذه الجنة، قم فادخلها. فدخلت، فإذا أنا بسفيان الثوري و له جناحان أخضر، يطير بهما من نخلة إلى نخلة و من شـجرة إلى شجرة و هو يقول ﴿ وَ قَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا ٱلأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِینَ ﴾. قال: فقلت له: ما فعل بشر الحافي؟ فقال: بخ بخ و من مثل بشر؟ تركته بين يدي الجليل و بين يديه مائدة من الطعام و الجليل مقبل عليه و هو يقول: كُل يا من لم يأكل و اشرب يا مـن لم يشـرب و انـعم يـا مـن لم ينعم». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۵۷، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ذکر ما رئي له من المنامات.

۳. «قال محمد بن مسلم بن واره: لمّا مات أبوزرعة رأيته في المنام، فقلت له: ما فعل الله بك؟ فقال: قال الجـبار: ألحقوه بأبي‌عبدالله و أبي‌عبدالله و أبي‌عبدالله، مالك و الشافعي و أحمد بن حنبل». همان.

برای رسیدگی به پرونده‌ها آماده شده است. منادی از زیر آسمان صدا زد: ابوعبدالله و ابوعبدالله و ابوعبدالله و ابوعبدالله را وارد بهشت کنید. از مَلِکی که کنارم بود، پرسیدم: منظور از این چهار نفر چه کسانی هستند؟

پاسخ داد: مالك، ثوری، شافعی و احمد بن حنبل.[1]

**د)** احمد بن حنبل در بهشت وارد قصری می‌شود که دارای هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حورالعین وجود دارد. هیچ شخصی به جز پیامبران، صدّیقین، شهدا و امامان عادل، حق ورود به این قصر را ندارد. تنها کسانی که مانند احمد بن حنبل بین انتخاب کفر یا بقاء بر اسلام و کشته شدن، مخیر شده و اسلام و کشته شدن را انتخاب کنند، می‌توانند وارد این قصر شوند.[2]

### تطبیق آیه قرآن بر احمد بن حنبل توسط پیامبر ﷺ

یحیی الجلاء در خواب می‌بیند که احمد بن حنبل به همراه عده‌ای در یک طرف مسجد نشسته و احمد بن ابی‌دؤاد به همراه عده‌ای دیگر در طرف دیگر مسجد نشسته‌اند. پیامبر اکرم ﷺ نیز وسط این دو گروه ایستاده و آیه ﴿ **فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ** ﴾

---

۱. «قال أحمد بن خرّزاد الأنطاكي: رأيت في المنام كأنّ القيامة قد قامت و قد برز الربّ جلّ جلاله لفصل القضاء و كأنّ منادياً ينادي من تحت بطنان العرش: أدخلوا أباعبدالله و أباعبدالله و أباعبدالله و أباعبدالله الجنة. قال: فقلت لملك إلى جنبي: من هؤلاء؟ فقال: مالك و الثوري و الشافعي و أحمد بن حنبل». همان.

۲. در کتاب‌های روایی اهل سنت به نقل از کعب الاحبار چنین نقل شده: «إنّ في الجنة ياقوتة ليس فيها صدع و لا وصل، فيها سبعون ألف دار و في كل دار سبعون ألفاً من الحور العين، لا يدخلها إلّا نبي أو صديق أو شهيد أو إمام عادل أو محكم في نفسه، قال (بشر بن كعب): قلنا: يا كعب! و ما المحكم في نفسه؟ قال: الرجل يأخذه العدو، فيحكمونه بين أن يكفر أو يلزم الإسلام فيقتل، فيختار أن يلزم الإسلام». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۸، ص ۸۱، كتاب الجنة، باب ما ذكر في الجنة و ما فيها ممّا أعد لأهلها، ح ۸۱. احمد بن یونس، احمد بن حنبل را از مصادیق فقره «أو محكم في نفسه» این حدیث می‌داند. ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعديل: ج ۱، ص ۳۱۰، شرح حال احمد بن حنبل، باب ما ذكر من احتساب أحمد بن حنبل بنفسه لله عزّوجلّ عند المحنة و صبره على الضراء في محنته.

را خوانده و به گروه احمد بن ابی‌دؤاد اشاره‌کرده و با اشاره به گروه احمد بن حنبل، آیه ﴿ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَـٰفِرِينَ ﴾[1] را خوانده است.[2]

### برتری احمد بن حنبل بر سعید بن جبیر

هنگامی که چشم علی بن مدینی به نامه احمد بن حنبل می‌افتد، می‌گوید: ای باقی مانده انبیا! پدرم فدایت. سپس نامه احمد بن حنبل را بوسیده و بر روی چشم می‌گذارد. یکی از حاضرین می‌گوید: یا اباالحسن! ما احمد بن حنبل را به سعید بن جبیر تشبیه‌کرده و او را مانند سعید بن جبیر می‌دانیم. علی بن مدینی می‌گوید: احمد بن حنبل از سعید بن جبیر برتر است زیرا در زمان سعید بن جبیر افراد دیگری نیز مانند سعید بن جبیر بودند اما در زمان ما، هیچ‌کس مانند احمد بن حنبل در مقابل حکومت و خواسته‌های آن صبر نکرد.[3]

### بارور شدن درخت به برکت قلم احمد بن حنبل

علی بن احمد می‌گوید: احمد بن حنبل املاکرده و من نیز می‌نوشتم. ناگهان قلم

---

۱. سوره انعام، آیه ۸۹.

۲. «عن يحيى الجلاء أنّه رأى كأنّ أحمد بن حنبل في حلقة بالمسجد الجامع و أحمد بن أبي‌دؤاد في حلقة أخرى و كأنّ رسول‌الله ﷺ واقف بين الحلقتين و هو يتلو هذه الآية: ﴿ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـٰٓؤُلَآءِ ﴾ و يشير إلى حلقة ابن أبي‌دؤاد، ﴿ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَـٰفِرِينَ ﴾ و يشير إلى أحمد بن حنبل و أصحابه». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۵۷، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ذكر ما رئي له من المنامات.

۳. «أخبرني الثقة من أهل الحديث أنّ كتاب أحمد بن حنبل ورد عليه (علي بن المديني) في تلك الأيّام. قال: لمّا نظر إليه جعل يقول: بأبي! بأبي! تركة الأنبياء! و قبّله و أحسبه وضعه على عينيه. فقال له رجل من جلسائه: يا أباالحسن! ما نشبّه أحمد بن حنبل في زماننا إلّا بسعيد بن جبير في زمانه. فقال علي بن المديني: لا، بل أحمد بن حنبل في زماننا أفضل من سعيد بن جبير في زمانه. قال: فقيل له: و لِمَ ذاك؟ قال: لأنّ سعيد بن جبير كان له في زمانه نظراء». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۲۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

من شکست. احمد بن حنبل قلمی را برداشته و به من داد. بعد از جلسه، نزد ابوعلی جعفری آمده و قلم احمد بن حنبل را بـه او نشـان دادم. ابـوعلی جـعفری بـه غـلام خودش دستور داد قلم را از مـن گـرفته و روی درخت خـرمایی کـه خـرما نـمی‌داد بگذارد. غلام نیز قلم را از من گرفته و روی درخت گذاشت. درخت نیز به برکت قلم احمد بن حنبل خرما داد.[۱]

### عذاب الهی در انتظار مخالفین احمد بن حنبل

یکی از حنابله خداوند را در خواب دید. خداوند به او فرمود: هرکس با احمد بن حنبل مخالفت کند، گرفتار عذاب من خواهد شد.[۲]

### احمد بن حنبل به زیارت خداوند می‌رود

یکی از حنابله در بهشت از زبیده[۳] سراغ احمد بن حنبل را گرفت. زبیده جـواب

---

۱. «قال أبوطالب علي بن أحمد: دخلتُ يوماً على أبي‌عبدالله و هو يملىء و أنا أكتب، فاندقّ قلمي، فأخذ قلماً، فأعطانيه، فجئت بالقلم إلى أبي‌علي الجعفري، فقلت: هذا قلم أبي‌عبدالله، أعطانيه. فقال لغلامه: خـذ القـلم، فضعه في النخلة عسى (أن) تحمل، فوضعه فيها، فحملت». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۱۱، ص ۱۷۷، الغلو الفاحش أو قصص الخرافة في فضائل الاولياء. به نقل از مختصر طبقات الحنابلة، ص ۱۱.

۲. «أنّ أحد الحنابله رأى الله في المنام، فقال له الله: من خالف أحمد بن حنبل عذّب». حسن بن فرحان مالكی، قراءة في كتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجا: ص ۱۵۲ به نقل از مناقب احمد: (۵۶۳).

۳. زبیده بنت جعفر بن ابی‌جعفر (منصور دوانیقی) همسر هارون‌الرشـید، یکـی از شـیعیان و دوستداران اهـل بیت ﷺ بود. هنگامی که هارون‌الرشید از شیعه بودن زبیده مطلع شد، قسم خورد که او را طلاق دهد. زبیده در میان اطرافیان به اعمال شایسته و نیکو شناخته می‌شد. هنگامی که آب در مکه کمیاب شده و هر ظرف آبی به یک دینار فروخته می‌شد، آب را از ده میلی مکه با کندن کوه‌ها به داخل مکه رسانده و تمامی حجاج و اهل مکه را سیراب کرد. وی ۱۰۰ کنیز داشت که تمامی آنان حافظ قرآن کریم بودند و هر کدام از آنان یک دهـم قرآن را قرائت می‌کردند. صدای قرآن مانند وز وز زنبور عسل همیشه از خانه زبیده به گوش می‌رسید. تنقيح المقال في علم الرجال: ج ۳، ص ۷۸، من فصل النساء و ابن‌خلکان شافعی، وفـيات الأعـيان و أنـباء أبـناء الزمان: ج ۲، ص ۳۱۴ـ۳۱۷، شرح حال زبیده، ش ۲۴۲.

داد: احمد سوار بر دُرّ سفید به پرواز درآمده و به زیارت خداوند رفته است.[۱]

### بخشیده شدن مرد گنه‌کار به برکت نماز احمد بن حنبل

احمد بن حنبل بر جنازه مردی که حق یتیمی را مراعات نکرده بود، به امید بخشیده شدن او، نماز خواند و شب را با ناراحتی خوابید. روز بعد زنِ یکی از همسایگان احمد بن حنبل با خوشحالی نزد احمد بن حنبل آمده و وی را از خوابی که دیده بود، آگاه کرد. زن، صاحبِ جنازه دیروزی را در حالی که دو لباس ابریشمی سبزرنگ بر تن داشت و در بهشت قدم می‌زد، در خواب دیده بود. از او پرسیده بود: خدا با تو چه کرد؟

او در پاسخ گفته بود: هنگام جان دادن و خروج روح از تن، خداوند از دست من ناراحت بود اما هنگامی که احمد بن حنبل بر من نماز خواند، خداوند تمام گناهان مرا بخشیده و وارد بهشت کرد.[۲]

### سالم ماندن جسد و کفن احمد بن حنبل پس از ۲۳۰ سال

ابوحسن ابن‌زاغونی می‌گوید: دویست و سی سال پس از مرگ احمد بن حنبل،

---

۱. «أنّ زبيدة (صاحبة العين) رآها أحدهم في الجنة و سألها عن أحمد، فأخبرته أنّه فارقها و هو يطير في درّة بيضاء يريد زيارة الله عزّوجلّ». حسن بن فرحان مالكی، قراءة في كتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجا: ص ۱۵۳ به نقل از مناقب احمد: (۵۶۷).

۲. «قال عبدالله بن أحمد: مرّت بنا جنازة و نحن قعود على مسجد أبي، فقال أبي: ما كانت صنعة صاحب الجنازة؟ قالوا: كان يبيع على الطريق. قال: في فنائه أو فناء غيره؟ قالوا: في فناء غيره. قال: عز علي، عز علي، إن كان فناء يتيم أو غيره، فقد ذهبت أيامه عطلاً، ثمّ قال: قم نصلّي عليه عسى الله أن يكفّر عنه سيئاته. قال: فكبّر عليه أربع تكبيرات، ثمّ حملناه إلى قبره و دفناه و نام أبي تلك الليلة و هو مغتم به، فإذا نحن بامرأة من بعض جيراننا، جاءت إلى أبي، فقالت: يا أباعبدالله! ألا أبشرك بشارة؟ فقال لها: قول (قولي) يا مباركة! أنت امرأة صالحة. قالت: نمت البارحة، فرأيت صاحب الجنازة الذي مررت معه و هو يجري في الجنة جرياً و عليه حلّتان خضروان، فقلت له: ما فعل الله بك؟ قال: غضبان عليّ وقت خروج روحي، فصلّى عليّ أحمد بن حنبل، فغفر ذنوبي و متعني بالجنة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۵۸، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

هنگامی که شریف ابوجعفر ابن‌ابی‌موسی را درکنار احمد بن حنبل دفن می‌کردند، قبر احمد بن حنبل باز شد. کفن و جنازه او سالم بود و تغییر نکرده بود.[۱]

### مستجاب شدن دعای آمنه رملیه در حق احمد بن حنبل

احمد بن حنبل به عیادت بشر بن حارث رفته و در آن جا با آمنه رملیّه مواجه می‌شود. احمد بن حنبل خطاب به بشر می‌گوید: از آمنه بخواه تا برای ما دعاکند. بشر بن حارث تقاضای احمد بن حنبل را مطرح کرده و آمنه نیز برای آن دو از خداوند طلب نجات از آتش جهنم را می‌کند. احمد بن حنبل می‌گوید: همان شب از آسمان نامه‌ای به خانه من انداخته شد که در آن نوشته بود: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، آن چه آمنه خواسته بود، انجام دادیم و بیشتر از آن را به شما خواهیم داد».[۲]

### سلام حضرت الیاس به احمد بن حنبل

شخصی نزد احمد بن حنبل آمده و می‌گوید: از دریای هند آمده‌ام. قصد مسافرت به چین را داشتم. در دریا گرفتار امواج شدم. دو نفر که سوار امواج دریا بودند، پیش من آمده و گفتند: اگر بپذیری که سلام ما را به احمد بن حنبل برسانی، خداوند تو را نجات می‌دهد.

پرسیدم: شما کیستید؟ و احمد بن حنبل چه کسی است؟

---

۱. «قال أبوحسن ابن‌الزاغوني: کشفت قبر أحمد بن حنبل حین دفن الشریف أبوجعفر بن أبي‌موسیٰ إلی جانبه، فوجد کفنه صحیحاً لم‌یبل و جنبه لم‌یتغیر و ذلك بعد موته بمائتین و ثلاثین سنة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۱۲۶.

۲. «اعتلّ بشر بن الحارث، فعادته آمنة الرملیّة من الرملة، فإنّها عنده إذ دخل أحمد بن حنبل یعوده، فقال: من هذه؟ فقال: هذه آمنة الرملیّة، بلغتها علّتي فجاء‌تني من الرملة تعودني. قال: فسلها تدعو لنا. قالت: «اللهم إنّ بشر بن الحارث و أحمد بن حنبل یستجیرانك من النار، فأجرهما». فقال أحمد: فانصرفت، فلمّا کان من اللیل طرحت إليّ رقعة فیها مکتوب: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، قد فعلنا و لدینا مزید». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۴۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۳۳۵.

یکی از آنان گفت: من الیاس هستم و ایشان هم ملکی است که از طرف خداونـد مأمور جزیره‌های دریاهاست و احمد بن حنبل هم در عراق است.

من شرط آنان را پذیرفتم و دریا نیز در یک چشم به هم زدن، مرا به سـاحل ابـله رساند. من نیز آمده‌ام سلامِ الیاس و آن ملک را به شما برسانم.[۱]

### نجات پیراهن احمد بن حنبل از آتش

فاطمه دختر احمد بن حنبل می‌گوید: خانه برادرم صالح بن احمد بن حنبل آتش گرفت. اسباب و اثاثیه منزل که چهار هـزار دیـنار ارزش داشت، در آتش سـوخت. برادرم از سوختن آن‌ها ناراحت نبود و فقط از سوختن پیراهنی کـه از پـدرم بـه ارث برده و به آن تبرک جسته و نمازهایش را در آن می‌خواند، اظهار نـاراحـتی مـی‌کرد. هنگامی که آتش فروکش کرد، داخل خانه شده و مشاهده کردند که پیراهن پدرم روی تخت، در حالی که آتش تمامی وسایل اطراف آن را سوزانده بود، سالم مانده و آتش هیچ آسیبی به آن نرسانده است.[۲]

### همراهی حضرت خضر علیه‌السلام و طیّ الارض

ابوابراهیم سائح به دیدن احمد بن حنبل رفته و ماجرایی را به این مضمون تعریف

---

۱. «قدم على أبي‌عبدالله أحمد بن حنبل رجلٌ من بحر الهند، فقال: إنّي رجلٌ من بحر الهند، خرجت أريد الصين، فأصيب مركن، فأتاني راكبان على موجة من أمواج البحر، فقال لي أحدهما: أتُحبّ أن يخلّصك الله عـلى أن تقرىء أحمد بن حنبل منّا السلام؟ قلت: و من أحمد؟ و من أنتما يرحمكماالله؟ قال: أنا الياس و هـذا المـلك الموكّل بجزائر البحر و أحمد بن حنبل بالعراق. قلت: نعم. فنفضني البحر نفضة، فإذا أنا بساحل الأبـلة، فـقد جئتك أبلّغك منهما السلام». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۱۱، ص ۱۷۷، الغلو الفاحش أو قصص الخرافة في فضائل الاولياء. به نقل از ابن‌جوزی در مناقب احمد، ص ۱۴۳.

۲. «قالت (فاطمة بنت أحمد): وقع الحريق في أخي صالح و كان قد تزوّج إلى قوم مياسير، فحملوا إليـه جـهازاً شبيهاً بأربعة آلاف دينار، فأكلته النار، فجعل صالح يقول: ما غمّني ما ذهب منّي إلّا ثوب لأبي كان يصلّي فيه، أتبرّك به و أصلّي فيه. قالت: فطفى الحريق و دخلوا، فوجدوا الثوب على سرير قد أكلت النار ما حواليه و الثوب سليم». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۳۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

می‌کندکه: به منطقه‌ای رفته بودم. دچار مشکلی شدم و راه رفتن برایم امکان نداشت. در دلم گفتم: اگر می‌توانستم تا نزدیکی فلان دیر بروم، راهبان دیر به من کمک می‌کردند. تا این خواسته به دلم خطور کرد، ناگهان حیوان عظیم‌الجثه‌ای به من نزدیک شده و مرا بر پشت خود سوار کرده و در نزدیک دیر از پشت خود پیاده کرد. راهبان دیر که چهارصد نفر بودند، از مشاهده این صحنه شگفت‌زده شده و تمامی آنان مسلمان شدند.

وی پس از نقل این ماجرا از احمد بن حنبل نیز درخواست می‌کند اگر ماجرای مشابهی برای او اتفاق افتاده، نقل کند.

احمد بن حنبل نیز می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم. آن حضرت به من فرمود: به حج برو. از خواب بیدار شدم و در حالی که حجاج رفته بودند و تنها چهار یا پنج روز به موسم حج مانده بود آماده حج شده و به سمت کوفه به راه افتادم. چیزی نگذشته بود که خودم را در کوفه یافتم. وارد مسجد کوفه شدم. در مسجد کوفه با جوان خوش‌سیما و معطّری مواجه شدم. به او سلام کردم و مشغول نماز شدم. پس از اتمام نماز از آن جوان پرسیدم: آیا کسی هست که قصد رفتن به حج را داشته باشد؟

جوان گفت: منتظر باش تا یکی از برادرانمان بیاید. پس از مدتی شخصی که مانند من قصد رفتن به حج را داشت، رسید. سه نفری به راه افتادیم. بدون توقف و بدون این‌که با هم حرف بزنیم راه می‌رفتیم. شخصی که مانند من دیر به فکر حج افتاده بود، خطاب به جوان گفت: ما را هم مراعات کن، با ما هم صحبت شو.

جوان در جواب او گفت: اگر احمد بن حنبل با ما بود، با ما هم صحبت می‌شد.

احمد بن حنبل می‌گوید: به دلم افتاد که این جوان حضرت خضر علیه‌السلام است. برای مطمئن شدن از آن‌چه به دلم افتاده بود، به رفیقم گفتم: اگر غذا همراه داری غذا بخوریم. دو نفری سفره را باز کردیم و هر کس از غذایی که همراه داشت می‌خورد ولی آن جوان ناپدید شد و غذا نخورد. هنگامی که سفره را جمع کردیم به ما پیوست.

مطمئن شدم آن جوان حضرت خضر علیه السلام است. به مسافرت ادامه دادیم و بعد از سه روز، قبل از این که مراسم حج شروع شود، به مکه رسیدیم.[۱]

### همجواری احمد بن حنبل با خداوند

احمد بن عبدالله حفار احمد بن حنبل را در خواب دیده و از وضعیت او سؤال می‌کند. احمد بن حنبل می‌گوید: خداوند مرا مورد لطف و محبت قرار داده و هر آن‌چه می‌خواستم به من داد. مرا نزدیک خود فرا خوانده و در نزدیکی خود اسکان داد.

احمد بن عبدالله بن حفار وضعیت علی بن موفق را از احمد بن حنبل جویا می‌شود. احمد بن حنبل پاسخ می‌دهد: همین الآن از علی بن موفق جدا شدم. او قصد رفتن به عرش را داشت.[۲]

---

۱. «قال عبدالله بن أحمد: كان في دهليزنا دكان، إذا جاء من يريد أبي أن يخلو معه أجلسه ثمّ و إذا لم يرد أخذ بعضادتي الباب و كلّمه. فلمّا كان ذات يوم جاء إنسان، فقال لي: قل: أبوابراهيم السائح. قال: فقال أبي: سلّم عليه، فإنّه من خيار المسلمين، فسلّمت عليه، فقال له أبي: حدّثني يا أباابراهيم. قال: خرجت إلى موضع، فأصابتني علّة، فقلت: لو تقربت إلى الدير، لعلّ من فيه من الرهبان يداويني، فإذا بسبع عظيم يقصدني، فاحتملني على ظهره حتّى ألقاني عند الدير، فشاهد الرهبان ذلك، فأسلموا كلّهم و هم أربعمائة، ثمّ قال لأبي: حدّثني يا أباعبدالله. فقال: رأيت النّبيّ صلی الله علیه و آله، فقال: يا أحمد! حجّ. فانتبهت و جعلت في المزود فتيتاً و قصدتُ نحو الكوفة، فلمّا تقضى بعض النهار إذا أنا بالكوفة، فدخلتُ الجامع، فإذا أنا بشابّ حسن الوجه طيّب الريح، فسلّمتُ و كبرتُ، فلمّا فرغتُ من صلاتي قلت: هل بقي من يخرج إلى الحج؟ فقال: انتظر حتّى يجيء أخ من إخواننا، فإذا أنا برجل في مثل حالي، فلم‌نزل نسير، فقال له الذي معي: رحمك‌الله! ارفق بنا. فقال الشاب: إن كان معنا أحمد بن حنبل فسوف يرفق بنا. فوقع في نفسي أنّه الخضر، فقلت للذي معي: هل لك في الطعام؟ فقال: كل ممّا تعرف و آكل ممّا أعرف، فلمّا أكلنا غاب الشاب، ثمّ كان يرجع بعد فراغنا، فلمّا كان بعد ثلاث إذا نحن بمكة». همان، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹.

۲. «قال أحمد بن عبدالله بن حفار: رأيت أحمد بن حنبل في النوم، فقلت: يا أباعبدالله! ما صنع الله بك؟ قال: حباني و أعطاني و قرّبني و أدناني. قال: قلت: علي بن الموفق، ما صنع الله به؟ قال: الساعة تركتُه في زلال يريد العرش». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۲، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳.

**پیامبر اکرم ﷺ به دیدار احمد بن حنبل می‌رود**

حسین بن محمد تمیمی پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیده و از آن حضرت می‌پرسد: مگر شما در مدینه تشریف ندارید؟

پیامبر ﷺ فرمودند: چرا.

حسین بن محمد علت حضور آن حضرت در بصره را می‌پرسند و ایشان می‌فرمایند: از دیدار احمد بن حنبل برمی‌گردم.[۱]

حنابله و وهابیت در ادامه غلو خود در مورد احمد بن حنبل، افرادی همچون: علی بن مدینی، یحیی ین معین، احمد بن صالح مصری و اسحاق بن راهویه راکه از اقران و هم‌دوره‌های احمد بن حنبل به شمار می‌روند، جزو علمای حنابله به شمار آورده و آنان را از پیروان مذهب حنبلی ذکر کرده‌اند. حنابله به این نیز اکتفا نکرده و تعدادی از شیوخ و اساتید احمد بن حنبل همچون: عبدالرزاق صنعانی، عبدالرحمن بن مهدی و شافعی را نیز جزو شاگردان احمد بن حنبل ذکر کرده‌اند.

در ماجرای زندانی شدن احمد بن حنبل و شکنجه وی به خاطر بحث «قدیم یا حادث بودن قرآن‌کریم» افراد دیگری نیز همچون فضل بن دکین، عفان بن مسلم، ابومسهر، محمد بن نوح و نعیم بن حماد، مانند احمد بن حنبل زندانی و شکنجه شدند. عده‌ای از آنان همچون احمد بن نصر خزاعی علاوه بر شکنجه و زندانی شدن، به قتل نیز رسیدند اما حنابله، به شکنجه، صبر و کشته شدن این عده خیلی اهمیت نداده و تنها به غلو در نقش احمد بن حنبل پرداخته‌اند. گویا در این ماجرا هیچ‌کس غیر از احمد بن حنبل حضور نداشته و زندانی و شکنجه نشده است. این در حالی که قاعدتا اجر و پاداش کسانی که در این راه مقاومت کرده و کشته شده‌اند، باید بیشتر از کسانی باشد که تنها شکنجه و زندانی شده‌اند.

---

۱. همان، ج ۲، ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱، شرح حال حسین بن محمد بن احمد تمیمی معروف به معلم، ش ۴۳۶.

## احمد بن نصر خزاعی

احمد بن نصر بن مالك خزاعی یكی از علما و پیشوایان حنابله، در سال ۲۳۱ هجری قمری در ماجرای قدیم یا حادث بودن قرآن‌كریم، به خاطر توهین به خلیفه[۱] و شورش و خروج بر خلیفه وقت و امتناع از قبول مخلوق بودن قرآن و دست برنداشتن از عقیده تشبیه و تجسیم، توسط علما و واثق بالله خلیفه عباسی، تكفیر شد و به دستور خلیفه در سامرا به قتل رسید. بدن او به مدت شش سال در سامرا به دار آویخته شده بود و سرش نیز در بغداد از پل آویزان بود. هنگامی كه سر او در بغداد به دار آویخته شده بود، نوشته‌ای از طرف خلیفه از گوش او آویزان كرده بودند كه در آن نوشته شده بود: سری كه مشاهده می‌كنید سر شخصی كافر، مشرك و گمراه به نام احمد بن نصر خزاعی است كه بعد از اینكه در مسأله «مخلوق بودن قرآن» و «نفی تشبیه و تجسیم خداوند» امتحان شد و با اقامه برهان و دلیل از او خواسته شد از عقیده خود برگردد و توبه كند، ولی وی بر مخلوق نبودن قرآن و تشبیه و تجسیم خداوند تصریح و اقرار كرد و از توبه كردن امتناع كرد، به دست الواثق بالله خلیفه مسلمانان به قتل رسید. خداوند را شاكریم كه او را به خاطر كافر شدنش، به جهنم فرستاد و به زودی به عقاب و عذاب الهی گرفتار خواهد شد. خلیفه مسلمانان نیز به خاطر كافر شدن احمد بن نصر خزاعی، خون او را هدر دانست و لعن او را نیز جایز می‌داند.[۲]

---

۱. او با خنزیر و كافر خواندن الواثق بالله خلیفه وقت، به خلیفه توهین كرده بود. «كان يقول إذا ذكر الواثق: فعل هذا الخنزير و (أو) قال: هذا الكافر». ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۴، ص ۲۹۷، حوادث ۲۳۱ هجری قمری، ذكر أحمد بن نصر بن مالك الخزاعي و طبری، تاريخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۵، ص ۲۸۲، حوادث ۲۳۱ هجری قمری، ذكر الخبر عن سبب حركة هؤلاء القوم و ما آل إليه أمرهم وأمر أحمد بن نصر.

۲. «هذا رأس الكافر المشرك الضال أحمد بن نصر الخزاعي، ممّن قتل على يدي عبدالله هارون الإمام الواثق بالله أميرالمومنين، بعد أن أقام عليه الحجّة في خلق القرآن و نفي التشبيه، و عرض عليه التوبة و مكّنه من الرجوع إلى الحق، فأبى إلّا المعاندة و التصريح، فالحمدلله الذي عجّله إلى ناره و أليم عقابه بالكفر، فاستحلّ بذلك

←

در سال ۲۳۷ هجری قمری، پس از شش سال، استخوان‌های سر و بدن او را جمع کرده و در مقبره مالکیه بغداد دفن کردند.[۱]

حنابله در مقام تعریف و تمجید از احمد بن نصر به غلو روی آورده و مطالب غیر واقعی و نادرستی را به وی نسبت می‌دهند.

### صحبت کردن جنی‌ها با احمد بن نصر

احمد بن نصر می‌گوید: با مجروحی مواجه شدم و مشغول تلاوت‌کردن قرآن در گوش او شدم اما جنّی از درون شکم مجروح خطاب به من گفت: این شخص قرآن را مخلوق و حادث می‌داند. برای او قرآن نخوان و بگذار او را خفه‌کنم.[۲]

### شرمساری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از احمد بن نصر و تکلم و تلاوت قرآن توسط سر بریده احمد بن نصر

أ) ابراهیم بن اسماعیل بن خلف یکی از دوستان احمد بن نصر می‌گوید: وقتی

---

← أمیرالمؤمنین دمَه و لعنَه». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۱۸، حوادث ۲۳۱ هجری قمری و محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۵، ص ۲۸۳ ـ ۲۸۴، حوادث ۲۳۱ هجری قمری، ذکر مقتل أحمد بن نصر الخزاعي علی ید الواثق.

۱. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۱۷۳ ـ ۱۸۰، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۹، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۰؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۹، حوادث ۲۳۱ هجری قمری؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۸، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۳۰۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۵، ص ۲۸۳ ـ ۲۸۴، حوادث ۲۳۱ هجری قمری، ذکر مقتل أحمد بن نصر الخزاعي علی ید الواثق؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۷، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاریخ: ج ۴، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۸، حوادث ۲۳۱ هجری قمری، ذکر أحمد بن نصر بن مالك الخزاعي.

۲. «رأیتُ مصاباً قد وقع، فقرأت في أذنه، فکلّمتني الجنّیّة من جوفه: یا أباعبدالله! بالله دعني أخنقه، فإنّه یقول: القرآن مخلوق». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۱۷۵، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۱، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۵.

احمد بن نصر به قتل رسید و سر او را از دار آویزان کردند، به من خبر دادند که سر او در بالای دار قرآن می‌خواند. شبی پس از خوابیدن نگهبانان، خود را به نزدیکی سر احمد بن نصر رساندم و شنیدم که سر احمد بن نصر آیه ﴿ **أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا ءَامَنَّا وَ هُمْ لَايُفْتَنُونَ** ﴾[1] را تلاوت می‌کرد. پس از چند روز احمد بن نصر را در حالی که لباس‌های فاخر بر تن کرده بود و تاجی نیز بر سر داشت، در خواب دیدم. از او پرسیدم: خداوند با تو چه کرد؟

گفت: خداوند مرا بخشید و وارد بهشت کرد اما سه روز خیلی ناراحت بودم.

علت ناراحتیش را پرسیدم.

جواب داد: هنگامی که رسول الله ﷺ از کنار من گذشت، صورتش را از من چرخاند و به سمت دیگر نگاه کرد. پس از سه روز از آن حضرت پرسیدم: آیا در راه حق کشته نشده‌ام؟

پیامبر فرمودند: تو در راه حق کشته شده‌ای اما من از تو خجالت می‌کشم و نمی‌توانم به چهره تو نگاه کنم زیرا یکی از اقوامِ من، تو را کشته است.[2]

دروغ و جعلی بودن این ماجرا آنچنان واضح و روشن بوده است که ابویعلی فقط ابتدای آن را نقل کرده و انتهای حدیث را نقل نکرده است.[3]

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲. «قال ابراهيم بن اسماعيل بن خلف: كان أحمد بن نصر خِلّي، فلمّا قتل في المحنة و صلب رأسه، أخبرت أنّ الرأس يقرأ القرآن، فمضيتُ فبتُّ بقرب من الرأس مشرفاً عليه و كان عنده رجّالة و فرسان يحفظونه، فلمّا هدئت العيون، سمعت الرأس تقرأ ﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾، فاقشعرّ جلدي، ثمّ رأيته بعد ذلك في المنام و عليه السندس و الإستبرق و على رأسه تاج، فقلت: ما فعل الله بك يا أخي؟ قال: غفر لي و أدخلني الجنّة إلّا أنّي كنت مغموماً ثلاثة أيّام. قلت: و لِمَ؟ قال: رأيت رسول‌الله ﷺ مرّ بي، فلمّا بلغ خشبتي حوّل وجهه عنّي، فقلت له بعد ذلك: يا رسول‌الله! قتلت على الحقّ أو على الباطل؟ فقال: أنت على الحقّ و لكن قتلك رجل من أهل بيتي، فإذا بلغت إليك أستحيي منك». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۵، ص ۱۷۹، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۵، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۱۹، حوادث ۲۳۱ هجری قمری.

۳. محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۱، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۵.

**ب** )شخصی پیامبر اکـرم ﷺ را در حـالی کـه ابـوبکر و عـمر نـیز آن حـضرت را همراهی می‌کردند، در خواب می‌بیند. آنان از کنار درخت خرمایی که سرِ احمد بـن نصر از آن آویزان بود، عبور کردند. پیامبر اکرم ﷺ هنگام عبور از کـنار آن درخت، صورت خود را به سمت دیگری برگرداند. هنگامی که علت این کار را از آن حضرت جویا می‌شوند، پیامبر می‌فرمایند: من از نگاه‌کردن به چهره احمد بن نصر خجالت می‌کشم زیرا شخصی که فکر می‌کند از اقوام من است، او را به قتل رسانده است.[1]

**ج** )احمد بن‌کامل نیز به نقل از پدرش می‌گوید: پس از این‌که سر احمد بن نصر به دار زده شد، گروهی از طرف حکومت از سر احمد بن نصر مراقبت می‌کردند. یکی از همین مراقبین مشاهده‌کرده‌که سر احمد بن نصر به سمت قبله چرخیده و سـوره «یس» را با زبان گویا، تلاوت‌کرده است. وی پس از بازگویی و انتشار خبر، از طرف حکومت احضار می‌شود اما از ترس حکومت، فرار کرده و مخفی می‌شود.[2]

**د** )جعفر بن محمد صائغ نیز می‌گوید: هنگامی که گردن احمد بن نصر را زدنـد، سرِ او می‌گفت: «لا إله إلّا الله».[3]

---

۱. «رأى بعض الناس رسول‌الله ﷺ في المنام و معه أبوبكر و عمر، قد مرّوا على الجذع الذي عليه رأس أحمد بن نصر، فلمّا جاوزوه أعرض رسول‌الله ﷺ بوجهه الكريم عنه، فقيل له: يا رسول‌الله! ما لك أعرضتَ عن أحمد بن نصر؟ فقال: أعرضتُ عنه استحياء منه حين قتله رجل يزعم أنّه من أهل بيتي». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۱۹، حوادث ۲۳۱ هجری قمری.

۲. «عن أحمد بن كامل القاضي، عن أبيه أنّه قال: وُكّل برأس أحمد من يحفظه بعد أن نصب بـرأس الجسـر و إنّ الموكّل به ذكر أنّه يراه بالليل يستدير إلى القبلة بوجهه، فيقرأ سورة «يس» بلسان طلق و إنّه لمّا أخبر بـذلك، طُلب، فخاف على نفسه، فهرب». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مـدينة السـلام: ج ۵، ص ۱۷۸ ـ ۱۷۹، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۶۸، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۰؛ تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۷، ص ۵۸، حوادث و وفیات ۲۳۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۵، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۲، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۵.

۳. «حيث ضربت عنقه، يقول رأسه: «لا إله إلّا الله». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السـلام: ←

هـ) ابوبکر مطوعی می‌گوید: هنگامی که سرِ احمد بن نصر را از بالای پل آویـزان کردند، باد، سرِ او را به سمت قبله می چرخانید. شخصی را مأمور کردند، هـر وقت سر به سمت قبله چرخید، آن را به سمت مخالف قبله بچرخاند.[1]

### خداوند با چهره‌ای خندان به استقبال احمد بن نصر می‌آید

شخصی پس از کشته شدن احـمد بـن نـصر، وی را در خـواب مـی‌بیند و از وی می‌پرسد: خداوند با تو چه کرد؟

احمد بن نصر در جواب می‌گوید: خیلی زود به ملاقات خداوند رفتم و خداوند با خنده از من استقبال کرد.[2]

---

← ج ۵، ص ۱۷۷، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحـنابلة: ج ۱، ص ۸۱، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۵؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۶۸، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۰ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۵۷، حوادث و وفیات ۲۳۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۳، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایـة و النـهایة: ج ۱۰، ص ۳۱۹، حـوادث ۲۳۱ هجری قمری.

۱. «لمّا جيء برأس أحمد بن نصر، صلبوه على الجسر، كانت الريح تديره قـبل القـبلة، فأقـعدوا له رجـلاً مـعه قصبة أو رمح، فكان إذا دار نحو القبلة، أداره إلى خلاف القبلة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۱۷۹، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ مـزی، تـهذیب الکـمال فـي أسـماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۵، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۱۷، ص ۵۸، حوادث و وفیات ۲۳۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶.

۲. «رأى بعض أصحابنا أحمد بن نصر في النوم بعد ما قتل، فقال: ما فعل بك ربّك؟ فقال: ما كانت إلّا غفوة حتّى لقيت الله، فضحك إليّ». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۱۷۹، شـرح حـال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۶، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۱۶۸، شرح حال احمد بن نصر، ش ۷۰ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۵۸، حوادث و وفیات ۲۳۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶ و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۸، ص ۱۳۸، شرح حـال احـمد بـن نـصر، ش ۱۳۰۱.

### احمد بن نصر اجازه دیدن صورت خداوند را پیدا می‌کند

محمد بن عبید احمد بن نصر را در خواب دیده و از نحوه برخورد خداوند با وی می‌پرسد. احمد بن نصر می‌گوید: به خاطر خداوند غضب کردم. خداوند نیز اجازه داد به چهره‌اش نگاه کنم.[1]

### بخشیده شدن تمامی گناه‌کاران هدیه خداوند به احمد بن نصر

ابونصر تمار می‌گوید: احمد بن نصر را در خواب دیدم. درباره وضعیت او در قیامت سؤال کردم. وی پاسخ داد: اولین هدیه وکادویی که خداوند به من داد، این بود که تمام گناه‌کارانِ قبل از من را (به برکت حضور من) بخشید.[2]

### یحیی بن معین

ابوزکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد مُرّی، در اواخر سال ۱۵۸ هجری قمری در دوران خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی در روستای نِقیا[3] از توابع انبار به دنیا آمده و در سال ۲۳۳ هجری قمری در دوران متوکل ناصبی، قبل از انجام اعمال حج، در

---

۱. «یقول (محمد بن عبید): رأیت أحمد بن نصر في منامي، فقلت: یا أباعبدالله! ما صنع بك ربّك؟ فقال: غضبت له، فأباحني النظر إلی وجهه تعالی». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۱۸۰، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶۲۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱، ص ۲۸۶، شرح حال احمد بن نصر، ش ۱۱۶ و ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۵۸، حوادث و وفیات ۲۳۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن نصر بن مالك، ش ۲۶.

۲. «أول تحفة أتحفني بها ربي أن غفر لکلّ من ساء قبلي». ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۸، ص ۱۴، شرح حال احمد بن نصر.

۳. نِقْیا: به کسر نون و سکون قاف، یکی از روستاهای نواحی انبار. حموی، معجم البلدان: ج ۵، ص ۳۰۱. طبق برخی نقل‌ها فرعون نیز از اهالی همین روستا بوده است. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۱۷۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴ و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۵۳، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷.

مدینه از دنیا رفته است و در قبرستان بقیع دفن شده است.

پدرش معین به شعبده‌بازی مهارت داشت. استانداری ری و منصب کاتبی عبدالله بن مالک خزاعی از دیگر مسئولیت‌های او می‌باشد.[۱] عبدالله بن مالک خزاعی مسئول حفاظت خانه هارون‌الرشید بود. برقراری امنیت در بغداد و مسئولیت زندان‌ها و مسائل مربوط به آن مانند تبعیدها و اعدام‌ها نیز بر عهده عبدالله بن مالک بود.[۲]

پدر یحیی بن معین در دستگاه شخصی سفاک مانند عبدالله بن مالک حضور داشته است.[۳]

یحیی بن معین یکی دیگر از معاصرین احمد بن حنبل می‌باشدکه قبل از احمد بن حنبل از دنیا رفته است. ذهبی سلفی وی را متمایل به ابوحنیفه و حنفی می‌داند[۴] اما حنابله وی را در شمار شاگردان احمد بن حنبل و جزو علمای حنابله ذکرکرده و در معرفی او نیز به غلو پرداخته‌اند.

### غلو در مقام علمی و شخصیت یحیی بن معین

- هر حدیثی که یحیی بن معین آن را نشناسد و تأیید نکند، حدیث نیست.[۵]

---

۱. «کان أبوه معین کاتباً لعبدالله بن مالك». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۷۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۶، ص ۱۳۹، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۹۱.

۲. «إنّ عبدالله بن مالک الخزاعي کان علی دار هارون‌الرشید و شرطته». ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۳۰۹، شرح حال امام موسی کاظم ؈، ش ۷۴۶.

۳. ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۳۰۹، شرح حال امام موسی کاظم ؈، ش ۷۴۶ مراجعه شود.

۴. «کان أبوزکریا رحمه‌الله حنفیّاً في الفروع، فلهذا قال هذا و فیه انحراف یسیر (معروف) عن الشافعي». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۸، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۰۹، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

۵. «کلّ حدیث لایعرفه یحیی بن معین فلیس هو بحدیث». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۱۸۰، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء ←

- علی بن مدینی می‌گوید: علم در بصره به یحیی بن ابی‌کثیر و قتاده و در کوفه به ابواسحاق و اعمش و در حجاز به ابن‌شهاب و عمرو بن دینار منتهی می‌شود. علم این شش نفر به دوازده نفر منتقل شده است. در بصره به سعید بن ابی‌عروبه، شبعة، معمر، حماد بن سلمه و ابی‌عوانه و در کوفه به سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و در حجاز به مالك بن انس و در شام به اوزاعی رسیده است و علم تمامی این افراد به محمد بن اسحاق، هشام، یحیی بن سعید بن ابی‌زائده، وکیع، ابن‌مبارک، ابن‌مهدی و ابن‌آدم منتقل شده است و علم تمامی این افراد به یحیی بن معین رسیده است.[1]

## رسیدن روزی از غیب

یحیی بن معین می‌گوید: زمانی که در یکی از روستاهای مصر بودیم، غذایی همراه نداشتیم و در آن قریه نیز چیزی برای خریدن و خوردن پیدا نمی‌شد. صبح یکی از روزها با یک زنبیل پر از ماهی سرخ شده و بدون صاحب، مواجه شدیم.

← أبناء الزمان: ج ۵، ص ۱۱۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۹۱؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۷۹، حوادث ۲۳۳ هجری قمری و ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۱۷، ص ۴۰۹، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

۱. «قال علي بن المديني: انتهى العلم بالبصرة إلى يحيى بن أبي‌كثير و قتادة و علم الكوفة إلى أبي‌اسحاق والأعمش و انتهى علم الحجاز إلى ابن‌شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هؤلاء الستة إلى إثني‌عشر رجلاً منهم بالبصرة سعيد بن أبي‌عروبة و شعبة و مُعَمَّر و حماد بن سلمة و أبوعوانة و من أهل الكوفة سفيان الثوري و سفيان بن عيينة و من أهل الحجاز مالك بن أنس و من أهل الشام الأوزاعي و انتهى علم هؤلاء إلى محمد بن اسحاق وهشام و يحيى بن سعيد بن أبي‌زائدة و وكيع و ابن‌المبارك و هو أوسع هؤلاء علماً و ابن‌مهدي و ابن آدم، فصار علم هؤلاء جميعاً إلى يحيى بن معين». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۱۷۸، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۵۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۲۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۱۱۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۹۱ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۷۸، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸.

همراهان از من پرسیدند: تکلیف چیست؟ بخوریم یا نه؟

گفتم: تقسیم کنید و بخورید. این روزی از طرف خداوند برای شما فرستاده شده است.[۱]

**یحیی بن معین خداوند را زیارت کرده و از غذاهای بهشتی می‌خورد**

ابراهیم حربی می‌گوید: بشر بن حارث حافی را در حالی که از درِ مسجد رصافه خارج می‌شد و در کفِ دستِ خود چیزی را حرکت می‌داد، در خواب دیدم. پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

بشر بن حارث گفت: خدا مرا بخشید و مورد تکریم قرار داد.

گفتم: آنچه در دست داری چیست؟

جواب داد: دیشب روحِ احمد بن حنبل پیش ما آمد. بر سر او دُر و یاقوت نثار کردند. آنچه در دست من است، یکی از همان دُرها و یاقوت‌هاست.

پرسیدم: یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کار کردند؟

گفت: آن دو خداوند را زیارت کرده و خداوند با غذاهای بهشتی از آنان پذیرایی کرده است.

پرسیدم: چرا با آنان نمانده و از غذاهای بهشتی نخوردی؟

گفت: خداوند می‌دانست که من میلی به غذا ندارم لذا به من اجازه داد به صورتش نگاه کنم.[۲]

---

۱. «کنتُ إذ کنّا في قرية بمصر و لم‌يكن معنا شيء و لا ثَمّ شيئاً نشتريه، فلمّا أصبحنا إذا نحن بزنبيل مليء سمك مشوي و ليس عنده أحد، فسألوني عنه، فقلت: اقتسموه، فكلوه. قال يحيى: أظنّ أنّه رزق رزقكم الله». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۶۸، ص ۱۵۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۲۳، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۵، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸.

۲. قال (ابراهيم الحربي): «رأيت بشر بن الحارث الحافي في المنام كأنّه خارج من باب مسجد الرصافة و في كمّه

←

### هم‌نشینی با خدا و ازدواج با سیصد حوری

حُبیش بن مبشِّر، یحیی بن معین را در خواب دیده و از وضعیت وی سؤال می‌کند. یحیی بن معین می‌گوید: خداوند مرا به خانه خودش برد و سیصد حوری را به ازدواج من درآورد. سپس به ملائکه فرمود: به یحیی بن معین نگاه‌کنید، چقدر زیبا و جوان شده است.[۱]

### ناراحتی پیامبر ﷺ از رفتن یحیی بن معین از مدینه

یحیی بن معین در سفرهای حج خود ابتدا به مدینه می‌رفت و پس از انجام اعمال حج نیز در مسیر برگشت، دوباره به مدینه می‌آمد. در سفر آخر، پس از انجام اعمال حج به مدینه آمد و سه روز در مدینه ماند. سپس مدینه را به قصد عراق ترک کرد. در یکی از توقف‌گاه‌هایِ بین راه، پیامبر اکرم ﷺ به خواب یحیی بن معین آمد و فرمود:

---

← شيء يتحرّك، فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لي و أكرمني. فقلت: ما هذا الذي في كمّك؟ قال: قدم علينا البارحة روحُ أحمد بن حنبل، فنثر عليه الدرّ و الياقوت، فهذا ممّا التقطت. قلت: فما فعل يحيى بن معين و أحمد بن حنبل؟ قال: تركتُهما و قد زارا ربّ العالمين و وضعت لهما الموائد. قلت: فلِمَ لم تأكل معهما أنت؟ قال: قد عَرَفَ هوانَ الطعام عليّ، فأباحني النظر إلى وجهه الكريم». ابن‌خلكان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۶۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۰.

۱. «قال حبيش بن مبشر: رأيتُ يحيى بن معين في النوم، فقلت: ما فعل الله بك؟ قال: أدخلني عليه في داره و زوّجني ثلاثمائة حوراء، ثمّ قال للملائكة: انظروا إلى عبدي كيف تطرّى و حَسُنَ؟» و «رأيت يحيى بن معين في النوم، فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: أعطاني و حباني و زوجني ثلاثمائة حوراء و مهد لي بين البابين». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۴، ص ۱۸۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۶۸، ص ۱۷۲، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۳۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۹۱، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تذكرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۵، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۳۷ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۱۳، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۴۰۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۵۳۰.

ای ابازکریا! چرا از کنار من می‌روی؟ از همجواری من ناراحتی؟

یحیی بن معین از رفقایش خداحافظی کرد و دوباره به مدینه برگشت. او سه روز در مدینه ماند و پس از سه روز از دنیا رفت.[1]

این خواب با آنچه که در مورد تاریخ وفات یحیی بن معین گفته شده است، منافات دارد زیرا اکثر مورخین، تاریخ وفات یحیی بن معین را در اواخر ذیقعده سال ۲۳۳ هجری قمری، قبل از شروع مراسم حج، ذکر کرده‌اند. آدم دروغگو فراموش‌کار می‌شود!!!

## یحیی بن معین و نگهبانی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله

شخصی خواب می‌بیند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابیده‌اند و یحیی بن معین بالای سر آن حضرت نگهبانی می‌دهد. ماجرا را برای یحیی بن معین تعریف می‌کند. یحیی بن معین خواب آن شخص را این‌گونه تعبیر کرده و می‌گوید: ما با تشخیص و آشکار کردن احادیث جعلی و کذب، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنیم.[2]

---

۱. «کان یحجّ فیذهب إلی مکّة علی المدینة و یرجع إلی المدینة، فلمّا کان آخر حجّة حجّها خرج علی المدینة و رجع علی المدینة، فأقام بها ثلاثة أیّام، ثمّ خرج حتّی نزل المنزل مع رفقائه، فباتوا، فرأی في النوم هاتفاً یهتف به: یا أبازکریا! أترغب عن جواري؟ فلمّا أصبح قال لرفقائه: امضوا فإنّي راجع إلی المدینة. فمضوا و رجع، فأقام بها ثلاثاً، ثمّ مات، فحمل علی أعواد النّبيّ صلی الله علیه و آله». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۱۸۵، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۶۸، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۵، ص ۲۷۱، باب المیم و الراء، (المُرّی)؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۱۱۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۹۱؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۱۱، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۷۹، حوادث ۲۳۳ هجری قمری.

۲. «رأیت النّبيّ صلی الله علیه و آله في ما یری النائم و النّبيّ صلی الله علیه و آله نائم و یحیی بن معین قائم علی رأسه یذبّ عنه بمذبة، فلمّا أن أصبحتُ أتیتُ یحیی، فأخبرتُه، فقال لي: نحن نذبّ عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله الکذب». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۷۲، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷.

### ملاک و معیار شناخت دروغگویان

ابوحاتم رازی یحیی بن معین را ملاک و معیار شناخت دروغگویان قرار داده و می‌گوید: هر بغدادی که با یحیی بن معین دشمنی داشته باشد و او را دوست نداشته باشد، آدم دروغگویی است.[1]

### یحیی بن معین و داوری بین ظالمان

یحیی احول می‌گوید: هنگامی که یحیی ین معین از سفر حج برگشت، به استقبال او رفتیم. در مورد وضعیت حسین بن حیان از او سؤال‌کردیم. یحیی بن معین گفت: در لحظات آخر عمرش بالای سرش حاضر بودم. حسین بن حیان خطاب به من گفت: ای یحیی بن معین! آن چه من می‌بینم، تو هم می‌بینی؟

گفتم: من چیزی نمی‌بینم.

گفت: روی خیمه نوشته شده: یحیی بن معین بین ظالمان داوری می‌کند. این جمله را گفت و از دنیا رفت.[2]

---

۱. «إذا رأيته (البغدادي) يبغض يحيى بن معين فاعلم أنّه كذّاب» و «إذا رأيت الرجل يقع في يحيى بن معين فاعلم أنّه كذّاب، يضع الحديث و إنّما يبغضه لما يُبين من أمر الكذّابين». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۴، ص ۱۸۴، شرح حال يحيى بن معين، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۶۸، ص ۱۶۳، شرح حال يحيى بن معين، ش ۸۴۵۷؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۵، ص ۲۷۱، باب الميم و الراء؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۲۹، شرح حال يحيى بن معين، ش ۷۵۲۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۴۰۳، شرح حال يحيى بن معين، ش ۵۳۰ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۳، شرح حال يحيى بن معين، ش ۲۸ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۰۹، حوادث و وفيات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال يحيى بن معين، ش ۴۹۵.

۲. «قال يحيى الأحول: تلقّينا يحيى بن معين عند قدومه من مكّة، فسألناه عن الحسين بن حيان (حبان). فقال: أحدّثكم أنّه لمّا كان بآخر رمق قال لي: يا أبازكريا! أترى ما هو مكتوب على الخيمة؟ قلت: ما أرى شيئاً. قال: بلى، أرى مكتوباً: يحيى بن معين يقضي أو يفصّل بين الظالمين، ثمّ خرجت نفسه». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۴، ص ۱۸۵، شرح حال يحيى بن معين، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی

←

### جنّی‌ها با یحیی بن معین صحبت می‌کنند

یحیی بن معین می‌گوید: هر شب هنگامی که وارد خانه می‌شدم، پنج بار آیةالکرسی را می‌خواندم. یکی از شب‌ها هنگامی که آیةالکرسی را می‌خواندم، کسی به من خطاب کرده و گفت: چقدر زیاد آیةالکرسی را می‌خوانی؟ کسی پیدا نمی‌شود که صدایش بهتر از تو باشد؟

گفتم: مثل این که آیةالکرسی تو را اذیت می‌کند و از خواندن آن خوشت نمی‌آید. به خدا قسم! از این به بعد بیشتر می‌خوانم. از آن شب به بعد، هر شب پنجاه یا شصت بار آیةالکرسی را قرائت می‌کردم.[1]

موارد دیگری از مطالب غیر واقعی و ناصحیحی که جهت بالا بردن و بزرگ جلوه دادن یحیی بن معین به وی نسبت داده شده‌است، عبارت است از:

- او از پدرش یک ملیون و پنجاه هزار درهم به ارث برد اما همه آن‌ها را در راه حدیث انفاق کرد و حتی یک جفت کفش نیز برای خودش نماند.
- همراهی یحیی بن معین و شنیدن حدیث به همراه وی، شفای دردهای دل‌هاست.
- ششصد هزار حدیث با دست‌هایش نوشت.
- محدثین برای او یک ملیون و دویست هزار حدیث نوشتند.
- یحیی بن معین ۱۳۰ قفسه کتاب از خود به جا گذاشت.

---

← شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۵۳، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۲۹، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۴۰۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۵۳۰ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۴، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸.

۱. «کنتُ إذا دخلتُ بیتي باللیل، قرأتُ آیةالکرسي علی داري و عیالي خمس مرّات، فبینا أنا أقرأ إذا شيء یکلّمني: کم تقرأ هذا؟ کأن لیس إنسان یحسن یقرأ غیرك؟ فقلت: أری هذا یسوءك، والله لأزیدنّك، فصِرت أقرؤها في اللیلة خمسین ستّین مرّة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۰۸، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

- خداوند یحیی بن معین را برای علم حدیث خلق کرد تا دست دروغگویان را روکرده و دروغ‌های آنان را آشکار کند.
- از زمان حضرت آدم علیه السلام تاکنون، هیچ‌کس به اندازه یحیی بن معین حدیث ننوشته است.
- یحیی بن معین با دست‌های خودش یک ملیون حدیث نوشت.
- مردم در حدیث جیره‌خوار یحیی بن معین بوده و سر سفره او نشسته‌اند.[1]

در مورد اخلاق و رفتار پسندیده یحیی بن معین همین بس که زیبایی کنیزی او را شیفته خودکرده و به هذیان‌گویی دچار می‌شود[2] و در ماجرای «قدیم یا حادث بودن

۱. «خلف لإبنه يحيى ألف ألف درهم و خمسين ألف درهم، فأنفقه كلّه على الحديث، حتّى لم‌يبق له نعل يلبسه» و «السماع مع يحيى بن معين شفاء لما في الصدور» و «كتبتُ بيدي هذه ستمائة ألف حديث» و «أظنّ أنّ المحدثين قدكتبوا له ستمائة ألف و ستمائة ألف» و «خلف من الكتب مائة قمطر و ثلاثين قمطراً و أربعة حباب شرابية مملوءة كتباً» و «هاهنا رجل خلقه الله لهذا الشأن، يظهر كذب الكذابين» و «لانعلم أحداً من لدن آدم كتب من الحديث ماكتب يحيى بن معين» و «كتبت بيدي ألف ألف حديث» و «الناس عيال في الحديث على يحيى بن معين». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۱۷۸، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۴۸۴؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۴۸ ـ ۱۷۳، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۵، ص ۲۷۰، باب المیم و الراء؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۲۰ ـ ۲۳۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۴۰۵، شرح حال یحیی بن معین، ش ۵۳۰؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۹۱ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۷۱ ـ ۹۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۴ ـ ۱۵، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۳۷ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۰۴ ـ ۴۱۳، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

۲. «قال حسين بن فهم: سمعتُ ابن‌معين يقول: كنتُ بمصر، فرأيتُ جارية بيعت بألف دينار، ما رأيت أحسن منها، صلّى الله عليها. فقلت له: يا أبازكريا! مثلك يقول هذا؟ قال: نعم، صلّى الله عليها و على كلّ مليح». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۸، ص ۱۶۶، شرح حال یحیی بن معین، ش ۸۴۵۷؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۲۳۱، شرح حال یحیی بن معین، ش ۷۵۲۰؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۱۷، ص ۴۱۰، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

قرآن کریم» از ترس جان خود، تقیه کرده و حادث بودن کلام خدا را پذیرفته و احمد بن حنبل را همراهی نمی‌کند.[۱]

وی همان کسی است که حدیث «نظر النّبیّ ﷺ إلی علیّ علیه‌السلام، فقال: أنت سیّد فی الدنیا، سید في الآخرة و من أحبّك فقد أحبّني و حبيبي حبيب الله و عدوّك عدوّي و عدوّي عدوّ الله و الويل لمن أبغضك من بعدي» را انکار کرده و به راوی آن اهانت می‌کند و می‌گوید: «مَن هذا الكذّاب النيسابوري الذي حدث عن عبدالرزاق بهذا الحديث».[۲]

## ابوزرعه رازی

عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فَرّوخ معروف به ابوزرعه رازی در سال ۱۹۰ یا ۲۰۰ هجری قمری به دنیا آمده و در روز دوشنبه آخر ذی‌الحجه سال ۲۶۴ هجری قمری در ری از دنیا رفته است.

حنابله و سلفیان ابوزرعه رازی راکه از معاصرین احمد بن حنبل به شمار می‌رود، جزو علمای حنابله ذکر کرده و در مورد وی نیز به غلو پرداخته‌اند.

### غلو در حفظ و علم ابوزرعه

- ابوزرعه رازی هفت صد هزار حدیث حفظ بود.[۳]
- هنگامی که ابوزرعه رازی به بغداد مسافرت کرد، احمد بن حنبل برای استفاده

---

۱. «و كان يركب البغلة و يتجمل، فأجاب في المحنة خوفاً على نفسه»، «كان يحيى رحمه‌الله من أئمة السنّة، فخاف من سطوة الدولة و أجاب تقيّة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۸۷، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۷، ص ۴۱۱، حوادث و وفیات ۲۳۳ هجری قمری، شرح حال یحیی بن معین، ش ۴۹۵.

۲. علامه شوشتری، قاموس الرجال: ج ۱، ص ۳۸۹ـ ۳۹۰، شرح حال احمد بن الازهر، ش ۲۸۸.

۳. «قيل إنّه كان يحفظ سبعمائة ألف حديث». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۴۰، حوادث ۲۶۴ هجری قمری.

بهتر و بیشتر از ابوزرعه رازی نمازهای نافله را ترک‌کرد و به خواندن نمازهای واجب اکتفاکرد.[۱]

- احمد بن حنبل حفاظ حدیث را چهار نفر دانسته و ابوزرعه را یکی از این چهار نفر ذکرکرده است.[۲]
- احمد بن حنبل می‌گوید: حدود هفت صد هزار حدیثِ صحیح وجود دارد و ابوزرعه شش صد هزار از آن احادیث صحیح را حفظ‌کرده است.[۳]

---

۱. «قال عبدالله بن أحمد بن حنبل: لمّا ورد علينا أبوزرعة، نزل عندنا، فقال لي أبي: يا بني! قد اعتضت بنوافلي مذاكرة هذا الشيخ» و در روایت دیگری به همین مضمون این چنین آمده است: «لمّا قدم أبوزرعة نزل عند أبي، فكان كثير المذاكرة له، فسمعت أبي يوماً يقول: ما صلّيت غير الفرض، استأثرت بمذاكرة أبي‌زرعة على نوافلي». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۳۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۲۴، باب الراء و الألف؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۴۰، ص ۱۳، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۶۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۲۶، حوادث و وفيات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۴۰، حوادث ۲۶۴ هجری قمری؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۹۹، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۷، ص ۲۹، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

۲. «قال عبدالله بن أحمد بن حنبل لأبيه: يا أبتِ! من الحفاظ؟ قال: يا بني! شباب كانوا عندنا من أهل خراسان وقد تفرّقوا. قلت: من هم يا أبت؟ قال: محمد بن إسماعيل ذاك البخاري و عبيدالله بن عبدالكريم ذاك الرازي وعبدالله بن عبدالرحمن ذاك السمرقندي و الحسن بن شجاع ذاك البلخي». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۳۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۲۴، باب الراء و الألف؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۴۰، ص ۱۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۶، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۰، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۷۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸.

۳. «قال أحمد بن حنبل: صحّ من الحديث سبعمائة ألف حديث وكسر و هذا الفتى (يعني أبازرعة) قد حفظ ستمائة ألف حديث». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۲، شرح حال

←

- اسحاق بن راهویه می‌گوید: هر حدیثی که ابوزرعه آن را تایید نکند، حدیث صحیح و قابل اعتمادی نیست.[۱]
- ابوزرعه رازی می‌گوید: هر چیزی راکه گوشم می‌شنید، قلبم نیز آن را حفظ می‌کرد و به همین خاطر، هنگامی که در بازار بغداد راه می‌رفتم، وقتی صدای زنان آوازه‌خوان را می‌شنیدم، از ترس حفظ آن، دستم را روی گوشم می‌گذاشتم.[۲]
- ابوزرعه می‌گوید: تمام کتاب‌ها و مطالبی که از پنجاه سال قبل نوشته‌ام، در خانه‌ام موجود است. از زمانی که آن‌ها را نوشته‌ام هیچ‌یک از آن‌ها را مطالعه

---

← ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۲۴، باب الراء و الألف؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۱۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۶۹، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۲۷، حوادث و وفیات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۱، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۳۰، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

۱. «قال اسحاق بن راهویه: کلّ حدیث لایعرفه أبوزرعة لیس له أصل». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۲، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۲۴، باب الراء و الألف؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۱۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۶، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۶۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۲۰، ص ۱۲۸، حوادث و وفیات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۱، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۲۹، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

۲. «ما سمع أذني شیئاً من العلم إلّا وعاه قلبي و إنّي کنت أمشي في سوق بغداد، فأسمع من الغرف صوت المغنّیات، فأضع أصبعي في أذني، مخافة أن یعیه قلبي». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۲، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۱۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۳۰، حوادث و وفیات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۳۰، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

نکرده‌ام اما الآن می‌دانم که هر مطلبی در کدام کتاب و کدام ورق و کدام صفحه و کدام خط قرار دارد.[۱]

- ابن‌حبان بستی شافعی می‌گوید: ابوزرعه یکی از امامان دنیا در علم حدیث بود.[۲]
- ربیع، ابوزرعه را یکی از آیات و نشانه‌های خداوند دانسته و کسانی را که ابوزرعه را ترک کرده و برای یادگیری حدیث به مناطق دیگر می‌رفتند، مؤاخذه کرده است.[۳]
- محمد بن یحیی نیشابوری می‌گوید: مادامی که افرادی همچون ابوزرعه رازی در میان مسلمانان زندگی کنند، مسلمانان در خیر و سلامتی بوده و آسیبی به آنان نخواهد رسید.[۴]

---

۱. «إنّ في بيتي ما كتبته منذ خمسين سنة و لم‌أطالع منذ كتبته و إنّي أعلم في أيّ كتاب هو، في أيّ ورقة هو، في أيّ صفح هو، في أيّ سطر هو». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۲، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۱۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۳۰، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۱، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۳۰، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

۲. «كان أحد أئمة الدنيا في الحديث». ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۸، ص ۴۰۷، شرح حال ابوزرعه و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۳۰، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

۳. «قال فضلك الصائغ: دخلت على الربيع بمصر، فقال لي: من أين أنت؟ قلت: من أهل الري أصلحك الله! من بعض شاكردي أبي‌زرعة. فقال: تركتَ أبازرعة و جئتني! إنّ أبازرعة آية و إنّ الله عزّوجلّ إذا جعل إنساناً آية، أبانه من شكله حتّى لايكون له ثان». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۰، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۰، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۶، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۷۴، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۲۹، حوادث و وفیات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰.

۴. «لايزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل أبي‌زرعة». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۲، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۷۴، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸.

حنابله و سلفیان در معرفی ابوزرعه رازی مطالب دیگری نیز به عنوان مناقب و فضائل وی ذکر کرده‌اند.

- ابوزرعه رازی صد هزار حدیث از ابراهیم فراء و صد هزار حدیث از عبدالله بن ابی‌شیبه نوشته است.
- وی ده هزار حدیث در علم قراءت قرآن و تفسیر حفظ بود.
- هیچ شخصی حافظ‌تر از ابوزرعه از روی پل عبور نکرده است.
- در میان حفاظ ابوزرعه رازی به احمد بن حنبل شبیه است.
- ابوزرعه رازی امام بود.
- ابوزرعه در دنیا از دنیا معروف‌تر و شناخته شده‌تر است.[۱]

**خداوند ابوزرعه را تصدیق کرده و او را وارد بهشت می‌کند**

أ) محمد بن مسلم بن واره می‌گوید: ابوزرعه رازی را در خواب دیدم و از وضعیت او سؤال کردم. ابوزرعه رازی پس از حمد و سپاس خداوند، پاسخ داد: مرا در مقابل خداوند حاضر کردند. خداوند خطاب به من فرمود: ای عبیدالله! چرا در مورد بندگان من زیاد حرف زدی؟

گفتم: آنان دین تو را خوار و ذلیل کرده بودند.

خداوند نیز حرف مرا تصدیق کرد و چیزی نگفت.

پس از من، طاهر خلقانی را در پیشگاه خداوند حاضر کردند. من از طاهر خلقانی به خداوند شکایت کردم. خداوند دستور داد او را صد ضربه شلاق بزنند و سپس دستور حبس و زندانی شدن او را صادر کرد و به ملائکه دستور داد. مرا نیز در بهشت

۱. «کتبتُ عن رجلین مائتي ألف حدیث، کتبتُ عن ابراهیم الفراء مائة ألف حدیث و عن ابن‌ابي‌شیبة عبدالله مائة ألف حدیث» و «أنا أحفظ في القراءات عشرة آلاف حدیث» و «ما جاوز الجسر أفقه من اسحاق بن راهویه و لا أحفظ من أبي‌زرعة» و «جمع الحفظ و التقوی و الورع و هو یشبه بأبي‌عبدالله أحمد بن حنبل» و «أبوزرعة إمام» و «إنّ أبازرعة أشهر في الدنیا من الدنیا». به منابع مذکور مراجعه شود.

نزد سفیان ثوری، مالك و احمد بن‌حنبل ببرند.[۱]

ذهبی سلفی از مضمون این رؤیا به وجد آمده و با تشبیه سند آن به خورشید، به تصحیح و تأیید آن می‌پردازد.[۲]

**ب**) ابوالعباس مرادی می‌گوید: ابوزرعه را در خواب دیدم و از وضعیت وی پرسیدم. پاسخ داد: خداوند را ملاقات کردم. خداوند به من فرمود: ای ابوزرعه! به دستور من اطفال را که هیچ زحمتی برای دین من نکشیده‌اند، به بهشت می‌برند. جایگاه کسانی که مانند تو برای حفظ سنن و قوانین الهی زحمات زیادی کشیده‌اند، روشن است. هر کجای بهشت را که می‌خواهی انتخاب کن.[۳]

**ج**) ابوالعباس واعظ رازی می‌گوید: شخصی ابوزرعه را در خواب دید و از

---

۱. «یقول محمد بن مسلم بن وارة: رأیت أبازرعة في المنام، فقلت له: ما حالك یا أبازرعة؟ قال: أحمدالله علی الأحوال کلّها، إنّي حضرت، فوقفت بین یدي الله تعالی، فقال لي: یا عبیدالله! لِمَ تذرّعت (في) القول في عبادي؟ قلت: یا ربّ! إنّهم خاذلوا (حاولوا) (حاربوا) دینك. فقال: صدقتَ، ثمّ أُتي بطاهر الخُلقاني، فاستعدیتُ علیه إلی ربّي تعالی، فضُرب الحدّ مائة، ثمّ أمر به إلی الحبس، ثمّ قال: ألحقوا عبیدالله بأصحابه: بأبي‌عبدالله و أبي‌عبدالله و أبي‌عبدالله، سفیان الثوري و مالك بن أنس و أحمد بن حنبل». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۶، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۳۳، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۷۵ ـ ۷۶ و ۸۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۳۱، حوادث و وفیات ۲۶۴ هجری قمری، شرح حال ابوزرعه، ش ۱۰۰ و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۹، ص ۲۵۶، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۷۴۹۳.

۲. «قلت: إسنادها کالشمس». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۸۵، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸.

۳. «قال أبوالعباس المرادي: رأیت أبازرعة في المنام، فقلت: یا أبازرعة! ما فعل الله بك؟ فقال: لقیت ربّي تعالی، فقال لي: یا أبازرعة! إنّي أوتي بالطفل، فآمر به إلی الجنّة، فکیف بمن حفظ السنن عن عبادي؟ تبوأ من الجنّة حیث شئت». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۱، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۱۴۹، حوادث ۲۶۴ هجری قمری.

وضعیت وی جویا شد. وی در پاسخ گفت: در مقابل پروردگار ایستادم و به خداوند عرض کردم: من به خاطر حفظ دین تو دچار مشکلاتی شدم و از ناحیه مردم مورد آزار و اذیت قرار گرفتم. خداوند فرمود: چرا بندگانم را به من واگذار نکردی و خودت پیش من نیامدی؟[1]

**ملائکه آسمان به ابوزرعه اقتدا می‌کنند**

**أ)** ابراهیم بن حرب عسکری، ابوزرعه را در خواب می‌بیند. ابوزرعه در آسمان چهارم مشغول نماز است و ملائکه به او اقتداکرده و پشت سر او نماز می‌خوانند. از ابوزرعه می‌پرسد: چه چیزی باعث رسیدن به این مقام و منزلت شد؟

ابوزرعه در جواب می‌گوید: هنگام رفتن به رکوع و برخاستن از رکوع، دست‌های خود را بالا می‌آوردم و همین عمل باعث رسیدن من به این مقام و منزلت شد.[2]

ابن‌عساکر دمشقی شافعی عین همین خواب را از یزید بن مخلد طرسوسی نقل می‌کند.[3]

**ب)** حفص بن عبدالله می‌گوید: علاقه شدیدی به ملاقات ابوزرعه و استفاده از محضر او را داشتم اما این امر برایم میسر نشد. بعد از وفات ابوزرعه به ری مسافرت کردم. در خواب ابوزرعه را مشاهده کردم که در آسمان دنیا مشغول نماز است و ملائکه نیز به او اقتداکرده‌اند. با تعجب پرسیدم: ابوزرعه تو هستی؟

گفت: بله.

---

۱. «رئي أبوزرعة في النوم، فقيل: ما فعل الله بك؟ قال: وقفني بين يديه، فقلت: يا ربّ! لقد أوذيت فيك. فقال: هلا تركتَ خلقي علَيّ و أقبلتَ أنت علَيّ». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰.

۲. «ذكر ابراهيم بن حرب العسكري أنّه رأى أبازرعة الرازي و هو يؤمّ الملائكة في السماء الرابعة، فقلت: بِمَ نلتَ هذه المنزلة؟ قال: برفع اليدين في الصلاة عند الركوع و عند الرفع منه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۷۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۸.

۳. ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۷، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰.

پرسیدم: چه چیزی تو را به این جایگاه رسانده است؟

پاسخ داد: من یک ملیون حدیث با دست‌هایم نوشته‌ام و در تمامی آن‌ها به پیامبر اکرم ﷺ صلوات و درود فرستاده‌ام و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هرکس یک صلوات و درود بر من بفرستد، خداوند ده صلوات و درود بر او می‌فرستد.[1]

### توصیه حضرت خضر علیه‌السلام به ابوزرعه

یکی از نزدیکان ابوزرعه رازی به نقل از ابوزرعه می‌گوید: در دوران جوانی صبح زود برای یادگیری حدیث از منزل خارج شده و در جلسات علمای حدیث حاضر می‌شدیم. در یکی از روزها هنگام رفتن به جلسه درس و یادگیری حدیث، در میان راه با پیرمردی که ریش‌هایش را حنا زده بود، برخورد کردم. پیرمرد به من سلام کرد. من نیز جواب سلامش را دادم. پیرمرد مرا خطاب کرده و گفت: ای ابوزرعه! در آینده به جایگاه بزرگ و رفیعی خواهی رسید اما توصیه می‌کنم از رفت و آمد با اُمرا بپرهیز. من نیز توصیه او را شنیدم و از هم جدا شدیم. سال‌های زیادی از این ماجرا گذشت. من به دوران پیری رسیده بودم و توصیه آن پیرمرد را نیز فراموش کرده بودم. روزی صبح زود برای مطرح کردن مشکلی، راهی خانه یکی از اُمرا شدم. ناگهان در مکانی که سال‌ها قبل پیرمرد را دیده بودم با همان پیرمرد مواجه شدم. پیرمرد در حالی که عصبانیت و ناراحتی در چهره‌اش موج می‌زد، به من سلام کرده و گفت: مگر تو را از رفت و آمد با امرا نهی نکردم؟ پیرمرد پس از گفتن این جمله، از من روی گردانده

---

۱. «قال حفص بن عبدالله: اشتهیت أن أرحل إلی أبي‌زرعة الرازي، فلم‌یقدر لي، فدخلت الري بعد موته، فرأیته في النوم یصلّي في سماء الدنیا بالملائکة، فقلت: عبیدالله بن عبدالکریم؟ قال: نعم! قلت: بم نلت هذا؟ قال: کتبتُ بیدي ألف ألف حدیث، أقول فیها عن النّبيّ ﷺ و قد قال النّبيّ ﷺ: من صلّی عليّ صلاة صلّی الله علیه عشراً». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۳۶، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۰۱، شرح حال ابوزرعه، ش ۲۷۱. ابن‌عماد حنبلی همین خواب را از ابوالعباس نقل می‌کند. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۱۴۹، حوادث ۲۶۴ هجری قمری.

و غایب شد. هر چه نگاه کردم، چیزی ندیدم. مثل این که زمین دهن باز کرده و او را بلعیده بود. به دلم خطور کرد که این پیرمرد حضرت خضر ؊ بود. از وسط راه برگشتم و از آن زمان به بعد رفت و آمد خود با امرا را قطع کردم.[۱]

### دشمنی با ابوزرعه نشانه بدعت و کفر

ابوحاتم رازی می‌گوید: اگر کسی با ابوزرعه رازی دشمنی داشته و او را دوست نداشته باشد و از او بدگویی کند، از اهلِ بدعت بوده و مسلمان نیست.[۲]

## علی بن موفق

ابوالحسن علی بن موفق یکی دیگر از علمای حنابله است که در سال ۲۶۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است. حنابله در معرفی وی نیز با نقل خواب‌های دروغ و انتشار آن در میان مردم به غلو پرداخته‌اند.

نمونه هایی از غلو سلفیان و حنابله در مورد علی بن موفق را ذکر می‌کنیم.

---

۱. «كنّا نبكّر بالأسحار إلى مجالس الحديث، نسمع من الشيوخ، فبينا أنا يوماً من الأيّام قد بكرت وكنت حدثاً إذ لقيني في بعض طرق الري في موضع قد سمّاه أبي و نسيته أنا شيخٌ مخضوبٌ بالحِنّاء، فيما وقع لي، فسلّم عليّ، فرددت عليه السلام، فقال لي: يا أبازرعة! سيكون لك شأن و ذكر، فاحذر أن تأتي أبواب الأمراء، ثمّ مضى الشيخ و مضى لهذا الحديث دهر و سنين كثيرة و صرتُ شيخاً كبيراً و نسيتُ ما أوصاني به الشيخ وكنت أزور الأمراء و أغشى أبوابهم، فبينا أنا يوماً و قد بكرت أطلب دارالأمير في حاجة عرضت لي إليه، فإذا أنا بذلك الشيخ الخضيب بعينه، في ذلك الموضع، فسلّم عليّ كهيئة المغضب و قال لي: ألم‌أنهك عن أبواب الأمراء أن تغشاها، ثمّ ولّى عنّي، فالتفتُ فلم‌أره و كأنّ الأرض انشقت، فابتلعته، فخيّل إليّ أنّه الخضر، فرجعت من وقتي، فلم‌أزر أميراً ولاغشيت بابه و لاسألته حاجة حتّى تكون له الحاجة، فيركب إليّ، فربّما أذنت له و ربّما لم‌آذن له على قدر ما ينفق». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۴۰، ص ۲۴، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰.

۲. «إذا رأيتَ الرازي و غيره ينتقص أبازرعة فاعلم أنّه مبتدع». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۰، ص ۳۲۹، شرح حال ابوزرعه، ش ۵۴۶۹؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۲۳، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۵۶۰؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۲۲۸، شرح حال ابوزرعه، ش ۴۲۴۴ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۷، ص ۳۰، شرح حال ابوزرعه رازی، ش ۶۲.

**خداوند علی بن موفق را دوست داشته و به خانه خود دعوت کرده است**

علی بن موفق می‌گوید: شبی در مسجدالحرام، خطاب به خداوند عرض کردم: خدایا! چرا مرا نمی‌پذیری و برمی‌گردانی؟ مرا خسته کردی! خدایا! جانم را بگیر و مرا راحت کن.

هنگامی که به خواب رفتم، خداوند را در خواب دیدم. خداوند به من فرمود: ای علی بن موفق! اگر خانه‌ای بسازی، چه کسی را دعوت می‌کنی؟ کسانی را که دوست داری؟ یا کسانی را که دوست نداری؟

گفتم: البته کسانی را که دوست دارم دعوت می‌کنم، نه کسانی که از آنان بدم می‌آید.

خداوند فرمود: ای علی بن موفق! من نیز تو را دوست داشتم و به خانه خود دعوت کردم.[1]

خطیب بغدادی شافعی روایت دیگری را به همین مضمون نقل می‌کند.[2]

**از جهنم نمی‌ترسید و طمعی نسبت به بهشت نداشت**

علی بن موفق پس از این که شصت بار به حج رفت، خطاب به خداوند گفت: خدایا! اگر به خاطر ترس از جهنم، تو را عبادت می‌کنم، مرا در آتش جهنم عذابم کن. اگر به خاطر طمع نسبت به بهشت، تو را عبادت می‌کنم، مرا از بهشت محروم کن.

---

۱. «قال علي بن الموفق: كنتُ ليلة في المسجد الحرام، فقلت: يا سيدي! كم تردّني؟ و كم تتعبني؟ اقبضني إليك وأرحني. فبينا أنا نائم إذ رأيتُ ربّ العزة عزّوجلّ في النوم، يقول لي: يا علي بن الموفق! أرأيت لو أنّك بنيتَ داراً مَن كنتَ تدعو إليها؟ مَن تُحبُّ، أم مَن تُكره؟ فقلت: لا، يا ربّ! بل من أحبّ. فقال عزّوجلّ: يا علي بن موفق! قد دعوناك إلى دارنا». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۰، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳؛ ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۲۳۳، شرح حال علی بن موفق.

۲. «قال علي بن الموفق: لمّا تمّ لي ستّون حجّة، خرجتُ من الطواف و جلستُ بحذاء الميزاب و جعلت أتفكر لاأدري إيش حالي عندالله و قد كثر ترددي إلى هذا المكان، قال: فغلبتني عيناي، فكأنّ قائلاً يقول: يا علي! أتدعو إلى بيتك إلّا إمرءاً تحبّه؟ قال: فانتبهتُ و قد سرى عنّي ما كنت فيه». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۲، ص ۱۱۱، شرح حال علی بن موفق، ش ۶۵۵۰.

خدایا! تو می‌دانی که من به خاطر دوست داشتن و علاقه نسبت به دیدار روی تو، تو را می‌پرستم. پس اجازه بده یک بار به روی تو نگاه کنم و پس از آن هر بلایی می‌خواهی بر سرم بیاور.[۱]

آری سخنان گهربار و ارزشمند حضرت علی و حضرت شعیب علیهما السلام[۲] را بدون اشاره به اصل و منبع سخن، به نام علمای خودشان ثبت می‌کنند!

ماجرای رفتن علی بن موفق به بهشت در خواب و دیدن مقام و جایگاه احمد بن حنبل، بشر بن حارث و معروف کرخی نیز در صفحات قبل گذشت.[۳]

---

۱. «أنّه حجّ ستّین سنة و قال: اللهم إن کنتَ تعلم أنّي أعبدك خوفاً من نارك، فعذبني بها و إن کنتَ تعلم أنّي أعبدك طمعاً في جنّتك، فاحرمنيها و إن کنتَ تعلم أنّي أعبدك حبّاً منّي لك و شوقاً إلی وجهك الکریم، فأبحنيه مرّة واصنع بي ما شئت». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۲، ص ۱۱۲، شرح حال علی بن موفق، ش ۶۵۵۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۱، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳؛ ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۲۳۳، شرح حال علی بن موفق.

۲. «و قال علیه السلام: ما عبدتك طمعاً في جنتك و لا خوفاً من نارك و لکن وجدتك أهلاً للعبادة، فعبدتك» ابن ابی‌جمهور احسائی: عوالي اللئالي: ج ۱، ص ۴۰۴، حدیث ۶۳ و «و قال في موضع آخر: إلهي! ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً في ثوابك و لکن وجدتك أهلاً للعبادة، فعبدتك». علامه مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۴۱، ص ۱۴، باب ۱۰۱، عبادته و خوفه علیه السلام، ذیل حدیث «إنّ قوماً عبدوا الله رغبة، فتلك عبادة التجار و إنّ قوماً عبدوا الله رهبة، فتلك عبادة العبید و إنّ قوماً عبدوا الله شکراً، فتلك عبادة الأحرار، حدیث ۴ و ج ۶۷، ص ۱۸۶، کتاب الإیمان و الکفر، باب ۵۳، النیّة و شرائطها و مراتبها، ذیل حدیث ۱. و «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: بکی شعیب علیه السلام من حبّ الله عزّوجلّ حتّی عمي، فردّ الله عزّوجلّ علیه بصره، ثمّ بکی حتّی عمي، فردّ الله علیه بصره، ثمّ بکی حتّی عمي، فردّ الله علیه بصره، فلمّا کانت الرابعة أوحی الله إلیه: یا شعیب! إلی متی یکون هذا؟ أبداً منك؟ إن یکن هذا خوفاً من النار، فقد آجرتك؟ و إن یکن شوقاً إلی الجنة، فقد أبحتك؟ فقال: إلهي و سیّدي! أنت تعلم أنّي ما بکیت خوفاً من نارك و لا شوقاً إلی جنتك و لکن عقد حبّك علی قلبي، فلست أصبر أو أراك. فأوحی الله جلّ جلاله إلیه: أمّا إذا کان هذا هکذا، فمن أجل هذا سأخدمك کلیمي موسی بن عمران». همان، ج ۱۲، ص ۳۸۰ ـ ۳۸۱، باب ۱۱ قصص شعیب علیه السلام، حدیث ۱، به نقل شیخ صدوق در علل الشرایع.

۳. «قال رأیت کأنّي دخلت الجنة، فإذا بثلاثة: رجلٌ قاعدٌ علی مائدة قد وکّل الله به ملکَین، فملك یُطعمه و ملك یُسقیه و آخر واقف علی باب الجنة، ینظر في وجوه قوم، فیُدخلهم الجنة و آخر واقف في وسط الجنة، شاخص

←

ظاهرا مشاهده مقام و جایگاه معروف کرخی در بهشت، باعث شده است تا علی بن موفق خداوند را این‌گونه خطاب قرار داده و چنین تقاضایی از خداوند داشته باشد.

### نامه‌ای از خداوند به علی بن موفق

علی بن موفق می‌گوید: روزی برای گفتن اذان از خانه خارج شدم. در مسیر راه کاغذی را مشاهده‌کردم. آن را برداشته و در مشت خود نگه داشتم. بعد از اذان و اقامه و خواندن نماز، کاغذ را باز کردم. در آن، چنین نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، ای علی بن موفق! با وجود داشتن پروردگاری همچون من، از فقر می‌ترسی؟[1]

### بخشنده‌تر از خداوند

علی بن موفق می‌گوید: بیش از پنجاه بار به حج رفتم و ثواب آن‌ها را به پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان، حضرت علی و پدر و مادرم تقدیم کردم. یک حج باقی مانده بود. به حجاج خانه خداکه در عرفات جمع شده بودند و مشغول راز و نیاز با خدا بودند، نگاه‌کردم و خطاب به خداوند گفتم: خدایا! اگر در میان این جمعیت کسی وجود داردکه حج او مقبول نیست، ثواب این حج را نیز به او تقدیم می‌کنم.

---

← ببصره إلی العرش، ینظر إلی الربّ تعالی. فقلت لرضوان: من هؤلاء؟ قال: الأوّل بشر الحافي، خرج من الدنیا و هو جائع عطشان و الواقف في الوسط هو معروف، عَبَدَ الله شوقاً للنظر إلیه، فأعطیه و الواقف علی باب الجنة فأحمد بن حنبل، أُمِر أن ینظر في وجوه أهل السنة، فیُدخلهم الجنة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۳۴۹، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۱، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳.

۱. «قال علي بن موفق: خرجتُ یوماً لأؤذن، فأصبتُ قرطاساً، فأخذتُه و وضعتُه في کمّي، فأذنتُ و أقمتُ و صلّیتُ، فلمّا صلّیتُ قرأتُه، فإذا مکتوب فیه: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، یا علي بن موفق! تخاف الفقر و أنا ربّك؟». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۲، ص ۱۱۲، شرح حال علی بن موفق، ش ۶۵۵۰؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۱، شرح حال علی بن موفق، ش ۳۲۳؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۰، ص ۱۳۹، حوادث و وفیات ۲۶۵ هجری قمری، شرح حال علی بن موفق، ش ۱۰۷ و ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۲۳۳، شرح حال علی بن موفق.

علی بن موفق می‌گوید: آن شب در مزدلفه ماندم. خداوند را در خواب دیدم. خداوند فرمود: ای علی بن موفق! آیا از من هم بخشنده‌تری؟ تمامی کسانی که در عرفات بودند و چندین برابر آنان را بخشیدم و شفاعت تک‌تک آنان درباره خانواده، نزدیکان و همسایگانشان را پذیرفتم. من اهل تقوی و مغفرت هستم.[۱]

### شسته شدن پاهای علی بن موفق توسط حورالعین

علی بن موفق می‌گوید: در یکی از سال‌ها سوار بر مرکب، عازم حج شدم. در میان راه با حجاجی که پیاده عازم حج بودند، مواجه شدم. به دلم افتاد که من هم از مرکب پیاده شوم و آنان را همراهی کنم. از مرکب پیاده شدم و یکی از حجاج پیاده را سوار مرکب خودم کردم. پس از مدتی پیاده‌روی، جهت استراحت توقف نموده و خوابیدیم. در خواب دیدم که کنیزانی با طشت‌های طلا و آفتابه‌های نقره‌ای پای حجاجی را که پیاده عازم حج هستند، می‌شویند. پای همه حجاج پیاده را شستند و نوبت به من رسید. یکی از کنیزان به دیگری گفت: این شخص مرکب دارد و جزو حجاج پیاده نیست اما کنیز دیگر نپذیرفت و گفت: او نیز جزو حجاج پیاده است زیرا پیاده‌روی و همراهی حجاج پیاده را دوست داشت. پاهای مرا نیز شستند. از آن روز به بعد تمام دردهایی که در پاهایم احساس می‌کردم، از بین رفت.[۲]

---

۱. «قال علي بن موفق: حججتُ نيّفاً و خمسين حجّة، فجعلتُ ثوابَها للنّبيّ ﷺ و لأبي‌بكر و عمر و عثمان و عليّ و لأبويّ و بقيت حجّة، فنظرتُ إلى أهل الموقف بعرفات و ضجيج أصواتهم، فقلت: اللهم! إن كان في هؤلاء أحد لم تقبل حجّته، فقد وهبتُ له هذه الحجّة، ليكون ثوابها له. قال: فبتّ تلك الليلة بالمزدلفة، فرأيت ربّي عزّوجلّ في المنام، فقال لي: يا علي بن موفق! علَيَّ تَتَسَخَّى؟ قد غفرتُ لأهل الموقف و مثلهم و أضعاف ذلك وشفعتُ كلّ رجل منهم في أهل بيته و خاصّته و جيرانه و أنا أهل التقوى و أهل المغفرة». ابونعيم اصفهانى، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ج ۱۰، ص ۳۱۲، شرح حال على بن موفق، ش ۵۸۲؛ محمد بن ابى‌يعلى، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۲۳۲، شرح حال على بن موفق، ش ۳۲۳؛ صفدى شافعى، الوافي بالوفيات: ج ۲۲، ص ۱۶۵، شرح حال على بن موفق، ش ۱۸۷ و ابن‌جوزى، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۲۳۳، شرح حال على بن موفق.

۲. «قال علي بن موفق: حججتُ سنة من السنين في محمل، فرأيت رجالة، فأحببتُ المشي معهم، فنزلتُ

←

### رفتن علی بن موفق به عرش

احمد بن عبدالله حفار احمد بن حنبل را در خواب دیده و از وضـعیت او سـؤال می‌کند. احمد بن حنبل می‌گوید: خداوند مرا مورد لطف و محبت قرار داده و هـر آنـچه می‌خواستم به من داد. مرا نزدیک خود فرا خوانده و در نزدیکی خود اسکان داد.

احمد بن عبدالله بن حفار وضعیت علی بـن مـوفق را از احـمد بـن حـنبل جـویا می‌شود. احمد بن حنبل پاسخ می‌دهد: همین الآن از علی بن موفق جدا شدم. او قصد رفتن به عرش را داشت.[1]

### صحبت کردن خداوند با علی بن موفق

علی بن موفق می‌گوید: روز جمعه هنگام خارج شدن از مـنزل، هـمسرم از مـن چیزی خواست. در حالی که ناراحت بودم از منزل خارج شدم. ناگهان هاتفی صـدا زد: ای علی بن موفق! با وجود داشتن پروردگاری همچون من، ناراحتی؟[2]

---

← وأقعدتُ واحداً منهم في محملي و مشيتُ معهم، فتقدمنا إلى البريد و عدلنا عن الطريق، فنمنا، فـرأيتُ فـي منامي جواري معهنّ طُسُوت من ذهب و أباريق من فضّة، يغسلن أرجل المشاة، فبقيت أنا. فقالت إحـداهـن لصاحبتها: ليس هذا منهم، هذا له محمل. فقالت: بلى، هو منهم، لأنّه أحبّ المشـي مـعهم، فـغَسَلَتْ رجـلي، فذهب عنّي كلّ تعب كنتُ أجده». ابونعيم اصفهانی، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ج ١٠، ص ٣١٢، شرح حال علی بن موفق، ش ٥٨٢ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ١، ص ٢٣٢، شرح حال علی بن موفق، ش ٣٢٣.

١. «قال أحمد بن عبدالله بن حفار: رأيت أحمد بن حنبل في النوم، فقلت: يا أباعبدالله! مـا صـنع الله بك؟ قـال: حباني و أعطاني و قرّبني و أدناني. قال: قلت: علي بن الموفق، ما صنع الله به؟ قال: الساعة تركتُه في زلالي (زلال) يريد العرش». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ١٢، ص ١١٢، شرح حال علی بن موفق، ش ٦٥٥٠؛ محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ١، ص ٢٣٢، شرح حال علی بن موفق، ش ٣٢٣ و ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ١، ص ٢٣٣، شرح حال علی بن موفق.

٢. «قال علي بن موفق: خرجتُ يوم الجمعة إلى الرواح، فسألتني أهلي حاجة، فخرجتُ و أنا مغموم بها، فـهتف بي هاتف: يا ابن‌الموفق! تحزن و أنا لك؟». ابونعیم اصـفهانی، حـلية الأولـيـاء و طـبقات الأصـفياء: ج ١٠، ص ٣١٢، شرح حال علی بن موفق، ش ٥٨٢.

## ابراهیم حربی

ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشر در سال ۱۹۸ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۲۸۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته و در منزل خودش واقع در خیابان باب الأنبار دفن شده است.

وی یکی از ملازمان احمد بن حنبل بوده و حدود بیست سال با او مصاحبت داشته و از افکار او تبعیت کرده است.

دارقطنی او را در علم و زهد و ورع با احمد بن حنبل مقایسه کرده است.

حنابله و سلفیان در معرفی وی نیز به غلو پرداخته و مطالب غیر واقعی را بـه او نسبت داده‌اند.

### رازداری و قناعت ابراهیم حربی

ابراهیم حربی می‌گوید: مرد باید غم‌های خود را در درون خود نگه داشـته و بـه دیگران منتقل نکند. هیچ‌گاه تب و لرز خودم را به مادر، خواهر، هـمسر و دخـتران خودم اطلاع ندادم. چهل و پنج سال سردرد شدیدی داشتم ولی بـه هـیچ‌کس خـبر ندادم. بیست سال بود یک چشم خود را از دست داده بودم ولی کسی چیزی نفهمید. سی سال شب‌ها به دو قرص نان قناعت کرده بودم. یک ماه را با یک درهم و دو و نیم دانق سپری کردم و تمام هزینه یک ماه رمضان من، یک درهم و چهار و نیم دانق بود.[۱]

---

۱. «.. ما شكوت إلى أمّي و لا أختي و لا إلى امرأتي و لا إلى بناتي حُمّى قطّ وجدتها، الرجل هو الذي يدخل غمّه على نفسه و لا يغمّ عياله وكان بي شقيقة خمساً و أربعين سنة، ما أخبرت بها أحداً قطّ و لي عشرون سنة أبصر بفرد عين، ما أخبرت بها أحداً قطّ و أفنيت من عمري ثلاثين سنة برغيفين إن جاءتني بهما أمّي أو أختي أكلت و إلّا بقيت جائعاً عطشاناً إلى الليلة الثانية و أفنيت ثلاثين سنة من عمري برغيف في اليوم و الليلة إن جاءتني به امرأتي أو إحدى بناتي أكلته و إلّا بقيت جائعاً عطشاناً إلى الليلة الأخرى و الآن آكل نصف رغيف و أربع عشرة تمرة إن كان بَرنيا أو نيفاً و عشرين إن كان دَقَلاً و مرضت ابنتي، فمضت امرأتي، فأقامت عـندها شـهراً، فـقام ←

**رسیدن روزی از غیب برای ابراهیم حربی**

احمد بن سلیمان قطیعی می‌گوید: به فقر و تنگ‌دستی شدیدی مبتلا شده بودم. برای بیان وضعیت خودم نزد ابراهیم حربی رفتم. او مرا دلداری داده و گفت: ناراحت نباش. روزیِ انسان‌ها دست خداست. وی سپس ماجرایی از زندگی خودش را برایم تعریف کرد و گفت: فقر و تنگ‌دستی سختی به سراغ ما آمده بود. در منزل چیزی برای خوردن نداشتیم. همسرم به من اعتراض کرد و گفت: من و تو شاید بتوانیم این وضعیت را تحمل کنیم اما این دو طفل توان تحمل این وضعیت را ندارند. همسرم پیشنهاد فروش یا رهن بخشی از کتاب‌هایم را داد. به او گفتم: مقداری پول برای تهیه غذای بچه‌ها از دیگران قرض کن و امروز و امشب را به من فرصت بده. در اندرون خانه اتاقی بود که کتاب‌هایم در آن قرار داشت و من نیز در آن‌جا به نسخه‌برداری می‌پرداختم. همان شب ناگهان شخصی در زد. پرسیدم: کیستی؟

گفت: یکی از همسایه‌ها هستم.

گفتم: بیا داخل.

گفت: چراغ را خاموش کن تا بیایم.

چیزی روی چراغ انداختم تا نور آن خانه را روشن نکند و گفتم: بیا داخل.

آن شخص داخل شد و چیزی را در کنار من گذاشت و برگشت.

آن چه روی چراغ انداخته بودم، برداشتم تا اتاق روشن شود. با دستمال گران‌قیمتی مواجه شدم که علاوه بر غذاهای مختلفی که در آن قرار داشت، پانصد درهم

---

← افطاري في هذا الشهر بدرهم و دانقين و نصف و دخلت الحمام و اشتريت لهم صابوناً بدانقين، فقامت نفقة شهر رمضان كلّه بدرهم و أربعة دوانيق و نصف». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۶، ص ۳۱، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۳۰۵۹؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۷، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۸۶؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۶۷، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۱، ص ۱۰۲، حوادث و وفیات ۲۸۵ هجری قمری، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۱۰؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۸۴، حوادث ۲۸۵ هجری قمری.

نیز درون آن بود. همسرم را صدا زدم و گفتم: بچه‌ها را بیدار کن تا از آن چه درون دستمال بود، بخورند. زمانِ آمدن حجاج از خراسان بود. فردای آن شب، با آن پول‌ها قرض خود را دادم و دم درِ خانه نشستم. مردی که دو شتر کاغذ حمل می‌کرد و دنبال منزل ابراهیم حربی می‌گشت، نزد من آمد. گفتم: من ابراهیم حربی هستم. بار شترها را پایین گذاشت و گفت: این کاغذها را مردی از خراسان برای تو فرستاده است.

پرسیدم: اسمش چیست؟

گفت: قسم داده نام او را فاش نکنم.[1]

### آرزوی مرگ فرزند

ابراهیم حربی فرزندی داشت که در یازده سالگی تمام قرآن را حفظ کرده بود و بسیاری از مسائل فقه را یادگرفته بود اما آرزوی مرگ این طفل راکرده بود و او هم مرده بود. وقتی علت این آرزو را از ابراهیم حربی می‌پرسند، می‌گوید: خواب دیدم

---

۱. «قال أحمد بن سليمان القطيعي: أضقت إضاقة، فمضيت إلى ابراهيم الحربي لأبثه ما أنا فيه، فقال لي: لايضق صدرك، فإنّ الله من وراء المعونة و إنّي أضقت مرة حتّى انتهى أمري في الإضاقة إلى أن عدم عيالي قوتهم، فقالت لي الزوجة: هب أنّي أنا و إيّاك نصبر، فكيف نصنع بهاتين الصبيّتين؟ فهات شيئاً من كتبك حتّى نبيعه أو نرهنه، فضَنِنتُ بذلك و قلت: اقترضي لهما شيئاً و أنظريني بقيّة اليوم و الليلة و كان لي بيت في دهليز داري فيه كتبي، فكنت أجلس فيه للنسخ و النظر، فلمّا كان في تلك الليلة إذا داقّ يدقّ الباب، فقلت: من هذا؟ فقال: رجل من الجيران. فقلت: أدخل. فقال: أطفيء السراج حتّى أدخل، فكببت على السراج شيئاً و قلت: أدخل، فدخل و ترك إلى جانبي شيئاً و انصرف، فكشفت عن السراج و نظرت، فإذا منديل له قيمة و فيه أنواع من الطعام و كاغذ فيه خمسمائة درهم، فدعوت الزوجة و قلت: أنبهي الصبيان حتّى يأكلوا و لمّا كان من الغد قضينا ديناً كان علينا من تلك الدراهم و كان وقت مجيء الحاج من خراسان، فجلست على بابي من غد تلك الليلة، فإذا جمّال يقود جملين عليهما حملان ورقاً و هو يسأل عن منزل الحربي، فانتهى إليّ، فقلت: أنا ابراهيم، فحطّ الحملين و قال: هذان الحملان أنفذهما لك رجل من خراسان. فقلت: من هو؟ فقال: قد استحلفني أن لاأقول من هو». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۷ـ۸۸، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۸۶؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۶، ص ۳۲، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۳۰۵۹؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۶۸، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۱، ص ۱۰۳، حوادث و وفیات ۲۸۵ هجری قمری، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۱۰.

قیامت بر پا شده است. بچه‌هایی را مشاهده کردم که ظرف‌هایی از آب در دست داشتند و به بعضی آب می‌دادند. روزِ بسیار گرمی بود. به یکی از این بچه‌ها گفتم: کمی آب می‌خواهم. نگاهی به من کرد و گفت: تو پدر من نیستی. به تو آب نمی‌دهم. پرسیدم شما کیستید؟

گفت: ما بچه‌هایی هستیم که زودتر از پدرانمان از دنیا رفته‌ایم و الآن منتظر آنان هستیم تا بیایند و به آنان آب بدهیم. من نیز آرزو کردم: ای کاش فرزندم زودتر از من بمیرد.[1]

### زهد و بی‌اعتنایی به دنیا

أ) معتضد خلیفه عباسی[2] ده هزار درهم برای ابراهیم حربی فرستاد اما او درهم‌ها را نپذیرفت و برگرداند. معتضد دوباره درهم‌ها را فرستاد و گفت: اگر خودت نمی‌خواهی، بین همسایه‌ها تقسیم کن.

ابراهیم حربی گفت: ما خودمان را به جمع‌آوری مال دنیا مشغول نکردیم، به تقسیم کردن آن هم مشغول نمی‌کنیم. اگر خلیفه ما را راحت نگذارد، شهر را ترک کرده و از همسایگی او خواهیم رفت.[3]

---

۱. «قال محمد بن خلف وکیع: کان لإبراهیم الحربي إبن و کان له إحدی عشرة سنة، قد حفظ القرآن و لقّنه من الفقه شيئاً کثیراً، قال: فمات، فجئت أعزیه، قال: فقال لي: کنت أشتهي موت إبني هذا، قال: قلت: یا أبااسحاق أنت عالم الدنیا، تقول مثل هذا في صبيّ قد أنجب و لقّنته الحدیث و الفقه. قال: نعم، رأیت في النوم کأنّ القیامة قد قامت و کأنّ صبیاناً بأیدیهم قلال، فیها ماء، یستقبلون الناس یسقونهم و کأنّ الیوم یوم حار شدیدة حره، فقلت لأحدهم: اسقني من هذا الماء. قال: فنظر إليّ و قال: لست أبي، فقلت: إیش أنتم؟ فقال: نحن الصبیان الذین متنا في دار الدنیا، فخلفنا آباءنا نستقبلهم فنسقیهم الماء. قال: فلهذا تمنیت موته». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۶، ص ۳۷، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۳۰۵۹ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۹، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۸۶.

۲. ابوالعباس احمد بن موفق معروف به معتضد، در رجب سال ۲۷۷ به خلافت رسید و در سال ۲۸۹ در بغداد از دنیا رفت.

۳. «جاء رجل من أصحاب المعتضد إلی ابراهیم الحربي بعشرة آلاف درهم من عند المعتضد، یسأله عن

←

ب) ابراهیم حربی هزار دینارِ فرستاده شده توسط خلیفه را ردکرده و با اشاره به دوازده هزار جزوه و دست‌نوشته‌های خود، ارزش آن‌ها را بیش از دوازده هزار درهم تخمین زده و خود را فقیر و مستحق گرفتن دینارهای فرستاده شده توسط خلیفه، ندانسته است.[۱]

### استجابت دعای ابراهیم حربی در حق قاضی محمد بن یوسف

أ) قاضی اسماعیل بن اسحاق علاقه شدیدی به دیدن ابراهیم حربی داشت اما ابراهیم حربی به دیدن او نمی‌رفت و می‌گفت: به خانه‌ای که نگهبان و دربان داشته باشد وارد نمی‌شوم. علت نیامدن ابراهیم حربی را به اسماعیل بن اسحاق خبر دادند.

---

← أميرالمؤمنين أن يفرق ذلك، فردّه و انصرف الرسول، ثمّ عاد، فقال: إنّ أميرالمؤمنين يسألك أن تفرّقه في جيرانك. فقال له: عافاك الله! هذا مال لم‌نشغل أنفسنا بجمعه، فلانشغلها بتفرقته، قل لأميرالمؤمنين: إن تركتنا و إلّا تحولنا من جوارك». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۶، ص ۳۲، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۳۰۵۹؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۸، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۸۶؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۶۰، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۱، ص ۱۰۵، حوادث و وفیات ۲۸۵ هجری قمری، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۱۰ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۸۴، حوادث ۲۸۵ هجری قمری.

۱. «قال أبوالقاسم الجيلي (الختلي): اعتلّ ابراهيم بن اسحاق الحربي علّة حتّى أشرف على الموت، فدخلت عليه يوماً، فقال: يا أباالقاسم! أنا في أمر عظيم مع ابنتي، ثمّ قال لها: قومي و اخرجي إلى عمّك، فخرجتْ و ألقتْ على وجهها خمارها، فقال ابراهيم: هذا عمّك، كلّميه، فقالت لي: يا عمّ! نحن في أمر عظيم، لا في الدنيا و لا في الآخرة، الشهر و الدهر ما لنا طعام إلّا كسر يابسة و ملح و ربما عدمنا الملح و بالأمس قد وجّه إلينا المعتضد مع بدر بألف دينار، فلم يأخذها و وجّه إليه فلان و فلان، فلم يأخذ منها شيئاً و هو عليل، فالتفتَ الحربي إليها و تبسّم و قال: يا بنيّة! خفت الفقر؟ فقالت: نعم! فقال لها: انظري إلى تلك الراوية، فنظرت، فإذا كتب، فقال لها: هناك إثناعشر ألف جزء، لغة و غريب، كتبتُه بخطي، إذا متّ فوجّهي في كلّ يوم بجزء، تبيعينه بدرهم، فمن كان عنده إثناعشر ألف درهم فليس هو فقيراً». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۶، ص ۳۳، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۳۰۵۹؛ محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۸۸، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۸۶؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۶۹، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۸۴، حوادث ۲۸۵ هجری قمری.

وی گفت: درِ خانه‌ام را مانند درهای مسجد جامع باز می‌گذارم. هنگامی که ابراهیم حربی به منزل او آمد و کفش‌هایش را درآورد، قاضی محمد بن یوسف کفش‌های ابراهیم حربی را در دستمالی قرار داد. ابراهیم حربی هنگام خروج دنبال کفش‌های خود می‌گشت. محمد بن یوسف آن‌ها را از داخل دستمال بیرون آورد و به او داد. ابراهیم حربی در حقّ او دعاکرده و گفت: تو به علم احترام گذاشتی، خداوند گناهان تو را ببخشد.

وقتی قاضی محمد بن یوسف از دنیا رفت، شخصی او را در خواب دید و از وضعیت او پرسید. وی در جواب گفت: دعای ابراهیم حربی در حقّ من مستجاب شد و تمامی گناهان من بخشیده شد.[1]

ب) ذهبی سلفی ماجرای دیگری از استجابت دعای ابراهیم حربی در حق دو دوست را ذکر می‌کند.[2]

## جنید بن محمد قواریری

ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید، نهاوندی‌الاصل، حدود سال ۲۲۰ هجری قمری در بغداد متولد شده و در شوال ۲۹۸ هجری قمری، همزمان با شب نوروز، در بغداد از

---

۱. «كان إسماعيل بن اسحاق القاضي يشتهي رؤية ابراهيم الحربي و كان ابراهيم لايدخل عليه، يقول: لاأدخل داراً عليها بواب، فأخبر إسماعيل بذلك، فقال: أنا أدع بابي كباب الجامع، فجاء ابراهيم إليه، فلمّا دخل عليه خلع نعليه، فأخذ أبوعمر محمد بن يوسف القاضي نعليه و لفّهما في منديل دبيقي و جعله في كمّه و جرى بينهما علم كثير، فلمّا قام ابراهيم التمس نعليه، فأخرج أبوعمر النعل من كمّه، فقال له ابراهيم: غفرالله لك! كما أكرمت العلم، فلمّا مات أبوعمر القاضي رئي في المنام، فقيل له: ما فعل الله بك؟ فقال: أجيبت فيّ دعوة ابراهيم الحربي». حموی، معجم الأدباء: ج ۱، ص ۳۳، شرح حال ابراهیم حربی. ذهبی سلفی همین ماجرا را با کمی اختلاف، این‌گونه نقل می‌کند: «و يُروى أنّ أبااسحاق الحربي لمّا دخل على إسماعيل القاضي، بادر أبوعمر محمد بن يوسف القاضي إلى نعله، فأخذها، فمسحها من الغبار، فدعا له و قال: أعزّك الله في الدنيا و الآخرة. فلمّا توفي أبوعمر رئي في المنام، فقيل: ما فعل الله بك؟ قال: أعزّني في الدنيا و الآخرة بدعوة الرجل الصالح». سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۵۷، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳.

۲. ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۶۵ـ ۳۶۶، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۱۷۳.

دنیا رفت و در قبرستان شونیزیه واقع در غرب بغداد، کنار قبر دایی خود سری سقطی، به خاک سپرده شد.

وی که بنا به اعتراف خودش بیشترین بهره و استفاده را از اشعار یک زن آوازخوان برده است[۱]، مورد تکریم و تجلیل علمای حنابله و سلفیان قرار گرفته و در مورد او نیز به غلو پرداخته‌اند.

- ذهبی سلفی از او به عنوان «شیخ العارفین»، «قدوة السائرین»، «علم الأولیاء في زمانه» و «کان ممن برز في العلم و العمل» یاد می‌کند.[۲]
- ابن‌اثیر جزری شافعی او را «امام الدنیا في زمانه» معرفی می‌کند.[۳]
- جنید بن محمد پیامبر اکرم ﷺ را در خواب می‌بیند. پیامبر ﷺ از پشتِ سرِ جنید، بازوی جنید را گرفته و او را هل می‌دهد تا این‌که جنید را در مقابل و پیش روی خداوند نگه می‌دارد. وی تعبیر این خواب را از چند نفر از علما می‌پرسد و آنان این‌گونه تعبیر می‌کنند که تو پرچم‌دار علم شده و علم را تا دیدار با خداوند رهبری خواهی کرد.[۴]
- جنید بن محمد در سن بیست سالگی فتوا می‌داد.[۵]

---

۱. «ما انتفعتُ بشيء کانتفاعي بأبيات سمعتُها من جارية تغنّي بها في غرفة و هي تقول...». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۱۲۲، حوادث ۲۹۸ هجری قمری و ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۳۴۷، شرح حال جنید بن محمد، ش ۱۴۴.

۲. ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۲، ص ۱۱۸، حوادث و وفیات ۲۹۸ هجری قمری، شرح حال جنید بن محمد، ش ۱۴۳.

۳. ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاريخ: ج ۵، ص ۳۲، حوادث ۲۹۸ هجری قمری، ذکر عدة حوادث.

۴. «رأيتُ في المنام كأنّ النّبيّ ﷺ أخذ بعضدي من خلفي، فمازال يدفعني حتّى أوقفني بين يدي الله تعالى، فسألتُ جماعة من أهل العلم، فقالوا: إنّك رجل تقود العلم إلى أن تلقي الله تعالى». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۷، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹.

۵. «كنتُ أفتي في حلقة أبي ثور الكلبي الفقيه و لي عشرون سنة». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۷، ص ۲۴۲، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ←

- وی روزانه سیصد رکعت نماز می‌خواند و سی هزار بار تسبیح می‌گفت.[۱]
- خداوند مطالب را به قلب جنید بن محمد الهام می‌کرد و بر زبان او جاری می‌ساخت.[۲]
- ابوالقاسم کعبی در توصیف جنید بن محمد می‌گوید: هیچ‌گاه مانند او را ندیدم. خطبا و سخنرانان به خاطر زیبایی الفاظ او، فلاسفه به دلیل دقت و تعمق او و... در درس و جلسه سخنرانی او حاضر می‌شدند.[۳]

**پیامبر اکرمﷺ و تایید جنید بن محمد**

سَرِی سَقَطِی، دایی جنید بن محمد، به او پیشنهاد سخنرانی و موعظه مردم را داد اما جنید بن محمد خودش را شایسته این مقام ندانسته و پیشنهاد دایی خود را نپذیرفت. شب هنگام در عالم خواب، پیامبر اکرم ﷺ را خواب دید. پیامبر ﷺ به او فرمود: برای مردم سخنرانی کن و آنان را موعظه کن.

جنید بن محمد روز بعد به دیدار دایی خود رفت. دایی جنید بن محمد به او گفت: حرف مرا گوش نکردی تا این که رسول‌الله ﷺ به تو دستور داد.[۴]

---

← ج ۱۱، ص ۱۲۱، حوادث ۲۹۸ هجری قمری و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۶۷، شرح حال جنید بن محمد ش ۳۴و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۲، ص ۱۱۹، حوادث و وفیات ۲۹۸ هجری قمری، شرح حال جنید بن محمد، ش ۱۴۳.

۱. «کان ورده في كلّ يوم ثلاثمائة ركعة و ثلاثين ألف تسبيحة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۷، ص ۲۴۲، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۱۲۱، حوادث ۲۹۸ هجری قمری و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۶۷، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۴.

۲. «إنّ الله هو الذي يجري ذلك على قلبي و ينطق به لساني و ليس هذا مستفاد من كتب و لا من تعلم». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۱۲۱، حوادث ۲۹۸ هجری قمری.

۳. «ما رأت عيناي مثله، كان الكتبة (يعني البلغاء) يحضرونه لألفاظه و الفلاسفة يحضرونه لدقة معانيه و المتكلمون يحضرونه لزمام علمه و كلامه بائن عن فهمهم و علمهم». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۷، ص ۲۴۳، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۶۷، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۴.

۴. «قال له خاله سري السقطي: تكلّم على الناس و كان في قلبي حشمة من الكلام على الناس، فإنّي كنت أتّهم ←

### ستایش شیطان از جنید بن محمد

جنید بن محمد شیطان را در خواب دید و به او گفت: ای دزد! این جا چه کار داری؟
شیطان به تعریف جنید پرداخته و گفت: اگر همه مردم مثل تو بودند، دزد بودنِ من هیچ نفعی به حال من نداشت.[1]

### اطلاع جنید بن محمد از غیب

أ) شخصی به نام «خیر» می‌گوید: در خانه نشسته بودم. به دلم خطور کرد که جنید بن محمد پشت در است و باید در را باز کنم. با خود گفتم به این وسوسه‌ها اعتنا نکن. دوباره به دلم افتاد که جنید بن محمد پشت در است. باز اعتنا نکردم. بار سوم همین مطلب به من الهام شد. فهمیدم وسوسه نیست، بلکه حقیقت دارد. بلند شدم و در را باز کردم. ناگهان با جنید بن محمد مواجه شدم که پشت در ایستاده بود. به من سلام کرد و گفت: چرا بار اول که به دلت خطور کرد، در را باز نکردی؟[2]

---

← نفسي في استحقاقي ذلك، فرأيت ليلة في المنام رسول‌الله ﷺ و كانت ليلة الجمعة، فقال لي: تكلّم على الناس. فانتبهتُ و أتيتُ باب السري قبل أن أصبح، فدققت الباب. فقال لي: لم تصدقنا حتّى قيل لك، فقعدت في غد للناس بالجامع و انتشر في الناس أنّ الجنيد قعد يتكلّم على الناس، فوقف عليّ غلام نصراني متنكرا و قال: أيّها الشيخ! ما معنى قول رسول‌الله ﷺ اتّقوا فراسة المؤمن، فإنّه ينظر بنور الله. فأطرقتُ ثمّ رفعتُ رأسي و قلت: أسلِم، فقد حان وقت إسلامك، فأسلم الغلام». ابن‌خلكان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۳۴۷، شرح حال جنيد بن محمد، ش ۱۴۴ و ابن‌كثير دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۱۲۲، حوادث ۲۹۸ هجری قمری.

۱. «رأيتُ إبليس في النوم، فقلت: يا لص! إيش مقامك هاهنا؟ فقال: و إيش ينفعني قيامي لو أنّ الناس كلّهم مثلك ما نفعتني لصوصيّتي شيئاً». خطيب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۷، ص ۲۴۶، شرح حال جنيد بن محمد، ش ۳۷۳۹.

۲. «كنتُ يوماً جالساً في بيتي، فخطر لي خاطر أنّ أباالقاسم جنيداً بالباب، أخرج إليه، فنفيتُ ذلك عن قلبي وقلت: وسوسة، فوقع لي خاطر ثان يقتضي منّي الخروج أنّ الجنيد على الباب، فأخرج إليه، فنفيت ذلك عن سري، فوقع لي خاطر ثالث، فعلمت أنّه حق و ليس بوسوسة، ففتحت الباب، فإذا بالجنيد قائم، فسلّم عليّ ←

**ب** ) ابوعمرو بن علوان می‌گوید: برای تهیه جنسی به بازار رحبه رفته بودم. جنازه‌ای را می‌بردند. من نیز برای شرکت در نماز، جنازه را دنبال کردم. پس از نماز مانند بسیاری از مردم در گوشه‌ای ایستاده بودم تا جنازه را دفن کنند. بدون این‌که قصدی داشته باشم، چشمم به زنی که نقاب از چهره‌اش برداشته بود، افتاد. به او خیره شدم. بلافاصله استرجاع گفته و استغفار کردم. وقتی به خانه برگشتم یکی از کنیزان به من گفت: چرا صورتت سیاه شده است؟

به آیینه نگاه کردم. دیدم تمام صورتم سیاه شده بود. به اعمال آن روز خودم مراجعه کردم تا ببینم چه گناهی مرتکب شده بودم که باعث سیاه شدن صورتم شده بود. غیر از نگاه به آن زن، گناه دیگری مرتکب نشده بودم. خلوتی را انتخاب کردم و چهل روز از خداوند طلب مغفرت کردم. پس از چهل روز استغفار، به دلم خطور کرد که به دیدار استادم جنید بن محمد بروم. به بغداد آمدم و به حجره استاد رفتم و در زدم. جنید بن محمد فرمود: اباعمرو! داخل شو. تو در رحبه گناه می‌کنی و ما در بغداد برای تو طلب مغفرت می‌کنیم.[1]

## علی بن محمد بن بشار

ابوالحسن علی بن محمد بن بشار متوفای ۳۱۳ هجری قمری، یکی دیگر از علمای

---

← وقال: يا خير! ألا خرجتَ مع الخاطر الأوّل؟». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۷، ص ۲۴۷، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹.

۱. «يقول (أبوعمرو بن علوان): خرجتُ يوماً إلى سوق الرحبة في حاجة، فرأيت جنازة، فتبعتُها لأصلّي عليها و وقفت حتّى يدفن الميت في جملة الناس، فوقعت عيني على إمرأة مسفرة من غير تعمّد، فلحجت بالنظر و استرجعت و استغفرت الله و عُدت إلى منزلي، فقالت لي عجوز لي: يا سيدي! ما لي أرى وجهك أسود؟ فأخذت المرآة، فنظرت فإذا وجهي أسود، فرجعت إلى سري أنظر من أين دهيتُ، فذكرت النظرة، فانفردت في موضع أستغفر الله و أسأله الإقالة أربعين يوماً، فخطر في قلبي أن زُر شيخك الجنيد، فانحدرتُ إلى بغداد، فلمّا جئت الحجرة التي هو فيها، طرقتُ الباب، فقال لي: ادخل يا أباعمرو! تذنب بالرحبة و نستغفر لك ببغداد». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۷، ص ۲۴۷، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۱۲۸، شرح حال جنید بن محمد، ش ۱۵۷.

حنابله است که به زهد معروف می‌باشد. حنابله در مورد وی نیز غلو کرده و مطالب غیر واقعی و کرامات جعلی و دروغینی را برای وی نقل می‌کنند.

نمونه‌هایی از غلو حنابله در حق ابن‌بشار را ذکر می‌کنیم.

- علی بن محمد بن بشار در طول سی سال، حرفی را که مجبور به معذرت خواهی از آن شود، نزده است.[1]
- چهل سال است که کسی نمی‌داند روزیِ من از کجاست و چگونه امرار معاش می‌کنم و چهل سال است که از کسی غیر از خدا، چیزی نخواسته‌ام.[2]
- ابن‌بشار جلسه درس و سخنرانی خود را با آیه ﴿ **وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ** ﴾[3] شروع می‌کرد. در یکی از جلسات درس، هنگامی که ابن‌بشار این آیه را خواند، شخصی بلند شد و او را قسم داد و پرسید: آن چه می‌خواهی چیست؟

ابن‌بشار گفت: از چهل سال قبل، من این جمله را گفته‌ام ولی هیچ‌کس چنین سؤالی از من نکرده بود. خداوند می‌داند که من در دنیا و آخرت غیر از خودش هیچ چیز دیگری نمی‌خواهم.[4]

---

۱. «أعرف رجلاً منذ ثلاثين سنة ما تكلّم بكلمة يعتذر منها». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۲، ص ۶۶، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۶۴۶۲ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۵۷، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۲. «من قال لكم من أهل الأرض إنّه يعرف مطعم ابن‌بشار منذ أربعين سنة، فقد كذب و من قال لكم إنّ لإبن‌بشار حاجة إلى مخلوق منذ أربعين سنة، فقد كذب أو قال لكم أحد من أهل الأرض إنّ ابن‌بشار منذ أربعين سنة سأل مخلوقاً حاجة منذ أربعين سنة، فقد كذب». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۵۹، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۳. سوره هود، آیه ۷۹.

۴. «كان يفتتح مجلسه إذا أراد أن يتكلّم بقوله عزّوجلّ: ﴿ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴾، فقام إليه رجل، فقال له: رضي‌الله عنك! و ما الذي تريد؟ فقال له: و ما حملك على المسألة عن ذلك و أنا أقول ذلك منذ أربعين سنة، فما سألني أحد عنه؟ فأقسم عليه، فقال: هو يعلم أنّي ما أريد في الدنيا و الآخرة سواه». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۰، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

**شاخصی برای شناخت اهل سنت**

هر بغدادی که علی بن محمد بن بشار و ابومحمد بربهاری را دوست داشته باشد از اهل سنت می‌باشد.[۱]

**اطلاع از غیب و درون افراد**

ابن‌بشار علم غیب داشت و از درون و باطن افراد آگاه بود و از مطالبی که به ذهن افراد خطور می‌کرد، اطلاع داشت.

أ) ابن‌علیک زیات می‌گوید: مدتی زندگی بر من سخت شده بود. با ناراحتی در غرفه نشسته و به فکر فرو رفته بودم. ناگهان ابن‌بشار مرا صدا زد و پیش خود فرا خواند. هنگامی که نزد او رفتم، گفت: دنیا ارزش این ناراحتی شدید را ندارد. آیا به خاطر فقر و تنگ‌دستی این‌قدر ناراحتی؟

گفتم: بله.

گفت: انسان نباید به خاطر فقر و تنگ‌دستی این مقدار ناراحت باشد. هر چه لازم داری بردار و کفش‌هایت را نیز بپوش و از کنار رودخانه برو تا آنچه خداوند برای تو مقدر کرده است، به تو برسد. آن را بگیر و خدا را شکر کن.

من از حرف‌های ابن‌بشار شگفت‌زده شده و متحیّر مانده بودم اما قدرت مخالفت با حرف‌های او را نیز نداشتم. از غرفه خارج شدم و در حالی که به یاد خدا بودم، از کنار رودخانه به راه افتادم، تا این‌که به پل بالایی رسیدم. ناگهان مردی مرا صدا زد. نزدیکش شدم. چهل درهم و مقداری کاغذ به من داد و از من خواست تا کتابی را برایش نسخه‌برداری کنم. پس از گرفتن درهم‌ها و کاغذها به غرفه برگشتم. همین‌که به غرفه رسیدم، ابن‌بشار مرا صدا زد و گفت: چهل درهم و کاغذها را گرفتی؟

---

۱. «إذا رأيت البغدادي يحبّ أباالحسن بن بشار و أبامحمد البربهاري فاعلم أنّه صاحب سنة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۲، ص ۶۷، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۶۴۶۲ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۵۸، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

بدون این که من به او چیزی گفته باشم، تمام ماجرا را شرح داد و در پایان گفت: اگر کمی صبر می‌کردی این چهل درهم به در غرفه تو می‌آمد.[۱]

**ب**) احمد برمکی یکی از شاگردان ابن‌بشار می‌گوید: ابن‌بشار در پایان جلسه درس خود یک بار ذکر «لا إله إلّا الله» را می‌گفت و سپس آیات: ﴿ **وَ ذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَـٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ أَن لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ* فَاسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَ نَجَّيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ وَ كَذَٰلِكَ نُنْجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ** ﴾[۲] را خوانده و پس از آن، چند دعا می‌کرد و در پایان، ده مرتبه «یا ربّ» می‌گفت. هنگامی که استاد به ذکر «یا ربّ» می‌رسید، هر بار که جمله «یا ربّ» را می‌گفت، من نیز در دل و به آرامی می‌گفتم: خدایا روزی مرا زیاد کن و گرفتاری‌ها و مشکلات مرا برطرف کن.

استاد مانند کسی که سخنان مرا می‌شنود، چند لحظه سکوت کرده و در پایان مانند کسی که سخنی را تصدیق کند، گفت: ها، ها و سپس با لحنی تند مرا سرزنش کرده و گفت: خجالت نمی‌کشی؟! خداوند منتظر است تا از او بهشت را تقاضا کنی، تا بهشت را به تو داده و از همه چیز بی‌نیازت کند و تو از خداوند دنیا را می‌خواهی و دنبال حل شدن مشکلات دنیا هستی؟ از خدا بهشت را بخواه تا از همه چیز بی‌نیاز شوی.

---

۱. «قال ابن‌عليك الزيات: أضقت في بعض الأوقات ضيقة شديدة، فجلست في غرفتي مغموماً مفكراً، فإذا الشيخ يناديني: ياعبدالله! و كان من غرفة ابن‌بشار إلى غرفتي طريق. قال: فأجبته، فقال: تعال. فمضيت إليه، فقال: إيش هذا الغمّ الشديد على الدنيا؟ أنت مضيق، أنت مضيق على الدنيا و ليس معك شيء؟ قلت: نعم، قال: فمن لم‌يكن معه شيء يغتمّ هذا الغمّ؟ فقال لي: خذ عليك ما تحتاج إليه و ألبس نعلك و امش على الشطّ إلى أن يلقاك رزقك، فخذه و اذكر الله. قال: فبقيت مفكراً في قوله إلّا أنّه لم‌يمكني مخالفته، فخرجت أذكر الله و لزمت الشطّ إلى أن وصلت إلى الجسر الفوقاني، فإذا برجل يناديني: يا عبدالله! فأجبته، فدفع إليّ أربعين درهماً و ورقاً، فقال: انسخ لي كتاباً سمّاه و أجلسني في سُماريّة و رجعت، فلمّا صعدت، ناداني ابن‌بشار: يا عبدالله! قلت: لبيك. قال: أخذت أربعين درهماً و من الورق كذا وكذا و قال لك: انسخ الكتاب الفلاني؟ قلت: نعم. قال: لو صبرت لجاءك إلى الباب». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۰، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۷ و ۸۸.

احمد برمکی می‌گوید: پیش استاد خجالت کشیدم و از این که استاد از خواسته‌های درونی من نیز باخبر شده بود، متحیر شده بودم.[۱]

**ج)** احمد برمکی ماجرای دیگری از علم غیب استادش را این‌گونه نقل می‌کند: عصر روز سه‌شنبه، بعد از نماز عصر، منتظر بودم تا بخشی از مسائل صالح (بن احمد بن حنبل) را پیش ایشان بخوانم. وقتی نگاهم به صورت استاد افتاد، دیدم مانند ماه، نورانی است. با خودم گفتم: نورانیت چهره استاد به خاطر این است که استاد سرش را تراشیده و پس از تراشیدن سر، به حمام رفته و خودش را تمیز کرده است. همین که این مطالب به ذهن من خطور کرد، استاد خطاب به من گفت: ای بی‌ادب! چرا این‌گونه فکر می‌کنی؟ سپس برای این که نشان دهد آن چه به فکر من خطور کرده بود، اشتباه است، کلاه را از سرش برداشت و دیدم که سرش را نتراشیده و نورانیت چهره او به خاطر تراشیدن سر و استحمام نیست.[۲]

---

۱. «حضرت مجلسه في يوم الأربعاء و جلست في أقصى الدار و كان يختم مجلسه يقول: «لا إله إلّا الله» ﴿ وَذَاالنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا ﴾ و يقول: أسألك بما سألك به عبدك الصالح ذوالنون إذ حبسته في بطن الحوت، فنادى في الظلمات: ﴿ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾، فقلت: و قولك الحق، ﴿ فَاسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾، اللهم فاستجب لنا كما استجبتَ له و نجّنا كما نجّيتَه و خلّصنا كما خلّصتَه برحمتك، إنّك أنت أرحم الراحمين، ثمّ يقول في أثر ذلك: يا ربّ، عشر مرات، فكان كلّما قال: يا ربّ، قلت أنا في نفسي: يا ربّ! أوسع عليّ و اصنع لي و فرّج عنّي مراراً، فإذا هو قد أنصت إلى السماء ساعة و هو يقول: ها، ها كالمستمع ما يقال له، ثمّ أقبل نحوي، فقال: ويحك! ما تستحيي؟ الجبار قد أقبل عليك لتسأله الجنة فيعطيك فيغنيك و أنت تسأله الدنيا فتقول: أوسع عليّ و اصنع لي؟ سله ويحك الجنة ليعطيك فيغنيك. فبقيتُ كالخجل، إذ لم يطلع على سرّى إلّا الله». محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۱، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۲. «كنت يوماً واقفاً بين يديه بعد العصر و كان يوم الثلاثاء و بيدي جزء من مسائل صالح لأقرأه عليه، فنظرت إلى وجهه يضيء كالقمر، فقلت في نفسي: غداً المجلس و أحسب أنّ أستاذنا قد حلق رأسه و أسخن له الماء، فاغتسل و تنظف، فلذلك وجهه قد أضاء، فلمّا أسررت ذلك في نفسي قال: إيش هذا الأدب؟ و بادر، فكشف رأسه، فإذا هو لم يحلق، ثمّ قال: أحسنوا الظن و احفظوا أسراركم، فخجلت إذ كاشفه الله بأمري». محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۱ـ۶۲، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

### شفای مریض به برکت دعای ابن‌بشار

احمد برمکی ماجرای دیگری از کرامات ابن‌بشار را این‌گونه نقل کرده و می‌گوید: روز چهارشنبه در جلسه درس استاد حاضر بودم. مردی آمده بود که فریاد می‌زد و کمک می‌خواست. او در حالی که دستش را روی سرش گذاشته بود و فریاد می‌زد، داخل جلسه درس استاد شد. ابن‌بشار علت ناله و فریاد وی را پرسید. آن مرد در جواب گفت: دستم فلج شده است و دکترها جوابم کرده‌اند و گفته‌اند: هیچ راهی جز قطعِ دست وجود ندارد و می‌خواهند دستم را قطع کنند.

استاد سرش را به سمت آسمان کرد و گفت: خدایا! بندگانِ تو (دکترها) بنده‌ات را ناامید کرده‌اند. تو او را ناامید نکن. سپس آن مرد را نزد خود فرا خواند و مطالبی را برای او خواند. آن مرد در جلسه بعدی در حالی که دستش کاملاً خوب شده بود، حاضر شد.[۱]

### برتری ابن‌بشار بر اویس قرنی

بربهاری یکی از علمای حنابله در مقام تعریف و تمجید از ابن‌بشار، مطلب اغراق‌آمیز دیگری را در مورد او گفته است. وی ابن‌بشار را از اویس قرنی برتر دانسته و می‌گوید: اگر به تعداد افراد قبیله مضر و ربیعه مورد شفاعت اویس قرنی قرار می‌گیرند، افرادی که مورد شفاعت ابن‌بشار قرار می‌گیرند بیش از این مقدار بوده و قابل شمارش نخواهند بود.[۲]

---

۱. «حضرت مجلسه یوم الأربعاء و قد جاء رجلٌ صارخٌ مستغیثٌ، فوسع له، فدخل إلیه و هو صارخ و یده علی رأسه، فقال له الشیخ: ما لك؟ فقال: یدي! یریدون أن یقطعوها، لأن الأکلة قد أکلتها، قد أیأسوني الأطبّاء و قالوا: لیس غیر قطعها. فرفع الشیخ رأسه إلی السماء و قال: إلهي! إنّ عبیدَك قد أیأسوا عبدك، فلاتؤیسه أنت، ثمّ قال له: تقدّم، فتقدّم، فقرأ علیه، فلمّا کان في المجلس الآخر حضر و یده في عافیة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۱، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۲. «إذا کان أویس القرني یدخل في شفاعته مثل ربیعة و مضر، فکم یدخل في شفاعة أبي‌الحسن ابن‌بشار». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۲، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

## ابومحمد بربهاری

حسن بن علی بن خلف معروف به بربهاری، متوفای ۳۲۹ هجری قمری، مسبب اصلی فتنه‌هایی که بین طوائف مختلف اهل سنت در بغداد رخ می‌داد[۱]، یکی دیگر از علمای حنابله است که مورد تعریف و تمجید آنان قرار گرفته و درباره او مطالب غیر واقعی و اغراق‌آمیز نقل شده است.

### ملاک و معیار شناخت اهل سنت و مبتدعه

أ) هر بغدادی که ابومحمد بربهاری و علی بن محمد بن بشار را دوست داشته باشد از اهل سنت می‌باشد.[۲]

ب) حنابله تمامی معارضان و مخالفان بربهاری را مبتدعه نامیده و آنان را باعث خشم خلیفه بر بربهاری می‌دانند.[۳]

### بی‌اعتنایی به اشعری

بربهاری به ابوالحسن اشعری بی‌اعتنایی کرده و او را تحویل نگرفته است

---

۱. «كان تقع الفتن بين الطوائف بسببه، فتقدم الإمام «القاهر» إلى وزيره «أبي‌علي بن مُقلَة» بالقبض عليه، لتنقطع الفتن». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۲، ص ۹۰، شرح حال بربهاری، ش ۳۳۷۷. یکی از فتنه‌هایی که به رهبری بربهاری در بغداد توسط حنابله انجام گرفت در فصل «ترور و خشونت» گذشت.

۲. «إذا رأيت البغدادي يحبّ أباالحسن بن بشار و أبامحمد البربهاري فاعلم أنّه صاحب سنة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۲، ص ۶۷، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۶۴۶۲ و محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۵۸، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۵۹.

۳. «لم تزل المبتدعة ينقلون قلب الراضي على البربهاري، فتقدم الراضي إلى بدر الحرسي (الخرشَني) صاحب الشرطة بالركوب و النداء ببغداد: أن لا يجتمع من أصحاب البربهاري نفسان، فاستتر وكان ينزل بالجانب الغربي بباب مُحَوَّل، فانتقل إلى الجانب الشرقي مستتراً، فتوفي في الاستتار في رجب سنة تسع و عشرين و ثلاثمائة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۴۴، شرح حال بربهاری، ش ۵۸۸ و ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۴ ص ۲۵۸، حوادث و وفیات ۳۲۱ ـ ۳۳۰ هجری قمری، وفیات ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال بربهاری، ش ۴۳۴.

وکتاب‌های ابوالحسن اشعری را نیز قبول نکرده است.[۱]

### زیادی پیروان بربهاری و ترس خلیفه

بربهاری در طرف غربی رودخانه عطسه کرد. اصحاب و پیروان او متوجه شدند و همگی «یرحمکم‌الله» گفتند. صدای اصحاب و پیروان او به گوش خلیفه در قصر رسید و لرزه بر اندام او انداخت.[۲]

ابن‌کثیر دمشقی سلفی، بدون اشاره به فتنه‌هایی که به رهبری بربهاری توسط حنابله در بغداد رخ می‌داد، همین ماجرا را باعث تعقیب بربهاری از طرف حکومت بیان می‌کند.[۳]

### نماز خواندن ملائکه بر جنازه بربهاری

بربهاری حدود یک ماه در خانه خواهر توزون مخفی بود. هنگامی که بر بهاری

---

۱. «قال أباعبدالله الحمراني: لمّا دخل الأشعري إلى بغداد، جاء إلى البربهاري، فجعل يقول: رددتُ على الجُبَّائي و على أبي‌هاشم و نقضتُ عليهم و على اليهود و النصارى و المجوس و قلت لهم و قالوا و أكثر الكلام في ذلك، فلمّا سكت، قال البربهاري: ما أدري ممّا قلتَ قليلاً و لا كثيراً و لانعرف إلّا ما قاله أبوعبدالله أحمد بن حنبل. قال: فخرج من عنده و صنّف كتاب الإبانة، فلم‌يقبل منه و لم‌يظهر ببغداد، إلى أن خرج منها». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۴ ص ۲۵۸، حوادث و وفيات ۳۲۱ ـ ۳۳۰ هجری قمری، وفيات ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال بربهاری، ش ۴۳۴؛ محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۸، شرح حال بربهاری، ش ۵۸۸ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۲، ص ۹۰، شرح حال حسن بن علی بن خلف بربهاری، ش ۳۳۷۷.

۲. «بلغنا أنّ البربهاري اجتاز بالجانب الغربي، فعطس، فشمته أصحابه، فارتفعت ضجتهم حتّى سمعها الخليفه وهو في روشنه، فسأل عن الحال، فأخبر بها، فاستهولها». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير والأعلام: ج ۲۴، ص ۲۵۹، حوادث و وفيات ۳۲۱ ـ ۳۳۰ هجری قمری، وفيات ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال بربهاری، ش ۴۳۴ و محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۴۴، شرح حال بربهاری، ش ۵۸۸.

۳. ابن‌کثیر اصل ماجرای عطسه بربهاری را نیز با کمی اختلاف، این‌گونه نقل می‌کند: «قد عطس يوماً و هو يعظ، فشمّته الحاضرون، ثمّ شمّته من سمعهم، حتّى شمّته أهل بغداد، فانتهت الضجة إلى دار الخلافة، فغار الخليفة من ذلك و تكلّم فيه جماعة من أرباب الدولة، فطلب، فاستتر عند أخت بوران». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۲۱۴، حوادث ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال حسن بن علی بن خلف بربهاری.

از دنیا رفت، خواهر توزون خادمش را سراغ کسی فرستاد تا او را غسل دهد. خادم نیز شخصی را برای غسل دادن بربهاری آورد و او را غسل داد. خادم برای این که کسی از فوت بربهاری مطلع نشود، تمام درها را بست و به تنهایی مشغول خواندن نماز بر جنازه بربهاری شد. هنگامی که خواهر توزون وارد شد، خانه را مملو از مردانی دید که لباس‌های سفید و سبز بر تن کرده‌اند و مشغول خواندن نماز بر جنازه بربهاری هستند. خواهر توزون از این که مردم متوجه فوت بربهاری شده و در نماز او حاضر شده بودند از دست خادم عصبانی شد و به گفت: این کارِ تو باعث مرگ من می‌شود. خادم نیز که تمامی درها را بسته بود، از حضور این عده متحیر شد و با نشان دادن کلیدها به خواهر توزون گفت: من تمامی درها را بسته بودم و نمی‌دانم این مردان از کجا آمده بودند. آنان یقین کردند که ملائکه در نماز بربهاری حاضر شده‌اند. بربهاری را در خانه خواهر توزون دفن کردند و خواهر توزون وصیت کرد که پس از مرگ، در کنار بربهاری دفن شود.[1]

## عبدالعزیز بن جعفر

عبدالعزیز بن جعفر حنبلی غلام ابوبکر خلال، متوفای ۳۶۳ هجری قمری، ناقل

---

۱. «کان أبومحمد البربهاري قد اختبأ عند أخت توزون بالجانب الشرقي في درب الحمام في شارع درب السلسلة، فبقي نحواً من شهر، فلحقه قیام الدم، فقالت أخت توزون لخادمها لمّا مات البربهاري عندها مستتراً: انظر من یغسله. فجاء بالغاسل، فغسله و غلق الباب حتّی لا یعلم أحدٌ و وقف یصلّي علیه وحده، فطالعت صاحبة المنزل، فرأت الدار ملأی (ملئ) رجالاً، علیهم ثیاب بیض و خضر، فلمّا سلّم لم تر أحداً، فاستدعت الخادم و قالت: یا حجام! أهلکتني مع أخي. فقال: یاستی رأیتَ ما رأیتُ؟ فقالت: نعم، فقال: هذه مفاتیح الباب و هو مغلق. فقالت: ادفنوه في بیتي، فإذا متّ فادفنوني عنده في بیت القبة، فدفنوه في دارها، فماتت بعده بزمان، فدفنت في ذلك المکان». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۴۵، شرح حال بربهاری، ش ۵۸۸؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۴، ص ۲۵۹، حوادث و وفیات ۳۲۱ـ ۳۳۰ هجری قمری، وفیات ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال بربهاری، ش ۴۳۴ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۲۱۴، حوادث ۳۲۹ هجری قمری، شرح حال حسن بن علی بن خلف بربهاری.

« سئل ( أحمد بن حنبل ) عن التفضيل ، فقال : من قدّم عليّاً على أبي‌بكر فقد طعن على رسول‌الله ﷺ و من قدّمه على عمر فقد طعن على رسول‌الله ﷺ و على أبي‌بكر و من قدّمه على عثمان فقد طعن على أبي‌بكر و عمر و على عثمان و على أهل الشورى و المهاجرين والأنصار » و « ما روي في فضائل أحد من أصحاب رسول‌الله ﷺ بالأسانيد الصحاح ، ما روي عن علي بن أبي طالب »[1] ، یکی دیگر از علمای حنابله است که در شرح حال او به غلو پرداخته‌اند.

**اطلاع از غیب**

أ ) ابوالفضل بن التمیمی می‌گوید : شخصی از اهل حدیث که در طلب حدیث مسافرت‌های زیادی کرده بود ، در مورد حدیث « إذا كان يوم القيامة يدخل الجنّة سبعون ألفاً بغير حساب » به جاهای مختلف مسافرت کرده و پرسیده بود که آیا حدیثی داریم که بیشتر از این مقدار را ذکر کرده باشد ؟ اما حدیث دیگری غیر از همین حدیث ، پیدا نکرده بود . در پی پیداکردن حدیثی که بیش از این مقدار را ذکر کرده باشد ، به بصره مسافرت کرده ولی در آنجا هم به نتیجه نرسیده بود . در یکی از روزها ، از شدت خستگی خوابش برد . پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دید . پیامبر ﷺ در خواب به او فرمود : به مسجد جامع بغداد برو . در آنجا با مردی که پیشانی وسیع و صدای رسایی دارد ، مواجه خواهی شد . مسأله مورد نظر را با او مطرح کن . جوابت را خواهد داد .

آن مرد می‌گوید : بلافاصله پس از بیدار شدن از خواب ، به سمت بغداد حرکت کردم و با خود گفتم : در مورد مردی که پیامبر ﷺ معرفی کرد ، از هیچ کس سؤال نخواهم کرد و با توجه به مشخصاتی که پیامبر ﷺ داد ، خودم او را خواهم یافت . روز جمعه وارد مسجد جامع بغداد شدم . صدای رسایی را شنیدم . وقتی به چهره او نگاه کردم ، با نشانه‌ای که پیامبر ﷺ داده بود ، مطابقت داشت . در مقابل او ایستادم و گفتم : ای شیخ! سؤالی دارم .

---

۱. محمد بن ابی یعلی ، طبقات الحنابلة : ج ۲ ، ص ۱۲۰ ، شرح حال عبدالعزیز بن جعفر بن أحمد ، ش ۶۱۱ .

به شاگردانش دستور داد برایم جا باز کردند، تا این که به نزدیک او رسیدم.
گفت: بنشین.

من نیز نشستم. به آرامی، در گوش من گفت: تو همان کسی نیستی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاده است؟

تنم به لرزه افتاد. گفتم: چرا.

گفت: سؤالت را بپرس.

سؤال خودم را مطرح کردم.

گفت: تو و تمام کسانی که این سؤال را از آنان پرسیدی، ابله و کودن هستید. مگر نشنیده‌ای که در روز قیامت، خداوند سه بار با مشت‌های خود عده‌ای را برداشته و دستور ورود آنان را به بهشت صادر می‌کند. خداوندی که هر مشت او به اندازه چهارده آسمان است و زمین در دست او مانند دانه خردلی در یک صحرای بزرگ است، هفتاد هزار نفر در مقایسه با این همه عظمت، چیزی نیست.[1]

---

۱. «قال أبوالفضل التميمي: حكى لي شيخ كان يسافر في طلب الحديث أنّه وقع لي في خبر أنّ النّبيّ صلی الله علیه و آله قال «إذا كان يوم القيامة يدخل الجنّة سبعون ألفاً بغير حساب». قال: فسافرت كذا وكذا بلداً أسأل هل هناك زيادة على هذا العدد؟ فما زادني أحد وكلّ يقول: هكذا سمعنا، فدخلت مدينة البصرة و سألت عن ذلك، فما زادني أحد، فلمّا كان ذات يوم نمت و أنا تعب، فرأيت النّبيّ صلی الله علیه و آله، فقبّلت قدمه، فقال لي: يا فلان! قد تعبتَ في هذا الخبر الذي سمعتَه عنّي. فقلت له: إي والله يا رسول‌الله! فقال لي: امض إلى بغداد إلى جامع الخليفة، سترى رجلاً واسع الجبين، جهوري الصوت، فسَله عن هذه المسألة (يعني أبابكر عبدالعزيز) فإنّه يجيبك. قال: فلم يحملني القعود حتّى جئت إلى بغداد. قال: فقلت في نفسي: لاسألت أحداً عن هذا الرجل حتّى أدخل الجامع و أنظر إلى الصفة التي وصفها رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فدخلت يوم الجمعة الجامع، فسمعت صوته، فإذا هو بالصفة التي وصفها رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فوقفت حذاءه، فقلت: أيّها الشيخ! مسألة. قال: أوسعوا للشيخ موضعاً، إلى أن وصلت بين يديه. فقال لي: اجلس، فجلست. فقال لي سرّاً: ألستَ الرجل الذي بعث بك رسول‌الله صلی الله علیه و آله؟ فوقعت عليّ الرعدة، فقلت: نعم و أمسكتُ، ثمّ قال لي: أيّها الشيخ! هات مسألتك. فسألته عن الحديث «إنّ النّبيّ صلی الله علیه و آله قال: يدخل الجنّة سبعون ألفاً بغير حساب». فقال لي: يا أبله أنت و الذين سألتهم! حدثنا فلان عن فلان و ذكر الإسناد أنّه إذا كان يوم القيامة و حصل أهل الموقف، يقول الله سبحانه: هؤلاء إلى الجنّة و لاأبالي، ثلاث مرات و يحثي ثلاث حثيات. فمن قبضَتُه أربع عشرة سماء و الأرض في يده كحبّة خردل في أرض فلاة، كم مرّة سبعون ألفاً؟».
محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۲۲ـ۱۲۳، شرح حال عبدالعزيز بن جعفر، ش ۶۱۱.

**ب**)عبدالعزیز بن جعفر از زمان مرگ خود آگاه بود و در مرضی که به مـرگ وی منتهی شد، با استناد به مدت زندگی و زمان مرگ احمد بن حنبل، ابوبکر مـروزی و ابوبکر خلال، به اطرافیان خبر داد که تا روز جمعه زنده مانده و در روز جمعه از دنیا می‌رود و بعد از نماز نیز دفن خواهد شد.

او در شوال ۳۶۳ هجری قمری در مرض فوت خود گفت: احمد بن حنبل ۷۸ سال عمر کرده و در روز جمعه از دنیا رفت و بعد از نماز دفن شد. ابوبکر مروزی نیز ۷۸ سال زندگی کرده و در روز جمعه از دنیا رفته و پس از نماز دفن شد. ابوبکر خلال نیز ۷۸ سال عمر کرده و در روز جمعه از دنیا رفته و پس از نماز دفن شد. من نیز ۷۸ سال زندگی کرده‌ام و تا روز جمعه زنده خواهم ماند اما روز جمعه از دنیا می‌روم و بعد از نماز دفن خواهم شد.[۱]

### تابش نور به درون قبر عبدالعزیز بن جعفر

ابوالعباس بن ابی‌عمرو شرابی یکی از نگهبانان باب خـاصة[۲] مـی‌گوید: یکـی از شب‌ها پس از نگهبانی به سمت منزل که در نـزدیکی بـاب ازج قـرار داشت، بـه راه افتادم. نگهبانان نیز پشت سر من، دروازه را بستند. در مسیر راه ناگهان متوجه شدم نوری از آسمان به سمت قبرستان عمود شده است. در حالی که به نور نگاه می‌کردم آن را تعقیب کردم تا این که نزدیک قبر عبدالعزیز بن جعفر رسیدم و مشاهده کـردم نور از آسمان به درون قبر عبدالعزیز می تابد.[۳]

---

۱. «قال أبوبکر عبدالعزيز في علّته: أنا عندكم إلى يوم الجمعة و ذلك في شوال سنة ثلاث و سـتين و ثـلاثمائة. فقيل له: يعافيك الله أو كلاماً هذا معناه. فقال: سمعت أبابكر الخلال يقول: سمعت أبابكر المروزي يقول: عاش أحمد بن حنبل ثماناً و سبعين سنة و مات يوم الجمعة و دفن بعد الصلاة و عاش أبوبكر المروزي ثماناً و سبعين سنة و مات يوم الجمعة و دفن بعد الصلاة و عاش أبوبكر الخلال ثماناً و سبعين سنة و مات يوم الجمعة و دفن بعد الصلاة و أنا عندكم إلى يوم الجمعة و لي ثمان و سبعون سنة. فلمّا كان يوم الجمعة مات و دفن بـعد الصـلاة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۲۶، شرح حال عبدالعزیز بن جعفر، ش ۶۱۱.

۲. باب خاصة، بعد از باب ازج قرار داشت و قبر عبدالعزیز بن جعفر نیز نزدیک همین باب بود.

۳. «قال أبوالعباس بن أبي‌عمرو الشرابي و كان على باب يعرف بباب الخاصة، ممّا يلي باب الأزج، يـقارب ←

**ثواب زیارت قبر عبدالعزیز بن جعفر**

ابوسعد سقا می‌گوید: روزی به قبرستان آمده بودم تا مقداری آب روی یکی از قبرها بریزم. مردی از اهالی خراسان نزد قبر عبدالعزیز بن جعفر مشغول تضرع و ترحم بود. وقتی مرا دید، با صدای بلند فریاد زد: ای سقا! شخص بزرگی همچون عبدالعزیز این‌جا مدفون است، در حالی‌که بر روی قبر او گنبد و بارگاه ساخته نشده است؟ پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم. آن حضرت به من فرمود: هر کس قبر عبدالعزیز بن جعفر را زیارت کند، تمامی گناهان او بخشیده می‌شود.[1]

## ابوعبدالله ابن‌بَطّه[2]

عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان معروف به ابن‌بطه، در شوال ۳۰۴ هجری قمری به دنیا آمده و در عاشورای ۳۸۷ هجری قمری، در ۸۳ سالگی، در عکبرا از دنیا رفته و در همان جا دفن شده است.

وی از طرف اکثر علمای عامه به جز خطیب بغدادی، مورد تجلیل قرار گرفته است.

---

← قبر أبي‌بكر عبدالعزيز، قال: كان لنا ذات ليلة خدمة، أمسيت لأجلها، ثمّ إنّي خرجت منها نومة الناس و غلق البوابون خلفي الباب و توجّهت إلى داري بباب الأزج، فرأيت عمود نور من جو (جوف) السماء إلى جوف المقبرة، فجعلت أنظر إليه و لاألتفت، خوفاً أن يغيب عنّي، إلى أن وصلت حذاء قبر أبي‌بكر عبدالعزيز، فإذا أنا بالعمود من جوف السماء إلى القبر، فبقيت متحيّراً و مضيت و هو على حاله». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۲۴، شرح حال عبدالعزیز بن جعفر، ش ۶۱۱ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۴۶، حوادث ۳۶۳ هجری قمری.

۱. «عن أبي‌سعد السقاء و هو من باب الأزج، قال: جئت يوماً أصبّ راوية ماء في حِبّ مقبرة، فرأيت رجلاً خراسانيّاً على قبر أبي‌بكر عبدالعزيز، يترحّم عليه و يتضرّع، فصاح بي و قال لي: تعالي يا سقاء! هذا الرجل في هذا الموضع لايبنى عليه مشهد؟ هذا رجل حديثه عندنا و رأيت النّبيّ ﷺ في نومي و هو يقول: من زار قبر عبدالعزيز غلام الخلال، يعني غفر له». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۲۴، شرح حال عبدالعزیز بن جعفر، ش ۶۱۱.

۲. «بفتح الباء و الطاء المشددة المكسورة، هذه النسبة إلى البطة و هو لقب لبعض أجداد المنتسب إليه و إلى بيع البط». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۱، ص ۳۶۸، باب الباء و الطاء.

حنابله و سلفیان در معرفی وی نیز به غلو پرداخته‌اند.

- ابن‌بطه در پانزده سالگی به مقام افتا رسیده و برای مردم فتوا می‌داد.[۱]
- ابن‌بطه تمامی روایات *مسند احمد* بن حنبل را به همراه اسناد آن حفظ بود. اگر سند را می‌خواندند، متن را می‌خواند و اگر متن را می‌خواندند، سند را ذکر می‌کرد.[۲]
- ابن‌بطه چهل سال در خانه نشسته و در هیچ بازاری دیده نشد. او تمامی چهل سال را روزه گرفت و تنها روزهای عید قربان و عید فطر را روزه نمی‌گرفت.[۳]
- عتیقی می‌گوید: ابن‌بطه فردی صالح و مستجاب‌الدعوه بود.[۴]

---

۱. «و یقال: إنّه أفتی و هو ابن خمس عشرة سنة». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۱۲۴، حوادث ۳۸۷ هجری قمری.

۲. «قال: هذا مسند أحمد، یأخذ أحدکم أي جزء شاء و یقرأ علیّ الإسناد، لأذکر المتن، أو المتن، لأذکر الإسناد». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۴۷، شرح حال عبیدالله بن محمد معروف به ابن‌بطه، ش ۶۲۲.

۳. «لازم بیته أربعین سنة، فلم‌یر یوماً منها في سوق و لا رئي مفطراً إلّا في یوم الأضحی و الفطر». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۴۴، شرح حال عبیدالله بن محمد معروف به ابن‌بطه، ش ۶۲۲؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۷۲، شرح حال ابن‌بطه، ش ۵۵۳۶؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۱۲۲، حوادث ۳۸۷ هجری قمری؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۳۰، شرح حال ابن‌بطه، ش ۳۸۹ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۷، ص ۱۴۴، حوادث و وفیات ۳۸۷ هجری قمری، شرح حال ابن‌بطه؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۹، ص ۲۷۱، شرح حال ابن‌بطه، ش ۷۵۲۶؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۱، ص ۳۶۸، باب الباء والطاء و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۷۹، شرح حال ابن‌بطه، ش ۴۵۸۴.

۴. «کان شیخاً صالحاً و مستجاب‌الدعوة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۴۴، شرح حال ابن‌بطه، ش ۶۲۲؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۰، ص ۳۷۵، شرح حال ابن‌بطه، ش ۵۵۳۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۷۹، شرح حال ابن‌بطه، ش ۴۵۸۴؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۱۲۲، حوادث ۳۸۷ هجری قمری؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۳۰، شرح حال ابن‌بطه، ش ۳۸۹ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۲۷، ص ۱۴۵، حوادث و وفیات ۳۸۷ هجری قمری، شرح حال ابن‌بطه؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۳۴۴، حوادث ۳۸۷ هجری قمری و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۹، ص ۲۷۱، شرح حال ابن‌بطه، ش ۷۵۲۶.

- احمد بن محمد بجلی می‌گوید: از زمانی که ابن‌بطه را دیدم، عاشق مذهب حنبلی شدم.[۱]

**راهنمایی پیامبر اکرم ﷺ به مذهب ابن‌بطه و اطلاع ابن‌بطه از غیب**

ابوعبدالله حسین جوهری پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیده و از آن حضرت می‌پرسد: بهترین مذهب، مذهب چه‌کسی است؟

پیامبر اکرم ﷺ سه بار می‌فرمایند: ابن‌بطه، ابن‌بطه، ابن‌بطه.

جوهری می‌گوید: از بغداد به قصد زیارت و دیدار ابن‌بطه، راهی عکبرا شدم. ورود من به عکبرا مصادف شده بود با روز جمعه لذا برای ملاقات ابن‌بطه به سمت مسجد جامع به راه افتادم. همین‌که چشم ابن‌بطه به من افتاد، قبل از این‌که من چیزی بگویم، فرمود: پیامبر راست می‌گوید. پیامبر راست می‌گوید.[۲]

**ابن‌سمعون**

ابوالحسین محمد بن احمد بن اسماعیل بن عیسی بن اسماعیل معروف به ابن‌سمعون،

---

۱. «أحببتُ الحنبليّة مذ رأيت أباعبدالله ابن‌بطة». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۴۶، شرح حال ابن‌بطه، ش ۶۲۲.

۲. «أبومحمد الجوهري، قال: سمعت أخي أباعبدالله (الحسين) يقول: رأيت النّبيّ ﷺ في المنام، فقلت له: يا رسول‌الله! أي المذاهب خير؟ أو قال: قلت: على أي المذاهب أكون؟ فقال: ابن‌بطة، ابن‌بطة، ابن‌بطة. فخرجت من بغداد إلى عكبرا، فصادف دخولي يوم الجمعة، فقصدت إلى الشيخ أبي‌عبدالله ابن‌بطة إلى الجامع، فلمّا رآني قال لي ابتداء: صدق رسول‌الله، صدق رسول‌الله». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۴۴، شرح حال ابن‌بطه، ش ۶۲۲؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۷۹، شرح حال ابن‌بطه، ش ۴۵۸۴؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۱۲۳، حوادث ۳۸۷ هجری قمری؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۳۰، شرح حال ابن‌بطه، ش ۳۸۹ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۷، ص ۱۴۵، حوادث و وفیات ۳۸۷ هجری قمری، شرح حال ابن‌بطه؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۳۴۳، حوادث ۳۸۷ هجری قمری و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۹، ص ۲۷۱، شرح حال ابن‌بطه، ش ۷۵۲۶.

در سال ۳۰۰ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۳۸۷ هجری قمری از دنیا رفته است.

گفتار و رفتار وی با هم تطبیق نداشته و در حالی که مردم را به زهد در دنیا و ترک دنیا دعوت می‌کرد، خود بهترین لباس‌ها را پوشیده و از بهترین غذاها استفاده کرده و آن را توجیه می‌کرد.[1]

وی از طریق نسخه‌برداری امرار معاش می‌کرد و مایحتاج زندگی خود و مادرش را تهیه می‌کرد. به خاطر خوابی که مادرش دیده بود، اجازه رفتن به حج را پیدا کرد. کاروان آنان در مسیر حج، گرفتار سارقین شده و تمامی هستی کاروان به سرقت می‌رود و او نیز به سختی سفر حج را به پایان می‌رساند اما پس از بازگشت از حج، شانس به او روکرده و با یکی از کنیزان خلیفه وقت، ازدواج کرده و به ثروت فراوانی می‌رسد.[2]

او یکی دیگر از بزرگان و علمای حنابله است که سلفیان و حنابله در مقام تعریف و تمجید از وی، به غلو پرداخته و وی را با مطالب نادرست و خرافه به مردم معرفی کرده‌اند. چند نمونه از این خرافات را ذکر می‌کنیم.

### تبدیل شدن تمر صیحانی به رطب و بالعکس

ابن‌سمعون می‌گوید: از مدینه به قصد بیت‌المقدس خارج شدم. مقداری تمر صیحانی نیز همراه خودم برداشتم. هنگامی که به بیت‌المقدس رسیدم، دلم هوای رطب کرد. نفسم را سرزنش کرده و گفتم: از کجا برایت رطب تهیه کنم؟ وقت شام به سراغ تمرهایی که با خود آورده بودم، رفتم. ناگهان مشاهده کردم که تبدیل به رطب شده‌اند. به خاطر مبارزه با خواسته نفس، از رطب‌ها نخوردم. فرداشب دوباره به

---

۱. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۲۷۵، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۱۰، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۷، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

۲. ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۹، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۶، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

سراغ تمرها رفتم. باز با صحنه جالبی مواجه شدم و دیدم رطب‌ها به تمر صیحانی تبدیل شده‌اند.[۱]

### اطلاع ابن‌سمعون از غیب

أ) ابوالفتح یوسف بن عمر قواس می‌گوید: مدتی بود به فقر و تنگ‌دستی شدیدی مبتلا شده بودم. در خانه نیز به جز یک کمان و یک جفت کفش، چیز دیگری برای فروش نداشتم. تصمیم گرفتم آن‌ها را بفروشم. آن روز مصادف بود با جلسه وعظ و سخنرانی ابن‌سمعون. با خود گفتم ابتدا در جلسه سخنرانی ابن‌سمعون شرکت می‌کنم و بعد از سخنرانی، به بازار رفته، کمان و کفش‌ها را می‌فروشم. در سخنرانی ابن‌سمعون شرکت کردم. پس از سخنرانی، ابن‌سمعون مرا صدا زد و گفت: کفش‌ها وکمان را نفروش. خداوند روزیِ تو را می‌رساند.[۲]

---

۱. «یذکر (ابن‌سمعون) أنّه خرج من مدینة الرسول ﷺ قاصداً بیت‌المقدس و حمل في صحبته تمراً صیحانیاً، فلمّا وصل إلی بیت‌المقدس، ترك التمر مع غیره من الطعام في الموضع الذي کان یأوي إلیه، ثمّ طالبته نفسُه بأکل الرطب، فأقبل علیها بالملامة و قال: من أین لنا في هذا الموضع رطب؟ فلمّا کان وقت الإفطار عمد إلی التمر، لیأکل منه، فوجده رطباً صیحانیاً، فلم یأکل منه شیئاً، ثمّ عاد إلیه من غد عشیة، فوجده تمراً علی حالته الأولی، فأکل منه». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۲۷۵، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۱۱، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۸، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

۲. «قال (أبوالفتح القواس): لحقني إضاقة وقتاً من الزمان، فنظرت، فلم أجد في البیت غیر قوس و خفّین کنت ألبسهما، فأصبحت و قد عزمت علی بیعهما و کان یوم مجلس ابن‌سمعون، فقلت في نفسي أحضر المجلس، ثمّ أنصرف، فأبیع الخفّین و القوس، فحضرت المجلس، فلمّا أردت الإنصراف، ناداني أبوالحسن (أبوالحسین): یا أباالفتح! لاتبع الخفّین و لاتبع القوس، فإنّ الله سیأتیك برزق من عنده». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۲۷۵، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۱۱، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۳۰۴، باب السین، سمعونی و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۸، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

**ب )** ابوطاهر محمد بن علی بن علاف می‌گوید: در یکی از جلسات سخنرانی و موعظه ابن‌سمعون شرکت کرده بودم. ابن‌سمعون بر بالای منبر مشغول سخنرانی و موعظه بود. ابوالفتح قواس نیز در کنار منبر نشسته بود و به سخنان ابن‌سمعون گوش می‌داد اما خواب بر چشمان او غلبه‌کرد و خوابید. ابن‌سمعون در بالای منبر مدتی سکوت‌کرد تا این‌که ابوالفتح قواس از خواب بیدار شد. ابن‌سمعون از ابوالفتح پرسید: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب می‌دیدی؟

ابوالفتح جواب داد: بله.

ابن‌سمعون گفت: من نیز برای این‌که از خواب بیدار نشوی و دیدارت با پیامبر به هم نخورد، چند لحظه سکوت‌کردم و حرف نزدم.[1]

**ج )** یکی از غلامان طائع لله خلیفه وقت، می‌گوید: خلیفه در حالی که بسیار عصبانی و ناراحت بود از من خواست تا ابن‌سمعون را احضار کرده و خدمت او بیاورم. ابن‌سمعون را احضار کرده و هنگامی که حاضر شد، به خلیفه اطلاع دادم. ابن‌سعمون وارد شد و بلافاصله شروع به موعظه‌کردن خلیفه نمود. او در ابتدای سخنان خود روایتی را از حضرت علی علیه‌السلام نقل‌کرد و آن‌قدر به موعظه خود ادامه داد تا این‌که اشک در چشمان خلیفه ظاهر شد و با صدای بلند گریه‌کرد و دستمال او نیز از اشک چشمانش خیس شد. ابن‌سمعون موعظه خود را به پایان رسانید و خلیفه نیز

۱. «قال (أبوطاهر محمد بن علي بن العلاف): حضرت أباالحسين بن سمعون يوماً في مجلس الوعظ و هو جالس على كرسيّه يتكلّم و كان أبوالفتح القواس جالساً إلى جنب الكرسي، فغشيه النعاس، فنام، فأمسك أبوالحسين عن الكلام ساعة حتّى استيقظ أبوالفتح و رفع رأسه، فقال له أبوالحسين: رأيت رسول‌الله ﷺ في نومك؟ فقال: نعم. فقال أبوالحسين: لذلك أمسكتُ عن الكلام خوفاً أن تنزعج و تنقطع عمّا كنتَ فيه». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۲۷۶، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۵۴، ص ۱۱، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۳۰۴، باب السين، سمعوني؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۳۴۵، حوادث ۳۸۷ هجری قمری و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۸، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

هدیه‌ای را به وی تقدیم کرد. پس از رفتن ابن‌سمعون جرأت پیداکردم و از خلیفه پرسیدم: شما قبل از آمدن ابن‌سمعون بسیار عصبانی بودید اما هنگامی که ابن‌سمعون آمد، برخورد شما با او نرم بود و در حضور او گریه‌کردید و اشک ریختید. ماجرا چه بود؟

خلیفه در جواب می‌گوید: به من خبر داده بودندکه ابن‌سمعون از حضرت علی علیه السلام بدگویی کرده و آن حضرت را تنقیص می‌کند. او را احضارکردم تا از صحت و سقم مطلب، اطمینان پیداکنم اما وقتی ابن‌سمعون حاضر شد، ابتدای کلامش را با سخنان حضرت علی علیه السلام شروع کرد و در ضمن موعظه خود نیز، بارها از حضرت علی علیه السلام صحبت نمود و سخنان آن حضرت را نقل کرد، در حالی که او آزاد بود و می‌توانست از حضرت علی علیه السلام نقل نکند. من یقین پیداکردم‌که برای او مکاشفه شده بود و او می‌دانست برای چه مطلبی احضار شده است و با این برخورد خود، می‌خواست تهمت را از خود دورکرده و ساحت خودش را از این تهمت پاک نماید.[1]

---

۱. «قال (مولى الطائع لله): أمرني الطائع أن أوجه إلى ابن‌سمعون، فأحضره إلى دار الخلافة و رأيت الطائع على صفة من الغضب وكان يتقى في تلك الحال، لأنّه كان ذا حدّة، فبعثتُ إلى ابن‌سمعون و أنا مشغول القلب لأجله، فلمّا حضر أعلمت الطائع حضوره، فجلس مجلسه و أذن له في الدخول، فدخل و سلّم عليه بالخلافة، ثمّ أخذ في وعظه، فأوّل ما بدأ به أن قال: روي عن أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب كرم الله وجهه و ذكر عنه خبراً و لم‌يزل يجري في ميدان الوعظ حتّى بكى الطائع لله و سمع شهيقه و ابتل منديل بين يديه بدموعه، فأمسك ابن‌سمعون حينئذ و دفع إليّ الطائع درجاً فيه طيب و غيره، فدفعته إليه و انصرف و عدت إلى حضرة الطائع، فقلت: يا مولاي! رأيتك على صفة من شدّة الغضب على ابن‌سمعون، ثمّ انتقلتَ إلى تلك الصفة عند حضوره، فما السبب؟ فقال: رفع إليّ عنه أنّه ينتقص علي بن أبي‌طالب، فأحببتُ أن أتيقن ذلك لأقابله عليه إن صحّ ذلك عنه، فلمّا حضر بين يدي، إفتتح كلامه بذكر علي بن أبي‌طالب و الصلاة عليه و أعاد و أبدى في ذلك و قد كان له مندوحة في الرواية عن غيره و ترك الإبتداء به، فعلمتُ أنّه وُفِّق لما تزول به عنه الظنة و تبرأ ساحته و لعلّه كوشف بذلك». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۵۷ـ۱۵۸، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۲۷۶، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۱۲، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۵۹۹۲؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۳۴۵، حوادث ۳۸۷ هجری قمری و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۸، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

**د)** ابن‌سمعون هنگام وفات خود، خبر داده بود که پس از دفن، او را نبش قبر خواهند کرد. همین اتفاق نیز رخ داد. پس از مرگ وی، مردم به گمان این‌که وی را به مسجد جامع آورده و بر او نماز خواهند خواند، در مسجد جامع جمع شده بودند اما عده‌ای در باب الشام بر او نماز خوانده و او را دفن کردند. کسانی که در مسجد جامع منتظر بودند از ماجرا اطلاع پیداکرده و به رهبری ابوالفضل تمیمی به محل دفن وی آمدند و نبش قبر کرده و جنازه را به مسجد جامع بردند و بر او نماز خواندند و سپس به محل دفن برگردانده و دفن کردند.[۱]

**ه)** ذهبی سلفی ماجرای طولانی دیگری را به این مضمون نقل می‌کند: بین سال‌های ۳۶۰ و ۳۷۰ هجری قمری، عضدالدوله برای جلوگیری از خون ریزی‌ها و اختلافات بین شیعه و سنی، از سخنرانی‌ها، قصه گویی‌ها و داستان‌سرایی‌ها و... منع کرد. به او خبر رسید که ابن‌سمعون در مسجد جامع به سخنرانی پرداخته است. او را احضار کرده و پس از رد و بدل شدن سخنانی بین طرفین، خلیفه از سخنان ابن‌سمعون لذت برده و برای امتحان کردن او، به شُکر عَضُدی دستور می‌دهد ۳۰۰۰ درهم و ۱۰ دست لباس به او هدیه بدهند و اگر نپذیرفت، بگویند: بین اصحاب فقیرش تقسیم کند. اگر هدایا را پذیرفت، گردن او را بزنند.

شکری عضدی می‌گوید: من از این که ابن‌سمعون هدایا را بپذیرد، سخت در هراس بودم اما وقتی با هدایا مواجه شد، آن‌ها را رد کرد و گفت: لباسی که بر تن دارم حدود ۴۰ سال است که آن را می‌پوشم و بقیه عمرم را نیز کفاف خواهد داد و مایحتاج زندگیم را از طریق اجاره منزلی که از پدرم به ارث برده‌ام، تهیه می‌کنم و نیازی به این پول‌ها ندارم.

---

۱. «قال أبوالحسن البرداني: لمّا حضرت ابن‌سمعون الوفاة، قال لهم: إنّي أدفن، ثمّ أنبش، فلمّا فُرغ من غسله، ظنّ الناس أنّهم يحملونه إلى الجامع يصلون عليه، فاجتمع الخلق في الجامع، فصلّوا عليه في باب الشام و دفنوه، فمضى الخبر إلى أهل الجامع أنّه قد دُفن و كان متقدمهم أبوالفضل التميمي، فقال: من دفنه؟ قوموا معي، فقام و الخلق معه حتّى أتى الدار التي قد دفن فيها، فنبشه و حمله إلى الجامع، فصلّى عليه، ثمّ ردّه و دفنوه». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۶۱، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴.

به او گفته شد: هدایا را بپذیر و در میان اصحاب فقیرت تقسیم کن.

جواب داد: در میان اصحاب من فقیر وجود ندارد.[1]

**سالم ماندن کفن بعد از ۳۹ سال**

ابن‌سمعون در پانزدهم ذی‌القعده سال ۳۸۷ هجری قمری، در بغداد از دنیا رفت و در خانه خودش در خیابان «العنانین، العتابین، العباسیین» به خاک سپرده شد اما ۳۹ سال بعد، در روز پنجشنبه یازدهم رجب سال ۴۲۶ هجری قمری جنازه او را در حالی که کفن وی هنوز سالم بود، به مقبره احمد بن حنبل (باب حرب) منتقل کردند.[2]

---

۱. «قال (أبوالثناء شكر العضدي): لمّا دخل عضدالدولة بغداد و قد هلك أهلُها قتلاً و خوفاً و جوعاً، للفتن التي اتصلت بين السنّة و الشيعة، فقال: آفة هؤلاء القُصّاص، فمنعهم و قال: من خالف أباح دمَه، فعرف ابن‌سمعون، فجلس على كرسيّه، فأمرني مولاي، فأحضرتُه، فدخل رجلٌ عليه نور، قال شكر: فجلس إلى جنبي غير مكترث، فقلتُ: إنّ هذا الملك جبارٌ عظيم، ما أوثر لك مخالفتَه و إنّي موصلك إليه، فقَبِّل الأرضَ و تلطَّف له واستعن بالله عليه. فقال: الخلق و الأمر للّه، فمضيتُ به إلى حجرةٍ قد جلس فيها الملك وحده، فأوقفتُه ثمّ دخلتُ أستأذن، فإذا هو إلى جانبي و حوَّل وجهه إلى دار عزالدولة ثمّ تلا ﴿ وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَهِيَ ظَـٰلِمَةٌ ﴾ (هود، ۱۰۲) ثمّ حوّل وجهه و قرأ ﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَـٰئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾ (يونس، ۱۴) ثمّ أخذ في وعظه، فأتى بالعجب، فدمعتْ عينُ الملك و ما رأيتُ ذلك منه قطّ وشرك كمّه على وجهه، فلمّا خرج أبوالحسين ﷺ قال الملك: إذهب إليه بثلاثة آلاف درهم و عشرة أثواب من الخزانة، فإن امتنع فقل له: فَرّقها في أصحابك و إن قَبِلَها فجئني برأسه، ففعلتُ، فقال: إنّ ثيابي هذه فُصِّلتْ من نحو أربعين سنة ألبسُها يوم خروجي و أطويها عند رجوعي و فيها متعةٌ و بقيةٌ و نفقتي من أجرة دارٍ خلّفها أبي، فما أصنع بهذا؟ قلت: فَرّقها على أصحابك. قال: ما في أصحابي فقيرٌ، فعدتُ، فأخبرتُه، فقال: الحمدلله الذي سلّمه منّا و سلّمنا منه». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۰۹ ـ ۵۱۰، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

۲. «مات يوم النصف من ذي‌القعدة سنة سبع و ثمانين و ثلاثمائة و دفن بداره بشارع العنانين، فلم‌يزل هناك حتّى نقل في يوم الخميس الحادي‌عشر من رجب سنة ستّ و عشرين و أربعمائة، فدفن بمقبرة إمامنا أحمد، و قيل لي إنّ أكفانه لم تكن بليت بعد». محمد بن ابی‌يعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۶۲۴؛ خطيب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۲۷۷، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۱۱۶؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۳۰۴، باب السين، سمعونی؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۵۱۰، شرح حال ابن‌سمعون، ش ۳۷۶.

### شفا یافتن مریض به برکت حضور و دعای ابن‌سمعون

رصاص زاهد دختری داشت که به شدت مریض شده و در حال مرگ بود. شب پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دید. پیامبر ﷺ به رصاص فرمود: پیش ابن‌سمعون برو و از او بخواه تا به منزلت آمده و پایش را روی زخم دخترت گذاشته و برای سلامتی دخترت دعا کند.

رصاص هنگامی که از خواب بیدار شد، به منزل ابن‌سمعون رفت. ابن‌سمعون با دیدن رصاص، سریعا از جا برخاست و لباس خود را پوشید و به همراه رصاص، به راه افتاد. رصاص که فکر می‌کرد ابن‌سمعون مثل هر روز به جلسه سخنرانی و موعظه می‌رود، با خود گفت: وسط راه حاجت خود را به او خواهم گفت. هنگامی که به خانه رصاص رسیدند، ابن‌سمعون داخل خانه شد و دختر مریض را نزد او حاضر کردند. او نیز پایش را روی زخم گذاشت و با گفتن «بسم‌الله» برای سلامتی دختر دعا کرد و از خانه خارج شد. دختر نیز همان لحظه سلامتی خود را به دست آورد. رصاص زاهد از آن پس همیشه پای ابن‌سمعون را می‌بوسید.[۱]

---

۱. «حكي أنّ الرصّاص الزاهد كان يقبّل رِجل ابن‌سمعون دائماً، فلايمنعه، فقيل له في ذلك. فقال: كان في داري صبيّة، خرج في رِجلها الشوكة، فرأيت رسول‌الله ﷺ في النوم، فقال لي: قل لإبن‌سمعون: يضع رِجله عليها، فإنّها تبرأ، فلمّا كان من الغد بكرتُ إليه، فرأيته قد لبس ثيابه، فسلّمت عليه، فقال: بسم‌الله، فقلت: لعلّ له حاجة، أمضي معه و أعرض عليه في الطريق حديث الصبيّة، فجاء إلى داري، فقال: بسم‌الله، فدخلت و أخرجت الصبيّة إليه و قد طرحت عليها شيئاً، فترك رِجله عليها و انصرف و قامت الجارية معافاة، فأنا أقبّل رِجله أبداً». علامه امینی، الغدیر في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۱۱، ص ۲۰۶، الغلو الفاحش أو قصص الخرافة في فضائل الاولياء. به نقل از ابن‌جوزی در المنتظم: ج ۷، ص ۱۹۸. ابن‌کثیر دمشقی سلفی اصل ماجرا را نقل کرده است اما نامی از رصاص زاهد نمی‌برد. «كان لرجل بنت مريضة مدنفة، فرأى أبوها رسول‌الله ﷺ في المنام و هو يقول له: إذهب إلى ابن‌سمعون، ليأتي منزلك، فيدعو لإبنتك، تبرأ بإذن الله، فلمّا أصبح، ذهب إلى ابن‌سمعون، فلمّا رآه نهض و لبس ثيابه و خرج مع الرجل، فظنّ الرجل أنّه يذهب إلى مجلس وعظه، فقال في نفسه: أقول له في أثناء الطريق، فلمّا مرّ بدار الرجل، دخل إليها الشيخ، فأخضر إليه إبنته، فدعا لها و انصرف، فبرأت من ساعتها». البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۳۴۵، حوادث ۳۸۷ هجری قمری.

**ابن‌سمعون افتخار امت پیامبر اسلام**

یکی از حنابله پیامبر اکرم ﷺ و حضرت عیسی ﷺ را در خواب می‌بیند. حضرت عیسی ﷺ به اصحاب و پیروان خود افتخار کرده و خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌گفت: آیا احبار از امت من و جزو پیروان من نیستند؟ آیا رهبان‌ها از امت من و جزو پیروان من نیستند؟ آیا اصحاب صومعه‌ها از امت من و پیروان من نیستند؟

در همین هنگام که حضرت عیسی ﷺ اصحاب و پیروان خود را به رخ پیامبر اکرم ﷺ می‌کشید، ابن‌سمعون وارد می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به حضرت عیسی می‌فرمایند: آیا در میان اصحاب و پیروان خود یک نفر مثل ابن‌سمعون پیدا می‌شود؟

حضرت عیسی که در میان اصحاب و پیروان خود، شخصی همچون ابن‌سمعون را سراغ نداشت، شرمنده شد و سکوت کرد.[۱]

## محمد بن ناصر سلامی[۲]

محمد بن ناصر بن محمد بن علی بن عمر سلامی بغدادی در نیمه شعبان ۴۶۷ هجری قمری در بغداد به دنیا آمده و در روز سه‌شنبه هجدهم شعبان سال ۵۵۰ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته و در سه محل بر جنازه او نماز خوانده شد. ابتدا ابوالفضل بن شافع در نزدیکی مسجد جامع سلطان در جانب شرقی بغداد بر جنازه او نماز خواند و سپس شیخ عبدالقادر و ابن‌قواریری در مسجد جامع منصور بر او نماز خواندند و پس از آن عمر حربی در منطقه حربیه بغداد بر او نماز خواند و در مقبره باب حرب، در کنار ابومنصور ابن‌الأنباری و احمد بن حنبل دفن شد.

---

۱. «رأى بعضهم في المنام رسول‌الله ﷺ و إلى جنبه عيسى بن مريم ﷺ و هو يقول: أليس من أمّتي الأحبار؟ أليس من أمّتي الرهبان؟ أليس من أمّتي أصحاب الصوامع؟ فبينا هما كذلك إذ دخل ابن‌سمعون، فقال رسول‌الله ﷺ لعيسى ﷺ: أفي أمّتك مثل هذا؟ فسكت عيسى ﷺ». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۳۴۵، حوادث ۳۸۷ هجری قمری.

۲. سلامی، منسوب به مدينة السلام یعنی بغداد.

سمعانی شافعی و ذهبی سلفی او را متهم به بدگویی از علماکرده‌اند اما ابن‌جوزی به دفاع از استاد خود پرداخته و بدگویی‌ها و غیبت‌های او را جرح و تعدیل نامیده است.[۱]

حنابله در شرح حال او و معرفی وی نیز با غلو و بیان مطالب غیر واقعی، به تبلیغ و ترویج مذهب خود پرداخته‌اند. آنان معتقدند سلامی در ابتدا از مذهب شافعی تبعیت می‌کرد اما در خواب، توسط پیامبر اکرم ﷺ به مذهب احمد بن حنبل راهنمایی شد و پس از آن از مذهب احمد بن حنبل پیروی کرد و تا پایان عمر نیز بر مذهب حنابله باقی مانده است.

### راهنمایی سلامی به مذهب حنابله توسط پیامبر اکرم ۹

سلامی می‌گوید: چند سالی بود به مسجد ابومنصور خیاط نمی‌رفتم و نزد تبریزی مشغول یادگیری ادبیات بودم. پس از مدت‌ها نزد ابومنصور خیاط رفتم. مرا سرزنش کرد و گفت: قرائت قرآن را رهاکرده و مشغول علوم دیگر شده‌ای؟! برگرد پیش من.

در سال ۴۹۲ هجری قمری نزد ابومنصور برگشتم. بر اثر تعدد مذاهب و اختلاف آن‌ها، انتخاب مذهب حق برایم سخت شده بود و شک و تردید زیادی در انتخاب مذهب داشتم. بارها از خداوند خواسته بودم مرا به بهترین مذهب راهنمایی کند. در آن سال‌ها برای یادگیری کتاب *«التمهید»*[۲] نزد قیروانی می‌رفتم ولی ندایی از درون مرا از رفتن نزد قیروانی و یادگیری کتاب «التمهید» منع می‌کرد. در ماه رمضان ۴۹۳ هجری قمری خواب دیدم به مسجد ابومنصور رفته‌ام و در کنار ابومنصور شخصی نورانی، با لباس‌های سفید و ردا و عمامه نشسته بود. به او سلام کردم و در مقابل آن دو نشستم. از ابهت

---

۱. سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۰، باب السین و اللام؛ ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۳، ص ۲۲۷، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۱۱۳؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۰، ص ۲۶۵، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۱۸۰؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۴، ص ۲۹۳، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۶۲۴؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۵، ص ۷۱، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۳ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۲۵۰، حوادث ۵۵۰ هجری قمری.

۲. نوشته باقلانی.

و هیبتی که آن مرد داشت به دلم افتادکه رسول‌الله ﷺ است. همین که در مقابل آن دو نشستم، پیامبر ﷺ به ابومنصور اشاره کرد و خطاب به من فرمود: از مذهب این شخص پیروی کن. از مذهب این شخص پیروی کن. از مذهب این شخص پیروی کن.

از خواب بیدار شدم. ترسیده بودم و بدنم می‌لرزید. خوابم را برای مادرم تعریف کردم. صبحِ زود نزد شیخ ابومنصور خیاط رفتم و ماجرای خواب را برایش تعریف کردم. شیخ به من فرمود: مذهب شافعی هم خوب است و تو را به ترک مذهب شافعی دعوت نمی‌کنم اما از اعتقادات اشعری تبعیت نکن. گفتم: تو و همه حاضرین را شاهد می‌گیرم که من از امروز مذهب احمد بن حنبل را پذیرفته و از آن پیروی خواهم کرد.[۱]

### بخشیده شدن محدثین به خاطر سلامی

ابوبکر ابن‌الخضری (الحصری) می‌گوید: ابن‌ناصر را پس از مرگ در خواب دیدم و از وضعیت او جویا شدم. وی در جواب گفت: خداوند مرا بخشید و فرمود: ده نفر از محدثین زمان تو را هم به خاطر تو بخشیدم.[۲]

---

۱. «بقيتُ سنين لاأدخل مسجد أبي‌منصور الخياط و اشتغلتُ بالأدب على التبريزي، فجئتُ يوماً لأقرأ الحديث على الخياط، فقال: يا بُنيّ! تركتَ قراءة القرآن و اشتغلتَ بغيره، عُد و اقرأ عليّ، ليكون لك إسناد. فعُدتُ عليه في سنة إثنتين و تسعين و لبثتُ أقول كثيراً: اللهم بيّن لي أيّ المذاهب خير وكنتُ مراراً قد مضيتُ إلى القيرواني المتكلّم في كتاب التمهيد للباقلاني و كأنّ من يردّني عن ذلك، فرأيتُ في المنام كأنّي قد دخلتُ المسجد إلى أبي‌منصور و بجنبه رجل عليه ثياب بيض و رداء على عمامته يشبه الثياب الريفية، دري اللون، عليه نور و بهاء، فسلّمت عليه و جلستُ بين يديهما و وقع في نفسي للرجل هيبة و أنّه رسول‌الله ﷺ، فلمّا جلستُ التفتَ إليّ و قال لي: عليك بمذهب هذا الشيخ، عليك بمذهب هذا الشيخ، ثلاث مرّات. فانتبهتُ مرعوباً و جسمي يرجف، فقصصتُ ذلك على والدتي و بكرتُ إلى الشيخ لأقرأ عليه، فقصصتُ عليه الرؤيا. فقال: يا ولدي! ما مذهب الشافعي إلّا حسن و لاأقول لك اتركه ولكن لاتعتقد اعتقاد الأشعري. فقلت: ما أريد أن أكون نصفين و أنا أشهدك و أشهد الجماعة أنّني اليوم على مذهب أحمد بن حنبل في الأصول و الفروع. فقال لي: وفقك الله، ثمّ أخذتُ في سماع كتب أحمد و مسائله و التفقّه على مذهبه و ذلك في رمضان سنة ثلاث و تسعين». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۲۰، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۰، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۱۸۰.

۲. «قال أبوبكر ابن‌الخضري (الحصری): رأيت ابن‌ناصر في النوم، فقلت له: ما فعل الله بك؟ قال: غفر لي ←

## ابن‌تیمیّه

وهابیان و حنابله درباره ابن‌تیمیّه، یکی دیگر از رهبران و پیشوایان خود نیز به غلو و نقل خرافات پرداخته و مطالب غیر واقعی و دروغ را به او نسبت داده‌اند.

وهابی‌ها به ابن‌تیمیّه لقب «شیخ‌الإسلام» داده و تلاش می‌کنند این لقب را در او منحصر کرده و به هیچ شخص دیگری اطلاق نکنند.[۱]

آیا مقام و درجه ابن‌تیمیّه از احمد بن حنبل، ابوحنیفه، شافعی، مالك، بخاری، مسلم، ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی و ابن‌حزم اندلسی و بسیاری از علمای سلف بالاتر است؟

آیا رتبه ابن‌تیمیّه از تابعین بالاتر است؟

آیا جایگاه ابن‌تیمیّه از جایگاه خلفا بالاتر است؟

آیا انحصار این لقب در ابن‌تیمیّه غلو نیست؟

احمد بن ابراهیم واسطی، متوفای ۷۱۱ هجری قمری، در کتاب «*التذکرة و الإعتبار و الإنتصار للأبرار*»، ابن‌تیمیّه و شاگردان و پیروان او را با الفاظ و القابی خطاب قرار داده است که اگر شیعیان یا دیگر مسلمانان، پیشوایان و پیروان خود را با آن الفاظ و القاب خطاب قرار دهند، بی‌درنگ به غلو متهم خواهند شد. به بخشی از این الفاظ و عبارات توجه کنید.

احمد بن ابراهیم واسطی، درباره ابن‌تیمیّه می‌گوید: «شیخنا السید الإمام الهمام، محیي السنة و قامع البدعة، ناصر الحدیث، مفتي الفرق الفائق عن الحقائق و موصلها بالأصول الشرعیّة للطالب الذائق، الجامع بین الباطن و الظاهر، فهو یقضي بالحق ظاهراً و قلبه في العلا قاطن أنموذج الخلفاء الراشدین و الائمة المهدیین، الشیخ الإمام تقي‌الدین أبوالعباس أحمد بن تیمیّه، ... أعادنا الله برکته».

---

← و قال لي: قد غفرت لعشرة من أصحاب الحدیث في زمانك، لأنّك رئیسهم و سیدهم». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۰، ص ۲۷۰، شرح حال ابن‌ناصر، ش ۱۸۰ و ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۳، ص ۲۲۸، شرح حال ابن‌ناصر ش ۱۱۳.

۱. حسن بن فرحان مالکی، قراءة في کتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجا: ص ۱۵۶.

وی شاگردان ابن‌تیمیّه را نیز با عبارت «الأخوان في الله، السادة العلماء و الائمة الأتقياء» مخاطب قرار داده و در ادامه می‌نویسد: «أصبحتم إخواني تحت سنجق رسول‌الله ﷺ إن‌شاءالله مع شيخكم و إمامكم و شيخنا و إمامنا المبدوء بذكره رضي‌الله عنه، قد تميّزتم عن جميع أهل الأرض فقهائها و فقرائها و صوفيّتها و عوامها بالدين الصحيح... حتّى كشف الله لنا و لكم بواسطة هذا الرجل حقيقة دينه الذي أنزله الله من السماء... هذا و أنتم إذا عرفتموه من حيثية الأمر الشرعي الظاهر، فهنا قوم عرفوه من حيثية الأمر الباطن... و نفوذه من الظاهر إلى الباطن و من الشهادة إلى الغيب و من الغيب إلى الشهادة و من عالم الخلق إلى عالم الأمر و غير ذلك ممّا لايمكن شرحه في كتاب».

«فشيخكم عارف بأحكام أسمائه و صفاته الذاتيّة و مثل هذا العارف قد يبصر ببصيرته تنزل الأمر بين طبقات السماء و الأرض... فالناس يحسون بما يجري في عالم الشهادة و هؤلاء بصائرهم شاخصة إلى الغيب ينظرون ما تجري الأقدار يشعرون بها أحياناً عند تنزلها، فوالله! ثمّ والله! ثمّ والله! لم‌ير تحت أديم السماء مثل شيخكم علماً و عملاً و حالاً و خلقاً و اتباعاً و كرماً و صلاحاً في حق نفسه... ما رأينا في عصرنا هذا من تستجلى النبوّة المحمديّة و سننها من أقواله و أفعاله إلّا هذا الرجل...».

وی در ادامه برای شناخت بهتر ابن‌تیمیّه، مردم را به نماز و تهجد دعوت‌کرده و تنها راه شناخت ابن‌تیمیّه را ارتباط بهتر با خدا دانسته است.

احمد بن ابراهیم با این همه غلو در حق ابن‌تیمیّه، شاگردان و پیروان وی، متذکر می‌شود که درباره ابن‌تیمیّه ادعای عصمت نمی‌کند!!! و توصیه می‌کند که انسان در مدح و ذمّ دیگران نباید اسیر هوای نفس شود، بلکه به عدالت رفتار نموده و باید از افراط پرهیز نمود!!!

وی علمای معاصر و مخالف ابن‌تیمیّه را به دیوانگی، نفهمی، دروغگویی و... متهم‌کرده و در پایانِ رساله از خداوند طلب مغفرت می‌کند!!![1]

---

۱. همان، ص ۱۵۶ـ۱۵۸.

برای ملاحظه موارد دیگری از غلو حنابله و سلفیان در مورد علمای خود، به شرح حال ابوالحسن علی بن عمرو بن علی حرانی حنبلی متوفای ۴۸۸ هجری قمری و ابوالفرج عبدالواحد بن محمد شیرازی معروف به مقدسی مراجعه شود.

## محمد بن عبدالوهاب

وهابیان در معرفی شخصیت و جایگاه محمد بن عبدالوهاب یکی دیگر از رهبران خود نیز به غلو پرداخته و از وی با تعابیری همچون «الذي افتخرت به أمّة محمد على سائر الأمم»، «العالم الرباني»، «الصديق الثاني»، «مجدد الدعوة الإسلامية»، «أوحد العلماء» و «شيخ الوجود» یادکرده‌اند.

وهابیان شخصیت و زندگی محمد بن عبدالوهاب را با شخصیت و زندگی پیامبر اکرم ﷺ مقایسه کرده و با تعبیر «غزوه» از جنگ‌های محمد بن عبدالوهاب، جنگ‌های وی را بیشتر و مهم‌تر از غزوات پیامبر اکرم ﷺ می‌دانند.

یکی از وهابیان می‌گوید: هنگامی که غزوات محمد بن عبدالوهاب با مشرکان جزيرة العرب را مطالعه می‌کردیم، چشمانمان سرشار از اشک می‌شد. گویا غزوات پیامبر اکرم ﷺ با مشرکان صدر اسلام را مطالعه می‌کردیم و با خود می‌گفتیم: غزوات محمد بن عبدالوهاب از غزوات پیامبر بیشتر است زیرا محمد بن عبدالوهاب در طول ۲۰ سال بیش از ۳۰۰ غزوه با مشرکان داشت، در حالی که غزوات پیامبر در طول ۱۰ سال، این مقدار نبوده است.

وی در ادامه می‌نویسد: هنگامی که سیره و تاریخ محمد بن عبدالوهاب را مطالعه می‌کردیم، گویا در حال مطالعه سیره و تاریخ پیامبر بودیم و معتقد بودیم دشمنان محمد بن عبدالوهاب بیشتر و بدتر از دشمنان رسول گرامی اسلام ﷺ بودند.[۱]

آن چه ملاحظه کردید بخشی از معتقدات، خواب‌ها و روایات دروغ و جعلی است

---

۱. عصام العماد، نقد الشيخ محمد عبدالوهاب من الداخل: ص ۹ ـ ۱۵.

که حنابله جهت بالا بردن مقام و شخصیت احمد بن حنبل، ابن تیمیّه، محمد بن عبدالوهاب و سایر علمای حنبلی و پیروی افراد بیشتری از مذهب حنابله، جعل کرده و آن‌ها را در میان عموم مسلمانان منتشر کردند. جهت آشنایی بیشتر با غلو حنابله و وهابی‌ها، به منابعی که این مطالب را نقل کردیم، مراجعه شود.

کسانی که مسلمانان را با شدت و خشونت از زیارت قبور، توسل و تبرک نهی می‌کنند، چرا قبر و قلم احمد بن حنبل را منشأ برکات و زیارت قبر او را دارای ثواب و پاداش دانسته و دعا درکنار قبرش را مستجاب می‌دانند؟

چرا وهابیان خار کوچک را در چشم دیگران می‌بینند اما تنه درخت را در چشم خود نمی‌بینند؟!

چرا غلو درباره پیشوایان خود را مورد نقد و بازبینی قرار نمی‌دهند و تنها به عیوب دیگران پرداخته و آنان را به اتهام غلو، تکفیر می‌کنند؟!

آیا آنچه وهابیان و سلفیان در مورد رهبران و پیشوایان خود می‌گویند و در کتاب‌هایشان نقل می‌کنند و به آن معتقد هستند، غلو نیست؟

# فصل چهارم

## وهابیان و تکفیر مسلمین

### ابن‌تیمیّه و تکفیر مسلمین

یکی از بارزترین عملکردهای وهابیت، تکفیر مسلمین است. متهم کردن مسلمانان به کفر و شرک و تکفیر آنان، یکی از خطرناک‌ترین افکاری است که توسط ابن تیمیّه حرانی حنبلی نظریه پرداز و بنیان‌گذار فکری وهابیت، مطرح شده و باعث متشنج شدن جوامع مسلمانان و جریحه‌دار شدن عقائد آنان شد.

ابن تیمیّه حنبلی رسما اعلام کرد: هر کس کنار قبر پیامبر گرامی اسلام ﷺ یا قبور افراد صالح رفته و حاجت خود را از آنان بخواهد، مشرک است. چنین شخصی را باید وادار به توبه کرد و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.[1]

ابن تیمیّه با این تفکر، تمامی مسلمانانی را که به مدینه منوره آمده و قبر پیامبر

---

۱. «من يأتي إلى قبر نبيّ أو صالح و يسأله حاجتَه و يستنجده، مثل أن يسأله أن يزيل مرضَه، أو مرض دوابه، أو يقضي دينه، أو ينتقم له من عدوه، أو يعافي نفسه و أهله و دوابه و نحو ذلك ممّا لا يقدر عليه إلّا الله عزّوجلّ، فهذا شرك صريح، يجب أن يستتاب صاحبُه، فإن تاب و إلّا قتل». ابن تیمیّه حنبلی، زيارة القبور و الإستنجاد بالمقبور: ص ۱۷، حكم من يأتي إلى قبر نبي أو صالح و يسأله و يستنجد به.

گرامی اسلام ﷺ را زیارت می‌کردند و به زیارت قبور بقیع و شهدای احد می‌رفتند، مشرک و کافر خوانده و به آنان توصیه می‌کند از گناه خود توبه‌کنند و در غیر این صورت، کشته خواهند شد.

## محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمانان

محمد بن عبدالوهاب نیز با پیروی از ابن‌تیمیّه، تمامی مسلمانانی راکه به ملائکه، انبیا و اولیای الهی متوسل می‌شوند و از آنان درخواست شفاعت می‌کنند و آنان را وسیله تقرب به خداوند قرار می‌دهند، مشرک و کافر دانسته و ریختن خون آنان و غارت‌کردن اموالشان را جایز شمرده است.[۱]

محمد بن عبدالوهاب شرک مشرکان زمان پیامبر را سبک‌تر از شرک (توسل، شفاعت و استغاثه) مسلمانان عصر حاضر و عقل آنان را نیز سالم‌تر از عقل مسلمانان فعلی دانسته و در توضیح آن می‌گوید: مشرکان زمان پیامبر، فقط در زمان خوشی و رفاه، ملائکه و بت‌ها را صدا می‌کردند و در حال گرفتاری متوجه خداوند یگانه شده و او را خالصانه می‌خواندند ولی مسلمانانِ مشرک (مسلمانانی که به ملائکه، انبیا و اولیا متوسل شده و از آنان درخواست شفاعت می‌کنند) هم در حال خوشی غیر خدا را می‌خوانند و هم در حال گرفتاری.[۲]

سیدمحسن امین حسینی عاملی می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب در رساله «*کشف الشبهات*» بیش از بیست و چهار بار، مسلمانان را مشرک خوانده و بالغ بر بیست و پنج مورد، مسلمانان را کافر، بت‌پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، مدعیان اسلام، اهل باطل، نادان و شیاطین دانسته است. وی شیطان را

---

۱. «و أنّ قصدهم الملائكة و الأنبياء و الأولياء يريدون شفاعتهم و التقرب إلى الله بذلك هو الذي أحلّ دمائهم و أموالهم». محمد بن عبدالوهاب، كشف الشبهات: ص ۴.

۲. «أنّ الأولين لايشركون و لايدعون الملائكة و الأولياء و الأوثان مع الله إلّا في الرخاء و أمّا في الشدّة فيخلصون لله الدعاء». محمد بن عبدالوهاب، كشف الشبهات: ص ۲۸.

پیشوا و سرسلسله مسلمانان خوانده و کافران نادان و بت‌پرست را از مسلمانان، داناتر دانسته است.[۱]

## شهادت به کفر مسلمانان، شرط ورود به جریان وهابیت

محمد بن عبدالوهاب تمامی مسلمانان و علمای گذشته راکافر دانسته و معتقد بود اعمال کسانی که آیین وهابیت را نپذیرند، باطل است و پس از قبول آیین وهابیت باید اعمال گذشته را اعاده کنند. کسانی که قبل از پذیرش آیین وهابیت، حج واجب انجام داده و قصد پیروی از آیین او را داشتند، به دستور محمد بن عبدالوهاب حج خود را اعاده می‌کردند. کسانی که قصد پیروی از آیین وهابیت را داشتند، باید به مشرک و کافر بودن خود، پدر و مادرشان و... شهادت می‌دادند تا اجازه ورود به آیین وهابیت به آنان داده می‌شد و اگر به مشرک و کافر بودن خود اقرار نمی‌کردند، کشته می‌شدند.

احمد زینی دحلان مفتی مکه مکرمه می‌نویسد: کسانی که قصد تبعیت از محمد بن عبدالوهاب را داشتند، اگر قبلا حج واجب خود را انجام داده بودند، محمد بن عبدالوهاب به آنان می‌گفت: باید حج خود را اعاده کنید، زیرا آن را در زمانی که مشرک بودید، به جا آورده‌اید و مورد قبول خداوند واقع نشده است و تکلیف حج بر عهده شما باقی است. هنگامی که افراد قصد ورود به جریان وهابیت را داشتند، محمد بن عبدالوهاب به آنان می‌گفت: بعد از شهادتین باید به کافر بودن خود قبل از پذیرش وهابیت اقرار کنید و شهادت دهید که پدران و مادرانتان نیز کافر بودند و با

۱. «و قد أطلق محمد بن عبدالوهاب في رسالة كشف الشبهات اسم الشرك و المشركين على عامة المسلمين عدى الوهابيين فيما يزيد عن أربعة و عشرين موضعاً و أطلق عليهم اسم الكفر و الكفّار و عباد الأصنام و المرتدين و المنافقين و جاحدي التوحيد و أعدائه و أعداء الله و مدعي الإسلام و أهل الباطل و الذين في قلوبهم زيغ و الجهّال و الجهلة و الشياطين و إنّ جهّال الكفّار (و) عبدة الأصنام أعلم منهم و إنّ إبليس إمامهم و مقدمهم إلى غير ذلك من الألفاظ الشنيعة فيما يزيد عن خمسة و عشرين موضعاً». سیدمحسن امین حسینی عاملی، كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۱۴۸.

حالت کفر از دنیا رفته‌اند. سپس اسامی تعدادی از علما و بزرگان گذشته را نیز می‌شمرد و از گروندگان به وهابیت می‌خواست تا به کافر بودن آنان نیز شهادت دهند، اگر حاضر به چنین شهادتی می‌شدند، ورود آنان به جریان وهابیت را می‌پذیرفت و در غیر این صورت، آنان را می‌کشت. محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را از زمان خود تا ششصد سال قبل کافر می‌دانست و تمامی کسانی راکه از او تبعیت نمی‌کردند، تکفیر می‌کرد و آنان را مشرک می‌نامید و خون و اموالشان را مباح می‌دانست.[۱]

## حکم به کفر و ارتداد امت اسلامی

سلیمان بن عبدالوهاب خطاب به برادرش محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: این امور (توسّل به پیامبر گرامی ﷺ که تو موجب شرک وکفر مسلمانان می‌دانی) پیش از احمد بن حنبل و در زمان پیشوایان اهل سنت نیز مطرح بوده است و در سراسر بلاد اسلامی وجود داشته است. با این که برخی از آنان این امور را انکار می‌کردند، ولی هیچ‌یک از پیشوایان، آنان راکافر و مرتد نمی‌دانستند و دستور جهاد با آنان را نمی‌دادند و بلاد مسلمانان را بلاد شرک و یا دار الحرب نمی‌نامیدند؛ ولی تو کسانی را که متوسلین به پیامبر گرامی ﷺ را تکفیر نکنند نیز کافر می‌دانی، گرچه خود به آن حضرت توسل نجویند. تو می‌پنداری که علمای اسلام اتفاق نظر دارند که واسطه قرار دادن پیامبر اکرم ﷺ نزد خدا موجب کفر می‌شود، هشت‌صد سال از زمان ائمه چهارگانه می‌گذرد، از هیچ عالمی از علمای اسلام نقل نشده است که این امور راکفر

---

۱. «كان محمد بن عبدالوهاب إذا اتّبعه أحدٌ و كان قد حجّ حجّة الإسلام، يقول له: حجّ ثانياً! فإنّ حجّتك الأولى فعلتَها و أنت مشركٌ، فلاتقبل و لاتسقط عنك الفرض و إذا أراد الدخول في دينه، يقول له بعد الشهادتين: أشهد على نفسك إنّك كنت كافراً و على والديك أنّهما ماتا كافرَين و على فلان و فلان و يسمّي جماعة من أكابر العلماء الماضين أنّهم كانوا كفّاراً، فإن شهد قبله و إلّا قَتَلَه و كان يصرّح بتكفير الأمّة مذ ستمائة سنة و يكفّر من لايتّبعه و يسمّيهم المشركين و يستحلّ دماءهم و أموالهم». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۳۱ و ۳۲.

دانسته باشد. به خدا سوگند! لازمه سخن تو این است که تمامی علما، اُمَرا و عـموم مسلمانان بعد از زمان احمد بن حنبل کافر و مرتدند.[۱]

## آیین وهابیت و اکمال دین

سعود بن عبدالعزیز نیز با تکفیر تمامی مسلمانان، پس از تصرف مدینه مـنوره، همه اهالی مدینه را در مسجد النّبیّ جمع کرده و با بستن درهای مسجد این‌گونه سخن آغاز کرده است: ای مردم مدینه! بر اساس آیه ﴿ **ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** ﴾ دین و آیین شما امروز به کمال رسید و به نعمت اسلام مشرف شدید. خداوند از شما راضی و خشنود گردید. ادیان باطل نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آنان به نیکی یاد نکنید. از درود و رحمت فرستادن بر آنان به شدت پرهیز نمایید؛ زیرا همه آنان به آیین شرک درگذشته‌اند.[۲]

## سعود بن عبدالعزیز و تکفیر مسلمانان

شکری محمود آلوسی، صاحب کتاب «*تـاریخ نـجد*» از چـهره‌های مـورد تأیـید

---

۱. «أنّ هذه الأمور حدثت من قبل زمن الإمام أحمد في زمان أئمة الإسلام، و أنكرها من أنكرها منهم، و لازالت حتّى ملأت بلاد الإسلام كلّها، و فُعلت هذه الأفاعيل كلّها التي تكفّرون بها، و لم يرو عن أحد من أئمة المسلمين أنّهم كفّروا بذلك، و لا قالوا: هؤلاء مرتدون، و لا أمروا بجهادهم، و لا سمّوا بلاد المسلمين بلاد شرك و حرب، كما قلتم أنتم، بل كفّرتم من لم يكفّر بهذه الأفاعيل و إن لم يفعلها، أيظنّون أنّ هذه الأمور من الوسائط التي في العبارة الذي يكفّر فاعلها إجماعاً؟ و تمضي قرون الائمة من ثمان مائة عام و مع هذا لم يرو عن عالم من علماء المسلمين أنّها كفر، بل ما يظنّ هذا عاقل، بل والله لازم قولكم إنّ جميع الأمة بعد زمان الإمام أحمد، علماؤها و أمراؤها و عامّتها كلّهم كفّار، مرتدّون!! فإنّا للّه و إنّا إليه راجعون، واغوثاه إلى الله ثمّ واغوثاه أم تقولون كما يقول بعض عامّتكم: إنّ الحجة ما قامت إلّا بكم و إلّا قبلكم لم يعرف دين الإسلام؟». سـليمان بـن عـبدالوهـاب، الصواعق الإلهيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۱۲۴ـ۱۲۵، الفصل الرابع عشر، وجوه أخرى تدلّ على عدم جواز تكفير المسلمين.

۲. «يا أهالي المدينة! إنّ دينكم اليوم قد كمل و غمرتكم نعمة الإسلام و رضي الله عنكم طبق قوله تعالى: ﴿ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾، فذروا أديان آبائكم الباطلة و لاتذكّروهم بإحسان أبداً و احذروا أن تترحّموا عليهم لأنّهم ماتوا على الشرك بأسرهم». ایوب صبری حنفی، تاریخ الوهابیین: ص ۱۰۷.

وهابیت، با انتقاد از اعمال و رفتار وهابیان، در مورد سعود بن عبدالعزیز می‌گوید: سعود بن عبدالعزیز در تکفیر مخالفان خود غلوّ می‌کرد.[۱]

وهابیت با تغییر سیاست، از تکفیر سایر مسلمانان دست برداشته اما درباره شیعیان همچنان به سیاست تکفیر و قتل و غارت ادامه می‌دهند.

## بن جبرین و تکفیر شیعیان

بن جبرین یکی از مفتیان بزرگ وهابی سعودی در جواب این سؤال که «آیا به فقرای شیعه می‌شود زکات داد؟» شیعیان را کافر دانسته و پرداخت زکات به آنان را جایز ندانسته است.

وی شیعیان را با اتهاماتی همچون: اعتقاد داشتن به تحریف قرآن، عمل نکردن به سنت پیامبر اکرم ﷺ و روایات *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم*، تکفیر صحابه، تکفیر اهل سنت و نجس دانستن آنان، حاضر نشدن در نمازهای جمعه و جماعت اهل سنت، اقتدا نکردن به اهل سنت در نمازهای جماعت، غلو در حق حضرت علی علیه‌السلام و فرزندان آن حضرت و ندادن صدقات به نیازمندان اهل سنت تکفیر کرده و می‌گوید: کسانی که به شیعیان زکات بدهند بریء الذمّه نیستند و باید دوباره زکات بدهند زیرا با دادن صدقات به شیعیان، کسی را کمک کرده که کفر را تقویت می‌کند.[۲]

---

۱. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۱۵۰ به نقل از محمود شکری آلوسی در کتاب تاریخ نجد.

۲. «ما حکم دفع زکاة أموال أهل السنّة لفقراء الرافضة و هل تبرأ ذمّة المسلم الموکّل بتفریق الزکاة إذا دفعها للرافضي الفقیر أم لا؟ لقد ذکر العلماء في مؤلفاتهم في باب أهل الزکاة أنّها لاتدفع لکافرٍ و لا مبتدعٍ، فالرافضة بلاشك کفّار، لأربعة أدلّة: الأوّل طعنهم في القرآن و ادعاؤهم أنّه حذف منه أکثر من ثلثیه، کما في کتابهم الذي ألفه النوري و سمّاه فصل الخطاب في إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب و کما في کتاب الکافي و غیره من کتبهم، و من طعن في القرآن فهو کافرٌ مکذّبٌ لقوله تعالی: ﴿وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. الثاني طعنهم في السنة وأحادیث الصحیحین، فلایعملون بها لأنّها من روایة الصحابة الذین هم کفّار في اعتقادهم، حیث یعتقدون أنّ

←

وی در جریان حمله وحشیانه اسرائیل به لبنان و دفاع شجاعانه حزب‌الله، بـرای اثـبات همسو بودن خود با آمریکا و صهیونیسم دشمنان قسم‌خورده اسلام، هـرگونه پشـتیبانی، دفاع و حمایت از حزب‌الله حتی دعا برای پیروزی آنان را حرام اعلام کرد. بن‌جبرین شیعیان را دشمن اسلام معرفی کرده و اهل سنت را به تبری از حزب‌الله دعوت نمود.[۱]

## فتوای جهاد علیه شیعیان توسط مفتی سعودی

شیخ عبدالرحمن برّاک یکی دیگر از مفتیان وهابی سعودی، در پاسخ بـه سـؤال «هل يمكن أن يكون هناك جهاد بين فئتين من المسلمين (السنة و الشيعة)؟ می‌نویسد:

---

← الصحابة كفروا بعد موت النّبيّ إلّا علي و ذريته و سلمان و عمار و نفر قليل، أمّا الخـلفاء الثـلاثة و جـماهير الصحابة الذين بايعوهم، فقد ارتدوا، فهم كفّار، فلايقبلون أحاديثهم كما في كتاب الكافي و غيره من كـتبهم. الثالث تكفيرهم لأهل السنّة، فهم لا يصلّون معكم و من صلّى خلف السنّي أعاد صلاته، بل يـعتقدون نـجاسة الواحد منّا، فمتى صافحناهم غسّلوا أيديهم بعدنا، و من كفّر المسلمين، فهو أولى بالكفر، فنحن نكفّرهم كـما كفّرونا و أولى. الرابع شركهم الصريح بالغلو في علي و ذريته و دعاءهم مع الله و ذلك صريح في كتبهم و هكذا غلوهم و وصفهم له بصفات لاتليق إلّا بربّ العالمين و قد سمعنا ذلك في أشرطتهم، ثمّ إنّهم لايشـتركون فـي جمعيّات أهل السنّة و لايتصدقون على فقراء السنّة و لو فعلوا فمع البغض الدفين، يفعلون ذلك من باب التقيّة، فعلى هذا مَن دفع إليهم الزكاة فليخرج بدلَها، حيث أعطاها مَن يستعين بها على الكفر و حرب السنّة و مَن وكل في تفريق الزكاة حرم عليه أن يعطي منها رافضياً، فإن فعل لم تبرأ ذمّته و عليه أن يغرم بدلها، حيث لم يؤد الأمانة إلى أهلها و من شكّ في ذلك فليقرأ كتب الردّ عليهم ككتاب القفاري في تفنيد مذهبهم و كتاب الخطوط العريضة للخطيب و كتاب إحسان إلهى ظهير و غيرها، والله الموفق». حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شـرع: ص ۱۴۴ ـ ۱۴۶. به نقل از بن‌جبرین، اللؤلؤ المكين من فتاوى فضيلة الشيخ بن‌جبرين: ص ۳۹.

۱. «سؤال: هل يجوز نصرة حزب‌الله الرافضي؟ و هل يجوز الانضواء تحت إمـرتهم؟ و هـل يـجوز الدعـاء لهـم بالنصر و التمكين؟ و ما نصيحتكم للمخدوعين بهم من أهل السنّة؟

جواب: لايجوز نصرة هذا الحزب الرافضي و لايجوز الانضواء تحت إمرتهم و لايجوز الدعاء لهم بالنصر و التمكين و نصيحتنا لأهل السنّة أن يتبرؤا منهم و أن يخذلوا من ينضموا إليهم و أن يبينوا عداوتهم للإسلام و المسلمين و ضررهم قديماً و حديثاً على أهل السنّة، فإنّ الرافضة دائماً يضمرون العداء لأهل السنّة و يحاولون بقدر الاستطاعة إظهار عيوب أهل السنّة و الطعن فيهم و المكر بهم و إذا كان كذلك فإنّ كلّ من والاهم دخل في حكمهم». شیخ عبدالله بن جبرین، شماره فتوا ۱۵۹۰۳، تاریخ فتوا ۱۴۲۷/۶/۲۱ هجری قمری، (۱۳۸۵/۵/۲۶ شمسی).

اگر اهل سنت دولت مقتدری داشته باشند و شیعه بدعت‌ها و برنامه‌ها و عقاید شرک‌آمیز خود را اظهار نموده و ادامه دهد، بر اهل سنت واجب است که علیه شیعیان اعلام جهاد نموده و آنان را به قتل برسانند.[۱]

## فتوای هیئت عالیِ افتای سعودی

عبدالعزیز بن عبدالله بن باز رئیس هیئت عالیِ افتای سعودی و سه تن از اعضای این هیئت به نام‌های عبدالرزاق عفیفی، عبدالله بن غدیان و عبدالله بن قعود در پاسخ به پرسشی درباره شیعه، شیعیان را به جرم متوسل شدن به اهل‌بیت علیهم‌السلام و گفتن «یا علی»، «یا حسن» و «یا حسین» مشرک و مرتد دانسته و می‌نویسند: اگر آنچه در سؤال آمده، صحت داشته باشد، آنان که «یا علی»، «یا حسن» و «یا حسین» می‌گویند، مشرک بوده و از ملت اسلام خارج هستند.[۲]

---

۱. «إن كان لأهل السنّة دولة و قوّة و أظهر الشيعة بِدَعَهم و شركَهم و اعتقاداتهم، فإنّ على أهل السنّة أن يجاهدوهم بالقتال». ر.ك: سايت المنجد، سؤال شماره ۱۰۲۷۲.

۲. «إنّ السائل و جماعة معه في الحدود الشمالية، مجاورن للمراكز العراقية و هناك جماعة على مذهب الجعفرية و منهم من امتنع عن أكل ذبائحهم و منهم من أكل و نقول: هل يحلّ لنا أن نأكل منها، علماً بأنّهم يدعون عليّاً و الحسن و الحسين و سائر ساداتهم في الشدة و الرخاء؟ إذا كان الأمر كما ذكر السائل من أنّ الجماعة الذين لديه من الجعفريّة يدعون عليّاً و الحسن و الحسين و سادتهم، فهم مشركون مرتدّون عن الإسلام و العياذ بالله، لايحلّ الأكل من ذبائحهم، لأنّها ميتة و لو ذكروا عليها اسم الله». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلميّة و الإفتاء: ج ۲، ص ۳۷۲، حكم أكل ذبائح من يدعون الحسن و الحسين و عليّاً عند الشدائد، فتوى رقم ۱۶۶۱. و «أنا من قبيلة تسكن في الحدود الشمالية و مختلطين نحن و قبائل من العراق و مذهبهم شيعة و ثنية يعبدون قبباً و يسمونها بالحسن و الحسين و عليّ و إذا قام أحدهم قال: يا علي، يا حسين و قد خالطهم البعض من قبائلنا في النكاح و في كلّ الأحوال و قد وعظتهم و لم يسمعوا و هم في القرايا و المناصيب و أنا ما عندي أعظهم بعلمٍ ولكن إنّي أكره ذلك و لاأخالطهم و قد سمعت أنّ ذبحهم لايؤكل و هؤلاء يأكلون ذبحهم و لم يتقيدوا و نطلب من سماحتكم توضيح الواجب نحو ما ذكرنا. إذا كان الواقع كما ذكرت من دعائهم عليّاً و الحسن و الحسين و نحوهم، فهم مشركون شركاً أكبر يخرج من ملة الإسلام، فلايحلّ أن نزوجهم المسلمات و لايحلّ لنا أن نتزوج من نسائهم و لايحلّ لنا أن نأكل من ذبائحهم». همان، ص ۳۷۳، السؤال الأوّل من الفتوى رقم ۳۰۰۸.

این در حالی است که طبق گزارش‌های تاریخی، شعار لشگر ابوبکر در جنگ با مسیلمه کذاب «یا محمداه» بود.[۱]

درباره شعار «یا محمداه» و توسل مسلمانان در جنگ‌ها به پیامبر اکرم ﷺ با این شعار، در فصل توسل به مطالب و مستندات بیشتری از منابع اهل سنت اشاره خواهیم کرد.

## زرقاوی و دستور کشتار شیعیان

زرقاوی فرمانده پیشین شاخه نظامی وهابیان در عراق، تشیع را مذهبی جدا از اسلام دانسته و شیعیان را با عناوینی همچون افعی، عقرب‌های حیله گر، کافر، دشمن حیله گر و شرور معرفی کرده و به اتهام پرستش قبرها، طواف در اطراف قبور ائمه، تکفیر صحابه، سبّ عایشه و جعل قرآن کریم، مشرک دانسته و دستور قتل آنان را صادر کرد.[۲]

## افراطی‌تر از ابن‌تیمیه

علمای افراطی و تندرو وهابی در فتاوای ضد اسلامی خود و تکفیر مسلمانان خصوصا شیعیان، حتی از ابن تیمیّه نظریه‌پرداز وهابیت نیز تبعیت نکرده و بر خلاف فتوای او اظهار نظر کرده‌اند. ابن تیمیّه با همه دشمنی و ضدیت با شیعه، هنگامی که با سؤال برتری یهود و نصارا بر شیعیان مواجه می‌شود، در پاسخ می‌نویسد: کسانی که به شریعت پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورده باشند، اگرچه مانند خوارج، شیعیان، مرجئه و قدریه، اهل بدعت باشند، از یهود و نصارا و منکرین رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ بهترند. کفر یهود و نصارا به دین اسلام روشن است ولی اهل بدعت اگر موافق با

---

۱. «و کان شعارهم یومئذ یا محمداه». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۶، ص ۳۲۹، حوادث ۱۱ هجری قمری، مقتل مسیلمة الکذاب.

۲. ر.ک: سایت بازتاب، تاریخ ۱۳۸۴/۳/۸.

رسول اکرم ﷺ باشند، کافر نیستند و اگر اهل بدعت را کافر بدانیم، کفر آنان مانند کفر یهود و نصارا که پیامبر اکرم ﷺ را تکذیب می‌کنند، نیست.[1]

## نقد و بررسی نظریه تکفیر

با مطالعه قرآن کریم و روایات نبی گرامی اسلام ﷺ پی می‌بریم که تکفیر مسلمانان، مخالف آیات قرآن کریم، روایات نبوی، سیره پیامبر اکرم ﷺ و صحابه و خلاف نظریه علمای اسلام می‌باشد و هیچ مدرک عقلی و شرعی ندارد و نباید به راحتی مسلمانان را تکفیر کرده و با آبرو و حیثیت آنان بازی کرد.

اولین و کمترین درجه مسلمانی اقرار و گواهی به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت و پیامبریِ پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ است، اگر چه فقط زبانی بوده و از مرحله سخن فراتر نباشد. بنا به شهادت وحی و اعتراف عموم مفسران، فقیهان و دانشمندان، خون و مال چنین شخصی محفوظ و هیچ‌کس حق تعرض به او را ندارد.

### ۱. تکفیر مسلمانان مخالف نص قرآن کریم

خداوند متعال درباره اسلام عرب‌های بادیه‌نشین می‌فرماید: ﴿ **قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَـٰكِن قُولُوٓا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ ٱلإِيمَـٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَايَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَـٰلِكُمْ شَيْـًٔا إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** ﴾[2]، عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید: اسلام آورده‌ایم، چون هنوز ایمان

---

۱. «كلّ من كان مؤمناً بما جاء به محمد ﷺ، فهو خيرٌ من كلّ من كفر به، و إن كان في المؤمن بذلك نوعٌ من البدعة، سواء كانت بدعة الخوارج و الشيعة و المرجئة و القدرية أو غيرهم، فإنّ اليهود و النصارى كفّار كفراً معلوماً بالاضطرار من دين الإسلام، و المبتدع إذا كان يحسب أنّه موافق للرسول ﷺ لا مخالف له لم يكن كافراً به و لو قدر أنّه يكفر فليس كفره مثل كفر من كذّب الرسول ﷺ». ابن تیمیّه حنبلی، مجموعة الفتاوی: ج ۳۵، ص ۱۲۲، سئل عمّن يفضّل اليهودي و النصراني على الروافضي.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید چیزی از پاداش کارهای شما فروگذار نمی‌کند، خداوند آمرزنده و مهربان است.

اعتقاد و نظریه مفسران و دانشمندان اسلامی این است که با شهادت و اقرار به خدا و پذیرش رسالت پیامبر اکرم ﷺ، مرحله اول از مسلمانی محقق شده است و خون، مال، آبرو و ناموس چنین شخصی باید از تعرض محفوظ بماند.

مفسرین قرآن کریم در تفسیر این آیه کریمه، میان اسلام و ایمان تفاوت گذاشته و ایمان را مرحله بالاتری از اسلام معرفی کرده‌اند. اسلام با شهادت و گواهی به وحدانیت خدا و یکتایی پروردگار حاصل شده و نیازی به مطابقت عمل با اعتقاد درونی نیست.

زمخشری در این‌باره می‌نویسد: اسلام، ورود در امنیت و آرامش و خارج شدن از جنگیدن با مؤمنان و مسلمانان است که با شهادتین حاصل می‌شود.[1]

قرطبی می‌نویسد: حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و پذیرش اسلام یعنی باور ظاهری به آن چه پیامبر اکرم ﷺ آورده است، برای حفظ جان کافی است.[2]

خداوند متعال در آیه دیگری در رابطه با اسلام آوردن کفار در میدان جنگ می‌فرماید: ﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَ لَاتَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَـٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا**﴾[3]، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید

---

۱. «الإسلام الدخول في السلم و الخروج من أن يكون حرباً للمؤمنين، بإظهار الشهادتين». زمخشری حنفی، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل: ج ۴، ص ۳۶۶، تفسیر آیه ۱۴ سوره حجرات.

۲. «و حقيقة الإيمان التصديق بالقلب و أمّا الإسلام فقبول ما أتى به النّبيّ ﷺ في الظاهر و ذلك يحقن الدم». قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ج ۸، ص ۴۶۹، تفسیر آیه ۱۴ سوره حجرات.

۳. سوره نساء، آیه ۹۴.

و به سبب این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند، نگویید مسلمان نیستی! زیرا غنیمت‌های فراوانی برای شما نزد خداست، شما قبلا چنین بودید و خداوند بر شما منت نهاد پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است.

در شأن نزول آیه مبارکه چنین نقل شده است: پیامبر اکرم ﷺ گروهی را به فرماندهی اسامة بن زید[1] برای جنگ فرستاد. مسلمانان وقتی به مکان و قبیله مورد نظر رسیدند، متوجه شدند همه افراد قبیله فرار کرده و تنها یک نفر از آنان به خاطر اموال و ثروت فراوان، باقی مانده است. آن شخص هنگامی که با سپاه مسلمانان مواجه شد، شهادتین را بر زبان جاری ساخت. اسامه به شهادتین او اعتنا نکرده و او را کشت. پس از بازگشت سپاه اسلام، یکی از مسلمانان ماجرا را به پیامبر ﷺ گزارش داد. پیامبر اکرم ﷺ اسامه را احضار کرد و او را سرزنش کرده و فرمودند: آیا کسی را که «لا إله إلّا الله» گفت، کشتی؟ فردای قیامت چه جوابی داری؟ پس از این ماجرا، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.[2]

---

۱. طبق روایات مخلتف، اسامة بن زید، غالب لیثی، مقداد بن اسود و ابوالدرداء، فرماندهی سپاه را به عهده داشته‌اند. طبرسی، مجمع البیان في تفسیر القرآن: ج ۳، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴، ذیل آیه ۹۴ سوره نساء و سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۲، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱، ذیل آیه ۹۴ سوره نساء.

۲. «بعث رسول‌الله ﷺ سریة علیها أسامة بن زید إلی بني‌ضمرة، فلقوا رجلاً منهم یدعی مرداس بن نهیك، معه غنیمة له و جمل أحمر، فلمّا رآهم أوی إلی کهف جبل و أتبعه أسامة، فلمّا بلغ مرداس الکهف وضع فیه غنمه (غنیمته)، ثمّ أقبل إلیهم، فقال: السلام علیکم، أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمداً رسول‌الله. فشد علیه أسامة، فقتله من أجل جمله و غنیمته وکان النّبيّ ﷺ إذا بعث أسامة أحبّ أن یثنی علیه خیر و یسأل عنه أصحابه، فلمّا رجعوا لم‌یسألهم عنه، فجعل القوم یحدثون النّبيّ ﷺ و یقولون: یا رسول‌الله! لو رأیت أسامة و لقیه رجل، فقال الرجل: لا إله إلّا الله، محمد رسول‌الله، فشد علیه، فقتله و هو معرض عنهم، فلمّا أکثروا علیه رفع رأسه إلی أسامة، فقال: کیف أنت و لا إله إلّا الله؟ فقال: یا رسول‌الله! إنّما قالها متعوذاً تعوذ بها. فقال له رسول‌الله ﷺ: هلا شققتَ عن قلبه، فنظرت إلیه، فأنزل الله خبر هذا و أخبر إنّما قتله من أجل جمله و غنمه (غنیمته)». سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۲، ص ۲۰۰، تفسیر آیه ۹۴ سوره نساء؛ طبرانی، المعجم الکبیر: ←

**۲. تکفیر مسلمانان مخالف سنت پیامبر اکرمﷺ**

تکفیر مسلمانان همان گونه که مخالف آیات قرآن کریم است، با سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و روایات نیز مخالف می‌باشد. به برخی از روایاتی که در معتبرترین کتاب‌های روایی اهل سنت آمده، اشاره می‌شود.

**أ)** حضرت علی علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده‌اندکه فرمود: کسی راکه «لا إله إلّا الله» می‌گوید، به خاطر گناهی تکفیر نکنید و او را به شرک متهم ننمایید.[۱]

**ب)** عایشه می‌گوید: از پیامبر گرامی اسلام ﷺ شنیدم که فرمود: هیچ‌یک از اهل قبله را به خاطر گناه تکفیر نکنید، اگر چه گناهان بزرگ انجام داده باشد.[۲]

**ج)** عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: در مورد کسانی که «لا إله إلّا الله» گفته‌اند، احتیاط کنید. کسی که گوینده «لا إله إلّا الله» را تکفیر کند، از ایمان دور شده و به کفر نزدیک‌تر گردیده است.[۳]

وی در روایت دیگری از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: هر

---

← ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۲۳۷۹؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، تفسیر القرآن العظیم: ج ۱، ص ۵۵۲، تفسیر آیه ۹۴ سوره نساء؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۷، ص ۸، کتاب التفسیر، تفسیر سوره نساء و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۱۰۷، کتاب التفسیر، تفسیر سوره نساء، باب ۱۷، تفسیر آیه مبارکه.

۱. «أهل لا إله إلّا الله لاتكفّروهم بذنب و لاتشهدوا عليهم بشرك». طبرانی، المعجم الأوسط: ج ۵، ص ۹۶ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۱، ص ۱۰۶، کتاب الإیمان، باب لا يكفّر أحد من أهل القبلة.

۲. «لاتكفّروا أحداً من أهل القبلة بذنب و إن عملوا بالكبائر». هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۱، ص ۱۰۷، کتاب الإیمان، باب لا يكفّر أحد من أهل القبلة بذنب.

۳. «كُفّوا عن أهل لا إله إلّا الله، لاتكفّروهم بذنب، فمَن أكفر أهل لا إله إلّا الله، فهو إلى الكفر أقرب». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۱۲، ص ۲۱۱، ح ۱۳۰۸۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۱، ص ۱۰۶، کتاب الإیمان، باب لا يكفّر أحد من أهل القبلة و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۳، ص ۶۳۵، ح ۸۲۷۰.

مسلمانی مسلمان دیگری را به کفر متهم سازد، اگر او کافر نباشد، خود گوینده کافر می‌گردد.[۱]

**د)** محمد بن اسماعیل بخاری از ابوذر نقل می‌کند که از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: اگر کسی فردی را به گناه و یا کفر متهم کند و آن فرد اهل گناه و کفر نباشد، آن گناه و کفر به خود گوینده برمی‌گردد.[۲]

### ۳. تکفیر مسلمانان خلاف سیره پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر گرامی اسلام ﷺ نه تنها مسلمانان را تکفیر نمی‌کرد، بلکه گاهی با کفار همنشین می‌شد و آنان را به دین مبین اسلام هدایت و راهنمایی می‌کرد.

انس بن مالك می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مأمور شده‌ام با مردم جنگ کنم و آنان را به دین اسلام دعوت کنم تا این که «لا إله إلّا الله» بگویند و به یگانگی خداوند اقرار کنند. چنانچه این جمله را بگویند و مانند ما و به سوی قبله ما نماز بخوانند و ذبائح خود را همچون مسلمانان ذبح کنند، ریختن خون و تعرض به اموالشان بر ما حرام است و حساب آنان با خداست.[۳]

عبدالله بن عباس می‌گوید: عقبة بن ابی‌معیط با پیامبر گرامی اسلام ﷺ زیاد هم‌نشین بود و از سخنان حضرت خوشش می‌آمد. وی هرگاه از سفر برمی‌گشت، مردم مکه را

---

۱. «أيّما رجل مسلم كَفَّر رجلاً مسلماً فإن كان كافراً و إلّا كان هو الكافر». متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال: ج ۳، ص ۶۳۵، ح ۸۲۶۷. همین روایت در مسند احمد بن حنبل با اندک تفاوتی، این چنین نقل شده است: «أيّما رجل كفّر رجلاً فإن كان كما قال و إلّا فقد باء بالكفر». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۲۳، مسند عبدالله بن عمر.

۲. «لا يَرمي رجلٌ رجلاً بالفسوق و لا يَرميه بالكفر إلّا ارتدّت عليه إن لم يكن صاحبه كذلك». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۵۷، کتاب الأدب، باب ما ينهى من السباب و اللعن.

۳. «أُمرتُ أن أُقاتلَ الناسَ حتّى يقولوا «لا إله إلّا الله» فإذا قالوها و صلّوا صلاتَنا و استَقبَلوا قبلَتَنا و ذَبحُوا ذبيحتَنا فقد حَرُمَت علينا دماءُهم و أموالُهم إلّا بِحَقِّها و حسابُهم على الله». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۸۱، کتاب الصلاة، باب فضل استقبال القبلة.

جهت صرف غذا به خانه خود دعوت می‌کرد. در مراجعت از یکی از سفرهایش، غذایی تهیه نمود و پیامبر گرامی اسلام ﷺ را نیز دعوت کرد. وقتی غذا را مقابل آن حضرت قرار دادند، رسول گرامی اسلام ﷺ خطاب به عقبه بن ابی‌معیط فرمود: اگر به وحدانیت خداوند و رسالت من گواهی ندهی از غذای تو نمی‌خورم.

عقبه خطاب به پیامبر عرض کرد: برادرزاده! غذا بخور.

حضرت فرمود: لب به غذا نمی‌زنم مگر این که اسلام بیاوری.

عقبه به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اکرم ﷺ شهادت داد و حضرت نیز از غذای او میل کرد.[1]

### ۴. تکفیر مسلمانان مخالف روش صحابه

انس، خادم پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ سؤال میمون بن سیاه که پرسیده بود: چه چیزی باعث می‌شود خون و مال انسان حرمت و احترام پیدا کند؟ می‌گوید: هر کس به یگانگی خداوند شهادت بدهد و رو به قبله مسلمانان ایستاده و مانند ما نماز بخواند و از گوشت حیوانی که ما ذبح کرده‌ایم بخورد، مسلمان است و از تمامی حقوق مسلمانان برخوردار است.[2]

### ۵. تکفیر مسلمانان و آراء علمای اهل سنت

علمای بزرگ اهل سنت نیز با قبول شهادت فِرق مختلف مسلمانان، مخالفت خود را با تکفیر مسلمانان اعلام کرده‌اند.

---

۱. «ما أنا بالذي آكل من طعامك حتّى تشهد أن لا إله إلّا الله و أنّي رسول‌الله... ما أنا بالذي أفعل حتّى تقول». سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵، ص ۶۸، تفسیر آیه ۲۷ سوره فرقان.

۲. «مَن شهِد أن لا إله إلّا الله و استقبَل قبلتَنا و صلّى صلاتَنا و أكل ذبيحتَنا فهو المسلم، له ما للمسلم و عليه ما على المسلم». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۸۱، کتاب الصلاة، باب فضل استقبال القبلة.

**محمد بن ادریس شافعی (متوفای ۲۰۴ ه.ق)**

محمد بن ادریس شافعی پیشوای فقهی شافعیه، شهادت تمامی فرق مسلمانان به جز خطابیه[۱] را پذیرفته و می‌گوید: شهادت تمام اهل بدعت به جز خطابیه را قبول می‌کنم.[۲]

وی علت عدم پذیرش شهادت خطابیه را جایز دانستن شهادت دروغ نسبت به موافقان خود از طرف خطابیه معرفی می‌کند.

**ابوحنیفه (۸۰ ـ ۱۵۰ ه.ق)**

نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه، پیشوای فقهی حنفیّه نیز اسلام تمامی فرق

---

۱. در منابع اهل سنت خطابیه را فرقه‌ای از شیعیان غالی و پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب اسدی معرفی کرده‌اند. سمعانی می‌نویسد: ابوالخطاب به الوهیت و خدایی امام جعفر صادق علیه‌السلام معتقد بود، اما بعدها این مقام را برای خودش ادعا کرد و پیروان او نیز معتقد به الوهیت وی هستند. ابن‌اثیر جزری علاوه بر مطالب سمعانی می‌نویسد: ابوالخطاب امامان را پیامبر نیز می‌دانست و معتقد بود در هر زمانی دو رسول وجود دارد: ۱. رسول ناطق. ۲. رسول صامت. ابوالخطاب حضرت علی علیه‌السلام را مصداق رسول ناطق و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مصداق رسول صامت می‌دانست. ابوالخطاب توسط عیسی بن موسی که از طرف عباسیان والی کوفه بود، به قتل رسید. «جماعة من غلاة الشيعة يقال لهم الخطابية و هم أصحاب أبي‌الخطاب الأسدي و كان يقول بإلهية جعفر الصادق، ثمّ ادّعى الإلهية لنفسه». سمعانی، الأنساب: ج ۲، ص ۳۸۱، باب الخاء و الطاء. «..وكان يزعم أنّ الائمة أنبياء و في كلّ وقت رسول ناطق و صامت، فالناطق عليّ و الصامت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله». ابن‌اثیر جزری، اللباب في تهذيب الأنساب: ج ۱، ص ۴۵۲، باب الخاء و الطاء و ابن‌حزم ظاهری، الفصل في الملل والأهواء والنحل: ج ۱، ص ۲۴۹ و ۳۱۹. در منابع شیعه روایات زیادی در مذمت ابوالخطاب نقل شده است. برای آشنایی بیشتر با این روایات و شرح حال ابوالخطاب به معجم رجال الحديث: ج ۱۴، ص ۲۴۳ ـ ۲۶۱، شرح حال محمد بن ابی‌زینب، ش ۹۹۸۷، مراجعه شود. حضرت آیةالله خویی پس از نقل بخشی از روایات ذامّه، در جمع‌بندی خود راجع به ابوالخطاب می‌نویسد: و المتحصل من هذه الروايات أنّ محمد بن أبي‌زينب كان رجلاً ضالاً، مُضلاً، فاسد العقيدة و أنّ بعض هذه الروايات و إن كانت ضعيفة السند إلّا أنّ في الصحيح منها كفاية، على أنّ دعوى التواتر فيها إجمالاً غير بعيدة.

۲. «أقبلُ شهادةَ أهلِ الأهواء إلّا الخطّابيّة، لأنّهم يرون بالزور لموافقيهم». نووی شافعی، المجموع: ج ۴، ص ۲۵۴، کتاب الصلاة، باب صلاة الجماعة، في بيان من يكفّر ببدعته و من لا يكفّر.

مختلف مسلمانان را پذیرفته و آنان را مسلمان می‌داند و هیچ‌یک از مسلمانانی را که کعبه را به عنوان قبله پذیرفته و به سمت آن نماز می‌خوانند، تکفیر نمی‌کرد.[۱]

### علی بن اسماعیل اشعری (۲۶۰ ـ ۳۲۴ ه.ق)

ابوالحسن اشعری رئیس اشاعره و مؤسس مذهب اشعری، پس از ذکر اختلاف مسلمانان بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و تفرقه آنان به گونه‌ای که گروهی گروه دیگر را گمراه دانسته و گروهی از گروه دیگر بیزاری و تبرئه جسته، بدین معنی که به جمعیت‌های متضاد و احزابی متعارض تبدیل شدند، با این حال تمامی فرق مختلف را مسلمان دانسته و اسلام را وجه جمع و نقطه مشترک آنان معرفی می‌کند.[۲]

وی هنگام وفات نیز زاهر بن احمد سرخسی را احضار کرد و او را بر روش و شیوه خود، شاهد و گواه گرفت و گفت: شاهد باش که من هیچ یک از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه آنان به خدای واحد اعتقاد دارند.[۳]

### تقی‌الدین سبکی (۶۸۳ ـ ۷۵۶ ه.ق)

تقی‌الدین علی بن عبدالکافی سُبکی اشعری شافعی، یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت، تکفیر مسلمانان را اقدامی سخت و بی‌مهابا دانسته و کسانی را که به تکفیر مسلمانان می‌پردازند، غیر مؤمن معرفی می‌کند. وی روش ابن‌تیمیّه در تکفیر مسلمانان را مورد انتقاد قرار داده و می‌گوید: اقدام بر تکفیر مؤمن جدا سخت است

---

۱. «و في المنتقى عن أبي‌حنيفة أنّه لم يكفّر أحداً من أهل القبلة و عليه أكثر الفقهاء». تفتازانی، شرح المقاصد في علم الكلام: ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. «اختلف المسلمون بعد نبيّهم ﷺ في أشياء ضَلَّلَ بعضُهم بعضاً و بَرِئَ بعضُهم من بعضٍ، فصاروا فِرَقاً متباينين و أحزاباً متشتّتين إلّا أنّ الإسلام يجمعُهم و يشتَمل عليهم». ابوالحسن اشعری، مقالات الإسلاميين: ج ۱، ص ۶.

۳. «اشهَد علَيَّ أنّي لاأُكفِّرُ أحداً من أهل القبلة، لأنّ الكلّ يشيرون إلى معبودٍ واحدٍ و إنّما هذا كلّه اختلاف العبارات». بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰، كتاب الشهادات، باب جماع أبواب من تجوز شهادته و من لاتجوز، ح ۲۱۵۰۱ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۸۸، شرح حال اشعری، ش ۵۱.

و هر انسان با ایمانی تکفیر صاحبان هوا و اهل بدعت راکه بـه یگـانگی خـداونـد و رسالت پیامبر اکرم ﷺ شهادت می‌دهند، کار بسیار دشـواری مـی‌دانـد زیـرا تکـفیر مسلمانان کار خیلی سخت و پرخطر است.[۱]

### عضدالدین ایجی (متوفای ۷۵۶ ه.ق)

عبدالرحمن بن احمد معروف به قاضی عضدالدین ایجی، یکی از متکلمین بزرگ اهل سنت نیز تکفیر مسلمانان را خلاف نظر و عقیده جمهور متکلمین و فقها دانسته و معتقد است روش و سیره پیامبر اکرم ﷺ، صحابه و تابعین نیز بر تکفیر مسلمانان نبوده است. وی خطا و اشتباه عقیدتی را باعث خروج از دایـره اسـلام نـمی‌دانـد و می‌نویسد: جمهور متکلمان و فقها معتقدند که احدی از اهـل قـبله را نـباید تکـفیر کرد... هرگز پیامبر اکرم ﷺ، از اعتقاد و باور درونی مسلمانان پس از اقرار به اسلام، تفحص و جستجو نمی‌کردند. صحابه و تابعین نیز بـر هـمین روش بـودند. از ایـن روش پی می‌بریم که خطا و اشتباه اعتقادی افراد ضرری به اصل حقیقت اسلام آنـان نمی‌رساند و آنان را از دایره اسلام خارج نمی‌کند.[۲]

### سعدالدین تفتازانی (۷۱۲ ـ ۷۹۳ ه.ق)

مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی، یکی دیگر از بزرگ‌ترین متکلمین اهل سنّت، خطا و اشتباه عقیدتیِ کسانی که کعبه را به عنوان قبله پذیرفته و به سوی آن نماز می‌خوانند، باعث خروج از دایره اسلام و کفر آنان ندانسته و برای اثبات مدعای خود بـه سـیره

---

۱. «إنّ الإقدام على تكفير المؤمنين عسر جداً و كلّ مَن كان في قلبه إيمان يستعظم القول بـتكفير أهـل الأهـواء والبِدَع مع قولهم «لا إله إلّا الله» «محمدٌ رسول‌الله» فإنّ التكفير أمرٌ هائلٌ عظيم الخطر». سید شرف‌الدین، الفـصول المهمة في تأليف الأمة: ص ۳۴، الفصل السادس، فتوى الإمام السبكي. به نقل از شعرانی، اليواقيت والجواهر.

۲. «جمهور المتكلّمين و الفقهاء على أنّه لايُكفّر أحدٌ من أهل القبله... لم‌يبحث النّبيّ ﷺ عن اعـتقاد مـن حكـم بإسلامه فيها و لاالصحابة و لاالتابعون، فعُلم أنّ الخطأ فيها ليس قادحاً في حقيقة الإسلام». ایجی، المواقف: ج ۳، ص ۵۶۰.

پیامبر اکرم ﷺ، صحابه و تابعین استناد کرده و می‌گوید: «إنّ مخالف الحق من أهل القبلة لیس بکافر ما لم‌یخالف ما هو من ضروریات الدین کحدوث العالم و حشر الأجساد... إنّ النّبیّ ﷺ و من بعده لم‌یکونوا یفتّشون عن العقائد و ینبهون علی ما هو الحق».[۱]

**بیانیه هیئت‌کبار علما در محکومیت تکفیر**

هیئت‌کبار العلما در جلسه چهل و نهم که در تاریخ ۱۴۱۹/۴/۲ هجری قمری در طائف تشکیل شد، با بررسی حوادث اتفاق افتاده در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی و تبعاتی همچون کشته شدن بی‌گناهان، نابودکردن اموال، ایجاد رعب و وحشت در مردم و ایجاد ناامنی و تزلزل و بی ثباتی در جامعه در پی انفجارها، طی بیانیه‌ای، تکفیر مسلمانان و اقدام به‌کشتن آنان از طریق انفجارها را از ناحیه عده‌ای، مذمت‌کرده و با استناد به روایات و سیره پیامبر اکرم ﷺ آن را محکوم‌کرد. به جهت اهمیت موضوع بخش‌های مهم بیانیه را ذکر می‌کنیم.

۱. تکفیر یک حکم شرعی است، باید معیارش از سوی خدا و رسول او تعیین گردد، همان‌گونه‌که حلال و حرام و واجب باید از سوی خدا باشد.

همچنین تمامی مواردی‌که در کتاب و سنّت کلمه‌کفر بر گفتار و رفتار انسان اطلاق شده است، به معنی «کفر اکبر» که سبب خروج از دین اسلام می‌شود، نیست.

از آن جایی‌که باید حکم به‌کفر از سوی خدا و رسولش باشد، جایز نیست‌کسی را تکفیر کنیم مگر این‌که دلیل روشنی از کتاب و سنت بر کفر او گواهی دهد و هرگز با گمان و احتمال نمی‌شود کفر کسی را ثابت‌کنیم؛ زیرا احکام سنگینی بر این حکم مترتب می‌شود.

وقتی‌که ما معتقدیم طبق قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات» با وجود شبهه، حکم حدود مرتفع می‌شود، مسلّم مسأله «تکفیر» به خاطر آثار مهمی که دارد، از حدود

---

۱. تفتازانی، شرح المقاصد في علم الکلام: ج ۲، ص ۲۶۹.

مهم‌تر است و لذا پیامبر اکرم ﷺ همگان را از تکفیر کسی که واقعاکافر نیست، برحذر داشت و فرمود: هرکس به برادر مسلمانش بگوید: ای‌کافر! اگر راست بگوید، طرف مقابل گرفتار عذاب الهی می‌شود و اگر دروغ بگوید، عذاب به خودش باز می‌گردد.

گاه درکتاب و سنت تعبیری دیده می‌شود که فلان سخن یا عمل یا اعتقاد موجب کفر است، در حالی که موانعی وجود داردکه جلو کفر او را می‌گیرد و این حکم همانند احکام دیگری است که بدون تحقق اسباب و شرایط و نفی موانع، حاصل نمی‌گردد، مانند ارث که اختلاف در دین مانع ارث (فرزندکافر از پدر مسلمان) می‌شود.

همچنین گاه یک مسلمان را مجبور به ادای کلمات کفرآمیز می‌کنند در حالی که سبب کفر او نمی‌شود و نیز گاهی انسان بر اثر شدت خوشحالی یا غضب و مانند آن سخن کفرآمیزی می‌گوید و این موجب کفر او نمی‌شود، چون قصدی نداشته، مثل این‌که کسی از شدت خوشحالی می‌گوید: خداوندا! تو بنده منی و من پروردگار توأم.

تکفیرِ سریعِ دیگران آثار خطرناکی همچون مباح شمردن خون و مال دیگران، جلوگیری از ارث، جدایی از همسر و... که از آثار ارتداد است در پی دارد. شخص مسلمان، بدون دلیل، چنین نسبتی را به دیگران نمی‌دهد.

خلاصه سخن این‌که: شتاب در تکفیر، خطرات عظیمی دارد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بگو: خداوند تنها اعمال زشت را چه آشکار و چه پنهان، حرام‌کرده است و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را و این‌که چیزی راکه خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید و به خدا مطلبی نسبت دهیدکه نمی‌دانید.[۱]

طبق این آیه، هرگونه کار زشت و ظلم و شرک و نسبت ناروا و سخن بی‌دلیل نسبت به خداوند، حرام شمرده شده است.

۲. آنچه از این عقیده باطل (تکفیر مسلمانان) حاصل شده است، مانند مباح شمردن خون‌ها و عِرض و آبروی مردم را بردن و اموال آنان را غارت‌کردن و منفجر

---

۱. سوره اعراف، آیه ۳۳.

ساختن خانه‌ها و وسایل نقلیه و مراکز اداری و تجاری، این اعمال به اجماع همه مسلمین حرام و گناه است زیرا سبب هتک حرمت نفوس و اموال شده و امنیت و آرامش زندگی مردمی راکه در خانه‌ها و مراکز کار، صبح و شام رفت و آمد دارند از بین می‌برد و مصالح عمومی جامعه راکه بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند، بر باد می‌دهد، این در حالی است که اسلام، اموال، آبرو و نفوس مسلمین را محترم شمرده و به هیچ‌کس اجازه تجاوز به حریم آنان را نمی‌دهد و از آخرین اموری که پیامبر اکرم ﷺ در خطبه حجة‌الوداع به همه مسلمانان ابلاغ کرد این امور بود که فرمود: خون‌ها و اموال و اعراض شما بر یکدیگر همانند احترام امروز و احترام این ماه و احترام این سرزمین مقدس، محترم است، سپس (برای تأکید) فرمود: خداوندا! گواه باش (من آنچه را باید بگویم) گفتم.

و نیز فرمود: «تمامِ هستیِ مسلمان بر مسلمان حرام است، خونش، مالش، ناموس و آبرویش» و نیز فرمود: «از ظلم بپرهیزید که ظلم در قیامت ظلمات است».

خداوند سبحان کسی راکه خون بی‌گناهی را بریزد به اشد مجازات تهدید کرده و فرمود: «هر کس فرد با ایمانی را عمدا به قتل برساند، مجازاتش دوزخ است و برای همیشه در آن خواهد ماند و خداوند او را مورد غضب و لعن خود قرار خواهد داد و مجازات عظیمی برای او فراهم ساخته است»[1] و نیز درباره قتلِ سهویِ کافری که در امان مسلمین زندگی می‌کند، فرمود: باید دیه وکفاره بدهید.[2]

با این حال، قتلِ عمدیِ او چه حکمی خواهد داشت؟ به یقین، جرم او عظیم‌تر و گناه آن سنگین‌تر خواهد بود.

و در حدیث صحیح از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «کسی که غیر مسلمانی راکه با مسلمین پیمان دارد، به قتل برساند، هرگز بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

---

۱. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲. سوره نساء، آیه ۹۲.

۳. این مجلس با توجه به حکمی که در بالا نسبت به تکفیر مردم بدون دلیل از کتاب و سنت صادر کرده است و اهمیت آن را به سبب آثار شوم و گناهانی که بر آن مترتب می‌شود بیان داشته، به تمام مردم جهان اعلام می‌کند که اسلام از این‌گونه عقیده‌های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون بی‌گناهان و منفجر ساختن مساکن و وسایط نقلیه و مراکز عمومی و خصوصی و تخریب کارگاه‌ها و مانند آن صورت می‌گیرد، عملی جنایتکارانه می‌داند که اسلام از آن بیزار است.

همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از این اعمال (تکفیر و تفجیر) بیزار می‌باشد. این کارها، کار کسانی است که دارای افکار منحرف و گمراهند و گناه و جرم آن نیز به گردن آنان است و هرگز نباید به حساب اسلام و مسلمانانی که به هدایت اسلام هدایت شده‌اند و متمسک به کتاب و سنت و پیرو قرآن مجیدند، گذاشت. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت اسلام و فطرت پاک انسانی آنان را نمی‌پذیرد. روایات اسلامی نیز به طور قاطعانه آن را تحریم کرده و از همنشینی با این گونه افراد باز داشته است.

این بیانیه توسط عبدالعزیز بن عبدالله رئیس مجلس و مفتی اعظم عربستان، صالح بن محمد اللَحِیدان، راشد بن صالح بن خنین، محمد بن ابراهیم بن جبیر، عبدالله بن سلیمان المنیع، عبدالله بن عبدالرحمن الغَدَیان، صالح بن فوزان الفوزان، محمد بن صالح العثیمین، عبدالله بن عبدالرحمن البسام، حسن بن جعفر العتمی، عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد آل‌شیخ (مفتی اعظم عربستان پس از فوت بن‌باز)، ناصر بن حمد الراشد، محمد بن عبدالله السبیل، عبدالله بن محمد بن ابراهیم آل‌الشیخ، محمد بن سلیمان البدر، عبدالرحمن بن حمزه المرزوقی، عبدالله بن عبدالمحسن الترکی، محمد بن زید آل‌سلیمان، بکر بن عبدالله ابوزید، عبدالوهاب بن ابراهیم ابوسلیمان و صالح بن عبدالرحمن الأطرم امضا شده است.[1]

---

۱. «أولاً: التكفير حكم شرعي، مردّه إلى الله و رسوله، فكما أنّ التحليل و التحريم و الإيجاب إلى الله و رسوله ←

.........................................................................

← فكذلك التكفير و ليس كلّ ما وصف بالكفر من قولٍ أو فعلٍ يكون كفراً أكبر مخرجاً عن الملّة.
و لمّا كان مردّ حكم التكفير إلى الله و رسوله لم يجز أن نُكفّر إلّا مَن دلّ الكتاب و السنّة على كفره دلالة واضحة، فلايكفي في ذلك مجرد الشبهة و الظنّ، لِما يترتّبُ على ذلك من الأحكام الخطيرة و إذا كانت الحدود تدرأ بالشبهات مع أنّ ما يترتّب عليها أقلّ ممّا يترتّب على التكفير فالتكفير أولىٰ أن يدرأ بالشبهات و لذلك حذّر النّبيّ ﷺ من الحكم بالتكفير على شخصٍ ليس بكافر، قال: «أيّما امرىء قال لأخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما إن كان كما قال و إلّا رجعت عليه».
و قد يرد في الكتاب و السنّة ما يفهم منه أنّ هذا القول أو العمل أو الإعتقاد كفرٌ و لايُكفّر من اتّصف به، لوجود مانع يمنع من كفره و هذا الحكم كغيره من الأحكام التي لاتتمّ إلّا بوجود أسبابها و شروطها و انتفاء موانعها كما في الإرث، سببه القرابة مثلاً و قد لايرث بها، لوجود مانع كاختلاف الدِين و هكذا الكفر يكره عليه المؤمن فلايكفّر به و قد ينطق المسلم بكلمة الكفر لغلبة فرحٍ أو غضبٍ أو نحوهما، فلايكفّر بها، لعدم القصد، كما في قصّة الذي قال: «اللهم! أنت عبدي و أنا ربّك»، أخطأ من شدّة الفرح.
و التسرع في التكفير يترتّب عليه أمورٌ خطيرةٌ من استحلال الدم و المال و منع التوارث و فسخ النكاح و غيرها ممّا يترتّب على الردّة، فكيف يسوغ للمؤمن أن يُقدِم عليه لأدنى شبهة... و جملة القول أنّ التسرع في التكفير له خطره العظيم، لقول الله عزّوجلّ: ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ ٱلْإِثْمَ وَ ٱلْبَغْىَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ أَن تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَـٰنـاً وَ أَن تَقُولُوا عَلَى ٱللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ ﴾.
ثانياً: ما نجم من هذا الإعتقاد الخاطىء من استباحة الدماء و انتهاك الأعراض و سلب الأموال الخاصّة و العامّة و تفجير المساكن و المركبات و تخريب المنشآت، فهذه الأعمال و أمثالها محرّمة شرعاً بإجماع المسلمين، لِما في ذلك من هتك لحرمة الأنفس المعصومة و هتك لحرمة الأموال و هتك لحرمات الأمن و الإستقرار و حياة الناس الآمنين المطمئنين في مساكنهم و معايشهم و غدوهم و رواحهم و هتك للمصالح العامّة التي لا غنى للناس في حياتهم عنها.
و قد حفظ الإسلام للمسلمين أموالهم و أعراضهم و أبدانهم و حرّم انتهاكها و شدّد في ذلك و كان من آخر ما بلغ به النّبيّ أمّته، فقال في خطبة حجّةالوداع: «إنّ دماءكم و أموالكم و أعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا»، ثمّ قال: «ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد» متفق عليه و قال: «كلّ المسلم على المسلم حرام دمه و ماله و عرضه» و قال عليه الصلاة و السلام: «اتقوا الظلم، فإنّ الظلم ظلمات يوم القيامة».
و قد توعّد الله سبحانه من قتل نفساً معصومة بأشدّ الوعيد، فقال سبحانه في حق المؤمن: ﴿ وَ مَن يَقْتُلْ مُؤْمِنـاً مُتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَـٰلِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابـاً عَظِيماً ﴾ و قال سبحانه في حقّ الكافر الذي له ذمّة في حكم قتل الخطأ: ﴿ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ ﴾.
فإذا كان الكافر الذي له امان إذا قتل خطأ، فعليه الدية و الكفّارة، فكيف إذا قتل عمداً، فإنّ الجريمة تكون أعظم
←

**حمله شدید پادشاه عربستان به شیوخ تکفیری وهابی**

ملک عبدالله پادشاه عربستان، مفتیان تکفیر کننده وهابی را گمراه و گمراه کننده خوانده و آنان را به ارتکاب گناهانی عظیم‌تر از شرک متهم نمود. وی در پیامی که به مناسبت افتتاح نوزدهمین همایش فقهی اتحادیه جهان اسلام که در تاریخ ۱۲ تا ۱۸ آبان ۱۳۸۶ شمسی برگزار شد، صادر نمود، شرکت کنندگان در این مجمع را به ایستادن در مقابل مفتیان گمراه و گمراه‌کننده‌ای فرا خوانده است که امت اسلامی را در فتنه عظیم قتل، انفجار، انتحار، تکفیر و انحراف انداخته‌اند. شاه عربستان مفتیان وهابی را شیوخ ماهواره و اینترنت نامیده و به افتراء بستن بر خداوند متهم کرد و افزود: کار اینان از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها و گناهان کبیره و عظیم‌تر از شرک به خداوند است. ملک عبدالله در این پیام آورده است: برخی از این مفتیان که در چشم به هم زدنی فتوا صادر می‌کنند حتی پس از آشکار شدن اشتباهشان، فتوایشان را پس نمی‌گیرند، این نشانه تکبر آنان و تسلیم شدنشان در برابر تلبیسات شیطان است.[1]

---

← و الإثم يكون أكبر و قد صحّ عن رسول‌الله ﷺ أنّه قال: «من قتل معاهداً لم يرح رائحة الجنة».

ثالثاً: إنّ المجلس إذ يبيّن حكم تكفير الناس بغير برهان من كتاب الله و سنّة رسوله و خطورة اطلاق ذلك، لِما يترتّب عليه من شرور و آثام، فإنّه يعلن للعالم أنّ الإسلام بريء من هذا المعتقد الخاطىء و أنّ ما يجري في بعض البلدان من سفك الدماء البريئة و تفجير المساكن و المركبات و المرافق العامّة و خاصّة و تخريب المنشآت هو عمل إجرامي و الإسلام بريء منه.

و هكذا كلّ مسلم يؤمن بالله و اليوم الآخر بريء منه و إنّما هو تصرّف من صاحب فكر منحرف و عقيدة ضالّة، فهو يحمل إثمه و جرمه، فلايحتسب عمله على الإسلام و لا على المسلمين المهتدين بهدي الإسلام، المعتصمين بالكتاب و السنّة، المستمسّكين بحبل الله المتين و إنّما هو محض إفساد و إجرام تأباه الشريعة والفطرة و لهذا جاءت نصوص الشريعة قاطعة بتحريمه، محذّرة من مصاحبة أهله. حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شرع: ص ۱۷۱ ـ ۱۷۹.

۱. در تنظیم این فصل از کتاب «وهابیت از منظر عقل و شرع» استفاده شده است.

## فصل پنجم
## وهابیان و ترور و خشونت و کشتار مسلمین

فتنه‌گری، خشونت، کتک زدن، شهادت دروغ، آتش زدن مساجد و خانه‌ها، غارت اموال مسلمین، قتل و ترور با بدترین شیوه‌های ممکن نسبت به مسلمانان و سایر مذاهب اهل‌سنت اساسی‌ترین و زشت‌ترین خصوصیت رفتاری وهابیت است.

وهابیان با صراحت و گستاخی تمام، مسلمانانی راکه از آنان پیروی نکنند به بهانه‌های مختلف تکفیر نموده، خون و اموالشان را مباح دانسته و به قتل عام مسلمانان می‌پردازند.[1]

درباره جنایات، کشتارها و خشونت‌های انجام گرفته توسط طایفه امویان و مروانیان مطالب زیادی توسط نویسندگان اسلامی نوشته شده است. به دلیل آشنا بودن عموم مسلمانان با جنایات امویان و مروانیان و به خاطر رعایت اختصار، جنایات، ترورها و خشونت‌های انجام‌گرفته توسط شجره ملعونه امویان، از ذکر آن خودداری می‌کنیم و برای اثبات پیروی حنابله و وهابیت از تفکر امویان، به نقل

۱. زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة: ص ۳۱ و ۳۲.

نمونه‌های دیگری از ترورها و کشتارها در طول تاریخ اسلام توسط این فرقه، می‌پردازیم.

## نمونه‌هایی از ترور و خشونت پیروان احمد بن حنبل

با مراجعه به تاریخ اسلام و ریشه‌یابی فتنه‌ها و اغتشاشاتی که در شهرهای مختلف کشورهای اسلامی بالاخص بغداد اتفاق افتاده است، دست‌های پنهان و آشکار سلفی‌ها و وهابیت را در آن فتنه‌ها می‌توان مشاهده کرد. مورخان مشهور عامه نیز سلفیان و وهابیت را محرک اصلی و صحنه گردانان اغتشاشات و فتنه‌ها معرفی کرده‌اند.

### ۱. کشتار اهل سنت توسط حنابله

در سال ۳۱۷ هجری قمری میان پیروان ابوبکر مروزی حنبلی و سایر عامه به خاطر تفسیر آیه شریفهٔ ﴿ **عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً** ﴾[1] فتنه‌ای عظیم در بغداد رخ داد. پیروان مروزی حنبلی در تفسیر آیه شریفه معتقد بودند خداوند در روز قیامت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را در کنار خود بر روی عرش می‌نشاند. سایر مسلمانان تفسیر پیروان احمد بن حنبل را نپذیرفته و آن را باعث تجسیم و نقص خداوند دانستند. اختلاف نظر در تفسیر آیه شریفه، سبب بروز فتنه و کشته شدن عده زیادی از مسلمانان توسط حنابله شد.[2]

### ۲. درگیری شدید حنابله با اهل‌سنت

در سال ۳۲۳ هجری قمری حنابله در بغداد از توان و موقعیت ویژه‌ای برخوردار

---

۱. سوره اسراء، آیهٔ ۷۹.

۲. «و فيها وقعت فتنة عظيمة ببغداد بين أصحاب أبي‌بكر المروزي الحنبلي و بين غيرهم من العامة و دخل كثير من الجند فيها و سبب ذلك أنّ أصحاب المروزي قالوا في تفسير قوله تعالى: ﴿ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً ﴾ هو أنّ الله سبحانه يُقعد النّبيّ ﷺ معه على العرش و قالت الطائفة الأخرى: إنّما هو الشفاعة، فوقعت الفتنة و اقتتلوا، فقتل بينهم قتلى كثيرة». ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۵، ص ۱۲۱، حوادث ۳۱۷ هجری قمری، ذکر عدة حوادث.

شده و با بهانه‌های واهی به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند. به خانه‌های مردم یورش برده، ظروف شراب را نابود می‌کردند. آوازه‌خوانان راکتک می‌زدند و آلات غنا را می‌شکستند. رفت و آمد مردان با زنان وکودکان را در کوچه‌ها و بازارها زیر نظر داشتند. اگر مردی با زنی مشاهده می‌شد، مورد بازخواست و پرس و جو قرار می‌گرفت و در صورت امتناع از پاسخگویی، شدیدا مورد ضرب و شتم قرار گرفته و بازداشت می‌شد و علیه او شهادت به فحشاء می‌دادند.

بر اثر رفتار خشن و خودسرانه حنابله، بغداد به هرج و مرج کشیده شده بود. رئیس پلیس بغداد برای برگرداندن آرامش و امنیت به شهر، تجمع دو نفری حنابله را نیز ممنوع اعلام کرده و آنان را از بحث‌های مذهبی برحذر داشت.

اقدامات رئیس پلیس برای بازگرداندن آرامش به بغداد اثری نداشت زیرا حنابله از نابینایانی که غالباً در مساجد بودند، کمک می‌گرفتند و پیروان شافعی را با عصاهای خود تا حد مرگ می‌زدند.

از طرف راضی بالله خلیفه عباسی، نامه شدید اللحنی در مذمت پیروان احمد بن حنبل و اعمال و اعتقادات آنان در بغداد منتشر شد که مضون آن چنین بود: شما حنابله گمان می‌کنید صورت‌های قبیح و بدمنظرتان شبیه خداوند و قیافه‌های پست و زشتتان نظیر پروردگار است! و معتقدید خداوند عزّوجلّ دست، انگشت و پا دارد. نعلین او از طلاست و موهای سر او پرپشت است و از آسمان‌ها به زمین می‌آید. خداوند از آنچه که ظالمان و منکرین (حنابله) به او نسبت می‌دهند، پاک و منزه است. شما حنابله، بزرگان و پیشوایان را مورد طعن و اهانت قرار داده و به پیروان و شیعیان آل محمّد ﷺ نسبت کفر و گمراهی می‌دهید و از مسلمانان می‌خواهید که از بدعت‌های آشکار شما در دین و از مذهب فاسد و رذلتان پیروی و تبعیت کنند در حالی که هیچ دلیل و شاهدی از قرآن بر تأیید آن ندارید. زیارت قبور پیشوایان دین را رد و انکار کرده و زائران را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنید در حالی که خود، به زیارت قبر افرادی که هیچ ریشه و نسبی نداشته و به پیامبر ﷺ انتساب ندارد، رفته

و معجزات پیامبران و کرامات اولیاءالله را به صاحب قبر نسبت داده و مردم را مأمور به زیارت آن می‌کنید.

خلیفه عباسی با منکر و پست خواندن افکار و عقاید پیروان احمد بن حنبل، سوگند یادکرده و حنابله را به ضرب و جرح، قتل عام، تبعید و آتش زدن منازل و محل کسب و کارشان، تهدیدکرد.[۱]

نکته قابل ذکر این که رهبری حنابله را در این دوران، یکی از علمای حنابله به نام حسن بن علی بن خلف بربهاری بر عهده داشت و تمامی این فتنه‌ها به رهبری او به وقوع پیوست. وی تحت تعقیب حکومت قرار گرفته و مخفی شد و در سال ۳۲۹ هجری قمری در مخفی‌گاه خود از دنیا رفت.

---

۱. «و فيها عظم أمر الحنابلة و قويت شوكتهم و صاروا يكبسون من دور القواد و العامة و إن وجدوا نبيذاً أراقوه و إن وجدوا مغنّية ضربوها و كسروا آلة الغناء و اعترضوا في البيع و الشراء و مشي الرجال مع النساء و الصبيان فإذا رأوا ذلك سألوه عن الذي معه من هو؟ فأخبرهم و إلّا ضربوه و حملوه إلى صاحب الشرطة و شهدوا عليه بالفاحشة، فأرهجوا بغداد. فركب بدر الخرشني و هو صاحب الشرطة عاشر جمادى الآخرة و نادى في جانبَي بغداد في أصحاب أبي‌محمد البربهاري الحنابلة ألّا يجتمع منهم إثنان و لايتناظروا في مذهبهم و لايصلّي منهم إمام إلّا إذا جهر ببسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم في صلاة الصبح و العشاءين، فلم‌يفد فيهم و زاد شرّهم و فتنهم و استظهروا بالعميان الذين كانوا يأوون المساجد و كانوا إذا مرّ بهم شافعيّ المذهب أغروا به العميان، فيضربونه بعصيهم حتّى يكاد يموت. فخرج توقيع الراضي بما يُقرأ على الحنابلة ينكر عليهم فعلهم و يوبخهم باعتقاد التشبيه و غيره، فمنه تارة أنّكم تزعمون أنّ صورة وجوهكم القبيحة السمجة على مثال ربّ العالمين و هيئتكم الرذلة على هيبته و تذكرون الكف و الأصابع و الرِجلين و النعلين المذهبين و الشعر القطط و الصعود إلى السماء و النزول إلى الدنيا تبارك الله عمّا يقول الظالمون الجاحدون علوّاً كبيراً، ثمّ طعنكم على خيار الأئمة و نسبتكم شيعة آل محمد إلى الكفر و الضلال، ثمّ استدعاؤكم المسلمين إلى الدين بالبدع الظاهرة و المذاهب الفاجرة التي لايشهد بها القرآن و إنكاركم زيارة قبور الأئمة و تشنيعكم على زوّارها بالابتداع و أنتم مع ذلك تجتمعون على زيارة قبر رجل من العوام ليس بذي شرف و لا نسب و لا سبب برسول الله و تأمرون بزيارته و تدعون له معجزات الأنبياء و كرامات الأولياء، فلعن الله شيطاناً زيّن لكم هذه المنكرات و ما أغواه. و أميرالمؤمنين يقسم بالله قسماً جهداً إليه يلزمه الوفاء به لئن لم تنتهوا عن مذموم مذهبكم و معوج طريقتكم ليوسعنّكم ضرباً و تشريداً و قتلاً و تبديداً و ليستعملنّ السيف في رقابكم و النار في منازلكم و محالّكم». همان، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۶، حوادث ۳۲۳ هجری قمری، ذکر فتنة الحنابلة ببغداد.

### ۳. درگیری حنابله با شافعی‌ها

در سال ۴۴۷ هجری قمری در بغداد، میان حنابله و شافعی‌ها به خاطر مسائل دینی فتنه دیگری اتفاق افتاد. سردسته این فتنه‌جوئی ابوعلی فراء و ابن‌التمیمی دو تن از بزرگان حنبلی بودند. عده زیادی از هواداران این دو نیز وارد صحنه شده و با دیگر مسلمانان درگیر شدند. پیروان احمد بن حنبل با حمله به مساجد، از بلند خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» در نمازها و قنوت در نماز صبح، جلوگیری می‌کردند.

گروهی از حنابله با حمله به مسجد باب‌الشعیر بغداد، امام جماعت آن را از بلند خواندن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» منع کردند. امام جماعت مسجد قرآنی را از جیب درآورده و خطاب به پیروان احمد بن حنبل گفت: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را از قرآن پاک کنید تا ما نیز آن را نخوانیم.[1]

### ۴. حمله حنابله به بازار بغداد و کشتار مردم

در سال ۴۶۹ هجری قمری پس از سخنرانی ابونصر قشیری در مدرسه نظامیه بغداد، پیروان احمد بن حنبل به بازار مدرسه نظامیه حمله کردند و عده‌ای را به قتل رساندند. پس از این ماجرا حوادث تلخی میان پیروان احمد بن حنبل و دیگر مسلمانان به وقوع پیوست.[2]

---

۱. «و في هذه السنة وقعت الفتنة بين الفقهاء الشافعية و الحنابلة ببغداد و مقدّم الحنابلة أبوعلي بن الفراء وابن‌التميمي و تبعهم من العامة الجمّ الغفير و أنكروا الجهر ببسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم و منعوا من الترجيع في الأذان والقنوت في الفجر و وصلوا إلى ديوان الخليفة و لم‌ينفصل حال و أتى الحنابلة إلى مسجد بباب الشعير، فنهوا إمامه عن الجهر بالبسملة، فأخرج مصحفاً و قال: أزيلوها من المصحف حتّى لاأتلوها». همان، ج ۶، ص ۱۸۲، حوادث ۴۴۷ هجری قمری، ذکر عدة حوادث.

۲. «في هذه السنة ورد بغداد أبونصر ابن الأستاذ أبي‌القاسم القشيري حاجّاً و جلس في المدرسة النظامية يعظ الناس و في رباط شيخ الشيوخ و جرى له مع الحنابلة فتن، لأنّه تكلّم على مذهب الأشعري و نصره و كثر أتباعه و المتعصبون له و قصد خصومه من الحنابلة و من تبعهم سوق المدرسة النظامية و قتلوا جماعة». همان، ص ۲۷۲، حوادث ۴۶۹ هجری قمری، ذکر عدة حوادث.

### ۵. درگیری حنابله با اهل‌سنّت

در سال ۴۷۵ هجری قمری ابولقاسم بکری مغربی وارد بغداد شد و از طرف نظام‌الملک مورد توجه و احترام واقع شد. وی در مدرسه نظامیه بغداد به نقد افکار و عقاید پیروان احمد بن حنبل پرداخت.

پیروان احمد بن حنبل نقد عقائدشان را تحمل نکردند و هنگامی که ابولقاسم بکری قصد رفتن به منزل قاضی‌القضاة ابوعبدالله دامغانی را داشت، به مشاجره با پیروان ابوالقاسم بکری پرداختند. این مشاجره منجر به شعله‌ور شدن آتش فتنه دیگری میان حنابله و سایر مسلمانان گردید و خانه‌های بنی‌فراء در این فتنه خراب شد و از بین رفت.[۱]

### ۶. به آتش کشیدن مسجد توسط حنابله

نظام‌الملك مسعود بن علی شافعی وزیر خوارزم‌شاه، در مرو مسجدی برای شافعی‌ها ساخت که بر مسجد احناف اِشراف داشت. پیشوای حنابله اراذل و اوباش را جمع کرد و به مسجد شافعی‌ها حمله‌کردند و آن را به آتش کشیدند. خوارزم‌شاه از این ماجرا ناراحت شد و پیشوای حنابله و عوامل اغتشاش را احضار کرد و آنان را ملزم به پرداخت جریمه مالی سنگینی نمود.[۲]

---

۱. «ورد إلی بغداد هذه السنة الشریف أبوالقاسم البکري المغربي الواعظ و کان أشعري المذهب و کان قد قصد نظام الملك، فأحبّه و مال إلیه و سیّره إلی بغداد و أجری علیه الجرایة الوافرة، فوعظ بالمدرسة النظامیة و کان یذکر الحنابلة و یعیبهم و یقول: ﴿ وَ مَاكَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَـٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا ﴾، و الله ما کفر أحمد و لکن أصحابه کفروا. ثمّ إنّه قصد یوماً دار قاضي القضاة أبي‌عبدالله الدامغاني بنهر القلائین، فجری بین بعض أصحابه و بین قوم من الحنابلة مشاجرة أدّت إلی الفتنة و کثر جمعه، فکبس دور بني‌الفراء و أخذ کتبهم و أخذ منها کتاب الصفات لأبي‌یعلی، فکان یقرأ بین یدیه و هو جالس علی الکرسي للوعظ، فیشنع به علیهم و جری له معهم خصومات و فتن و لقب البکري من الدیوان بعلم السنة». همان، ص ۲۸۵، حوادث ۴۷۵ هجری قمری، ذکر الفتنة ببغداد بین الشافعیة و الحنابلة.

۲. «و في هذه السنة في جماديالآخرة وثب الملاحدة الإسماعیلیة علی نظام الملك مسعود بن علي وزیر ←

## جنایات محمد بن عبدالوهاب و پیروان او

خشونت و قتل و خونریزی از سنت‌های وهابیان و یکی از مهمترین عوامل پیشرفت آنان می‌باشد. محمد بن عبدالوهاب نیز با پیروی از سلف خود و با تکیه بر شعار «لاعدل و لاسِلم و لارحمة و لاإنسانية و لاحياة و لاشيء أبداً إلّا الوهابيّة أو السيف» با کشتار مسلمانان و غارت اموال آنان و تقسیم غنائم به دست آمده از سرزمین‌های اسلامی میان وهابی‌ها، توانست پیروانی برای خود جمع کرده و تفکرات ابن‌تیمیّه را احیاکند. وی در طول حیات و زندگی خود، مرتکب جنایات زیادی شد. نمونه‌هایی از این جنایات و کشتار مسلمانان و غارت اموال آنان توسط محمد بن عبدالوهاب و پیروان او را ذکر می‌کنیم.

### ۱. جنایات وهابی‌ها در عُیَیْنِه

محمد بن عبدالوهاب و پیروان او، عثمان بن معمر حاکم عُیَیْنِه را متهم به شرک و کفرکردند و وی را در سال ۱۱۶۳ هجری قمری، هنگام ادای نماز جمعه، ترورکردند و به قتل رساندند.

لشگر سعودی ـ وهابی در سال ۱۱۶۳ هجری قمری به دستور محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب به شهر عُیَیْنِه یورش برد و آن را تخریب‌کرد. وهابی‌ها هنگامی که وارد شهر شدند، تمام ساختمان‌های شهر را ویران ساختند. چاه‌های آب را پر کردند. درختان را آتش زدند و به ناموس مسلمانان تجاوز کردند. شکم‌های زنان حامله را دریدند و دستان کودکان بی‌گناه را بریدند و تمامی زنان و کودکان را در آتش

---

← خوارزم‌شاه تکش، فقتلوه و كان صالحاً، كثير الخير، حسن السيرة، شافعيّ المذهب. بنى للشافعية بمرو جامعاً مشرفاً على جامع الحنفية، فتعصب شيخ الإسلام و هو مقدّم الحنابلة بها، قديم الرياسة و جمع الأوباش، فأحرقه، فأنفذ خوارزم‌شاه، فأحضر شيخ الإسلام و جماعة ممّن سعى في ذلك، فأغرمهم مالاً كثيراً». همان، ج ۷، ص ۴۴۴، حوادث ۵۹۶ هجری قمری، ذكر عدة حوادث.

سوزاندند. چهارپایان را به سرقت بردند و هر آنچه در خانه‌ها بود، به یغما بردند و تمامی مردان شهر را به قتل رساندند. شهر عُیَیْنِه از سال ۱۱۶۳ هجری قمری که مورد هجوم وهابیان قرار گرفت، تا به امروز به صورت یک شهر مخروبه است.

محمد بن عبدالوهاب ماجرای تمسخر ملخ‌ها توسط حاکم عُیَیْنِه را گناه نابخشودنی تمامی اهالی عُیَیْنِه پنداشته و تمامی جنایات وهابیان در این شهر را غضب خداوند بر شهر عُیَیْنِه و اهل آن به شمار آورده است.[۱]

**۲. جنایات وهابی‌ها در احساء**

در پاییز ۱۷۹۳ میلادی قوای سعودی ـ وهابی در تهاجم به احساء و اشغال آن نیز مرتکب جنایات متعددی شدند. نیروهای وهابی در مسیر راه، اموال مسلمانان را غارت کردند و هر کس قصد مقاومت در مقابل آنان را داشت، با بی‌رحمی تمام کشته می‌شد. نخلستان‌ها نیز از تهاجم وهابیان در امان نماند و به طور کامل نابود شد.

ابن‌بشر دربارهٔ حمله مجدد وهابیان به احساء در سال ۱۷۹۶ میلادی و جنایات آنان می‌نویسد: بر اثر تیراندازی وهابی‌ها بسیاری از زنانِ حامله سقط جنین کردند. بعد از اشغال احساء، امیر نجد وارد شهر شد و در طول اقامت چند ماهه خود در احساء، هر کسی را که اراده می‌کرد، به قتل می‌رساند. برخی را از احساء اخراج کرد و عده‌ای را به زندان انداخت. اموال زیادی از اهالی احساء گرفت. بسیاری از خانه‌ها و محله‌ها را تخریب و اهالی احساء را مجبور به پرداخت جرائم و مالیات‌های سنگینی کرد.[۲]

---

۱. «قال محمد بن عبدالوهاب: إنّ الله سبحانه و تعالى قد صب غضبه على العيينة و أهلها و أفناهم تطهيراً لذنوبهم و غضباً على ما قاله حاكم العيينة عثمان بن معمر، فقد قيل لحاكم العيينة بأنّ الجراد آت إلى بلادنا و نحن نخشى أن يأكل الجراد زراعتنا، فأجاب حاكم العيينة قائلاً ساخراً من الجراد: سنخرج على الجراد دجاجنا فتأكله و بهذا غضب الله سبحانه لسخرية الحاكم بالجراد آية من آيات الله لايجوز السخرية منها». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۵۲ ـ ۵۵۳، صِدام بين ابن‌عبدالوهب و أمير «العيينة».

۲. ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاريخ النجد: ج ۱، ص ۱۰۵. برای آگاهی بیشتر به تاریخ نجد: ص ۱۸۴ ـ ۱۸۶، حوادث ۱۲۰۸ هجری قمری، نوشته ابن‌غنام، مراجعه شود.

### ۳. جنایات وهابی‌ها در مکهٔ مکرمه و مدینه منوره

در اواخر سال ۱۲۱۷ هجری قمری مصادف با ماه‌های حرام، وهابی‌ها با آماده کردن سپاه مجهزی به سمت مکهٔ مکرمه حرکت کردند. خبر توطئه و تهاجم وهابیان به مکه مکرمه، در ایام حج بین حجاج و زائران بیت‌الله الحرام منتشر شد.

شریف غالب[۱] از سلطان بن سعید امام مسقط و سران و امرای مصر و شام که در آن سال به زیارت خانه خدا آمده بودند، درخواست کمک و مقابله با وهابیان را کرد اما هیچ کس او را در جهاد با وهابیان یاری نکرد. شریف غالب نیز همراه عده‌ای از طرفداران و پیروان خود برای در امان ماندن از جنایات وهابی‌ها، با برداشتن خزائن و ذخایر مالی، به جدّه پناه برد. بسیاری از اهالی مکه مکرمه نیز به جده فرار کردند.

وهابی‌ها در دهم محرم ۱۲۱۸ هجری قمری بدون هیچ‌گونه مقاومتی از طرف مردم و مدافعان شهر، وارد مکه مکرمه شدند و جنایات و اعمال زشت و ننگین خود در شهر طائف را در مکه مکرمه نیز تکرار کردند.[۲]

سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ هجری قمری هنگام تسلط بر مکه مکرمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را به خاطر مخالفت با عقاید وهابیان، به قتل رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را نیز بدون هیچ اتهامی به دار آویخت.

وهابیان با تسلط بر مکه مکرمه، علمای مکه را به یادگیری افکار محمد بن عبدالوهاب و کتاب‌های وی مجبور کردند. مسلمانان سایر کشورهای اسلامی را از انجام حج و عمره منع کردند و ارتباط مکه مکرمه و مدینه منوره با سایر مناطق را تحت کنترل قرار دادند و از رسیدن صدقات و اسباب تجارت به این دو شهر جلوگیری کردند.[۳]

---

۱. وی در آن زمان امارت مکه مکرمه را به عهده داشت.

۲. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۹۰، استيلاء الوهابيين على مكة في سنة ١٢١٨. به نقل از جبران شامیه در آل سعود ماضيهم و مستقبلهم: ص ۶۴.

۳. محمد أديب غالب، من أخبار الحجاز و نجد في تاريخ الجبرتي: ص ۹۳.

هتک حرمت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، حضرت خدیجه علیها و صحابه بزرگوار پیامبر گرامی اسلام و شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام، بزرگترین جنایت وهابیان پس از تسلط بر مکه مکرمه بود.

وهابیت با تخریب محل تولد پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مکه مکرمه و ویران‌کردن گنبد و بارگاه قبر شریف حضرت خدیجه کبری علیها و سایر صحابه و شخصیت‌های بزرگ اسلامی و از بین بردن تمامی آثار به جا مانده از صدر اسلام، دشمنی خود با اسلام و پیامبر ﷺ را نشان داد.[۱]

وهابی‌ها با استفاده از ضعف دولت عثمانی، در اواخر ذیقعده ۱۲۲۰ هجری قمری به مدینه منوره نیز حمله‌کردند و جنایاتی راکه در طائف و مکه مکرمه مرتکب شده بودند، در مدینه منوره نیز انجام دادند. آنان پس از تصرف مدینه منوره، اموال و اشیاء گران‌بهای موجود در حرم پیامبر اکرم ﷺ را نیز غارت نمودند. چهار صندوق مملو از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گران‌بها، چهار شمعدان زمردین‌که به جای شمع قطعات الماس شب‌نما و درخشنده در آن‌ها قرار داشت، صد قبضه شمشیر با غلاف‌های طلا و مرصع به الماس و یاقوت با دسته‌های زمرد و یشم، بخشی از اموال غارت شده توسط وهابیت در مدینه منوره بود. وهابیان از ورود حجاج شامی و مصری به مکه مکرمه جلوگیری نمودند و مردم را مجبور به پذیرش و تبعیت از عقاید وهابیت می‌کردند. گنبدها و بارگاه‌های باقی‌مانده بر روی قبور بزرگان را نیز تخریب‌کردند.[۲]

وهابی‌ها در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ هجری قمری نیز بر مکه مکرمه تسلط پیدا کردند و باعث به وجود آمدن هرج و مرج در این شهر شدند. ملک‌حسین برای نجات مکه از دست وهابی‌ها، از انگلیسی‌ها تقاضای کمک‌کرد اما دولت انگلیس به بهانه عدم دخالت در منازعات مذهبی، هیچ اقدامی انجام نداد.

---

۱. ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۱، ص ۱۷۴، حوادث ۱۲۲۰ هجری قمری.
۲. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۹۵، محاصرة مكة و المدينة سنة ۱۲۲۰. بـه نـقل از زینی‌دحلان شافعی در فتنة الوهابية: ص ۷۲.

پس از اخراج ملک‌حسین و فرزندش از مکه مکرمه، وهابی‌ها وارد مکه شدند و خانه ملک‌حسین را غارت و اموال و دارائی‌های او را مصادره کردند. آنان پس از تسلط بر مکه، اهالی مکه را مجبور کردند تا نمازهای خود را به جماعت و در پنج نوبت بخوانند. استعمال دخانیات را ممنوع کردند و از برگزاری مراسم جشن و سرور در سالروز تولد پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری نمودند و زیارت قبور را نیز ممنوع کردند. هر کس بر خلاف دستورات آنان عمل می‌کرد، جریمه شده و به زندان محکوم می‌شد.

وهابی‌ها پس از استقرار حکومت عبدالعزیز و تسلط بر منطقه حجاز، آثار اسلامی باقی‌مانده در مکه مکرمه، مدینه منوره و جدّه را تخریب نمودند. در مکه مکرمه، گنبدهای ساخته شده بر روی قبور عبدالمطلب، ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم‌السلام را تخریب کردند و محل تولد پیامبر اکرم ﷺ و فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام را نیز ویران نمودند.

وهابی‌ها در سال ۱۳۴۴ هجری قمری هنگام محاصره مدینه منوره، مسجد حضرت حمزه و قبر مطهر او را تخریب و با خاک یکسان نمودند.

وهابیان پس از ورود به شهر جده، گنبدی راکه بر روی قبر حضرت حوا علیهاالسلام ساخته شده بود، تخریب کردند.

تخریب گنبدهای ساخته شده بر روی قبور بزرگان و زیارتگاه‌ها و مکان‌های مقدس توسط وهابی‌ها، در تمامی شهرهای حجاز اعمال شد و هیچ قبرِ دارای گنبد از تجاوز وهابی‌ها سالم نماند.

علی الوردی می‌نویسد: بقیع مقبرهٔ اهالی مدینه در زمان رسول خدا ﷺ و بعد از آن حضرت بود. عباس (عموی پیامبر) و خلیفه (سوم) عثمان و همسران پیامبر و جمع کثیری از صحابه و تابعین و چهار تن از اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ (امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام) در آنجا دفن گردیده‌اند. شیعیان بر روی قبور مبارک آنان ضریح باشکوهی مانند ضریح‌های ساخته شده در عراق و ایران ساخته بودند.[1]

---

۱. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۲۲ ـ ۶۲۳، اكتساح قبور البقيع من قبل الوهابيين. به نقل از علی الوردی در لمحات إجتماعية من تاريخ العراق الحديث.

قبور بقیع در چهار ماه اول حکومت عبدالعزیز بر جزیرة العرب، سالم و آباد بودند اما از آن جاکه ابن‌سعود ادامه کار خود را همراهی با وهابی‌ها می‌دید و بدون آنان نمی‌توانست مشروعیت خود را حفظ کند، به ناچار عبدالله بن بلیهد یکی از علمای نجد را جهت تخریب قبور بقیع از مکه به مدینه فرستاد. وی نیز علمای مدینه را جمع کرد و سؤالات از پیش طراحی شده را مطرح کرد و پرسید: علمای مدینه منورّه دربارهٔ ساختن بنا بر قبور و مسجد قرار دادن آن چه می‌گویند؟ آیا جایز است یا نه؟ اگر جایز نیست و به شدّت در اسلام ممنوع است، آیا تخریب و ویران کردن و جلوگیری از نماز خواندن در کنار آن، لازم و واجب است یا نه؟ آیا ساختن گنبد و ساختمان بر روی قبور در زمین وقفی مانند بقیع، غصب حقوق دیگران و جلوگیری از استفاده از بخشی از آن نیست؟ آنچه راکه جهّال در کنار این ضرایح انجام می‌دهند، از قبیل مسح ضرایح و خواندن صاحبان قبور به همراه خداوند و تقرب جستن با نذر و ذبح و روشن‌کردن چراغ بر روی قبور، جایز است یا خیر؟ گریه، دعا، طواف دور خانه پیامبر اکرم ﷺ، بوسیدن و مسح کردن خانه آن حضرت و آنچه در مسجد آن حضرت انجام می‌گیرد، مشروع است یا خیر؟

نحوه طراحی سؤالات، علمای مدینه را مجبور به دادن جوابی کرد که خوش آیند وهابیان بود. آنان با استناد به برخی احادیث و با چشم‌پوشی از سایر ادله، ساختن بارگاه و گنبد بر روی قبور را ممنوع اعلام کردند و تخریب آن را لازم دانستند. نماز خواندن در کنار قبور، مسح کردن ضریح‌ها، ذبح کردن و نذر کردن به قصد تقرب و... را نیز حرام و ممنوع اعلام کردند. روکردن به سمت حجره پیامبر اکرم ﷺ هنگام دعاکردن و چرخیدن دور خانه آن حضرت و مسح کردن و بوسیدن حجره نیز را ممنوع دانستند.[1]

وهابی‌ها پس از صدور این فتوا، قبور ائمه بقیع علیهم السلام، قبر عباس عموی پیامبر، قبر

---

۱. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۲۳ـ۶۲۵، اکتساح قبور البقیع من قبل الوهابیین.

ابراهیم فرزند پیامبر، قبر فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی علیه‌السلام، قبور همسران رسول‌الله، قبر ام‌البنین مادر حضرت عباس، قبه و گنبد ساخته شده بر روی قبر عبدالله پدر پیامبر، قبر اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام و تمامی قبور صحابه و بزرگان و گنبدهای ساخته شده بر روی آن‌ها و مکان‌های زیارتی را تخریب کردند.

ضریح فولادی ائمه بقیع علیهم‌السلام که در اصفهان ساخته و به مدینه حمل شده بود، توسط وهابیان از روی قبور امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، عباس عموی پیامبر و فاطمه بنت اسد علیهم‌السلام برداشته شد.

زادگاه امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام در مدینه منوره، قبور شهدای بدر و بیت الاحزان فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز توسط وهابی‌ها ویران شد.[۱]

یکی دیگر از جنایات وهابیان در مکه مکرمه و مدینه منوره، آتش زدن کتابخانه‌ها بویژه کتابخانه «المکتبة العربیة» بود. در این کتابخانه بیش از شصت هزار عنوان کتاب گرانقدر و کم‌نظیر و بیش از چهل هزار نسخه خطی منحصر به فرد، نگهداری می‌شد. در میان این آثار، برخی از آثار خطی دوران جاهلیت، یهودیان، کفار قریش و همچنین آثار خطی حضرت علی علیه‌السلام، ابوبکر، عمر، خالد بن ولید، طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر اکرم و قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود نیز وجود داشت.

در همین کتابخانه انواع سلاح‌های رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و بت‌هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود مانند «لات»، «عزّی»، «مناة» و «هبل» موجود بود. این کتابخانه به بهانه وجود کفریات در آن، توسط وهابیان به آتش کشیده و به خاکستر تبدیل شد.[۲]

انتشار جنایات وهابی‌ها و توهین و جسارت آنان به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و صحابه آن حضرت در بلاد اسلامی، تمامی مسلمانان خصوصا شیعیان را عزادار و ماتم‌زده کرد و باعث اعتراض مسلمانان جهان شد.

---

۱. پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۵۵، ۱۸۷، ۳۲۴.

علمای شیعه پس از شنیدن این خبر، عزای عمومی اعلام‌کردند و درس‌های خود را تعطیل نمودند. بازاریان مغازه‌های خود را بستند و اجتماعات عظیمی تشکیل شد. تلگراف‌هایی به علمای جهان اسلام مخابره و اعمال آل‌سعود و وهابیان محکوم شد. نویسندگان مسلمان نیز با نوشتن مقالات و انتشار آن در روزنامه‌ها، اعمال وهابی‌ها و آل‌سعود را افشا و محکوم‌کردند.

جریان بقیع و تخریب آن توسط وهابی‌هاکه در هشتم شوال ۱۳۴۳ هجری قمری اتفاق افتاد، یکی از بزرگترین جنایات وهابیان بود و باعث هتک حرمت ائمه اطهار علیهم‌السلام و صحابه پیامبر اکرم شد و اعتراض شدید مسلمانان جهان را به دنبال داشت.

### ۴. جنایات وهابی‌ها در طائف

در اواخر سال ۱۲۱۷ هجری قمری وهابی‌ها منطقه حجاز را مورد تاخت و تاز قرار داده و هنگامی که به طائف رسیدند، شریف غالب[۱] را شکست داده و پس از تسلط بر طائف، منزل وی را آتش زدند. شریف غالب نیز پس از شکست، به مکه مکرمه فرارکرد.

وهابی‌ها پس از سه روز درگیری با مدافعان طائف، هنگامی که با قهر و غلبه وارد شهر شدند، تمامی مردان را قتل عام‌کرده، زنان وکودکان مسلمان را به اسارت گرفته، گنبد و بارگاه قبر عبدالله بن عباس صحابی بزرگ پیامبر را نیز ویران‌کردند.[۲]

سیدمحسن امین حسینی عاملی در توصیف جنایات وهابی‌ها در طائف می‌نویسد: وهابی‌ها در ذیقعدهٔ ۱۲۱۷ هجری قمری وارد شهر شدند و به قتل عام مردم پرداختند. آنان کودکان شیرخوار را روی سینهٔ مادرانشان سر می‌بریدند. وهابی‌ها تعدادی از ساکنین طائف راکه به خاطر ترس از هجوم وهابیان، از شهر فرار کرده بودند، تعقیب‌کردند و اکثر آنان را به قتل رساندند.

---

۱. شریف غالب در آن زمان امیر طائف بود.

۲. جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۸۹، الوهابيين و احتلال الطائف. به نقل از محمد ادیب غالب، من أخبار الحجاز و نجد في تاريخ الجبرتي: ص ۹۳.

وهابی‌ها به جستجوی منازل پرداخته وکسانی راکه در خانه‌ها مخفی شده و یا در مساجد پناه گرفته بودند، به قتل رسانده و اموال مسلمانان را به غارت بردند. آنان هر روز اموال مردم را به بیرون شهر منتقل کرده و همه را در یک جا جمع کردند. اموال غارت شده مانندکوه‌هایی در بیرون شهر جلب توجه می‌کرد. وهابی‌ها خمس اموال تاراج شده را به امیر سعود دادند و بقیه را میان خود تقسیم‌کردند. قرآن‌ها وکتاب‌های حدیث، فقه و نحو را درکوچه و بازار پخش کردند.[1]

جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف می‌نویسد: یکی از زشت‌ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ هجری قمری، کشتار مردم طائف است که بر صغیر وکبیر رحم نکردند. کودک شیرخوار را در آغوش مادر سر بریدند. جمعی راکه مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و گروهی راکه در مسجد مشغول نماز بودند، به قتل رساندند وکتاب‌ها راکه در میان آن‌ها تعدادی قرآن و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتاب‌های حدیثی و فقهی نیز بود، درکوچه و بازار افکنده و آن‌ها را پایمال کردند.[2]

طائف بار دیگر در سال ۱۳۴۲ هجری قمری مورد هجوم وحشیانه وهابی‌ها قرار

---

۱. «فدخلوا البلد عنوة في ذي‌القعدة سنة ۱۲۱۷ و قتلوا الناس قتلاً عاماً حتّى الأطفال و كانوا يذبحون الطفل الرضيع على صدر أمّه و كان جماعة من أهل الطائف خرجوا قبل ذلك هاربين، فأدركتهم الخيل و قتلت أكثرهم وفتّشوا على من توارى في البيوت و قتلوه و قتلوا من في المساجد و هم في الصلاة... و صارت الأعراب تدخل كلّ يوم إلى الطائف و تنقل المنهوبات إلى الخارج حتّى صارت كأمثال الجبال، فأعطوا خمسها للأمير و اقتسموا الباقي ونشروا المصاحف و كتب الحديث و الفقه و النحو في الأزقة». سیدمحسن امین حسینی عاملی، كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۱۸ و ۱۹، دخول الوهابيين الطائف عنوة سنة ۱۲۱۷ و فظائعهم فيها.

۲. «و من أعظم قبائح الوهابية أتباع ابن‌عبدالوهاب قتلُهم الناس حين دخلوا الطائف قتلاً عاماً حتّى استأصلوا الكبير و الصغير و أودوا بالمأمور و الأمير و الشريف و الوضيع و صاروا يذبحون على صدر الأم طفلها الرضيع و وجدوا جماعة يتدارسون القرآن، فقتلوهم عن آخرهم و لمّا أبادوا من في البيوت جميعاً خرجوا إلى الحوانيت والمساجد و قتلوا الرجل في المسجد و هو راكع أو ساجد... و نهبوا الأموال و النقود و الأثاث و طرحوا الكتب على البطاح و في الأزقة و الأسواق تعصف بها الرياح وكان فيها كثير من المصاحف و من نسخ البخاري و مسلم وبقية كتب الحديث و الفقه...». جمیل صدقی زهاوی، الفجر الصادق في الردّ على منكري التوسل و الكرامات والخوارق: ص ۲۲.

گرفت. وهابیان با تسلط بر طائف، این بار نیز همانند گذشته به‌کشتار مردان، زنان و کودکان پرداختند.

سفاکان وهابی در این یورش حدود دو هزار نفر از اهالی طائف را به قتل رساندند و اموال آنان را به غارت بردند.

هنگامی که جنایات وهابی‌ها را برای عبدالعزیز بن سعود بازگو کردند، وی از چنین فجایعی ابراز تأسف نکرد و فقط به بیان جمله معروف پیامبر اکرم ﷺ در مورد خالد بن ولید که فرموده بودند: «اللهم إنّی أبرأ إلیك ممّا صنع خالد» اکتفا کرد.[۱]

### ۵. محاصره نجف اشرف

نجف اشرف یکی از شهرهای شیعه‌نشین عراق، بارها مورد تهاجم و حمله وهابیان قرار گرفت اما به دلایل مختلف، وهابیان موفق به تصرف آن شهر نشدند.

در سال ۱۲۱۴ هجری قمری گروهی از وهابی‌ها به نجف اشرف حمله کردند اما در درگیری با عرب خزاعل سیصد نفر از وهابیان کشته شدند و موفق به تصرف نجف اشرف نشدند.[۲]

در سال ۱۲۱۵ هجری قمری نیز گروهی از وهابی‌ها برای انهدام مرقد مطهر حضرت علی علیه‌السلام عازم نجف اشرف شدند اما در مسیر با عده‌ای از عشایر عرب شیعه درگیر شدند و شکست خوردند.[۳]

---

۱. «ففي أوائل هذه السنة هجم الوهابيون على الحجاز و حاصروا الطائف... ثمّ دخلوها عنوة و اعملوا في أهلها السيف، فقتلوا الرجال و النساء و الأطفال حتّى قتلوا منها ما يقرب من ألفين بينهم العلماء و الصلحاء و اعملوا فيها النهب و عملوا فيها من الفظائع ما تقشعر له الأبدان و تتفطر القلوب نظير ما عملوه في المرة الأولى... و إنّ السطان ابن‌سعود لمّا سئل عنها لم‌ينكر وقوعها لكنّه اعتذر بما وقع من خالد بن الوليد يوم فتح مكة و قول النّبيّ ﷺ: اللهم إنّي أبرأ إليك مما صنع خالد». سید محسن امین حسینی عاملی، کشف الارتیاب فی أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۵۵.

۲. علی اصغر فقیهی، وهابیان: ص ۱۶۰ و ۱۷۲.

۳. شیخ جعفر آل محبوبة، ماضي النجف و حاضرها: ج ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

در سال ۱۲۱۶ هجری قمری نیز وهابی‌ها پس از کشتار بی‌رحمانه درکربلا و هتک حرمت حرم امام حسین ﷺ، راهی نجف اشرف شدند ولی به دلیل آگاهی مردم از جنایات آنان درکربلا و آمادگی مدافعان برای دفاع از شهر، وهابی‌ها موفق به تصرف نجف اشرف نشدند.[۱]

وهابی‌ها در شب نهم صفر ۱۲۲۱ هجری قمری، قبل از روشن شدن هوا، هنگامی که مردم در خواب بودند، بار دیگر به شهر نجف حمله کردند. آنان با استفاده از غفلت مردم، بالای دیوارهای شهر رفتند و نجف اشرف را به محاصرهٔ خود درآوردند اما به برکت وجود قبر شریف حضرت علی ﷺ وکرامات آن حضرت[۲]، بسیاری از وهابی‌ها به قتل رسیدند و بقیه نیز شکست خورده و مفتضحانه محاصره شهر را ترک کردند و گریختند.[۳]

---

۱. همان.

۲. حجةالاسلام و المسلمین آقا سید عبدالله اصفهانی در کتاب «لؤلؤ الصدف في تاريخ النجف» به یکی از کرامات حضرت علی ﷺ اشاره کرده و این‌گونه می‌نویسد: جناب فاضل معاصر در یتیمه نقل کند که چون آنجماعت محاصره کردند بلده شریفه را، اهل بلد مشغول بانداختن تفنگ شدند و آنها نیز چند تفنگ زدند و پنج نفر از اهل نجف کشته شدند. چون مردم قصه قتل و نهب کربلای معلای را داشتند و لذا نهایت خوف را داشتند و منتهای همت راکردند. حتی زنها و عجائز بیرون آمدند و اطراف آن قبه منوره نهایت تضرع و استغاثه راکردند. ناگهان یکی از آنها دید شخصی سبزپوش عمامه سبزی بر سر داشت، از حرم محترم بیرون آمد و در میان آن قوم رفت که ناگهان فریاد و غوغا میانه آنها پیدا شد و فریاد آنها بلند شد. میگفتند: پدر آنها علی آمد. چون هوا روشن شد، دیدند احدی از آن قوم در آن صحرا نیست بجز قتلای عدیده که بعضی از آنها از فرق تا دبر دو نیم شده‌اند و بعضی از کمر نصف شده‌اند و بسیار از اموال و اثقال خود راگذاشتتند و فرار کردند. آقا سید عبدالله اصفهانی، لؤلؤ الصدف في تاريخ النجف: ص ۷۶.

۳. «و اشتغال البال بما نابنا من الخارجي الملعون في أرض نجد، فإنّه اخترع ما اخترع في الدين و أباح دماء المسلمين و تخريب قبور الائمة المعصومين عليهم صلوات رب العالمين، فأغار سنة ۱۲۱۶ ستة عشر على مشهد الحسين ﷺ و قتل الرجال و الأطفال و أخذ الأموال و عاث في الحضرة المقدسة، فخرب بنيانها و هدم أركانها، ثمّ إنّه بعد ذلك استولى على مكة المشرفة و المدينة المنورة و فعل بالبقيع ما فعل، لكنّه لم يهدم قبّة النّبيّ ﷺ و في السنة الحادية و العشرين في الليلة التاسعة من شهر صفر قبل الصبح بساعة هجم علينا في النجف الأشرف و نحن في غفلة حتّى أنّ بعض أصحابه صعدوا السور و كادوا يأخذون البلد، فظهرت

←

در سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۲ هجری قمری نجف اشرف بارها مورد تهاجم وهابی‌ها قرار گرفت اما به دلیل آمادگی و بسیج عمومی مردم برای دفاع از شهر، هنگامی که به نجف اشرف می‌رسیدند، با دروازه‌های بسته شهر مواجه شده و بدون کسب موفقیت، مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند. علمای بزرگی همچون آیةالله شیخ جعفر کاشف الغطاء با همراهی مردم و حضور در کنار آنان و به عهده گرفتن فرماندهی مدافعین، نقش مهمی در عدم موفقیت و شکست وهابی‌ها ایفاکردند.[1]

نجف اشرف بار دیگر در جمادی الآخر ۱۲۲۲ هجری قمری مورد هجوم وحشیانه وهابی‌ها قرار گرفت. لشگر وهابی‌ها که متشکل از بیست هزار نظامی بود، به قصد تصرف و انهدام شهر، به نجف اشرف حمله کرد اما با هوشیاری و آمادگی مدافعان شهر نجف، این بار نیز موفق به تصرف شهر نشدند و شکست خورده مجبور به ترک محاصره نجف و حرکت به سوی حله و کربلا شدند. مدافعان حله و کربلا نیز با هوشیاری و مقاومت، اجازه تصرف این دو شهر را ندادند.[2]

---

← لأميرالمؤمنين عليه السلام معجزات الظاهرة و الكرامات الباهرة، فقتل من جيشه كثير و رجع خائبا». سيدجواد عاملی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة: ج ۵، ص ۵۱۲، پایان بحث صلح.

۱. «و فيها سار سعود بالجيوش المنصورة و الخيل الجياد المسومة المشهورة من جميع نجد و نواحيها و بواديها و قصد جبهة الشمال و نازل المشهد المعروف في العراق و فرق المسلمين عليه من كل جبهة و أمرهم أن يتسوروا الجدار على أهله، فلمّا قربوا منه فإذا دونه خندق عريض عميق، فلم يقدروا على الوصول إليه و جرى بينه و بينهم مناوشة و قتال و رمي من السور و البروج». ابن‌بشر نجدی حنبلی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۱، ص ۱۷۴، حوادث ۱۲۲۰ هجری قمری.

۲. «و في هذه السنة (سنة ۱۲۲۳) جاء الخارجي الذي اسمه سعود في جمادي الآخرة من نجد بما يقرب من عشرين ألف مقاتل أو أزيد، فجائتنا النذر بأنّه يريد أن يدهمنا في النجف الأشرف غفلة، فتحذرنا منه و خرجنا جميعاً إلى سور البلد، فأتانا ليلاً، فرآنا على حذر قد أحطنا بالسور بالبنادق و الأطواب، فمضى إلى الحلة، فرآهم كذلك، ثمّ مضى إلى مشهد الحسين عليه السلام على حين غفلة نهاراً، فحاصرهم حصاراً شديداً، فثبتوا له خلف السور و قتل منهم و قتلوا منه و رجع خائباً ثمّ عاث في العراق، فقتل من قتل و بقينا مدة تاركين البحث و النظر على خوف منه و وجل، لا حول و لا قوة إلّا بالله العلي العظيم». سیدمحمد جواد حسینی عاملی، مفتاح الكرامة: ج ۶، ص ۴۳۴، آخر کتاب شفعه.

### ۶. جنایات وهابی‌ها در کربلا

سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۶ هجری قمری با لشگری متشکل از اعراب نجد، به سمت عراق حرکت کرد. لشگر سعودی ـ وهابی، کربلا را محاصره کرده و پس از مدتی وارد شهر شدند. جنایات و اعمال ننگین آنان در کربلا یادآور جنایات امویان در کربلای ۶۱ و فاجعه حره ۶۳ هجری قمری بود.

وهابی‌ها نیز همانند سلف خود پس از تصرف کربلا، حرمت پیامبر اکرم ﷺ و ذریه آن حضرت را حفظ نکردند و پس از کشتار مردم بی‌گناه، قبر شریف امام حسین علیه‌السلام را تخریب کردند و ضریح مطهر آن حضرت را کَندند و تمامی اموال و اشیاء نفیس موجود در آن را به سرقت بردند.[۱]

کوران‌سیز در وصف جنایات وهابی‌ها در کربلا می‌گوید: اهالی کربلا همانند سایر شهرهای شیعه‌نشین عراق به مناسبت عید غدیر خم برای برگزاری مراسم جشن و سرور، شهر را ترک کرده و به نجف اشرف رفته بودند. وهابی‌ها از غیبت مردان و مدافعان شهر کربلا استفاده کرده و به شهر حمله کردند.

سپاه ۱۲ هزار نفری وهابی‌ها به مردان ضعیف و سالخورده باقی‌مانده در شهر نیز رحم نکرده و تمامی آنان را به قتل رسانید.

وی آمار کشته‌های یک روز را سه هزار نفر ذکر کرده و با غیر قابل توصیف خواندن

---

۱. «و فيها سار سعود بالجيوش المنصورة و الخيل العتاق المشهورة من جميع حاضر نجد و باديها و الجنوب و الحجاز و تهامة و غير ذلك و قصد أرض كربلاء و نازل أهل بلد الحسين و ذلك في ذي‌القعدة، فحشد عليها المسلمون و تسوروا جدرانها و دخلوها عنوة و قتلوا غالب أهلها في الأسواق و البيوت و هدموا القبة الموضوعة بزعم من اعتقد فيها على قبر الحسين و أخذوا ما في القبة و ما حولها و أخذوا النصيبة التي وضعوها على القبر و كانت مرصوفة بالزمرد و الياقوت و الجواهر و أخذوا جميع ما وجدوا في البلد من أنواع الأموال و السلاح و اللباس و الفرش و الذهب و الفضة و المصاحف الثمينة و غير ذلك ما يعجز عنه الحصر و لم يلبثوا فيها إلّا ضحوة و خرجوا منها قرب الظهر بجميع تلك الأموال و قتل من أهلها قريب ألفي رجل». ابن‌بشر نجدی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۱، ص ۱۵۴، حوادث ۱۲۱۶ هجری قمری.

غارت اموال مسلمانان، می‌نویسد: وهابی‌ها تمامی گنج‌ها و اشیاء نفیس کربلا حتی کاشی‌های طلاکاری شده گنبد امام حسین علیه السلام راکندند و به غارت بردند. اموال غارت شده به حدی بود که دویست شتر توان حمل آن‌ها را نداشت.[1]

سنت جون فیلبی نویسنده انگلیسی درباره تهاجم وهابی‌ها به کربلا می‌نویسد: سعود بن عبدالعزیز با لشگری که توسط پدرش سازمان‌دهی و فرماندهی آن به وی واگذار شده بود، به کربلا حمله کرد. سپاه وهابی‌ها پس از محاصرهٔ کوتاهی وارد شهر شد و ضریح امام حسین علیه السلام را ویران نموده و جواهرات آن را غارت کردند.

وهابی‌ها علاوه بر جواهرات و اشیای نفیس ضریح امام حسین علیه السلام تمامی اشیاء گران‌بها و قیمتی کربلا را سرقت کرده و با خود به حجاز بردند.[2]

جعفر الخلیلی ماجرای تهاجم وهابی به کربلا و جنایات آنان را به نقل از «*دایرة المعارف الاسلامیة*» این‌گونه می‌نویسد: وهابی‌ها در سال ۱۲۱۷ هجری قمری هنگامی که اکثر ساکنان شهر به زیارت قبر شریف حضرت علی علیه السلام در نجف اشرف رفته

---

۱. «و قد جرت العادة أن يحتفل الشيعة كلّ عام بعيد الغدير في يوم الغدير في النجف الأشرف، فخرج أهالي كربلاء من بلدتهم، فانتهز الوهابيون فرصة غيابهم عن البلدة و اقتحموها و هو حوالي اثني‌عشر ألف جندي و لم‌يكن في البلدة إلّا عدد قليل من الرجال المستضعفين، قتلهم الوهابيون و لم‌يبقوا أحداً منهم حيّاً و يقدر عدد الضحايا خلال يوم واحد بثلاثة آلاف و أمّا السلب فكان فوق الوصف و يقال إنّ مائتي بعير حملت فوق طاقاتها بالمنهوبات الثمينة، فقد استولى الوهابيون على كلّ الكنوز و الأموال و جردوا القبة من صفائح النحاس المطلية بالذهب». جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۵۸۷ـ۵۸۸، تدمير كربلاء و التصفية الجسدية. به نقل از دکتر منیر عجلانی در تاريخ البلاد العربية: ص ۱۲۶ـ۱۲۷. طبق بعضی از گزارش‌ها، وهابی‌ها پنج هزار نفر راکشته و پانزده هزار نفر را مجروح کردند. جعفر الخليلي، موسوعة العتبات المقدسة: ج ۸، ص ۲۷۳، كربلاء في المراجع الغربية، هجوم الوهابيين.

۲. «اقتحم سعود بجيش أبيه كربلاء و بعد حصار قصير أعمل السيف في رقاب أهلها و دمر ضريح الحسين علیه السلام و نهب المجوهرات التي كانت تغطي الضريح و جمع كلّ شيء ذا قيمة في المدينة ... و الحق أن يقال: إنّ عمله هذا هزّ العالم كلّه فضلاً عن الشيعة، فقد كان منعطفا تاريخياً للثورة على الوهابيين، كما أدّى فيما بعد إلى عواقب وخيمة على سلطة هذه الإمارة الضالة». شيخ جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴ ص ۵۸۸، تدمير كربلاء و تصفية الجسدية.

بودند، با لشگر دوازده هزار نفری خود به فرماندهی سعود بن عبدالعزیز بـه کـربلا حمله کردند و بیش از سه هزار نفر از ساکنان آن را سر بریدند. خانه‌ها و بـازارهـا و اشیای قیمتی و ارزشمند حرم مطهر امام حسین علیه السلام را غارت کردند. کاشی‌های طلا را از روی دیوارها کندند و ضریح امام حسین علیه السلام را نیز ویران کردند.[۱]

برخی لشگر وهابی‌ها را متشکل از بیست هزار نفر و تعدادکشته شده‌های شیعیان را نیز بیست هزار نفر و بنا به نقلی تعدادکشته‌ها پنج هزار نفر و مجروحین این یورش نیز ده هزار نفر ذکر شده است.[۲]

آیةالله سید جواد عاملی درباره جنایات وهابیان در کربلا می‌نویسد: وهـابیان در سال ۱۲۱۶ هجری قمری به کربلا حمله کردند. مردان و کودکان را به قتل رساندند و اموال مردم را به غارت بردند. وهابی‌ها با جسارت به قـبر شـریف امـام حسـین علیه السلام و بارگاه مقدس آن حضرت، ستون‌ها و بناها را تخریب کردند.[۳]

صندوق چوبی قبر شریف حبیب بن مظاهر نیز توسط وهابی‌ها شکسته شد و با چوب‌های آن در ایوان طرف قبله حرم، قهوه درست کردند.[۴]

میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خـود مـی‌نویسد: هـنگام بـرگشت از لنـدن و عبور ازکربلا و نجف، دیدم‌که قریب بیست و پنج هزار نفر وهابی واردکربلا شدند

---

۱. «و في نیسان ۱۸۰۲ هاجم كربلاء حينما كان معظم سكانها قد ذهـبوا إلى الزيـارة فـي النـجف إثـناعشر ألف وهابي برآسة الأمير سعود، فذبحوا فيها ما يزيد على ثلاثة آلاف من السكان و نهبوا البيوت و الأسواق و نفائس الضريح المقدس و قد أخذوا على الأخص صفائح الذهب بعد أن اقتلعوها من مكانها، ثمّ هدموا الضـريح المـطهر». جعفر الخليلي، موسوعة العتبات المقدسة: ج ۸، ص ۲۷۱، كربلاء في المراجع الغربية، هجوم الوهابيين.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. «و اشتغال البال بما نابنا من الخارجي الملعون في أرض نجد، فإنّه اخترع ما اخترع في الديـن و أبـاح دمـاء المسلمين و تخريب قبور الائمة المعصومين عليهم صلوات رب العالمين، فأغار سنة ۱۲۱۶ ستة عشـر عـلى مشهد الحسين عليه السلام و قتل الرجال و الأطفال و أخذ الأموال و عاث في الحضرة المقدسة، فخرب بنيانها و هدم أركانها». سید جواد عاملی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة: ج ۵، ص ۵۱۲، پایان بحث صلح.

۴. محمد بن عبود کوفی، نزهة الغري في تاريخ النجف الغري السري: ص ۵۲.

و شعار «اقتلوا المشركين و اذبحوا الكافرين» سر می‌دادند. آنان بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌ها حساب نداشت. صحن مقدس امام حسین علیه السلام از لاشه کشتگان پر و خون از بدن‌های سر بریده شده، روان بود. پس از یازده ماه بار دیگر به کربلا رفتم، دیدم که مردم آن حادثه دل‌خراش را نقل می‌کنند و گریه سر می‌دهند، به گونه‌ای که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می‌شد.[۱]

وهابی‌ها در سال ۱۲۲۳ هجری قمری، برای بار دوم به کربلا یورش بردند اما به دلیل هوشیاری و دفاع مردم از شهر، موفق به تصرف کربلا نشدند.

سیدجواد عاملی تهاجم دیگری از وهابی‌ها به کربلای معلی و نجف اشرف را گزارش داده و می‌نویسد: در سال ۱۲۲۵ هجری قمری گروهی از وهابی‌ها نجف اشرف و کربلا را احاطه کرده و به راهزنی و غارت پرداختند. این گروه به زائران قبر شریف امام حسین علیه السلام که در نیمه شعبان به زیارت قبر شریف آن حضرت آمده و در حال برگشتن به مناطق محل سکونت خود بودند، حمله کرده و صد و پنجاه نفر از زائرین را که بیشتر آنان غیر عرب بودند، به قتل رسانده و اموالشان را به سرقت بردند. عده‌ای از زائران قبر شریف آن حضرت نیز از ترس وهابی‌ها در حلّه مانده و جرأت آمدن به نجف اشرف را ندارند.[۲]

---

۱. میرزا ابوطالب اصفهانی، مسیر طالبی: ص ۴۰۸.

۲. «و قد أحاطت الأعراب من عنيزة القائلين بمقالة الوهابي الخارجي بالنجف الأشرف و مشهد الحسين عليه السلام و قد قطعوا الطرق و نهبوا زوار الحسين عليه السلام بعد منصرفهم من زيارة نصف شعبان و قتلوا منهم جماً غفيراً و أكثر القتلى من العجم و ربما قيل إنّهم مائة و خمسون و قيل أقل و بقي جملة من زوار العرب في الحلة ما قدروا أن يأتوا إلى النجف الأشرف، فبعضهم صام في الحلة و بعضهم مضى إلى الحسكة و نحن الآن كأنا في حصار و الأعراب إلى الآن ما انصرفوا و هم من الكوفة إلى مشهد الحسين عليه السلام بفرسخين أو أكثر على ما قيل و الخزاعل متخاذلون مختلفون كما أنّ آل بعيج و آل جشعم يتقاتلون كما أنّ والى بغداد جائه وال آخر و أنّه معزول و هما الآن يتقاتلان و قد غمت علينا أخبارهما لانقطاع الطرق و بذلك طمعت عنزة في الاقامة في هذه الأطراف». سید جواد عاملی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة: ج ۷، ص ۶۵۳، پایان بحث وکاله.

### ۷. جنایات وهابی‌ها در بصره و زبیر

وهابیان در دوران حکومت سعود بن عبدالعزیز (۱۲۱۸ ـ ۱۲۲۹ هجری قمری) به شهرهای بصره و زبیر حمله کردند و باکشتار عموم مردم، اموال آنان را غارت کردند. وهابیان با پیروی از افکار باطل ابن‌تیمیّه، تمامی قبه‌ها و بارگاه‌های موجود بر روی قبور به خصوص قبور طلحه و حسن (بصری) را تخریب کردند.[۱]

### ۸. محاصرهٔ جده و کشتار اعراب

وهابیان پس از محاصره جدّه در سال ۱۲۱۹ هجری قمری و عدم موفقیت در تصرف جده، با دادن تلفات و کشته‌های زیاد، مجبور به عقب‌نشینی و ترک محاصره جده شدند. آنان در مسیر عقب‌نشینی خود طوایفی از اعراب اهل سنت را قتل عام کردند.[۲]

### ۹. جنایات وهابی‌ها در منطقه حوران

سپاه سعودی ـ وهابی در سال ۱۲۲۳ هجری قمری[۳] به بلاد حوران از مناطق سوریه حمله کردند و جنایات دیگری را در پرونده سیاه خود به ثبت رسانیدند. آنان اموال

---

۱. «و في هذه السنة كانت غزوة البصرة و هدم قصر الدريهمية مشرب أهل الزبير و قتل من كان فيه... ثمّ نزل سعود على الجامع المعروف قرب الزبير، فنهضت جموع المسلمين إلى البصرة، فدهموا جنوبها و نهبوها و قتلوا من أهلها قتلى كثيرة و احتصروا أهلها في وسط الحلة، ثمّ رجعت تلك الجموع و حاصروا أهل الزبير و هدموا جميع القباب و المشاهد التي خارج سور البلد وضعت على القبور و قبّة الحسن و قبّة طلحة و لم يبقوا لها أثراً، ثمّ أنّها أعيدت قبة طلحة و الحسن بعد هدم الدرعية، ثمّ أنّ سعوداً أمر على المسلمين أن يحشدوا على قصر الدريهمية، فهدموه و قتلوا أهله، فلمّا كان وقت غروب الشمس أمر سعود مناديه ينادي أن يثور كلّ رجل من المسلمين بندقه، فثوروها دفعة واحدة. قال لي رجل من أهل الزبير: و لمّا ثارت البنادق شب النار في الأرض و الجو و اظلمت السماء و رجفت الأرض بأهلها و انزعج أهل الزبير انزعاجاً عظيماً و صعد النساء في رؤوس السطوح و وقع فيهم الضجيج و أسقط بعض الحوامل». ابن‌بشر نجدی، عنوان المجد في تاريخ نجد: ج ۱، ص ۱۶۷، حوادث ۱۲۱۸ هجری قمری.

۲. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۲۵ ـ ۲۶.

۳. برخی حمله به حوران را در سال ۱۲۲۵ هجری قمری ذکر کرده‌اند.

مردم را به تاراج بردند. زمین‌های کشاورزی و محصولات آن را بـه آتش کشیدند. مردان و کودکان بی‌گناه را به قتل رساندند. زنان مسلمان را به اسارت گرفته و منازل مسلمانان را ویران نمودند.[1]

یورش به شهرهای «ثادق»، «خُرج»، «دُلَم»، «نَعْجان»، «ثَرمَدا»، «مَنفوحه»، «حَرمه» و «ریاض» وکشتن مردان، قطع کردن نخل‌ها، آتش زدن مزارع و از بین بردن محصولات کشاورزی، غارت خانه‌ها و مغازه‌ها و به سرقت بردن جواهرات، شترها و گوسفندان به عنوان غنیمت جنگی، بخش دیگری از صفحه سیاه جنایات وهابیان می‌باشد.

### ۱۰. یورش به منطقه الفرع

در سال ۱۳۴۰ هجری قمری وهابی‌ها به منطقه الفرع[2] یورش بردند و پارچه‌ها و فرش‌های گران‌قیمت را غارت نمودند. عرب‌های منطقه الفرع نیز بـه تعقیب مهاجمان پرداخته و باکشتن عده‌ای از وهابی‌ها، اموال ربوده شده خود را بازپس گرفتند.[3]

### ۱۱. کشتار حجاج یمنی

در سال ۱۳۴۱ هجری قمری، وهابی‌ها با حیله و نیرنگ، گروهی از حجاج یمنی را

---

۱. «عن تاريخ الأمير حيدر الشهابي أنّه في هذه السنة (١٢٢٥) هجم عبدالله بن سعود الوهابي على بلاد حوران، فنهب الأموال و أحرق الغلال و قتل الأنفس البريئة و سبى النساء و قتل الأطفال و هدم المنازل و عـاث فـي الأرض فساداً حتّى قيل أنّه أتلف في تلك البلاد ما قيمته ثلاثة آلاف ألف درهم». سید محسن امین حسینی عاملی، كشف الارتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۵ ـ ۳۶، هجوم الوهابيين عـلى سـورية سـنة ١٢٢٥. به نقل از شهابی در لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبدالوهاب.

۲. از مناطق و آبادی‌های تابع مدینه منوره است. معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۵۲.

۳. «في سنة ۱۳۴۰ غزا الوهابيون عرب الفرع من قبيلة حرب في عقر دارهم في الحجاز و نهبوا المواشي، فجاء النذير إلى أهل الفرع، فلحقوهم و استخلصوا منهم ما نهبوه و قتلوا فيهم و غنموا جميع ما معهم و ولوا منهزمين». سیدمحسن امین حسینی عاملی، كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۵۳، هجوم الوهابيين في الحجاز على عرب الفرع من قبيلة حرب.

که مسلح بودند، خلع سلاح کردند و باکشتن تمامی آنان، اموال و دارائی‌هایشان را به سرقت بردند.

وهابی‌ها ابتدا به حجاج یمنی امان دادند و آنان را در مسیر همراهی کردند اما هنگامی که به دامنهٔ کوه رسیدند، به بالای کوه رفته و حجاج یمنی راکه در پایین کوه مستقر بودند، با پرتاب سنگ و شلیک گلوله مورد حمله قرار دادند. در این یورش و تهاجم تمامی حجاج یمنی که حدود هزار نفر بودند، به قتل رسیدند و تنها دو نفر از آنان نجات پیداکرده و ماجرا راگزارش دادند.[1]

### ۱۲. هجوم به شرق اردن

گروهی از وهابی‌ها در سال ۱۳۴۳ هجری قمری به اعراب منطقه شرق اردن حمله کردند و در «ام‌العمد» و نواحی آن بسیاری از مردم مسلمان و بی‌گناه منطقه را به قتل رساندند و اموالشان را تاراج کردند. اهالی منطقه به دفاع از خود پرداخته و باکشتن سیصد نفر از وهابیان و واردکردن تلفات سنگین، وهابی‌ها را وادار به عقب‌نشینی و فرار کردند. انگلیسی‌ها با در اختیار قرار دادن تجهیزات نظامی و نفرات پیاده نظام خود، وهابی‌ها را یاری کردند و آنان نیز مجددا به منطقه یورش برده و به‌کشتار مردم پرداختند.

در سال ۱۳۴۶ هجری قمری وهابیان دوباره با سپاهی متشکل از سی هزار نفر به اردن حمله‌کرده و قتل و غارت و خونریزی شدیدی به راه انداختند.[2]

---

۱. «في هذه السنة التقى الوهابيون بالحاج اليماني و هو أعزل من السلاح و جميع آلات الدفاع، فسايروهم في الطريق و أعطوهم الأمان، ثمّ غدروا بهم، فلمّا وصلوا إلى سفح جبل مشى الوهابيون في سفح الجبل و اليمانيون تحتهم، فعطفوا على اليمانيين و اطلقوا عليهم الرصاص حتّى قتلوهم عن بكرة أبيهم و كانوا ألف إنسان و لم يسلم منهم غير رجلين هربا و أخبرا بالحال». همان، ص ۵۳ـ۵۴، قتل الوهابيين الجاج اليماني سنة ۱۳۴۱.

۲. «و فيها هجم جماعة من الوهابيين فجأة على أعراب شرقي الأردن الأمنين، فهجموا على أمّ‌العمد و جوارها، فقتلوا و نهبوا و ما لبثوا أن ارتدوا مدحورين مأسورين، لأنّ الطيارات و الدبابات الإنكليزية اشتركت في قتالهم مع عرب شرقي الأردن و انجلت المعركة عن قتل ثلثمائة من الوهابيين و أسر جماعة كثيرة منهم و قتل مائتين و

←

### ۱۳. قتل عام حجاج مصری در منی

در سال ۱۳۴۴ هجری قمری وهابی‌ها برخی از اعمال حجاج مصری در منی را حرام دانسته و با یورش به آنان تعدادی از حجاج را به قتل رساندند.[1]

### ۱۴. کشتار حجاج ایرانی

عمال وهابی رژیم آل‌سعود در چهارم ذیحجه ۱۴۰۷ هجری قمری مصادف با نهم مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی هزاران نفر از حجاج بیت‌الله الحرام را به جرم سر دادن فریاد برائت از مشرکین در مکه مکرمه به خاک و خون کشیده و با شعار «اقتل المجوس، اقتل المشرکین» دیگران را نیز به کشتن زائرین ایرانی تشویق و ترغیب می‌کردند.

یکی از شاهدان عینی، این واقعه تلخ را این چنین نقل می‌کند: با چشم خود دیدم که سعودی‌های کثیف بی‌شرمانه و بی‌رحمانه با عصای معلولین با دو دست محکم به صورت زن‌ها می‌کوبیدند و نقش بر زمین می‌کردند. ای کاش به زدن تنها قانع بودند! وقتی خانمی بر روی زمین می‌غلطید نفر بعدی با هر وسیله‌ای که در دست داشت به مغز نیمه‌جان او می‌کوبید تا از دنیا برود.[2]

### ۱۵. کشتار عزاداران امام موسی کاظم علیه‌السلام

در بیست و پنجم رجب ۱۴۲۶ هجری قمری مصادف با شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام وهابیان با پخش غذاهای مسموم در اطراف حرم آن امام و با انجام انفجارهای

---

← خمسین من أهل شرقي الأردن، ثمّ أطلقت أسری الوهابیین بأمر من الإنکلیز و أوصلوا إلی مأمنهم. و في هذه السنة و هي سنة ۱۳۴۶ جاءت الأخبار بمهاجمة الوهابیین شرقي الأردن و وصولهم إلی معان بنحو من ثلاثین ألفاً و أنّهم أعلنوا الجهاد». همان، ص ۵۶، مهاجمة الوهابیین شرقي الأردن سنة ۱۳۴۳.

1. www.salaf.blogfa.com.

۲. حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شرع: ص ۱۱۱ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۱۶ آذر ۱۳۶۶ شمسی، خاطرات سیدرضا موسوی کاظمی محمدی از نایین.

متعدد در کاظمین بین صفوف عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام و تخریب پل «الائـمة» باعث شهادت ۱۵۰۰ نفر از شیعیان عزادار شدند.[۱]

### ۱۶. جنایت‌های طالبان وهابی در افغانستان

در اواخر سال ۱۳۷۲ شمسی گروهی وهابی به نام طالبان در افغانستان وارد صحنه نبرد شدندکه از سوی عربستان و آمریکا حمایت می‌شدند. در شهریور ۱۳۷۵ شمسی کابل را تصرف کردند و به کشتار مسلمانان شیعی پرداختند. در هفدهم مرداد ۱۳۷۷ شمسی زنان و مردان و کودکان را از پشت بام‌ها به رگبار بسته و اهالی شهر مزار شریف را قتل عام کردند. سپس با هجوم به بیمارستان‌ها، بیماران شیعه را روی تخت‌ها به شهادت رساندند.

در سنگچارک، بامیان، یروان و کاپیسا شکم بانوان حامله شیعه را پاره کرده و جنین آنان را بیرون کشیده و سر می‌بریدند.[۲]

### ۱۷. وهابیت و انفجار در اهواز

در جریان دستگیری عوامل بمب‌گذاری‌های پیاپی ۱۳۸۴ شمسی در اهواز، روشن شدکه از مجموع ۴۶ نفر دستگیر شده، ۴۴ نفر دارای عقاید وهابیت هستند. بر اساس اطلاعات موثق، این عده از سوی اسرائیل، آمریکا و انگلیس حمایت می‌شدند و از عوامل وهابیان در ایران بودند.[۳]

### ۱۸. انفجار بزرگ در مسجد تاریخی براثا

در عملیات انتحاری هجدهم فروردین ۱۳۸۵ شمسی در مسجد تاریخی براثای

---

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱۴.

بغدادکه توسط عوامل وهابی صورت گرفت، بیش از ۶۹ نفر کشته و ۱۳۰ نفر نیز زخمی شدند.[۱]

**۱۹. انفجار حرم عسکریین**

بیست و دوم فوریه ۲۰۰۶ میلادی مصادف با سوم اسفند ماه ۱۳۸۴ شمسی، انفجار دویست و پانزده کیلوگرم مواد منفجره، منجر به آسیب کلی مرقد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شد.

سیزدهم ژوئن ۲۰۰۷ میلادی همزمان با بیست و سوم خرداد ماه ۱۳۸۶ شمسی، انفجار منارههای عسکریین به دست وهابیان، برگ دیگری از جنایات وهابیت تکفیری را رقم زد. حدود ساعت ۹ صبح بر اثر وقوع چندین انفجار مهیب، دو مناره حرم عسکریین تخریب شد. در انفجار اول گلدسته سمت چپ و در انفجار دوم گلدسته سمت راست حرم تخریب گردید. در این اقدام تروریستی سقف سرداب غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله في فرجه الشريف) نیز به‌کلی فرو ریخت.[۲]

یکی از آخرین جنایات وهابیان، هجده انفجار در مناطق مختلف شیعه‌نشین بغداد در یک روز وکشتار صدها نفر از مردم بی‌گناه و به خاک و خون‌کشیدن ده‌ها دانش‌آموز ابتدایی است که در روز پنجشنبه بیست و ششم محرم ۱۴۳۳ هجری قمری مصادف با ۱۳۹۰/۱۰/۱ شمسی صورت گرفت.

تکفیر وکشتن کسانی که به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داده‌اند بر خلاف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات رسیده از آن حضرت می‌باشد.

محمد بن اسماعیل بخاری از انس بن مالك به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌نویسد: کسی که مانند ما نماز بخواند و به طرف قبله بایستد و از گوشت ذبح شده ما بخورد،

---

۱. همان.

۲. همان.

مسلمان است و در پناه خدا و رسول قرار دارد. عهد خدا را درباره او نشکنید.[۱]

بخاری دو روایت دیگر نیز به همین مضمون از انس بن مالك نقل می‌کند.[۲]

مسلم بن حجاج نیشابوری نیز در باب «تحريم قتل الكافر بعد أن قال لا إله إلّا الله» روایات مختلفی را در مذمت کشتن کسانی که به یگانگی خداوند شهادت می‌دهند، ذکر کرده است.

مقداد بن اسود از پیامبر اکرم ﷺ می‌پرسد: ای رسول خدا! اگر کافری با من به جنگ پرداخت و یکی از دست‌هایم را با شمشیر قطع کرد و پس از آن اسلام آورد، تکلیف من چیست؟ آیا به جنگ ادامه دهم و او به قتل برسانم؟

پیامبر اکرم ﷺ در جواب می‌فرمایند: در این صورت حق کشتن او را نداری.

مقداد از پاسخ پیامبر ﷺ تعجب کرد و دوباره سؤال خود را تکرار کرد اما پیامبر ﷺ فرمودند: حق کشتن او را نداری و اگر بکشی، او در حالی که مسلمان شده بود، کشته شده است و تو کافر شده‌ای. (یعنی تو یک مسلمان بی‌گناهی را عمدا کشته‌ای و از اسلام خارج شده‌ای).[۳]

اسامة بن زید نیز می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ ما را به جنگ قبیله‌ای فرستاد. هنگام صبح به محل مورد نظر رسیدیم. مردی از افراد قبیله را تعقیب کردم. از ترس کشته شدن، گفت: «لا إله إلّا الله». من اعتنا نکردم و او را با نیزه از پا درآوردم. پس از کشتن او، احساس کردم کار خوبی نکردم لذا ماجرا را به پیامبر گزارش دادم. آن حضرت مرا

---

۱. «مَن صَلّى صلاتَنا و استَقبَلَ قِبلَتَنا و أكل ذبيحَتنا، فذلك المسلمُ الذي له ذِمَّةُ الله و ذِمَّةُ رسولِه، فلاتُخفِروا الله في ذِمَّتِه». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۸۱، كتاب الصلاة، باب فضل استقبال القبلة.

۲. «أُمرتُ أن أُقاتلَ الناسَ حتّى يقولوا لا إله إلّا الله، فإذا قالوها و صلّوا صلاتَنا و استَقبَلوا قبلَتَنا و ذَبحُوا ذبيحتَنا فقد حَرُمَت علينا دماءُهم و أموالُهم إلّا بِحَقِّها و حسابُهم على الله» و «مَن شهِد أن لا إله إلّا الله و استقبَل قبلتَنا وصلّى صلاتَنا و أكل ذبيحتَنا فهو المسلم، له ما للمسلم و عليه ما على المسلم». همان.

۳. «لا تقتله فإن قتلتَه فإنّه بمنزلتك قبل أن تقتله و إنّك بمنزلته قبل أن يقول كلمته التي قال». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، ص ۴۳، كتاب الإيمان، باب تحريم قتل الكافر بعد أن قال لا إله إلّا الله.

سرزنش کرده و فرمود: چراکسی راکه به یگانگی خداوند شهادت داده بود، کشتی؟
عرض کردم: ای رسول خدا! او برای حفظ جان خود و به خاطر ترس از اسلحه، به یگانگی خدا شهادت داد.
پیامبر فرمودند: مگر تو از قلب او باخبری؟ چرا قلب او را نشکافتی تا بدانی راست می‌گوید یا خیر؟ پیامبر این سخن را آن‌قدر تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! امروز مسلمان شده بودم تا مرتکب چنین عملی نمی‌شدم.[1]

## عاقبت ظلم و جنایت

وهابی‌ها در سال ۱۲۳۴ هجری قمری بهای بخشی از اعمال خشن و غیر انسانی خود را پرداخت کردند. محمدعلی پاشا لشگری را به رهبری فرزندش ابراهیم پاشا برای تصرف درعیه مرکز وهابی‌ها به حجاز فرستاد. ابراهیم پاشا نیز با حمله به مناطق تحت نفوذ وهابیان، بسیاری از آنان را به قتل رسانده و عده‌ای را نیز به اسارت گرفت و تمامی مناطق تصرف شده توسط وهابیان را آزاد کرد و با مصادره کردن اموال خاندان آل‌سعود و محمد بن عبدالوهاب، غنائم فراوانی به دست آورد.
هنگامی که سپاه ابراهیم پاشا به شقراء رسید، عبدالله بن سعود[2] شبانه به درعیه گریخت. ابراهیم پاشا پس از پانزده ماه محاصره درعیه، عبدالله بن سعود را دستگیر کرد و به قاهره فرستاد. عبدالله بن سعود به عنوان اسیر در شهر گردانده شده و سپس به دار آویخته شد.
ابراهیم پاشا پس از هفت ماه اقامت در درعیه، با ویران کردن شهر، درعیه را به شهر مردگان تبدیل کرد.

---

۱. «بعثنا رسول‌الله ﷺ في سرية، فصبحنا الحرقات من جهينة، فأدركت رجلاً، فقال: لا إله إلّا الله، فطعنتُه، فوقع في نفسي من ذلك، فذكرته للنّبيّ ﷺ، فقال رسول‌الله ﷺ: أقال لا إله إلّا الله و قتلتَه؟ قال: قلت: يا رسول‌الله! إنّما قالها خوفاً من السلاح. قال: أفلاشققتَ عن قلبه حتّى تعلم أقالها أم لا؟ فمازال يُكَرّرها عَلَيَّ حتّى تمنّيتُ أنّي أسلمتُ يومئذ». همان.
۲. وی در آن زمان حاکم شقراء بود.

بسیاری از سران آل‌سعود و آل‌شیخ در جنگ درعیه به قتل رسیدند[۱] و عده‌ای نیز پس از اسارت، به مصر تبعید شدند و اولین حکومت سعودی ـ وهابی با شکست سنگینی مواجه شد.[۲]

کشورهای اسلامی و مسلمانان از شکست وهابی‌ها اظهار خوشحالی کرده و به جشن و سرور پرداختند. در قاهره جشن‌های باشکوهی برگزار گردید. مردم با شلیک گلوله‌های توپ و آتش‌بازی خوشحالی خود را از شکست وهابیان ابراز می‌کردند. فتحعلی‌شاه قاجار پادشاه ایران نیز با نوشتن نامه‌ای به محمدعلی پاشا به خاطر سرکوب وهابی‌ها از وی قدردانی کرد.[۳]

---

۱. برخی تعداد کشته شده‌های وهابیان را حدود چهارده هزار نفر ذکر کردند. سه تن از برادران محمد بن عبدالوهاب نیز در همین جنگ کشته شدند.

۲. «ثمّ استولی علی الشقراء و کان بها عبدالله بن سعود، فخرج هارباً إلی الدرعیة لیلاً... و حصل له معهم وقائع إلی أن استولی علی الدرعیة و کسر الوهابیة و قبض علی أمیرهم عبدالله بن سعود و کثیر من أقربائه و عشیرته و أخرب الدرعیة و في أوّل سنة ۱۲۳۴ أرسل إبراهیم باشا عبدالله بن سعود و کثیراً ممن قبض علیهم إلی مصر، فدخلها و هو راکب علی هجین و امامه العسکر و خرج الناس للتفرج... ثمّ أرسله في تاسع عشر المحرم مع أتباعه مخفورا إلی اسلامبول، فطافوا به البلدة و قتلوه عند باب همایون و قتلوا أتباعه في نواح متفرقة».
سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الارتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۴۶ ـ ۴۷، مداومة محمدعلی باشا علی حرب الوهابیة.

۳. محمد أدیب غالب، من أخبار الحجاز و نجد في تاریخ الجبرتي: ص ۶۳۶.

بخش سوم:

# باورها

## فصل اوّل

## وهابیان و تشبیه و تجسیم

تشبیه خداوند متعال به مخلوقات و جسم دانستن خداوند، از شاخصه‌های مهم فکری و اعتقادی وهابیت است که در آثار احمد بن حنبل مشهود بوده و حنابله ـ بویژه ابن تیمیّه حرانی حنبلی ـ و به تبع وی وهابیان به ترویج آن پرداخته‌اند لذا به وهابیان، مجسّمه و مشبّهه اطلاق شده است.

وهابیان با توقیفی دانستن صفات خداوند و با استناد به ظاهر بعضی آیات و روایات، معتقدند صفاتی راکه در آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم ﷺ در مورد خداوند وارد شده است، می‌توان به خداوند نسبت داد.

احمد بن حنبل در کتاب «*السنة*» که به روایت پسرش عبدالله است، احادیث بسیاری درباره خداوند و خصوصیات جسمانی از جمله خنده، صحبت کردن، دست و پا داشتن و... نقل می‌کند.

وی گر چه به ظاهر تجسیم و تشبیه را از ساحت خداوند عزّوجلّ نفی می‌کند ولی با نقل روایات متعدد در این زمینه و تفسیر ظاهری آن‌ها و نفی تأویل، عملاً تجسیم و تشبیه را تأیید می‌کند و می‌توان چنین برداشت کرد که لازمه دیدگاه

احمد بن حنبل تأیید تجسیم و تشبیه است.

ابن‌تیمیّه حرانی حنبلی نیز به پیروی از آثار و دیدگاه احمد بن حنبل، در این‌باره می‌گوید: در هیچ یک از آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم ﷺ، جسم بودن خداوند نفی نشده است. صحابه و پیشوایان دینی نیز جسمانیت خداوند را رد نکرده‌اند.

ابن‌تیمیّه نه تنها جسم بودن خداوند و لوازم آن را نفی نمی‌کند بلکه معتقد است جسمانیت و لوازم آن توسط شرع و عقل به اثبات رسیده است و کسانی که جسمانیت را نفی می‌کنند، نادان و گمراه هستند.[1]

هیئت عالی افتای وهابی در عربستان سعودی نیز در پاسخ به پرسشی درباره جسمانیت خداوند متعال نوشته است: با توجه به این که درباره جسمانیت خداوند نفیاً و اثباتاً در روایات گفت و گو نشده است، بنا بر این نباید سخنی گفته شود، چون صفات خداوند توقیفی است.[2]

وهابیت هرچند سعی کرده درباره جسمانیت خداوند نفیاً و اثباتاً سخن نگوید اما در توضیح برخی آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم ﷺ جسم بودن خداوند و لوازم آن را پذیرفته است.

به نمونه‌هایی از روایات تشبیه و تجسیم خداوند و دیدگاه وهابیت و پیشوایان آنان در این‌باره اشاره می‌شود.

## خدای وهابیت می‌خندد

احمد بن حنبل از ابورزین چنین نقل می‌کند: «قال رسول‌الله ﷺ: ضحك ربّنا من

---

۱. «و ليس في كتاب الله و لا سنّة رسوله و لا قول أحد من سلف الأمّة و أئمّتها أنّه ليس بجسم و أنّ صفاته ليست أجساماً و أعراضاً، فنفي المعاني الثابتة بالشرع بنفي ألفاظ لم‌ينف معناها شرع و لا عقل، جهلٌ و ضلالٌ». عاملی، الانتصار: ج ۲، ص ۱۶۳، الباب الثاني، الفصل السادس، تناقضات ابن‌تیمیّه. به نقل از ابن‌تیمیّه در التأسيس في ردّ أساس التقديس: ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. «و نظرا إلى أنّ التجسيم لم‌يرد في النصوص نفيه و لا إثباته، فلايجوز للمسلم نفيه و لا إثباته». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ج ۳، ص ۲۲۷، رمي ابن‌تيميّه بالتجسيم، فتوى رقم ۶۹۱۱.

قنوط عباده و قرب غیره. قال: قلت: یا رسول‌الله! أو یضحك الرّب؟ قال: نعم. قلت: لن‌نعدم من ربّ یضحك خیراً».[۱]

وی در روایت دیگری از ابوهریره نقل می‌کند که: «قال رسول‌الله ﷺ: ضحك ربّنا من رجلین یقتل أحدهما صاحبه، ثمّ یصیران إلی الجنّة».[۲]

## خدای وهابیت دست دارد

احمد بن حنبل از عکرمه نقل می‌کند که: «إنّ الله لم‌یمسّ بیده شیئاً إلّا ثلاثاً: خلق آدم بیده و غرس الجنّة بیده و کتب التوراة بیده».[۳]

وی در روایت دیگری از جعفر بن ابی‌المغیره به نقل از سعید بن جبیر می‌نویسد: «أنّهم یقولون إنّ الألواح من یاقوتة لاأدري قال حمراء أو لا وأنا أقول: سعید بن جبیر یقول: إنّها کانت من زمرّدة وکتابتها الذهب وکتبها الرّحمٰن بیده ویسمع أهل السماوات صریر القلم».[۴]

احمد بن حنبل در روایت دیگری از ابوعطاف نقل می‌کند که: «کتب الله التوراة لموسی بیده و هو مسند ظهره إلی الصخرة في الألواح من دُرّ، یسمع صریف القلم، لیس بینه و بینه إلّا الحجاب».[۵]

## آسمان‌ها بر روی انگشتان خدای وهابیت

احمد بن حنبل از عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: «إنّ الله یمسك السماوات علی إصبع».[۶]

---

۱. احمد بن حنبل، السنّة: ج ۱، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۰، ح ۴۴۷ و ۴۴۸، باب سئل عما جحدت الجهمیة الضلال من رؤیة الربّ تعالی یوم القیامة.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۱۰۵۱، باب الرد علی الجهمیة.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ۲۹۹، حدیث ۵۷۳ و ۵۷۴، باب سئل عمّا جحدته الجهمیة الضلال من کلام رب العالمین.

۴. همان، ص ۲۹۶، حدیث ۵۶۷، باب سئل عمّا جحدته الجهمیة الضلال من کلام رب العالمین.

۵. همان، ص ۲۹۶، حدیث ۵۶۸، باب سئل عمّا جحدته الجهمیة الضلال من کلام رب العالمین.

۶. همان، ص ۲۶۷، ح ۴۸۹، باب سئل عما روي عن النّبيّ ﷺ أنّ الله یحمل السماوات علی إصبع.

## خدای وهابیت کلام و صوت دارد

احمد بن حنبل از یکی از صحابه نقل می‌کند: «إذا تکلّم الله بالوحي، سمع أهل السماء صلصلة کصلصلة الحدیدة علی الصفا». [۱]

## خدای وهابیت پا دارد

احمد بن حنبل به نقل از انس بن مالك از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: «یلقی في النار و تقول: هل من مزید ؟! حتّی یضع قدمه أو رجله علیها، فتقول: قطّ قطّ». [۲]

## خدای وهابیت صورت دارد

احمد بن حنبل به نقل از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: «إذا ضرب أحدکم فلیجتنب الوجه و لایقل قبّح الله وجهك و وجه من أشبه وجهك، فإنّ الله خلق آدم علی صورته». [۳]

## خدای وهابیت از عرش پایین می‌آید

ابن تیمیّه می‌گوید: خداوند هر شب هر گونه‌ای که بخواهد به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا اجابتش کنم؟ و طالب مغفرتی هست که او را ببخشم...؟ خداوند این کار را تا طلوع فجر انجام می‌دهد.

وی پس از نقل مطلب بالا می‌نویسد: هر کس فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا را

۱. همان، ص ۲۸۴، حدیث ۵۳۷ و ۵۳۸، باب سئل عما جحدته الجهمیة من کلام رب العالمین.
۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۹، حدیث ۱۱۵۵، باب الرد علی الجهمیة.
۳. همان، ج ۲، ص ۴۶۸، حدیث ۱۰۷۱، باب الرد علی الجهمیة.

انکار یا توجیه کند، بدعت‌گذار و گمراه است.[۱]

ابن‌بطوطه مالکی جهانگرد معروف، در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: روزی در جلسهٔ درس ابن تیمیّه، شنیدم که می‌گفت: همانگونه که من از منبر پایین می‌آیم، خداوند نیز از آسمان به زمین می‌آید، سپس یک پله از منبر پایین آمد.

ابن‌الزهراء از فقهای مالکی به سخنان ابن تیمیّه اعتراض کرد و اظهارات وی را به اطلاع ملک ناصر رساند. وی دستور داد تا او را زندانی کردند و در زندان از دنیا رفت.[۲]

## خدای وهابیت با چشم قابل رؤیت است

ابن تیمیّه معتقد است انسان‌ها در روز قیامت با چشمان خود خداوند را خواهند دید. وی برای اثبات مدعای خود به قول صحابه، تابعین، پیشوایان و رهبران دینی استنادکرده و مدعی است تمامی مسلمانان از مذاهب چهارگانه و غیره بر همین باور هستند و علمای حدیث نیز روایات متواتر در این زمینه از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند.[۳]

## پیامبر وهابیت در کنار خدای آنان می‌نشیند

ابن قیّم جوزیّه حنبلی شاگرد ابن تیمیّه می‌نویسد: خداوند بر روی عرش می‌نشیند

---

۱. «فمن أنكر النزول أو تأول فهو مبتدعٌ ضال». حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شرع: ص ۱۱۷. به نقل از ابن تیمیّه حنبلی در مجموعة الرسائل الکبری: ص ۴۵۱، رساله یازدهم.

۲. «فحضرتُه يوم الجمعة و هو يعظ الناس على منبر الجامع و يذكرهم، فكان من جملة كلامه أن قال: «إنّ الله ينزل إلى سماء الدنيا كنزولي هذا» و نزل درجة من درج المنبر، فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن‌الزهراء و أنكر ما تكلّم به، فقامت العامة إلى هذا الفقيه و ضربوه بالأيدي و النعال ضرباً كثيراً حتّى سقطت عمامته». ابن‌بطوطه مالکی، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحله ابن‌بطوطه: ص ۱۱۳، مدینة دمشق و مسجدها الأموي.

۳. «أمّا إثبات رؤية الله تعالى بالأبصار في الآخرة، فهو قول سلف الأمّة و أئمّتها و جماهير المسلمين من أهل المذاهب الأربعة و غيرها و قد تواترت فيه الأحاديث عن النّبيّ ﷺ عند علماء الحديث. و جمهور القائلين بالرؤية يقولون: يُرى عياناً مواجهةً كما هو المعروف بالعقل». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۲، ص ۴۳۵.

و پیامبر اکرم ﷺ نیز در کنار او می‌نشیند و این همان مقام محمود و شایسته‌ای است که خداوند به پیامبر اکرم ﷺ وعده داده است.[۱]

به خاطر همین تفسیر غلط از روایات و آیات، درگیری‌های شدیدی میان حنابله و شافعیه در بغداد رخ داد و خون‌های زیادی به زمین ریخته شد.

## خدای وهابیت نمی‌تواند همه جا باشد

از هیئت عالی افتای وهابی در عربستان سعودی سؤال شد که از نظر شرعی حکم کسی که معتقد است خداوند در همه جا وجود دارد، چیست؟

این هیئت در پاسخ چنین نوشت: خداوند بالای عرش قرار گرفته و در درون جهان نیست، بلکه خارج از این عالم است. هر کس معتقد باشد خداوند همه جا هست، کافر و مرتد و خارج از اسلام است.[۲]

## خدای وهابیت هروله می‌کند

از هیئت عالی افتای وهابی در عربستان سعودی پرسیدند: آیا خداوند متصف به صفت هروله (دوان دوان رفتن) می‌باشد؟

این هیئت در پاسخ چنین نوشته است: آری صفت هروله برای خداوند در حدیث قدسی که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند، آمده است. خداوند می‌فرماید: «... إذا أتاني العبد ماشياً أتيتُه هرولةً».[۳]

---

۱. ابن‌قیّم جوزیه، بدائع الفوائد: ج ۴، ص ۳۹.

۲. «عقيدة أهل السنة و الجماعة أنّ الله سبحانه و تعالى مستوٍ على عرشه بذاته و هو ليس داخل العالم، بل منفصل و بائن عنه ... من اعتقد أنّ الله في كل مكانٍ فهو من الحلولية و يرد عليه بما تقدم من الأدلة على أنّ الله في جهة العلو و أنّه مستوٍ على عرشه، بائن من خلقه، فإن انقاد لما دلّ عليه الكتاب و السنة و الإجماع و إلّا فهو كافرٌ مرتدٌ عن الإسلام».
فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ج ۳، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۸، السؤال الأوّل من الفتوى رقم ۵۲۱۳.

۳. «هل لله صفة الهرولة؟ نعم، صفة الهرولة على نحو ما جاء في الحديث القدسي الشريف على ما يليق به، قال ←

بن‌باز مفتی اعظم وهابی‌ها نیز در پاسخ به سؤالی در همین مورد، مطلب یاد شده را تکرار می‌کند.[۱]

## نقد و بررسی

دیدگاه یاد شده در سه محور قابل نقد و بررسی است:

أ) آیات قرآن و سنت نبوی

**ب**) اقوال علمای اهل سنت درباره مشبهه و مجسمه

**ج**) اعتبارسنجی روایات تشبیه و تجسیم

### أ) آیات قرآن و سنت نبوی

سخنان وهابیت و پیشوایان آنان درباره تشبیه و تجسیم خداوند، با آیات قرآن کریم و روایات دیگر تناقض دارد، چراکه آیات شریفه ﴿ **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** ﴾[۲] و ﴿ **قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ** ﴾ صراحت در بی‌همتایی و بی‌مانندی خداوند دارند.

حاکم نیشابوری شافعی در روایتی به نقل از ابی بن کعب می‌گوید: مشرکان مکه از پیامبر اکرم ﷺ خواستند نسب و دودمان خداوند متعال را بیان کند. خداوند سوره توحید را نازل نمود و فرمود: ای پیامبر! به مشرکان بگو: ﴿ **قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدُ** ﴾.

حاکم نیشابوری شافعی و ذهبی سلفی در تعلیقه خود بر مستدرک حاکم، این روایت را صحیح دانسته‌اند.[۳]

---

← تعالی: إذا تقرب إليّ العبد شبراً تقربت إليه ذراعاً و إذا تقرب إليّ ذراعاً تقربت منه باعاً و إذا أتاني ماشياً أتيته هرولة». فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ج ۳، ص ۱۹۶، فتوی رقم ۶۹۳۲.

۱. بن‌باز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعة: ج ۵، ص ۳۷۴.

۲. سوره شوری: آیه ۱۱.

۳. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحيحين: ج ۲، ص ۵۸۹، کتاب التفسیر، تفسیر سوره اخلاص، ح ۱۱۲۵/۳۹۸۷.

### ب) اقوال علمای اهل سنت درباره مشبّهه و مجسّمه

علمای بزرگ اهل سنت با موضع‌گیری‌های صریح و تند در برابر مشبّهه و مجسّمه، آنان را کافر، مشرک، بت‌پرست و بدعت‌گذار دانسته‌اند.

#### عبدالقاهر بغدادی اسفراینی اشعری شافعی (متوفای ۴۲۹ ه.ق)

عبدالقاهر بن عبدالطاهر بغدادی با واجب دانستن تکفیر مجسمه، می‌گوید: «وأمّا جسميّة خراسان من الكراميّة، فتكفيرهم واجب، لقولهم بأنّ الله تعالى له حدٌّ ونهايةٌ من جهة السفل و منها يماس عرشه و لقولهم بأنّ الله تعالى محلٌّ للحوادث».[۱]

#### ابوحامد محمد بن محمد بن محمد غزالی شافعی (۴۵۰ ـ ۵۰۵ هق)

غزالی با اجماعی دانستن کفر مجسمه، می‌گوید: «فإن خطر بباله أنّ الله جسمٌ مركبٌ من أعضاء، فهو عابد صنمٍ، فإنّ كلّ جسمٍ فهو مخلوق و عبادةُ المخلوقِ كفرٌ و عبادةُ الصنمِ كفرٌ؛ لأنّه مخلوق و كان مخلوقاً؛ لأنّه جسمٌ، فمن عبد جسماً فهو كافر بإجماع الأمّة السلف منهم و الخلف».[۲]

#### محمد بن احمد قرطبی مالکی (متوفای ۶۷۱ ه.ق)

قرطبی پس از نقل قول علمای دیگر در تکفیر مجسّمه، و یکی دانستن آنان با بت‌پرستان، می‌گوید: «و الصحيح القول بتكفيرهم، إذ لافرق بينهم و بين عبّاد الأصنام والصور و يستتابون، فإن تابوا و إلّا قتلوا كما يفعل بمن ارتدّ».[۳]

---

۱. حسن بن علی السقاف، صحيح شرح العقيدة الطحاوية: ص ۳۶۱، فصل قاعدة مهمة للتعريف بالمجسمة و المشبهة. به نقل از عبدالقاهر بغدادی، أصول الدين: ص ۳۳۷.

۲. سیدعلی میلانی، دراسات في منهاج السنة لمعرفة ابن‌تيميّه: ص ۱۵۲. به نقل از غزالی در إلجام العوام عن علم الكلام.

۳. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ج ۲، ص ۲۹۵، در تفسیر آیه ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ سوره آل عمران: آیه ۷.

**ابوزکریا محیی‌الدین بن شرف نووی شافعی (متوفای ۶۷۶ هـ.ق)**

نووی شافعی درباره مجسّمه می‌گوید: «فمَّن یُکَفَّر من یجسّم تجسیماً صریحاً و... ».[۱]

**ابن‌نجیم مصری حنفی (متوفای ۹۷۰ هـ.ق)**

زین‌الدین بن ابراهیم بن محمد مشهور به ابن‌نجیم مصری حنفی می‌نویسد: «والمشبّه إن قال: إنّ لِلّه یداً أو رِجلاً کما للعباد فهو کافر و إن قال: إنّه جسمٌ لا کالأجسام فهو مبتدعٌ».[۲]

**ج) اعتبارسنجی روایات تشبیه و تجسیم**

درباره روایات تشبیه و تجسیم باید گفت: به تصریح بزرگان اهل سنت روایات یاد شده از اسرائیلیات می‌باشد و ریشه در عقاید تحریف شده یهود و نصارا دارد. اظهار نظر سه تن از بزرگان اهل سنت درباره روایات تشبیه و تجسیم را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

**شهرستانی اشعری شافعی (۴۷۹ ـ ۵۴۸ هـ.ق)**

محمد بن عبدالکریم شهرستانی با تصریح به جعل روایات تشبیه و تجسیم توسط یهود می‌نویسد: «و زادوا في الأخبار أکاذیب وضعوها و نسبوها إلی النّبيّ ﷺ و أکثرها مقتبسة من الیهود».[۳]

**ابن‌کثیر دمشقی سلفی (۷۰۱ - ۷۷۴ هـ.ق)**

ابن‌کثیر دمشقی سلفی نیز با اذعان به وجود اخبار و روایات اسرائیلیات در کتب

---

۱. نووی شافعی، المجموع: ج ۴، ص ۲۵۳، کتاب الصلاة، باب صلاة الجماعة، في بیان من یکفّر ببدعته و من لا یکفّر.

۲. ابن‌نجیم حنفی، البحر الرائق في شرح کنز الدقائق: ج ۱، ص ۶۱۱.

۳. شهرستانی اشعری شافعی، الملل و النحل: ج ۱، ص ۹۷، الباب الثالث، الصفاتیة، ۲. المشبهة.

حدیثی و تفسیری اهل سنت، منشأ آن را روایات کعب الاحبار و وهب بن منبه از منابع یهود می‌داند.[1]

**ابن‌خلدون مالکی (۷۳۲ ـ ۸۰۸ ه.ق)**

عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن‌خلدون مالکی نیز می‌گوید: عرب صدر اسلام بهره‌ای از نوشتن نداشت و مطالب مربوط به آفرینش جهان و اسرار هستی را از عالمان یهود و اهل تورات و یا از نصارا همانند کعب الاحبار، وهب بن منبّه و عبدالله بن سلام می‌پرسیدند... تفاسیر اهل سنت سرشار از گفته‌های یهود و نصارا است و مفسران در این زمینه سهل‌انگاری و کوتاهی کرده‌اند.[2]

با لحاظ اصل خدشه‌ناپذیر توحید بین تمامی مسلمانان و بازگشت تفکر تشبیه و تجسیم به عقاید تحریف شده یهود و نصارا و ورود این تفکر در وهابیت و شاخص

---

۱. «و الأقرب في مثل هذه السياقات أنّها متلقاة عن أهل الكتاب ممّا وجد في صحفهم، كروايات كعب و وهب سامحهما الله تعالى، فيما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بني‌إسرائيل من الأوابد و الغرائب و العجائب ممّا كان و ما لم‌يكن و مما حرف و بدل و نسخ و قد أغنانا الله سبحانه عن ذلك بما هو أصحّ منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد». ابن‌كثير دمشقى سلفى، تفسير القرآن العظيم: ج ۳، ص ۳۷۸ و ۳۷۹، سوره نمل، آيه ۴۴.

۲. «و قد جمع المتقدمون في ذلك و أوعوا إلّا أنّ كتبهم و منقولاتهم تشتمل على الغث و السمين و المقبول و المردود و السبب في ذلك أنّ العرب لم‌يكونوا أهل كتاب و لا علم و إنّما غلبت عليهم البداوة و الأمية و إذا تشوقوا إلى معرفة شيء ممّا تشوق إليه النفوس البشرية في أسباب المكونات و بدء الخليقة و أسرار الوجود فإنّما يسألون عنه أهل الكتاب قبلهم و يستفيدونه منهم و هم أهل التوراة من اليهود و من تبع دينهم من النصارى و أهل التوراة الذين بين العرب يومئذ بادية مثلهم و لا يعرفون من ذلك إلّا ما تعرفه العامة من أهل الكتاب و معظمهم من حمير الذين أخذوا بدين اليهودية، فلمّا أسلموا بقوا على ما كان عندهم ممّا لا تعلق له بالأحكام الشرعيّة التي يحتاطون لها مثل أخبار بدء الخليقة و ما يرجع إلى الحدثان و الملاحم و أمثال ذلك و هؤلاء مثل كعب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و أمثالهم، فامتلأت التفاسير من المنقولات عندهم... و تساهل المفسرون في مثل ذلك و ملأوا كتب التفسير بهذه المنقولات و أصلها كما قلنا عن أهل التوراة...». ابن‌خلدون مالكى، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الأكبر معروف به تاريخ ابن‌خلدون: ج ۱، ص ۴۳۹، الباب السادس، في العلوم و أصنافها و التعليم و طرقه و سائر وجوهه، الفصل الخامس، علوم القرآن من التفسير و القراءات.

شدن آن برای این فرقه، پرسش مهمی در ذهن به وجود می‌آید که: آیا وهابیت را می‌توان از فرق مسلمانان دانست؟[1]

۱. در تنظیم این فصل از کتاب «وهابیت از منظر عقل و شرع» استفاده شده است.

## فصل دوم

## وهابیان و توسّل

وهابیان، مسلمانان جهان به خصوص شیعیان را به بهانه متوسل شدن به پیامبران الهی، ائمه و صالحان، به شرک متهم کرده و آنان را تکفیر نموده و خون و مال آنان را هدر می‌دانند.

ابن تیمیّه حنبلی حرانی رفتن به کنار قبور پیامبران و صالحان و مطرح کردن حاجات و خواسته‌ها و متوسل شدن به آنان و درخواست کمک و یاری از آنان را از مصادیق بارز و آشکار شرک دانسته و معتقد است کسی که مرتکب چنین گناهی شود، مسلمانان باید او را توبه دهند و اگر توبه نکرد، وظیفه دارند او را به قتل برسانند.

ابن تیمیّه معتقد است کسانی که با استناد به نزدیک بودن پیامبران و صالحان به خداوند، به پیامبران و صالحان متوسل می‌شوند، گمراه و مشرک هستند.[1]

---

۱. «من یأتي إلی قبر نبيّ أو صالح و یسأله حاجتَه و یستنجده، مثل أن یسأله أن یزیل مرضَه، أو مرض دوابه، أو یقضي دینه، أو ینتقم له من عدوه، أو یعافي نفسه و أهله و دوابه و نحو ذلك ممّا لا یقدر علیه إلّا الله عزّوجلّ، فهذا شرك صریح، یجب أن یستتاب صاحبُه، فإن تاب و إلّا قتل» و «قال کثیر من الضلال: هذا أقرب إلی الله منّی و أنا بعید من الله لا یمکنني أن أدعوه إلّا بهذه الواسطة و نحو ذلك من أقوال المشرکین». ابن تیمیّه حنبلی، زیارة القبور و الإستنجاد بالمقبور: ص ۱۷ و ۲۱، حکم من یأتي إلی قبر نبي أو صالح و یسأله و یستنجد به.

محمد بن عبدالوهاب نیز با پیروی از تفکرات ابن‌تیمیّه می‌نویسد: کسانی که به ملائکه، پیامبران و اولیای خدا متوسل می‌شوند و آنان را واسطه قرار می‌دهند و به وسیله آنان به خداوند تقرب می‌جویند، مرتد و کافر هستند و جان و مالشان ارزش و احترام ندارد.

وی واسطه قرار دادن پیامبران و صالحان را سوء ظن نسبت به خداوند دانسته و می‌نویسد: پیامبر اکرم ﷺ بین بت‌پرستان و کسانی که صالحان را واسطه قرار می‌دادند، فرقی قائل نشده است و هر دو گروه را کافر دانسته و با هر دو گروه به جنگ پرداخته است.

محمد بن عبدالوهاب توسل به پیامبران و صالحان را منافی و معارض با توحید دانسته و پذیرش اسلام را منوط به برائت از کسانی که به پیامبران و صالحان متوسل می‌شوند، دانسته است.[۱]

بن‌باز در پاسخ به سؤالی که حکم توسل را از وی پرسیده است، می‌نویسد: توسل و واسطه قرار دادن جایگاه و مقام پیامبر اکرم ﷺ یا ذات و اوصاف آن حضرت جایز نیست، زیرا دلیلی بر جواز چنین توسلی نداریم و این‌گونه توسل جستن از وسائل شرک است و موجب غلو در حق پیامبر ﷺ می‌شود. صحابه پیامبر نیز چنین توسلی را انجام نداده‌اند. اگر این‌گونه توسل جایز بود، صحابه بر ما پیشی می‌گرفتند. توسل و واسطه قرار دادن مقام و جایگاه و ذات و اوصاف پیامبر ﷺ با ادله شرعی سازگار

---

۱. «و إنّ قصدَهم الملائکة و الأنبیاء و الأولیاء، یریدون شفاعتهم و التقرّب إلی الله بذلك، هو الذي أحلّ دماءهم و أموالهم» و «من ظنّ أنّ بین الله و بین خلقه وسائط ترفع إلیهم الحوائج، فقد ظنّ بالله سوء الظن» و «إنّ محمداً ﷺ لم یفرّق بین من اعتقد في الأصنام و من اعتقد في الصالحین، بل قاتلهم کلّهم و حکم بکفرهم» و «لا یصحّ دین الإسلام إلّا بالبراءة ممّن یتقرّب إلی الله بالصلحاء و تکفیرهم» و «من عَبَدَ الله لیلاً و نهاراً، ثمّ دعا نبیّاً أو ولیّاً عند قبره، فقد اتّخذ إلهَین إثنین و لم یشهد أن لا إله إلّا الله، لأنّ إلاله هو المدعوّ» و «إجماع المذاهب کلّهم علی أنّ من جعل بینه و بین الله وسائط یدعوهم أنّه کافر مرتدّ حلال المال و الدم». حسینی قزوینی، وهابیت از منظر عقل و شرع: ص ۲۰۸ ـ ۲۱۰، به نقل از محمد بن عبدالوهاب در کشف الشبهات: ص ۵۸ و مجموع مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب: ج ۶، ص ۱۱۵، رسالة کشف الشبهات و ج ۵، ص ۲۴۱ و ج ۶، ص ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۳۲ و ۲۴۲.

نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ وَ لِلَّهِ الأَسمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴾.[۱]

وهابی‌ها ازدواج دختران اهل سنت با پسران شیعه را نیز به خاطر متوسل شدن شیعیان به اهل بیت علیهم‌السلام جایز ندانسته‌اند و حتّی در صورت وقوع ازدواج، آن را باطل اعلام کرده‌اند.

هیئت دائم افتای سعودی در پاسخ به استفتایی در مورد ازدواج با شیعیان می‌نویسد: ازدواج دختران اهل سنت با پسران شیعه جایز نیست و اگر چنین ازدواجی واقع شده باشد، باطل است زیرا شیعیان به اهل بیت متوسل می‌شوند و از آنان کمک می‌خواهند و متوسل شدن به اهل بیت و کمک خواستن از آنان از مصادیق شرک است.[۲]

این هیئت در پاسخ به استفتایی دیگر در همین مورد، می‌نویسد: اگر آنچه در سؤال ذکر شده است، درست باشد، آنان که به حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام متوسل می‌شوند و هنگام بلند شدن از زمین «یا علی»، «یا حسن» و «یا حسین» می‌گویند، مشرک هستند و از دایره مسلمین خارج می‌باشند و ازدواج دختران و زنان اهل سنت با مردان آنان جایز نیست و مردان اهل سنت نیز نباید با دختران و زنان آنان ازدواج کنند. خوردن ذبیحه آنان نیز حرام است.[۳]

---

۱. «و هكذا لا يجوز التوسل إلى الله سبحانه بجاه النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أو ذاته أو صفته أو بركته، لعدم الدليل على ذلك و لأنّ ذلك من وسائل الشرك به و الغلو فيه عليه الصلاة و السلام و لأنّ ذلك أيضاً لم يفعله أصحابه و لو كان خيراً لسبقونا إليه و لأنّ ذلك خلاف الأدلة الشرعية، فقد قال الله عزّوجلّ ﴿ وَ لِلَّهِ الأَسمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴾ ولم يأمر بدعائه سبحانه بجاه أحد أو حق أحد أو بركة أحد». بن‌باز، مجموع فتاوى و مقالات متنوعة: ج ۷، ص ۶۷. أسئلة على العقيدة و أجوبتها، السؤال الخامس.

۲. «لا يجوز تزويج بنات أهل السنة من أبناء الشيعة و لا من الشيوعيين و إذا وقع النكاح فهو باطل، لأنّ المعروف عن الشيعة دعاء أهل البيت و الإستغاثة بهم و ذلك شرك أكبر». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلميّة و الإفتاء: ج ۱۸، ص ۲۹۹، كتاب النكاح (۱)، الفتوى رقم ۲۰۰۱۱.

۳. «أنا من قبيلة تسكن في الحدود الشمالية و مختلطين نحن و قبائل من العراق و مذهبهم شيعة و ثنية يعبدون قبباً ←

هیئت دائم افتای سعودی در پاسخ به استفتای دیگری در همین مورد، حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را از بزرگان و سادات شیعیان دانسته و پیروان ائمه علیهم السلام را به جرم توسل به اهل بیت علیهم السلام مشرک و مرتد می‌دانند و خوردن ذبیحه آنان را نیز جایز نمی‌دانند.[1]

جای بسیار تعجب و تأسف است که اعضای همین هیئت، ازدواج با یهود و نصارا را که خداوند در قرآن کریم چهره‌ای شرک‌آلود از آنان ترسیم نموده است و می‌فرماید: ﴿ **وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَ قَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ** ﴾[2]، جایز می‌دانند اما ازدواج با شیعیان را که به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرار نموده و به سوی کعبه نماز می‌خوانند و سایر تکالیف اسلامی را به جای می‌آورند، جایز نمی‌دانند.

یادآوری می‌شود که اختلاف وهابیان با مسلمانان در مسأله توسل، توسل به پیامبران و صالحان، بعد از رحلت آنان می‌باشد.

---

← و يسمونها بالحسن و الحسين و عليّ و إذا قام أحدهم قال: يا علي، يا حسين و قد خالطهم البعض من قبائلنا في النكاح و في كلّ الأحوال و قد وعظتهم و لم يسمعوا و هم في القرايا و المناصيب و أنا ما عندي أعظهم بعلمٍ و لكن إنّي أكره ذلك و لاأخالطهم و قد سمعت أنّ ذبحهم لايؤكل و هؤلاء يأكلون ذبحهم و لم يتقيدوا و نطلب من سماحتكم توضيح الواجب نحو ما ذكرنا. إذا كان الواقع كما ذكرت من دعائهم عليّاً و الحسن و الحسين و نحوهم، فهم مشركون شركاً أكبر يخرج من ملة الإسلام، فلايحلّ أن نزوجهم المسلمات و لايحلّ لنا أن نتزوج من نسائهم و لايحلّ لنا أن نأكل من ذبائحهم». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء: ج ۲، ص ۳۷۳، حكم أكل ذبائح من يدعون الحسن و الحسين و عليّاً عند الشدائد، السؤال الأوّل من الفتوى رقم ۳۰۰۸.

۱. «إنّ السائل و جماعة معه في الحدود الشمالية مجاورن للمراكز العراقية و هناك جماعة على مذهب الجعفرية ومنهم من امتنع عن أكل ذبائحهم و منهم من أكل و نقول: هل يحلّ لنا أن نأكل منها علماً بأنّهم يدعون عليّاً والحسن و الحسين و سائر ساداتهم في الشدة و الرخاء؟ إذا كان الأمر كما ذكر السائل من أنّ الجماعة الذين لديه من الجعفرية يدعون عليّاً و الحسن و الحسين و ساداتهم، فهم مشركون مرتدون عن الإسلام و العياذ بالله، لايحلّ الأكل من ذبائحهم لأنّها ميتة و لو ذكروا عليها اسم الله». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء: ج ۲، ص ۳۷۲، حكم أكل ذبائح من يدعون الحسن و الحسين و عليّاً عند الشدائد، فتوى رقم ۱۶۶۱.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

وهابیان معتقدند بعد از رحلت پیامبران الهی و صالحان، ارتباط آنان با این عـالم قطع می‌شود و قادر بر انجام کاری نیستند و توسل به شخص عاجز و ناتوان، عـقلا باطل و موجب شرک می‌باشد.

آلوسی درباره توسل به انبیا و صالحان می‌نویسد: استغاثه و توسل به شخص زنده هیچ اشکالی ندارد اما استغاثه و متوسل شدن به شخصی که از دنـیا رفـته است و یـا غایب است، بدعت می‌باشد و جایز نیست.[1]

محقق کتاب «*فتح الباري بشرح صحيح البخاري*» هـنگامی کـه بـا روایت ابـوصالح سمان[2] مواجه می‌شود، بر آن حاشیه زده و می‌نویسد: «هذا الأثر على فرض صحته كما قال الشارح، ليس بحجة على جواز الاستسقاء بالنبيّ ﷺ بعد وفاته، لأنّ السائل مجهول و لأنّ عمل الصحابة على خلافه و هم أعلم الناس بالشرع و لم‌يأت أحد منهم إلى قبره يسأله السقيا و لا غيرها، بل عدل عمر عنه لما وقع الجدب إلى الاستسقاء بالعباس و لم‌ينكر ذلك عليه أحد من الصحابة، فعلم أنّ ذلك هو الحق و أنّ ما فعله هذا الرجل منكر و وسيلة إلى الشرك، بل قد جعله بعض أهل العلم من أنواع الشرك».

قبل از مطرح کردن ادله مشروعیت توسل، این نکته یادآوری می‌شود که مباحث مربوط به توسل، شفاعت، استغاثه، تبرک و زیارت قبور، به هم نزدیک می‌باشد و در بخشی از مطالب با هم تداخل دارند. ما نیز سعی کردیم برای رعایت حجم فصل‌ها، مطالب را به صورت مساوی در تمامی فصل‌های این بخش، پخش و تقسیم کنیم لذا خواننده گرامی نیز برای تسلط و آگاهی بهتر و بیشتر، باید همه فصل‌های این بخش را در کنار هم ملاحظه نماید.

---

۱. «أنّ الإستغاثة بمخلوق و جعله وسيلة بمعنى طلب الدعاء منه لا شكّ في جوازه إن كان المطلوب منه حـيّاً... وأمّا إذا كان المطلوب منه ميّتاً أو غائباً فلايستريب عالم أنّه غير جائز و أنّه من البدع التي لم‌يـفعلها أحـد مـن السلف». آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۶، ص ۴۰۲ ـ ۴۰۳، ذیل تفسیر آیه ۳۵ سوره مائده.

۲. این روایت در صفحات بعد ذکر خواهد شد.

## معنای لغوی و اصطلاحی توسل

توسل در لغت به معنای تقرّب و نزدیکی است.[۱] و در اصطلاح عبارت است از: واسطه قرار دادن پیامبران، امامان و صالحان به درگاه خداوند متعال، به خاطر احترام و آبرویی که نزد خداوند دارند، برای تقرب به خداوند.

## ادله مشروعیت توسل

مشروعیّت توسل را می‌توان از منظر «آیات قرآن‌کریم» و «روایات و احادیث پیامبر اکرم ﷺ» بررسی کرد.

### أ) آیات قرآن کریم

متوسل شدن به انبیا و پیامبران الهی و واسطه قرار دادن آنان بین خود و خدا، در دوران حیات و زندگی انبیا و پیامبران، مسأله‌ای است قرآنی و تمامی مسلمانان آن را پذیرفته‌اند. علما با استناد به همین آیات و با کمک گرفتن از روایات دال بر حیات انبیا پس از مرگ، جواز توسل به انبیا و صالحان را پس از مرگ آنان نیز اثبات کرده‌اند.

#### آیه اول

خداوند در قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿**وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا**﴾[۲]، و اگر آنان‌که به خود ستم‌کرده بودند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعا خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

---

۱. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۱، ص ۷۲۴ـ۷۲۵، ماده وسل.
۲. سورهٔ نساء: آیهٔ ۶۴.

**نحوه استدلال به آیه شریفه**

آیه شریفه به گناه‌کاران دستور می‌دهد تا برای بخشش گناهان خود، رسول گرامی اسلام ﷺ را واسطه و شفیع خود قرار دهند.

با توجه به مفاد این آیه، توسل و واسطه قرار دادن پیامبر اکرم ﷺ مختص و مقید به حیات آن حضرت نیست، بلکه اطلاق داشته و شامل دوران پس از رحلت آن حضرت نیز می‌شود و مسلمانان در تمامی زمان‌ها تا روز قیامت می‌توانند به آن حضرت متوسل شوند و آن حضرت را واسطه قرار دهند.

محمود سعید ممدوح یکی از علمای اردن می‌نویسد: هرگاه فعلی بعد از حروف شرط قرار گیرد، معنای عموم را می‌رساند و از بهترین حالات فهم کلی و عموم از یک عبارت است.

وی با استناد به همین مطلب و با توجه به آیه کریمه، متوسل شدن به پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت آن حضرت را جایز دانسته و کسانی راکه توسل به پیامبر اکرم ﷺ را مقیّد به حیات آن حضرت کرده و مخصوص دوران زنده بودن ایشان می‌دانند، گمراه معرفی می‌کند.[۱]

**استدلال مالك به آیه شریفه برای جواز توسل**

مالك بن انس پیشوای فقهی مالکی‌ها احترام و حرمت پیامبر اکرم ﷺ را پس از رحلت، همانند دوران حیات آن حضرت دانسته و با استناد به آیاتی از قرآن کریم،

---

۱. «و هذه الآية تشمل حالتي الحياة و بعد الانتقال و من أراد تخصيصها بحال الحياة فما أصاب، لأنّ الفعل في سياق الشرط يفيد العموم و أعلى صيغ العموم ما وقع في سياق الشرط، كما في إرشاد الفحول ص ۱۲۲، و قال شيخنا العلامة المحقق السيد عبدالله بن الصديق الغماري رحمه الله تعالى: فهذه الآية عامة تشمل حالة الحياة و حالة الوفاة و تخصيصها بأحدهما يحتاج إلى دليل و هو مفقود هنا. فإن قيل: من أين أتى العموم حتى يكون تخصيصها بحالة الحياة دعوى تحتاج إلى دليل؟ قلنا: من وقوع الفعل في سياق الشرط و القاعدة المقررة في الاصول أنّ الفعل إذا وقع في سياق الشرط كان عاماً، لأنّ الفعل في معنى النكرة، لتضمنه مصدراً منكراً و النكرة الواقعة في سياق النفي أو الشرط تكون للعموم وضعاً، فالآية الشريفة طالبة للمجيء إليه ﷺ في جميع الحالات، لوقوع «جاؤوك» فيها في حيز الشرط الذي يدلّ على العموم و قد فهم المفسرون من الآية العموم و لذلك تراهم يذكرون معها حكاية العتبى الذي جاء للقبر الشريف». محمود سعيد ممدوح، رفع المنارة لتخريج أحاديث التوسل و الزيارة: ص ۵۳.

آداب زیارت قبر شریف آن حضرت را به منصور دوانیقی یکی از خلفای عباسی، تعلیم داده و می‌گوید: در مسجد پیامبر اکرم ﷺ با صدای بلند حرف نزن زیرا خداوند نحوه صحبت کردن با آن حضرت را به عده‌ای یاد داده و فرمودند: ﴿ **لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ** ﴾[1] وکسانی راکه با صدای آرام و محترمانه با آن حضرت سخن می‌گفتند، مدح و ستایش کرده و فرمودند: ﴿ **إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ** ﴾[2] و عده‌ای دیگر را مذمت و سرزنش کرده و می‌فرماید: ﴿ **إِنّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ** ﴾[3].

هنگامی که منصور دوانیقی از مالك پرسید: رو به قبله بایستم و دعاکنم؟ یا رو به قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ؟ مالك با استناد به آیه ﴿ **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا** ﴾ پاسخ داد: چرا از قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ رو گردانده و به سمت قبله بایستی؟ پیامبر اکرم ﷺ در روز قیامت بین حضرت آدم علیه السلام و خدا واسطه خواهد شد. بین تو و خدا نیز وساطت خواهدکرد. رو به قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ کن و با واسطه قرار دادن ایشان، از خداوند بخواه تا تو را ببخشد. خداوند نیز وساطت آن حضرت را خواهد پذیرفت.[4]

---

۱. سوره حجرات، آیه ۲.

۲. سوره حجرات، آیه ۳.

۳. سوره حجرات، آیه ۴.

۴. «أخرج القاضي عياض بإسناده عن ابن‌حميد، قال: ناظر أبوجعفر أميرالمؤمنين مالكاً في مسجد رسول‌الله ﷺ، فقال له مالك: يا أميرالمؤمنين! لاترفع صوتك في هذا المسجد، فإنّ الله تعالى أدّب قوماً فقال: ﴿ لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ ﴾ الآية و مدح قوماً فقال: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ و ذمّ قوماً فقال: ﴿ إِنّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ ﴾ و إنّ حرمته ميّتاً كحرمته حيّاً، فاستكان لها أبوجعفر و قال: يا أباعبدالله! أستقبل القبلة و أدعو أم أستقبل رسول‌الله ﷺ؟ فقال: و لِمَ تصرف وجهك عنه و هو وسيلتك و وسيلة أبيك آدم علیه السلام إلى الله تعالى يوم القيامة؟ بل استقبله و استشفع به، فيشفعك الله تعالى، قال الله تعالى: ﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً ﴾. سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير

←

**آیه دوم**

خداوند در سورۀ مائده می‌فرماید: ﴿ **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَ ٱبْتَغُوٓا إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ وَ جَـٰهِدُوا فِى سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ﴾[۱]، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و برای تقرّب به او وسیله‌ای بجویید و در راه خدا تلاش کنید، شاید رستگار شوید.

مطابق آیه شریفه، مسلمانان در تمامی دوران‌ها حتی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، برای تقرب به پیشگاه خداوند متعال، مامور به یافتن وسیله و تمسّک به آن شده‌اند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با پیش‌گویی درگیری خوارج با حضرت علی علیه السلام، آن حضرت را نزدیک‌ترین وسیله به خداوند معرفی کرده و دربارۀ خوارج فرمودند: خوارج بدترین افراد و مخلوقات هستند. بهترین فرد از میان انسان‌ها که نزدیک‌ترین وسیله به خداوند است، آنان را خواهد کشت.[۲]

حضرت زهرا علیها السلام دخت گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمامی ملائکه و انسان‌ها را در جستجوی واسطه برای تقرب و نزدیکی به خداوند می‌داند و معتقد است خود و اهل بیت علیهم السلام واسطه بندگان خدا با خداوند هستند. حضرت فاطمه علیها السلام همگان را به استفاده از این واسطه دعوت کرده و می‌فرماید: آن چه در آسمان‌ها و زمین هستند، برای تقرّب به خدا در پی وسیله‌اند و ما وسیله و واسطۀ بندگان خدا با خداوند هستیم.[۳]

---

← الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۶۳ و علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۰۰. به نقل از الشفا بتعریف حقوق المصطفی: ج ۲، ص ۹۲.

۱. سورۀ مائده، آیه ۳۵.

۲. «هم شرّ الخلق و الخلیقة، یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة و أقربهم عندالله وسیلة». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغة: ج ۲، ص ۲۶۷، ذیل خطبه ۳۶.

۳. «و احمدوا الله الذي لعظمته و نوره یبتغي مَن في السماوات و الأرض إلیه الوسیلة و نحن وسیلتُه في خلقه». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۱، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار في أمر فدك و جوهری، السقیفة و فدك: ص ۱۰۱، القسم الثاني، فدك.

در فرمایشات پیامبر گرامی اسلام ﷺ و فاطمه زهرا ؑ هیچ نشانه و قـرینه‌ای بـر اختصاص توسل به زمان حیات پیامبر و اهل بیت ؑ نیست، بلکه سفارش مسلمانان به توسل به عنوان یک آموزه دینی همیشگی، مطرح می‌باشد.

**آیه سوم**

در ماجرای حضرت یوسف ؑ و برادرانش، هنگامی که حضرت یعقوب ؑ پس از سال‌ها، ماجرای توطئه فرزندان خود علیه حضرت یوسف ؑ را فهمید، بـرادران حضرت یوسف نزد پدر شرمنده شدند و از کار خود اظهار پشیمانی و ندامت کردند و عرض کردند: ﴿ **يَـٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَـٰطِـِٔينَ** ﴾[1]، ای پدر! از خداوند بخواه تا گناهان ما را ببخشد، همانا ما خطاکردیم.

حضرت یعقوب ؑ نـیز درخـواست فـرزندانش را پـذیرفت و فـرمود: ﴿ **سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىٓ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ** ﴾[2]، به زودی برای شما از پروردگارم آمـرزش می‌خواهم، به راستی که او آمرزنده و مهربان است.

در این آیه شریفه نیز برادران حضرت یوسف برای بخشش گناهان خود بـه پـدر خود متوسل شدند و او را واسطه قرار دادند و از او خواستند تا از خداوند درخواست بخشش گناهانشان را نماید. حضرت یـعقوب ؑ نـیز بـدون هـیچ‌گونه اعـتراضـی، درخواست فرزندانش را پذیرفت.

اگر توسل به انبیاء و صالحان، خواستن از غیر خداوند محسوب شـده و شـرک باشد، برادران حضرت یوسف ؑ نیز با این درخواستشان مرتکب شـرک شـده‌انـد؛ زیرا در این صورت فرقی بین توسل در زمان حیات و توسل پس از مرگ نیست و در هر دو صورت شرک خواهد بود.

---

۱. سوره یوسف: آیه ۹۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

### ب) احادیث و روایات

با توجه به روایات متعدد در مورد توسل پیامبران گذشته به رسول گرامی اسلام ﷺ قبل از به دنیا آمدن آن حضرت، توسل خلفا، صحابه و تابعین به پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات و پس از رحلت آن حضرت و تصحیح و تأیید این روایات توسط علمای جرح و تعدیل، هیچ شک و تردیدی در جواز توسل باقی نمانده و بطلان نظریه وهابیان مبنی بر حرمت هرگونه توسل به پیامبران و صالحان پس از مرگ آنان، بر همگان ثابت می‌شود.

با توجه به گستره توسل و در نظر گرفتن این مطلب که وهابیان توسل بـه انـبیا و صالحان در زمان حیات آنان را پذیرفته‌اند و اختلاف مسلمانان با وهابیان در این بحث مربوط به توسل به انبیا و صالحان پس از رحلتشان است، ما نیز بحث روایات توسل را در دو بخش ذکر می‌کنیم. ابتدا روایاتی راکه نشانگر توسل به انبیا و صالحان قبل از ولادت و یا پس از رحلتشان است، ذکر می‌کنیم و سپس روایاتی راکه نشانگر توسل به انبیا و صالحان در زمان حیات آنان است، ذکر خواهیم کرد.

#### توسل به انبیا و صالحان قبل از تولد و پس از رحلت آنان

به چند نمونه از روایات مربوط به توسل به پیامبر گرامی اسلام ﷺ قبل از تولد آن حضرت و پس از رحلت ایشان و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و صالحان، جـهت روشـن شدن سیره مسلمانان و مشروع بودن توسل، اشاره می‌شود.

##### ۱. توسّل حضرت آدم علیه‌السلام به پیامبر گرامی اسلام ﷺ

حاکم نیشابوری شافعی می‌نویسد: هنگامی که حضرت آدم علیه‌السلام از دستور خداوند سرپیچی کرد و مرتکب اشتباه شد[۱]، به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شده و با واسطه قـرار دادن آن حضرت، از خداوند طلب مغفرت نمود و عرض کرد: «یا ربّ! أسألك بحقّ محمد لما غفرت لي».

---

۱. یعنی مرتکب ترک اولی شد.

خداوند از حضرت آدم ﷺ پرسید: چگونه محمد را شناختی با این که من هنوز او را خلق نکرده‌ام؟

حضرت آدم ﷺ پاسخ داد: هنگامی که مرا خلق کردی و از روح خودت در من دمیدی، به بالای سرم نگاه کردم. بر روی پایه‌های عرش نوشته شده بود: «لا إله إلّا الله، محمد رسول‌الله». وقتی اسم محمد ﷺ را در کنار اسم خودت دیدم، متوجه شدم که محمد گرامی‌ترین موجود هستی است (و به همین خاطر او را واسطه قرار دادم).

خداوند سخنان حضرت آدم ﷺ را تصدیق کرد و فرمود: محمد محبوب‌ترینِ افراد، نزد من است. اکنون که او را واسطه قرار داده و مرا به حق او سوگند دادی، از اشتباهت چشم‌پوشی کردم. ای آدم! اگر محمد نبود، تو را خلق نمی‌کردم.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث، آن را صحیح دانسته و می‌نویسد: «هذا حدیث صحیح الاسناد».[۱]

سیوطی شافعی روایات متعددی درباره متوسل شدن حضرت آدم ﷺ به پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده است. در یکی از این روایات حضرت علی ﷺ به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: حضرت آدم ﷺ به درگاه خداوند چنین توسّل جست: «اللهمّ إنّي أسئلك بحقّ محمّد و آل محمّد، سبحانك لا إله إلّا أنت، عملتُ سوءًا و ظلمتُ نفسي، فاغفر لي، إنّك أنت الغفور الرحيم، اللهمّ إنّي أسئلك بحقّ محمّد و آل محمّد، سبحانك لا إله إلّا أنت، عملتُ سوءًا وظلمتُ نفسي، فتب عليّ إنّك أنت التواب الرحيم».[۲]

---

۱. «عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول‌الله ﷺ: لمّا اقترف آدم الخطیئة، قال: یا ربّ! أسألك بحقّ محمد لما غفرت لي. فقال الله: یا آدم! و کیف عرفتَ محمداً و لم أخلقه؟ قال: یا ربّ! لأنك لمّا خلقتَني بیدك و نفختَ فيّ من روحك، رفعتُ رأسي، فرأیتُ علی قوائم العرش مکتوباً: لا إله إلّا الله، محمد رسول‌الله، فعلمتُ أنّك لم تضف إلی اسمك إلّا أحبّ الخلق إلیك. فقال الله: صدقتَ یا آدم! إنّه لأحبّ الخلق إليّ، ادعني بحقّه، فقد غفرتُ لك و لو لا محمد ما خلقتك». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۲، ص ۶۷۲، کتاب تواریخ المتقدمین من الأنبیاء و المرسلین، ح ۴۲۲۸/۲۳۸.

۲. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۶۰ ذیل آیه ﴿فَتَلَقَّىٰ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٍ﴾، سوره بقره، آیه ۳۷.

**۲. توسل پیامبر اکرم ﷺ به انبیا گذشته**

انس بن مالك می‌گوید: هنگامی که فاطمه بـنت اسـد بـن هـاشم مـادر حـضرت علی ؑ از دنیا رفت، پیامبر اکرم ﷺ خود را به منزل ایشان رساند و بر بـالین سـر او نشست و از زحماتی که برای پیامبر اکرم ﷺ کشیده بـود، تشکـر کـرد و بـرای او از خداوند طلب رحمت نمود و سپس دستور داد تا ایشان را غسل دادند و خود حضرت نیز در غسل دادن فاطمه بنت اسد کمک کرد. پیامبر اکرم ﷺ پیراهـن خـود را از تـن درآورد و آن را به بدن فاطمه بنت اسد پوشاند و ایشان را کفن نمود. سپس به چند تن از صحابه دستور حفر قبر را داد. هنگامی که به لحد رسیدند، پیامبر اکرم ﷺ با دستان مبارک خود، لحد را حفر کرد و خاک‌های آن را بیرون ریخت. پس از اتمام حفر قبر، پیامبر اکرم ﷺ در قبر خوابید و با متوسل شدن به انبیا گذشته از خداوند درخواست مغفرت و آمرزش برای فاطمه بنت اسد نمود و فرمود: «اللّه الذي يحيي و يميت و هو حي لايموت، اغفر لأمّي فاطمة بنت أسد و لقنها حجتها و وسع عليها مدخلها بحق نبيّك و الأنبياء الذين من قبلي، فإنّك أرحم الراحمين».[1]

**۳. توسل امیرالمؤمنین علی ؑ به پیامبر اکرم ﷺ**

حضرت علی ؑ خلیفه مسلمانان، هنگامی که بدن مطهر رسول گرامی اسلام ﷺ را غسل می‌داد، آن حضرت را مخاطب قرار داد و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! با رحلت شما وحی الهی و پیام‌های آسمانی قطع شد. ما را فراموش نکن و نزد پروردگارت یاد کن.[2]

---

۱. طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۲۴، ص ۳۵۱ـ ۳۵۲، شرح حال و روایات فاطمه بـنت اسـد، ح ۸۷۱ و المـعجم الأوسط: ج ۱، ص ۶۸ـ ۶۹، ح ۱۸۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۹، ص ۲۵۷، کتاب المناقب، باب مناقب فاطمة بنت أسد و مـتقی هـندی، کـنز العـمال فـي سـنن الأقـوال و الأفـعال: ج ۱۲، ص ۱۴۷، ح ۳۴۴۲۵.

۲. «بأبي أنت و أمّي يا رسول‌الله! لقد انقطع بموتك ما لم‌ينقطع بموت غيرك من النبوّة و الإنباء و أخبار السماء...، بأبي أنت و أمّي! اذكرنا عند ربّك و اجعلنا من بالك». نهج‌البلاغة: خطبه ۲۳۵.

**۴. توسل ابوبکر به پیامبر اکرم ﷺ**

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و انتشار خبر رحلت آن حضرت، ابوبکر خود را به منزل پیامبر ﷺ رسانده و با مشاهده پیکر مطهر رسول‌الله ﷺ خود را روی بدن آن حضرت انداخت و در حالی که گریه می‌کرد و آن حضرت را می‌بوسید، بدن مطهر را خطاب قرار داد و عرض کرد: ای پیامبر! زندگی و مرگت پاک و طاهر و بابرکت بود. ای پیامبر خدا! در پیشگاه پروردگارت ما را یادکن و فراموش نفرما.[۱]

**۵. توسل صحابه به پیامبر اکرم ﷺ در جنگ با مسیلمه کذاب**

مسلمانان در جنگ با مسیلمه کذاب، برای دستیابی به موفقیت و پیروزی به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شدند. بر اساس مستندات و گزارش‌های تاریخی، شعار لشگر ابوبکر که صحابه نیز در آن حضور داشتند «یا محمداه» بود.[۲]

**۶. توسل عرب بادیه‌نشین به پیامبر اکرم ﷺ در حضور صحابه**

محمد بن حرب هلالی می‌گوید: پس از ورود به مدینه، کنار قبر پیامبر ﷺ رفتم و پس از زیارت قبر شریف آن حضرت، مقابل قبر نشستم. عرب بادیه‌نشینی وارد شد و پس از زیارت قبر رسول خدا ﷺ، خطاب به قبر شریف عرض کرد: ای بهترین پیامبر خدا! خدای متعال کتابی راکه جز راستی و درستی در آن نیست، بر تو نازل کرد و در آن فرمود: ﴿ **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا** ﴾[۳]. من نیز اکنون آمده‌ام تا از خدای تو از گناهانم طلب آمرزش

---

۱. «طبتَ حيّاً و ميّتاً، اذكرنا يا محمد عند ربّك و لنكن من بالك». زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ على الوهابيّة: ص ۳۴.

۲. «و كان شعارهم يومئذ يا محمداه». ابن‌جریر طبری، تاريخ الأمم و الملوك: ج ۲، ص ۲۸۱، حوادث ۱۱ هجری قمری، ذكر بقية خبر مسيلمة الكذاب و قومه من أهل اليمامة؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۶، ص ۳۲۹، حوادث ۱۱ هجری قمری، مقتل مسيلمة الكذاب و ابن‌اثیر جزری، الكامل في التاريخ: ج ۲، ص ۳۷، حوادث ۱۱ هجری قمری، ذكر مسيلمة و أهل اليمامة.

۳. سورهٔ نساء: آیهٔ ۶۴.

کنم و تو را شفیع و واسطه قرار دهم. سپس گریه کرد و این شعر را زمزمه کرد:

**یا خیر من دفنت بالقاع أعظمه　　فطاب من طیبهنّ القاع و الأکم**

**نفسي الفداء لقبر أنت ساکنه　　فیه العفاف و فیه الجود و الکرم**

ای بهترین کسی که در دل زمین دفن شده‌ای! زمین و کوه‌های اطراف آن به وسیله تو پاک و پاکیزه شد.

جانم فدای آن قبری که تو در آن ساکن شده‌ای، قبری که عفت و پاکی، جود و کرم و بزرگی، در آن مدفون شده است.

عرب بادیه‌نشین پس از خواندن این اشعار، از خدا طلب مغفرت و آمرزش کرد و از مسجد خارج شد. محمد بن حرب هلالی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم. پیامبر ﷺ به من فرمود: مرد اعرابی را دریاب و به او بشارت بده که خداوند با شفاعت من او را آمرزید. از خواب بیدار شدم و به دنبالش گشتم تا او را پیدا کنم ولی او را ندیدم.[1]

این حکایت و داستان مشهور از افراد متعدد و با الفاظ مختلف نقل شده است.[2]

نکته‌ای که باید تذکر داد این که قائلین به جواز توسل و کسانی که برای اثبات توسل به این روایت و ماجرا استناد می‌کنند، قطعا به فعل عرب بادیه‌نشین و یا خواب محمد بن حرب هلالی استناد نمی‌کنند بلکه از آن جایی که این ماجرا سه روز پس از

---

۱. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۸، ذیل آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ سُبکی شافعی، شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۵۱ و زینی‌دحلان شافعی، الدُرَر السَنیّة في الردّ علی الوهابیّة: ص ۲۱.

۲. ابن‌کثیر دمشقی سلفی همین ماجرا را از عتبی این‌گونه نقل می‌کند: «کنت جالساً عند قبر النّبيّ ﷺ، فجاء أعرابي، فقال: السلام علیك یا رسول‌الله! سمعت الله یقول: ﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾ و قد جئتك مستغفراً لذنبي، مستشفعاً بك إلی ربّي، ثمّ أنشأ یقول: یا خیر من دفنت بالقاع أعظمه، فطاب من طیبهنّ القاع و الأکم، نفسي الفداء لقبر أنت ساکنه، فیه العفاف و فیه الجود و الکرم، ثمّ انصرف الأعرابي، فغلبتني عیني، فرأیت النّبيّ ﷺ في النوم، فقال: یا عتبي! الحق الأعرابي، فبشّره أنّ الله قد غفر له». تفسیر القرآن العظیم: ج ۱، ص ۵۳۲، ذیل آیه ۶۴ سوره نساء.

رحلت و دفن پیامبر اکرم ﷺ و در حضور صحابه رسول گرامی اسلام اتفاق افتاده است و صحابه پیامبر نیز هیچ اعتراضی نکرده‌اند، به این ماجرا استناد می‌کنند.

**۷. توسل شخص گرفتار به پیامبر اکرم ﷺ با راهنمایی عثمان بن حنیف**

طبرانی می‌نویسد: شخصی برای رفع گرفتاری خود نزد خلیفه سوم رفت و آمد می‌کرد اما عثمان بن عفان به وی توجه نمی‌کرد. آن شخص به خاطر بی‌توجهی خلیفه سوم، نزد عثمان بن حنیف یکی از صحابه پیامبر اکرم ﷺ رفت و گلایه‌کرد. عثمان بن حنیف به وی فرمود: ابتدا وضو بگیر. سپس به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و بعد از خواندن نماز، این دعا و جملات را بگو: « اللهمّ إنّي أسألك و أتوجّه إليك بنبيّنا محمد نبيّ الرحمة، يا محمد! إنّي أتوجّه بك إلى ربّي، فتقضي لي حاجتي ». سپس حاجتت را بیان‌کن.

شخص گرفتار به دستورالعملی‌که عثمان بن حنیف داده بود، عمل‌کرد و سپس به طرف منزل عثمان بن عفان به راه افتاد. هنوز به درِ خانه عثمان بن عفان نرسیده بودکه با دربانِ خلیفه مواجه شد. دربان دست او را گرفت و نزد عثمان بن عفان برد و درکنار خلیفه بر روی تشک نشاند. عثمان بن عفان مشکل وی را جویا شد و آن را برطرف کرد و به وی گفت: همین امروز به یاد مشکل تو افتادم. از این به بعد هم هر مشکلی داشتی به من بگو.

شخص گرفتارکه مشکلش حل شده بود، از منزل عثمان بن عفان خارج شد و در میان راه با عثمان بن حنیف برخورد نمود و از وی تشکر نموده و عرض‌کرد: اگر شما با عثمان بن عفان صحبت نمی‌کردی و سفارش ما را نمی‌کردی، خلیفه به مشکل ما رسیدگی نمی‌کرد.

عثمان بن حنیف فرمود: به خدا قسم! من با خلیفه درباره مشکل شما سخنی نگفته‌ام، بلکه مشکل شما به خاطر توسل به پیامبر اکرم ﷺ حل شد. خودم شاهد بودم‌که در زمان رسول‌الله ﷺ شخص نابینایی نزد حضرت آمد و از نابینایی خود

شکایت کرد. پیامبر اکرم ﷺ همین جملات را به او یاد داد و او با گفتن همین جملات بینایی خود را به دست آورد.[۱]

**۸. توسل اهل مدینه به پیامبر خدا ﷺ پس از رحلت آن حضرت**

در سال ۵۳ هجری قمری زیاد بن ابیه ـ حاکم عراق ـ در نامه‌ای به معاویه چنین نوشت: تمامی عراق را با دست راستم قبضه کرده‌ام و دست چپم خالی است. (یعنی ولایت دیگری را به من تحویل دهید).

معاویه پس از خواندن نامه، اداره امور منطقه حجاز را نیز به زیاد بن ابیه سپرد.

اهالی مدینه منوره پس از اطلاع از این خبر، به مسجد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و به آن حضرت متوسل شدند و از آن حضرت خواستند تا شرّ زیاد بن ابیه را از سر آنان کم کند. مردم مدینه به خاطر آگاهی از ظلم و ستم و جنایات زیاد بن ابیه سه روز به قبر پیامبر ﷺ پناهنده شده بودند و به آن حضرت متوسّل شده بودند.

متوسل شدن مردم مدینه به پیامبر اکرم ﷺ نتیجه داد و دعای آنان به اجابت رسید و زیاد بن ابیه سه روز بعد هلاک شد.[۲]

---

۱. «أنّ رجلاً كان يختلف إلى عثمان بن عفان في حاجة له، فكان عثمان لا يلتفت إليه و لا ينظر في حاجته، فلقي ابن‌حنيف، فشكى ذلك إليه. فقال له عثمان بن حنيف: ائت الميضاة، فتوضأ، ثمّ ائت المسجد، فصلّ فيه ركعتين، ثمّ قل: اللهمّ! إنّي أسألك و أتوجّه إليك بنبيّنا محمّد ﷺ نبيّ الرحمة، يا محمد! إنّي أتوجّه بك إلى ربي، فتقضي لي حاجتي و تذكر حاجتك... فانطلق الرجل، فصنع ما قال له، ثمّ أتى باب عثمان بن عفان، فجاء البواب حتّى أخذ بيده، فأدخله على عثمان بن عفان، فأجلسه معه على الطنفسة، فقال: حاجتك؟ فذكر حاجته و قضاها له، ثمّ قال له: ما ذكرتُ حاجَتك حتّى كان الساعة و قال: ما كانت لك من حاجة فاذكرها. ثمّ إنّ الرجل خرج من عنده، فلقي عثمان بن حنيف، فقال له: جزاك الله خيراً! ما كان ينظر في حاجتي و لا يلتفت إليّ حتى كلمتَه فيّ. فقال عثمان بن حنيف: والله ما كلمتُه و لكنّي شهدت رسول‌الله ﷺ و أتاه ضرير، فشكى إليه ذهاب بصره. فقال له النّبيّ ﷺ: فتصبر. فقال: يا رسول‌الله! ليس لي قائد و قد شق عليّ. فقال النّبيّ ﷺ: ائت الميضاة، فتوضأ، ثمّ صلّ ركعتين، ثمّ ادع بهذه الدعوات. قال ابن‌حنيف: فوالله ما تفرقنا و طال بنا الحديث حتى دخل علينا الرجل كأنّه لم يكن به ضرّ قطّ». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۹، ص ۳۰ـ ۳۱، شرح حال و روايات عثمان بن حنيف، ح ۸۳۱۱ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۲، ص ۲۷۹، كتاب الصلاة، باب صلاة سيدنا رسول‌الله ﷺ.

۲. «و في سنة ثلاث و خمسين هلك زياد بن أبيه بالكوفة في شهر رمضان وكان يكنّى أبا المغيرة وقد كان كتب ←

**۹. توسل یکی از صحابه به پیامبر خدا ﷺ پس از رحلت آن حضرت**

مالك بن عیاض معروف به مالك الدار ـ خزانه‌دار عمر بن خطاب ـ مـی‌گوید: در سال هجدهم هجری در دوران خلافت عمر بن خطاب، مردم با خشکسالی شدیدی مواجه شده بودند. شخصی (بلال بن حارث) کنار قبر رسول گرامی اسلام ﷺ آمد و خطاب به آن حضرت، عرض کرد: ای رسول خدا! خشکسالی مسـلمانان را از بـین برده است. از خداوند بخواه باران رحمتش را نازل کند.

پیامبر اکرم ﷺ به خواب آن شخص (بلال بن حارث) آمد و فرمود: به مسلمانان اطلاع بده به زودی باران خواهد بارید.[۱]

این ماجرا نیز در زمان صحابه به وقوع پیوسته است و صحابه آن را رد نکرده‌انـد و در مقابل آن موضع‌گیری نکرده‌اند.

ابن‌حجر عسقلانی سند این روایت را صحیح می‌داند.[۲]

---

← إلی معاویة أنّه قد ضبط العراق بیمینه و شماله فارغة، فجمع له الحجاز مع العراقین و اتّـصلت ولایـته بأهـل المدینة، فاجتمع الصغیر و الکبیر بمسجد رسول‌الله ﷺ و ضجّوا إلی الله و لاذوا بـقبر النـبيّ ﷺ ثـلاثة أیّـام، لعلمهم بما هو علیه من الظلم و العسف». مسعودی شافعی، مروج الذهب و مـعادن الجـوهر: ج ۳، ص ۳۲، موت زیاد.

۱. «عن مالك الدار قال: أصاب الناس قحط في زمن عمر بن الخطاب، فجاء رجل إلی قبر النّـبيّ ﷺ، فـقال: یـا رسول‌الله! استسق (الله) لأمّتك، فإنّهم قد هلکوا. فأتاه رسول‌الله ﷺ في المنام، فقال: إیت عمر ... و أخـبرهم أنّهم مسقون و قل له: علیك الکیس، علیك الکیس. فأتی الرجل، فأخبر عمر. فبکی عمر ثمّ قال: یا ربّ ما آلو إلّا ما عجزت عنه». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحادیث و الآثار: ج ۷، ص ۴۸۲، کتاب الفضائل، ما ذکر في فضل عمر بن الخطاب، ح ۳۵؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۰، ص ۳، شرح حال مالك بن عیاض، ش ۷۳۳۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الإصابة في تمییز الصحابة: ج ۳، ص ۴۸۴، شـرح حـال مالك بن عیاض، ش ۸۳۵۶ و فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۲، ص ۵۷۵، کتاب الإسـتسقاء، بـاب سوال الناس الإمام الإستسقاء إذا قحطوا؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۷، ص ۹۳، حوادث ۱۸ هجری قمری و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۸، ص ۴۳۱، ح ۲۳۵۳۵.

۲. ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۲، ص ۵۷۵، کتاب الإستسقاء، باب سوال الناس الإمام الإستسقاء إذا قحطوا.

**۱۰. توسل به قبر دانیال نبی علیه‌السلام**

حضرت دانیال یکی از انبیای الهی در زمان بخت نصر و به دستور وی از بیت‌المقدس به شوش مهاجرت کرد و تا پایان عمر خود در این شهر زندگی کرد و پس از رحلت نیز در همین شهر به خاک سپرده شد.

مسلمانان پس از فتح شوش در زمان خلیفه دوم به فرماندهی ابوموسی اشعری، وجود قبر شریف حضرت دانیال را به خلیفه دوم گزارش دادند.

فاتحین شوش در گزارش خود به خلیفه از آداب و رفتار مردم نسبت به قبر شریف حضرت دانیال نیز گزارش داده و نوشتند: مردم و اهالی این منطقه در سال‌های خشکسالی به قبر او متوسّل می‌شوند و با واسطه قرار دادن آن حضرت، از خداوند طلب باران می‌کنند.[1]

خلیفه دوم و صحابه پس از گزارش فاتحان شوش و اطلاع از آداب و رفتار مردم، هیچ اعتراضی نکرده و موضع‌گیری نکرده‌اند.

اکنون نیز پس از گذشت هزار و چهارصد و سی سال از آغاز اسلام، قبر شریف حضرت دانیال، زیارتگاه دوستداران و رهروان انبیای الهی می‌باشد.

**۱۱. توسل حضرت زینب علیهاالسلام به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله**

ابن‌جریر طبری، ابن‌اثیر جزری و ابن‌کثیر دمشقی سه تن از مورخان مشهور و نامی اهل سنت در بیان حادثه کربلا می‌نویسند: عمر بن سعد پس از کشتن امام حسین علیه‌السلام دو روز در کربلا ماند و سپس به همراه کاروان اسرا به سمت کوفه حرکت کرد. هنگامی که کاروان اسرا را به سمت کوفه حرکت دادند، از کنار جنازه‌های شهدای کربلا عبور دادند. چشمان مبارک حضرت زینب علیهاالسلام وقتی به بدن بی سر برادرش امام حسین علیه‌السلام افتاد، با صدای بلند فریاد زد: یا محمداه! یا محمداه! درود

۱. «كان أهل تلك البلاد يستسقون بجثته إذا قحطوا». حموی، معجم البلدان: ج ۳، ص ۲۸۱، سوس (شوش).

ملائکه آسمان بر تو باد! این بدن در خون غوطه‌ور و قطعه قطعه شده حسین توست. یا محمداه! دختران تو به اسارت برده می‌شوند و ذریه‌ات کشته می‌شوند.[۱]

**۱۲. توسل امام سجاد علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله**

مسعودی در نقل ماجرای حره می‌نویسد: امام سجاد علیه السلام به قبر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله پناه برده بود و (با واسطه قرار دادن آن حضرت) برای نجات مردم دعا می‌کرد. مسرف بن عقبه از دست امام سجاد علیه السلام ناراحت بود و از آن حضرت و پدرانش برائت می‌جست، اما هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دستگیر کردند و نزد مسرف آوردند، دست و پای مسرف به لرزه افتاد و از جا بلند شد و امام سجاد علیه السلام را کنار خودش نشاند و به آن حضرت گفت: هر حاجتی داری بگو تا برآورده کنم.[۲]

---

۱. «قال: فما نسيت من الأشياء لاأنس قول زينب ابنة فاطمة حين مرّت بأخيها الحسين صريعاً و هي تقول: يا محمداه! يا محمداه! صلّى عليك ملائكة السماء، هذا الحسين بالعراء، مرمّل بالدماء، مقطّع الأعضاء، يا محمداه! و بناتك سبايا و ذريتك مقتلة تسفي عليها الصبا. قال: فأبكت والله كلّ عدوّ و صديق». طبری، تاریخ الأمم و الملوك: ج ۳، ص ۳۳۶، حوادث ۶۱ هجری قمری، ذكر الخبر عمّا كان فيها من الأحداث. «فأقام عمر بعد قتله يومين، ثم ارتحل إلى الكوفة و حمل معه بنات الحسين و أخواته و من كان معه من الصبيان و علي بن الحسين مريض، فاجتازوا بهم على الحسين و أصحابه صرعى، فصاح النساء و لطمن خدودهنّ و صاحت زينب أخته: يا محمداه! صلّى عليك ملائكة السماء، هذا الحسين بالعراء، مرمّل بالدماء، مقطّع الأعضاء و بناتك سبايا و ذريتك مقتلة تسفي عليها الصبا! فأبكت كلّ عدوّ و صديق». ابن‌اثیر جزری، الكامل في التاريخ: ج ۲، ص ۵۷۴، حوادث ۶۱ هجری قمری، ذكر مقتل الحسين عليه السلام. «و أمّا بقية أهله و نسائه، فإنّ عمر بن سعد وكّل بهم من يحرسهم و يكلؤهم، ثم أركبوهم على الرواحل في الهوادج، فلمّا مرّوا بمكان المعركة و رأوا الحسين وأصحابه مطرحين هنالك، بكته النساء و صرخن و ندبت زينب أخاها الحسين و أهلها، فقالت و هي تبكي: يا محمداه! يا محمداه! صلّى عليك الله و ملك السماء! هذا حسين بالعراه، مرمّل بالدماه، مقطّع الأعضاء، يا محمداه! و بناتك سبايا و ذريتك مقتلة تسفي عليها الصبا. قال: فأبكت والله كلّ عدوّ و صديق». ابن‌کثیر دمشقی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۱۹۵، حوادث ۶۱ هجری قمری، و هذه صفة مقتله مأخوذة من كلام أئمة هذا الشأن لا كما يزعمه أهل التشيع من الكذب.

۲. «و نظر الناس إلى علي بن الحسين السجاد و قد لاذ بالقبر و هو يدعو، فأتي به إلى مسرف و هو مغتاظ عليه، فتبرأ منه و من آبائه، فلمّا رآه و قد أشرف عليه ارتعد و قام له و أقعده إلى جانبه و قال له: سلني حوائجك». مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر: ج ۳، ص ۸۵، وقعة الحرة.

### ۱۳. توسل اهالی بصره به پیامبر اکرم ﷺ در سال ۸۱ هجری قمری

ابن‌اثیر جزری می‌نویسد: در سال ۸۱ هجری قمری عمال و کارگزاران حجاج بن یوسف ثقفی در نامه‌ای به حجاج چنین نوشتند: اهل ذمه مسلمان شده و در شهرها ساکن شده‌اند و جزیه پرداخت نمی‌کنند و همین امر موجب پایین آمدنِ درآمدهای دولت و خالی شدن خزانه‌ها شده است.

حجاج طی نامه‌ای به اهالی بصره و دیگر شهرها دستور داد کسانی که در میان روستاها و قبائل، قوم و قبیله دارند، از شهر خارج شوند و برای گرفتن مالیات و خراج به سمت روستاها و قبائل حرکت کنند.

مردم بصره در بیرون شهر جمع شدند و در حالی که نمی‌دانستند چه باید بکنند و به کجا بروند، گریه می‌کردند و برای نجات از ظلم و جنایت‌های حجاج به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شدند و می‌گفتند: «یا محمداه! یا محمداه!»[۱]

### ۱۴. توسل اسرای مسلمان به پیامبر اکرم ﷺ در زمان هشام بن عبدالملک

ابن‌اعثم کوفی ضمن نقل ماجراها و درگیری‌های سعید بن عمرو حرشی با نارستیک بن خاقان خزری می‌نویسد: در سپاه نارستیک بن خاقان حدود چهل هزار (۴۰۰۰۰) مرکب وجود داشت که تعدادی از زنان و مردان اسیر شده مسلمان و کالاها را حمل می‌کردند. هنگامی که سپاه سعید بن عمرو حرشی با لشگر نارستیک بن خاقان درگیر شد، ابتدا بر اثر مقاومت سپاه نارستیک بن خاقان، مسلمانان شکست خوردند و به دامنه کوهی پناهنده شدند. سعید بن عمرو حرشی فرمانده سپاه مسلمانان

---

۱. «و کان السبب في سرعة إجابتهم إلی بیعته أنّ عمّال الحجاج کتبوا إلیه: أنّ الخراج قد انکسر و إنّ أهل الذمة قد أسلموا و لحقوا بالأمصار. فکتب إلی البصرة و غیرها أنّ من کان له أصل (في) من قریة فلیخرج إلیها، فأخرج (فخرج) الناس (لتوخذ منهم الجزیة)، (فعسکروا)، فجعلوا یبکون و ینادون: یا محمداه! یا محمداه! و لایدرون أین یذهبون». طبری، تاریخ الأمم و الملوك: ج ۳، ص ۶۴۸، حوادث ۸۳ هجری قمری، ذکر الأحداث التي کانت فیها و ابن‌اثیر جزری، الکامل في التاریخ: ج ۳، ص ۱۴۶، حوادث ۸۱ هجری قمری، ذکر خلاف عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث علی الحجاج.

به موعظه و تحریک لشگر پرداخت و گفت: ای مسلمانان! آیا از دست حیواناتی که خدا را نمی‌شناسند و عبادت نمی‌کنند، فرار می‌کنید؟ آیا صدای مسلمانان دربند و اسیر شده را نمی‌شنوید که با گفتن «وامحمداه و وأبالقاسماه» به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شده‌اند و پیامبر را صدا می‌زنند و از آن حضرت کمک می‌خواهند؟[۱]

**۱۵. توسل ابوخیره به پیامبر اکرم ﷺ**

ذهبی در شرح حال محب بن حذلم رعینی معروف به ابوخیره متوفای ۱۳۵ هجری قمری می‌نویسد: روزی حوثره ـ امیر مصر ـ بر بالای منبر مشغول سخنرانی بود و در حال سخنرانی گریه می‌کرد. ابوخیره به عنوان اعتراض بلند شد و با متوسل شدن به پیامبر اکرم ﷺ گفت: یا محمداه! بلند شو و ببین امتت بعد از تو چه‌کردند. ای حوثره! خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ** ﴾[۲]، از خدا بترس و آنچه راکه عمل نمی‌کنی برای مردم نگو.[۳]

**۱۶. توسل اسرای مسلمان به پیامبر اکرم ﷺ در سال ۱۳۷ هجری قمری**

ابن‌اثیر جزری می‌نویسد: در سال ۱۳۷ هجری قمری سنباذ به قصد کشتن ابومسلم در خراسان قیام کرد. سنباذ پس از این که پیروانی برای خود جمع کرد، نیشابور، قومس و ری را به دست گرفت. در ری خزانه‌ها و دارایی‌های ابومسلم را تصرف کرد و تعداد زیادی از زنان مسلمان را به اسارت گرفت. منصور دوانیقی پس

---

۱. «أما تسمعون أطيط العجل عليها المسلمون و المسلمات أسارى ينادون: وامحمداه وأبالقاسماه؟». ابن‌اعثم کوفی، الفتوح: ج ۸، ص ۲۷۷، ذكر الرجل الرستاقي.

۲. سوره صف، آیه ۲.

۳. «عن ضمام بن اسماعيل أنّ المحب أباخيرة قام و الحوثرة أمير مصر يخطب و يبكي فوق المنبر، فقال أبوخيرة: يا محمداه! ارفع رأسك فانظر ما فعلت أمتك بعدك، يا هذا! اتق الله، فإنّ الله يقول: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾. ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۸، ص ۵۲۵، شرح حال محب بن حذلم، وفیات ۱۳۵ هجری قمری.

از اطلاع از قیام سنباذ، جمهور بن مرار عجلی را به همراه ده‌ها هزار سواره نظام به جنگ سنباذ فرستاد. دو سپاه در حد فاصل همدان و ری به هم رسیدند و در مقابل هم صف‌آرایی کردند. هنگامی که دو سپاه مقابل هم قرار گرفتند، سنباذ تعدادی از زنان اسیر شده مسلمان را در حالی که سوار بر شتر بودند، در جلو سپاه قرار داد. زنان اسیر شده مسلمانان هنگامی که سپاه مسلمانان را دیدند، در همان کجاوه‌ها از جا بلند شدند و به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شدند و فریاد «وامحمداه» سر دادند.[1]

**۱۷. توسل سه برادر جنگجو به پیامبر اکرم ﷺ در سال ۱۷۰ هجری قمری**

ابن‌جوزی در ضمن حوادث ۱۷۰ هجری قمری به یکی از جنگ‌های مسلمانان با رومیان اشاره می‌کند و ماجرای سه برادر جنگجو راکه به اسارت رومیان درآمدند، به طور مفصل نقل می‌کند و می‌نویسد: رومیان از به اسارت گرفتن این سه برادر خوشحال بودند و آنان را به قسطنطنیه فرستادند. پادشاه روم این سه برادر را به آیین نصرانیت دعوت کرد و گفت: اگر از دین اسلام دست بردارید و به آیین ما بپیوندید، دخترانم را به ازدواج شما در می‌آورم و پادشاهی روم بعد از من به شما خواهد رسید. این سه برادر از پذیرش خواسته‌های پادشاه روم امتناع ورزیده و به پیامبر اکرم ﷺ متوسل شده و فریاد «یا محمداه» سر دادند.[2]

مسعودی ماجرای دیگری را در زمان مأمون نقل می‌کند که نشان از شایع بودن و رواج توسل به پیامبر اکرم ﷺ و گفتن «وامحمداه» در میان مسلمانان دارد. مسعودی می‌نویسد: هنگامی که مامون برای جنگ با رومیان حرکت کرد و در منطقه «بدیدون»

---

۱. «فلمّا التقوا قدم سنباذ السبايا من النساء المسلمات على الجمال، فلمّا رأين عسكر المسلمين قمن في المحامل و نادين: وامحمداه! ذهب الاسلام!». ابن‌اثیر جزری، الكامل في التاريخ: ج ۳، ص ۵۳۵، حوادث ۱۳۷ هجری قمری، ذکر خروج سنباذ بخراسان.

۲. «فعرض عليهم النصرانية و قال: إنّي أجعل فيكم الملك و أزواجكم بناتي، فأبوا عليه و نادوا: يا محمداه». ابن‌جوزی، المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۵، ص ۳۷۱، حوادث ۱۷۰ هجری قمری.

فرود آمد، پادشاه روم شخصی را نزد مامون فرستاد و پیشنهاد صلح داد و گفت: اگر از همین جا برگردی و با ما جنگ نکنی، یکی از این سه کار را انجام می‌دهم:

۱. تمامی هزینه‌هایی راکه برای جمع‌آوری سپاه و آمدن به اینجا کرده‌ای، می‌پردازم.

۲. تمامی مسلمانانی راکه در اسارت ما به سر می‌برند، بدون دریافت هیچ غرامتی آزاد می‌کنم.

۳. تمامی شهرهای مسلمانان راکه نصاری تخریب کرده‌اند، تعمیر می‌کنم.

مامون در پاسخ به پیشنهاد سوم پادشاه روم گفت: اگر تمامی شهرها و روستاهای روم را خراب کنم، جبران آه و ناله یکی از زنان مسلمان که به اسارت شما درآمده و در حال اسارت پایش لغزیده و هنگام زمین خوردن، ناله «وامحداه، وامحمداه» سر داده است را نکرده‌ام.[1]

### ۱۸. توسل ابوعلی خلال به امام کاظم علیه‌السلام

ابوعلی خلال یکی از علمای بزرگ و پیشوایان حنابله برای رفع مشکلات و گرفتاری‌های خود به امام کاظم علیه‌السلام متوسّل شده و با واسطه قرار دادن آن حضرت، مشکلات خود را برطرف می‌کرد. وی می‌گوید: هر مشکلی برایم پیش می‌آمد، کنار قبر امام کاظم علیه‌السلام می‌رفتم و آن حضرت را واسطه قرار می‌دادم. خداوند نیز به واسطه آبروی آن حضرت، خواسته و مشکل مرا حلّ و آسان می‌نمود.[2]

### ۱۹. توسل شافعی به ابوحنیفه

علی بن میمون می‌گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: من به ابوحنیفه تبرک می‌جویم و هر روز به زیارت قبر او می‌آیم. هرگاه حاجتی داشته باشم و با مشکلی

---

۱. «فلو أنّي قلعت أقصى حجر في بلاد الروم ما اعتضت ما عثرت عثرة في حال أسرها فقالت: وامحمداه، وامحمداه». مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر: ج ۴، ص ۵۱، ذکر خلافة المأمون، غزو الروم.

۲. «ما همّني أمر فقصدتُ قبر موسى بن جعفر، فتوسّلتُ به إلّا سهل الله تعالى لي ما أحبّ». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۲۰، باب ما ذکر في مقابر بغداد.

مواجه شده باشم، دو رکعت نماز می‌خوانم و کنار قبر ابوحنیفه می‌آیم و (با توسل به ابوحنیفه) در کنار قبر ابوحنیفه از خداوند می‌خواهم حاجت مرا برآورده کند.[۱]

**۲۰. توسل محمد بن علی بن سهل ماسرجسی به امام رضا علیه‌السلام**

محمد بن علی بن سهل[۲] در حل مشکلات دینی و دنیوی خود به امام رضا علیه‌السلام متوسل شده و با واسطه قرار دادن آن حضرت، برآورده شدن حاجات خود را از خداوند می‌خواست. خداوند نیز به خاطر مقام و منزلت آن امام همام، مشکلات این فقیه شافعی را حل کرده و حاجات او را برآورده می‌کرد. این فقیه شافعی با درک مقام و منزلت امام رضا علیه‌السلام و با توجه به آثار و برکاتی که از متوسل شدن به امام رضا علیه‌السلام دیده بود، در تمامی مشکلات خود، این امام را واسطه قرار می‌داد. وی درباره متوسل شدن به امام رضا علیه‌السلام و حل شدن مشکلاتش می‌گوید: هنگامی که در امور دینی و دنیوی به مشکلی برخورد می‌کردم، به زیارت قبر شریف امام رضا علیه‌السلام می‌رفتم و کنار آن قبر شریف دست به دعا برمی‌داشتم. خداوند مشکل مرا برطرف ساخته و در مشکلات من گشایش حاصل می‌شد. آثار و برکاتی که از متوسل شدن به این امام مشاهده کردم، باعث شد تا توسل به این امام برایم به صورت یک عادت درآمده و در تمامی مشکلات خود به زیارت آن بارگاه رفته و امام رضا علیه‌السلام را واسطه قرار دهم؛ چرا که استجابت دعا در آن مکان برای من به تجربه ثابت گردید.[۳]

---

۱. «عن علي بن ميمون: سمعت الشافعي يقول: إنّي لأتبرّك بأبي‌حنيفة و أجيء إلى قبره في كلّ يوم، يعني زائراً، فإذا عرضت لي حاجة صلّيت ركعتين و جئت إلى قبره و سألت الله تعالى الحاجة عنده». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳، ما ذكر في مقابر بغداد، مقبرة باب الدير.

۲. ذهبی دربارۀ شخصیّت ابوالحسین (ابوالحسن) محمد بن علی بن سهل می‌گوید: او علّامه و شیخ شافعی‌هاست و از کسانی است که بر طبق قواعد و مبانی شافعی فتوا می‌داد. حاکم نیشابوری شافعی شاگرد محمد بن علی بن سهل در مورد استادش می‌گوید: محمد بن علی بن سهل در آشنایی با مذهب شافعی از همه آگاه‌تر بود. وی در سال ۳۸۴ هجری درگذشت. سير أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۴۴۶ ـ ۴۴۷، شرح حال محمد بن علی بن سهل ماسرجسی، ش ۳۳۰.

۳. «ما عرض لي مهم من أمر الدين و الدنيا، فقصدت قبر الرضا علیه‌السلام لتلك الحاجة و دعوتُ عند القبر إلّا قضيت ←

حاکم نیشابوری در ادامه به نقل از ابوالحسین می‌گوید: هر دعا و درخواستی راکه در جوار بارگاه امام رضا علیه‌السلام عرضه داشتم، اجابت شد. تا جایی که دعاکردم خداوند به من فرزندی عطاکند. این دعا نیزکه در جوار قبر امام رضا علیه‌السلام عرضه داشتم، اجابت شد و خداوند پس از سال‌ها نااُمیدی و یأس، به من فرزندی عطا فرمود.[1]

چنان‌که مشاهده می‌شود این فقیه شافعی در زمان حیات امام رضا علیه‌السلام به آن حضرت متوسل نشده است بلکه سال‌ها پس از شهادت آن امام، به زیارت قبر شریف آن حضرت رفته و آن حضرت را واسطه قرار داده است.

### ۲۱. توسل حاکم نیشابوری شافعی به امام رضا علیه‌السلام

حاکم نیشابوری (متوفّای ۴۰۵ هجری قمری) با اظهار خوشحالی از آشنایی با کرامات امام رضا علیه‌السلام، به یکی از توسلات خود به امام رضا علیه‌السلام اشاره‌کرده و می‌گوید: مدت‌ها گرفتار پا درد بودم به گونه‌ای که با سختی و مشقّت حرکت می‌کردم. با همین وضعیت به زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام رفتم و شب را آنجا ماندم. صبح روز بعد هیچ اثری از درد پایم نبود و به سلامت به نیشابور بازگشتم.[2]

### ۲۲. توسل زید فارسی به امام رضا علیه‌السلام

حاکم نیشابوری شافعی با دو واسطه از زید فارسی چنین نقل می‌کند: دو سال تمام گرفتار پادرد شدیدی بودم به گونه‌ای که توان ایستادن را نداشتم و نمازم را نیز نشسته

---

← لي تلك الحاجة و فرّج الله عنّي ذلك المهمّ و قد صارت إليّ هذه العادة أن أخرج إلى ذلك المشهد في جميع ما يعرض لي، فإنّه عندي مجرّب». جوینی شافعی، فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين والائمة من ذريتهم علیهم‌السلام: ج ۲، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۶، سمط دوم، باب ۴۲، حدیث ۴۸۳.

۱. «قد أجاب الله لي في كلّ دعوة دعوته بها عند مشهد الرضا علیه‌السلام حتّى إنّي دعوت الله أن يرزقني ولداً، فرزقت ولداً بعد الإياس منه». همان، حدیث ۴۸۵.

۲. «قال الحاكم: و قد عرّفني الله من كرامات التربة خير كرامة، منها أنّي كنت متقرساً لاأتحرّك إلّا بجهد، فخرجتُ و زرتُ و انصرفتُ إلى نوقان بخفّين من كرابيس، فأصبحتُ من الغد بنوقان و قد ذهب ذلك الوجع و انصرفتُ سالماً إلى نيسابور». همان، ص ۱۶۶، حدیث ۴۸۴.

می‌خواندم. شبی در خواب به من دستور رفتن به زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام و ساییدن بدن و پاهایم به قبر شریف آن حضرت و دعا برای شفای بیماریم، داده شد.

هنگامی که از خواب بیدار شدم، مرکبی را کرایه کردم و به طوس آمدم و پاهایم را به قبر شریف آن حضرت ساییدم و برای شفای بیماریم دعا کردم. به برکت امام رضا علیه‌السلام مریضی‌ام بهبود یافت و از آن موقع تاکنون که دو سال می‌گذرد هیچ مشکلی برایم پیش نیامده است.[1]

**۲۳. توسل ابونضر نیشابوری به امام رضا علیه‌السلام**

ابونضر نیشابوری می‌گوید: گرفتار بیماری سختی شدم و زبانم به گونه‌ای از کار افتاد که قدرت تکلّم نداشتم. به ذهنم خطور کرد که به زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام بروم و با متوسّل شدن به ایشان و واسطه قرار دادن آن حضرت، از خداوند بخواهم تا مرا شفا بخشد.

به قصد زیارت قبر شریف امام رضا علیه‌السلام حرکت کردم و قبر شریف آن حضرت را زیارت کردم و در قسمت بالای سر مبارک دو رکعت نماز خواندم و هنگام دعا و تضرّع، امام رضا علیه‌السلام را واسطه قرار دادم و از خداوند خواستم تا بیماری مرا شفا دهد. در حال دعا و زاری در سجده خوابم برد. در خواب دیدم گویا ماه شکافته شد و شخصی از آن بیرون آمد و به من نزدیک شد و گفت: یا ابانضر! بگو: «لا إله إلّا الله».

با اشاره پاسخ دادم: زبانم بسته است و قدرت سخن گفتن ندارم.

آن شخص فریاد کشید و گفت: آیا منکر قدرت خداوند هستی؟! بگو: «لا إله إلّا الله».

زبانم باز شد و گفتم: «لا إله إلّا الله».

---

۱. «سمعت زيد الفارسي يقول: كنت بمروالرود منقرساً مدّة سنتين، لاأقدر أن أقوم قائماً و لا أن أصلّي قائماً، فأريت في المنام: ألا تمرّ بقبر الرضا و تمسح رجليك به و تدعو الله تعالى عند القبر حتّى يذهب ما بك؟ (قال): فاكتريت (دابة) و جئت إلى طوس و مسحت رجلَيّ بالقبر و دعوت الله عزّوجلّ، فذهب عنّي ذلك النقرس و الوجع، فأنا هاهنا منذ سنتين و ما نقرست». همان، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵، حديث ۴۸۱.

وقتی از خواب بیدار شدم، متوجه شدم به برکت امام رضا ﷺ زبانم باز شده است و می‌توانم سخن بگویم.[۱]

**۲۴. توسل امیر خراسان به امام رضا ﷺ**

نگهبان و خدمتکار حمّویه بن علی ـ امیر خراسان ـ می‌گوید: روزی به همراه حمّویه برای بازدید به بازار بلخ رفته بودیم. مشغول گشت‌زنی بودیم که ناگاه نگاه حمویه به مردی افتاد و دستور بازداشت او را صادر کرد. سپس دستور خرید یک مرکب و تهیه یک دست غذا و دویست درهم پول را صادر کرد.

امیر خراسان پس از بازدید از بازار و مراجعه به دارالحکومه، آن مردِ بازداشتی را احضار کرد و به او گفت: تو یک پسِ‌گردنی به من بدهکاری و باید از تو قصاص کنم.

حمویه بن علی ماجرای پس‌گردنی را به او یادآوری کرد و گفت: به یاد داری روزی را که با هم به زیارت قبر امام رضا ﷺ رفته بودیم. تو در کنار قبر شریف امام رضا ﷺ دعا کردی و گفتی: خدایا! یک مرکب، دویست درهم و یک دست غذا (نان و پنیر) به من عنایت کن و من دعا کردم و گفتم: خداوندا! رهبری خراسان را نصیب من کن. تو فورا از جا برخاستی و یک پسِ‌گردنی به من زدی و گفتی: چیزی که شدنی نیست، درخواست نکن. ولی می‌بینی خداوند دعایم را مستجاب گردانیده و دعای تو هم مستجاب شده است. ولی حقّ قصاص برای من باقی است.[۲]

---

۱. «سمعت أباالنضر المؤذّن النیسابوري یقول: أصابتني علّة شدیدة، ثقل فیها لساني، فلم أقدر منها علی الکلام، فخطر ببالي زیارة الرضا ﷺ والدعاء عنده و التوسّل به إلی الله تعالی، لیعافیني، فخرجت زائراً و زرت الرضا وقمت عند رأسه و صلّیت رکعتین و کنت في الدعاء و التضرّع مستشفعاً صاحب القبر إلی الله عزّوجلّ أن یعافیني من علّتي ویحلّ عقدة لساني اذ ذهب بي النوم في سجودي، فرأیت في منامي کأنّ القمر قد انفرج، فخرج منه رجل آدم کهل شدید الأدمة، فدنا منّي، فقال: یا أباالنضر! قل: «لا إله إلّا الله». قال: فأومأت إلیه، کیف أقول ذلك و لساني منغلق؟ فصاح عليَّ صیحة و قال: تنکر للّه القدرة؟ قل: «لا إله إلّا الله». قال: فانطلق لساني، فقلت: «لا إله إلّا الله» ورجعت إلی منزلي راجلاً و کنت أقول: «لا إله إلّا الله» و لم ینغلق لساني بعد ذلك». همان، ص ۱۶۳، حدیث ۴۷۸.

۲. «سمعت حاجب حمویه بن علی یقول: کنت مع حمویه ببلخ، فرکب یوماً و أنا معه، فبینا نحن في سوق بلخ إذ

←

**۲۵. توسل ابوالقاسم واسطی به پیامبر اکرم ﷺ**

ذهبی سلفی در حوادث ۳۶۴ هجری قمری می‌نویسد: شخصی به نام ابوالقاسم واسطی می‌گوید: از مجاوران و همسایگان بیت المقدس بودم. در ابتدای ماه رمضان طبق اطلاعیه‌ای که از سوی حاکم صادر شده بود، خواندن نماز تراویح ممنوع شد. من و عبدالله خادم با فریاد زدن «وااسلاماه، وامحمداه» به این دستور اعتراض کردیم.[1]

این ماجرا و ماجراهای مشابه نشان می‌دهد که متوسل شدن به نبی مکرم اسلام ﷺ و خواندن آن حضرت، در میان مسلمانان و در طول تاریخ اسلام رایج و شایع بوده است.

**۲۶. توسل مردم به قبر عبدالرحمن بن ابی‌ربیعه**

عبدالرحمن بن ابی‌ربیعه یکی از صحابه پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. وی در دوران خلافت عمر بن خطاب به منصب قضاوت رسید و سپس از طرف عمر بن خطاب به فرماندهی لشگری منصوب شد و مأموریت یافت تا به جنگ ترک‌ها برود.

عبدالرحمن بن ابی‌ربیعه هشت سال پس از به خلافت رسیدن عثمان، در بلنجر یکی از بلاد ترک‌ها کشته شد و در همان‌جا نیز به خاک سپرده شد.

ابن‌حجر عسقلانی شافعی می‌نویسد: مردم و اهالی منطقه‌ای که عبدالرحمن بن

---

← رأى حمويه رجلاً، فوكل به و قال: احملوه إلى الباب، ثمّ عند انصرافه أمر باحضار حمار و سفرة و جبنة و مأتي درهم، فلمّا أحضر قال: هاتوا الرجل، فجيء به، فلمّا وقف بين يديه قال: قد صفعتني صفعة و أنا أقتصّها منك اليوم، أتذكر اليوم الذي زرنا جميعاً قبر الرضا، فدعوتَ أنت و قلتَ: اللهم ارزقني حماراً و مأتي درهم و سفرة فيها جبنة و خبزة و قلت أنا: اللهم ارزقني قيادة خراسان، فصفعتني و قلتَ: لاتسأل ما لايكون. فالآن قد بلغني الله عزّوجلّ مأمولي و بلغك مأمولك و الصفعة لي عليك». همان، ص ۱۶۵، حديث ۴۸۲.

۱. «كنت مجاوراً ببيت المقدس، فأمروا في أول رمضان بقطع التراويح، فصحتُ أنا و عبدالله الخادم: وااسلاماه، وامحمداه». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۲۶، ص ۲۵۹، حوادث ۳۶۴هجری قمری و ابن‌عساکر دمشقی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۷۱، ص ۱۰۳، شرح حال ابوالقاسم واسطی، ش ۹۱۰۰.

ابی‌ربیعه در آنجا مدفون است، تا به امروز در سال‌های خشکسالی، به قبر او متوسل می‌شوند و با واسطه قرار دادن او از خداوند درخواست بارش باران می‌کنند.[۱]

**۲۷. توسل مردم به قبر ابوایوب انصاری**

خالد بن زید بن کلیب معروف به ابوایوب انصاری یکی از صحابه بزرگ پیامبراکرم ﷺ و یکی از بیعت کنندگان عقبه می‌باشد. ابوایوب انصاری پس از ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه افتخار پذیرایی از آن حضرت را داشته و چند ماهی را از آن حضرت پذیرایی کرده است.

ابوایوب انصاری در جنگ‌های بدر، احد و خندق و بقیه غزوات پیامبر اکرم ﷺ به جز یک غزوه، شرکت کرده است و در عقد اخوتی که پیامبر اکرم ﷺ میان مهاجرین و انصار بست، میان ابوایوب انصاری و مصعب بن عمیر عقد برادری بست.

وی یکی از اصحاب و یاران خوب حضرت علی علیه‌السلام نیز بوده و در جنگ‌های آن حضرت، ایشان را همراهی کرده است.

ابوایوب انصاری در سال ۵۲ هجری قمری در دوران خلافت معاویه همراه سپاه وی به جنگ با روم رفته و در نزدیکی قسطنطنیه از دنیا رفته و در همان‌جا نیز دفن شده است.

اهالی و مردم آن منطقه قبر او را به خوبی می‌شناسند و به زیارت قبر او می‌روند و در سال‌های خشکسالی به او متوسل می‌شوند و از خداوند طلب باران می‌کنند.[۲]

---

۱. «دفن عبدالرحمن في بلاد الترك، فهم يستسقون به إلى الآن». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۲، ص ۳۹۸، شرح حال عبدالرحمن بن ابی‌ربیعه، ش ۵۱۱۹.

۲. «قبره بأصل حصن القسطنطنية بأرض الروم، فلقد بلغني أنّ الروم يتعاهدون قبره و يَرُمّونَه و يستسقون به إذا قحطوا». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۳، ص ۴۸۴ ـ ۴۸۵، شرح حال ابوایوب انصاری؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۵۱۸، كتاب معرفة الصحابة، ذكر مناقب أبي‌أيوب الأنصاري، ح ۱۵۲۷/۵۹۲۹؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۴۰۲ ـ ۴۱۲، شرح حال ابوایوب انصاری، ش ۸۳ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۳، ص ۲۵۱، شرح حال ابوایوب انصاری، ش ۳۰۷.

### ۲۸. توسل اهالی واسط به قبر مسروق بن اجدع (متوفای ۶۳ ه.ق)

مسروق بن اجدع یکی از تابعین، در سال ۶۳ هجری قمری در واسط از دنیا رفته است. ملاّحه (زنی که شغلش نمک فروشی است) می‌گوید: هر زمان با خشکسالی مواجه می‌شدیم، به سراغ قبر مسروق می‌رفتیم و به او متوسل می‌شدیم و از خداوند طلب باران می‌کردیم. خداوند نیز باران نازل می‌کرد.[۱]

### ۲۹. توسل به قبر محمد بن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶ ه.ق)

نصر بن حسن سَکَنی سمرقندی می‌گوید: در یکی از سال‌ها بر اثر نباریدن باران، مردم دچار خشکسالی شدند. برای نجات از خشکسالی بارها نماز باران خواندند اما اثری نبخشید. شخص صالحی نزد قاضی سمرقند رفت و به وی پیشنهاد داد تا همراه مردم کنار قبر بخاری آمده و در آنجا نماز باران بخوانند و از خداوند طلب باران کنند، شاید خداوند به برکت بخاری دعای آنان را اجابت کند.

قاضی سمرقند از پیشنهاد آن شخص استقبال کرد و همراه مردم کنار قبر محمد بن اسماعیل بخاری آمده و نماز باران خواندند. مردم کنار قبر بخاری گریه کردند و بخاری را واسطه قرار دادند و از خداوند خواستند به خاطر مقام و جایگاه بخاری دعای آنان را اجابت کند.

خداوند دعای مردم را اجابت کرد و باران فراوانی بارید. مردم به مدت یک هفته در خرتنگ زمین‌گیر شدند و کسی نمی‌توانست به سمرقند برود.[۲]

---

۱. «كنّا إذا قحط المطر نأتي قبر مسروق و كان منزلها بالسلسلة، فنستسقي و فنُسقى». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۶، ص ۸۴، شرح حال مسروق بن اجدع.

۲. «عن نصر بن الحسن السكنى (التُنكُتي) السمرقندي قال: قحط المطر عندنا بسمرقند في بعض الأعوام، فاستسقى الناس مراراً، فلم‌يسقوا، فأتى رجل صالح معروف بالصلاح إلى قاضي سمرقند، فقال له: إنّي قد رأيت رأياً أعرضه عليك. قال: و ما هو؟ قال: أرى أن تخرج و يخرج الناس معك إلى قبر الإمام محمد بن اسماعيل البخاري و نستسقي عنده، فعسى الله أن يسقينا. فقال القاضي: نعم ما رأيت. فخرج القاضي و الناس معه و استسقى القاضي بالناس و بكى ←

**۳۰. توسل به قبر ابوالولید نیشابوری شافعی (متوفای ۳۴۹ ه.ق)**

ابوالولید حسان بن محمد نیشابوری، شاگرد ابوالعباس بن سریج، حدود سال ۲۷۸ هجری قمری به دنیا آمده و در شب جمعه پانزدهم ربیع‌الأوّل سال ۳۴۹ هجری قمری در سن ۷۲ سالگی در نیشابور از دنیا رفته است.

او را با عناوینی همچون: «امام»، «علامه»، «حافظ»، «مفتی»، «شیخ الشافعیة»، «صاحب وجه في المذهب»، «عالم به حدیث و علل حدیث»، «امام اهل حدیث در خراسان» و «زاهدترین و عابدترین علما» معرفی کرده‌اند.[1]

سبکی در شرح حال او به نقل از ابوالحسن عبدالله بن محمد فقیه می‌نویسد: هرگاه به مشکلی برخورد می‌کردم و یاکار مهمی برایم پیش می‌آمد، به زیارت قبر ابوالولید نیشابوری می‌رفتم و به او متوسل می‌شدم. خداوند دعایم را اجابت کرده و مشکلم را حل می‌کرد.[2]

### توسل به پیامبر اکرم ﷺ و صالحان در زمان حیات آنان

در تاریخ نمونه‌های زیادی از متوسل شدن صحابه و تابعین بـه پـیامبر اکـرم ﷺ

---

← الناس عند القبر و تشفّعوا بصاحبه، فأرسل الله تعالى بماء عظيم غزير، فقام الناس من أجله بخرتنك سبعة أيّـام أو نحوها لايستطيع أحد الوصول إلى سمرقند من كثرة المطر و غزارته وبين سمرقند و خرتنك نحو ثلاثة أميال». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۴۶۹، شرح حال بخاری، ش ۱۷۱ و تـاريخ الإسـلام و وفـيات المشـاهير و الأعلام: ج ۱۹، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴، حوادث و وفيات ۲۵۱ ـ ۲۶۰ هجری قمری، شرح حال بخاری، ش ۴۰۱ و سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۲، ص ۲۳۴، شرح حال بخاری، ش ۵۴.

۱. ابن‌جوزی، المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ج ۸، ص ۳۰۰ ـ ۳۰۱، حوادث و وفيات ۳۴۹ هجری قمری؛ سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۳، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۸، شرح حال حسان بن محمد، ش ۱۶۴؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۴۹۲ ـ ۴۹۵، شرح حال حسان بن محمد، ش ۲۷۷ و تذكرة الحـفاظ: ج ۲، جزء سوم، ص ۷۴ ـ ۷۵، طبقه دوازدهم، شرح حال حسان بن محمد، ش ۸۶۳ و العبر في خبر من غبر: ج ۲، ص ۸۰ ـ ۸۱، حوادث ۳۴۹ هجری قمری و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۳۸۰، حوادث ۳۴۹ هجری قمری.

۲. «ما وقعتُ في ورطة قطّ و لا وقع لي أمر مهم، فقصدتُ قبر أبي‌الوليد و توسّلتُ به إلى الله تعالى إلّا استجاب الله لي». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۳، ص ۲۲۸، شرح حال حسان بن محمد، ش ۱۶۴.

و سایر صحابه و صالحان و واسطه قرار دادن آنان در زمان حیاتشان نیز، نـقل شـده است. جهت اطلاع از این‌گونه توسل‌ها به کتاب *«السنن الکبری»* نوشته بیهقی شافعی مراجعه شود[1].

به دلیل پذیرش این نوع توسل حتی توسط وهابیان، ما نـیز تـنها بـه مـواردی از این‌گونه توسل‌ها اشاره می‌کنیم و از بسط دادن بحث اجتناب می‌کنیم.

**۱. متوسل شدن شخص نابینا به پیامبر اکرم ﷺ**

مرد نابینایی خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده و با متوسل شدن به آن حضرت از ایشان می‌خواهند در حق او دعا کرده و از خداوند بخواهند تا سلامتی و بینایی او را برگرداند.

پیامبر اکرم ﷺ مصلحت و فواید نابینایی را گوشزد کرده و به فرد نابینا می‌فرمایند: اگر بر همین حالت صبر کنی بهتر است اما اگر اصرار داری بینایی خود را بـه دست آوری، من نیز دعا می‌کنم.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ با اصرار فـرد نـابینا بـرای بـه دست آوردن بـینایی‌اش مواجه شد، به او فرمود: وضو بگیر و این جملات را بگو: «اللهمّ إنّي أسألك و أتوجه إليك بنبيّك محمد نبيّ الرحمة، يا محمد! إنّي توجّهتُ بك إلى ربّي في حاجتي هذه لُتقضى لي، اللهمّ فشَفّعه فيّ».

فرد نابینا پس از گرفتن وضو و گفتن جملات ذکر شده، به برکت دعای پیامبر اکرم ﷺ، سلامتی و بینایی خود را به دست آورد.

بسیاری از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند و سند آن را نـیز صـحیح دانسته‌اند.[2]

---

۱. بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۱۵۲، کتاب صلاة الاستسقاء.

۲. ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سـنن تـرمذی: ج ۵، ص ۴۹، کـتاب الدعـوات، بـاب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۴۴۱، کتاب إقامة الصلاة و السنّة فيها، باب ۱۸۹ ما جاء في صلاة الحاجة، ←

**۲. متوسل شدن عمر بن خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و عباس عموی پیامبر**

انس بن مالك خادم پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: در زمان عمر بن خطاب، هرگاه مسلمانان با قحطی و خشکسالی مواجه می‌شدند، عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر ﷺ متوسل می‌شد و او را واسطه قرار می‌داد و از خداوند درخواست بارش باران می‌کرد و می‌گفت: «اللهم! إنّا كنّا نتوسّل إليك بنبيّنا إذا قُحطنا فتسقينا و إنّا نتوسّل إليك بعمّ نبيّنا، فاسقنا».[1]

در روایت دیگری به همین مضمون از موسی بن عمر نقل شده است: عمر بن خطاب دست عباس عموی پیامبر ﷺ را گرفت و رو به قبله، خطاب به خداوند، عرض کرد: خدایا! این شخص عموی پیامبر توست. ما دست به دامن او شده و او را واسطه قرار می‌دهیم. باران رحمتت را بر ما نازل کن. لحظاتی بعد باران شروع به باریدن کرد.[2]

---

← ح ۱۳۸۵؛ احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۱۳۸، حدیث عثمان بن حنیف و حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۴۵۸، کتاب صلاة التطوع، ح ۳۰/۱۱۸۰ و ص ۷۰۰، کتاب الدعاء و التكبير و التهليل و التسبيح و الذكر، ح ۱۰۹/۱۹۰۹.

۱. «أنّ عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب، فقال: اللهم! إنّا كنّا نتوسّل إليك بنبيّنا فتسقينا و إنّا نتوسّل إليك بعمّ نبيّنا، فاسقنا». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۷۹، کتاب الجمعة، أبواب الإستسقاء، باب سؤال الناس الإمام الإستسقاء إذا قحطوا؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۴، ص ۲۸ ـ ۲۹، الطبقة الثانية من المهاجرين و الأنصار، شرح حال عباس بن عبدالمطلب؛ بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹، کتاب صلاة الإستسقاء، باب الإستسقاء بمن ترجى بركة دعائه، ح ۶۵۲۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۲، ص ۵۷۴، کتاب الإستسقاء، باب سوال الناس الإمام الإستسقاء إذا قحطوا؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۷، ص ۹۴، حوادث ۱۸ هجری قمری.

۲. «عن موسى بن عمر قال: أصاب الناس قحط، فخرج عمر بن الخطاب يستسقي، فأخذ بيد العباس، فاستقبل به القبلة، فقال: هذا عمّ نبيّك، جئنا نتوسّل به إليك، فاسقنا. قال: فما رجعوا حتّى سقوا». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۴، ص ۲۹، الطبقة الثانية من المهاجرين و الأنصار، شرح حال عباس بن عبدالمطلب و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۳، ص ۵۰۸، ح ۳۷۳۰۲.

**۳. متوسل شدن عبدالمطلب به پیامبر ﷺ در دوران کودکی حضرت**

شهرستانی ماجرای توسل عبدالمطلب و اهالی مکه مکرمه به پیامبر اکـرم ﷺ در دوران کودکی آن حضرت را چنین نقل می‌کند: قحطی و خشکسالی مکه مـعظمه را فرا گرفته بود و مردم مکه در شرایط سختی قرار داشتند. عـبدالمـطلب جـد رسـول گرامی اسلام ﷺ قنداقه پیامبر ﷺ را روی دست گرفت و مقابل کعبه ایستاد و عرض کرد: خدایا! به حق این نوزاد، باران رحمتت را همواره بر ما نازل فرما.

لحظاتی بعد ابرها آسمان مکه را پوشانده و باران شدیدی بارید. بارش بـاران بـه حدی شدید و زیاد بود که اهالی مکه از جاری شدن سـیل و خـرابـی خـانه خـدا بـه وحشت افتادند.

پس از متوسل شدن عبدالمطلب به پیامبر ﷺ و نازل شدن باران، بزرگان قـریش وجود چنین فرزند با برکتی را به عبدالمطلب تبریک گفتند.

ابوطالب عموی پیامبر نیز شعر:

**و أبـیض یُسـتسقی الغَـمام بـوجهه ثِـمال الیـتامی عـصمةٌ للأرامـل**

را در مورد همین ماجرا سروده است.[۱]

---

۱. «أن أهل مكة لمّا أصابهم ذلك الجدب العظيم وأمسك السحاب عنهم سنتين أمر أباطالب إبنه أن يحضر المـصطفى محمّداً، فأحضره و هو رضيع في قماط، فوضعه على يديه و استقبل الكعبة و رماه إلى السماء و قال: يـا رب! بحق هذا الغلام و رماه ثانياً و ثالثاً... وكان يقول: بحق هذا الغلام، اسقنا غيثاً مغيثاً دائماً هاطلاً، فلم يلبث ساعة أن طبق السحاب وجه السماء و أمطر حتّى خافوا على المسجد و أنشد أبوطالب ذلك الشعر اللامي الذي منه:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل».

شهرستانی، الملل و النحل: ج ۲، ص ۲۴۹، الباب الثاني، المحصلة من العرب، ۱. علومهم. اصـل مـاجرا را ابن‌سعد و طبرانی و عده‌ای دیگر به طور مفصل چنین نقل کرده‌اند: رقیقه می‌گوید: «تتابعت على قريش سنون ذهبن بالأموال و أشفين على الأنفس، قالت: فسمعت قائلاً يقول في المنام: يا معشر قريش! إنّ هذا النّبيّ ﷺ المبعوث منكم و هذا إبّان خروجه و به يأتيكم الحيا و الحصب، فانظروا رجلاً من أوسطكم نسباً، طوالاً، عظاماً، أبيض، مقرون الحاجبين، أهدب الأشفار، جعداً، سهل الخدين، رقيق العـرنين، فـليخرج هـو و جـميع ولده ←

**۴. متوسل شدن یهودیان به پیامبر اکرم ﷺ قبل از مبعوث شدن آن حضرت**

مفسران اهل سنت در شأن نزول آیه: ﴿ **وَ لَمَّا جَآءَهُمْ كِتَـٰبٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ** ﴾[1] نوشته‌اند: قبل از این‌که پیامبر اکرم ﷺ از طرف خداوند به پیامبری مبعوث شود، یهودیان خیبر در جنگ با غطفانی‌ها به آن حضرت متوسل می‌شدند و می‌گفتند: خدایا! تو را به حق پیامبر اُمّی که بشارت بعثت آن را داده‌ای، سوگند می‌دهیم ما را در جنگ پیروز گردان.

خداوند نیز به خاطر متوسل شدن آنان به پیامبر اکرم ﷺ دعای آنان را مستجاب کرده و در جنگ پیروز می‌شدند اما هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از طرف خداوند به پیامبری مبعوث شد و یهودیان مکلف به پیروی از پیامبر اسلام ﷺ و قرآن شدند، آنچه را که از قبل می‌شناختند و منتظر آمدنش بودند، انکار کردند.[2]

---

← وليخرج منكم من كلّ بطن رجل، فتطهّروا و تطيّبوا، ثمّ استلموا الركن، ثمّ ارقَوا رأس أبي‌قبيس، ثمّ يتقدّم هذا الرجل، فيستسقي و تؤمّنون، فإنّكم ستسقون. فأصبحتْ و قصصتْ رؤياها عليهم، فنظروا، فوجدوا هذه الصفة صفة عبدالمطلب، فاجتمعوا إليه و خرج من كلّ بطن منهم رجل، ففعلوا ما أمرتهم به، ثمّ علوا على أبي‌قبيس ومعهم النّبيّ ﷺ و هو غلام، فتقدّم عبدالمطلب و قال: لاهمّ! هؤلاء عبيدك و بنو عبيدك و إماؤك و بنات إمائك وقد نزل بنا ما ترى و تتابعت علينا هذه السنون، فذهبت بالظلف و الخُف و أشفتْ حتّى سالت الأودية وبرسول‌الله ﷺ سُقوا». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۱، ص ۸۹ ـ ۹۰، شرح حال عبدالمطلب؛ طبرانی، المعجم الكبير: ج ۲۴، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۰، احادیث رقیقه، ح ۶۶۱؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۶۰، ص ۱۴۰، شرح حال مخرمه بن نوفل، ش ۷۴۲۶؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۴، ص ۳۰۳، شرح حال رقیقه بنت أبي‌صیفی، ش ۴۲۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۸، ص ۲۱۹، كتاب علامات النبوة، باب في كرامة أصله؛ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۷، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱، ذیل خطبه ۱۱۴، أخبار و أحاديث في الإستسقاء و علامه مجلسی، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۱۵، ص ۴۰۳.

۱. سوره بقره، آیه ۸۹.

۲. «عن ابن‌عباس قال: كانت يهود خيبر تقاتل غطفان، فكلّما التقوا هزمت يهود خيبر، فعاذت اليهود بهذا الدعاء: اللهم إنّا نسألك بحقّ محمد النّبيّ الأمّيّ الذي وعدتنا أن تخرجه لنا في آخر الزمان ألا نصرتنا عليهم. ←

**۵. متوسل شدن معاویه به یزید بن اسود جُرَشِی**

یزید بن اسود جرشی را از عباد و زهاد و صالحین شام معرفی کرده‌اند. اهل شام و معاویه در زمان قحطی به وی متوسل می‌شدند و با واسطه قرار دادن وی، از خداوند طلب باران می‌کردند.

در یکی از سال‌های خشکسالی معاویه او را به همراه خود روی منبر نشاند و گفت: «اللهمّ إنّا نستشفع إليك اليوم بخيرنا و أفضلنا اللهمّ إنّا نستشفع إليك بيزيد بن الأسود الجرشي». لحظاتی بعد ابرها آسمان را پوشانده و باران شدیدی بارید.[1]

تاج‌الدین سبکی یکی از علمای اهل سنت، توسل و استغاثه به نبی مکرم اسلام ﷺ را یکی از امور نیکو و پسندیده دانسته و با گمراه، جاهل و بدعت‌گذار دانستن ابن تیمیّه می‌نویسد: توسل و استغاثه به خداوند با واسطه قرار دادن نبی مکرم اسلام ﷺ امر نیکو و پسندیده‌ای است و احدی از سلف و خلف (گذشته‌گان و بعدی‌ها) این امور را انکار نکرده است، تا این‌که دوران ابن تیمیّه متوفای ۷۲۸ هجری قمری) رسید و او این امور را انکار کرده و از راه راست منحرف شده و بدعتی را که احدی از علما نگفته بود، بانی آن گردید.[2]

محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری نیز روایات متعددی از

---

← قال: فكانوا إذا التقوا دعوا بهذا الدعاء، فهزموا غطفان، فلمّا بعث النّبيّ ﷺ كفروا به». قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ج ۱، ص ۳۵۴، در تفسیر آیه ۸۹ سوره بقره؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۲، ص ۲۸۹، كتاب التفسير، تفسير سوره بقره، ح ۱۷۱/۳۰۴۲؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۲، ص ۲۸۷، ذکر مبعث رسول‌الله ﷺ و سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۱، ص ۸۸، تفسیر آیه ۸۹ سوره بقره.

۱. ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۷، ص ۴۴۴، شرح حال یزید بن اسود جرشی و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۳۲۸، حوادث ۷۱ هجری قمری.

۲. «يحسن التوسّل و الإستغاثة بالنبيّ ﷺ إلى ربّه و لم‌ينكر ذلك أحد من السلف و الخلف حتّى جاء ابن تيميّة، فأنكر ذلك و عدل عن الصراط المستقيم و ابتدع ما لم‌يقله عالم و صار بين الأنام مثلة». آلوسی، روح المعاني فی تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۶، ص ۴۰۴، ذیل تفسیر آیه ۳۵ سوره مائده.

متوسّل شدن اهالی مدینه منوره به نبی مکرم اسلام ﷺ در زمان حیات آن حضرت و درخواست طلب باران از خداوند را نقل کرده‌اند که به خاطر طولانی شدن مطلب و پذیرش این نوع توسّل توسط وهابیان، از نقل این روایات خودداری می‌کنیم و خوانندگان عزیز را به مطالعه آنها توصیه می‌کنیم.[1]

نکته پایانی در بحث توسل این‌که انسان‌ها گاهی مواقع مستقیما به خداوند متوسل می‌شوند و فضل و رحمت او را واسطه قرار می‌دهند و گاهی از اوقات به انبیا و صالحان متوسل می‌شوند و آنان را واسطه قرار می‌دهند و برخی مواقع به اعمال صالح خود متوسل می‌شوند.

ماجرای گرفتار شدن سه نفر در درون غار و متوسل شدنشان به بهترین و خالص‌ترین عملی که برای خداوند انجام داده بودند و کنار رفتن سنگ و باز شدن درِ غار، در تعدادی از منابع اهل سنت نیز ذکر شده است.[2]

---

۱. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۷۸ ـ ۱۸۲، کتاب الجمعة، أبواب الإستسقاء و مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۴۷ ـ ۳۴۹، کتاب صلاة الإستسقاء.

۲. «عن ابن‌عمر، قال: قال رسول‌الله ﷺ: من استطاع منكم أن يكون مثل صاحب فرق الأرز، فليكن مثله. قالوا: يا رسول‌الله! و ما صاحب فرق الأرز؟ قال: خرج ثلاثة، فغيمت عليهم السماء، فدخلوا غاراً، فجاءت صخرة من أعلى الجبل حتّى طبقت الباب عليهم، فعالجوها، فلم يستطيعوها، فقال بعضهم لبعض: لقد وقعتم في أمر عظيم، فليدع كلّ رجل بأحسن ما عمل لعلّ الله تعالى أن ينجينا من هذا. فقال أحدهم: اللهمّ إنّك تعلم أنّه كان لي أبوان شيخان كبيران و كنت أحلب حلابهما، فأجيئهما و قد ناما، فكنت أبيت قائماً و حلابهما على يدي، أكره أن أبدأ بأحد قبلهما أو أن أوقظهما من نومهما و صبيتي يتضاغون حولي، فإن كنت تعلم أنّي إنّما فعلته من خشيتك، فافرج عنّا. قال: فتحركت الصخرة. قال: و قال الثاني: اللهمّ إنّك تعلم أنّه كانت لي إبنة عمّ لم يكن شيء ممّا خلقت أحبّ إليّ منها، فسمتها نفسها، فقالت: لا والله دون مائة دينار، فجمعتها و دفعتها إليها حتّى إذا جلستُ منها مجلس الرجل، فقالت: اتّق الله و لا تفض الخاتم إلّا بحقّه، فقمت عنها، فإن كنت تعلم إنّما فعلتُه من خشيتك، فافرج عنّا. قال: فزالت الصخرة حتّى بدت السماء و قال الثالث: اللهمّ إنّك تعلم أنّي كنت استأجرت أجيراً بفرق من أرز، فلمّا أمسى عرضت عليه حقّه، فأبى أن يأخذه و ذهب و تركني، فتحرجت منه و ثمرته له و أصلحته حتّى اشتريت منه بقراً و راعيها، فلقيني بعد حين، فقال: اتّق الله و اعطني أجري و لا تظلمني، فقلت:

←

مطابق برخی روایات نقل شده از پیامبر اکرم ﷺ گاهی مواقع انسان‌های مریض و ضعیف و حیوانات واسطه رحمت الهی می‌شوند.

روایت «هل تنصرون و ترزقون إلّا بضعفائکم»[1] و ماجرای حضرت سلیمان و مورچه[2]، نمونه‌هایی از این موارد است.

با مروری بر آیات، روایات و سیره صحابه، تابعین، علما و تمامی مسلمانان در طول تاریخ بویژه قرون اولیه اسلام و مقایسه آن با بافته‌های وهابیان، به راحتی می‌توان به بطلان اندیشه‌های وهابیان پی برد.

اگر نظرات وهابیان را در این باب بپذیریم باید همه مسلمانان را از صدر اسلام تا به امروز، مشرک به شرک اکبر بدانیم و تنها وهابی‌های نجد قرن الشیطان موحّد و خداشناس باشند.

فراتر این‌که مطابق دیدگاه وهابی‌ها، همهٔ تعالیم و آموزه‌های اسلام از آیات شریفه و احادیث نبوی و رفتار و منش صحابه، مردم را به شرک اکبر فرا می‌خوانند! و تنها منادی توحید همان پیامبران جدید و رسولان نوین یعنی ابن‌تیمیّه و محمد بن عبدالوهّاب هستند و بهشت دربست در احتکار و اختیار این فرستاده انگلیس و پیروان او همان اعراب أشدّ کفراً و نفاقاً می‌باشد!

---

← انطلق إلى ذلك البقر و راعيها فخذها، فقال: اتّق الله و لا تسخر بي، فقلت: إنّي لست أسخر بك، فانطلق، فاستاق ذلك، فإن كنت تعلم أنّي إنّما فعلته ابتغاء مرضاتك، خشية منك، فافرج عنّا، فتدحرجت الصخرة، فخرجوا يمشون». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۱۱۶، مسند عبدالله بن عمر؛ ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۵۶، کتاب البیوع، باب في الرجل يتجر في مال الرجل بغير إذنه، ح ۳۳۸۷ و طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۱۲، ص ۲۳۵، شرح حال و روایات عبدالله بن عمر، ح ۱۳۱۸۸.

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۷۳، مسند سعد بن مالك معروف به سعد بن ابی‌وقاص.

۲. حضرت سلیمان با عده‌ای برای خواندن نماز باران و طلب باران از خداوند، راهی صحرا شده بودند، در میان راه با مورچه‌ای مواجه شدند که از خداوند طلب باران می‌کرد. حضرت سلیمان به افرادی که همراه او آمده بودند، فرمودند: برگردیم، به خاطر دعای این مورچه باران خواهد بارید و ما نیز به خواسته و هدف خود می‌رسیم و لازم نیست نماز باران خوانده و از خداوند درخواست بارش باران کنیم. نووی شافعی با استناد به همین ماجرا معتقد است در نماز استسقاء مستحب است نمازگزاران حیوانات را نیز همراه خود ببرند. المجموع: ج ۵، ص ۶۶، کتاب الصلاة، باب صلاة الإستسقاء.

**سفارش پیامبر اکرم ﷺ**

در پایان بحث توسل سفارش نبی مکرم اسلام ﷺ به مسلمانان درباره توسل به اهل بیت علیهم السلام را ذکر می‌کنیم.

ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ حضرت آدم علیه السلام و توسّل او چنین فرمود: خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام خطاب فرمود: ای آدم! اینان (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) برگزیدگان من هستند... هر وقت حاجتی داشتی این‌ها را واسطه قرار بده.

پیامبر خدا ﷺ در ادامه فرمودند: ما کشتی نجات هستیم. هر کس سوار این کشتی شود، نجات خواهد یافت و هر کس سرپیچی نماید، هلاک خواهد شد. هر کس حاجتی دارد، ما اهل بیت را واسطه قرار دهد.[1]

رسول گرامی اسلام تمامی مسلمانان را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام و واسطه قرار دادن آنان، دعوت نموده و این امور را مقیّد به حیات اهل بیت علیهم السلام و یا مختصّ مسلمانان زمان اهل بیت علیهم السلام قرار نداده است، بلکه تمامی مسلمانان در تمامی قرن‌ها به پیروی از اهل بیت علیهم السلام و واسطه قرار دادن آنان، سفارش شده‌اند.

---

۱. «یا آدم! هؤلاء صفوتي من خلقی بهم أنجیهم و بهم أهلكهم فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسّل، فقال النّبيّ ﷺ: نحن سفینة النجاة، من تعلّق بها نجا و من حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فلیسأل بنا أهل البیت». جوینی شافعی، فرائد السمطین في فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمة من ذریتهم علیهم السلام: ج ۱، ص ۴۹، باب اول، حدیث ۱.

## فصل سوم
## وهابیان و تبــرّک

### دیدگاه وهابی‌ها

یکی دیگر از موضوعات و مسائل اختلافی میان مسلمانان و وهابیان، مسأله تبرک جستن به پیامبر اکرم ﷺ و صالحان و آثار به جا مانده از آنان است.

مسلمانان در طول تاریخ، به زیارت قبور انبیا، صالحان و علما رفته و با بوسیدن، دست‌کشیدن و گذاشتن صورت بر روی قبور، به قبور انبیا، صالحان و علمای خود احترام گذاشته و به آن‌ها تبرک جسته‌اند اما ابن‌تیمیّه و اتباع وی این اعمال را حرام دانسته و مسلمانان را به شرک و کفر متهم می‌کنند و آنان را «قبوریون» و «عبادت کنندگان قبرها» می‌نامند.

وهابیان اعمال و رفتار مسلمانان را به رفتار مردم دوران جاهلیت با بت‌های خود، تشبیه کرده و مسلمانان را همانند مشرکین صدر اسلام می‌دادند.

ابن تیمیه بوسیدن و دست‌کشیدن بر روی قبر پیامبر اکرم ﷺ و قبور سایر انبیا علیهم السلام، صالحین، صحابه و اهل بیت علیهم السلام را جایز ندانسته و این مطلب را به تمامی علما نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «اتفق العلماء على أنّ من زار قبر النبيّ ﷺ أو قبر غيره من الأنبياء

والصالحین ـ الصحابة و أهل البیت و غیرهم ـ أنّه لایتمسح به و لایقبله، بل لیس في الدنیا من الجمادات ما یشرع تقبیلها إلّا الحجر الأسود». [۱]

وی در جایی دیگر با ادعای جدا بودن حجره و قبر نبی مکرم اسلام ﷺ از مسجد آن حضرت تا زمان ولید بن عبدالملک، معتقد است صحابه و تابعین به هیچ عنوان و برای هیچ کاری وارد حجره‌ای که قبر پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار داشت، نمی‌شدند. صحابه و تابعین نمازهای خود را در مسجد پیامبر ﷺ می‌خواندند. قبر نبی مکرم اسلام ﷺ را مسح نمی‌کردند و در کنار قبر آن حضرت دعا نمی‌کردند. صحابه و تابعین همه این اعمال را در مسجد پیامبر ﷺ انجام می‌دادند، نه در کنار قبر نبی مکرم اسلام. [۲]

تعجب ابن تیمیه از فتوای احمد بن حنبل یکی دیگر از مستندات و شواهد تحریم تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت توسط ابن تیمیه و پیروان وی است. عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم پرسیدم: آیا بوسیدن و دست کشیدن بر روی منبر و قبر پیامبر اکرم ﷺ به قصد تبرک، اشکال دارد؟ پدرم پاسخ داد: نه، چنین کاری هیچ اشکالی ندارد. [۳]

ابوسعید ابن‌العلایی می‌گوید: هنگامی که سخنان احمد بن حنبل را به ابن تیمیه نشان دادیم، از فتوای احمد بن حنبل اظهار تعجب کرد و گفت: از سخن احمد بن حنبل تعجب می‌کنم. احمد بن حنبل نزد من از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار است. [۴]

---

۱. ابن تیمیه حنبلی حرانی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۷، ص ۴۸.

۲. «و کان الصحابة و التابعون لما کانت الحجرة النبویة منفصلة عن المسجد إلی زمن الولید بن عبدالملك لایدخل أحد إلیه، لا لصلاة هناك و لا تمسح بالقبر و لا دعاء هناك؛ بل هذا جمیعه إنّما کانوا یفعلونه في المسجد». ابن تیمیه حنبلی حرانی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۷، ص ۱۰۷.

۳. «قال عبدالله بن أحمد بن حنبل: سألت أبي عن الرجل یمسّ منبر رسول‌الله ﷺ و یتبرّك بمسّه و یقبّله و یفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالی، فقال: لابأس به». احمد بن حنبل، الجامع في العلل و معرفة الرجال: ج ۲، ص ۳۲، ش ۲۵۰.

۴. «قال (الحافظ أبوسعید ابن‌العلایي): فأریناه للشیخ تقي‌الدین بن تیمیة، فصار یتعجب من ذلك و یقول: ←

وهابیان امروزی بر اساس ظاهر بعضی عباراتشان تبرک به پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات آن حضرت و تبرک به آثار به جا مانده از نبی مکرم اسلام ﷺ پس از رحلت آن حضرت را پذیرفته‌اند، اما تبرک به افراد دیگر و آثـار بـه جـا مـانده از آنـان را حـرام می‌دانند و برای تحریم این تبرک دو دلیل ذکر کرده‌اند.

۱. صحابه به غیر پیامبر ﷺ (سایر انبیا، صحابه، تابعین، صالحین و علما) و آثار به جا مانده از آنان، تبرک نجسته‌اند و اگر تبرک به غیر پیامبر ﷺ و آثار به جا مانده از آنان امر نیکو و پسندیده‌ای بود، صحابه پیشی می‌گرفتند و انجام می‌دادند.

۲. تبرک به غیر پیامبر ﷺ و آثار به جا مانده از آنان منجر به شرک می‌شود، زیـرا چنین تبرکی باعث غلو و عبادت آنان می‌شود و عبادت غیر خدا شرک است. بـرای پیشگیری از وقوع مردم در شرک، باید تبرک به غیر پیامبر و آثار به جا مانده از آنان را تحریم کنیم.[1]

عبدالرحمن بن حسن نوه محمد بن عبدالوهاب نیز همین امور را باعث تـحریم تبرک دانسته و می‌نویسد: «و أمّا ما ادعاه بعض المتأخرين من أنّه يجوز التبـرك بآثـار الصالحين فممنوع من وجوه: منها أنّ السابقين الأوّلين من الصحابة و من بعدهم لم‌يكونوا يفعلون ذلك مع غير النّبيّ ﷺ، لا في حياته و لا بعد موته و لو كان خيراً لسبقونا إليه و أفضل الصحابة أبوبكر و عمر و عثمان و عليّ و قد شهد لهم رسول‌الله ﷺ فيمن شـهد له بالجنة و ما فعله أحد من الصحابة و التابعين مع أحد من هؤلاء السادة و لا فعله التابعون مع سادتهم في العلم و الدين و هم الأسوة، فلايجوز أن يقاس على رسول‌الله ﷺ أحد من

---

← عجبت أحمد عندي جليل!». عمدة القاري شرح صـحيح البـخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، كـتاب الحـج، بـيان مشروعية تقبيل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حديث ۱۸۹.

۱. «و الصواب المنع من ذلك لوجهين، أحدهما أنّ الصحابة لم‌يفعلوا ذلك مع غير النّبيّ ﷺ و لو كان خيراً لسبقونا إليه و النّبيّ ﷺ لايقاس عليه غيره لما بينه و بين غيره من الفروق الكثيرة. الوجه الثاني سدّ ذريعة الشرك، لأنّ جواز التبرك بآثار الصالحين يفضي إلى الغلو فيهم و عبادتهم من دون الله، فوجب المنع مـن ذلك». ابـن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۱۷۲، كتاب الجنائز، باب ۲۸، مـن اسـتعد الكفن في زمن النّبيّ ﷺ فلم‌ينكر عليه، شرح حديث ۱۲۷۷، پاورقی دوم.

الأمّة و للنبيّ ﷺ في حال الحياة خصائص كثيرة لايصلح أن يشاركه فيها غيره و منها أنّ في المنع من ذلك سداً لذريعة الشرك كما لايخفى ».[۱]

بن‌باز در پاسخ به سؤالی که حکم تبرک به علما و صالحان را از وی پرسیده است، می‌نویسد: « لايجوز التبرك بأحدٍ غير النّبيّ ﷺ، لا بوضوئه و لا بشعره و لا بعرقه و لا بشيء من جسده، بل هذا كلّه خاص بالنبيّ ﷺ، لما جعل الله في جسده و ما مسّه من الخير و البركة و لهذا لم‌يتبرك الصحابة بأحد منهم لا في حياته و لا بعد وفاته ﷺ، لا مع الخلفاء الراشدين و لا مع غيرهم، فدلّ ذلك على أنّهم قد عرفوا أنّ ذلك خاص بالنبيّ ﷺ دون غيره و لأنّ ذلك وسيلة إلى الشرك و عبادة غير الله سبحانه ».[۲]

با مقایسه و کنار هم قرار دادن متون و مستندات ذکر شده و دقت در آن، به نظر می‌رسد دیدگاه‌ها و نظرات وهابیان در مساله تبرک، یکسان و واحد نیست؛ زیرا در حالی که ابن‌تیمیه مطلق تبرک ـ حتی تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت ـ را جایز نمی‌داند؛ اما ظاهر عبارات وهابیان امروزی، نشان از پذیرش تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت دارد. البته با توجه به این نکته که وهابیان امروزی نیز همانند ابن‌تیمیه عملا اجازه تبرک به آثار به جا مانده از پیامبر اکرم ﷺ را نیز به مسلمانان نمی‌دهند، ما نیز بحث تبرک را به طور مطلق پی‌گیری خواهیم کرد.

## نقد و بررسی دیدگاه وهابی‌ها

جهت بررسی و نقد دیدگاه وهابیان، ابتدا تبرک را در لغت و اصطلاح معنا می‌کنیم و سپس با تعیین مراد و محل نزاع، با استناد به آیات قرآن‌کریم و روایات نقل شده از نبی مکرم اسلام ﷺ و با مراجعه به عقل و سیره مسلمانان در طول تاریخ اسلام، به نقد و بررسی دیدگاه وهابیان می‌پردازیم.

---

۱. بن‌باز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعة: ج ۴، ص ۳۵۴، تنبیهات مهمة، به نقل از عبدالرحمن بن حسن در فتح المجید.

۲. همان، ج ۷، ص ۶۷، أسئلة علی العقیدة و أجوبتها، السؤال الخامس.

## تبرک در لغت و اصطلاح

واژهٔ «تبرّک» از مادّهٔ «برک» گرفته شده است. این واژه از نظر لغوی به معنای ثبات، دوام، فزونی و زیاده در خیر، آمده است[۱] و در اصطلاح به این معناست که انسانِ موحّد و مسلمان از وجود پیامبران و انسان‌های صالح و یا از آثار به جا مانده از آنان، خیر و فزونی طلب کند.

قبل از بررسی و نقد ادله وهابیان، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که مراد مسلمانان از تبرک، همان چیزی است که مأمون از یحیی بن اکثم[۲] پرسید. مأمون از یحیی بن اکثم پرسید: اگر شخصی که مورد اعتماد من نیست، قطعه چوبی یا شیء دیگری را که بیش از یک درهم ارزش ندارد، نزد من آورد و ادعاکند که این شیء مال پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و یا اینکه پیامبر اکرم ﷺ دستان مبارکش را روی آن گذاشته و آن را لمس کرده است و هیچ دلیلی بر راستی گفتار این شخص نداشته باشم اما به خاطر محبت و علاقه به پیامبر اکرم ﷺ حرف‌ها و ادعاهای او را قبول کنم و آن قطعه چوب یا شیء را به هزار دینار یاکمتر و بیشتر بخرم. سپس آن را روی صورت و چشمانم گذاشته و با نگاه کردن و لمس کرده آن، به آن تبرک بجویم و هنگامی که خودم یا یکی از نزدیکانم مریض شدیم، از آن طلب شفا و بهبودی کنم و همچون جان خود از آن مواظبت و مراقبت کنم، اشکال دارد؟

یحیی بن اکثم در پاسخ مأمون گفت: چنین اعمال و اعتقاداتی اشکال ندارد.[۳]

---

۱. «البرکة: النماء و الزیادة». ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۰، ص ۳۹۵ ـ ۳۹۶، ماده برک. «بارك علی محمد وآل محمد أي أثبِت له و أدِم ما أعطیتَه من التشریف و الکرامة و تطلق البرکة أیضاً علی الزیادة». ابن‌اثیر جزری، النهایة في غریب الحدیث و الأثر: ج ۱، ص ۱۲۰، ماده برک.

۲. یحیی بن اکثم یکی از پیشوایان و فقهای اهل سنت و قاضی القضاة دولت مأمون می‌باشد. جهت آشنایی بیشتر با وی به سیر أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۵ ـ ۱۶، شرح حال یحیی بن اکثم، ش ۱ و البدایة و النهایة: ج ۱۰، ص ۳۳۰، حوادث ۲۳۷ هجری قمری، مراجعه شود.

۳. «قال المأمون لیحیی بن أکثم: إنّ الرجل لیأتیني بالقطعة من العود أو بالخشبة أو بالشيء الذي لعلّ قیمته ←

با توجه به مطالب ذکر شده، در جواب وهابیان باید گفت:

۱. با مطالعه تاریخ قبل از اسلام و صدر اسلام، نمونه‌های زیادی از تبرک به انبیا، علما و صالحان و آثار به جا مانده از آنان پس از مرگشان را مشاهده می‌کنیم که در صفحات بعد ذکر خواهیم کرد.

۲. ادعای این مطلب که صحابه به احدی غیر از پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت، تبرک نجسته‌اند، دروغی بیش نیست. نمونه‌هایی از تبرک صحابه به صحابه (مانند تبرک صحابه به محمد بن طلحه) و آثار به جا مانده از آنان را در صفحات بعد ذکر می‌کنیم. گذشته از این مطلب باید از وهابیان پرسید آیا صرف عمل نکردن صحابه، دلیل حرمت آن فعل و عمل است؟

۳. سیره مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بر این بوده است که به پیامبر اکرم ﷺ، علما و صالحان و آثار به جا مانده از آنان تبرک جسته‌اند. در صفحات بعد با این سیره بیشتر آشنا خواهیم شد.

۴. اگر ملاک حرمت تبرک به علما و صالحان و آثار به جا مانده از آنان، ترس از غلو و پرستش آنان باشد، این ملاک و علت در تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت نیز وجود دارد. چرا وهابیان بین تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و دیگران و آثار به جا مانده از آنان، فرق می‌گذارند؟ چرا تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت را جایز می‌دانند؟ اما تبرک به علما و صالحان و آثار به جا مانده از آنان را تحریم می‌کنند؟

۵. تبرک به پیامبر اکرم ﷺ، علما و صالحان و آثار به جا مانده از آنان نه تنها باعث

---

← لاتکون إلّا درهماً أو نحوه، فیقول: إنّ هذا کان للنبيّ ﷺ أو قد وضع یده علیه أو مسّه و ما هو عندي بثقة و لا دلیل علی صدق الرجل إلّا أنّي بفرط النیّة و المحبّة أقبل ذلك، فاشتریه بألف دینار و أقلّ و أکثر، ثمّ أضعه علی وجهي و عیني و أتبرّك بالنظر إلیه و بمسّه، فأستشفي به عند المرض یصیبني أو یصیب من أهتمّ به، فأصونه کصیانتي لنفسي و إنّما هو عود لم‌یفعل هو شیئاً و لا فضیلة له تستوجب به المحبّة إلّا ما ذکر من مسّ رسول‌الله ﷺ». ابن‌طیفور، بغداد في تاریخ الخلافة العباسیة: ص ۴۰.

وقوع مسلمانان در شرک و حرام نمی‌شود؛ بلکه از نظر شرعی رجحان داشته و جایز است؛ زیرا این‌گونه اعمال، نوعی تعظیم شعائر الهی است و عقل حُسن تعظیم شعائر را درک کرده و انسان را به تعظیم شعائر راهنمایی می‌کند، چراکه چنین اعمالی انسان را به خداوند متعال نزدیک‌تر می‌کند.

خداوند در قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿ **وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَـٰئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ** ﴾[1].

احترام پیامبران، علما و صالحان نیز با مرگ آنان از بین نمی‌رود و همواره واجب است. مالک بن انس در مناظره خود با منصور دوانیقی می‌گوید: احترام پیامبر پس از مرگ او مانند احترام او در دوران حیات و زندگی اوست.[2]

قرطبی به نقل از یکی از علمای اهل سنت احترام پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت را نیز همانند دوران حیات آن حضرت واجب دانسته و با تشبیه احادیث پیامبر اکرم ﷺ به سخنانی که از لبان مبارک حضرت شنیده می‌شد، با استناد به آیه ﴿ **يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ وَ لَاتَجْهَرُوا لَهُۥ بِـالْقَوْلِ كَـجَهْرِ بَـعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَـحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَ أَنتُمْ لَاتَشْعُرُونَ** ﴾[3]، سخن گفتن هنگام خوانده شدن احادیث آن حضرت و بی‌اعتنایی به احادیث ایشان را نیز موجب هتک حرمت پیامبر اکرم ﷺ دانسته و آن را جایز نمی‌داند.[4]

آلوسی می‌نویسد: علما با استناد به آیه ﴿ **يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَـوْقَ صَـوْتِ ٱلنَّـبِيِّ وَ لَاتَـجْهَرُوا لَـهُۥ بِـالْقَوْلِ كَـجَهْرِ بَـعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَـحْبَطَ أَعْـمَـٰلُكُمْ وَ أَنـتُمْ لَاتَشْعُرُونَ** ﴾، بلند صحبت کردن نزد قبر شریف نبی مکرم اسلام ﷺ و هنگام قـرائت

---

۱. و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانهٔ تقوای دل‌های آن‌ها است. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۲.

۲. «إنّ حرمته میّتاً کحرمته حیّاً». سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة والسلام: ص ۱۶۳.

۳. سوره حجرات، آیه ۲.

۴. «حرمة النّبيّ ﷺ ميتاً كحرمته حيّاً و كلامه المأثور بعد موته في الرفعة مثل كلامه المسموع من لفظه، فإذا قرىء كلامه وجب على كلّ حاضر ألا يرفع صوته عليه و لايعرض عنه، كما كان يلزمه ذلك في مجلسه عند تلفظه به». قرطبی، الجامع لأحكام القرآن: ج ۸، ص ۴۴۳، در تفسیر آیه مبارکه.

احادیث نبوی را جایز نمی‌دانند، زیرا احترام پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت آن حضرت، همانند زمان حیات ایشان واجب است و باید رعایت شود، (و بلند صحبت کردن نزد قبر پیامبر اکرم ﷺ و هنگام خوانده شدن احادیث آن حضرت، بی‌ادبی به پیامبر ﷺ محسوب می‌شود).[۱]

ماجرای اصحاب کهف و حضرت ابراهیم علیه السلام نمونه‌های دیگری از تعظیم شعائر الهی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

گروهی برای بزرگداشت مقام اصحاب کهف و جلوگیری از فراموش شدن آنان، بر روی قبور آنان مسجد و عبادتگاه بنا کردند.[۲]

خداوند به خاطر قدردانی از زحمات حضرت ابراهیم علیه السلام مردم را به بزرگداشت مقام حضرت ابراهیم دعوت کرده و درباره آن حضرت می‌فرماید: ﴿ **وَ ٱتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِيمَ مُصَلًّى** ﴾[۳] و به مردم گفتیم: از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.

اگر تعظیم شعائر، احترام به قبور و بوسیدن آن‌ها، عبادتِ قبور محسوب شده و شرک و حرام باشد، تعظیم کعبه و طواف دور آن، تعظیم حجرالأسود و بوسیدن آن، تعظیم مقام ابراهیم و اسماعیل و مساجد پیامبر اکرم ﷺ و مشاعر، تعظیم و احترام به پدر و مادر، سجده ملائکه در برابر حضرت آدم علیه السلام، سجده حضرت یعقوب در برابر فرزندش حضرت یوسف علیه السلام، سجده برادران حضرت یوسف در برابر یوسف، احترام و تعظیم سربازان در مقابل فرماندهان، تعظیم صحابه در مقابل رسول گرامی اسلام ﷺ، تعظیم خلفا در برابر انبیا و پیامبر اسلام ﷺ و تعظیم وهابیان در برابر

---

۱. «و استدل العلماء بالآية على المنع من رفع الصوت عند قبره الشريف ﷺ و عند قراءة حديثه عليه الصلاة والسلام، لأنّ حرمته ميتاً كحرمته حيّاً». آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۲۶، ص ۴۰۴، در تفسیر آیه ۲، سوره حجرات.

۲. ﴿ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴾، آنان که بر گروه دیگری پیروز شده بودند گفتند: بر روی قبر آنان مسجد می‌سازیم. سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۱. نمونه دیگری نیز در سوره یوسف، آیهٔ ۲۱، آمده است.

۳. سوره بقره، آیهٔ ۱۲۵.

رؤسای خود نیز عبادت آنان به شمار رفته و شرک به خداوند است و حرام خواهد بود!

۶. عمل صحابه و صالحان بر خلاف اعتقادات و باورهای وهـابیان مـی‌باشد. بـا مطالعه تاریخ اسلام به موارد بی‌شماری از تبرّک به قبور تـوسط صـحابه، تـابعین و صالحان برخورد می‌کنیم. آنان قـبور شـخصیت‌های بـزرگ اسـلام هـمچون پـیامبر اکرم ﷺ و صحابه را مس کرده و می‌بوسیدند و خود را به قبور می‌ساییدند و به خاک قبور تبرک می‌جستند.

## تبرک به پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت

صحابه، تابعین و عموم مسلمانان در طول تاریخ اسلام برای پیامبر اکرم ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت، ارزش خاصی قائل بوده و به نبی مکرم اسلام ﷺ و آثار به جا مانده از آن حضرت تبرک می‌جستند. با مراجعه به منابع روایـی و تـاریخی اهـل سنت موارد بی‌شماری از این گونه تبرک‌ها را می‌توان یافت. ما نیز به مواردی از این نوع تبرک اشاره می‌کنیم.

### أ) تبرک به پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات آن حضرت

برای تبرک صـحابه بـه پـیامبر اکـرم ﷺ در زمـان حـیات آن حـضرت، شـواهـد و نمونه‌های زیادی هـمچون: تـبرک صـحابه از آب وضـوی آن حـضرت[1]، تـبرک

---

۱. بخاری به نقل از ابوجحیفه می‌نویسد: «رأیت رسول‌الله ﷺ في قُبّة حمراء من أَدَم و رأیت بلالاً أخـذ وَضـوءَ رسول‌الله ﷺ و رأیت الناس یَبتَدرون ذاك الوضوء، فمن أصاب منه شیئاً تَمسَّح به و من لم‌یُصب منه شیئاً أخذ من بَلَلِ ید صاحبه». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۷۹، کتاب الصلاة، بـاب الصلاة في ثوب الأحمر. عینی حنفی یکی از شارحان صحیح بخاری در شرح و توضیح این روایت می‌نویسد: صحابه برای تبرک به آب وضو و آثار پیامبر اکرم ﷺ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. «یبتدرون أي یتسارعون و یتسابقون إلیه تبرکاً بآثاره الشریفة». عمدة القاري شرح صحیح البخاري: ج ۴، ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الصلاة في الثوب الأحمر، ح ۴۲. بخاری در جای دیگر می‌نویسد: «فوالله ما تنخَّم رسـول‌الله ﷺ نـخامة إلّا

←

اهالی مدینه به پیامبر ﷺ و درخواست فرو بـردن دسـتان مـبارکشان در ظـروف پُـر از آب[1]، نگهداری و تبرک به دهـانه مشکـی کـه پـیامبر اکـرم ﷺ از آن آب نـوشیده بودند[2]، آوردن بچه‌ها و نوزادانی که تازه به دنیا آمده بودند، خدمت پیامبر اکـرم ﷺ و دست کشیدن آن حضرت بر سر بچه‌ها و تـحنیک آنـان[3]، تـبرک بـه قـبای پـیامبر

← وقعت في كفّ رجل منهم، فدلك بها وجهه و جلده و إذا أمرهم ابتدروا أمره و إذا توضّأ كادوا يـقتتلون عـلى وَضوئه». الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۲، ص ۱۲۱، كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد و المصالحة مع أهل الحرب و كتابة الشروط.

۱. «عن أنس قال: كان النّبيّ ﷺ إذا صلّى الغداة جاءهم خدم أهل المدينة بآنيتهم، فيها الماء، فما يؤتى بـإناء إلّا غمس يده فيها، فربما جاءوه في الغداة الباردة، فغمس يده فيها». احمد بن حنبل، المسـند: ج ۳، ص ۱۳۷، مسند انس بن مالك و مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسـلم: ج ۳، ص ۷۳، كتاب الفضائل، باب قرب النّبيّ ﷺ من الناس و تبرّكهم به.

۲. «عن كبشة قالت: دخل عليّ رسول‌الله ﷺ، فشرب من في قِـربةٍ مـعلّقةٍ قـائماً، فـقمتُ إلى فـيها، فـقطّعته». ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۴، ص ۳۰۶، كتاب الأشربة، باب ۱۸، ما جاء في الرخصة في ذلك. ابن‌ماجه پس از نقل روایت می‌گوید: «تبتغي بركة موضع في رسول‌الله ﷺ». سنن ابن‌ماجه: ج ۲، ص ۱۱۳۲، كتاب الأشربة، باب الشرب قائماً، ح ۳۴۲۳. طبرانی نیز پس از نقل روایت مـی‌گوید: «التـمس البركة بذلك». المعجم الكبير: ج ۲۵، ص ۱۵. احمد بن حنبل و ابن‌سعد شبیه همین ماجرا را برای امّ‌سلیم نقل می‌کنند. احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۱۱۹، مسند أنس بن مالك و ج ۶، ص ۳۷۶، حـديث امّ‌سـليم و ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۴۲۸، شرح حال امّ‌سلیم. نووی شافعی یکی از شارحان صحیح مسـلم پس از نقل روایت در بیان علت بریدن دهانه مشک می‌نویسد: «و قطعها لفم القربة فعلته لوجهين: أحدهما أن تصون موضعاً أصابه فم رسول‌الله ﷺ عن أن يبتذل و يمسّه كلّ أحد و الثاني أن تحفظه للتبرك به و الاستشفاء» کبشه به دو علت دهانه مشک را برید: ۱. برای این که لبان افراد دیگر دهانه مشک را لمس نکند و جایی که لبان پیامبر اکرم ﷺ لمس کرده از لمس لب‌های دیگران مصون و مـحفوظ بـماند. ۲. کـبشه بـرای تـبرک و استشفاء، دهانه مشک را برید. المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۵، ص ۱۶۹، كتاب الأشربة، باب آداب الطعام و الشراب و أحكامهما، شرح حديث ۲۰۲۳/۱۱۰.

۳. «عن عائشة: أنّ رسول‌الله ﷺ كان يؤتى بالصبيان، فيبرك عليهم و يحنّكهم». مسلم بـن حـجاج نـیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسلم: ج ۱، قسم اول، ص ۱۱۴، كتاب الطهارة، باب حكـم بـول الطـفل الرضيع و كيفية غسله و ج ۲، قسم اول، ص ۳۴۸، كتاب الآداب، باب استحباب تحنيك المولود عند ولادته وحمله إلى صالح يحنكه. نووی یکی از شارحان صحیح مسلم با استناد به این حدیث و احادیث مشابه، تبرک ←

اکرم ﷺ[۱] در تاریخ موجود است. مطابق برخی روایات نقل شده در کتب روایی اهل سنت، برخی از صحابه حتی خون آن حضرت را نیز نوشیده‌اند.[۲]

---

← به صالحین، علما، فضلا و آثار آنان را مستحب دانسته و می‌نویسد: یکی از اموری که از این روایت استفاده می‌شود این است که: بردن اطفال نزد اهل فضل و صلاح برای تبرک به آنان مستحب است. «و فيه التبرك بأهل الصلاح و الفضل و فيه استحباب حمل الأطفال إلى أهل الفضل للتبرك بهم» و «يستحب أن يكون المحنك من الصالحين و ممن يتبرك به» و «في هذا الحديث فوائد: منها التبرك بآثار الصالحين و ريقهم و كلّ شيء منهم». المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۱، ص ۵۲۷، كتاب الطهارة، باب حكم بول الطفل الرضيع وكيفية غسله، ح ۱۰۱/۲۸۶ و ج ۵، ص ۳۰۲، كتاب الآداب، باب استحباب تحنيك المولود عند ولادته وحمله إلى صالح يحنكه، ح ۲۲/۲۱۴۴. عبدالله بن ابی‌طلحه، ابراهیم بن ابی‌موسی، منذر بن ابی‌اسید وعبدالله بن زبیر جزء کسانی هستند که برای تبرک نزد پیامبر اکرم ﷺ برده شده‌اند و رسول گرامی اسلام آنان را تحنیک کرده و برای آنان دعا کرده‌اند.

۱. «عن سهل بن سعد قال: جاءت امرأة إلى النّبيّ ﷺ ببردة. فقال سهل للقوم: أتدرون ما البردة؟ فقال القوم: هي شملة. فقال سهل: هي شملة منسوجة فيها حاشيتها. فقالت: يا رسول‌الله! أكسوك هذه. فأخذها النّبيّ ﷺمحتاجاً إليها، فلبسها. فرآها عليه رجل من الصحابة، فقال: يا رسول‌الله! ما أحسن هذه! فاكسنيها. فقال: نعم. فلمّا قام النّبيّ ﷺ لامه أصحابه، قالوا: ما أحسنتَ حين رأيتَ النّبيّ ﷺ أخذها محتاجاً إليها، ثمّ سألتَه إيّاها و قد عرفتَ أنّه لا يسئل شيئاً فيمنعه. فقال: رجوتُ بركتها حين لبسها النّبيّ ﷺ لعلّي أُكفّن فيها». سهل بن سعد می‌گوید: زنی قبایی را خدمت پیامبر اکرم ﷺ آورده و آن را به آن حضرت هدیه کرد. پیامبر اکرم ﷺ هدیه زن را قبول کرد و آن را پوشید. یکی از صحابه، قبا را بر تن پیامبر اکرم ﷺ مشاهده کرد و از آن حضرت خواهش کرد تا قبا را به او ببخشد. پیامبر ﷺ نیز قبا را به او بخشید. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ محل را ترک کردند، صحابه آن شخص را سرزنش کرده و گفتند: کار خوبی نکردی! پیامبر اکرم ﷺ به آن قبا نیاز داشت و تو می‌دانستی که اگر از پیامبر ﷺ چیزی خواسته شود، آن را رد نمی‌کند. وی در پاسخ اصحاب گفت: چون پیامبر اکرم ﷺ این قبا را پوشیده بودند، من برای تبرک و به امید آن که کفن من باشد، از پیامبر ﷺخواهش کردم آن را به من ببخشد. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۵۶، كتاب الأدب، باب حسن الخلق و السخاء و ما يكره من البخل؛ طبرانی، المعجم الكبير: ج ۶، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۴، ح ۵۷۸۵ و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۷، ص ۲۰۴، ح ۱۸۶۳۸.

۲. مطابق روایات نقل شده، برکة یکی از خادمان پیامبر اکرم ﷺ بول آن حضرت را نوشیده است. عبدالله بن زبیر و سفینه نیز خون آن حضرت را نوشیده‌اند. «حكيمة بنت أُميمَة عن أميمة أمّها أنّ النبيّ ﷺ كان يبول في قدح من عيدان، ثم وُضع تحت سريره، فبال، فوُضع تحت سريره، فجاء، فأراده، فإذا القدح ليس فيه شيء، ←

**ب) تبرک به آثار به جا مانده از پیامبر اکرم ﷺ**

با مراجعه به تاریخ و مطالعه دقیق آن، مشاهده می‌کنیم که مسلمانان از صدر اسلام تاکنون برای آثار به جا مانده از رسول گرامی اسلام ﷺ نیز ارزش و احترام خاصی قائل بودند. مسلمانان به قبر شریف، منبر، مو، ناخن، لباس، کفش، جای پا، محل نماز و دیگر آثار به جا مانده از رسول‌الله ﷺ، تبرک جسته، حتی اشیائی هم که پیامبر ﷺ آن‌ها را لمس کرده‌اند، نزد مسلمانان دارای احترام و جایگاه خاصی بوده و با لمس کردن این اشیاء نیز به آن‌ها تبرک می‌جستند.

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه برای آثار به جا مانده از پیامبر اکرم ﷺ ارزش و احترام خاصی قائل بود. او در تمامی مکان‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ نماز خوانده بودند، نماز می‌خواند و حتی درختی راکه پیامبر اکرم ﷺ زیر آن نشسته و از سایه آن استفاده کرده بودند، مورد احترام قرار داده و برای جلوگیری از خشک شدن آن، همواره به آن آب می‌داد[1] و از قرار گرفتن پای شترش روی جای پای شتر پیامبر ﷺ خوشحال بود.[2]

---

← فقال لإمرأة يقال لها بركة كانت تخدمه لأمّ‌حبيبة جاءت معها من أرض الحبشة: أين البول الذي كان في هذا القدح؟ قالت: شربتُه يا رسول‌الله»، «قال احتجم رسول‌الله ﷺ و أعطاني دمه و قال: اذهب فَوارِه، لايبحث عنه سبُع أو كلب أو انسان. قال: فنحيت عنه، فشربتُه، ثم أتيت النبيّ ﷺ، فقال: ما صنعت؟ قلت: صنعت الذي أمرتني. قال: ما أراك إلّا قد شربتَه. قلت: نعم». بيهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۱۰، ص ۲۱۱، كتاب النكاح، جماع أبواب ما خصّ به رسول‌الله ﷺ دون غيره، ح ۱۳۶۹۲، ۱۳۶۹۳ و ۱۳۶۹۴.

۱. «عن نافع: أنّ ابن‌عمر كان يتّبع آثار رسول‌الله ﷺ كلّ مكان صلّى فيه حتّى أنّ النّبيّ ﷺ نزل تحت شجرة، فكان ابن‌عمر يتعاهد تلك الشجرة، فيصبُّ في أصلها الماء لكيلا تَيبَس». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۳۳، ص ۸۱، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۳۵۱۴ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۱۳، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۴۵ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۵، ص ۴۵۸، حوادث و وفيات ۶۱ ـ ۸۰ هجری قمری، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۱۹۹.

۲. «عن زبير بن بكار: و كان يعرض براحلته في كلّ طريق مرّ بها رسول‌الله ﷺ، فيقال له في ذلك، فيقول: إنّي ←

مالك بن انس می‌گوید: عبدالله بن عمر آنچنان پیگیر آثار به جـا مـانده از پـیامبر اکرم ﷺ بود که عده‌ای بر عقل او بیمناک شده و از دیوانه شدن او نگران بودند.[1]

وهابیان هر چند ظاهرا در مقام فتوا تبرک به آثار به جا مانده از پیامبر اکـرم ﷺ را پذیرفته‌اند اما چون در مقام عمل از این نوع تبرک نیز ممانعت می‌کنند و مسلمانان را از تبرک به آثار به جا مانده از نبی مکرم اسلام جلوگیری می‌کنند، ما نیز بـرای کـامل شدن بحث و اطلاع خوانندگان از شایع و رایج بودن این نوع تـبرک، بـه مـواردی از تبرک مسلمانان به آثار به جا مانده از پیامبر ﷺ اشاره می‌کنیم.

### ج) تبرک صحابه به قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ

قبر رسول گرامی اسلام ﷺ از همان روزهای نخستین رحلت آن حضرت، مورد توجه صحابه و نزدیکان ایشان قرار گرفته است. تعداد زیادی از صحابه و نزدیکان آن حضرت به زیارت قبر شریف نبی مکرم اسلام ﷺ آمـده و بـه آن تـبرک جسـته‌انـد. عده‌ای از خاک قبر آن حضرت به عنوان تبرک برداشته‌اند و برخی به عنوان تبرک به دست کشیدن و گذاشتن صورت بر روی قبر آن حضرت پرداخته‌اند.

سمهودی می‌نویسد: صحابه و دیگران خاک قبر پیامبر ﷺ را برای تبرک برمی‌داشتند. آنان از دیواری که روزنه‌ای به سوی قبر داشت خـاک قـبر نـبی مکـرم اسـلام ﷺ را

---

← أتحرّی أن تقع أخفاف راحلتي علی بعض أخفاف راحلة رسول‌الله ﷺ». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۳۳، ص ۸۲، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۳۵۱۴ و «عن نافع عن ابن‌عمر أنّه کان في طریق مکّة یقول برأس راحلته یثنیها و یقول: لعلّ خُفّاً یقع علی خُفّ، یعني خُفّ راحلة النّبيّ ﷺ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۳۷، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۴۵.

۱. «عن مالك: أنّ ابن‌عمر کان یتّبع أمرَ رسول‌الله ﷺ و آثارَه و حالَه و یهتمُّ به، حتّی کان قد خیف علی عقله من اهتمامه بذلك». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۳۳، ص ۸۱، شرح حال عبدالله بن عمر، ش ۳۵۱۴ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۱۳، شرح حال عبدالله بـن عـمر، ش ۴۵ و تـاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۵، ص ۴۵۸، حوادث و وفیات ۶۱ـ ۸۰ هجری قمری، شرح حـال عبدالله بن عمر، ش ۱۹۹.

برمی‌داشتند. عایشه از ترس تمام شدن خاک قبر و نمایان شدن بدن مطهر پیامبر ﷺ و خراب شدن قبّه، با بستن روزنه، مسلمانان و صحابه را از برداشتن خاک قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ ممنوع و محروم کرد.[۱]

آیا برداشتن خاک قبر پیامبر اکرم ﷺ دلیلی غیر از تبرک داشته است؟

### ۱. تبرک حضرت فاطمه علیها السلام به خاک قبر رسول خدا ﷺ

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: وقتی پیامبر خدا ﷺ دفن گردید، فاطمه زهرا علیها السلام کنار قبر وی ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و در حالی که اشک از چشمان مبارکش جاری بود این دو بیت را سرود:

**ماذا علی من شمّ تربة أحمد — أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا**

**صُبّت علیّ مصائب لو أنّها — صُبّت علی الأیام صِرنَ لیالیا**

چه می‌شود کسی را که خاک قبر احمد را ببوید و تا زنده است از بوییدن مشک‌های گران‌قیمت بی‌نیاز شود

مصیبت‌هایی بر من وارد شد که اگر بر روزگاران روشن وارد می‌شد، به شب تار تبدیل می‌گشتند![۲]

---

۱. «کانوا ـ الصحابة و غیرهم ـ یأخذون من تراب القبر، فأمرت عائشة بجدار، فضرب علیهم و کانت في الجدار کوة، فکانوا یأخذون منها، فأمرت بالکوة، فسُدّت». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی: ج ۱، ص ۵۴۴. «و قیل: إنّ ضربها لأجل أنّه یوجب نفاد تراب القبر الشریف و خراب القبة الشریفة».

۲. «لمّا رُمِس رسول‌الله ﷺ جاءت فاطمة علیها السلام، فوقفت علی قبره و أخذت قبضة من تراب القبر و وضعت علی عینیها و بکت...». ابن‌صباغ مالکی، الفصول المهمّة في معرفة الائمّة: ج ۱، ص ۶۷۲؛ علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۱۶، به نقل از ابن‌عساکر در التحفة و ابن‌جوزی در الوفا في فضائل المصطفی: ص ۸۱۹، ح ۱۵۳۸ و ابن سید الناس در السیرة النبویة: ج ۲، ص ۳۴۰ و شبراوی در الاتحاف: ص ۹ و سمهودی در وفاء الوفا: ج ۲، ص ۴۴۴ و خالدی در صلح الاخوان: ص ۵۷ و حمزاوی در مشارق الأنوار: ص ۶۳ و زینی‌دحلان شافعی در السیرة النبویة: ج ۳، ص ۳۹۱ و عمر رضا کحاله در أعلام النساء: ج ۳ ص ۱۲۰۵.

**۲. تبرک ابوایوب انصاری به قبر پیامبر اکرم ﷺ**

داود بن ابی‌صالح می‌گوید: روزی مروان مردی را مشاهده کرد که صورت خود را روی قبر پیامبر خدا ﷺ نهاده است. مروان گردن آن مرد را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟

آن مرد رو به مروان کرد (و معلوم شد که ابوایوب انصاری است) و گفت: آری من به زیارت سنگ نیامده‌ام، بلکه به حضور رسول خدا ﷺ آمده‌ام. از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: آن‌گاه که شایستگان، دین را در دست گرفته و متولی امور دین هستند بر آن نگریید ولی هنگامی که نااهلان آن را در اختیار گرفتند بر آن گریه کنید.[۱]

حاکم نیشابوری شافعی و ذهبی سلفی حدیث را صحیح دانسته[۲] و سبکی با استناد به همین حدیث می‌نویسد: اگر اسناد چنین حدیثی صحیح باشد، مس دیوار قبر مکروه نخواهد بود.[۳]

علامه امینی نیز پس از نقل حدیث می‌نویسد: این حدیث مطلبی را برای ما روشن می‌کند و آن این‌که منع از توسل به قبور پاکان از بدعت‌های اموی‌ها می‌باشد.[۴]

---

۱. «أقبل مروان يوماً، فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر، فأخذ برقبته و قال: أتدري ما تصنع؟ قال: نعم! فأقبل عليه، فإذا هو أبوأيوب الأنصاري رضي الله عنه، فقال: جئت رسول‌الله ﷺ و لم‌آت الحجر، سمعت رسول‌الله ﷺ يقول: لاتبكوا على الدين إذا وليه أهله و لكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله». احمد بن حنبل، المسند: ج ۵، ص ۴۲۲، حديث أبي‌أيوب الأنصاري؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۴، ص ۵۶۰، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۲۷۹/۸۵۷۱؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۶۰، ص ۲۱۷ـ۲۱۸، شرح حال مروان بن حکم، ش ۷۴۶۴ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۵، ص ۲۴۵، کتاب الخلافة، باب ولاية المناصب غير أهلها.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۴، ص ۵۶۰، کتاب الفتن و الملاحم، ح ۲۷۹/۸۵۷۱.

۳. «فإن صحّ هذا الإسناد لم‌يكره مسّ جدار القبر». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى: ج ۴، ص ۱۴۰۴.

۴. علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۱۹، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ و كيفيتها.

### ۳. تبرک بلال به قبر پیامبر اکرم ﷺ

بلال مؤذن رسول‌الله ﷺ که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ شام را به عنوان محل زندگی خود انتخاب کرده بود، شبی پیامبر ﷺ را در خواب دید. پیامبر ﷺ فرمود: ای بلال! این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نرسیده ما را زیارت کنی؟

هنگامی که بلال از خواب بیدار شد غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفته بود. وسایل مسافرت را آماده کرد و سوار بر مرکب، خود را به مدینه رسانید. سپس کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ آمد و گریه کرد و صورت خود را روی قبر شریف آن حضرت گذاشت و بر قبر آن حضرت سایید.[1]

آیا گذاشتن صورت بر روی قبر پیامبر اکرم ﷺ با بوسیدن و دست کشیدن روی قبر آن حضرت تفاوت دارد؟

### ۴. تبرک عبدالله بن عمر به قبر پیامبر اکرم ﷺ

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه دوم و یکی از صحابه پیامبر اکرم ﷺ، هرگاه از مسافرت برمی‌گشت، ابتدا در مسجد پیامبر ﷺ نماز می‌خواند و سپس به سمت قبر شریف نبی مکرم اسلام آمده و دست راست خود را روی قبر شریف آن حضرت قرار می‌داد و به قبر رسول گرامی اسلام ﷺ تبرک می‌جست.[2]

---

۱. «إنّ بلالاً رأى النّبيّ ﷺ في منامه و هو يقول: ما هذه الجفوة يا بلال؟ أما آن لك أن تزورني؟ فانتبه حزيناً و ركب راحلته و قصد المدينة، فأتى قبر النّبيّ ﷺ، فجعل يبكي عنده و يُمرّغ وجهه عليه». ابن‌اثير جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۱، ص ۲۰۸، شرح حال بلال؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۷، ص ۹۷، شرح حال ابراهيم بن محمد بن سليمان بن بلال، ش ۶۹۲؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۵۸، شرح حال بلال، ش ۷۶ و تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۷، ص ۶۷، حوادث ۲۳۲ هجری قمری، شرح حال ابراهيم بن محمد بن سليمان بن بلال، ش ۳۷ و سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۴۰.

۲. «عن نافع أنّ ابن‌عمر كان إذا قدم من سفر صلّى السجدتين في المسجد، ثمّ أتى النّبيّ ﷺ، فيضع يده اليمنى (اليمين) على قبر النّبيّ ﷺ و ...». جهضمی، فضل الصلاة على النّبيّ ﷺ: ص ۸۱، ح ۱۰۱.

**۵. تبرک اسماء به قبای پیامبر اکرم ﷺ**

اسماء دختر ابوبکر قبای پیامبر اکرم ﷺ را پس از مرگ عایشه نزد خود نگهداری می‌کرد و درباره تبرک و استشفاء به آن می‌گوید: هرگاه شخصی مریض می‌شد، برای شفای مریض، قبای پیامبر اکرم ﷺ را می‌شستیم و از آبی که قبا را در آن شسته بودیم، به مریض می‌دادیم.[1]

اسماء دختر ابوبکر سال‌ها پس از کشته شدن فرزندش عبدالله بن زبیر تا سال ۷۳ هجری قمری زنده بود و عایشه همسر پیامبر ﷺ قبل از سال ۶۰ هجری قمری از دنیا رفته است. با توجه به این روایت، اسماء بین سال‌های ۶۰ تا ۷۳ هجری حدود سیزده سال به قبای پیامبر اکرم ﷺ تبرک جسته و از آن استشفاء کرده است.

نووی شافعی با استناد به این حدیث می‌نویسد: یکی از اموری که از این روایت استفاده می‌شود این است که تبرک به آثار صالحان و لباس آنان مستحب است.[2]

**۶. تبرک سهل بن سعد انصاری صحابی به ظروف و کاسه‌های پیامبر اکرم ﷺ**

سلمة بن دینار معروف به ابوحازم به نقل از سهل بن سعد انصاری ماجرای خواستگاری پیامبر اکرم ﷺ از یکی از زنان عرب را نقل می‌کند. سهل بن سعد در ضمن نقل ماجرا می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ از من خواست تا برایش آب بیاورم. ابوحازم می‌گوید: سهل بن سعد قدح و کاسه‌ای را که با آن به پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب

---

۱. «عن أسماء بنت أبي‌بكر:... فقالت: هذه جبة رسول‌الله ﷺ، فأخرجت إليّ جبة طيالسة كسروانية، لها لبنة ديباج و فرجيها مكفوفين بالديباج، فقالت: هذه كانت عند عائشة حتّى قبضت، فلمّا قبضت قبضتُها و كان النّبيّ ﷺ يلبسها، فنحن نغسلها للمرضى يستشفى بها». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، قسم اول، ص ۳۱۵، کتاب اللباس و الزينة، باب تحريم الذهب و الحرير على الرجال و إباحته للنساء.

۲. «و في هذا الحديث دليل على استحباب التبرك بآثار الصالحين و ثيابهم». نووی شافعی، المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج: ج ۵، ص ۲۳۷، کتاب اللباس و الزينة، باب تحريم الذهب و الحرير على الرجال و إباحته للنساء، ح ۲۰۶۹/۱۰.

آن حضرت آب داده بود، به ما نشان داد. ما نیز در همان قدح وکاسه آب نوشیدیم.[1]

عینی حنفی می‌نویسد: صحابه و مسلمانان به خاطر تبرک به ظروفی که پیامبر اکرم ﷺ در آن آب نوشیده بودند، از این ظروف آب می‌نوشیدند.[2] وی پس از نقل روایت، می‌نویسد: یکی از اموری‌که از این روایت می‌توان استفاده‌کرد این است‌که آب نوشیدن از ظروفی که پیامبر اکرم ﷺ در آن‌ها آب نوشیده‌اند و تبرک به این ظروف جایز است.[3]

عمر بن عبدالعزیز نیز در دوران امارت خود بر مدینه، به خاطر تبرک به ظرفی‌که پیامبر اکرم ﷺ در آن آب نوشیده بودند، از سهل بن سعد خواهش‌کرد تا این ظرف را به او ببخشد.[4]

عینی حنفی برای اثبات جواز تبرک به آثار نبی مکرم اسلام ﷺ به عمل عبدالله بن عمر بن خطاب استنادکرده و می‌نویسد: عبدالله بن عمر برای تبرک به آثار پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مکان‌هایی‌که پیامبر ﷺ نماز خوانده بودند، نماز می‌خواند و شتر خود را نیز در مکان‌هایی‌که شتر پیامبر ﷺ چرخیده بود، می‌چرخاند.[5]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز علاقه و اشتیاق مسلمانان به آب خوردن از

---

۱. «أبوحازم عن سهل بن سعد قال:... فأقبل النّبيّ ﷺ يومئذ حتّى جلس في سقيفة بني‌ساعدة هو و أصحابه، ثمّ قال: إسقنا يا سهل! فخرجت لهم بهذا القدح، فأسقيتهم فيه، فأخرج لنا سهل ذلك القدح، فشربنا منه». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۳، ص ۳۲۸، کتاب الأشربة، باب الشرب من قدح النّبيّ ﷺ و آنيته و مسلم بن حجاج نيشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسلم: ج ۲، قسم اول، ص ۲۸۱، کتاب الأشربة، باب إباحة النبيذ الذي لم‌يشتد و لم‌يصر مسكراً.

۲. «إنّما كانوا يشربون من قدح النّبيّ ﷺ لأجل التبرك به، أمّا في حياته فلانزاع فيه و أمّا بعد موته فكذلك للتبرك به». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۲۱، ص ۲۰۴، کتاب الأشربة، باب الشرب من قدح النّبيّ ﷺ و آنيته.

۳. «و فيه أنّ الشرب من قدحه ﷺ و آنيته من باب التبرك بآثاره». همان، ص ۲۰۵.

۴. «إنّما استوهبه منه لكونه في الأصل للنبيّ ﷺ، لأجل التبرك به». همان.

۵. «كان ابن‌عمر يصلّي في المواضع التي كان ﷺ يصلّي فيها و يدور ناقته حيث أدارها تبركاً بالاقتداء به و حرصاً على اقتفاء آثاره». همان، ص ۲۰۵ـ۲۰۶.

ظروفی که پیامبر اکرم ﷺ از آن‌ها آب نوشیده بودند را از باب تبرک به آثار نبی مکرم اسلام ﷺ می‌داند.[۱]

### ۷. تبرک جابر بن عبدالله انصاری به سکه‌ها و طلاهای پیامبر اکرم ﷺ

جابر بن عبدالله انصاری یکی از صحابه معروف و مشهور پیامبر اکرم ﷺ به سکه‌هایی که از پیامبر اکرم ﷺ گرفته بود، تبرک جسته و آن‌ها را تا آخر عمر نزد خود نگه داشته و از آن‌ها مراقبت می‌کرد.

احمد بن حنبل، نسائی و بیهقی به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌نویسند: در یکی از سفرهای پیامبر اکرم ﷺ همراه آن حضرت بودم. شتر من مریض شد و به آرامی حرکت می‌کرد. من نیز به خاطر کندی حرکت شتر از همه کاروانیان عقب مانده بودم. پیامبر اکرم ﷺ نزد من آمد و علت عقب ماندم را پرسید.

عرض کردم: شترم مریض شده است و نمی‌تواند راه برود.

پیامبر اکرم ﷺ از دُم شتر گرفت و آن را به حرکت واداشت. پس از این عمل پیامبر ﷺ شتر من از همه شتران تندتر راه می‌رفت و جلوتر از همه کاروان حرکت می‌کرد. هنگامی که به نزدیکی مدینه رسیدیم، پیامبر اکرم ﷺ اوضاع شتر را پرسید. عرض کردم: صحیح و سالم است. پیامبر ﷺ فرمود: شتر را به من بفروش.

عرض کردم: آن را نمی‌فروشم، بلکه به شما هدیه می‌دهم.

حضرت فرمود: آن را به یک (اوقیه) وقیه[۲] از تو می‌خرم. تا مدینه سوار آن باش. وقتی به مدینه رسیدیم، شتر را برایم بیاور.

---

۱. «قوله: باب الشرب من قدح النّبيّ ﷺ أي تبركاً به» و «الذين سألوا سهلاً أن يخرج لهم القدح المذكور ليشربوا فيه تبركاً به». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۱۰، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، كتاب الأشربة، باب الشرب من قدح النّبيّ ﷺ و آنيته، شرح حديث ۵۶۳۷.

۲. اوقیه جمع أقه از معیارهای وزن در کشورهای عربی است و مقدار آن در کشورهای مختلف عربی متفاوت است. برای آشنایی با مقدار هر اقه و اوقیه به کتاب الأوزان و المقادیر: ص ۱۰ ـ ۱۴، نوشته شیخ ابراهیم سلیمان عاملی بیاضی مراجعه شود.

جابر بن عبدالله می‌گوید: وقتی به مدینه رسیدیم، شتر را برای پیامبر اکرم ﷺ آوردم. پیامبر ﷺ به بلال فرمود: در مقابل شتر یک وقیه به جابر بده و یک قیراط هم بیشتر بده.

جابر بن عبدالله می‌گوید: با خود گفتم این قیراط اضافی را که پیامبر اکرم ﷺ به من اضافه داده است، (باعث برکت خواهد بود)، تا زنده‌ام این قیراط اضافی را از خود جدا نمی‌کنم. پس از گرفتن بهای شتر، آن قیراط اضافی را در کیسه‌ای قرار دادم و تا اواخر عمر از آن مراقبت می‌کردم اما در واقعه حرّه، شامیان آن قیراط را به همراه بقیه وسایل غارت کردند و به سرقت بردند.[۱]

### ۸. تبرک به گردنبند اعطایی پیامبر اکرم ﷺ

یکی از زنان قبیله بنی‌غفار می‌گوید: به همراه عده‌ای از زنان، خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده و به آن حضرت عرض کردیم: ما نیز می‌خواهیم شما را در جنگ خیبر همراهی کنیم و در حد توان به مسلمانان کمک کنیم.

پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد ما را به فال نیک گرفته و اجازه مشارکت و همراهی ما را صادر کرد. ما نیز در جنگ خیبر حضور پیدا کردیم و مسلمانان را همراهی کردیم.

---

۱. «عن جابر: كنت مع النّبيّ ﷺ في سفر ... و كنت على جمل، فاعتل، قال: فلحقني رسول‌الله ﷺ و أنا في آخر الناس. قال: فقال: ما لك يا جابر؟ قال: قلت: اعتل بعيري. قال: فأخذ بذنبه ثمّ زجره. قال: فمازلت إنّما أنا في أول الناس ... فلمّا دنونا من المدينة، قال: قال لي رسول‌الله ﷺ: ما فعل الجمل؟ قلت: هو ذا. قال: فبعنيه. قلت: لا، بل هو لك. قال: بعنيه. قال: قلت: هو لك. قال: لا، قد أخذته بأوقية، اركبه فإذا قدمتَ المدينة فائتنا به. قال: فلمّا قدمتُ المدينة جئت به. فقال: يا بلال! زن له وقية و زده قيراطاً. قال: قلت: هذا قيراط زادنيه رسول‌الله ﷺ، لايفارقني أبداً حتّى أموت. قال: فجعلته في كيس، فلم‌يزل عندي حتّى جاء أهل الشام يوم الحرّة، فأخذوه فيما أخذوا». احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۳۱۴، مسند جابر بن عبدالله انصاری؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۷، ص ۲۹۸ ـ ۲۹۹، كتاب البيوع، البيع يكون فيه الشرط فيصح البيع و الشرط؛ بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۸، ص ۲۸۰، کتاب البیوع، باب جماع أبواب الخراج بالضمان و الرد بالعيوب، باب الرجل يقضيه خيراً منه بلاشرط طيبة به نفسه، ح ۱۱۱۰۲ و بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۴۲ ـ ۴۳، كتاب الوكالة، باب إذا وكّل رجل أن يعطي شيئاً و لم‌يبيّن كم يعطي فأعطى على ما يتعارفه الناس.

پس از پیروزی مسلمانان در جـنگ خـیبر، پـیامبر اکـرم ﷺ گـردنبندی را از غـنایم برداشت و آن را به گردن من انداخت. به خدا قسم! آن را همیشه به همراه خود خواهم داشت و هیچ‌گاه از خود جدا نخواهم‌کرد. این زن وصیت‌کرده بود تا پس از مرگش، گردنبند اعطایی پیامبر اکرم ﷺ را همراه او دفن‌کنند.[1]

### ۹. تبرک ابوهریره به بوسه‌گاه پیامبر اکرم ﷺ

ابوهریره صحابی معروف و مشهور پیامبر اکرم ﷺ نزد اهل سنت، به آثار به جـا مانده از پیامبر اکرم ﷺ و ذرّیّه آن حضرت تبرک جسته و از امام حسن علیه‌السلام درخواست می‌کند تا موضعی راکه پیامبر اکرم ﷺ بوسیده بودند، به او نشان دهد. امام حسن علیه‌السلام پیراهن خود را بالا زد و ناف خود را به ابوهریره نشان داد. ابوهریره نیز به بوسه‌گـاه پیامبر اکرم ﷺ تبرک جسته و ناف امام حسن علیه‌السلام را بوسید.[2]

---

۱. «عن أمية بنت أبي‌الصلت عن إمرأة من بني‌غفار و قد سمّاها لي، قالت: أتـيتُ رسـول‌الله ﷺ فـي نسـوة مـن بني‌غفار، فقلنا له: يا رسول‌الله! قد أردنا أن نخرج معك إلى وجهك هذا و هو يسير إلى خيبر فنداوي الجرحى و نعين المسلمين بما استطعنا. فقال: على بركة الله ... قالت: فلمّا فتح رسول‌الله ﷺ خيبر رضخ لنا من الفيء و أخذ هذه القلادة التي ترين في عنقي، فأعطانيها و جعلها بيده في عنقي، فوالله لاتفارقني أبداً. قال (قالت): وكانت في عنقها حتّى ماتت، ثمّ أوصت أن تدفن معها». احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۳۸۰، حدیث امرأة مـن بني‌غفار؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۲۹۳ شرح حال أمية بنت قيس و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۴، ص ۲۰۵، حوادث ۷ هجری قمری.

۲. «سأل أبوهريرة الحسن علیه‌السلام أن يكشف له المكان الذي قبّله رسول‌الله ﷺ و هو سرته، فقبّله تـبرّكـاً بآثـاره و ذرّيّته ﷺ». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، كتاب الحج، بيان مشروعية تقبيل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حدیث ۱۸۹. برای مطالعه اصل روایت به منابع ذیل مراجعه شود: احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۲۵۵، مسند ابوهریره؛ طبرانی، المعجم الكبير: ج ۳، ص ۳۱، شرح حال و روایات حسن بن علی علیهماالسلام، ح ۲۵۸۰؛ بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۳، ص ۹۲، كـتاب الصـلاة، جـماع أبواب لبس المصلي، باب من زعم أن الفخذ ليست بعورة و ما قيل فـي السـرة و الركـبة، ح ۳۳۳۱ و ۳۳۳۲؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۱۴، ص ۵۳ ـ ۵۴، شرح حال حسن بن علی علیهماالسلام، شماره ۱۵۵۸؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۳۷۹، شرح حال حسن بن عـلی علیهماالسلام، ش ۱۲۳۰؛ ←

**۱۰. بوسیدن دست انس و تبرک به آن**

ثابت البنانی برای دستان انس بن مالك خادم پیامبر اکرم ﷺ به خاطر لمس کردن دست‌های مبارک پیامبر ﷺ احترام خاصی قائل بود و هرگاه با انس مواجه می‌شد، دست‌های او را می‌بوسید و می‌گفت: دستان انس دست‌های پیامبر اکرم ﷺ را لمس کرده است.[1]

ذهبی سلفی پس از نقل این ماجرا با استناد به آن می‌گوید: ما چون به انس دسترسی نداریم، حجرالاسود را می‌بوسیم زیرا لبان مبارک پیامبر اکرم ﷺ آن را لمس کرده و آن را بوسیده است.[2]

**۱۱. تبرک سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن عمر به منبر رسول‌الله ﷺ**

منبر رسول گرامی اسلام ﷺ یکی از اشیاء و آثار باقی‌مانده از آن حضرت بود که‌مورد احترام و تعظیم بسیاری از صحابه قرار گرفته است. صحابه با دست کشیدن بر منبر پیامبر اکرم ﷺ به آن تبرک می‌جستند.

یزید بن عبدالله بن قسیط[3] می‌گوید: عده‌ای از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که

---

← ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۵۸، شرح حال حسن بن علی علیه‌السلام، ش ۴۷؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۳۸، حوادث ۴۹ هجری قمری شرح حال حسن بن علی علیه‌السلام و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۳، ص ۶۵۰، ح ۳۷۶۴۷.

۱. «كان ثابت البناني لايدع يد أنس رضی‌الله‌عنه حتّى يقبّلها و يقول: يد مسّت يد رسول‌الله ﷺ». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، كتاب الحج، بيان مشروعية تقبيل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حدیث ۱۸۹.

۲. «فنقول نحن: إذ فاتنا ذلك، حجرٌ معظَّمٌ بمنزلة يمين الله في الأرض، مسّته شفتا نبيّنا ﷺ لاثماً له، فإذا فاتك الحج و تلقّيتَ الوفد فالتزم الحاج و قَبِّل فمه و قل: فمٌ مسّ بالتقبيل حجراً قبّله خليلي». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۳، شرح حال عبيدة بن عمرو سلمانی، ش ۹.

۳. ذهبی سلفی درباره یزید بن عبدالله می‌نویسد: او امام، فقیه و ثقه بود. صاحبان صحاح و سنن شش‌گانه از او روایت نقل کرده‌اند. وی فردی امانت‌دار بود و مردم نیز از امانت‌داری و فقه او استفاده می‌کردند. وی در سال ۱۲۲ هجری قمری درگذشت. سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۲۶۶، شرح حال یزید بن عبدالله بن قسیط، ش ۱۲۶.

وقتی مسجد خلوت شد، رُمّانه منبر پیامبر اکرم ﷺ را گرفته، سپس رو به قبله کرده و دعاکردند.[۱]

سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن عمر دو تن از صحابه پیامبر اکرم ﷺ نیز مـنبر آن حضرت را به عنوان تبرک مسح می‌کردند.[۲]

یحیی بن سعید هرگاه قصد حرکت به سمت عراق را داشت، ابتداکنار منبر رسول گرامی اسلام ﷺ می‌آمد و آن را به عنوان تبرک مسح می‌کرد و پس از دعاکردن درکنار آن، راهی عراق می‌شد.[۳]

عطاء بن ابی‌رباح تابعی[۴] وقتی داخل مسجد رسول‌الله ﷺ می‌شد، برآمدگی مـنبر پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان تبرک می‌گرفت و سپس رو به قبله به دعا می‌پرداخت.[۵]

---

۱. «عن یزید بن عبدالله بن قُسیط قال: رأیت ناساً من أصحاب النّبیّ ﷺ إذا خلا المسجد أخـذوا بـرمّانة المـنبر الصلعاء التي تلي القبر بمیامنهم، ثمّ استقبلوا القبلة یدعون». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۲۵۴، ذکر منبر رسول‌الله ﷺ و «رأیت نفراً من أصحاب النّبیّ ﷺ إذا خلا لهم المسجد قـاموا إلی رمـانة المـنبر القـرعا، فمسحوها و دعوا. قال: و رأیت یزید یفعل ذلك». ابـن‌ابـی‌شیبه، المـصنف فـي الأحـادیث و الآثـار: ج ۴، ص ۵۵۷، کتاب الحج، باب ۵۳۷ في مس منبر النّبیّ ﷺ، ح ۱.

۲. «عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمي قال: رأیت سعد بن أبي‌وقاص و ابن‌عمر یأخذان برمّانة المـنبر، ثـمّ ینصرفان». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۴، ص ۱۵۷، شرح حال محمد بن ابراهیم بن حارث، ش ۶۱۵۰ و «عن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاري أنّه نظر إلی ابن‌عمر و هو یضع یده علی مقعد النّبیّ ﷺ من المنبر ثمّ یضعها علی وجهه». ابن‌قدامه، المغني: ج ۳، ص ۵۵۹، کتاب الحج، باب زیارة قبر النّبیّ ﷺ.

۳. «عن یحیی بن سعید أنّه حیث أراد الخروج إلی العراق جاء إلی المـنبر، فـمسحه و دعـا». سـیدمحسن امـین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۴۵.

۴. عطاء بن ابی‌رباح در دوران خلافت عثمان به دنیا آمده است. ذهبی سلفی وی را امام، شیخ‌الإسـلام و مـفتی حرم معرفی کرده است. وی بنا به گفته خودش ۲۰۰ نفر از صحابه را درک کرده است و از عائشه، ام‌سـلمه، امّ‌هانی، ابوهریره، عبدالله بن عباس، حکیم بن حزام، رافع بن خدیج، زید بن ارقم، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله و تعدادی از صحابه دیگر روایت نقل کرده است. تمامی صاحبان صحاح و سنن ششگانه از وی روایت نقل کرده‌اند. عطاء بن ابی‌رباح در سال ۱۱۵ هجری قمری از دنیا رفته است. سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۷۸ـ۸۸، شرح حال عطاء بن ابی‌رباح، ش ۲۹.

۵. «عن مالك رأیت عطاء بن أبي‌رباح دخل المسجد و أخذ برمّانة المنبر، ثمّ استقبل القبلة». ذهبی سـلفی، ←

منبر پیامبر اکرم ﷺ به مرور زمان از بین رفت. یکی از خلفای بنی‌عباس منبر جدیدی برای مسجد ساخت و از چوب‌های منبر پیامبر اکرم ﷺ شانه‌هایی ساخته و به آن تبرک می‌جست.[1]

صحابه و تابعین به خاطر جایگاه و احترامی که برای منبر پیامبر اکرم ﷺ قائل بودند، در اختلافات مهم خود، کنار منبر آن حضرت می‌آمدند و به منبر رسول گرامی اسلام ﷺ قسم می‌خوردند.

عثمان بن عفان درباره شخصی که متهم به دزدیدن و غصب‌کردن شتری شده بود، دستور داد او را نزد منبر پیامبر اکرم ﷺ ببرند و قسم بدهند. شخص متهم حاضر به قسم خوردن نزد منبر رسول‌الله ﷺ نشد. خلیفه علیه او حکم‌کرده و او را به دادن یک شتر به مدعی محکوم‌کرد.[2]

در ماجرای اختلاف زید بن ثابت و عبدالله بن مطیع درباره خانه مسکونی، مروان بن حکم در قضاوت خود، زید بن ثابت را به قسم خوردن بر منبر پیامبر اکرم ﷺ امر کرد.[3]

عبدالله بن عمر نیز به نافع دستور داد شخصی راکه مدعی بود و اسامی شهود نیز به علت کهنه شدن کاغذ، قابل خواندن نبود، نزد منبر رسول‌الله ﷺ ببرند و او را در نزدیکی منبر قسم دهند.[4]

---

← سیر أعلام النبلاء: ج ۸، ص ۵۴، شرح حال مالك بن انس، ش ۱۰ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۱۱، ص ۳۱۹، حوادث و وفیات ۱۷۱ ـ ۱۸۰ هجری قمری، شرح حال مالك بن انس، ش ۲۴۷.

۱. «تهافت المنبر النبويّ على طول الزمان، فعمل بعض خلفاء بني‌العباس منبراً و اتخذ من أعواد المنبر النبويّ أمشاطاً يتبرك بها». حلبی شافعی، السیرة الحلبیّة: ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۵، ص ۳۳۷، کتاب الشهادات، باب یحلف المدعی علیه حیثما وجبت علیه الیمین.

۳. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۰۸، کتاب الشهادات، باب یحلف المدعی علیه حیثما وجبت علیه الیمین.

۴. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۵، ص ۳۳۷، کتاب الشهادات، باب یحلف المدعی علیه حیثما وجبت علیه الیمین.

شیخ احمد بن عبدالحمید عباسی از علمای قرن دهم می‌نویسد: مردم به چوب‌های منبر رسول‌الله ﷺ تبرک می جستند.[۱]

سمهودی درباره نحوه محافظت از منبر پیامبر اکرم ﷺ و تبرک مردم می‌نویسد: بر روی منبر رسول‌الله ﷺ منبر دیگری گذاشتند که همچون غلاف از منبر پیامبر اکرم ﷺ محافظت می‌کرد. منبر بالایی طاقی داشت که مردم دست‌های خودشان را از آن داخل برده و منبر پیامبر اکرم ﷺ را مسح کرده و به آن تبرک می جستند.[۲]

### ۱۲. تبرک معاویه به موهای پیامبر اکرم ﷺ

معاویه لباس پیامبر اکرم ﷺ و تار مویی از آن حضرت را از عایشه طلب کرده و با پوشیدن لباس و شستن موی پیامبر ﷺ و نوشیدن آبی که موی آن حضرت را با آن شسته بود، به آثار به جا مانده از رسول گرامی اسلام ﷺ تبرک جسته و هنگام مرگ نیز وصیت می‌کند تا در پیراهن پیامبر اکرم ﷺ دفن شده و مقداری از موها و ناخن‌های آن حضرت نیز به همراه او دفن شود.

وی با توجه به ظلم‌ها و جنایات فراوانی که در طول زمامداری و حکومتش مرتکب شده بود، می‌خواست با این عمل خود تظاهر به پیامبر دوستی کند تا لکه نفاق و منافق بودن را از خود دور کند.[۳]

---

۱. «تبرك الناس بأعواد منبر النّبيّ ۹». احمد بن عبدالحمید عباسی، عمدة الأخبار في مدينة المختار: ص ۱۳۵.

۲. «إنّ منبر النّبيّ ﷺ جُعل عليه منبر كالغلاف و جُعل في المنبر الأعلى طاقٌ ممّا يلي الروضة، فيُدخل الناس منها أيديهم يمسحون منبر النّبيّ ﷺ ويتبرّكون بذلك». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، ج ۲، ص ۴۰۵ـ۴۰۶.

۳. «أرسل معاوية إلى عائشة أن أرسلي إليّ بأنبجانيّة رسول‌الله ﷺ و شعره، فأرسلت به معي أحمله، حتّى دخلت عليه، فأخذ الأنبجانيّة، فلبسها و دعا بماء، فغسل الشعر، فشربه و أفاض على جلده» و «عن ابن‌عباس قال: لمّا احتُضر معاوية قال: إنّي كنت مع رسول‌الله ﷺ على الصّفا و إنّي دعوت بمشقص، فأخذت من شعره و هو في موضع كذا و كذا، فإذا أنا متّ فخذوا ذلك الشعر، فاحشوا به فمي و منخري» و «إنّ معاوية قال ليزيد: ... شهدت رسول‌الله ﷺ يوماً قلّم أظفاره و أخذ من شعره، فجمعتُ ذلك، فإذا متّ فاحش به فمي و أنفي» و «إنّ معاوية قال في مرضه الذي مات فيه: كنت أُوَضّىء رسول‌الله ﷺ، فقال لي: ألا أكسوك قميصاً؟ قلت: بلى، بأبي أنت
←

### ۱۳. تبرک عمر بن عبدالعزیز به موهای پیامبر اکرم ﷺ

عمر بن عبدالعزیز ـ یکی از خلفای بنی‌امیه ـ هنگام مرگ تار مو و ناخن پیامبر اکرم ﷺ را خواسته و وصیت می‌کند تا آن‌ها را همراه او دفن کنند.[۱]

### ۱۴. تبرک محمد بن منکدر تابعی به قبر رسول‌الله ﷺ

محمد بن منکدر[۲] یکی دیگر از کسانی است که با گذاشتن صورت خود بر روی قبر شریف رسول گرامی اسلام ﷺ، به قبر آن حضرت تبرک جسته و از آن حضرت طلب شفا نموده است.

وی که دچار لکنت زبان بود، هنگامی که در جمع دوستان خود زبانش بند می‌آمد،

---

← وأمّي. فنزع قميصاً كان عيله و كسانيه، فلبسته لبسة ثمّ رفعته و قلّم أظفاره، فأخذت القُلامة، فجعلتها في قارورة، فإذا متّ فاجعلوا قميص رسول‌الله ﷺ يلي جلدي و قطعوا تلك القُلامة و اسحقوها و اجعلوها في عيني، فعسى الله أن يرحمني ببركتها». محمد بن جرير طبری، تاريخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۳، ص ۲۶۴، حوادث ۶۰ هجری قمری؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۲، ص ۵۲۴، حوادث ۶۰ هجری قمری، ذکر وفاة معاوية؛ ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الكبير: ج ۶۲، ص ۱۵۶، ۱۵۷ و ۱۵۸، شرح حال معاوية، ش ۷۶۶۲؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۰، شرح حال معاوية، ش ۲۵ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴، ص ۳۱۲ و ۳۱۶، حوادث و وفیات ۴۱ ـ ۶۰ هجری قمری، شرح حال معاویه و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۱۳۴، ۱۴۴ و ۱۴۶، حوادث ۶۰ هجری قمری، شرح حال معاویه.

۱. «أوصى عمر بن عبدالعزيز عند الموت، فدعا بشَعر من شعر النّبيّ ﷺ و أظفار من أظفاره، فقال: اجعلوه في كفني». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۱۴۳، شرح حال عمر بن عبدالعزيز، ش ۴۸.

۲. ذهبی سلفی وی را با القابی همچون: امام، حافظ، قدوة و شیخ‌الإسلام معرفی کرده و می‌گوید: وی در حدود سال‌های ۳۰ هجری قمری به دنیا آمده است و از سلمان، ابورافع، اسماء بنت عمیس، ابوقتادة، عائشه، ابوهریره، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، انس بن مالك، ابوایوب انصاری و ابوامامة روایت نقل کرده است. وی حدود ۲۰۰ روایت در کتب اهل سنت دارد و تمامی صاحبان صحاح و سنن ششگانه از وی روایت نقل کرده‌اند. ابن‌معین و ابوحاتم او را توثیق کرده‌اند. بنا به گفته ذهبی وی مستجاب الدعوه نیز بود. محمد بن منکدر در سال ۱۳۱ هجری قمری از دنیا رفته است. سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۳۵۳ ـ ۳۶۱، شرح حال محمد بن منکدر، ش ۱۶۳ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۸، ص ۲۵۳ ـ ۲۵۸، حوادث و وفیات ۱۲۱ ـ ۱۴۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن منکدر.

از جای خود بلند می‌شد و کنار قبر پیامبر ﷺ می‌آمد و گونه‌هایش را روی قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌گذاشت و از آن حضرت طلب شفای لکنت زبانش را می‌کرد و برمی‌گشت. روزی بر اثر همین رفتار، مورد اعتراض دوستانش قرار گرفت ولی در جواب گفت: هنگامی که مشکلی پیش می‌آید از قبر نبی مکرم اسلام ﷺ طلب شفا و یاری می‌کنم.[۱]

### ۱۵. تبرک عبیدة بن عمرو و محمد بن سیرین تابعی به موهای پیامبراکرم ﷺ

هنگامی که به عَبیدة بن عمرو سلمانی تابعی می‌گویند: چند تار موی پیامبر اکرم ﷺ از طریق انس به ما رسیده است، وی با آرزوی داشتن یک تار موی آن حضرت می‌گوید: یک تار موی رسول گرامی اسلام ﷺ از تمامی طلاها و نقره‌های روی کره زمین باارزشتر است.[۲]

محمد بن سیرین تابعی نیز آرزوی داشتن یک تار موی پیامبر اکرم ﷺ را کرده و می‌گوید: ارزش یک تار موی پیامبر اکرم ﷺ از تمام دنیا و آنچه در آن است، بهتر و بیشتر است.[۳]

---

۱. «كان محمد بن المنكدر يجلس مع أصحابه و كان يصيبه صمات، فكان يقوم كما هو حتّى يضع خدّه على قبر النّبيّ ﷺ، ثمّ يرجع، فعوتب في ذلك، فقال: إنّه تصيبني خطرة، فإذا وجدت ذلك استغثت بقبر النّبيّ ﷺ و كان يأتي موضعاً من المسجد يتمرغ فيه و يضطجع، فقيل له في ذلك، فقال: إنّي رأيت النّبيّ ﷺ في هذا الموضع» يعني في النوم. ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۵۹، ص ۱۲، شرح حال محمد بن منکدر، ش ۷۱۵۵ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۳۵۸ ـ ۳۵۹، شرح حال محمد بن منکدر، ش ۱۶۳ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۸، ص ۲۵۶، حوادث و وفيات ۱۲۱ ـ ۱۴۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن منکدر.

۲. «قلتُ (محمد) لعبيدة: إنّ عندنا من شعر رسول‌الله ﷺ شيئاً من قِبَل أنس بن مالك. فقال: لأن يكون عندي منه شعرةٌ أحبُّ إليّ من كلّ صفراء و بيضاء على ظهر الأرض». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۲، شرح حال عبيدة بن عمرو سلمانی، ش ۹.

۳. «قال ابن‌سيرين: لأن يكون عندي منه شعرة أحبّ إليّ من الدنيا و ما فيها». بيهقی شافعی، السنن الكبری: ج ۱۰، ص ۲۱۲، كتاب النكاح، جماع أبواب ما خصّ به رسول‌الله ﷺ دون غيره، باب قسم شعره بين أصحابه، ذيل ح ۱۳۶۹۶.

### انتقاد ذهبی از ابن‌تیمیّه

ذهبی سلفی با اظهار خوشحالی از گفتار عبیدة بن عمرو، تفکر و اندیشه وی را معیار و ملاک محبت و دوستی پیامبر اکرم ﷺ دانسته و با انتقاد از مواضع ابن‌تیمیّه می‌نویسد: انسانی که رسول‌الله ﷺ را دوست داشته باشد، یک تار موی آن حضرت را به تمامی طلاها و نقره‌های کره زمین ترجیح می‌دهد. وقتی عبیدة بن عمرو پنجاه سال پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ چنین سخن گفته و برای یک تار موی آن حضرت این مقدار ارزش قائل شده است، پس ارزش یک تار موی پیامبر اکرم ﷺ در دوران ما و پس از هشتصد سال از رحلت آن حضرت، چقدر است؟ اگر انسان ثروتمندی در زمان ما بخش اعظم اموال و دارایی‌های خود را برای به دست آوردن یک تار موی آن حضرت یا بندکفش ایشان یا تکه‌ای از ناخن پیامبر اکرم ﷺ یا بخشی از ظرفی که آن حضرت در آن آب نوشیده‌اند، بپردازد، به هیچ وجه مسرف و دیوانه محسوب نمی‌شود. انسان مسلمان باید برای زیارت مسجد نبوی و قبر شریف آن حضرت و بوسیدن حجرالاسود و گذاشتن لب‌های خود بر بوسه‌گاه پیامبر اکرم ﷺ و تبرک به آن‌ها، تمامی دارایی خود را هزینه کند.[1]

وی در جای دیگر با استناد به روایات ذکر شده، موهای سر پیامبر اکرم ﷺ را پس

---

۱. «قلت: هذا القول من عبيدة هو معيار كمال الحبّ و هو أن يُؤثر شعرة نبويّة على كلّ ذهب و فضّة بأيدي الناس و مثل هذا يقوله هذا الإمام بعد النّبيّ ﷺ بخمسين سنة، فما الذي نقوله نحن في وقتنا لو وجدنا بعضَ شعره بإسناد ثابت، أو شِسْعَ نعلٍ كان له، أو قُلامة ظُفرٍ، أو شَقَفةً من إناءٍ شرب فيه، فلو بذل الغنيُ مُعظَمَ أمواله في تحصيل شيء من ذلك عنده، أكنتَ تَعدُّه مُبذّراً أو سفيهاً؟ كلّا، فابذُل مالَك في زورة مسجده الذي بنى فيه بيده والسلام عليه عند حجرته في بلده و التذّ بالنظر إلى أُحُده و أحِبَّه، فقد كان نبيّك يحبّه و تَمَلأ بالحلول في روضته ومقعده، فلن تكون مؤمناً حتّى يكون هذا السيد أحبّ إليك من نفسك و ولدك و أموالك و الناس كلّهم وقَبِّل حجراً مكرَّماً نزل من الجنة و ضَعْ فَمَكَ لاثماً مكاناً قَبَّلَه سيّد البشر بيقين، فهَنّأك الله بما أعطاك، فما فوق ذلك مفخر و لو ظفرنا بالمِحجَن الذي أشار به الرسول ﷺ إلى الحجر ثمّ قَبَّلَ محجنه، لَحَقٌّ لنا أن نزدحم على ذلك المحجن بالتقبيل و التبجيل و نحن ندري بالضرورة أنّ تقبيل الحجر أرفع و أفضل من تقبيل محجنه و نعله». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۲، شرح حال عبيدة بن عمرو سلمانی، ش ۹.

از تراشیده شدن، پاک دانسته و آروزی توفیق بوسیدن موهای آن حضرت را می‌کند.[۱]

مطابق روایات نقل شده در کتب اهل سنت، خالد بن ولید یکی از صحابه پیامبر اکرم ﷺ چند تار موی رسول‌الله ﷺ را به همراه داشته و با تبرک جستن به آن‌ها، پیروزی‌هایش در جنگ‌ها را مدیون همان چند تار موی رسول گرامی اسلام ﷺ می‌داند.[۲]

### ۱۶. تبرک احمد بن حنبل به موهای پیامبر اکرم ﷺ

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیان، تار مویی از پیامبر اکرم ﷺ را به همراه داشت و به آن تبرک می‌جست. وی حتی در لحظاتی که زیر شکنجه معتصم ـ خلیفه وقت مسلمانان ـ قرار داشت، آن تار موی پیامبر اکرم ﷺ را در مشت خود داشت.[۳]

هنگامی که احمد بن حنبل در زندان بود، یکی از فرزندان فضل بن ربیع سه تار مو از موهای پیامبر اکرم ﷺ را به احمد بن حنبل داد. او نیز وصیت کرد تا پس از مرگ، آن سه تار مو را روی چشم‌ها و زبانش بگذارند. فرزندان احمد بن حنبل نیز به سفارش پدر عمل کردند.[۴]

---

۱. «يتعيّن على كلّ مسلم القطع بطهارة ذلك و قد ثبت أنّه ﷺ لمّا حلق رأسه فرّق شعره المُطهّر على أصحابه إكراماً لهم بذلك، فوالهفي على تقبيل شعرة منها». همان، ج ۱۳، ص ۵۴۶ـ۵۴۷، شرح حال محمد بن احمد بن نصر ترمذی، ش ۲۷۶.

۲. «أنّ خالد بن الوليد فقد قلنسوة له يوم اليرموك، فقال: اطلبوها. فلم يجدوها. فقال: اطلبوها. فوجدوها، فإذا هي قلنسوة خلقة، فقال خالد: اعتمر رسول‌الله ﷺ، فحلق رأسه، فابتدر الناس جوانب شعره، فسبقتهم إلى ناصيته، فجعلتها في هذه القلنسوة، فلم أشهد قتالاً و هي معي إلّا رُزقتُ النصر». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۴، ص ۱۰۴، شرح حال و روایات خالد بن ولید، ح ۳۸۰۴؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۳۳۸ـ۳۳۹، کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب خالد بن الوليد، ح ۸۹۷/۵۲۹۹؛ ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۷۴، شرح حال خالد بن ولید، ش ۷۸؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۷، ص ۱۲۷، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب خالد بن الوليد، شرح حدیث ۳۷۵۷ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۹، ص ۳۴۹، کتاب المناقب، باب ما جاء في خالد بن الوليد.

۳. «أنّ المعتصم نظر عند ضربه إياه إلى شيء مصرور في كُمّه، فقال: أي شيء هذا؟ قال: شعر من شعر النّبيّ ﷺ». همان، ج ۱۱، ص ۲۵۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۴. «أعطى بعضُ ولد الفضل بن الربيع أباعبدالله و هو في الحبس ثلاث شعرات، فقال: هذه من شَعر النّبيّ ﷺ، ←

عبدالله فرزند احمد بن حنبل می‌گوید: پدرم تار مویی از موهای پیامبر اکرم ﷺ را برمی‌داشت و روی لبانش می‌گذاشت و آن را می‌بوسید. پدرم آن تار مو را روی چشمانش می‌گذاشت و گاهی مواقع آن را درون آب فرو می‌برد و از آبی که مو را در آن فرو برده بود، برای شفای بیماری‌ها استفاده می‌کرد.[1]

### ۱۷. تبرک بخاری به موهای پیامبر اکرم ﷺ

محمد بن اسماعیل بخاری نیز تار مویی از پیامبر اکرم ﷺ را برای تبرک و طلب خیر از آن، همیشه به همراه خود داشت.

محمد وراق می‌گوید: بخاری در فِرَبر به حمام رفت. من در ورودی حمام ماندم و از لباس‌های او محافظت می‌کردم. هنگامی که از حمام بیرون آمد، لباسش را به او دادم و پس از پوشیدن لباس، کفش‌هایش را به او دادم. بخاری کفش‌ها را از من گرفت و خطاب به من گفت: چیزی را لمس و مسح کردی که تار مویی از پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار داشت. از او پرسیدم: موی پیامبر ﷺ در کدام قسمت کفش قرار داشت؟

بخاری پاسخ نداد ولی فکر می‌کنم موی پیامبر اکرم ﷺ را در ساق کفش قرار داده بود.[2]

### ۱۸. تبرک احمد بن حنبل و بخاری به کاسه‌های پیامبر ﷺ

عبدالله فرزند احمد بن حنبل می‌گوید: پدرم کاسه‌ای را که پیامبر اکرم ﷺ در آن غذا خورده بودند، در آب فرو برد و در همان کاسه آب نوشید. پدرم از آب زمزم نیز

---

← فأوصى أبوعبدالله عند موته أن يُجعل على كلّ عين شعرةٌ و شعرةٌ على لسانه، ففُعل ذلك به عند موته». همان، ص ۳۳۷، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۱. «قال عبدالله بن أحمد: رأيت أبي يأخذ شعرة من شعر النّبيّ ﷺ، فيضعها على فيه يقبّلها و أحسب أنّي رأيته يضعها على عينه و يغمسها في الماء و يشربه يستشفي به». همان، ص ۲۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. «قال محمد الوراق: دخل أبوعبدالله بفربر الحمام و كنت أنا في مَسْلَح الحمّام أتعاهد عليه ثيابه، فلمّا خرج ناولتُه ثيابَه، فلبسها، ثمّ ناولتُه الخُفّ، فقال: مسِستَ شيئاً فيه شَعر النّبيّ ﷺ، فقلت: في أيّ موضع هو من الخفّ؟ فلم يخبرني، فتوهمت أنّه في ساقه بين الظهارة و البطانة». همان، ج ۱۲، ص ۴۵۳، شرح حال بخاری، ش ۱۷۱.

می‌نوشید و به وسیله آن استشفاء می‌کرد و از آب زمزم به دست‌ها و صورتش می‌مالید.[۱]

ذهبی سلفی پس از نقل تبرک احمد بن حنبل به مو و کاسه پیامبر اکرم ﷺ در مقابل ابن‌تیمیّه و کسانی که منکر این امور هستند، موضع‌گیری کرده و آنان را خارجی و مبتدع معرفی کرده و می‌نویسد: «أین المتنطع المنکر علی أحمد و قد ثبت أنّ عبدالله سأل أباه عمّن یلمَس رُمّانة منبر النّبیّ ﷺ و یمَسّ الحجرة النبویّة، فقال: لا أری بذلك بأساً، أعاذنا الله و إیاکم من رأي الخوارج و من البدع».[۲]

محمد بن اسماعیل بخاری نیز می‌گوید: ظرفی راکه پیامبر اکرم ﷺ از آن آب نوشیده بودند، در بصره دیدم و از آن آب نوشیدم. این ظرف جزء میراث نضر بن انس بود و به قیمت هشتصد هزار (دینار یا درهم) خریداری شده بود.[۳]

### ۱۹. تبرک به چوب‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ روی آن غسل داده شده‌اند

یحیی بن معین یکی از علمای رجال اهل سنت در سال ۲۳۳ هجری قمری در مدینه از دنیا رفته است. محمد بن یوسف بخاری می‌گوید: هنگامی که یحیی بن معین در مدینه از دنیا رفت، بنی‌هاشم پس از اطلاع از درگذشت یحیی بن معین تصمیم گرفتند وی را (به عنوان تبرک) بر روی چوب‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ روی آن‌ها غسل داده شده بود، غسل بدهند. برخی از این عمل کراهت داشتند اما بنی‌هاشم قرابت و نزدیکی خود به پیامبر اکرم ﷺ را یادآوری کرده و گفتند: یحیی بن معین صلاحیت داردکه بر روی همان چوب‌ها غسل داده شود لذا او را روی همان چوب‌ها غسل داده و دفن کردند.[۴]

---

۱. «رأیته أخذ قصعة النّبیّ ﷺ، فغسلها في حُبّ الماء، ثمّ شرب فیها و رأیته یشرب من ماء زمزم یستشفي به ویمسح به یدیه و وجهه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۱۲، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۲. همان.

۳. «قال أبوعبدالله البخاري: رأیت هذا القدح بالبصرة و شربت منه و کان اشتري من میراث النضر بن أنس بثمانمائة ألف». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ج ۱۰، ص ۱۰۳، کتاب الأشربة، باب الشرب من قدح النّبيّ ﷺ و آنیته، شرح حدیث ۵۶۳۸.

۴. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۹۰، شرح حال یحیی بن معین، ش ۲۸.

**۲۰. تبرک فاکهانی (متوفای ۷۳۱) به کفش منسوب به پیامبر اکرم ﷺ**

عبدالله بن محمد انصاری[۱] محدث[۲] می‌گوید: به همراه استادم تاج‌الدین فاکهانی[۳] به دمشق مسافرت کردیم. پس از رسیدن به دمشق، همراه استادم فاکهانی به زیارت کفش منسوب به پیامبر اکرم ﷺ که در دارالحدیث اشرفیه دمشق قرار داشت، رفتیم. هنگامی که چشمش به کفش مبارک پیامبر اکرم ﷺ افتاد، عمامه خود را از سر برداشت و شروع به بوسیدن کفش کرد. در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، کفش را به صورتش مالید و این اشعار را سرود:

**فلو قیل للمجنون: لیلی و وصلَها — تریدُ أم الدنیا و ما في طوایاها**

**لقال: غبارٌ من تراب نعالها — أحبُّ إلی نفسي و أشفی لبلواها**

اگر از مجنون پرسیده شود: وصال لیلی را می‌خواهی یا دنیا و آنچه در آن قرار دارد؟ در جواب خواهد گفت: غبار خاک کفش لیلی از دنیا و آنچه در آن است، برایم محبوب‌تر است.[۴]

**۲۱. تبرک به سریر و تخت پیامبر اکرم ﷺ**

عائشه می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه مهاجرت کردند و در خانه ابوایوب انصاری ساکن شدند، از ابوایوب پرسیدند: آیا در منزل تخت ندارید؟

---

۱. جمال‌الدین عبدالله بن محمد انصاری، متوفای ۲۶ شعبان ۷۸۳ هجری. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. عنوان محدث به کسی گفته می‌شود که به علل و نقایص حدیث آشنا باشد. اسامی راویان و حال آنان را بداند و از متون روایی مقدار قابل توجهی حدیث حفظ باشد. عنوان محدث مرتبه‌ای از عنوان حافظ پایین‌تر است.

۳. تاج‌الدین عمر بن علی بن سالم بن صدقه فاکهانی مالکی، فقیهی است که در علم حدیث، اصول و علوم عربی و ادبیات نیز تبحر داشته است. در سال ۶۵۴ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۷۳۱ هجری قمری از دنیا رفته است. «التحفة المختارة في الرد علی منکر الزیارة» یکی از کتاب‌های وی می‌باشد. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۷، ص ۲۹۹.

۴. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۷، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ و کیفیتها. به نقل از الدیباج المذهّب: ص ۱۸۷.

ابوایوب عرض کرد: نه یا رسول‌الله.

خبر مطالبه تخت توسط پیامبر اکرم ﷺ به اسعد بن زراره رسید. او تختی را برای پیامبر اکرم ﷺ فرستاد. پیامبر ﷺ تا زمانی که در منزل ابوایوب ساکن بود، بـر روی همان تخت می‌خوابید و هنگامی که به خانه من آمد آن تخت را نیز به همراه خودش آورد و به من بخشید. پیامبر اکرم ﷺ تا زمان رحلت بر روی همان تخت می‌خوابید و پس از رحلت نیز بر روی همان تخت غسل داده شد.

عائشه می‌گوید: مردم آن تخت را از ما می‌گرفتند و اموات خود را (بـه خـاطر تـبرک) روی همین تخت تشییع می‌کردند. ابوبکر و عمر نیز بر روی همین تخت تشییع شدند.

تخت پیامبر اکرم ﷺ که جزء میراث عایشه شده بود، توسط عبدالله بـن اسـحاق یکی از دوست‌داران معاویه ۴۰۰۰ درهم خریداری شد.[۱]

### ۲۲. تبرک به چاه آب

غزالی در بحث آداب زیارت پیامبر اکرم ﷺ می‌نویسد: زائر باید به‌کنار چاه اریس که نزدیک مسجد است بیاید و از آن وضو بگیرد و از آب آن بنوشد زیرا پیامبر اکرم ﷺ آب دهان خود را به این چاه انداخته است. زائر باید به زیارت تمامی مشاهد و مساجد مدینه که سی موضع است و ساکنان شهر آن‌ها را می‌شناسند، بـرود و اگـر قـادر بـه زیارت تمامی مشاهد و مساجد نیست، هر مقدار از این مکان‌های مقدس را که مقدور است، زیارت کند. زائر همچنین باید به زیارت چـاه‌هایی کـه پـیامبر اکـرم ﷺ از آن چاه‌ها وضو گرفته است، یا دست‌های خود را با آب آن‌هـا شسـته و یـا از آب آن‌هـا نوشیده است، برود و از آب آن چاه‌ها به عنوان تبرک و برای درمان مریضی‌اش بنوشد.[۲]

---

۱. «.. فطلبه الناس منّا یحملون علیه موتاهم، فحمل علیه أبوبکر و عمر و الناس یطلبون برکته... لایختلفون أنّ سریر النّبیّ ﷺ إشتری ألواحه عبدالله بن اسحاق الإسحاقي من موالی معاویة، إشـتری ألواحـه بأربـعة آلاف درهم». حماد بن زید بغدادی، ترکة النّبیّ ﷺ: ص ۱۰۴.

۲. «و کذلك یقصد الآبار التي کان رسول‌الله ﷺ یتوضأ منها و یغتسل و یشرب منها و هي سبع آبار، طلباً للشفاء و تبرکاً به ﷺ». غزالی، إحیاء علوم الدین: ج ۱، ص ۲۶۰.

### ۲۳. تبرک به خاک مدینه

خاک مدینه منوره نیز به دلیل حضور و زندگی پیامبر اکـرم ﷺ و دفـن شـدن آن حضرت در این شهر، مورد توجه و احترام مسلمانان و صحابه بوده است. روایـات متعددی نیز درباره اهمیت و خواص خاک مدینه درکتب روائی مـوجود مـی‌باشد. مطابق مفاد برخی از این روایات، خاک مدینه موجب از بین رفـتن جـذام و رهـایی مبتلایان به این بیماری می‌باشد و در بعضی روایات، خاک مدینه شـفابخش تـمامی بیماری‌ها خصوصا سردرد معرفی شده است.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از جنگ تبوک برمی‌گشت، عده‌ای از مسلمانان مدینه بـه استقبال آن حضرت شتافتند. استقبال این عده از پیامبر اکرم ﷺ باعث بلند شدن گرد و خاک و غبارآلود شدن هوا گردید. برخی ازکسانی که به همراه پیامبر اکرم ﷺ از جنگ برمی‌گشتند، به خاطر گرد و خاک، بینی خود را با پارچه پوشاندند اما پیامبر اکرم ﷺ پوششی راکه روی صوت مبارکشان بود، برداشت و فرمود: غبار مدینه بیماری جذام را از بین می‌برد.[۱]

---

۱. «عن سعد: لمّا رجع النّبيّ ﷺ من تبوك، تلقّاه رجال من المخلفين، فأثاروا غباراً، فخمر أو غطى بعض من كان معه أنفه، فأزال رسول‌الله ﷺ اللثام عن وجهه و قال: أما علمتم أنّ عجوة المدينة شفاء من السمّ و غبارها شفاء من الجذام». مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۴، ص ۵۱۶، شرح حديث «غبار المدينة شفاء من الجذام»، ش ۵۷۵۳ و فی رواية: «و الذي نفسي بيده! إنّ في غبارها شفاء من كلّ داء». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱۰، ص ۳۳۰ و «عن أبي‌عامر مرفوعاً: و الذي نفسي بيده! إنّ تربتها لمؤمنة و إنّها شفاء من الجذام». مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۴، ص ۵۱۶، شرح حديث «غبار المدينة شفاء من الجذام»، ش ۵۷۵۳و صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱۰، ص ۳۳۰ و «عن ثابت بن قيس بن شـماس: غـبار المدينة شفاء من الجذام». سيوطی شافعی، الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير: ج ۲، ص ۱۹۷، حرف الغين، ح ۵۷۵۳؛ مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۵۷۵۳ و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۲، ص ۲۳۶، فضائل المدينة و ما حولها، ح ۳۴۸۲۸ و «عن أبي‌بكر بن محمد بن سلام: غبار المدينة يبرىء من الجذام». سيوطی شافعی، الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير: ج ۲، ص ۱۹۷، حرف الغين، ح ۵۷۵۴؛ مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع

←

سمهودی پس از نقل احادیث مربوط به تبرک و استشفاء به خاک مدینه مـنوره، می‌نویسد: کسانی که به بیماری جذام گرفتار شده و از ناحیه این بیماری ضررهای زیادی را متحمل شده بودند، به تپه سفیدی که در مسیر قبا قرار داشت، می‌رفتند و بدن خود را به عنوان تبرک به خاک آن منطقه می‌ساییدند و بیماری خود را مداوا می‌کردند.[۱]

مسلمانان و صحابه نیز به تبعیت و پیروی از همین روایـات بـرای خـاک مـدینه احترام و ارزش خاصی قائل بودند و به آن تبرک جسته و برای مداوای بیماری‌ها از آن استفاده می‌کردند.

مناوی به نقل از ابن‌جماعه می‌نویسد: ابن‌مرحل در سال ۷۷۱ هجری قـمری بـه حج رفت. وی پس از انجام اعمال حج به مدینه منوره برگشت. در مدینه از یکی از محدثین شنید که می‌گفت: شخصی گرفتار بیماری شده بود و در قسمتی از بدن او سفیدی پیدا شده بود. شخص بیمار به بقیع می‌رفت و بدن خودش را به خاک آن‌جا می‌مالید. به برکت خاک و غبار بقیع، بیماری او خوب شد و سفیدی بدنش از بین رفت.

ابن‌مرحل که از این سخنان تعجب کرده بود و آن را باور نمی‌کرد، به بـدنش نگـاه کـرد و در دستش سفیدی به اندازه یک درهم پیدا کرد. به سمت بقیع حرکت کـرد و مـقداری از خاک بقیع را برداشت و روی سفیدی دستش کشید. بلافاصله سفیدی دستش از بین رفت.[۲]

---

← الصغیر من أحادیث البشیر النذیر: ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۵۷۵۴ و متقی هندی، کنز العمال فـي سـنن الأقـوال والأفعال: ج ۱۲، ص ۲۳۶، فضائل المدینة و ما حولها، ح ۳۴۸۲۹ و «عن ابراهـیم: غـبار المـدینة یـطفیء الجذام». سیوطی شافعی، الجامع الصغیر في أحادیث البشیر النذیر: ج ۲، ص ۱۹۷، حرف الغین، ح ۵۷۵۵؛ مناوی شافعی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر: ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۵۷۵۵ و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۲، ص ۲۳۶، فضائل المدینة و ما حولها، ح ۳۴۸۳۰.

۱. «و قد رأینا من استشفی بغبارها من الجذام و کان قد أضر به کثیراً، فصار یخرج إلی الکومة البـیضاء بـبطحان بطریق قباء و یتمرّغ بها و یتخذها منها في مرقده، فنفعه ذلك جداً». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۱، ص ۶۸، الفصل السادس في الاستشفاء بترابها و بتمرها و ما جاء فیه.

۲. «قال ابن‌جماعة: لمّا حجّ ابن‌المرحل المقدس سنة أحد و سبعین و سبعمائة و رجع إلی المدینة سمع شیخاً من المحدثین یقول: کان في جسد بعض الناس بیاض، فکان یخرج إلی البقیع عریاناً و في السحر و یـعود، فـبرأ ←

## تبرک به صالحان (انبیا، صحابه، تابعین و علما)

وهابیان هر گونه تبرک به صالحان (انبیا، صحابه، تابیعن و علما) را با ادعای وجود نداشتن چنین تبرک‌هایی در بین صحابه و تابعین، حرام می‌دانند و مسلمانان را به خاطر تبرک به صالحان مشرک می‌خوانند.

برای اثبات دروغگویی وهابیان و روشن شدن کذب ادعاهایشان، مواردی از این گونه تبرک‌ها را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

### أ) تبرک به صالحان در حال حیات

با مراجعه به تاریخ و مطالعه آن به موارد بی‌شماری از تبرک مسلمانان به صالحان در حال حیاتشان برخورد می‌کنیم که نشان از سیره مستمره مسلمانان در طول تاریخ دارد. ما نیز چند مورد از این گونه تبرک‌ها را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

#### ۱. تبرک صحابه به محمد بن طلحة صحابی (متوفای ۳۶ هـ.ق)

محمد بن طلحه در زمان رسول خدا ﷺ به دنیا آمده است و در جنگ جمل در سپاه عایشه کشته شده است و جزء ناکثین و خارجین بر امام وقت محسوب می‌شود.

حاکم نیشابوری شافعی در شرح حال او می‌نویسد: محمد بن طلحه یکی از زهاد و عبّاد بوده و اولین کسی است که ملقب به سجاد شده است. اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به او تبرک می‌جستند و از او می‌خواستند برایشان دعا کند.[۱]

---

← بذلك الغبار، فكأنّ ابن‌المرحل حصل في نفسه شيء، فنظر في يده، فوجد فيها قدر الدرهم، فأقبل علـى الله بالدعاء و التضرع و خرج إلى البقيع و أخذ من رمل الروضة و دلك به ذلك البياض، فذهب». مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۴، ص ۵۱۶، شرح حديث «غبار المدينة شفاء من الجذام»، ش ۵۷۵۳.

۱. «و كان أصحاب رسول‌الله ﷺ يتبركون به و بدعائه». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۴۲۲، كتاب معرفة الصحابة، ذكر مناقب محمد بن طلحة بن عبيدالله.

### ۲. تبرک به یزید بن سیاه اسواری

یزید بن سیاه اسواری پس از کشتن حبیش بن دلجه فرمانده سپاه عبدالملک بـن مروان، در حالی که لباس سفید بر تن داشت و سوار بر اسب سفید بود، وارد مـدینه شد اما به محض ورود او به مدینه، بر اثر تبرک و دست‌کشیدن مردم و پاشیدن عطر و گل بر سر او، رنگ لباس و اسب او تیره شد.[۱]

### ۳. تبرک به پیراهن امام سجاد علیه‌السلام

کمیت بن زید اسدی کوفی شاعر معروف عرب، خدمت امام سجاد علیه‌السلام رسـید و عرض‌کرد: اشعاری را در مدح شما سروده‌ام و امیدوارم این اشعار باعث خوشحالی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و نجات من در روز قیامت باشد.

امام سجاد علیه‌السلام تمامی اهالی منزل، غلامان و خادمان خود را جـمع کـرد و کـمیت اشعاری راکه سروده بود، خواند. پس از پایان اشعار کمیت، امام سجاد علیه‌السلام چهارصد هزار (۴۰۰۰۰۰) درهم به عنوان پاداش به‌کمیت داد و فرمود: ما از دادن اجر و پاداش اشعار تو عاجزیم اما مطمئنم خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عـاجز نـیستند و اجـر و پـاداش خوبی به تو خواهند داد.

کمیت از گرفتن درهم‌ها خودداری کرد و به امام سجاد علیه‌السلام عرض کرد: من برای مدح شما پول نمی‌گیرم و امیدوارم این اشعار وسیله نجات من در روز قیامت باشد اما اگر دوست دارید هدیه‌ای به من بدهید، لباسی راکه بر تن دارید بدهید تا به آن تبرک بجویم و باعث برکت زندگی من باشد.

---

۱. «و لمّا دخل يزيد بن سياه الأسواري قاتل حبيش بن دلجة إلى المدينة مع عباس بن سـهل كـان عـليه ثـياب بياض و هو راكب برذوناً أشهب، فما لبث أن اسودت ثيابه و دابّته ممّا يتمسح الناس به و من كثرة ما صبّوا عليه من الطيب و المسك». محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۳، ص ۴۲۴، حوادث ۶۵ هجری قمری؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۳، ص ۶۳، شرح حال حبیش بن دلجة، ش ۱۴۸۴ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۲۶۳، حوادث ۶۵ هجری قـمری، خلافة عبدالملك بن مروان.

امام سجاد ﷺ خواسته کمیت را پذیرفت و لباس خودش را از تن بیرون آورد و به کمیت داد و دستور داد جُبّه‌ای را هم که در آن نماز می‌خواندند، به کمیت بدهند و سپس در حق کمیت دعا کرد.[۱]

**۴. تبرک به سلیمان بن عبدالملک تابعی (متوفای ۹۹ ه.ق)**

سلیمان بن عبدالملک بن مروان بن حکم یکی از خلفای شاخه مروانی بنی‌امیه در سال ۵۴ هجری قمری در مدینه به دنیا آمده است و در روز شنبه نیمه جمادی الأخری سال ۹۶ هجری قمری پس از مرگ برادرش ولید بن عبدالملک به خلافت رسیده است و در دهم صفر سال ۹۹ هجری قمری پس از دو سال و هشت ماه خلافت، در چهل و پنج سالگی در دابق از نواحی قنسرین از دنیا رفته است و در همان‌جا به خاک سپرده شده است.

او به دلیل باز کردن زندان‌ها و آزاد کردن زندانی‌ها و برکناری عمال حجاج بن یوسف ثقفی و تغییر دادن سیره حجاج و به خلافت برگزیدن عمر بن عبدالعزیز به مفتاح الخیر (کلید خوبی) شهرت یافت.

---

۱. «أتی الکمیت بن زید إلی علي بن الحسین ﷺ، فقال له: إنّي مدحتکم بما أرجو أن یکون وسیلة عند رسول‌الله ﷺ یوم القیامة، فاسمعه. فوجّه علي بن الحسین ﷺ، فجمع أهله و موالیه، ثمّ أنشده... فلمّا فرغ منها قال له علي بن الحسین ﷺ: ثوابك نحن عاجزون عنه و لکن ما عجزنا عنه فإنّ الله و رسوله لن یعجزا عن مکافأتك و سقط له علی نفسه و أهله أربعمائة ألف درهم، فقال له: خذ هذه یا أباالمستهل، فاستعن بها علی سفرك. فقال: لو وصلتني بدانق لکان شرفاً و لکن علی مدحکم لاآخذ ثمناً و لا أجراً إلّا من أردت به وجهه والوسیلة عنده و لکن إن أحببتَ أن تحسن إليّ فادفع بعض ثیابك التي تلي جسدك أتبرّك به، فقام علي بن الحسین ﷺ، فنزع ثیابه، فدفعها کلّها إلیه و أمر بجبّة له کانت یصلّي فیها، فدُفعت إلیه، ثمّ قال: اللهم! إنّ الکمیت جاد في آل رسولك و ذريّة نبیّك بنفسه حین ضنّ الناس و أظهر ما کتمه غیره من الحق، فأمِته شهیداً و أحیه سعیداً و أرِه الجزاء عاجلاً و اجز له جزیل المثوبة آجلاً، فإنّا قد عجزنا عن مکافأته و أنت واسع کریم. قال الکمیت: فمازلت أتعرّف برکة دعائه». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵۳، ص ۱۸۰، شرح حال کمیت بن زید، ش ۵۹۴۵ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۳۸۸، شرح حال کمیت بن زید، ش ۱۷۷ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۸، ص ۲۱۲، حوادث و وفیات ۱۲۱ ـ ۱۴۰ هجری قمری، شرح حال کمیت بن زید.

مردم به دلیل اعمال و رفتار خوب سلیمان بن عبدالملک بـرای او احـترام قـائل بودند و به او تبرک می جستند.[1]

### ۵. تبرک به معروف کرخی (متوفای ۲۰۰ هجری)

ابومحفوظ معروف بن فیرزان کرخی[2] از عباد و زهاد عراق، در سال ۲۰۰ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است و در مقبره باب الدیر بغداد به خاک سپرده شده است.

مردم و عرفا در زمان حیات او به دیدن وی می‌رفتند و به او تبرک می جستند.[3]

### ۶. تبرک احمد بن حنبل به پیراهن شافعی

احمد بن حنبل پیراهن شافعی را شست و به خاطر تعظیم و احترام به علم، از آبی که پیراهن شافعی را در آن شسته بود، نوشید.[4]

---

۱. «کان الناس یتبرّکون به و یسمّونه مفتاح الخیر». ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۲، ص ۴۲۰، شرح حال سلیمان بن عبدالملک، ش ۲۷۹.

۲. پدر و مادر معروف کرخی نصرانی بودند. معروف کرخی به دستان مبارک امام رضـا ﷺ مسـلمان شـد. پـدر و مادر او نیز به برکت اسلام فرزندشان اسلام آوردند. احمد بن حنبل و سفیان بن عیینه معروف کرخی و روش وی را مدح کرده‌اند. ابن‌جوزی کتابی مستقل در مناقب و اخبار معروف کرخی نوشته است. درباره استجابت دعای او نیز قصه‌ها و داستان‌های زیادی نقل شده است. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء: ج ۸، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۸، شرح حال معروف کرخی، ش ۴۳۶؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بـغداد أو مـدینة السلام: ج ۱۳، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۸، شرح حال معروف کرخـی، ش ۷۱۷۷؛ ابـن‌جوزی، صـفة الصـفوة: ج ۱، ص ۵۲۵ ـ ۵۲۹، ذکر المصطفین من أهل بغداد، شرح حال معروف کرخی، ش ۲۶۰ و المـنتظم فـي تـاریخ الملوك و الأمم: ج ۶، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱، حوادث و وفیات ۲۰۰ هجری، شرح حال معروف کرخـی و ذهـبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۵، شرح حال معروف کرخی، ش ۱۱۱.

۳. «یتبرك بلقائه العارفون». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۱۹۹، شرح حال معروف کرخی، ش ۷۱۷۷ و «قصده الناس للتبرّك به». زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۲۶۹، شرح حـال معروف کرخی.

۴. «روینا عن الإمام أحمد أنّه غسل قمیصاً للشافعي و شرب الماء الذي غسله به». عینی حنفی، عـمدة القـاري شرح صحیح البخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، کتاب الحج، بیان مشروعیة تقبیل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حدیث ۱۸۹.

**۷. تبرک شافعی به پیراهن احمد بن حنبل**

ربیع بن سلیمان می‌گوید: شافعی به سمت مصر حرکت کرد و نامه‌ای را به من داد تا به احمد بن حنبل برسانم و جواب آن را برایش بیاورم.

ربیع بن سلیمان می‌گوید: وارد بغداد شدم. در نماز صبح احمد بن حنبل را ملاقات کردم. پس از اتمام نماز، نامه شافعی را به او دادم. احمد بن حنبل از من پرسید: آیا نامه را خوانده‌ای؟

گفتم: نه.

احمد بن حنبل نامه را باز کرد و آن را خواند. در حالی که نامه را می‌خواند، چشمانش پر از اشک شد. از محتوای نامه پرسیدم.

احمد بن حنبل جواب داد: شافعی نوشته است که پیامبر اکرم ﷺ را خواب دیده است. پیامبر ﷺ به او گفته است: نامه‌ای به احمد بن حنبل بنویس و سلام مرا بـه او برسان و بگو: آزمایش سختی در پیش است. از تو می‌خواهند که بگویی قرآن مخلوق خداست اما تو قبول نکن. اگر صبر کنی و قبول نکنی خداوند تو را تا روز قیامت شاخص قرار خواهد داد.

ربیع بن سلیمان می‌گوید: به احمد بن حنبل گفتم: خوش به حالت!

احمد بن حنبل یکی از لباس‌هایش را از تنش بیرون آورد و به من داد و جواب نامه را نیز گرفتم و راهی مصر شدم و نزد شافعی آمدم و جواب نامه را به او دادم.

شافعی از من پرسید: غیر از جواب نامه چیز دیگری نداد؟

گفتم: چرا پیراهنش را نیز به من داد.

شافعی گفت: پیراهن را مرطوب کن و مقداری از آب را بیاور تا به آن تبرک بجویم.[۱]

---

۱. «قال الربیع بن سلیمان: إنّ الشافعي خرج إلی مصر، فقال لي: یا ربیع! خذ کتابي هذا، فامض بـه و سـلّمه إلی أبي‌عبدالله و ائتني بالجواب. قال الربیع: فدخلت بغداد و معي الکتاب، فصادفت أحمد بن حـنبل فـي صـلاة ←

### ۸. تبرک سائل به درهم احمد بن حنبل

علی بن محمد بن بدر می‌گوید: روز جمعه در نماز شرکت کردم. ناگهان متوجه شدم احمد بن حنبل نیز در نزدیکی من قرار دارد. سائلی درخواست کمک کرد. احمد بن حنبل قطعه‌ای (بخشی از یک درهم) به او کمک کرد. پس از اتمام نماز، شخصی سراغ سائل رفت و از او خواهش کرد قطعه‌ای را که احمد بن حنبل به او داده بود، به او بدهد اما سائل قبول نکرد. آن مرد گفت: قطعه را به من بده و من در مقابل آن یک درهم به تو می‌دهم اما سائل باز هم قبول نکرد. آن مرد حاضر شده بود در مقابل قطعه احمد بن حنبل ۵۰ درهم به سائل بدهد اما سائل نپذیرفت و گفت: همان‌طور که تو انتظار برکت از این قطعه را داری، من نیز به برکت درهم احمد بن حنبل امیدوارم.[۱]

### ۹. تبرک به زنجیرهای پای یحیی بن زید بن علی

ابوالفرج اصفهانی در شرح حال یحیی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام نوه امام سجاد علیه‌السلام می‌نویسد: هنگامی که یحیی بن زید از زندان آزاد شد و زنجیرها را از پای او باز کردند، عده‌ای از ثروتمندان شیعه نزد کسی که زنجیرها را از پای یحیی بن زید باز کرده بود، رفتند و از او خواهش کردند زنجیرها را به آنان بفروشد.

---

← الصبح، فلمّا انفتل من المحراب سلّمت إليه الكتاب و قلت: هذا كتاب أخيك الشافعي من مصر. فقال لي أحمد: نظرتَ فيه؟ فقلت: لا. فكسر الختم و قرأ و تغرغرت عيناه. فقلت له: إيش فيه أباعبدالله؟ فقال: يذكر فيه أنّه رأى النّبيّ ﷺ في النوم، فقال له: اكتب إلى أبي‌عبدالله، فاقرأ عليه السلام و قل له: إنّك ستُمتحن و تُدعى إلى خلق القرآن، فلاتجبهم، فيرفع الله لك علماً إلى يوم القيامة. قال الربيع: فقلت له: البشارة يا أباعبدالله! فخلع أحد قميصه الذي يلي جلده، فأعطانيه، فأخذت الجواب و خرجت إلى مصر و سلّمتُه إلى الشافعي. فقال: إيش الذي أعطاك؟ فقلت: قميصه. فقال الشافعي: ليس نفجعك به و لكن بُلّه و ادفع إليّ الماء لأتبرّك به». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۲، ص ۳۶، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷.

۱. «فإنّي لأرجو من بركة هذه القطعة ما ترجوه أنت». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۵، ص ۳۱۵، شرح حال احمد بن حنبل، ۳۳۵ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۰، ص ۳۴۴، حوادث ۲۴۱ هجری قمری، شرح حال احمد بن حنبل، ورعه و تقشفه و زهده.

شیعیان برای به دست آوردن زنجیرها حاضر شده بودند بیست هزار درهم بپردازند.

شخصی که زنجیرها را در اختیار داشت از ترس این که مبادا حکومت از ارزش زنجیرها باخبر شود و آن‌ها را از او بگیرد، به شیعیان پیشنهاد داد بیست هزار درهم را جمع کرده و برای او بیاورند. پس از گرفتن بیست هزار درهم، زنجیرها را تکه تکه کرد و بین شیعیان تقسیم کرد. شیعیان دانه‌های زنجیر را به عنوان تبرک در انگشتران خود استفاده کردند.[۱]

**۱۰. تبرک به هندوانه‌ای که دست بشر بن حارث آن را لمس کرده بود**

سبکی شافعی به نقل از ابوعلی احمد بن محمد بن قاسم روذباری متوفای ۳۲۳ هجری قمری می‌نویسد: ده کنیز که هر کدام پسر جوانی با خود داشتند در یک‌جا جمع شده بودند. یکی از پسران جوان را برای خرید به بازار فرستادند. جوان پس از تاخیر زیاد در حالی که خنده می‌کرد و هندوانه‌ای را که در دست داشت، می‌چرخاند و می‌بویید، برگشت. کنیزان از تاخیر زیاد و خنده او عصبانی شده و او را سرزنش کردند. جوان برای آرام کردن آنان گفت: عوض تاخیر زیاد، چیز خوبی خریده‌ام. هنگامی که به بازار رفتم، بشر بن حارث را دیدم. بشر بن حارث دست خودش را روی این هندوانه گذاشت و آن را لمس کرد. من نیز منتظر ماندم و پس از رفتن بشر بن حارث برای تبرک جستن به هندوانه‌ای که دست بشر بن حارث آن را لمس کرده بود، هندوانه را به بیست درهم خریدم.

ابوعلی روذباری می‌گوید: همه کنیزان نیز هندوانه را از جوان گرفتند و آن را می‌بوسیدند و روی چشمان خود می‌گذاشتند.[۲]

---

۱. «لمّا أطلق یحیی بن زید و فكّ حدیده صار جماعة من میاسیر الشیعة إلی الحدّاد الذي فكّ قیده من رجله، فسألوه أن يبيعهم إيّاه و تنافسوا و تزايدوا حتّى بلغ عشرين ألف درهم، فخاف أن يشيع خبره، فيؤخذ منه المال، فقال لهم: اجمعوا ثمنه بينكم، فرضوا بذلك و أعطوه المال، فقطعه قطعة قطعة و قسمه بينهم، فاتخذوا منه فصوصاً للخواتيم يتبركون بها». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: ص ۱۰۵، شرح حال یحیی بن زید بن علی علیه‌السلام.

۲. «.. رأيت بشر بن الحارث وضع يده على هذه البطيخة، فلم أزل واقفاً حتّى اشتريتُها بعشرين درهماً أتبرك بموضع يده عليها، فأخذ كلّ واحد منهم البطّيخة و جعل يقبّلها و يضعها على عينيه». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الکبری: ج ۳، ص ۵۳، شرح حال احمد بن محمد بن قاسم، ش ۹۸.

### ۱۱. تبرک امیر قیروان به پیر زن

ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اغلب بن ابراهیم بن اغـلب تـمیمی در سـال ۲۶۱ هجری قمری به امارت قیروان رسید و در نهم ذی القعده سال ۲۸۹ هجری قمری از دنیا رفت و در صِقِلّیة به خاک سپرده شد.

ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: ابراهیم بن احمد امیر قیروان و مادرش به پیر زنی تبرک می‌جستند و از او درخواست می‌کردند برایشان دعاکند.[1]

### ۱۲. تبرک به یحیی بن مجاهد (متوفای ۳۶۶ ه.ق)

ابوبکر یحیی بن مجاهد فزاری اندلسی إلبیری، متوفای ۳۶۶ هجری قمری، یکی از زهاد و عابدان عصر خویش بود.

ذهبی سلفی وی را مجاب الدعوه دانسته و می‌نویسد: استجابت دعای وی تجربه شده و در موارد مختلف به اجابت رسیده بود.

ابن‌بشکوال می‌گوید: مردم به او تبرک می‌جستند و از او می‌خواستند بـرایشـان دعاکند.[2]

### ۱۳. تبرک به دَیبُلی شافعی (متوفای ۳۷۳ ه.ق)

ابوالعباس احمد بن محمد دَیبُلی شافعی در رمضان سال ۳۷۳ هجری قـمری در مصر از دنیا رفته است. قبر و مسجد او در مصر مشهور و معروف است.

اهل سنت می‌گویند: وی از راه خیاطی کسب روزی مـی‌کرد. شـخصی مـرتب،

---

۱. «و كانت أيضاً لها من الأمير منزلة و من والدته منزلة كبيرة و هي مـوصوفة عـندهم بـالصلاح، يـتبركون بـها ويسألونها الدعاء». ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۴، ص ۴۶۲، حوادث ۲۶۱ هجری قمری، ذكر ولاية ابراهيم بن أحمد إفريقية و ذهبی سلفی، تـاريخ الإسـلام و وفـيات المشـاهير و الأعـلام: ج ۲۱، ص ۹۵، حوادث و وفيات ۲۸۱ ـ ۲۹۰، شرح حال ابراهيم بن احمد، ش ۱۰۶.

۲. «زاهد عصره و ناسك مصره الذي به يتبرّكون و إلى دعائه يفزعون». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۲۴۴ ـ ۲۴۶، شرح حال يحيى بن مجاهد، ش ۱۷۱.

دارای زبانی پاک و قلبی سالم بود. بیشتر روزها روزه می‌گرفت. نمازهایش را به جماعت می‌خواند. باکتاب «الربیع» و کتاب «الأم» شافعی مأنوس بود و گاهی مواقع از طریق مکاشفه از حوادث و اخبار آینده خبر می‌داد.

ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: موافق و مخالف او را قبول داشته و اهل مِلَل و مذاهب مختلف به دعای او تبرک می‌جستند.[1]

### ۱۴. تبرک به قَوّاس (متوفای ۳۸۵ ه.ق)

ابوالفتح یوسف بن عمر بن مسرور بغدادی معروف به قواس در اول ذی الحجه سال ۳۰۰ هجری قمری به دنیا آمده است و در ربیع‌الآخر سال ۳۸۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته و در مقبره باب حرب، کنار قبر احمد بن حنبل به خاک سپرده شده است.

خطیب بغدادی شافعی و ذهبی سلفی قواس را با القابی همچون: «امام»، «قدوه»، «محدث»، «ثقه»، «زاهد» و «صادق» معرفی کرده و او را مجاب الدعوه نیز دانسته‌اند.[2]

ابوالحسن دارقطنی یکی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: ما به قواس در حالی که هنوز بچه بود، تبرک می‌جستیم.[3]

### ۱۵. تبرک به ابن‌مسرور (متوفای ۴۴۸ ه.ق)

ابوحفص عُمر بن احمد بن عمر بن محمد بن مسرور فامی ماوردی نیشابوری در

---

۱. «وکان مقبولاً عند الموافق و المخالف، حتّی کان أهل الملل یتبرکون بدعائه». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۲۶، ص ۵۳۴، حوادث و وفیات ۳۵۱ ـ ۳۸۰، شرح حال احمد بن محمد.

۲. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۳۲۵ ـ ۳۲۷، شرح حال یوسف بن عمر قواس، ش ۷۶۵۰ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۴۷۴ ـ ۴۷۶، شرح حال قواس، ش ۳۵۱.

۳. «کنّا نتبرك بأبي‌الفتح القواس و هو صبي». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۴، ص ۳۲۶، شرح حال یوسف بن عمر قواس، ش ۷۶۵۰؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۴۷۵، شرح حال قواس، ش ۳۵۱؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۱، ص ۳۴۰، حوادث ۳۸۵ هجری قمری و ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۶۱۸، شرح حال یوسف بن عمر بن مسرور، ش ۳۲۹ و المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم: ج ۹، ص ۳۷، حوادث و وفیات ۳۸۵ هجری قمری، شرح حال یوسف بن عمر بن مسرور.

سال ۳۵۸ هجری قمری به دنیا آمده است و در سن نود سالگی در ذی القعده سال ۴۴۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

ذهبی سلفی ابن‌مسرور را شخصی «صالح»، «زاهد»، «فقیه»، «عابد» و «مجاهد» معرفی کرده و می‌نویسد: علما و بزرگان نزد ابن‌مسرور می‌رفتند و به او تبرک جسته و درخواست می‌کردند تا برای آنان دعاکنند.[1]

### ۱۶. تبرک به داودی شافعی (متوفای ۴۶۷ هـ. ق)

ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد بن مظفر بن محمد بن داود بن احمد بن معاذ بن سهل بن حاکم بن شیرزاد داودی فوشنجی (بوشنجی)، در ربیع‌الآخر سال ۳۷۴ هجری قمری به دنیا آمده است و در شوال ۴۶۷ هجری قمری در فوشنج از دنیا رفته است.

ذهبی سلفی از او با عناوینی همچون: «امام»، «علامه»، «وَرِع»، «قدوه»، «جمال الإسلام» و «مُسنِد الوقت» نام برده است.[2]

---

۱. «کان المشایخ یتبرکون بدعائه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۱۱، شرح حال ابن‌مسرور، ش ۸ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۰، ص ۱۸۶، حوادث و وفیات ۴۴۱ ـ ۴۶۰، شرح حال ابن‌مسرور، ش ۲۷۹؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۲۷۸، حوادث ۴۴۸ هجری قمری و یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۵۲، حوادث ۴۴۸ هجری قمری.

۲. برای آشنایی با شرح حال او به منابع ذیل مراجعه شود: ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاریخ: ج ۶، ص ۲۷۰، حوادث ۴۶۸ هجری قمری؛ المنتظم في تاریخ الملوك و الأمم: ج ۹، ص ۵۲۷، حوادث و وفیات ۴۶۷ هجری قمری، شرح حال عبدالرحمن بن محمد داودی؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۶، شرح حال داودی، ش ۱۰۸ و العبر في خبر من غبر: ج ۲، ص ۳۲۲، حوادث ۴۶۷ هجری قمری؛ سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۵، ص ۱۱۷ ـ ۱۲۰، شرح حال عبدالرحمن بن محمد داودی، ش ۴۶۱؛ ابن‌شاکر کتبی، فوات الوفیات: ج ۱، ص ۶۳۷ ـ ۶۴۰، شرح حال داودی، ش ۲۶۳؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۳۲۷، حوادث ۴۶۷ هجری قمری؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۸، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳، شرح حال داودی، ش ۳۰۳؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة والنهایة: ج ۱۲، ص ۱۱۹، حوادث ۴۶۷ هجری قمری؛ ابن‌تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر ←

ذهبی سلفی به نقل از سمعانی شافعی می‌نویسد: داودی چهره سرشناس علمای خراسان و انسانی باتقوا بود. شایسته است انسان برای تبرک به او فرسخ‌ها راه را بپیماید.[۱]

جمله «یستحقّ أن یُطوی للتبرك به فراسخ» در «الأنساب» وجود ندارد و به احتمال زیاد دست‌های امین!! آن را حذف کرده‌اند.[۲]

**۱۷. تبرک به ابوالقاسم سعد بن علی زنجانی (متوفای ۴۷۱ هـ.ق)**

سمعانی شافعی و ابن‌کثیر دمشقی سلفی وی را شیخ مسجدالحرام و شخصی جلیل‌القدر، عالم، زاهد، امام، حافظ و متعبد معرفی کرده و می‌نویسند: مردم آن‌قدر به سعد بن علی تبرک می‌جستند که شخصی از روی حسادت به امیر مکه گفت: مردم دستان سعد بن علی را بیش از حجرالأسود می‌بوسند.[۳]

**۱۸. تبرک به ابواسحاق شیرازی (متوفای ۴۷۶ هـ.ق)**

ابن‌کثیر دمشقی سلفی در حوادث ۴۷۵ هجری قمری می‌نویسد: ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی از هر شهری عبور می‌کرد، تمامی اهالی شهر به همراه زنان و فرزندانشان به استقبال او می‌آمدند و رکاب مرکب او را مسح می‌کردند و به او تبرک می‌جستند و گاهی مواقع از خاک سم مرکب او نیز برمی‌داشتند.[۴]

---

← والقاهرة: ج ۵، ص ۱۰۰، حوادث ۴۶۷ هجری قمری؛ یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۷۳، حوادث ۴۶۷ هجری قمری و عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۵، ص ۱۹۲، شرح حال عبدالرحمن الداودی.

۱. «یستحقّ أن یُطوی للتبرك به فراسخ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۲۲۳، شرح حال داودی، ش ۱۰۸.

۲. سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۲، ص ۴۴۸، حرف الدال، باب الدال و الألف، الداودي.

۳. «کان الناس یتبرکون به حتّی قال حاسده لأمیر مکة: إنّ الناس یقبّلون ید الزنجاني أکثر ممّا یقبّلون الحجرالأسود». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۱۶۸، حرف الزاء، باب الزاء و النون و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۱۲۷ـ۱۲۸، حوادث ۴۷۰ هجری قمری، شرح حال سعد بن علی.

۴. «و کان أبواسحاق کلّما مرّ علی بلدة خرج أهلها یتلقّونه بأولادهم و نسائهم، یتبرکون به و یتمسحون برکابه وربما أخذوا من تراب حافر بغلته». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۱۳۱، حوادث ۴۷۵ هجری قمری.

### ۱۹. تبرک به آب برکه‌ای که عبادی در آن وضو گرفته بود

ابن‌کثیر دمشقی سلفی در حوادث سال ۴۸۶ هجری قمری می‌نویسد: در سال ۴۸۶ هجری قمری ابوالحسین اردشیر بن (ابی) منصور عبادی[1] در مسیر برگشت از حج، وارد بغداد شد و در نظامیه ساکن شد و به موعظه و ارشاد مردم پرداخت. بسیاری از مردم امور زندگی خود را رها کردند و در مجلس وعظ او شرکت مـی‌کردند. تـعداد حاضرین در جلسه وعظ او به سی هزار مرد و زن نیز رسید. بر اثر موعظه و ارشاد او بسیاری از مردم توبه کردند و بـه مسـاجد پـناه آوردنـد. ظـرف‌های شـراب و آلات موسیقی شکسته شد. هنگامی که عبادی وضو می‌گرفت مردم به سوی باقی‌مانده آب وضوی او هجوم می‌بردند و هرگاه از برکه‌ای وضو می‌گرفت بـرای تـبرک از آب آن برکه برمی‌داشتند.[2]

### ۲۰. تبرک به علی بن محمد خشابی

صفدی شافعی در شرح حال عبدالله بن احمد بن محمود کعبی معتزلی می‌نویسد: هنگامی که ابوالحسن علی بن محمد خشابی بلخی شاگرد عبدالله بن احمد بن محمود کعبی در مسیر رفتن به زیارت خانه خدا، وارد بغداد شد، اهالی بـغداد ورود وی را به یکدیگر اطلاع داده و می‌گفتند: غلام کعبی وارد بغداد شده است. بیایید به دیـدن او برویم.

---

۱. سمعانی وی را این گونه معرفی می‌کند: «أبوالحسین أردشیر بن أبي‌منصور العَبّادي الملقب بأمیر، کان واعظاً ملیح الوعظ، حسن السیرة، ظهر له القبول التام ببغداد فیما بین العوام... و مات سنة نیف و تسعین و أربعمائة». الأنساب: ج ۴، ص ۱۲۳، باب العین و الباء، العَبّادي. ابن‌کثیر نیز پس از نقل مطلب ذکر شده در متن، ماجرایی را که متضمن علم غیب برای عبادی است، این‌گونه نقل می‌کند: «و قال بعضهم: دخلتُ علیه و هو یشرب مرقاً، فقلتُ في نفسي: لیته أعطاني فضله لأشربه لحفظ القرآن، فناولني فضله، فقال: اشربها علی تلك النیة. قـال: فرزقني الله حفظ القرآن». البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۱۵۴، حوادث ۴۸۶ هجری قمری.

۲. «و کان الناس یزدحمون علی فضل وضوئه و ربما أخذوا من البرکة التي یتوضأ منها مـاء للـبرکة». ابـن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۱۵۳ـ ۱۵۴، حوادث ۴۸۶ هجری قمری.

اهالی بغداد و گروه متکلمین دور او را گرفته و با نگاه کردن به چهره علی بن محمد خشابی به او تبرک می‌جستند و از او تعجب کرده بودند.[۱]

**۲۱. تبرک به مؤمل بن مسرور (متوفای ۵۱۷ ه‍.ق)**

ابورجاء مؤمل بن مسرور بن ابی‌سهل بن مأمون شاشی خُمرکی مأمونی از اهالی شاش، قبل از سال ۴۴۰ هجری قمری به دنیا آمده است و در شب چهارشنبه سه شب مانده از ذی‌الحجه سال ۵۱۷ هجری قمری در مرو از دنیا رفته است.

سبکی شافعی او را از صالحان و علمای عابد و مجاهد معرفی کرده و می‌نویسد: مدتی که مؤمل بن مسرور در مرو ساکن بود، مردم به قصد تبرک به او، نزد وی می‌آمدند.[۲]

**۲۲. تبرک به عتیق بن محمد (متوفای ۵۲۳ ه‍.ق)**

ابوالقاسم عتیق بن محمد بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن عبیدالله بن حاکم تمیمی صقلی در شوال سال ۵۲۳ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته و در وردیه به خاک سپرده شده است.

ابن‌نجار او را از بندگان صالح و شایسته خداوند دانسته و می‌نویسد: عتیق بن محمد از دنیا روی گردانده و به آخرت روی آورده بود و به عبادت خداوند پرداخته و راه زهاد را پیش گرفته بود. مردم به او تبرک می‌جستند و از او انتظار برکت داشتند.[۳]

**۲۳. تبرک به ابن‌تُومَرت (متوفای ۵۲۴ ه‍.ق)**

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت مَصمُودی هَرْغِی مغربی در سال ۵۲۴ هجری قمری از دنیا رفته است.

---

۱. «و جعلوا يتبركون بالنظر إليه و يتعجبون منه». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۷، ص ۲۶، شرح حال عبدالله بن احمد بن محمود، ش ۲۱.

۲. «يقصده الناس للتبرك به». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۷، ص ۳۱۷، شرح حال مؤمل بن مسرور، ش ۱۰۱۴.

۳. «كان من عباد الله الصالحين، معرضاً عن الدنيا، راغباً في الآخرة، مقبلاً على العبادة و الزهد وكان الناس يتبركون به». ابن‌نجار بغدادی، ذیل تاریخ بغداد: ج ۲، ص ۱۹۱، شرح حال عتیق بن محمد، ش ۴۱۴.

ذهبی سلفی او را با عناوینی همچون: «متورّع»، «متنسّک»، «آمر به مـعروف»، «متعبّد»، «شجاع»، «عاقل» و «فصیح» معرفی کرده و می‌نویسد: هنگامی که خـبر رسیدن ابن‌تومرت بین اهل جبل منتشر شد، اهالی منطقه از نواحی مـختلف نـزد او آمده و به او تبرک می‌جستند.[1]

**۲۴. تبرک به ابن‌حلّاج (متوفای ۵۲۸ هـ.ق)**

ابوبکر محمد بن احمد بن علی قطّان بغدادی معروف به ابن‌حلاج در سـال ۵۲۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

ابن‌جوزی او را شخصی «نیکوکار»، «زاهد»، «کثیر العـباده»، «دائـم التـلاوة» و «خوش اخلاق» معرفی کرده و می‌نویسد: مردم وجود او را بـا بـرکت دانسـته و بـه زیارت او می‌رفتند و به او تبرک می‌جستند. من نیز هر شنبه به زیارت او می‌رفتم.[2]

**۲۵. تبرک به حلحولی (متوفای ۵۴۳ هـ.ق)**

عبدالرحمن بن عبدالله حلحولی حلبی یکی دیگر از کسانی است که از ناحیه مردم مورد تبرک واقع شده است.

حلحولی مدتی را در مصر اقامت داشت و سپس به دمشق مـهاجرت کـرده و در آنجا ساکن شده است.

---

۱. «و فشا مع أهل الجبل بوصول إبن‌تومرت، فجاءوه من النواحي يتبركون به». ذهبی سلفی، تاریخ الإسـلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۶، ص ۱۱۰، حوادث و وفیات ۵۲۱ ـ ۵۴۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن عبدالله بن تومرت، ش ۶۲ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۷۱، حوادث ۵۲۴ هجری قمری.

۲. «كان الناس يزورونه و يتبركون به، كنت أزوره كلّ سبت و أنا صبي». ابن‌جوزی، المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ج ۱۰، ص ۲۶۶، حوادث و وفیات ۵۲۸ هجری قمری؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۶، ص ۱۶۹، حوادث و وفیات ۵۲۱ ـ ۵۴۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن احمد بن علی، ش ۱۲۴ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۲، ص ۲۲۲، حوادث ۵۲۸ هجری قمری.

ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: حلحولی هفت سال در حلحول اقامت کرد و در آنجا مسجدی ساخت و در آن به عبادت پرداخت. مردم به او تبرک می‌جستند و اعتقاد خاصی نسبت به او داشتند.

وی در سال ۵۴۳ هجری قمری در جنگ با اروپایی‌ها در نزدیک دمشق کشته شد.[۱]

### ۲۶. تبرک به تعاویذی (۴۹۶ ـ ۵۵۳ ه.ق)

ابومحمد مبارک بن مبارک بن علی بن نصر سراج جوهری بغدادی معروف به تعاویذی در سال ۴۹۶ هجری قمری درکرخ به دنیا آمد و در جمادی الأولی سال ۵۵۳ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته و در مقبره شونیزیه بغداد به خاک سپرده شد.

وی یکی از زهاد و علمای بغداد بود و در زمان حیاتش مورد تبرک مردم قرار گرفته است.

سمعانی شافعی در معرفی تعاویذی می‌نویسد: او مردی صالح بود و در بازار جوهریین بغداد می‌نشت. مردم نزد وی می‌آمدند و به او تبرک می‌جستند.[۲]

### ۲۷. تبرک به بغوی (متوفای ۵۵۶ ه.ق)

ابومحمد عبدالعزیز بن محمد بن عمر بن محمد یکی از علما و خطبای شهر بغشور[۳] در سال ۴۸۱ هجری قمری به دنیا آمده است و در ربیع الأوّل سال ۵۵۶ هجری قمری در هرات از دنیا رفته است.

ذهبی سلفی با عناوینی همچون: «شیخ صالح»، «وَرِع»، «تقيّ» و «قانت لله» از

---

۱. «سمعنا أنّهم يتبركون به و يعتقدون فيه». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۷، ص ۱۴۹، حوادث و وفيات ۵۴۱ ـ ۵۵۰، شرح حال عبدالرحمن بن عبدالله، ش ۱۵۴.

۲. «كان شيخاً صالحاً سديد السيرة، يقعد في سوق الجوهريين ببغداد وكان الناس يتبركون به». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۱، ص ۴۶۸، حرف التاء، باب التاء و العين، التعاويذي.

۳. بغشور شهری است بین هرات و مرو که به آن بغ نیز می‌گویند. حموی، معجم البلدان: ج ۱، ص ۴۶۷ ـ ۴۶۸.

وی یادکرده و می‌نویسد: بغوی مدتی کرسی خطابه بغشور را به عهده گرفت و مردم به او تبرک می‌جستند.[۱]

### ۲۸. تبرک به زیتونی (متوفای ۵۷۳ هـ.ق)

ابوالثناء محمد بن محمد بن هبةالله بن احمد بن منصور زیتونی در سال ۵۰۲ هجری قمری به دنیا آمده است و در نیمه رمضان سال ۵۷۳ هجری قمری از دنیا رفته و در کنار مسجد خودش به خاک سپرده شده است.

او شخصی صالح، زاهد، عابد، خوش اخلاق و باتقوا بود که در اواخر عمر خود ملازم مسجد شد و به وعظ و ارشاد مردم پرداخت.

ذهبی سلفی در شرح حال او به نقل از ابن‌نجار می‌نویسد: مردم به او تبرک می‌جستند و از او می‌خواستند برایشان دعا کنند و به وسیله دعای او طلب شفا می‌کردند.[۲]

### ۲۹. تبرک به علی بن احمد بن محمد شافعی (متوفای ۵۷۵ هـ.ق)

ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن عمر بن مسلم بن عبیدالله بن حسن از نسل علی بن ابی‌طالب عليه السلام، در سال ۵۷۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است.

صفدی شافعی او را زیدی شافعی و یکی از علمای زاهد، عابد، فاضل و فقیهی که در قلوب همگان جای گرفته و شیعه و سنی او را دوست داشتند، معرفی کرده و می‌نویسد: بزرگان و افراد سرشناس برای تبرک به او نزد وی می‌آمدند.[۳]

---

۱. «كان الناس يتبركون به». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۸، ص ۲۰۰، حوادث و وفیات ۵۵۱ ـ ۵۶۰، شرح حال عبدالعزیز بن محمد، ش ۲۰۴.

۲. «كان الناس يتبركون به و يستشفون بدعائه». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴۰، ص ۱۳۴، حوادث و وفیات ۵۷۱ ـ ۵۸۰، شرح حال محمد بن محمد بن هبةالله، ش ۹۳.

۳. «و قصده الأعيان و الأماثل للتبرك به». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۲۰، ص ۱۱۲، شرح حال علی بن احمد بن محمد، ش ۱۷۶.

### ۳۰. تبرک به سعد بن عثمان بن مرزوق مصری

ابن‌رجب حنبلی در شرح حال نصر بن فتیان معروف بـه ابـن‌المـنّی مـی‌نویسد: هنگامی که ابن‌المنّی از دنیا رفت سعد بن عثمان بن مرزوق مصری را با زحمت زیاد برای اقامه نماز میت نزدیک جنازه آوردند. مردم اطراف سعد بن عثمان بن مرزوق را گرفته بودند و به او تبرک می‌جستند.[۱]

### ۳۱. تبرک به بشیر بن محفوظ (متوفای ۵۹۵ هـ.ق)

ابوالخیر بشیر بن محفوظ بن غنیمة اَزَجِیّ، متوفای یازدهم ربیع الأوّل سال ۵۹۵ هجری قمری، یکی دیگر از کسانی است که مردم به او تبرک جسته و امید و انـتظار برکت از او را داشته‌اند.

ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: «شیخ صالح ... و کان الناس یتبرکون به».[۲]

### ۳۲. تبرک به ابن‌سرور حنبلی (متوفای ۶۰۰ هـ.ق)

تقی‌الدین ابومحمد عبدالغنی بن عبدالواحد بن علی بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر مَقدِسی جمّاعیلی دمشقی حنبلی در سال ۵۴۱ هجری قمری در جمّاعیل[۳] به دنیا آمده است و در روز دوشنبه بیست و سوم ربیع الأوّل سال ۶۰۰ هجری قمری در مصر از دنیا رفته و در قرافه به خاک سپرده شده است.

حنابله و سلفیان وی را با القابی همچون: «امام»، «عالم»، «حـافظ»، «صـادق»، «قدوة»، «عابد» و ... معرفی کرده و بیش از چهل عنوان کتاب برای او نام برده‌اند.[۴]

---

۱. «و کان الناس قد ازدحموا علی الشیخ سعد أیضاً یتبرکون به». ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۳، ص ۳۶۳، شرح حال نصر بن فتیان، ش ۱۷۵.

۲. ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۲، ص ۱۸۰، حـوادث و وفـیات ۵۹۰ـ ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال بشیر بن محفوظ، ش ۲۲۹.

۳. جَمّاعِیل: روستایی است در نابلس فلسطین. حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۱۵۹، واژه جماعیل.

۴. معروف‌ترین کتاب او «الکمال في أسماء الرجال» می‌باشد که مزّی آن را تهذیب کرده است.

رؤیاها و منامات مختلفی نیز به عنوان کرامت برای ابن‌سرور ذکر کرده‌اند.

ضیاءالدین ابوعبدالله مقدسی درباره تبرک مردم به ابن‌سرور می‌گوید: هنگامی که ابن‌سرور برای نماز جمعه از منزلش خارج می‌شد، مردم اطراف او جمع می‌شدند و به او تبرک می‌جستند. ما به خاطر شلوغی و ازدحام جمعیت، قادر به همراهی او نبودیم.[۱]

وی به خاطر پیروی از افکار و اندیشه‌های احمد بن حنبل و قول بـه تـجسیم و گمراه‌کردن مردم، از طرف علما و حاکمان، طرد و مورد تکفیر واقع شد و از دمشق اخراج گردید. مدتی پس از ورود به مصر، فقهای مصر نیز خون او را مباح و قتل او را جایز شمردند.[۲]

### ۳۳. تبرک به ابن‌حَمّامی (متوفای ۶۱۸ ه‍.ق)

محمد بن محمود بن ابراهیم بن فرج معروف به ابن‌حمّامی در اولیـن روز سـال ۵۴۸ هجری قمری به دنیا آمده است و در بیست و ششم جمادی الأخری سال ۶۱۸ هجری قمری در سن هفتاد سالگی در جنگ با مغول‌ها به همراه فرزندش کشته شده است.

از او با عناوینی همچون: «مـحدث»، «مُـتقِن»، «عـالم»، «صـالح»، «واعـظ»،

---

۱. «فکان إذا خرج للجمعة لانقدر نمشي معه من كثرة الخلق، يتبركون به و يجتمعون حوله». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۴۵۷، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد، ش ۲۳۵ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۱۴، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد، ش ۱۱۱۲ و تاریخ الإسلام و وفـیات المشـاهیر و الأعـلام: ج ۴۲، ص ۴۵۱، حوادث و وفیات ۵۹۱ ـ ۶۰۰، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحـد، ش ۵۹۱ و ابـن‌عماد حـنبلی، شـذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۳۴۶، حوادث ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد.

۲. برای آشنایی با شرح حال او به منابع ذیل مراجعه کنید: ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۴۴۳ ـ ۴۷۱، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد، ش ۲۳۵ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۷، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد، ش ۱۱۱۲؛ ابن‌دمیاطی، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد: ص ۱۶۸، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد، ش ۱۲۴؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۳، ص ۴۲ و ۴۳، حوادث ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال عبدالغنی مقدسی؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۳۴۵ ـ ۳۴۶، حوادث ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال عبدالغنی بن عبدالواحد؛ زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۳۴، شرح حـال جماعیلی و عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۵، ص ۲۷۵، شرح حال عبدالغنی جمّاعیلی.

«عابد»، «زاهد»، «فصیح»، «متدین»، «آمر به معروف»، «ناهی از منکر»، «یاری دهنده سنّت»، «دشمن مبتدعین»، «متواضع»، «بخشنده»، «دوست داشتنی» و... نام برده شده است.

در شرح حال او می‌نویسند: او شیخ و عالم هَمَذان بود. همگان به علم و معرفت او اعتراف داشته و او را پذیرفته بودند. او از ائمه و حفاظ حدیث بود. به فقه حدیث، لغت و رجال حدیث نیز آگاه بود.

ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: اهل همذان نزد او می‌آمدند و به او تبرک می‌جستند.[1]

### ۳۴. تبرک به عبدالکریم بن عبدالله فارسی حنبلی (متوفای ۶۳۵ ه.ق)

ابوبکر عبدالکریم بن عبدالله بن مسلم فارسی حنبلی در سال ۵۶۳ هجری قمری در فارسیه[2] به دنیا آمده است و در روز پنجشنبه نُه روز قبل از اتمام ماه صفر سال ۶۳۵ هجری قمری از دنیا رفته است و در همان زادگاه خود فارسیه، در کنار عمویش حسین بن مسلم به خاک سپرده شده است.

ابن‌نجار او را با عناوینی همچون: «شیخ»، «صالح»، «متدین» و «با ورع» معرفی کرده و می‌نویسد: عبدالکریم بن عبدالله از مردم کناره‌گیری کرده و در روستای خودش ساکن شده بود اما مردم به قصد زیارت او به آن روستا می‌رفتند و به او تبرک می‌جستند.[3]

---

۱. «و أهل هَمَذان مُقبلون علیه یتبرکون به». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۴، ص ۴۲۸، حوادث و وفیات ۶۱۱ـ ۶۲۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن محمود بن ابراهیم، ش ۵۷۴ و سیر أعلام النبلاء: ج ۲۲، ص ۱۶۱، شرح حال ابن‌الحمامی، ش ۱۰۹ و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۴، ص ۳۹۱، شرح حال محمد بن محمود، ش ۱۹۴۹.

۲. فارسیه روستایی زیبا و دارای باغ‌های مختلف است که در کنار نهر عیسی بعد از محول از روستاهای بغداد قرار دارد. فاصله محول و فارسیه حدود دو فرسخ است. حموی، معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۲۸.

۳. «کان شیخاً، صالحاً، متدیناً، ورعاً، منقطعاً عن الناس في قریته، یقصده الناس لزیارته و التبرك به». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۱۷۱، حوادث ۶۳۵ هجری قمری.

### ۳۵. تبرک به دِیرِینی شافعی (متوفای ۶۹۴ هـ.ق)

عبدالعزیز بن احمد بن سعید دَمِیری دیرینی مصری در سال ۶۱۲ یا ۶۱۳ هجری قمری به دنیا آمده است و در سال ۶۹۴ هجری قمری از دنیا رفته است.

سبکی شافعی او را با عناوینی همچون: «شیخ»، «زاهد»، «عارف»، «پیشوا»، «سلیم الباطن»، «خوش اخلاق» و «صاحب احوال و کرامات» معرفی کرده و به نقل از ابوحیان می‌نویسد: مردم وجود او را منشأ برکت دانسته و به او تبرک می‌جستند.[1]

### ۳۶. تبرک به محمد بن عمر بالسی (متوفای ۷۱۸ هـ.ق)

ابوعبدالله محمد بن عمر بن ابوبکر بن قوام بن علی بالسی در سال ۶۵۰ هجری قمری در بالس به دنیا آمده است و در شب دوشنبه بیست و دوم صفر سال ۷۱۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

مورخین و رجالیین اهل سنت وی را با عناوینی همچون: «عالم»، «زاهد»، «عابد»، «صالح»، «ناسک»، «بشاش»، «با وقار» و «نیکوکار» معرفی کرده‌اند.

محمد بن عمر از معاصرین ابن‌تیمیّه بوده و با وی نیز مصاحبت داشته است.

ابن‌کثیر دمشقی سلفی در شرح حال محمد بن عمر می‌گوید: درباریان، اُمرا و لشگریان قازان پیش او می‌آمدند و به او تبرک جسته و از او می‌خواستند برایشان دعا کند.[2]

### ۳۷. تبرک به مسعود بن عبدالله (متوفای ۹۸۵ هـ.ق)

ابن‌عماد حنبلی در حوادث و وفیات سال ۹۸۵ هجری قمری می‌نویسد: اهالی

---

۱. «يتبرك به الناس». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۸، ص ۱۹۹، شرح حال عبدالعزیز بن احمد بن سعید، ش ۱۱۸۲ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۸، ص ۴۶۸، شرح حال دیرینی، ش ۴۹۲.

۲. «فتسامعت به الخواقين و الأمراء من أصحاب قازان، فأتوه يتبركون بدعائه». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۴، ص ۹۲، حوادث ۷۱۸ هجری قمری، شرح حال محمد بن عمر.

دمشق نسبت به مسعود بن عبدالله مغربی اعتقاد خاصی داشته و دست‌های او را می‌بوسیدند و به او تبرک می‌جستند.

نجم غزی می‌گوید: مسعود بن عبدالله برایم دعاکرد و بر سر من دست کشید. من برکت دعای او را دریافته‌ام.[1]

### ۳۸. تبرک به غلام سیاه چهره

آلوسی در تفسیر آیه ﴿ **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثَىٰ وَ جَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** ﴾[2] به ماجرای جالبی اشاره کرده و می‌نویسد: یکی از منتسبین بـه پـیامبر اکـرم ﷺ و فـرزندان آن حـضرت در خراسان زندگی می‌کرد. این شخص بر خلاف نَسَب خود که به پیامبر اکرم ﷺ منتهی می‌شد بـه سـیره پـیامبر اکـرم ﷺ عـمل نـمی‌کرد، بـلکه آشکـارا بـه فسـق و فـجور می‌پرداخت. در همان زمان شـخص سـیاه‌چهره دیگـری کـه نسب و ریشـه خـوبی نداشت و جزء موالی و بردگان به شمار می‌رفت، بر خلاف آن شـخصِ مـنتسب بـه پیامبر اکرم ﷺ، انسانِ عالم و با تقوایی بـود و بـه سـیره پـیامبر اکـرم ﷺ، احکـام و دستورات دین اسلام عمل می‌کرد. مردم نیز به او احترام گذاشته و او را تعظیم می‌کردند.

عبد سیاه چهره روزی از خانه‌اش خارج شد و به سمت مسجد حرکت کرد. افراد زیادی اطراف او راگرفته و او را همراهی می‌کردند و به او تبرک می‌جستند. ناگهان با همان شخصی که از فرزندان پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شد، در حـالی کـه شـراب خورده و مست بود، مواجه شدند. مردم او را از مسیر راه عبد سیاه‌چهره کنار می‌زدند و اجازه نزدیک شدن به وی را نمی‌دادند اما او خودش را به عبد سیاه چـهره رسـاند

۱. «كان لأهل دمشق فيه كبير اعتقاد، يتبركون به و يقبّلون يديه. قال النجم الغزي: و لقد دعا لي و مسح على رأسي و أنا أجد بركة دعائه الآن». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۸، ص ۴۰۹، حوادث ۹۸۵ هجری قمری.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

و در حالی که فحاشی می‌کرد، گفت: ای سیاه پوست! ای کافر فرزند کافر! من در حالی که فرزند رسول‌الله ﷺ هستم، ذلیل و خوار هستم و مردم به من اهانت می‌کنند ولی تو در میان مردم مورد احترام هستی و با عظمت از تو یاد می‌کنند. دلیلش چیست؟

مردم از جسارت او به عبد سیاه چهره عصبانی شدند و تصمیم به زدن او گرفتند اما عبد سیاه چهره گفت: جسارت او را به خاطر جدش رسول‌الله ﷺ تحمل می‌کنیم. سپس علت رفتار مردم را برایش شرح داد و گفت: من باطنم را سفید کردم اما باطن تو سیاه است. مردم به سفیدی باطن من نگاه می‌کنند و کاری با سیاهی چهره‌ام ندارند اما به سیاهی باطن تو نگاه می‌کنند و همان سیاهی باطنت سفیدی چهره‌ات را نیز از بین برده است. من به سیره جد تو عمل می‌کنم اما تو به سیره جد من عمل می‌کنی. مردم مرا در سیره جد تو می‌بینند و فرزند جد تو می‌پندارند اما تو را در سیره جد من می‌بینند و فرزند جد من می‌دانند. با تو همان رفتاری را می‌کنند که با جد من می‌کردند و با من همان برخوردی را دارند که با جد تو داشتند.[1]

**ب) تبرک به آثار صالحان (انبیا، صحابه، تابعین و علما) پس از رحلت**

وهابیان تبرک به آثار به جا مانده از صالحان پس از رحلتشان را نیز جایز نمی‌دانند. جهت روشن شدن سیره مسلمانان و عقلا در طول تاریخ، به مواردی از این نوع تبرک نیز به عنوان نمونه اشاره می‌شود.

**۱. تبرک به شال و کمربند حضرت اسحاق علیه‌السلام**

فخر رازی اشعری شافعی در تفسیر آیه ﴿**قَالُوٓاْ إِن يَسۡرِقۡ فَقَدۡ سَرَقَ أَخٞ لَّهُۥ مِن قَبۡلُۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفۡسِهِۦ وَلَمۡ يُبۡدِهَا لَهُمۡۚ قَالَ أَنتُمۡ شَرّٞ مَّكَانٗاۖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَصِفُونَ**﴾[2] می‌نویسد: علما در این که برادران حضرت یوسف علیه‌السلام سرقتِ چه چیزی را به او

---

۱. «فاتفق أن خرج يوماً من بيته يقصد المسجد، فاتبعه خلق كثير يتبركون به». آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۲۶، ص ۴۴۰، تفسیر آیه ۱۳ سوره حجرات.

۲. سوره یوسف، آیه ۷۷.

نسبت دادند، اختلاف دارند. یکی از اقوال این است که عمه حضرت یوسف علیه‌السلام او را بسیار دوست داشت و تصمیم گرفت حضرت یوسف علیه‌السلام را نزد خودش نگه دارد. او برای نگه داشتن حضرت یوسف علیه‌السلام پیش خود، دست به حیله زد و شال و کمربندی را که از حضرت اسحاق علیه‌السلام نزد او بود و به آن تبرک می‌جستند به کمر حضرت یوسف علیه‌السلام بست و ادعا کرد که حضرت یوسف علیه‌السلام آن را دزدیده است و با این حیله، حضرت یوسف علیه‌السلام را پیش خودش نگه داشت.[۱]

### ۲. تبرک بنی‌اسرائیل به صندوقچه

آلوسی در تفسیر آیه ﴿ **وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَ ءَالُ هَـٰرُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَـٰئِكَةُ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** ﴾[۲] پس از نقل اقوال مختلف درباره صندوقی که برای حضرت طالوت آورده شد، به نقل از امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد: صندوقچه‌ای که برای حضرت طالوت علیه‌السلام آورده شد، همان صندوقچه‌ای بود که برای مادر حضرت موسی نازل شد و ایشان حضرت موسی را در آن گذاشت و به دریا انداخت. این صندوقچه نزد بنی‌اسرائیل بود و آنان به این صندوقچه تبرک می‌جستند.[۳]

### ۳. تبرک صحابه و مسلمانان به خاک قبر حضرت حمزه علیه‌السلام

مسلمانان و صحابه برای حضرت حمزه عموی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در سال سوم هجری

---

۱. «الثالث: أنّ عمّته كانت تحبّه حبّاً شديداً، فأرادت أن تمسكه عند نفسها و كان قد بقي عندها منطقة لإسحق علیه‌السلام و كانوا يتبركون بها، فشدتها على وسط يوسف، ثمّ قالت بأنّه سرقها و كان من حكمهم بأنّ من سرق يسترق، فتوسلت بهذه الحيلة إلى إمساكه عند نفسها». فخر رازی اشعری شافعی، التفسير الكبير: ج ۱۸، ص ۱۸۴، ذیل آیه ۷۷ سوره یوسف.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

۳. «و عن أبي‌جعفر علیه‌السلام أنّه التابوت الذي أنزل على أمّ موسى، فوضعته فيه و ألقته في البحر و كان عند بني‌اسرائيل يتبركون به». آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۲، ص ۷۶۴، تفسیر آیه ۲۴۸ سوره بقره.

در جنگ احد به شهادت رسید و پس از شهادت، از او به عـنوان سـیدالشـهداء یـاد می‌شد، احترام و جایگاه ویژه‌ای قائل بودند و به خاک قبر ایشان تبرک می‌جستند.

زرکشی پس از بیان این مطلب که حمل و انتقال خاک مدینه به دلیـل قـداست و حرمت آن، به مناطق دیگر جایز نیست، می‌نویسد: خاک قبر حضرت حمزه از این حکم استثنا شده است زیرا همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که برداشتن از خاک قـبر حضرت حمزه و بردن آن برای مداوای مریضی‌ها، اشکالی ندارد.[1]

صنهاجی می‌نویسد: درباره خاک قبوری که مردم آن را برای تبرک برمی‌دارند، از احمد بن یکوت پرسیدم: آیا این عمل جایز است؟

وی در پاسخ گفت: این عـمل جـایز است و هـیچ اشکـالی نـدارد زیـرا مـردم و مسلمانان همیشه از خاک قبور علما، شهدا و صالحان برداشته و به آن تبرک جسته‌اند. خاک قبر حضرت حمزه نیز از همان صدر اسلام توسط مسلمانان برداشته شده و به آن تبرک جسته‌اند.[2]

ابن‌فرحون می‌نویسد: مردم از خاک‌های اطراف قبر حضرت حمزه برداشته و با آن دانه‌هایی شبیه دانه‌های تسبیح درست می‌کنند.[3]

### ۴. تبرک به سنگی که در خانه فاطمه زهرا علیها السلام بود

یحیی بن عباد می‌گوید: وقتی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام و شوهرش حسن بـن

---

۱. «ثمّ رأیت الزرکشی قد قال: ینبغي أن یستثنی من منع نقل تراب الحرم تربةُ حمزة، لإطباق السلف و الخـلف علی نقلها للتداوي من الصداع». سمهودی، وفاء الوفـا بأخـبار دار المـصطفی، ج ۱، ص ۶۸ ـ ۶۹، الفـصل السادس في الاستشفاء بترابها و بتمرها و ما جاء فیه.

۲. «سمعت أبامحمد عبدالسلام بن یزید الصنهاجي یقول: سألت أحمد بن یکوت عـن تـراب المـقابر الذي کـان الناس یحملونه للتبرك، هل یجوز أن یمنع؟ فقال: هو جائز و مازال الناس یتبرکون بقبور العلماء و الشهداء و الصالحین و کان الناس یحملون تراب قبر سیدنا حمزة في القدیم من الزمان». همان، ص ۱۱۶، الفصل الثالث عشر، في أحکام هذا الحرم الشریف، حکم نقل تراب الحرم المدني.

۳. «و الناس الیوم یأخذون من تربة قریبة من مشهد سیدنا حمزة و یعملون خرزاً یشبه السبح». همان.

حسن را از خانه حضرت فاطمه ﷣ بیرون کردند و خانه را خراب کردند، حسن بن حسن فرزند بزرگش جعفر را فرستاد و به گفت: مواظب باش و ببین آیا سنگی را که فلان صفت را دارد از خانه بیرون می‌آورند؟

جعفر به دستور پدر مراقب آنان بود و هنگامی که مشاهده کرد آنان اساس منزل را بیرون ریخته و آن سنگ را بیرون آوردند، سریعا به پدرش خبر داد. حسن بن حسن پس از شنیدن خبر، خدا را شکر کرد و گفت: این سنگ همان سنگی است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به خانه دخترش فاطمه ﷣ می‌آمد، روی آن نماز می‌خواند یا این که حضرت فاطمه ﷣ روی آن نماز می‌خواند. (شک از راوی یعنی یحیی بن عباد است).

امام رضا ﷺ می‌فرمایند: حضرت فاطمه ﷣ امام حسن و امام حسین ﷣ را روی همین سنگ به دنیا آورده است.

یحیی بن عباد می‌گوید: حسین بن عبدالله بن عبدالله بن حسین هنگامی که مریض می‌شد سنگ‌ریزه‌ها را از روی این سنگ کنار می‌زد و بدنش را به آن می‌سایید.[1]

اگر سنگی به خاطر این که حضرت فاطمه ﷣ دو فرزند بزرگوارش امام حسن و امام حسین ﷣ را روی آن به دنیا آورده است و یا به خاطر این که پیامبر اکرم ﷺ یا حضرت فاطمه ﷣ روی آن نماز خوانده‌اند، مورد احترام واقع شده و به این مقام رسیده است که مورد تبرک واقع شده و از آن شفای بیماری‌ها طلب می‌شود، چرا خاک و قبری که بدن مطهر نبی مکرم اسلام حضرت محمد ﷺ را در بر گرفته است،

---

۱. «عن یحیی بن عباد أنّه روی أنّ بیت فاطمة الزهراء ﷣ لمّا أخرجوا منه فاطمة بنت الحسین و زوجها الحسن بن الحسن و هدموا البیت، بعث الحسن ابنه جعفراً و کان أسنّ ولده و قال: انظر الحجر الذي من صفته کذا و کذا، هل یدخلونه في بنیانهم؟ فرصدهم حتّی رفعوا الأساس و أخرجوا الحجر، فأخبر أباه، فخر ساجداً و قال: ذلك حجر کان رسول‌الله ﷺ یصلّي إلیه إذا دخل إلی فاطمة أو کانت فاطمة تصلّي إلیه، الشك من یحیی و قال علي بن موسی الرضا ﷣: ولدت فاطمة ﷣ الحسن و الحسین ﷣ علی ذلك الحجر. قال یحیی: و رأیت الحسین بن عبدالله بن عبدالله بن الحسین و لم أر فینا رجلاً أفضل منه، إذا اشتکی شیئاً من جسده کشف الحصی عن الحجر فیتمسح به». سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۵۱ ـ ۳۵۲ به نقل از وفاء الوفا.

دارای این مقام نباشد؟ و تبرک و طلب شفای بیماری‌ها از آن جایز نباشد؟

### ۵. تبرک به خاک قبر سعد بن معاذ (متوفای ۵ هجری)

محمد بن شرحبیل بن حسنة می‌گوید: شخصی هنگام دفن سعد بن معاذ یک مشت از خاک قبر سعد بن معاذ را (به عنوان تبرک) برداشت و به همراه خود برد و از آن مراقبت می‌کرد. وی وقتی پس از مدتی به سراغ خاک قبر سعد بن معاذ رفت، مشاهده کرد که خاک قبر تبدیل به مشک شده است.[۱]

### ۶. تبرک به خاک قبر عبدالله بن غالب (متوفای ۸۳ هجری)

عبدالله بن غالب حُدّانی[۲] یکی از تابعینی است که مردم از خاک قبر وی براشته و به

---

۱. «أخذ إنسان قبضة من تراب قبر سعد (یوم دفن)، فذهب بها، ثمّ نظر إلیها بعد ذلك، فإذا هي مسك». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۴۳۱، طبقات البدریین من الأنصار، الطبقة الأولی، شرح حال سعد بن معاذ؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحادیث و الآثار: ج ۸، ص ۴۹۷، کتاب المغازي، غزوة الخندق، ح ۲؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۴، ص ۳۲۰، شرح حال محمد بن شرحبیل؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۵، شرح حال سعد بن معاذ، ش ۵۶و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱، ص ۳۲۵، حوادث پنجم هجری، وفاة سعد بن معاذ؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، الإصابة في تمییز الصحابة: ج ۴، ص ۵۱۴، شرح حال محمد بن شرحبیل، ش ۸۵۲۳؛ عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحیح البخاري: ج ۱۶، ص ۲۶۸، کتاب الفضائل، باب مناقب سعد بن معاذ، شرح حدیث ۲۹۱ و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۳، ص ۴۱۱ و ۴۱۲، فضائل سعد بن معاذ، ح ۳۷۰۹۰.

۲. ابوفراس عبدالله بن غالب حُدّانی تابعی از عباد و داستان سرایان بصره بود. وی در یوم الزاویه و به نقلی در یوم الجماجم، در سال ۸۳ هجری قمری در نبرد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی و حجاج بن یوسف ثقفی ـ والی عراق ـ به قتل رسیده است. یوم الزاویه و یوم الجماجم دو روز از روزهای سخت نبرد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی با حجاج بن یوسف ثقفی است که در نهایت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی شکست خورد. دیر جماجم نیز که محل درگیری سپاه حجاج و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی است در هفت فرسخی کوفه و در مسیر کوفه به بصره قرار دارد. ترمذی در سنن و بخاری در الأدب المفرد از وی روایت نقل کرده‌اند. عبدالله بن غالب به واسطه ابوسعید خدری روایت «خصلتان لا تجتمعان في مؤمن: البخل و سوء الخلق» را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است. مزی، تهذیب

←

آن تبرک جسته‌اند. مسلمانان پس از دفن شدن عبدالله بن غالب حُدّانی از خاک قبر او که بوی مشک می‌داد، برداشته و به لباس‌های خود می‌مالیدند.[۱]

### ۷. تبرک به خاک قبر عبید بن سریج (متوفای ۹۸ هجری)

اسحاق بن یعقوب عثمانی به نقل از پدرش می‌گوید: در ایام حج مقابل خانه عثمان بن عفان ایستاده بودم. دو نفر سوار بر شتر که یک اسب و قاطر نیز به همراه داشتند، نزدیک شدند و از من خواستند تا آنان را به قبر عبید بن سریج[۲] راهنمایی کنم. همراه آنان به محله (بنی) ابی‌قاره که محل سکونت قبیله خزاعه بود، آمدم. قبیله خزاعه از موالیان عبید بن سریج بودند و از محل دفن وی اطلاع داشتند. از ابن‌ابی‌دُباکِل یکی از اهالی قبیله خزاعه خواستم تا این دو نفر را به قبر عبید بن سریج که در منطقه دَسم قرار داشت، راهنمایی کند. ابن‌ابی‌دباکل بعدها ماجرای خود و آن دو نفر را برایم این‌گونه تعریف کرد: هنگامی که آن دو نفر راکنار قبر عبید بن سریج

---

← الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۴۰۸ ـ ۴۱۱، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۳۴۵۸؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۶، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۹، حوادث و وفیات ۸۱ ـ ۱۰۰ هجری قمری، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۸۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۳۱۰، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۶۰۷.

۱. «.. فلمّا قتل دُفن، فکان الناس یأخذون من تراب قبره، کأنّه مسك، یَصُرُّونَه في ثیابهم». ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء: ج ۲، ص ۲۵۸، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۱۹۰؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۴۱۰، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۳۴۵۸؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۶، ص ۱۱۹، حوادث و وفیات ۸۱ـ ۱۰۰ هجری قمری، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۸۱ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۳۱۰، شرح حال عبدالله بن غالب، ش ۶۰۷.

۲. عبید بن سریج تابعی در دوران خلافت عمر بن خطاب و در حدود سال ۲۰ هجری قمری به دنیا آمده است و در دوران خلافت هشام بن عبدالملک یا سلیمان بن عبدالملک یا در اواخر حکومت ولید بن عبدالملک و در حدود سال ۹۸ هجری قمری از دنیا رفته است. وی در ابتدا یکی از نوحه خوانان مکه بود اما بعدها جزو مغنیان مکه گردید. برای آشنایی با شرح حال او به الأغاني: ج ۱، ص ۶۵ـ۸۸، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۰، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۶، شرح حال عبید بن سریج، ش ۴۶۲۰؛ الوافي بالوفیات: ج ۱۹، ص ۲۷۹، شرح حال عبید بن سریج و الأعلام: ج ۴، ص ۱۹۴، مراجعه شود.

رساندم، یکی از آنان از مرکب پیاده شد و هنگامی که عمامه را از سرش بـرداشت او را شناختم، او عبدالله بن سعید بن عبدالملک بن مروان بود. عبدالله بن سعید پس از پیاده شدن از ناقه، آن را پی کرد و با صدای بلند و سوزناک شروع به خواندن ابـیاتی کرد. شخصی که همراه او بود نیز از ناقه پیاده شد و شترش را پـی کـرد. عـبدالله بـن سعید به او گفت: تو هم اشعار ابویحیی عبید بن سریج را بخوان. او نیز اشـعاری از ابن‌سریج را خواند.

ابن‌ابی دباکل می‌گوید: لحظاتی بعد عبدالله بن سعید بیهوش شـد. شـخصی کـه همراه او بود، شروع به آماده‌کردن زین قاطر کرد. از او پرسیدم: کیستی؟

گفت از قبیله بنی‌جذیمه هستم.

پرسیدم: از کدام طایفه بنی‌جذیمه هستی؟

گفت: از طایفه عبدالله بن منتشر.

ابن‌ابی‌دباکل می‌گوید: عبدالله بن سعید لحظاتی بیهوش افتاده بود. همراه او که از قبیله بنی‌جذیمه بود، به صورت او آب می‌پاشید و در حالی که خودش را سـرزنش می‌کرد، اسب را نزدیک‌تر آورد و عبدالله بن سعید را بر آن سوار کرد. از خـورجـین قاطر قدح و ظرف آبی را بیرون آورد. مقداری از خاک قبر عبید بن سریج را داخـل قدح ریخت و کمی آب روی آن ریخت. از آبی که با خاک قبر عبید بن سریج مخلوط کرده بود به عبدالله بن سعید نوشاند و خودش هم مقداری از همان آب نوشید. سپس سوار قاطر شد و مرا نیز پشت سر خودش سوار کرد و به سمت مکه حرکت کردیم. هنگامی که نزدیک مکه رسیدیم مرا پیاده کرد و به عبدالله بـن سـعید اشـاره‌ای کـرد. عبدالله بن سعید بیست دینار به من داد و از هم جدا شدیم.[1]

---

۱. «اسحاق بن یعقوب العثماني مولی آل عثمان عن أبیه قال: إنّا لبفناء دار عثمان بالأبطح في صبح خامسة مـن الثمان ـ یعني أیّام الحج ـ إن دُریت إلّا برجل علی راحلة علی رَحل جمیل و أداة حسنة، معه صاحبٌ له علی راحلة قد جنب إلیها فرساً و بغلاً، فوقفا عليّ و سألاني، فانتسبت لهما عثمانیاً، فنزلا و قالا: رجلان من أهلك،

←

این ماجرا در زمان ابوصفوان عبدالله بن سعید بن عبدالملک بن مروان اتفاق افتاده است. وی از مشایخ احمد بن حنبل، ابوداود سجستانی، نسائی، شافعی، علی بن مدینی، قتیبه بن سعید و نعیم بن حماد مروزی است و در حدود ۲۰۰ هجری قمری از دنیا رفته است. تمامی صاحبان صحاح و سنن ششگانه به جز ابن‌ماجه از او روایت نقل کرده‌اند. یحیی بن معین، علی بن مدینی، ابومسلم المستملی و دارقطنی او را توثیق کرده‌اند و ابن‌حبان نیز وی را در کتاب *الثقات* ذکر کرده است. ابوزرعه نیز درباره او می‌گوید: «لابأس به، صدوق».[۱]

---

← قد بلتنا حاجة نحبّ أن تقضيها قبل أن نشده بأمر الحج. فقال: حاجتكما؟ قالا: نريد إنساناً يقفنا على قبر عبيد بن سُريج. قال: فنهضتُ معهما حتّى بلغتُ بهما محلّة أبي‌قارة من خزاعة بمكة و هم موالي عبيد بن سريج، فالتمستُ لهما إنساناً يصحبهما حتّى يقفهما على قبره بدَسم، فوجدتُ ابن‌أبي‌دُباكِل، فأنهضتُه معهما، فأخبرني بعد: أنّه لمّا وقفهما على قبره نزل أحدهما، فحسر عمامته عن وجهه و إذا هو عبدالله بن سعيد بن عبدالملك بن مروان، فعقر ناقته و اندفع يندبه بصوت شجي، طليل، حسن و يقول: وقفنا على قبرٍ بدَسم فهاجنا و ذكّرنا بالعيش إذ هو مُصحِب، فجالت بأرجاء الجفون سوافحٌ، من الدمع تستبكي الذي يتعيبُ...، ثمّ نزل صاحبه، فعقر ناقته و قال له القرشي: خذ في صوت أبي‌يحيى، فاندفع يتغنّى: أسعداني بدمعة أسراب، من دموعٍ كثيرة التسكاب، إنّ أهل الحصاب قد تركوني، مولَعاً مُولَهاً بأهل الحِصاب...، قال ابن‌أبي‌دباكل: فوالله ما تمم صاحبه منها ثالثاً حيث غشي على صاحبه و أقبل يصلح السرج على بغلته (و هو غير معرج عليه)، فسألته: من هو؟ فقال: رجل من جذام. قلت: بمن يعرف؟ قال: بعبدالله بن المنتشر. قال: و لم‌يزل القرشي على حاله ساعة، ثمّ أفاق، فجعل الجذامي ينضح الماء على وجهه و يقول كالمعاتب له: أنت أبداً مصبوب على نفسك، من كلّفك ما ترى، ثمّ قرب إليه الفرس، فلمّا علاه استخرج الجذامي من خرج على بغل قدحاً و إداوة ماء، فجعل في القدح تراباً من تراب قبر ابن سريج و صبّ عليه من ماء الإداوة، ثمّ قال: هاك فاشرب هذه السلوة، فشرب، ثمّ فعل هو مثل ذلك و ركب على البغل و أردفني، فخرجنا لا والله ما يعرّضان بذكر شيء ممّا كنّا فيه و لا أرى في جوههما (وجوههما) شيئاً ممّا كنت أرى قبل ذلك، فلمّا اشتمل علينا أبطح مكّة قال: انزل يا خزاعي. فنزلتُ و أومأ الجذامي إلى الفتى بكلام، فمدّ يده إليّ و فيها شيء، فأخذتُه، فإذا هو عشرون ديناراً و مضيا، فانصرفتُ إلى قبره ببعيرين، فاحتملت عليهما أداة الراحلتين اللتين عقراهما، فبعتُهما بثلاثين ديناراً». ابوالفرج اصفهانی، الأغاني: ج ۱، ص ۸۶ ـ ۸۷ و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۳۱، ص ۴۳ ـ ۴۴، شرح حال عبدالله بن سعید بن عبدالملک بن مروان، ش ۳۳۹۷.

۱. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۴، شرح حال عبدالله بن سعید بن عبدالملک بن مروان، ش ۳۲۸۹.

**۸. تبرک شافعی به قبر ابوحنیفه**

علی بن میمون می‌گوید: از شافعی شنیدم که مـی‌گفت: مـن بـه ابـوحنیفه تـبرک می‌جویم و هر روز به زیارت قبر او می‌آیم.[۱]

**۹. تبرک به لباس و شمشیر شقیق بن ابراهیم (متوفای ۱۹۴ هـ.ق)**

ابوعلی شقیق بن ابراهیم ازدی بلخی، شیخ خراسان و یکی از زهّاد و مجاهدین در راه خدا می‌باشد که در سال ۱۹۴ هجری قمری در جنگ کُولان کشته شده است.

علی بن محمد بن شقیق بـلخی مـی‌گوید: مـردم تـا امـروز بـه لبـاس و شـمشیر پدربزرگم تبرک می‌جویند.[۲]

**۱۰. تبرک به قبر نذور**

خطیب بغدادی شافعی می‌گوید: در نزدیکی مصلای نماز عید قبری است که به قبر نذور معروف است. گفته می‌شود این قبر مربوط به (عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهم‌السلام) یکی از اولاد و فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌باشد. مردم به زیارت این قبر می‌آیند و به آن تـبرک مـی‌جویند.

---

۱. «عن علي بن میمون: سمعت الشافعي یقول: إنّي لأتبرّك بأبي‌حنیفة و أجيء إلی قـبره فـي كـلّ یـوم، یـعني زائرا». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳، ما ذکر في مقابر بغداد، مـقبرة باب الدیر.

۲. «كان لجدي ثلاثمائة قریة یوم قتل بواشکرد و لم‌یکن له کفنٌ یُکفن فیه، قدمه کله بین یدیه و ثیابه و سیفه إلی الساعة معلّق یتبرکون به». ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقة الأصفیاء: ج ۸، ص ۵۹، شرح حال شقیق بلخی، ش ۲۹۵؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۲۵، ص ۹۲، شرح حال شقیق بن ابراهیم بلخی، ش ۲۸۳۹؛ ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۲، ص ۳۴۷، شرح حال شقیق بن ابراهیم، ش ۷۰۳ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۱۳، شرح حال شقیق بن ابراهیم، ش ۹۸ و تـاریخ الإسـلام و وفـیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۳، ص ۲۲۸، حوادث و وفیات ۱۹۱ ـ ۲۰۰ هجری قمری، شرح حـال شـقیق بـن ابراهیم، ش ۱۳۳.

کسانی که حاجتی دارند به زیارت این قبر می‌آیند و درکنار آن از خداوند می‌خواهند تا حاجت و خواسته آنان را برآورده سازد.[۱]

### ۱۱. تبرک به خاک قبر معروف کرخی (متوفای ۲۰۰ هجری)

ابومحفوظ معروف بن فیرزان کرخی[۲] از عباد و زهاد عراق، در سال ۲۰۰ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است و در مقبره باب الدیر بغداد به خاک سپرده شده است.

مردم و عرفا در زمان حیات او به دیدن وی می‌رفتند و به او تبرک می‌جستند.[۳]

وی یکی از اساتید احمد بن حنبل پیشوای فکری حنابله، به شمار می‌رود.[۴]

ذهبی سلفی در ابتدای شرح حال معروف کرخی از او با عنوان «برکة العصر» یاد می‌کند.[۵]

---

۱. «و عند المصلّی المرسوم بصلاة العید کان قبر یعرف بقبر النذور و یقال: إنّ المدفون فیه رجل من ولد علي بن أبي‌طالب عليه السلام، یتبرّك الناس بزیارته و یقصده ذو الحاجة منهم لقضاء حاجته». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳، باب ما ذکر في مقابر بغداد، مقبرة باب البردان.

۲. پدر و مادر معروف کرخی نصرانی بودند. معروف کرخی به دستان مبارک امام رضا عليه السلام مسلمان شد. پدر و مادر او نیز به برکت اسلام فرزندشان اسلام آوردند. احمد بن حنبل و سفیان بن عیینه معروف کرخی و روش وی را مدح کرده‌اند. ابن‌جوزی کتابی مستقل در مناقب و اخبار معروف کرخی نوشته است. درباره استجابت دعای او نیز قصه‌ها و داستان‌های زیادی نقل شده است. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء: ج ۸، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۸، شرح حال معروف کرخی، ش ۴۳۶؛ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۸، شرح حال معروف کرخی، ش ۷۱۷۷؛ ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۵۲۵ ـ ۵۲۹، ذکر المصطفین من أهل بغداد، شرح حال معروف کرخی، ش ۲۶۰ و المنتظم في تاریخ الملوك و الأمم: ج ۶، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱، حوادث و وفیات ۲۰۰ هجری، شرح حال معروف کرخی و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۵، شرح حال معروف کرخی، ش ۱۱۱.

۳. «یتبرك بلقائه العارفون». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۱۹۹، شرح حال معروف کرخی، ش ۷۱۷۷ و «قصده الناس للتبرّك به». زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۲۶۹، شرح حال معروف کرخی.

۴. خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۲۰۰، شرح حال معروف کرخی، ش ۷۱۷۷.

۵. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۳۹، شرح حال معروف کرخی، ش ۱۱۱.

ابن‌جوزی درباره قبر معروف کرخی مـی‌گوید: قـبر مـعروف کـرخـی در بـغداد آشکار و مشخص است و مردم به قبر او تبرک می‌جویند.[۱]

ابراهیم حربی می‌گوید: قبر معروف برای درمان دردها تجربه شده است.[۲]

ذهبی سلفی در شرح کلام ابراهیم حربی می‌نویسد: یعنی دعا کنار قـبر مـعروف کرخی مستجاب است زیرا دعا در بقعه‌ها و اماکن مقدس و مبارک به اجابت می‌رسد.[۳]

عبیدالله بن عبدالرحمن بن محمد زهری می‌گوید: قبر معروف کرخـی بـرای بـه دست آوردن حاجات، تجربه شده است.[۴]

می‌گویند: هرکس صد بار سوره توحید راکنار قبر معروف‌کرخی قرائت‌کند، هر آنچه از خداوند بخواهد، خداوند خواسته او را اجابت می‌کند.[۵]

ابوعبدالله ابن‌محاملی می‌گوید: هفتاد سال است قبر معروف‌کرخی را می‌شناسم. هر مهموم و غم‌زده‌ای درکنار قبر او مشکلش را با خدا مطرح کرده است، خداونـد مشکل او را برطرف کرده و او را از غم و غصه نجات داده است.[۶]

---

۱. «و قبره ظاهر ببغداد يتبرك به». ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۵۲۹، ذکر المصطفين مـن أهـل بـغداد، شرح حال معروف کرخی، ش ۲۶۰.

۲. «عن ابراهيم الحربي قال: قبر معروف الترياق المجرَّب». خطیب بـغدادی شـافعی، تـاریخ بـغداد أو مـدينة السلام: ج ۱، ص ۱۲۲، باب ما ذكر في مقابر بغداد، مـقبرة بـاب الديـر؛ ابـن‌جوزی، صـفة الصـفوة: ج ۱، ص ۵۲۹، ذکر المصطفين من أهل بغداد، شرح حال معروف کرخی، ش ۲۶۰ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۴۳، شرح حال معروف الكرخی، ش ۱۱۱ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۳، ص ۴۰۴، حوادث و وفیات ۱۹۱ ـ ۲۰۰ هجری قمری، شرح حال معروف کرخی، ش ۳۱۳.

۳. «يريد إجابة دعاء المضطر عنده، لأنّ البقاع المباركة يستجاب عندها الدعـاء». ذهـبی سـلفی، سـير أعـلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۴۴، شرح حال معروف کرخی، ش ۱۱۱ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعـلام: ج ۱۳، ص ۴۰۴، حوادث و وفیات ۱۹۱ ـ ۲۰۰ هجری قمری، شرح حال معروف کرخی، ش ۳۱۳.

۴. «قبر معروف الكرخي مجرَّب لقضاء الحوائج». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مـدينة السـلام: ج ۱، ص ۱۲۲، باب ما ذكر في مقابر بغداد، مقبرة باب الدير.

۵. «يقال: من قرأ عنده مائة مرة ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ و سأل الله تعالى ما يريد قضى الله له حاجته». همان.

۶. «أعرفُ قبرَ معروف الكرخي منذ سبعين سنة، ما قصده مهمومٌ إلّا فرج الله همَّه». همان، ص ۱۲۳.

احمد بن فتح پس از نقل رؤیایی درباره بشر بن حارث، احمد بن حنبل و معروف کرخی، می‌گوید: قبر معروف کرخی درمان تمامی دردهاست. هر کس حاجتی دارد کنار قبر معروف کرخی بیاید و خواسته خود را با خدا مطرح کند. خداوند دعای او را اجابت می‌کند.[۱]

ابن خلکان شافعی و یافعی شافعی می‌گویند: اهالی بغداد در مواقع خشکسالی به قبر معروف کرخی پناه می‌برند و نماز باران می‌خوانند و از خداوند طلب باران می‌کنند.[۲]

### ۱۲. تبرک به احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ه. ق)

احمد بن حنبل پیشوای حنابله در سال ۲۴۱ هجری قمری از دنیا رفته است و در بغداد دفن شده است. قبر احمد بن حنبل نیز مورد تبرک مسلمانان واقع شده است.

ذهبی سلفی می‌نویسد: بسیاری از اولیای خدا از احمد بن حنبل تعریف و تمجید کرده‌اند و به او تبرک جسته‌اند.[۳]

ابومحمد تمیمی می‌گوید: هنگامی که پدرم ابوالفرج از دنیا رفت، نمی‌خواستم او را در کنار احمد بن حنبل دفن کنم اما بالأخره تصمیم گرفتم او را در کنار قبر احمد بن حنبل دفن کنم. پدرم شب به خوابم آمد و فرمود: با دفن کردن من کنار احمد بن حنبل جای احمد را تنگ کردی.

گفتم: اگر دوست داری نبش قبر می‌کنم و در جای دیگری دفن می‌کنم؟

---

۱. «ذاك الترياق المقدّس المجرَّب، فمن كانت له إلى الله حاجة فليأتِ قبرَه و ليدعُ، فإنّه يستجاب له إن‌شاءالله تعالى». ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۵۲۸، ذكر المصطفين من أهل بغداد، شرح حال معروف كرخی، ش ۲۶۰.

۲. «و أهل بغداد يستسقون بقبره و يقولون: قبر معروف ترياق مجرب». ابن‌خلكان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۲۳۲، شرح حال معروف كرخی، ش ۷۲۹ و یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ج ۱، ص ۳۵۳ـ۳۵۴، حوادث ۲۰۰ هجری قمری.

۳. «و قد أثنى على أبي‌عبدالله جماعة من أولياء الله و تبرّكوا به». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۰۵، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

پدرم در جواب گفت: اگر به جای دیگری منتقل کنی به چه کسی تبرک بجویم؟[۱]

### ۱۳. تبرک به خاک قبر بخاری (متوفای ۲۵۶ ه.ق)

غالب بن جبریل می‌گوید: هنگامی که بخاری را دفن کردیم، از خاک قبر او بوی زیادی به مشام می‌رسید. این وضعیت مدت زیادی ادامه داشت. مردم آن قدر از خاک قبر او (برای تبرک) برداشتند که قبر ظاهر و نمایان شد. با گذاشتن نگهبان هم نتوانستیم از برداشتن خاک قبر بخاری جلوگیری کنیم. از وضعیت پیش‌آمده نگران شده بودیم. برای جلوگیری از برداشتن خاک قبر و دیده شدن جسد، روی قبر بخاری چوبی که دارای دریچه‌هایی بود (ضریح) قرار دادیم.[۲]

### ۱۴. تبرک به قبر ابراهیم حربی (متوفای ۲۸۵ ه.ق)

ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشر در سال ۱۹۸ هجری قمری به دنیا آمده است و در سال ۲۸۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است و در منزلش واقع در خیابان باب الأنبار دفن شده است.

وی یکی از ملازمان احمد بن حنبل بوده و حدود بیست سال با او مصاحبت داشته و از افکار او تبعیت کرده است.

---

۱. «إذا نقلتَني عن هذا الرجل فبمن أتبرك؟». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۲۵۱، شرح حال ابومحمد تمیمی، ش ۶۸۷.

۲. «عن غالب بن جبریل:... فلمّا دفنّاه فاح من تراب قبره رائحة غالية أطیب من المسك، فدام ذلك أيّاماً... و أمّا التراب، فإنّهم كانوا یرفعون عن القبر حتّى ظهر القبر و لم‌یکن نقدر (یُقدر) على حفظ القبر بالحرّاس و غُلبنا على أنفسنا، فنصبنا على القبر خشباً مشبّکاً، لم‌یکن أحد یقدر على الوصول إلى القبر و أمّا ریح الطیّب، فإنّه تداوم أيّاماً كثيرة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۴۶۷، شرح حال بخاری، ش ۱۷۱ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۹، ص ۲۷۲، حوادث و وفیات ۲۵۱ ـ ۲۶۰ هجری قمری، شرح حال بخاری، ش ۴۰۱؛ سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۲، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۴، شرح حال بخاری، ش ۵۴؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، مقدمه فتح الباري بشرح صحیح البخاري: ص ۵۱۸، الفصل العاشر، ذکر رجوعه إلى بخاری و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۲، ص ۲۰۸، شرح حال بخاری، ش ۵۹۰.

دار قطنی او را در علم و زهد و ورع با احمد بن حنبل مقایسه کرده است.

عبدالرحمن بن علی بن جوزی می‌نویسد: قبر ابراهیم حربی در بغداد آشکار و ظاهر است و مردم از قبر او انتظار و امید برکت دارند و به آن تبرک می‌جویند.[1]

جهت آشنایی بیشتر با شرح حال ابراهیم حربی به فصل «وهابیان و غلو» و منابع مذکور در آن فصل مراجعه شود.

### ۱۵. تبرک به پیراهن احمد بن حنبل

هنگامی که منزل صالح فرزند احمد بن حنبل آتش گرفت، تمامی اثاثیه و وسایل خانه که ارزش آن چهار هزار دینار تخمین زده می‌شد، طعمه حریق شد و از بین رفت. فرزند احمد بن حنبل از سوختن وسایل و اثاثیه منزل ابراز ناراحتی نکرده بلکه می‌گوید: از سوختن پیراهن پدرم که نمازهایش را در آن می‌خواند و من آن را به ارث برده بودم و به آن تبرک می‌جستم و نمازهایم را با آن پیراهن می‌خواندم، ناراحتم.[2]

### ۱۶. تبرک به صحیح مسلم و بخاری

حاکم نیشابوری شافعی می‌گوید: از استادم ابوالولید حسان بن محمد نیشابوری شنیدم که می‌گفت: پدرم از من پرسید: مشغول جمع‌آوری چه چیزی هستی؟

در جواب پدرم گفتم: احادیثی را درباره احادیث کتاب بخاری جمع‌آوری می‌کنم.

پدرم مرا به کتاب صحیح مسلم سفارش کرد و فرمود: کتاب صحیح مسلم برکتش بیشتر است.[3]

---

۱. «وقبره ظاهر يتبرك الناس به». ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۵۸۰، شرح حال ابراهیم حربی، ش ۲۸۹.

۲. «عن فاطمة بنت أحمد بن حنبل قالت: وقع الحريق في بيت أخي صالح و كان قد تزوّج بفتية، فحملوا إليه جهازاً شبيهاً بأربعة آلاف دينار، فأكلته النار، فجعل صالح يقول: ما غمّني ما ذهب إلّا ثوب لأبي كان يصلّي فيه، أتبرّك به و أصلّي فيه». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۱، ص ۲۳۰، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

۳. «قال الحاكم: سمعت الأستاذ أباالوليد يقول: قال لي أبي: أيّ شيء تجمع؟ قلت: أخرّج على كتاب البخاري. ←

**۱۷. تبرک به قبر ابن‌بشار حنبلی (متوفای ۳۱۳ ه.ق)**

محمد بن ابی‌یعلی در شرح حال ابوالحسن علی بن محمد بن بشار می‌نویسد: علی بن محمد بن بشار هفتم ربیع الأوّل سال ۳۱۳ هجری قمری از دنیا رفته و در عقبه در نزدیکی نجمی به خاک سپرده شد. قبر او الآن آشکار و ظاهر است. مردم به زیارت قبر او می‌روند و به او تبرک می‌جویند.[۱]

جهت آشنایی با شرح حال علی بن محمد بن بشار به فصل «وهابیان و غلو» و منابع مذکور در آن فصل مراجعه شود.

**۱۸. تبرک حنابله به کتاب خِرَقی**

کتاب خرقی نوشته ابوالقاسم عمر بن حسین بن عبدالله بن احمد خِرَقی[۲] حنبلی متوفای ۳۳۴ هجری قمری، یکی از کتاب‌های مورد احترام و اهتمام حنابله است.

حاجی خلیفه حنفی می‌نویسد: حنابله در ایام شیوع وبا با قرائت و خواندن این کتاب به آن تبرک می‌جویند.[۳]

**۱۹. تبرک به قبر ابوعبدالرحمن سلمی (متوفای ۴۱۲ ه.ق)**

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی نیشابوری در روز یکشنبه

---

← فقال: عليك بكتاب مسلم، فإنّه أكثر بركة». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۴۹۴، شرح حال حسان بن محمد، ش ۲۷۷ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، جزء سوم، ص ۷۵، طبقه دوازدهم، شرح حال حسان بن محمد، ش ۸۶۳.

۱. «و دفن بالعقبة قريباً من النجمي و قبره الآن ظاهر يتبرك الناس بزيارته». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۶۳، شرح حال علی بن محمد بن بشار، ش ۵۹۹.

۲. وی در زمان حکومت آل بویه زندگی می‌کرد. آل بویه طرفدار شیعیان بودند و در زمان آنان شیعیان به آزادی نسبی رسیدند. خرقی به بهانه رواج سبّ صحابه از طرف شیعیان از بغداد به شام مهاجرت کرد. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۷، شرح حال خرقی، ش ۱۸۶.

۳. «و الحنابلة يتبركون بقراءته في أيّام الوباء». حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۲، ص ۱۴۱۵، كتاب الخرقي.

سوم شعبان سال ۴۱۲ هجری قمری در نیشابور از دنیا رفته است.

خطیب بغدادی شافعی در شرح حال او می‌نویسد: وی نزد اهالی نیشابور از احترام خاصی برخوردار بود و محله و خانه‌های او در نیشابور معروف و مشهور است. مردم به زیارت قبر او می‌روند و به قبرش تبرک می‌جویند. من نیز به محله و خانه‌های او رفتم و قبر او راکه در همان محله قرار دارد، زیارت کردم.[1]

### ۲۰. تبرک به خاک قبر محرز بن خلف (متوفای ۴۱۳ ه.ق)

محرز بن خلف بن رزین بکری تونسی از نسل ابوبکر، در سال ۳۴۰ هجری قمری به دنیا آمده است و در سال ۴۱۳ هجری قمری از دنیا رفته است.

مردم به سمت او هجوم می‌آوردند و به او تبرک می‌جستند. ملوانان و صاحبان کشتی‌ها و قایق‌ها نیز به او اعتقاد خاصی داشتند و هرگاه به کنار قبر او می‌آمدند، مقداری از خاک قبر او برمی‌داشتند و زمانی‌که دریا طوفانی و مواج می‌شد از خاک قبر او به دریا می‌ریختند و از خداوند می‌خواستند دریا آرام شود.[2]

### ۲۱. تبرک به قبر اسفراینی (متوفای ۴۱۸ ه.ق)

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران اسفراینی در روز عاشورای سال ۴۱۸ هجری قمری‌که روز بارانی بود، در نیشابور از دنیا رفت. بعد از ظهر همان روز بعد از آفتابی شدن هوا جنازه اسفراینی به مقبره حره منتقل و درکنار ابوبکر طرطوسی به خاک سپرده شد. فرزند اسفراینی سه روز بعد با جمعیت فراوان از اسفرایین به نیشابور آمد و جنازه پدرش را به اسفرایین منتقل کرد.

---

۱. «له دویرة معروفة به یسکنها الصوفیة، قد دخلتُها و قبره هناك یتبرکون بزیارته، قد رأیته و زرته» خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۲، ص ۲۴۸، شرح حال محمد بن حسین نیشابوری، ش ۷۱۷.

۲. «تهافت علیه الناس للتبرك به... وکان لأهل المراکب البحریة اعتقاد راسخ فیه، فإذا مرّوا بقبره أخذوا شیئاً من ترابه و إذا هاج البحر ألقوا علیه من ذلك التراب و دعوا الله لیسکن». زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۲۸۴، شرح حال محرز بن خلف و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۲، پاورقی ۵.

سمعانی شافعی او را با القابی همچون: امام و استاذ معرفی کـرده و مـی‌گوید: او یکی از علمایی است که به مرتبه اجتهاد رسیده و شرایط امامت را در خود جمع کرده بود. وی در علوم مختلف ادبیات، فقه، کلام، اصول و شناخت کتاب و سنت تبحر داشت.

سمعانی درباره زیارت قبر او و تبرک مردم بـه او مـی‌نویسد: قـبر او امـروزه در اسفرایین آشکار و ظاهر است. مردم به زیارت قبر او می‌روند و به او تبرک می‌جویند و دعا در کنار قبر او مستجاب است. من نیز قبر او را در اسفرایین زیارت کردم.[۱]

### ۲۲. تبرک حنفی‌ها به کتاب مختصر قدوري

*مختصر قدوری*، نوشته ابوالحسین احمد بن محمد قدوری بغدادی حنفی، متوفای ۴۲۸ هجری قمری، یکی از کتاب‌های ارزشمند و مهم نزد حنفیه است که مورد تبرک حنفیه قرار گرفته است.

حاجی خلیفه حنفی به نقل از نویسنده *انوار الأدعیة* می‌نویسد: حنفی‌ها در زمانی که وبا شایع می‌شد با خواندن این کتاب به آن تبرک می‌جستند.

حنفی‌ها معتقدند حفظ کردن این کتاب انسان را از فقر و تنگ‌دستی نجات می‌دهد و هرکس این کتاب را نزد یکی از اساتید صالح بخواند و استاد در پایان آن برای او دعا کند، به برکت این کتاب و دعای استاد دوازده هزار درهم به او می‌رسد.[۲]

### ۲۳. تبرک به قبر علی بن محمد بغدادی حنبلی (متوفای ۴۶۸ ه.ق)

ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالرحمن بـغدادی در سـال ۴۶۸ هـجری قـمری

---

۱. «و حملوه إلى إسفرايين و دفن في مشهده و هو اليوم ظاهر و الناس يتبركون به و يزورونه و يستجاب عنده الدعـوة، زرتُ قبره بإسفرايين». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۱، ص ۱۴۴، حرف الالف، باب الالف و السين، الإسفراييني.

۲. «قال صاحب أنوار الأدعية: إنّ الحنفيّة يتبركون بقراءته في أيّام الوبا و هو كتاب مبارك، من حفظه يكون أميناً من الفقر حتّى قيل أنّ من قرأه على أستاذ صالح و دعا له عند ختم الكتاب بالبركة، فإنّه يكون مالكاً لدراهم على عدد مسائله و في بعض شروح المجمع أنّه مشتمل على إثني‌عشر ألف مسألة». حاجی خلیفه حنفی، کشـف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۲، ص ۱۶۳۱، مختصر القدوري.

در آمد از دنیا رفته است.

محمد بن ابی‌یعلی او را فقیه، فاضل و ذکیّ معرفی کرده و می‌نویسد: علی بن محمد بغدادی در سال ۴۶۷ یا ۴۶۸ هجری قمری در آمد از دنیا رفته است. مردم به قصد زیارت قبر او به آمد می‌روند و قبر او را منشأ برکت دانسته و به قبر او تبرک می‌جویند.[۱]

### ۲۴. تبرک به خاک قبر عبدالخالق بن عیسی حنبلی (متوفای ۴۷۰ هق)

ابوجعفر عبدالخالق بن عیسی بن احمد در سال ۴۱۱ هجری قمری به دنیا آمده است و در روز پنجشنبه نیمه صفر سال ۴۷۰ هجری قمری در بغداد از دنیا رفته است و در مقبره باب حرب بغداد درکنار احمد بن حنبل به خاک سپرده شده است.

علما از او با القابی همچون: «زاهد»، «وَرع»، «علامه»، «کثیر الفنون»، «رأساً في الفقه»، «نافذ الكلمة»، «إمام الحنابلة في عصره»، «متقن» و «عالم به احکام قرآن و فرائض» نام برده‌اند.

القائم بامرالله خلیفه وقت مسلمین نیز برای تبرک به عبدالخالق بن عیسی، وصیت کرد تا پس از مرگش، عبدالخالق بن عیسی او را غسل دهد.[۲]

محمد بن ابویعلی در شرح حال او می‌نویسد: هنگامی که عبدالخالق بن عیسی از دنیا رفت، جمعیت زیادی برای شرکت در تشییع جنازه او حاضر شده بودند و صدای ناله و گریه آنان بلند شده بود. پس از خواندن نماز بر جنازه، او را درکنار قبر احمد بن حنبل به خاک سپردند. مردم خاک زیادی از قبر او برای تبرک برداشتند.[۳]

---

۱. «قبره هناك يقصد و يتبرك به». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۲۳۴، الطبقة السادسة، شرح حال علی بن محمد بغدادی، ش ۶۷۰.

۲. «كان عند الإمام يعني الخليفة معظماً، حتّى أنّه وصى عند موته بأن يغسله تبركاً به». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۳۳۶، حوادث ۴۷۰ هجری قمری.

۳. «و أخذ الناس من تراب قبره الكثير تبركاً به». محمد بن ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة: ج ۲، ص ۲۴۱، شرح حال عبدالخالق بن عیسی، ش ۶۷۴.

**۲۵. تبرک به خاک قبر ابن‌عَبدَویه شافعی (متوفای ۵۲۵ ه.ق)**

ابوعبدالله محمد بن حسن بن عبدویه مهربانی در سال ۵۲۵ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی در جزیره کَمَران از دنیا رفته است.

وی یکی از شاگردان ابواسحاق شیرازی بوده و از فقها و اصولیین شافعی به شمار می‌رود. مدتی را در عدن ساکن بوده و سپس در دولت آل نجاح به زَبید منتقل شده و در همین دوران اموال و دارایی او توسط مفضل بن ابی‌البرکات غارت شد. وی بعد از زبید به جزیره کمران مهاجرت کرد و تا پایان عمر نیز در همین جزیره سکونت داشت.[۱]

حموی در توضیح و تبیین جزیره کمران می‌نویسد: محمد بن عبدویه در این جزیره ساکن شد و قبر او نیز در این جزیره قرار دارد. مردم در سال‌های کم‌باران و خشک کنار قبر او می‌آیند و با توسل به قبر او از خداوند طلب باران می‌کنند و هنگامی که دریا طوفانی و مواج می‌شود و کشتی‌ها را به تلاطم می‌اندازد، مقداری از خاک قبر او را به دریا می‌ریزند و دریا به اذن خداوند آرام می‌گیرد.[۲]

ابن‌عماد حنبلی او را شخصی زاهد و باورع معرفی کرده و می‌نویسد: قبر ابن‌عبدویه در جزیره کمران مشهور و ظاهر است و مردم به زیارت قبر او می‌روند.[۳]

یافعی شافعی در شرح حال او می‌نویسد: قبر ابن‌عبدویه و فرزندش در کنار مسجد قرار دارد و صالحان و غیر صالحان به زیارت قبر آنان می‌روند و به خاک قبر آن دو تبرک می‌جویند.[۴]

---

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۸۵، شرح حال ابن‌عبدویه.

۲. «سکن بها الفقیه محمد بن عبدویه تلمیذ الشیخ أبي‌اسحاق الشیرازي و بها قبره یستسقی به... و یزعمون أنّ البحر إذا هاج مراکبه ألقوا فیه من تراب قبره، فیسکن بإذن الله». حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۱۳۹، جزیره کمران.

۳. «قبره هناك مشهور و مزور». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۷۴، حوادث ۵۲۵ هجری قمری.

۴. «و قبرهما هنالك بجنب المسجد یزاران، یزورهم الصالحون و غیرهم و یتبرك بترابهما». یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۱۸۶، حوادث ۵۲۵ هجری قمری.

یافعی شافعی به نقل از ابن‌سمره می‌نویسد: در سال ۵۷۴ هجری قمری به همراه مدافع بن سعید از عدن و از طریق دریا راهی حج شدیم. در مسیر راه از جزیره کمران عبور کردیم. به قصد زیارت قبر محمد بن عبدویه و فرزندش وارد جزیره شدیم. هم هنگام ورود به جزیره و هم هنگام خروج از جزیره به قبر آنان و مسجد و آثار به جا مانده از آنان تبرک جستیم.[1]

یافعی پس از نقل ماجرای ابن‌سمره می‌نویسد: من نیز مسجد و قبر محمد بن عبدویه و فرزندش را زیارت کرده‌ام.[2]

### ۲۶. تبرک به قبر خضر بن نصر إربلی (متوفای ۵۶۷ هـ. ق)

ابوالعباس خضر بن نصر بن عقیل بن نصر إربلی، یکی از فقها و مفسرین شافعی، در سال ۴۷۸ هجری قمری در اربل به دنیا آمده است و در شب جمعه، چهاردهم جمادی الأخری سال ۵۶۷ هجری قمری در زادگاهش از دنیا رفته است و در مدرسه‌ای که از طرف حاکم اربل برای تدریس وی ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.[3]

ابن‌کثیر دمشقی سلفی به نقل از ابن‌خلکان شافعی می‌نویسد: مردم به زیارت قبر خضر بن نصر می‌روند. من نیز بارها قبر او را زیارت کردم و مشاهده کردم که مردم

---

۱. «.. فکنّا نقصد القبرین و نزورهما واردین و صادرین و نتبرك بالمسجد و القبرین و آثار الفقیهین و آثار التدریس». همان.

۲. «و قد زرت المسجد و القبرین». همان.

۳. برای آشنایی با شرح حال وی به منابع ذیل مراجعه شود: ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۸، ص ۳۲۴، شرح حال خضر بن نصر، ش ۱۹۷۲؛ ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۲، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۹، شرح حال خضر بن نصر، ش ۲۱۶؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۳۹، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۵، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰ هجری قمری، شرح حال خضر بن نصر، ش ۲۴۴؛ سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۷، ص ۸۳، شرح حال خضر بن نصر، ش ۷۷۳؛ صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۳، ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸، شرح حال خضر بن نصر، ش ۴۱۶ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۲ ص ۳۰۷ شرح حال خضر بن نصر. ابن‌عماد حنبلی به اشتباه خضر بن نصر را در وفیات سال ۶۱۹ ذکر کرده است. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۸۶، حوادث ۶۱۹ هجری قمری.

از نقاط مختلف به قصد زیارت قبرش به اربل می‌آیند و به قبر او تبرک می‌جویند.[۱]

نکته قابل توجه این‌که جمله «و رأیت الناس ینتابون قبره و یتبرّکون به» در «وفیات الأعیان» موجود نیست و به احتمال زیاد از آن حذف شده است. البته احتمال هم دارد جمله «و رأیت الناس ینتابون قبره و یتبرّکون به» که در «البدایة و النهایة» نقل شده است، عبارت خود ابن‌کثیر باشد، نه ابن‌خلکان.

**۲۷. تبرک به قبر و آثار محمود بن زنکی (متوفای ۵۶۹ ه.ق)**

نورالدین محمود بن زنکی حنفی، یکی از پادشاهان و حاکمان مصر و شام، در روز یکشنبه هفدهم شوال سال ۵۱۱ هجری قمری در حلب به دنیا آمده است و در روز چهارشنبه یازدهم شوال سال ۵۶۹ هجری قمری در سن ۵۸ سالگی در دمشق از دنیا رفته است و در مدرسه خودش نزدیک بازار خوّاصین به خاک سپرده شده است.

اهل سنت از او به نیکی یاد می‌کنند زیرا او در طول ۲۸ سال حکومت خود، طرفدار سلفیان بود و از عقاید و افکار آنان حمایت می‌کرد. وی در حمایت و دفاع از اهل جنایت به کشتار شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز می‌پرداخت.[۲]

ابن‌کثیر دمشقی سلفی می‌نویسد: قبر نورالدین محمود بن زنکی در دمشق

---

۱. «ترجمه ابن‌خلکان في الوفیات و قال: قبره یزار و قد زرتُه غیر مرّة و رأیتُ الناس ینتابون قبره و یتبرّکون به». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۳۰۷، حوادث ۵۶۹ هجری قمری، شرح حال خضر بن نصر.

۲. برای آشنایی با شرح حال او به منابع ذیل مراجعه شود: ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۰، ص ۱۱۸ ـ ۱۲۳، شرح حال محمود بن زنکی، ش ۷۴۰۷؛ ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۱۹، ص ۳۷۰ ـ ۳۸۷، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰ هجری قمری، شرح حال محمود زنکی، ش ۳۳۸؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۳۰۴ ـ ۳۰۷، حوادث ۵۶۹ هجری قمری، شرح حال محمود زنکی؛ ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۲۲۸ ـ ۲۳۱، حوادث ۵۶۹ هجری قمری؛ یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۴، حوادث ۵۶۹ هجری قمری و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۱۷۰، شرح حال محمود بن زنکی.

زیارتگاه مردم است. مردم کنار پنجره‌های مقبره او حلقه می‌زنند و تمامی کسانی که از کنار قبر او می‌گذرند، به او تبرک می‌جویند.[۱]

ابن‌عماد حنبلی می‌نویسد: دعا در کنار قبر او به اجابت می‌رسد. می‌گویند: سه تار مو از موهای لحیه پیامبر اکرم ﷺ همراه او دفن شده است. شایسته است کسانی که به زیارت قبر او می‌روند، قصد زیارت موهای پیامبر اکرم ﷺ را نیز داشته باشند.[۲]

یافعی شافعی نیز می‌نویسد: از عده‌ای نقل شده است که دعا کنار قبر نورالدین محمود زنکی مستجاب است.[۳]

شرف‌الدین یعقوب بن معتمد می‌گوید: شیئی از آثار نورالدین محمود بن زنکی نزد ماست و ما به آن تبرک می‌جوییم. این شیء تا سال ۶۵۰ هجری قمری باقی بود.[۴]

### ۲۸. تبرک به قبر ابن‌المَنّیّ حنبلی (متوفای ۵۸۳ ه.ق)

ابوالفتح نصر بن فتیان بن مطر نهروانی بغدادی حنبلی، در سال ۵۰۱ هجری قمری به دنیا آمده است و در روز شنبه چهارم رمضان سال ۵۸۳ هجری قمری در سن ۸۲ سالگی از دنیا رفته و روز بعد به خاک سپرده شده است.

از او با عناوینی همچون: «امام»، «علامه»، «مفتی»، «ناصح الإسلام»، «فقیه عراق»،

---

۱. «قبره بها یزار و یحلق بشباکه و یطیب و یتبرك به کلّ مار». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۲، ص ۳۰۴، حوادث ۵۶۹ هجری قمری، شرح حال محمود زنکی.

۲. «روي أنّ الدعاء عند قبره مستجاب و یقال: أنّه دفن معه ثلاث شعرات من شعر لحیته ﷺ، فینبغي لمن زاره أن یقصد زیارة شيء منه ﷺ». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۲۳۱، حوادث ۵۶۹ هجری قمری.

۳. «روي عن جماعة أنّ الدعاء عند قبره مستجاب». یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۲۹۴، حوادث ۵۶۹ هجری قمری.

۴. «حکی لي شرف‌الدین یعقوب بن المعتمد أنّ في دارهم سکرة علی حرستان (خوزستان) من عمل نورالدین، یتبرّکون بها و هي باقیة إلی سنة خمسین و ستمائة». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۹، ص ۳۸۵، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰ هجری قمری، شرح حال محمود بن زنکی، ش ۳۳۸.

«شیخ الحنابله»، «باورع»، «زاهد»، «عابد» و «پیرو سلف صالح» یاد شده است.[۱]

ابن‌رجب حنبلی و ابن‌عماد حنبلی با بیان این مطلب که بسیاری از علمای اهل سنت نزد وی فارغ التحصیل شده‌اند، معتقدند فقهای حنابله جیره‌خوار ابن‌المنی هستند.[۲]

صفدی شافعی در توصیف تشییع جنازه ابن‌المنی می‌نویسد: جمعیت زیادی در تشییع جنازه او شرکت کرده بودند. لشگریان و سربازان ترک به دلیل ترس از مـردم و وقوع فتنه، از جنازه او محافظت می‌کردند. بر روی قبر او ضریحی از چـوب کـه دارای حلقه‌های مسی بود، قرار دادند و مردم او را منشأ بـرکت دانسـته و بـه قـبر او تبرک می جستند.[۳]

### ۲۹. تبرک به پیراهن محمد بلخی (متوفای ۵۹۷ ه‍.ق)

محمد بلخی یکی از زهاد بغداد در محرم ۵۹۷ هجری قمری از دنیا رفـته است. چون از مال دنیا چیزی نداشت، مادر خلیفه مسؤلیت تجهیز و تکفین او را به عـهده گرفت و پیراهن او را برای تبرک جستن به آن برداشت.[۴]

### ۳۰. تبرک به جنازه عرفه بن علی (متوفای ۶۰۲ ه‍.ق)

ابوالمکارم عرفة بن علی بن حسن بن علی یکی دیگر ازکسانی است که جنازه او

---

۱. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، شرح حال ابن‌المـنّی، ش ۷۰ و تـاریخ الإسـلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۱، ص ۱۶۶ ـ ۱۱۷، حوادث و وفیات ۵۸۱ ـ ۵۹۰ هجری قمری، شرح حال نصر بن فتیان، ش ۱۱۰.

۲. ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۳، ص ۳۵۸ ـ ۳۶۵، شرح حال نصر بـن فـتیان، ش ۱۷۵ و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۲۷۶ ـ ۲۷۸، حوادث ۵۸۳ هجری قمری.

۳. «حضر جنازته خلق کثیر و تولّی حفظ جنازته جماعة من الأتراك خوفاً من العوام و جعل علی قبره ملبن مـن الخشب المنقوش بضبات الصفر و الناس یتبرکون بقبره». صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۲۷، ص ۵۱، شرح حال ابن‌المنی.

۴. «جهّزته أمّ الخلیفة و أخذتْ درّاعته للبرکة». ذهبی سلفی، تاریخ الإسـلام و وفـیات المشـاهیر و الأعـلام: ج ۴۲، ص ۳۲۶، حوادث و وفیات ۵۹۱ ـ ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال محمد بلخی، ش ۴۰۲.

مورد تبرک قرار گرفته است. در شرح حال او نوشته‌اند: او از اهالی بندنیجین (یعنی منطقه مرزی مندلی) و شخصی زاهد و عابد بود. غیر از شیر چیز دیگری نمی‌خورد و تمامی روزها را روزه می‌گرفت.

ابن‌نجار می‌نویسد: عرفة بن علی در سحر روز دوشنبه نهم ربیع الأوّل سال ۶۰۲ هجری قمری در سن هفتاد و هفت سالگی از دنیا رفته است و جنازه او را در تابوتی که با طناب بسته بودند به مدرسه نظامیه بغداد آورده و مردم به جنازه او تبرک می‌جستند و عمامه‌ها و لباس‌های خود را (به عنوان تبرک) روی جنازه او می‌انداختند.[۱]

### ۳۱. تبرک به جنازه شیخ عماد مَقدسی حنبلی (متوفای ۶۱۴ هـ.ق)

ابواسحاق ابراهیم بن عبدالواحد بن علی بن سرور مقدسی حنبلی، برادر کوچکتر حافظ عبدالغنی بن عبدالواحد بن علی بن سرور، در سال ۵۴۳ هجری قمری در جمّاعیل[۲] به دنیا آمده است و در شب پنجشنبه شانزدهم ذی‌القعده سال ۶۱۴ هجری قمری در دمشق از دنیا رفته است.

او را با عناوینی همچون: «برکة الوقت»، «امام»، «عالم»، «زاهد»، «متواضع»، «آمر به معروف و ناهی از منکر»، «با تقوا»، «با ورع»، «با اخلاص»، «کثیر الدعاء»، «کثیر الصلاة»، «کثیر الصوم»، «عالم به قراءات، نحو و فرائض»، «صبور» و «حریص به تعلیم قرآن و فقه»، «آشنا با احادیث»، «خوش اخلاق»، «خوش برخورد»، «بخشنده»، «دستگیر فقرا» و «پناه‌گاه مردم» معرفی کرده و کرامات زیادی نیز برای او ذکر کرده‌اند.[۳]

---

۱. «و جيء بتابوته مشدوداً بالحبال و حوله خلق من العوام يتبركون فيه و يلقون عليه عمائمهم و ميازرهم».
ابن‌نجار بغدادی، ذیل تاریخ بغداد: ج ۲، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۰، شرح حال عرفه بن علی، ش ۴۷۷.

۲. جَمّاعِیل: روستایی است در نابلس فلسطین. حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۱۵۹، واژه جماعیل.

۳. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۲، ص ۴۷ ـ ۵۲، شرح حال ابراهیم بن عبدالواحد، ش ۳۳ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۴، ص ۱۸۲ ـ ۱۹۱، حوادث و وفیات ۶۱۱ ـ ۶۲۰ هجری قمری، شرح حال ابراهیم بن عبدالواحد بن علی بن سرور، ش ۲۰۱؛ ابن‌رجب حنبلی، الذیل علی طبقات الحنابلة:
←

ذهبی سلفی و ابن‌رجب حنبلی ماجرای فوت و تشییع جنازه شیخ عماد را این‌گونه توصیف می‌کنند: شیخ عماد در شب پنجشنبه شانزدهم ذی‌القعده بعد از این که نماز مغرب را در مسجد جامع خواند و به منزلش آمد و روزه‌اش را افطار کرد، از دنیا رفت. هنگامی که جنازه او را آوردند، جمعیت زیادی برای تشییع جنازه او آمده بودند. مُعتَمِد والی دمشق مردم را از جنازه شیخ عماد دور می‌کرد و الا به خاطر ازدحام جمعیت وکثرت متبرکین به جنازه شیخ عماد، کفن او پاره می‌شد.[1]

### ۳۲. تبرک و استشفا به خط ابوطاهر شافعی (متوفای ۶۳۳ هـ.ق)

ابوطاهر محمد بن حسین بن عبدالرحمن انصاری مصری در سال ۵۵۴ هجری قمری در جَوجَر یکی از شهرهای مصر از نواحی دمیاط به دنیا آمد و در روز یکشنبه هفتم ذی‌القعده سال ۶۳۳ هجری قمری در مصر از دنیا رفت.

از او با عناوینی همچون: شیخ، فقیه، صالح، ورع، زاهد، خطیب مسجد جامع مصر و... نام برده شده است.

او در ابتدا شراب‌ساز بود اما در نهایت شیخ دیار مصر شد و برای او کرامات فراوانی ذکر شده است.

ابن‌القَلیُوبی می‌گوید: مشهور و معروف است که دعا درکنار قبر او به اجابت می‌رسد و مردم نیز به همین علت به قصد زیارت و دعاکردن کنار قبر او به محل دفن او می‌آیند.[2]

---

← ج ۴، ص ۹۳ـ ۱۰۶، شرح حال ابراهیم بن عبدالواحد بن علی بن سرور، ش ۲۵۵؛ ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۳، ص ۸۴، حوادث ۶۱۴ هجری قمری و ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۵۷ـ ۵۹، حوادث ۶۱۴ هجری قمری.

۱. «و كان المعتمد يطرد الناس عنه و إلّا كانوا من كثرة من يتبرك به يخرقون الكفن». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴۴، ص ۱۸۹، حوادث و وفيات ۶۱۱ـ ۶۲۰ هجری قمری، شرح حال ابراهيم بن عبدالواحد بن علی بن سرور، ش ۲۰۱ و ابن‌رجب حنبلی، الذيل على طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۱۰۴، شرح حال ابراهیم بن عبدالواحد بن علی بن سرور، ش ۲۵۵.

۲. «قال ابن‌القليوبي: و قبره مشهور بإجابة الدعاء عنده و الناس يقصدونه لذلك، سمعت والدي يقول: قبر ←

سبکی شافعی در شرح حال ابوطاهر به نقل از ابن‌القلیوبی می‌نویسد: معاصرین وی حتّی یهود و نصارا به او اعتقاد خاصی داشتند و دست‌خط او را برای تبرک و شفای مریض‌هایشان می‌بردند.[1]

### ۳۳. تبرک حنفی‌ها به کتاب «النافع»

حنفی‌ها به کتاب «النافع» نوشته محمد بن یوسف حسینی مدنی سمرقندی حنفی، متوفای ۶۵۶ هجری قمری، تبرک می‌جویند.[2]

### ۳۴. تبرک به قبر ابوالعباس مُلَثَّم (متوفای ۶۷۲ ه.ق)

ابوالعباس احمد بن محمد معروف به ملثم در روز سه‌شنبه بیست و چهارم رجب سال ۶۷۲ هجری قمری در شهر قوص از دنیا رفته و در همان‌جا به خاک سپرده شده است.

سبکی شافعی او را شیخ صالح و دارای کرامات و احوال و مقامات عالیه معرفی کرده و می‌نویسد: او در شهر قوص دفن شده است و مردم برای تبرک به او به زیارت قبرش می‌روند.[3]

### ۳۵. تبرک به جنازه و آب غسل ابن‌تیمیّه (متوفای ۷۲۸ ه.ق)

ابن‌کثیر دمشقی سلفی درباره فوت و تشییع جنازه ابن‌تیمیّه می‌نویسد: پس از مرگ ابن‌تیمیّه عده زیادی خود را به قلعه دمشق محل وفات ابن‌تیمیّه رسانده و قبل از

---

← الشیخ الدریاق المجرّب». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۸، ص ۵۵، شرح حال محمد بن حسین بن عبدالرحمن، ش ۱۰۷۲.

۱. «حکی ابن‌القلیوبی من اعتقاد أهل عصره فیه حتّی الیهود و النصاری و تبرّکهم بخطّه و استشفاء مرضاهم ممّا ینقلونه من خطّه شیئاً کثیراً». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۸، ص ۵۴، شرح حال محمد بن حسین بن عبدالرحمن، ش ۱۰۷۲.

۲. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون: ج ۲، ص ۱۹۲۲، النافع.

۳. «و هو مدفون برِباطه بمدینة قوص، مقصود للبرکة». سبکی شافعی، طبقات الشافعیة الکبری: ج ۸، ص ۳۷، شرح حال احمد بن محمد، ش ۱۰۵۸.

غسل دادن جنازه ابن‌تیمیّه با دیدن جنازه او و بوسیدن جنازه، به او تبرّک جستند... مردم دستمال‌ها، عمامه‌ها و لباس‌های خود را روی جنازه ابن‌تیمیّه می‌انداختند... عده‌ای آب غسل او را نوشیدند!!! و باقی‌مانده سدری که با آن ابن‌تیمیّه را غسل داده بودند، بین مردم پخش شد... شخصی ریسمانی راکه به جیوه آغشته شده بود و برای دفع شپش در گردن ابن‌تیمیّه قرار داشت به ۱۵۰ درهم خرید وکلاه او نیز به ۵۰۰ درهم خریداری شد.[۱]

### ۳۶. تبرک به کتاب‌های ابن‌تیمیّه

ابن‌کثیر دمشقی سلفی در حوادث سال ۷۴۲ هـجری قـمری مـی‌نویسد: در روز شنبه سوم رجب سال ۷۴۲ هجری قمری، فخری ـ حاکـم وقت ـ قـاضی شـافعی را احضار کرد و از او خواست تاکتاب‌هایی راکه از ابن‌تیمیّه گـرفته بـود، بـرگردانـد. فخری پس از آوردن کتاب‌ها ابن‌قیم جوزیه و یکی دیگر از عـلما را احـضار کـرد و برگردانده شدن کتاب‌های ابن‌تیمیّه را به آنان تبریک گفت. فخری کتاب‌های ابن‌تیمیّه را برای تبرک در خزانه نگهداری کرد.[۲]

### ۳۷. تبرک علی بن عبدالکافی سبکی شافعی به فرش زیر پای نووی

عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سبکی شافعی در شرح حال ابوزکریا یحیی بن

---

۱. «جلس جماعة عنده قبل الغسل و قرأوا القرآن و تبرّكوا برؤيته و تقبيله... و ألقى الناس على نعشه مـناديلهم وعمائمهم و ثيابهم... و شرب جماعة الماء الذي فضل من غسله و اقتسم جماعة بقية السدر الذي غسل به و دُفع في الخيط الذي كان فيه الزئبق الذي كان في عنقه بسبب القمّل مائة و خمسون درهماً و قيل: إنّ الطاقية التـي كانت على رأسه دُفع فيها خمسمائة درهم». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۴، ص ۱۴۱ـ۱۴۲، حوادث ۷۲۸ هجری قمری، وفاة شيخ‌الإسلام أبي‌العباس تقي‌الدين أحمد بن تيميّة. محقق و مـحدث خـبیر مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد: «و كُسرت أعوادُ سريره لكثرة تعلّق الناس به» مردم چـوب‌هایی راکـه جنازه ابن‌تیمیّه روی آن تشییع شد، شکسته و به عنوان تبرک و تیمن بـرداشـتند. الكـنىٰ و الألقـاب: ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال ابن‌تیمیّه.

۲. «و بيت الكتب تلك الليلة في خزانته للتبرك». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البـدایـة و النـهایة: ج ۱۴، ص ۲۰۹، حوادث ۷۴۲ هجری قمری.

شرف نووی شافعی می‌نویسد: هنگامی که پدرم (علی بن عبدالکافی سبکی) در سال ۷۴۲ هجری قمری در دارالحدیث اشرفیه ساکن شد، شب‌ها برای تهجّد و شب‌زنده‌داری به ایوان دارالحدیث می‌رفت و روی فرشی که در ایوان دارالحدیث انداخته بودند، به تهجّد می‌پرداخت. این فرش توسط شخصی به نام اشرف وقف شده بود و اسم واقف نیز روی آن نوشته شده بود. نووی هنگام تدریس روی همین فرش می‌نشت. پدرم صورت خود را (به عنوان تبرک) روی فرش می‌کشید.[1]

### ۳۸. تبرک به جنازه محمد بن محمد جزری (متوفای ۸۳۲ ه.ق)

محمد بن محمد جزری در سال ۸۳۲ هجری قمری در شیراز از دنیا رفته است. تمامی اشراف و بزرگان، خاص و عام برای شرکت در تشییع جنازه او، بوسیدن و مس جنازه او به عنوان تبرک، سعی و تلاش کردند. کسانی که نتوانستند خودشان را به جنازه او برسانند، به کسانی که موفق به بوسیدن و تبرک به جنازه او شده بودند، تبرک می جستند.[2]

### ۳۹. تبرک به خاک قبر مؤدب

حموی می‌نویسد: قبر مؤدب در تونس قرار دارد. هنگامی که دریا طوفانی و مواج شود، مردم دریا را به او قسم می‌دهند. مردم از خاک قبر او همراه خود می‌برند و برای او نذر می‌کنند.[3]

---

۱. «أنّه لمّا سكن في قاعة دارالحديث الأشرفية في سنة إثنتين و أربعين و سبعمائة كان يخرج في الليل إلى إيوانها ليتهجّد تجاه الأثر الشريف و يمرّغ وجهه على البساط و هذا البساط من زمان الأشرف الواقف و عليه إسمه و كان (النووي) يجلس عليه وقت الدرس». سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۸، ص ۳۹۵ـ۳۹۶، شرح حال يحيى بن شرف نووی، ش ۱۲۸۸.

۲. «تبادر الأشراف و الخواص و العوام إلى حملها و تقبيلها و مسّها تبركاً بها و من لم‌يمكنه الوصول إلى ذلك كان يتبرك بمن تبرك بها». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۴۱، زيارة المشاهد المشرفة. به نقل از مفتاح السعادة: ج ۲، ص ۴۹.

۳. «و بتونس قبر المؤدب محرز، يقسم به أهل المراكب إذا جاش عليهم البحر، يحملون من تراب قبره معهم و ينذرون له». حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۶۲، ذيل واژه تونس.

تبرک به خاک صعیب[۱] و تبرک به قطعه سنگی از مروه توسط حضرت علی علیه السلام[۲]

---

۱. ابراهیم بن جهم می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد قبیله بنی‌الحارث آمدند و مشاهده کـردند کـه افـراد قـبیله بـه بیماری مبتلا شده‌اند. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علت بیماری را پرسیدند، افراد قبیله تب را علت ابـتلا بـه بیماری اعلام کردند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از اطلاع از علت بیماری، فرمودند: چرا از خاک صـعیب استفاده نمی‌کنید؟ افراد قبیله عرض کردند: با خاک صعیب چه کنیم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مـقداری از خاک صعیب بردارید و آن را با آب مخلوط کنید. سپس یکی از شما مقداری از آب دهانش را روی آن انداخته و این جملات را بگوید: «بسم‌الله، تراب أرضنا، بریق بعضنا، شفاء لمریضنا، بإذن ربّنا». افراد قبیله نـیز بـه دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کردند و بیماری آنان بهبود یافت و سلامتی خود را به دست آوردند. عبدالله بـن عبدالعزیز بکری اندلسی، معجم ما استعجم من أسـماء البـلاد و المـواضـع: ج ۳، ص ۸۳۴، حـرف الصـاد؛ سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۱، ص ۶۸، الفصل السادس في الاستشفاء بترابها و بتمرها و ما جاء فیه و صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سیرة خیر العباد: ج ۱۰، ص ۳۳۰. بخاری و مسـلم ایـن روایت را مختصرا نقل کرده‌اند. الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۳۱۱، کتاب الطب، باب رقیة النّبيّ صلی الله علیه و آله و الجامع الصحیح معروف به صحیح مسـلم: ج ۲، جـزء دوم: ص ۱۷، کـتاب السـلام، بـاب استحباب الرقیة من العین و النملة و الحمة و النظرة. ابوالقاسم بن یحیی علوی می‌گوید: در سرزمین صـعیب حفره و گودالی وجود دارد که بر اثر برداشتن خاک آن، به وجود آمده است. امروزه نیز هر انسانی به وبا گرفتار شود، از خاک آن منطقه برمی‌دارد و بیماریش را با آن مداوا می‌کند. «و فیه حفرة ممّا یأخذ الناس منه و هو الیوم إذا وبأ إنسان أخذ منه». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۱، ص ۶۹، الفصل السادس في الاستشفاء بترابها و بتمرها و ما جاء فیه، الاستشفاء بتراب صعیب. ابن‌نجار می‌گوید: من نیز آن گودال را بـا چشم خودم از نزدیک دیدم. مردم از خاک آن گودال برمی‌دارند و می‌گویند خاک آن را تجربه کرده و مداوای مریضی‌ها با آن، صحت دارد. من هم مقداری از خاک آن منطقه را برداشتم. «و قد رأیت أنا هذه الحفرة الیوم و الناس یأخذون منها و ذکروا أنّهم قد جربوه فوجدوه صحیحاً، قال: و أخذت أنا منه أیضاً». هـمان، ص ۶۸. سمهودی پس از نقل مطالب ذکر شده، می‌نویسد: این گودال تا امروز موجود و معروف است. مردم از خاک آن برمی‌دارند و به مناطق محل سکونت خود می‌برند و مریضی‌ها را با آن درمان می‌کنند. من نیز مقداری از این خاک را برای برخی دوستان فرستادم. «و هذه الحفرة موجودة الیوم مشهورة خلفاً عن سلف، یأخذ الناس منها و ینقلونه للتداوي و قد بعثتُ منها لبعض الأصحاب أخذاً ممّا ذکروه في أخذ نبات الحرم للتداوي». همان.

۲. حضرت علی علیه السلام به عبدالله بن عباس نامه‌ای نوشت و از وی خواست تـا قـطعه سـنگی از مـروه را بـرای آن حضرت بفرستد تا آن را مکان نماز خود قرار دهد و روی آن سجده کند. «عن رزین مولی علي بن عبدالله بن عباس: أنّ علیاً کتب إلیه أن یبعث إلیه بقطعة من المروة، فیتخذه مصلّی یسجد علیه». بیهقی شـافعی، مـعرفة السنن و الآثار: ج ۴، ص ۲۱۱ و سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی: ج ۱ ص ۱۱۵، الفـصل الثـالث عشر، في أحکام هذا الحرم الشریف، حکم نقل تراب الحرم المدني.

از دیگر موارد و نمونه‌های تبرک مسلمانان است.

## نظر محدثین و فقها درباره تبرک

اکثر محدثین و فقهای اهل سنت با استناد به روایات نقل شده در کتب روایی، تبرک را مشروع و جایز دانسته‌اند.

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه، ابن‌مسیب، یحیی بن سعید انصاری[1] و مالك بن انس[2] دست کشیدن و مسح کردن منبر پیامبر اکرم ﷺ را به قصد تبرک، جایز دانسته‌اند.[3]

احمد بن حنبل پیشوای فکری وهابیت، بوسیدن، لمس کردن و دست کشیدن بر روی منبر و قبر پیامبر اکرم ﷺ به قصد تبرک و رسیدن به پاداش و ثواب الهی را جایز دانسته است.[4]

ابن تیمیّه هنگامی که با این سخن و موضع‌گیری احمد بن حنبل مواجه می‌شود، تعجب می‌کند و می‌گوید: از احمد تعجب می‌کنم. او نزد من با عظمت است. آیا این کلام احمد بن حنبل است؟[5]

---

۱. استاد مالك.

۲. پیشوای فقهی مالکیه.

۳. سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۴، ص ۱۴۰۳، الفصل الرابع في آداب الزيارة و المجاورة.

۴. «سئل عن تقبيل قبر النّبيّ ﷺ و تقبيل منبره. فقال: لا بأس به» و «قال عبدالله بن أحمد بن حنبل: سألت أبي عن الرجل يمسّ منبر رسول‌الله ﷺ و يتبرّك بمسّه و يقبّله و يفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالى، فقال: لابأس به». احمد بن حنبل، الجامع في العلل و معرفة الرجال: ج ۲، ص ۳۲، ش ۲۵۰؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۵۵۵، کتاب الحج، باب من لم‌يستلم إلّا الركنين اليمانيين، شرح احاديث ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹؛ سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۴، ص ۱۴۰۴، الفصل الرابع في آداب الزيارة و المجاورة و عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، کتاب الحج، بيان مشروعية تقبيل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حديث ۱۸۹.

۵. «قال أبوسعيد ابن‌العلائي: فأريناه (يعني كلام أحمد بن حنبل) للشيخ تقي‌الدين بن تيميّة، فصار يتعجب من ذلك و يقول: عجبت، أحمد عندي جليل، يقوله هذا كلامه أو معنى كلامه». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۹، ص ۲۴۱، کتاب الحج، بيان مشروعية تقبيل الحجر الأسود و السرّ في ذلك، شرح حديث ۱۸۹.

ما نیز از موضع‌گیری ابن‌تیمیّه در قبال احمد بن حنبل تعجب می‌کنیم و از خـود می‌پرسیم: چرا ابن‌تیمیّه احمد بن حنبل را متهم به شرک و کفر و بدعت نکرده است؟!

محمد بن ادریس شافعی[۱] با استناد به روایات و موارد ذکر شده، بوسیدن تمامی اماکن مشرفه، دست‌ها و پاهای انسان‌های صالح را به قصد تبرک عملی نیکو و پسندیده و جایز می‌داند.[۲]

محب‌الدین طبری نیز با جایز دانستن بوسیدن و مس کردن حجرالاسـود مـعتقد است: تمامی علمای صالح این عمل را انجام می‌داده‌اند.[۳]

ابوالعباس احمد رملی شافعی نیز دربارهٔ تبرک، چنین فتوا داده است: اگر انسان به قبر پیامبر ﷺ یا ولیّ یا عالمی دست بکشد و یا آن را به قصد تبرک ببوسد، اشکال ندارد.[۴]

ابن‌ابی‌صیف یمانی شافعی یکی از علمای مکه نیز بوسیدن قرآن، احادیث و قبور صالحان را جایز دانسته است.[۵]

زرقانی مالکی معتقد است بوسیدن قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ مکروه است اما اگر به قصد تبرک بوسیده شود، کراهت ندارد.[۶]

---

۱. پیشوای فقهی شافعیه.

۲. «و قال أيضاً: و أمّا تقبيل الأماكن الشريفة على قصد التبرك وكذلك تقبيل أيـدي الصـالحين و أرجـلهم فـهو حسن محمود باعتبار القصد و النيّة». همان.

۳. «نقل الطيب الناشري عن المحب الطبري أنّه يجوز تقبيل القبر و مسّه؟ قال: و عليه عمل العلماء الصـالحين». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى: ج ۴، ص ۱۴۰۶، الفصل الرابع في آداب الزيارة و المجاورة.

۴. «إن كان قبر نبيّ أو وليّ أو عالم و استلمه أو قبّله بقصد التبرك فلابأس به». علامه امینی، الغدير فـي الكـتاب والسنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۳، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ و كيفيتها.

۵. «و نقل عن ابن أبي‌الصيف اليماني أحد علماء مكة من الشافعية جوازُ تقبيل المصحف و أجزاء الحديث و قبور الصالحين». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۵۵۵، كتاب الحج، باب من لم‌يستلم إلّا الركنين اليمانيين، شرح احاديث ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹.

۶. «تقبيل القبر الشريف مكروه إلّا لقصد التبرك، فـلاكـراهـة». الغـدير فـي الكـتاب و السـنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۵، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ و كيفيتها. به نقل از زرقانی مـالکی در شـرح المواهب اللدنية: ج ۸، ص ۳۱۵.

ابن‌حجر عسقلانی شافعی و عینی حنفی دو تن از شارحان صحیح بخاری پس از نقل حدیث «جاءت امرأة إلی النّبیّ ﷺ ببردة. فقال سهل للقوم: أتدرون ما البردة؟ فقال القوم: هي شملة. فقال سهل: هي شملة منسوجة فيها حاشيتها. فقالت: يا رسول‌الله! أكسوك هذه. فأخذها النّبيّ ﷺ محتاجاً إليها، فلبسها. فرآها عليه رجل من الصحابة، فقال: يا رسول‌الله! ما أحسن هذه! فاكسنيها. فقال: نعم. فلمّا قام النّبيّ ﷺ لامه أصحابه، قالوا: ما أحسنتَ حين رأيتَ النّبيّ ﷺ أخذها محتاجاً إليها، ثمّ سألته إيّاها و قد عرفتَ أنّه لايسئل شيئاً فيمنعه. فقال: رجوتُ بركتها حين لبسها النّبيّ ﷺ لعلّي أُكفّن فيها»[1]، می‌نویسند: یکی از اموری که از این حدیث می‌توان استفاده کرد این است که تبرک به آثار صالحان جایز است.[2]

ابن‌حجر عسقلانی در جایی دیگر می‌نویسد: برخی با استناد به مشروع و جایز بودن بوسیدن رکن‌های خانه خدا، بوسیدن تمامی انسان‌های صالح و اشیاء مقدس و شریف را جایز دانسته‌اند.[3]

---

۱. سهل بن سعد می‌گوید: زنی قبایی را خدمت پیامبر اکرم ﷺ آورده و آن را به آن حضرت هدیه کرد. پیامبر اکرم ﷺ هدیه زن را قبول کرد و آن را پوشید. یکی از صحابه، قبا را بر تن پیامبر اکرم ﷺ مشاهده کرد و از آن حضرت خواهش کرد تا قبا را به او ببخشد. پیامبر ﷺ نیز قبا را به او بخشید. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ محل را ترک کردند اصحاب آن حضرت او را سرزنش کرده و گفتند: کار خوبی نکردی! پیامبر اکرم ﷺ به آن قبا نیاز داشت و تو می‌دانستی که اگر از پیامبر ﷺ چیزی خواسته شود، آن را رد نمی‌کند. وی در پاسخ اصحاب گفت: چون پیامبر اکرم ﷺ این قبا را پوشیده بودند، من برای تبرک و به امید آن که کفن من باشد، از پیامبر ﷺ خواهش کردم آن را به من ببخشد. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۵۶، کتاب الأدب، باب حسن الخلق و السخاء و ما یکره من البخل؛ طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۶، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۴، ح ۵۷۸۵ و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۷، ص ۲۰۴، ح ۱۸۶۳۸.

۲. «و فيه التبرك بآثار الصالحين». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۱۷۲، کتاب الجنائز، باب من استعدّ الکفن في زمن النّبيّ ﷺ فلم‌ينكر عليه، شرح حدیث ۱۲۷۷ و عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۳، کتاب الجنائز، باب من استعدّ الکفن في زمن النّبيّ ﷺ فلم‌ينكر عليه، شرح حدیث ۳۹.

۳. «استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الأركان جواز تقبيل كلّ من يستحقّ التعظيم من آدمي و غيره». ابن‌حجر

←

عینی حنفی در بیان وجه و علت تتبع عبدالله بن عمر از آثار نبی مکرم اسـلام ﷺ می‌نویسد: تتبع و پیگیری آثار پیامبر گرامی اسلام ﷺ و تبرک به آن‌ها مستحب است. مسلمانان همیشه به آثار به جا مانده از صالحان تبرک می جسته‌اند.[1]

عینی به نقل از استادش زین‌الدین می‌نویسد: بوسیدن اماکن مشـرفه و بـوسیدن دست و پای صالحان به قصد تبرک، کار نیکو و پسندیده‌ای است.[2]

عزامی شافعی با انتقاد شدید از سخنان و فتاوای ابن تیمیّه و وهابیت، معتقد است علما درباره لمس کردن و چرخیدن دور قبور، به سه گروه تقسیم شده‌انـد. عـده‌ای مطلقا جایز می‌دانند. عده‌ای آن را مکروه می‌دانند و عده‌ای معتقدند اگر کسی علاقه به زیارت میت دارد، کراهت نیز از بین می‌رود.

وی معتقد است صغرای استدلال ابن تیمیّه و وهابیان که با استناد به آن و عـبادت غیر خدا دانستن آن، زیارت قبور، تبرک، توسل و... را تـحریم کـرده‌انـد، صـحیح نیست و وهابیان در تکفیر مسلمانان مرتکب اشتباه شده‌اند.[3]

شیخ ابراهیم باجوری شافعی می‌نویسد: بوسیدن قبر و دست گـذاشـتن روی آن

---

← عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۵۵۵، کتاب الحج، باب مـن لم‌یسـتلم إلّا الركنين اليمانيين، شرح احادیث ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹.

۱. «في بيان وجه تتبع عبدالله بن عمر المواضع التي صلّى فيها رسول‌الله ﷺ و هو أنّه كان يستحب التـتبع لآثـار النّبيّ ﷺ و التبرك بها و لم‌يزل الناس يتبركون بمواضع الصالحين». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صـحيح البخاري: ج ۴، ص ۲۷۵، کتاب الصلاة، باب المساجد التي على طرق المدينة، شرح حدیث ۱۴۱.

۲. «و قال أيضاً: و أمّا تقبيل الأماكن الشريفة على قصد التبرك وكذلك تقبيل أيـدي الصـالحين و أرجـلهم فـهو حسنٌ محمودٌ باعتبار القصد و النية». همان، ج ۹، ص ۲۴۱، کتاب الحج، باب ما ذكر في الحجر الأسود، شرح حدیث ۱۸۹.

۳. «أنت إذا تأملت في الأمور التي كفر بها المسلمين و جعلها عبادة لغير الله وجدتَ حجّتَه ترجـع إلى مـقدمتين، صدقت كبراهما و هي كلّ عبادة لغير الله شرك ... و كذبت صغراهما و هي قوله: كلّ نداء لميت أو غائب أو طواف بقبر أو تمسح به أو ذبح أو نذر لصاحبه ... فهو عبادة لغير الله». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۷، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ و كيفيتها، به نقل از عزامی شافعی در فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الأكوان: ص ۱۳۳.

مکروه است اما اگر به قصد تبرک باشد، کراهت ندارد.[۱]

شیخ عدوی حمزاوی مالکی پس از نقل فتوای رملی شافعی، می‌نویسد: کسانی که قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ را می‌بوسند، هیچ قصدی جز تبرک ندارند و بوسیدن قبر پیامبر اکرم ﷺ به قصد تبرک، اولی و سزاوارتر از بوسیدن قبور دیگر صالحان و اولیای الهی است.[۲]

اسحاق بن ابراهیم معتقد است یکی از اموری که شخص حاجی نباید آن را فراموش کند این است که به مدینه برود و در مسجد نبوی نماز بخواند و چشمان خود را به قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ، منبر، محل نشستن، مکان‌ها و اشیایی که پیامبر اکرم ﷺ با دستان مبارکش آن‌ها را لمس کرده‌اند، جای پای آن حضرت، ستونی که پیامبر اکرم ﷺ به آن تکیه می‌دادند، منور ساخته و با مشاهده آن‌ها و قبور صحابه و تابعین تبرک بجوید.[۳]

ابوحامد غزالی نیز درباره تبرک می‌نویسد: هرکسی که در زمان حیات و زندگیش مورد تبرک قرار می‌گیرد، بعد از رحلت و وفات نیز تبرک جستن به او بوسیله زیارت

---

۱. «یکره تقبیل القبر و استلامه و مثله التابوت الذي یجعل فوقه وکذلك تقبیل الأعتاب عند الدخول لزیارة الأولیاء إلّا أن قصد به التبرك بهم، فلایکره». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۵، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ و کیفیتها. به نقل از حاشیه شیخ ابراهیم باجوری بر شرح ابن‌قاسم غزی: ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. «و لا مریة حینئذ أنّ تقبیل القبر الشریف لم‌یکن إلّا للتبرك فهو أولی من جواز ذلك لقبور الأولیاء عند قصد التبرك». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۲۶، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ و کیفیتها. به نقل از شیخ عدوی حمزاوی، در کنز المطالب: ص ۲۱۹ و مشارق الأنوار: ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. «و ممّا لم‌یزل شأن من حجّ المرور بالمدینة و القصد إلی الصلاة في مسجد النّبيّ ﷺ و التبرك برؤیة روضته و منبره و قبره و مجلسه و ملامس یدیه و مواطیء قدمیه و العمود الذي کان یسند إلیه و نزل جبرائیل علیه و بمن عمّره و قصده من الصحابة و التابعین و أئمة المسلمین و الإعتبار بذلك کلّه». ابن‌عبدالهادی، الصارم المنکي في الرد علی السبکي: ص ۱۴۸.

قبرش، جایز است و مسافرت به قصد زیارت و تبرک وی نیز جایز است.[۱]

امام صادق ﷣ در تعلیم آداب زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ می‌فرمایند: هنگامی که از دعاکردن نزد قبر پیامبر ﷺ فارغ شدی، نزد منبر رسول‌الله ﷺ بیا و آن را با دستانت مسح کن و دو رمانه آن را بگیر. سپس دستانت را به چشم‌ها و صورتت بکش زیرا این کار باعث شفای چشم می‌شود.[۲]

با توجه به مستندات ذکر شده، مشخص می‌شود که تبرک به آثار انبیا و صالحان پس از رحلت آنان، امری جایز و رایج بین مسلمانان بوده و در حضور و حیات صحابه نیز به آثار به جا مانده از نبی مکرم اسلام ﷺ تبرک صورت گرفته است و صحابه هیچ اعتراضی به این امر نکرده‌اند اما ابن‌تیمیّه با فتاوا و نظرات شاذ و منحط خود این امر را شرک و موجب تکفیر مسلمانان دانسته و محمد بن عبدالوهاب نیز به پیروی کورکورانه از وی پرداخته و راه او را ادامه داده است. وهابی‌های حاکم بر سرزمین مقدس حجاز نیز به پیروی از ابن‌تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب، از تبرک مسلمانان به آثار به جا مانده از نبی مکرم اسلام ﷺ ممانعت می‌کنند و آنان را به اتهام شرک، مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند.

با مطالعه تاریخ مشاهده می‌کنیم که صحابه، تابعین، علما و عموم مسلمانان برای آثار به جا مانده از پیامبر اکرم ﷺ ارزش و احترام خاصی قائل بوده و به آن تبرک می‌جستند. برخی به موهای پیامبر اکرم ﷺ تبرک می‌جستند. برخی دهانه مشکی را که پیامبر اکرم ﷺ از آن آب خورده بود، بریده و به عنوان تبرک نزد خود نگهداری می‌نمودند. برخی دیگر به نعل آن حضرت تبرک جسته و ردّ پای شتر ایشان نیز توسط

---

۱. «و كلّ من يتبرك بمشاهدته في حياته، يتبرك بزيارته بعد وفاته و يجوز شدّ الرحال لهذا الغرض». غزالی، إحياء علوم الدين: ج ۱، ص ۲۴۷، كتاب آداب السفر، الفصل الأوّل في فوائد السفر و فضله و نيته.

۲. «إذا فرغت من الدعاء عند قبر النّبيّ ﷺ فائت المنبر، فامسحه بيدك و خذ برمانتيه و هما السفلاوان و امسح عينيك و وجهك به، فإنّه يقال: إنّه شفاء العين...». كلينی، الكافي: ج ۴، ص ۵۵۳، كتاب الحج، أبواب الزيارات، باب المنبر و الروضة و مقام النّبيّ ﷺ، ح ۱.

برخی دیگر مورد تبرک واقع شده است و عده‌ای به خاک قبر شریف نبی مکرم اسلام ﷺ تبرک جسته‌اند.

پس از مشاهده و تأمل در این موارد، از وهابیان باید پرسید:

با استناد به کدام مدرک و دلیل، تبرک به قبر پیامبر اکرم ﷺ و قبور اولیا و صالحان را تحریم کرده و به تکفیر مسلمانان می‌پردازید؟

آیا وهابیان لوازم کلام خود را می‌پذیرند؟

آیا صحابه، تابعین، محدثین و فقها را تکفیر می‌کنند؟

آیا اهالی سمرقند که در سال ۲۵۶ هجری قمری به خاک قبر بخاری تبرک می‌جستند، کافر بودند؟

آیا کسانی که جنازه ابن تیمیّه را به خاطر تبرک و تیمن بوسیدند، کافر بودند؟

آیا کسانی که آب غسل او را به خاطر تبرک و تیمن نوشیدند، کافر بودند؟

آیا کسانی که باقی‌مانده سدری را که با آن ابن تیمیّه را غسل داده بودند، برای تبرک و تیمن برداشتند، کافر بودند؟

آیا کسانی که ریسمان و کلاه متعلق به ابن تیمیّه را به خاطر تبرک و تیمن خریدند، کافر بودند؟

آیا تمامی کسانی که در تشییع جنازه ابن تیمیّه شرکت کرده بودند، کافر بودند؟

## فصل چهارم

## وهابیان و زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ

یکی دیگر از مسائل و موضوعات اختلافی میان مسلمانان و وهابیان، مسأله «زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و قبور انبیا، صالحان و عموم مسلمانان» است. در این فصل ابتدا به نقد و بررسی مواضع و ادله ابن‌تیمیّه و وهابیان درباره تحریم زیارت قبر شریف نبی مکرم اسلام ﷺ پرداخته و سپس مواضع و ادله آنان در تحریم زیارت سایر قبور را نقد خواهیم کرد.

### دیدگاه وهابیان

ابن‌تیمیّه با سخنان مبهم و دوپهلوی خود درباره مسأله زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ و تشکیک در مشروعیت و مأجور بودن کسانی که به زیارت قبر شریف آن حضرت می‌روند، به تشویش اذهان عمومی مسلمانان پرداخت و جرقه فتنه‌ای را زد که شعله‌های آن تا به امروز دامن‌گیر مسلمانان می‌باشد و کشورهای اسلامی در آتش همان فتنه می‌سوزند.

وی از سویی با استناد به عمل پیامبر اکرم ﷺ در زیارت قبر مادرشان حضرت

آمنه ﷺ[1] و زیارت قبور اهل بقیع و شهدای احد و تعلیم آداب زیارت قبور به اصحاب خود[2]، اصل مشروعیت زیارت قبور را پذیرفته است اما از سویی دیگر با استناد بـه کراهت داشتن مالك از به‌کار بردن لفظ «زُرْتُ» برای زیارت قبر پـیامبر اکـرم ﷺ[3]، تمامی روایاتی راکه درباره زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ وارده شده است و در آن‌ها لفظ «زار» و مشتقات آن وجود دارد[4]، دروغ و جعلی می‌داند.[5]

---

۱. «زار النّبي ﷺ قبر أمّه، فبكى و أبكى من حوله، فقال: إستأذنتُ ربّي في أن أستغفر لها، فلم يأذن لي، و استأذنتُه في أن أزور قبرها، فأذن لي، فزوروا القبور، فإنّها تذكّر الموت». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، كتاب الجنائز، باب استئذان النّبيّ ﷺ ربّه عزّوجلّ في زيارة قبر أمه و احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۴۴۱، مسند ابوهريره.

۲. پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب خود می‌فرمود: هنگامی که به زیارت قبور رفتید این جملات را بگویید: «السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين و المسلمين و إنّا إن شاء الله تعالى بكم لاحقون»، «يرحم الله المستقدمين منّا و منكم و المستأخرين» و «نسأل الله لنا و لكم العافية». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۸۶ـ۳۸۸، كتاب الجنائز، باب ما يقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها.

۳. «و قد أجاب عنه المحققون من أصحابه بأنّه كره اللفظ أدباً، لا أصل الزيارة، فإنّها من أفضل الأعمال و أجلّ القربات الموصلة إلى ذي‌الجلال و أنّ مشروعيّتها محلّ إجماع بلانزاع». اصحاب مالك معتقدند مالك به خاطر رعایت ادب نسبت به پیامبر اکرم ﷺ از به‌کار بردن لفظ «زرتُ» کراهت داشت نه اینکه اصل زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ را مشروع نداند. زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ از بافضیلت‌ترین اعمال و یکی از بهترین اعمال برای تقرب به خداوند است و مشروعیّت اصل زیارت اجماعی است و هیچ کس مـخالف آن نـیست. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۸۰، كتاب فضل الصلاة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، شرح احادیث ۱۱۸۸، ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰.

۴. «قال رسول‌الله ﷺ: من حجّ البيت و لم يزرني فقد جفاني» و «من زارني و أبي في عام واحد ضمنت له على الله الجنة» و «من زار قبري فقد وجبت له شفاعتي» و «من زارني بعد مماتي فكأنّما زارني في حياتي» و «من زار قبري وجبت له شفاعتي» و «من زار قبري حلت له شفاعتي» و «من جائني زائراً لا تحمله حاجة إلّا زيارتي كان حقّاً عليّ (على الله) أن أكون له شفيعاً يوم القيامة» و «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي» و «من زار قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي» و «من زارني إلى المدينة كنت له شهيداً و شفيعاً» و «من زار قبري أو قال: من زارني كنت له شفيعاً أو شهيداً» و «من زارني متعمداً كان في جواري يوم القيامة» و «من زارني بعد موتي فكأنّما زارني في حياتي» و «من حجّ حجّة الإسلام و زار قبري و غزا غـزوة

←

ابن تیمیّه زیارت قبور را به دو قسم «شرعی» و «بدعی» تقسیم کرده و می‌نویسد: اگر کسی به زیارت قبر برود و تنها قصد سلام دادن و دعاکردن برای میت و صاحب قبر را داشته باشد، زیارت شرعی است و اشکال ندارد اما اگر به زیارت قبر برود و روی قبر دست بکشد و به صاحب قبر قسم بخورد و یا او را به کسی قسم بدهد، در کنار قبر نماز بخواند، برای خودش دعاکند، از صاحب قبر طلب حاجت کرده و بخواهدکه او را شفاعت کند، از او طلب یاری وکمک کند، برای صاحب قبر نذر کند یا به گمان این که دعا نزد قبر زودتر به اجابت می‌رسد، به زیارت قبر برود و در آنجا دعاکند. چنین زیارتی را با استناد به حدیث «لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور

---

← وصلّى في بيت المقدس لم‌يسأله الله عزّوجلّ فيما افترض عليه» و «من زارني بعد موتي فكأنّما زارني و أنا حيّ و من زارني كنت له شهيداً أو شفيعاً يوم القيامة» و «من زارني بالمدينة كنت له شفيعاً و شهيداً يوم القيامة» و«من زارني محتسباً إلى المدينة كان في جواري يوم القيامة» و «من زارني ميتاً فكأنّما زارني حيّاً و من زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيامة و ما من أحد من أمّتي له سعة ثمّ لم‌يزرني فليس له عذر» و «من زارني في مماتي كان كمن زارني في حياتي و من زارني حتّى ينتهي إلى قبري كنت له يوم القيامة شهيداً أو قال: شفيعاً» و «من حجّ إلى مكة، ثمّ قصدني في مسجدي كتبت له حجّتان مبرورتان» و «من زار قبري بعد موتي فكأنّما زارني في حياتي و من لم‌يزرني فقد جفاني» و «من زار قبر رسول‌الله ﷺ كان في جوار رسول‌الله ﷺ» و «من أتى المدينة زائراً لي وجبت له شفاعتي يوم القيامة». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۱۲، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۰، احادیث ۱۳۴۹۶ و ۱۳۴۹۷؛ دارقطنی، سنن دارقطنی: ج ۲، ص ۲۷۸، احادیث ۱۹۲، ۱۹۳ و ۱۹۴، کتاب الحج، باب المواقیت؛ بیهقی، السنن الكبرى: ج ۸، ص ۴۴، احادیث ۱۰۴۰۸، ۱۰۴۰۹ و ۱۰۴۱۰، کتاب الحج، جماع أبواب الهدي، باب زيارة قبر النبيّ ﷺ، سیوطی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۷، ذیل آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۵، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۶، احادیث ۱۲۳۶۸ ـ ۱۲۳۷۳ و ج ۱۵، ص ۶۵۱ ـ ۶۵۲، احادیث ۴۲۵۸۲ ـ ۴۲۵۸۴ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۴، ص ۲، باب زيارة سيدنا رسول‌الله ﷺ.

۵. «بل الأحاديث المذكورة في هذا الباب مثل قوله: «من زارني و زار أبي ابراهيم في عام واحد ضمنتُ له على الله الجنة» و قوله: «من زارني بعد مماتي فكأنّما زارني في حياتي و من زارني بعد مماتي حلت عليه شفاعتي» و نحو ذلك، كلّها أحاديث ضعيفة، بل موضوعة، ليست في شيء من دواوين الإسلام التي يعتمد عليها و لا نقلها إمام من أئمة السلمين، لا الائمة الأربعة و لا غيرهم». ابن تیمیّه حنبلی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۶، ص ۸۳ و ج ۲۷، ص ۲۰۵.

أنبيائهم مساجد» و احادیث مشابه آن[۱]، زیارت بدعی و منهی‌عنه و حرام دانسته و معتقد است صحابه نسبت به قبر نبی مکرم اسلام ﷺ و قبور دیگر صالحان، چنین اعتقادی نداشته و چنین اعمالی را در کنار قبور آنان انجام نداده‌اند.[۲]

ابن‌تیمیّه و وهابیان با استناد به حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصى»[۳]، معتقدند سفرکردن به مدینه منوره به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ حرام است و کسانی که به مدینه منوره مسافرت می‌کنند باید به قصد زیارت مسجد پیامبر و نماز خواندن در آن، مسافرت کنند و به تبع زیارت مسجد پیامبر، قبر شریف آن حضرت را نیز زیارت‌کنند. تنهاکسانی حق زیارت قبر شریف

---

۱. «إنّ من كان قبلكم كانوا يتخذون القبور مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد، فإنّي أنهاكم عن ذلك» و «إنّ من شرار الناس من تدركهم الساعة و هم أحياء و الذين يتخذون القبور مساجد» و «لعن الله زوارات القبور والمتخذين عليها المساجد و السرج» و «اللهم لاتجعل قبري وثناً يُعبد».

۲. «زيارة القبور على وجهين: زيارة شرعية و زيارة بدعية. فالشرعية المقصود بها السلام على الميت و الدعاء له، كما يقصد بالصلاة على جنازته، فزيارته بعد موته من جنس الصلاة عليه، فالسنّة أن يسلم على الميت ويدعو له، سواء كان نبياً أو غير نبيّ، كما كان النّبيّ ﷺ يأمر أصحابه إذا زاروا القبور أن يقول أحدهم: السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين و المسلمين و إنّا إن شاء الله بكم لاحقون، يرحم الله المستقدمين منّا و منكم و المستأخرين، نسأل الله لنا و لكم العافية، اللهم لاتحرمنا أجرهم و لاتفتنا بعدهم و اغفر لنا و لهم و هكذا يقول إذا زار أهل البقيع و مَن به من الصحابة أو غيرهم، أو زار شهداء أحد و غيرهم و ليست الصلاة عند قبورهم أو قبور غيرهم مستحبة عند أحد من أئمة المسلمين، بل الصلاة في المساجد التي ليس فيها قبر أحد من الأنبياء و الصالحين و غيرهم أفضل من الصلاة في المساجد التي فيها ذلك باتفاق أئمة المسلمين، بل الصلاة في المساجد التي على القبور إمّا محرمة و إمّا مكروهة و الزيارة بدعية أن يكون مقصود الزائر أن يطلب حوائجه من ذلك الميت، أو يقصد الدعاء عند قبره، أو يقصد الدعاء به، فهذا ليس من سنّة النّبيّ ﷺ و لا استحبّه أحد من سلف الأمّة و أئمّتها، بل هو من البدع المنهي عنها باتفاق سلف الأمّة و أئمّتها» و «و لم يكونوا (الصحابة) يقصدون الدعاء عند قبر النّبيّ ﷺ و لا صالح و لا الصلاة عنده و لا طلب الحوائج منه و لا الإقسام على الله به، مثل أن يقول القائل: أسألك بحقّ فلان وفلان، بل كلّ هذا من البدع المحدثة». ابن‌تیمیّه حنبلی، مجموعة الفتاوی: ج ۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵ و ج ۲۴، ص ۱۷۸، ۱۸۳ ـ ۱۸۸ و ج ۲۶، ص ۸۲.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۰۶، باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة و مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، ص ۵۹۴کتاب الحج، باب سفر المرأة مع محرم إلى حج و غيره و ص ۶۱۸، کتاب الحج، باب لاتشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد.

نبی مکرم اسلام ﷺ را دارند که نزدیک مدینه هستند و «شدّ الرحال» در حق آنان صادق نیست و یا به طور اتفاقی به مدینه منوره مسافرت کرده و گذرشان به قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ افتاده است و از کنار قبر آن حضرت عبور می‌کنند.[۱]

ابن تیمیّه در جای دیگر می‌نویسد: بزرگان و علما سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحان را یکی از بدعت‌های مستمر و دائمی می‌دانند و قول صحیح‌تر این است که سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحان مشروع نیست و بعضی از کسانی که سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحان را جایز نمی‌دانند، معتقدند اگر کسی به قصد زیارت قبر پیامبر به مدینه مسافرت کند، سفر او حرام است و باید نمازش را کامل بخواند.[۲]

ابن تیمیّه در جای دیگر ادعا می‌کند که سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحان در صدر اسلام و قرون اول، دوم و سوم وجود نداشته است، بلکه این امر بعد از قرن سوم به وجود آمده است. وی می‌نویسد: کسانی که به زیارت قبور انبیا و صالحان می‌روند و برای آنان دعا می‌کنند، یا از آنان طلب دعا می‌کنند، یا به گمان این که دعا در کنار قبور آنان زودتر به اجابت می‌رسد، به زیارت قبور انبیا و صالحان می‌روند و در کنار قبور آنان دعا می‌کنند، این امور در زمان مالك[۳] شناخته شده و معروف نبوده است،

---

۱. «و لکن تزار القبور الزيارة الشرعية مَن كان قريباً و مَن اجتاز بها، كما أنّ مسجد قباء يزار من المدينة و ليس لأحد أن يسافر إليه، لنهيه ﷺ أن تشدّ الرحال إلّا إلى المساجد الثلاثة». ابن تیمیّه حنبلی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۶، ص ۸۳. «و أمّا من قصد السفر لمجرد زيارة القبر و لم يقصد الصلاة في مسجده و سافر إلى مدينته فلم يصل في مسجده ﷺ و لا سلّم عليه في الصلاة، بل أتى القبر، ثمّ رجع، فهذا مبتدع ضالّ». همان، ج ۲۷، ص ۱۸۳.

۲. «كان أئمة العلماء يعدون من جملة البدع المتكررة السفر لزيارة قبور الأنبياء و الصالحين و هذا في أصحّ القولين غير مشروع، حتّى صرّح بعض من قال ذلك أنّ مَن سفر هذا السفر لا يقصر فيه الصلاة، لأنّه سفر معصية و كذلك مَن يقصد بقعة لأجل الطلب من مخلوق هي منسوبة إليه كالقبر و المقام أو لأجل الاستعاذة به و نحو ذلك، فهذا شرك و بدعة» و «و لا يسافر أحد ليقف بغير عرفات و لا يسافر للوقوف بالمسجد الأقصى و لا للوقوف عند قبر أحد، لا من الأنبياء و لا المشايخ و لا غيرهم، باتفاق المسلمين، بل أظهر قولي العلماء أنّه لا يسافر أحد لزيارة قبر من القبور». همان، ج ۲۶، ص ۸۳ و ۸۵.

۳. پیشوای فقهی مالکیه.

نه در کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه در کنار سایر قبور.[۱]

ابن تیمیّه با تعریض و کنایه زدن به شیعیان، مسافرت شیعیان به شهرهای مقدس و مشاهد مشرفه برای زیارت قبور ائمه علیهم السلام و بوسیدن ضریح‌های آنان را به حج و طواف دور کعبه تشبیه کرده و آن را حرام می‌داند.[۲]

نکته قابل توجه این است که علمایی که در مقابل ابن تیمیّه موضع‌گیری کرده‌اند، پذیرفتن اصل مشروعیّت زیارت قبور توسط ابن تیمیّه و تقسیم زیارت قبور به «شرعی» و «بدعی» را از او نپذیرفته‌اند و سخنان ابن تیمیّه را بر تحریم مطلق زیارت قبور حمل نموده‌اند.

عظیم‌آبادی نیز هر چند اصل مشروعیت زیارت قبر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را پذیرفته است اما با استناد به حدیث «صلّوا في بيوتكم و لاتتخذوها قبوراً و لاتتخذوا بيتي عيداً و صلّوا علَيّ و سلّموا فإنّ صلاتكم تبلغني حيثما كنتم»، می‌نویسد: طبق مفاد این حدیث، سفر کردن برای زیارت قبر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله حرام است و کسانی که قصد زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دارند، باید به قصد زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه مسافرت کنند و سپس قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنند.[۳]

---

۱. «و أمّا السفر إلى قبور الأنبياء و الصالحين فهذا لم يكن موجوداً في الإسلام في زمن مالك و إنّما حدث هذا بعد القرون الثلاثة: قرن الصحابة و التابعين و تابعيهم، فأمّا هذه القرون التي أثنى عليها رسول‌الله صلی الله علیه و آله فلم يكن هذا ظاهراً فيها و لكن بعدها ظهر الإفك و الشرك... و كذلك من يزور قبور الأنبياء و الصالحين ليدعوهم، أو يطلب منهم الدعاء، أو يقصد الدعاء عندهم، لكونه أقرب إجابة في ظنّه، فهذا لم يكن يعرف على عهد مالك، لا عند قبر النّبيّ صلی الله علیه و آله و لا غيره». همان، ج ۲۷، ص ۲۰۴.

۲. «يعظّمون المشاهد المبنيّة على القبور، فيعكفون عليها مشابهة للمشركين و يحجّون إليها كما يحجّ الحاج إلى البيت العتيق». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. «و الحديث دليل على منع السفر لزيارته صلی الله علیه و آله... واعلم أنّ زيارة قبر النّبيّ صلی الله علیه و آله أشرف من أكثر الطاعات و أفضل من أكثر المندوبات، لكن ينبغي لمن يسافر أن ينوي زيارة المسجد النبوي، ثمّ يزور قبر النّبيّ صلی الله علیه و آله و يصلّي و يسلّم عليه». عظیم‌آبادی، عون المعبود شرح سنن أبي‌داود: ج ۶، ص ۲۴ ـ ۲۵، كتاب المناسك، باب ۱۰۰، زيارة القبور، شرح حديث ۲۰۴۰.

مجموع سخنان دوپهلو، متناقض و مختلف ابن‌تیمیّه و همفکران او را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد:

۱. ابن‌تیمیّه مدعی است مشروعیت و جواز اصل زیارت قبور را قبول دارد.

۲. تمامی روایات موجود در باب زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ که در آن‌ها لفظ «زار» و مشتقات آن وجود دارد، ضعیف و جعلی می‌باشد.

۳. با توجه به حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصی» سفرکردن به مدینه منوره به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ حرام است.

۴. هیچ‌کس نباید به قصد زیارت قبور انبیا، صالحان و علما مسافرت کند و به زیارت قبور آنان برود. چنین مسافرتی بدعت می‌باشد و مشروع نیست و معصیت به شمار می‌رود و نماز در این سفر نیز شکسته نمی‌شود.

۵. سفر برای زیارت قبور انبیا، صالحان و علما در قرون اولیه اسلام (قرن اول، دوم و سوم) و در زمان صحابه، تابعین و تابع تابعین، معمول و رایج نبوده است، بلکه بعد از قرن سوم به وجود آمده است.

۶. کسانی که به مدینه منوره مسافرت می‌کنند، باید قصد زیارت مسجد پیامبر و خواندن نماز در آن مسجد را داشته باشند و به تبع زیارت مسجد پیامبر، قبر پیامبر اکرم ﷺ را نیز زیارت کنند. اما اگر فقط قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را داشته باشند و قبر پیامبر اکرم ﷺ را زیارت کنند و در مسجد آن حضرت نماز نخوانند و برگردند، چنین اشخاصی مبتدع و گمراه هستند.

۷. کسانی که در مدینه منوره هستند و یا کسانی که به طور اتفاقی گذرشان به مدینه افتاده باشد، به دلیل صادق نبودن «شد الرحال» می‌توانند قبر پیامبر اکرم ﷺ را زیارت کنند.

۸. زیارت قبور را به دو قسم «شرعی» و «بدعی» تقسیم می‌کند.

مراد ابن‌تیمیّه از زیارت شرعی این است که انسان به زیارت قبر انبیا و صالحان برود و به صاحب قبر سلام کند و برای صاحب قبر دعا کند. او معتقد است تمامی

موارد موجود از زیارت قبور در تاریخ اسلام از همین نوع بوده است و چنین زیارتی جایز و مستحب است و مرادش از زیارت بدعی و حرام این است که انسان به زیارت قبور انبیا و صالحان برود و روی قبور آنان دست بکشد. به صاحب قبر قسم بخورد و یا او را به کسی قسم بدهد. در کنار قبر نماز بخواند. برای خودش دعا کند. از صاحب قبر طلب حاجت کرده و بخواهد که او را شفاعت کند. از او طلب یاری و کمک کند. برای صاحب قبر نذر کند یا به گمان این که دعا نزد قبر زودتر به اجابت می‌رسد به زیارت قبر برود و در آنجا دعا کند.

۹. وقوف در کنار قبور انبیا، علما و صالحان جایز نمی‌باشد.

۱۰. نماز خواندن در کنار قبور انبیا و صالحان هیچ فضیلتی ندارد و مستحب نیز نمی‌باشد.

۱۱. ابن‌تیمیّه با جسارت به حضرت آمنه علیها السلام و کافر دانستن ایشان، با استناد به عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زیارت قبر مادرشان، زیارت قبور کفار به انگیزه یادآوری آخرت، بدون دعا کردن برای صاحب قبر را مباح و جایز می‌داند.[1]

## نقد دیدگاه وهابیت

تردیدی نیست که زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرآن و سنّت، عملی پسندیده و شرعی است و مسلمانان در طولِ تاریخِ اسلام به این عمل مبادرت می‌ورزیدند و در این راستا به کمالاتی نیز دست می‌یافتند.

در این فصل ابتدا با استناد به آیات قرآن کریم، روایات، عقل و اجماع به اثبات مشروعیت زیارت قبر شریف نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله پرداخته و نادرستی و بطلان سخنان ابن‌تیمیّه و وهابیان را تبیین نموده و سپس به نقد حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصى» خواهیم پرداخت.

---

۱. «و أمّا زيارة قبر الكافر فرخص فيها لأجل تذكار الآخرة و لايجوز الاستغفار لهم و قد ثبت في الصحيحين عن النّبيّ صلی الله علیه و آله أنّه زار قبر أمّه فبكى و أبكى من حوله». همو، مجموعة الفتاوى: ج ۲۷، ص ۲۰۰.

**أ) اثبات مشروعیت زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با استناد به آیه قرآن**

خداوند در قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿ **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا** ﴾[1] و اگر آنان که به خود ستم کرده بودند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمـرزش می‌کرد، قطعا خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

**بیان نحوه استدلال به آیه شریفه برای مشروعیت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله**

۱. زیارت عبارت است از حاضر شدن نزد زیارت شونده، خواه بـرای اسـتغفار باشد و خواه غیر آن.

۲. خداوند در این آیه شریفه به گناه‌کاران دستور می‌دهد تا برای بخشش گناهان خود، نزد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بروند و آن حضرت را واسطه و شفیع قرار دهـند. آیه‌کریمه صریحا دلالت می‌کند بر جواز و رجحان زیارت و رفتن نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت.

۳. روایات فراوانی بر حیات برزخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شنیدن سلام کسانی که به آن حضرت سلام می‌دهند و عرضه شدن اعمال مسلمانان بر آن حضرت و حتی عرضه شدن اعمال انسان بر اقوام و نزدیکان میت، دلالت دارد. به بـرخـی از ایـن روایـات اشاره می‌کنیم.

أ) عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إنّ لله مــلائكةً سـيّاحين (في الأرض) يُبِلّغوني (يُبلغون) عن أمّتي السلام».[2]

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۶۴.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۳۸۷، ۴۴۱ و ۴۵۲، مسند عبدالله بن مسعود؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۳، ص ۴۳، کتاب السهو، باب السلام علی النّبيّ صلی الله علیه و آله؛ عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۲، ص ۲۱۵، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النّبيّ صلی الله علیه و آله، ح ۳۱۱۶؛ دارمی، سنن الدارمي: ج ۲، ص ۴۰۹، کتاب الرقائق، باب (۵۸) في ←

**ب** )ابومسعود انصاری به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: «أكثروا عَلَيّ الصلاة في يوم الجمعة، فإنّه ليس أحد يصلّي عَلَيّ يوم الجمعة إلّا عرضت عليّ صلاته».[1]

**ج** )اوس بن اوس می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إنّ من أفضل أيّامكم يوم الجمعة، فيه خُلق آدم و فيه النفخةُ و فيه الصعقةُ، فأكثِروا عـلَيَّ مـن الصـلاة فـيه، فـإنّ صلاتَكم معروضةٌ عَلَيّ».[2]

**د** )ابن‌ابی‌شیبه به نقل از یزید رقاشی می‌نویسد: «إنّ مـلكاً مـوكل بـمن صـلّى عـلى النّبيّ ﷺ أن يبلغ عنه النّبيّ ﷺ إنّ فلاناً من أمّتك صلّى عليك».[3]

**هـ** )حسن بصری به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: «أكثروا الصلاة عَلَيّ يوم الجمعة، فإنّها معروضةٌ عَلَيّ».[4]

**و** )ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کندکه آن حضرت فرمودند: «أكثروا الصلاة عَلَيّ يوم الجمعة فإنّها معروضة عَلَيّ».[5]

---

← فضل الصلاة على النّبيّ ﷺ، ح ۲۷۷۴؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۲، ص ۳۹۹، كتاب صلاة التطوع و الإمامة، باب (۳۴۲) في ثواب الصلاة على النّبيّ ﷺ، ح ۱۱؛ طبرانی، المعجم الكبير: ج ۱۰، ص ۲۱۹، شرح حال و احاديث عبدالله بن مسعود، ح ۱۰۵۲۸؛ حاکم نیشابوری شـافعی، المسـتدرك عـلى الصحيحين: ج ۲، ص ۴۵۶، كتاب التفسير، تفسير سوره احزاب، ح ۷۱۳/۳۵۷۶ و هیثمی، مـجمع الزوائـد ومنبع الفوائد: ج ۹، ص ۲۴، كتاب علامات النبوة، باب ما يحصل لأمّته ﷺ من استغفاره بعد وفاته.

۱. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۲، ص ۴۵۷، كتاب التفسير، تفسير سوره احـزاب، ح ۷۱۴/۳۵۷۷. هذا حديث صحيح الإسناد و لم يخرجاه و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۴۹۴ و ۵۰۶، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۱۷۸ و ۲۲۳۵.

۲. ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۲، ص ۳۹۸، كتاب صلاة التطوع و الإمامة، باب (۳۴۲) في ثواب الصلاة على النّبيّ ﷺ، ح ۳ و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۴۹۹، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۲۰۲.

۳. ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۲، ص ۳۹۹، كتاب صلاة التطوع و الإمامة، باب (۳۴۲) في ثواب الصلاة على النّبيّ ﷺ، ح ۵.

۴. همان، ح ۶.

۵. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵، ص ۲۱۹، تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب.

وی در روایت دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «من صلّى علَيّ عند قبري سمعته ومن صلّى علَيّ نائياً كفى أمر دنياه وآخرته وكنت له شهيداً وشفيعاً يوم القيامة».[1]

ابوهریره در روایت دیگری می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموند: «من صلّى علَيّ عند قبري سمعته و من صلّى علَيّ نائياً أبلغته».[2]

و در روایت دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «ما من عبد يُسَلّم علَيّ عند قبري إلّا وكّل الله به ملكاً يبلغني و كفى أمر آخرته و دنياه و كنت له شهيداً أو شفعياً يوم القيامة».[3]

**ز)** ابودرداء به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «أكثروا من الصلاة علَيّ في يوم الجمعة، فإنّه يومٌ مشهودٌ تشهَده الملائكة و إنّ أحداً لنيصلّيَ علَيّ إلّا عُرضت علَيّ صلاتُه حتّى يفرُغ منها».[4]

**ح)** انس بن مالك به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «إنّ أقربكم منّي يوم القيامة في كلّ موطن أكثركم علَيّ صلاة في الدنيا، من صلّى علَيّ يوم الجمعة و ليلة الجمعة مائة مرّة قضى الله له مائة حاجة، سبعين من حوائج الآخرة و ثلاثين من حوائج الدنيا، ثمّ يوكل الله بذلك ملكاً يدخله في قبري كما يدخل عليكم الهدايا، يخبرني بمن صلّى علَيّ باسمه و نسبه إلى عشرة، فأثبته عندي في صحيفة بيضاء».[5]

**ط)** ابوامامه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أكثروا من الصلاة علَيّ في كلّ يوم

---

۱. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵، ص ۲۱۹، تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۴۹۸، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۱۹۷.

۲. متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۴۹۲، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۱۶۵.

۳. همان، ص ۴۹۸، ح ۲۱۹۶.

۴. همان، ص ۴۸۸، ح ۲۱۴۰.

۵. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵، ص ۲۱۹، تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب و متقی هندی، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۵۰۶ و ۵۰۷، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۲۳۷ و ۲۲۴۲.

جمعة، فإنّ صلاةَ أمّتي تُعرض علَيّ في كلّ يوم جمعة، فمن كان أكثرهم علَيّ صلاةً كان أقربهم منّي منزلة».[1]

**ی)** امام حسن مجتبی علیه السلام به نقل از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «حيثما كنتم فصلّوا علَيّ، فإنّ صلاتكم تبلُغني».[2]

**ک)** ابوبکر به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «أكثروا الصلاة علَيّ فإنّ الله وكّل بي ملكاً عند قبري، فإذا صلّى علَيّ رجلٌ من أمّتي قال ذلك الملك: يا محمد! إنّ فلان بن فلان صلّى عليك الساعة».[3]

**ل)** عمار بن یاسر می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إنّ الله أعطى ملكاً من الملائكة أسماع الخلق، فهو قائم على قبري إلى يوم القيامة، لايصلّي علَيّ أحدُ صلاة إلّا سمّاه باسمه و اسم أبيه و قال: يا محمد! صلّى عليك فلان بن فلان و قد ضمن لي ربي تبارك و تعالى أنّه أردّ عليه بكلّ صلاة عشراً».[4]

**م)** عبدالله بن مسعود در روایت دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «حياتي خيرٌ لكم تحدثون و تحدث لكم و وفاتي خيرٌ لكم، تُعرض علىّ أعمالُكم، فما رأيتُ من خير حمدت الله عليه و ما رأيتُ من شر استغفرتُ الله لكم». رواه البزار و رجاله رجال الصحيح.[5]

**ن)** بکر بن عبدالله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «حياتي خيرٌ لكم تحدثون و يحدث لكم، فإذا أنا متّ كانت وفاتي خيراً لكم، تُعرض علىّ

۱. متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱، ص ۴۸۸، الباب السادس في الصلاة عليه و على آله، ح ۲۱۴۱.

۲. همان، ص ۴۸۹، ح ۲۱۴۷.

۳. همان، ص ۴۹۴، ح ۲۱۸۱.

۴. همان، ص ۵۰۲ و ۵۰۴، ح ۲۲۱۸ و ۲۲۲۷.

۵. هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۹، ص ۲۴، کتاب علامات النبوة، باب ما يحصل لأمّته صلی الله علیه و آله من استغفاره بعد وفاته و آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۱۴، ص ۶۰۵، تفسیر آیه ۸۹ سوره نحل.

أعمالُکم، فإذا رأیتُ خیراً حمدت الله و إن رأیتُ شراً استغفرتُ الله لکم».[۱]

**س**) ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لاتفضحوا أمواتکم بسیئات أعمالکم، فإنّها تعرض علی أولیائکم من أهل القبور».[۲]

**ع**) انس به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: «إنّ أعمالکم تُعرض علی أقاربکم و عشائرکم من الأموات، فإن کان خیراً استبشروا و إن کان غیر ذلك قالوا: اللهم لاتمتهم حتی تهدیهم کما هدیتنا».[۳]

**ف**) ابوایوب انصاری نیز ضمن حدیث نسبتا طولانی از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «... إنّ أعمالکم تُعرض علی أقاربکم و عشائرکم من أهل الآخرة، فإن کان خیراً فرحوا و استبشروا و قالوا: اللهم! هذا فضلك و رحمتك، فأتمم نعمتك علیه و أمِته علیها و یُعرض علیهم عمل المسئ، فیقولون: اللهم ألهمه عملاً صالحاً ترضی به عنه و تُقَرّبُه إلیك».[۴]

مالك احترام و حرمت پیامبر اکرم ﷺ را پس از رحلت، همانند دوران حیات آن حضرت دانسته و با استناد به آیاتی از قرآن کریم، آداب زیارت قبر شریف آن حضرت را به منصور دوانیقی یکی از خلفای عباسی، تعلیم داده و او را از بلند حرف زدن در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ منع می‌کند.[۵]

---

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۲، ص ۱۹۴، ذکر ما قرب لرسول‌الله ﷺ من أجَله و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۱، ص ۴۰۷، ح ۳۱۹۰۳.

۲. آلوسی، روح المعاني في تفسیر القرآن العظیم و السبع المثاني: ج ۱۴، ص ۶۰۵، تفسیر آیه ۸۹ سوره نحل.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۱۶۵، مسند انس بن مالك؛ متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: ج ۱۵، ص ۷۷۱، ح ۴۳۰۲۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۲، ص ۳۲۸، کتاب الجنائز، باب عرض أعمال الأحیاء علی الأموات و آلوسی، روح المعاني في تفسیر القرآن العظیم و السبع المثاني: ج ۱۴، ص ۶۰۵، تفسیر آیه ۸۹ سوره نحل.

۴. طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۴، ص ۱۲۹، شرح حال و احادیث خالد بن زید بن کلیب معروف به ابوایوب انصاری، ح ۳۸۸۷؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۲، ص ۳۲۷، کتاب الجنائز، باب في موت المؤمن و غیره و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۵، ص ۶۸۴، ح ۴۲۷۳۸.

۵. «أخرج القاضي عیاض بإسناده عن ابن‌حمید، قال: ناظر أبوجعفر أمیرالمؤمنین مالکاً في مسجد ←

ابن‌بشار می‌گوید: کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ آمدم و بـه آن حـضرت سـلام دادم. از درون حجره پیامبر اکرم ﷺ صدایی را شنیدم که فرمود: «و علیك السلام».[۱]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی با ذکر احادیث متعدد دیگر دال بر حیات انـبیا پس از مرگ و تصحیح اسناد و رجال آن‌ها[۲] و با معرفی کتابی که بیهقی شافعی درباره حیات انبیا در قبورشان نوشته است[۳]، به آیه ﴿ **وَ لَاتَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** ﴾[۴] و افضلیت انبیا بر شهدا و برخی فـقرات حـدیث مـعراج[۵]

← رسول‌الله ﷺ، فقال له مالك: یا أمیرالمؤمنین! لاترفع صوتك في هذا المسجد، فإنّ الله تعالی أدّب قوماً فقال: ﴿ لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ ﴾ الآیة و مدح قوماً فقال: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ و ذمّ قوماً فقال: ﴿ إِنّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ و إنّ حرمته میّتاً کحرمته حیّاً، فاستکان لها أبوجعفر و قال: یا أباعبدالله! أسـتقبل القبلة و أدعو أم أستقبل رسول‌الله ﷺ؟ فقال: و لِمَ تصرف وجهك عنه و هو وسیلتك و وسیلة أبیك آدم ﷺ إلی الله تعالی یوم القیامة؟ بل استقبله و استشفع به، فیشفعك الله تعالی، قال الله تعالی: ﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ ٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً ﴾. سُبکی شافعی، شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۶۳ و عـلامه امـینی، الغـدیر فـي الکـتاب و السـنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۰۰، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ و کیفیتها. به نـقل از الشـفا بـتعریف حـقوق المصطفی: ج ۲، ص ۹۲.

۱. «قال ابن‌بشار: تقدمت إلی قبر النّبيّ ﷺ، فسلّمتُ، فسمعتُ من داخل الحـجرة الشـریفة و عـلیك السـلام». مناوی شافعی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر: ج ۲، ص ۶۱۷، شرح حدیث «إنّ لله تعالی ملائکة سیّاحین في الأرض یُبلّغوني من أمتي السلام»، ش ۳۲۵۵.

۲. «عن أنس: الأنبیاء أحیاء في قبورهم یصلون» و «إنّ الأنبیاء لایترکون في قبورهم بعد أربعین لیـلة و لکـنّهم یصلون بین یدي الله حتّی ینفخ في الصور» و «أنا أکرم علی ربّي من أن یترکني في قبري بعد ثلاث و لاأصلّي له».

۳. «و قد جمع البیهقي کتاباً لطیفاً في حیاة الأنبیاء في قبورهم».

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۵. «لیلة أسري بي وضعت قدمي حیث یضع الأنبیاء أقدامهم من بیت المقدس، فعرض علَيّ عیسی بن مـریم» و «وأمّا موسی فرجل آدم، جعد، علی جمل أحمر، مخطوم بخلبة، کأنّي أنظر إلیه إذا انحدر في الوادي» و «مررت بموسی لیلة أسري بي عند الکثیب الأحمر و هو قائم یصلّي في قبره» و «و قد رأیتني في جماعة من الأنبیاء فإذا موسی قائم یصلّي... و إذا عیسی بن مریم قائم یصلّي أقرب الناس به شبهاً عروة بن مسعود و إذا ابراهیم قائم یصلّي أشبه الناس به صاحبکم، فحانت الصلاة فأممتُهم».

استنادکرده و حیات انبیا پس از مرگ را از طریق روایات، مسلّم دانسته و برای اثبات مدعای خود به احادیث ابوهریره و اوس بن اوس استشهاد می‌کند.[۱]

۴. صحابه و مسلمانان نیز از آیه کریمه، مطلقِ آمدن نزد پیامبر اکرم ﷺ (هم در زمان حیات و هم پس از رحلت آن حضرت) را فهمیده‌اند و آن را مختص و مقید به زمان حیات ندانسته‌اند.

تقی‌الدین سبکی می‌نویسد: فهم و برداشت علما از آیه کریمه این است که خداوند در آیه کریمه، مسلمانان را به آمدنِ نزد پیامبر اکرم ﷺ دعوت می‌کند و این دعوت خداوند، عام است و اختصاصی به زمان حیات آن حضرت ندارد، بلکه شامل پس از رحلت آن حضرت نیز می‌شود و لذا گفته‌اند: یکی از مستحبات برای کسی که کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌آید، قرائت همین آیه کریمه می‌باشد.[۲]

محمود سعید ممدوح یکی از علمای اردن می‌نویسد: هرگاه فعلی بعد از حروف شرط قرار بگیرد، معنای عموم را می‌رساند و از بهترین حالات فهم کلی و عموم از یک عبارت است. وی با استناد به همین مطلب و با توجه به آیه کریمه، متوسل شدن به پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت آن حضرت را جایز دانسته و سخن کسانی را که توسل به پیامبر اکرم ﷺ را مقیّد به حیات آن حضرت کرده و مخصوص دوران زنده بودن ایشان می‌دانند، بدون دلیل می‌داند.[۳]

---

۱. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۶، ص ۵۶۱ ـ ۵۶۲، كتاب أحاديث الأنبياء، باب (۴۸) قول الله: ﴿وَاذْكُرْ فِي ٱلْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾، شرح احادیث ۳۴۳۶ـ۳۴۴۷.

۲. «فهم العلماء من الآية العموم في الحالتين و استحبوا لمن أتى إلى قبره أن يتلو هذه الآية و يستغفر الله تعالى». تقی‌الدین سبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام: ص ۱۸۳، الباب الخامس في تقرير كون الزيارة قربة و سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى: ج ۴، ص ۲۱۴، الباب الثامن: في زيارة النبيّ ﷺ، الفصل الثاني: في بقية أدلة الزيارة و إن لم تتضمن لفظ الزيارة نصاً؛ سیدمحسن امین حسینی عاملی، كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۴۵۹، الفصل السابع عشر في زيارة القبر، المبحث الأوّل في أصل مشروعية زيارة القبور، المقام الأوّل في زيارة قبر النّبيّ ﷺ.

۳. «و هذه الآية تشمل حالتي الحياة و بعد الانتقال و من أراد تخصيصها بحال الحياة فما أصاب، لأنّ الفعل ←

حکایت معروف و مشهور اعرابی و محمد بن حرب هلالی[۱] که در فصل «وهابیان و توسل» گذشت، یکی از مؤیّدات همین فهم و برداشت می‌باشد.[۲]

---

← في سياق الشرط يفيد العموم و أعلى صيغ العموم ما وقع في سياق الشرط، كما في إرشاد الفحول ص ۱۲۲، وقال شيخنا العلامة المحقق السيد عبدالله بن الصديق الغماري رحمه الله تعالى: فهذه الآية عامة تشمل حالة الحياة و حالة الوفاة و تخصيصها بأحدهما يحتاج إلى دليل و هو مفقود هنا. فإن قيل: من أين أتى العموم حتى يكون تخصيصها بحالة الحياة دعوى تحتاج إلى دليل؟ قلنا: من وقوع الفعل في سياق الشرط و القاعدة المقررة في الاصول أنّ الفعل إذا وقع في سياق الشرط كان عاماً، لأنّ الفعل في معنى النكرة، لتضمنه مصدراً منكراً والنكرة الواقعة في سياق النفي أو الشرط تكون للعموم وضعاً. فالآية الشريفة طالبة للمجيء إليه ﷺ في جميع الحالات، لوقوع «جاؤوك» فيها في حيز الشرط الذي يدلّ على العموم و قد فهم المفسرون من الآية العموم ولذلك تراهم يذكرون معها حكاية العتبى الذي جاء للقبر الشريف». محمود سعيد ممدوح، رفع المنارة لتخريج أحاديث التوسل و الزيارة: ص ۵۳.

۱. ذهبی سلفی او را با القابی همچون: «امام»، «حافظ» و «فقیه» معرفی کرده و می‌نویسد: تمامی صاحبان صحاح و سنن از او روایت نقل کرده‌اند. او در دوران زندگی خود مدتی منصب قضاوت دمشق را به عهده گرفت. ابوحاتم او را «صالح الحدیث» دانسته و محمد بن عوف طائی او را «ثقه» می‌داند. محمد بن حرب در سال ۱۹۴ هجری قمری از دنیا رفته است. سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۵۷ ـ ۵۹، شرح حال محمد بن حرب، ش ۱۷.

۲. محمد بن حرب هلالی می‌گوید: پس از ورود به مدینه، کنار قبر پیامبر ﷺ رفتم و پس از زیارت قبر شریف آن حضرت، مقابل قبر نشستم. عرب بادیه‌نشینی وارد شد و پس از زیارت قبر رسول خدا ﷺ، خطاب به قبر شریف عرض کرد: ای بهترین پیامبر خدا! خدای متعال کتابی را که جز راستی و درستی در آن نیست، بر تو نازل کرد و در آن فرمود: ﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾. من نیز اکنون آمده‌ام تا از خدای تو از گناهانم طلب آمرزش کنم و تو را شفیع و واسطه قرار دهم. سپس گریه کرد و این شعر را زمزمه کرد:

| | |
|---|---|
| يا خير من دفنت بالقاع أعظمه | فطاب من طيبهنّ القاع و الأكم |
| نفسي الفداء لقبر أنت ساكنه | فيه العفاف و فيه الجود و الكرم |

عرب بادیه‌نشین پس از خواندن این اشعار، از خدا طلب مغفرت و آمرزش کرد و از مسجد خارج شد. محمد بن حرب هلالی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم. پیامبر ﷺ به من فرمود: مرد اعرابی را دریاب و به او بشارت بده که خداوند با شفاعت من او را آمرزید. از خواب بیدار شدم و به دنبالش گشتم تا او را پیدا کنم ولی او را ندیدم. سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۸، ذیل آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۵۱ و زینی‌دحلان ←

۵. مفاد آیه‌کریمه آمدنِ نزد پیامبر اکرم ﷺ برای درخواست بخشش گناهان است، نه صرف حضور و سلام دادن به پیامبر و دعاکردن برای آن حضرت.

با توجه به مقدمات ذکر شده، می‌توان نتیجه گرفت که زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ و درخواست شفاعت و بخشش گناهان در کنار قبر مطهر آن حضرت، مشروع و جایز است.

### ب) مشروعیت زیارت قبر پیامبر اکرمﷺ در روایات نبوی

احادیث فراوانی با طرق متعدد و مضامین مختلف از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ تعظیم و بزرگداشت و زیارت قبر مطهّر آن حضرت وارد شده است که همهٔ راویان این روایات توسط علمای جرح و تعدیل اهل سنّت توثیق شده‌اند. چند مورد از این احادیث را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا بطلان ادعای ابن‌تیمیّه مبنی بر جعلی و دروغ بودن این احادیث ثابت و روشن شود.

#### حدیث اول

عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «من زار قبري فقد وجبت له شفاعتي».[1]

---

← شافعی، الدُرَر السَنيّة في الردّ علی الوهابيّة: ص ۲۱. ابن‌کثیر دمشقی سلفی همین ماجرا را از عتبی این‌گونه نقل می‌کند: «كنت جالساً عند قبر النّبيّ ﷺ، فجاء أعرابي، فقال: السلام عليك يا رسول‌الله! سمعت الله يقول: ﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾ و قد جئتك مستغفراً لذنبي، مستشفعاً بك إلى ربّي، ثمّ أنشأ يقول: يا خير من دفنت بالقاع أعظمه، فطاب من طيبهنّ القاع والأكم، نفسي الفداء لقبر أنت ساكنه، فيه العفاف و فيه الجود و الكرم، ثمّ انصرف الأعرابي، فغلبتني عيني، فرأيت النّبيّ ﷺ في النوم، فقال: يا عتبي! الحق الأعرابي، فبشّره أنّ الله قد غفر له». تفسير القرآن العظيم: ج ۱، ص ۵۳۲، ذیل آیه ۶۴ سوره نساء.

۱. هر کس قبر مرا زیارت کند بر من واجب است او را شفاعت کنم. دارقطنی، سنن دارقطنی: ج ۲، ص ۲۷۸، کتاب الحج، باب المواقيت، ح ۱۹۴؛ سبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة ←

این حدیث را بسیاری از محدثین و علمای اهل سنت در کتاب‌های خود نقل کرده‌اندکه به تعدادی از راویان حدیث و علمایی که این روایت را در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند، اشاره می‌کنیم.

- عبید بن محمد وراق نیشابوری متوفای ۲۵۵ هجری قمری.
- ابوبکر عبدالله بن محمد قریشی معروف به ابن‌ابی‌الدنیا متوفای ۲۸۱ هجری قمری.
- ابوبشر محمد دولابی رازی متوفای ۳۱۰ هجری قمری در کتاب «*الکنیٰ و الأسماء*».
- ابوبکر محمد بن اسحاق نیشابوری معروف به ابن‌خزیمه متوفای ۳۱۱ هجری قمری در کتاب صحیح خود.
- ابوعبدالله قاضی حسین محاملی بغدادی متوفای ۳۳۰ هجری قمری.
- ابومحمد عبدالله بن محمد انصاری متوفای ۳۶۹ هجری قمری.
- ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی متوفای ۳۸۵ هجری قمری در کتاب سنن خود.
- ابوالحسن ماوردی متوفای ۴۵۰ هجری قمری در کتاب «*الأحکام السلطانیة*».
- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی متوفای ۴۵۸ هجری قمری در کتاب «*السنن الکبری*».
- ابوالحسن علی بن حسن خلعی شافعی متوفای ۴۹۲ هجری قمری.
- اسماعیل بن محمد بن فضل قرشی اصفهانی متوفای ۵۳۵ هجری قمری.
- قاضی عیاض مالکی متوفای ۵۴۴ هجری قمری در کتاب «الشفا».
- ابوالقاسم علی بن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری قمری در کتاب «*تاریخ دمشق الکبیر*».
- ابوطاهر احمد بن سلفی متوفای ۵۷۶ هجری قمری.
- ابومحمد عبدالحق بن عبدالرحمن اندلسی متوفای ۵۸۱ هجری قمری در کتاب «*الأحکام الوسطی و الصغری*».

---

← والسلام: ص ۲ ـ ۱۴؛ سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۷، در تفسیر آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۵، ص ۶۵۱، ح ۴۲۵۸۳، زیارة قبر النّبيّ ﷺ و شوکانی وهابی، نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار من أحادیث سید الأخیار: ج ۵، ص ۱۰۸.

- ابن‌جوزی متوفای ۵۹۷ هجری قمری در *«مثیر الغرام الساکن»*.
- علی بن مفضل مقدسی اسکندرانی مالکی متوفای ۶۱۱ هجری قمری.
- ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی متوفای ۶۴۸ هجری قمری.
- ابومحمد عبدالعظیم منذری متوفای ۶۵۶ هجری قمری.
- ابوالحسین یحیی بن علی قرشی اموی مالکی متوفای ۶۶۲ هجری قمری در کتاب *«الدلائل المبنیة في فضائل المدینة»*.
- ابومحمد عبدالمؤمن دمیاطی متوفای ۷۰۵ هجری قمری.
- تقی‌الدین سبکی متوفای ۷۵۶ هجری قمری در کتاب *«شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام»*.
- سید نورالدین علی بن عبدالله سمهودی شافعی متوفای ۹۱۱ هجری قمری در کتاب *«وفاء الوفا»*.
- جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی شافعی متوفای ۹۱۱ هجری قمری در *«الجامع الکبیر»*.
- ابوالعباس شهاب‌الدین احمد بن محمد قسطلانی متوفای ۹۲۳ هجری قمری در کتاب *«المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة في السیرة النبویة»*.
- مناوی متوفای ۱۰۳۱ هجری قمری در *«کنوز الحقائق»* و *«شرح الجامع الصغیر»*.
- ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری متوفای ۱۱۲۲ هجری قمری در *«شرح المواهب»*.
- اسماعیل بن محمد عجلونی متوفای ۱۱۶۲ هجری قمری در *«کشف الخفاء»*.
- محمد بن علی شوکانی وهابی متوفای ۱۲۵۰ هجری قمری در *«نیل الأوطار»*.

**بررسی سند حدیث**

راویان این حدیث تا موسی بن هلال همگی افراد ثقه و مورد اطمینان هستند و تنها در مورد موسی بن هلال مناقشاتی ذکر شده است.

سبکی شافعی در مورد راویان این حدیث می‌نویسد: رجال و راویـان سـند ایـن حدیث تا موسی بن هلال همگی ثقة هستند و موسی بن هلال نیز از مشایخ احمد بن حنبل است و احمد بن حنبل از غیر ثقة نقل نمی‌کند.[۱]

وی برای صحت و تقویت سند حدیث شواهد مختلفی ذکرکرده و می‌نویسد: اگر در صحت حدیث مناقشه‌کنیم و آن را نپذیریم، در حسن بودن حدیث نباید مناقشه کرد و حسن بودن آن را باید پذیرفت.

سبکی شافعی با بی‌حیا خواندن‌کسانی که تمامی روایات مربوط به زیـارت قـبر شریف پیامبر اکرم ﷺ را جعلی وکذب می‌دانند، می‌نویسد: با این دلائل، دروغ‌کسی که مدعی است تمام احادیثی که در مورد زیارت آمده جعلی است، روشن می‌شود. آیا از خدا و رسولش در این سخنانی که قبل از او هیچ شخصی نزده بـود، خـجالت نمی‌کشد؟ تا جایی که ما اطلاع داریم هیچ‌کس موسی بن هـلال و سـایر روات ایـن حدیث را به دروغگویی متهم نکرده است.[۲]

ابن‌عدی شافعی نیز با این‌که موسی بن هلال را درکتاب «*الکامل في ضعفاء الرجال*» ذکرکرده است اما درباره او می‌نویسد: «أرجو أنّه لابأس به».[۳]

لکنوی حنفی یکی دیگر از علمای جرح و تعدیل اهل سنت می‌نویسد: کسانی که حدیث «من زار قبري فقد وجبت له شفاعتي» را تـضعیف‌کـرده‌انـد، دچـار لغـزش

---

۱. «و الرواة جميعهم إلى موسى بن هلال ثقات لا ريبة فيهم و موسى بن هلال قال ابن‌عدي: أرجو أنّه لابأس به و هو من مشايخ أحمد و أحمد لم‌يكن يروى إلّا عن ثقة». سبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۷۵.

۲. «و بهذا و بأقل منه يتبيّن إفتراء من ادّعى أنّ جميع الأحاديث الواردة في الزيارة موضوعة، فسـبحان الله! أمـا استحيى من الله و من رسوله في هذه المقالة التي لم‌يسبقه إليها عالم و لا جاهل، لا من أهل الحديث و لا مـن غيرهم و لا ذكر أحد موسى بن هلال و لا غيره من رواة حديثه هذا بالوضع و لا اتهمه به فيما عـلمنا، فكـيف يستجيز مسلم أن يطلق على كلّ الأحاديث التي هذا واحد منها أنّها موضوعة؟!». سبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۷۵.

۳. ابن‌عدی، الكامل في ضعفاء الرجال: ج ۶، ص ۳۵۱؛ شرح حال موسى بن هلال، ش ۱۸۳۴/۲۱۳.

شده‌اند. جهت آشنایی بیشتر با صحت و سقم حدیث، به سه رساله «*الکلام المبرم في نقض القول المحقق المحکم*»، «*الکلام المبرور في ردّ القول المنصور*» و «*السعي المشکور في ردّ المذهب المأثور*» که درباره زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ نوشته‌ام، مراجعه شود.[1]

جهت آشنایی بیشتر با راویان و منابع حدیث مذکور به کتاب شریف «*الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب*» مراجعه شود.[2]

### حدیث دوم

عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «من جاءني زائراً لایعمله (لایحمله، لایهمه) حاجة إلّا زیارتي، کان حقّاً علَيّ أن أکون له شفیعاً یوم القیامة».[3]

این حدیث را بیش از شانزده نفر از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب‌های خود

---

۱. «و قد زلّ قدم من احتجّ علی ضعف حدیث «من زار قبري وجبت له شفاعتي» بقول الذهبي في میزانه في ترجمة موسی بن هلال أحد رواته: و أنکر ما عنده حدیثُه عن عبدالله بن عمر عن نافع عن ابن‌عمر: «من زار قبري وجبت له شفاعتي». رواه ابن‌خزیمة عن محمد بن اسماعیل الأحمسي عنه، انتهی و إن شئت زیادة التفصیل في هذا البحث الجلیل فارجع إلی رسائلي في بحث زیارة القبر النبوي إحداها «الکلام المبرم في نقض القول المحقق المحکم» و ثانیتها «الکلام المبرور في رد القول المنصور» و ثالثتها «السعي المشکور في ردّ المذهب المأثور» ألفتُها رداً علی رسائل من حجّ و لم‌یزر قبر النّبيّ ﷺ العربي في کل بکرة و عشي». لکنوی، الرفع و التکمیل: ص ۸۸ ـ ۸۹، ایقاظ ۷.

۲. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۷، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ.

۳. هر کس فقط به انگیزه زیارت قبر من به مدینه بیاید، بر من لازم است که در روز قیامت شفیع او باشم. طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۱۲، ص ۲۲۵، شرح حال و روایات عبدالله بن عمر، ح ۱۳۱۴۹؛ غزالی، إحیاء علوم الدین: ج ۱، ص ۲۵۸، في زیارة المدینة و آدابها؛ سبکی شافعی، شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۶؛ سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۷، در تفسیر آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی: ج ۴، ص ۱۳۴۰، الباب الثامن، في الأحادیث الواردة في الزیارة نصا؛ شربینی، مغني المحتاج إلی معرفة معاني ألفاظ المنهاج: ج ۱، ص ۵۱۲ و قسطلانی، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة في السیرة النبویة: ج ۴، ص ۵۷۱.

ذکر کرده‌اند که چند نفر را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

- حافظ سعید بن عثمان بن سکن بغدادی متوفای ۳۵۳ هجری قمری.
- طبرانی حنبلی متوفای ۳۶۰ هجری قمری.
- دارقطنی متوفای ۳۵۸ هجری قمری.
- ابونعیم اصفهانی شافعی متوفای ۴۳۰ هجری قمری.
- ابوحامد غزالی شافعی متوفای ۵۰۵ هجری قمری.

جهت آشنایی بیشتر با راویان و منابع حدیث مذکور به کتاب شریف «الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب» مراجعه شود.[۱]

**حدیث سوم**

عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي کان کمن زارني في حیاتي».[۲]

علامه امینی نام ۲۵ نفر از علمای اهل سنت را که این حدیث را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، ذکر می‌کند. ما نیز اسامی بعضی از این عالمان را ذکر می‌کنیم.

- عبدالرزاق صنعانی متوفای ۲۱۱ هجری قمری.
- حسن بن سفیان شیبانی متوفای ۳۰۳ هجری قمری.

---

۱. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۰، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ.

۲. هر کس اعمال حج را به جا آورد و سپس قبر مرا زیارت کند، مانند کسی است که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است. طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۱۲، ص ۳۱۰، شرح حال و روایات عبدالله بن عمر، ح ۱۳۴۹۷؛ دارقطنی، سنن دارقطنی: ج ۲، ص ۲۷۸، کتاب الحج، باب المواقیت، ح ۱۹۲؛ بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۸، ص ۴۴، کتاب الحج، جماع أبواب الهدي، باب زیارة قبر النّبيّ ﷺ، ح ۱۰۴۰۹؛ سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۷، در تفسیر آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۵، ص ۱۳۵، ح ۱۲۳۶۸، زیارة قبر النّبيّ ﷺ و ج ۱۵، ص ۶۵۱، ح ۴۲۵۸۲، زیارة قبر النّبيّ ﷺ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۴، ص ۲، کتاب الحج، باب زیارة سیدنا رسول‌الله ﷺ.

- ابویعلی موصلی متوفای ۳۰۷ هجری قمری.
- عبدالله بن محمد بغوی متوفای ۳۱۷ هجری قمری.
- طبرانی متوفای ۳۶۰ هجری قمری.
- دارقطنی متوفای ۳۸۵ هجری قمری.
- بیهقی متوفای ۴۵۸ هجری قمری.
- ابن‌عساکر دمشقی شافعی متوفای ۵۷۱ هجری قمری.

مناوی شافعی پس از نقل حدیث «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي» می‌نویسد: سبکی با استناد به همین حدیث، زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را حتی برای زنان که زیارت قبور برایشان کراهت دارد، سنت دانسته است و به طور مفصل به ابطال سخنان و عقاید ابن‌تیمیّه که زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را حتی برای مردان حرام دانسته، پرداخته است.[1]

جهت آشنایی بیشتر با راویان و منابع حدیث مذکور به کتاب شریف «*الغدير في الكتاب و السنة و الأدب*» مراجعه شود.[2]

### حدیث چهارم

عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «من حجّ البيت و لم‌يزرني فقد جفاني».[3]

---

۱. «أخذ منه السبكي أنّه تسنّ زيارته حتّى للنساء و إن كانت زيارة القبور لهنّ مكروهة و أطال في إبطال ما زعمه ابن‌تيميّه من حرمة السفر لزيارته حتّى على الرجال». مناوی شافعی، فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: ج ۶، ص ۱۵۵، شرح حدیث «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي»، ش ۸۶۲۸.

۲. علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ.

۳. اگر مسلمانی به حج مشرف شود و خانه خدا را زیارت کند، اما به زیارت قبر من نیاید، در حق من جفا نموده است. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۵، ص ۱۳۵، ح ۱۲۳۶۹.

بسیاری از علما و حافظان حدیث این روایت را نیز در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، از جمله:

- عبدالرزاق صنعانی متوفای ۲۱۱ هجری قمری.
- دارقطنی متوفای ۳۸۵ هجری قمری.
- تقی‌الدین سبکی متوفای ۷۵۶ هجری قمری.
- نورالدین سمهودی متوفای ۹۱۱ هجری قمری.
- قسطلانی متوفای ۹۲۳ هجری قمری.
- متقی هندی متوفای ۹۷۵ هجری قمری.
- شوکانی وهابی متوفای ۱۲۵۰ هجری قمری.

روایات دیگری نیز همچون: «من زار قبري حلت له شفاعتي»، «لا عذر لمن كان له سعة من أمّتي و لم‌يزرني»، «من زارني و أبي في عام واحد ضمنت له على الله الجنة»، «من زارني بعد موتي فكأنّما زارني في حياتي و من مات بأحد الحرمين بعث من الآمنين يوم القيامة»، «من زارني إلى المدينة كنت له شهيداً و شفيعاً»، «من زارني متعمداً كان في جواري يوم القيامة»، «من حجّ حجّة الإسلام و زار قبري و غزا غزوة و صلّى في بيت المقدس لم‌يسأله الله عزّوجلّ فيما افترض عليه»، «من زارني بعد موتي فكأنّما زارني و أنا حيّ و من زارني كنت له شهيداً أو شفيعاً يوم القيامة»، «من زارني بالمدينة كنت له شفيعاً و شهيداً يوم القيامة»، «من زارني محتسباً إلى المدينة كان في جواري يوم القيامة»، «من زارني ميتاً فكأنّما زارني حيّاً و من زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيامة و ما من أحد من أمّتي له سعة ثمّ لم‌يزرني فليس له عذر»، «من زارني في مماتي كان كمن زارني في حياتي و من زارني حتّى ينتهي إلى قبري كنت له يوم القيامة شهيداً أو قال: شفيعاً»، «من حجّ إلى مكة، ثمّ قصدني في مسجدي كتبت له حجّتان مبرورتان»، «من زار قبري بعد موتي فكأنّما زارني في حياتي و من لم‌يزرني فقد جفاني»، «من زار قبر رسول‌الله ﷺ كان في جوار رسول‌الله ﷺ» و «من أتى المدينة زائراً لي وجبت له شفاعتي يوم القيامة» در

منابع روایی اهل سنت نقل شده است که جهت آشنایی بیشتر با راویان این احادیث به منابع مذکور مراجعه شود.

ذهبی سلفی هر چند تک تک روایات باب زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را از نظر سندی قابل مناقشه می‌داند، اما بر خلاف ابن تیمیّه به خاطر کثرت و تعدد این روایات، از مجموع روایات عبور نمی‌کند و آن‌ها را پذیرفته است و معتقد است روایات یکدیگر را تقویت می‌کنند.[۱]

### ج) زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و عمل صحابه

سومین دلیل برای مشروعیّت زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ، سیره و رفتار اصحاب پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان است. مسلمانان از عهد صحابه تا کنون در مسافرت‌های خود به مدینه منوره، به قصد زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ به مدینه می‌آمدند. در این مسافرت‌ها چیز دیگری جز زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ مقصود آنان نبود. هیچ‌گاه به ذهن مسلمانان خطور نمی‌کرد که باید به قصد زیارت مسجد پیامبر ﷺ به مدینه بروند و به تبع زیارت مسجد پیامبر ﷺ، قبر شریف آن حضرت را زیارت کنند.

علاوه بر مطلب ذکر شده، ممکن است گفته شود: اگر معتقد باشیم مسلمانان باید به قصد زیارت مسجد پیامبر به مدینه مسافرت کنند و به تبع زیارت مسجد، قبر شریف نبی مکرم اسلام ﷺ را نیز زیارت کنند، در واقع زیارت مسجد را افضل و برتر از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ دانسته‌ایم.

#### پیشنهاد عمر بن خطاب به کعب الاحبار

عمر بن خطّاب بعد از فتح شام و اسلام آوردن کعب الاحبار، به او پیشنهاد داد تا

---

۱. «و في الباب الأخبار الليّنة ممّا يقوي بعضه بعضاً، لأنّ ما في رواتها متهم بالكذب». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۱۱، ص ۲۱۳، حوادث و وفيات ۱۷۱ ـ ۱۸۰ هجری قمری، شرح حال عبدالله بن عمر بن حفص، ش ۱۵۹.

همراه عمر و به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و استفاده معنوی از این زیارت، به مدینه بیاید. هنگامی که عمر بن خطاب وارد مدینه شد، ابتدا به مسجد رسول گرامی اسلام ﷺ آمد و به پیامبر اکرم ﷺ سلام کرد.[1]

### عبدالله بن عمر

عبدالله بن عمر هنگامی که از مسافرت برمی‌گشت کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌آمد و به رسول گرامی اسلام ﷺ سلام می‌کرد.[2]

### بلال بن رباح

بلال موذن پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز پس از این که پیامبر اکرم ﷺ در خواب از او گلایه کرد، به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ از شام شَدّ رِحال کرد و راهی مدینه

---

۱. «إنّ عمر لمّا صالح أهل بيت المقدس و قدم عليه كعب الأحبار و أسلم و فرح بإسلامه، قال له: هل لك أن تسير معي إلى المدينة و تزور (نزور) قبر النّبيّ ﷺ و تتمتّع بزيارته؟ فقال: نعم، أنا أفعل ذلك و لمّا قدم عمر المدينة كان أوّل ما بدأ بالمسجد و سلّم على رسول‌الله ﷺ». واقدی، فتوح الشام: ج ۱، ص ۲۴۴ و سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۴۴.

۲. «كان عبدالله بن عمر إذا قدم من سفر بدأ بقبر النّبيّ ﷺ فيقول: السلام عليك يا رسول‌الله». «كان عبدالله بن عمر إذا قدم من سفر بدأ بالمسجد، ثمّ أتى القبر، فسلم عليه». «قال عبدالله بن دينار: رأيت عبدالله بن عمر يقف على قبر النّبيّ ﷺ، ثمّ يسلّم على النّبيّ ﷺ و يدعو». «سأل رجل نافعاً: هل كان ابن‌عمر يسلّم على القبر؟ قال: نعم، لقد رأيته مائة مرّة أو أكثر من مائة كان يأتي القبر، فيقوم عنده، فيقول: السلام على النّبيّ ﷺ» و «أنّه (عبدالله بن عمر) كان إذا أراد أن يخرج دخل المسجد، فصلّى، ثمّ أتى قبر النّبيّ ﷺ، فقال: السلام عليكم يا رسول‌الله ... ثمّ يأخذ وجهه و كان إذا قدم من سفر يفعل ذلك قبل أن يدخل منزله». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۴، ص ۱۵۶، الطبقة الثانية من المهاجرين و الأنصار، شرح حال عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۶، كتاب الجنائز، باب السلام على قبر النّبيّ ﷺ، ح ۶۷۲۴؛ بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۸، ص ۴۴، كتاب الحج، جماع أبواب الهدي، باب زيارة قبر النّبيّ ﷺ، ح ۱۰۴۰۶ و ۱۰۴۰۷؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۲۲، كتاب الجنائز، باب من كان يأتي قبر النّبيّ ﷺ فيسلم، ح ۱؛ سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۶۷؛ عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۷۰، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴ و نووی شافعی، المجموع: ج ۸، ص ۲۷۲.

منوره شد و قبر نبی مکرم اسلام ﷺ را زیارت کرد.[۱]

تقی‌الدین سبکی شافعی با استناد به عمل بلال، می‌نویسد: دلیل ما برای مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ رؤیای بلال نیست، بلکه دلیل ما عمل و رفتار بلال است که از صحابه پیامبر اکرم ﷺ است. علاوه بر فعل و عمل بلال، این ماجرا در دورهٔ خلافت عمر و در حضور بسیاری از صحابه اتفاق افتاده است و این جریان برای آنان پوشیده نبود و هیچ اعتراضی بر بلال نکردند.[۲]

### د) زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و عقل

مشروعیّت زیارت از دیدگاه عقل نیز قابل استدلال و اثبات است؛ چراکه عقل می‌گوید: تعظیم کسی که خداوند تبارک و تعالی او را بزرگ داشته، نیکو است. زیارت هم نوعی تعظیم و بزرگداشت است. زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ که نوعی احترام

---

۱. «ثمّ إنّ بلالاً رأى في منامه النّبيّ ﷺ و هو يقول له: ما هذه الجفوة يا بلال؟ أما آن لك أن تزورني يا بلال؟ فانتبه حزيناً وجلاً خائفاً، فركب راحلته و قصد المدينة، فأتى قبر النّبيّ ﷺ، فجعل يبكي عنده و يمرّغ وجهه عليه و أقبل الحسن و الحسين ﷺ، فجعل يضمّهما و يقبّلهما، فقالا له: يا بلال! نشتهي (أن) نسمع أذانك الذي كنت تؤذنه لرسول‌الله ﷺ في السحر، ففعل، فعلا سطح المسجد، فوقف موقفه الذي كان يقف فيه، فلمّا أن قال: «الله أكبر الله أكبر» ارتجّت المدينة، فلمّا أن قال: «أشهد أن لا إله إلّا الله» زاد تعاجيجها، فلمّا أن قال: «أشهد أنّ محمداً رسول‌الله» خرج العواتق من خدورهنّ فقالوا: أبُعث رسول‌الله؟ فما رئي يوم أكثر باكياً و لا باكية بعد رسول‌الله ﷺ من ذلك اليوم». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۱، ص ۲۰۸، شرح حال بلال؛ ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۷، ص ۹۷، شرح حال ابراهیم بن محمد بن سلیمان بن بلال، ش ۶۹۲؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۵۸، شرح حال بلال بن رباح، ش ۷۶ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳، ص ۲۰۵، وفیات ۱۹ هجری قمری، شرح حال بلال بن رباح و ج ۱۷، ص ۶۷، حوادث و وفیات ۲۳۱ ـ ۲۴۰ هجری قمری، شرح حال ابراهیم بن محمد بن سلیمان شامی، ش ۳۷.

۲. «و ليس اعتمادنا في الإستدلال بهذا الحديث على رؤيا المنام فقط، بل على فعل بلال و هو صحابي، لا سيّما في خلافة عمر و الصحابة متوافرون و لا يخفى عنهم هذه القصة و منام بلال و رؤياه للنبيّ ﷺ الذي لا يتمثل به الشيطان و ليس فيه ما يخالف ما ثبت في اليقظة فيتأكد به فعل الصحابي». سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۴۲.

به آن حضرت و بزرگداشت مقام ایشان است، تعظیم شعائر الهی بوده، جایز و عمل پسندیده‌ای است؛ چراکه این عمل بر خلاف میل دشمنان و مخالفان اسلام است.

**نقد و بررسی حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصی»**

همان‌طور که در ابتدای فصل گذشت، وهابیان اصل استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفته‌اند، اما با استناد به حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصی» سفر به قصد زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ، ائمه ﵈، علما و صالحان را حرام می‌دانند و معتقدند تنهاکسانی که ساکن مدینه منوره هستند و یاکسانی که به طور اتفاقی از کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ عبور می‌کنند، حق زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را دارند.

ابن تیمیّه پیروان مکتب اهل بیت ﵈ را به تعطیل کردن مساجد متهم می‌کند و با طعنه زدن به شیعیان، زیارت قبور ائمه ﵈ توسط شیعیان را به اعمال حجاج و طواف دور کعبه تشبیه و طوری وانمود می‌کند که گویا زیارت قبور و مشاهد مشرفه از اختصاصات شیعیان می‌باشد و سایر فرقه‌های اسلامی چنین عملی را انجام نمی‌دهند.[۱]

استثنایی که در این حدیث ذکر شده است، از نوع استثنای مفرّغ است. یعنی مستثنی‌منه در حدیث، ذکر نشده است و به اقتضای قواعد زبان عربی باید کلمه‌ای در تقدیر گرفته شود تا معنای حدیث روشن شود. در مستثنی‌منه محذوف دو احتمال وجود دارد:

۱. مستثنی‌منه محذوف عام باشد.

---

۱. «فتجدهم يعطّلون المساجد التي أمر الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه، فلايصلّون فيها جمعة و لا جماعة و ليس لها عندهم كبير (كثير) حرمة و إن صلّوا فيها صلّوا فيها وحداناً و يعظّمون المشاهد المبنيّة على القبور، فيعكفون عليها مشابهة للمشركين و يحجّون إليها كما يحجّ الحاج إلى البيت العتيق». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. مستثنیمنه اخص باشد.

اگر مستثنیمنه محذوف عام باشد، حدیث به این شکل میشود: «لاتُشدّ الرحال (إلى مكانٍ في أي أمر كان) إلّا إلى الثلاثة» و حدیث را این گونه باید معنی کرد: به هیچ مکانی و برای هیچ کاری مسافرت نکنید.

اگر مستثنیمنه را عام در تقدیر بگیریم، حصر موجود در روایت، حقیقی است و استدلال ابنتیمیّه برای تحریم مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ به این حدیث درست میشود. چون معنای حدیث این میشود: به هیچ مکانی (مدینه) و برای هیچ امری (زیارت) نباید مسافرت کرد.

این تقدیر تالی فاسدهایی را دارد، زیرا اگر خواسته باشیم به مفاد حدیث عمل کنیم، برای تجارت، صله رحم، طلب علم، دیدار علما و دوستان و... نیز حق مسافرت نداریم.

به ناچار باید مستثنیمنه محذوف «مسجد» باشد و باید فعلی همچون «للصلاة فیه» که بیشترین مناسبت را با مسجد دارد به عنوان قید مستثنیمنه در تقدیر گرفته شود. در این صورت حدیث اینگونه میشود: «لاتُشدّ الرحال (إلى مسجدٍ للصلاة فيه) إلا إلى الثلاثة» و معنای آن نیز این گونه میشود: برای نماز خواندن به هیچ مسجدی مسافرت نکنید الا این سه مسجد.

اگر مستثنیمنه «مسجد للصلاة فيه» باشد، هیچ ربطی به حرمت مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ ندارد و وهابیان برای تحریم زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام نمی توانند به این حدیث استناد کنند.[1]

---

۱. «قال بعض المحققين: قوله: «إلّا إلى ثلاثة مساجد» المستثنىمنه محذوف، فامّا أن يقدّر عاماً، فيصير «لاتُشدّ الرحال إلى مكان في أي أمر كان إلّا إلى الثلاثة». أو أخص من ذلك. لا سبيل إلى الأوّل، لإفضائه إلى سدّ باب السفر للتجارة و صلة الرحم و طلب العلم و غيرها، فتعيّن الثاني و الأولى أن يقدّر ما هو أكثر مناسبة و هو «لاتُشدّ الرحال إلى مسجد للصلاة فيه إلّا إلى الثلاثة». فيبطل بذلك قول من منع شدّ الرحال إلى زيارة القبر الشريف و غيره من قبور الصالحين». ابنحجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۸۰، كتاب فضل الصلاة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، شرح احاديث ۱۱۸۸، ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰.

توضیح بیشتر این که: اگر مستثنی‌منه محذوف «مسجد للصلاة فیه» باشد، حصری که در حدیث وجود دارد، حصر نسبی است. یعنی گفتار پیامبر اکرم ﷺ در نفی و اثبات بر محور مسجد می‌چرخد و سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ داخل در مستثنی‌منه نیست و موضوعا از حدیث خارج است. مفاد حدیث این است که: شهری که مسجد جامع دارد وجهی ندارد انسان برای اقامه نماز به شهر دیگر مسافرت کند و در مسجد جامع آن شهر نماز بخواند. چون ارزش این دو مسجد و نماز خواندن در آن‌ها مساوی است. اما سه مسجد یاد شده در حدیث از این قانون مستثنی هستند. چون پاداش نماز در آن‌ها بیشتر از سایر مساجد است.

**اشکالات استدلال به حدیث «لاتشدّ الرحال»**

همان‌طور که ذکر شد اگر مستثنی‌منه محذوف را عام «لاتُشدّ الرحال (إلی مکانٍ في أي أمر کان) إلّا إلی الثلاثة» در تقدیر بگیریم، با تالی فاسدهای متعددی مواجه خواهیم شد.

**اشکال اول**

در این صورت سفر برای تجارت، طلب علم، دیدار علما و دوستان، جهاد، صله رحم، تفریح و... نیز حرام خواهد بود و مسلمانان حق چنین مسافرت‌هایی را نخواهند داشت. در حالی که به اجماع تمامی فرقه‌های مسلمانان چنین مسافرت‌هایی جایز است و هیچ اشکالی ندارد.

**اشکال دوم**

حتی اگر مستثنی منه محذوف در حدیث را کلمه «مسجد» در تقدیر بگیریم، باز هم به مفاد حدیث نمی‌توان عمل نمود، زیرا بر فرض تقدیر «مسجد» معنای حدیث این می‌شود که: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: برای خواندن نماز و عبادت خداوند، تنها به همین سه مسجدی که در روایت ذکر شده است، می‌توان مسافرت کرد و به مساجد

دیگر نمی‌توان مسافرت کرد. این در حالی است که مطابق برخی روایات موجود در منابع حدیثی، خود پیامبر ﷺ روزهای شنبه به مسجد قبا ـ که غیر از مساجد سه‌گانه مذکور در روایت است ـ می‌رفتند[1] و بین مدینه و مسجد قبا سه میل فاصله وجود دارد. اگر به مفاد حدیث عمل کنیم، باید بگوییم: رفتن به مسجد قبا نیز حرام است و پیامبر اکرم ﷺ ـ نعوذ بالله ـ مرتکب عمل حرام می‌شدند در حالی که هیچ مسلمانی چنین چیزی را قائل نشده است.

**اشکال سوم**

تحریم زیارت قبور با استدلال به حدیث مذکور، با عمل عمر بن خطاب که به کعب الاحبار پیشنهاد مسافرت به مدینه منوره و زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را می‌دهد و با عمل بلال بن رباح مؤذن رسول گرامی اسلام که به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ از شام به مدینه منوره مسافرت نمود و با عمل عمر بن عبدالعزیز که شخصی را از شام به قصد رساندن سلام وی به پیامبر اکرم ﷺ به مدینه می‌فرستاد[2]، منافات دارد.

## موضع‌گیری علمای اسلام در برابر توهمات ابن‌تیمیّه

۱. محمد بن احمد بن عثمان ذهبی سلفی متوفای ۷۴۸ هجری قمری پس از نقل ماجرای حسن بن حسن که شخصی را مقابل خانه‌ای که قبر پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار دارد در حالی که ایستاده بود و برای پیامبر ﷺ دعا می‌کرد و به آن حضرت درود می‌فرستاد، مشاهده کرده بود و با استناد به حدیث «لاتتخذوا بيتي عيداً و لاتجعلوا

---

۱. «.. و يوم يأتي مسجد قباء، فإنّه كان يأتيه كلّ سبت ...». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۰۶، باب مسجد قبا.

۲. «لم يحج عمر بن عبدالعزيز في أيام خلافته لشغله بالأمور و لكنّه كان يبرد البريد إلى المدينة فيقول له: سلّم على رسول‌الله ﷺ عنّي». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۹، ص ۱۹۸، حوادث ۱۰۰ هجری قمری و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۶۹، ص ۴۱، شرح حال یزید بن ابی‌سعید، ش ۸۵۲۳.

بیوتکم قبوراً و صلّوا علَيّ حيث ما كنتم، فإنّ صلاتكم تبلغني» آن شخص را از عملش نهی کرده بود، می‌نویسد: حدیث مورد استناد حسن بن حسن مرسل است و از نظر دلالت نیز مخدوش است. خوش به حال کسی که متواضعانه کنار خانه‌ای که قبر پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار دارد، ایستاده و به آن حضرت درود می‌فرستد، چراکه وی زیارتی نیکو انجام داده و زیباترین جلوه دوستی را از خود نشان داده است. پاداش و اجر چنین شخصی نسبت به کسی که از محل سکونتش به آن حضرت سلام و درود می‌فرستد، بیشتر است؛ زیرا این شخص علاوه بر سلام و درودی که به پیامبر اکرم ﷺ فرستاده، عبادت دیگری (زیارت قبر) نیز انجام داده است. کسی که به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ آمده و در کنار قبر شریف آن حضرت به ایشان سلام و درود می‌فرستد، علاوه بر پاداش سلام و درودی که برای پیامبر ﷺ فرستاده است، از اجر و پاداش زیارت نیز برخوردار خواهد بود؛ اما کسی که زحمت مسافرت را تحمل نکرده و از محل سکونتش به آن حضرت درود و سلام می‌فرستد، تنها از اجر و پاداش درود و سلام بهره‌مند خواهد شد. البته اگر کسی به زیارت قبر شریف آن حضرت بیاید و آداب زیارت را رعایت نکند، یا این که در مقابل قبر شریف آن حضرت سجده کند، یا افعال و اعمالی راکه مشروع نیست، انجام دهد. چنین شخصی نسبت به اصل آمدن به زیارت، کار خوبی انجام داده است؛ اما مرتکب کار اشتباهی نیز شده است و باید با ملایمت و نرمی[1] او را راهنمایی کرده و آداب زیارت را به او یاد داد و از انجام کارهای نامشروع نهی کرد. به خدا قسم کسانی که قلبشان در حرم پیامبر اکرم ﷺ می‌شکند و ناله می‌کنند و دیوارهای اطراف قبر آن حضرت را می‌بوسند و به شدت گریه می‌کنند، دوستداران خدا و پیامبر هستند و دوستی پیامبر اکرم ﷺ معیار شناخت بهشتیان از جهنمیان است. زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ از بهترین راه‌های

---

۱. نه مانند عمال حکومت سعودی ـ وهابی که اگر کسی نزدیک ضریح مطهر پیامبر اکرم ﷺ شود یا آن را لمس کند با فحش و ضرب و جرح و اهانت او را دور می‌کنند.

تقرب به خداوند است و اگر بپذیریم که مسافرت به قصد زیارت قبور انبیا و اولیا مشروع نبوده و جایز نیست؛ اما مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ قطعا جایز است؛ زیرا مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ مستلزم مسافرت به مسجد پیامبر نیز می‌باشد و مسافرت به قصد زیارت مسجد پیامبر به تصریح حدیث «لاتُشدّ الرحال» جایز است. پس مسافرت به قصد زیارت قبر آن حضرت نیز جایز خواهد بود؛ زیرا برای رسیدن به قبر شریف آن حضرت باید ابتدا وارد مسجد پیامبر شد و سپس به قبر آن حضرت رسید.[1]

شعیب ارنؤوط محقق و معلّق کتاب «*سیر أعلام النبلاء*» می‌نویسد: ذهبی با این سخنان خود به رد سخنان استادش ابن تیمیّه پرداخته است.[2]

۲. زین‌الدین مراغی شافعی متوفای ۸۱۶ هجری قمری می‌نویسد: به خاطر احادیث نقل شده در باب زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ و به دلیل آیه ﴿ **وَ لَوْ أَنَّهُمْ**

---

۱. «ابن‌عجلان عن سهيل و سعيد مولى المهري عن حسن بن حسن بن علي أنّه رأى رجلاً وقف على البيت الذي فيه قبر النّبيّ ﷺ يدعو له و يُصلّي عليه، فقال للرجل: لاتفعل، فإنّ رسول‌الله ﷺ قال: «لاتتخذوا بيتي عيداً و لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و صلّوا علَيّ حيث ما كنتم، فإنّ صلاتكم تَبلُغني». هذا مرسل و ما استدل حسن في فتواه بطائل من الدلالة، فمن وقف عند الحجرة المقدّسة ذليلاً مُسلّماً مُصلّياً على نبيّه، فيا طوبى له، فقد أحسن الزيارة و أجمل في التذلّل و الحبّ و قد أتى بعبادة زائدة على من صلّى عليه في أرضه أو في صلاته، إذ الزائر له أجر الزيارة و أجر الصلاة عليه و المصلّي عليه في سائر البلاد له أجر الصلاة فقط، فمن صلّى عليه واحدة صلّى الله عليه عشراً و لكن من زاره ـ صلوات الله عليه ـ و أساء أدب الزيارة، أو سجد للقبر، أو فعل ما لايُشرع، فهذا فَعَلَ حسناً و سيّئاً، فيُعَلّم برفق، والله غفور رحيم، فوالله ما يحصل الإنزعاج لمسلم و الصياح و تقبيل الجدران و كثرة البكاء إلّا و هو محبّ لله و لرسوله، فحبّه المعيار و الفارق بين أهل الجنة و النار، فزيارة قبره من أفضل القُرَب و شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء و الأولياء لئن سلّمنا أنّه غير مأذون فيه لعموم قوله صلوات الله عليه: «لاتشد الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد» فشدّ الرحال إلى نبيّنا ﷺ مستلزم لشدّ الرحل إلى مسجده و ذلك مشروع بلانزاع، إذ لا وصول إلى حجرته إلّا بعد الدخول إلى مسجده، فليبدأ بتحيّة المسجد، ثمّ بتحيّة صاحب المسجد، رزقنا الله و إيّاكم ذلك، آمين». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۴ ـ ۴۸۵، شرح حال حسن بن حسن بن علی، رقم ۱۸۵.

۲. «قصد المؤلف بهذا الاستطراد الردّ على شيخه ابن‌تيميّه الذي يقول بعدم جواز شدّ الرحل لزيارة قبر النّبيّ ﷺ و يرى أنّ على الحاجّ أن ينوي زيارة المسجد النبوي كما هو مبين في محله». همان، ص ۴۸۵، پاورقی اول.

**إِذ ظَّلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾**[۱]
باید تمامی مسلمانان زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را از وسیله‌های تقرب بـه خـداونـد بدانند؛ زیرا حرمت پیامبر اکرم ﷺ با رحلت آن حضرت از بـین نـمی‌رود و تـعظیم ایشان پس از رحلت نیز واجب است. نباید گفت: استغفار پیامبر ﷺ برای مسلمانان مربوط به زمان حیات آن حضرت است و پس از رحلت آن حضرت، رفتن به زیارت قبر ایشان فایده‌ای ندارد و پیامبر اکرم ﷺ نمی‌تواند برای آنان طلب مغفرت و بخشش نماید؛ زیرا خداوند در آیه ذکر شده می‌فرماید: گناه‌کاران در سه صورت و با وجود سه شرط، خداوند را توبه‌پذیر و بخشنده خواهند یافت:

أ )گناه‌کاران نزد پیامبر اکرم ﷺ بیایند.

**ب** )از خداوند طلب بخشش کنند.

**ج** )پیامبر اکرم ﷺ نیز برای آنان طلب مغفرت و بخشش نماید.

شرط سوم که مشکل اصلی کسانی است که زیارت قبر پـیامبر اکـرم ﷺ را حـرام می‌دانند، با توجه به دستور خداوند به پیامبر اکـرم ﷺ در آیـه ﴿ **وَ ٱسْـتَغْفِرْ لِـذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ** ﴾[۲] حل شده است؛ زیرا آن حضرت برای تمام مؤمنین استغفار و طلب بخشش کرده‌اند و با رفتن گناه‌کاران به زیـارت قـبر پـیامبر اکـرم ﷺ و طـلب مغفرت و بخشش آنان، شرط اول و دوم نیز مـحقق مـی‌شود و خـداونـد نـیز طـبق وعده‌ای که داده است، توبه و طلب مغفرت آنان را خواهد پذیرفت.[۳]

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۶۴.

۲. سوره محمد، آیه ۱۹.

۳. «ينبغي لكلّ مسلمٍ اعتقاد كون زيارته قربة، للأحاديث الواردة في ذلك و لقوله تعالى: ﴿ وَ لَـوْ أَنَّـهُمْ إِذ ظَّـلَمُوٓا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا ٱللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾، لأنّ تـعظيمه لايـنقطع بـموته و لايقال إنّ استغفار الرسول لهم إنّما هو في حال حياته و ليست الزيارة كذلك، لما أجاب به بعض أئمة المحققين: إنّ الآية دلّت على تعليق وجدان الله تواباً رحيماً بثلاثة أمور: المجيء و استغفارهم و استغفار الرسول لهم و قد حصل استغفار الرسول لجميع المؤمنين و المؤمنات، لأنّه ﷺ قد استغفر للجميع، قال الله تـعالى: ﴿ وَ ٱسْـتَغْفِرْ

←

۳. ابن‌حجر عسقلانی شافعی متوفای ۸۵۲ هجری قمری یکی از مهم‌ترین شارحان صحیح بخاری با اشاره به درگیری علمای اسلام با ابن‌تیمیّه درباره مسأله زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌نویسد: تحریم زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ توسط ابن‌تیمیّه یکی از زشت‌ترین مسائلی است که از ابن‌تیمیّه نقل شده است.[۱]

۴. احمد بن محمد قسطلانی متوفای ۹۲۳ هجری قمری یکی دیگر از شارحان صحیح بخاری می‌نویسد: یکی از زشت‌ترین مسائل نقل شده از ابن‌تیمیّه این است که وی زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ را حرام دانسته است.[۲]

وی در جای دیگر می‌نویسد: زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ از بزرگترین و بهترین وسیله‌های تقرب به خداوند و بهترین راه برای رسیدن به درجات عالی نزد پروردگار و امیدوارکننده‌ترین طاعات و اعمال عبادی است. کسانی که اعتقادی غیر از این داشته باشند، از دایره اسلام خارج شده‌اند و با خداوند و پیامبر اکرم ﷺ و علمای اسلام به مخالفت پرداخته‌اند.[۳]

۵. ابن‌حجر هیثمی شافعی متوفای ۹۷۳ هجری قمری در کتاب «*الجوهر المُنَظَّم في زيارة القبر الشريف النبوي المُكَرَّم*» که در رد نظرات ابن‌تیمیّه درباره مسأله زیارت قبر

---

← لِذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ﴾، فإذا وجد مجيئهم و استغفارهم تكملت الأمور الثلاثة الموجبة لتوبة الله ورحمته». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۴، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة النّبيّ ﷺ.

۱. «و هي من أبشع المسائل المنقولة عن ابن‌تيميّه». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۷۹ ـ ۸۰، كتاب فضل الصلاة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، شرح احادیث ۱۱۸۸، ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰.

۲. «هذا قول إبن‌تيميّه حيث منع من زيارة النّبيّ ﷺ و هو من أبشع المسائل المنقولة عنه». قسطلانی، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۲۷۱، كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، شرح حديث ۱۱۸۹.

۳. «اعلم أنّ زيارة قبره الشريف من أعظم القربات و أرجى الطاعات و السبيل إلى أعلى الدرجات و مَن اعتقد غير هذا فقد انخلع من ربقة الإسلام و خالف الله و رسوله و جماعة العلماء الأعلام». قسطلانی، المواهب اللدنية بالمنح المحمدية في السيرة النبوية: ج ۳، ص ۴۰۳ و ۴۰۶.

شریف پیامبر اکرم ﷺ نوشته است، با ادعای اجماع بر مشروعیت زیارت و قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر اسلام ﷺ، در جواب کسانی که قول ابن تیمیّه را مانع محقق شدن اجماع یاد شده دانسته‌اند، می‌نویسد: ابن تیمیّه کیست؟ او کیست که به سخنش اعتنا شود؟ یا بر نظراتش در امور دینی اعتماد شود؟ آیا او همان کسی نیست که عده‌ای از علما کلمات و سخنان فاسد و استدلال‌های ناقصش را ردیابی و سپس نقاط ضعف و لغزش‌هایش را تبیین و زشتی‌های اوهام و اشتباهاتش را گوشزد کرده‌اند.[1]

۶. محی‌الدین بن شرف نووی شافعی متوفای ۶۷۶ هجری قمری درباره زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌نویسد: زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ از مهمترین وسیله‌ها و یکی از موفق‌ترین راه‌های تقرب به خداوند است. زائرین خانه خدا هنگامی که مراسم و اعمال حج و عمره را به پایان رساندند و از مکه بیرون آمدند، مستحب مؤکد است که به قصد زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ راهی مدینه منوره شوند. زائرین خانه خدا به قصد تقرب به خداوند، قبر پیامبر اکرم ﷺ را زیارت کنند».[2]

علمای دیگری همچون تقی‌الدین سبکی شافعی متوفای ۷۵۶ هجری قمری، نورالدین سمهودی متوفای ۹۱۱ هجری قمری، محمد خطیب شربینی متوفای ۹۷۷ هجری قمری، مناوی شافعی متوفای ۱۰۳۱ هجری قمری، قاضی خفاجی حنفی متوفای ۱۰۶۹ هجری قمری، زرقانی مالکی متوفای ۱۱۲۲ هجری قمری، شوکانی وهابی متوفای ۱۲۵۰ هجری قمری و عده‌ای دیگر نیز در مقابل سخنان و اعتقادات

---

۱. «من هو ابن تیمیّه حتّی ینظر إلیه؟ أو یعوّل في شيء من أمور الدین علیه؟ و هل هو إلّا کما قال جماعة من الائمة الذین تعقّبوا کلماته الفاسدة و حججه الکاسدة، حتّی أظهروا عوار سقطاته و قبائح أوهامه و غلطاته ...».
جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل: ج ۴، ص ۶۴. به نقل از عزامی شافعی در فرقان القرآن بین صفات الخالق و صفات الاکوان: ص ۱۳۲.

۲. «واعلم أنّ زیارة قبر رسول‌الله ﷺ من أهمّ القربات و أنجح المساعي، فإذا انصرف الحجاج و المعتمرون من مکّة استحبّ لهم استحباباً متأکداً أن یتوجّهوا إلی المدینة لزیارته ﷺ و ینوي الزائر مع الزیارة التقرّب و شدّ الرحل إلیه و الصلاة فیه ...». نووی شافعی، المجموع: ج ۸، ص ۲۷۲.

ابن تیمیّه موضع‌گیری کرده و به ردّ باورهای او پرداخته‌اند. جهت آشنایی با موضع‌گیری علما در برابر ابن تیمیّه به فصل مربوطه و کتاب «*الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب*»[1] مراجعه شود.

## زیارت سایر قبور و مشاهد مشرفه

مطالبی که تاکنون ذکر شد درباره زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ بود؛ اما درباره مسافرت به قصد زیارت قبور سایر انبیا الهی، ائمه ﷺ، علما و صالحین باید گفت: زیارت قبور سایر انبیای الهی، ائمه ﷺ، علما و صالحین نیز همانند زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ، مشروع و جایز می‌باشد؛ زیرا خود پیامبر ﷺ به زیارت قبور می‌رفتند و مسلمانان را نیز بر این عمل ترغیب می‌کردند.[2] بنا به گواهی تاریخ، رسول گرامی اسلام ﷺ به زیارت قبر مادر بزرگوارشان حضرت آمنه می‌رفت. مسلمانان نیز در طول تاریخ به تبعیت از رسول گرامی اسلام ﷺ پرداخته و به زیارت قبور می‌رفتند.

---

۱. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۶۵ ـ ۱۸۷، کلمات أعلام المذاهب الأربعة.

۲. «رجلاً جاء إلی النبيّ ﷺ فقال: یا رسول‌الله! إنّي حلفت أن أقبّل عتبة باب الجنة و جبهة حور العین، فأمره أن یقبّل رِجل الأم و جبهة الأب. قال: یا رسول‌الله! إن لم‌یکن أبواي حیّین؟ قال: قبّل قبرهما. قال: فإن لم‌أعرف قبرهما؟ قال: خطّ خطین إنو أحدهما قبر الأم و الآخر قبر الأب، فقبّلهما، فلاتحنث في یمینك». سید محسن امین حسینی عاملی، کشف الارتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۴۴۰، الباب الثالث، في تفصیل الأمور التي کفر بها الوهابیة المسلمین، الفصل الرابع عشر، في تعظیم القبور و أصحابها و التبرك بها، به نقل از کفایة شعبی و فتاوی الغرائب و مطالب المؤمنین: ص ۲۱۴ و خزانة الروایة. و چاپ جدید ص ۷۲۲. شخصی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله! قسم خورده‌ام پاشنه در بهشت و پیشانی حور العین را ببوسم، تکلیف من چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: برای اینکه به سوگندت عمل کرده باشی پای مادر و پیشانی پدرت را ببوس. سائل عرض کرد: اگر پدر و مادرم زنده نباشند تکلیف چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: قبر آن دو را ببوس. سائل پرسید: اگر از محل دفن آنها اطلاع نداشته باشم و قبرشان معلوم نباشد چه کنم؟ رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: دو خط بکش، یکی را به عنوان قبر پدر و دیگری را به عنوان قبر مادر قصد کن و آن دو خط را به نیت قبر پدر و مادرت ببوس تا به سوگندت عمل کرده باشی.

## احادیث زیارت قبور

۱. بریده بن حصیب می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم. خداوند به من اجازه داد قبر مادرم را زیارت کنم. شما نیز قبور را زیارت کنید؛ زیرا زیارت قبور، شما را به یاد آخرت می‌اندازد.[۱]

ترمذی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: علما به این حدیث عمل می‌کنند و برای زیارت قبور مشکلی نمی‌بینند.[۲]

حدیث بریده با الفاظ دیگری نیز نقل شده است.[۳]

۲. انس بن مالك می‌گوید: «نهی رسول‌الله ﷺ عن ثلاث: عن زيارة القبور و عن لحوم الأضاحي فوق ثلاث و عن هذه الأنبذة في الأوعية. قال: ثمّ قال رسول‌الله ﷺ بعد ذلك:

---

۱. «قد كنت نهيتكم عن زيارة القبور فقد أذن لمحمد في زيارة قبر أمّه، فزوروها، فإنّها تذكر الآخرة». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، قسم دوم، ص ۳۸۸، کتاب الجنائز، باب استئذان النّبيّ ﷺ ربّه عزّوجلّ في زيارة قبر أمّه و ج ۲، ص ۲۶۴، کتاب الأضاحی، باب بيان ما كان من النهي عن أكل لحوم الأضاحی؛ ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۷۰، کتاب الجنائز، باب ۶۰، ما جاء في الرخصة في زيارة القبور، ح ۱۰۵۴.

۲. «حديث بريدة حديث حسن صحيح و العمل على هذا عند أهل العلم، لايرون بزيارة القبور بأساً و هو قول ابن المبارك و الشافعي و أحمد و اسحاق». ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۷۰، کتاب الجنائز، باب ۶۰، ما جاء في الرخصة في زيارة القبور، ح ۱۰۵۴.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۵، ص ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹ و ۳۶۱؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۸۹، کتاب الجنائز، زيارة القبور و ج ۷، ص ۲۳۴، کتاب الضحايا، الإذن في أكل لحوم الأضاحي بعد ثلاثة أيام و ج ۸، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، کتاب الأشربة، الإذن في شيء منها؛ عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۶۹، کتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۰۸؛ ابن ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۲۳ و ۲۲۴، کتاب الجنائز، باب (۱۴۵) من رخص في زيارة القبور، ح ۱، ۵ و ۱۰؛ ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۱۸، کتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۳۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۳۲، کتاب الأشربة، باب في الأوعية، ح ۳۶۹۸؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۱، کتاب الجنائز، حدیث ۱۲۵/۱۳۸۹ و ۱۲۷/۱۳۹۱ و بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۴۵۴، کتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب زيارت القبور، ح ۷۲۹۴.

« ألا إنّي کنت نهیتکم عن ثلاث : نهیتکم عن زیارة القبور ، ثمّ بدا لي أنّها ترق القلوب وتدمع العین ، فزوروها و لاتقولوا هجراً و . . . » .[۱]

۳. ابوسعید خدری می‌گوید : پیامبر اکرم ﷺ فرمودند : « إنّي نهیتکم عن زیارة القبور ، فزوروها فإنّ فیها عبرة » و در روایت دیگری به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید : « نهیتکم عن زیارة القبور ، فإن زرتموها فلاتقولوا هجراً » .[۲]

۴. عبدالله بن مسعود می‌گوید : پیامبر اکرم ﷺ فرمودند : « . . .إنّي نهیتکم عن ثلاث : عن زیارة القبور . . . فزوروها ، فإنّها تزهد في الدنیا و تذکر الآخرة » .[۳]

۵. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید : پیامبر اکرم ﷺ فرمودند : « کنت نهیتکم عن زیارة القبور ، فزوروها ، فإنّها تذکرکم الآخرة » .[۴]

---

۱. احمد بن حنبل ، المسند : ج ۳ : ص ۲۳۷ و ۲۵۰ ، مسند انس بن مالك ؛ ابن‌ابی‌شیبه ، المصنف في الأحادیث و الآثار : ج ۳ ، ص ۲۲۳ ، کتاب الجنائز ، باب ( ۱۴۵ ) من رخص في زیارة القبور ، ح ۲ ؛ حاکم نیشابوری شافعی ، المستدرك علی الصحیحین : ج ۱ ، ص ۵۳۱ ، کتاب الجنائز ، حدیث ۱۲۴/۱۳۸۸ و ص ۵۳۲ ، حدیث ۱۲۹/۱۳۹۳ و ۱۳۰/۱۳۹۴ و بیهقی شافعی ، السنن الکبری : ج ۵ ، ص ۴۵۶ ، کتاب الجنائز ، جماع أبواب البکاء علی المیت ، باب زیارت القبور ، ح ۷۲۹۹.

۲. احمد بن حنبل ، المسند : ج ۳ : ص ۳۸ و ۶۳ ، مسند ابوسعید خدری ؛ بیهقی شافعی ، السنن الکبری : ج ۵ ، ص ۴۵۵ ، کتاب الجنائز ، جماع أبواب البکاء علی المیت ، باب زیارت القبور ، ح ۷۲۹۷ ؛ حاکم نیشابوری شافعی ، المستدرك علی الصحیحین : ج ۱ ، ص ۵۳۰ ، کتاب الجنائز ، حدیث ۱۲۲/۱۳۸۶ و هیثمی ، مجمع الزوائد و منبع الفوائد : ج ۳ ، ص ۵۷ ـ ۵۸ ، باب زیارة القبور . رواه احمد و رجاله رجال الصحیح .

۳. عبدالرزاق صنعانی ، المصنف : ج ۳ ، ص ۵۷۲ ، کتاب الجنائز ، باب في زیارة القبور ، ح ۶۷۱۴ ؛ احمد بن حنبل ، المسند : ج ۱ : ص ۴۵۲ ، مسند عبدالله بن مسعود ؛ دارقطنی ، سنن دارقطنی : ج ۴ ، ص ۲۵۹ ، کتاب الأشربة و غیرها ، ح ۶۹ ؛ ابن‌ماجه ، سنن ابن‌ماجه : ج ۱ ، ص ۵۰۱ ، کتاب الجنائز ، باب ۴۷ ما جاء في زیارة القبور ، ح ۱۵۷۱ ؛ ابن‌ابی‌شیبه ، المصنف في الأحادیث و الآثار : ج ۳ ، ص ۲۲۴ ، کتاب الجنائز ، باب ( ۱۴۵ ) من رخص في زیارة القبور ، ح ۶ ؛ حاکم نیشابوری شافعی ، المستدرك علی الصحیحین : ج ۱ ، ص ۵۳۱ ، کتاب الجنائز ، حدیث ۱۲۳/۱۳۸۷ و بیهقی شافعی ، السنن الکبری : ج ۵ ، ص ۴۵۵ ، کتاب الجنائز ، جماع أبواب البکاء علی المیت ، باب زیارت القبور ، ح ۷۲۹۸.

۴. احمد بن حنبل ، المسند : ج ۱ : ص ۱۴۵ ، مسند علی بن أبي‌طالب علیه‌السلام و ابن‌ابی‌شیبه ، المصنف في الأحادیث و الآثار : ج ۳ ، ص ۲۲۳ ، کتاب الجنائز ، باب ( ۱۴۵ ) من رخص في زیارة القبور ، ح ۳.

۶. عبدالله بن ابی‌ملیکه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ائتوا موتاکم، فسلّموا علیهم و صلّوا علیهم، فإنّ لکم فیها عبرة».[۱]

وی در روایت دیگری نیز می‌گوید: روزی عایشه از زیارت قبور برمی‌گشت، پرسیدم: از کجا می‌آیی؟

گفت: از زیارت قبر برادرم عبدالرحمن.

به او گفتم: مگر پیامبر اکرم ﷺ از زیارت قبور نهی نکرده بودند؟

جواب داد: چرا! ابتدا نهی کرده بودند اما بعد اجازه دادند.[۲]

۷. ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ کنار قبر مادرش حضرت آمنه آمدند و گریه کردند. کسانی که همراه آن حضرت بودند از گریه پیامبر ﷺ به گریه افتادند. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «استأذنت ربّي تعالى على أن أستغفر لها فلم‌يؤذن لي، فاستأذنت أن أزور قبرها فأذن لي، فزوروا القبور، فإنّها تُذكّر بالموت».[۳]

نووی شافعی پس از نقل حدیث ابوهریره، می‌نویسد: این حدیث بدون شک حدیث صحیحی است و از احادیثی است که ناسخ و منسوخ در آن جمع است و به روشنی نشان می‌دهد که نهی مردان از زیارت قبور نسخ شده است. علما اجماع دارند که

---

۱. عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۰، کتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۱۱.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۲، کتاب الجنائز، حديث ۱۳۹۲/۱۲۸.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، قسم دوم، ص ۳۸۸، کتاب الجنائز، باب استئذان النّبيّ ﷺ ربّه عزّوجلّ في زيارة قبر أمّه؛ ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۱۸، کتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۳۲۳۴؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۵۰۰، کتاب الجنائز، باب ۴۷ ما جاء في زيارة القبور، ح ۱۵۶۹ و ص ۵۰۱، باب ۴۸ ما جاء في زيارة قبور المشركين، ح ۱۵۷۲؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۹۰، کتاب الجنائز، زيارة القبور؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث والآثار: ج ۳، ص ۲۲۳، کتاب الجنائز، باب (۱۴۵) من رخص في زيارة القبور، ح ۴؛ حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۱، کتاب الجنائز، حديث ۱۳۹۰/۱۲۶ «و هذا الحديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه» و بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۴۵۴، کتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب زيارت القبور، ح ۷۲۹۳.

زیارت قبور برای مردان، سنت است؛ اما در جواز زیارت قبور برای زنان اختلاف است.[۱]

۸. ابوذر می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ به من فرمودند: «زر القبور تذكر بها الآخرة و اغسل الموتى، فإن معالجة جسد و موعظة بليغة و صلّ على الجنائز لعلّ ذلك أن يحزنك، فإنّ الحزين في ظل الله يتعرض كلّ خير».[۲]

۹. ام‌سلمه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها، فإنّ لكم فيها عبرة».[۳]

۱۰. عایشه می‌گوید: «أنّ النّبيّ ﷺ نهى عن زيارة القبور ثمّ رخص فيها، أحسبه قال: فإنّها تذكر الآخرة».[۴]

۱۱. حیان انصاری می‌گوید: «خطب رسول‌الله ﷺ يوم خيبر و أحلّ لهم ثلاثة أشياء كان ينهاهم عنها: أحلّ لهم لحوم الأضاحي و زيارة القبور و الأوعية».[۵]

برای آشنایی بیشتر با روایات زیارت قبور و راویان آن‌ها به منابع مذکور مراجعه شود.

## سیره پیامبر اکرم ﷺ در زیارت قبور

با مراجعه به کتاب‌های روایی و تاریخی به نمونه‌ها و شواهد مختلفی از سیره

---

۱. «فهو حديث صحيح بلاشك... هذا من الأحاديث التي تجمع الناسخ و المنسوخ و هو صريح في نسخ نهي الرجال عن زيارتها و أجمعوا على أنّ زيارتها سنّة لهم و أمّا النساء ففيهنّ خلاف لأصحابنا قدمناه و قدمنا أنّ من منعهنّ قال: النساء لايدخلن في خطاب الرجال و هو الصحيح عند الأصوليين». نووی شافعی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۳، ص ۴۰، كتاب الجنائز، باب ۳۶الإستغفار للميت و زيارته، شرح حديث ۹۷۶/۱۰۵. البته استدلال نووی برای تحریم زیارت قبور برای زنان مورد مناقشه است.

۲. حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۳، كتاب الجنائز، حديث ۱۳۱/۱۳۹۵. هذا حديث رواته عن آخرهم ثقات.

۳. هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۳، ص ۵۸، باب زيارة القبور.

۴. همان. رواه البزار و رجاله ثقات.

۵. عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۹، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴، به نقل از طبرانی.

پیامبر اکرم ﷺ در زیارت قبور برمی‌خوریم که نشانگر رواج و شایع بودن این عمل در زمان آن حضرت می‌باشد.

زیارت قبر حضرت آمنه، زیارت قبور بقیع و زیارت قبور شهدا، نمونه‌هایی از زیارت قبور است که توسط خود پیامبر اکرم ﷺ صورت گرفته است.[1]

عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ همواره در اواخر شب، خانه را به قصد زیارت بقیع ترک می‌کرد. وقتی وارد بقیع می‌شد، می‌فرمود: درود بر شما ای ساکنان خانه افراد با ایمان! آنچه به وقوع آن در آینده وعده داده شده‌اید، سراغ شما آمد. شما میان مرگ و روز رستاخیز به سر می‌برید. ما نیز ـ اگر خداوند بخواهد ـ به شما خواهیم پیوست. خداوندا! اهل بقیع غرقد را بیامرز.[2]

طلحة بن عبیدالله می‌گوید: همراه پیامبر اکرم ﷺ به قصد زیارت قبور شهدا حرکت کردیم. هنگامی که نزدیک قبور شهدا رسیدیم، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هذه قبور إخواننا».[3]

محمد بن ابراهیم تیمی می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ همواره در آغاز سال به زیارت قبور شهیدان می‌آمد و می‌فرمود: «السلام علیکم بما صبرتم، فنعم عقبی الدار».[4]

## سیره صحابه و تابعین در زیارت قبور

نمونه‌ها و موارد متعدد زیارت قبور توسط صحابه و تابعین نیز نشانگر رواج و شایع

---

۱. همان، ص ۷۰.

۲. «عن عائشة أنّها قالت: کان رسول‌الله ﷺ کلّما کان لیلتها من رسول‌الله ﷺ یخرج من آخر اللیل إلی البقیع، فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین و أتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و إنّا إن شاء الله بکم فلاحقون، اللهم! اغفر لأهل بقیع الغرقد». مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۱، قسم دوم، ص ۳۸۶، کتاب الجنائز، باب ما یقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۱۶۱، مسند طلحة بن عبیدالله.

۴. سلام بر شما به خاطر استقامت و صبرتان! پس سرانجام آن سرا چه نیکوست. عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۳ ـ ۵۷۴، کتاب الجنائز، باب في زیارة القبور، ح ۶۷۱۶.

بودن این عمل در قرون اولیه اسلام می‌باشد. به مواردی از این سیره نیز اشاره می‌کنیم.

۱. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت فاطمه علیهاالسلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حضرت حمزه می‌رفت و درکنار قبر حضرت حمزه نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.[۱]

حاکم نیشابوری شافعی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: همه راویان این حدیث ثقه هستند. در مورد روایات زیارت قبور استقصاکردم و روایات زیادی را نقل کردم تا در ترغیب مسلمانان نسبت به زیارت قبور شریک باشم و منکرین زیارت قبور نیز بدانند که زیارت قبور سنت است و هیچ‌گونه منعی ندارد.[۲]

امام باقر علیه‌السلام در روایت دیگری می‌فرماید: فاطمه زهرا علیهاالسلام به زیارت قبر حضرت حمزه می‌رفتند و آن را مرمت و اصلاح می‌کردند. حضرت زهرا علیهاالسلام قبر حضرت حمزه را با سنگی نشانه‌گذاری کرده بودند.[۳]

۲. اصبغ بن نباته نیز می‌گوید: حضرت فاطمه علیهاالسلام به زیارت قبر عمویش حضرت حمزه می‌رفت و بر روی قبر حضرت حمزه نشانه‌ای گذاشته بود.[۴]

۳. ابن‌ابی‌ملیکه می‌گوید: عایشه را دیدم که قبر برادرش عبدالرحمن راکه بیرون مکه در مکانی به نام حبشی از دنیا رفته و در مکه دفن شده بود، زیارت می‌کرد.[۵]

---

۱. «أنّ فاطمة بنت النّبيّ ﷺ تزور قبر عمّها حمزة كلّ جمعة فتصلّي و تبكي عنده». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۳، كتاب الجنائز، حديث ۱۳۲/۱۳۹۶ و عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۰، كتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۱۳.

۲. «هذا الحديث رواته عن آخرهم ثقات و قد استقصيت في الحث على زيارة القبور تحرياً للمشاركة في الترغيب و ليعلم الشحيح بذنبه أنّها سنّة مسنونة». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۳، كتاب الجنائز، ذيل حديث ۱۳۲/۱۳۹۶.

۳. «إنّ فاطمة بنت رسول الله ﷺ كانت تزور قبر حمزة ﷺ ترمّه و تصلحه و قد تعلّمته بحجر». ابن‌شبه نمیری، تاريخ المدينة المنورة: ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. «أنّ فاطمة بنت رسول‌الله ﷺ كانت تأتي قبر حمزة و كانت قد وضعت عليه علماً». عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۴، كتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۱۷.

۵. «رأيت عايشة تزور قبر أخيها عبدالرحمن بن أبي‌بكر و مات بالحُبشيّ و قُبر بمكة». عبدالرزاق صنعانی، ←

وی هم چنین می‌گوید: روزی عایشه برای زیارت به طرف قبرستان می‌رفت. به او گفتیم: مگر رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی نفرمود؟

گفت: آری، نخست از زیارت قبور نهی کرد ولی بعداً دستور به زیارت قبور داد.[۱]

۴. عمر بن خطاب به زیارت قبر پدرش می‌رفت. وی در کنار قبر پدرش می‌ایستاد و برای او دعا می‌کرد.[۲]

۵. بیهقی شافعی به نقل از هاشم بن محمد عمری از فرزندان عمر بن علی می‌نویسد: هنگامی که در مدینه بودیم، پدرم روز جمعه‌ای بین طلوع فجر و طلوع خورشید مرا همراه خود به زیارت قبور شهدا برد. پدرم جلوتر بود و من پشت سر او راه می‌رفتم. هنگامی که به مقابر شهدا رسیدیم، پدرم با صدای بلند خطاب به اهل قبور گفت: «السلام علیکم بما صبرتم، فنعم عقبی الدار». ناگهان شخصی با صدای واضح جواب داد: «وعلیك السلام یا عبدالله». پدرم رو به من کرد و پرسید: آیا تو جواب دادی؟

عرض کردم: نه.

پدرم برای این که مطمئن شود من پاسخ سلام او را نداده‌ام، دست مرا گرفت و در سمت راست خود نگه داشت و دوباره به اهل قبور سلام کرد. این بار نیز شخصی جواب سلام او را داد. پدرم برای اطمینان بیشتر برای بار سوم به اهل قبور سلام کرد و این بار نیز جواب سلامش را از طرف اهل قبور دریافت کرد. پدرم به شکرانه این کرامت به سجده افتاد و از خداوند تشکر نمود.[۳]

---

← المصنف: ج ۳، ص ۵۷۰، کتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۱۱ و ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۲۴، کتاب الجنائز، باب (۱۴۵) من رخص في زيارة القبور، ح ۸.

۱. بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۴، ص ۷۸، حدیث ۶۹۹۹، ابویعلی، مسند ابی‌یعلی: ج ۸، ص ۲۸۴، ح ۴۸۷۱.

۲. «كان عمر يزور قبر أبيه، فيقف عليه و يدعو له». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۷۰، کتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حدیث ۴۴.

۳. «عن هاشم بن محمد العمري من ولد عمر بن علي قال: أخذني أبي بالمدينة إلى زيارة قبور الشهداء في يوم الجمعة بين طلوع الفجر و الشمس و كنت أمشي خلفه، فلمّا انتهى إلى المقابر رفع صوته و قال: السلام عليكم ←

۶. عطاف بن خالد می‌گوید: خاله‌ام ماجرای رفتنش به زیارت قبر حضرت حمزه ﷣ و شنیدن جواب سلام خودش از اهل قبور را این‌گونه برایم تعریف کرد: روزی به قصد زیارت قبور شهدای احد سوار بر مرکب شدم. نزدیک قبر حضرت حمزه ﷣ از مرکب پیاده شدم و چند رکعت نماز خواندم. غیر از غلامم که افسار مرکب را گرفته و مواظب آن بود، هیچ‌کس در آن نزدیکی‌ها حضور نداشت. هنگامی که از نماز فارغ شدم، با دست به قبور شهدا اشاره کردم و گفتم: «السلام علیکم». ناگهان از زیر زمین صدای جواب سلامم را شنیدم. تمام موهای بدنم از ترس راست شد.[1]

۷. واقدی می‌گوید: هارون‌الرشید پس از انجام فریضه حج، وارد مدینه منوره شد و به وزیر خودش یحیی بن خالد دستور داد شخصی را که از تمامی نقاط مدینه و مشاهد و مقابر آن اطلاع کامل دارد، آماده کند. یحیی بن خالد از هر کس سراغ چنین شخصی را می‌گرفت، مرا (واقدی) به او معرفی می‌کردند. یحیی بن خالد شخصی را پیش من فرستاد و از من خواست تا نزد او بروم. من نیز نزد یحیی بن خالد رفتم. او هدف و مقصودش از احضار مرا توضیح داد. با هم قرار گذاشتیم بعد از نماز عشاء مشاهد و مقابر مدینه را به آنان معرفی کنم. در موقع مقرر حاضر شدم و تمامی مشاهد و مواضع مدینه را به هارون‌الرشید و یحیی بن خالد نشان دادم. آن دو در هر مکانی که

---

← بما صبرتم، فنعم عقبی الدار. قال: فأجیب: و علیك السلام یا عبدالله! قال: فالتفت أبي إليّ و قال: أنت المجیب یا بني؟ فقلت: لا. فأخذ بیدي و جعلني عن یمینه، ثمّ أعاد السلام علیهم، ثمّ جعل كلّما سلّم علیهم ردّوا علیه، حتی فعل ذلك ثلاث مرات، فخرّ لله تعالی ساجداً و شكراً لله عزّوجلّ». بیهقی شافعی، دلائل النبوة: ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۹۷۹.

۱. «عن العطاف بن خالد قال: حدّثتني خالتي، قالت: ركبت یوماً إلی قبور الشهداء ـ و كانت لاتزال تأتیهم ـ قالت: فنزلت عند قبر حمزة، فصلّیت ما شاءالله أن أصلّي و ما في الوادي داع و لا مجیب إلّا غلام قائم آخذ برأس دابتي، فلمّا فرغت من صلاتي قلت هكذا بیدي: السلام علیكم، فسمعت ردّ السلام عليّ یخرج من تحت الأرض، أعرفه كما أعرف أن الله عزّوجلّ خلقني و كما أعرف اللیل من النهار، فاقشعرت كلّ شعرة منّي». بیهقی شافعی، دلائل النبوة: ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۱۲۰۲ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۴، ص ۴۶، حوادث ۳ هجری قمری، الصلاة علی حمزة و قتلی أحد.

معرفی می‌کردم، نماز می‌خواندند و بسیار دعا می‌کردند. معرفی مشاهد و مقابر مدینه به هارون‌الرشید و وزیرش یحیی بن خالد تا طلوع فجر طول کشید.[۱]

## قبور زیارت شده توسط مسلمانان

با مراجعه به کتب تاریخ و حدیث به روشنی درمی‌یابیم که مسلمانان از گذشته تا کنون به زیارت قبور صحابه، صالحان و مؤمنان می‌رفتند و به آنان توسّل و تبرّک می‌جستند. علاوه بر نمونه‌هایی که در فصول توسل و تبرک گذشت، موارد و شواهد دیگری از سیره مستمره مسلمانان در رفتن به زیارت قبور، نماز خواندن و دعاکردن در کنار قبور علما و صالحان را ذکر می‌کنیم.

### ۱. قبر بلال بن حمامه حبشی (متوفای ۲۰ هـ.ق)

ابن‌جبیر درباره زیارت قبر بلال می‌نویسد: بلال بن حَمامه[۲] حبشی در سال ۲۰ هجری قمری در دمشق از دنیا رفت. نام و تاریخ وفات او بر روی قبرش نگاشته شده است. دعا در این مکان با برکت که عده‌ای از صحابه پیامبر اکرم ﷺ نیز در آن مدفون هستند، مستجاب می‌شود. بسیاری از اولیا و خوبان که برای زیارت قبر بلال و صحابه مدفون در این مکان می‌رفتند و به آنان تبرّک می‌جستند، این امر را تجربه‌کرده‌اند.[۳]

---

۱. «عبیدالله بن عبدالله قال: قال لي واقدي: حجّ هارون‌الرشید، فورد المدینة، فقال لیحیی بن خالد: ارتد لي رجلاً عارفاً بالمدینة و المشاهد و کیف کان نزول جبرئیل علی النّبيّ ﷺ و من أيّ وجه کان یأتیه و قبورِ الشهداء. فسأل یحیی، فکلّ أحد دلّه عليّ، فبعث إليّ، فأتیته، فواعدني إلی عشاء الآخرة، فإذا شموع، فلم أدع مشهداً و لا موضعاً إلّا أریتهما، فجعلا یصلّیان و یجتهدان في الدعاء، فلم یزل کذلك حتّی طلع الفجر ...». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۴۶۴ ـ ۴۶۵، شرح حال محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی، ش ۱۷۲.

۲. حمامه نام مادر بلال بن رباح موذن پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.

۳. «قبره بدمشق و في رأس القبر المبارك تاریخ باسمه ﷺ و الدعاء في هذا الموضع المبارك مستجاب، قد جرّب ذلك کثیر من الأولیاء و أهل الخیر المتبرّکین بزیارتهم». ابن‌جبیر، إعتبار الناسك في ذکر الآثار الکریمة و المناسك معروف به رحله ابن‌جبیر: ص ۲۱۷، مدینة دمشق، مشاهده المکرمة و آثاره المعظمة.

### ۲. قبر سلمان فارسی (متوفای ۳۶ هـ.ق)

خطیب بغدادی شافعی می‌نویسد: قبر سلمان فارسی هم اکنون در نزدیکی ایوان کسری مشخص و معروف است. روی قبر سلمان فارسی بنایی ساخته شده است. شخصی امور مربوط به حفظ، آبادانی و رتق و فتق امور مقبره سلمان فارسی را به عهده گرفته است و به صورت دائمی در همان مکان ساکن شده است. بارگاه و مقبره سلمان فارسی را از نزدیک دیده‌ام و بارها قبر این صحابی پیامبر اکرم ﷺ را زیارت نموده‌ام.[۱]

### ۳. قبر ابوایّوب انصاری (متوفای ۵۲ هـ.ق)

حاکم نیشابوری شافعی درباره زیارت قبر ابوایوب انصاری می‌نویسد: قبر ابوایوب انصاری در قسطنطیة قرار دارد. مردم قبر ابوایوب انصاری را می‌شناسند و به زیارت قبر او می‌روند و در مواقع خشکسالی به قبر ابوایوب انصاری متوسل می‌شوند و از خداوند طلبِ باران می‌کنند.[۲]

### ۴. مقام رأس الحسین علیه‌السلام

ابن‌جبیر در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: سر مبارک امام حسین علیه‌السلام در تابوتی نقره‌ای در مصر مدفون است. روی آن ساختمانی باشکوه بنا شده است که زبان از وصف آن و خِرد از درک آن عاجز است... یکی از آثار شگفت‌آور و تعجب‌برانگیز برای

---

۱. «و قبره الآن ظاهر معروف بقرب ایوان کسری، علیه بناء و هناك خادم مقیم لحفظ الموضع و عمارته و النظر في أمر مصالحه و قد رأيت الموضع و زرته غيره مرّة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۶۳، شرح حال سلمان فارسی، ش ۱۲.

۲. «و قبره بأصل حصن القسطنطنية بأرض الروم فيما ذكر، يتعاهدون قبره و يزورونه و يستسقون به إذا قحطوا». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۵۱۸، کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب أبي‌أيوب الأنصاري، ح ۱۵۲۷/۵۹۲۹ و ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۱۹۶، شرح حال خالد بن زید بن کلیب معروف به ابوایوب انصاری، ش ۴۰ و المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ج ۴، ص ۷۲، حوادث و وفیات ۵۲ هجری قمری.

بازدیدکنندگان این مسجد مبارک، سنگ سیاه و براقی است که در مقابل درِ ورودی بر روی دیوار نصب شده است و مانند آیینه هندی تصاویر افراد و اشیاء در آن منعکس می‌شود. جمعیت زیادی به زیارت قبر شریف آمده بودند. برخی بر روی آن دست می‌کشیدند. عده‌ای با چشمانی پر از امید و آرزو قبر مبارک را نظاره می‌کردند. تعدادی از زائران، خود را روی قبر انداخته بودند. زائرین به پارچه‌های روی قبر دست می‌کشیدند و در حالی که مشغول دعا و نیایش، گریه و زاری بودند، پروانه‌وار دور قبر شریف می‌چرخیدند. ناله‌های مردم آنچنان سوزناک بود که دل‌ها را به درد می‌آورد. خداوند ما را از برکات زیارت آن مقام کریم برخوردار گرداند.[1]

### ۵. قبر امام موسی بن جعفر علیهما السلام

حضرت امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری قمری به شهادت رسید و در کاظمین دفن گردید. خطیب بغدادی شافعی به نقل از ابوعلی حسن بن ابراهیم خلال می‌نویسد: هرگاه با مشکلی مواجه می‌شدم، به زیارت قبر موسی بن جعفر می‌رفتم و به او متوسّل می‌شدم. خداوند نیز خواسته مرا اجابت و مشکلم را حل می‌کرد.[2]

### ۶. قبر امام رضا علیه السلام

محمّد بن مؤمّل می‌گوید: در سال ۳۰۹ هجری قمری به همراه ابوبکر بن خزیمه امام اهل حدیث و ابوعلی ثقفی و گروهی از اساتید و بزرگان، برای زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیهما السلام به طوس رفتیم. احترام و تواضع زیاد ابن‌خزیمه نسبت به بقعه

---

۱. «و شاهدنا من استلام الناس للقبر المبارك وإحداقهم به وانكبابهم عليه وتمسّحهم بالكسوة التي عليه وطوافهم حوله، مزدحمين، باكين، متوسلين إلى الله سبحانه ببركة التربة المقدسة، متضرّعين بما يذيب الأكباد ويصدع الجماد والأمر فيه أعظم ومرأى الحال أهول، نفعنا الله ببركة ذلك المشهد الكريم». ابن‌جبير، إعتبار الناسك في ذكر الآثار الكريمة والمناسك معروف به رحله ابن‌جبير: ص ۳۵، ذکر مصر و القاهرة.

۲. «ما همّني أمر فقصدتُ قبر موسى بن جعفر، فتوسّلت به إلّا سهّل الله تعالى لي ما أحبّ». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۱۲۰، باب ما ذكر في مقابر بغداد المخصوصة بالعلماء والزهاد.

و بارگاه امام رضا علیه السلام و تضرع و زاری او در آن مکان مقدس، همگان را به شگفتی و تعجب واداشت. زائرین با مشاهده رفتار ابن‌خزیمه می‌گفتند: اگر زیارت امام رضا علیه السلام سنت نبود و فضیلت نداشت، ابن‌خزیمه هرگز در کنار این بقعه این‌گونه رفتار نمی‌کرد.[1]

ابن‌حبان بستی شافعی نیز می‌نویسد: علی بن موسی الرضا در سال ۲۰۳ هجری قمری از دنیا رفته است. قبر او در سناباذ مشهور و معروف است و مردم به زیارت قبرش می‌روند. من نیز بارها به زیارت قبر علی بن موسی رفته‌ام. مدتی که در طوس اقامت داشتم، هرگاه با مشکلی مواجه می‌شدم، به زیارت قبر امام رضا می‌رفتم و در کنار قبر ایشان از خداوند می‌خواستم مشکلم را حل کند. خداوند نیز دعایم را استجابت کرده و مشکلم را حل می‌کرد. این امر را بارها تجربه کرده‌ام.[2]

### ۷. قبر امام جواد علیه السلام

ابن‌عماد حنبلی در حوادث ۲۲۰ هجری قمری می‌نویسد: ابوجعفر محمّد جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام در اواخر سال ۲۲۰ هجری قمری در بغداد رحلت نمود و در کنار قبر جدّش موسی بن جعفر علیهما السلام به خاک سپرده شد. مردم به قصد زیارت بارگاه و قبر شریف آن دو بزرگوار به بغداد (کاظمین) می‌روند.[3]

---

۱. «خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي‌بكر بن خزيمة و عديله أبي‌على الثقفي مع جماعة من مشائخنا و هم إذ ذاك متوافرون إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا علیه السلام بطوس، قال: فرأيت من تعظيمه يعني ابن‌خزيمة لتلك البقعة و تواضعه لها و تضرّعه عندها ما تحيرنا». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۷، ص ۳۳۹، شرح حال علی بن موسی الرضا علیه السلام، ش ۶۲۸.

۲. «قبره بسناباذ خارج النوقان مشهور يزار بجنب قبر الرشيد، قد زرته مراراً كثيرة و ما حلّت بي شدة في وقت مقامي بطوس فزرت قبر علي بن موسى الرضا صلوات الله على جدّه و عليه و دعوت الله إزالتها عنّي إلّا استجيب لي و زالت عنّي تلك الشدة و هذا شيء جربته مراراً، فوجدته كذلك، أماتنا الله على محبّة المصطفى و أهل بيته صلّى الله عليه و عليهم أجمعين». ابن‌حبان بستی شافعی، الثقات: ج ۸، ص ۴۵۷، شرح حال علی بن موسی الرضا.

۳. «و دفن عند جدّه موسى و مشهدهما ينتابه العامة بالزيارة». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۲، ص ۴۸، حوادث ۲۲۰ هجری قمری.

### ۸. قبر ابوعوانه (متوفای ۳۱۶ هـ.ق)

محمد بن محمد بن عمر بن صفار اسفرائینی می‌گوید: مردم از تمامی مناطق برای زیارت قبر ابوعوانه به اسفرایین می‌آیند و به او تبرک می‌جویند.[۱]

محمد بن محمد بن عمر بن صفار می‌گوید: جدم عمر بن صفار می‌گفت: مردم به جهت بی‌اطلاعی از مقام ابوعوانه، بیشتر به زیارت قبر ابواسحاق می‌روند. پدربزرگم هنگامی که به مشهد و زیارتگاه ابواسحاق می‌رسید، به خاطر احترام به وی داخل بارگاه نمی‌شد، بلکه پاشنه درِ ورودی را می‌بوسید و چند لحظه‌ای را در حالت احترام و تعظیم سپری می‌کرد و هنگامی که به مشهد و زیارتگاه ابوعوانه می‌رسید، بیشتر از قبر ابواسحاق به قبر ابوعوانه احترام می‌گذاشت و قبر ابوعوانه را مورد تعظیم و تکریم قرار می‌داد.[۲]

### ۹. قبر المعتمد علی الله (متوفای ۴۸۸ هـ.ق)

ابن‌عماد حنبلی در حوادث ۴۸۸ هجری قمری و در شرح حال المعتمد علی الله می‌نویسد: عده‌ای از شعرا در کنار قبر المعتمد علی الله گرد آمدند و در مرگ او قصیده‌های طولانی سرودند و گریه کردند. یکی از این شعرا ابوبحر عبدالصمد شاعر ویژه و مختص المعتمد علی الله بود که قصیده‌ای طولانی و زیبا سرود و پس از اتمام

---

۱. «قبر أبي‌عوانه بإسفرايين مزار العالم و متبرك الخلق». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۶، ص ۳۹۴، شرح حال ابوعوانه، ش ۸۲۶ به نقل از ابن‌عساکر و «قبر أبي‌عوانه عليه مشهد مبني بأسفراين يزار». ذهبی سلفی، تذكرة الحفاظ: ج ۲، جزء سوم، ص ۳، شرح حال ابوعوانه، ش ۷۷۲ و سير أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۴۱۹، شرح حال ابوعوانه، ش ۲۳۱.

۲. «و العوام يتقربون إلى مشهد الأستاذ أبي‌اسحاق أكثر مما يتقربون إلى أبي‌عوانه و هم لايعرفون قدر هذا الإمام الكبير المحدث أبي‌عوانه لبعد العهد بوفاته و قرب العهد بوفاة الأستاذ أبي‌اسحاق... و كان جدّي إذا وصل إلى مشهد الأستاذ رأيته لايدخله احتراماً بل كان يقبّل عتبة المشهد و هي مرتفعة بدرجات و يقف ساعة على هيئة التعظيم و التوقير... و إذا وصل إلى مشهد أبي‌عوانه كان أشدّ تعظيماً له و إجلالاً و توقيراً و يقف أكثر من ذلك». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۶، ص ۳۹۴، شرح حال ابوعوانه، ش ۸۲۶.

قصیده، خاک قبر المعتمد علی الله را بوسید و بدنش را به خاک قبر مالید و گونه‌هایش را نیز روی خاک قبر المعتمد علی الله گذاشت و گریه کرد و تمامی حضار را نیز به گریه انداخت.[۱]

### ۱۰. قبر قاسم بن فِیرُّه (متوفای ۵۹۰ هـ.ق)

ابن جزری در شرح حال قاسم بن فیره می‌نویسد: وی در قرافه بین مصر و قاهره در مقبره قاضی فاضل عبدالرحیم بیسانی به خاک سپرده شد. قبر او معروف و مشهور است. مردم به قصد زیارت قبر او به این مقبره می‌آیند. من نیز بارها قبر او را زیارت کرده‌ام.[۲]

### ۱۱. قبر ملک مظفر (متوفای ۶۵۸ هـ.ق)

ابن تغری حنفی به نقل از تاریخ قطب‌الدین یونینی می‌نویسد: ملک مظفر در سال ۶۵۸ هجری قمری در نزدیکی قُصیر به قتل رسید و در همان‌جا به خاک سپرده شد. مردم دائما به قصد زیارت قبر او به قصیر می‌آیند. من نیز در رمضان ۶۵۹ هجری قمری قبر او را زیارت کردم و برای او طلب رحمت کردم.[۳]

---

۱. «و اجتمع عند قبره جماعة من الشعراء... فرثوه بقصائد مطولات و أنشدوها عند قبره و بكوا عليه، فمنهم أبوبحر عبدالصمد شاعره المختص به، رثاه بقصيدة طويلة أجاد فيها... و لمّا فرغ من إنشادها قبّل الثرى و مرغ جسمه و عفر خده، فأبكى كلّ من حضر». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۳۹۰، حوادث ۴۸۸ هجری قمری.

۲. «دفن بالقرافة بين مصر و القاهرة بمقبرة القاضي الفاضل عبدالرحيم البيساني و قبره مشهور معروف يقصد للزيارة و قد زرته مرّات». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۹۳، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة. به نقل از ابن‌جزری در غاية النهاية في طبقات القراء: ج ۲، ص ۲۲، شرح حال قاسم بن فیره، ش ۲۶۰۰. ر.ك: ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۳۰۳، حوادث ۵۹۰ هجری قمری.

۳. «و كان قبره يقصد للزيارة دائماً». ابن تغری حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۷، ص ۸۰، حوادث ۶۵۸ هجری قمری.

**۱۲. قبر ابن‌تیمیّه (متوفای ۷۲۸ هـ.ق)**

ابن‌کثیر دمشقی سلفی پس از نقل و گزارش تشییع جنازه و دفن ابن‌تیمیّه می‌نویسد: پس از دفن ابن‌تیمیّه مردم مدت‌ها شب و روز به زیارت قبر ابن‌تیمیّه می‌آمدند و شب‌ها نیز در کنار قبر ابن‌تیمیّه بیتوته می‌کردند.[۱]

زیارت قبور عمر بن عبدالعزیز متوفای ۱۰۱ هجری قمری، نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ هجری قمری، لیث بن سعد متوفای ۱۷۵ هجری قمری، محمد بن ادریس شافعی متوفای ۲۰۴ هجری قمری، احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هجری قمری، ذوالنون مصری متوفای ۲۴۶ هجری قمری، جنید بن محمد بن جنید خزّاز معروف به قواریری متوفای ۲۹۸ هجری قمری، علی بن محمد عامری متوفای ۴۰۳ هجری قمری، محمد بن طیّب معروف به ابن‌باقلانی متوفای ۴۰۳ هجری قمری، محمد بن حسین نیشابوری متوفای ۴۱۲ هجری قمری، ابراهیم بن محمد اسفرایینی متوفای ۴۱۸ هجری قمری، عبدالرحمن بن محمد داودی متوفای ۴۶۷ هجری قمری، نصر بن ابراهیم مقدسی متوفای ۴۹۰ هجری قمری، محمد بن عبدالله بن تومرت مَصمُودی هَرْغِی مغربی متوفای ۵۲۴ هجری قمری، محمد بن حسن بن عبدویه مهربانی متوفای ۵۲۵ هجری قمری، نصر بن فتیان حنبلی معروف به ابن‌المنی متوفای ۵۸۳ هجری قمری، محمد بن حسین انصاری مصری متوفای ۶۳۳ هجری قمری و اسماعیل بن یوسف دیلمی از دیگر موارد و شواهد سیره مسلمانان در زیارت قبور می‌باشد.[۲]

---

۱. «و تردد الناس إلى قبره أيّاماً كثيرة ليلاً و نهاراً، يبيتون عنده و يصبحون». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية والنهاية: ج ۱۴، ص ۱۴۲، حوادث ۷۲۸ هجری قمری، وفاة شيخ‌الإسلام أبي‌العباس تقي‌الدين أحمد بن تيميّة.

۲. «مات (عمر بن عبدالعزيز) بدير سمعان و قبره هناك يزار». ذهبی سلفی، تذكرة الحفّاظ: ج ۱، ص ۹۱، شرح حال عمر بن عبدالعزیز، ش ۱۰۴. «إنّي لأتبرك بأبي‌حنيفة و أجيء إلى قبره في كلّ يوم يعني زائراً». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳، باب ما ذكر في مقابر بغداد المخصوصة بالعلماء ←

.....................................................................

← و الزهاد و «دفن (ليث بن سعد) يوم الجمعة بمصر في القرافة الصغرى و قبره أحد المزارات». یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ج ۱، ص ۲۸۷، حوادث ۱۷۵ هجری قمری و «قبره (الشافعي) يزار بها». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۴، ص ۱۶۵، شرح حال شافعی، ش ۵۵۸ و یافعی شافعی، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ج ۲، ص ۲۰، حوادث ۲۰۴ هجری قمری. «وكنت أزور قبر أحمد بن حنبل، فتركته مدة، فرأيت في المنام قائلاً يقول لي: لِمَ تركت زيارة قبر إمام السنة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۴، ص ۴۲۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۲۳۱۷. «كنّا نزور معه في بعض السنين قبر الإمام أحمد». ابن‌رجب حنبلی، الذيل على طبقات الحنابلة: ج ۴، ص ۳۶۰، شرح حال نصر بن فتيان، ش ۱۷۵. «و ضريحه (احمد بن حنبل) يزار ببغداد». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۸۴، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة. به نقل از دول الإسلام ذهبی: ص ۱۳۰. «دفن (ذوالنون) بالقرافة الصغرى و على قبره مشهد مبني... و زرته غير مرة». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۳۱۸، شرح حال ذوالنون مصری، ش ۱۲۹ و «مازال (مازالوا) الناس يَنتابون قبرَه (القواريري) في كلّ يومٍ نحوَ الشهر أو أكثر». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۷، ص ۲۴۸، شرح حال جنید بن محمد، ش ۳۷۳۹؛ سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۴، ص ۵۵۶، باب القاف و الواو و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۷۷، شرح حال نوری (استاد قواریری)، ش ۳۵ و «عكف الناس على قبره (علی بن محمد العامري) ليالي يقرأون القرآن و يدعون له و جاء الشعراء من كلّ أوب يرثون و يترحمون». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۱، ص ۳۷۵، حوادث ۴۰۳ هجری قمری و «له دويرة معروفة به يسكنها الصوفية، قد دخلتُها و قبره هناك يتبركون بزيارته، قد رأيته و زرته». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۲، ص ۲۴۸، شرح حال محمد بن حسين، ش ۷۱۷ و «كان (شيخ الحنابلة ابوالفضل التميمي) يزور قبره (ابن‌الباقلاني) كلّ جمعة». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۹۳، شرح حال ابن‌الباقلانی، ش ۱۱۰ و «و حملوه إلى إسفرايين و دفن في مشهده و هو اليوم ظاهر و الناس يتبركون به و يزورونه و يستجاب عنده الدعوة، زرتُ قبره بإسفرايين». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۱، ص ۱۴۴، حرف الالف، باب الالف و السين، الإسفراييني و «و زرتُ قبره (الداودي) بظاهر فوشنج». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۲، ص ۴۴۹، حرف الدال، باب الدال و الألف، الداودي و «دفن (نصر بن ابراهيم المقدسي) بباب الصغير و قبره ظاهر يزار، قال النووي: سمعنا الشيوخ يقولون: الدعاء عند قبره يوم السبت مستجاب». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۳۹۶، حوادث ۴۹۰ هجری قمری و «و قد كان الملك أبو يعقوب يوسف بن عبدالمؤمن في أيّامه و قد زار قبر ابن‌تومرت بمحضر من الموحّدين». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۶، ص ۱۲۱، حوادث و وفيات ۵۲۱ ـ ۵۴۰ هجری قمری، شرح حال محمد بن ←

جهت یادآوری و اطلاع بیشتر به فصل‌های توسل و تبرک نیز مراجعه شود.

موارد ذکر شده نمونه‌هایی از قبور زیارت شده توسط مسلمانان در طول تاریخ است. مسلمانان اعم از صحابه، تابعین و سایرین، قبر پیامبر اکرم ﷺ را تعظیم می‌کردند و به قصد زیارت قبر شریف آن حضرت به مدینه منوره مسافرت می‌کردند. مسلمانان در قرون بعدی نیز با تبعیت از سیره صحابه و تابعین، قبور ائمه طاهرین علیهم السلام، صالحین، اولیا و علما را مورد تعظیم و احترام قرار داده و به زیارت قبور آنان می‌رفتند و مورد اعتراض هیچ شخصی قرار نگرفتند.

بعد از مشاهده و مطالعه این شواهد، جای این سؤال باقی است که ابن‌تیمیّه و وهابیان با استناد به کدام دلیل مسافرت به قصد زیارت قبور انبیا، ائمه و علما را تحریم می‌کنند؟

گناه شیعیان چیست که به مقتضای سنت و سیره مسلمانان به زیارت قبور ائمه خود می‌روند؟

آیا تمامی قبوری که در طول تاریخ توسط مسلمانان مورد زیارت واقع شده، قبور شیعیان و ائمه آنان است؟

آیا تمامی کسانی که به زیارت قبور یادشده می‌رفتند، شیعه دوازده امامی بودند؟

## آرای فقهای اهل سنّت

پس از بیان دیدگاه ابن‌تیمیّه و وهابیان و نقد و بررسی ادله آنان، در پایان فصل زیارت قبور، اقوال و فتاوای برخی از فقهای اهل سنت را ذکر می‌کنیم.

۱. هنگامی که از مالك درباره زیارت قبور سؤال کردند، وی در جواب گفت:

---

← عبدالله بن تومرت، ش ۶۲ و «قبره هناك مشهور و مزور». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۷۴، حوادث ۵۲۵ هجری قمری و «و الناس یزورون قبره (اسماعیل بن یوسف الدیلمي) وراء قبر معروف الکرخي... و قد زرته مراراً». ابن‌جوزی، صفة الصفوة: ج ۱، ص ۵۸۲، شرح حال اسماعیل بن یوسف دیلمی، ش ۲۹۲.

پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا از زیارت قبور نهی کرده بودند؛ اما بعدها اجازه دادند. اگر کسی به زیارت قبور برود و جز خیر چیز دیگری نگوید، هیچ اشکالی ندارد.[۱]

۲. ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی معتقد است همان‌طور که در ابتدا زیارت قبور برای عموم مسلمانان اعم از زن و مرد ممنوع بود، هنگامی که این ممنوعیت نسخ شد و پیامبر اکرم ﷺ زیارت قبور را جایز شمردند، جواز هم عمومیت دارد و زنان نیز مجاز به زیارت قبور هستند. وی برای اثبات جواز زیارت قبور برای عموم مسلمانان اعم از زن و مرد، روایات زیادی را نقل می‌کند.[۲]

۳. ابوحامد غزالی می‌نویسد: هر کسی که در زمان حیات و زندگیش مورد تبرک قرار می‌گیرد، بعد از رحلت و وفات نیز تبرک جستن به او و به وسیله زیارت قبرش، جایز است و مسافرت به قصد زیارت و تبرک وی نیز جایز است و حدیث «لاتشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثة: المسجد الحرام و مسجدي و مسجد الأقصی» مانع زیارت نیست.[۳]

۴. حازمی معتقد است قاطبه اهل علم، زیارت قبور را برای مردان جایز می‌دانند.[۴]

۵. نووی شافعی نیز به تبع حازمی و بسیاری از علمای دیگر می‌نویسد: علما اتفاق نظر دارند که زیارت قبور برای مردان جایز است.[۵]

---

۱. «سئل مالك عن زيارة القبور، فقال: قد كان نهى عنه ثمّ أذن فيه، فلو فعل ذلك انسان و لم يقل إلّا خيراً لم أر بذلك بأساً». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۷۰، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴.

۲. «قال ابن‌عبدالبر: الإباحة في زيارة القبور إباحة عموم، كما كان النهي عن زيارتها نهي عموم، ثمّ ورد النسخ في الإباحة على العموم، فجائز للرجال و النساء زيارة القبور». همان.

۳. «و كلّ من يتبرك بمشاهدته في حياته، يتبرك بزيارته بعد وفاته و يجوز شدّ الرحال لهذا الغرض و لا يمنع من هذا قوله ﷺ: لاتُشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد». غزالی، إحياء علوم الدين: ج ۲، ص ۲۴۷، فوائد السفر.

۴. «قال الحازمي: أهل العلم قاطبة على الإذن في ذلك للرجال». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۹، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴.

۵. «قال النووي تبعاً للعبدي و الحازمي و غيرهما: اتفقوا على أنّ زيارة القبور للرجال جائزة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی پس از نقل قول نووی، به دلیل مخالفت ابن‌سیرین، ابراهیم نخعی و شعبی با جواز زیارت ←

۶. ماوردی با استناد به آیه ﴿ **وَ لَاتَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ** ﴾[۱]، زیارت قبور کفار را جایز ندانسته است اما عینی حنفی این استدلال را صحیح نمی‌داند.[۲]

۷. سرخسی با استناد به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و عبدالرحمن بن ابی‌بکر توسط عائشه، می‌نویسد: «و الأصح عندنا أنّ الرخصة ثابتة في حقّ الرجال و النساء جميعاً».[۳]

۸. عینی حنفی یکی از شارحان صحیح بخاری پس از نقل حدیث «مرّ النّبيّ ﷺ بإمرأة تبكي عند قبر، فقال: اتّقي الله و اصبري»[۴]، می‌نویسد: این حدیث دلالت می‌کند بر جواز زیارت قبور، زیرا پیامبر اکرم ﷺ آن زن را از زیارت قبر نهی نکردند، بلکه آن زن را به صبر دعوت کردند.[۵]

عینی حنفی در نکات مستفاد از حدیث نیز می‌نویسد: یکی از نکات قابل استفاده از حدیث این است که زیارت قبور مطلقا جایز است، هم برای مردان و هم برای زنان، چه میت مسلمان باشد و چه میت کافر باشد؛ زیرا روایت مطلق است و هیچ

---

← قبور، در تحقق اجماع مناقشه کرده و تحقق اجماع را بعد از این افراد محقق دانسته است. فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۱۷۷، كتاب الجنائز، باب ۳۱ زيارة القبور، شرح حديث ۱۲۸۳ و «قال النووي: وبالجواز قطع الجمهور». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۸، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴.

۱. سوره توبه، آیه ۸۴.

۲. «قال الماوردي: لايجوز زيارة قبر الكافر مستدلاً بقوله تعالى: ﴿ وَ لَاتَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ﴾ و هذا غلط و في الاستدلال بالآية المذكورة نظر لايخفى». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۸، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۱۷۹، كتاب الجنائز، باب ۳۱ زيارة القبور، شرح حديث ۱۲۸۳.

۳. سرخسی، المبسوط: ج ۲۴، ص ۱۰، كتاب الأشربة.

۴. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۱، ص ۲۱۸، باب في الجنائز، باب قول الرجل للمرأة عند القبر اصبري.

۵. «من حيث أنّه ﷺ لم‌ينه المرأة المذكورة عن زيارتها قبر ميتها و إنّما أمرها بالصبر، فدلّ على الجواز من هذه الحيثية». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۷، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴.

تفصیلی داده نشده است.[۱]

۹. قسطلانی می‌نویسد: حدیث بریده صراحت دارد که روایات مانعه و ناهیه از زیارت قبور نسخ شده است و کسانی که همچون شعبی و نخعی زیارت قبور را تحریم کرده‌اند، احادیث جواز به آنان نرسیده است.[۲]

۱۰. ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز مانند عینی با استناد به روایت «مرّ النّبيّ ﷺ بإمرأة تبكي عند قبر، فقال: اتّقي الله واصبري»، زیارت قبور را حتی برای زنان جایز دانسته[۳] و در نکات مستفاد از روایت می‌نویسد: «واستدلّ به على جواز زيارة القبور، سواء كان الزائر رجلاً أو امرأة و سواء كان المزور مسلماً أو كافراً، لعدم الاستفصال في ذلك».[۴]

۱۱. ابن‌حزم اندلسی ظاهری بر خلاف همگان، زیارت قبور را یک بار بر هر مسلمانی در طول عمرش واجب می‌داند.[۵]

## توجیه روایات ناهیه از زیارت قبور

کسانی که زیارت قبور را جایز نمی‌دانند به چند روایت که در منابع روایی اهل سنت نقل شده است، استناد کرده‌اند اما فقها و علمایی که زیارت قبور را جایز می‌دانند،

---

۱. «و فيه جواز زيارة القبور مطلقاً، سواء كان الزائر رجلاً أو امرأة و سواء كان المزور مسلماً أو كافراً، لعدم الفصل في ذلك». همان، ص ۶۸.

۲. «حديث بريدة صريح في نسخ نهي زيارة القبور و الظاهر أنّ الشعبي و النخعي لم‌يبلغهما أحاديث الإباحة». همان، ص ۷۰.

۳. «اختلف في النساء، فقيل: دخلن في عموم الإذن و هو قول الأكثر و محلّه ما إذا أمنت الفتنة و يؤيد الجواز حديث الباب و موضع الدلالة منه أنّه ﷺ لم‌ينكر على المرأة قعودها عند القبر و تقريره حجة و ممّن حمل الإذن على عمومه للرجال و النساء عائشة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۱۷۷، كتاب الجنائز، باب ۳۱ زيارة القبور، شرح حدیث ۱۲۸۳.

۴. همان، ص ۱۷۹.

۵. «إنّ زيارة القبور واجبة و لو مرّة واحدة في العمر، لورود الأمر به». همان، ص ۱۷۷. به نقل از ابن‌حزم.

روایات ناهیه را توجیه کرده‌اند. ما نیز جهت آشنایی خوانندگان عزیز با توجیهات علمای اهل سنت، روایات ناهیه و توجیهات مجوزین زیارت قبور را ذکر می‌کنیم.

## روایات ناهیه

۱. «عن أبي هريرة: أنّ رسول‌الله ﷺ قال: لعن الله زوّارات القبور».[۱]

۲. «عن عبدالله بن عباس: لعن رسول‌الله ﷺ زائرات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج».

### توجیهات علمای اهل سنت

۱. ترمذی پس از نقل حدیث ابوهریره و تصحیح سند آن، می‌نویسد: بعضی از علما معتقدند لعن پیامبر اکرم ﷺ مربوط به زمانی است که هنوز زیارت قبور را جایز ندانسته بودند اما زمانی که زیارت قبور را اجازه دادند، برای عموم مردان و زنان زیارت قبور جایز شد و برخی می‌گویند: زیارت قبور برای زنان کراهت دارد؛ زیرا صبر زنان کم است و زیاد گریه و زاری می‌کنند.[۲]

۲. قرطبی می‌نویسد: برخی روایت ابوهریره و لعن پیامبر اکرم ﷺ را به دلیل کلمه «زوّارات» که صیغه مبالغه است، مربوط به کسانی می‌دانند که زیاد به زیارت قبور می‌روند.[۳]

---

۱. بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۴۵۸، کتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب ما ورد في نهيهنّ عن زيارة القبور، ح ۷۳۰۷.

۲. «هذا حديث حسن صحيح و قد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن يرخّص النّبيّ ﷺ في زيارة القبور، فلمّا رخّص دخل في رخصته الرجال و النساء و قال بعضهم: إنّما كره زيارة القبور للنساء لقلّة صبرهنّ وكثرة جزعهنّ». ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز، باب ۶۱، ما جاء في كراهية زيارة القبور للنساء» و عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۹، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حدیث ۴۴.

۳. «قال القرطبي: حمل بعضهم حديث الترمذي في المنع على من يكثر الزيارة، لأنّ الزوّارات للمبالغة». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۶۹ ـ ۷۰، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حدیث ۴۴.

۳. عینی حنفی پس از نقل توجیهات دیگران، خود نیز در توجیه روایت ابوهریره می‌نویسد: مطابق این روایت زنان از اکثار در زیارت قبور منع شده‌اند. شاید علت منع اکثار در زیارت قبور این باشدکه زیاد به زیارت قبور رفتن موجب ضایع شدن حقوق همسر می‌شود. وی مفاسد دیگری همچون تبرج زنان، تشبّه به کسانی که دائما ملازم قبور هستند و به تعظیم قبور می‌پردازند و ترس از گریه و زاری زنان با صدای بلند در حضور نامحرمان را نیز از علل و عوامل منع از اکثار زیارت قبور توسط زنان شمرده است و معتقد است بین زائرات و زوّارات باید فرق گذاشت.[1]

۴. حاکم نیشابوری شافعی پس از نقل روایات ناهیه از زیارت قبور، می‌نویسد: احادیثی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده و از رفتن به زیارت قبور نهی می‌کنند، توسط حدیث بریده که در *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم* نقل شده است، نسخ شده‌اند.[2]

۵. ذهبی سلفی نیز می‌نویسد: ما معتقدیم‌که احادیث ناهیه از زیارت قبور، توسط حدیث بریده نسخ شده‌اند.[3]

عینی حنفی در توضیح و تبیین نسخ می‌نویسد: نهی از زیارت قبور مربوط به اوائل اسلام بود. پیامبر اکرم ﷺ در اوائل اسلام به دلیل نزدیکی مسلمانان به عصر جاهلیت و عبادت بت‌ها و ترس از عبادت قبور، از زیارت قبور نهی کردند اما

---

۱. «یمکن أن یقال: أنّ النساء إنّما یمنعن من إکثار الزیارة لما یؤدي إلیه الإکثار من تضییع حقوق الزوج و التبرّج والشهرة و التشبه بمن یلازم القبور لتعظیمها و لما یخاف علیها من الصراخ و غیر ذلك من المفاسد و علی هذا یفرق بین الزائرات و الزوّارات». همان.

۲. «و هذه الأحادیث المرویة في النهي عن زیارة القبور منسوخة و الناسخ لها حدیث علقمة بن مرثد عن سلیمان بن بریدة عن أبیه عن النّبيّ ﷺ «قد کنت نهیتکم عن زیارة القبور، ألا فزوروها، فقد أذن الله تعالی لنبیّه ﷺ في زیارة قبر أمّه» و هذا الحدیث مخرج في الکتابین الصحیحین للشیخین». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۵۳۰، کتاب الجنائز، ذیل حدیث ۱۲۱/۱۳۸۵.

۳. «أحادیث النهي عندنا منسوخة بحدیث بریدة». همان.

هنگامی که اسلام در قلوب مسلمانان نفوذکرد و ترس عبادت قبور از بین رفت، منع از زیارت قبور نیز نسخ شد.[1]

---

۱. «و معنی النهي عن زيارة القبور إنّما كان في أول الإسلام عند قربهم بعبادة الأوثان و اتخاذ القبور مساجد، فلمّا استحكم الإسلام و قوي في قلوب الناس و أمنت عبادة القبور و الصلاة إليها نسخ النهي عن زيارتها، لأنّها تذكر الآخرة و تزهد في الدنيا». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۷۰، كتاب الجنائز، باب زيارة القبور، شرح حديث ۴۴.

## فصل پنجم
## وهابیان و برگزاری مراسم جشن و شادی

یکی دیگر از مسائل و موضوعات اختلافی میان مسلمانان و وهابیان، مسأله «برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ» است. در این فصل ابتدا مواضع و ادله ابن‌تیمیّه و وهابیان را مطرح می‌کنیم و سپس مواضع و ادله آنان را نقد خواهیم‌کرد.

### دیدگاه وهابیان

وهابیان برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ، قرائت قرآن، مدح رسول گرامی اسلام ﷺ و ائمه ﷺ توسط شعرا و مداحان، اطعام و پخش غذا و پذیرایی از مردم در این‌گونه مراسم‌ها را به جشن و شادی یهود و نصارا تشبیه می‌کنند و آن را بدعت و حرام می‌دانند.

ابن‌تیمیّه حرانی حنبلی برگزاری چنین مراسمی را بی‌پایه و اساس و بدون سابقه و ریشه تاریخی دانسته و آن را به مراسم جشن یهود و نصاری تشبیه‌کرده و می‌نویسد: «إنّ اتخاذ هذا اليوم عيداً محدث لا أصل له، فلم‌يكن في السلف لا من أهل البيت و لا من

غيرهم مَن اتخذ ذلك اليوم عيداً حتّى يحدث فيه أعمالاً و إنّما يفعل مثل هـذا النـصارى الذين يتّخذون أمثال أيّام حوادث عيسى عليه‌السلام أعياداً أو اليهود... و كذلك ما يحدثه بعض الناس إمّا مضاهاة للنصارى في ميلاد عيسى عليه‌السلام و إمّا محبّة للنبي صلى‌الله‌عليه‌وآله و تعظيماً، فإنّ هذا لم‌يفعله السلف... و لو كان هذا خيراً محضاً أو راجحاً لكان السلف أحقّ به منّا، فإنّهم كانوا أشدّ محبّة لرسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و تعظيماً له منّا و هم على الخير أحرص».[1]

عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب متوفای ۱۲۸۵ هـجری قـمری، برگزاری مراسم جشن و سرور در ایام تولد پیامبر اکـرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائـمه عليهم‌السلام را عـبادت و پرستش پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائمه عليهم‌السلام دانسته و برگزارکنندگان این مراسم را نیز مشرک خوانده و می‌نویسد: «قد أحدث هؤلاء المشركون أعياداً عند القبور التي تـعبد مـن دون الله و يسمّونها عيداً كمولد البدوي بمصر و غيره، بل هي أعظم، لما يوجد فـيها مـن الشـرك و المعاصي العظيمة».[2]

عبدالعزیز بن عبدالله بن عبدالرحمن بن باز نیز در مواضع متعدد و به مناسبت‌های مختلف به اظهار نظر در این‌باره پرداخته و با استناد به احادیث «من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد» و «من عمل عملاً ليس عليه أمرنا فهو رد» و بـرگزار نشـدن چنین مراسمی توسط پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، خلفا، صحابه و مسلمانان در قرون اولیه اسلام، برگزاری این نوع مراسم‌ها را بدعت دانسته و می‌نویسد: «هذه الإحتفالات (الإحتفال بمولد النّبي صلى‌الله‌عليه‌وآله و بليلة الإسراء و المعراج و الهجرة النبوية) التي ذكرتَ في السؤال لم‌يفعلها الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله و هو أنصح الناس و أعلمهم بشرع الله و أحرصهم على هداية الأمّة و إرشادها إلى ما ينفعها و يرضى مولاها سبحانه و لم‌يفعلها أصحابه و هم خير الناس و أعلمهم بعد الأنبياء و أحرصهم على كلّ خير و لم‌يفعلها أئمة الهدى في القرون المفضلة و إنّما أحدثها بعض المتأخرين، بعضهم عن اجتهاد و استحسان من غير حجّة و أغلبهم عن تـقليد لمـن

---

۱. ابن‌تیمیّه حنبلی، اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم: ج ۲، ص ۸۳ ـ ۸۴، باب أنواع الأعـياد الزمانية المبتدعة.

۲. سیدجعفر مرتضی، المواسم و المراسم: ص ۴۶، به نقل از فتح المجيد بشرح عقيدة التوحيد: ص ۱۵۴ ـ ۱۵۵.

سبقهم في هذه الإحتفالات... هذه الإحتفالات كلّها بدعة يجب على المسلمين تركها و الحذر منها».[۱]

«الإحتفال بأعياد الميلاد لا أصل له في الشرع المطهر، بل هو بدعة... و معلوم أنّ النّبيّ ﷺ لم‌يحتفل بمولده مدّة حياته و لا أمر بذلك و لا علمه أصحابه و هكذا خلفاؤه الراشدون و جميع أصحابه لم‌يفعلوا ذلك و هم أعلم الناس بسنّته و هم أحب الناس لرسول‌الله ﷺ و أحرصهم على اتباع ما جاء به، فلو كان الإحتفال بمولده ﷺ مشروعاً لبادروا إليه و هكذا العلماء في القرون المفضلة لم‌يفعله أحد منهم و لم‌يأمر به».[۲]

وی در جایی دیگر به مناسبت توضیح شکر و کفران نعمت با اعتراف به سیره و عمل مسلمانان در برگزاری مراسم جشن و شادی به مناسبت میلاد پیامبر اکرم ﷺ، آن را بدعت دانسته و با متهم‌کردن شیعیان به احداث این بدعت، می‌نویسد: «و البدعة نوع من كفران النعم و عدم الشكر لله سبحانه و تعالى و من ذلك ما يفعله كثير من الناس في كثير من البلدان من الإحتفال بمولد النّبيّ ﷺ في ربيع الأوّل و يعتقدون أنّ ذلك مستحب... فالإحتفالات بالموالد سواء كان مولد النّبيّ ﷺ أو الموالد الأخرى كمولد البدوي أو ابن‌علوان أو الحسين أو عليّ، كلّها بدعة منكرة أحدثها الناس و لم‌تكن في عهد النّبيّ ﷺ و لا في عهد أصحابه و لا في القرون المفضلة و أوّل من أحدثها هم الشيعة الباطنية و هم بنو عبيد القداح المعروفون بالفاطميين الذين ملكوا مصر و المغرب في المائة الرابعة و الخامسة و أحدثوا إحتفالات كثيرة بالموالد كمولد النّبيّ ﷺ و الحسين و غيرهما، ثمّ تابعهم غيرهم بعد ذلك و هذا فيه تشبيه بالنصارى و اليهود في أعيادهم و فيه إحياء لاجتماعات فيها كثير من المعاصي و الشرك بالله حتّى و لو فعلها كثير من الناس... لما يقع فيها من الغلو و الشرور الكثيرة و ربما صار فيها الإختلاط و شرب الخمور...».[۳]

بن‌باز در پاسخ به استفتائی درباره حکمِ پخش مراسم و مجالس جشن و سرور

---

۱. بن‌باز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعة: ج ۴، ص ۲۸۱، حکم الإحتفالات بالموالد و نحوها.

۲. همان، ص ۲۸۵، حکم إقامة أعیاد المیلاد.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۷۶، شکر النعمة حقیقته و علاماته.

میلاد پیامبر اکرم ﷺ از تلوزیون عربستان، برگزاری این نوع مراسم را بدعت و نوعی تشبه به یهود و نصارا و کفار دانسته و می‌نویسد: «أنّ الإحتفال بالموالد من البدع المحدثة في الدين و من التشبه بأعداء الله من اليهود و النصارى و غيرهم، فالواجب على أهل الإسلام ترك ذلك و الحذر منه و إنكاره على من فعله و عدم نشر أو بثّ ما يشجع على ذلك أو يوهم إباحته في الإذاعة أو الصحافة أو التلفاز».[1]

وی در پاسخ به سؤالی درباره برگزاری مراسم جشن و شادی به مناسبت نیمه شعبان، شروع برگزاری مراسم جشن و شادی در میلادها را از قرن چهارم و توسط شیعیان و فاطمیون مصر دانسته و می‌نویسد: «و من البدع التي أحدثها بعض الناس بدعة الإحتفال بليلة النصف من شعبان و تخصيص يومها بالصيام و ليس على ذلك دليل يجوز الإعتماد عليه و قد ورد في فضلها أحاديث ضعيفة ... و الذي أجمع عليه جمهور العلماء أنّ الإحتفال بها بدعة».[2]

بن‌باز در جای دیگر می‌نویسد: «لاريب أنّ المقيمين لحفلات الموالد يعتقدون أنّها عبادة و يتقربون إلى الله بذلك و بذلك يعلم أنّها بدعة بلاشك».[3]

بن‌باز در پاسخ به سؤالی که از وی پرسیده است: «هل يحلّ للمسلمين أن يحتفلوا في المسجد ليتذكروا السيرة النبوية الشريفة في ليلة ۱۲ ربيع‌الأوّل بمناسبة المولد النبوي الشريف بدون أن يعطلوا نهاره كالعيد؟» همان جواب‌ها و استدلال‌های قبلی را تکرار کرده است.[4]

محمد حامد فقی در تعلیقات خود بر کتاب «*فتح المجيد بشرح عقيدة التوحيد*» با اعتراف به فراگیر و عمومی بودن برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها، این‌گونه مراسم‌ها

---

۱. همان، ج ۴، ص ۲۸۶، حكم الإحتفال بالموالد.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷، الرسالة الثالثة، حكم الاحتفال بليلة النصف من شعبان.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۵۷، حكم الإحتفالات بالموالد و نحوها.

۴. همان، ص ۲۸۹، هل يحلّ للمسلمين أن يحتفلوا بالمولد النبوي و ج ۵، ص ۵۶، حكم الإحتفال بسيرة الرسول ﷺ بمناسبة المولد النبوي.

را نوعی عبادت و پرستش پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ دانسته و می‌نویسد: « والموالید والذکریات التي ملأت البلاد باسم الأولیاء هي نوع من العبادة لهم وتعظیمهم ».[1]

با مطالعه سخنان وهابیان و استدلال‌های آنان، مهمترین ادله وهابیان برای حرمت برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها عبارت است از:

۱. روایت « لاتتخذوا قبري عیداً ».[2]

۲. برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها نوعی تعظیم و عبادت غیر خدا محسوب می‌شود.

۳. برگزاری چنین مراسمی باعث زنده شدن سنت‌های جاهلی و به فراموشی سپرده شدن سنت‌های اسلام است.

۴. به خاطر وجود اختلاف در تاریخ ولادت پیامبر اکرم ﷺ برگزاری جشن و شادی به عنوان ولادت رسول گرامی اسلام ﷺ صحیح نیست.

۵. برگزاری چنین مراسمی ریشه و سابقه تاریخی ندارد. قرآن، روایات و عقل نیز برگزاری این مراسم را تایید نمی‌کند.

۶. صحابه و تابعین با وجود داشتن محبت بیشتر نسبت به پیامبر اکرم ﷺ، چنین مراسمی را برگزار نکرده‌اند.

۷. از رسول گرامی اسلام ﷺ درباره روز ولادتش و برگزاری جشن و شادی در این روز چیزی نقل نشده است.

۸. برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها مشابهت به یهود و نصارا است.

۹. مطابق برخی نقل‌ها روز ولادت پیامبر اکرم ﷺ با روز رحلت آن حضرت یکی می‌باشد و برگزاری مجالس جشن و شادی با غم از دست دادن آن حضرت منافات دارد.

---

۱. جعفر سبحانی، التوحید و الشرك في القرآن: ص ۱۹۱.

۲. «حدّثنا عبدالله، حدّثني أبي، ثنا سریج، قال: ثنا عبدالله بن نافع، عن ابن‌أبي‌ذئب، عن سعید المقبري، عن أبي‌هریرة، قال: قال رسول‌الله ﷺ: لاتتخذوا قبري عیداً و لاتجعلوا بیوتکم قبوراً و حیثما کنتم فصلّوا علَيّ فإنّ صلاتکم تبلغني». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۳۶۷، مسند ابوهریره.

## نقد دیدگاه وهابیان

پس از آشنایی با مهمترین ادله وهابیان برای تحریم برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ، ائمه اطهار علیهم السلام، علما و بزرگان، در پاسخ به استدلال‌های وهابیان باید گفت:

### پاسخ اول

برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام، تکریم و بزرگداشت بزرگان است و بین تکریم و بزرگداشت با پرستش و عبادت فرق است؛ زیرا در عبادت و پرستش، اعتقاد به الوهیت (خدایی) یا ربوبیت یا واگذار شدن یکی از افعال خداوند به معبود، شرط است. لذا اگر انسان در عباداتی که برای خداوند انجام می‌دهد به الوهیت یا ربوبیت خداوند اعتقاد نداشته باشد، خداوند را عبادت و پرستش نکرده است.

تکریم و بزرگداشت بزرگان نیز با توجه به آیات قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم ﷺ جایز می‌باشد و هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا تکریم و بزرگداشت بزرگان، عمل کردن به یکی از اصول اعتقادی دعوت شده در قرآن کریم و روایات است. خداوند در قرآن کریم مسلمانان را به محبت و دوست‌داشتن پیامبر اکرم ﷺ دعوت کرده است و یادآوری می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ باید نزد مسلمانان از پدران، فرزندان، برادران، همسران، اقوام و اموالشان محبوب تر باشد و می‌فرماید: ﴿ **قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَٰنُكُمْ وَ أَزْوَٰجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ ٱللَّهُ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ** ﴾[1].

---

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

چند تن از صحابه پیامبر اکرم ﷺ نیز تأکید رسول گرامی اسلام ﷺ بر این اصل مهم را با الفاظ مختلف از زبان مبارک آن حضرت نقل کرده‌اند.

۱. عن زهرة بن معبد عن جدّه (عبدالله بن هشام) قال: كنّا مع النّبيّ ﷺ و هو آخذ بيد عمر بن الخطاب، فقال (عمر بن الخطاب): والله يا رسول‌الله! لأنت أحبّ إليّ من كلّ شيء إلّا نفسي. فقال النّبيّ ﷺ: «و الذي نفسي بيده! لايؤمن أحدُكم حتّى أكونَ عنده أحبّ إليه من نفسه».[1]

۲. عن أنس بن مالك عن النّبيّ ﷺ أنّه قال: «لايؤمن أحدُكم حتّى يكونَ الله و رسولُه أحبّ إليه ممّا سواهما حتّى يقذف في النار أحبّ إليه من أن يعود في الكفر بعد أن نجاه الله منه و لايؤمن أحدكم حتّى أكونَ أحبّ إليه من ولده و والده و الناس أجمعين».[2]

۳. عن أنس قال: قال النّبيّ ﷺ: «لايؤمن أحدُكم حتّى أكونَ أحبَّ إليه من والده و ولده و الناس أجمعين».[3]

۴. عن أنس قال: قال رسول‌الله ﷺ: «لايؤمن عبد (الرجل) حتّى أكون أحبّ إليه من أهله و ماله و الناس أجمعين».[4]

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۲۳۳، حديث عبدالله بن هشام جد زهرة بن معبد و ص ۳۳۶، حديث جد زهرة بن معبد و ج ۵، ص ۲۹۳، حديث عبدالله بن هشام؛ بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۴، ص ۱۴۹، كتاب الأيمان و النذور، باب كيف كان يمين النّبيّ ﷺ؛ طبرانی، المعجم الأوسط: ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۱۷ و سيوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۳، ص ۲۲۳، ذيل تفسير آيه ۲۳ و ۲۴ سوره توبه.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۷۸، مسند أنس بن مالك.

۳. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۱، ص ۱۲، كتاب الإيمان، باب حبّ الرسول ﷺ من الإيمان؛ مسلم بن حجاج نيشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسلم: ج ۱، قسم اول، ص ۳۰، كتاب الإيمان، باب وجوب محبّة رسول‌الله ﷺ أكثر من الأهل و الولد و الوالد و الناس أجمعين و إطلاق عدم الإيمان على من لم‌يحبّه هذه المحبّة؛ احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۱۷۷ و ۲۷۵، مسند مالك بن انس؛ نسائی، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۱۴، كتاب الإيمان و شرائعه، علامة الإيمان؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۲۶، باب في الإيمان، ح ۶۷ و دارمی، سنن الدارمي: ج ۲، ص ۳۹۷، كتاب الرقائق، باب (۲۹) باب لايؤمن أحدكم حتّى يحبّ لأخيه ما يحبّ لنفسه، ح ۲۷۴۱.

۴. مسلم بن حجاج نيشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحيح مسلم: ج ۱، قسم اول، ص ۳۰، كتاب ←

۵. عن أنس عن النّبيّ ﷺ قال: «ثلاثُ من كنّ فيه وجد حلاوةَ الإيمان: أن يكونَ اللهُ و رسولُه أحبّ إليه ممّا سواهما و...». [۱]

۶. عن فاطمة بنت عتبة بن ربيعة بن عبدشمس... فقال رسول‌الله ﷺ: «و أيضاً والله لايؤمن أحدكم حتّى أكون أحبّ إليه من ولده و والده». [۲]

حاكم نيشابورى شافعى پس از نقل حديث مى‌نويسد: «هذا حديث صحيح الإسناد و لم‌يخرجاه». ذهبى سلفى نيز حديث مذكور را صحيح مى‌داند. [۳]

۷. عن أبي‌هريرة أنّ رسول‌الله ﷺ قال: «فوالذي نفسي بيده! لايؤمن أحدُكم حتّى أكونَ أحبّ إليه من والده و ولده». [۴]

۸. عبدالرحمن بن أبي‌ليلى عن أبيه (أبي‌ليلى) عن النّبيّ ﷺ قال: «لايؤمن عبدٌ حتّى أكونَ أحبّ إليه من نفسه و يكون عترتي أحبّ إليه من عترته و يكون أهلي أحبّ إليه من أهله و يكون ذاتي أحبّ إليه من ذاته». [۵]

ابن‌كثير دمشقى سلفى با استناد به همين روايات، معتقد است مسلمانان بايد پيامبر اكرم ﷺ را بيشتر از فرزندان، اموال و جانشان دوست داشته باشند و مى‌نويسد: «بل حبّ رسول‌الله ﷺ مقدم على الأولاد و الأموال و النفوس كما ثبت في الصحيح أنّه

---

← الإيمان، باب وجوب محبّة رسول‌الله ﷺ أكثر من الأهل و الولد و الوالد و الناس أجمعين و إطلاق عدم الإيمان على من لم‌يحبّه هذه المحبّة و نسائى، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۱۵، كتاب الإيمان و شرائعه، علامة الإيمان.

۱. بخارى، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخارى: ج ۱، ص ۱۲، كتاب الإيمان، باب حلاوة الإيمان و احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۲۷۵، مسند انس بن مالك.

۲. حاكم نيشابورى شافعى، المستدرك على الصحيحين: ج ۲، ص ۵۲۸، كتاب التفسير، تفسير سورة الممتحنة، ح ۳۸۰۵/۹۴۲.

۳. همان.

۴. بخارى، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخارى: ج ۱، ص ۱۲، كتاب الإيمان، باب حبّ الرسول ﷺ من الإيمان و نسائى، سنن النسائي: ج ۸، ص ۱۱۵، كتاب الإيمان و شرائعه، علامة الإيمان.

۵. طبرانى، المعجم الكبير: ج ۷، ص ۷۵، ح ۶۴۱۶ و المعجم الأوسط: ج ۴، ص ۲۲۳، ح ۵۷۹۰ و علامه مجلسى، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۲۷، ص ۱۱۲، ح ۸۵ به نقل از ابن‌شيرويه در «فردوس الأخبار».

قال: والذي نفسي بيده! لايؤمن أحدُكم حتّى أكون أحبّ إليه من نفسه و أهله و ماله والناس أجمعين». [۱]

با توجه به مقدمات ذکر شده می‌گوییم: برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام عبادت و پرستش پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام نیست؛ زیرا برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان در این مراسم به الوهیت و ربوبیت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام اعتقاد ندارند و معتقد به تفویض افعال خداوند به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام نیز نمی‌باشند، بلکه مسلمانان با برگزاری این مراسم، مدیحه‌سرایی و نقل فضائل و مناقب آنان، به مدح و ستایش پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت می‌پردازند و محبت و ارادت خود را به نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام اظهار می‌دارند.

**پاسخ دوم**

اصل در عادات مردم جواز است، مگر این‌که شارع مقدس آن را منع کرده باشد. ابن‌تیمیّه نیز این اصل را در عادات مردم پذیرفته است و می‌نویسد: «و أمّا العادات فهي ما اعتاده الناس في دنياهم ممّا يحتاجون إليه و الأصل فيه عدم الحظر، فلايحظر منه إلّا ما حظره الله». [۲]

طبق این اصل، اگر برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام جزء عادات مردم و مسلمانان محسوب شود، برگزاری این مراسم جایز می‌باشد و هیچ اشکالی ندارد و اگر برگزاری مراسم جشن و سرور را جزء عبادات بدانیم، هر چند در عبادات، علاوه بر عدم نهی شارع، امر شارع نیز لازم است اما ما معتقدیم استدلال وهابیان به روایت ابوهریره و روایات مشابه برای اثبات منع شارع مقدس و تحریم این مراسم، درست نیست و با توجه به اصل قرآنی و روایی «وجوب مهر و محبت نبی مکرم اسلام ﷺ و اهل بیت آن حضرت» خواست

۱. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۳۱۴، ذیل تفسیر آیه ۲۷ و ۲۸ سوره انفال.
۲. ابن‌تیمیه حنبلی حرانی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۹، ص ۱۳.

و اراده و امر عمومی شارع نسبت به برگزاری مراسم جشن و سرور در ایـام ولادت پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ وجود دارد.

برخی از علمای اهل سنت نیز بر اساس مبانی و اعتقادات اهل سنت بـا تشـبیه و مقایسه برگزاری مراسم جشن و سرور به مسأله روزه عاشورا و عقیقه کـردن مـجدد پیامبر اکرم ﷺ از طرف خودش پس از گذشت بیش از چهل سال از زمـان تـولد، از طریق قیاس، جواز و مشروعیت برگزاری مراسم جشن و سرور در ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ را اثبات کرده‌اند.[1]

### پاسخ سوم

هر چند درباره جواز برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها از طرف پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ روایتی نقل نشده است اما با توجه به اصل مهم قرآنی و روایی که ذکر شد (وجوب محبت و دوست داشتن پیامبر اکرم ﷺ و اهل بـیت آن حـضرت) مشروعیت و جواز برگزاری این مراسم را می‌توان اثبات کرد. ما نیز با توجه به همین اصل معتقدیم کسانی که با برگزاری این مـراسـم مـخالفت مـی‌کنند و بـه تـحریم آن می‌پردازند، با اظهار محبت مسلمانان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت مخالف هستند و با چنین رفتاری کینه و بغض درونی خود را نسـبت بـه نـبی مکـرم اسلام ﷺ و اهل بیت آن حضرت نشان می‌دهند.

### پاسخ چهارم

از کسانی که رفتار و اعمال سلف را معیار و مقیاس قرار می‌دهند و بـا اسـتناد بـه رفتار و اعمال آنان، برگزاری مراسم جشن و شادی در ولادت‌ها را تحریم می‌کنند، باید پرسید: آیا رفتار و اعمال سلف معیار و ملاک است یا قرآن و سنت؟

---

۱. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۶ـ۳۶۷، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

**پاسخ پنجم**

ادعای جشن نگرفتن و برگزار نکردن مراسم جشن و سرور در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ از سوی سلف (گذشتگان) دروغی بیش نیست؛ زیرا نصوص تاریخی بر خلاف این مطلب گواهی می‌دهد.

۱. ابن‌کثیر دمشقی سلفی (متوفای ۷۷۴ هجری قمری) در حوادث سال ۶۳۰ هجری قمری می‌نویسد: یکی از کسانی که در این سال از دنیا رفت، ملک مظفر ابوسعید کوکبری است. او پادشاهی بخشنده، بزرگوار، شجاع، قهرمان، عاقل، عالم و عادل بود. دوران حکومت وی نیز طولانی بود. ملک مظفر هر سال در ماه ربیع الأوّل به مناسبت میلاد پیامبر اکرم ﷺ مجالس جشن و شادی باشکوهی برگزار می‌کرد. شیخ ابوالخطاب ابن‌دحیه کتاب «*التنویر في مولد البشیر النذیر*» را درباره تولد پیامبر اکرم ﷺ نوشت و آن را به ملک مظفر تقدیم کرد. ملک مظفر نیز به خاطر نوشتن این کتاب ۱۰۰۰ دینار به وی جایزه داد.[۱]

سبط ابن‌جوزی یکی از مجالس جشن و سرور برگزار شده توسط ملک مظفر را به نقل از یکی از شرکت‌کنندگان در این مجالس، این‌گونه توصیف می‌کند: ملک مظفر در یکی از این مجالس که به مناسبت میلاد نبی مکرم اسلام ﷺ برگزار کرده بود، برای پذیرایی از میهمانان شرکت‌کننده در این مجلس ۵۰۰۰ رأس گوسفند کباب شده، ۱۰۰۰۰ مرغ، ۱۰۰۰۰۰ عدد نان، ۱۰۰۰۰۰ غذا و ۳۰۰۰۰ بشقاب حلوا و شیرینی آماده کرده بود. در مجلس جشنی که توسط ملک مظفر برگزار شده بود، اعیان علما و... شرکت می‌کردند. ملک مظفر نیز با دادن هدایا از آنان پذیرایی می‌کرد. ملک مظفر

---

۱. «.. أحد الأجواد و السادات الکبراء و الملوك الأمجاد، له آثار حسنة... و کان یعمل المولد الشریف في ربیع الأوّل و یحتفل به إحتفالاً هائلاً و کان مع ذلك شهماً، شجاعاً، فاتکاً، بطلاً، عاقلاً، عالماً، عادلاً، رحمه الله و أکرم مثواه و قد صنف الشیخ أبوالخطاب ابن‌دحیة له مجلداً في المولد النبوي سمّاه التنویر في مولد البشیر النذیر، فأجازه علی ذلك بألف دینار و قد طالت مدته في الملك في زمان الدولة الصلاحیة». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۳، ص ۱۴۷، حوادث ۶۳۰ هجری قمری، شرح حال ملک مظفر.

برای برگزاری این مراسم و پذیرایی از مهمانان، مکان مخصوصی ساخته بـود و هـر سال مبلغ ۱۰۰۰۰۰ دینار برای هزینه‌های این مکان اختصاص داده بود. ملک مظفر هر سال برای برگزاری مراسم میلاد پیامبر اکرم ﷺ ۳۰۰۰۰۰ دینار خرج می‌کرد.[۱]

۲. ذهبی سلفی در شرح حال ابوالقاسم محمد بـن احـمد بـن مـحمد بـن احـمد معروف به عزفی[۲] متوفای ۶۷۷ هجری قمری می‌نویسد: عزفی در سال ۶۳۳ هجری قمری پس از پدرش به حکومت «سبتة» رسید و حدود چهل سال حکـومت کـرد. عزفی در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ در سبتة مراسم جشن و شادی برگزار مـی‌کرد در حالی که در سایر مناطق اندلس تنها مراسم میلاد حضرت عیسی برگزار می‌شد.[۳]

۳. صفدی شافعی در شرح حـال قـراسـنقر جـوکندار مـنصوری (مـتوفای ۷۲۸ هجری قمری) می‌نویسد: در مراسم جشـن و شـادی کـه تـوسط ابـن‌عبود بـرگزار می‌شد، لشگریان و عموم مردم شـرکت مـی‌کردند. در یکـی از سـال‌ها در مـراسـم جشن و شادی که به مناسبت میلاد پیامبر اکرم ﷺ بـرگزار شـده بـود، قـراسـنقر نـیز

---

۱. «قال السبط: حکی بعض من حضر سماط المظفر في بعض الموالد کان یمد (عدّ) فـي ذلك السـماط خـمسة آلاف رأس غنم مشوي و عشرة آلاف دجاجة و مائة ألف قرص و مائة ألف زبدیة (أي من طعام) و ثلاثین ألف صحن حلوی. قال: و کان یحضر عنده في المولد أعیان العلماء و الصوفیة، فیخلع علیهم... و کانت له دار ضیافة للوافدین من أيّ جهة علی أيّ صفة... و کان یصرف علی المولد في کلّ سنة ثلاثمائة ألف دیـنار و عـلی دار الضیافة في کلّ سنة مائة ألف دینار...». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۱۳، ص ۱۴۷، حوادث ۶۳۰ هجری قمری، شرح حال ملک مظفر و صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سیرة خیر العباد: ج ۱، ص ۳۶۲، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشریف به نقل از مرآة الزمان.

۲. ذهبی سلفی در شرح حال می‌نویسد: عزفی را با القاب حاکمان صدا نمی‌زدند، بلکه او را «فقیه» می‌نامیدند. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۵۰، ص ۳۸۶ـ ۳۸۷، حوادث و وفیات ۶۷۱ـ ۶۸۰ هجری قمری، شرح حال عزفی، ش ۵۷۵. زرکلی وهابی نیز از او با عناوینی همچون: «فقیه» و «فاضل» نام می‌برد. الأعلام: ج ۵، ص ۳۲۳.

۳. «و کان یعمل بسبتة المولد بخلاف سائر الأندلس، فإنّه لا یعمل فیها سوی میلاد عیسی». ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۵۰، ص ۳۸۷، حوادث و وفیات ۶۷۱ـ ۶۸۰ هجری قمری، شـرح حال عزفی، ش ۵۷۵.

شرکت کرده بود. پس از پایان مراسم هنگامی که مردم برای پذیرایی و صرف غذا آماده شده بودند، قراسنقر بلند شد و شمشیرش را کنار گذاشت و آستین‌ها را بالا زد و به پذیرایی از فقرا پرداخت. قراسنقر به هیچ کس اجازه پذیرایی از فقرا را نداد، بلکه خودش غذاها را می‌آورد و بین فقرا تقسیم می‌کرد.[۱]

۴. قسطلانی (متوفای ۹۲۳ هجری قمری) و دیاربکری (متوفای ۹۶۰ هجری قمری)
دو تن از علمای اهل سنت در عبارتی مشابه با اشاره به سیره و روش مسلمانان در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ می‌نویسند: مسلمانان در طول تاریخ و قرون متمادی، ماه میلاد پیامبر اکرم ﷺ را عید قرار داده و با برگزاری مراسم جشن و سرور به پختن غذا و پخش آن میان نیازمندان و فقرا، صدقه دادن، انجام کارهای خیر و مولودی خوانی پرداخته و شادی و خوشحالی خود را اظهار می‌کردند. خداوند کسانی را که شب‌های میلاد نبی مکرم اسلام ﷺ را عید قرار داده و با برگزاری مراسم جشن و سرور و اطعام فقرا و نیازمندان باعث ناراحتی دشمنان اسلام و پیامبر ﷺ می‌شوند، رحمت کند.[۲]

## نقد و بررسی حدیث «لاتجعلوا قبري عيداً»

وهابیان برای تحریم برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «قال القاضي شهاب‌الدين: حكى لي الشيخ أبوالعباس أحمد بن عمر الأنصاري الصوفي قال: كان ابن‌عبود إذا عمل المولد الشريف النبوي حضر إليه الأمراء و سائر الناس، فعمل المولد مرّة في سنة من السنين، فحضره قراسنقر و كان في المولد رجل صالح مغربي يعرف بالمراكشي، فلمّا مدت الأسمطة قام قراسنقر و قلع سيفه و تشمر و مدّ السماط المختص بالفقراء و قدم بيده الطعام و شرع يقطع المشوي لهم و لا يدع أحداً يتولى خدمتهم سواه...». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۲۴، ص ۱۶۵، شرح حال قراسنقر المنصوری، ش ۳.

۲. «و لازال أهل الإسلام يحتفلون بشهر مولده و يعملون الولائم و يتصدقون في لياليه بأنواع الصدقات، يظهرون السرور و يزيدون في المبرات و يعتنون بقراءة مولده الكريم و يظهر عليهم من بركاته كلّ فضل عميم، فرحم الله إمرئ اتّخذ ليالي شهر مولده المبارك أعياداً ليكون أشدّ علة على من في قلبه مرض و أعيا داء». قسطلانی، المواهب اللدنية بالمنح المحمدية في السيرة النبوية: ج ۱، ص ۲۷ و دیاربکری، تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس: ج ۱، ص ۳۲۳.

و ائمه عليهم السلام به روایت « لاتتخذوا قبري عيداً و لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و حيثما كنتم فصلّوا عَلَيّ فإنّ صلاتكم تبلغني »[۱] و روایات مشابه و هم‌مضمون آن تمسک کرده‌اند. استدلال وهابیان با چند اشکال مواجه است.

**اشکال اول**

احمد بن حنبل در جای دیگر همین روایت را با عبارت « لاتجعلوا قبري وثناً »[۲] نقل کرده است؛ لذا احتمال دارد ناقلین روایت در نقل آن اشتباه کرده باشند و آن چه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است، عبارت « لاتجعلوا قبري وثناً » است، نه عبارت « لاتجعلوا قبري عيداً ». طبق نقل احمد بن حنبل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بت قرار دادن، سجده کردن برای قبر و قبله قرار دادن و نماز خواندن به سوی قبر شریفشان نهی کرده‌اند، نه از جمع شدن مسلمانان در کنار قبر و اظهار شادی و سرور به مناسبت تولد آن حضرت.

**اشکال دوم**

عید وصف زمان است نه مکان. عید را می‌توان به زمان نسبت داد و برای زمان خبر قرار داد و گفت: « روز جمعه عید است » یا « روز غدیر خم عید است » اما نسبت دادن عید به مکان و خبر قرار دادن آن برای مکان درست نیست؛ لذا نسبت دادن عید به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت صحیح نیست؛ زیرا قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکان است نه زمان و عید وصف زمان است نه مکان.

---

۱. « حدّثنا عبدالله، حدّثني أبي، ثنا سريج، قال: ثنا عبدالله بن نافع، عن إبن أبيذئب، عن سعيد المقبري، عن أبيهريرة، قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: لاتتخذوا قبري عيداً و لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و حيثما كنتم فصلّوا علَيّ فإنّ صلاتكم تبلغني ». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۳۶۷، مسند ابوهریره.

۲. «حدّثنا عبدالله، حدّثني أبي، ثنا سفيان، عن حمزة بن المغيرة، عن سهيل بن أبيصالح، عن أبيه، عن أبيهريرة، عن النّبيّ صلی الله علیه و آله: «اللهم لاتجعل قبري وثناً». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۲۶۴، مسند ابوهریره.

**اشکال سوم**

سند حدیث بنا بر هر دو نقل آن ضعیف است؛ زیرا مطابق نقل «لاتتخذوا قبري عيداً» در سند آن «عبدالله بن نافع» قرار دارد و طبق نقل «لاتجعلوا قبري وثناً» در سند آن «سهيل بن ابی‌صالح» قرار دارد. هر دو راوی توسط علمای رجال جرح شده‌اند و روایاتشان مورد قبول واقع نشده است.

**سهیل بن ابی‌صالح السمان (متوفای ۱۳۸ ه.ق)**

محمد بن اسماعیل بخاری درباره سهیل می‌نویسد: سهیل به دلیل مرگ برادرش به شدت ناراحت شد و دچار مریضی شد و احادیث زیادی را فراموش کرد.[۱] بخاری به همین دلیل به روایات سهیل احتجاج نکرده است و تنها به عنوان مؤید و در کنار روایات افراد دیگر، از روایات سهیل بن ابی صالح استفاده کرده است.[۲]

مسلم بن حجاج نیشابوری بر خلاف بخاری روایات زیادی از سهیل نقل کرده است و به همین دلیل از ناحیه برخی مورد سرزنش و اشکال واقع شده است. حاکم نیشابوری شافعی در دفاع از مسلم بن حجاج نیشابوری می‌نویسد: غالب روایاتی که مسلم از سهیل نقل کرده است به عنوان شاهد و مؤید است.[۳]

---

۱. «. ذكر البخاري في تاريخه قال: كان لسهيل أخ، فمات، فوجد عليه، فنسى كثيراً من الحديث». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴. ذهبی سلفی همین مطلب را از علی بن مدینی نقل می‌کند. سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۶۰، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۰۵ و ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۲۴۳، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۳۶۰۴.

۲. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۸، ص ۱۹۴، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۶۱۲؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۶، ص ۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۰.

۳. «قال الحاكم في باب من عيب على مسلم إخراج حديثه سهيل: و قد أكثر مسلم الرواية عنه في الأصول و الشواهد إلّا أنّ غالبها في الشواهد». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۶۰، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۰۵ و ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۲۴۴، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۳۶۰۴.

ابوحاتم رازی نیز همچون بخاری احادیث سهیل بن ابی‌صالح را قابل احتجاج نمی‌داند و می‌نویسد: «یکتب حدیثه و لایحتج به».[1]

از یحیی بن معین نیز عبارات مختلف و متعددی همچون «سهیل بن أبي صالح و العلاء بن عبدالرحمن حدیثهما قریب من السواء و لیس حدیثهما بحجة»[2]، «لم‌یزل أصحاب الحدیث یتّقون حدیثه»[3]، «ضعیف»[4]، «لیس بذاك»[5]، «لیس بالقوي في الحدیث»[6]، «صویلح و فیه لین»[7] و «حدیثه لیس بالحجة»[8] در جرح و تضعیف سهیل بن ابی‌صالح نقل شده است.

### عبدالله بن نافع الصائغ (متوفای ۲۰۶ ه.ق)

احمد بن حنبل عبدالله بن نافع را صاحب حدیث نداسته و او را تضعیف می‌کند

---

۱. ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۴، ص ۲۴۷، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۱۰۶۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۸، ص ۱۹۴، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۶۱۲؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۵۹، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۰۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴.

۲. «قال الدوري عن ابن‌معین: سهیل بن أبي‌صالح و العلاء بن عبدالرحمن حدیثهما قریب من السواء و لیس حدیثهما بحجة». ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۴، ص ۲۴۷، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۱۰۶۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۸، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۴، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۶۱۲؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۵۹، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۰۵؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴ و عقیلی، الضعفاء الکبیر: ج ۲، ص ۱۵۶، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۶۵۹.

۳. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۴۶۰، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۲۰۵ و میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۲۴۴، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۳۶۰۴.

۴ و ۵. همان.

۶. ابن‌عدی، الکامل في ضعفاء الرجال: ج ۳، ص ۴۴۷؛ شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۸۶۶/۱۳۴ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۲۴۳، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۳۶۰۴.

۷. عقیلی، الضعفاء الکبیر: ج ۲، ص ۱۵۶، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۶۵۹ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۴، ص ۲۳۲، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۴۶۴.

۸. ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۲۴۳، شرح حال سهیل بن ابی‌صالح، ش ۳۶۰۴.

و می‌نویسد: «لم‌یکن صاحب حدیث و کان ضعیفاً (ضَیّقاً) فیه ... و لم‌یکن في الحدیث بذاك».[۱]

ابوحاتم رازی نیز او را حافظ حدیث ندانسته و با تردید در حفظ او می‌نویسد: «لیس بالحافظ، هو لیّن في حفظه».[۲]

بخاری نیز در حافظ حدیث بودن عبدالله بن نافع تردیدکرده و می‌نویسد: «في حفظه شيء، یعرف حفظه و ینکر».[۳]

ابواحمد حاکم یکی دیگر از علمای جرح و تعدیل تردید در حفظ عبدالله بن نافع را به علما نسبت داده و می‌نویسد: «لیس بالحافظ عندهم».[۴]

خلیلی نیز همچون ابواحمد حاکم معتقد است علما درباره حافظ بودن عبدالله بن نافع شک و تردید داشته و از حفظ او ناراضی بودند. وی در این‌باره می‌نویسد: «لم‌یرضوا حفظه».[۵]

---

۱. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۳۵۹۲؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۵، ص ۱۸۴، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۸۵۶؛ ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۵۱۳ و ۵۱۴، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۴۶۴۷ و سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۳۷۳، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۴۷، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۹.

۲. ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۵، ص ۱۸۴، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۸۵۶؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۳۵۹۲؛ ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۵۱۳، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۴۶۴۷ و سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۳۷۳، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۴۷، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۹.

۳. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۳۵۹۲؛ عقیلی، الضعفاء الکبیر: ج ۲، ص ۳۱۱، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۸۹۴؛ ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۵۱۳، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۴۶۴۷ و سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۳۷۳، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۶ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۴۷، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۹.

۴. ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۴۸، شرح حال عبدالله بن نافع، ش ۹۹.

۵. همان.

پس از آشنایی با اشکالات سندی و دلالی این حدیث، یک بار دیگر اعتراض و نقد شمس‌الدین ذهبی سلفی درباره مفاد این حدیث را یادآوری می‌کنیم.

ذهبی سلفی پس از نقل ماجرای حسن بن حسن که شخصی را مقابل خانه‌ای که قبر پیامبر اکرم ﷺ در آن قرار دارد در حالی که ایستاده بود و برای پیامبر ﷺ دعا می‌کرد و به آن حضرت درود می‌فرستاد، مشاهده کرده بود و با استناد به حدیث «لاتتخذوا بيتي عيداً و لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و صلّوا علَيّ حيث ما كنتم، فإنّ صلاتكم تبلغني» آن شخص را از عملش نهی کرده بود، می‌نویسد: حدیث مورد استناد حسن بن حسن مرسل است و از نظر دلالت نیز مخدوش است.[۱]

### تفسیر حدیث و بیان مفاد آن

با توجه به اشکالات سندی و دلالی حدیث «لاتتخذوا قبري عيداً» علمای اهل سنت به تفسیر حدیث و بیان مفاد آن پرداخته‌اند.

---

۱. «ابن‌عجلان عن سهيل و سعيد مولى المهري عن حسن بن حسن بن علي أنّه رأى رجلاً وقف على البيت الذي فيه قبر النّبيّ ﷺ يدعو له و يُصلّي عليه، فقال للرجل: لاتفعل، فإنّ رسول‌الله ﷺ قال: «لاتتخذوا بيتي عيداً و لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و صلّوا علَيّ حيث ما كنتم، فإنّ صلاتكم تَبلُغني». هذا مرسل و ما استدل حسن في فتواه بطائل من الدلالة، فمن وقف عند الحجرة المقدّسة ذليلاً مُسلّماً مُصلّياً على نبيّه، فيا طوبى له، فقد أحسن الزيارة و أجمل في التذلّل و الحبّ و قد أتى بعبادة زائدة على من صلّى عليه في أرضه أو في صلاته، إذ الزائر له أجر الزيارة و أجر الصلاة عليه و المصلّي عليه في سائر البلاد له أجر الصلاة فقط، فمن صلّى عليه واحدة صلّى الله عليه عشراً و لكن من زاره ـ صلوات الله عليه ـ و أساء أدب الزيارة، أو سجد للقبر، أو فعل ما لايُشرع، فهذا فَعَلَ حسناً و سيّئاً، فيُعَلّم برفق، والله غفور رحيم، فوالله ما يحصل الإنزعاج لمسلم و الصياح و تقبيل الجدران و كثرة البكاء إلّا و هو محبّ لله و لرسوله، فحبّه المعيار و الفارق بين أهل الجنة و النار، فزيارة قبره من أفضل القُرَب و شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء و الأولياء لئن سلّمنا أنّه غير مأذون فيه لعموم قوله صلوات الله عليه: «لاتشد الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد» فشدّ الرحال إلى نبيّنا ﷺ مستلزم لشدّ الرحل إلى مسجده و ذلك مشروع بلانزاع، إذ لا وصول إلى حجرته إلّا بعد الدخول إلى مسجده، فليبدأ بتحيّة المسجد، ثمّ بتحيّة صاحب المسجد، رزقنا الله و إيّاكم ذلك، آمين». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۴ ـ ۴۸۵، شرح حال حسن بن حسن بن علی، رقم ۱۸۵.

حافظ زکی‌الدین منذری[1] متوفای ۶۵۶ هجری قمری معتقد است حدیث ذکر شده در مقام تشویق و ترغیب مسلمانان به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. مفاد حدیث این است که مسلمانان هر چه بیشتر به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ بروند، نه این که فقط در روزهای عید که در طول سال یک یا دوبار بیشتر اتفاق نمی‌افتد، به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ بروند.[2]

سبکی شافعی یکی دیگر از علمای اهل سنت نیز به تفسیر و بیان مفاد حدیث مورد نظر پرداخته است و می‌نویسد: مفاد حدیث این است که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: برای زیارت قبر من، زمان معین و مشخصی قرار ندهید، بلکه هر زمان توانستید به زیارت قبر من بیایید.[3]

خفاجی حنفی نیز در تفسیر حدیث می‌نویسد: مراد پیامبر اکرم ﷺ این است که مسلمانان اعمالی همچون پوشیدن لباس‌های نو، اظهار زینت، شادی و سرور را که در ایام عید انجام می‌دهند، در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ انجام ندهند، بلکه تنها به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ به کنار قبر آن حضرت بیایند و به آن حضرت سلام کنند و برای ایشان دعا کنند و برگردند.[4]

---

۱. وی را با عناوینی همچون: «عالم بالحديث والعربية» و «من الحفاظ المؤرخين» معرفی کرده و می‌نویسند: منذری حدود بیست سال ریاست «دار الحديث الكاملية» مصر را به عهده داشته است. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۴، ص ۳۰.

۲. «يحتمل أن يكون المراد به الحثّ على كثرة زيارة النّبيّ ﷺ و أن لا يهمل حتّى لا يزار إلّا في بعض الأوقات كالعيد الذي لا يأتي في العام إلّا مرتين». سُبکی شافعی، شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۷۷، حدیث «لا تجعلوا قبري عيداً» به نقل از منذری و شوکانی وهابی، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار: ج ۵، ص ۱۸۱.

۳. «لا تتخذوا لها وقتاً مخصوصاً لا تكون الزيارة إلّا فيه، كما ترى (أنّ) كثيراً من المشاهد لزيارتها يوم معين كالعيد». همان.

۴. «و أما قوله ﷺ: «لا تتخذوا قبري عيداً» فقيل: كره الاجتماع عنده في يوم معين على هيئة مخصوصة و قيل: المراد لا تزوره في العام مرّة فقط بل أكثروا الزيارة له و أمّا احتماله للنهي عنها فهو ـ بفرض أنّه المراد ـ محمول على حالة مخصوصة، أي لا تتخذوه كالعيد في العكوف عليه و إظهار الزينة عنده و غيره ممّا يجتمع له في

←

طبق این تفسیر، پیامبر اکرم ﷺ از انجام دادن این اعمال در کنار قبر شریفشان نهی کرده‌اند، نه اینکه از انجام دادن این اعمال در منازل و تمامی مکان‌ها نهی کرده باشند.

وی معتقد است حدیث مذکور هیچ دلالتی بر مدعای ابن‌تیمیّه نداشته و می‌نویسد: «لا حجّة فیه لما قال ابن‌تیمیّة و غیره، فإنّ إجتماع الأمّة علی خلافه یقتضي تفسیره بغیر ما فهموه، فإنّه نزعة شیطانیة».[1]

برخی از علمای شیعه نیز در تفسیر حدیث گفته‌اند: مراد پیامبر اکرم ﷺ این است که مسلمانان هنگامی که در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ جمع می‌شوند، باید احترام قبر شریف آن حضرت را رعایت‌کنند و با حالتی متواضعانه و خاشعانه در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ حاضر شوند. حضور مسلمانان در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ نباید همراه با لهو و لعب، غفلت و شوخی همراه باشد.[2]

## توجیه حدیث «من أحدث في أمرنا»

علمای اهل سنت با توجه به بدعت خلیفه دوم در مورد نماز تراویح، به گفته محمد بن ادریس شافعی و سایر علما در تقسیم بدعت به «بدعت خوب» و «بدعت بد» استناد کرده‌اند و احادیث «من أحدث في أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد»[3] و «من عمل

---

← الأعیاد، بل لایؤتی إلّا للزیارة و السلام و الدعاء، ثمّ ینصرف». علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۷۹، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ، به نقل از شهاب‌الدین خفاجی حنفی در «نسیم الریاض في شرح الشفاء»: ج ۳، ص ۵۶۶ و سُبکی شافعی، شفاء السقام في زیارة خیر الأنام علیه أفضل الصلاة و السلام: ص ۱۷۷، حدیث «لاتجعلوا قبري عیداً» بدون ذکر نام خفاجی و شوکانی وهابی، نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار من أحادیث سید الأخیار: ج ۵، ص ۱۸۱.

۱. علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۱۸۰، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة النّبيّ ﷺ، به نقل از شهاب‌الدین خفاجی حنفی در «نسیم الریاض في شرح الشفاء»: ج ۳، ص ۵۲۳.

۲. سیدجعفر مرتضی، المواسم و المراسم: ص ۷۱.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۲۴۰ و ۲۷۰، حدیث عائشة و بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۱۲، کتاب الصلح، باب إذا اصطلحوا علی صلح.

عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد»[۱] را توجیه کرده و معتقدند هر چند این احادیث عمومیت دارد و شامل بدعت‌های نیکو نیز می‌شود؛ اما باید قائل شد که مراد نبی مکرم اسلام ﷺ در این احادیث، فقط بدعت‌های بد بوده است و شامل بدعت‌های خوب نمی‌شود.[۲]

البته ما معتقدیم برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام مصداق احیاء شعائر اسلامی است و اصلا بدعت محسوب نمی‌شود و نیازی به چنین توجیهاتی نیست؛ اما اگر وهابیان بر بدعت بودن چنین مراسمی اصرار کنند، ما نیز از توجیه ذکر شده استفاده می‌کنیم و می‌گوییم: برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام از بدعت‌های خوب و پسندیده است و روایات «من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد» و «من عمل عملاً ليس عليه أمرنا فهو رد» ناظر به بدعت‌های بد است و شامل بدعت‌های نیکو و پسندیده نمی‌شود.

## زمان پیدایش مراسم جشن و شادی

در زمان پیدایش برگزاری مراسم جشن و سرور، میان مورخین اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند ابوسعید اربلی اولین حاکم مسلمان بود که در سال ۶۳۰ هجری قمری این مراسم را برگزار کرد؛ اما برخی می‌گویند: ابوحفص معین‌الدین عمر بن محمد بن خضر معروف به ملّا[۳] متوفای ۵۷۰ هجری قمری اولین کسی است که مراسم جشن و سرور را در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ در موصل برگزار کرد و حاکم اربل و دیگران به تبعیت و پیروی از او به برگزاری این مراسم پرداختند.[۴]

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۱۴۶، ۱۸۰ و ۲۵۶، حدیث عائشة و بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۷، کتاب البیوع، باب النجش و من قال لایجوز ذلك البیع.

۲. حلبی شافعی، السیرة الحلبیة في سیرة الأمین المأمون: ج ۱، ص ۱۳۷، باب تسمیته ﷺ محمداً و أحمداً.

۳. زرکلی وهابی در شرح حال او می‌نویسد: «شیخ الموصل، کان صالحاً، زاهداً، عالماً». الأعلام: ج ۵، ص ۶۰ـ ۶۱.

۴. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سیرة خیر العباد: ج ۱، ص ۳۶۵، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشریف.

عده‌ای نیز بر این باور هستند که شروع برگزاری این مراسم بـه زمـان حکـومت فاطمیون در اواسط قرن چهارم هجری قمری در مصر برمی‌گردد. البته اخـتلاف در تاریخ و زمان شروع برگزاری این مراسم، هیچ تاثیری در اصل مشروعیت و جواز آن ندارد؛ زیرا ما مشروعیت و جواز آن را با استناد به آیات قـرآن کـریم، عـقل و سـیره مسلمانان ثابت کردیم و اختلاف مسلمانان با وهابیان در اصل مشروعیت و جواز آن است، نه زمان پیدایش و تاریخ شروع برگزاری این مراسم.

## اقوال و فتاوای علمای اهل سنت

اکثر علمای اهل سنت معتقدند برگزاری مراسم جشن و سرور در سه قرن اولیـه اسلام سابقه نداشته است و برگزاری این مراسم را از بدعت‌های مسلمانان در قـرون بعدی می‌دانند؛ اما با تقسیم بدعت به «بدعت خوب» و «بدعت بد» این مـراسـم را جزء بدعت‌های خوب مسلمانان می‌دانند و بـر خـلاف ابـن تیمیّه و وهـابیان، آن را مشروع و جایز می‌دانند. سخنان و فتاوای تعدادی از علمای اهـل سـنت را در ایـن رابطه ذکر می‌کنیم.

### ۱. ابن‌جوزی (متوفای ۵۹۷ هـ.ق)

عبدالرحمن بن علی معروف به ابن‌جوزی برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد نبی مکرم اسلام ﷺ را موجب تضمین سلامت جسمی در طول سال می‌دانـد و معتقد است برگزار کنندگان و شرکت کنندگان در این مـراسـم سـریعا بـه آرزوهـا و اهداف و نیات خود می‌رسند.[۱]

---

۱. «قال ابن‌الجوزي: من خواصّه أنّه أمان في ذلك العام و بشرى عاجلة بنيل البغية و المـرام». حـلبی شـافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون: ج ۱، ص ۱۳۷، باب تسميته ﷺ محمداً و أحمداً. برخی این قول را به ابن‌الجزری نسبت داده‌اند. صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۶، البـاب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

### ۲. قاضی موهوب بن عمر جزری شافعی (۵۹۰ ـ ۶۶۵ هـ.ق)

شیخ صدرالدین ابومنصور موهوب بن عمر بن موهوب بن ابراهیم جزری[1] برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ را بدعت می‌داند؛ اما معتقد است بدعت‌ها زمانی که با سنت‌ها درگیری داشته باشند و مخالف سنت‌ها باشند، حرام هستند و الا حرمتی ندارند. وی بر همین اساس برگزاری این مراسم را جزء بدعت‌های خوب مسلمانان دانسته و معتقد است مسلمانان به خاطر اظهار شادی و سرور در ولادت پیامبر اکرم ﷺ مستحق پاداش و ثواب هستند.[2]

### ۳. ابوشامه شافعی (۵۹۹ ـ ۶۶۵ هـ.ق)

عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم بن عثمان مقدسی دمشقی معروف به ابوشامه[3] هر چند برگزاری این مراسم را بدعت نامیده است؛ اما با بدعت نیکو دانستن

---

۱. ابن‌عماد حنبلی قاضی صدرالدین جزری را با عناوینی همچون «امام»، «عالم» و «عابد» معرفی کرده و به نقل از ابن‌قاضی شهبه می‌نویسد: «ولي نيابة الحكم عن الشيخ عزالدين بن عبدالسلام فلمّا عزل نفسه استقل بها و قال غيره: تخرجت به الطلبة و جمعت عنه الفتاوى المشهورة به». شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۳۲۰ ـ ۳۲۱، حوادث سال ۶۶۵ هجری قمری. ذهبی سلفی نیز او را با عناوینی همچون «القاضي» و «الإمام» معرفی کرده و می‌نویسد: «تفقه و برع في المذهب و الأصول و النحو و درّس و أفتى و تخرّج به جماعة و كان من فضلاء زمانه و ولي القضاء بمصر و أعمالها دون القاهرة مدّة». تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام: ج ۴۹، ص ۲۰۸، حوادث و وفیات ۶۶۱ ـ ۶۷۰ هجری قمری، شرح حال موهوب بن عمر، ش ۱۸۴. سبکی شافعی تولد او را در سال ۵۷۰ هجری قمری ذکر کرده و می‌نویسد: «كان فقيهاً، بارعاً، اصوليّاً أديباً، قدم الديار المصرية و ولي بها القضاء و سار سيرة مرضيّة». طبقات الشافعية الكبرى: ج ۸، ص ۳۸۷، شرح حال موهوب بن عمر، ش ۱۲۷۹.

۲. «قال الشيخ الإمام العلامة صدرالدين موهوب بن عمر الجزري الشافعي: هذه بدعة لابأس بها و لاتكره البدع إلّا إذا راغمت السنّة و أمّا إذا لم تراغمها فلاتكره و يثاب الإنسان بحسب قصده في إظهار السرور و الفرح بمولد النّبيّ ﷺ». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۵، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

۳. ذهبی سلفی وی را با عناوینی همچون: «الإمام»، «الحافظ»، «العلامة»، «المجتهد» و «ذوالفنون» معرفی ←

این مراسم می‌نویسد: یکی از بدعت‌های نیکو در زمان ما مراسمی است که در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ برگزار می‌شود. مسلمانان در چنین روزی با پوشیدن لباس‌های نو، صدقه دادن و انجام کارهای خیر به شادی و سرور می‌پردازند. برگزاری این مراسم و انجام چنین کارهایی در این روز، علاوه بر احسان به فقراء و نیازمندان، اظهار محبت و اراده نسبت به نبی مکرم اسلام ﷺ نیز می‌باشد.[1]

### ۴. ابن‌طباخ شافعی (۵۸۷ ـ ۶۶۷ هـ.ق)

شیخ نصیرالدین ابوالبرکات مبارک بن یحیی معروف به ابن طباخ مصری[2] نیز معتقد است این مراسم‌ها در قرون اولیه اسلام برگزار نشده است؛ اما اگر مسلمانان در روز ولادت

---

← کرده و می‌نویسد: ابوشامه با وجود علم زیاد، شخصی متواضع، بی‌تکلّف و مورد اطمینان بود. وی نزد علم‌الدین سخاوی، داود بن ملاعب، احمد بن عبدالله سلمی، موفق‌الدین مقدسی، عیسی بن عبدالعزیز و ابواسحاق بن خشوعی شاگردی کرده و احمد لبان، برهان‌الدین اسکندرانی، شرف‌الدین فراوی، شهاب‌الدین کفری و علی بن مهیار از شاگردان وی می‌باشند. ابوشامه به خاطر مقام والای علمی به سمت استادی قرائت در تربت اشرفیه و استادی حدیث در دار اشرفیه منصوب شد. تذکرة الحفاظ: ج ۲، جزء چهارم، ص ۱۶۸، طبقه نوزدهم، شرح حال ابوشامه، ش ۱۱۵۷/۱۰.

۱. «و من أحسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل في اليوم الموافق ليوم مولده ﷺ من الصدقات و المعروف و إظهار الزينة و السرور، فإنّ (في) ذلك مع ما فيه من الإحسان للفقراء مشعر بمحبته ﷺ و تعظيمه في قلب فاعل ذلك و شكر الله على ما منّ به من إيجاد رسول‌الله ﷺ الذي أرسله رحمة للعالمين». حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون: ج ۱، ص ۱۳۷، باب تسميته ﷺ محمداً و أحمداً.

۲. از او با عناوینی همچون: «الإمام»، «العلامة في الفقه و الحديث»، «شيخ الشافعية بمصر» و «كان من كبار أئمة المذهب» یاد شده است. ابن‌طباخ یکی از مدرسین مذهب شافعی می‌باشد که به مقام افتاء رسیده است و دانشجویان زیادی از کلاس درس او فارغ التحصیل شده‌اند. وی در یازدهم جمادی الأولی ۶۶۷ هجری قمری در هشتاد سالگی در مکه از دنیا رفته است. ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴۹، ص ۲۵۰، حوادث و وفیات ۶۶۱ ـ ۶۷۰ هجری قمری، شرح حال مبارک بن یحیی، ش ۲۵۴ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، جزء چهارم، ص ۱۷۸، طبقه بیستم، ذیل شرح حال ابیوردی، ش ۱۱۶۴/۵. ابن‌کثیر دمشقی سلفی و عمر رضا کحاله وی را به اشتباه ابن‌صبّاغ معرفی کرده‌اند. البداية و النهاية: ج ۱۳، ص ۲۷۰، حوادث سال ۶۶۷ هجری قمری و معجم المؤلفين: ج ۸، ص ۱۷۵.

پیامبر اکرم ﷺ به انفاق مال بپردازند و از به دنیا آمدن نبی مکرم اسلام ﷺ خوشحال باشند و اظهار شادی کنند و مداحان نیز در چنین مراسمی به خواندن اشعاری که باعث زهد در دنیا می‌شود و مسلمانان را به یاد آخرت می‌اندازد، بپردازند و از خواندن اشعار عاشقانه و شهوانی خودداری کنند، چنین مراسمی اجتماع و تجمع نیکویی است و برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان در چنین اجتماعی اجر اخروی خواهند داشت.[1]

### ۵. ظهیرالدین تزمَنتی شافعی (متوفای ۶۸۲ هـ.ق)

جعفر بن یحیی بن جعفر مخزومی معروف به تزمنتی[2] نیز معتقد است این مراسم در قرون اولیه برگزار نشده است. وی برگزاری این مراسم را از بدعت‌های خوب مسلمانان دانسته و می‌نویسد: «هذا الفعل لم‌يقع في الصدر الأوّل من السلف الصالح مع تعظيمهم و حبّهم له إعظاماً و محبّة لايبلغ جمعنا الواحد منهم و لا ذرّة منه و هي بدعة حسنة إذا قصد فاعلها جمع الصالحين و الصلاة على النّبيّ ﷺ و إطعام الطعام للفقراء و المساكين».[3]

---

۱. «قال الشيخ نصيرالدين: ليس هذا من السنن و لكن إذا أنفق في هذا اليوم و أظهر السرور فرحاً بدخول النّبيّ ﷺ في الوجود و اتخذ السماع الخالي عن اجتماع المردان و إنشاد ما يثير نار الشهوة من العشقيات والمشوقات للشهوات الدنيوية كالقد و الخد و العين و الحاجب و إنشاد ما يشوق إلى الآخرة و يزهد في الدنيا، فهذا إجتماع حسن، يثاب قاصد ذلك و فاعله عليه». وی در فتوایی دیگر می‌نویسد: «إذا أنفق المنفق تلك الليلة وجمع جمعاً أطعمهم ما يجوز إطعامه و أسمعهم ما يجوز سماعه و دفع للمسمع المشوق للآخرة ملبوساً، كلّ ذلك سروراً بمولده ﷺ، فجميع ذلك جائز و يثاب فاعله إذا أحسن القصد». صالحی شامی، سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۳ و ۳۶۴، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

۲. تزمنتی از شاگردان ابن‌الجُمَّیزی، احمد بن محمد بن الجَبّاب و ابن‌عبدالسلام می‌باشد و ابن‌الرفعة و صدرالدین یحیی بن علی سبکی از مهم‌ترین شاگردان او می‌باشند. از او با عناوینی همچون: «الإمام»، «کان شیخ الشافعية بمصر في زمانه»، «فقيه» و «محدث» نام برده شده است. سبکی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۸، ص ۱۳۹، شرح حال جعفر بن یحیی بن جعفر تزمنتی، ش ۱۱۲۹؛ ابن‌قاضی شُهبَه، طبقات الشافعية: ج ۲، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲، شرح حال تزمنتی، ش ۴۶۸ و عمر رضا کحاله، معجم المؤلفين: ج ۳، ص ۱۵۲ و ج ۵، ص ۴۸.

۳. صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۴، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

### ۶. ابن‌عَبّاد حمیری (۷۳۳ ـ ۷۹۲ هـ.ق)

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن مالك بن ابراهیم بن محمد بن مالك بن ابراهیم بن یحیی بن عباد نفزی حمیری رندی معروف به ابن‌عباد روز تولد پیامبر اکرم ﷺ را یکی از اعیاد مسلمانان می‌داند و معتقد است مسلمانان در چنین روزی باید به شادی و سرور بپردازند. وی انجام اعمالی همچون روشن کردن شمع، پوشیدن لباس‌های فاخر و زینتی و غیره راکه مقتضای شادی و سرور است، جایز می‌داند و در این‌باره می‌نویسد: «فالذي يظهر لي أنّه عيد من أعياد المسلمين و موسم من مواسمهم و كلّ ما يفعل فيه ممّا يقتضيه وجود الفرح و السرور بذلك المولد المبارك من إيقاد الشمع و إمتاع البصر و السمع و التزيّن بلبس فاخر الثياب و ركوب فاره الدواب أمر مباح لاينكر على أحد قياساً على غيره من أوقات الفرح».[1]

### ۷. حافظ ابن‌ناصرالدین شافعی (۷۷۷ ـ ۸۴۲ هـ.ق)

شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن احمد بن مجاهد معروف به ابن‌ناصرالدین قیسی دمشقی با صحیح دانستن خوابی که درباره ابولهب دیده شده[2]،

---

۱. سیدجعفر مرتضی، المواسم و المراسم: ص ۲۲، به نقل از القول الفصل في حكم الإحتفال بمولد خير الرسل: ص ۱۷۵.

۲. «قال إمام القراء الحافظ شمس‌الدين ابن‌الجزري: قد رئي أبولهب بعد موته في النوم، فقيل له: ما حالك؟ فقال: في النار إلّا أنّه يخفّف عنّي كلّ ليلة اثنين و أمص من بين إصبعي هاتين ماء بقدر هذا و أشار لرأس إصبعيه و إنّ ذلك بإعتاقي لثويبة (جاريتي) عند ما بشرتني بولادة محمد ﷺ و بإرضاعها له». شخصی ابولهب را پس از مرگ در خواب دید و حال او را جویا شد. ابولهب در جواب گفت: خداوند مرا به جهنم برد. اما به خاطر اینکه از به دنیا آمدن پیامبر خوشحال شدم و کنیزم را آزاد کردم، دوشنبه‌ها در عذاب من تخفیف داده می‌شود و مقداری آب به من می‌دهند. اصل روایت در صحیح بخاری این گونه نقل شده است: «قال عروة: و ثويبة مولاة لأبي‌لهب. كان أبولهب أعتقها، فأرضعت النّبيّ ﷺ، فلمّا مات أبولهب أريه بعض أهله بِشَرّ حِيبَةٍ. قال له: ماذا لقيت؟ قال أبولهب: لم‌ألق بعدكم غير أنّي سقيت في هذه بعتاقتي ثويبة». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۴۳، كتاب النكاح، باب و أمهاتكم اللاتي أرضعنكم و يحرم من الرضاعة ما يحرم من النسب.

با استناد به همین خواب، برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ را جایز دانسته و اشعار زیر را نیز در همین زمینه سروده است:

| | |
|---|---|
| إذا كان هذا كافراً جاء ذمّه | بتبّت يداه في الجحيم مخلداً |
| أتى أنّه في يوم الإثنين دائماً | يخفّف عنه للسرور بأحمداً |
| فما الظنّ بالعبد الذي كان عمره | بأحمد مسروراً و مات موحداً[1] |

### ۸. حافظ ابوالخیر ابن‌الجزری شافعی (۷۵۱ ـ ۸۸۳ ه.ق)

شمس‌الدین محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف دمشقی شیرازی معروف به ابن‌الجزری[2] نویسنده کتاب «*أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي‌طالب*» با استناد به خوابی که درباره ابولهب دیده شده است، می‌نویسد: اگر خداوند در عذاب کافری همچون ابولهب که قرآن او را مذمت کرده است، به خاطر خوشحالی او از به دنیا آمدن پیامبر اکرم ﷺ تخفیف می‌دهد، قطعا مسلمانانی راکه در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ به شادی می‌پردازند و به خاطر ارادتی که به پیامبر اکرم ﷺ دارند، آن چه در توان دارند، انفاق می‌کنند، بی‌پاداش نخواهد گذاشت. شایسته است خداوند به خاطر کرم و بزرگواریش چنین مسلمانانی را وارد بهشت کند.[3]

---

۱. «قال الحافظ شمس‌الدين بن ناصر الدمشقي في كتاب «المورد الصادي في مولد الهادي»: و قد صحّ أنّ أبالهب قد خفّف عنه عذاب النار في يوم الإثنين بإعتاقه ثويبة سروراً بميلاد النّبيّ ﷺ ثمّ أنشد...». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۷، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

۲. او را با عناوینی همچون: «شيخ الإقراء في زمانه» و «من حفاظ الحديث» معرفی کرده‌اند. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۷، ص ۴۵.

۳. «فإذا كان أبولهب الكافر الذي نزل القرآن بذمّه جوزي في النار لفرحه ليلة مولد محمد ﷺ، فما حال المسلم الموحّد من أمّة محمد ﷺ ببشره بمولده و بذل ما تصل إليه قدرته في محبّته؟ لعمري إنّما يكون جزاءه من الله الكريم أن يدخله بفضله جنّة النعيم». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۷، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

### ۹. حافظ ابوالخیر سخاوی شافعی (۸۳۰ ـ ۹۰۲ هـ.ق)

شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد مصری معروف به سخاوی[۱] یکی از شاگردان ابن‌حجر عسقلانی شافعی نیز همچون دیگران شروع برگزاری این مراسم را بعد از قرن سوم می‌داند و می‌نویسد: تمامی مسلمانان در سراسر سرزمین‌های اسلامی و شهرهای بزرگ در ایام تولد پیامبر اکرم ﷺ مراسم جشن و سرور برگزار می‌کنند و در همان شب‌ها با دادن صدقات مختلف و خواندن مولودی به جشن و شادی می‌پردازند. به خاطر برگزاری این مراسم و انجام دادن اعمال خیر، برکات زیادی شامل حال آنان می‌شود.[۲]

### ۱۰. جلال‌الدین سیوطی شافعی (۹۱۱ هـ.ق)

سیوطی شافعی با مقایسه برگزاری مراسم جشن و سرور در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ به عقیقه کردن مجدد نبی مکرم اسلام ﷺ از طرف خودش پس از گذشت بیش از چهل سال از ولادت آن حضرت، معتقد است پیامبر اکرم ﷺ با این عمل خود از خداوند به خاطر رحمت قرار دادنش برای عالمیان، سپاسگزاری کرده است. برگزاری و شرکت در مراسم جشن و سرور در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ از ناحیه

---

۱. زرکلی وهابی در شرح حال او می‌نویسد: «مؤرخ، حجّة و عالم بالحديث و التفسير و الأدب». وی کتاب‌های زیادی نوشته است. مهمترین کتاب او «الضوء اللامع في أعيان القرن التاسع» است. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۶، ص ۱۹۴.

۲. «قال الحافظ أبوالخير السخاوي: عمل المولد الشريف لم ينقل عن أحد من السلف الصالح في القرون الثلاثة الفاضلة و إنّما حدث بعد، ثمّ لازال أهل الإسلام في سائر الأقطار و المدن الكبار يحتفلون في شهر مولده ﷺ بعمل الولائم البديعة المشتملة على الأمور البهية الرفعية و يتصدقون في لياليه بأنواع الصدقات و يظهرون السرور و يزيدون في المبرات و يعتنون بقراءة مولده الكريم و يظهر عليهم من بركاته كلّ فضل عميم». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۲، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف و حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون: ج ۱، ص ۱۳۷، باب تسميته ﷺ محمداً و أحمداً.

مسلمانان نیز اظهار تشکر و سپاسگزاری از خداوند می‌باشد.

سیوطی با استناد به آیه ﴿ **وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ** ﴾[۱] می‌نویسد: وقتی پیامبر اکرم ﷺ که قلبش سرشار از ایمان است، نیاز به تثبیت قلب دارد، ما که هزاران مرتبه پایین‌تر از آن حضرت قرار داریم، خصوصا در دورانی که سال‌ها از زمان پیامبر اکرم ﷺ می‌گذرد و تاریکی‌های جهل ما را فراگرفته است، به طریق اولی نیاز به تثبیت قلب داریم. برگزاری و شرکت در مراسم جشن و شادی در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ و گوش دادن به ماجرای تولد آن حضرت، آشنا شدن با سیره و روش، اخلاق والا، اعمال و رفتار و احوال آن حضرت، باعث پیروی و تبعیت مسلمانان از آن حضرت و سبب نزول برکات و خیرات بر مسلمانان می‌شود. خداوند کسانی را که به خاطر تولد پیامبر اکرم ﷺ شادی و خوشحالی خود را در طول سال خصوصا در ایام ولادت آن حضرت، اظهار می‌کنند، رحمت کند.[۲]

صالحی شامی متوفای ۹۴۲ هجری قمری نیز به نقل از استادش عبارات و استدلالی

---

۱. سوره هود، آیه ۱۲۰.

۲. «قال السيوطي: قد ظهر لي تخريجه على أصل آخر و هو ما أخرجه البيهقي عن أنس أنّ النّبيّ ﷺ عقّ عن نفسه بعد النبوة مع أنّه قد ورد أنّ جدّه عبدالمطلب قد عقّ عنه (في سابع ولادته) و العقيقة لاتعاد مرّة ثانية، فيحمل ذلك على أنّ الذي فعله النّبيّ ﷺ إظهار للشكر على إيجاد الله تعالى إيّاه رحمة للعالمين و تشريع لأمّته، فيستحبّ لنا أيضاً الشكر بمولده ﷺ و قال تعالى مخاطباً رسوله الكريم: ﴿ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ﴾، فإذا كان الرسول الذي مليء قلبه إيماناً محتاجاً إلى تثبيت القلب بما يقصه الله عليه من أخبار مَن تقدّمه من الرسل، فيجد عزاء و سلوة بما يصيبه من قومه، فنحن أرباب الضعف (من الإيمان) أولى بالتثبيت و أحوج منه عليه الصلاة و السلام، لاسيّما في هذا الزمان الذي بَعُد عنّا نور النبوّة، فأصبحنا نتخبط في دياجير مظلمة من الجهل و لا حول و لا قوّة إلّا بالله العلي العظيم، فتعمّهم بركاته و خيراته، لاسيّما إذا كان على طريقة شرعية مرضية، فرحم الله إمرءاً أظهر السرور و الإبتهاج و الفرح بمولده الشريف في كلّ الليالي و الأيّام خصوصاً في مناسبة ذكرى مولده عليه الصلاة و السلام التي تتكرر في كلّ عام و التي يجتمع الناس فيها على حضور مولد سيّد الأنام، فيذكرهم قارىء قصة المولد الشريف بسيرته و أخلاقه و يسرد لهم طرفاً من أعماله و أحواله، فيحصل لهم التأسّي المشار إليه بقوله عزّوجلّ: ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾. عاملی، الانتصار: ج ۵، ص ۳۶۲، الباب السادس، الفصل الخامس، تحريم الوهابيين الاحتفال.

شبیه سیوطی را مبنی بر جواز و مشروعیت برگزاری مراسم جشن و شادی در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند.[۱]

### ۱۱. ابن‌حجر هیثمی شافعی (۹۰۹ ـ ۹۷۴ هـ.ق)

هنگامی که از احمد بن محمد بن علی معروف به ابن حجر هیثمی شافعی نویسنده کتاب «*الصواعق المحرقة*» درباره برگزاری مراسم جشن و سرور در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ می‌پرسند، وی با بدعت خوب دانستن آن می‌نویسد: «و الحاصل أنّ البدعة الحسنة متفق علی ندبها و عمل المولد و اجتماع الناس له کذلك أي بدعة حسنة».[۲]

### ۱۲. شیخ جمال‌الدین بن عبدالرحمن

صالحی شامی به نقل از شیخ جمال‌الدین بن عبدالرحمن بن عبدالملک مشهور به المخلص الکتابی می‌نویسد: روز ولادت پیامبر اکرم ﷺ روز مبارک و بزرگی است؛ زیرا وجود پیامبر اکرم ﷺ سبب نجات کسانی است که از آن حضرت پیروی می‌کنند وکسانی که به خاطر به دنیا آمدن آن حضرت خوشحال باشند، در صورتی که جهنمی باشند، از شدت عذاب جهنم نسبت به آنان کاسته می‌شود. در روز تولد پیامبر اکرم ﷺ همانند روز جمعه آتش جهنم فروکش می‌کند و از شعله‌های آن کاسته می‌شود؛ لذا

---

۱. «و قال شیخنا في فتاویه: عندي أنّ أصل المولد الذي هو اجتماع الناس و قراءة ما تیسّر من القرآن و روایة الأخبار الواردة في مبدأ أمر النّبيّ ﷺ و ما وقع في مولده من الآیات، ثمّ یمد لهم سماط یأکلونه و ینصرفون من غیر زیادة علی ذلك، من البدع الحسنة التي یثاب علیها صاحبها، لما فیه من تعظیم قدر النّبيّ ﷺ و إظهار الفرح و الإستبشار بمولده الشریف. قال: و قد ظهر لي تخریجه علی أصل صحیح غیر الذي ذکره الحافظ و هو ما رواه البیهقي عن أنس أنّ النّبيّ ﷺ عقّ عن نفسه بعد النبوّة مع أنّه ورد أنّ جدّه عبدالمطلب عقّ عنه في سابع ولادته و العقیقة لاتعاد مرة ثانیة، فیحمل ذلك علی أنّ هذه فعله ﷺ إظهاراً للشکر علی إیجاد الله تعالی إیّاه رحمة للعالمین و تشریعاً لأمّته ﷺ، کما کان یصلّي علی نفسه لذلك، فیستحبّ لنا أیضاً إظهار الشکر بمولده ﷺ بالإجتماع و إطعام الطعام و نحو ذلك من وجوه القربات و المسرات». صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سیرة خیر العباد: ج ۱، ص ۳۶۷، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشریف.

۲. حلبی شافعی، السیرة الحلبیة في سیرة الأمین المأمون: ج ۱، ص ۱۳۷، باب تسمیته ﷺ محمداً و أحمداً.

شایسته است مسلمانان در این روز به اظهار شادی و سرور بپردازند و هر آن چه در توان دارند به فقرا و مساکین کمک کنند و اگر به ولیمه‌ای دعوت شدند، دعوت صاحب ولیمه را بپذیرند.[۱]

## رد و نقد مکتوب

پس از انتشار عقاید ابن تیمیّه درباره برگزاری مراسم جشن و سرور در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ و تحریم آن از سوی ابن تیمیّه، علمای اسلام به خصوص عالمانی از اهل سنت به مخالفت با ابن تیمیّه پرداخته و با نوشتن کتاب در همین مسأله، آراء و نظرات او را ردکردند. اسامی برخی از این عالمان وکتاب‌های نوشته شده توسط آنان عبارت است از:

۱. «*الدر المنظم في المولد المعظم*» نوشته عَزفی، حاکم شهر «سبته» (۶۰۲ـ ۶۷۷ هجری قمری).[۲]

۲. «*المورد الصادي في مولد الهادي*» نوشته ابن‌ناصرالدین قیسی دمشقی شافعی (۷۷۷ـ ۸۴۲ هجری قمری).[۳]

---

۱. «قال الشيخ الإمام جمال‌الدين بن عبدالرحمن بن عبدالملك الشهير بالمخلص الكتابی: مولد رسول‌الله ﷺ مبجل، مكرم، قدس يوم ولادته و شرف و عظم و كان وجوده ﷺ مبدأ سبب النجاة لمن اتبعه و تقليل حظ جهنم لمن أعد لها لفرحه بولادته ﷺ و تمت بركاته على من اهتدى به، فشابه هذا اليوم يوم الجمعة من حيث أنّ يوم الجمعة لاتسعر فيه جهنم، هكذا ورد عنه ﷺ، فمن المناسب إظهار السرور و إنفاق الميسور وإجابة من دعاه ربّ الوليمة للحضور». صالحی شامی، سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۴، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف.

۲. ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۵۰، ص ۳۸۷، حوادث و وفیات ۶۷۱ـ ۶۸۰ هجری قمری، شرح حال عزفی، ش ۵۷۵. البته برخی معتقدند این کتاب را پدر عزفی نوشته است و عزفی آن را تکمیل کرده است. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۵، ص ۳۲۳.

۳. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۲، ص ۱۹۰۱ و اسماعیل پاشا بغدادی، هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون: ج ۲، ص ۱۹۳.

۳. « *جامع الآثار في مولد النّبيّ المختار* » نوشته ابن‌ناصرالدین قیسی دمشقی شافعی (۷۷۷ـ ۸۴۲هجری قمری).[1]

۴. « *اللفظ الرائق في مولد خير الخلائق* » نوشته ابن‌ناصرالدین قیسی دمشقی شافعی (۷۷۷ـ ۸۴۲هجری قمری).[2]

۵. « *التعريف بالمولد الشريف* » نوشته ابن‌ناصرالدین قیسی دمشقی شافعی (۷۷۷ـ ۸۴۲هجری قمری).[3]

۶. « *عرف التعريف بمولد الشريف* » نوشته ابن‌الجزری (۷۵۱ـ۸۸۳هجری قمری).[4]

۷. « *حسن المقصد في عمل المولد* » نوشته سیوطی شافعی (۸۴۹ـ ۹۱۱هجری قمری).[5]

۸. « *الحق المرشد إلى عمل المولد* » نوشته سید محمد عارف دمشقی.[6]

۹. « *رسالة في عمل المولد* » نوشته ابراهیم بن عبدالرحمن خیاری شافعی (۱۰۳۷ـ ۱۰۸۳ هجری قمری).[7]

با مشاهده و مطالعه گزارش‌ها و شواهد تاریخی پی می‌بریم‌که مسلمانان در طول قرون چهارم، پنجم، ششم و هفتم هجری قمری، قبل از اظهار نظر ابن‌تیمیّه، در ایام ولادت نبی مکرم اسلام ﷺ مراسم جشن و شادی برگزار می‌کردند و در چنین روزهایی با پوشیدن لباس‌های نو، صدقه دادن، اطعام فقرا و مساکین و مولودی خوانی، عشق، محبت و ارادت قلبی خود را به پیامبر اکرم ﷺ اظهار می‌کردند و به

---

۱. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۲، ص ۱۹۱۰.
۲. همان.
۳. همان.
۴. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۱، ص ۴۲۱ و ج ۲، ص ۱۱۳۲ و اسماعیل پاشا بغدادی، هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون: ج ۲، ص ۱۸۸.
۵. حاجی خلیفه حنفی، کشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۲، ص ۶۶۷ و هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون: ج ۱، ص ۵۳۸.
۶. اسماعیل پاشا بغدادی، إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون: ج ۱، ص ۴۱۰.
۷. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفين: ج ۱، ص ۴۶.

شادی و سرور می‌پرداختند. علمای اسلام نیز نه تنها هیچ اعتراضی به برگزاری و حضور مسلمانان در این گونه مراسم‌ها نکرده‌اند، بلکه خود نیز در مراسمی که از سوی حاکمان مسلمان برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند و با سخنرانی و نقل فضائل نبی مکرم اسلام ﷺ و حوادث تاریخ صدر اسلام به ارشاد و راهنمایی مسلمانان می‌پرداختند و به شناخت، معرفت و ارادت عموم مسلمانان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ می‌افزودند.

در پایان این فصل برای تبرک و تیمن اشعاری راکه دو تن از شعرا در مورد میلاد نبی مکرم اسلام ﷺ سروده‌اند، ذکر می‌کنیم، باشد که خداوند متعال اظهار محبت و ارادت قلبی ما را نسبت به وجود پاک و نورانی پیامبر اکرم ﷺ پذیرفته و به یمن وجود مقدس آن حضرت ما را نیز در روز قیامت از شفاعت نبی مکرم اسلام ﷺ بهره‌مند گرداند.

**لمولد خير العالمين جلال — لقد غشى الأكوان منه جمال**
**فيا مخلصاً في حقّ أحمد هذه — ليال بدا فيهنّ منه هلال**
**فحقّ علينا أن نعظم قدره — فتحسن أحوال لنا و فعال**
**فنطعم محتاجاً و نكسوا عارياً — و نرفد من أضحى لديه عيال**
**فتلك فعال المصطفى و خلاله — و حسبك أفعال له و خلال**
**لقد كان فعل الخير قرّة عينه — فليس له فيما سواه مجال**

شاعر دیگری نیز در این‌باره چنین سروده است:

**يا مولد المختار أنت ربيعنا — بك راحة الأرواح و الأجساد**
**يا مولداً فاق الموالد كلّها — شرفاً و ساد بسيد الأسياد**
**لازال نورك في البرية ساطعاً — يعتاد في ذا الشهر كالأعياد**
**في كلّ عام للقلوب مسرّة — بسماع ما نرويه في الميلاد**
**فلذلك يشتاق المحبّ و يشتهي — شوقاً إليه حضور ذا الميعاد[1]**

---

۱. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد في سيرة خير العباد: ج ۱، ص ۳۶۷ـ۳۶۸، الباب الثالث عشر، في أقوال العلماء في عمل المولد الشريف. بدون ذکر نام شاعر.

# فصل ششم

## وهابیان و برگزاری مراسم سوگواری

یکی دیگر از مسائل و موضوعات اختلافی میان مسلمانان و وهابیان، مسأله «سوگواری و عزاداری» است. در این فصل نیز ابتدا مواضع و ادله ابن تیمیّه و وهابیان را مطرح می‌کنیم و سپس به نقد و بررسی مواضع و ادله آنان خواهیم پرداخت.

### توضیح چند واژه

جهت آشنایی با واژه‌هایی که در این فصل مورد توجه و عنایت است، ابتدا این واژه‌ها را توضیح داده و سپس به نقد دیدگاه وهابیان می‌پردازیم.

**نوح و نیاحة**: به اجتماع زنان برای عزاداری گفته می‌شود[1] و مراد از نیاحه در این فصل غالبا گریه و ناله با صدای بلند می‌باشد.

**ندب**: مخاطب قرار دادن و گفتن صفات خوب میت با عباراتی همچون «وا أبتاه».[2]

---

۱. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۲، ص ۶۲۷.

۲. «الندب: أن تدعوَ النادبة الميتَ بحُسنِ الثناء في قولها: وافلاناه». ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱، ص ۷۵۴ و «أمّا الندب فهو تعداد محاسن الميّت و ما يلقون بفقده بلفظ النداء». ابن‌قدامه، المغني: ج ۲، ص ۵۴۷، كتاب الجنائز.

**لطم الخدود**: باکف دست به صورت زدن و سیلی به صورت زدن.[۱]

**شق الجیوب**: پاره کردن لباس.

**صراخ**: فریاد و کمک خواهی.[۲]

**جزع**: بی تابی کردن.[۳]

**رثاء و مرثیه**: بیان کردن نیکی‌ها و خصلت‌های خوب میت در غالب شعر، همراه با گریه.[۴]

## دیدگاه وهابیان و ادله آنان

وهابیان هر چند با استناد به گریه پیامبر اکرم ﷺ در مرگ فرزندش ابراهیم[۵]، اصل

---

۱. «اللطم: ضربُك الخدّ و صفحةَ الجسد ببسط اليد و في المحكم بالكف مفتوحة». ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۲، ص ۵۴۲.

۲. «الصراخ هو الصياح بإستغاثة و جد و شدة». طریحی، مجمع البحرین: ج ۲، ص ۴۳۷.

۳. «الجزع نقيض الصبر». ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۸، ص ۴۷.

۴. «رثى فلانٌ فلاناً إذا بكاه بعد موته، فإن مَدَحَه بعد موته قيل رثاه، رثوتَ الميّت إذا بكيتَه و عددتَ محاسنه و كذلك إذا نظمتَ فيه شعراً». ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۴، ص ۳۰۹.

۵. «عن أنس بن مالك قال: دخلنا مع رسول‌الله ﷺ على أبي‌سيف القين و كان ظئراً لإبراهيم ؑ، فأخذ رسول‌الله ﷺ إبراهيم، فقبّله و شمّه، ثمّ دخلنا عليه بعد ذلك و إبراهيم يجود بنفسه، فجعلت عينا رسول‌الله ﷺ تَذرفان، فقال له عبدالرحمن بن عوف: و أنت يا رسول‌الله! فقال: يا ابن‌عوف إنّها رحمةٌ، ثمّ أتبعها بأخرى فقال: إنّ العين تَدمَع و القلب يَحزَنُ و لانقول إلّا ما يَرضى ربُّنا و إنّا بفِراقك يا إبراهيمُ لَمحزونون». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۶، باب في الجنائز و «عن عبدالرحمن بن عوف قال: أخذ النّبيّ ﷺ بيدي، فانطلقتُ معه إلى ابراهيم إبنه و هو يجود بنفسه، فأخذه النّبيّ ﷺ في حجره حتّى خرجت نفسه، قال: فوضعه و بكى. قال: فقلت: تبكي يا رسول‌الله و أنت تنهي عن البكاء؟ قال: إنّي لم‌أنه عن البكاء و لكنّي نهيتُ عن صوتين أحمقين فاجرين صوتٌ عند نغمة لهو و لعب و مزامير الشيطان و صوتٌ عند مصيبة لطم وجوه و شقّ جيوب و هذه رحمةٌ و من لايَرحم لايُرحم و لولا أنّه وعدٌ صادقٌ و قولٌ حقٌ و أن يلحق أولادنا (أوّلنا) بأخرانا (بآخرنا) لحزنا عليك حزناً أشدّ من هذا و إنّا بك يا ابراهيم لمحزونون، تبكي العين و يحزن القلب و لانقول ما يسخط الربّ». حاكم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۴، ص ۴۳، ←

گریه کردن بر اموات و اشک ریختن در غم فراق عزیزان را پذیرفته‌اند؛ اما برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری را بدعت می‌دانند و با استناد به روایاتی همچون: «لیس منّا من لَطَمَ الخدود و شَقَّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیّة»، «لیس منّا من ضرب الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیّة»، «أنا بریء ممن برئ منه رسول‌الله ﷺ، إنّ رسول‌الله ﷺ برئ من الصالقة و الحالقة و الشاقّة»، «المیّت یُعذّب في قبره بما نیح علیه»، «مَن نیح علیه یُعذّب بما نیح علیه»[1]، «أربع في أمّتي من أمر الجاهلیّة لایترکونهنّ: الفخر في الأحساب و الطعن في الأنساب و الإستسقاء بالنجوم و النیاحة و إنّ النائحة إذا لم‌تتب قبل موتها تُقام یوم القیامة و علیها سِربال من قَطِران و دِرعٌ من جَرَب» و «إثنتان في الناس و هما بهم کفر»[2]، گریه کردن با صدای بلند، پاره کردن لباس، چنگ زدن به سر و صورت، تراشیدن وکندن موها در مرگ عزیزان را بر تمامی مردان و زنان حرام می‌دانند.

ابن تیمیّه حزن و ناراحتی، به سر و صورت زدن، گریه کردن و مرثیه‌خوانی در ایام شهادت امام حسین علیه‌السلام را نه تنها مستحب و واجب نمی‌داند، بلکه آن را از بدعت‌های

---

← ۲۴۲۳/۶۸۲۵، کتاب معرفة الصحابة، ذکر سراری رسول‌الله ﷺ فأولهنّ ماریة القبطیة أمّ ابراهیم و ترمذی، الجامع الصحیح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۲۸، کتاب الجنائز، باب ۲۵، ما جاء في الرخصة في البکاء علی المیّت، ح ۱۰۰۵ و ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۱۳۸، ذکر ابراهیم ابن رسول‌الله ﷺ و «عن مکحول قال: دخل رسول‌الله ﷺ و هو معتمد علی عبدالرحمن بن عوف و ابراهیم یجود بنفسه، فلمّا مات دمعت عینا رسول‌الله ﷺ، فقال له عبدالرحمن: أي رسول‌الله هذا الذي تنهی الناس عنه! متی یرك المسلمون تبکي یبکوا. قال: فلمّا شُریت عنه عبرته قال: إنّما هذا رحمٌ و إنّ من لایَرحم لایُرحم، إنّما ننهی الناس عن النیاحة و أن یندب الرجل بما لیس فیه، ثمّ قال: لولا أنّه وعدٌ جامعٌ و سبیلٌ مئتاءٌ و أنّ آخرنا لاحقٌ بأوّلنا لوجدنا علیه وجداً غیر هذا و إنّا علیه لمحزونون، تدمع العین و یحزن القلب و لانقول ما یُسخِط الربّ و فضلُ رَضاعه في الجنّة». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۱۳۷، ذکر ابراهیم ابن رسول‌الله ﷺ.

۱. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۵، باب في الجنائز، باب لیس منّا من شقّ الجیوب و باب ما ینهی من الحلق عند المصیبة و ص ۲۲۴.

۲. بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۴۲۰، کتاب الجنائز، باب ما ورد من التغلیظ في النیاحة و الإستماع لها، ح ۷۲۱۱ و ۷۲۱۲. «هما بهم کفر» یعنی این دو عمل از اعمال کفار و از اخلاق جاهلیت است.

شيعيان در مقابله با بدعت‌هاى امويان و شادى كردن آنان در چنين ايامى مى‌داند و مى‌نويسد: «و صار الشيطان[۱] بسبب قتل الحسين عليه السلام يُحدث للناس بدعتين، بدعة الحزن و النوح يوم عاشوراء من اللطم و الصراخ و البكاء و العطش[۲] و إنشاد المراثي... فإنّ هذا ليس واجباً و لا مستحباً باتفاق المسلمين، بل إحداث الجزع و النياحة للمصائب القديمة من أعظم ما حرّمه الله و رسوله».[۳]

وى در جاى ديگر به گمان خود دليل اصلى برگزارى مراسم عزادارى در ايام شهادت امام حسين عليه السلام را مقابله شيعيان با بدعت امويان و شادى كردن آنان در چنين روزى دانسته و با جاهل و گمراه خواندن شيعيان، عزادارى و گريه بر سالار شهيدان و سيد جوانان بهشت را از منكرات معرفى مى‌كند و مى‌نويسد: «و انقسم الناس بسبب هذا يوم عاشوراء الذي قتل فيه الحسين إلى قسمين، فالشيعة اتخذته يوم مأتم و حزن، يفعل فيه من المنكرات ما لايفعله إلّا مَن هو مِن أجهل الناس و أضلّهم».[۴]

و در جايى ديگر مى‌نويسد: «....مثل ما ابتدعه كثيرٌ من المتأخرين يوم عاشوراء، فقومٌ يجعلونه مأتماً يظهرون فيه النياحة و الجزع و تعذيب النفوس و ظلم البهائم... وغير ذلك من المنكرات المنهيّ عنها بكتاب الله و سنة رسوله صلى الله عليه و آله و اتفاق المسلمين».[۵]

ابن تيميّه در جاى ديگرى نيز با بدعت دانستن اعمال امويان در روز عاشورا، اعمال و كردار شيعيان را نيز بدعت دانسته و مى‌نويسد: «فما يُفعل يوم عاشوراء من

---

۱. ابن تيميه به جاى اين كه به دفاع از امام حسين عليه السلام بپردازد و بگويد: شيطان كشتن امام حسين عليه السلام را براى يزيد و يارانش نيكو جلوه داد، به رفتار شيعيان و پيروان اهل بيت عليهم السلام در مصيبت امام حسين عليه السلام اعتراض كرده و معتقد است شيطان عزادارى و گريه كردن بر امام حسين عليه السلام را براى شيعيان نيكو جلوه داده است.

۲. گويى ابن تيميّه در جوامع مسلمانان زندگى نكرده است و مراسم عزادارى شيعيان را از نزديك نديده است. در مراسم عزادارى شيعيان افرادى مشك به دست به عزاداران امام حسين عليه السلام آب مى‌رسانند و به اين عمل افتخار مى‌كنند و آن را داراى پاداش و اجر اخروى مى‌دانند.

۳. ابن تيميّه حنبلى، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۳، ص ۱۷۴ـ۱۷۵.

۴. همان، ج ۴، ص ۴۶۶.

۵. ابن تيميّه حنبلى، مجموعة الفتاوى: ج ۴، ص ۳۱۱، ما وقع من البدع يوم عاشوراء.

اتخاذه عیداً بدعة أصلها من بدع النواصب و ما يُفعل من اتخاذه مأتماً بدعة أشنع منها و هي من البدع المعروفة في الروافض».[۱]

وی در جایی دیگر ابراز محبت به اهل بیت علیهم‌السلام در قالب عزاداری را به شدت رد کرده است و شیعیان را افرادی جاهل، ظالم، کافر، منافق و گمراه خوانده و با استناد به روایات ذکر شده، حزن و اندوه، گریه و عزاداری شیعیان در روز عاشورا را زنده کردن شعار جاهلیت و باعث برانگیخته شدن تعصب‌های قومی و فرقه‌ای و ایجاد فتنه و جنگ میان مسلمانان دانسته و می‌نویسد: «فصارت طائفةٌ جاهلةٌ ظالمةٌ، إمّا ملحدةٌ منافقةٌ و إمّا ضالةٌ غاويةٌ تظهر موالاته و موالاة أهل بيته، تتّخذ يوم عاشوراء يوم مأتم و حزنٍ و نياحةٍ و تظهر فيه شعار الجاهليّة من لطم الخدود و شقّ الجيوب و التعزي بعزاءِ الجاهليّة... فكان ما زيّنه الشيطان لأهل الضلال و الغي من اتّخاذ يوم عاشوراء مأتماً و ما يصنعون فيه من الندب و النياحة و إنشاد قصائد الحزن و رواية الأخبار التي فيها كذب كثير و الصدق فيها ليس فيه إلّا تجديد الحزن و التعصب و إثارة الشحناء و الحرب و إلقاء الفتن بين أهل الإسلام و التوسل بذلك إلى سبّ السابقين الأولين[۲] و كثرة الكذب و الفتن في الدنيا و لم‌يعرف طوائف الإسلام أكثر كذباً و فتناً و معاونة للكفار على أهل الإسلام من هذه الطائفة الضالّة الغاوية، فإنّهم شرٌّ من الخوارج المارقين».[۳]

بن‌باز مفتی وهابیان در پاسخ به استفتایی در همین ارتباط می‌نویسد: «الواجب على المسلمين في هذه الأمور الصبر و الإحتساب و عدم النياحة و عدم شقّ الثوب و لطم الخد و نحو ذلك، لقول رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «ليس منّا من لطم الخدود و شقّ الجيوب و دعا بدعوى الجاهليّة» و لقوله عليه الصلاة و السلام في الحديث الصحيح: «أربع في أمّتي من

---

۱. ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۴، ص ۴۶۹.

۲. ابن تیمیّه افرادی همچون یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و شمر بن ذی‌الجوشن و بانیان جنایت هولناک کربلا را از مسلمانان صدر اسلام می‌داند!

۳. ابن تیمیّه حنبلی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۵، ص ۱۶۵، سئل شيخ‌الإسلام عمّا يفعله الناس في يوم عاشوراء من الكحل.

أمر الجاهليّة لايتركونهنّ: الفخر في الأحساب و الطعن في الأنساب و الإستسقاء بالنجوم و النياحة» و قال: «النائحة إذا لم‌تتب قبل موتها تقام يوم القيامة و عليها سربال من قطران و درع من جرب»، رواه مسلم في الصحيح. و النياحة هي رفع الصوت بالبكاء على الميت و قال ﷺ: «أنا بريء من الصالقة و الحالقة و الشاقّة» و الحالقة هي التي تحلق شعرها عند المصيبة أو تنتفه و الشاقة هي التي تشقّ ثوبها عند المصيبة و الصالقة هي التي ترفع صوتها عند المصيبة و كلّ هذا من الجزع، فلايجوز للمرأة و لا للرجل فعل شيء من ذلك و الواجب على أهلك أيتها السائلة أن يقبلوا هذه الوصيّة و يحذروا من النياحة عليك، لأنّ النياحة تضرّهم و تضرّ الميّت، كما في الحديث الصحيح: «الميّت يعذب في قبره بما نيح عليه». فلايجوز لهم النياحة على الميّت. أمّا البكاء بدمع العين و حزن القلب فلاحرج فيه، إنّما الممنوع رفع الصوت بالصياح، لقول النّبيّ ﷺ لمّا مات إبنه ابراهيم: «إنّ العين تدمع و القلب يحزن و لانقول إلّا ما يرضى ربنا و إنّا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون» و قال عليه الصلاة و السلام: «إنّ الله لايعذب بدمع العين و لا بحزن القلب و لكن يعذب بهذا ـ و أشار إلى لسانه ـ أو يرحم».[1]

بن‌باز در پاسخ به استفتایی دیگر می‌نویسد: «لا حرج عليك في البكاء إذا كان بدمع العين فقط، لا بصوت، لقول النّبيّ ﷺ لمّا مات إبنه ابراهيم: العين تدمع و القلب يحزن و لانقول إلّا ما يرضى الربّ و إنّا لفراقك يا ابراهيم لمحزونون».[2]

بن‌باز برگزاری مراسم عزاداری را از عادت‌های مردمان دوران جاهلیت دانسته و با استناد به سخن پیامبر اکرم ﷺ که در حجةالوداع فرموده بودند: «إنّ أمر الجاهلية كلّه موضوع» می‌نویسد: «و الصواب أن يقال: إنّما تركه الرسول ﷺ فيما يتعلق بالعبادات لايجوز لأحد إحداثه و لا تشريعه للناس، لأنّ العبادات توقيفية لايشرع منها إلّا ما شرعه الله و رسوله، فمن أحدث شيئاً من العبادات فقد شرع في الدين ما لم‌يأذن به الله و يعتبر

---

۱. بن‌باز، مجموع فتاوى و مقالات متنوعة: ج ۱۳، ص ۴۱۳ ـ ۴۱۵، حكم النياحة على الميّت و ج ۹، ص ۳۳۸ ـ ۳۳۹، أسئلة متفرقة و الإجابة عنها، لاتجوز النياحة على الميّت.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۴۴، حكم البكاء بسبب المرض و التحدث عنه مع الآخرين.

بذلك مبتدعاً مخالفاً للشرع المطهر، يجب ردّ بدعته عليه... و هكذا ما كان من أمر الجاهلية لايجوز لأحد إحداثه و لا إقراره، كإقامة المآتم بعد الموت».[۱]

وهابیان برگزاری مراسم سوم، هفتم و چهلم برای اموات و پختن غذا و پذیرایی از حاضران را نیز بدون سابقه و ریشه اسلامی و یکی از بدعت‌های زشت و از عادت‌های مردم دوران جاهلیت دانسته و آن را نیز حرام می‌دانند.

بن‌باز در پاسخ به سؤالی در همین موضوع با استناد به سخن جریر بن عبدالله بجلی[۲] می‌نویسد: «هذا لا أصل له، بل هو بدعة و منكر و من أمر الجاهلية، فلايجوز للمعزين أن يقيموا الولائم للميّت، لا في اليوم الأوّل و لا في الثالث و لا في الرابع و لا في الأربعين أو غير ذلك، هذه كلّها بدعة و عادة جاهليّة، لا وجه لها، بل عليهم أن يحمدوا الله و يصبروا و يشكروه سبحانه و تعالى على ما قدر و يسألوه سبحانه أن يصبرهم و أن يعينهم على تحمّل المصيبة و لكن لايصنعون للناس طعاماً... كان الصحابة يعدون النياحة من المحرمات، لأنّ الرسول زجر عنها».[۳]

وی در جایی دیگر می‌نویسد: «أما الولائم التي تقام للعزاء بعد الموت فلاشك أنّها من أمر الجاهلية و من النياحة التي حذر منها رسول‌الله ﷺ و إنّما السنّة عند الموت أن يصنع طعام لأهل الميت يبعث به إليهم إعانة لهم و جبراً لقلوبهم، فإنّهم ربما اشتغلوا بمصيبتهم و بمن يأتي إليهم عن إصلاح طعام لأنفسهم، لما روى الإمام أحمد و أبوداود والترمذي و ابن‌ماجة بسند صحيح عن عبدالله بن جعفر بن أبي‌طالب قال: لمّا جاء نعي جعفر قال رسول‌الله ﷺ لأهله: إصنعوا لآل جعفر طعاماً، فإنّه قد أتاهم ما يشغلهم. فهذا هو السنّة و أمّا صنع الطعام من أهل الميت للناس سواء كان ذلك من مال الورثة أو من ثلث الميت أو من شخص آخر فهذا لايجوز، لأنّه خلاف السنّة و من عمل الجاهلية كما تقدم

---

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۸، ما هكذا الدعوة إلى الله يا صالح.

۲. احمد بن حنبل به نقل از جریر بن عبدالله بجلی می‌گوید: «كنّا نعدّ الإجتماع إلى أهل الميّت و صنعية الطعام بعد دفنه من النياحة». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. بن‌باز، مجموع فتاوى و مقالات متنوعة: ج ۴، ص ۱۱۹، حكم البذخ و الإسراف في العزاء.

و لأنّ في ذلك زيادة تعب لهم على مصيبتهم و شغلاً إلى شغلهم... و لم‌يثبت عن رسول‌الله ﷺ و لا عن أحد من أصحابه و لا عن السلف الصالح إقامة حفل للميت مطلقاً لا عند وفاته و لا بعد أسبوع و لا بعد أربعين يوماً و لا بعد سنة من وفاته، بل ذلك بدعة يجب تركها و إنكارها و التوبة إلى الله منها لما فيها من الإبتداع في الدين و مشابهة أهل الجاهلية».[1]

تذکر مهم این‌که عموم اهل سنت نیز در این مسأله همفکر و هم‌نوا با وهابیان، اصل گریه بر اموات را پذیرفته‌اند؛ اما نیاحه (گریه با صدای بلند) را جایز نمی‌دانند.

با مطالعه دقیق و تأمل در سخنان ابن‌تیمیّه و بن‌باز ادله وهابیان برای تحریم برگزاری مراسم عزاداری، پذیرایی و اطعام حاضرین و شرکت‌کنندگان در این مراسم را در امور ذیل می‌توان خلاصه کرد:

۱. روایات: «ليس منّا من لطم الخدود و شقّ الجيوب و دعا بدعوى الجاهليّة»، «أربع في أمّتي من أمر الجاهليّة لايتركونهنّ: الفخر في الأحساب و الطعن في الأنساب و الإستسقاء بالنجوم و النياحة»، «النائحة إذا لم‌تتب قبل موتها تقام يوم القيامة و عليها سربال من قطران و درع من جرب»، «أنا بريء من الصالقة و الحالقة و الشاقّة» و «الميّت يعذب في قبره بما نيح عليه».

۲. برگزاری مراسم عزاداری، پذیرایی و اطعام شرکت‌کنندگان از عادات دوران جاهلیت است و پیامبر اکرم ﷺ از مشابهت به مردم دوران جاهلیت نهی کرده‌اند و در حجة‌الوداع فرمودند: «أمر الجاهليّة كلّه موضوع».

۳. حاضر شدن در مراسمی که برای اموات گرفته می‌شود از مصادیق «نیاحة»[2] و گریه کردن با صدای بلند محسوب می‌شود و پیامبر اکرم ﷺ از گریه کردن با صدای بلند نهی کرده است.

---

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۶ ـ ۳۵۷، ما هكذا الدعوة إلى الله يا صالح.

۲. «و أمّا النياحة فمعناها رفع الصوت بالبكاء على الميت و هي محرّمة». بن‌باز، مجموع فتاوى و مقالات متنوعة: ج ۳، ص ۴۵۲، معنى الكفر في الطعن في الأنساب و النياحة على الميّت.

۴. برگزاری مراسم عزاداری به مناسبت سوم، هفتم و چهلم اموات، در سیره پیامبر اکرم ﷺ، صحابه و سلفِ صالح سابقه ندارد. بنا بر این برگزاری این مراسم از امور منکر و بدعت محسوب می‌شود و حرام است.

۵. پختن غذا برای پذیرایی از شرکت‌کنندگان در مراسم عزاداری باعث زحمت و رنج صاحبان عزا می‌شود و بر مشکلات آنان می‌افزاید.

## نقد دیدگاه وهابیان

قبل از نقد و بررسی ادله و دیدگاه وهابیان و عامه در مورد عزاداری، یادآوری و ذکر چند نکته لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

### نکته اول

اگر برای اثبات یا نفیِ عمل و رفتاری، دلیلی از قرآن و روایات و سیره مسلمانان و صحابه نیافتیم، از نظر عقل[1] و شرع[2]، نیافتنِ دلیل، به معنای غیر مشروع بودن آن عمل و رفتار نیست؛ زیرا در این صورت بسیاری از اعمال و رفتار امروزی مسلمانان که در صدر اسلام وجود نداشته است، غیر مشروع و حرام خواهد شد. برگزاری مراسم عزاداری در ایام شهادت امام حسین علیه‌السلام و دیگران نیز می‌تواند یکی از مصادیق همین قواعد باشد. بنا بر این عدم ثبوت عزاداری در زمان شارع، نمی‌تواند دلیل بر حرمت عزاداری باشد.

### نکته دوم

در فصل گذشته با دیدگاه‌ها و نظرات علمای اهل سنت درباره بدعت، آشنا شدیم.

---

۱. اصل و قاعده برائت از حکم یا اصالة النفی به معنای استصحاب عدم حکم و قاعده قبح عقاب بلا بیان.

۲. ﴿ . وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولاً ﴾ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کنیم. سوره اسراء، آیه ۱۵.

علمای اهل سنت مطلق بدعت را حرام نمی‌دانند؛ بلکه بدعت را به دو قسم «بدعت نیکو» و «بدعت بد» تقسیم می‌کنند و تنها بدعت‌های بد را حرام می‌دانند و با همین تقسیم و توجیه، به دفاع از بدعت نماز تراویح توسط خلیفه دوم می‌پردازند. ما نیز با استفاده از همین تقسیم، عزاداری‌ها در شهادت ائمه علیهم‌السلام را از بدعت‌های خوب و پسندیده می‌دانیم و مشروعیت و جواز آن را اثبات می‌کنیم. البته ما معتقدیم عزاداری‌ها و سوگواری‌ها نه تنها بدعت نیست؛ بلکه از مصادیق تعظیم شعائر اسلامی است و جواز و مشروعیت آن را نیز با استفاده از آیات قرآن‌کریم و روایات و سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان اثبات خواهیم کرد.

**نکته سوم**

وهابیان هر چند در فتاوایشان اصل گریه‌کردن بر اموات را پذیرفته‌اند؛ اما همان‌طور که در برخی فتاوا دیده می‌شود حتی صِرف گریه‌کردن بر امام حسین علیه‌السلام را نیز حرام می‌دانند و عملا نیز اجازه چنین‌کاری را به مسلمانان نمی‌دهند.

وهابیان و عامه برای فتوای خود و تحریم عزاداری، به روایات مختلفی استناد کرده‌اند که به نقد و بررسی این روایات می‌پردازیم.

## نقد و بررسی روایت «إنّ الميّت يعذب ببكاء أهله عليه»

این روایت و روایات مشابه، با اشکالاتی مواجه است که به برخی از این اشکالات اشاره می‌کنیم.

**اشکال اول**

این روایت با الفاظ مختلفی همچون: «إنّ الميّت يعذب ببكاء أهله عليه»، «إنّ الميّت لُيعذّب ببعض بكاء أهله عليه»، «إنّ الميّت لُيعذّب ببكاء الحي»، «الميّت يُعذّب

في قبره بما نيح عليه » و « مَن نيح عليه يُعذّب بما نيح عليه »[۱] نقل شده است که نشانگر اضطراب در متن و الفاظ حدیث است.

**اشکال دوم**

علما و بزرگان اهل سنت نیز به خاطر نقل‌های متفاوت و عدم سازگاری این روایت با ادله دیگر، در تفسیر و توضیح آن با مشکل مواجه شده‌اند و هر یک با توجه به فهم خود مطالبی را گفته‌اند که از سوی دیگران مورد انکار واقع شده است.

نووی شافعی پس از ذکر روایات دال بر عذاب میت بواسطه گریه بستگانش، به بخشی از روایات دال بر جواز گریه بر میت اشاره می‌کند و می‌نویسد: علما در تأویل روایات دال بر عذاب شدن میت بواسطه گریه اقوام و نزدیکانش، اختلاف دارند و هر یک تأویل خاصی را ذکر کرده‌اند:

۱. مزنی شافعی و اکثر علمای اهل سنت معتقدند روایات دال بر تعذیب میت بواسطه گریه اقوام و نزدیکان، مربوط به شخصی است که در حال حیات به بستگانش وصیت کرده است که پس از مرگ برایش گریه و زاری کنند و بستگان او نیز به وصیتش عمل کرده و پس از مرگ او به گریه و نیاحه پرداخته‌اند. چنین شخصی هنگامی که اقوام او برایش گریه می‌کنند، عذاب می‌شود؛ زیرا او با وصیتش مسبب اصلی گریه اقوامش می‌باشد. چنین وصیتی در دوران جاهلیت مرسوم بوده است و نمونه‌هایی از آن در تاریخ ثبت شده است؛ اما اگر میت چنین وصیتی نکرده باشد و اقوام و بستگانش بدون وصیت او به گریه و زاری بپردازند، ربطی به میت ندارد.[۲]

---

۱. بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۳، باب في الجنائز، باب قول النّبيّ صلی الله علیه و آله: يُعذّب الميّت ببعض بكاء أهله عليه و ص ۲۲۲، ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲. « فتأوّلها المزني و أصحابنا و جمهور العلماء على من وصى أن يبكى عليه و يناح بعد موته، فنفذت وصيته، فهذا يعذب ببكاء أهله عليه و نوحهم، لأنّه بسببه و منسوب إليه. قالوا: فأمّا من بكى عليه أهلُه و ناحوا من غير

←

نکته قابل ذکر این که این گروه عمومات قرآن را نیز به همین صورت تخصیص زده‌اند.

۲. گروه دیگری از عامه معتقدند بر تمامی مسلمانان واجب است در زمان حیات وصیت کنند و بستگانشان را از گریه و زاری پس از مرگشان نهی کنند. کسانی که در زمان حیات چنین وصیتی نکنند و بستگانشان را از گریه و زاری نهی نکنند، کوتاهی کرده‌اند و در صورت گریه و زاری اقوام و نزدیکان، مقصر محسوب می‌شوند و عذاب خواهند شد.[1]

۳. گروه سوم معتقد است روایات دال بر تعذیب میّت، مربوط به آداب و رسوم دوران جاهلیت است؛ زیرا در دوران جاهلیت وقتی شخصی از دنیا می‌رفت، بستگان او در کنار قبرش اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی او راکه به زعم آنان صفات حسنه و از اوصاف خوب به شمار می‌رفت، می‌شمردند، در حالی که آن اوصاف و ویژگی‌ها از نظر دین اسلام جزء صفات زشت و حرام محسوب می‌شد. مثلا پس از مرگ افراد با گفتن اوصافی همچون «ای بیوه کننده زنان»، «ای به ماتم نشاننده فرزندان»، «ای خراب کننده آبادانی‌ها» و «ای بر هم زننده دوستی‌ها» به توصیف افراد می‌پرداختند و به این ویژگی‌ها افتخار می‌کردند. روایات دال بر تعذیب میت، ناظر به اینگونه موارد است.[2]

۴. محمد بن جریر طبری و قاضی عیاض معتقدند معنای این روایات این است که هنگامی که اقوام و بستگان میت برایش گریه می‌کنند، میت با شنیدن صدای گریه و زاری بستگانش، دلش برای آنان می‌سوزد و روحش از گریه اقوام آزرده می‌شود،

---

← وصيّة منه فلايعذّب ببكائهم و نوحهم، لقوله تعالى: ﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾. قالوا: وكان من عادة العرب الوصيّة بذلك». نووی شافعی، المجموع: ج ۵، ص ۳۰۸، كتاب الجنائز، فرع في الأحاديث الواردة في أنّ الميّت يُعذب بما نيح عليه و بالبكاء عليه و بيان تأويلها و مذاهب العلماء فيها.

۱. «و قالت طائفة: هو محمول على من أوصى بالبكاء و النوح أو لم يوص بتركهما، فمن أوصى بهما أو أهمل الوصيّة بتركهما يُعذّب بهما، لتفريطه بإهماله الوصيّة بتركهما، فأمّا من أوصى بتركهما فلايُعذّب بهما، إذ لا صنع له فيهما و لا تفريط و حاصل هذا القول إيجاب الوصيّة بتركهما، فمن أهملها عُذب بهما». همان، ص ۳۰۹.

۲. «و قالت طائفة: معنى الأحاديث أنّهم كانوا ينوحون على الميّت و يندبونه بتعديد شمائله و محاسنه في زعمهم و تلك الشمائل قبائح في الشرع، فيُعذّب بها، كما كانوا يقولون: يا مرمل النسوان! و مؤتم الولدان! و مخرب العمران! و مفرق الأخدان! و نحو ذلك ممّا يرونه شجاعة و فخراً و هو حرام شرعاً». همان.

نه اینکه خداوند میت را به واسطه گریه اقوامش عذاب کند.[۱]

۵. عایشه معتقد است این احادیث درباره کفار و گناه‌کاران است و معنای حدیث این است که در حالی که اقوام و بستگان میت کافر برایش گریه می‌کنند او بـه خـاطر اعمال و رفتارش در عذاب است.[۲]

۶. خطابی در تأویل و توجیه این روایات گفته است: این روایات ناظر بـه زمـان شروع عذاب میت می‌باشد و هیچ ربطی به عذاب شدن میت بواسطه گـریه اقـوام و بستگانش، ندارد. روایات می‌گوید: شروع عذاب میت زمانی است که بستگان میت برای او گریه می‌کنند و غالبا اوج گریه و زاری بستگان میت زمانی است کـه مـیت را درون قبر می‌گذارند و همزمان با اوج گریه اقوام میت، میت به خاک سـپرده شـده و سؤال و جواب و عذاب شروع می‌شود. میت به خاطر اعمال و رفتار خودش عذاب می‌شود، نه گریه بستگان.[۳]

۷. برخی نیز همچون قاضی ابوبکر بن الباقلانی[۴] متوفای ۴۰۳ هجری قمری بـه

---

۱ و ۲. «و قالت طائفة: معناه أنّه يُعذّب بسماعه بكاء أهله و يرقّ لهم». همان.

۳. شوکانی وهابی، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخـيار: ج ۴، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷، أبـواب الدفن و أحكام القبور، تعذيب الميت إذا نيح عليه. علامه مجلسی نیز معتقد است «باء» در حدیث «إنّ الميّت يُعذَّب ببكاء أهله عليه» به معنای مع است و معنای روایت این است که در حالی که اقوام و نزدیکان میت برای او گریه می‌کنند، میت به خاطر اعمال و رفتار خودش عذاب می‌بیند و گریه بستگانش برای او سودی ندارد. بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۷۹، ص ۱۰۹.

۴. ذهبی سلفی در شرح حال او می‌نویسد: «الإمام، العلامة، أوحد المتكلمين، مقدم الأصوليين، القاضي أبوبكر محمد بن الطيب بن محمد بن جعفر بن قاسم البصري ثمّ البغدادي ابن‌الباقلاني، صاحب التصانيف و كان يضرب المثل بفهمه و ذكائه و كان ثقةً إماماً بارعاً، صنّف في الردّ على الرافضة و المعتزلة و الخوارج و الجهمية والكرامية و انـتصر لطريقة أبي‌الحسن الأشعري، هو الملقب بسيف السنّة و لسان الأمة، المتكلم على لسان أهل الحـديث و إليـه إنـتهت رئاسة المالكية في وقته و كان له بجامع البصرة حلقة عظيمة. مات في ذي‌القعدة سنة ثلاث و أربع مائة و كانت جنازته مشهودة و كان سيفاً على المعتزلة و الرافضة و المشبهة و غالب قواعده على السنّة وقد أمر شيخ الحنابلة أبـوالفـضل التميمي منادياً يقول بين يدي جنازته: هذا ناصر السنّة والدين و الذابّ عن الشريعة، هذا الذي صنّف سبعين ألف ورقة، ثمّ كان يزور قبره كلّ جمعة». سير أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۳، شرح حال ابن‌الباقلانی، ش ۱۱۰.

تبعیت از عایشه و عبدالله بن عباس معتقد است عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر در نقل روایت اشتباه کرده‌اند و بخشی از روایت را نشنیده‌اند.[۱]

۸. نووی شافعی همچون عینی حنفی این روایات (روایات نهی از مطلق گریه کردن) را بر گریه همراه ندب و نیاحه حمل می‌کند و معتقد است گریه‌کردن اگر همراه ندب و نیاحه نباشد، اشکالی ندارد.[۲]

**اشکال سوم**

عایشه معتقد بود عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر در نقل این روایت اشتباه کرده‌اند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده بودند: هنگامی که شخص کافر از دنیا می‌رود و اهلش بر جنازه او گریه می‌کنند، خداوند بر عذاب شخص کافر اضافه می‌کند، نه به خاطر گریه مسلمانان بر جنازه مسلمان.[۳]

روایت «إنّما مرّ رسول‌الله ﷺ على يهوديّة يَبكي عليها أهلُها، فقال: إنّهم ليبكون عليها و إنّها لَتعذّب في قبرها»[۴]، تأییدکننده همین احتمال است.

---

۱. شوکانی وهابی، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار: ج ۴، ص ۱۵۷، أبواب الدفن و أحكام القبور، تعذيب الميت إذا نيح عليه.

۲. عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۷۰، كتاب اللجنائز، باب زيارة القبور، ح ۴۴.

۳. عائشة می‌گوید: «والله ما حدث رسول‌الله ﷺ إنّ الله ليُعذب المؤمن ببكاء أهله عليه و لكن رسول‌الله ﷺ قال: إنّ الله ليزيد الكافر عذاباً ببكاء أهله عليه». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۳، باب في الجنائز، باب قول النّبيّ ﷺ: يُعذّب الميّت ببعض بكاء أهله عليه و حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۷، كتاب الجنائز، ح ۱۴۳/۱۴۰۷ و نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۹، كتاب الجنائز، النياحة على الميت. «و عن عمرة أنّها سمعت عائشة و ذكر لها أنّ عبدالله بن عمر يقول: إنّ الميّت ليُعذّب ببكاء الحي. فقالت عائشة: أما إنّه لم يكذب و لكنّه أخطأ أو نسي، إنّما مرّ رسول‌الله ﷺ على يهوديّة و هي يبكي عليها أهلُها، فقال: إنّهم ليبكون عليها و إنّها لتعذب في قبرها» و «عن القاسم بن محمد قال: لمّا بلغ عائشة قول عمر و ابن‌عمر قالت: إنّكم لتحدّثون عن غير كاذبين و لا مكذوبين و لكنّ السمع يخطىء».

۴. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۴، باب في الجنائز، باب قول النّبيّ ﷺ: يُعذّب الميّت ببعض بكاء أهله عليه.

### اشکال چهارم

مفاد روایت با صریح آیات قرآن‌کریم در تعارض و تضاد است؛ زیرا خداوند در قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿ **وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ** ﴾[1].

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿ **وَ أَن لَّيْسَ لِلْإِنْسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ** ﴾[2].

در آیه دیگری نیز می‌خوانیم: ﴿ **فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ● وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** ﴾[3].

و در آیه دیگری چنین آمده است: ﴿ **لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ** ﴾[4].

شافعی نیز با استناد به همین آیات، نقل عائشه را تأییدکرده و معتقد است نقل عمر بن خطاب و فرزندش صحیح نیست.[5]

عدالت و حکمت خداوند نیز اقتضا می‌کند ثواب و عقاب اعمال هر انسانی به خود او تعلق گیرد نه دیگران.

### اشکال پنجم

این روایت با روایت دیگری که از خلیفه دوم نقل شده است، در تضاد می‌باشد و با آن تعارض دارد. بنا به نقل بخاری عمر بن خطاب درباره زنانی که در مرگ خالد بن ولید گریه می‌کردند، گفت: « دعهنّ يبكين على أبي سليمان ما لم‌يكن نَقع أو لقلقة ».[6]

---

۱. «و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد». سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. «و این که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست». سوره نجم، آیه ۳۹.

۳. «پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند». سوره زلزلة، آیه ۷ و ۸.

۴. «تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود». سوره طه، آیه ۱۵.

۵. شافعی می‌گوید: «و ما روت عائشة عن رسول‌الله ﷺ أشبه أن يكون محفوظاً عنه ﷺ بدلالة الكتاب ثمّ السنة ...». بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۵، ص ۴۴۷، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على أن الميت يعذب بالنياحة، ح ۷۲۷۹.

۶. بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۴، باب في الجنائز، باب ما يكره من النياحة.

عمل خلیفه دوم نیز با این روایت سازگار نیست؛ زیرا هنگامی که خبر وفات نعمان بن مقرن را به عمر بن خطاب دادند، خلیفه خبر وفات نعمان را به مردم اعلام کرد و هنگامی که مردم در مسجد جمع شدند، بالای منبر رفت و دستش را بر سرش گذاشت و گریه کرد.[۱]

و مطابق برخی روایات، عمر بن خطاب کنار قبر ابوبکر ایستاد و قبر خلیفه اول را در آغوش گرفت و برای او گریه کرد. در حالی که مطابق برخی روایات نقل شده توسط عمر بن خطاب، پیامبر اکرم ﷺ از مطلق گریه کردن (حتی گریه بدون ندب و نیاحه) نهی کرده‌اند.

**اشکال ششم**

عبدالله بن عکرمه از نسبت دادن این روایات به عمر بن خطاب تعجب کرده و معتقد بود این نسبت درست نیست؛ زیرا هنگامی که خالد بن ولید در زمان عمر بن خطاب از دنیا رفت، زنان قبیله بنی‌مغیره هفت روز در مرگ خالد گریه کردند و لباس‌های خود را پاره کردند و به سر و صورت خودشان می‌زدند. در این هفت روز با پختن غذا و پخش آن میان عزاداران، از آنان پذیرایی کردند و عمر بن خطاب آنان را از چنین اعمالی نهی نکرد.[۲]

---

۱. «و لمّا جاء نعیه إلی عمر خرج إلی الناس، فنعاه إلیهم علی المنبر و وضع یده علی رأسه و بکی». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۵، ص ۳۱، شرح حال نعمان بن مقرن و «عن أبي‌عثمان قال: أتیتُ عمر بنعي النعمان بن مقرن، فوضع یده علی رأسه و جعل یبکي». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحادیث و الآثار: ج ۳، ص ۲۶۸، کتاب الجنائز، باب (۱۹۷) کان رسول‌الله ﷺ لا یبکي، ح ۲.

۲. «عن عبدالله بن عکرمة قال: عجباً لقول الناس إنّ عمر بن الخطاب نهی عن النوح! لقد بکی علی خالد بن الولید بمکة و المدینة نساء بني‌المغیرة سبعاً یشققن الجیوب و یضربن الوجوه و أطعموا الطعام تلك الأیّام حتّی مضت، ما ینهاهنّ عمر». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۸، ص ۲۰۰، شرح حال خالد بن ولید، ش ۱۹۱۱ و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۵، ص ۷۳۱، ح ۴۲۹۰۸، کتاب الموت، باب النیاحة، به نقل از ابن‌سعد.

**اشکال هفتم**

چرا این روایت تنها از طریق عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است؟ گریه پیامبر اکرم ﷺ و صحابه نیز در مرگ افراد با این روایت در تعارض و تضاد است.

**اشکال هشتم**

شقیق بن سلمه معروف به ابووائل که در شمار صحابه ذکر شده است[1] یکی از کسانی است که نیاحه را جایز می‌دانست و به آن گوش می‌داد و گریه می‌کرد.[2]

عبدالله بن احمد بن قدامه می‌نویسد: ظاهر روایات بر حرام بودن نوح دلالت دارد؛ اما برخی نیاحه را مکروه می‌دانند. از احمد بن حنبل کلامی نقل شده است که احتمال اباحه و جواز نیاحه و ندب در آن وجود دارد.

خلال و شاگردش با استناد به عمل و رفتار واثله بن الاسقع و ابووائل که به نوح و نیاحه گوش می‌دادند و گریه می‌کردند، قائل به جواز نوح و نیاحه شده‌اند.[3]

## نقد و بررسی روایت عائشه

یکی دیگر از مستندات روایی وهابیان و عامه، روایت عایشه است که می‌گوید: «لمّا أتت وفاة جعفر عرفنا في وجه رسول‌الله ﷺ الحزن، فدخل عليه رجل، فقال:

---

۱. شقیق بن سلمه پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده است. وی از یاران حضرت علی علیه‌السلام بوده و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین با معاویه و لشگر شام جنگیده است. ابووائل در سال ۹۹ هجری قمری از دنیا رفته است. ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۳، ص ۴، شرح حال شقیق بن سلمة.

۲. «عن عطاء بن السائب قال: كان أبووائل رجلاً فقيهاً و كان يسمع النوح» و «عن سعيد بن صباح قال أراه عن أبي‌وائل أنّه كان يستمع النوح و يبكي». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۶۴، كتاب الجنائز، باب (۱۹۴) من رخّص في استماع النوح، ح ۱ و ۲.

۳. «فقال بعض أصحابنا: هو مكروه و نقل حرب عن أحمد كلاماً فيه إحتمال إباحة النوح و الندب. إختاره الخلال و صاحبه، لأنّ واثلة بن الأسقع و أباوائل كانا يستمعان النوح و يبكيان... ظاهر الأخبار تدلّ على تحريم النوح». ابن‌قدامه، المغني: ج ۲، ص ۵۴۷ـ۵۴۸، كتاب الجنائز.

يا رسـولالله! إنّ النسـاء يـبكين . قـال : فـارجـع إليـهنّ ، فأسكـتهنّ ، فـإن أبـين فـاحثُ فـي وجوههنّ التراب » .[1]

این روایت و روایات مشابه نیز با اشکالات متعددی مواجه است کـه بـه عـنوان نمونه به دو اشکال اشاره می‌کنیم.

### اشکال اول

این روایت با روایات متعددی که در صـفحات قـبل گـذشت و پـیامبر اکـرم ﷺ مسلمانان را به گریه و عزاداری بر حضرت حمزه و جعفر تشـویق و تـرغیب کـرده بودند و در برخی موارد نیز از برخورد عمر بن خطاب با زنان جلوگیری کرده بودند، در تعارض می‌باشد.

### اشکال دوم

در سند این روایت شخصی به نام محمد بن اسحاق بن یسار قرار دارد که به خاطر برخی اعتقاداتش شلاق خورده و علمای جرح و تعدیل در مورد وثاقت وی اختلاف دارند و از سوی برخی مورد جرح قرار گرفته و تضعیف شده است.

ابن‌نمیر می‌گوید: محمد بـن اسـحاق احـادیث بـاطل را از اشـخاص مـجهول و ناشناخته نقل می‌کند.[2]

احمد بن حنبل می‌گوید: محمد بن اسحاق به حدیث عـلاقه داشت. کـتاب‌های دیگران را می‌گرفت و مطالب آن‌ها را در کتاب‌های خودش می‌نوشت.[3]

---

۱. ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۶۵، كتاب الجنائز، باب ۱۹۵ في التعذيب في البكاء على الميت، ح ۶.

۲. «يحدث عن المجهولين أحاديث باطلة». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۹، ص ۳۷، شـرح حال محمد بن اسحاق، ش ۵۱.

۳. «كان رجلاً يشتهي الحديث، فيأخذ كتب الناس، فيضعها في كتبه». همان، ص ۳۸.

احمد بن حنبل وی را با عباراتی همچون «کان یدلس»، «کان لایبالي عن من یحکي» و «لیس بحجة» تضعیف کرده است.[۱]

از یحیی بن معین نیز درباره محمد بن اسحاق عباراتی همچون «لیس بحجة»، «لیس بذاك»، «لیس بالقوي»، «ضعیف» و «سقیم لیس بالقوي» نقل شده است.[۲]

نسائی نیز با عبارت «لیس بالقوي» وی را تضعیف کرده است.[۳]

مالك نیز محمد بن اسحاق را با عبارت «دجال من الدجاجلة» تضعیف کرده است.[۴]

ابن یونس می‌گوید: محمد بن اسحاق از اهل مصر احادیثی را نقل می‌کند که غیر از او هیچ‌کس این احادیث را نقل نکرده است.[۵]

دارقطنی یکی دیگر از علمای جرح و تعدیل نیز با اشاره به اختلاف علما درباره وثاقت محمد بن اسحاق، می‌گوید: «لیس بحجة».[۶]

محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری نیز مستقلا به روایات محمد بن اسحاق اعتماد نکرده‌اند؛ بلکه به عنوان مؤید از روایات محمد بن اسحاق استفاده کرده‌اند.[۷]

## قرآن کریم و عزاداری

۱. خداوند متعال در قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿ **لَایُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِالسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ** ﴾[۸]، خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها (ی دیگران) را اظهار

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۳۶.

۵. «قدم الإسکندریة سنة ۱۹۹ و روی عن جماعة من أهل مصر أحادیث لم‌یروها غیره فیما علمت». همان، ص ۳۹.

۶. همان، ص ۴۰.

۷. همان، ص ۳۹.

۸. سوره نساء، آیه ۱۴۸.

کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد.

در بخش اول آیه کریمه، بدگویی و افشای عیوب دیگران با صدای بلند و آشکارا مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است؛ اما در بخش دوم آیه مبارکه، خداوند به تمامی کسانی که در حق آنان ظلم شده است، نه تنها اجازه فریاد و افشاگری علیه ستمگران را داده است، بلکه به مقتضای استثنا، این عمل را مورد ستایش نیز قرار داده است.

بخش عمده و اعظم مراسم عزاداری شیعیان در مصائب امام حسین و اهل بیت علیهم‌السلام نیز به بازخوانی و بازگویی ظلم‌ها و جنایات دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص دارد و اگر بپذیریم که ﴿ **ٱلْجَهْرَ بِالسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ** ﴾ بر این عمل صدق می‌کند و خداوند آن را دوست ندارد؛ اما به مقتضای استثنای مذکور در آیه نه تنها هیچ مشکلی ندارد، بلکه مورد ستایش و تأیید خداوند نیز می‌باشد.

۲. عزاداری و اظهار غم و اندوه در ایام شهادت امام حسین و ائمه علیهم‌السلام از نشانه‌های مهم دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام و همدردی و همدلی در سوگ آنان و عمل به آیه مبارکه ﴿ **قُل لَّآأَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ** ﴾[۱] نیز می‌باشد.

۳. مطابق آیه ﴿ **وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ** ﴾[۲]، تعظیم شعائر، نشانه‌ها و علامت‌های دین الهی از نشانه‌های تقوای دل‌ها شمرده شده است. هر چیزی که انسان را به یاد خدا انداخته و به سوی تقوا و توحید خالص رهنمون شود، از شعائر الهی محسوب می‌شود و اهل بیت علیهم‌السلام نیز از مصادیق کامل شعائر الهی به شمار می‌روند. بنا بر این هر فعل و عملی که یاد خدا و زمینه تقوا و رشد معنوی و روحی را فراهم آورد، در صورتی که در چهارچوب قوانین و دستورات اسلام قرار داشته باشد، جزو شعائر الهی به شمار آمده و انجام آن مانعی ندارد. عزاداری برای بندگان خاص خداوند که برای اعتلای کلمه توحید و گسترش دین اسلام جان خود را

---

۱. بگو من هیچگونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم). سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۲.

قربانی ساخته‌اند از بارزترین نشانه‌ها و شعائر است؛ چراکه هدف اصلی برگزارکنندگان و شرکت کنندگان این مراسم‌ها فراگیری مسایل دین، یادآوری شهامت‌ها و ایثارگری‌های شهدای بزرگ اسلام، دشمنی با دشمنان خدا و دوستی با دوستان خدا می‌باشد.

۴. علاوه بر آیات ذکر شده، خداوند متعال در آیات: ﴿ **وَ قَالَ يَـٰأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ** ﴾ و ﴿ **قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَـٰلِكِينَ** ﴾[1]، به ماجرای حزن و اندوه، گریه و اشک فراوان حضرت یعقوب در فراق فرزندش حضرت یوسف تا حدی که به نابینایی حضرت یعقوب منجر شد، اشاره می‌کند. مطابق برخی روایات، حضرت یعقوب در حالی که فرزندش زنده بود، هفتاد یا هشتاد سال در فراق حضرت یوسف گریه کرد. گریه طولانی حضرت یعقوب و مثبت و خوب تلقی شدن این خصلت در آیات و روایات، یکی دیگر از مؤیدات جواز و رجحان برگزاری مراسم عزاداری در ایام شهادت امام حسین و اهل بیت ﷺ و سایر بزرگان دین می‌باشد؛ زیرا اگر دوری حضرت یوسف برای حضرت یعقوب سخت است و برای آن باید هشتاد سال گریست، کشته شدن سرور جوانان بهشت و فرزند رسول‌الله ﷺ و اسارت اهل بیت آن حضرت نیز بر مسلمانان و دوستداران آنان سخت است و هزاران سال به خاطر این مصیبت خواهند گریست.

### عزاداری حضرت یوسف ﷺ در مرگ حضرت یعقوب ﷺ

گریه و عزاداری حضرت یوسف ﷺ در مرگ پدرش حضرت یعقوب ﷺ، یکی دیگر از مؤیدات جواز و رجحان برگزاری مراسم عزاداری در مرگ بزرگان دین می‌باشد.

آلوسی ناراحتی و گریه حضرت یوسف ﷺ و مردم مصر در مرگ حضرت یعقوب ﷺ را به نقل از *تورات* این گونه می‌نویسد: «و بعد أن فرغ من وصيته ﷺ توفي، فانكبّ يوسف ﷺ عليه يقبّله و يبكي و أقام له حزناً عظيماً و حزن عليه أهل مصر كثيراً».[2]

---

۱. سوره یوسف، آیات ۸۴ و ۸۵.

۲. آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۱۳، ص ۸۱، ذیل آیه ۱۰۱ سوره یوسف.

با توجه به آیات ذکر شده، به راحتی می‌توان استنباط کرد که برپایی مجالس عزاداری و سوگواری در ایام شهادت امام حسین و ائمه علیهم‌السلام نه تنها با قرآن مخالفت و ناسازگاری ندارد، بلکه از مصادیق بارز و کامل تعظیم شعائر الهی و اظهار مودت و محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و مبارزه با ظلم و ستم می‌باشد.

## عزاداری و روایات

همه مسلمانان معتقدند که سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که شامل گفتار، کردار و تقریر آن حضرت می‌باشد، دومین منبع تشریع و شناخت احکام و دستورات دین اسلام پس از قرآن می‌باشد. سیره و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در تمام ابعاد برای مسلمانان الگو و سرمشق و راهگشاست. درباره جواز و رجحان یا تحریم عزاداری نیز که یکی از مسایل مهم فکری و مورد ابتلای مسلمانان است، روش و رفتار آن حضرت می‌تواند بهترین راهنما باشد.

بر اساس متون تاریخی و روایات، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، صحابه و تابعین بر شهیدان و مردگان گریسته و به دیگران نیز فرصت و امکان برپایی مجالس سوگواری و عزاداری در فراق عزیزانشان را داده‌اند و حتی مسلمانان را بر این عمل تشویق کرده‌اند. تاریخ نمونه‌ها و شواهد مختلفی از گریه‌ها، مرثیه‌خوانی‌ها و عزاداری‌های مسلمانان در مصیبت از دست دادن ائمه علیهم‌السلام، بزرگان، علما و محدثان را ثبت و ضبط کرده است.

### أ) سیره عملی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

رفتار و برخورد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با برگزاری مراسم عزاداری، حزن و اندوه آن حضرت از وقوع برخی حوادث، ابراز تألم از تلخی و ناگواری حوادث آینده، گریه آن حضرت در مرگ عده‌ای و سفارش به برگزاری مجالس عزا نه تنها مشروعیت عزاداری، بلکه استحباب و رجحان آن را نیز ثابت می‌کند. برای آشنایی بیشتر با سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برخی از این موارد را ذکر می‌کنیم.

### ۱. عزاداری و مرثیه‌خوانی در سوگ شهدای احد و حضرت حمزه علیه‌السلام

جابر بن عبدالله می‌گوید: هنگامی که خبر کشته شدن حضرت حمزه را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دادند، آن حضرت گریه کرد؛ اما زمانی که با بدن مثله شده حضرت حمزه مواجه شد، با صدای بلند ناله و گریه کرد.[1]

بنا به نقل طبری و ابن‌اثیر جزری شافعی پس از اتمام جنگ احد و کشته شدن حضرت حمزه علیه‌السلام و حدود ۷۰ نفر از بهترین صحابه و یاران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، هنگامی که آن حضرت به مدینه برگشتند و در حال عبور از کوچه‌های مدینه منوره و خانه‌های انصار صدای ناله و گریه زنان انصار بر شهدای احد را شنیدند، چشمان مبارک آن حضرت پر از اشک شد و فرمودند: ولی حمزه گریه‌کننده ندارد.[2]

جابر بن عبدالله در نقل دیگری می‌گوید: هنگامی که خبر مثله شدن حضرت حمزه را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دادند، آن حضرت با صدای بلند گریه کرد؛ اما هنگامی که بدن مثله شده عموی خود را دید، بیهوش شد.[3]

عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به اندازه‌ای که برای حمزه گریه کرد،

---

۱. «لمّا رأی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حمزة قتیلاً بکی، فلمّا رأی ما مثل به شهق». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۲، ص ۴۸، شرح حال حضرت حمزه علیه‌السلام.

۲. «و مرّ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بدار من دور الأنصار من بني عبدالأشهل و ظَفَر، فسمع البکاء و النوائح علی قتلاهم، فذَرَفَتْ عینا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، فبکی ثمّ قال: لکن حمزة لا بواکي له فلمّا رجع سعد بن معاذ و أسید بن حضیر إلی دار بني عبدالأشهل أمر نساءَهم أن یتحزَّمن ثمّ یذهبن فیبکین علی عمّ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۲، ص ۷۴، حوادث سوم هجری قمری، غزوة أحد و ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاریخ: ج ۱، ص ۵۵۸، حوادث سوم هجری قمری، ذکر غزوة أحد و «لمّا عاد النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إلی المدینة سمع النوح علی قتلی الأنصار، قال: لکن حمزة لا بواکي له. فسمع الأنصار، فأمروا نساءهم أن یندبن حمزة قبل قتلاهم، ففعلن ذلك. قال الواقدي: فلم‌یزلن یبدأن بالندب لحمزة حتّی الآن». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۲، ص ۴۸، شرح حال حضرت حمزه علیه‌السلام.

۳. «لمّا سمع النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ما فُعل بحمزة شهق، فلمّا رأی ما فُعل به صعق». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۲، ص ۴۸، شرح حال حضرت حمزه علیه‌السلام.

برای هیچ کس گریه نکرد. هنگامی که جنازه حمزه را برای اقامه نماز آماده کردند، کنار بدن مطهر حمزه ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و پس از مدتی بیهوش شد.[۱]

طبرانی و ابن‌سعد به نقل از عبدالله بن عباس می‌نویسند: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از جنگ احد برگشت، زنان انصار بر شهدای خود گریه کردند. وقتی خبر گریه زنان انصار به رسول گرامی اسلام ﷺ رسید، آن حضرت به مظلومیت عمویش حضرت حمزه اشاره کردند و فرمودند: اما (عمویم) حمزه گریه‌کننده ندارد. انصار پس از آگاهی از ناراحتی پیامبر اکرم ﷺ به زنانشان دستور دادند ابتدا برای حضرت حمزه گریه و عزاداری کنند و سپس برای شهدای خودشان. این رسم تا به امروز در میان انصار باقی است و در عزاداری‌ها و گریه بر امواتشان ابتدا برای حضرت حمزه عزاداری می‌کنند و سپس برای اموات خودشان گریه می‌کنند.[۲]

پس از جنگ اُحد و شهادت حضرت حمزه و تعدادی از یاران و صحابه رسول گرامی اسلام ﷺ، مرثیه‌های فراوانی توسط اصحاب پیامبر ﷺ و در حضور آن حضرت برای شهدای اسلام خصوصا حضرت حمزه سروده شد که تعدادی از این مراثی را ذکر می‌کنیم.

---

۱. «ما رأينا رسول‌الله ﷺ باكياً أشدّ من بكائه على حمزة ؓ، وضعه في القبلة، ثمّ وقف على جنازته و انتحب حتّى نشق أي شهق، حتّى بلغ به الغشي يقول: يا عمّ رسول‌الله! و أسدالله و أسد رسول‌الله! يا حمزة! يا فاعل الخيرات! يا حمزة! يا كاشف الكربات! يا حمزة! يا ذابّ يا مانع عن وجه رسول‌الله!». حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المامون: ج ۲، ص ۵۳۴، غزوة أحد.

۲. «عن ابن‌عباس قال: لمّا رجع رسول‌الله ﷺ من أحد بكت نساء الأنصار على شهدائهم، فبلغ ذلك النّبيّ ﷺ فقال: لكنّ حمزة لابواكي له، فرجعت الأنصار، فقالت لنسائهنّ: لاتبكين أحداً حتّى تندبن حمزة، قال: فذاك فيهم إلى اليوم لاتبكين إلّا بدأن بحمزة». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۱۱، ص ۳۱۰، ح ۱۲۰۹۶ و «و بكت الأنصار على قتلاهم، فسمع ذلك رسول‌الله ﷺ فقال: لكن حمزة لا بواكي له، فجاء نساء الأنصار إلى باب رسول‌الله ﷺ، فبكين على حمزة، فدعا لهنّ رسول‌الله ﷺ و أمرهنّ بالانصراف، فهنّ إلى اليوم إذا مات الميّت من الأنصار بدأ النساء فبكين على حمزة، ثمّ بكين على ميّتهنّ». ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۲، ص ۴۴، من قُتل من المسلمين يوم أحد و ج ۳، ص ۱۱، شرح حال حمزة بن عبدالمطلب و طبرانی، المعجم الكبير: ج ۱۱، ص ۳۱۰، ح ۱۲۰۹۶.

۱. حسان بن ثابت یکی از شعرای معروف و مشهور صدر اسلام به مناسبت شهادت حضرت حمزه چنین سرود:

أظلمت الأرض لفقدانه و اسود نور القمر الناصل
صلّی علیه الله في جنّة عالية مكرمة الداخل
كنّا نری حمزة حرزاً لنا في كلّ أمرنا بنا نازل[1]

۲. صفیه خواهر حضرت حمزه در شهادت برادرش می‌گوید:

فوالله لاأَنساك ما هبّت الصبا بكاءً و حزناً مَحضَري و مَسيري
على أسد الله الذي كان مِدرَها يَذُود عن الإسلام كلَّ كَفورٍ[2]

۳. کعب بن مالك در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، به دلداری صفیه خواهر حضرت حمزه پرداخته و چنین سرود:

صفية قومي و لاتعجزي و أبكي الناس على حمزة
و لاتسأمي أن تطيلي البكاء على أسد الله في الهزة[3]

۴. عبدالله بن رواحه نیز در حالی که بر حضرت حمزه گریه می‌کرد، چنین سروده است:

بكت عيني و حقّ لها بكاءها و ما يغني البكاء و لا العويل[4]

۵. از ضرار بن خطاب نیز چنین نقل شده است:

قتلى كرامٌ بنو النجّار وسطهم و مصعب مِن قَنانا حوله قِصَد

۱. ابن‌هشام، السيرة النبوية: ج ۳، ص ۱۶۴.
۲. همان، ص ۱۷۶.
۳. همان، ص ۱۶۶.
۴. ابن‌هشام، السيرة النبوية: ج ۳، ص ۱۷۱ و ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱، ص ۴۲۷، شرح حال حمزة بن عبدالمطلب، ش ۵۵۹ و ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۲، ص ۴۸، شرح حال حضرت حمزه ﷺ.

و حمزة القَرْم مَصروعٌ تُطیف به ثَکلَی و قد حُزّ منه الأنف و الکَبِدُ
تَبکي علیهم نساءٌ لا بـعول لهـا مِن کـلّ سـالِبةٍ أَثـوابُـها قِـدَد[1]

آیا سیره پیامبر اکرم ﷺ و صحابه در شهادت حضرت حمزه و تـقریر پـیامبر ﷺ برای برگزاری مراسم عزاداری کفایت نمی‌کند؟

**۲. گریه پیامبر اکرم ﷺ در مرگ سعد بن ربیع**

جابر بن عبدالله می‌گوید: سعد بن ربیع در جنگ احد کشته شد. پیامبر اکـرم ﷺ پس از جنگ احد به مدینه برگشتند و سپس به حمراء الاسد رفتند. همسر سعد بـن ربیع که زنی بردبار و دوراندیش بود و در اسواف[2] سکونت داشت، غذایی از نـان و گوشت آماده کرد و پیامبر اکرم ﷺ را دعوت کرد. ما از صبح همراه پـیامبر اکـرم ﷺ بودیم. درکنار آن حضرت نشسته بودیم و از وقایع روز احد وکشته شدن اصحاب و مسلمانان صحبت می‌کردیم. صحبت از سعد بن ربیع به میان آمد. پـیامبر اکـرم ﷺ فرمودند: با من بیایید. ماکه حدود بیست نفر بودیم، پیامبر ﷺ را همراهی کردیم. به اسواف رسیدیم. پیامبر ﷺ وارد شدند. ما نیز به دنبال آن حضرت وارد شدیم. همسر سعد بن ربیع آن مکان را آب‌پاشی و جارو کرده بود و روی زمـین را بـا شـاخه‌های درخت خرما پوشانده بود و برای نشستن آماده‌کرده بود. البته هیچ فـرش و بـالشی وجـود نداشت. ما نیز به همراه پیامبر ﷺ نشستیم. رسول گرامی اسلام ﷺ از سعد بن ربـیع برایمان صحبت‌کردند و برای او از خداوند طلب رحمت نمودند و فرمودند: در روز احد دیدم‌که نیزه‌های زیادی به سمت سعد بن ربیع پرتاب شد و او را به شهادت رسانید.

هنگامی‌که زنان حاضر در جلسه، سـخنان پـیامبر ﷺ را شـنیدند، گـریه کـردند. چشمان رسول گرامی اسلام ﷺ نیز پر از اشک شد. رسول گرامی اسـلام ﷺ زنـان را

---

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة: ج ۳، ص ۱۷۳.
۲. ناحیه‌ای از بقیع.

از گریه کردن منع نکردند.[۱]

گریه نبی مکرم اسلام ﷺ در شهادت و مرگ افرادی همچون سید و سرور جوانان بهشت حضرت امام حسین علیه السلام[۲]، مادرشان حضرت آمنه[۳]، جدشان حضرت

۱. «قال جابر بن عبدالله: لمّا قُتل سعد بن ربيع بأحد رجع رسول‌الله ﷺ إلى المدينة، ثمّ مضى إلى حمراء الأسد... و كانت إمرأة سعد إمرأة حازمة، صنعت طعاماً، ثمّ دعت رسول‌الله ﷺ، خبزاً و لحماً و هي يومئذ بالأسواف (موضع بناحية البقيع)، فانصرفنا إلى النّبيّ ﷺ من الصبح، فبينا نحن عنده جلوس و نحن نذكر وقعة أحد و من قُتل من المسلمين و نذكر سعد بن ربيع إلى أن قال رسول‌الله ﷺ: قوموا بنا. فقمنا معه و نحن عشرون رجلاً حتّى انتهينا إلى الأسواف، فدخل رسول‌الله ﷺ و دخلنا معه، فنجدها قد رشّت ما بين صَورَين و طرحت خَصَفَة. قال جابر: والله ما ثمّ وسادة و لا بساط، فجلسنا و رسول‌الله ﷺ يحدثنا عن سعد بن ربيع، يترحّم عليه و يقول: لقد رأيت الأسنّة شُرعت إليه يومئذٍ حتّى قُتل. فلمّا سمع ذلك النسوة بكين، فدمعت عينا رسول‌الله ﷺ و ما نهاهنّ عن شيء من البكاء». واقدی، المغازي: ج ۱، ص ۳۲۹ـ ۳۳۰، ما نزل من القرآن بأحد.

۲. «عن أمّ‌سلمة قالت: كان الحسن و الحسين علیهما السلام يلعبان بين يدي النّبيّ ﷺ في بيتي، فنزل جبرئيل علیه السلام فقال: يا محمد! إنّ أمّتك تقتل إبنك هذا من بعدك، فأومأ بيده إلى الحسين. فبكى رسول‌الله ﷺ و ضمّه إلى صدره، ثمّ قال رسول‌الله ﷺ: وديعةٌ عندكِ هذه التربة، فشمّها رسول‌الله ﷺ و قال: وَيحَ (ريح) كُربٍ و بَلاءٍ. قالت: و قال رسول‌الله ﷺ: يا أمّ‌سلمة! إذا تَحوَّلتْ هذه التربةُ دماً فاعلمي أنّ إبني قد قُتل. قال: فجعلتْها أمّ‌سلمة في قارورة، ثمّ جعلتْ تنظر إليها كلّ يوم و تقول: إنّ يوماً تحوّلين دماً ليومٌ عظيمٌ». طبرانی، المعجم الكبير: ج ۳، ص ۱۰۸، ح ۲۸۱۷، ۲۸۱۹ و ۲۸۲۰؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۴، ص ۴۸۴، شرح حال حسين بن علی علیهما السلام، ش ۱۳۰۵ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۲، ص ۳۰۰، شرح حال حسين بن علی علیهما السلام، ش ۶۱۵ و «عن أمّ‌الفضل بنت الحارث أنّها دخلت على رسول‌الله ﷺ فقالت: يا رسول‌الله! إنّي رأيتُ حلماً منكراً الليلة. قال: ما هو؟ قالت: إنّه شديد. قال: ما هو؟ قالت: رأيت كأنّ قطعة من جسدك قُطعت ووضعت في حجري. فقال رسول‌الله ﷺ: رأيتَ خيراً، تلد فاطمة إن شاءالله غلاماً، فيكون في حجرك. فولدت فاطمة الحسين، فكان في حجري كما قال رسول‌الله ﷺ، فدخلتُ يوماً إلى رسول‌الله ﷺ، فوضعتُه في حجره، ثمّ حانت منّي التفاته، فإذا عينا رسول‌الله ﷺ تهريقان من الدموع. قالت: فقلت: يا نبيّ‌الله! بأبي أنت و أمّي! ما لك؟ قال: أتاني جبرئيل عليه الصلاة و السلام فأخبرني أنّ أمّتي ستقتل إبنتي هذا. فقلت: هذا!؟ فقال: نعم وأتاني بتربة من تربته حمراء». حاكم نيشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۴۸۱۸/۴۱۶، كتاب معرفة الصحابة، أول فضائل أبي‌عبدالله الحسين بن علي الشهيد.

۳. «عن أبي‌هريرة قال: زار النّبيّ ﷺ قبر أمّه فبكى و بكى (أبكى) من حوله». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۴۴۱، مسند ابوهريره و بيهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۵، ص ۴۳۹، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء

←

عبدالمطلب[۱]، عموی بزرگوارش حضرت ابوطالب[۲]، فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی علیه السلام[۳]، جعفر بن ابی‌طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه[۴]، عثمان بن

← علی المیت، باب سیاق أخبار تدلّ علی جواز البکاء بعد الموت، ح ۷۲۵۸ و «عن سلیمان بن بریدة عن أبیه أنّ النّبیّ صلی الله علیه و آله زار قبر أمّه في ألف مقنع، فلم یر باکیاً أکثر من یومئذ (فما رؤي أکثر باکیاً من ذلك الیوم)». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۹/۱۲۵، کتاب الجنائز و ج ۲، ص ۶۶۱، ح ۴۱۹۲/۲۰۲، کتاب تواریخ المتقدمین من الأنبیاء و المرسلین، ذکر أخبار سیّد المرسلین.

۱. «قالت أمّ أیمن: رأیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یومئذ یبکي خلف سریر عبدالمطلب». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۱۱۹، ذکر ضمّ عبدالمطلب رسول‌الله صلی الله علیه و آله إلیه بعد وفاة أمّه و ذکر وفاة عبدالمطلب و وصیة أبي‌طالب برسول‌الله صلی الله علیه و آله و بلاذری، أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۹۲، وفاة عبدالمطلب و حلبی شافعی، السیرة الحلبیة في سیرة الأمین المامون: ج ۱، ص ۱۸۴، باب وفاة عبدالمطلب و کفالة عمّه أبي‌طالب له صلی الله علیه و آله و «قالت أمّ أیمن: أنا رأیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یمشي تحت سریره (عبدالمطلب) و هو یبکي». سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص من الأمّة بذکر خصائص الأئمّة: ج ۱، ص ۱۳۶، الباب الأوّل، فصل في ذکر والده أبي‌طالب.

۲. «عن علي علیه السلام قال: أخبرتُ رسول‌الله صلی الله علیه و آله بموت أبي‌طالب، فبکی، ثمّ قال: إذهب فاغسِله و کَفّنه و وارِه، غفر الله له و رحمه». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۱۲۳، ذکر أبي‌طالب و ضمّه رسول‌الله صلی الله علیه و آله إلیه و حلبی شافعی، السیرة الحلبیة في سیرة الأمین المامون: ج ۲، ص ۴۷، باب ذکر وفاة عمّه أبي‌طالب و سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور: ج ۳، ص ۲۸۳، تفسیر سوره توبه به نقل از ابن‌عساکر دمشقی شافعی و ابن‌سعد و «حدّثني الواقدي قال: قال عليّ: لمّا تُوفي أبوطالب أخبرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فبکی بکاء شدیداً، ثمّ قال: إذهب فغَسّلهُ و کَفّنهُ و وارِه، غفر الله له و رحمه». سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص من الأمّة بذکر خصائص الأئمّة: ج ۱، ص ۱۴۵، الباب الأوّل، فصل في ذکر والده أبي‌طالب.

۳. «و یوم ماتت صلّی النّبيّ صلی الله علیه و آله علیها و تمرّغ في قبرها و بکی و قال: جزاك الله من أمّ خیراً، فقد کنتِ خیر أمّ». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۴۵، ص ۴۴۶، شرح حال حضرت علی علیه السلام، ش ۵۰۲۹ و«لمّا ماتت فاطمة بنت أسد بن هاشم کَفّنها رسول‌الله صلی الله علیه و آله في قمیصه و صلّی علیها و کبّر علیها سبعین تکبیرة ونزل في قبرها، فجعل یومي في نواحي القبر کأنّه یوسعه و یسوي علیها و خرج من قبرها و عیناه تذرفان وحثا في قبرها ...». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۱۷، ح ۴۵۷۴/۱۷۲، کتاب معرفة الصحابة و من مناقب أمیرالمؤمنین علي بن أبي‌طالب علیه السلام.

۴. «عن أسماء بنت عمیس قالت: ... فدخل علَيّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فقال: یا أسماء! أین بنو جعفر؟ فجئتُ بهم إلیه، فضَمّهم و شَمّهم، ثمّ ذرفت عیناه، فبکی ...». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۲۸۲، شرح حال اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی‌طالب. انس بن مالك نیز می‌گوید: «قال النّبيّ صلی الله علیه و آله: أخذ الرایة زید فأصیب، ثمّ ←

مظعون[۱]، یکی از نوادگان[۲] و یکی از دخترانشان[۳]، از دیگر نمونه‌ها و شواهد جواز

← أخذها جعفر فأصيب، ثمّ أخذها عبدالله بن رواحة فأصيب و إنّ عيني رسول‌الله ﷺ لتـذرفان». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۱، ص ۲۱۷، باب في الجنائز، باب الرجل ينعى إلى أهل الميّت بنفسه و «عن أنس بن مالك قال: نَعَى رسول‌الله ﷺ جعفراً و زيد بن حارثة و عبدالله بن رواحة، نعاهم قبل أن يجيء خبرهم، نعاهم و عيناه تذرفان». بيهقی شافعی، السنن الكبری: ج ۵، ص ۴۳۹، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على جواز البكاء بعد الموت، ح ۷۲۵۷.

۱. «عن ابن‌عباس أنّ النّبيّ ﷺ دخل على عثمان بن مظعون حين مات، فانكبّ عليه، فرفع رأسه، فكأنّهم رأوا أثر البكاء في عينه، ثمّ حنى عليه الثانية، ثمّ رفع رأسه، فرأوه يبكي، ثمّ حنى عليه الثالثة، ثمّ رفع رأسه و له شهيق، فعرفوا أنّه يبكي، فبكى القوم». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۱۶۶، شرح حال عثمان بن مظعون، ش ۱۷۹۸ و ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۳، ص ۳۸۷، شرح حال عثمان بن مظعون و «عن عائشة أنّ النّبيّ ﷺ قَبَّل عثمان بن مظعون و هو ميّت و هو يبكي أو قال: و عيناه تذرفان (تهرقان)». ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۱۵، كتاب الجنائز، باب ۱۴، ما جاء في تقبيل الميت، ح ۹۸۹؛ حاكم نيشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۱۴، كتاب الجنائز، ح ۷۰/۱۳۳۷ و ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۳، ص ۳۸۶، شرح حال عثمان بن مظعون و «عن عائشة أنّه ﷺ قَبَّل عثمان بن مظعون و هو ميّت، قالت: و رأيت دموع رسول‌الله ﷺ على خدَّي عثمان بن مظعون». حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المامون: ج ۲، ص ۲۹۰، غزوة أحد؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبری: ج ۳، ص ۳۹۶، شرح حال عثمان بن مظعون و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۱۵۹، شرح حال عثمان بن مظعون، ش ۹ و «عن عائشة قالت: رأيتُ رسول‌الله ﷺ قَبّل عثمان بن مظعون عند موته حتّى سالت دموعُه على وجهه». ابن‌عساكر دمشقی شافعی، تاريخ دمشق الكبير: ج ۵۳، ص ۲۲۲، شرح حال لبيد بن حميد، ش ۵۹۶۳.

۲. «أرسلت إبنة النّبيّ ﷺ إليه إنّ إبناً لي قُبض، فأتنا. فأرسل يُقرئ السلام و يقول: إنّ لِلّه ما أخذ و له ما أعطى وكلٌّ عنده بأجلٍ مُسمىً فَلتَصبِر و لتَحتَسِب. فأرسلتْ إليه تُقسِم عليه لَيأتينَّها. فقام و معه سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و أُبي بن كعب و زيد بن ثابت و رجالٌ، فرُفع إلى رسول‌الله ﷺ الصبيّ و نفسُه تتقَعقَعُ. قال: حسبتُه أنّه قال: كأنّها شنٌّ، ففاضت عيناه. فقال سعد: يا رسول‌الله! ما هذا؟ فقال: هذه رحمةٌ جعلها الله في قلوب عباده وإنّما يَرحمُ الله من عباده الرُحماء». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۳، باب في الجنائز، باب قول النّبيّ ﷺ: يُعذّب الميّت ببعض بكاء أهله عليه.

۳. «عن أنس بن مالك قال: شهدنا بنتاً لرسول‌الله ﷺ، قال: و رسول‌الله ﷺ جالسٌ على القبر. قال: فرأيتُ عينيه تدمعان...». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۳، باب في الجنائز، باب قول النّبيّ ﷺ: يُعذّب الميّت ببعض بكاء أهله عليه و بيهقی شافعی، السنن الكبری: ج ۵، ص ۴۳۹، كتاب الجنائز، ←

گریه بر اموات و عزاداری و اثبات‌کننده سیره پیامبر اکرم ﷺ در این مسأله می‌باشد.

روایات و نصوص دیگری همچون: «خرج النّبيّ ﷺ على جنازة و معه عمر بن الخطاب، فسمع نساء يبكين، فزبرهنّ عمر، فقال رسول‌الله ﷺ: يا عمر! دعهنّ، فإنّ العين دامعة و النفس مصابة و العهد قريب»[1]، «حتى ماتت رقية (زينب) إبنة رسول‌الله ﷺ فقال: الحقي بسلفنا الخير عثمان بن مظعون. قال: و بكت النساء، فجعل عمر يضربهنّ بسوطه، فقال النّبيّ ﷺ لعمر: دعهنّ يبكين و إيّاكنّ و نعيق الشيطان ثمّ قال رسول‌الله ﷺ: مهما يكون من القلب والعين فمن الله والرحمة ومهما كان من اليد واللسان فمن الشيطان و قعد رسول‌الله ﷺ على شفير القبر و فاطمة إلى جنبه تبكي، فجعل النّبيّ ﷺ يمسح عين فاطمة بثوبه رحمةً لها»[2]، «بكت النساء على رقيّة، فجعل عمر ينهاهنّ، فقال رسول‌الله ﷺ: مه يا عمر. ثمّ قال: إيّاكن و نعيق الشيطان، فإنّه مهما يكن من العين و القلب فمن الرحمة و ما يكون من اللسان و اليد فمن الشيطان. قال: و جعلت فاطمة تبكي على شفير قبر رقيّة، فجعل رسول‌الله ﷺ يمسح الدموع على وجهها باليد أو قال: بالثوب»[3]، «مات ميّت من آل رسول‌الله ﷺ، فاجتمع النساء يبكين عليه، فقام عمر ينهاهنّ ويطرُدهنّ، فقال رسول‌الله ﷺ: دعهنّ يا عمر! فإنّ العين دامعة و القلب مصاب و العهد

---

← جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على جواز البكاء بعد الموت، ذيل ح ۷۲۵۷ و «عن ابن‌عباس قال: لمّا حُضرت بنتٌ لرسول‌الله ﷺ صغيرة، فأخذها رسول‌الله ﷺ، فضَمّها إلى صدره، ثمّ وضع يده عليها، فقُبضت و هي بين يدي رسول‌الله ﷺ، فبكت أمّ‌أيمن، فقال لها رسول‌الله ﷺ: يا أمّ‌أيمن! أتبكين ورسول‌الله عندك؟ فقالت: ما لي لاأبكي و رسول‌الله ﷺ يبكي». نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۲، كتاب الجنائز، في البكاء على الميت.

۱. حاكم نيشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۷، كتاب الجنائز، ح ۱۴۲/۱۴۰۶.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۱، ص ۳۳۵، مسند عبدالله بن عباس؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۳، ص ۳۹۸ـ ۳۹۹، شرح حال عثمان بن مظعون؛ ابن‌عبدالبر قرطبی مالكی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۱۶۷، شرح حال عثمان بن مظعون، ش ۱۷۹۸ و حاكم نيشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۳، ص ۲۱۰، كتاب معرفة الصحابة، ح ۴۶۷/۴۸۶۹.

۳. بيهقی شافعی، السنن الكبری: ج ۵، ص ۴۴۰، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على جواز البكاء بعد الموت، ح ۷۲۶۱.

قریب »[۱]، « كان النّبيّ ﷺ في جنازة، فرأى عمر إمرأة، فصاح بها، فقال النّبيّ ﷺ : دعها يا عمر! فإنّ العين دامعة و النفس مصابة و العهد حديث »[۲]، « توفي بعض كنائن مروان، فشهدها الناس و شهدها أبوهريرة و معها نساء يبكين، فأمرهنّ مروان ( بالسكوت )، فقال أبوهريرة: دعهنّ فإنّه مرّ على رسول‌الله ﷺ جنازة معها بواك، فنهرهنّ عمر، فقال له رسول‌الله ﷺ : دعهنّ فإنّ النفس مصابة و العين دامعة و العهد حديث »[۳]، « لمّا مات أبوبكر بكي عليه، فقال عمر: إنّ رسول‌الله ﷺ قال: إنّ الميت يُعذّب ببكاء الحي و أبوا إلّا أن يبكوا، فقال عمر لهشام بن الوليد: قم فأخرج النساء. فقالت عائشة: إنّي أخرجك. فقال عمر: أدخل فقد أذنت لك. فدخل. فقالت عائشة: أمخرجي أنت، أي بني ؟ فقال: أما لكِ فقد أذنت، قال: فجعل يخرجهنّ عليه إمرأة إمرأة و هو يضربهنّ بالدرة، حتّى أخرج أمّ‌فروة فرق بينهنّ »[۴] و « لمّا مات خالد بن الوليد اجتمع في بيت ميمونة نساء يبكين، فجاء عمر و معه ابن‌عباس و معه الدرة، فقال: يا أباعبدالله! ادخل على أمّ‌المؤمنين، فأمُرها، فلتحتجب و أخرِجهنّ علَيّ. قال: فجعل يخرجهنّ عليه و هو يضربهنّ بالدرة، فسقط خمار إمرأة منهنّ، فقالوا: يا أمير المومنين! خمارها. فقال: دعوها و لاحرمة لها »[۵]،که در متون روایی اهل سنت نقل شده است، نه تنها نشانگر سیره پیامبر اکرم ﷺ و اثبات کننده جواز و رجحان گریه و عزاداری است، بلکه گویای این مطلب نیز می‌باشدکه تحریم گریه بر اموات و جلوگیری از برگزاری مراسم عزاداری از بدعت‌های حسنه! عمر بن خطاب می‌باشد. امویان و وهابیان نیز با تبعیت از بدعت خلیفه دوم، به مخالفت با سنت پیامبر اکرم ﷺ پرداخته و آن راکنار گذاشته‌اند.

سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که آیا عمل و رفتار کسی که ادعای

---

۱. نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۹، كتاب الجنائز، باب الرخصة في البكاء على الميت.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۴۴۴، مسند ابوهریره.

۳. همان، ص ۳۳۳.

۴. عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۵۶، كتاب الجنائز، باب الصبر و البكاء و النياحة، ح ۶۶۸۰.

۵. همان، ص ۵۵۷، ح ۶۶۸۱.

عصمت ندارد و علما نیز او را معصوم نمی‌دانند، حجت است؟

غزالی اقوال و آراء اهل سنت را در این مسأله بیان می‌کند و می‌نویسد: حجت دانستن قول صحابی یکی دیگر از اصول موهومه است. گروهی معتقدندکه قول و رفتار صحابی مطلقا حجت است. گروهی بر این باورندکه قول و عمل صحابی اگر مخالف قیاس باشد، حجت است. برخی با استناد به حدیث اقتداء می‌گویند: در میان صحابه تنها قول و عمل ابوبکر و عمر حجت است. عده‌ای نیز قول و عمل همه خلفای راشدین را به شرط موافقت با هم، حجت می‌دانند اما همه این آراء و نظرات باطل است؛ زیراکسی که معصوم نیست و احتمال اشتباه در گفتار و رفتار او داده می‌شود، گفتار و رفتارش حجت نخواهد بود.[۱]

### ب) سیره صحابه و تابعین

با مراجعه به تاریخ و مطالعه دوران پیامبر اکرم ﷺ و قرون اولیه اسلام با نمونه‌های فراوانی از گریه بر اموات، عزاداری و مرثیه‌خوانی صحابه و تابعین مواجه می‌شویم که نشانگر روش و سیره صحابه و مسلمانان در این مسأله می‌باشد.

برخی با استناد به همین نمونه‌ها و موارد، روایات نهی از گریه و ندب و نیاحه را توجیه‌کرده و می‌نویسند: « فمازال كثير من الصحابة و غيرهم من العلماء يفعلونه و قد قالت فاطمة بنت النّبيّ ﷺ:

**ما ذا على من شمّ تربة أحمد — أن لا يشمّ مد الزمان غواليا**

---

۱. «الأصل الثاني من الأصول الموهومة قولُ الصحابي و قد ذهب قوم إلى أنّ مذهب الصحابي حجّة مطلقاً و قومٌ إلى أنّه الحجّة إن خالف القياس و قومٌ إلى أنّ الحجّة في قول أبي‌بكر و عمر خاصّة، لقوله ﷺ: «اقتدوا باللذين بعدي» و قومٌ إلى أنّ الحجّة في قول الخلفاء الراشدين إذا اتفقوا و الكلّ باطلٌ عندنا، فإنّ من يجوز عليه الغلط و السهو و لم تثبت عصمته عنه، فلا حجّة في قوله، فكيف يحتجّ بقولهم مع جواز الخطأ؟». غزالی، المستصفی في علم الأصول: ص ۱۶۸، خاتمة لهذا القطب ببيان أنّ ثمّ ما يظنّ أنّه من أصول الأدلة و ليس منها، الأصل الثاني، قول الصحابي.

**صبّت علَيّ مصائب لو أنّها صبّت على الأيّام عدن لياليا»**[1]

کسی که عطر خاک قبر پیامبر ﷺ را ببوید چه باک که عطر دیگری را در طول زمان استشمام ننماید. مصیبت‌هایی که بر من وارد شد، اگر بر روزها وارد می‌شد، مانند شب می‌گردید.

نسائی و بیهقی شافعی به نقل از انس بن مالك می‌نویسند: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رفت، فاطمه زهرا ؛ در مرگ پدرش گریه کرد و آن حضرت را مخاطب قرار داد و عرض کرد: «یا أبتاه مِن ربّه ما أدناه، یا أبتاه إلی جبرئیل أنعاه (ننعاه)، یا أبتاه جنّة الفردوس مأواه، (یا أبتاه أجاب ربّاً دعاه)».[2]

**۱. عزاداری صحابه و مردم مدینه برای پیامبر اکرم ﷺ**

**أ)** ام‌سلمه یکی از همسران پیامبر می‌گوید: زمانی که پیامبر اکرم ﷺ در میان ما بود، از دیدن آن حضرت آرامش می‌یافتیم اما شبی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، هیچ‌کس نخوابیده بود و همگی جمع شده بودیم و در غم از دست دادن پیامبر ﷺ گریه می‌کردیم... ما و همه کسانی که در مسجد جمع شده بودند، با صدای بلند گریه کردیم. مدینه یکصدا فریاد و ناله و گریه شده بود. نزدیک صبح بلال اذان صبح را شروع کرد. وقتی به نام مبارک پیامبر اکرم ﷺ رسید، با صدای بلند گریه کرد و از شدت گریه و غم و اندوه بی‌هوش شد. باگریه و ناله بلال، حزن و اندوه حاضران چند برابر شد. همگان به سمت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ هجوم بردند؛ اما قبل از رسیدن به حجره، درهای ورودی را بستند. رحلت پیامبر اکرم ﷺ برای ما مصیبت بزرگی بود. پس از رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ هر مصیبتی بر ما وارد می‌شد با یاد

---

۱. شربینی، مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج: ج ۱، ص ۳۵۶، کتاب الجنائز، فصل في دفن الميّت و ما يتعلق به.

۲. نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۲، کتاب الجنائز، في البكاء على الميّت و بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۵، ص ۴۴۱، کتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على جواز البكاء بعد الموت، ح ۷۲۶۳.

مصیبت جانسوز آن حضرت آسان می‌گردید.[۱]

**ب)** ابوذؤیب شاعر می‌گوید: خبر بیماری پیامبر اکرم ﷺ به ما رسید. از این خبر ناراحت شدم. شب بسیار طولانی بود و قصد صبح شدن نداشت. نزدیکی‌های صبح خوابم برد. هاتفی صدا زد:

**خَطبٌ أَجَلُّ أَناخَ بالإسلام — بين النَخيل و مَعقد الآطام**
**قُبض النّبيّ ﷺ محمدٌ فعُيوننا — تَذري الدموعَ عليه بالتَّسجام**

ناگهان از خواب بیدار شدم. سوار مرکب شدم و با عجله به سمت مدینه حرکت کردم... هنگامی که وارد مدینه شدم، تمامی ساکنین مدینه یکصدا به عزاداری و گریه مشغول بودند. گویی مردم برای انجام فریضه حج احرام بسته و یکصدا تلبیه می‌گفتند. پرسیدم: چه خبر است؟

گفتند: پیامبر از دنیا رفته است.[۲]

**ج)** سعید بن مسیب می‌گوید: زمانی که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه منوره از دنیا رفتند، اهالی مکه مکرمه در رحلت آن حضرت با صدای بلند به گریه و عزاداری پرداختند. صدای گریه مردم فضای شهر را پر کرده بود.[۳]

---

۱. «عن أم‌سلمة قالت: بينا نحن مجتمعون نبكي لم‌ننم و رسول‌الله ﷺ في بيوتنا و نحن نتسلّى برؤيته على السرير، إذ سمعنا صوت الكرازين في السحر. قالت أمّسلمة: فصحنا و صاح أهل المسجد، فارتجّت المدينة صيحة واحدة و أذن بلال بالفجر، فلمّا ذكر النّبيّ ﷺ بكى و انتحب، فزادنا حزناً و عالج الناس الدخول إلى قبره، فغلق دونهم، فيا لها من مصيبة! ما أصبنا بعدها بمصيبة إلّا هانت إذا ذكرنا مصيبتنا به ﷺ». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۵، ص ۲۳۷، حوادث ۱۱ هجری قمری، متی وقع دفنه ﷺ.

۲. «بلغنا أنّ رسول‌الله ﷺ مريض، فاستشعرت حزناً... حتّى إذا كان قريب السحر أغفيت، فهتف بي هاتف يقول... و قدمت المدينة و لها ضجيج بالبكاء كضجيج الحاج إذا أهلوا بالإحرام، فقلت: مه؟ فقالوا: قبض رسول‌الله ﷺ». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۵، ص ۱۸۸ ـ ۱۸۹، شرح حال أبوذؤيب؛ حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المامون: ج ۱، ص ۹۰، باب ذکر مولده ﷺ و ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۴، ص ۲۱۴، شرح حال ابوذؤیب، ش ۲۹۷۲.

۳. «لمّا قبض النّبيّ ﷺ ارتجت مكة». ابن‌سعد، الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۱۸۴، ذکر بيعة أبي‌بكر؛ ابن‌عبدالبر ←

### ۲. عزاداری و سینه‌زنی عایشه

عایشه می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رفت، سر آن حضرت را روی بالشی قرار دادم و همراه با زنان دیگر به سینه و صورت خود می‌زدم.[۱]

### ۳. مرثیه‌سرایی قیس بن سفیان

غنیم بن قیس می‌گوید: هنگامی که پدرم از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مطلع شد، در غم از دست دادن رسول گرامی اسلام ﷺ این ابیات را سرود:

ألا ليَ الويلُ علىٰ محمدٍ — قد كنتُ في حياته

بمَقعدٍ( بمرصد ) — أنامُ لَيلِي آمناً إلى الغد

و لستُ بعد موته بمخلد[۲]

آگاه باشید! وای بر من، پیامبر ﷺ از دنیا رفت. در حیات آن حضرت راحت بودم و شبها را با آرامش صبح می‌کردم.

### ۴. گریه فاطمه زهرا علیها السلام بر جعفر بن ابی‌طالب

هنگامی که خبر شهادت جعفر بن ابی‌طالب را به پیامبر اکرم ﷺ دادند، آن حضرت

---

← قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۱۰۰، شرح حال ابوبکر (عبدالله بن ابی‌قحافه)، ش ۱۶۵۱ و ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۳، ص ۲۲۲، شرح حال ابوبکر (عبدالله بن عثمان).

۱. «عن عائشة أنّ رسول‌الله ﷺ قُبض و هو في حجري، ثمّ وضعتُ رأسه على وسادة و قمتُ أَلتَدِمُ مع النساء و أضربُ وجهي». احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۲۷۴، مسند عایشه؛ محمد بن جریر طبری، تاريخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۲، ص ۲۳۲، حوادث ۱۱ هجری قمری، ذكر الأحداث التي كانت فيها؛ ابن‌هشام، السيرة النبوية: ج ۴، ص ۳۰۵، تمريض رسول‌الله ﷺ في بيت عائشة و ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۲، ص ۹، حوادث ۱۱ هجری قمری، ذكر مرض رسول‌الله ﷺ.

۲. بخاری، التاريخ الكبير: ج ۷، ص ۱۴۳، شرح حال قیس ابوغنیم، ش ۶۴۱؛ ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ۷، ص ۱۲۴، شرح حال غنیم بن قیس کعبی و ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۴، ص ۱۷۲، شرح حال غنیم بن قیس.

برای تسلیت و دلداری خانواده جعفر بن ابی‌طالب به خانه ایشان آمد و شهادت جعفر را به همسرش اسماء بنت عمیس اطلاع داد و به او تسلیت گفت. ناگهان فاطمه زهرا ﷺ در حالی که گریه می‌کرد و جعفر بن ابی‌طالب را صدا می‌زد و می‌گفت: «واعمّاه!» وارد شد. رسول گرامی اسلام ﷺ با دیدن این صحنه نه تنها فاطمه زهرا ﷺ را از گریه‌کردن منع نکردند، بلکه فرمودند: «علی مثل جعفر فلتبك البواكي».[1]

**۵. عزاداری اهالی مدینه (صحابه و تابعین) در شهادت حضرت علی ﷺ**

زید بن حسین می‌گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ به شهادت رسید، کلثوم بن عمرو اهالی مدینه منوره را از شهادت آن حضرت مطلع ساخت. وقتی خبر شهادت حضرت علی ﷺ در مدینه منتشر شد، اهالی مدینه اعم از زن و مرد همچون زمان رحلت پیامبر اکرم ﷺ به گریه و عزاداری پرداختند.[2]

گریه فاطمه زهرا ﷺ در کنار قبر عمویش حضرت حمزه[3]، گریه صفیه خواهر حضرت حمزه در شهادت برادرش[4]، گریه ابوبکر بر پیامبر

---

۱. «لمّا أتى النّبيّ ﷺ نعي جعفر أتى إمرأته أسماء بنت عميس، فعزّاها في زوجها جعفر و دخلت فاطمة و هي تبكي و تقول: واعمّاه! فقال رسول‌الله ﷺ: على مثل جعفر فلتَبكِ البواكي». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱، ص ۳۱۳، شرح حال جعفر بن ابی‌طالب، ش ۳۳۱؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۱، ص ۲۸۹، شرح حال جعفر بن ابی‌طالب و بلاذری، أنساب الأشراف: ج ۲، ص ۲۹۸، إسلام جعفر بن أبي‌طالب.

۲. «لمّا قتل أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب ﷺ أتى بنعيه إلى المدينة كُلثوم بن عمرو، فكانت تلك الساعة التي أُتيَ فيها بنعيه أشبه بالساعة التي قبض فيها رسول‌الله ﷺ من باكٍ و باكيةٍ و صارخٍ و صارخةٍ». ابن‌عبدربه اندلسی، العِقد الفريد: ج ۳، ص ۱۹۵، فرش كتاب الزمردة في المواعظ و الزهد.

۳. «أنّ فاطمة بنت النّبيّ ﷺ تزور قبر عمّها حمزة كلّ جمعة فتصلّي و تبكي عنده». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۳۳، كتاب الجنائز، حدیث ۱۳۲/۱۳۹۶ و عبدالرزاق صنعانی، المصنف: ج ۳، ص ۵۷۰، كتاب الجنائز، باب في زيارة القبور، ح ۶۷۱۳.

۴. «لمّا أصيب حمزة و جاءت صفيّة بنت عبدالمطلب تطلبه، فحالت بينها و بينه الأنصار، فقال: دعوها، فجلست

←

اکرم ﷺ[1]، گریه عمر بن خطاب در مرگ نعمان بن مقرن[2]، گریه زنان در مرگ زینب دختر رسول گرامی اسلام ﷺ[3]، گریه و نیاحه در مرگ قرظه بن کعب[4]، گریه جابر بن عبدالله بر پدرش در حضور پیامبر اکرم[5]، گریه و عزاداری زنان انصار در شهادت شوهرانشان[6]، گریه عبدالله بن مسعود در مرگ عمر بن

---

← عنده، فجعلت إذا بكت بكى رسول‌الله ﷺ و إذا نشجت نشج و كانت فاطمة تبكي و رسول‌الله ﷺ كلّما بكت يبكي و قال: لن أصاب بمثلك أبداً». ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی، شرح نهج البلاغه: ج ۱۵، ص ۱۷، القول في مقتل حمزة بن عبدالمطلب، به نقل از واقدی و «لمّا منعها علي و الزبير قالت: لاأرجع حتّى أرى رسول‌الله ﷺ، فلمّا رأته قالت: يا رسول‌الله! أين إبن أمّي حمزة؟ قال ﷺ: هو في الناس. قالت: لاأرجع حتّى أنظر إليه. فجعل الزبير يحبسها. فقال ﷺ: دعها، فلمّا رأته بكت و صارت كلّما بكت بكى ﷺ». حلبی شافعی، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون: ج ۲، ص ۵۳۵، غزوة أحد.

۱. «أنّ أبابكر أقبل ... فكشف عن وجهه، ثمّ أكبّ عليه، فقبّله، فبكى ...». نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۱، كتاب الجنائز، تقبيل الميت.

۲. «و لمّا جاء نعيه إلى عمر خرج إلى الناس، فنعاه إليهم على المنبر و وضع يده على رأسه و بكى». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج ۵، ص ۳۱، شرح حال نعمان بن مقرن. و «عن أبي‌عثمان قال: أتيت عمر بنعي النعمان بن مقرن، فوضع يده على رأسه و جعل يبكى». ابن‌ابی‌شیبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج ۳، ص ۲۶۸، كتاب الجنائز، باب ۱۹۷ كان رسول‌الله ﷺ لا يبكي، ح ۲.

۳. «فلمّا ماتت زينب بنت النّبيّ ﷺ قال رسول‌الله ﷺ: الحقي بسلفنا الخير عثمان بن مظعون، فبكى النساء، فجعل عمر يسكتهنّ، فقال رسول‌الله ﷺ: مهلاً يا عمر! ثمّ قال: إيّاكنّ و نعيق الشيطان، فما كان من العين فمن الله تعالى و من الرحمة و ما كان من اليد و اللسان فمن الشيطان». ابن‌عبدالبر قرطبی مالکی، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۱۶۷، شرح حال عثمان بن مظعون، ش ۱۷۹۸.

۴. «مات رجلٌ من الأنصار يقال له قرظة بن كعب، فنيح عليه». ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۲۵، كتاب الجنائز، باب ۲۳، ما جاء في كراهية النوح، ح ۱۰۰۰ و بيهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۵، ص ۴۴۳، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب سياق أخبار تدلّ على أن الميت يعذب بالنياحة، ح ۷۲۷۰ و ۷۲۷۱.

۵. «عن جابر أنّ أباه قُتل يوم أُحد، قال: فجعلتُ أَكشفُ عن وجهه و أَبكي و الناس ينهوني و رسول‌الله ﷺ لا ينهاني». نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۳، كتاب الجنائز، في البكاء على الميت.

۶. «و مرّ رسول‌الله ﷺ بدار من دور الأنصار من بني عبدالأشهل و ظَفَر، فسمع البكاء و النوائح على قتلاهم، فذَرَفَتْ عينا رسول‌الله ﷺ، فبكى ثمّ قال: لكن حمزة لا بواكي له». محمد بن جرير طبری، تاريخ الأمم و ←

خطاب[1]، مرثیه‌سرایی و گریه کعب بن مالك بر حضرت حمزه و شهدای احد، مرثیه‌سرایی و گریه حسان بن ثابت در شهادت حضرت حمزه و سایر شهدای احد، مرثیه‌سرایی و گریه عبدالله بن رواحة در غم شهدای احد[2]، گریه عبدالله بن عمر در مرگ عایشه و تمسخر معاویه[3] از دیگر نمونه‌ها و شواهد جواز گریه بر اموات و عزاداری و نشان دهنده سیره صحابه و تابعین در این مسأله است.

### ج) سیره مسلمانان

با مراجعه به تاریخ و مطالعه آن به سیره مسلمانان در این مسأله نیز پی برده و خواهیم دید که مسلمانان در طول زمان‌های گذشته از صدر اسلام تاکنون به عزاداری پرداخته‌اند. جهت روشن شدن سیره مسلمانان نمونه‌ها و مواردی از گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت و مرگ افراد را ذکر می‌کنیم.

#### ۱. گریه و عزاداری در مرگ خالد بن ولید و اطعام و پذیرایی از عزاداران

هنگامی که خالد بن ولید در زمان عمر بن خطاب از دنیا رفت، زنان قبیله بنی‌مغیره

---

← الملوك معروف به تاریخ طبری: ج ۲، ص ۷۴، حوادث سوم هجری قمری، غزوة أحد و ابن‌اثیر جزری شافعی، الكامل في التاريخ: ج ۱، ص ۵۵۸، حوادث سوم هجری قمری، ذکر غزوة أحد و «لمّا عاد النّبيّ ﷺ إلى المدينة سمع النوح على قتلى الأنصار، قال: لكن حمزة لا بواكي له.». ابن‌اثیر جزری شافعی، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۲، ص ۴۸، شرح حال حضرت حمزه ؑ و «عن ابن‌عمر أنّ رسول‌الله ﷺ لمّا رجع من أحد فجعلت نساء الأنصار يبكين على من قتل من أزواجهنّ». احمد بن حنبل، المسند: ج ۲، ص ۴۰، مسند عبدالله بن عمر.

۱. «عن جابر أنّ أباه قُتل يوم أُحد، قال: فجعلتُ أَكشفُ عن وجهه و أَبكي و الناس ينهوني و رسول‌الله ﷺ لا ينهاني». نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۱۳، كتاب الجنائز، في البكاء على الميت.

۲. ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۴، ص ۵۸، ۵۹، ۶۰ و ۶۱، حوادث ۳ هجری قمری، فيما تقاول به المؤمنون و الكفار في وقعة أحد من الأشعار.

۳. «لمّا ماتت (عائشة) بكى عليها ابن‌عمر، فبلغ ذلك معاوية، فقال له: أتبكي على إمرأة؟». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۳، ص ۱۶، شرح حال عایشه، ش ۳۱۸.

در مکه و مدینه هفت روز در مرگ خالد گریه کردند و لباس‌های خود را پاره کردند و به سر و صورتشان می‌زدند. در این هفت روز با پختن غذا و پخش آن میان عزاداران، از آنان پذیرایی کردند.[۱]

**۲. گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت امام حسین علیه‌السلام**

شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش در حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری قمری در صحرای کربلا و اسارت اهل بیت آن حضرت برای جامعه اسلامی و مسلمانان آنچنان ناگوار و غیر قابل باور بود که از همان روزهای اول موجب تأسف، گریه و عزاداری مسلمانان شد.

محمد بن احمد خوارزمی معروف به ابوریحان بیرونی[۲]، با اشاره به فجایع و مصائب روز عاشورا به بیان رفتار و اعمال مسلمانان در چنین روزی پرداخته و می‌نویسد: فجایع به وجود آمده در روز عاشورا در هیچ یک از امت‌های پیشین سابقه نداشت. هیچ یک از امت‌های قبل با افراد شرور جامعه چنین برخوردی نکرده بودند. امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش در روز عاشورا در حالی که تشنه بودند، به شهادت رسیدند. خیمه‌های آنان به آتش کشیده شد و سرهایشان بالای نیزه‌ها قرار گرفت و بر بدن‌ها و اجسادشان اسب تاخته شد. امویان با پوشیدن لباس‌های نو و زینت کردن خود، روز عاشورا را عید گرفتند و با پختن غذا و برقراری مهمانی‌ها و پخش شیرینی به جشن و شادی در این روز پرداختند. رفتارها، رسومات و منش امویان پس از سقوط امویان، در میان اهل سنت باقی ماند؛ اما شیعیان در روز عاشورا به خاطر کشته شدن سبط نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و سید جوانان

---

۱. «عن عبدالله بن عکرمة قال: عجباً لقول الناس إنّ عمر بن الخطاب نهی عن النوح! لقد بکی علی خالد بن الولید بمکة و المدینة نساء بني‌المغیرة سبعاً یشققن الجیوب و یضربن الوجوه و أطعموا الطعام تلك الأیّام حتّی مضت، ما ینهاهنّ عمر». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۸، ص ۲۰۰، شرح حال خالد بن ولید، ش ۱۹۱۱ و متقی هندی، کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۱۵، ص ۷۳۱، ح ۴۲۹۰۸، کتاب الموت، باب النیاحة، به نقل از ابن‌سعد.

۲. حکیم، ریاضی‌دان، منجم، طبیب، ادیب، لغوی و مورخ مشهور. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین: ج ۸، ص ۲۴۱.

اهل بهشت به عزاداری پرداختند و با گریه بر مصائب سیدالشهداء حزن و اندوه خود را از این ماجرای تلخ اظهار کردند. شیعیان در شهر بغداد و سایر شهرها به عزاداری می‌پرداختند و در چنین روزی به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام می‌رفتند.[۱]

**گریه و عزاداری زنان بنی‌سفیان در سال ۶۱ هجری قمری**

ابن‌عبدربه اندلسی به نقل از حسن بصری می‌نویسد: در حادثه عاشورا شانزده نفر از اهل بیت امام حسین علیه‌السلام به همراه آن حضرت به شهادت رسیدند. شامیان دختران و فرزندان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان اسیر جنگی بر پشت شتران سوار کردند و نزد یزید بردند. هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه‌السلام را نزد یزید آوردند، فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام خطاب به یزید فرمود: ای یزید! آیا دختران رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را به اسارت گرفته‌ای؟!

یزید گفت: نه، شما آزادید، می‌توانید نزد دختر عموهایتان بروید و ببینید چه می‌کنند؟

دختر امام حسین می‌فرماید: وقتی نزد آنان رفتم، دیدم که تمام زنان قبیله بنی‌سفیان (به خاطر فاجعه تلخ عاشورا و کشته شدن امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت)، گریه می‌کنند و بر سر و سینه می‌زنند.[۲]

---

۱. «و كانوا يعظّمون هذا اليوم ـ أي يوم عاشورا ـ إلى أن اتّفق فيه قتل الحسين بن علي بن أبي‌طالب و أصحابه وفُعل به و بهم ما لم‌يُفعل في جميع الأمم بأشرار الخلق من القتل بالعطش و السيف و الإحراق و صلب الرؤوس وإجراء الخيول على الأجساد، فتشاءموا به. فأمّا بنوأمية فقد لبسوا فيه ما تجدّد و تزيّنوا و اكتحلوا و عيّدوا وأقاموا الولائم و الضيافات و أطعموا الحلاوات و الطيبات و جرى الرسم في العامة على ذلك أيام ملكهم و بقي فيهم بعد زواله عنهم و أمّا الشيعة فإنّهم ينوحون و يبكون أسفاً لقتل سيدالشهداء فيه و يظهرون ذلك بمدينة السلام و أمثالها من المدن و البلاد و يزورون فيه التربة المسعودة بكربلاء». شیخ عباس قمی، الكنىٰ و الألقاب: ج ۱، ص ۴۳۱، شرح حال ابن‌منیر به نقل از ابوریحان بیرونی در الآثار الباقية عن القرون الخالية.

۲. «قتل مع الحسين ستة عشر من أهل بيته، والله ما كان على الأرض يومئذ أهل بيت يشبهون بهم و حمل أهل الشام بنات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سبايا على أحقاب الإبل، فلمّا أدخلن على يزيد قالت فاطمة بنت الحسين: يا يزيد! أبنات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سبايا؟ قال: بل حرائر كرام، ادخلي على بنات عمك تجديهنّ قد فعلن ما فعلتِ. قالت فاطمة: فدخلتُ إليهنّ فما وجدتُ فيهنّ سفيانيّة إلّا ملتدمة تبكي». ابن‌عبدربه اندلسی، العِقد الفريد: ج ۴، ص ۳۸۳، كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواريخهم و أخبارهم.

**گریه و عزاداری زنان بنی‌هاشم در سال ۶۱ هجری قمری**

عوانة بن حکم می‌گوید: هنگامی که امام حسین ﷺ در کربلا به شهادت رسید و سر مبارک آن حضرت را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند، عبیدالله بن زیاد شخصی به نام عبدالملك بن ابی‌الحارث سلمی را فرا خواند و به او مأموریت داد تا به مدینه برود و عمرو بن سعید[1] والی مدینه منوره را از کشته شدن امام حسین ﷺ مطلع کند.

عبدالملك می‌گوید: وقتی وارد مدینه شدم با شخصی از قریش مواجه شدم، آن شخص از من پرسید: چه خبر شده است؟

به او گفتم: خبر را باید به امیر مدینه بگویم؛ اما او حدس زد و گفت: حسین بن علی کشته شده است. وقتی نزد عمرو بن سعید والی مدینه رفتم و خبر کشته شدن امام حسین ﷺ را به او گفتم، به من دستور داد خبر را در شهر اعلام کنم. من نیز خبر شهادت امام حسین ﷺ را در مدینه اعلام کردم. وقتی زنان بنی‌هاشم از ماجرا مطلع شدند، در خانه‌های خود به گریه و عزاداری پرداختند. آنان در غم شهادت امام حسین ﷺ

---

۱. عمرو بن سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیة معروف به اَشدق، مادرش ام‌البنین خواهر مروان بن حکم بود. وی از طرف معاویه والی مدینه منوره بود و پس از مرگ معاویه نیز از طرف یزید بن معاویه در سِمَت خود ابقا شد. عمرو بن سعید در دوران حکومت عبدالله بن زبیر با حکومت زبیریان مشکل داشت و با عبدالله بن زبیر جنگید. عمرو بن سعید به مروان بن حکم برای رسیدن به حکومت کمک کرده بود. مروان نیز قول داده بود پس از خودش او را به جانشینی خودش به مردم معرفی کند؛ اما مروان پس از محکم شدن پایه‌های حکومتش، به قولش عمل نکرد و به فکر جانشینی فرزندش عبدالملک بن مروان افتاد و مردم را به بیعت با فرزندش دعوت کرد. مروان از عمرو بن سعید نیز برای عبدالملک بن مروان بیعت گرفت و قرار شد پس از عبدالملک بن مروان، عمرو بن سعید به خلافت برسد. عمرو بن سعید نیز با اکراه پذیرفت و با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. هنگامی که عبدالملک بن مروان پس از مرگ پدرش به حکومت رسید، تصمیم گرفت عمرو بن سعید را از جانشینی خودش خلع کند و یکی از فرزندانش را به عنوان جانشین معرفی کند. عمرو بن سعید از تصمیم عبدالملک آگاه شد و هنگامی که عبدالملک مشغول جنگ با زبیریان بود علیه عبدالملک قیام کرد و بر دمشق تسلط پیدا کرد و مردم نیز به عنوان خلیفه با او بیعت کردند. عبدالملک بن مروان دمشق را محاصره کرد و ابتدا به عمرو بن سعید امان داد؛ ولی پس از دستیابی به عمرو بن سعید او را به قتل رسانید. قتل او توسط عبدالملک بن مروان را در سال‌های ۶۷، ۶۹ و ۷۰ هجری قمری ذکر کرده‌اند. مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۴، ص ۲۲۸ ـ ۲۳۱، شرح حال عمرو بن سعید، ش ۴۹۵۴.

چنان گریه می‌کردند که تا آن زمان چنین گریه‌هایی را مشاهده نکرده بودم. عمرو بن سعید اموی که از کشته شدن امام حسین علیه السلام و گریه زنان بنی‌هاشم خوشحال شده بود، گفت: این گریه‌ها در مقابل گریه امویان در قتل عثمان بن عفان.[1]

**گریه و عزاداری زنان مدینه در سال ۶۱ هجری قمری**

عبدالرحمن بن عبید ابی‌الکنود نیز می‌گوید: هنگامی که مردم مدینه از شهادت امام حسین علیه السلام مطلع شدند، یکی از دختران عقیل بن ابی‌طالب در حالی که پیراهنی را به دور خود پیچیده بود، همراه زنان مدینه از خانه خارج شد و در شهادت امام حسین علیه السلام به مرثیه‌سرایی پرداخت و این اشعار را سرود:

**ماذا تقولون إن قال النّبيّ لكم　　ماذا فعلتم و أنتم آخر الأمم**
**بعترتي و بأهلي بعد مفتقدي　　منهم أسارى و منهم ضرجوا بدم**[2]

**گریه و عزاداری ام‌البنین مادر حضرت عباس**

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: ام‌البنین همسر امیرالمومنین علیه السلام که چهار تن از فرزندانش به نام‌های عبدالله، جعفر، عثمان و عباس در واقعه عاشورای ۶۱ هجری در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بودند، به بقیع می‌آمد و در فراق فرزندانش به گریه و زاری می‌پرداخت و با آهنگی غمگین و جانسوز برای فرزندانش ندبه می‌کرد. اهالی مدینه گرد او جمع می‌شدند و به ندبه‌های او گوش می‌دادند. مروان بن حکم نیز (که یکی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود) به بقیع می‌آمد و به گریه‌ها و ندبه‌های ام‌البنین گوش می‌داد و گریه می‌کرد.[3]

---

۱. «فلم أسمع والله واعية قطّ مثل واعية نساء بني‌هاشم في دورهنّ على الحسين». محمد بن جرير طبری، تاريخ الأمم و الملوك معروف به تاريخ طبری: ج ۳، ص ۳۴۱، حوادث ۶۱ هجری قمری.

۲. «و لمّا أتى أهلَ المدينة مقتلُ الحسين خرجت إبنة عقيل بن أبي‌طالب و معها نساؤها و هي حاسرة تلوي بثوبها و هي تقول...». همان، ص ۳۴۲.

۳. «و كانت أمّ‌البنين أمّ هؤلاء الأربعة الإخوة القتلى تخرج إلى البقيع، فتندب بنيها أشجى ندبة و أحرقها، ←

**گریه و عزاداری توابین کنار قبر امام حسین علیه‌السلام در سال ۶۵ هجری قمری**

بنا به نقل طبری، ابن‌اثیر جزری شافعی و ابن‌کثیر دمشقی سلفی هنگامی که لشگر توابین (که سران و عده‌ای از آنان جزء صحابه بودند) کنار قبر امام حسین علیه‌السلام رسید، همگی یک‌صدا و با صدای بلند گریه کردند، آنچنان که در تاریخ چنین گریه‌ای مشاهده نشده بود. توابین یک شبانه روز درکنار قبر امام حسین علیه‌السلام اقامت کردند و با گریه و تضرع از یاری نکردن آن حضرت اظهار پشیمانی و توبه نمودند.[۱]

**عزاداری مردم بغداد در سال ۳۵۲ هجری قمری**

ذهبی سلفی در حوادث سال ۳۵۲ هجری قمری می‌نویسد: در عاشورای این سال معزالدوله برگزاری مجالس عزا، سوگواری و عزاداری در شهادت امام حسین علیه‌السلام را آزاد گذاشت. به دستور معزالدوله مغازه‌ها بسته شد و بازارها تعطیل گردید. مغازه‌داران از سر در مغازه‌هایشان پارچه‌های سیاه آویزان کردند. آشپزها از پختن غذا منع شدند. شیعیان به خیابان‌ها آمدند و برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری کردند.[۲]

---

← فیجتمع الناس إلیها یسمعون منها، فکان مروان یجيء فیمن یجيء لذلك، فلایزال یسمع نـدبتها و یـبکي». ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: ص ۵۶، ذکر خبر الحسین بن علي بن أبي‌طالب علیه‌السلام.

۱. «فانتهوا إلی قبر الحسین، فلمّا وصلوا صاحوا صیحة واحدة، فما رئي أکثر باکیاً من ذلك الیوم، فترحّموا علیه و تابوا عنده من خذلانه و ترك القتال معه و أقاموا عنده یوماً و لیلة یبکون و یتضرّعون و یترحّمون علیه و علی أصحابه». محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوك: ج ۳، ص ۴۱۱، حوادث ۶۵ هجری قمری؛ ابن‌اثیر جزری شافعی، الکامل في التاریخ: ج ۲، ص ۶۳۷، حوادث ۶۵ هجری قمری، ذکر مسیر التوابین و قتلهم؛ ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۵۴۰، شرح حال مختار بن ابی‌عبید، ش ۱۴۴ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البدایة و النهایة: ج ۸، ص ۲۵۶، حوادث ۶۵ هجری قمری.

۲. «فیها یوم عاشوراء، ألزم معزالدولة أهـل بـغداد بـالنوح و المآتـم عـلی الحسـین بـن عـلي علیهما‌السلام و أمـر بـغلق الأسواق وعُلّقت علیها المسوح و منع الطباخین من عمل الأطعمة و خرجت نساء الرافضة مُـنشّرات الشـعور، مُضخّمات الوجوه، یلطمن...». ذهبی سلفی، العبر في خبر من غبر: ج ۲، ص ۸۹، حوادث ۳۵۲ هجری قمری و تاریخ الإسلام و وفیات المشـاهیر و الأعـلام: ج ۲۶، ص ۱۱، حـوادث و وفـیات ۳۵۱ ـ ۳۸۰، حـوادث ۳۵۲ هجری قمری.

**عزاداری شیعیان در دوران حکومت فاطمیون**

تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی نیز به مراسم عزاداری شیعیان در زمان حکومت فاطمیون در مصر اشاره می‌کند و می‌نویسد: علویان در زمان حکومت فاطمیون در مصر، روز عاشورا را روز حزن و اندوه می‌دانستند و با تعطیل کردن بازار و مغازه‌ها به عزاداری می‌پرداختند. شیعیان در این روز با کشتن شتران برای عزاداران غذا تهیه کرده و از آنان پذیرایی می‌کردند.[۱]

**اقامه عزا برای امام حسین علیه‌السلام از سوی سبط ابن‌جوزی (متوفای ۶۵۴ هق)**

ابن‌کثیر دمشقی سلفی در حوادث سال ۶۵۴ هجری قمری می‌نویسد: در دوران حکومت ملک ناصر حاکم حلب، در روز عاشورا از سبط ابن‌جوزی خواستند کمی از حوادث عاشورای ۶۱ هجری قمری و شهادت امام حسین علیه‌السلام را بازگو کند. سبط ابن‌جوزی با هدف بیان وقائع عاشورا بالای منبر رفت؛ اما بغض راه گلویش را گرفت و نتوانست حرف بزند. پس از سکوتی نسبتا طولانی بغضش ترکید. دستمال روی صورتش گذاشت و گریست. سپس این دو بیت را خواند و از منبر پایین آمد و در حالی که گریه می‌کرد به سمت صالحیه حرکت کرد:

ویــلٌ لمــن شـفعاؤُه خـصماؤُه — و الصورُ في نشر الخلائقِ يـنفخُ

لابـــدّ أن تـــردَ القـيامة فـاطم — و قميصُها بدم الحســين مـلطَّخُ[۲]

---

۱. «قال المقريزي: إنّه لمّا كانت الخلفاء الفاطميّون بمصر كانت تتعطل (تنعطل) الأسواق في ذلك اليوم و يعمل فيه السماط العظيم المسمّى سماط الحزن و ينحرون الإبل و ظلّ الفاطميين يجرون على ذلك كلّ أيّامهم، فلمّا زالت الدولة الفاطميّة اتخذ الملوك من بني أيوب يوم عاشوراء يوم سرور، يوسّعون فيه على عيالهم و يتبسّطون في المطاعم و يتّخذون الأواني الجديدة و يكتحلون و يدخلون الحمّام جرياً على عادة أهل الشام التي سنّها لهم الحجاج في أيّام عبدالملك بن مروان، ليرغموا بذلك اناف شيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، الذين يتخذون يوم عاشوراء يوم عزاء و حزن على الحسين بن علي عليهما‌السلام، لأنّه قتل فيه و قد أدركنا بقايا ممّا عمله بنوأيوب من اتّخاذ عاشوراء يوم سرور و تبسط». شیخ عباس قمی، الکنیٰ و الألقاب: ج ۱، ص ۴۳۰ ـ ۴۳۱، شرح حال ابن‌منیر به نقل از «المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار»: ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. «و قد سئل في يوم عاشوراء زمن الملك الناصر صاحب حلب أن يذكر للناس شيئاً من مقتل الحسين، فصعد ←

با تامل در موارد ذکر شده مشخص می‌شود که گریه و عزاداری در شهادت امام حسین ﷺ مخصوص شیعیان نمی‌باشد، بلکه اهل سنت و تمامی دوستداران اهل بیت ﷺ در این مصیبت بزرگ به سوگ نشسته و همراه با دیگر مسلمانان به عزاداری پرداخته‌اند.

عبدالجلیل رازی[1] یکی از نویسندگان قرن ششم هجری قمری در این ارتباط می‌نویسد:

و شیعه بدین جزع و فزع مخصوص نیستند. در همه بلاد اصحاب شافعی و بلاد اصحاب بوحنیفه فحول علما چون محمد منصور، امیر عبادی، خواجه علی غزنوی، صدر خجندی، ابومنصور ماشاده، مجد همدانی، خواجه بونصر هسنجانی، شیخ بوالفضائل مشاط، ابومنصور حفده، قاضی ساوه و سمعانیان، خواجه ابوالمعالی جوینی، نزاری و علمای رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت با جزع و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهدای کربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرتر است... این سنت آنجا بدعت دانند که بر علی و حسین لعنت کنند و بر معاویه و یزید صلوات فرستند. اگر نه در بلاد اسلام اگر کور و کر نیست می‌شنود و می‌بیند که حنفی و سنی و شیعی آن تعزیت دارند و آنچه تعزیت عمر و بوبکر و عثمان ندارند از آن است که ظلم اینجا صریح‌تر است و شهادت بلیغ‌تر و اخبار وارد است و گر خواجه بر عثمان نوحه نکند از آن نکند که کشندگان او مهاجر و انصاراند. اینجا کشندگان حسین مروانی و سفیانی و اموی‌اند و شیعت دلیرتر باشند.[2]

---

← المنبر و جلس طويلاً لا يتكلم، ثمّ وضع المنديل على وجهه و بكى شديداً، ثمّ أنشأ يقول و هو يبكي...، ثمّ نزل عن المنبر و هو يبكي و صعد إلى الصالحية و هو كذلك». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۳، ص ۲۰۷، حوادث ۶۵۴ هجری قمری.

۱. نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی‌الحسن بن ابی‌الفضل قزوینی رازی، از علما و نویسندگان قرن ششم هجری قمری که کتاب «بعض مثالب النواصب في نقض فضائح الروافض» معروف به «النقض» را در سال‌های ۵۵۹ـ ۵۵۶ هجری قمری به درخواست شرف‌الدین ابوالفضل محمد بن علی نقیب در پاسخ و رد کتاب «بعض فضائح الروافض» نوشته است. این کتاب در سال ۱۳۳۵ شمسی در ۷۴۳ صحفه در تهران چاپ شد. آقا بزرگ تهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۳، ص ۱۳۰ و ج ۲۴ ص ۲۸۳.

۲. حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزادادری: ص ۱۴۲، به نقل از عبدالجلیل رازی، بعض مثالب النواصب في نقض فضائح الروافض معروف به النقض: ص ۵۹۲.

معلوم همه جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدم ابوحنیفه و امام مکرم شافعی و علما و فقهای طوایف خلفا عن سلف این سنت را رعایت کرده‌اند و این طریقت نگاه داشته، اولا خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار است و یکی از آن قصیده‌ای است که می‌گوید:

**أبكي الحسين و أرثی منه جحجاحا ‌‌‌ ‌‌ من اهل بيت رسول‌الله مصباحاً**

تا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال و دیگر قصیده‌ای که می‌گوید:

**تأوّب همّي فالفؤاد كئيب ‌‌ ‌‌ و أرق نومي فالرقاد عجيب**

**و ممّا نفى نومي و شيّب لمّتي ‌‌ ‌‌ تصاريف أيّام لهنّ خطوب**

**قتيلاً بلا جرم كأنّ قميصه ‌‌ ‌‌ صبيغ بماء الارجوان خضيب**

**تزلزلت الدنيا لآل محمد ‌‌ ‌‌ و كادت لهم صم الجبال تذوب**

**و غارت نجوم و اقشعرّت كواكب ‌‌ ‌‌ و هتك أستار و شقّ جيوب**

**يصلّي على المهدي من آل هاشم ‌‌ ‌‌ و تعزّي بنوه إنّ ذالعجيب**

**لئن كان ذنبي حبّ آل محمد ‌‌ ‌‌ فذلك ذنب لستُ منه أتوب**

**هم شفعائي يوم حشري و موقفي ‌‌ ‌‌ إذاكثرتني يوم ذاك ذنوب**[1]

و مراثی شهدای کربلاکه اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بی‌عدد و بی‌نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان، آنگه بر ما. آنکه چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و بر علی و حسن و حسین آفرین کرده و بر یزید و عبیدالله در اصفهان لعنت آشکارا کرده و کذلک شرف‌الإسلام صدر الخجندی و برادرش جمال‌الدین

۱. همان، ص ۱۴۳، به نقل از تعلیقة النقض: ج ۲، ص ۱۳۲۰ و مقتل خوارزمی: ج ۲، ص ۱۲۸.

و آنگه بغداد که مدینةالسلام و مقر دارالخلافه است. خواجه علی غزنوی حنیفی دانند که این تعزیت چگونه داشتی تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌کرد، سایلی برخاست و گفت: معاویه را چه می‌گویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟

و امیر عبادی که علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتفی لامرالله پرسیدند این روز که فردا عاشورا خواست بودن که چگویی در معاویه؟ جواب نداد تا سایل سه بار تکرار کرد. بار سیم گفت: ای خواجه! سوالی مبهم می‌پرسی؟ نمی‌دانم که کدام معاویه را می‌گویی؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و اندی بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسین ببرید. ای مسلمانان شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت حنیفی و سنی و شافعی زبان به لعنت و نفرین برگشودند و این و مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد.

اما به همدان اگر چه... هر سال مجدالدین مذکر همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قُمیان را عجب آید و خواجه امام نجم بلمعالی بن ابی‌القاسم بُزاری به نیشابور با آنکه حنفی مذهب بود این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی و بری که از امهات بلاد عالم است معلوم است که شیخ ابوالفتح نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ و در روز عاشورا چه کرده‌اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف‌الائمة ابونصر هسنجانی کند در عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنیفان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن و خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او بری دیدند که روز عاشورا این قصه

بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساویی حنیفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت که از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و خواجه تاج اشعری حنیفی نیشابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس و خمسین و خمسمائة به اجازت قاضی با حضور کبرا و امرا. پس اگر این بدعت بودی چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتتندی. شهاب مشاط هر سال که ماه محرم درآید ابتداکند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین بن علی آورد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاریهاکردند که حاضران می‌گفتند زیارت از آن بود که جای کنند شیعت و گر این علما و قضات این معنا به تقیه و مداهنه می‌کنند از بیم ترکان و خوف سلطان موافقت رافضیان باشد گر به اعتقاد می‌کنند خلاف ایشان را خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن و اگر همه حنیفیان و شفعویان (شافعیان) و شیعت (شیعه) این سنت را متابعت کنند. تعزیت حسین بن علی را داشتن متابعت قول خداست ﴿ **قُل لَّآأَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ** ﴾. [۱]

ملاحسین کاشفی سبزواری[۲] نیز می‌نویسد: ای عزیزان! در راه هیچ پیامبری خار بلا نریخته‌اند که در راه سید بشر و بر فرق هیچ پیغمبری آنقدر گرد محنت نبیخته‌اند که بر سر آن سرور، چنانکه فرمود: «ما أوذي مثل ما أوذيت» یعنی رنجانیده نشده هیچ پیغمبری مانند آن که من رنجیده شده‌ام و به همین نسبت با اهل بیت هیچ پیغمبری این

---

۱. همان، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۵، به نقل از عبدالجلیل رازی، بعض مثالب النواصب في نقض فضائح الروافض معروف به النقض: ص ۳۷۲ ـ ۳۷۳.

۲. کمال‌الدین ملاحسین بن علی کاشفی سبزواری حنفی، معروف به واعظ، متوفای ۹۱۰ هجری قمری. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیة العارفین أسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون: ج ۱، ص ۳۱۶.

جفا نکرده‌اند که با اهل بیت خواجه عالم و از جمله واقعه شهدای کربلاست که هیچ گوش چنان بلیتی نشنیده است.

امام یافعی در کتاب «مرآةالجنان» آورده که ابن‌عبدالبر از حسن بصری نقل کرده است: در واقعه کربلا شانزده تن از اهل بیت با ابی‌عبدالله حسین علیه‌السلام شربت شهادت چشیدند که در آن وقت و آن روز بر روی زمین ایشان را شبیه و نظیر نبود.

در مصابیح القلوب مذکور است که کعب الأحبار روزی مردم مدینه را از ملاحم و فتنه‌ها که در کتاب‌ها خوانده بود خبر می‌داد. در اثنای سخن گفت: عظیم‌ترین واقعه و بزرگترین ملحمه قتل حسین بن علی خواهد بود و چنین خوانده‌ام که آن روز که امام را شهید کنند هفت آسمان خون بگریند. گفتند: یا اباسحاق! نشنیده‌ایم که آسمان هیچ وقت خون گریسته باشد. گفت: «ویلکم إنّ قتل الحسین أمر عظیم». وی فرزند خاتم پیغمبران و سبط رسول آخر زمان و ریحانه سید رسولان است. پسر سید اوصیا، پنجم آل عبا و نور دیده فاطمه زهراست. بدانید به خدایی که جان کعب به دست اوست که چنین خوانده‌ام. آن روز که وی را شهید کنند گروهی از فرشتگان بایستند و می‌گریند و تا قیامت هرگز از گریه باز نایستند و در هر شب جمعه هفتاد هزار فرشته آیند و بر سر قبر وی زاری کنند چون بامداد شود به صوامع طاعت خود بالا روند. اهل آسمان او را ابی‌عبدالله المقتول خوانند. فرشتگان زمین ابی‌عبدالله المذبوح و فرشتگان دریا حسین مظلوم خوانند و ملائکه هوا وی را حسین شهید شناسند.

| | |
|---|---|
| **بر قتل حسین ارض و سما می‌گریند** | **از عرش علا تا به ثری می‌گریند** |
| **ماهی ته آب و مرغ در روی هوا** | **در ماتم شاه کربلا می‌گریند** |

در آثار آمده است که «من بکی علی الحسین أو تباکی وجبت له الجنة». شیخ جارالله علامه فرمود: هر که بگرید بر حسین بهشت او را واجب شود و هر که خود را بدین مصیبت گریان نماید به حکم «من تشبّه بقوم فهو منهم» در وعده «وجبت له الجنة» داخل است.

امام رضی بخاری آورده است که: ای عزیزان! خاک کربلا خاکی است کـه در آن خاک تخم شهادت کِشته‌اند و آب از دیده محبان و هواداران می‌طلبد که «من بکی علی الحسین». پس هر آن شخصی که از جویبار دیده آبی به خاک کربلا فرستد هر آینه تخم محبت که در زمین سعادت اهل شهادت کِشته باشد در مزرعه رضا به آب دیـده وی پرورش یابد و چون از منزل «الدنیا مزرعة الآخرة» بـیرون رود مـحصول آن نـعیم جنت و نسیم بهجت بود که «وجبت له الجنة». برای این است که جمعی از مـحبان اهل بیت هر سال که ماه محرم درآید مصیبت شهدا را تازه سازند و بـه تـعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند. همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیرت گریان.

**زانـــدوه ایـــن مــاتم جــان گســل روان گـــردد از دیــده‌ها خــون دل**

و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده غبار ملال از صحنه سینه بزدایند.[۱]

### ۳. آرزوی گریه و عزاداری بر احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ه.ق)

هنگامی که محمد بن یحیی ذهلی از مرگ احمد بن حنبل آگاه شد، گفت: شایسته است تمامی ساکنان بغداد در منازل خود به خـاطر مـرگ احـمد بـن حـنبل گـریه و عزاداری کنند.[۲]

### ۴. نواختن طبل در تشییع جنازه و عزای عبدالمؤمن (متوفای ۳۴۶ هق)

عبدالمؤمن بن خلف بن طفیل در سال ۲۵۹ هجری قمری به دنیا آمده است و در جمادی الأخری سال ۳۴۶ هجری قمری از دنیا رفته است.

---

۱. ملاحسین واعظی کاشفی سبزواری، روضة الشهداء: ص ۱۲.

۲. «سمعتُ محمد بن یحیی النیسابوري حین بلغه وفاة أحمد یقول: ینبغي لكلّ أهل دار ببغداد أن یـقیموا عـلیه النیاحة في دورهم». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۲، ص ۲۰۳، شرح حال احمد بن حنبل، ش ۷۸.

ذهبی سلفی او را با عناوینی همچون «الإمام»، «الحافظ»، «القدوة»، «کان من الفـقهاء القائلین بالظاهر»، «ثَریّاً، أثریّاً»، «مُتَّبعاً»، «ناسکاً» و «کثیر العلم» معرفی می‌کند.[1]

محمد بن علی نسفی می‌گوید: در تشییع جنازه شیخ ابـویعلی عـبدالمـؤمن بـن خلف حاضر بودم. صدای طبل‌ها همه جا را فرا گرفته بود. گویی لشگر عـظیمی در حال حرکت است. برخی از اطرافیان گمان کردند سپاهیان وارد شهر شده‌اند. با خود می‌گفتیم: ای کاش قبل از رسیدن سپاهیان بتوانیم نماز میت را بخوانیم. هنگامی کـه جنازه ابویعلی را برای نماز آماده کردند، همه صداها قطع شـد و مـعلوم گـردید کـه طبل‌ها مربوط بـه تشـییع جـنازه شـیخ ابـویعلی است و خـبری از حـرکت و ورود لشگریان و سپاهیان نیست.[2]

### ۵. گریه بر ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۳۰ هـ. ق)

احمد بن محمد معروف به ابوریحان بیرونی از معاصرین ابوعلی سینا در حدود سال‌های ۴۳۰ هجری قمری از دنیا رفته است.

ابوالحسن علی بن عیسی ولوالجی می‌گوید: در لحـظات آخـر عـمر ابـوریحان بیرونی بر بالین سر او حـاضر شـدم. ابـوریحان بـیرونی راه حـل مسأله‌ای را از مـن پرسید. دلم به حالش سوخت و از روی ترحم و شفقت گفتم: در لحظات آخر عمر هم از تعلّم و یادگیری دست برنمی‌داری؟

ابوریحان فرمود: راه حل و جـواب ایـن مسأله را بـدانـم و بـمیرم بـهتر است یـا ندانسته بمیرم؟

---

۱. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۴۸۰ ـ ۴۸۱، شرح حال عبدالمؤمن بن خلف، ش ۲۷۳.

۲. «شهدت جنازة الشیخ أبي‌یعلی بالمصلّی (بالموصل)، فغشیتنا أصوات طبول مثل ما یکون من العساکر، حتّی ظنّ جمعنا أنّ جیشاً قد قدم، فکنّا نقول: لیتنا صلّینا علی الشیخ قبل أن یغشانا هذا، فلمّا اجتمع الناس و قاموا للصلاة (و أنصتوا) هدأ الصوت کأن لم‌یکن». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵، ص ۴۸۱ ـ ۴۸۲، شرح حال عبدالمؤمن بن خلف، ش ۲۷۳ و تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۵۷، شرح حال عبدالمؤمن بن خلف، طـبقه یازدهم، ش ۶۶/۸۳۷.

پاسخی برای استدلال او نداشتم؛ لذا راه حل و جواب مسأله را به او گفتم. او نیز راه حل مسألهای راکه به من وعده داده بود، یاد داد. از او خداحافظی کردم. وسط راه بودم که صدای ناله و گریه اطرافیانش راکه حاکی از دنیا رفتن ابوریحان بود، شنیدم.[۱]

### ۶. یک سال سوگواری و عزاداری در مرگ جوینی (متوفای ۴۷۸ هق)

ابوالمعالی عبدالملك بن عبدالله بن یوسف جوینی نیشابوری در سال ۴۱۹ هجری قمری به دنیا آمده است و در ۲۵ ربیع‌الآخر سال ۴۷۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

او را با عناوینی همچون «الإمام الكبير»، «شيخ الشافعية»، «امام الحرمين»، «مسلّماً له المحراب و المنبر و الخطبة و التدريس و مجلس الوعظ»، «حضر درسه الأكابر و الجمع العظيم من الطلبة»، «كان يقعد بين يديه نحو من ثلاثمائة»، «تفقّه به أئمة» و «نزهة الزمان» معرفی کردهاند.[۲]

ذهبی سلفی در شرح حال جوینی می‌نویسد: جوینی پس از مرگ، در خانهاش دفن شد؛ اما پس از چند سال به مقبرة الحسين منتقل گردید و درکنار پدرش دفن شد. مردم در مرگ جوینی منبرش را شکستند و مغازهها را بستند وکسب وکار را تعطیل کردند. شعرا در مرگ او قصیدههای فراوانی سرودند. شاگردان او که حدود ۴۰۰ نفر می‌شدند، قلمها و قلمدانها را شکستند و یک سال در مرگ استادشان مجالس عزا بپا کردند و به عزاداری پرداختند. یک سال عمامهها را از سرهایشان برداشتند، به گونهای که هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد عمامه را بر سرش بگذارد. شاگردان او در شهر

---

۱. «دخلت على أبي‌الريحان و هو يجود بنفسه و قد حشرج نفسه و ضاق به صدره، فقال لي في تلك الحال: كيف قلتَ لي يوماً في حساب الجدّات الفاسدة؟ فقلت له إشفاقاً عليه: أفي هذه الحالة؟ قال: يا هذا! أودّع الدنيا و أنا عالم بهذه المسألة ألا يكون خيراً من أن أخلّيها و أنا جاهل بها. فأعدتُ ذلك عليه و حفظ و علّمني ما وعد و خرجتُ من عنده و أنا في الطريق، فسمعتُ الصراخ عليه». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۸، ص ۱۳۹، شرح حال ابوریحان بیرونی، ش ۳۵۶۲.

۲. ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۴۶۸ ـ ۴۷۰، شرح حال جوینی، ش ۲۴۰.

می‌چرخیدند و در مرگ استادشان به نوحه‌سرایی می‌پرداختند. آنان در مرگ جوینی بسیار گریه کردند و به جزع پرداختند.[۱]

البته چون این عزاداری‌ها، تعطیلی بازار و مرثیه‌سرایی‌ها در مرگ یکی از علمای اهل سنت صورت گرفته است، ذهبی سلفی با نرمی و ملایمت حاشیه‌ای به آن می‌زند و می‌نویسد: «هذا كان من زيّ الأعاجم لا من فعل العلماء المتّبعين»[۲]؛ اما هنگامی که عزاداری مردم به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام را ذکر می‌کند، با جسارت به شیعیان، می‌نویسد: «اللهم ثبّت علينا عقولنا».[۳]

از ذهبی سلفی بیش از این انتظار نمی‌رود؛ اما برخورد دوگانه دیگر علمای اهل سنت! نیز جای تأمل و سؤال دارد؛ چراکه وقتی ذهبی به عزاداری شیعیان در شهادت امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت طعنه می‌زند و شیعیان را بی‌عقل می‌خواند، هیچ کس به ذهبی اعتراض نمی‌کند و به دفاع از اعمال و رفتار شیعیان نمی‌پردازد؛ اما هنگامی که به عزاداری شاگردان جوینی در مرگ استادشان طعنه می‌زند و آنان را عجم و بی‌سواد می‌خواند، سبکی شافعی به دفاع از اعمال و رفتار عزاداران جوینی می‌پردازد و می‌نویسد: نمی‌دانم ذهبی از چه چیزی ناراحت است و چه چیزی باعث نگرانی او شده است؟ جوینی این عزاداری‌ها را انجام نداده است و وصیت به انجام چنین عزاداری نیز نکرده است تا او را مقصر بدانیم. کسانی که این عزاداری‌ها را نقل کرده‌اند، قصد بیان جایگاه عظیم جوینی را در عصر خودش داشته‌اند. ناقلین قصه در صدد بیان ناراحتی شدید علما از مرگ جوینی بوده‌اند تا حدی که نتوانسته‌اند در مرگ

---

۱. «دفن في داره، ثمّ نُقل بعد سنين إلى مقبرة الحسين، فدفن بجنب والده و كسروا منبرَه و غُلّقت الأسواق و رُثي بقصائد و كان له نحو من أربعمائة تلميذ، كسروا محابرَهم و أقلامهم و أقاموا حولاً و وُضعت المناديل عن الرؤوس عاماً، بحيث ما اجترأ أحد على ستر رأسه و كانت الطلبة يطوفون في البلد نائحين عليه، مبالغين في الصياح و الجزع». همان، ص ۴۷۶.

۲. همان.

۳. همو، العبر في خبر من غبر: ج ۲، ص ۸۹، حوادث ۳۵۲ هجری قمری.

او صبر پیشه کنند و اقدام به برگزاری چنین مراسم و عزاداری کرده‌اند. قطعا مرگ جوینی برای علما مصیبت بزرگی بوده است که چنین اعمالی را انجام داده‌اند. این وقایع نشان از جایگاه عظیم و مقام والای جوینی نزد علمای عصرش دارد.[۱]

سؤالی که باید از سبکی و امثال او پرسید این است که اگر مرگ جوینی برای علما مصیبت بزرگی بوده است، آیا شهادت امام حسین علیه‌السلام سرور جوانان بهشت و اسارت خاندان نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مسلمانان مصیبت بزرگی نیست؟

اگر بزرگ بودن مصیبت، مجوز یک سال عزاداری در مرگ جوینی می‌باشد، چرا عزاداری در شهادت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او را تجویز نکند؟

**۷. عزاداری و مرثیه‌سرایی در مرگ ابن‌جوزی (متوفای ۵۹۷ ه‍.ق)**

ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد معروف به ابن جوزی در سال ۵۰۹ یا ۵۱۰ هجری قمری به دنیا آمده است و در شب جمعه سیزدهم رمضان سال ۵۹۷ هجری قمری از دنیا رفته است.

ذهبی سلفی به نقل از نوه ابن جوزی، تشییع جنازه ابن جوزی و عزاداری مردم در مرگ وی را این‌گونه توصیف می‌کند: هنگامی که ابن جوزی از دنیا رفت، مغازه‌ها بسته شد و بازار تعطیل گردید. اهالی و ساکنان بغداد برای تشییع جنازه و شرکت در مراسم دفن او آمده بودند. به خاطر ازدحام جمعیت، بزرگان نتوانستند به جنازه نزدیک شوند؛ لذا پسرش علی بر جنازه پدر نماز خواند. سپس جنازه ابن جوزی را به مسجد جامع منصور بردند و در آنجا نیز بر جنازه نماز خواندند. جمعیت زیادی در

---

۱. «و قد حار هذا الرجل، ما الذي يؤذي به هذا الإمام؟ و هذا لم يفعله الإمام و لا أوصى به أن يفعل، حتّى يكون غضّاً منه و إنّما حكاه الحاكون إظهاراً لعظمة الإمام عند أهل عصره و أنّه حصل لأهل العلم على كثرتهم فقد كانوا نحو أربعمائة تلميذ ما لم يتمالكوا معه الصبر، بل أدّاهم إلى هذا الفعل و لا يخفى أنّه لو لم تكن المصيبة عندهم بالغة أقصى الغايات لما وقعوا في ذلك و في هذا أوضح دلالة لمن وفّقه الله على حال هذا الإمام رضی‌الله‌عنه و كيف كان شأنه فيما بين أهل العلم في ذلك العصر المشحون بالعلماء و الزهاد». سبكی شافعی، طبقات الشافعية الكبرى: ج ۵، ص ۱۸۴، شرح حال جوینی، ش ۴۷۵.

تشییع جنازه حاضر بود و جای سوزن انداختن نبود. آن روز هیچگاه از یادها نخواهد رفت. جهت دفن ابن‌جوزی، در مقبره احمد بن حنبل قبری حفر کرده بودند. به خاطر ازدحام جمعیت، جنازه هنگام نماز جمعه به نزدیک قبر رسید. بسیاری از شرکت‌کنندگان در تشییع جنازه به خاطر گرمی هوا، روزه خود را افطار کردند و برخی نیز از شدت گرما برای خنک شدن، خود را به آب انداختند. مردم کفن او را به عنوان تبرک برداشته بودند و چیزی از کفن باقی نمانده بود. زمانی که مؤذن اذان نماز را می‌گفت، جنازه را داخل قبر گذاشتند. مردم از مرگ ابن‌جوزی بسیار ناراحت بودند و بسیار گریه کردند و شب‌های باقی‌مانده ماه رمضان را در کنار قبر ابن‌جوزی بیتوته کردند و در زیر نور شمع‌ها و قندیل‌ها بارها قرآن را ختم کردند. روز شنبه برای او مجلس عزا و سوگواری گرفتند و من در اجتماع عظیم مردم درباره شخصیت ابن‌جوزی سخنرانی کردم. شعرا نیز در مرگ او قصیده‌های فراوانی سرودند و به مرثیه‌سرایی پرداختند.[۱]

### ۸. گریه و عزاداری در مرگ ابن‌تیمیّه

ابن‌کثیر دمشقی سلفی با اشاره به گریه و عزاداری مردم در مرگ ابن‌تیمیّه می‌نویسد: صدای گریه و ناله مردم در مرگ ابن‌تیمیّه بلند بود. اهالی روستاهای اطراف خود را به دمشق رسانده بودند و در تشییع جنازه ابن‌تیمیّه حاضر شده بودند.

---

۱. «توفي ليلة الجمعة بين العشاءين الثالث عشر من رمضان سنة سبع و تسعين و خمسمائة في داره... و غُلّقت الأسواق و جاء الخلق و صلّى عليه إبنه أبوالقاسم علي إتفاقاً، لأنّ الأعيان لم‌يقدروا من الوصول إليه، ثمّ ذهبوا به إلى جامع المنصور، فصلّوا عليه و ضاق بالناس و كان يوماً مشهوداً، فلم‌يصل إلى حفرته بمقبرة أحمد إلى وقت صلاة الجمعة و كان في تمّوز و أفطر خلقٌ و رموا نفوسهم في الماء و ما وصل إلى حفرته من الكفن إلّا قليل و أُنزل في الحفرة و المؤذن يقول: «الله أكبر» و حزن عليه الخلق (و بكوا عليه بكاءً كثيراً) و باتوا عند قبره طول شهر رمضان، يختمون الختمات بالشمع و القناديل... و أصبحنا يوم السبت عملنا العزاء و تكلّمت فيه و حضر خلق عظيم و عملت فيه المراثي...». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۳۷۹ ـ ۳۸۰، شرح حال ابن‌جوزی، ش ۱۹۲ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۴۲، ص ۲۹۶ ـ ۲۹۸، حوادث و وفيات ۵۹۱ ـ ۶۰۰ هجری قمری، شرح حال ابن‌جوزی، ش ۳۷۱.

مردم شهر مغازه‌ها را به خاطر حضور در تشییع جنازه ابن‌تیمیّه بسته بودند. به خاطر کثرت و ازدحام تشییع کنندگان، نزدیک غروب موفق به دفن جنازه ابن‌تیمیّه شدند. مردم در مرگ ابن‌تیمیّه و تشییع جنازه او ناله‌ها و گریه‌های زیادی سر دادند.[۱]

البته بسیاری از مطالب ابن‌کثیر دمشقی سلفی در توصیف مراسم تشییع جنازه ابن‌تیمیّه غلو و مبالغه است؛ ولی نقل این مطالب نشان دهنده سیره و روش مسلمانان در عزاداری و ناله و جزع و فزع می‌باشد و مخالفت با آن، مخالفت با مسلمات مسلمانان است.

یک سال گریه و عزاداری اهل شام در مرگ عثمان بن عفان[۲]، تشویق امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به گریه در مرگ مالك اشتر[۳]، گریه معاویه و مردم شام به خاطر کشته شدن تعدادی از مسلمانان در جنگ با روم[۴] و گریه شدید اهالی مکه در مرگ عبدالله بن

---

۱. «حضر جمع كثير إلى القلعة ...، اجتمع الخلق بالقلعة و الطريق إلى الجامع و امتلأ الجامع أيضاً و صحنه و الكلاسة و باب البريد و باب الساعات إلى باب اللبادين و الغوارة و حضرت الجنازة في الساعة الرابعة من النهار أو نحو ذلك و وضعت في الجامع و الجند قد أحاطوا بها يحفظونها من الناس من شدة الزحام ...، ثمّ تزايد الجمع إلى أن ضاقت الرحاب و الأزقّة و الأسواق بأهلها و من فيها ... و اشتدّ الزحام و علت الأصوات بالبكاء و النحيب و الترحّم عليه و الثناء و الدعاء له ... و خرج الناس من الجامع من أبوابه كلّها و هي شديدة الزحام، كلّ باب أشدّ زحمة من الآخر، ثمّ خرج الناس من أبواب البلد جميعها من شدّة الزحام فيها ... و عظم الأمر بسوق الخيل و تضاعف الخلق و كثر الناس ...، حمل إلى مقبرة الصوفية، فدفن إلى جانب أخيه و كان دفنه قبل العصر بيسير وذلك من كثرة من يأتي و يصلّي عليه من أهل البساتين و أهل الغوطة و أهل القرى و غيرهم و أغلق الناس حوانيتهم ... و حضر نساء كثيرات بحيث حزرن بخمسة عشر ألف امرأة غير اللاتي كنّ على الأسطحة وغيرهن ... و أما الرجال فحزروا بستّين ألفاً إلى مائة ألف إلى أكثر من ذلك إلى مائتي ألف ... و حصل في الجنازة ضجيج و بكاء كثير و تضرع». ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۴، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲، حوادث ۷۲۸ هجری قمری، وفاة شيخ‌الإسلام أبي‌العباس تقي‌الدين أحمد بن تيميّة.

۲. «و بكوه سنة». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳، ص ۴۵۲، عهد خلفای راشدین.

۳. «على مثله فلتبك البواكي». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۴، ص ۳۴، شرح حال مالك، ش ۶.

۴. «.. فأصيب في تلك الغزاة جماعة من المسلمين من رؤسائهم و حماتهم و كانت شوكة الروم شديدة، قُتل فيها عبدالعزيز بن زرارة الكلابي و عبد بن زهرة الهذلي و خلق من المسلمين، ثمّ فتح الله عليهم و كان أبوالعيال حاضراً تلك الغزاة، فكتب إلى معاوية قصيدة قرأها و قرئت على الناس، فبكى الناس و بكى معاوية بكاءً شديداً». ابوالفرج اصفهانی، الأغاني: ج ۶، ص ۱۷۴.

زبیر[۱] از دیگر نمونه‌های رفتار مسلمانان و اثبات‌کننده جواز گریه و عزاداری است.

با مطالعه و دقت در این شواهد تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که بر پا کردن مجالس ماتم و سوگواری، مرثیه‌خوانی، نوحه‌خوانی، گریه و بی‌تابی در فراق عزیزان و بزرگان به صورت سینه‌زنی، استفاده از طبل‌ها، بستن مغازه‌ها و اعمال دیگر که از نشانه‌های حزن و اندوه و عزا و ماتم است، بین مسلمانان امری شایع و متداول بوده است و هیچ‌کس مسلمانان را به خاطر انجام چنین اعمالی، بی‌عقل و مبتدع نخوانده بود؛ اما هنگامی که مسأله عزاداری و بر پاکردن مجالس گریه برای سرور جوانان بهشت که به دست کفار و دشمنان اسلام و پیامبر ﷺ به شهادت رسید، مطرح می‌شود، ابن تیمیّه و پیروانش که اصلی‌ترین مدافعان امویان و مروانیان می‌باشند، تاب و تحمل خود را از دست داده و با بی‌ادبی تمام هر آنچه در دل دارند به زبان رانده و به مسلمانان و عزاداران امام حسین علیه‌السلام توهین و جسارت می‌کنند و آنان را بی‌عقل و مبتدع می‌خوانند.

با توجه به جعل احادیث برای عید و روز شادی جلوه دادن عاشورا و برگزاری جشن و سرور در این ایام، به نظر می‌رسد امویان اولین گروهی بودند که پرچم مخالفت با عزاداری را برافراشتند، هر چند ریشه‌های مخالفت با اصل عزاداری به قبل از امویان برمی‌گردد.

امویان که خود به وجود آورنده جنایات هولناکی در تاریخ اسلام بودند و حادثه تلخ عاشورا نیز یکی از جنایات بی‌شمار آنان بود، برای محوکردن نام امام حسین و اهل بیت علیهم‌السلام از هر وسیله‌ای استفاده‌کردند. تلاش امویان و جعل احادیث برای عید و روز شادی جلوه دادن عاشورا و برگزاری جشن و سرور در این ایام، یکی از راه‌های مقابله با شیعیان و عزاداری آنان در چنین ایامی بود.

---

۱. «لمّا قتل الحجاج عبدالله بن الزبير ارتجّت مكة بالبكاء و العويل». ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۳، ص ۸۶، شرح حال حجاج بن یوسف، ش ۱۵۰۰؛ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۲، ص ۴۰، شرح حال حجاج بن یوسف، ش ۱۴۹ و ابن‌کثیر دمشقی سلفی، البداية و النهاية: ج ۸، ص ۳۳۶، حوادث ۷۳ هجری قمری.

حاکمان بنی‌عباس نیز که با ابراز دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام بر امویان غلبه کردند و به حکومت رسیدند، پس از دستیابی به حکومت، علیه علویان و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جنگ برخاستند. شدت عناد و کینه بنی‌عباس به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسید که احترام و توجه مردم به اهل بیت علیهم السلام را تحمل نکردند و دستور تخریب قبر امام حسین علیه السلام را صادر کردند.

ابن تیمیّه و وهابیان نیز که پرچم دفاع از امویان و مخالفت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام را در دست گرفته‌اند، در راستای همین اهداف با برگزاری مراسم عزاداری در ایام شهادت امام حسین علیه السلام به مخالفت پرداخته‌اند.

در جمع‌بندی مطالب ذکر شده می‌توان چنین گفت:

۱. اصل گریه بر اموات مورد پذیرش تمامی مسلمانان می‌باشد و وهابیان نیز در فتاوایشان آن را پذیرفته‌اند، هر چند عملاً اجازه چنین کاری را به مسلمانان نمی‌دهند.

۲. وهابیان گریه با صدای بلند (نوح) و بیان فضائل و خصلت‌های خوب میت در غالب شعر و همراه با گریه (مرثیه‌خوانی) را حرام می‌دانند؛ اما ادعای آنان با سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه و مسلمانان سازگار نیست.

۳. ادعای وهابیان درباره مراسم عزاداری نیز ادعایی بی‌دلیل، بلکه مخالف آیات قرآن، روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه و مسلمانان است.

# فصل هفتم
## وهابیان و نذر

### دیدگاه وهابیان

یکی از موضوعات و مسائل اختلافی میان مسلمانان و وهابیان، مسأله نذر است. وهابیان معتقدند نذرکردنِ پول، روغن، شمع و حیوان برای صاحبان قبور و مشاهد مشرفه و مجاورین قبور حرام است.

ابن تیمیّه پیشوای فکری وهابیان در جاهای مختلف و با عباراتی مشابه، نذرکردن پول (طلا و نقره، درهم و دینار)، روغن، شمع، حیوان، چلچراغ و پرده برای انبیای الهی، ائمه علیهم‌السلام، صحابه، علما، صالحان و قبور آنان و کلیه اماکن مقدسه و مشاهد مشرفه، خادمان و مجاوران قبور را با ادعای شباهت داشتن این نذرها به نذرهای بت‌پرستان و یهود و نصارا برای بت‌ها و کلیساها، و شرک و بدعت بودن این‌گونه نذرها، حرام دانسته و تمامی نذرکنندگان را نیز گمراه، جاهل، مشرک و خارج از دایره اسلام معرفی می‌کند.

برای آشنایی خوانندگان با تفکرات و استدلال‌های ابن تیمیّه و وهابیان دو مورد از سخنان ابن تیمیّه را به عنوان نمونه در متن ذکر می‌کنیم و برای آگاهی از سایر سخنان

همسو و مشابه او به پاورقی مراجعه شود.

**أ )** «و أمّا النذر للقبور أو لسكّان القبور أو العاكفين على القبور سواء كانت قبور الأنبياء أو الصالحين فهو نذر حرام باطل يشبه النذر للأوثان ، سواء كانت نذر زيت أو شمع أو غير ذلك ... و قد اتفق أئمة الدين على أنّه لايشرع بناء المساجد على القبور و لا أن تعلق عليها الستور و لا أن ينذر لها النذور و لا أن يوضع عندها الذهب و الفضة ، بل حكم هذه الأموال أن تصرف في مصالح المسلمين إذا لم‌يكن لها مستحق معين ... و قال طائفة من السلف : ... و من نذر لها نذراً لم‌يجز له الوفاء ، لما ثبت في الصحاح عن النّبيّ ﷺ أنّه قال : من نذر أن يطيع الله ، فليطعه و من نذر أن يعصي الله ، فلا يعصه و عليه كفارة يمين و لما روي عنه أنّه قال : لا نذر في معصية و كفارته كفارة يمين ... و من اعتقد أنّ بالنذور لها نفعاً أو أجراً ما فهو ضال جاهل».[1]

**ب )** «و أمّا النذر للموتى من الأنبياء و المشائخ و غيرهم أو لقبورهم أو المقيمين عند قبورهم فهو نذر شرك و معصية لله تعالى ، سواء كان النذر نفقة أو ذهباً أو غير ذلك و هو شبيه بمن ينذر للكنائس و الرهبان و بيوت الأصنام».[2]

---

۱. ابن تیمیّه حنبلی حرانی، جامع الرسائل : ج ۱، ص ۲۸، أهل الصفة.

۲. همو، مجموعة الفتاوی : ج ۱۱، ص ۲۷۵. «و قالوا (علماءنا) : لايجوز أن ينذر لقبرٍ و لا للمجاورين عند القبر شيئاً من الأشياء ، لا من درهمٍ و لا من زيتٍ و لا من شمعٍ و لا من حيوانٍ و لا غير ذلك ، كلّه نذر معصية و قد ثبت في الصحيح : من نذر أن يطيع الله ، فليطعه و من نذر أن يعصي الله ، فلا يعصه». مجموعة الفتاوی : ج ۲۷، ص ۴۷، سئل عمّن يزور القبور و يستنجد بالمقبور. «أو يُنذر له أو لمن عنده دهنٌ أو شمع أو ذهب أو فضة أو قناديل أو ستور ، فهذا كلّه من نذور أهل الشرك و لا يجوز مثل هذا النذر باتفاق المسلمين و لا الوفاء به ، كما ثبت في صحيح البخاري عن النّبيّ ﷺ أنّه قال : من نذر أن يطيع الله فليطعه و من نذر أن يعصيه فلا يعصه ، و لا يجوز أن ينذر أحد إلّا طاعة و لا يجوز أن ينذرها إلّا لله ، فمن نذر لغير الله فهو مشرك ، كمن صام لغير الله و سجد لغير الله و من حجّ إلى قبر من القبور فهو مشرك ، بل لو سافر إلى مسجد لله غير المساجد الثلاثة ليعبد الله فيها كان عاصياً لله و لرسوله ، فكيف إذا سافر إلى غير الثلاثة ليشرك بالله و في الصحيحين من حديث أبي‌سعيد و أبي‌هريرة عن النّبيّ ﷺ أنّه قال : لا تشدوا الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد : المسجد الحرام و المسجد الأقصى و مسجدي هذا». منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية : ج ۲، ص ۱۰۳. «و لهذا لا يشرع باتفاق المسلمين أن ينذر

←

محمد بن اسماعیل صنعانی (۱۱۰۱ ـ ۱۱۸۲ هجری قمری) نذرهای مسلمانان برای قبور انبیا و اولیا را به نذرهای مشرکان و یهود و نصارا برای بت‌هایشان تشبیه کرده و مسلمانان را به داشتن عقاید مشرکان و یهود و نصارا متهم می‌کند و با استناد به همین مطالب، نذر برای انبیا و اولیا و قبور آنان را تحریم می‌کند و می‌نویسد: «و أمّا النذور المعروفة في هذه الأزمنة على القبور والمشاهد والأموات فلا كلام في تحريمها، لأنّ الناذر يعتقد في صاحب القبر أنّه ينفع و يضرّ و يجلب الخير و يدفع الشر و يعافي الأليم ويشفي السقيم و هذا هو الذي كان يفعله عباد الأوثان بعينه، فيحرم كما يحرم النذر على الوثن».[1]

عبدالله قصیمی یکی دیگر از همفکران وهابیان نیز نذر برای قبور را از مصادیق غلوهای شیعیان در حق ائمه علیهم‌السلام و موجب عبادت و پرستش آنان معرفی می‌کند ومی‌نویسد: «و بهذا الغلوّ الذي رأيت من طائفة الشيعة في أئمّتهم و بهذا التأليه الذي سمعت منهم لعليّ و ولده، عبدوا القبور و أصحاب القبور و أشادوا المشاهد و أتوها من كلّ مكان سحيق و فجّ عميق و قدموا لها النذور و الهدايا و القرابين و أراقوا فوقها الدماء والدموع و رفعوا لها

---

← للمشاهد التي على القبور لا زيت و لا شمع و لا دراهم و لا غير ذلك و لا للمجاورين عندها و خدام القبور... وأما التمسح بالقبر... أو النذر له و نحو ذلك، فليس هذا من دين المسلمين، بل هو مما أحدث من البدع القبيحة التي هي من شعب الشرك». مجموعة الفتاوى: ج ۲۴، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸. «و النذر للمخلوقات أعظم من الحلف بها، فمن نذر لمخلوقٍ لم ينعقد نذرُه و لا وفاء عليه باتفاق العلماء، مثل من ينذر لميت من الأنبياء و المشائخ وغيرهم، كمن ينذر للشيخ جاكير و أبي الوفاء أو المنتظر أو ألست نفيسة أو للشيخ رسلان أو غير هؤلاء وكذلك من نذر لغير هؤلاء زيتاً أو شمعاً أو ستوراً أو نقداً ذهباً أو دراهم أو غير ذلك، فكلّ هذه النذور محرّمة باتفاق المسلمين و لا يجب بل و لا يجوز الوفاء بها باتفاق المسلمين و إنّما يوفى بالنذر إذا كان لله عزّوجلّ و كان طاعة، فإنّ النذر لا يجوز إلّا إذا كان عبادة و لا يجوز أن عبد الله إلّا بما شرع، فمن نذر لغير الله فهو مشرك أعظم من شرك الحلف بغير الله و هو كالسجود لغير الله». همان، ج ۳۳، ص ۷۳. «وكذلك النذر للقبور أو لأحد من أهل القبور، كالنذر لإبراهيم الخليل أو للشيخ فلان أو فلان أو لبعض أهل البيت أو غيرهم، نذر معصية لا يجب الوفاء به باتفاق أئمة الدين، بل و لا يجوز الوفاء به... فالذي يضع فيها قناديل الذهب و الفضة و شمعدان الذهب و الفضة ويضعها عند القبور أولى باللعنة، فمن نذر زيتاً أو شمعاً أو ذهباً أو فضة أو ستراً أو غير ذلك ليجعل عند قبر نبيّ من الأنبياء أو بعض الصحابة أو القرابة أو المشائخ فهو نذر معصية، لا يجوز الوفاء به». همان، ج ۲۷، ص ۸۴.

۱. صنعانی، سبل السلام: ج ۴، ص ۱۱۱، كتاب الأيمان و النذور، بيان النذور التي تلزم فيها كفارة يمين.

خالص الخضوع و الخشوع و أخلصوا لها ذلك و خصوها به دون الله رب الموحدين ».[۱]

بن باز نیز در پاسخ به استفتایی که از وی پرسیده است: « صادفتني مشكلة، فنذرت لأحد الائمة و قد علمت أنّه لايجوز النذر لغير الله علماً بأنّ المكان الذي فيه الإمام بعيد عنّي، فهل يجوز لي أن أدفع هذا النذر للفقراء أو أكفر عنه؟ »، نذر او را عبادت و پرستش ائمه علیهم‌السلام و موجب شرک به خدا معرفی می‌کند و می‌نویسد: « هذا النذر باطل، لأنّه عبادة لغير الله و عليك التوبة إلى الله من ذلك و الرجوع إليه و الإنابة و الإستغفار و الندم... فهذا النذر نذر باطل و شرك بالله عزّوجلّ ( هذا النذر الذي نذرتيه لأحد الائمة الأموات لعليّ أو للحسين أو للشيخ عبدالقادر[۲] أو غيرهم نذر باطل و شرك بالله و هكذا النذور لغير هؤلاء للسيد البدوي أو للسيدة زينب أو للسيدة نفيسة أو غير ذلك كلّه باطل و هكذا النذر لرسول‌الله ) فضلاً عن أنّ النذر لأحد الائمة الأموات نذر باطل و شرك بالله... فهذا النذر باطل و ليس عليك شيء لا للفقراء و لا لغيرهم، بل عليك التوبة و ليس عليك الوفاء بهذا النذر، لكونه باطلاً و شركاً و عليك بالتوبة الصادقة و العمل الصالح ».[۳]

## خلاصه استدلال وهابیان

وهابیان معتقدند مطلق نذر (حتی نذر کردن اعمالی که مطلوب شارع است مثل

---

۱. قصیمی، الصراع بين الإسلام و الوثنية: ج ۱، ص ۶۵، حماقات الشيعة.

۲. شیخ عبدالقادر بن ابی‌صالح معروف به جیلانی، جیلی (گیلانی) در سال ۴۷۱ به دنیا آمده و در سال ۵۶۱ هجری قمری در سن حدود ۹۰ سالگی در بغداد از دنیا رفته است. اهل سنت بی‌نهایت از او تعریف کرده و کرامات متعددی همچون زنده کردن مرده، اطلاع از درون و باطن و نیات افراد نیز برایش ذکر کرده‌اند. برای آشنایی با شرح حال و کرامات نقل شده برای عبدالقادر گیلانی به منابع ذیل مراجعه شود: تاریخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام: ج ۳۹، ص ۸۶ـ ۱۰۰، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰، شرح حال عبدالقادر، ش ۲۳ و العبر في خبر من غبر: ج ۳، ص ۳۶، حوادث ۵۶۱ هجری قمری.

۳. بن باز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعة: ج ۲۳، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۸، ما حكم النذر لغير الله. مطالب داخل پرانتز از کتاب دیگر بن‌باز اضافه شده است. همین استفتاء در کتاب «نور على الدرب: ج ۱، ص ۱۰۸» کاملتر و با اضافات ذکر شده، آمده است.

نماز، روزه و حج که مستحب و واجب هستند) مورد نهی شارع قرار گرفته است و این نهی نشانگر این مطلب است که اصل نذر از امور مطلوب شارع نیست[1] و برای تحریم نذر برای انبیای الهی، ائمه علیهم‌السلام و علما و قبور آنان، سه دلیل ذکر کرده‌اند:

۱. نذر یک عمل عبادی است و باید برای خدا باشد؛ لذا هر نذری برای ائمه علیهم‌السلام و علما و قبور آنان، عبادت و پرستش غیر خدا و غلو در حق آنان محسوب می‌شود و شرک به خداوند است و حرام می‌باشد.

۲. نذر برای ائمه علیهم‌السلام و علما و قبور آنان به نذرهای مشرکان برای بت‌هایشان و نذرهای یهود و نصارا برای کلیساهایشان شباهت دارد و مشابهت با مشرکان و کفار حرام است؛ لذا چنین نذرهایی نیز حرام است.

---

۱. این ادعا از سوی ابن‌تیمیّه و وهابیان مورد پذیرش نیست، زیرا بر اساس روایت نقل شده از عبدالله بن عباس در بسیاری از کتب روایی و تفسیری اهل سنت، هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام بیمار شده بودند، رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و عده‌ای از صحابه به عیادت آن دو بزرگوار آمدند و خطاب به حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما‌السلام فرمودند: چرا برای شفای فرزندانت نذر نمی‌کنید؟ حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما‌السلام و فضه نیز با تذکر و راهنمایی رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نذر کردند که اگر امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام از بیماری نجات پیدا کنند، سه روز روزه بگیرند. پس از قبولی نذر و شفا یافتن امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام، حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما‌السلام و فضه نیز به نذرشان عمل کردند. «عن ابن‌عباس أنّ الحسن و الحسين مرضا، فعادهما جدّهما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و معه أبوبكر و عمر و عادهما من عادهما من الصحابة، فقالوا لعليّ: يا أباالحسن! لو نذرتَ على ولديك. فنذر عليّ و فاطمة و فضة جارية لهما إن برآ مما بهما أن يصوموا ثلاثة أيّام شكراً، فألبس الله تعالى الغلامين ثوب العافية». آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۲۹، ص ۲۴۲ـ۲۴۳، ذیل تفسیر آیات ۸ـ۱۲ سوره انسان. «قال: مرض الحسن و الحسين، فعادهما جدّهما رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وعادهما عامة العرب، فقالوا: يا أباالحسن! لو نذرتَ على ولديك نذراً. فقال عليّ: إن برآ مما بهما صمت لله عزّوجلّ ثلاثة أيام شكراً و قالت فاطمة كذلك و قالت جارية يقال لها فضة نوبية: إن برأ سيّداي صمت لله عزّوجلّ شكراً، فألبس الغلامان العافية». ابن‌اثیر جزری، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۵، ص ۵۳۰، شرح حال فضه؛ ابن‌حجر عسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۴، ص ۳۸۷، شرح حال فضه، ش ۸۷۵؛ ابن‌کثیر دمشقی، البداية و النهاية: ج ۵، ص ۲۸۶، حوادث ۱۱ هجری قمری، اماؤه علیه‌السلام و ثعلبی، الکشف و البیان: ج ۱۰، ص ۹۹، ذیل تفسیر آیات ۷ـ۱۳ سوره انسان. اگر نذر مورد نهی شارع بود، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما‌السلام را به نذر کردن، تشویق و راهنمایی نمی‌کردند.

۳. چنین نذرهایی در زمان‌های گذشته نبوده است و از بدعت‌های زشت مسلمانان است.

یکی از نکات پررنگ و جالب توجه در سخنان و استدلال‌های ابن تیمیّه، استناد کردن و استفاده مکرر از اجماع و اتفاق مسلمین، به جای آیات و روایات است که خود نشانگر ضعف استدلال‌ها و مبانی ابن تیمیّه و وهابیان است.

## نقد دیدگاه وهابیت

جهت نقد دیدگاه وهابیان ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی نذر را بیان می‌کنیم و سپس به نقد ادله وهابیان می‌پردازیم.

## معنای لغوی و اصطلاحی نذر

نذر در لغت به معنای وعده دادن، ابلاغ و رساندن است و بیشتر بر ترساندن و تخویف دلالت می‌کند[۱] و در اصطلاح عبارت است از التزام به فعل یا ترک عملی به گونه‌ای خاص و صیغه نذر نیز عبارت است از «لله علَيّ أن أفعل كذا إذاكان كذا» و در صورتی که صیغه خاص آن گفته نشود، نذر منعقد نمی‌شود و وجوب وفا نیز ندارد.[۲]

## نقد دلیل اول وهابیان

جهت نقد دلیل اول وهابیان که نذر برای ائمه علیهم‌السلام و علما و قبور آنان را از مصادیق

---

۱. جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية: ج ۲، ص ۸۲۵ـ۸۲۶ و ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۵، ص ۲۰۰.

۲. «الذي هو لغة الوعد بشرط أو مطلقاً، بخير أو بشرّ، و عن ابن‌فارس أنّ أصل النذر يدلّ على التخويف و أنّه إنّما سمي به لما فيه من الإيجاب و التخويف من الاخلاف و شرعاً بالمعنى الذي سمعته مكرراً في غيره الالتزام بالفعل أو الترك على وجه مخصوص و إليه يرجع ما عن المهذب و الدروس و غيرهما من أنّه التزام الكامل المسلم المختار غير المحجور عليه بفعل أو ترك بقول «لله تعالى» ناوياً القربة». نجفی، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ج ۳۵، ص ۳۵۶، كتاب النذر.

غلو در حق آنان و موجب عبادت و پرستش ائمه علیهم‌السلام و علما و شرک به خدا می‌دانند، باید گفت:

۱. ادعای عبادت و پرستش ائمه علیهم‌السلام و علما با چنین نذرهایی، صحیح نبوده و مورد پذیرش نیست، زیرا در فصل‌های گذشته به معیار و ملاک عبادت و پرستش اشاره‌کردیم و گفتیم‌که معیار و ملاک عبادت و پرستش، اعتقاد به الوهیت و خدایی یا ربوبیت یا واگذار شدن یکی از افعال خداوند به معبود است، لذا اگر انسان در عباداتی که برای خداوند انجام می‌دهد به الوهیت یا ربوبیت خداوند اعتقاد نداشته باشد، خداوند را عبادت و پرستش نکرده است، در حالی که هیچ نذرکننده‌ای به الوهیت و خدایی ائمه علیهم‌السلام و علما اعتقاد ندارد.[1]

۲. در رابطه با ادعای غلو در حق ائمه علیهم‌السلام و علما نیز باید گفت: با واکاوی این‌گونه نذرها و تأمل و دقت در حقیقت آن، مشخص خواهد شد که هیچ‌گونه مطلب غیر عادی و غلوی وجود ندارد.

## نقد دلیل دوم وهابیان

در نقد دلیل دوم وهابیان که نذرهای مسلمانان برای ائمه علیهم‌السلام و علما و قبور آنان را به نذرهای مشرکان و یهود و نصارا تشبیه‌کرده و همین تشبه را علت تحریم این گونه نذرها بیان کرده‌اند نیز باید از وهابیان پرسید: آیا صرف مشابهت باعث حرمت آن عمل می‌شود؟

یکی از اشتباهات و لغزش‌های مهم ابن‌تیمیّه همین تفکر است. وی بدون این که در حقیقت اعمال و رفتار مسلمانان تأمل و دقت‌کند به صرف مشابهت ظاهری اعمال مسلمانان به اعمال مشرکان و یهود و نصارا به تکفیر مسلمانان می‌پردازد. اگر ظاهر عمل و مشابهت داشتن به اعمال مشرکین و یهود و نصارا را ملاک حرمت اعمال مسلمانان

---

۱. به فصل چهارم همین بخش مراجعه شود.

بدانیم، باید بسیاری از اعمال دیگرِ مسلمانان مانند اکثر اعمال و مناسک حج را نیز تحریم کنیم، زیرا طواف دور خانه خدا شبیه چرخیدن مشرکان به دور بت‌هایشان است و بوسیدن خانه خدا و حجرالاسود شبیه بوسیدن بت‌ها توسط مشرکان است و قربانی کردن در ایام حج مانند قربانی کردن مشرکان برای بت‌هایشان است.

ما معتقدیم با توجه به شایع و رایج بودن چنین نذرهایی میان مسلمانان که ابن تیمیّه نیز در ضمن مطالبش به این سیره اعتراف کرد، نباید مانند ابن تیمیّه باکوچکترین بهانه و به صرف مشابهت ظاهری به اعمال مشرکان، به اعتقادات و باورهای تمامی مسلمانان حمله کنیم و به تکفیر آنان بپردازیم، بلکه راه معقولانه و منطقی این است که با واکاوی و دقت و تأمل در عمل مسلمانان، به واقع مطلب و مقصود اصلی مسلمانان پی برده و تا جایی که امکان دارد اعمال و رفتار مسلمانان را حمل بر صحت کنیم و از تکفیر مسلمانان اجتناب کنیم، زیرا بر اساس روایات نقل شده، موظفیم گفتار و رفتار مسلمانان را تا جایی که امکان دارد بر بهترین محتملات حمل کنیم[1] و نیت‌های قلبی آنان را در اعمالشان ملاک و معیار قرار

۱. کلینی با چند واسطه از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام في كلام له: ضع أمر أخيك على أحسنه حتّى يأتيك ما يغلبك منه و لا تظنّنّ بكلمة خرجت من أخيك سوءاً و أنت تجد لها في الخير محملاً». الكافي: ج ۲، ص ۳۶۲، كتاب الإيمان و الكفر، باب التهمة و سوء الظن، ح ۳. بیهقی بنا به دلائلی همین روایت را با کمی اختلاف از سعید بن مسیب و بدون ذکر نام حضرت علی علیه‌السلام و با کنایه «کتب إليّ بعضُ إخواني من أصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» چنین نقل می‌کند: «سعيد بن المسيب قال: كتب إليّ بعض إخواني من أصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أن صنع (ضع) أمر أخيك على أحسنه ما لم يأتك ما يغلبك و لا تظنن بكلمة خرجت من امرىء مسلم شراً و أنت تجد له في الخير محملاً و من عرض نفسه للتهم فلا يلومنّ إلّا نفسه و من كتم سره كانت الخيرة في يديه ...». شُعب الإيمان: ج ۶، ص ۳۲۳، باب ۵۷ في حسن الخلق، فصل في ترك الغضب، ح ۸۳۴۵ و سیوطی شافعی، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۶، ص ۹۲، ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره حجرات و آلوسی، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج ۲۶، ص ۴۲۸، ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره حجرات، به نقل از بیهقی در شُعب الإيمان. البته سیوطی به نقل از احمد بن حنبل در کتاب الزهد و ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه عین همین روایت را از عمر بن خطاب نقل می‌کنند. الدر المنثور ←

دهیم.[۱] رفتارشناسی و واکاوی نذرهای مسلمانان نیز همین اقتضا را دارد.

## واکاوی نذرهای مسلمانان

مسلمانان هر چند در ظاهر برای قبور و صاحبان قبور نذر می‌کنند اما هدف آنان از چنین نذرهایی تقرب به خداوند است نه صاحبان قبور، زیرا همه نذرکنندگان می‌دانند که قبور و صاحبان قبور به طور مستقیم هیچ بهره‌ای از پول‌ها، طلاها، نقره‌ها، حیوانات، مواد غذایی و پوشاک نذر شده نمی‌برند، بلکه مقصود مسلمانان از این گونه نذرها این است که با توجه به نذری که کرده‌اند و پس از برآورده شدن حاجاتشان از سوی خداوند، اقلامی را به عنوان صدقه به این مکان‌ها بدهند تا در مواردی که متولیان این امکنه صلاح می‌دانند، صرف شود و ثواب آن را به روح صاحب قبر هدیه کنند. متولیان این مکان‌ها نیز با توجه به کثرت مراجعه کنندگان، وجوه و اقلام نذر شده را در کمک به فقرا، ساختن مساجد مجاور، ساختن مکان‌های فرهنگی جهت برگزاری کلاس‌های آموزش قرآن و احکام، اطعام نیازمندان و غیره مصرف می‌کنند و بنا به اعتراف ابن‌تیمیّه صدقه دادن از طرف اموات جایز است و اموات نیز از صدقاتی که احیاء از طرف آنان می‌دهند، بهره‌مند می‌شوند.

پس از تامل و دقت در نذرهای مسلمانان باید گفت: هنگامی که شخص نذر کننده می‌گوید: «این گردنبند نذر فلانی» در واقع می‌گوید: «اگر خداوند بیماریم را برطرف کند، این گردنبند را صدقه می‌دهم تا ثواب آن مال فلانی باشد» اما به خاطر اختصار از عبارت «این گردنبند نذر فلانی» استفاده می‌کند.

عزامی شافعی با انتقاد از ابن‌تیمیّه و همفکرانش در تکفیر مسلمانان، به تحلیل

---

← في التفسير بالمأثور: ج ۶، ص ۹۲، ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره حجرات و شرح نهج البلاغة: ج ۱۲، ص ۱۰، نكت من كلام عمر و سيرته و أخلاقه و ج ۱۸، ص ۲۷۸، شرح کلمات قصار، ش ۱۱۰.

۱. «سمعت رسول‌الله ﷺ يقول: إنّما الأعمال بالنيات و إنّما لكلّ امرىء ما نوى». بخاری، الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲، باب كيف كان بدء الوحي إلى رسول‌الله ﷺ.

نذرهای مسلمانان پرداخته و می‌نویسد: اگر در مورد انگیزه مسلمانان از نذرهایشان برای انبیا و صالحان تحقیق کنیم به این نتیجه می‌رسیم که مسلمانان انگیزه‌ای جز صدقه دادن از طرف آنان و اهدای ثواب آن به روح اموات ندارند و تمامی مسلمانان (حتی ابن تیمیّه) صدقه دادن از طرف اموات و اهدای ثواب به روح آنان را جایز و مشروع می‌دانند و روایات صحیح السند و مشهوری نیز در این رابطه وجود دارد که ماجرای سعد بن عباده یکی از این روایات است.[1]

سعد بن عباده خدمت پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته است. ارزش و ثواب کدام صدقه بیشتر است (تا از طرف مادرم صدقه بدهم)؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آب.

سعد بن عباده به فرمایش پیامبر اکرم ﷺ عمل کرد و چاهی حفر کرد و آن را از طرف مادرش صدقه داد و گفت: «هذه لأمّ سعد».[2]

عزامی در ادامه به منشأ اشتباه ابن تیمیّه و همفکران او اشاره می‌کند و می‌نویسد: کسانی که نذر برای انبیا و صالحان را تحریم می‌کنند فکر کرده‌اند لام در «نذرت لفلان» یا «هذه لأمّ سعد» با لام در «نذرت لله» و «صلیت لله» یکی است. در حالی که لام در

---

۱. «و قال العزامي في فرقان القرآن: و قال ـ يعني ابن تيميّه ـ من نذر شيئاً للنبيّ ﷺ أو غيره من النبيين و الأولياء من أهل القبور أو ذبح له ذبيحة كان كالمشركين الذين يذبحون لأوثانهم و ينذرون لها، فهو عابد لغير الله، فيكون بذلك كافراً و يطيل في ذلك الكلام و اغترّ بكلامه بعض من تأخر عنه من العلماء ممن ابتلي بصحبته أو صحبة تلاميذه و هو منه تلبيس في الدين و صرف إلى معنى لا يريده مسلم من المسلمين و من خبر حال من فعل ذلك من المسلمين وجدهم لا يقصدون بذبائحهم و نذورهم للميتين من الأنبياء و الأولياء إلّا الصدقة عنهم و جعل ثوابها إليهم و قد علموا أنّ إجماع أهل السنة منعقد على أنّ صدقة الأحياء نافعة للأموات، واصلة إليهم والأحاديث في ذلك صحيحة مشهورة، فمنها ما صحّ عن سعد». علامه امینی، الغدیر في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۳، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور، به نقل از عزامی در فرقان القرآن: ص ۱۳۳.

۲. «عن سعد بن عبادة أنّه قال: يا رسول‌الله! إنّ أمّ سعد ماتت، فأيّ الصدقة أفضل؟ قال: الماء. فحفر بئراً و قال: هذه لأم سعد». ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۲، ص ۱۳۰، كتاب الزكاة، باب في فضل سقي الماء، ح ۱۶۸۱.

«نذرت لفلان» یا «هذه لأمّ سعد» مانند لام در ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾[1] جهت مصرف صدقات و نذرها را بیان می‌کند و مشخص می‌کند که صدقات و نذرها باید در چه جهتی و در کجا مصرف شوند، اما لام در «نذرت لله» و «صلیت لله» لام غایت است.[2]

خالدی نیز حقیقت نذرهای مسلمانان برای انبیا و علما را صدقه دادن احیاء از طرف اموات می‌داند و با تشبیه «نذرتُ لفلان» به «ذبحتُ لميتي» و «ذبحت للضيف»، معتقد است همان طور که مسلمانان وقتی می‌گویند: «این حیوان را برای مرده‌ام ذبح کردم» مقصودشان این است که حیوان را برای رضای خدا ذبح کرده و گوشت آن را از طرف اموات صدقه بدهند و ثواب آن را به روح اموات هدیه کنند، یا هنگامی که می‌گویند: «این حیوان را برای مهمان ذبح کردم» مقصودشان این است که حیوان را برای رضای خدا ذبح می‌کنند، اما آمدن مهمان باعث شد تا حیوان را ذبح کنند (آمدن مهمان علت ذبح است)، در نذرها و ذبح حیوانات برای انبیا و اولیا نیز کار را برای رضای خدا انجام می‌دهند و هدفی جز اهدای ثواب آن به روح اموات ندارند.[3]

سوالی که شاید در ذهن خواننده باقی مانده باشد این است که اگر چنین نذرهایی در واقع دادن صدقه از طرف اموات محسوب می‌شود، صدقه را در هر مکانی می‌توان

---

۱. سوره توبه، آیه ۶۰.

۲. «فهذه اللام هي الداخلة على الجهة التي وُجّهت إليها الصدقة، لا على المعبود المتقرّب إليه و هي كذلك في كلام المسلمين، فهم سعديون لا وثنيون و هي كاللام في قوله: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾، لا كاللام التي في قول القائل: صلّيت لله و نذرت لله، فإذا ذبح للنبيّ أو الوليّ أو نذر الشيء له، فهو لا يقصد إلّا أن يتصدّق بذلك عنه ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموات المشروعة المثاب على إهدائها و المسألة مبسوطة في كتب الفقه و في كتب الرد على هذا الرجل و من شايعه». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۳، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور، به نقل از عزامی در فرقان القرآن: ص ۱۳۳.

۳. «قال الخالدي: بمعنى أنّ الثواب لهم و المذبوح منذور لوجه الله، كقول الناس: ذبحت لميتي، بمعنى تصدقت عنه وكقول القائل: ذبحت للضيف، بمعنى أنّه كان السبب في حصول الذبح». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۳، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور.

داد، اما مسلمانان مکان‌های خاصی مانند مشاهد مشرفه و مقابر علما و صالحان را انتخاب می‌کنند؟

در پاسخ این سؤال نیز باید گفت: مسلمانان به خاطر خصوصیت و یا شرافت و جایگاه خاص برخی مکان‌ها و برای مضاعف شدن ثواب صدقه، این مکان‌ها را انتخاب می‌کنند و انتخاب مکان خاص برای نذر و صدقات در زمان پیامبر ﷺ نیز سابقه دارد،کما این‌که شخصی در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ نذر کرده بود حیوانی را در محلی به نام بُوانه[1] ذبح کند. پیامبر اکرم ﷺ از ترس این‌که مبادا در محلی که ناذر نذر کرده بود، بت‌های مشرکان نگهداری شود و ذبح نیز طبق عادت و رسوم مشرکان صورت گیرد، وقتی اطمینان پیدا کردند که بوانه محل نگهداری بت‌های مشرکان و محل اجتماع و عیدگاه آنان نیست، به شخص نذرکننده فرمودند: به نذر خود وفاکن و حیوان را در همان مکانی که نذر کرده‌ای، ذبح کن.[2]

## نقد دلیل سوم وهابیان

وهابیان علاوه بر دو دلیل ذکر شده، سابقه نداشتن و بدعت بودن چنین نذرهایی را یکی دیگر از ادله تحریم نذرهای مسلمانان می‌دانند. در نقد دلیل سوم وهابیان نیز می‌گوییم:

۱. وقتی با تأمل و دقت در نذرهای مسلمانان معلوم شد که حقیقت این نذرها

---

۱. بُوانَه بلندی و تپه‌ای است در نزدیکی ینبع و کنار ساحل دریا. حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. «نذر رجل على عهد رسول‌الله ﷺ أن ينحر إبلاً ببُوانة، فأتى النّبيّ ﷺ، فقال: إنّي نذرتُ أن أنحر إبلاً ببوانة. فقال النّبيّ ﷺ: هل كان فيها وثن من أوثان الجاهلية يُعبد؟ قالوا: لا. قال: هل كان فيها عيد من أعيادهم؟ قالوا: لا. قال رسول‌الله ﷺ: أَوفِ بنذرك، فإنّه لا وفاء لنذر في معصية الله و لا فيما لا يملك ابن آدم». ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۳۸، کتاب الأيمان و النذور، باب ما يؤمر به من الوفاء بالنذر، ح ۳۳۱۳. و «عن ميمونة بنت كردم قالت: خرجت مع أبي في حجة رسول‌الله ﷺ... فقال (أبي): يا رسول‌الله! إنّي نذرتُ إن ولد لي ولد ذكر أن أنحر على رأس بوانة في عقبة من الثنايا عدة من الغنم. قال: لاأعلم إلّا أنّها قالت خمسين، فقال رسول‌الله ﷺ: هل بها من الأوثان شيء؟ قال: لا. قال: فأوف بما نذرت به لله. قالت: فجمعها، فجعل يذبحها، فانفلتت منها شاة، فطلبها و هو يقول: اللهم! أوف عنّي نذري، فظفرها، فذبحها». همان، ح ۳۳۱۴.

چیزی غیر از صدقه دادن از طرف اموات نیست و سابقه آن نیز به زمان پیامبر اکرم ﷺ برمی‌گردد، ادعای بدعت بودن و حرمت این نذرها از سوی ابن‌تیمیّه و وهابیان پذیرفته نیست.

۲. آیا ابن‌تیمیّه و وهابیان هر نوع بدعتی را حرام می‌دانند؟ درباره انواع بدعت و احکام آن نیز در فصل‌های گذشته به طور مفصل بحث کرده‌ایم.[۱]

## سیره مسلمانان

با مطالعه در تاریخ به نمونه‌های متعددی از نذرهای مسلمانان برای انبیای الهی، اولیا، عالمان و صالحان برمی‌خوریم که نشان می‌دهد نذر درهم و دینار، مواد غذایی و ذبح حیوانات برای انبیا، اولیا، علما و صالحان امری رایج و شایع بوده و معرف سیره مسلمانان در این مساله است. برای اطلاع و آگاهی خوانندگان عزیز از این سیره به مواردی از نذرهای مسلمانان برای انبیا و اولیای الهی و قبور آنان و اماکن مقدسه به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم.

### ۱. نذر برای عبیدالله بن محمد معروف به نذور

خطیب بغدادی شافعی در معرفی مقابر بغداد می‌نویسد: در نزدیکی مصلای نماز عید قبری است که به قبر نذور معروف است. گفته می‌شود این قبر مربوط به عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام می‌باشد. مردم به زیارت این قبر می‌آیند و به آن تبرک می‌جویند. کسانی که حاجتی دارند به زیارت این قبر می‌آیند و در کنار آن از خداوند می‌خواهند تا حاجت و خواسته آنان را برآورده سازد.

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی بـه نـقل از پـدرش مـاجرای مـفصلی را درباره این قبر و علت شهرت آن به قبر نذور، این‌گونه نقل می‌کند: در سمت شرقی

---

۱. به فصل چهارم همین بخش مراجعه شود.

بغداد و در نزدیکی مصلای عید خیمه زده بودیم و قصد رفتن به همدان را داشتیم. در حالی که در محضر عضدالدوله دیلمی[1] نشسته بودیم، ناگهان نگاه عضدالدوله به قبر و بارگاه نذور افتاد و از من پرسید: این ساختمان مربوط به چیست؟

پدر قاضی تنوخی می‌گوید: چون از اخلاق و اعتقادات عضدالدوله آگاه بودم و می‌دانستم اگر بگویم این بنا مربوط به قبر نذور است، فال بد می‌زند، گفتم این بنا محل شهادت و بارگاه نذور است.

عضدالدوله پاسخ مرا پسندید و از نحوه جواب دادنم اظهار خوشحالی کرد و پرسید: می‌دانم این ساختمان مربوط به قبر و بارگاه نذور است، اما می‌خواستم توضیح بیشتری بدهی.

در توضیح و معرفی بیشتر قبر و بارگاه نذور به عضدالدوله گفتم: برخی معتقدند این بارگاه و بنا مربوط به عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و عده‌ای این بارگاه و بنا را مربوط به عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌دانند. حاکم وقت تصمیم گرفته بود ایشان را مخفیانه به قتل برساند. به همین منظور به دستور حاکم در محل فعلی قبر، گودالی حفر کردند و روی آن را پوشاندند و ایشان را از آن محل عبور دادند. وی نیز چون از توطئه حاکم و وجود گودال اطلاع نداشت، درون گودال افتاد و به دستور حاکم، گودال را پر کردند و ایشان در حالی که زنده بودند، زیر خاک دفن شدند. علت شهرت و معروف شدن این بنا و بارگاه به قبر نذور نیز این است که هر کس به هر نیتی برای این قبر و صاحب آن نذر کرده است، حاجتش برآورده شده و به خواسته‌اش رسیده است. من نیز بارها و برای اموری که غیر ممکن به نظر می‌رسید، برای ایشان نذر کرده‌ام و به خواسته خود رسیده‌ام و به نذرم وفا کرده‌ام.

---

۱. وی حاکم عراق و پسر سلطان حسن بن بویه دیلمی است. عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری قمری از دنیا رفته و در نجف دفن گردیده است. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۲۴۹ ـ ۳۵۲، شرح حال عضدالدوله، ش ۱۷۵.

پدر قاضی تنوخی می‌گوید: وقتی سخن به اینجا رسید و من این مطالب را برای عضدالدوله گفتم، عضدالدوله سخنان مرا نپذیرفت و معتقد بود مردم درباره قبر نذور مطالب غیر واقعی و اغراق‌آمیزی را می‌گویند. عضدالدوله همه مطالب مربوط به قبر نذور را نفی نمی‌کرد، اما معتقد بود شاید به طور اتفاقی برخی خواسته‌ها و حاجات کسانی که برای قبر نذور نذر کرده‌اند، برآورده شده است، اما مردم (از باب یک کلاغ چهل کلاغ) همان موارد نادر و اتفاقی را با اضافاتی برای یکدیگر نقل کرده‌اند و باعث معروف شدن و اهمیت پیداکردن قبر نذور شده‌اند.

پدر قاضی تنوخی می‌گوید: وقتی از مواضع و دیدگاه عضدالدوله نسبت به قبر نذور مطلع شدم، ساکت ماندم و سخنی نگفتم. چند روز بعد در حالی که هنوز در همان لشگرگاه بودیم و به سمت همدان حرکت نکرده بودیم، عضدالدوله مرا احضار کرد و از من خواست تا سوار مرکب شوم و همراه او به بارگاه و قبر نذور برویم. سوار مرکب شدم و عضدالدوله نیز به همراه چند تن از همراهانش سوار شدند و به بارگاه نذور آمدیم. عضدالدوله داخل ساختمان و بارگاه نذور شد و قبر را زیارت کرد و در کنار قبر نذور دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز به سجده رفت و مدتی را در سجده به مناجات پرداخت. سپس به خیمه و لشگرگاه برگشتیم. چند روز دیگر نیز در لشگرگاه ماندیم و سپس همراه عضدالدوله به سمت همدان حرکت کردیم و چند ماه در همدان ماندیم. روزی عضدالدوله مرا احضار کرد و پرسید: آیا مطالبی را که در بغداد درباره قبر نذور به من گفتی، به یاد داری؟

گفتم: بله.

عضدالدوله گفت: روزی که با هم درباره قبر نذور سخن می‌گفتیم، به حسن معاشرت و هم صحبت شدن با تو اعتماد نداشتم و معتقد بودم آنچه مردم درباره قبر نذور می‌گویند، دروغ است؛ اما چند روز بعد، مشکلی برایم پیش آمد. از بین رفتن زندگی و ریاستم مرا به وحشت انداخته بود. برای رهایی از مشکل و برطرف شدن آن، به فکر فرو رفته بودم. حاضر بودم برای نجات از مشکل، تمام اموال و

دارائی‌هایم را هزینه کنم و تمامی سربازان را نیز به کار گیرم؛ اما هیچ چاره‌ای پیدا نمی‌کردم. ناگهان به یاد سخنانی که درباره قبر نذور گفته بودی، افتادم و با خود گفتم: چرا یک بار هم که شده آن را تجربه نکنم؟ لذا نذر کردم که اگر خداوند مشکلم را برطرف کند، ده هزار درهم سالم و کامل برای صندوق و ضریح قبر نذور بفرستم. آن روز که تو را احضار کردم و با هم به زیارت قبر نذور رفتیم، خبر حل شدن مشکلم را به من داده بودند. من نیز به شکرانه برطرف شدن مشکل، تو را احضار کردم و به زیارت قبر نذور رفتم و به ابوالقاسم (کاتب عضدالدوله) دستور دادم به ابوالریان (نماینده عضدالدوله در بغداد) نامه‌ای بنویسد تا از طرف من ده هزار درهم برای قبر و بارگاه نذور بفرستد.

پدر قاضی تنوخی می‌گوید: عضدالدوله برای اطمینان از انجام شدن دستور و وفا کردن به نذرش، به یکی از حاضران به نام عبدالعزیز نگاه کرد و عبدالعزیز در پاسخ عضدالدوله گفت: به نماینده شما در بغداد نامه نوشته شده است و او نیز ده هزار درهم را برای قبر و بارگاه نذور فرستاده است.[۱]

---

۱. «و مقبرة باب البردان، فيها أيضاً جماعة من أهل الفضل و عند المصلّى المرسوم بصلاة العيد كان قبر يعرف بقبر النذور و يقال: إنّ المدفون فيه رجل من ولد علي بن أبي‌طالب عليه السلام، يتبرّك الناس بزيارته و يقصده ذو الحاجة منهم لقضاء حاجته. حدّثني القاضي أبوالقاسم علي بن المحسن التنوخي، قال: حدّثني أبي، قال: كنتُ جالساً بحضرة عضدالدولة و نحن مخيمون بالقرب من مصلّى الأعياد في الجانب الشرقي من مدينة السلام، نريد الخروج معه إلى همذان في أوّل يوم نزل المعسكر، فوقع طرفه على البناء الذي على قبر النذور، فقال لي: ما هذا البناء؟ فقلت: هذا مشهد النذور و لم أقل قبر، لعلمي بطيرته من دون هذا، و استحسن اللفظة و قال: قد علمتُ أنّه قبر النذور و إنّما أردتُ شرح أمره. فقلت: هذا يقال إنّه قبر عبيدالله بن محمد بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي‌طالب و يقال: إنّه قبر عبيدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي‌طالب و إنّ بعض الخلفاء أراد قتلَه خفيّاً، فجُعلت له هناك زُبيَة و سُيِّر عليها و هو لا يعلم، فوقع فيها و هيل على التراب حيّاً، و إنّما شُهر بقبر النذور لأنّه ما يكاد يُنذر له نذرٌ إلّا صحّ و بلغ الناذر ما يريد و لزمه الوفاء بالنذر و أنا أحد من نذر له مراراً لا أحصيها كثرة نذوراً على أمور متعذّرة، فبلغتُها و لزمني النذر، فوفيتُ به، فلم يتقبّل هذا القول و تكلّم بما دلّ أنّ هذا إنّما يقع منه اليسير اتفاقاً، فيتسوَّقُ العوامُ بأضعافه و يسيّرون الأحاديث الباطلة فيه، فأمسكتُ، فلمّا كان بعد أيّام يسيرة ←

**۲. نذر برای حماد بن مسلم دباس (متوفای ۵۲۵ ه‍.ق)**

ابوعبدالله حماد بن مسلم در رحبه به دنیا آمد و در بغداد بزرگ شد. در حدود سی سالگی در یک روز پدر و مادرش را از دست داد و در شب شنبه پنجم رمضان ۵۲۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفت و در شونیزیه به خاک سپرده شد.

در جایگاه علمی او نزد اهل سنت همین بس که عبدالقادر گیلانی یکی از شاگردان او به شمار می‌رود. هر چند برخی همچون ابن‌جوزی از راه و رسم حماد بن مسلم انتقاد کرده‌اند، اما بزرگانی مانند ابن‌اثیر جزری و ابوالمظفر بن قزغلی معروف به سبط بن الجوزی به دفاع از حماد بن مسلم و راه و رسم او پرداخته‌اند.

علمای اهل سنت او را با عناوینی همچون: «الزاهد»، «العارف»، «الورع»، «الناطق بالحكمة»، «علم السالكين»، «الشيخ الكبير»، «الوليّ الشهير»، «العارف بالله»، «الخبير»، «ذو الكرامات الكريمات و الأحوال العظيمات و المقامات العلية و الطريقة السنّية»، «شيخ العارفين في زمانه»، «كان من الأولياء أولي الكرامات»، «كان مكاشَفاً يتكلّم على الخواطر»، «كانت المشايخ إذا جاءت إليه كالميت بين يدي الغاسل»،

---

← ونحن معسكرون في موضعنا استدعاني في غدوة يومٍ و قال: اركب معي إلى مشهد النذور، فركبتُ و ركب في نفر من حاشيته إلى أن جئتُ به إلى الموضع، فدخله و زار القبر و صلّى عنده ركعتين سجد بعدهما سجدة أطال فيها المناجاة بما لم يسمعه أحد، ثمّ ركبنا معه إلى خيمته و أقمنا أيّاماً، ثمّ رحل و رحلنا معه يريد همذان، فبلغناها و أقمنا فيها معه شهوراً، فلمّا كان بعد ذلك استدعاني و قال لي: ألستَ تذكرُ ما حدثتَني به في أمر مشهد النذور ببغداد؟ فقلت: بلى. فقال: إنّي خاطبتُك في معناه بدون ما كان في نفسي إعتماداً لاحسان عشرتك، والذي كان في نفسي في الحقيقة أنّ جميع ما يقال فيه كذب، فلمّا كان بعد ذلك بمُدَيدَةٍ طرقني أمرٌ خشيتُ أن يقع و يتمَّ و أعملتُ فكري في الاحتيال لزواله و لو بجميع ما في بيوت أموالي و سائر عساكري، فلم أجد لذلك فيه مذهباً، فذكرتُ ما أخبرتَني به في النذر لمقبرة النذور، فقلتُ: لِمَ لاأُجَرّب ذلك؟ فنذرتُ إن كفاني الله تعالى ذلك الأمر أن أحمل إلى صندوق هذا المشهد عشرة آلاف درهم صحاحاً، فلمّا كان اليوم جاءتني الاخبار بكفايتي ذلك الأمر، فتقدّمتُ إلى أبي‌القاسم عبدالعزيز بن يوسف ـ يعني كاتبه ـ أن يكتب إلى أبي‌الريان ـ و كان خليفته ببغداد ـ يحملها إلى المشهد، ثمّ التفتَ إلى عبدالعزيز ـ و كان حاضراً ـ فقال له عبدالعزيز: قد كتبتُ بذلك و نفذ الكتاب». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴، باب ما ذكر في مقابر بغداد، مقبرة باب البردان و یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۴، ص ۳۰۵، قبر النذور.

«كان من الأبدال الصالحين» «صار قدوة للمشايخ الكبار»، «كبرت به الأصاغر» و«الشيخ الذي خضعت له رقاب الشيوخ الأكابر» معرفی کرده‌اند.[۱]

وی یکی از عالمان و صالحانی است که مردم حتی در زمان حیات نیز برای او نذرهای فراوانی می‌کردند و رزق و روزی او از راه همین نذرها بود.[۲]

### ۳. نذر برای عبدالقادر گیلانی (متوفای ۵۶۱ هـ.ق)

عبدالقادر بن ابی‌صالح معروف به عبدالقادر جیلانی (گیلانی) در سال ۴۷۱ هجری قمری در جیلان به دنیا آمده و در سال ۴۸۸ هجری قمری در سن جوانی وارد بغداد شده و در دهم ربیع‌الاخر ۵۶۱ هجری قمری در حدود ۹۰ سالگی در بغداد از دنیا رفته و در رواق مدرسه‌اش به خاک سپرده شده است.

علمای اهل سنت از وی با عناوینی همچون: «الزاهد»، «شيخ الحنابلة»،

---

۱. برای مشاهده مستندات مطالب ذکر شده و آشنایی بیشتر با شرح حال حماد بن مسلم به منابع ذیل مراجعه شود: سير أعلام النبلاء: ج ۱۹، ص ۵۹۴ـ۵۹۶، شرح حال حماد بن مسلم، ش ۳۴۴؛ تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۶، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰، حوادث ۵۲۵ هجری قمری، شرح حال حماد بن مسلم، ش ۷۰؛ النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۵، ص ۲۴۰ ـ ۲۴۱، حوادث ۵۲۵ هجری قمری؛ البداية و النهاية: ج ۱۲، ص ۲۱۷، حوادث ۵۲۵ هجری قمری؛ شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۷۳ ـ ۷۴، حوادث ۵۲۵ هجری قمری؛ مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۱۸۵، حوادث ۵۲۵ هجری قمری و الكامل في التاريخ: ج ۶، ص ۶۲۶، حوادث ۵۲۵ هجری قمری.

۲. «كان الشيخ حمّاد يأكل من النذر ... و صار يأكل بالمنام، كان الإنسان يرى في النوم أنّ قائلاً يقول له: أعط حماداً كذا، فيصبح و يحمل ذلك إلى الشيخ» و «صار الناس ينذرون له النذور». ذهبی سلفی، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۶، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰، حوادث ۵۲۵ هجری قمری، شرح حال حماد بن مسلم، ش ۷۰. و «كان الناس ينذرون له، فيقبل ذلك». ابن‌کثیر سلفی، البداية و النهاية: ج ۱۲، ص ۲۱۷، حوادث ۵۲۵ هجری قمری. و «صار الناس يترددون إليه و ينذرون إليه النذور، فيقبل الأموال و يفرّقها على أصحابه». ابن تغری بردی حنفی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۵، ص ۲۴۱، حوادث ۵۲۵ هجری قمری. و «كان الناس ينذرون له النذور، فيقبل الأموال و يفرّقها على أصحابه». ابن‌جوزی، المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۱۰، ص ۲۴۶، حوادث ۵۲۵ هجری قمری. و «كان الشيخ يأكل من النذر». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۷۳ ـ ۷۴، حوادث ۵۲۵ هجری قمری.

«شیخ العصر»، «شیخ المسلمین و الاسلام»، «قطب الأولیاء و الکرام»، «رکن الشریعة»، «صاحب الکرامات و المقامات»، «قدوة العارفین»، «سلطان المشایخ»، «سید أهل الطریقة في وقته»، «فخر أهل جیلان»، «فقیه»، «صالح»، «دَیّن»، «کثیر الذکر»، «دائم الفکر»، «عدیم النظیر»، «رأساً في العلم و العمل»، «کراماته متواترة»، «لم یخلف بعده مثله»، «لم یسمع عن أحد یحکی عنه من الکرامات أکثر مما یحکی عنه» و «لا رأیت أحداً یعظّمه الناس من أجل الدین أکثر منه» یاد می‌کنند و کرامات مختلفی مانند: زنده کردن مردگان، اطلاع از باطن و درون و نیات افراد، امدادهای غیبی، سخن گفتن خداوند با او، همراهی با حضرت خضر و پا نهادن نبی مکرم اسلام ﷺ بر شانه‌های شیخ عبدالقادر در شب معراج را برای او نقل می‌کنند.[1]

شیخ عبدالقادر گیلانی یکی از کسانی است که مسلمانان حتی در زمان حیات او نیز برایش نذر می‌کردند. ذهبی و ابن‌عماد حنبلی در شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی می‌نویسند: وی در سال ۵۲۸ هجری قمری در مدرسه استادش ابوسعد مخرمی به مقام استادی و فتوا رسید و مردم از مناطق مختلف برای زیارت او و تقدیم هدایا و نذوراتشان نزد او می‌آمدند.[2]

---

۱. برای آشنایی بیشتر با شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی و مشاهده مستندات مطالب ذکر شده به منابع ذیل مراجعه شود: تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۹، ص ۸۶ ـ ۱۰۰، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰، شرح حال عبدالقادر، ش ۲۳؛ العبر في خبر من غبر: ج ۳، ص ۳۶، حوادث ۵۶۱ هجری قمری؛ المنتظم في تواریخ الملوك و الأمم: ج ۱۰، ص ۴۷۸ ـ ۴۷۹، حوادث ۵۶۱ هجری قمری؛ شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۱۹۸ ـ ۲۰۲، حوادث ۵۶۱ هجری قمری؛ مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان: ج ۳، ص ۲۶۲ ـ ۲۷۵، حوادث ۵۶۱ هجری قمری؛ الذیل علی طبقات الحنابلة: ج ۳، ص ۲۹۰ ـ ۳۰۱، شرح حال عبدالقادر، ش ۱۳۴ و الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۱۱، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۴، الغلو الفاحش أو قصص الخرافة في فضائل الأولیاء.

۲. «جلس في مدرسة شیخه أبي‌سعد للتدریس و الفتوی في سنة ثمان و عشرین و صار یُقصد بالزیارة و النذور». ذهبی سلفی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۳۹، ص ۹۲، حوادث و وفیات ۵۶۱ ـ ۵۷۰، شرح حال عبدالقادر، ش ۲۳. «و تصدر فیها للتدریس و الوعظ و التذکیر و قُصد بالزیارات و النذور من الآفاق». شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۱۹۹، حوادث ۵۶۱ هجری قمری.

### ۴. نذر برای شیخ جاگیر حنبلی (متوفای ۵۹۰ هـ.ق)

محمد بن دَشَم[۱] معروف به شیخ جاگیر یکی از علمای حنبلی است که از اکراد عراق می‌باشد. وی در صحرایی در نزدیکی سامرا سکونت داشت و در سال ۵۹۰ هجری قمری[۲] در روستای راذان از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. مقبره شیخ جاگیر در آن منطقه مشخص و معلوم است. مردم از راه‌های دور به قصد زیارت قبر شیخ جاگیر به آنجا می‌روند. اهالی منطقه به خاطر مجاورت و استفاده از برکات او در نزدیکی قبرش روستایی بنا نهادند.

علمای تراجم اهل سنت از او با عناوینی همچون: «أحد شیوخ العراق»، «القدوة»، «الزاهد»، «کان کبیر القدر»، «صاحب أحوال و کرامات و اتّباع و سنّة و عبادة»، «الشیخ الکبیر»، «العارف بالله»، «الخبیر»، «إمام العارفین»، «صاحب الفتح السنيّ و الکشف الجليّ و الکرامات الباهرة و الأحوال الفاخرة و المقامات العلیة و الأنفاس الزکیة و التصریف النافذ في العوالم و محاسن الأوصاف و جمیل الشیم و المکارم و المعارف»، «من کبار مشایخ العراق»، «کان نفقته من الغیب»، «کان نافذ التصرف»، «خارق الفعل» و «متواتر الکشف» یاد می‌کنند.[۳]

---

۱. ذهبی نام پدر او را در سیر أعلام النبلاء «دُشَم» ثبت کرده و در العبر «رستم» ذکر کرده است. سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۲۶۱، شرح حال جاکیر، ش ۱۳۵ و العبر في خبر من غبر: ج ۳، ص ۱۰۳، حوادث ۵۹۰ هجری قمری. در برخی منابع نیز نام پدر او «دُسَم» ذکر شده است. الوافي بالوفیات: ج ۱۱، ص ۳۹، شرح حال شیخ جاگیر، ش ۷۳.

۲. ابن‌ملقن وفات شیخ جاگیر را در سال ۶۷۹ هجری قمری ثبت کرده است و برخی نیز سال ۵۵۰ هجری قمری را به عنوان سال وفات او ذکر کرده‌اند. صفدی، الوافي بالوفیات: ج ۱۱، ص ۳۹، شرح حال شیخ جاگیر، ش ۷۳، پاورقی ۴.

۳. «مات بها، فبني إلی جانبه قریة، بنیت للتبرك به». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۳۰۶، حوادث ۵۹۰ هجری قمری. و «قبره بها ظاهر یزار یؤمّه من البعد الزوّار، قد عمر الناس عنده قریة، رغبة في مجاورته و التماساً منهم لبرکته». مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان:

←

یافعی در شرح حال شیخ جاگیر بـه نـقل از شـیخ عـلی بـن صـالح بـن یـعقوب می‌نویسد: مردم نذرهای فراوانی برای شیخ جاگیر می‌کردند. شیخ علی بن صالح بن یعقوب ماجرای یکی از این نذرها را این‌گونه بیان می‌کند و می‌گوید: روزی نزد شیخ جاگیر بودم. گله‌ای از گاوها در حال عبور از کنار وی بود. شیخ به یکی از گاوها اشاره کرد و گفت: این گاو حامله است و در فلان روز و فلان ساعت گوساله نری به رنگ قرمز که در پیشانی آن لکه سفیدی وجود دارد و فلان ویژگی‌ها را نیز دارد، به دنیا خواهـد آورد. این گوساله برای من نذر خواهد شد و فقرا در فلان روز آن را ذبـح مـی‌کنند و فلان فقیر و فلان فقیر از گوشت آن خواهند خورد. شیخ علی بن صالح بن یـعقوب می‌گوید: شیخ به گاو دیگری اشاره کرد و گفت: این گاو نیز حامله است و گوساله آن ماده است و فلان صفت و ویژگی را دارد و در فلان روز و فلان ساعت به دنیا خواهد آمد. این گوساله نیز برای من نذر خواهد شد و فلان فقیر در فلان روز این گوساله را ذبح خواهد کرد و فلان فقیر و فلان فقیر از گوشت آن خواهند خورد. سگ سرخ رنگی نیز از گوشت این گوساله خواهد خورد. شیخ علی بن صالح بن یعقوب می‌گوید: به خدا قسم! هر آن چه شیخ گفته بود مو به مو و بدون هیچ کم و کاستی اتفاق افتاد.[1]

---

← ج ۳، ص ۳۵۶ـ ۳۵۷، حوادث ۵۹۰ هجری قمری. برای آگاهی بیشتر از شرح حال شیخ جاگیر علاوه بر منابع ذکر شده به منابع ذیل مراجعه شود: سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۲۶۱، شرح حال جاگـیر، ش ۱۳۵ و تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۱، ص ۳۷۴، حوادث ۵۸۱ ـ ۵۹۰ هـجری قـمری، شـرح‌حال جاگیر الزاهد، ش ۳۸۰ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۱۱، ص ۳۹، شرح حال شیخ جاگیر، ش ۷۳.

۱. «روی الشیخ أبوالحسن علي بن الشیخ الصالح بن الشیخ العارف أبي‌الصبر یعقوب قـال: أخـبرنا أبـي، قـال: سمعت والدي یقول: ... ینذر له کثیر، و کنتُ عنده یوماً، فمرت به بقرات مع راعیها، فأشار إلی إحداهنّ و قال: هذه حامل بعجل أحمر، أغرّ، صفته کذا، یولد وقت کذا من یوم کذا و هو نذر لي و یذبحه الفقراء یوم کذا و یأکله فلان و فلان، ثمّ أشار إلی الأخری و قال: هذه حامل بأنثی و من صفتها کذا، تـولد وقت کـذا و هـي نـذر لي و یذبحها فلان رجل من الفقراء یوم کذا و یأکلها فلان و فلان و لکلب أحمر فیها رزق. قال: فوالله! لقـد جـرت الحال علی ما وصف و لم یخلّ منها بشيء و دخل کلب أحمر إلی الزاویة و اختطف قطعة من لحم الأنثی و ذهب بها». یافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یـعتبر مـن حـوادث الزمـان: ج ۳، ص ۳۵۶ـ ۳۵۷، حوادث ۵۹۰ هجری قمری.

ابن‌عماد حنبلی نیز با استناد به چنین ماجراهایی می‌نویسد: این شیخ حیواناتی را که در شکم‌های مادرانشان بودند و برای او نذر می‌شدند، می‌شناخت. او حتی کسانی را که این حیوانات را ذبح می‌کردند و کسانی را که از گوشت این حیوانات نذر شده می‌خوردند نیز می‌شناخت.[1]

### ۵. نذر برای قبر شیخ مسلم بن حسن فارسی (متوفای ۵۹۴ هـ.ق)

یاقوت حموی در معرفی «فارسیه» می‌نویسد: فارسیه روستایی آباد و دارای باغ‌ها و بستان‌های فراوان است. این روستا بعد از «محوّل» یکی از روستاهای بغداد قرار دارد و مشرف بر نهر عیسی است. شیخ مسلم بن حسن بن ابی‌الجود فارسی به این منطقه منسوب است.

شیخ مسلم اصالتا از روستای حَوریٰ یکی از روستاهای دجیل است. وی از حوری به فارسیه کوچ کرد و در آن جا ساکن شد و به کمک فقرا پرداخت. شیخ مسلم در روز یکشنبه یازدهم محرم ۵۹۴ هجری قمری از دنیا رفت و روز بعد در فارسیه به خاک سپرده شد.

یاقوت حموی پس از معرفی فارسیه و شیخ مسلم می‌نویسد: پس از مرگ شیخ مسلم، مردم بر روی قبر او قبه و بارگاهی ساختند و نذرهای زیادی به قبر و بارگاه شیخ مسلم فرستاده می‌شود و مردم به زیارت قبر او می‌روند.[2]

### ۶. نذر برای سبتی مراکشی (۵۲۴ ـ ۶۰۱ هـ.ق)

ابوالعباس احمد بن جعفر سبتی، در سال ۵۲۴ هجری قمری در شهر سبته[3] به دنیا

---

۱. «وكان ربما عرف ما في بطون البهائم المنذورة له و من يذبحها و من يأكلها». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۴، ص ۳۰۵ـ۳۰۶، حوادث ۵۹۰ هجری قمری.

۲. «مات يوم الأحد حادي‌عشر المحرم سنة ۵۹۴ و دفن بها من الغد و عُمل عليه قبة، تهدى إليها النذور و تزار». یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۲۸.

۳. «سَبْتَه» بفتح سین، یکی از شهرهای مشهور و معروف مغرب (مراکش) است. البته حازمی «سبته» را به کسر سین ضبط کرده است. حموی، معجم البلدان: ج ۳، ص ۱۸۲.

آمده است و در سال ۶۰۱ هجری قمری در مراکش از دنیا رفته است.

ذهبی ابوالعباس سبتی را با عناوینی همچون: «زاهد»، «شیخ المغرب في عصره» و «صاحب الأحوال و المقامات و الکرامات» توصیف کرده و کرامات نقل شده از سبتی و مستجاب الدعوه بودن او را مشهور و مستفیض می‌داند.

ذهبی به نقل از تاج‌الدین ابن‌حمویه نیز به توصیف سبتی می‌پردازد و او را با عباراتی همچون: «شیخ نورانی»، «بهي المنظر»، «عظیم المخبر»، «سلیم الحواس»، «ذکي الفطرة»، «کامل الأخلاق الحسنة»، «دائم البشر»، «مسلوب الغضب»، «عدیم الحسد» و «لایطلب الدنیا و لایلتفت إلی أهلها» معرفی می‌کند.[۱]

علامه امینی درباره سبتی و نذرهای مسلمانان برای او می‌نویسد: قبر سبتی معروف است و مردم به زیارت قبر او می‌روند. به خاطر کثرت زائرین، کنار قبر او همیشه مملو از جمعیت است و مردم به سختی قبر او را زیارت می‌کنند. به تجربه ثابت شده است که دعا کنار قبر سبتی به اجابت می‌رسد. ابن‌خطیب سلمانی می‌گوید: روزانه ۸۰۰ مثقال طلای خالص (به عنوان نذر) برای قبر و مزار سبتی جمع‌آوری می‌شود و برخی روزها این اموال به ۱۰۰۰ دینار نیز می‌رسد. تمامی این اموال (و نذورات) صرف فقرا و نیازمندان اطراف مزار سبتی که از اهالی همان منطقه هستند، می‌شود. نویسنده «*نیل الابتهاج*»[۲] پس از معرفی کامل سبتی و مزارش، می‌نویسد: این اعمال (زیارت قبر سبتی، ازدحام جمعیت و اجابت دعاها کنار قبر سبتی) تا به امروز ادامه دارد. من نیز بیش از ۵۰۰ بار قبر سبتی را زیارت کرده‌ام و بیش از ۳۰ شب نیز در

---

۱. «و أمّا الذي صحّ عنه من الکرامات و صحة الفراسات و الدعوات المستجابات فمشهور متداول مستفیض».
ذهبی سلفی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ج ۴۳، ص ۳۹۸ ـ ۳۹۹، حوادث و وفیات ۶۰۱ ـ ۶۱۰ هجری قمری، شرح حال سبتی، ش ۵۵۹ و زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۱، ص ۱۰۷، شرح حال سبتی.

۲. «نیل الابتهاج بتطریز الدیباج» نوشته محمد بن محمود بن ابی‌بکر وطری تنبکتی مالکی معروف به یغبغ مغربی، متوفای ۱۰۰۲ هجری قمری. اسماعیل پاشا، ایضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون (چاپ شده با کشف الظنون): ج ۴، ص ۶۹۷.

کنار قبر او بیتوته کرده و برکات صاحب قبر را در امور مختلف مشاهده کرده‌ام.[۱]

### ۷. نذر برای قبر بدوی (۵۹۶ ـ ۶۷۵ هـ.ق)

احمد بن علی بن محمد بن ابی‌بکر بدوی در سال ۵۹۶ هجری قمری در فاس[۲] به دنیا آمده است و به دلیل ساده‌زیستی به بدوی معروف شده است و در سال ۶۷۵ هجری قمری در طندتا[۳] از دنیا رفته است. برای آشنایی با شرح حال و کرامات بدوی به منابع ذیل مراجعه شود.[۴]

ابن‌عماد حنبلی درباره نذرهای مسلمانان برای بدوی و قبر او می‌نویسد: بدوی در سال ۶۷۵ هجری قمری از دنیا رفت و در طندتا به خاک سپرده شد. مردم بر روی قبر او جایگاهی ساختند. کرامات بدوی معروف و مشهور است و همگان از کرامات او مطلع هستند. مسلمانان نذرهای زیادی برای بدوی می‌کنند و به مزار و مقبره او می‌فرستند.[۵]

---

۱. «أحمد بن جعفر الخزرجي أبوالعباس السبتي نزيل مراكش و المتوفى بها سنة (۶۰۱)، قبره معروف، مزار، مزاحم عليه، مجرّب الإجابة، زرتُه مراراً لاتحصى و جرّبتُ بركته غير مرّة و قال ابن‌الخطيب السلماني في كلام له: و يبلغ وارد ذلك المزار في اليوم الواحد ثمانمائة مثقال ذهب عين و ربما وصل بعض الأيام ألف دينار و تُصرف كلّها في ذوي الحاجات المحتقّين به من أهالي تلك الديار. قال صاحب «نيل الابتهاج» ـ بعد كلام طويل حول هذا المزار ـ: قلت: و إلى الآن ما زال الحال على ما كان عليه في روضته من ازدحام الخلق عليها و قضاء حوائجهم و قد زرتُه ما يزيد على خمسمائة مرّة و بتّ هناك ما ينيف على ثلاثين ليلة و شاهدتُ بركته في الأمور، ثمّ ذكر قصّة يهودي توسّل به و قضيت حاجته». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴، زيارة المشاهد المشرفة، القبور المقصودة بالزيارة، به نقل از محمد بن محمود تنبکتی در نيل الابتهاج بتطريز الديباج: ص ۶۲.

۲. یکی از شهرهای بزرگ مغرب. حموی، معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۳۰.

۳. یکی از شهرهای معروف مصر که امروزه به طنطا معروف است.

۴. ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۳۴۵ ـ ۳۴۶، حوادث ۶۷۵ هجری قمری و ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۷، ص ۲۱۸، حوادث ۶۷۵ هجری قمری.

۵. «مات في هذه السنة و دفن بطندتا و جعلوا على قبره مقاماً و اشتهرت كراماته و كثرت النذور إليه». ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج ۵، ص ۳۴۶، حوادث ۶۷۵ هجری قمری.

### ۸. نذر برای قبر مؤدب

حموی می‌نویسد: قبر مؤدب در تونس قرار دارد. هنگامی که دریا طوفانی و مواج شود، مردم دریا را به او قسم می‌دهند. مردم از خاک قبر او همراه خود می‌برند و برای او نذر می‌کنند.[1]

### ۹. نذر برای دیر نجران

یاقوت حموی در معرفی دیر نجران می‌نویسد: این دیر در نواحی حوران از توابع دمشق قرار دارد. این دیر همان دیری است که پیامبر اکرم ﷺ در مسافرت خود به شام، همراه عمویش حضرت ابوطالب در آنجا توقف کردند و ماجرای پیامبر اکرم ﷺ و بحیرای راهب در همین دیر اتفاق افتاد. این دیر دارای ساختمان بزرگ و عمارت عجیبی است. مردم نذرهای فراوانی برای این دیر انجام می‌دهند. افراد خاصی سوار بر مرکب در طول روز در شهرها می‌چرخند و نذرهای مردم برای دیر نجران را جمع‌آوری می‌کنند.[2]

### ۱۰. نذر برای قبر عبدالله بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

یاقوت حموی در معرفی «مذار» می‌گوید: مذار در منطقه میسان بین واسط و بصره

---

۱. «و بتونس قبر المؤدب محرز، يقسم به أهل المراكب إذا جاش عليهم البحر، يحملون من تراب قبره معهم و ينذرون له». حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۶۲، ذیل واژه تونس.

۲. «و دير نجران أيضاً بأرض دمشق من نواحي حوران ببصرى و إليه ورد النّبيّ ﷺ و عرفه الراهب بَحيرا في القصة المشهورة في أخبار معجزات النّبيّ ﷺ و هو دير عظيم عجيب العمارة و لهذا الدير ينادى في البلاد من نذر نذراً لنجران المبارك و المنادي راكب فرس يطوف عامة نهاره، في كلّ مدينة منادٍ و للسلطان على الدير قطيعة يأخذها من النذور التي تهدى إليه». یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۵۳۹، دیر نجران و «نجران أيضاً موضع بحوران من نواحي دمشق و هي بيعة عظيمة عامرة حسنة، مبنية على العمد الرخام، منمقة بالفسيفساء و هو موضع مبارك، ينذر له المسلمون و النصارى و لنذور هذا الموضع قوم يدورون في البلدان ينادون من نَذَرَ نَذْرَ نجران المبارك و هم ركاب الخيل و للسطان عليهم قطيعة وافرة يؤدونها إليه في كلّ عام». همان، ج ۵، ص ۲۷۰.

قرار دارد و تا بصره چهار روز فاصله دارد. قبر عبدالله بن علی بن ابی‌طالب در آن جا قرار دارد و دارای بارگاه بزرگ و باشکوهی است. مردم اموال زیادی برای عمارت و آبادانی آن خرج می‌کنند و دارای موقوفات زیادی است و نذرهای فراوانی نیز بـرای این قبر و بارگاه می‌شود.[1]

نذر برای «تل توبه»[2]، نذر برای قبر یکی از انبیای الهی در نزدیکی باب الیهود در شهر حلب[3]، نذرکردن چلچراغ و شمعدان برای بارگاه حضرت علی علیه السلام[4] و نذر برای

---

۱. «و المذار: في ميسان بين واسط و البصرة و هي قصبة ميسان، بينها و بين البصرة مقدار أربعة أيّام و بها مشهد عامر كبير جليل عظيم قد أُنفق على عمارته الأموال الجليلة و عليه الوقوف و تساق إليه النذور و هو قبر عبدالله بن علي بن أبي‌طالب». یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۵، ص ۸۸.

۲. «موضع مقابل مدينة الموصل في شرقي دجلة متصل بنينوى و هو تلّ فيه مشهد يزار و يتفرج فيه أهل الموصل كلّ ليلة جمعة، قيل إنّه سُمّي تلّ توبة لأنّه لمّا نزل بأهل نينوى العذاب و هم قوم يونس النّبيّ عليه السلام اجتمعوا بذلك التلّ و أظهروا التوبة و سألوا الله العفو، فتاب عليهم و كشف عنهم العذاب و كان عليه هيكلٌ للأصنام، فـهدموه وكسروا صنمهم و بالقرب منه مشهد يزار، قيل كان به عجلٌ يعبدونه، فلمّا رأوا إشارات العذاب الذي أنذرهم به يونس عليه السلام أحرقوا العجل و أخلصوا التوبة و هناك الآن مشهد مبني محكم بناؤه، بناه أحد المماليك من سلاطين آل سلجوق و كان من أمراء الموصل قبل البُرسُق و تنذر له النذور الكثيرة و في زواياه الأربع أربع شمعات تُحزر كلّ واحدة بخمسمائة رطل، مكتوب عليها اسم الذي عملها و أهداها إلى الموضع». یـاقوت حـموی، مـعجم البلدان: ج ۲، ص ۴۱، تل توبة.

۳. «و بظاهر باب اليهود حجر على الطريق ينذر له و يصبّ عليه ماء الورد و الطيب و يشترك المسلمون و اليـهود والنصارى في زيارته. يقال: إنّ تحته قبر بعض الأنبياء». یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۲، ص ۲۸۴، حلب.

۴. ابومحمد عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان حلبی خفاجی، ادیب و شاعر معروف و مشهور شیعه و صـاحب «دیوان شعر» و «سر الفصاحة» می‌باشد. وی از طرف محمود بن صالح به حکومت عزاز یکی از روستاهای حلب منسوب شده بود، اما در سال ۴۶۶ هجری قمری توسط وی مسموم شده و به شهادت رسید. آقابزرگ تهرانی دربـاره نـذرهای او بـرای بـارگاه حـضرت عـلی علیه السلام مـی‌نویسد: ابـن‌سنان خـفاجی بـرای بـارگاه أمیرالمؤمنین علیه السلام چلچراغ و شمعدان‌های طلا نذر کرده بود. در خزانه بارگاه أمیرالمـؤمنین علیه السلام چـهل عـدد چلچراغ از چلچراغ‌های نذر شده ابن‌سنان وجود دارد که روی آن‌ها نام ابن‌سنان نوشته شده است. «و له نذر قنديل ذهب و شمعدان في كلّ سنة لمشهد أميرالمؤمنين عليه السلام، فجمع في الخزانة الغروية أربعين قنديلاً مكتوب عليها اسمه». آقابزرگ تهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۱/۹، ص ۲۵، دیـوان ابـن‌سنان الخـفاجي، ←

کعبه[۱] از دیگر نمونه‌های نذرهای مسلمانان برای انبیای الهی، اولیا، علما و صالحان و اماکن مقدسه و مشاهد مشرفه است.

## نظرات و آراء علما

در پایان بحث نذر برای انبیا و اولیای الهی و قبور آنان، نظرات و آرای چند تن از علمای اهل سنت را در رابطه با موضوع محل بحث ذکر می‌کنیم.

### ۱. عبدالکریم بن محمد رافعی شافعی (۵۵۷ ـ ۶۲۳ هـ.ق)

رافعی نذر برای قبور انبیا و علما را از باب صدقه از طرف اموات دانسته و معتقد است علما صدقه دادن از طرف اموات را جایز می‌دانند. وی در ادامه به مورد جدیدی از نذرهای مسلمانان برای قبور علما اشاره می‌کند و می‌نویسد: آنچه توسط مسلمانان برای قبر یکی از علما در گرگان نذر می‌شود نیز از باب صدقه از طرف اموات و هدیه کردن ثواب آن به روح اموات است. پول‌ها و اجناسی که مسلمانان برای قبر این عالم

---

← ش ۱۴۵. برای آشنایی بیشتر با شرح حال و نحوه شهادت این شاعر بزرگ شیعه به منابع ذیل مراجعه شود: النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: ج ۵، ص ۹۷، حوادث ۴۶۶ هجری قمری؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والأعلام: ج ۳۱، حوادث و وفیات ۴۶۶ هجری قمری، شرح حال عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان، ش ۱۷۷؛ الوافي بالوفيات: ج ۱۷، ص ۵۰۳ ـ ۵۰۸، شرح حال خفاجی، ش ۴۳۴؛ فوات الوفيات: ج ۱، ص ۵۷۱ ـ ۵۷۵، شرح حال خفاجی، ش ۲۳۲؛ أعيان الشيعة: ج ۸، ص ۷۱ ـ ۸۲، شرح حال خفاجی والكنىٰ و الألقاب: ج ۲، ص ۲۱۷، شرح حال خفاجی.

۱. یاقوت حموی در ضمن معرفی «کعبه» به حوادثی که برای خانه خدا رخ داده، اشاره می‌کند و می‌نویسد: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ ۳۵ ساله بودند (یعنی ۵ سال قبل از بعثت آن حضرت) خانه خدا بر اثر سیل عظیمی که در مکه رخ داده بود، ویران شد. در درون خانه خدا چاهی بود که اموال و اجناس نذر شده و هدیه شده را داخل آن نگهداری می‌کردند. به خاطر ویرانی خانه خدا بر اثر سیل، شخصی به نام دویک اموال و اجناس درون چاه را به سرقت برد و قریش دست او را بریدند. «جاء سيل عظيم، فهدمها وكان في جوفها بئر تُحرز فيها أموالها و ما يهدى إليها من النذور و القربان، فسرق رجل يقال له دويك ما كان فيها أو بعضه، فقطعت قريش يده». معجم البلدان: ج ۴، ص ۴۶۶.

نذر می‌کنند طبق اقتضای عرف، در میان عده‌ای خاص تقسیم می‌شود.[1]

### ۲. داود بن سلیمان بغدادی خالدی نقشبندی (۱۲۲۲ ـ ۱۲۹۹ ه.ق)

خالدی پس از نقل دو روایت سنن ابی‌داود[2]، ابن‌تیمیّه و وهابیان و تمامی تحریم کنندگان نذر برای انبیا و علما و قبور آنان را خوارج معرفی می‌کند و می‌نویسد: خوارج با استناد به این دو روایت و با این گمان و پندار که انبیا و صالحان بت هستند، معتقدند نذر برای اماکن انبیا و صالحان جایز نیست. وهابیان از روی گمراهی چنین خرافاتی را می‌گویند و با بت نامیدن انبیا و اولیای الهی به آنان جسارت می‌کنند. بت نامیدن انبیا و اولیای الهی و باطل دانستن نذر برای اماکن آنان نهایت تحقیر انبیا و صالحان است. کسانی که پیامبران الهی را صریحا یا باکنایه تحقیر و تنقیص کنند،

---

۱. «و ذکر الرافعي نقلاً عن صاحب التهذیب و غیره أنّه لو نذر أن یتصدق بکذا علی أهل بلد عینه، یجب أن یتصدق به علیهم. قال: و من هذا القبیل ما ینذر بعثه إلی القبر المعروف بجرجان، فإنّ ما یجتمع منه علی ما یحکی یقسّم علی جماعة معلومین و هذا محمول علی أنّ العرف اقتضی ذلك، فنزل النذر علیه، و لا شك أنّه إذا کان عرف حمل علیه و إن لم یکن عرف فیظهر أن یجری فیه خلاف وجهین: أحدهما لا یصحّ النذر، لأنّه لم یشهد له الشرع بخلاف الکعبة و الحجرة الشریفة و الثاني یصحّ إذا کان مشهوراً بالخیر و علی هذا ینبغي أن یصرف في مصالحه الخاصة به و لا یتعدّاها. و استقرب السبکي بطلان النذر في صورة عدم العرف هناك للصرف». علی بن عبدالکافی سبکی، فتاوی السبکي: ج ۱، ص ۲۸۴، تنزل السکینة علی قنادیل المدینة، فصل الکعبة و الحجرة و علامه امینی، الغدیر في الکتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۲، زیارة المشاهد المشرفة، الحث علی زیارة القبور، النذور لأهل القبور.

۲. «نذر رجل علی عهد رسول‌الله ﷺ أن ینحر إبلاً ببُوانة، فأتی النّبيّ ﷺ، فقال: إنّي نذرتُ أن أنحر إبلاً ببوانة. فقال النّبيّ ﷺ: هل کان فیها وثن من أوثان الجاهلیة یُعبد؟ قالوا: لا. قال: هل کان فیها عید من أعیادهم؟ قالوا: لا. قال رسول‌الله ﷺ: أَوفِ بنذرك، فإنّه لا وفاء لنذر في معصیة الله و لا فیما لا یملك ابن آدم». ابوداود سجستانی، سنن ابی‌داود: ج ۳، ص ۲۳۸، کتاب الأیمان و النذور، باب ما یؤمر به من الوفاء بالنذر، ح ۳۳۱۳. و «عن میمونة بنت کردم قالت: خرجت مع أبي في حجة رسول‌الله ﷺ... فقال (أبي): یا رسول‌الله! إنّي نذرتُ إن ولد لي ولد ذکر أن أنحر علی رأس بوانة في عقبة من الثنایا عدة من الغنم. قال: لاأعلم إلّا أنّها قالت خمسین، فقال رسول‌الله ﷺ: هل بها من الأوثان شيء؟ قال: لا. قال: فأوف بما نذرت به لله. قالت: فجمعها، فجعل یذبحها، فانفلتت منها شاة، فطلبها و هو یقول: اللهم! أوف عنّي نذري، فظفرها، فذبحها». همان، ح ۳۳۱۴.

کافر هستند و طبق فتاوای برخی فقها، توبه آنان نیز پذیرفته نمی‌شود. وهابیان به خاطر نادانی و جهلشان خوار و ذلیل شده‌اند و توسل به انبیای الهی را عبادت و پرستش آنان می‌نامند و انبیا را بت می‌خوانند. مسلمانان به جهالت و نادانی وهابیان و سخنان گمراهشان توجه نکنند.[1]

خالدی در ادامه به ملاک اصلی در جواز یا حرمت نذرهای مسلمانان برای انبیا و اولیای الهی و قبور آنان اشاره می‌کند و می‌نویسد: ما باید نیت و انگیزه نذرکنندگان را ملاک قرار دهیم. چراکه ارزش اعمال به نیت‌ها است. اگر شخص نذرکننده به وسیله نذری که انجام داده، قصد تقرب به میت را داشته باشد، چنین نذری جایز نیست؛ اما اگر قصد تقرب به خداوند را دارد و نذری می‌کند که عده‌ای (فقرا و نیازمندان) از پول‌ها و اجناس نذر شده بهره می‌برند و ثواب آن را به روح اموات هدیه می‌کنند، چنین نذری نه تنها جایز است و هیچ اشکالی ندارد، بلکه بر شخص نذرکننده واجب است به نذرش وفا کند، چه نذرکننده وجه انتفاع و مورد مصرف را مشخص کرده باشد (مثلا در نذری که انجام داده، اطعام فقرا را به عنوان وجه انتفاع و مورد مصرف اموال و اجناس نذر شده معین کرده باشد) و چه نذر را مطلق گذاشته و مورد خاصی را برای مصرف مشخص نکرده باشد. در صورتی که نذر را مطلق گذاشته باشد، مطابق اقتضای عرف، اموال و اجناس نذر شده در مصالح قبر، اهالی شهر، مجاوران قبر، فقرا و نیازمندان و نزدیکان میت مصرف و هزینه می‌شود.

---

۱. «قال الخالدي في صلح الإخوان ص ۱۰۹ بعد ذكر حديثي أبي‌داود: و أمّا استدلال الخوارج بهذا الحديث على عدم جواز النذر في أماكن الأنبياء و الصالحين، زاعمين أنّ الأنبياء و الصالحين أوثان ـ و العياذ بالله ـ و أعياد من أعياد الجاهلية، فهو من ضلالهم و خرافاتهم و تجاسرهم على أنبياء الله و أوليائه حتّى سمّوهم أوثاناً و هذا غاية التحقير لهم خصوصاً الأنبياء، فإنّ من انتقصهم ـ و لو بالكناية ـ يكفر و لاتُقبل توبته في بعض الأقوال و هؤلاء المخذولون بجهلهم يُسمّون التوسّل بهم عبادة و يسمّونهم أوثاناً، فلاعبرة بجهالة هؤلاء و ضلالاتهم». علامه امینی، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۵، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور، به نقل از خالدی در صلح الاخوان: ص ۱۰۹.

خالدی جواز، صحت و وجوب وفا به چنین نـذرهایی را از اذرعـی، زرکشـی، ابن‌حجر هیثمی مکی، رملی شافعی، قـبانی بـصری، رافـعی، نـووی، عـلاءالدیـن حنفی، خیرالدین رملی حنفی، شیخ محمد غزی و شیخ قاسم حنفی نقل کرده است.[۱]

### ۳. شیخ سلامة عزامی شافعی مصری (۱۲۹۸ ـ ۱۳۷۶ هـ.ق)

عزامی شافعی یکی دیگر از علمای اهل سنت است که در مقابل سخنان ابن‌تیمیّه و وهابیان موضع‌گیری کرده است و می‌نویسد: برخی از متأخرین فریب سخنان ابن‌تیمیّه و شاگردانش را خورده‌اند. سخنان ابن‌تیمیّه و شاگردانش نوعی فریب‌کاری در دیـن است. آنان مسائل دینی را به گونه‌ای معنا می‌کنند که هیچ مسلمانی چنین مطالبی را بر زبان جاری نمی‌سازد. اگر کسی در مورد انگیزه مسلمانان از نذر و قـربانی بـرای پـیامبران و صـالحان تحقیق کند، به این نتیجه می‌رسد که مسلمانان انگیزه‌ای جز صدقه دادن از طرف آنان و اهدای ثواب آن به روح اموات ندارند. همه علمای اهل سنت انتفاع و اسـتفاده اموات از صدقات احیاء را پذیرفته‌اند. روایاتی هم که در ایـن زمـینه وجـود دارد، صـحیح و مشهور است. لذا نذر ذبح و غیره برای پیامبران و صالحان امری مشروع و رایج است که از سیره مسلمانان سرچشمه می‌گیرد و اختصاص به فرقه‌ای خاص ندارد.[۲]

---

۱. و مجمل ذلك التفصيل أنّ المسألة تدور مدار نيات الناذرين و إنّما الأعمال بالنيات، فإن كان قصد الناذر الميت نفسه و التقرب إليه بذلك لم‌يجز قولاً واحداً و إن كان قصده وجه الله تعالى و انتفاع الأحياء بوجه من الوجـوه و ثوابه لذلك المنذور له الميت، سواء عيّن وجهاً من وجوه الانتفاع أو أطلق القول فيه و يكون هناك مـا يـطّرد الصرف فيه في عرف الناس من مصالح القبر أو أهل بلده أو مجاوريه أو الفقراء عامة أو أقرباء المـيت أو نـحو ذلك، ففي هذه الصورة يجب الوفاء بالمنذور و حكى القول بذلك عن الأذرعي و الزركشي و ابن‌حجر الهيتمي المكّي و الرملي الشافعي و القبّاني البصري و الرافعي و النووي و علاءالدين الحنفي و خيرالدين الرملي الحنفي و الشيخ محمد الغزي و الشيخ قاسم الحنفي». عـلامه امـینی، الغـدیر فـي الكـتاب و السـنة و الأدب: ج ۵، ص ۲۶۲، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور، به نقل از خالدی در صـلح الإخوان: ص ۱۰۲ ـ ۱۰۹.

۲. «و قال العزامي في فرقان القرآن: و قال ـ يعني ابن‌تيميّه ـ من نذر شيئاً للنبيّ ﷺ أو غيره من النبيين و الأولياء

←

### ۴. سلیمان بن عبدالوهاب (متوفای حدود ۱۲۱۰ هـ.ق)

سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب نیز تکفیر مسلمانان و مشرک خواندن آنان از سوی ابن‌تیمیّه و وهابیان به اتهام نذر برای غیر خدا را تحمل نکرده و کتابی مستقل با عنوان *«الرد علی من کفّر المسلمین بسبب النذر لغیر الله»* را در رد پندارها و توهمات وهابیان نوشته است.[۱]

پس از مشاهده ادله و شواهد و کلمات بزرگانی از علمای اهل سنت به این نتیجه می‌رسیم که نذرکردن پول و اجناس برای اماکن مقدسه و مشاهد مشرفه نه تنها حرام نیست، بلکه جایز است و نذرکننده در صورت رسیدن به هدف و برآورده شدن حاجتش باید به نذرش وفاکند و مطابق نذری که انجام داده عمل کند. چون در واقع صدقه است و به قصد تقرب به خداوند انجام می‌گیرد. ما نیز همچون خالدی به مسلمانان توصیه می‌کنیم به سخنان گمراه‌کننده ابن‌تیمیّه و وهابیان توجه نکنند و مطابق ادله شرعی و عقلی و شواهد تاریخی که نشان دهنده سیره مسلمانان در این مسأله است در صورت برآورده شدن حاجاتشان، به نذرهای خود وفاکنند و از وهابیان می‌پرسیم:

آیا تمامی این نذرکنندگان شیعه هستند؟

---

← من أهل القبور أو ذبح له ذبيحة كان كالمشركين الذين يذبحون لأوثانهم و ينذرون لها، فهو عابد لغير الله، فيكون بذلك كافراً و يطيل في ذلك الكلام و اغترّ بكلامه بعض من تأخر عنه من العلماء ممن ابتلي بصحبته أو صحبة تلاميذه و هو منه تلبيس في الدين و صرف إلى معنى لا يريده مسلم من المسلمين و من خبر حال من فعل ذلك من المسلمين وجدهم لا يقصدون بذبائحهم و نذورهم للميتين من الأنبياء و الأولياء إلّا الصدقة عنهم و جعل ثوابها إليهم و قد علموا أنّ إجماع أهل السنة منعقد على أنّ صدقة الأحياء نافعة للأموات، واصلة إليهم والأحاديث في ذلك صحيحة مشهورة، فمنها ما صحّ عن سعد». علامه امینی، الغدیر فی الکتاب و السنة والأدب: ج ۵، ص ۲۶۳، زيارة المشاهد المشرفة، الحث على زيارة القبور، النذور لأهل القبور، به نقل از عزامی در فرقان القرآن: ص ۱۳۳.

۱. زرکلی وهابی، الأعلام: ج ۳، ص ۱۳۰، شرح حال سلیمان بن عبدالوهاب.

آیا تمامی این نذرکنندگان مشرک هستند؟ و تنها شما وهابیان مسلمانید؟

آیا تمامی این نذرکنندگان معنای شرک و توحید را نفهیده‌اند؟

آیا تمامی این نذرکنندگان با انگیزه غلو، چنین نذرهایی می‌کردند؟

# فصل هشتم
## وهابیان و بنای بر قبور

### دیدگاه وهابیان

یکی از موضوعات و مسائل اختلافی میان مسـلمانان و وهـابیان، سـاختن بـنا و بارگاه و گنبد بر روی قبور انبیا، اولیا، صحابه و علما است.

ابن تیمیّه پیشوای فکری وهابیان گنبدها و بارگاه‌ها و بناهای ساخته شده بر روی قبور انبیا و ائمه علیهم‌السلام را مساجد ساخته شده بر روی قبور معرفی می‌کند و با استناد به روایاتی همچون: «إنّ من کان قبلکم کانوا یتخذون القبور مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد، فإنّي أنهاکم عن ذلك»، «لعنة الله علی الیهود و النصاری اتخذوا قبور أنـبيائهم مساجد» و «لعن الله زوارات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج»[1] و با ادعای

١. «بل المساجد المبنية على قبور الأنبياء و الصالحين لاتجوز الصلاة فيها و بناءها محرم، كما قد نصّ على ذلك غير واحد من الائمة، لما استفاض عن النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله في الصحاح و السنن و المسانيد أنّه قال: إنّ من كان قبلكم كانوا يتخذون القبور مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد، فإنّي أنهاكم عن ذلك و قال في مرض موته: لعنة الله على اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد، يحذر ما فعلوا، قالت عائشة: و لولا ذلك لأبرز قبره ولكن كره

←

بدعت بودن و سابقه نداشتن ساختن بنا و گنبد بر روی قبور[۱]، فتوای تخریب این مکان‌ها را صادر می‌کند.[۲]

ابن قیم جوزیه شاگرد و تربیت شده مکتب ابن تیمیّه، بناها و گنبدهای ساخته شده بر روی قبور بزرگان دین را مواضع و مکان‌های شرک و طاغوت و از شعائر و نشانه‌های کفر و شرک و از بزرگترین امور منکر دانسته و با تشبیه‌کردن قبور ائمه علیهم‌السلام به بت‌های لات، عزی و منات و ادعای پرستش و عبادت قبور موجود در مشاهد مشرفه، فتوای تخریب مشاهد مشرفه را صادر می‌کند و می‌نویسد: «لایجوز إبقاء مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على هدمها و ابطالها يوماً واحداً، فإنّها شعائر الكفر والشرك وهي أعظم المنكرات، فلايجوز الإقرار عليها مع القدرة ألبتة و هذا حكم المشاهد التي بُنيت على القبور التي اتخذت أوثاناً و طواغيت تُعبد من دون الله و الأحجار التي تقصد للتعظيم والتبرك و النذر و التقبيل، لايجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالته وكثير منها بمنزلة اللات و العزّىٰ و مناة الثالثة الاخرى أو أعظم شركاً عندها و بها».[۳]

---

← أن يتخذ مسجداً» ابن تیمیّه حنبلی حرانی، مجموعة الفتاوی: ج ۲۷، ص ۸۱. «أمّا بناء المساجد على القبور وتسمّى مشاهد، فهذا غير سائغ، بل جميع الأمّة ينهون عن ذلك، لما ثبت في الصحيحين عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد، يحذر ما فعلوا. قالت عائشة: و لولا ذلك لأبرز قبره ولكن كره أن يتخذ مسجداً و في الصحيح أيضاً عنه أنّه قال: إنّ من كان قبلكم كانوا يتخذون القبور مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد، فإنّي أنهاكم عن ذلك و في السنن عنه أنّه قال: لعن الله زوارات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج». همان، ج ۱۲، ص ۱۷۷.

۱. «و كذلك المساجد المبنية على القبور التي تسمّى المشاهد محدثة في الإسلام و السفر إليها محدث في الإسلام لم يكن بُني من ذلك شيء في القرون الثلاثة المفضلة». همو، الإستغاثة في الرد على البكري: ص ۲۲۴.

۲. «فهذه المساجد المبنية على قبور الأنبياء و الصالحين و الملوك و غيرهم تتعيّن (يتعين) إزالتها بهدم أو بغيره، هذا مما لاأعلم فيه خلافاً بين العلماء المعروفين». همان. «قال أصحابنا و غيرهم من العلماء: لايجوز أن يبنى مسجد على قبر و لا فيما بين القبور و الواجب في المساجد المبنية على ترب الأنبياء و العلماء والشيوخ والملوك و غيرهم أن لاتتخذ مساجد، بل يقطع ذلك عنها إمّا بهدمها أو سدها و نحو ذلك». همو، شرح العمدة في الفقه: ج ۴، ص ۴۵۰، الفصل الرابع.

۳. ابن قیم جوزیه، زاد المعاد في هدي خير العباد: ج ۳، ص ۴۳۶، فصل لايجوز إبقاء مواضع الشرك بعد القدرة على هدمها.

جبرتی یکی دیگر از وهابیان، ساختن قبه و بارگاه بر روی قبور انبیا و اولیـا را از مصادیق تعظیم قبور می‌داند و معتقد است ساختن بنا و بارگاه بر روی قبور در زمان پیامبر اکرم ﷺ، صحابه و تابعین مرسوم نـبوده است و از بـدعت‌های مسـلمانان بـه شمار می‌رود و با استناد به حدیث نبوی «لاتـقوم السـاعة حـتّی یـلحق حيّ مـن أمـتي بالمشركين و حتّی تعبد فئام من أمّتي الأوثان»، قبور انبیا و اولیا را به بت‌های مشرکان و یهود و نصارا تشبیه می‌کند و مسلمانان را نـیز بت‌پـرست مـعرفی مـی‌کند و فـتوای تخریب بناها و بارگاه‌ها و گنبدهای ساخته شده بر روی قبور انبیا و اولیا را به جـمع کثیری از علما نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «و أمّا ما حدث من سؤال الأنبياء و الأولياء من الشفاعة بعد موتهم و تعظيم قبورهم ببناء القباب عليها و إسراجها و الصلاة عندها و اتخاذها أعياداً و جعل السدنة و النذور لها، فكلّ ذلك من حوادث الأمور التي أخبر بها النّبيّ ﷺ أمّته و حذر منها كما في الحديث عنه ﷺ أنّه قال: «لاتقوم الساعة حتّی يلحق حيّ من أمّتي بالمشركين و حتّی تعبد فئام من أمّتي الإوثان»... و لهذا قال غير واحد من العلماء: يجب هدم القباب المبنيّة علی القبور».[۱]

صنعانی یکی دیگر از همفکران وهابیان نیز با توهین و جسارت به انـبیا و اولیـا، قبور آنان را به بت‌های مشرکان و یـهود و نـصارا تشـبیه مـی‌کند و بـا تشـبیه اعـمال مسلمانان به رفتار مشرکان و یهود و نـصارا، مـعتقد است مسـلمانان بـا حـضور در مشاهد مشرفه به پرستش و عبادت انبیا و اولیا می‌پردازند و می‌نویسد: «إنّ ما كانت تفعله الجاهليّة لما يسمّونه وثناً و صنماً هو الذي يفعله القبوريون لما يسمّونه وليّاً و قبراً و مشهداً و ذلك لايخرجه عن اسم الوثن و الصنم».[۲]

هیئت عالی افتای وهابی در عربستان سعودی نیز در پاسخ به استفتائات مختلف با استناد به روایات «ألا أبعثك علی ما بعثني عليه رسول‌الله ﷺ، ألا تدع تمثالاً إلّا طمسته

۱. جبرتی، عجائب الآثار: ج ۲، ص ۵۹۰.

۲. سیدمحسن امین حسینی عاملی، کشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۵۷، الفصل التـاسع، في بناء القبور و البناء عليها و تجصيصها و عقد القباب.

ولا قبراً مشرفاً إلّا سويته » و « نهى النّبيّ ﷺ أن يجصص القبر و أن يقعد عليه و أن يبنى عليه »، ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور را از وسائل شرک و حرام دانسته و فتوای تخریب گنبدها و بارگاه‌ها را صادر کرده است.[۱]

در فتوای قاضی القضاة وهابیان عبدالله بن سلیمان بن بلهید که توسط روزنامه ام‌القری در جمادی الثانی ۱۳۴۵ هجری قمری به چاپ رسیده است، علت تحریم ساختن گنبد و بنا بر روی قبور چنین ذکر شده است: ساختن گنبد و بنا بر روی قبور در قرون اولیه اسلام سابقه نداشته است، بلکه از بدعت‌های مسلمانان در قرون بعدی می‌باشد و بعد از قرن پنجم به وجود آمده است.[۲]

علمای مدینه منوره نیز در نامه‌ای که به آنان منسوب است، با ادعای صحت

---

۱. « س ۴: هناك من يحتجون ببناء القبّة الخضراء على القبر الشريف بالحرم النبوي على جواز بناء القباب على باقي القبور كالصالحين و غيرهم، فهل يصحّ هذا الاحتجاج أم ماذا يكون الردّ عليهم؟ ج ۴: لايصحّ الاحتجاج ببناء الناس قبّة على قبر النّبيّ ﷺ على جواز بناء قباب على قبور الاموات، صالحين أو غيرهم، لأنّ بناء أولئك الناس القبّة على قبره ﷺ حرام يأثمّ فاعله، لمخالفته ما ثبت عن أبي‌الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي‌طالب ؓ: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول‌الله ﷺ، ألا تدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلّا سويته، و عن جابر ؓ قال: نهى النّبيّ ﷺ أن يجصص القبر و أن يقعد عليه و أن يبنى عليه، فلايصحّ أن يحتج أحد بفعل بعض الناس المحرم على جواز مثله من المحرمات، لأنّه لايجوز معارضة قول النّبيّ ﷺ بقول أحد من الناس أو فعله، لأنّه المبلغ عن الله سبحانه و الواجب طاعته و الحذر من مخالفة أمره... و لأنّ بناء القبور و اتخاذ القباب عليها من وسائل الشرك بأهلها، فيجب سدّ الذرائع الموصلة للشرك ». فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ج ۹، ص ۸۳، القباب على القبور، السؤال الرابع من الفتوى رقم ۸۲۶۳. و « بناء القباب على القبور منكر يجب ألا يكون و ما وجد منه يجب هدمه، لأنّ النّبيّ ﷺ نهى عن البناء على القبور و أمر بتسوية ما رفع منها ». همان، ص ۹۶، بدع حول الأموات، الفتوى رقم ۹۷۷۴. و « فإنّ البناء على القبور و إقامة القباب عليها من كبائر الذنوب و ذرائع الشرك، فقد ثبت عن أبي‌الهياج أنّه قال: قال لي علي: ألا أبعثك على ما بعثني عليه النّبيّ ﷺ، ألا تدع صورة إلّا طمستها و لا قبراً مشرفاً إلّا سويته ». همان، ج ۳، ص ۹۷، السؤال الثاني من الفتوى رقم ۵۸۰۲.

۲. « لم‌نسمع في خير القرون أنّ هذه البدعة حدثت فيها، بل بعد القرون الخمسة ». سیدمحسن امین حسینی عاملی، كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۵۷ ـ ۳۵۸، الفصل التاسع، في بناء القبور و البناء عليها و تجصيصها و عقد القباب فوقها و عمل الصندوق و الخلعة لها.

روایاتی که از ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور منع می‌کنند، حرمت ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را به تمامی علما نسبت داده و معتقدند بسیاری از علما با استناد به حدیث ابوالهیاج اسدی فتوای تخریب گنبدها و بناهای موجود بر روی قبور را صادرکرده‌اند.[۱]

بن عثیمین یکی دیگر از وهابیان در پاسخ به سؤالی در همین ارتباط، ساختن بنا و ساختمان بر روی قبور را به دلیل تعظیم اهل قبور و منجر شدن به پرستش و عبادت قبور، حرام دانسته و می‌نویسد: «البناء علی القبور محرم و قد نهی عنه النّبيّ ﷺ، لما فيه من تعظيم أهل القبور و كونه وسيلة و ذريعة إلى أن تعبد هذه القبور و تتخذ آلهة مع الله، كما هو الشأن في كثير من الأبنية التي بنيت على القبور، فأصبح الناس يشركون بأصحاب هذه القبور و يدعونها مع الله تعالى و دعاء أصحاب القبور و الإستغاثة بهم لكشف الكربات شرك أكبر و ردة عن الإسلام».[۲]

## خلاصه استدلال و ادله وهابیان

با توجه به مطالب و متون ذکر شده، ادله و مستندات وهابیان برای تحریم ساختن بنا و گنبد بر روی قبور را در امور ذیل می‌توان خلاصه کرد.

۱. ادعای اجماع.

۲. استناد به روایاتی همچون:

أ) «عن أبي الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله ﷺ أن لاتدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلّا سويته».[۳]

---

۱. «أمّا البناء على القبور فهو ممنوع إجماعاً، لصحة الأحاديث الواردة في منعه و لهذا أفتى كثير من العلماء بوجوب هدمه مستندين على ذلك بحديث علي أنّه قال لأبي‌الهياج: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول‌الله ﷺأن لاتدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلّا سويته». همان، ص ۳۵۹.

۲. بن عثیمین، مجموع فتاوی و رسائل: ج ۲۴، ص ۶.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب الجنائز، باب ←

ب ) « عن جابر بن عبدالله الأنصاري : نهى رسول‌الله ﷺ أن يجصص القبر و أن يقعد عليه و أن يبنى عليه » .[1]

ج ) « عن جندب قال سمعت النبيّ ﷺ قبل أن يموت بخمس و هو يقول : إنّي أبرأ إلى الله ... ألا و إنّ من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم و صالحيهم مساجد ، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد ، إنّي أنهاكم عن ذلك » .[2]

د ) « عن عائشة عن النّبيّ ﷺ قال في مرضه الذي مات فيه : لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مسجدا » .[3]

هـ ) « لعن الله زوارات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج » .[4]

۳. وهابیان بر اساس روایت « خير الناس قرني ، ثمّ الذين يلونهم ، ثمّ الذين يلونهم » و روایات مشابه[5]، برای سه قرن ابتدای اسلام اهمیت خاصی قائل هستند و معتقدند ساختن گنبد و بنا بر روی قبور از بدعت‌های مسلمانان است و در سه قرن ابتدای اسلام سابقه نداشته است .

۴. وهابیان بر اساس تفسیر خاص از توحید و شرک ، زیارت قبور ، حضور در مقابر و مشاهد ، تبرک جستن به قبور ، دست کشیدن بر قبور ، بوسیدن قبور ، طلب

---

← الأمر بتسوية القبور ؛ حاکم نیشابوری شافعی ، المستدرك على الصحيحين : ج ۱ ، ص ۵۲۴، ح ۱۰۲/۱۳۶۶ و ۱۰۳/۱۳۶۷ ، کتاب الجنائز ؛ نسائی ، سنن النسائي : ج ۴ ، ص ۸۸ ، کتاب الجنائز ، باب تسوية القبور إذا رفعت ؛ ابوداود سجستانی ، سنن ابی‌داود : ج ۳ ، ص ۲۱۵ ، کتاب الجنائز ، باب في تسوية القبور ، ح ۳۲۱۸ و عبدالرزاق صنعانی ، المصنف : ج ۳ ، ص ۵۰۳ و ۵۰۴ ، کتاب الجنائز ، باب الجدث و البنيان ، ح ۷۴۸۷.

۱. همان ، ص ۳۸۴ ، کتاب الجنائز ، باب النهي عن تجصيص القبر و البناء عليه .

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری ، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم : ج ۱ ، ص ۱۹۸ ، کتاب الصلاة ، باب النهي عن بناء المساجد على القبور و اتخاذ الصور فيها و النهي عن اتخاذ القبور مساجد .

۳. همان ، ص ۱۹۷ و بخاری ، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری : ج ۱ ، ص ۲۳۰ ، کتاب الجنائز ، باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور .

۴. بیهقی شافعی ، السنن الکبری : ج ۵ ، ص ۴۵۸ ، کتاب الجنائز ، جماع أبواب البكاء على الميت ، باب ما ورد في نهيهنّ عن زيارة القبور ، ح ۷۳۰۷.

۵. هیثمی ، مجمع الزوائد و منبع الفوائد : ج ۱۰ ، ص ۱۹.

حوائج از صاحبان قبور و استغاثه به اهل قبور را از مصادیق پرستش و عبادت قبور و موجب شرک دانسته و آن را حرام می‌دانند و ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را از وسائل و مقدمات شرک و ارتکاب چنین محرماتی می‌دانند و معتقدند برای جلوگیری از وقوع مردم در حرام (سد ذرایع) باید ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را تحریم‌کرد و بناها و گنبدهای موجود نیز باید تخریب شود.

۵. ساختن گنبد و بنا بر روی قبور و رفتن به زیارت قبور، تبرک جستن به قبور، دست‌کشیدن بر قبور، بوسیدن قبور، طلب حوائج از صاحبان قبور و نذرکردن برای قبور به رفتار و اعمال مشرکان و یهود و نصارا با بت‌هایشان شباهت دارد و تشبه به مشرکان و یهود و نصارا حرام است.

## نقد و بررسی ادله وهابیان

پس از مشخص شدن محل نزاع و آشنا شدن با ادله و مستندات وهابیان، به نقد و بررسی ادله و مستندات وهابیان می‌پردازیم.

### نقد و بررسی دلیل اول (ادعای اجماع)

ادعای اجماع بر حرمت ساختن گنبد و بنا بر روی قبور از سوی وهابیان صحیح نبوده و به هیچ وجه قابل قبول نیست، زیرا سیره عملی تمامی مسلمانان از تمامی مذاهب اسلامی و در طول تاریخ اسلام نشان می‌دهدکه بر روی قبور صحابه، تابعین، علما و صالحان گنبد و بنا وجود داشته است و این حقیقت بیانگر اجماع عملی مسلمانان بر جواز ساختن گنبد و بنا بر روی قبور می‌باشد.

محمد بن اسماعیل صنعانی یکی از وهابیان نیز به این سیره اعتراف‌کرده است و می‌نویسد: این امر (ساختن گنبد و قبه و بارگاه و بنا بر روی قبور) در تمامی‌کشورها و سرزمین‌های اسلامی وجود دارد و شرق و غرب کشورهای اسلامی را فرا گرفته است.

هیچ شهری از شهرهای مسلمانان خالی از گنبد و قبه نیست. در اکثر مساجد مسلمانان قبرهایی وجود دارد. هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که ساختن قبه و گنبد و بنا بر روی قبور ممنوع و حرام باشد، اما علمای اسلام در برابر آن سکوت کرده باشند و مردم را از چنین اموری منع نکنند.

نکته قابل تأمل این‌که صنعانی پس از اعتراف به سیره عملی و فراگیر مسلمانان، در مقام دفاع از فتاوا و پندارهای وهابیان برآمده و تمامی مسلمانان را به تقلید کورکورانه از پدرانشان متهم می‌کند و با توهین به عالمان، قضات، مفتیان، مدرسان، اولیا، عرفا، امرا و حاکمان، آنان را تابع عموم مردم معرفی می‌کند و سکوتشان را دلیل بر جواز نمی‌داند.[۱]

از مجموع سخنان صنعانی این نکته را به راحتی می‌توان استفاده کرد که ادعای اجماع بر تحریم ساختن گنبد و بنا بر روی قبور نه تنها درست نیست، بلکه صنعانی به وجود سیره عملی تمامی مسلمانان از همه طبقات و در طول تاریخ اسلام و در تمامی کشورها و شهرهای اسلامی بر جواز این عمل اعتراف کرده و سکوت عالمان، قضات، مفتیان، مدرسان، اولیا، عرفا، امرا و حاکمان نیز مؤید این سیره و صحت این عمل است. آیا صنعانی اجماع و اتفاقی قوی‌تر و کامل‌تر از سیره عملی مسلمانان در

---

۱. «حیث أورد علی نفسه سؤالاً: بأن هذا أمر عمّ البلاد و طبّق الأرض شرقاً و غرباً بحیث لا بلدة من بلاد الإسلام إلّا و فیها قبور و مشاهد، بل مساجد المسلمین غالبها لا تخلو عن قبر و مشهد و لا یسع عقل عاقل أنّ هذا منکر یبلغ إلی ما ذکرت من الشناعة و یسکت علیه علماء الإسلام الذین ثبتت لهم الوطأة في جمیع جهات الدنیا، فأجاب: إن أردتَ الإنصاف و ترکتَ متابعة الأسلاف و عرفت أنّ الحق ما قام علیه الدلیل، لا ما اتفقت علیه العوالم جیلاً بعد جیل، فاعلم أنّ هذه الأمور صادرة عن العامّة الذین إسلامهم تقلید الآباء بلا دلیل و لا یسمعون من أحد علیهم من نکیر، بل تری من یتسم بالعلم و یدّعي الفضل و ینتصب للقضاء و الفتیاء و التدریس أو الولایة أو المعرفة أو الإمارة و الحکومة معظماً لما یعظمونه، مکرماً لما یکرمونه و لا یخفی أنّ سکوت العالَم أو العالِم علی وقوع المنکر لیس دلیلاً علی جوازه...». سیدمحسن أمین حسینی عاملی، کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن عبدالوهاب: ص ۳۶۱، الفصل التاسع في بناء القبور و البناء علیها و تجصیصها و عقد القباب فوقها و عمل الصندوق و الخلعة لها، به نقل از صنعانی در تطهیر الإعتقاد: ص ۱۷ـ۱۹.

طول تاریخ و در تمامی بلاد اسلامی سراغ دارد؟

آیا دلیلی قطعی‌تر و قوی‌تر از چنین سیره‌ای می‌توان یافت؟

در صفحات آینده با ذکر نمونه‌هایی از قبوری‌که در قرون اولیه اسلام دارای گنبد و قبه بوده‌اند با سیره عملی مسلمانان بیشتر آشنا خواهیم شد.

## نقد و بررسی دلیل دوم (روایات)

روایات این باب را با توجه به مفاد و مضمونشان به چند دسته می‌توان تقسیم‌کرد:

### أ) روایات ناهیه از مسجد قرار دادن قبور

روایت اول: «ألا و إنّ من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم و صالحيهم مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد، إنّي أنهاكم عن ذلك».

روایت دوم: «لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد».

روایت سوم: «لعن الله زوارات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج».[1]

در نقد و بررسی این دسته از روایات می‌توان چنین گفت:

**اولا**: این روایات هیچ ربطی به ساختن گنبد و بنا بر روی قبور ندارد، بلکه مفاد این دسته از روایات این است‌که مسلمانان از مسجد قرار دادن قبور پرهیز کنند، نه از ساختن گنبد و بناکه نوعی تعظیم شعائر الهی و بزرگداشت مقام انبیا و اولیا و جلوگیری از به فراموشی سپرده شدن آنان است.

**ثانیا**: این روایات ناظر به اعمال و رفتار یهودیان و نصارا است و مسلمانان را از انجام اعمالی که شبیه اعمال یهود و نصارا است، نهی می‌کند، نه مطلق مسجد قرار دادن. یهودیان و نصارا قبور انبیائشان را به عنوان قبله قرار می‌دادند و به سمت

---

۱. بیهقی شافعی، السنن الكبرى: ج ۵، ص ۴۵۸، كتاب الجنائز، جماع أبواب البكاء على الميت، باب ما ورد في نهيهنّ عن زيارة القبور، ح ۷۳۰۷.

قبورشان نماز می‌خواندند و به عبادت و پرستش قبور انبیائشان می‌پرداختند[۱]. این روایات نیز از قبله قرار دادن و نماز خواندن به سمت قبور انبیا و عبادت کردن و پرستش آنان نهی می‌کند، نه از ساختن گنبد و بنا بر روی قبور.

**ثالثا:** شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که مسلمانان در همان صدر اسلام بر روی قبور صحابه و بزرگان، خیمه و سایبان درست می‌کردند و حتی سال‌ها در همان خیمه و سایبان می‌ماندند و در زیر همان خیمه و سایبان نماز می‌خواندند و مورد اعتراض کسی نیز قرار نمی‌گرفتند. اگر مسجد قرار دادن قبور جایز نباشد، خیمه زدن بر روی قبور و نماز خواندن در زیر خیمه نیز نباید جایز باشد.

محمد بن اسماعیل بخاری به یک مورد از خیمه بر پا کردن بر روی قبور و وقوف در آن اشاره کرده و می‌نویسد: هنگامی که حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام (در سال ۹۷ هجری قمری) از دنیا رفت، همسرش (فاطمه بنت الحسین که دختر عمویش نیز بود) بر روی قبر او خیمه‌ای بر پا کرد و یک سال در همان خیمه ماند.[۲]

ابن‌حجر عسقلانی شافعی و عینی حنفی دو تن از مهمترین شارحان صحیح بخاری در بیان مناسبت نقل این ماجرا توسط بخاری با باب «ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور» می‌نویسند: کسی که یک سال در خیمه‌ای که روی قبر بر پا کرده است،

---

۱. «یستفاد منه أنّ قوله ﷺ هذا من باب قطع الذریعة، لئلا یَعبد قبرَه الجهالُ، کما فعلت الیهود و النصاری بقبور أنبیائهم». عینی حنفی، عمدة القاري شرح صحیح البخاري: ج ۸، ص ۱۳۶، باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور، شرح حدیث ۸۵. «قال البیضاوي: لمّا کانت الیهود و النصاری یسجدون لقبور الأنبیاء تعظیماً لشأنهم و یجعلونها قبلة یتوجهون في الصلاة نحوها و اتخذوها أوثاناً لعنهم النبيّ ﷺ و منع المسلمین عن مثل ذلك، فأمّا من اتخذ مسجداً في جوار صالحٍ و قصد التبرك بالقرب منه، لا للتعظیم و لا للتوجه إلیه، فلایدخل في الوعید المذکور». قسطلانی، ارشاد الساري لشرح صحیح البخاري: ج ۳، ص ۴۷۹، کتاب الجنائز، باب ۷۰ بناء المسجد علی القبر، شرح حدیث ۱۳۴۱.

۲. «و لمّا مات الحسن بن الحسن بن علي رضي‌الله عنهم ضربت امرأتُه القُبّة علی قبره سنةً». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۳۰، کتاب الجنائز، باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور.

اقامت می‌کند، معمولا نمازهایش را نیز در همان خیمه می‌خواند.[۱]

ابن‌حجر عسقلانی با توجه به همین مطالب معتقد است بخاری مطلق مسجد قرار دادن قبور انبیا و نماز خواندن در این مکان‌ها را حرام نمی‌داند، بلکه بخاری معتقد است مسجد قرار دادن قبور انبیا در صورتی که دارای مفسده باشد حرام است و اگر مفسده نداشته باشد، اشکالی ندارد.[۲]

**رابعا:** برخی علت و فلسفه نهی پیامبر اکرم ﷺ را ترس از مبالغه در تعظیم قبور انبیا دانسته‌اند[۳]، لذا اگر در جایی مسجد قرار دادن قبور انبیا و ساختن بنا بر روی قبورشان، چنین مفسده‌ای را به دنبال نداشته باشد و مبالغه در تعظیم قبور انبیا محسوب نشود، نباید ممنوع باشد.

**خامسا:** این روایات با صریح آیه ﴿ **فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَـٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِداً** ﴾[۴] در تضاد است.

درباره آیه مبارکه و مفاد آن، در پایان همین فصل توضیح بیشتری خواهیم داد.

### تناقض در گفتار ابن‌تیمیّه

ابن‌تیمیّه در حالی که مشاهد مشرفه و حرم ائمه علیهم السلام را غیر از مساجد دانسته و شیعیان

---

۱. «و مناسبة هذا الأثر لحديث الباب أنّ المقيم في الفسطاط لايخلو من الصلاة هناك، فيلزم اتخاذ المسجد عند القبر». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ج ۳، ص ۲۳۸، کتاب الجنائز، باب ۶۱ ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور، شرح حديث ۱۳۳۰ و «من حيث أنّ هذه القبة المضروبة لم تخل عن الصلاة فيها و استلزم ذلك اتخاذ المسجد عند القبر». عينی حنفی، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۸، ص ۱۳۴، باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور.

۲. «و لفظها يقتضي أنّ بعض الإتخاذ لايكره، فكأنّه يفصّل بين ما إذا ترتبت على الإتخاذ مفسدة أو لا». همان.

۳. «قال العلماء: إنّما نهى النبيّ ﷺ عن اتخاذ قبره و قبر غيره مسجداً، خوفاً من المبالغة في تعظيمه و الإفتنان به، فربما أدّى ذلك إلى الكفر، كما جرى لكثير من الأمم الخالية». نووی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۲، ص ۱۸۵، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب النهي عن اتخاذ القبور مساجد، شرح احاديث ۵۲۸/۱۶ـ۵۳۲/۲۳.

۴. سوره کهف، آیه ۲۱.

را به خاطر حضور در مشاهد مشرفه به تعطیل کردن مساجد و رونق دادن به مشاهد متهم می‌کند[۱]، اما هنگامی که در صدد صدور فتوای تخریب گنبدها و بارگاه‌های موجود در مشاهد مشرفه بر می‌آید، با شیوه‌ای مرموزانه مشاهد مشرفه را مساجد ساخته شده بر روی قبور معرفی می‌کند تا بتواند با استناد به چنین روایاتی فتوای تخریب مشاهد مشرفه و گنبدها و بارگاه‌ها را صادر کند.[۲]

**ب) روایت جابر بن عبدالله**

شاید بتوان گفت مهمترین دلیل وهابیان برای تحریم ساختن گنبد و بارگاه و بنای بر قبور، روایت جابر بن عبدالله است. سند و متن کامل روایت جابر طبق نقل مسلم بن حجاج نیشابوری این‌گونه می‌باشد: «حدثنا أبوبكر بن أبي‌شيبة، حدثنا حفص بن غياث، عن ابن‌جريج، عن أبي‌الزبير، عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ أن يجصص القبر و أن يقعد عليه و أن يبنى عليه».[۳]

این روایت از چند طریق دیگر نیز نقل شده است.

طریق دوم مسلم بن حجاج نیشابوری: «حدثني هارون بن عبدالله، حدثنا حجاج بن محمد و حدثني محمد بن رافع، حدثنا عبدالرزاق جميعاً عن ابن‌جريج قال: أخبرني أبوالزبير أنّه سمع جابر بن عبدالله يقول: سمعت النبيّ ﷺ بمثله».[۴]

طریق ترمذی: «حدثنا عبدالرحمن بن الأسود أبوعمرو البصري، حدثنا محمد بن

---

۱. «فتجدهم يعطّلون المساجد التي أمر الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه، فلايصلّون فيها جمعة و لا جماعة و ليس لها عندهم كبير (كثير) حرمة و إن صلّوا فيها صلّوا فيها وحداناً و يعظّمون المشاهد المبنيّة على القبور، فيعكفون عليها مشابهة للمشركين و يحجّون إليها كما يحجّ الحاج إلى البيت العتيق». ابن تیمیّه حنبلی، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. به سخنان ابن تیمیه در ابتدای همین فصل مراجعه شود.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحيح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب الجنائز، باب النهي عن تجصيص القبر و البناء عليه.

۴. همان.

ربيعة، عن ابن‌جريج، عن أبي‌الزبير، عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ أن تُجصّص القبور و أن يُكتب عليها و أن يُبنى عليها و أو تُوطأ».[۱]

طريق اول نسائی: «أخبرنا هارون بن اسحاق، قال: حدثنا حفص، عن ابن‌جريج، عن سليمان بن موسى و أبي‌الزبير، عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ أن يُبنى على القبر أو يُزاد عليه أو يُجصّص، زاد سليمان بن موسى أو يكتب عليه».[۲]

طريق دوم نسايی: «أخبرنا يوسف بن سعيد، قال: حدثنا حجاج، عن ابن‌جريج، قال: أخبرني أبوالزبير أنّه سمع جابراً يقول: نهى رسول‌الله ﷺ عن تقصيص القبور أو يُبنى عليها أو يجلس عليها أحد».[۳]

طريق اول حاكم نيشابوری: «حدثنا أبوسعيد أحمد بن يعقوب الثقفي، ثنا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي، ثنا سلم بن جنادة بن سلم القرشي، ثنا حفص بن غياث النخعي، ثنا ابن‌جريج، عن أبي‌الزبير، عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ أن يبنى على القبر أو يجصص أو يقعد عليه و نهى أن يكتب عليه».[۴]

طريق دوم حاكم نيشابوری: «حدثناه أبوالحسن أحمد بن محمد العنزي، ثنا محمد بن عبدالرحمن الشامي، ثنا سعيد بن منصور، ثنا أبومعاوية، عن ابن‌جريج، عن أبي‌الزبير، عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ عن تجصيص القبور و الكتاب فيها و البناء عليها و الجلوس عليها».[۵]

طريق احمد بن حنبل: «حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا حجاج، ثنا ابن‌جريج، أخبرني أبوالزبير أنّه سمع جابر بن عبدالله يقول: سمعت النبيّ ﷺ نهى أن يقعد الرجل

---

۱. ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۶۸، كتاب الجنائز، باب ۵۸ ما جاء في كراهية تجصيص القبور و الكتابة عليها، ح ۱۰۵۲.

۲. نسائی، سنن النسائي: ج ۴، ص ۸۶، كتاب الجنائز، الزيادة على القبر.

۳. همان، البناء على القبور.

۴. حاكم نيشابوری، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۲۵، كتاب الجنائز، حديث ۱۰۵/۱۳۶۹.

۵. همان، حديث ۱۰۶/۱۳۷۰.

على القبر أو يقصص أو يبنى عليه ».[۱]

طریق ابن‌ماجه: « حدثنا أزهر بن مروان و محمد بن زیاد، قالا: ثنا عبدالوارث عن أيوب عن أبي‌الزبير عن جابر، قال: نهى رسول‌الله ﷺ عن تجصيص القبور ».[۲]

**نقد و بررسی سند روایت جابر**

در سند این روایت افرادی همچون: ابن‌جریج، ابوالزبیر، حفص بن غیاث، محمد بن ربیعه و عبدالرزاق صنعانی قرار دارند که از سوی علمای جرح و تعدیل مورد جرح قرار گرفته و تضعیف شده‌اند.

**عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج اموی (۸۰ـ ۱۵۰ هـ.ق)**

۱. احمد بن حنبل با عبارات مختلف و متفاوت به تضعیف ابن‌جریج پرداخته است.

**أ)** ابوبکر اثرم به نقل از احمد بن حنبل می‌گوید: هرگاه ابن‌جریج روایتی را با عبارات و الفاظی همچون « قال فلان » و « أُخبرتُ » نقل کند، چنین روایتی منکر است. یعنی متن آن ضعیف است و مورد پذیرش نیست.[۳]

نکته جالب این که ابن‌جریج روایت مورد بحث را با لفظ « اخبرني » از ابوالزبیر نقل می‌کند.

**ب)** ابوالحسن میمونی به نقل از احمد بن حنبل می‌گوید: از روایاتی که ابن‌جریج با لفظ « قال » نقل می‌کند، پرهیز کنید.[۴]

---

۱. احمد بن حنبل، المسند: ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. ابن‌ماجه قزوینی، سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۴۹۸، کتاب الجنائز، باب ۴۳ ما جاء في النهي عن البناء على القبور و تجصيصها و الكتابة عليها، ح ۱۵۶۲.

۳. «إذا قال ابن‌جريج: «قال فلان» و «قال فلان» و «أخبرت» جاء بمناكير». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۰، شرح حال ابن‌جريج، ش ۴۱۲۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب: ج ۶، ص ۳۵۹، شرح حال ابن‌جريج، ش ۷۵۸ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۲۸، شرح حال ابن‌جريج، ش ۱۳۸.

۴. «اذا قال ابن‌جريج «قال» فاحذره». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۰، شرح حال ابن‌جريج، ش ۴۱۲۱ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۲۸، شرح حال ابن‌جريج، ش ۱۳۸.

**ج** ) ابوزرعه دمشقی به نقل از احمد بن حنبل می‌گوید: ابن‌جریج از شش نفر از پیر زن‌های مسجد الحرام روایت نقل می‌کند.[۱]

**د** ) عبدالله فرزند احمد بن حنبل به نقل از پدرش می‌گوید: بعضی از احادیثی که ابن‌جریج به صورت مرسل نقل می‌کند، احادیث جعلی و دروغ هستند. ابن‌جریج با بی‌تقوایی و بدون توجه به راویانی که این احادیث را از آنان گرفته است، به نقل آن می‌پردازد.[۲]

۲. مالک بن انس ابن‌جریج را فاقد قوه تشخیص احادیث صحیح از غیر صحیح می‌داند و درباره او می‌گوید: ابن‌جریج مانند کسی است که در شب به جمع‌آوری هیزم می‌پردازد. کنایه از این که ابن‌جریج نمی‌تواند بین احادیث صحیح و غیر صحیح تشخیص دهد.[۳]

۳. یحیی بن سعید می‌گوید: به روایتی که ابن‌جریج با لفظ «قال» نقل می‌کند، اعتنا نکنید؛ زیرا این روایت شبیه باد هوا است.[۴]

۴. یزید بن زریع می‌گوید: ابن‌جریج صاحب تفاله است. یعنی احادیث ابن‌جریج خالص نیست و در میان روایات ابن‌جریج احادیث ضعیف نیز وجود دارد.[۵]

---

۱. «روی ابن‌جریج عن ست عجائز من عجائز المسجد الحرام». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۱، شرح حال ابن‌جریج، ش ۴۱۲۱ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۳۰، شرح حال ابن‌جریج، ش ۱۳۸.

۲. «بعض الأحادیث التي کان یرسلها ابن‌جریج أحادیث موضوعة، کان ابن‌جریج لا یبالي من أین یأخذها». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۶۵۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۵۲۲۷.

۳. «کان ابن‌جریج حاطب لیل». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۱، شرح حال ابن‌جریج، ش ۴۱۲۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۵۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۷۵۸ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۲۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۱۳۸.

۴. «اذا قال «قال» فهو شبه الریح». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۱، شرح حال ابن‌جریج، ش ۴۱۲۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۵۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۷۵۸ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۳۰، شرح حال ابن‌جریج، ش ۱۳۸.

۵. «کان ابن‌جریج صاحب غثاء». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۶۱، شرح حال ابن‌جریج، ش ۴۱۲۱ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۳۲۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۱۳۸.

۵. شخصی از یحیی بن سعید درباره روایات ابن‌جریج از عطاء خراسانی پرسید. یحیی بن سعید گفت: ضعیف است. شخص سؤال کننده گفت: ابن‌جریج با لفظ «أخبرني» از عطاء نقل کرده است؟! یحیی بن سعید دوباره پاسخ داد: روایات او به درد نمی‌خورد و تمام روایاتش ضعیف است.[۱]

۶. ذهبی درباره ابن‌جریج می‌گوید: ابن‌جریج تدلیس می‌کند و روایات مرسل را با به‌کار بردن لفظ «عن» و «قال» مسند جلوه می‌دهد.[۲]

ذهبی در جای دیگر با اعتراف به مدلس بودن ابن‌جریج و ازدواج موقت ابن‌جریج با ۷۰ زن، تدلیس و نکاح متعه را مخالف وثاقت ندانسته و می‌نویسد: «یدلس و هو في نفسه مجمع علی ثقته مع کونه قد تزوّج نحواً من سبعین امرأة نکاح المتعة».[۳]

۷. دارقطنی می‌گوید: مواظب تدلیس‌های ابن‌جریج باشید. تدلیس‌های ابن‌جریج زشت و قبیح است؛ زیرا در روایاتی که از افراد ضعیف شنیده است، تدلیس می‌کند و روایت را طوری نقل می‌کند که متوجه وجود راویان ضعیف در سند روایت نشوی.[۴]

**ابوالزبیر تابعی (متوفای حدود ۱۲۸ ه.ق)**

محمد بن مسلم بن تدرس مکی تابعی معروف به ابوالزبیر یکی دیگر از راویان حدیث مذکور است. وی نیز از سوی بسیاری از علمای جرح و تعدیل مورد جرح و تضعیف قرار گرفته است.

۱. عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش می‌گوید: ایوب سختیانی هنگامی که

---

۱. «سألتُ یحیی بن سعید عن حدیث ابن‌جریج عن عطاء الخراساني، فقال: ضعیف. قلت لیحیی: إنّه یقول: أخبرني. قال: لاشيء، کلّه ضعیف». ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۶۰، شرح حال ابن‌جریج، ش ۷۵۸.

۲. «یدلس بلفظة «عن» و «قال». ذهبی سلفی سیر أعلام النبلاء ج ۶ ص ۳۳۲ شرح حال ابن جریج ش ۱۳۸.

۳. ذهبی سلفی، میزان الاعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۶۵۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۵۲۲۷.

۴. «تجنب تدلیس ابن‌جریج، فإنّه قبیح التدلیس، لایدلّس إلّا فیما سمعه من مجروح مثل ابراهیم بن أبي‌یحیی و موسی بن عبیدة و غیرهما». ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۵۹، شرح حال ابن‌جریج، ش ۷۵۸.

حدیثی را از ابوالزبیر نقل می‌کرد، دو بار می‌گفت: ابوالزبیر، ابوالزبیر!

عبدالله می‌گوید: از پدرم پرسیدم: آیا با این کار، ابوالزبیر را تضعیف می‌کرد؟

پدرم گفت: بله.[۱]

۲. نعیم بن حماد می‌گوید: ابن‌عیینه ابوالزبیر را تضعیف می‌کرد.[۲]

۳. سوید بن عبدالعزیز می‌گوید: شعبه مرا به خاطر نقل روایت از ابوالزبیر مؤاخذه کرد و گفت: چرا از کسی که نماز خواندن بلد نیست، روایت نقل می‌کنی؟[۳]

۴. هشیم می‌گوید: نزد ابوالزبیر شاگردی کردم و روایاتی را از او نوشتم؛ اما شعبه روایاتی راکه از ابوالزبیر نوشته بودم، گرفت و پاره کرد.[۴]

۵. شعبه ماجرای ملاقاتش با ابوالزبیر و علت ترک روایات ابوالزبیر را این‌گونه نقل می‌کند: شعبه می‌گوید: آرزو داشتم ابوالزبیر را از نزدیک ملاقات کنم و نزد او شاگردی کنم. وقتی وارد مکه شدم، نزد ابوالزبیر رفته و به استماع حدیث از او پرداختم. روزی شخصی نزد ابوالزبیر آمد و از او مسأله‌ای را پرسید. ابوالزبیر او را رد کرد و به او تهمت زد و افترا بست. از ابوالزبیر پرسیدم: چرا به او تهمت می‌زنی و افترا می‌بندی؟

---

۱. «قال عبدالله بن أحمد بن حنبل: قال أبي: كان أيوب السختياني يقول: حدثنا أبوالزبير و أبوالزبير! أبوالزبير! قلت لأبي: كأنّه يُضعّفه؟ قال: نعم». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۳، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹ و ذهبی سلفی، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۷، شرح حال ابوالزبیر، ش ۸۱۶۹.

۲. «قال نعيم بن حماد: سمعت ابن‌عيينة يقول: حدثنا أبوالزبير و هو أبوالزبير. أي كأنّه يُضعّفه». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۳، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱.

۳. «عن سويد بن عبدالعزيز قال لي شعبة: تأخذ عن أبي‌الزبير و هو لايحسن أن يصلّي». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۴، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱ و ابن‌حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹.

۴. «قال نعيم بن حماد: سمعتُ هشيماً يقول: سمعتُ من أبي‌الزبير، فأخذ شعبة كتابي فمزّقه». مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۴، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹ و ذهبی سلفی، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۸، شرح حال ابوالزبیر، ش ۸۱۶۹.

ابوالزبیر پاسخ داد: این شخص مرا عصبانی و ناراحت کرد.

گفتم: هر کس تو را ناراحت کند، به او تهمت می‌زنی و افترا می‌بندی؟ پس از این ماجرا ابوالزبیر را ترک کردم و هیچ روایتی از او نقل نکردم.[1]

۶. ورقاء می‌گوید: از شعبه پرسیدم: چرا احادیث ابوالزبیر را ترک کردی؟ شعبه پاسخ داد: ابوالزبیر در معاملات ترازو را به نفع خودش سنگین می‌کرد.[2]

۷. عبدالرحمن بن ابی‌حاتم می‌گوید: از پدرم درباره ابوالزبیر پرسیدم. پدرم پاسخ داد: احادیث ابوالزبیر نوشته می‌شود؛ اما به درد احتجاج نمی‌خورد.[3]

۸. عبدالرحمن بن ابی‌حاتم می‌گوید: از ابوزرعه نیز درباره ابوالزبیر پرسیدم. ابوزرعه در پاسخ گفت: مردم از او روایت نقل کرده‌اند.

گفتم: آیا به احادیثش می‌توان احتجاج کرد؟

ابوزرعه گفت: تنها به احادیث افراد ثقه می‌توان احتجاج کرد. کنایه از این که ابوالزبیر ثقه نیست.[4]

---

۱. «قال شعبة: لم‌يكن في الدنيا أحبّ إليّ من رجل يقدم فأسأل عن أبي‌الزبير، فقدمت مكة، فسمعت منه، فبينا أنا جالس عنده إذ جاء رجل، فسأله عن مسألة، فردّ عليه، فافترى عليه، فقلت له: يا أباالزبير! تفتري على رجل مسلم؟ قال: إنّه أعضبني. قلت: و من يغضبك تفتري عليه! لا رويت عنك شيئاً». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۴۰، شرح حال ابوالزبیر، ش ۸۱۶۹ و ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۳۹۲، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹.

۲. «عن ورقاء قلت لشعبة: ما لك تركت حديث أبي‌الزبير؟ قال: رأيته يزِن و يسترجِح لنفسه». مزی، تهذیب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۴، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۹، شرح حال ابوالزبیر، ش ۸۱۶۹.

۳. «قال عبدالرحمن بن ابي‌حاتم: سألت أبي عن أبي‌الزبير، فقال: يُكتب حديثه و لايحتجّ به». مزی، تهذیب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۴، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱ و ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹.

۴. «قال أيضاً: سألت أبازرعة عن أبي‌الزبير، فقال: روى عنه الناس. قلت: يحتجّ بحديثه؟ قال: إنّما يحتجّ ←

۹. ابن‌عیینه می‌گوید: ابوالزبیر همچون نان جو است. هنگامی که بـه عـمرو بـن دینار دسترسی نداشته باشیم، سراغ ابوالزبیر می‌رویم.[۱]

۱۰. ابومحمد بن حزم ابوالزبیر را مدلس می‌دانست و روایاتی را که ابوالزبـیر بـا لفظ «عن» از جابر نقل می‌کرد، نمی‌پذیرفت.[۲]

نکته جالب و مورد توجه این است که روایت مورد بحث را ابوالزبیر با لفظ «عن» از جابر نقل کرده است.

۱۱. ابن‌حجر عسقلانی ابوالزبیر را مدلس می‌داند.[۳]

۱۲. ابن‌جوزی نیز به خاطر همین تضعیفات، ابـوالزبـیر را در کـتاب «*الضعفاء و المتروکین*» ذکر کرده است.[۴]

شاید بخاری نیز به خاطر همین تضعیفات بی‌شمار، به روایات ابوالزبیر مستقلا استناد نکرده و به عنوان تأیید از روایاتش استفاده کرده است.

**حفص بن غیاث نخعی (۱۱۷ ـ ۱۹۴ ه.ق)**

یکی دیگر از افرادی که در سند روایت جابر قرار دارد، ابوعمرو حفص بن غیاث بن طلق نخعی کوفی است. حفص بن غیاث از عمال حکـومت عـباسیان بـوده و از سوی هارون‌الرشید قضاوت منطقه شرقیه بغداد و کوفه را عهده‌دار شـده است. وی نیز از سوی برخی علمای جرح و تعدیل مورد جرح قرار گرفته و تضعیف شده است.

---

← بحدیث الثقات». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۷، ص ۲۱۴، شرح حال ابوالزبیر، ش ۶۱۹۱ و ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۳۹۱، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹.

۱. «قال ابن‌عیینة: کان أبوالزبیر عندنا بمنزلة خبز الشعیر، إذا لم‌نجد عـمرو بـن دیـنار ذهـبنا إلیـه». ابـن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۳۹۲، شرح حال ابوالزبیر، ش ۷۲۹.

۲. «و أما أبومحمد بن حزم فإنّه یردّ من حدیثه ما یقول فیه «عن» جابر و نحوه، لأنّه عندهم ممن یدلس». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۷، شرح حال ابوالزبیر، ش ۸۱۶۹.

۳. «صدوق إلّا أنه یدلّس». ابن‌حجر عسقلانی، تقریب التهذیب: ج ۲، ص ۲۰۷، ش ۶۹۷.

۴. ابن‌جوزی، الضعفاء و المتروکین: ج ۳، ص ۱۰۰، ش ۳۱۹۸.

۱. یعقوب بن شعبه روایات او را تنها در صورتی که از روی نوشته و کتاب نقل می‌کرد، مورد اعتماد دانسته و از محفوظات او پرهیز می‌کرد و به دیگران نیز هشدار می‌داد.[۱]

۲. ابوزرعه نیز در رابطه با قوه حافظه حفص بن غیاث بعد از عهده‌دار شدن منصب قضاوت، تردید کرده و همچون یعقوب بن شعبه روایات وی را تنها در صورتی که از روی کتابش نوشته شده باشد، صحیح دانسته و می‌نویسد: «ساء حفظه بعد ما استقضي، فمن كتب عنه من كتابه فهو صالح و إلّا فهو كذا».[۲]

۳. داود بن رشید می‌گوید: اشتباهات حفص زیاد است.[۳]

۴. ابن‌عمار می‌گوید: حفص بن غیاث قوه حافظه خوبی نداشت و احادیث را به خوبی نمی‌توانست حفظ کند.[۴]

---

۱. «قال يعقوب بن شيبة: حفص بن غياث ثقة ثبت إذا حدث من كتابه و يُتّقى بعضُ حفظه». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۸، ص ۱۹۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۴۳۱۳؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۶۳، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۱۳۹۷؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۵۶۷، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۲۱۶۰ و سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۲۴، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۶.

۲. مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۶۳، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۱۳۹۷؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۵۶۷، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۲۱۶۰ و سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۲۴، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۶.

۳. «قال داود بن رشيد: حفص كثير الغلط». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۸، ص ۱۹۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۴۳۱۳؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۶۴، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۱۳۹۷؛ ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۵۶۷، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۲۱۶۰ و سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۲۵، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۶.

۴. «و قال ابن‌عمار: كان لا يحفظ حسناً». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۸، ص ۱۹۹، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۴۳۱۳؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۶۴، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۱۳۹۷ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۸، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵.

۵. احمد بن حنبل و ابن‌سعد می‌گویند: حفص بن غیاث مدلس بود و در روایات تدلیس می‌کرد.[۱]

۶. احمد بن حنبل می‌گوید: حفص بن غیاث در نقل حدیث خلط می‌کرد.[۲]

۷. ابوداود می‌گوید: حفص بن غیاث در اواخر عمر با مشکل فراموشی مواجه شد.[۳]

۸. ابن‌معین می‌گوید: تمامی احادیثی که حفص بن غیاث در بغداد و کوفه نقل کرده است از حفظ نقل کرده است. راویان حدیث حدود سه هزار یا چهار هزار حدیث در کوفه و بغداد از حفص بن غیاث نوشته‌اند.[۴]

با توجه به مشکلی که در حفظ حفص بن غیاث وجود دارد و با در نظر گرفتن این مطلب که حدود سه یا چهار هزار حدیث نقل شده از حفص از روی کتاب‌ها و نوشته‌های حفص بن غیاث نبوده است، چگونه می‌توان به حدیث مورد بحث اعتماد کرد.

#### محمد بن ربیعه رُؤاسی

ابوعبدالله محمد بن ربیعه کلابی رؤاسی کوفی یکی دیگر از راویانی است که در سند روایت جابر قرار دارد. او نیز توسط علمای جرح و تعدیل مورد جرح قرار گرفته و تضعیف شده است.

---

۱. «عن أحمد بن حنبل أنّ حفصاً كان يدلّس» و «كثير الحديث يدلس». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۹، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵.

۲. «و يروى عن أحمد أنّه قال: كان حفص يُخلّط في حديثه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۱، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۶.

۳. «قال أبوعبيد الآجري عن أبي‌داود: كان حفص بآخره دخله نسيان». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۵۹، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۷۲۵.

۴. «قال ابن‌معين: جميع ما حدّث به حفص ببغداد و الكوفة إنّما هو من حفظه، لم‌يكن يخرج كتاباً، كتبوا عنه ثلاثة آلاف أو أربعة آلاف من حفظه». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۸، ص ۱۹۵، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۴۳۱۳؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۵، ص ۶۴، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۱۳۹۷ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۵۶۷، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۲۱۶۰ و سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۲۵، شرح حال حفص بن غیاث، ش ۶.

۱. ساجی یکی از علمای جرح و تعدیل، محمد بن ربیعه را با عبارت «فیه لین» تضعیف کرده است.[۱]

۲. ازدی نیز با تعبیر «فیه لین و نظر» به تضعیف محمد بن ربیعه پرداخته است.[۲]

۳. عثمان بن ابی‌شیبه محمد بن ربیعه را فردی کذّاب و دروغگو معرفی کرده و می‌گوید: محمد بن ربیعه از ما خواهش کرد تا احادیثش را بنویسیم، اما به او گفتیم: ما احادیث افراد دروغگو را نقل نمی‌کنیم و احادیثمان را با احادیث دروغگویان مخلوط نمی‌کنیم.[۳]

**عبدالوارث بن سعید تنّوری بصری (۱۰۲ ـ ۱۸۰ هـ.ق)**

ابوعبیده عبدالوارث بن سعید بن ذکوان تمیمی عنبری تنّوری بصری یکی دیگر از راویان حدیث جابر است که در طریق ابن‌ماجه قزوینی قرار دارد. وی نیز به خاطر قَدَری بودن[۴]، مبتدع و بدعت‌گزار معرفی شده و عده‌ای به همین دلیل روایات او را ترک کرده و محدثین را از نقل روایات عبدالوارث نهی می‌کردند و گروهی نیز پشت سر او نماز نمی‌خواندند.

ابوعلی موصلی می‌گوید: هر گاه نزد حماد بن زید می‌نشستیم، ما را از مصاحبت با عبدالوارث و نقل احادیث او نهی می‌کرد.[۵]

---

۱. «قال الساجي: فيه لين». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۱۴۳، شرح حال محمد بن ربیعه، ش ۲۳۷.

۲. ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۵۴۵، شرح حال محمد بن ربیعه، ش ۷۵۱۵.

۳. قال عثمان بن أبي‌شيبة: جاءنا محمد بن ربيعة، فطلب إلينا أن نكتب عنه، فقلنا: ندخل لاندخل في حديثنا الكذابين». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۹، ص ۱۴۳، شرح حال محمد بن ربیعه، ش ۲۳۷ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۳، ص ۵۴۵، شرح حال محمد بن ربیعه، ش ۷۵۱۵.

۴. قدریه به کسانی گفته می‌شود که قضا و قدر الهی را نفی می‌کنند. برای آشنایی بیشتر به بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار: ج ۵، ص ۵ ـ ۶ و المنهاج في شرح صحیح مسلم بن الحجاج: ج ۱، ص ۱۲۸، کتاب الإیمان، باب الایمان، القدریة، الخیر و الشر، القضاء و القدر، مراجعه شود.

۵. «قال أبوعلي الموصلي: قلّما جلسنا إلى حماد بن زيد إلّا نهانا عن عبدالوارث». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، ←

یزید بن زریع می‌گوید: کسانی که با عبدالوارث بن سعید مصاحبت و همنشینی دارند و در کلاس او حاضر می‌شوند و به روایات او گوش می‌دهند و روایاتش را می‌نویسند، نزدیک من نشوند (و در کلاس من حاضر نشوند).[۱]

ابوداود طیالسی نیز یکی دیگر از بزرگان و علمایی است که از عبدالوارث بن سعید روایت نقل نمی‌کرد.[۲]

حسن بن ربیع می‌گوید: به عبدالله بن مبارک گفتم: با عبدالوارث بن سعید رفاقت و مصاحبت داریم و در کلاس درس او شرکت می‌کنیم و به روایاتش گوش می‌دهیم و می‌نویسیم؛ اما هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، او را رهاکرده و از او جدا می‌شویم و پشت سر او نماز نمی‌خوانیم.[۳]

عبیدالله بن عمیر می‌گوید: اگر قَدَری نبود، روایاتش مشکل نداشت.[۴]

---

← تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۹۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۲۶ و مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۱۳۵، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۴۱۷۷. «کان حماد بن زید ینهی المحدثین عن الحمل عنه للقدر». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۶۷۷، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۵۳۰۷.

۱. «قال یزید بن زریع: من أتی مجلس عبدالوارث فلایقربني». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۶۷۷، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۵۳۰۷ و سیر أعلام النبلاء: ج ۸، ص ۳۰۳، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۰.

۲. «قال محمود بن غیلان: قیل لأبي‌داود الطیالسي: لِمَ لاتُحدّث عن عبدالوارث؟». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۸، ص ۳۰۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۰.

۳. «قال ابن‌أبي‌خیثمة: ثنا الحسن بن الربیع: سألت عبدالله بن المبارك، فقلت: کنّا نأتي عبدالوارث بن سعید، فإذا حضرت الصلاة ترکناه و خرجنا؟ فقال: ما أعجبني ما فعلت و کان یرمی بالقدر». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۹۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۲۶. «قال یعقوب الفسوي: حدثنا الحسن بن الربیع قال: کنّا نسمع من عبدالوارث، فإذا أقیمت الصلاة ذهبنا، فلم‌نصلِّ خلفه». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۸، ص ۳۰۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۰.

۴. «قال عبیدالله: لولا الرأي لم‌یکن به بأس». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۹۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۲۶.

ساجی یکی از علمای جرح و تعدیل می‌گوید: عبدالوارث به خاطر بدعتش مذمت شده است.[۱]

**عبدالرزاق بن همام صنعانی (۱۲۰ ـ ۲۱۱ هـ.ق)**

عبدالرزاق بن همام صنعانی یکی دیگر از افرادی است که در طریق روایت جابر قرار دارد. او نیز بر اساس مبانی رجالی اهل سنت و وهابیان و به خاطر تشیع و نقل روایات فضائل و توهین به عمر بن خطاب و معاویه، توسط علمای جرح و تعدیل تضعیف شده است و روایاتش نیز قابلیت استناد و احتجاج را ندارد.

جهت آشنایی با شرح حال و مواضع عبدالرزاق نسبت به عمر بن خطاب و معاویه و تضعیفات وی به کتاب «*عبدالرزاق الصنعاني شخصيته و تراثه العلمي*»[۲] و منابع مذکور در پاورقی مراجعه شود.[۳]

آیا با وجود چند راوی ضعیف در سند یک روایت، باز هم می‌توان به آن اعتمادکرد و با استناد به آن، به مقابله با سیره قطعی و دائمی مسلمانان در طول تاریخ اسلام پرداخت و تمامی مسلمانان در طول قرون متمادی را تکفیر کرده و خونشان را هدر دانست؟!

**نقد و بررسی دلالت روایت جابر**

روایت جابر بن عبدالله علاوه بر اشکالات متعدد سندی، از نظر دلالت نیز بر مدعای

---

۱. «قال الساجي: ذمّ لبدعته». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۳۹۲، شرح حال عبدالوارث بن سعید، ش ۸۲۶.

۲. این کتاب حاصل تلاش گروهی از محققین مرکز تربیت محقق مذاهب اسلامی است که با اشراف اینجانب نوشته شده و توسط انتشارات برگ فردوس در زمستان ۱۳۹۰ شمسی به چاپ رسیده است.

۳. الجرح و التعدیل: ج ۶، ص ۳۸ ـ ۳۹، شرح حال عبدالرزاق بن همام، ش ۲۰۴؛ تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۱، ص ۴۴۷ ـ ۴۵۴، شرح حال عبدالرزاق بن همام، ش ۳۹۹۷؛ میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۶۰۹ ـ ۶۱۴، شرح حال عبدالرزاق، ش ۵۰۴۴؛ سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۵۶۳ ـ ۵۸۰، شرح حال عبدالرزاق، ش ۲۲۰ و تهذیب التهذیب: ج ۶، ص ۲۷۸، شرح حال عبدالرزاق، ش ۶۱۱.

وهابیان دلالت نداشته و با مشکلاتی مواجه است.

**اشکال اول**

روایت جابر بر یک مضمون و متن خاصی استقرار ندارد. بدین معنی که هر یک از منابع به بخشی از این روایت اشاره دارد. لذا از نظر متن از چند جهت مضطرب است.

**أ) اضطراب از جهت تعداد فقرات**

بر اساس نقل‌های مختلفی که از روایت جابر شده است، این روایت در مجموع مشتمل بر شش فقره به این شرح است:

۱. نهی از گچ‌کاری قبور.
۲. نهی از نوشتن بر روی قبور.
۳. نهی از نشستن بر روی قبور.
۴. نهی از بنای بر قبور.
۵. نهی از ریختن خاک اضافی بر روی قبور.
۶. نهی از پاگذاشتن بر روی قبور.

اما مجموع شش فقره با هم در هیچ منبعی نیامده است.

روایت جابر بن عبدالله طبق نقل ابن‌ماجه و یکی از نقل‌های مسلم بن حجاج نیشابوری تنها یک فقره دارد و طبق نقل احمد بن حنبل و یکی از نقل‌های نسائی و مسلم بن حجاج نیشابوری سه فقره دارد و مطابق نقل حاکم نیشابوری و ترمذی و یکی از طریق‌های نسائی مشتمل بر چهار فقره است.

- ابن‌ماجه قزوینی روایت جابر بن عبدالله را از دو طریق نقل کرده است. در یک طریق تنها فقره «نهی رسول‌الله ﷺ عن تجصیص القبور» نقل شده است و در طریق دوم تنها فقره «نهی رسول‌الله ﷺ أن یکتب علی القبر شيء» نقل شده است.

بر اساس یکی از نقل‌های مسلم بن حجاج نیشابوری نیز تنها فقره «نهی عن تقصیص القبور» از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است.

- احمد بن حنبل روایت جابر را تنها از یک طریق نقل کرده است و شامل سه فقره « نهی أن یقعد الرجل علی القبر أو یقصص أو یبنی علیه » است.

بر اساس یکی از نقل‌های مسلم بن حجاج نیشابوری نیز حدیث جابر مشتمل بر سه فقره « نهی رسول‌الله ﷺ أن یجصص القبر و أن یقعد علیه و أن یبنی علیه » است.

- حاکم نیشابوری روایت جابر را از دو طریق نقل کرده است که هر دو طریق مشتمل بر چهار فقره « نهی رسول‌الله ﷺ أن یبنی علی القبر أو یجصص أو یقعد علیه و نهی أن یکتب علیه » ، « نهی رسول‌الله ﷺ عن تجصیص القبور و الکتاب فیها و البناء علیها و الجلوس علیها » است.

نسائی روایت جابر را از دو طریق نقل کرده است که مطابق یک نقل سه فقره « نهی رسول‌الله ﷺ عن تقصیص القبور أو یبنی علیها أو یجلس علیها أحد » را دارد و بر اساس نقل دیگر مشتمل بر چهار فقره « نهی رسول‌الله ﷺ أن یبنی علی القبر أو یزاد علیه أو یجصص ، زاد سلیمان بن موسی أو یکتب علیه » است.

ترمذی روایت جابر را از یک طریق نقل کرده است و شامل چهار فقره « نهی النبیّ ﷺ أن تجصص القبور و أن یکتب علیها و أن یبنی علیها و أن توطأ » می‌باشد.

فقره « و أن توطأ » را تنها ترمذی نقل کرده و فقره « أو یزاد علیه » را تنها نسائی نقل کرده است.

**ب ) اضطراب از جهت تقدیم و تأخیر فقرات**

مطابق نقل احمد بن حنبل ابتدا از نشستن روی قبر نهی شده است و سپس از گچ‌کاری نهی شده و در پایان از بنای بر قبور نهی شده است.

بر اساس نقل مسلم بن حجاج نیشابوری، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از گچ‌کاری قبور و سپس از نشستن بر روی قبور و در انتها از بنای بر قبور نهی کرده‌اند.

بر اساس طریق اول حاکم نیشابوری ابتدا از بنای بر قبور نهی شده است. بعد از آن از گچ‌کاری نهی شده و سپس از نشستن بر روی قبور نهی شده و در انتها از نوشتن

بر روی قبور نهی شده است، در حالی که بر اساس طریق دوم حاکم نیشابوری پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از گچ‌کاری قبور و بعد از آن از نوشتن بر روی قبور و سپس از بنای بر قبور و در پایان از نشستن بر روی قبور نهی کرده‌اند.

طبق نقل سه فقره‌ای نسائی، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از گچ‌کاری قبور و سپس از بنای بر قبور و در پایان از نشستن بر روی قبور نهی کرده‌اند؛ اما بر اساس نقل چهار فقره‌ای نسائی، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از بنای بر قبور و سپس ریختن خاک اضافی بر روی قبور و بعد از آن از گچ‌کاری قبور و در انتها از نوشتن بر روی قبور نهی کرده‌اند.

بر اساس نقل ترمذی، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا از گچ‌کاری قبور و سپس از نوشتن بر روی قبور و بعد از آن از بنای بر قبور و در انتها از پا گذاشتن بر روی قبور نهی کرده‌اند.

**ج) اضطراب از جهت لفظ**

بر اساس نقل حاکم نیشابوری، ترمذی و ابن‌ماجه پیامبر اکرم ﷺ از الفاظی همچون «تجصیص»، «تجصّص» و «یجصّص» استفاده کرده‌اند؛ اما بر اساس نقل احمد بن حنبل از لفظ «یقصص» استفاده شده است.

بر اساس یکی از نقل‌های مسلم بن حجاج نیشابوری و نسائی از لفظ «یجصّص» و طبق نقل دیگر مسلم و نسائی از لفظ «یقصص» و «تقصیص» استفاده شده است.

همین اضطراب در فقره نهی از نشستن بر روی قبور نیز وجود دارد؛ زیرا بر اساس برخی نقل‌ها از ماده «قعد» استفاده شده و بر اساس نقل برخی دیگر از ماده «جلس» استفاده شده است.

مورد دیگری از اضطراب موجود در روایت جابر، عطف فقرات به وسیله «أو» یا «و أن» است که در برخی نقل‌ها فقرات با «أو» به هم عطف شده‌اند و در برخی نقل‌ها با «و أن» عطف شده‌اند.

**اشکال دوم**

روایت جابر در صورتی می‌تواند مدعای وهابیان را ثابت کند که نهی موجود در

آن دال بر حرمت باشد؛ اما ما معتقدیم با چشم‌پوشی از همه اشکالات سندی و دلالی حدیث جابر، نهی موجود در روایت، دال بر حرمت نیست؛ زیرا در روایت جابر فقراتی همچون «نهی از نشستن بر روی قبور» و «نهی از کتابت و نوشتن بر روی قبور» وجود دارد و وجود این فقرات در روایت، قرینه است بر این که نهی موجود در روایت جابر دال بر حرمت نیست؛ بلکه تنها می تواند دال بر کراهت باشد؛ زیرا بر اساس عمل صحابه و فتوای فقها نشستن و نوشتن بر روی قبور حرام نیست.

بر اساس نقل بخاری عبدالله بن عمر نشستن بر روی قبور را حرام نمی‌دانست و بر روی قبور می‌نشست.[1]

حاکم نیشابوری پس از نقل روایت جابر که در یکی از فقرات آن از نوشتن بر روی قبور نهی شده است، می‌نویسد: علما و مسلمانان به این روایت اعتنا نکرده و مطابق آن عمل نکرده‌اند؛ زیرا بر روی قبور علما و ائمه مسلمانان در شرق و غرب کشورهای اسلامی و در طول تاریخ از قرن‌های گذشته تا حال (نام و تاریخ وفات آنان) نوشته شده است.[2]

ابوالفرج بن جوزی متوفای ۵۹۷ هجری قمری نیز بدون اعتنا به روایت جابر و نهی پیامبر اکرم ﷺ از نوشتن بر روی قبر، وصیت کرد تا اشعار زیر را بر روی قبرش بنویسند:

یا کثیر العفو عمّـ ن کثُر الذنب لدیه
جاءك المذنب یرجوا الـ صفح عن جرم یدیه
أنا ضیف و جزاء الـ ضّیف إحسان إلیه[3]

---

۱. «قال نافع: کان ابن‌عمر یجلس علی القبور». بخاری، الجامع الصحیح معروف به صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۳۶، کتاب الجنائز، باب الجرید علی القبر.

۲. «و لیس العمل علیها، فإنّ أئمة المسلمین من الشرق إلی الغرب مکتوب علی قبورهم و هو عمل أخذ به الخلف عن السلف». حاکم نیشابوری شافعی، المستدرك علی الصحیحین: ج ۱، ص ۵۲۵، کتاب الجنائز، ذیل حدیث ۱۰۶/۱۳۷۰.

۳. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱، ص ۳۸۰، شرح حال ابن‌جوزی، ش ۱۹۲.

شافعی نیز احتمالا با استناد به همین حدیث می‌نویسد: مستحب است روی قبر خاک اضافی (اضافه بر خاک خود قبر) نریزند.[۱] وی فقره «أو یزاد علیه» را حتی حمل بر کراهت نیز نکرده و الا باید می‌گفت: ریختن خاک اضافی بر روی قبر مکروه است.

نووی یکی از مهمترین شارحان صحیح مسلم نیز در شرح و توضیح روایت جابر، نهی از گچکاری و نهی از بنای بر قبور را حمل بر کراهت کرده و تنها نهی از نشستن بر روی قبور را با توجه به روایات و قرائن دیگر حمل بر حرمت کرده است و می‌نویسد: بنای بر روی قبور اگر در ملک بانی باشد، حرمت ندارد و تنها مکروه است.[۲]

با توجه به مطالب ذکر شده و کثرت استعمال نهی در کراهت، حدیث مذکور نیز حمل بر کراهت می‌شود.

شاید ترمذی نیز به خاطر وجود همین اشکالات، از نهی پیامبر اکرم ﷺ حرمت را استفاده نکرده و آن را حمل بر کراهت کرده و عنوان باب را «ما جاء في كراهية تجصيص القبور و الكتابة عليها» قرار داده است.[۳]

### اشکال سوم

بر فرض چشم‌پوشی از اضطراب متن و پذیرش دلالت نهی موجود در روایت جابر بر حرمت و با در نظر گرفتن این مسأله که در زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه، مسأله ساختن گنبد و بارگاه و بنای بر قبور خیلی مطرح نبوده و آنچه مطرح و مورد

---

۱. «قال الشافعي في المختصر: يستحبّ أن لا يزاد القبر على التراب الذي أخرج منه». نووی، المجموع: ج ۵، ص ۲۹۶، کتاب الجنائز، لا يزاد في التراب الذي أخرج من القبر.

۲. «و في هذا الحديث كراهة تجصيص القبر و البناء عليه و تحريم القعود... قال أصحابنا: تجصيص القبر مكروه... و أمّا البناء عليه، فإن كان في ملك الباني فمكروه». نووی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۳، ص ۳۲، کتاب الجنائز، باب ۳۱ و ۳۲، شرح حدیث ۹۷۰/۹۴.

۳. ترمذی، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی: ج ۳، ص ۳۶۸، کتاب الجنائز، باب ۵۸ ما جاء في كراهية تجصيص القبور و الكتابة عليها، ح ۱۰۵۲.

بحث بوده، تسنیم و تسطیح خود قبر بوده، روایت جابر نیز ناظر به تسنیم و تسطیح خود قبر است و هیچ ربطی به ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور ندارد. شاید عراقی نیز با توجه به همین مطلب احتمال داده است که مراد پیامبر اکرم ﷺ از نهی در این روایات، ساختن و بالا آوردن خود قبر است، نه ساختن گنبد و بارگاه و بنای بر قبور.[1]

**اشکال چهارم**

بر فرض قبول مفاد روایت و پذیرش حرمت بنای بر قبور، می‌توان ادعا کرد که این روایات ناظر به مواردی هستند که ساختن گنبد و بارگاه از مصادیق تعظیم شعائر الهی نباشد، در حالی که ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور انبیای الهی، ائمه علیهم‌السلام، علما و صالحان از بارزترین مصادیق تعظیم شعائر الهی به شمار می‌رود و بر اساس نص و صریح قرآن کریم نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه نشانه تقوای قلوب نیز می‌باشد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ **وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ** ﴾.[2]

عقل نیز حُسن تعظیم شعائر را درک کرده و انسان را به تعظیم شعائر راهنمایی می‌کند، چرا که چنین اعمالی انسان را به خداوند متعال نزدیک‌تر می‌کند.

**ج) روایت ابوالهیاج اسدی**

در نقد و بررسی این روایت باید گفت روایت ابوالهیاج اسدی هم از نظر سند مشکل دارد و هم از نظر متن و دلالت نمی‌تواند حرمت ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را اثبات کند.

سند و متن کامل روایت ابوالهیاج اسدی طبق نقل مسلم بن حجاج نیشابوری

---

۱. «قال العراقي في شرح الترمذي: يحتمل أنّ المراد البناء على نفس القبر، ليرفع عن أن ينال بالوطیء، كما يفعله كثير من الناس». سیوطی، شرح سنن النسائي: ج ۴، ص ۸۶.

۲. «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانهٔ تقوای دل‌های آن‌ها است». سورهٔ حج، آیهٔ ۳۲.

این‌گونه می‌باشد: «حدثنا يحيى بن يحيى و أبوبكر بن أبي‌شيبة و زهير بن حرب، قال يحيى: أخبرنا، و قال الآخران: حدثنا وكيع عن سفيان عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي‌وائل، عن أبي الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول‌الله ﷺ أن لاتدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلّا سويته». [1]

### نقد و بررسی سند روایت ابوالهیاج اسدی

بر اساس نقل مسلم بن حجاج نیشابوری تعدادی از راویانی که در سلسله سند این روایت قرار دارند از سوی علمای جرح و تعدیل مورد جرح و تضعیف قرار گرفته‌اند و همین امر باعث ضعف روایت می‌شود.

### وکیع بن جراح رُؤاسی نیشابوری (۱۲۹ ـ ۱۹۶ ه.ق)

یکی از افرادی که در سند روایت ابوالهیاج اسدی قرار دارد وکیع بن جراح رؤاسی است. این راوی توسط عده‌ای از علمای جرح و تعدیل مورد جرح قرار گرفته و روایات او نیز تضعیف شده و از حجیت و قابلیت استناد ساقط شده است.

رفض، تشیّع، تنقیص عثمان، قول به حلیت نبیذ، شراب‌خواری، خطا، اشتباه، نقل به معنی، تغییر الفاظ حدیث و تصحیف نمونه‌هایی از تضعیفات وکیع بن جراح است.

ذهبی معتقد است وکیع با نوشتن کتابی در فضائل صحابه و مقدم داشتن باب فضائل حضرت علی علیه‌السلام بر باب فضائل عثمان، به تنقیص و تعییب عثمان پرداخته است و همین امر نشانه تشیع وکیع می‌باشد. [2]

ابن‌مدینی می‌گوید: وکیع به زبان عربی تسلط نداشت و اشتباه می‌کرد و اگر اشتباهاتش را نقل کنم، تعجب خواهی کرد. وکیع در حالی که حدود ۲۴ سال پس از

---

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح معروف به صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب الجنائز، باب الأمر بتسوية القبور.

۲. «و الظاهر أنّ وكيعاً فيه تشيع يسير، فإنّه كوفيّ في الجملة و قد صنّف كتاب فضائل الصحابة، سمعناه قدّم فيه باب مناقب عليّ على مناقب عثمان». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۴، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

مرگ شعبی به دنیا آمده است[۱] از شعبی روایت نقل می‌کند.[۲]

محمد بن نصر مروزی می‌گوید: وکیع به زبان عرب تسلط نداشت و در اواخر عمرش احادیث را از حفظ و بدون مراجعه به کتاب نقل می‌کرد و همین امر باعث تغییر در الفاظ احادیث می‌شد. گویا احادیث را نقل به معنی می‌کرد.[۳]

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: پدرم معتقد بود تصحیفات عبدالرحمن بن مهدی از تصحیفات وکیع بیشتر است و اشتباهات و خطاهای وکیع از اشتباهات عبدالرحمن بن مهدی بیشتر است.[۴]

احمد بن حنبل در جای دیگر می‌گوید: وکیع در ۵۰۰ حدیث اشتباه کرده است.[۵]

یحیی بن معین می‌گوید: مروان بن معاویه جزوه‌ای داشت که نام تعدادی از راویان تضعیف شده در آن نوشته شده بود و نام وکیع بن جراح نیز به عنوان یکی از روافض در آن جزوه قرار داشت.[۶]

---

۱. وکیع در سال ۱۲۹ هجری قمری به دنیا آمده است و شعبی در سال ۱۰۵ هجری قمری از دنیا رفته است.

۲. «قال ابن‌المديني: كان وكيع يلحن و لو حدثتُ عنه (حدث) بألفاظه لكانت عجباً، كان يقول: حدثنا الشعبي عن عائشة (كان يقول: حدّثنا مسعر عن عيشة)». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۳۶، شرح حال وکیع، ش ۹۳۵۶ و سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۵، شرح حال وکیع، ش ۴۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۱، ص ۱۱۴، شرح حال وکیع، ش ۲۱۱.

۳. «قال محمد بن نصر المروزي: كان يحدّث بآخره من حفظه، فيغيّر ألفاظ الحديث، كأنّه كان يحدّث بالمعنى ولم‌يكن من أهل اللسان». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۱، ص ۱۱۴، شرح حال وکیع، ش ۲۱۱.

۴. «عبدالله بن أحمد قال: سمعتُ أبي يقول: ابن‌مهدی أكثر تصحيفاً من وكيع و وكيع أكثر خطأً من ابن‌مهدی». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱۳، ص ۵۰۷، شرح حال وکیع، ش ۷۳۳۲؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۹، ص ۳۹۶، شرح حال وکیع، ش ۷۲۸۹ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۱، ص ۱۱۰، شرح حال وکیع، ش ۲۱۱ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۵، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

۵. «و قال في موضع آخر: أخطأ وكيع في خمسمائة حديث». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذيب التهذيب: ج ۱۱، ص ۱۱۰، شرح حال وکیع، ش ۲۱۱؛ مزی، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج ۱۹، ص ۳۹۶، شرح حال وکیع، ش ۷۲۸۹ و ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۴، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

۶. «سمعت يحيى بن معين قال: رأيت عند مروان بن معاوية لوحاً فيه أسماء شيوخ، فلان رافضي و فلان كذا ←

ذهبی احادیث نهی و تحریم نبیذ را صحیح دانسته و با اشاره به شراب‌خـواری و بی‌تقوایی وکیع می‌نویسد: وکیع همیشه نبیذ کوفه را که مقدار زیـاد آن مست کـننده است، می‌خورد و به توجیه و تأویل کارش می‌پرداخت.[۱]

یحیی بن معین می‌گوید: شخصی نبیذ (آبجو) خورده بود و در خواب به او گفته شده بود: چرا شراب می‌خوری؟ این شخص ماجرای نبیذ خوردن و خوابش را برای وکیع تعریف کرده و نظر او را درباره نبیذ جـویا شـد. وکـیع در پـاسخ گـفت: نـبیذ حلال است و شخصی که در خواب تو را به خاطر خوردن نبیذ مؤاخذه کرده است، شیطان است.[۲]

نعیم بن حماد می‌گوید: روزی نزد وکیع بن جراح بودیم. پس از خوردن غذا وکیع خطاب به مهمانان گفت: چه میل دارید؟ نبیذ شیوخ یا نبیذ جوانان؟ (جوان پسند یا پیر پسند).

از روی تعجب به وکیع گفتم: از شما بعید است!

وکیع پاسخ داد: از نظر من نبیذ از آب فرات هم حلال‌تر و پاک‌تر است.

گفتم: تفاوت نبیذ با آب فرات این است که علما درباره آب فرات اختلاف ندارند،

---

← و فلان کذا و وکیع رافضي». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۵۰۰، شرح حال وکیع، ش ۷۳۳۲؛ مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۹، ص ۳۹۹، شرح حـال وکـیع، ش ۷۲۸۹؛ ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۴، ص ۳۳۶، شرح حال وکیع، ش ۹۳۵۶ و سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۴، شرح حال وکیع، ش ۴۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تـهذیب التـهذیب: ج ۱۱، ص ۱۱۰، شرح حال وکیع، ش ۲۱۱.

۱. «و مع هذا فکان ملازماً لشرب نبیذ الکوفة الذي یُسکر الإکثارُ منه، فکان متأوّلاً في شربه و لو تـرکه تـورّعاً لکان أولی به، فإنّ من تَوَقَّی الشبهات فقد استبرأ لدِینه و عِرضه و قد صحّ النهي و التحریم للـنبیذ المـذکور». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۴۳، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

۲. «سمعت یحیی بن معین یقول: سمعت رجلاً سأل وکیعاً فقال: یا أباسفیان! شربتُ البارحة نبیذاً، فـرأیتُ فـیما یری النائم کأن رجلاً یقول: إنّك شربتَ خمراً. فقال وکیع: ذاك الشیطان». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۵۰۲، شرح حال وکیع، ش ۷۳۳۲ و ذهبی سـلفی، سـیر أعـلام النـبلاء: ج ۹، ص ۱۵۰، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

اما درباره نبیذ اختلاف دارند و برخی آن را شراب دانسته و حرام می‌دانند. (چرا احتیاط نمی‌کنید؟)[1]

اسحاق بن بهلول می‌گوید: وکیع نزد ما آمد و در مسجد فرات توقف کرد. من نیز در همین دوران به استماع حدیث از او پرداختم. روزی از من نبیذ خواست. من نیز مقداری نبیذ برایش آوردم. در حالی که وکیع مشغول خوردن نبیذ بود من نیز به خواندن حدیث پرداختم. وقتی نبیذ را نوشید چراغ را خاموش کرد. از او پرسیدم: چرا چراغ را خاموش کردی؟

پاسخ داد: اگر باز هم مقداری نبیذ بیاوری، به احادیثی که می‌خوانی گوش می‌دهم و الا گوش نمی‌دهم.[2]

ابوسعید اشج می‌گوید: نزد وکیع حاضر بودم. شخصی وکیع را به عروسی دعوت کرد. وکیع از آن شخص پرسید: آیا در مجلس عروسی شما نبیذ هم هست؟

آن شخص در پاسخ گفت: نه.

وکیع دعوت آن شخص را رد کرد و گفت: در مجلس عروسی که نبیذ نباشد، حاضر نمی‌شویم.

آن شخص به وکیع گفت: من برایت نبیذ می‌آورم.

وکیع وقتی از بودن نبیذ مطمئن شد، از جا بلند شد و دعوت آن شخص را پذیرفت.[3]

---

۱. «قال نعیم بن حماد: تعشینا عند وکیع ـ أو قال: تغدینا ـ فقال: أيّ شيء تریدون أجیئکم به؟ نبیذ الشیوخ أو نبیذ الفتیان؟ قال: قلت: تتکلّم بهذا؟ قال: هو عندي أحلّ من ماء الفرات. قلت له: ماء الفرات لم‌یختلف فیه و قد اختلف في هذا». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱۳، ص ۵۰۲، شرح حال وکیع، ش ۷۳۳۲ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۰، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

۲. «قال اسحاق بن بهلول: قدم علینا وکیع، فنزل في مسجد الفرات و سمعتُ منه، فطلب منّي نبیذاً، فجئته به و أقبلتُ أقرأ علیه الحدیث و هو یشرب، فلمّا نفد ما جئتُه به أطفأ السراج، قلت: ما هذا؟ قال: لو زدتَنا زدناك». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۰، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

۳. «قال أبوسعید الأشجّ: کنتُ عند وکیع، فجاءه رجل یدعوه إلی عُرس، فقال: أثَمَّ نبیذ؟ قال: لا. قال: لانحضُر عُرساً لیس فیه نبیذ. قال: فإنّي آتیکم به، فقام». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۱۵۵، شرح حال وکیع، ش ۴۸.

**سفیان بن سعید ثوری (۹۷ ـ ۱۶۱ ه.ق)**

یکی دیگر از راویانی که در سند روایت ابوالهیاج اسدی قرار دارد سفیان بن سعید ثوری است. وی نیز از سوی برخی علمای جرح و تعدیل مورد جرح قرار گرفته است. نقل روایت از ضعفاء، تدلیس، نقل روایت از کسانی که آنان را ملاقات و درک نکرده، تشیع و قول به حلیت نبیذ نمونه‌هایی از تضعیفات سفیان بن سعید ثوری است.

ابوحاتم رازی به مدلس بودن او اشاره می‌کند و می‌نویسد: «وکان یدلس».[1]

ذهبی درباره ثوری می‌گوید: وی تدلیس می‌کرد و روایتی راکه راویان آن ضعیف بودند از افراد ثقه نقل می‌کرد.[2]

برخی نیز درباره ثوری گفته‌اند: ثوری مدلس بود و از کذابین و دروغگویان روایت می‌نوشت.[3]

ابن‌مبارک به یکی از تدلیس‌های ثوری اشاره می‌کند و می‌گوید: سفیان ثوری در حال نقل حدیث بود. وقتی من رسیدم متوجه شدم که در نقل حدیث تدلیس و فریب‌کاری می‌کند. همین که مرا دید از کارش خجالت کشید و گفت: از تو حدیث نقل می‌کنم.[4]

یحیی بن سعید قطان به دو مورد از تدلیس‌های سفیان ثوری اشاره می‌کند و می‌گوید: روزی ثوری تلاش کرد فرد ضعیفی را بر من تدلیس کند و او را ثقه نشان دهد، اما من متوجه تدلیس و فریب‌کاری ثوری شدم و نتوانست مرا فریب دهد.[5]

---

۱. ابوحاتم رازی، الجرح و التعدیل: ج ۴، ص ۲۲۵، شرح حال ثوری، ش ۹۷۲.

۲. «کان یدلّس عن الضعفاء». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۱۶۹، شرح حال سفیان بن سعید، ش ۳۳۲۲ و «کان یدلّس في روایته و ربما دلّس عن الضعفاء». همو، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۲۴۲، شرح حال ثوری، ش ۸۲.

۳. «یدلّس و یکتب عن الکذّابین». همان.

۴. «قال ابن المبارك: حدث سفیان بحدیث، فجئته و هو یدلّسه، فلمّا رآني استحیی و قال: نرویه عنك». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۴، ص ۱۰۲، شرح حال ثوری، ش ۱۹۹.

۵. «سمعت یحیی یقول: جهد سفیان الثوري أن یدلّس عليَّ رجلاً ضعیفاً، فما أمکنه». مزی، تهذیب الکمال في

←

یحیی بن سعید قطان دومین مورد از تدلیس‌های سفیان ثوری را نیز این‌گونه نقل می‌کند: روزی ثوری مسأله‌ای را مطرح کرده و چنین می‌گفت: «حدثنا أبوسهل عن الشعبي».

من متوجه تدلیس ثوری شدم و به او گفتم: منظورت از ابوسهل همان محمد بن سالم است (که علمای جرح و تعدیل تضعیفش کرده‌اند؟)

ثوری که با افشاگری من مواجه شده و تدلیسش لو رفته بود، به تعریف و تمجید از من پرداخت و خطاب به من گفت: ای یحیی! خیلی باهوشی! هرگز شخص زیرکی مثل تو ندیده‌ام. هیچ چیز بر تو مخفی نمی‌ماند.[1]

محمد بن عبدالله بن نمیر در توضیح و شرح سخن سفیان ثوری که گفته بود: «از هیچ چیز جز حدیث نمی‌ترسم» می‌نویسد: سفیان ثوری به دلیل نقل حدیث از ضعفاء، از عاقبت امر و سرانجامش می‌ترسید.

ذهبی نیز در تکمیل کلام محمد بن عبدالله بن نمیر می‌نویسد: سفیان ثوری علاوه بر نقل حدیث از راویان ضعیف، به تدلیس از ضعفاء نیز می‌پرداخت.[2]

ذهبی درباره تشیع سفیان و حلال دانستن نبیذ می‌نویسد: سفیان حضرت علی را بر عثمان مقدم می‌داشت و همچون همشهری‌هایش (کوفیان) نبیذ را حلال می‌دانست.[3]

---

← أسماء الرجال: ج ۲۰، ص ۹۸، شرح حال یحیی بن سعید قطان، ش ۷۴۲۸ و ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۱۱، ص ۱۹۲، شرح حال یحیی بن سعید قطان، ش ۳۵۹.

۱. «و قال مرة في مسألة ذُكرت: حدثنا أبوسهل عن الشعبي. فقلت: أبوسهل محمد بن سالم؟ فقال: يا يحيى! ما رأيت مثلك، لايذهب عليك شيء». همان.

۲. «قال محمد بن عبدالله بن نمير في قول سفيان: ما أخاف على نفسي غير الحديث، قال: لأنّه كان يحدث عن الضعفاء. قلت: و لأنّه كان يدلّس عنهم». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۲۷۴، شرح حال ثوری، ش ۸۲.

۳. «و فيه تشيّع يسير، كان يُثَلِّث بعليّ و هو على مذهب بلده أيضاً في النبيذ». ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۷، ص ۲۴۱، شرح حال ثوری، ش ۸۲ و «إلّا أنّه كان يقدم عليّاً على عثمان». همان، ص ۲۵۲ و «كان سفيان يفضّل عليّاً على عثمان». همان، ص ۲۷۳ و «كان يبيح النبيذ الذي كثيره مسكر». همان، ص ۲۵۹ و «إنّي لآتي الدعوة و ما أشتهي النبيذ فأشربه لكي يراني الناس». همان، ص ۲۶۰.

**حبیب بن ابی‌ثابت تابعی (متوفای ۱۱۹ ه.ق)**

یکی دیگر از راویانی که در سند روایت ابوالهیاج اسدی قرار دارد، حبیب بن ابی‌ثابت کوفی است. وی نیز همچون سفیان ثوری به تدلیس و نقل روایت از کسانی که آنان را ملاقات و درک نکرده است، مشهور است.

ابن‌عون حبیب بن ابی‌ثابت را تضعیف کرده و دولابی نیز وی را در ضعفاء ذکر کرده است.[1]

ابن‌حبان و ابن‌خزیمه به تدلیس او اشاره کرده و می‌نویسند: حبیب بن ابی‌ثابت مدلّس بود و در نقل روایت تدلیس می‌کرد.[2]

عقیلی درباره احادیثی که حبیب بن ابی‌ثابت از عطا نقل کرده است، می‌نویسد: حبیب بن ابی‌ثابت احادیث متعددی را از عطا نقل کرده است، اما علما به این احادیث عمل نکرده‌اند.[3]

قطان می‌گوید: احادیث حبیب بن ابی‌ثابت از عطا مورد متابعت و عمل قرار نگرفته است.[4]

**ابووائل شقیق بن سلمه**

یکی دیگر از کسانی که در سلسله سند روایت ابوالهیاج اسدی قرار دارد، ابووائل

---

۱. «تکلّم فیه ابن‌عون». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ۴۵۱، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۱۶۹۰ و سیر أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۲۹۱، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۱۳۷ و ابن‌عدی، الکامل في ضعفاء الرجال: ج ۲، ص ۴۰۶، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۵۲۶/۱۵۷ و «غمزه ابن‌عون». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۳۲۳.

۲. «قال ابن‌حبان في الثقات: کان مدلّساً» و «قال ابن‌خزیمة في صحیحه: کان مدلساً». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۳۲۳ و ابن‌حبان، الثقات: ج ۴، ص ۱۳۷، شرح حال حبیب بن ابی ثابت.

۳. «قال العقیلي: و له عن عطاء أحادیث لایتابع علیها». ابن‌حجر عسقلانی شافعی، تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۱۵۷، شرح حال حبیب بن ابی ثابت، ش ۳۲۳.

۴. «و قال القطان: له غیر حدیث عن عطاء لایتابع علیه و لیست بمحفوظة». همان.

شقیق بن سلمه است. در مذمت و ضعف این راوی همین بس که طرفدار عثمان و از دشمنان حضرت علی علیه‌السلام بود و از آن حضرت بدگویی می‌کرد.[۱]

با توجه به فرمایش نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که درباره حضرت علی فرمودند: «یا علي! لایحبّك إلّا مؤمن و لایبغضك إلّا منافق»[۲] هیچ شک و تردیدی در منافق بودن ابووائل باقی نمی‌ماند و او نیز از درجه اعتبار ساقط شده و روایاتش قابل استناد نخواهد بود.

آیا با وجود راویانی مدلس، شراب‌خوار و تضعیف شده و دشمن حضرت علی علیه‌السلام در سلسله سند یک روایت، باز هم می‌توان به چنین روایتی استناد کرد و مطابق مفاد آن فتوا داد؟

### نقد و بررسی دلالت روایت ابوالهیاج اسدی

روایت ابوالهیاج اسدی از نظر دلالت نیز با مشکلاتی مواجه است و هیچ ربطی به مدعای وهابیان ندارد، زیرا:

**اولا:** این روایت شاذ است و ابوالهیاج اسدی تنها راویی است که آن را نقل کرده است و بنا به گفته سیوطی وی هیچ روایتی جز همین روایت ندارد.[۳]

**ثانیا:** واژه «مشرفا» که در روایت به‌کار رفته است به معنای علو و بلندی است. به کوهان شتر نیز شرف اطلاق می‌شود. این واژه هر چند مطلق است و هر نوع بلندی (بلندی خود قبر و بناهای ساخته شده بر روی قبور) را شامل می‌شود، اما به قرینه واژه «سویته» این روایت مربوط به تسطیح (هموار بودن) یا تسنیم (قوس دار بودن مانند کوهان شتر) خود قبر است و هیچ ربطی به ساختن گنبد و بنا بر روی قبور ندارد.

---

۱. «کان عثمانیاً یقع في علي علیه‌السلام». ابن ابی‌الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ۹۹، فصل في ذکر المنحرفین عن عليّ.

۲. برای آشنایی با منابع و مصادر حدیث نقل شده و احادیث هم مضمون به مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۹، ص ۱۲۷ ـ ۱۳۳، باب منه جامع فیمن یحبّه و من یبغضه مراجعه شود.

۳. «لیس له في الکتب إلّا هذا الحدیث الواحد». سیوطی، شرح سنن النسائي: ج ۴، ص ۹۲.

به بیان دیگر در مفاد روایت سه احتمال وجود دارد.

۱. بناها و بارگاه‌های ساخته شده بر روی قبور تخریب شوند.

۲. همسطح قرار دادن قبور با زمین.

۳. قبوری که مانند کوهان شتر قوس‌دار و خمیده هستند، تسطیح و صاف شوند.

احتمال اول مردود است، زیرا عمل صحابه و سیره تمامی مسلمانان در طول تاریخ اسلام بر خلاف این احتمال است. به زودی با این سیره آشنا خواهیم شد.

احتمال دوم نیز مردود است، زیرا مطابق روایات قطعی و ثابت، مرتفع بودن و بلندی قبور از زمین به اندازه یک وجب، اجازه داده شده است.

با توجه به بطلان احتمال اول و دوم، تنها احتمال سوم باقی می‌ماند و مفاد روایت نیز این است که مسلمانان از مسنّم و قوس‌دار ساختن قبور خودداری کنند و قبور را مسطح ساخته و ناهمواری‌ها و بلندی‌های آن را صاف و هموار کنند.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز روایت ابوالهیاج اسدی را ناظر به تسنیم و تسطیح خود قبر دانسته و همین مفاد را از روایت فهمیده‌اند و طبق آن فتوا داده‌اند.

نووی شافعی یکی از شارحان صحیح مسلم در شرح و توضیح روایت ابوالهیاج اسدی می‌نویسد: از این روایات استفاده می‌شود که قبور را نباید زیاد از سطح زمین بالا آورد و همچنین نباید قبور را مانند کوهان شتر قوس‌دار و مسنم قرار داد، بلکه سنت این است که قبور را نباید بیش از یک وجب از سطح زمین بالا آورد. قبور باید مسطح و هموار باشند.[1]

قسطلانی یکی از شارحان صحیح بخاری نیز روایت ابوالهیاج اسدی را ناظر به تسطیح خود قبر دانسته و می‌نویسد: «و لایؤثر في أفضلية التسطيح كونه صار شعاراً لروافض، لأنّ السنة لاتترك بموافقة أهل البدع فيها و لايخالف ذلك قول علي‌ؑ: أمرني

---

۱. «فيه أنّ السنّة أنّ القبر لا يرفع على الأرض رفعاً كثيراً و لا يسنّم، بل يرفع نحو شبرٍ و يسطّح». نووی شافعی، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳، كتاب الجنائز، باب تسوية القبر، ح ۹۶۸ و ۹۶۹.

رسول‌الله ﷺ أن لاأدع قبراً مشرفاً إلّا سويته، لأنّه لم‌يرد تسويته بالأرض و إنّما أراد تسطيحه، جمعاً بين الأخبار، نقله في المجموع عن الأصحاب».[1]

برای اطلاع کامل از مفاد روایت به فصل دوم «وهابیت و مخالفت با سنت پیامبر اکرم ﷺ» از بخش دوم، مراجعه شود.

### تناقض در گفتار

وهابیان از سویی ادعا می‌کنند همه علما و مسلمانان روایات دال بر تحریم ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را صحیح می‌دانند، اما از سوی دیگر معتقدند اکثر علما ساختن گنبد و بنا بر روی قبور را حرام می‌دانند. اگر صحت این احادیث مورد اتفاق همه علما می‌باشد، چرا همگی قائل به حرمت نشده‌اند؟[2]

### د) روایت ابوسعید خدری

متن و سند روایت ابوسعید خدری طبق نقل ابن‌ماجه این گونه می‌باشد: «حدثنا محمد بن يحيى، ثنا محمد بن عبدالله الرقاشي، ثنا وهب، ثنا عبدالرحمن بن يزيد بن جابر، عن القاسم بن مخيمرة، عن أبي‌سعيد أنّ النبيّ ﷺ نهى أن يبنى على القبر».[3]

### نقد و بررسی روایت ابوسعید خدری

بسیاری از اشکالات دلالی و متنی که در روایات قبلی ذکر شد بر این روایت نیز وارد است و نمی‌تواند مدعای وهابیان را ثابت کند و از نظر سند نیز با مشکلاتی مواجه است.

---

۱. قسطلانی، ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۵۶۰، کتاب الجنائز، باب ۹۶ ما جاء في قبر النبيّ ﷺ، شرح حدیث ۱۳۹۰.

۲. «أمّا البناء على القبور فهو ممنوع إجماعاً، لصحة الأحاديث الواردة في منعه و لهذا أفتى كثير من العلماء بوجوب هدمه.

۳. ابن‌ماجه قزوینی، سنن ابن‌ماجة: ج ۱، ص ۴۹۸، کتاب الجنائز، باب ۴۳ ما جاء في النهي عن البناء على القبور و تجصيصها و الكتابة عليها، ح ۱۵۶۴.

یکی از افرادی که در سند این روایت قرار دارد قاسم بن مخیمرة است. یحیی بن معین درباره او می‌گوید: قاسم بن مخیمره از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ روایت نشنیده است و نمی‌تواند از صحابه روایت نقل کند[1] در حالی که روایت مذکور را از ابوسعید خدری یکی از صحابه نقل می‌کند.

یکی دیگر از مشکلات سند روایت، وجود راویی به نام وهب است که هویت او مشخص نیست و بین افراد ثقه و ضعیف و مجهول مشترک است.

از طرف دیگر محمد بن عبدالله رقاشی از راویی به نام وهب روایت نقل نمی‌کند، بلکه از وهیب بن خالد بن عجلان باهلی روایت نقل می‌کند و وهیب بن خالد نیز تضعیف شده است.

ابن‌حجر عسقلانی درباره وهیب بن خالد می‌نویسد: «لکنّه تغیّر قلیلاً بآخره».[2]

### هـ) روایت ام‌سلمه

احمد بن حنبل روایت ام‌سلمه را این گونه نقل می‌کند: «حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا حسن، ثنا ابن‌لهیعة، ثنا یزید بن أبي‌حبیب، عن ناعم مولی أم‌سلمة، عن أم‌سلمة، قالت: نهی رسول‌الله ﷺ أن یبنی علی القبر أو یجصص».[3]

### نقد و بررسی روایت ام‌سلمه

در سند روایت ام‌سلمه شخصی به نام عبدالله بن لَهِیعه (۹۶ ـ ۱۷۴ هجری قمری) قرار دارد که شدیدا مورد اختلاف است و از سوی بسیاری از علمای رجال مورد جرح قرار گرفته و تضعیف شده است.

---

۱. «و لم‌نسمع أنّه سمع من أحد من أصحاب النبيّ ﷺ». مزی، تهذیب الکمال في أسماء الرجال: ج ۱۵، ص ۱۹۴، شرح حال قاسم بن مخیمره، ش ۵۴۱۱.

۲. ابن‌حجر عسقلانی، تقریب التهذیب: ج ۲، ص ۳۳۹، شرح حال وهیب بن خالد، ش ۱۲۸.

۳. احمد بن حنبل، المسند: ج ۶، ص ۲۹۹، حدیث أم‌سلمة زوج النبيّ ﷺ.

ابن‌معین می‌گوید: عبدالله بن لهیعه ضعیف است و به روایاتش نمی‌شود احتجاج کرد.[۱]

ابن‌معین با الفاظ و عبارات دیگری نیز به تضعیف ابن‌لهیعه پرداخته است.

ابن‌مهدی می‌گوید: هیچ روایتی از ابن‌لهیعه نقل نمی‌کنم.[۲]

بشر بن سری به یحیی بن سعید می‌گوید: اگر ابن‌لهیعه را دیدی به روایاتش گوش نده و از او نقل نکن.[۳]

نسائی می‌گوید: ابن‌لهیعه ضعیف است.[۴]

جوزجانی می‌گوید: احادیث او هیچ نورانیتی نداشته و ارزش احتجاج را ندارد.[۵]

ابوحاتم و ابوزرعه او را مضطرب الامر می‌دانند.[۶]

احمد بن حنبل می‌گوید: احادیث ابن‌لهیعه حجت و سند نیست و تنها در حد مؤید ارزش دارد.[۷]

ابن‌حبان می‌گوید: ابن‌لهیعه در نقل روایت از افراد ضعیف تدلیس می‌کرد.[۸]

یحیی بن سعید برای ابن‌لهیعه ارزشی قائل نبود و به او اعتنا نمی‌کرد.[۹]

---

۱. «ضعیف لا یحتجّ به». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۴۷۵، شرح حال عبدالله بن لهیعه، ش ۴۵۳۰.

۲. «لاأحمل عن ابن‌لهیعه شیئاً». همان، ص ۴۷۶.

۳. «لو رأیتَ ابن‌لهیعة لم تحمل عنه». همان.

۴. «قال النسائي: ضعیف». همان، ص ۴۷۷.

۵. «لا نور علی حدیثه و لا ینبغی أن یحتجّ به». همان.

۶. «أمره مضطرب». همان.

۷. «ما حدیث ابن‌لهیعة بحجة و إنّي لأکتب کثیراً ممّا أکتب أعتبر به و هو یقوي بعضه ببعض». ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۳۲۹، شرح حال عبدالله بن لهیعه، ش ۶۴۸ و ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۴۷۸، شرح حال عبدالله بن لهیعه، ش ۴۵۳۰.

۸. «یدلّس عن الضعفاء». ذهبی سلفی، میزان الإعتدال في نقد الرجال: ج ۲، ص ۴۸۲، شرح حال عبدالله بن لهیعه، ش ۴۵۳۰.

۹. «کان یحیی بن سعید لا یراه شیئاً». ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۳۲۸، شرح حال عبدالله بن لهیعه، ش ۶۴۸.

ابن‌خزیمه می‌گوید: روایاتی را که ابن‌لهیعه به تنهایی نقل کرده باشد، در کتابم نقل نمی‌کنم.[۱]

ابواحمد حاکم او را با عبارت «ذاهب الحدیث» تضعیف کرده است و ابن‌سعد نیز می‌نویسد: «کان ضعیفا».[۲]

روایت ام‌سلمه از نظر دلالت نیز با مشکلاتی مواجه است و برخی اشکالات روایات قبلی بر این روایت هم وارد است و همچون روایات گذشته نمی‌تواند مدعای وهابیان را اثبات کند.

**نقد و بررسی دلیل سوم (بدعت بودن و سابقه نداشتن)**

وهابیان ادعا می‌کنند که ساختن بارگاه و گنبد بر روی قبور در قرون ابتدایی اسلام وجود نداشته است و تمامی بناهای ساخته شده بر روی قبور، بعد از قرن پنجم ساخته شده‌اند، اما با توجه به سیره مسلمانان و نمونه‌های فراوانی که در صفحات بعد ذکر می‌شود، این ادعا نیز مردود است. در صفحات بعد با این سیره و نمونه‌ها بیشتر آشنا خواهیم شد.

**نقد و بررسی دلیل چهارم (ادعای پرستش و عبادت)**

ادعای پرستش و عبادت صاحبان قبور نیز کاملا مردود است؛ زیرا

**اولا:** در فصل‌های گذشته به معیار و ملاک عبادت و پرستش اشاره کردیم و گفتیم که معیار و ملاک عبادت و پرستش، اعتقاد به الوهیت و خدایی یا ربوبیت یا واگذار شدن یکی از افعال خداوند به معبود است، لذا اگر انسان در عباداتی که برای خداوند انجام می‌دهد به الوهیت یا ربوبیت خداوند اعتقاد نداشته باشد، خداوند را عبادت و پرستش نکرده است.

---

۱. «قال ابن‌خزیمة في صحیحه: و ابن‌لهیعه لست ممن أخرج حدیثه في هذا الکتاب إذا انفرد». همان، ص ۳۳۰.
۲. همان، ص ۳۳۱.

**ثانیا:** اگر دلیل وهابیان برای تحریم بنای بر قبور خوف از پرستش و عبادت غیر خداوند باشد، حکم منع و تحریم مقید به همان علت خواهد بود و تا زمانی باقی خواهد بود که خوف از پرستش و عبادت غیر خدا باقی باشد و اگر مسلمانان از نظر معرفت و آگاهی به مرحله‌ای رسیدند که بنای بر قبور هیچ ربطی با پرستش و عبادت غیر خداوند نداشت، حرام نخواهد بود و تحریم و ممانعت از آن و تخریب آن وجهی نخواهد داشت.

ابن‌حجر عسقلانی می‌نویسد: علت و حکمت منع از ساختن مسجد بر روی قبور خوف از شرک و پرستش غیر خداوند است و اگر این خوف برداشته شود، بنای بر قبور نیز جایز خواهد بود.[1]

**نقد و بررسی دلیل پنجم (مشابهت با مشرکان و یهود و نصارا)**

در نقد دلیل پنجم وهابیان که ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور انبیا، ائمه، علما و صالحان را به اعمال و رفتار مشرکان و یهود و نصارا تشبیه‌کرده و همین تشبه را علت تحریم دانسته‌اند نیز باید از وهابیان پرسید: آیا صرف مشابهت باعث حرمت می‌شود؟

در فصل قبلی بیان شد که یکی از اشتباهات و لغزش‌های مهم ابن تیمیّه همین تفکر است. وی بدون این‌که در حقیقت اعمال و رفتار مسلمانان تأمل و دقت‌کند به صرف مشابهت ظاهری اعمال مسلمانان با اعمال مشرکان و یهود و نصارا به تکفیر مسلمانان می‌پردازد. اگر ظاهر عمل و مشابهت داشتن با اعمال مشرکین و یهود و نصارا را ملاک حرمت اعمال مسلمانان بدانیم، باید بسیاری از اعمال دیگرِ مسلمانان را نیز تحریم‌کنیم.

**ما معتقدیم** با توجه به شایع و رایج بودن ساختن بارگاه و گنبد و بنای بر روی قبور میان مسلمانان، نباید مانند ابن تیمیّه با کوچکترین بهانه و به صرف مشابهت ظاهری

---

۱. «أنّ المنع من ذلك إنّما هو حال خشية أن يصنع بالقبر كما صنع أولئك الذين لعنوا و أمّا إذا أمن ذلك، فلا امتناع». ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج ۳، ص ۲۴۷، کتاب الجنائز، باب ۷۰ بناء المسجد على القبر.

به اعمال مشرکان، یهود و نصارا به اعتقادات و باورهای تمامی مسلمانان حمله‌کنیم و به تکفیر آنان بپردازیم.

## قرآن‌کریم و بنای بر قبور

پس از آشنایی با ادله وهابیان و نقد و بررسی آن، در پایان این بحث به یکی از آیاتی‌که برای اثبات جواز بنای بر قبور به آن استناد شده است، اشاره می‌کنیم.

خداوند در ماجرای اصحاب‌کهف می‌فرماید: ﴿ **فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَـٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِداً** ﴾.[۱]

بر اساس اقوال موجود در تفسیر آیه‌کریمه، مردم دیار و سرزمینی که ماجرای اصحاب‌کهف در میان آن‌ها به وقوع پیوسته بود، پس از اطلاع و آگاهی از سرنوشت اصحاب‌کهف، دو دسته شدند. گروهی معتقد بودند برای جلوگیری از انتشار ماجرای اصحاب‌کهف و عدم اطلاع مردم، باید درِ ورودی غار را با دیوار بست؛ اما گروه دیگر بر این باور بودند‌که باید بر روی قبور اصحاب‌کهف مسجدی ساخته شود و چون سلطان آن دیار مسلمان و خداپرست بود، نظر گروه دوم را پذیرفت و بر روی قبور اصحاب‌کهف مسجدی ساخته شد.[۲]

بیضاوی یکی از مفسرین اهل سنت و متوفای ۶۸۲ هجری قمری در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: اصحاب‌کهف پس از ملاقات با پادشاه، به غار برگشتند و در همان‌جا از

---

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. «و القول الثالث: أنّ بعضهم قال: الأولى أن يسدّ باب الكهف لئلايدخل عليهم أحد و لايقف على أحوالهم إنسان و قال آخرون: بل الأولى أن يُبنى على باب الكهف مسجد و هذا القول يدلّ على أنّ أولئك الأقوام كانوا عارفين بالله، معترفين بالعبادة و الصلاة و القول الرابع: أنّ الكفّار قالوا: إنّهم كانوا على ديننا، فنتّخذ عليهم بنياناً و المسلمون قالوا: كانوا على ديننا، فنتّخذ عليهم مسجداً... ﴿ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ ﴾ قيل: المراد به الملك المسلم و قيل: أولياء أصحاب الكهف و قيل: رؤساء البلد و ﴿ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِداً ﴾ نعبد الله فيه و نستبقي آثار أصحاب الكهف بسبب ذلك المسجد». فخر رازی، التفسیر الکبیر: ج ۲۱، ص ۱۰۵، ذیل آیه ۲۱ سوره کهف.

دنیا رفتند. پادشاه نیز آنان را در همان غار دفن کرد و بر روی قبور آنان مسجدی ساخت.[۱]

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که در زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه، هنگامی که افراد از دنیا می‌رفتند، بسیاری از آنان در خانه‌های مسکونی و مسقف خود به خاک سپرده می‌شدند. اگر بنای بر قبور حرام بود، دفن کردن اموات در خانه‌های مسکونی و مسقف نیز جایز نبود و مسلمانان و صحابه باید ابتدا خانه‌ها را خراب می‌کردند و سپس اموات را در آن دفن می‌کردند؛ چون ملاک حرمت در آن جا نیز می‌آید.

ابوالبَدّاء می‌گوید: به همراه مصعب بن زبیر وارد خانه‌ای که قبور پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر در آن قرار داشت، شدیم و قبورشان را از نزدیک مشاهده کردیم.[۲]

## سیره مسلمانان

با مراجعه به تاریخ و مطالعه در این موضوع به راحتی درمی‌یابیم که مسلمانان در طول تاریخ اسلام از زمان صحابه تاکنون، ساختن گنبد و بارگاه و بنای بر قبور را جایز می‌دانستند و بر روی قبور صحابه، تابعین، ائمه و بزرگان اسلام قبّه و بارگاه می‌ساختند.

حاکم نیشابوری به این سیره و مخالفت مسلمانان با روایات نقل شده اشاره می‌کند. وی پس از نقل روایت جابر هر چند سند این روایت را تصحیح می‌کند، اما می‌نویسد: علما و مسلمانان به این روایت عمل نکرده‌اند. بر روی قبور بزرگان و علما و ائمه از شرق تا غرب کشورهای اسلامی نوشته‌هایی وجود دارد. مسلمانان نسل به نسل اینگونه عمل کرده و بر روی قبورشان مطالبی را نوشته‌اند.[۳]

---

۱. «ثم قالت الفتية للملك: نستودعك الله و نعيذك به من شر الجنّ و الإنس، ثم رجعوا إلى مضاجعهم، فماتوا، فدفنهم الملك في الكهف و بنى عليهم مسجداً». بیضاوی، تفسیر بیضاوی: ج ۳، ص ۴۸۷، ذیل تفسیر آیه مبارکه.

۲. «دخلت مع مصعب بن الزبير البيت الذي فيه قبر النّبيّ ﷺ، فرأيت قبورهم مستطيرة». بیهقی شافعی، السنن الکبری: ج ۵، ص ۲۹۵، کتاب الجنائز، باب تسوية القبور و تسطيحها، ح ۶۸۵۸.

۳. «هذه الأسانيد صحيحة و ليس العمل عليها، فإنّ أئمة المسلمين من الشرق إلى الغرب مكتوب على قبورهم و هو عمل أخذ به الخلف عن السلف». حاکم نیشابوری، المستدرك على الصحيحين: ج ۱، ص ۵۲۵، کتاب الجنائز، ذیل حدیث ۱۰۵/۱۳۶۹۰.

برای آشنایی بیشتر با این سیره مواردی از گنبدها و بارگاه‌ها و بناهای ساخته شده بر روی قبور را ذکر می‌کنیم.

### ۱. قبور حضرت داود، ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف

قبور پیامبران زیادی در اطراف بیت المقدس قرار دارد. جنازه‌های این انبیای الهی توسط حضرت موسی علیه‌السلام از مصر به بیت المقدس انتقال داده شد. قبر حضرت داود علیه‌السلام در قدس و قبور حضرت ابراهیم، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب و حضرت یوسف علیهم‌السلام در شهر الخلیل قرار دارد. قبل از فتح این شهرها توسط مسلمانان، روی قبور این پیامبران الهی بناها و ساختمان‌های بلندی با سنگ‌های معمولی ساخته شده بود. پس از فتح این سرزمین‌ها توسط مسلمانان، بناها و ساختمان‌های ساخته شده بر روی قبور این انبیا توسط مسلمانان تخریب نشده و به همان شکل باقی ماند.

ابن تیمیه به وجود بنای ساخته شده بر روی قبر حضرت ابراهیم علیه‌السلام اعتراف کرده اما مدعی است درهای این بنا تا حدود قرن چهارم بسته بوده و کسی داخل این بنا نمی‌شده است.[۱]

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که عمر بن خطاب هنگام فتح بیت المقدس این بنا را مشاهده کرده است، اما دستور تخریب آن را نداده است و اگر بنای بر قبور حرام بود، قطعا عمر بن خطاب دستور تخریب این بنا را صادر می‌کرد.

### ۲. گنبد و بارگاه عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه بقیع علیهم‌السلام

ابن خلکان شافعی در شرح حال امام سجاد علیه‌السلام می‌نویسد: امام سجاد علیه‌السلام در سال

---

۱. «و قد كانت البنية التي على قبر ابراهيم علیه‌السلام مسدودة لا يدخل إليها إلى حدود المائة الرابعة». ابن تیمیه حنبلی حرانی، اقتضاء الصراط المستقیم: ص ۳۳۱، فصل في بدع أعياد المكان و الزمان. و «و كذلك قبر إبراهيم الخليل لمّا فتح المسلمون البلاد كان عليه السور السليماني و لا يدخل إليه أحد». همو، مجموعة الفتاوى: ج ۲۷، ص ۲۷.

۳۸ هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۹۴ و بنا به قولی ۹۹ یا ۹۲ هجری قمری در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع در کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه‌السلام و در زیر گنبد و بارگاه عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپرده شد.[۱]

ابن‌خلکان و صفدی در شرح حال امام باقر علیه‌السلام نیز می‌نویسند: امام باقر علیه‌السلام در روز سه‌شنبه سوم صفر ۵۷ هجری قمری به دنیا آمد و در ربیع‌الآخر سال ۱۱۳ و به نقلی در ۲۳ صفر ۱۱۴ یا ۱۱۷ یا ۱۱۸ هجری قمری در «حمیمة» از دنیا رفت. بدن مطهر آن حضرت به مدینه منتقل شد و در قبرستان بقیع در کنار قبر پدر بزرگوارشان حضرت سجاد و امام حسن مجتبی علیهما‌السلام در زیر گنبد و بارگاه عباس عموی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپرده شد.[۲]

این مطلب نشان می‌دهد که قبر عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام حسن مجتبی علیه‌السلام قبل از رحلت امام سجاد علیه‌السلام در سال ۹۴ هجری قمری، دارای گنبد و بارگاه بوده است.

ابن‌اثیر جزری نیز در حوادث سال ۴۹۵ هجری قمری می‌نویسد: در سال ۴۹۵ هجری قمری امیر منظور بن عماره حسینی ـ امیر و حاکم مدینه منوره ـ از دنیا رفت و فرزندش به جای او امیر مدینه شد. فرزند امیر منظور همان کسی است که معماری را که مجدالملک بلاسانی برای بازسازی گنبد و بارگاه عباس عموی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرستاده بود، به قتل رساند.[۳]

---

۱. «و دفن في البقيع في قبر عمّه الحسن بن عليّ رضي‌الله‌عنه في القبّة التي فيها قبر العباس رضي‌الله‌عنه». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۳، ص ۲۶۹، شرح حال زین‌العابدین امام سجاد علیه‌السلام، ش ۴۲۲.

۲. «و توفي في شهر ربيع‌الآخر سنة ثلاث عشرة و مائة و قيل: في الثالث و العشرين من صفر سنة أربع عشرة وقيل: سبع عشرة و قيل: ثمان عشرة بالحميمة و نقل إلى المدينة و دفن بالبقيع في القبر الذي فيه أبوه و عمّ أبيه الحسن بن علي رضي الله عنهم في القبّة التي فيها قبر العباس رضي‌الله‌عنه». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۴، ص ۱۷۴، شرح حال امام محمد باقر علیه‌السلام، ش ۵۶۰ و صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۴، ص ۱۰۳، شرح حال امام باقر علیه‌السلام، ش ۱۵۸۳.

۳. «و فيها توفي الأمير منظور بن عمارة الحسيني أمير المدينة على ساكنها السلام و قام ولده مقامه و هو من ولد ←

این سند تاریخی نیز نشان می‌دهد قبر امـام حسـن مـجتبی علیه السلام و عـباس عـموی پیامبر صلی الله علیه و آله در حدود سال‌های ۴۹۵ هجری قمری دارای گنبد و بارگاه بوده است.

ابن‌بطوطه متوفای ۷۷۹ هجری قمری نیز در سفرنامه خود در معرفی قبر و بارگاه عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی علیه السلام می‌نویسد: پشت سر قبور هـمسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در سمت راست کسانی که از باب البقیع خـارج مـی‌شوند، گـنبد و بارگاهی قرار دارد که قبر عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسـن مجتبی علیه السلام در آن قرار دارد. این گنبد و بارگاه از بـقیه گـنبدها بـلندتر است و از نـظر ساخت نیز از بقیه گنبدها بهتر و محکم‌تر ساخته شده است.[۱]

### ۳. بنای مسجد بر روی قبر حضرت حمزه علیه السلام

ابن‌شبه نمیری (۱۷۳ ـ ۲۶۲ هجری قمری) دربـاره قـبور حـضرت حـمزه علیه السلام و مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش می‌نویسد: برخی معتقدند مصعب بن عـمیر و عبدالله بن جحش به همراه حضرت حمزه علیه السلام در یک قبر مـدفون هسـتند؛ امـا قـول صحیح این است که این دو نفر پایین مسجدی که بـر روی قـبر حـضرت حـمزه علیه السلام ساخته شده است، دفن شده‌اند و حضرت حمزه به تنهایی در یک قبر مدفون است.[۲]

این سند تاریخی نیز نشان می‌دهد که بر روی قبر حضرت حمزه علیه السلام در قرن سوم مسجدی قرار داشته است.

---

← المهنا و قد كان قتل المعمار الذي أنفذه مجدالملك البلاساني لعمارة القبّة التي على قبر الحسـن بـن عـلي و العباس وكان من أهل قم، فلمّا قتل البلاساني قتله منظور بعد أن أمّنه». ابن‌اثیر جزری، الكامل في التـاریخ: ج ۶، ص ۴۲۶، حوادث ۴۹۵ هجری قمری، ذکر عدة حوادث.

۱. «و يليها روضة فيها قبر العباس بن عبدالمطلب عم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و قبر الحسن بن علي بن أبي‌طالب علیهما السلام و هي قبة ذاهبة في الهواء بديعة الإحكام عن يمين الخارج من باب البقيع». ابن‌بطوطه، تحفة النـظار فـي غـرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۱۴۴، الفصل الثالث، الحجاز، ۳. وجهاء المدينة و ضواحيها.

۲. «والغالب عندنا أنّ مصعب بن عمير و عبدالله بن جحش دفنا تحت المسجد الذي بُني على قبر حمزة». ابن‌شبه نمیری، تاريخ المدينة المنورة: ج ۱، ص ۱۲۶، قبر حمزة.

**۴. بنا و ساختمان قبر ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ**

سعید بن محمد بن جبیر می‌گوید: قبر ابراهیم فرزند رسول گرامی اسلام ﷺ در زوراء قرار دارد و من نیز آن را از نزدیک دیده‌ام.

عبدالعزیز بن محمد در معرفی زوراء می‌گوید: زوراء همان خانه‌ای است که بعدها ملک محمد بن زید بن علی گردید.[1]

بر اساس این دو مطلب قبر ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ در داخل خانه قرار داشته است و اگر وجود بنا و ساختمان بر روی قبر حرام بود، صحابه و مسلمانان صدر اسلام، این خانه را تخریب می‌کردند.

ابن‌خلکان شافعی در شرح حال ظهیرالدین روذراوی می‌نویسد: روذراوی در نیمه جمادی الآخر سال ۴۸۸ هجری قمری در مدینه منوره از دنیا رفت و در قبرستان بقیع نزدیک قبه و بارگاه قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم ﷺ به خاک سپرده شد.[2]

ابن‌بطوطه متوفای ۷۷۹ هجری قمری نیز در سفرنامه خود در معرفی مشاهد مشرفه مدینه منوره می‌نویسد: قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم ﷺ در مقابل قبر مالک بن انس قرار دارد و بر روی قبر ابراهیم نیز قبه و گنبد سفید رنگی قرار دارد.[3]

این دو مطلب نیز نشان می‌دهد قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم ﷺ در قرن‌های پنجم و هشتم دارای گنبد و بارگاه بوده است.

---

۱. «روی ابن‌زبالة عن سعید بن محمد بن جبیر أنّه رأی قبر إبراهیم عند الزوراء. قال عبدالعزیز بن محمد: و هي الدار التي صارت لمحمد بن زید بن عليّ». سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی: ج ۳، ص ۸۵، الباب الخامس، الفصل السادس في تعیین قبور بعض من دفن بالبقیع من الصحابة و أهل البیت و المشاهد المعروفة بالمدینة.

۲. «توفي في النصف من جمادي الآخرة سنة ثمان و ثمانین و أربعمائة و دفن بالبقیع عند القبّة التي فیها قبر ابراهیم ؑ ابن رسول‌الله ﷺ». ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۱۳۵، شرح حال ظهیرالدین روذراوی، ش ۷۰۲.

۳. «و أمامه قبر السلالة الطاهرة المقدسة النبویة الکریم ابراهیم بن رسول‌الله ﷺ و علیه قبّة بیضاء». ابن‌بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۱۴۴، الفصل الثالث، الحجاز، ۳. وجهاء المدینة و ضواحیها.

### ۵. ساختن مسجد بر روی قبر زبیر بن عوام

ابن‌جوزی در حوادث ۳۸۶ هجری قمری می‌نویسد: اهالی بصره در ماه محرم سال ۳۸۶ هجری قمری قبری را که بسیار قدیمی بود، خراب کردند؛ اما ناگهان با جنازه سالم و تازه زبیر بن عوام در حالی که لباس‌هایش نو بود و شمشیری نیز در کنار جنازه بود، مواجه شدند. جنازه زبیر بن عوام را از قبر بیرون آوردند و پس از کفن کردن، دفن کردند. شخصی به نام الاثیر ابومسک عنبر بر روی قبر زبیر بن عوام بنایی به عنوان مسجد ساخت. چلچراغ‌ها، حصیرها و سجاده‌های زیادی به این مسجد منتقل شد. عده‌ای به عنوان نگهبان و اداره کنندگان امور مسجد مشغول کار شدند. اموال زیادی توسط مردم به این مسجد و مقبره وقف شد.[۱]

### ۶. بارگاه عبیدالله بن محمد معروف به نذور

قاضی ابوالقاسم تنوخی به نقل از پدرش ضمن نقل ماجرای مفصلی، درباره این قبر و علت شهرت آن به قبر نذور، می‌نویسد: در سمت شرقی بغداد و در نزدیکی مصلای عید خیمه زده بودیم و قصد رفتن به همدان را داشتیم. در حالی که در محضر عضدالدوله دیلمی[۲] نشسته بودیم، ناگهان نگاه عضدالدوله به قبر و بارگاه نذور افتاد و از من پرسید: این ساختمان مربوط به چیست؟[۳]

---

۱. «أنّ أهل البصرة في شهر المحرم ادعوا أنّهم كشفوا عن قبر عتيق، فوجدوا فيه ميتاً طرياً بثيابه و سيفه و أنّه الزبير بن العوام، فأخرجوه و كفنوه و دفنوه بالمربد بين الدربين و بنى عليه الأثير أبوالمسك عنبر بناءً و جعل الموضع مسجداً و نُقلت إليه القناديل و الآلات و الحصر و السجادات و أقيم فيه قوام و حفظة و وقف عليه وقوفاً». ابن‌جوزی، المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۹، ص ۳۹، حوادث ۳۸۶ هجری قمری.

۲. وی حاکم عراق و پسر سلطان حسن بن بویه دیلمی است. عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری قمری از دنیا رفته و در نجف دفن گردیده است. ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶، ص ۲۴۹ ـ ۳۵۲، شرح حال عضدالدوله، ش ۱۷۵.

۳. «حدّثني القاضي أبوالقاسم علي بن المحسن التنوخي، قال: حدّثني أبي، قال: كنتُ جالساً بحضرة عضدالدولة و نحن مخيمون بالقرب من مصلّى الأعياد في الجانب الشرقي من مدينة السلام، نريد الخروج معه

←

تفصیل ماجرا را در فصل قبلی ذکر کرده‌ایم. برای یادآوری ماجرا به فصل قبلی مراجعه شود.

### ۷. گنبد و بارگاه غلام خلیل (متوفای ۲۷۵ هـ.ق)

احمد بن کامل درباره وفات و تشییع جنازه و قبر و بارگاه احمد بن محمد بن غالب بن مرداس باهلی بصری معروف به غلام خلیل می‌نویسد: غلام خلیل در رجب سال ۲۷۵ هجری قمری در بغداد از دنیا رفت. تمامی بازارهای بغداد به خاطر وفات غلام خلیل تعطیل شد. اهالی بغداد اعم از زن و مرد و کودک برای شرکت در تشییع جنازه و نماز از منازلشان خارج شدند. پس از خواندن نماز، جنازه را در تابوتی قرار داده و به بصره منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند و بر روی قبرش قبّه و گنبد و بارگاهی ساختند.[1]

### ۸. بارگاه امّ‌حبیبه

یزید بن سائب به نقل از پدر بزرگش می‌گوید: هنگامی که عقیل بن ابی‌طالب مشغول کندن چاهی در منزلش بود، ناگهان با سنگی مواجه شد که بر روی آن نوشته شده بود: «قبر أم‌حبیبة بنت صخر بن حرب».

عقیل پس از مواجه شدن با این سنگ، چاه را پر کرد و بر روی قبر ام‌حبیبه

---

← إلی همذان في أوّل یوم نزل المعسکر، فوقع طرفه علی البناء الذي علی قبر النذور، فقال لي: ما هذا البناء؟ خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴، باب ما ذکر في مقابر بغداد، مقبرة باب البردان و یاقوت حموی، معجم البلدان: ج ۴، ص ۳۰۵، قبر النذور.

۱. «قال: سنة خمس و سبعین و مائتین، توفي أبوعبدالله أحمد بن محمد بن غالب بن خالد بن مرداس غلام خلیل ببغداد في رجب منها و حمل في تابوت إلی البصرة و غلقت أسواق مدینة السلام و خرج الرجال و النساء و الصبیان لحضوره و الصلاة علیه، فأدرك ذلك بعض الناس و فات بعضهم، لسرعة السیر به و دفن بالبصرة و بُنیت علیه قبة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۵، ص ۸۰، شرح حال احمد بن محمد غلام خلیل، ش ۲۴۶۵ و ذهبی سلفی، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۲۸۵، شرح حال غلام خلیل، ش ۱۳۶.

ساختمانی ساخت. یزید بن سائب می‌گوید: قبر ام‌حبیبه و ساختمان ساخته شده توسط عقیل بر روی قبر ام‌حبیبه را از نزدیک مشاهده کردم.[۱]

البته در اصل این ماجرا اشکال وجود دارد، زیرا عقیل با ام‌حبیبه همسر پیامبر اکرم ﷺ معاصر بوده است و خیلی بعید است که محل دفن و قبر ام‌حبیبه بر عقیل مخفی مانده باشد.

### ۹. گنبد و بارگاه حضرت علی علیه‌السلام

حسن بن محمد دیلمی پس از نقل ماجرای آمدن هارون‌الرشید به نجف اشرف و زیارت‌کردن قبر حضرت علی علیه‌السلام می‌نویسد: هارون‌الرشید دستور داد تا بر روی قبر حضرت علی علیه‌السلام گنبد و بارگاهی با چهار در ورودی ساخته شود.

احمد بن علی بن حسین حسنی در کتاب «*عمدة الطالب*» پس از نقل ماجرای زیارت قبر حضرت علی علیه‌السلام توسط هارون‌الرشید، می‌نویسد: هارون‌الرشید دستور داد تا بر روی قبر حضرت علی علیه‌السلام گنبد و بارگاهی ساخته شود. پس از ساخته شدن گنبد و بارگاه، مردم به زیارت قبر شریف آن حضرت می‌آمدند و مردگان را نیز در اطراف قبر آن حضرت دفن می‌کردند.

سید بن طاووس نیز تعمیر قبر و ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبر حضرت علی علیه‌السلام توسط هارون‌الرشید را به نقل از ابن‌طحال این گونه بیان می‌کند: به دستور هارون‌الرشید قبر حضرت علی علیه‌السلام با آجرهای کوچک و سفید رنگ تعمیر شد و بر روی قبر آن حضرت گنبد و بارگاهی از گِل سرخ رنگ ساخته شد.[۲]

---

۱. «عن يزيد بن سائب قال: أخبرني جدي قال: لمّا حفر عقيل بن أبي‌طالب في داره بئراً وقع على حجرٍ منقوش مكتوب فيه: قبر أمّ‌حبيبة بنت صخر بن حرب، فدفن عقيل البئر و بنى عليه بيتاً. قال يزيد بن سائب: فدخلت ذلك البيت، فرأيت فيه ذلك القبر». ابن‌شبه نمیری، تاریخ المدینة المنورة: ج ۱، ص ۱۲۰، حفر عقيل بن أبي‌طالب بئراً في بيته و وقع على حجر منقوش عليه: قبر أمّ‌حبيبة».

۲. «قال الديلمي الحسن بن أبي‌الحسن محمد في إرشاد القلوب بعد ما ذكر مجيء هارون إلى القبر: و أمر أن تبنى عليه قبّة بأربعة أبواب. و قال أحمد بن علي بن الحسين الحسني في كتابه «عمدة الطالب» بعد ما ذكر زيارة الرشيد

←

با توجه به مرگ هارون‌الرشید در سال ۱۹۳ هجری قمری، مشخص می‌شود که ساخت گنبد و بارگاه بر روی قبر حضرت علی علیه‌السلام در قرن دوم هجری اتفاق افتاده است.

### ۱۰. گنبد و بارگاه امام کاظم علیه‌السلام

ابن‌خلکان شافعی به نقل از خطیب بغدادی می‌نویسد: امام کاظم علیه‌السلام در زندان (هارون‌الرشید) از دنیا رفت و در مقابر شونیزیین، خارج گنبد به خاک سپرده شد. قبر امام کاظم علیه‌السلام مشهور و معروف است و مردم به زیارت قبر آن حضرت می‌روند. بر روی قبر ایشان ساختمان و بارگاه بزرگی ساخته شده است. چلچراغ‌ها و شمعدان‌هایی از طلا و نقره و انواع دیگری از وسایل و فرش‌های فراوانی در این بارگاه قرار دارد.[1]

نکته دیگری که از این مطالب استفاده می‌شود، وجود گنبد و بارگاهی غیر از گنبد و بارگاه امام کاظم علیه‌السلام، هنگام شهادت آن حضرت در حدود سال ۱۸۳ هجری قمری می‌باشد که امام کاظم علیه‌السلام خارج آن گنبد و بارگاه به خاک سپرده شده است.

ذهبی سلفی نیز در شرح حال امام کاظم علیه‌السلام می‌نویسد: امام موسی کاظم علیه‌السلام دارای مشهد و بارگاه مشهور و بزرگی در بغداد است که نوه ایشان امام جواد علیه‌السلام نیز در همان بارگاه مدفون است. پدر بزرگوار امام کاظم علیه‌السلام حضرت رضا علیه‌السلام نیز در طوس بارگاه بزرگ و با عظمتی دارد.[2]

---

← للقبر الشريف: ثم إنّ هارون أمر، فبني عليه قبّة و أخذ الناس في زيارته و الدفن لموتاهم حوله. وقال السيد عبدالكريم بن أحمد بن طاوس الحسني في كتابه «فرحة الغري»: ذكر ابن‌طحال أنّ الرشيد بنى عليه بنياناً بآجر أبيض أصغر من هذا الضريح اليوم من كلّ جانب بذراع... و أمر الرشيد أن يبنى عليه قبّة، فبنيت من طين أحمر وعلى رأسها جرة خضراء و هي في الخزانة اليوم». سید محسن امین حسینی عاملی، أعیان الشیعة: ج ۱، ص ۵۳۶.

۱. «و قال الخطيب: توفي في الحبس و دفن في مقابر الشونيزيين، خارج القبة و قبره هناك مشهور يزار و عليه مشهد عظيم، فيه قناديل الذهب و الفضة و أنواع الآلات و الفرش ما لا يحد». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۵، ص ۳۱۰، شرح حال امام کاظم علیه‌السلام، ش ۷۴۶.

۲. «قلت: له مشهدٌ عظيمٌ مشهورٌ ببغداد دفن معه فيه حفيده الجواد و لوالده علي بن موسى مشهدٌ عظيمٌ بطوس». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۶، ص ۲۷۴، شرح حال امام موسی کاظم علیه‌السلام، ش ۱۱۸.

### ۱۱. گنبد و بارگاه امام رضا علیه السلام

حسن بن جهم ضمن نقل روایتی طولانی از امام رضا علیه السلام می‌گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: ای حسن بن جهم! مامون مرا با زهر به قتل می‌رساند و به من ظلم خواهد کرد. تو نیز این ماجرا و این سخنان را نشنیده بگیر و تا زنده‌ام به‌کسی نگو. حسن بن جهم می‌گوید: من نیز ماجرا را پیش احدی نقل نکردم تا این‌که امام رضا علیه السلام به طوس رفت و در آنجا توسط زهر به شهادت رسید و در منزل حمید بن قحطبه طائی زیر گنبد و بارگاه هارون‌الرشید و درکنار او به خاک سپرده شد.[۱]

علامه مجلسی درباه محل شهادت و دفن امام رضا علیه السلام می‌نویسد: امام رضا علیه السلام در روستای سناباذ از توابع طوس در خراسان به شهادت رسید و در خانه حمید بن قحطبه درکنار هارون‌الرشید زیر گنبد و بارگاهی که هارون‌الرشید در آن دفن شده بود، به خاک سپرده شد.[۲]

شیخ صدوق و ابن‌شهرآشوب مازندرانی نیز به نقل از ابوالصلت هروی پیشگویی امام رضا علیه السلام در مورد محل دفنش را این‌گونه نقل می‌کنند: امام رضا علیه السلام پس از ورود به خانه حمید بن قحطبه، داخل قبه و بارگاه هارون‌الرشید شد و سپس با انگشتان مبارکشان درکنار قبر هارون خطی کشید و فرمود: اینجا محل دفن من است و خداوند این مکان را محل رفت و آمد شیعیان قرار خواهد داد.[۳]

---

۱. «.. فما حدثت أحداً بهذا الحديث إلى أن مضى علیه السلام بطوس مقتولاً بالسم و دفن في دار حميد بن قحطبة الطائي في القبة التي فيها قبر هارون‌الرشيد إلى جانبه». شیخ صدوق، عيون أخبار الرضا: ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۴۶ ما جاء عن الرضا علیه السلام في وجه دلائل الائمة و الرد على الغلاة و المفوضة لعنهم الله، ح ۱.

۲. «و مشهده بطوس و خراسان في القبّة التي فيها هارون إلى جانبه ممّا يلي القبلة و هي دار حميد بن قحطبة الطائي في قرية يقال لها سناباذ من رستاق نوقان». علامه مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ج ۴۹، ص ۱۱، تاريخ الإمام أبي‌الحسن الرضا علیه السلام، باب النصوص عليه علیه السلام، ح ۲۱.

۳. «ثم دخل دار حميد بن قحطبة الطائي و دخل القبّة التي فيها قبر هارون‌الرشيد، ثم خط بيده إلى جانبه، ثم قال:
←

با توجه به شهادت امام رضا علیه السلام در حدود سال ۲۰۲ هجری قمری، مشخص می‌شود که گنبد و بارگاه موجود بر روی قبر هارون‌الرشید در اواخر قرن دوم هجری ساخته شده است.

ابن بطوطه مراکشی نیز گزارش مفصلی از مشاهدات خود از گنبد و بارگاه ساخته شده بر روی قبر امام رضا و زائرین آن ارائه می‌دهد.[1]

### ۱۲. گنبد و بارگاه ابوتمام طائی (متوفای حدود ۲۳۱ هـ.ق)

حبیب بن اوس بن حارث طائی شاعر مشهور و معروف دربار، در سال ۱۹۰ هجری قمری در روستای جاسم از توابع دمشق به دنیا آمده و در مصر بزرگ شده است و در حدود سال ۲۳۱ هجری قمری در موصل از دنیا رفته است.

ابن‌خلکان به نقل از بختری می‌نویسد: ابونهشل بن حمید طوسی بر روی قبر ابوتمام در کنار باب المیدان گنبد و بارگاهی ساخت.[2]

### ۱۳. گنبد و بارگاه پوران دختر حسن بن سهل (همسر مأمون)

پوران دختر حسن بن سهل که در علم نجوم نیز تبحر داشت در صفر سال ۱۹۲ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۲۰۲ هجری قمری به عقد مأمون درآمده و در سال ۲۱۰ هجری قمری مراسم ازدواج او با مأمون برگزار شده و در ربیع الاول سال ۲۷۱ هجری قمری در حدود ۸۰ سالگی در بغداد از دنیا رفته است.

ابن‌خلکان شافعی درباره محل دفن پوران می‌نویسد: پوران در قبّه و گنبدی که

---

← هذه تربتي و فيها أدفن و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي». شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا: ج ۲، ص ۱۳۷، باب ۳۹ خروج الرضا علیه السلام من نیسابور إلی طوس و منها إلی مرو، ح ۱ و ابن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبي‌طالب: ج ۴، ص ۳۴۴، باب إمامة أبي‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، فصل في خرق العادات.

۱. ابن بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن بطوطة، ص ۴۰۱.

۲. «قال البحتري: و بنی علیه أبونهشل بن حمید الطوسي قبّة. قلت: و رأیت قبره بالموصل خارج باب المیدان علی حافة الخندق». ابن‌خلکان شافعی، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: ج ۲، ص ۱۷، شرح حال ابوتمام، ش ۱۴۷ و صفدی شافعی، الوافي بالوفیات: ج ۱۱، ص ۲۹۸، شرح حال ابوتمام طائی، ش ۴۳۷.

مقابل مسجد جامع سلطان قرار داشت، به خـاک سـپرده شـد. ابـن‌خلکان در ادامـه می‌نویسد: این قبه و گنبد تاکنون نیز باقی است.[۱]

با توجه به مطالب نقل شده مشخص می‌شودکه قبل از فوت پوران، گنبد و بارگاهی در بغداد وجود داشته است و پوران در آن گنبد و بارگاه به خاک سپرده شده است.

### ۱۴. گنبد و بارگاه سلمان فارسی (متوفای ۳۶ هـ.ق)

خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ هجری قمری) می‌نویسد: قبر سلمان فـارسی هم اکنون در نزدیکی ایوان‌کسری مشخص و معروف است. روی قبر سلمان فارسی بنایی ساخته شده است. یک نفر خدمتگزاری و امور مربوط به حفظ، آبادانی و رتق و فتق امور مقبره سلمان فارسی را به عهده گرفته است و به صـورت دائـمی در هـمان مکان ساکن شده است. بارگاه و مقبره سلمان فارسی را از نزدیک دیده‌ام و بارها قبر این صحابی پیامبر اکرم ﷺ را زیارت نموده‌ام.[۲]

### ۱۵. گنبد و بارگاه طلحه (متوفای ۳۶ هـ.ق)

ابن‌بطوطه (متوفای ۷۷۹ هجری قمری) در سفرنامه خود در معرفی قبر و بارگاه طلحه می‌نویسد: یکی از مشاهد مبارکه در بصره، مشهد و بارگاه طلحه بن عـبیدالله است!! قبر و بارگاه طلحه در داخل شهر بصره قرار دارد. بر روی قبر طـلحه گـنبدی قرار دارد. بارگاه و مقبره طلحه به عنوان مسجد جامع بصره مورد استفاده است. در

---

۱. «وكانت وفاتها ببغداد. يقال إنّها دفنت في قبّة مقابلة مقصورة جامع السلطان و إنّها باقية إلى الآن». ابن‌خلکان شافعی، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج ۱، ص ۲۹۰، شرح حال بوران، ش ۱۲۰ و صـفدی شـافعی، الوافي بالوفيات، ج ۱۰، ص ۳۲۰، شرح حال بوران بنت الحسن بن سهل، ش ۴۸۳۱.

۲. «و قبره الآن ظاهر معروف بقرب ايوان كسرى، عليه بناء و هناك خادم مقيم لحفظ الموضع و عمارته و النـظر في أمر مصالحه و قد رأيت الموضع و زرته غيره مرّة». خطیب بغدادی شافعی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۱، ص ۱۶۳، شرح حال سلمان فارسی، ش ۱۲.

گوشه‌ای از بارگاه طلحه برای زائران قبرش غذا پخته می‌شود. مردم بصره برای این مکان احترام زیادی قائل هستند.[۱]

### ۱۶. گنبد و بارگاه مالک بن انس

ابن‌بطوطه (متوفای ۷۷۹ هجری قمری) در سفرنامه خود در معرفی قبر و بارگاه مالک بن انس پیشوای فقهی مالکیه می‌نویسد: قبر مالک در مقابل قبر صفیه دختر عبدالمطلب و عمه پیامبر اکرم ﷺ و مادر زبیر بن عوام قرار دارد. بر روی قبر مالک بن انس گنبد و ساختمان کوچکی قرار دارد.[۲]

### ۱۷. گنبد و بارگاه عثمان بن عفان

ابن‌بطوطه در معرفی قبر و بارگاه عثمان بن عفان می‌نویسد: قبر عثمان در انتهای بقیع قرار دارد و بر روی قبرش گنبد و بارگاه بزرگی ساخته شده است.[۳]

### ۱۸. ساختمان و بارگاه ابوایوب انصاری (متوفای ۵۲ هـ.ق)

خالد بن زید بن کلیب معروف به ابوایوب انصاری یکی از صحابه بزرگ پیامبر اکرم ﷺ و یکی از بیعت کنندگان عقبه می‌باشد. ابوایوب انصاری پس از ورود پیامبر ﷺ به مدینه افتخار میزبانی آن حضرت را داشته و پیامبر اکرم ﷺ چند ماهی را مهمان او بوده است.

ابوایوب انصاری در جنگ‌های بدر، احد و خندق و دیگر غزوات پیامبر اکرم ﷺ

---

۱. «و من المشاهد المباركة بالبصرة مشهد طلحة بن عبيدالله و هو بداخل المدينة و عليه قبّة و جامع و زاوية فيها الطعام للوارد و الصادر و أهل البصرة يعظمونه تعظيماً شديداً». ابن‌بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۲۰۳ـ۲۰۴، الفصل الرابع، العراق و فارس، ۲. من النجف إلى البصرة.

۲. «و أمامها قبر إمام المدينة أبي‌عبدالله مالك بن أنس ﷺ و عليه قبة صغيرة مختصرة البناء». ابن‌بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۱۴۴، الفصل الثالث، الحجاز، ۳. وجهاء المدينة وضواحيها.

۳. «و في آخر البقيع قبر أميرالمؤمنين أبي‌عمر عثمان بن عفان ﷺ و عليه قبة كبيرة». ابن‌بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۱۴۴، الفصل الثالث، الحجاز، ۳. وجهاء المدينة و ضواحيها.

به جز یک غزوه، شرکت کرده است و در پیمان برادری که پیامبر اکرم ﷺ میان مهاجرین و انصار بست، میان ابوایوب انصاری و مصعب بن عمیر عقد برادری بست.

وی یکی از اصحاب و یاران خوب حضرت علی علیه‌السلام نیز بوده و در جنگ‌های آن حضرت، ایشان را همراهی کرده است.

ابوایوب انصاری در سال ۵۲ هجری قمری در دوران خلافت معاویه همراه سپاه وی به جنگ با روم رفته و در نزدیکی قسطنطنیه از دنیا رفته و در همان‌جا نیز دفن شده است.

ولید بن مسلم (۱۱۹ ـ ۱۹۴ هجری قمری) می‌گوید: پیر مردی از اهالی فلسطین ساختمان سفید رنگی را در نزدیکی دیوارهای قسطنطنیه مشاهده کرده بود و هنگامی که از اهالی منطقه هویت ساختمان را جویا می‌شود، به او می‌گویند: این ساختمان مربوط به قبر ابوایوب انصاری صحابی پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. پیر مرد فلسطینی می‌گوید: به طرف ساختمان و قبر ابوایوب انصاری حرکت کردم و قبر ابوایوب را در داخل ساختمان از نزدیک دیدم. بالای قبر ابوایوب انصاری شمعدانی قرار داشت که با یک زنجیر بسته شده و آویزان بود.[۱]

ابن‌کثیر نیز می‌گوید: بر روی قبر ابوایوب انصاری زیارتگاه و مسجدی بناکرده‌اند.[۲]

### ۱۹. بارگاه ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ هـ.ق)

ابن‌جوزی در حوادث ۴۵۹ هجری قمری می‌نویسد: در همین سال‌ها ابوسعد مستوفی ملقب به شرف الملک با تخریب مسجدی که بر روی قبر ابوحنیفه ساخته شده بود و با

---

۱. «قال الوليد: فحدثني شيخ من أهل فلسطين أنّه رأى بَنِيّةً بيضاء دون حائط القسطنطنية، فقالوا: هذا قبر أبي‌أيوب الأنصاري صاحب النبيّ ﷺ، فأتيتُ تلك البنية، فرأيتُ قبره في تلك البنية و عليه قنديل معلّق بسلسلة». خطیب بغدادی شافعی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام: ج ۱، ص ۱۵۴، شرح حال ابوایوب انصاری، ش ۷ و ابن‌عساکر دمشقی شافعی، تاریخ دمشق الکبیر: ج ۱۸، ص ۴۵، شرح حال خالد بن زید بن کلیب معروف به ابوایوب انصاری، ش ۱۸۶۴.

۲. «و علی قبره مزار و مسجد». ابن‌کثیر دمشقی، البدایة و النهایة: ج ۸، ص ۶۱، حوادث ۵۲ هجری قمری، ذکر من توفي فیها من الأعیان، خالد بن زید بن کلیب.

خریدن زمین‌ها و خانه‌های اطراف قبر ابوحنیفه و تخریب آن‌ها و با دعوت از بنّاها و مهندسین و با استفاده از هزاران آجر، گنبد و بارگاه بزرگی بر روی قبر ابوحنیفه ساخت.[۱]

### ۲۰. گبند و بارگاه معروف کرخی (متوفای ۲۰۰ هـ.ق)

ابن‌جوزی در حوادث ۴۵۹ هجری قمری می‌نویسد: در ماه شعبان همین سال قبر و بارگاه معروف کرخی در آتش سوخت. علت آتش سوزی این بود که شخصی که متولی امور مقبره بود، مریض شده بود. هنگام پختن غذا برای او، آتش شعله‌ور شد و چوب‌ها و حصیرهای موجود در محل آتش گرفت. دهلیز و گنبد و بارگاه و تمامی وسایل موجود در مقبره در آتش سوخت. به دستور القائم بامرالله در ربیع الاول سال ۴۶۰ هجری قمری قبر معروف کرخی بازسازی شد و بارگاهی با گچ و آجر بر روی قبر معروف کرخی ساخته شد.[۲]

### ۲۱. گنبد و بارگاه شافعی (متوفای ۲۰۴ هـ.ق)

ذهبی درباره قبر و بارگاه محمد بن ادریس شافعی می‌نویسد: ملک‌کامل (متوفای ۶۳۵ هجری قمری) بر روی ضریح شافعی قبه و گنبدی ساخت.[۳]

---

۱. «و في هذه الأيّام بنى أبوسعد المستوفي الملقب شرف الملك مشهد الإمام أبي‌حنيفة ﷺ و عمل لقبره ملبناً و عقد القبّة ... فلمّا جاء شرف الملك سنة ثلاث و خمسين عزم على إحداث القبّة و هي هذه، فهدم جميع أبنية المسجد و ما يحيط بالقبر و بنى هذا المشهد، فجاء بالقطاعين و المهندسين و قدر لها ما بين ألوف آجر و ابتاع دوراً من جوار المشهد و حفر أساس القبّة». ابن‌جوزی المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۹، ص ۴۶۷ ـ ۴۶۸، حوادث ۴۵۹ هجری قمری.

۲. «و في ليلة الأحد سلخ شعبان احترقت تربة معروف الكرخي و كان السبب أنّ القيم بها كان مريضاً، فطبخ له شعير، فتعدت النار إلى خشب و بواري هناك و ارتفعت إلى السقوف، فأتت على الكلّ، فاحترقت القبّة و الساباط و جميع ما كان، ثم أمر القائم بأمر الله بعمارة المكان ... و بنيت تربة قبر معروف في ربيع الأول و عقد مشهده أزاجاً بالجصّ و الآجر». ابن‌جوزی، المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۹، ص ۴۶۸، ۴۶۹ و ۴۷۱، حوادث ۴۵۹ و ۴۶۰ هجری قمری.

۳. «تملك الديار المصرية أربعين سنة و عمر دار الحديث بها و قبّة على ضريح الإمام الشافعي». ذهبی سلفی، دول الإسلام: ج ۲ ص ۱۴۷، حوادث ۶۳۵ هجری قمری.

### ۲۲. بارگاه ابوعوانه (۲۳۰ ـ ۳۱۶ هـ.ق)

ذهبی در شرح حال یعقوب بن اسحاق نیشابوری اسفرایینی معروف به ابوعوانه می‌نویسد: قبر ابوعوانه در داخل شهر اسفرایین قرار دارد و بر روی قبرش بارگاه و زیارتگاه ساخته شده است.[۱]

### ۲۳. بارگاه حسن بن ابی‌الهبیش (متوفای ۴۲۰ هـ.ق)

ابن‌جوزی در حوادث سال ۴۲۰ هجری قمری می‌نویسد: یکی از بزرگانی که در این سال از دنیا رفت، حسن بن ابی‌الهبیش بود. قبر حسن بن ابی‌الهبیش در کوفه معلوم و مشخص است و بر روی قبرش بارگاهی ساخته شده است. من نیز در مسیر حج، قبرش را زیارت کردم.[۲]

### ۲۴. گنبد و بارگاه محمد بن احمد سلیطی (متوفای ۳۸۱ هـ.ق)

سمعانی درباره ابوجعفر محمد بن احمد سلیطی تمیمی می‌نویسد: محمد بن احمد سلیطی در روز جمعه ۲۶ ذی‌الحجه ۳۸۱ هجری قمری از دنیا رفت و روز شنبه پس از این‌که برادرش ابوالعباس بر جنازه‌اش نماز خواند، در قبه و گنبدی که در کنار مدرسه ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.[۳]

---

۱. «بني على قبر أبي‌عوانه مشهد باسفرايين يزار و هو في داخل المدينة». ذهبی سلفی، سير أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۴۱۹، شرح حال ابوعوانه، ش ۲۳۱. و «قبر أبي‌عوانة عليه مشهد مبني باسفرايين يزار و هو داخل المدينة». همو، تذکرة الحفاظ: ج ۲، ص ۳، الطبقة الحادية عشرة، شرح حال ابوعوانه، ش ۱/۱۱/۷۷۲.

۲. «و توفي في هذه السنة و قبره ظاهر بالکوفة و قد عمل عليه مشهد و قد زرته في طريق الحج». ابن‌جوزی، المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم: ج ۹، ص ۲۲۸، حوادث ۴۲۰ هجری قمری.

۳. «و توفي في ضحوة يوم الجمعة السادس و العشرين من ذي‌الحجة و دفن عشية يوم السبت من سنة إحدى و ثمانين و ثلاثمائة و صلّى عليه أخوه أبوالعباس و دفن في القبّة التي بناها بجنب المدرسة لأهل الحديث». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۳، ص ۲۸۵، السليطي.

### ۲۵. ساختن بنا بر روی قبر قیس ثاوی

یاقوت حموی می‌نویسد: قیس بن یربوع معروف به قیس ثاوی یکی از بهترین سوارکاران عرب، هنگامی که نزد یکی از پادشان رفت، پادشاه به او گفت: تصمیم گرفته بودم تاجی راکه بر سر دارم بر روی سرکریم‌ترین فرد عرب بگذارم و اینک آن را بر روی سر تو می‌گذارم. پادشاه پس از گذاشتن تاج بر روی سر قیس، هر آنچه نیز قیس درخواست‌کرده بود، به او داد.

گروهی از افراد قبیله طی قیس را در حالی که به سمت قبیله‌اش برمی‌گشت به خاطر وجود تاج و وضع ظاهریش نشناخته و او را اشتباها به قتل رساندند؛ اما پس از کشتن قیس، او را شناختند. لذا پشیمان شده و او را در منطقه رَمّان به خاک سپرده و بر روی قبرش نیز ساختمانی ساختند.[1]

### ۲۶. گنبد و بارگاه ابوالحسن یزدی (متوفای ۳۷۳ هـ.ق)

سمعانی درباره وفات ابوالحسن محمد بن احمد بن جعفر یزدی یکی از اساتید حاکم نیشابوری می‌نویسد: ابوالحسن یزدی در روز دوم محرم ۳۷۳ هجری قمری در نیشابور از دنیا رفت و در گنبد و بارگاهی که خودش در زمان حیاتش ساخته بود، به خاک سپرده شد.[2]

گنبدها و بارگاه‌های قبور ابوبکره صحابی، حسن بصری تابعی، عتبه غلام، مالک

---

۱. «قيس الثاوي هو قيس بن جندع و هي أمّه و هو قيس بن يربوع بن طريف بن خرشبة بن عبيد بن سعد بن كعب بن حِلان بن غنم بن غني، و قال الكلبي: هو قيس الندامي بن عبدالله بن عُميلة بن طريف بن خرشبة وكان فارساً جيّداً، قاد و رأس، فكان قدم على بعض الملوك، فقال الملك: لأضعنّ تاجي على رأس أكرم العرب، فوضعه على رأس قيس و أعطاه ما شاء، ثم خلّى سبيله، فلقيتْه طيء برمان راجعاً إلى أهله، فقتلوه، ثم عرفوه بعد و ذكروا أيادي كانت له عندهم، فندموا و دفنوه برمان و بنوا عليه بيتاً». ياقوت حموی، معجم البلدان: ج ۳، ص ۶۷، رمان.

۲. «و مات بنيسابور في الثاني من المحرم سنة ثلاث و سبعين و ثلاثمائة و دفن في القبّة التي بناها لنفسه في حياته». سمعانی شافعی، الأنساب: ج ۵، ص ۶۹۱، اليزدي.

بن دینار، حبیب عجمی و سهل بن عبدالله تستری[1]، شیخ رسلان (متوفای حدود ۵۶۰هجری قمری)[2]، امیر ایبک بن عبدالله متوفای ۶۴۵هجری قمری)[3]نیز از دیگر نمونه‌ها و شواهد سیره مسلمانان در طول تاریخ است.

با وجود مطالب و شواهد ذکر شده آیا باز هم می‌توان ادعاکردکه ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور در چهار قرن ابتدایی اسلام وجود نداشته و از قرن پنجم به بعد شروع شده است؟

اگر ساختن بارگاه و گنبد بر روی قبور حرام بود، چرا علمایی‌که در قرن دوم و در زمان هارون‌الرشید و مأمون زندگی می‌کردند و در مقابل اعتقاد مخلوق بودن قرآن‌که توسط مأمون تبلیغ می‌شد، ایستادگی کردند، ساختن بارگاه و گنبد بر روی قبور را انکار نکرده و مسلمانان و حاکمان را از این‌کار منع نکردند؟

آیا تمامی مسلمانانی‌که بر روی قبور بزرگان اسلام گنبد و بارگاه ساخته‌اند، کافر بودند؟!

**والحمدلله رب العالمین**

---

۱. «و منها قبر أبي‌بكرة صاحب رسول‌الله ﷺ و عليه قبّة ... و منها قبر الحسن بن أبي‌الحسن البصري سيد التابعين ﷺ و قبر عتبة الغلام ﷺ و قبر مالك بن دينار ﷺ و قبر حبيب العجمي ﷺ و قبر سهل بن عبدالله التستري ﷺ و على كلّ قبر منها قبّة مكتوب فيها اسم صاحب القبر و وفاته». ابن‌بطوطه، تحفة النظار في غرائب الأمصار معروف به رحلة ابن‌بطوطة: ص ۲۰۴، الفصل الرابع، العراق و فارس، ۲. من النجف إلى البصرة.

۲. «و هو مقبور في القبّة التي بظاهر باب توما و تعرف بتربة الشيخ رسلان». ذهبی سلفی، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳۸، ص ۳۴۵، شرح حال رسلان بن یعقوب، ش ۳۸۵.

۳. «دفن ظاهر القاهرة بباب النصر سنة خمس و أربعين و ستمائة و قيل: سنة سبع و أربعين، ثم نقل بعد ذلك إلى القبّة التي بناها ابراهيم برسم دفنه في المدرسة التي أنشأها على شرف الميدان ظاهر دمشق من جهة الشمال و وقفها على أصحاب أبي‌حنيفة». صفدی شافعی، الوافي بالوفيات: ج ۹، ص ۴۸۱، شرح حال ایبک بن عبدالله، ش ۴۴۴۲.

## فهرست تفصیلی



❊

## بخش اول: پیشینه و کنونه / ۲۵

**بخش دوم: افراطها و تفریطها / ۱۴۳**

## بخش سوم: باورها / ۴۲۵

**نمایه‌ها**

## نمایه آیات

## نمایه احادیث

## نمایه اشعار

## نمایه ضرب المثل‌ها

## نمایه معصومین (علیهم‌السلام)

## نمایه اعلام والقاب

## نمایه طوایف و قبایل

## نمایه اماکن

## کتابنامه


* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. **الآثار الباقية عن القرون الخالية**، ابو ریحان بیرونی، متوفای ۴۴۰ هجری قمری، دار الکتب العلمية، بیروت، لبنان.

۲. **الاحتجاج**، طبرسی، احمد بن علی، متوفای قرن ششم (حدود ۵۲۰ هجری قمری)، دار الاسوة، ۱۴۱۶ هجری قمری، محقق: ابراهیم البهادري و محمد هادی‌به، چاپ دوم، قم، ایران، (۲ جلدی).

۳. **إحقاق الحق و إزهاق الباطل** (به همراه شرح و ملحقات آن)، شهید قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶ـ۱۰۱۹ هجری قمری)، معلق: مرعشی نجفی، چاپ حافظ، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری، قم، ایران، (۳۶ جلدی).

۴. **أحکام القرآن**، ابن‌عربی، متوفای ۵۴۳ هجری قمری، دار الفکر للطباعة و النشر، محقق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۵. **إحياء علوم الدين**، غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، متوفای ۵۰۵ هجری قمری، دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۶. **الاخبارالموفقيات**، زبیر بن بکار، متوفای ۲۵۶ هجری قمری، مطبعة العانی، محقق: دکتر سامی مکی عانی، بغداد، عراق.

۷. **ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري**، قسطلانی، ابوالعباس شهاب‌الدین احمد قسطلانی (۸۵۱ ـ ۹۲۳ هجری قمری)، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۵ جلدی).

۸. **الإستغاثة في الرد على البكري**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸ هجری قمری، مکتبة دار المنهاج، محقق: عبدالله بن دجين السهلي، چاپ سوم، ۱۴۳۱ هجری قمری، ریاض، عربستان سعودی.

۹. **الإستيعاب في معرفة الأصحاب**، ابن‌عبدالبر، جمال‌الدین ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم نمری قرطبی مالکی، متوفای ۴۶۳ هجری قمری، دار الکتب العلمية، محقق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۱۰. **أسد الغابة في معرفة الصحابة**، ابن اثیر جزری شافعی، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (۵۵۵ ـ ۶۳۰ هجری قمری)، ناشر مکتبة الاسماعیلیة، تهران، ایران، (۵ جلدی).

۱۱. **الإصابة في تمييز الصحابة**، ابن‌حجر عسقلانی شافعی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن حجر عسقلانی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هجری قمری)، دار صادر، چاپ اول، ۱۳۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۱۲. **أصحاب النّبيّ ﷺ حول السيد الوصي** ؈، حسن بلقان‌آبادی، انتشارات برگ فردوس، چاپ اول، ۱۳۸۸ شمسی، قم، ایران.

۱۳. **إعتبار الناسك في ذكر الآثار الكريمة و المناسك** معروف به رحله ابن‌جبیر، محمد بن احمد بن جبیر کنانی، متوفای ۶۱۴ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: ابراهیم شمس الدین، چاپ اول، ۱۴۲۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۴. **الأعلام**، خیرالدین زرکلی، متوفای ۱۴۱۰ هجری قمری، دار العلم للملایین، چاپ هفدهم، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).

۱۵. **أعيان الشيعة**، سید محسن امین حسینی عاملی، متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری، دار التعارف للمطبوعات، محقق: حسن الامین، بیروت، لبنان، (۱۰ جلدی).

۱۶. **الاغاني**، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد (۲۸۴ ـ ۳۵۶ هجری قمری)، (۲۴ جلدی).

۱۷. **إقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸ هجری قمری، دار عالم الکتب، چاپ هفتم، ۱۴۱۹ هجری قمری، (۲ جلدی).

۱۸. **إکمال تهذیب الکمال في أسماء الرجال**، علاءالدین مغلطای حنفی (۶۸۹ ـ ۷۶۲ هجری قمری)، الفاروق الحدیثة للطباعة و النشر، محقق: عادل بن محمد، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجری قمری، قاهره، مصر، (۲ جلدی).

۱۹. **الإکمال في رفع الإرتیاب عن المؤتلف و المختلف في الأسماء و الکنیٰ و الأنساب**، ابن ماکولا، علی بن هبةالله، متوفای ۴۷۵ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۷ جلدی).

۲۰. **الأم**، محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ ـ ۲۰۴ هجری قمری)، دار الفکر للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).

۲۱. **الإمامة و السیاسة**، ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ ـ ۲۷۶ هجری قمری)، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۸۸ هجری قمری، قم، ایران، (۲ جلد در یک مجلد).

۲۲. **الإنتصار**، عاملی، معاصر، دار السیرة، چاپ اول، ۱۴۲۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۹ جلدی).

۲۳. **الأنساب**، سمعانی شافعی، ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی مروزی، متوفای ۵۶۲ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: عبدالله عمر البارُودی، چاپ اول، ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).

۲۴. **أنساب الأشراف**، بلاذری، ابوجعفر احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری بغدادی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری، دار الفکر، محقق: دکتر سهیل زکار و دکتر ریاض زرکلی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۳ جلدی).

۲۵. **الأوزان و المقادیر**، شیخ ابراهیم سلیمان عاملی بیاضی، معاصر، مطبعة صور الحدیثة، چاپ اول، ۱۳۸۱ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۶. **اولین یار پیامبر**، محمدمحسن طبسی، معاصر، انتشارات برگ فردوس، چاپ دوم، ۱۳۸۹ شمسی، قم، ایران.

۲۷. **إيضاح الإشتباه**، علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر (۶۴۸ ـ ۷۲۶ هجری قمری)، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة، محقق: شیخ محمد الحسون، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هجری قمری، قم، ایران.

۲۸. **إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون**، اسماعیل پاشا بغدادی، متوفای ۱۳۳۹ هجری قمری، دارالفکر، ۱۴۰۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۲۹. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار**، علامه مجلسی، محمّدباقر، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۱۰ جلدی).

۳۰. **البحر الرائق في شرح كنز الدقائق**، ابن‌نجیم مصری حنفی، زین الدین بن ابراهیم، متوفای ۹۷۰ هجری قمری، دار الكتب العلمية، محقق: زکریا عمیرات، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۶ جلدی).

۳۱. **بحوث في الملل و النحل**، سبحانی، شیخ جعفر، معاصر، مؤسسه امام صادق ﷺ، چاپ اول، ۱۴۲۷ هجری قمری، قم، ایران، (۸ جلدی).

۳۲. **بدائع الفوائد**، ابن‌قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر بن ایوب، (۶۹۱ ـ ۷۵۱ هجری قمری)، مکتبة نزار مصطفی الباز، محقق: هشام عبدالعزیز عطا، عادل عبدالحمید العدوی و اشرف احمد، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، مکه مکرمه، عربستان سعودی، (۴ جلدی).

۳۳. **البداية و النهاية**، ابن‌کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی شافعی (۷۰۱ ـ ۷۷۴ هجری قمری)، دار الكتب العلمية، محقق: احمد ابوملحم، علی نجیب عطوی، فؤاد سید، مهدی ناصرالدین و علی عبدالساتر، چاپ پنجم، ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۵ جلد در ۸ مجلد).

۳۴. **البدر الطالع بمحاسن مَن بعد القرن السابع**، شوکانی، محمد بن علی، متوفای ۱۲۵۰ هجری قمری، دار الكتب العلمية، محقق: محمد احمد عبدالعزیز سالم، چاپ دوم، ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۳۵. **بغداد في تاريخ الخلافة العباسية**، احمد بن طاهر معروف به ابن‌طیفور (۲۰۴ ـ ۲۸۰ هجری قمری)، مكتبة المعارف، ۱۳۸۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۳۶. **پاسخ به شبهات عزاداری**، حسین رجبی، معاصر، ناشر: مرکز انتشارات دفتر نمایندە مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان، چاپ اول، فروردین ۱۳۷۹ شمسی، قم، ایران.

۳۷. **تاج اللغة و الصحاح العربیة معروف به صحاح جوهری**، اسماعیل بن حماد، متوفای ۳۹۳ هجری قمری، دار العلم للملایین، محقق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۶ جلدی).

۳۸. **تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام**، ذهبی سلفی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، دار الکتاب العربي، محقق: دکتر عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵۲ جلدی).

۳۹. **تاریخ الأمم و الملوك**، معروف به تاریخ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ـ ۳۱۰ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۶ جلدی).

۴۰. **تاریخ بغداد أو مدینة السلام**، خطیب بغدادی شافعی، ابوبکر احمد بن علی (۳۹۲ ـ ۴۶۳ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، (۲۰ جلدی).

۴۱. **تاریخ الثقات**، عجلی، احمد بن عبدالله (۱۸۲ ـ ۲۶۱ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، محقق: عبدالمعطی قلعجی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۴۲. **تاریخ حوادث الزمان و أنباءه و وفیات الأکابر و الأعیان من أبناءه**، محمد بن ابراهیم معروف به ابن‌جزری، متوفای ۷۳۸ هجری قمری، المکتبة العصریة، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، ۱۴۲۶ هجری قمری، صیدا، بیروت، (۳ جلدی).

۴۳. **تاریخ الخلفاء**، سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن محمد سیوطی مصری شافعی (۸۰۹ ـ ۹۱۱ هجری قمری)، محقق: دکتر محمد کمال‌الدین عزالدین علی، عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۲۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۴۴. **تاریخ الخمیس في أحوال أنفس نفیس**، دیار بکری، حسین بن محمد، متوفای ۹۶۶ هجری قمری، دار صادر، بیروت، لبنان.

۴۵. **تاریخ دمشق الکبیر**، ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة‌الله بن عبدالله بن حسین دمشقی شافعی، متوفای ۵۷۱ هجری قمری، دار إحیاء التراث العربي، محقق: علی عاشور الجنوبي، چاپ اول، ۱۴۲۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۷۵ جلد در ۳۹ مجلد).

۴۶. **التاریخ الصغیر**، بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة جعفی بخاری (۱۹۴ ـ ۲۵۶ هجری قمری)، دار المعرفة، محقق: محمود ابراهیم زاید، ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).
۴۷. **التاریخ الکبیر**، بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة جعفی بخاری (۱۹۴ ـ ۲۵۶ هجری قمری)، دار الفکر، ۱۴۰۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).
۴۸. **تاریخ المدینة المنوّرة**، ابن‌شبّه، ابوزید عمر بن شبّه نمیری بصری (۱۷۳ ـ ۲۶۲ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: فهیم محمد شلتوت، ۱۴۱۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلد در ۲ مجلد).
۴۹. **تاریخ نجد**، حسین بن غنام، دار الشروق، محقق: دکتر ناصرالدین الأسد، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۵۰. **تاریخ الوهابیین**، ایوب صبری حنفی، مؤسسه عاشورا، مترجم عبدالناصر جزائری، چاپ اول، ۱۳۸۱ شمسی.
۵۱. **تاریخ الیعقوبی**، احمد بن ابی‌یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی، متوفای ۲۸۴ هجری قمری، دار صادر، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).
۵۲. **تحفة النظار في غرائب الأمصار** معروف به رحله ابن‌بطوطه، محمد بن عبدالله (۷۰۳ـ۷۷۹ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
۵۳. **تذکرة الحفاظ**، ذهبی سلفی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ دوم، ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۶ جلد در ۳ مجلد به همراه ذیل تذکرة الحفاظ).
۵۴. **تذکرة الخواص من الأمة بذکرخصائص الائمة**، سبط بن جوزی، یوسف بن قزغلی بغدادی (۵۸۱ ـ ۶۵۴ هجری قمری)، محقق: حسین تقی‌زاده، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمي لأهل البیت، چاپ اول، ۱۴۲۶ هجری قمری، قم، ایران، (۲ جلدی).
۵۵. **تذکرة الفقهاء**، علامه حلی، متوفای ۷۲۶ هجری قمری، منشورات المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سنگی، (۲ جلدی).
۵۶. **ترکة النّبيّ** ﷺ، حماد بن زید بغدادی، متوفی ۲۶۷ هجری قمری، محقق: اکرم ضیاء العمری، چاپ اول، ۱۴۰۴ هجری قمری.

۵۷. **التعدیل و التجریح لمن خرج عنه البخاري في الجامع الصحیح**، سلیمان بن خلف باجی (۴۰۳ ـ ۴۷۷ هجری قمری، وزارة الأوقاف و الشؤون الاسلامیة، محقق: احمد البزار، مراکش، (۳ جلدی).

۵۸. **تفسیر البیضاوي**، بیضاوی، متوفای ۶۸۲ هجری قمری، دار الفکر، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۵۹. **تفسیر القرآن العظیم**، ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی شافعی (۷۰۱ ـ ۷۷۴ هجری قمری)، دار المعرفة، چاپ اول، ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۶۰. **التفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب**، فخر رازی، محمد بن عمر بن حسین رازی، (۵۴۴ ـ ۶۰۶ هجری قمری)، مکتب الاعلام الاسلامي، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ هجری قمری، (۳۲ جلد در ۱۶ مجلد).

۶۱. **تقریب التهذیب**، ابن‌حجر عسقلانی شافعی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن حجر عسقلانی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هجری قمری)، دار المعرفة، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۶۲. **التوحید و الشرك في القرآن**، سبحانی، شیخ جعفر، معاصر، بی تا، بی جا.

۶۳. **التوسل بالنبي و جهلة الوهابیین**، ابوحامد بن مرزوق، دار اشیق، ۱۳۹۶ هجری قمری، استانبول، ترکیه.

۶۴. **تنقیح المقال في علم الرجال**، مامقانی، عبدالله، مطبعة المرتضویة، ۱۳۵۲ هجری قمری، نجف اشرف، عراق، (۳ جلدی).

۶۵. **التهذیب في فقه الإمام الشافعي**، بغوی، حسین بن مسعود، متوفای ۵۱۶ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).

۶۶. **تهذیب التهذیب**، ابن‌حجر عسقلانی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن حجر کنانی عسقلانی شافعی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هجری قمری)، دار الفکر، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۴ هجری قمری، (۱۴ جلدی).

۶۷. **تهذيب الكمال في أسماء الرجال**، مزی، جمال‌الدین ابوالحجاج یوسف بن عبدالرّحمٰن دمشقی (۶۵۴ ـ ۷۴۲ هجری قمری) دار الفكر، بیروت، لبنان، ۱۴۱۴ هجری قمری، (۲۲ جلدی).

۶۸. **الثقات**، ابن‌حبان، ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تمیمی بستی شافعی، متوفای ۳۵۴ هجری قمری، دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول، ۱۳۹۳ هجری قمری، حیدرآباد، هند، (۹ جلدی).

۶۹. **جامع الأصول في أحاديث الرسول**، ابن‌اثیر جزری، ابوالسعادات مبارك بن محمد، متوفای ۶۰۶ هجری قمری، دار الفكر، محقق: عبدالسلام محمد عمر، ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۰ جلدی).

۷۰. **جامع الرسائل**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸هجری قمری، مكتبه الشاملة، (۵ جلدی).

۷۱. **الجامع الصحيح معروف به صحیح بخاری**، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغيرة جعفی بخاری (۱۹۴ ـ ۲۵۶ هجری قمری)، دار المعرفة، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۷۲. **الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی**، ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن ضحاك سلمی ترمذی (۲۰۹ ـ ۲۷۹ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: احمد محمد شاکر، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).

۷۳. **الجامع الصحيح معروف به صحیح مسلم**، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری شافعی (۲۰۴ ـ ۲۶۱ هجری قمری)، چاپ ۱۳۷۷ هجری قمری، (۴ جلد در دو مجلد).

۷۴. **الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير**، سیوطی، جلال‌الدین عبدالرّحمٰن بن ابی‌بکر بن محمد بن عثمان بن محمد بن خضر سیوطی مصری شافعی (۸۰۹ـ۹۱۱هجری قمری)، دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۰۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۷۵. **الجامع في العلل و معرفة الرجال**، احمد بن حنبل (۱۶۴ ـ ۲۴۱ هجری قمری)، مؤسسة الكتب الثقافية، محقق: محمد حسام بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۷۶. **الجامع لأحکام القرآن**، قرطبی مالکی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمّد بن احمد، متوفای ۶۷۱ هجری قمری، المکتبة العصریة، محقق: عبدالحمید هنداوی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۰ جلدی).

۷۷. **الجرح و التعدیل**، رازی، عبدالرحمن بن ابی‌حاتم رازی، متوفای ۳۲۷ هجری قمری، دار الفکر، چاپ اول، بیروت، لبنان، (۹ جلدی).

۷۸. **جُنگ انجمن فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی**، انجمن فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی به کوشش محسن صادقی، نشر مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۰ شمسی، قم، ایران.

۷۹. **جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام**، شیخ محمدحسن نجفی، متوفای ۱۲۶۶ هجری قمری، المکتبة الاسلامیة، محقق: محمود قوچانی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ هجری شمسی، طهران، ایران، (۴۳ جلدی).

۸۰. **حاشیة رد المحتار علی الدر المختار**، ابن‌عابدین حنفی، محمدامین بن عمر بن عبدالعزیز دمشقی (۱۱۹۸ ـ ۱۲۵۲ هجری قمری)، دار الفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۸۱. **حدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة**، شیخ یوسف بحرانی، متوفای ۱۱۸۶ هجری قمری، منشورات جماعة المدرسین في الحوزة العلمیة في قم المقدسة، محقق: محمدتقی ایروانی، قم، ایران، (۲۵ جلدی).

۸۲. **حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء**، ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، متوفای ۴۳۰ هجری قمری، دار الفکر، ۱۴۱۶ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۰ جلدی).

۸۳. **خصائص أمیر المؤمنین** علیه‌السلام، نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی شافعی (۲۱۵ ـ ۳۰۳ هجری قمری)، مکتبة نینوی الحدیثة، محقق: محمد هادی امینی، تهران، ایران.

۸۴. **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷ شمسی، تهران، ایران.

۸۵. **دراسات في منهاج السنة لمعرفة ابن تیمیّه**، سیدعلی میلانی، معاصر، چاپخانه یاران، چاپ اول، ۱۴۱۹ هجری قمری، قم، ایران.

۸۶. **الدرر السنیة في الرد علی الوهابیة**، زینی‌دحلان، احمد بن زینی‌دحلان شافعی (۱۲۳۳ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری)، بی تا، بی جا.

۸۷. **الدرر الکامنة في أعیان المائة الثامنة**، ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن حجر کنانی عسقلانی شافعی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هـجری قمری)، بی تا، بی جا، (۴ جلدی).
۸۸. **الدر المنثور في التفسیر بالمأثور**، سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن محمد بن عثمان بن محمد بن خضر سیوطی مصری شافعی (۸۰۹ ـ ۹۱۱ هجری قمری)، ناشر محمد امین دمج، بیروت، لبنان، (۶ جلدی).
۸۹. **دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة**، حصنی دمشقی، ابوبکر بن محمد بن عبدالمؤمن (۷۵۲ ـ ۸۲۹ هجری قمری)، دار إحیاء الکتاب العربي، محقق: گروهی از علماء، چاپ دوم، ۱۴۱۸ هجری قمری، قاهره، مصر.
۹۰. **دلائل النبوّة**، بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی شافعی (۳۸۴ ـ ۴۵۸ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: عبدالرّحمٰن محمد عثمان، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۹۱. **دلائل النبوّة**، بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی شافعی (۳۸۴ ـ ۴۵۸ هجری قمری)، مکتبة الشاملة، (۸ جلدی).
۹۲. **دول الاسلام**، ذهبی سلفی، محمد بن احمد (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، دار صادر، محقق: حسن اسماعیل مروة، چاپ دوم، ۱۴۲۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).
۹۳. **الذریعة إلیٰ تصانیف الشیعة**، آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن بن علی بن محمدرضا، متوفای ۱۳۸۹ هجری قمری، بی تا، بی جا، (۲۵ جلدی).
۹۴. **ذیل تاریخ بغداد**، ابن‌نجار، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).
۹۵. **ذیل تذکرة الحفاظ**، حسینی دمشقی، ابوالمحاسن محمد بن علی متوفای ۷۶۵ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ دوم، ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۹۶. **الذیل علی طبقات الحنابلة**، ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد (۷۳۶ ـ ۷۹۵ هجری قمری)، دار المعرفة، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۹۷. **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**، زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۴۶۷ ـ ۵۳۸ هجری قمری)، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، محقق: عبدالأمير مهنا، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).

۹۸. **رفع المنارة لتخريخ أحاديث التوسل و الزيارة**، محمود سعید ممدوح، معاصر، دار الإمام النووي، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، عمان، اردن.

۹۹. **الرفع و التكميل في الجرح و التعديل**، لکنوی، محمد بن عبدالحی (۱۲۶۴ ـ ۱۳۰۴ هجری قمری)، مؤسسة قرطبة، محقق: عبدالفتاح أبوغدة.

۱۰۰. **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني**، آلوسی، شهاب‌الدین ابوالثناء سیدمحمود بن عبدالله حسینی آلوسی بغدادی شافعی وهابی (۱۲۱۷ ـ ۱۲۷۰ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: محمد احمد الامد و عمر عبدالسلام السلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳۰ جلد در ۱۵ مجلد).

۱۰۱. **روضة الشهداء**، ملاحسین واعظ کاشفی، انتشارات اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ شمسی، تهران، ایران.

۱۰۲. **زيارة القبور و الإستنجاد بالمقبور**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸ هجری قمری،

۱۰۳. **الزينة في كلمات الإسلامية العربية**، ابوحاتم احمد بن حمدان رازی، متوفای ۳۲۲ هجری قمری، محقق: عبدالله سلوم سامرائی، بی تا، بی جا.

۱۰۴. **سؤالات الآجري**، ابوداود سجستانی (۲۰۲ ـ ۲۷۵ هجری قمری، دار الاستقامة، محقق: عبدالعليم عبدالعظيم البستوي، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، مکه مکرمه، عربستان سعودی، (۲ جلدی).

۱۰۵. **سبل الهدی و الرشاد في سيرة خير العباد**، صالحی شامی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمّد بن یوسف بن علی بن یوسف، متوفای ۹۴۲ هجری قمری، دار الكتب العلمية، محقق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۲ جلدی).

۱۰۶. **السقيفة و فدك**، جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، متوفای ۳۲۳ هجری قمری، شركة الكتبي، محقق: محمدهادی امینی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۰۷. **السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب اسلامي**، محمد سعيد رمضان بوطی، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۸ هجری قمری، دمشق، سوریه.

۱۰۸. **السلفیة الوهابیة أفکارها الأساسیة وجذورها التاریخیة**، حسن بن علی سقاف اردنی شافعی، دار الإمام النووي، چاپ اول، ۱۴۲۳ هجری قمری، عمان، اردن.

۱۰۹. **السنة**، احمد بن محمد بن حنبل (۱۶۴ـ۲۴۱ هجری قمری)، دار ابن الجوزي، محقق: محمد بن سعيد بن سالم القحطاني، چاپ اول، ۱۴۳۱ هجری قمری، دمام، عربستان، (۲ جلدی).

۱۱۰. **سنن ابن ماجه**، ابن ماجه قزوینی (۲۰۷ـ۲۷۵ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: محمد فؤاد عبدالباقی، بی تا، (۲ جلدی).

۱۱۱. **سنن أبي داود**، ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث (۲۰۲ـ۲۷۵ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۱۱۲. **سنن دارقطنی**، دارقطنی شافعی، ابوالحسن علی بن عمر (۳۰۶ـ۳۸۵ هجری قمری)، عالم الکتب، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلد در ۲ مجلد).

۱۱۳. **سنن الدارمي**، دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۸۱ـ۲۵۵ هجری قمری)، دار الکتاب العربي، محقق: فواز احمد زمرلی و خالد السبع العليمي، چاپ اول، ۱۴۰۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۱۴. **السنن الکبری**، بیهقی شافعی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی (۳۸۴ـ۴۵۸ هجری قمری)، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۹ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۵ جلدی).

۱۱۵. **سنن النسائي**، نسائی شافعی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب (۲۱۵ـ۳۰۳ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: شیخ حسن محمد المسعودي، بیروت، لبنان، (۸ جلد در ۴ مجلد).

۱۱۶. **سیر أعلام النبلاء**، ذهبی سلفی، محمد بن احمد (۶۷۳ـ۷۴۸ هجری قمری)، مؤسسة الرسالة، محقق: شعيب الأرنؤوط و محمد نعيم العرقسوسي، چاپ یازدهم، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲۵ جلدی).

۱۱۷. **السیرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون**، حلبی شافعی، علی بن برهان الدین (۹۷۵ـ۱۰۴۴ هجری قمری)، ۱۴۰۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، ناشر: دار الباز للنشر و التوزیع، مکه مکرمه، عربستان، (۳ جلدی).

۱۱۸. **السيرة النبوية**، ابن‌هشام، ابومحمد عبدالملك بن هشام، متوفای ۲۱۳ یا ۲۱۸ هجری قمری، مؤسسة علوم القرآن، دمشق، بیروت و دار القبلة للثقافة الإسلامية، جده، محقق: مصطفى السقا، ابراهيم الأبياري و عبدالحفيظ شلبي، (۴ جلد در ۲ مجلد).
۱۱۹. **شذرات الذهب في أخبار من ذهب**، ابن‌عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن عماد، متوفای ۱۰۸۹ هجری قمری، دار الفكر، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).
۱۲۰. **شرح سنن النسائي**، سیوطی شافعی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۸۰۹ ـ ۹۱۱ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).
۱۲۱. **شرح العمدة في الفقه**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸ هجری قمری، مکتبة العبیکان، محقق: سعود صالح العطیشان، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، ریاض، عربستان سعودی، (۴ جلدی).
۱۲۲. **شرح المقاصد في علم الكلام**، تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر (۷۱۲ ـ ۷۹۳ هجری قمری)، دار المعارف النعمانية، چاپ اول، ۱۴۰۱ هجری قمری، پاکستان، (۲ جلدی).
۱۲۳. **شرح المواقف**، جرجانی، متوفای ۴۸۲ هجری قمری، مطبعة السعادة، چاپ اول، ۱۳۲۵ هجری قمری، مصر، (۸ جلدی).
۱۲۴. **شرح نهج البلاغة**، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، ابوحامد عبدالحمید بن هبة‌الله (۵۸۶ ـ ۶۵۶ هجری قمری)، دار إحياء الكتب العربية، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هجری قمری، (۲۰ جلدی).
۱۲۵. **شُعب الإيمان**، بیهقی شافعی، ابوبکر احمد بن حسین (۳۸۴ـ۴۵۸ هجری قمری)، دار الكتب العلمية، محقق: ابوهاجر محمد السعيد بن بسیونی زغلول، چاپ اول، ۱۴۲۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۹ جلدی).
۱۲۶. **شفاء السقام في زيارة خير الأنام عليه أفضل الصلاة و السلام**، سُبکی اشعری شافعی، تقی‌الدین علی بن عبدالکافی (۶۸۳ ـ ۷۵۶ هجری قمری)، محقق: سیدمحمدرضا حسینی جلالی، چاپ چهارم، ۱۴۱۹ هجری قمری.
۱۲۷. **شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت**، حاکم حسکانی، ابوالقاسم عبیدالله بن احمد، متوفای بعد ۴۷۰ هجری قمری، محقق: محمدباقر محمودی،

مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـجری قمری، تهران، ایران، (۳ جلدی).

۱۲۸. **شواهد الحق في الإستغاثة بسيّد الخلق**»، نبهانی شافعی، یوسف بن اسماعیل (۱۲۶۵ ـ ۱۳۵۰ هجری قمری)، بی تا، بی جا.

۱۲۹. **الشهادة بالولاية في الأذان**، سیدعلی حسینی میلانی، مرکز الأبحاث العقائدیة، چاپ اول، ۱۴۲۱ هجری قمری، قم، ایران.

۱۳۰. **الصارم المنكي في الرد على السبكي**، ابن‌عبدالهادی مقدسی حنبلی، محمد بن احمد، متوفای ۷۴۴ هجری قمری، مؤسسة الرو، محقق و معلق: ابوعبدالرحمن سلفی و عقیل بن محمد یمانی، ۱۴۲۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۳۱. **الصحوة الاسلامية و هموم الوطن العربي و الأسلامي**، یوسف قرضاوی، دار الشرق، چاپ هفتم، ۱۴۱۸ هجری قمری، قاهره، مصر.

۱۳۲. **صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان**، ابن حبان شافعی، ابو حاتم محمد بن حبان (۲۷۰ ـ ۳۵۴ هجری قمری)، مؤسسه الرسالة، محقق: شعیب الأرنؤوط، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۱۴ هجری قمری، (۱۶ جلدی).

۱۳۳. **صحيح ابن خزيمة**، ابن خزیمه، ابوبکر محمد بن اسحاق نیشابوری (۲۲۳ ـ ۳۱۱ هجری قمری)، المکتب الإسلامي، محقق: دکتر محمد مصطفی الأعظمي، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هجری قمری.

۱۳۴. **صحيح شرح العقيدة الطحاوية**، حسن بن علی سقاف، دار الإمام النووي، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، عمان، اردن.

۱۳۵. **الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم**، عاملی، علی بن یونس، متوفای ۸۷۷ هـجری قمری، ناشر: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، محقق: محمدباقر بهبودی، چاپ اول، ۱۳۸۴ هجری قمری، (۳ جلد در ۱ مجلد).

۱۳۶. **الصراع بين الإسلام و الوثنية قصيمی**، عبدالله بن علی، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هجری قمری، بی جا، (۲ جلدی).

۱۳۷. **صفة الصفوة**، ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۰۸ـ۵۹۷ هجری قمری)، دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۳۸. **الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية**، سليمان بن عبدالوهاب، متوفاى ۱۲۱۰ هجرى قمرى، المجمع العالمي للمبلغين، چاپ دوم، ۱۴۳۲ هجرى قمرى.

۱۳۹. **ضحى الإسلام**، احمد امين مصرى (۱۲۹۵ ـ ۱۳۷۳ هجرى قمرى)، المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۷ هجرى قمرى، بيروت، لبنان، (۳ جلد در ۱ مجلد).

۱۴۰. **الضعفاء الكبير**، عقيلى، ابوجعفر محمد بن عمرو بن موسى، متوفاى ۳۲۲ هجرى قمرى، دار الكتب العلمية، محقق: دكتر عبدالمعطى امين قلعجى، چاپ اول، ۱۴۰۴ هجرى قمرى، بيروت، لبنان، (۴ جلدى).

۱۴۱. **طبقات الحنابلة**، محمد بن ابى يعلى (۴۵۱ ـ ۵۲۶ هجرى قمرى)، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (۲ جلدى).

۱۴۲. **طبقات الشافعية**، ابن قاضى شهبة، ابوبكر احمد بن محمد (۷۷۹ ـ ۸۵۱ هجرى قمرى)، عالم الكتب، محقق: دكتر عبدالله انيس الطباع، چاپ اول، ۱۴۰۷ هجرى قمرى، بيروت، لبنان، (۴ جلد در ۲ مجلد).

۱۴۳. **طبقات الشافعية الكبرى**، سُبكى، ابونصر عبدالوهاب بن على بن عبدالكافى (۷۲۷ ـ ۷۷۱ هجرى قمرى)، دار إحياء الكتب العربية، محقق: محمود محمد الطناحى و عبدالفتاح محمد، بيروت، لبنان، (۱۰ جلدى).

۱۴۴. **الطبقات الكبرى**، ابن سعد واقدى، ابوعبدالله محمد بن سعد بن منيع بصرى زهرى (۱۶۸ ـ ۲۳۰ هجرى قمرى)، دار صادر، بيروت، (۹ جلدى).

۱۴۵. **الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف**، ابن طاووس، على بن موسى، متوفاى ۶۶۴ هجرى قمرى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، محقق: السيد على عاشور، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجرى قمرى، بيروت، لبنان، (۲ جلدى).

۱۴۶. **العبر في خبر من غبر**، ذهبى سلفى، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن احمد (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجرى قمرى)، دار الكتب العلمية، محقق: ابوهاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول، بيروت، لبنان، (۴ جلدى).

۱۴۷. العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيّام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الأكبر **معروف به تاريخ ابن خلدون**، عبدالرحمن بن خلدون مغربى، متوفاى ۸۰۸ هجرى قمرى، دار إحياء التراث العربي، چاپ چهارم، بيروت، لبنان، (۸ جلدى).

۱۴۸. **العقائد السلفية بأدلتها النقلية و العقلية**، احمد بن حجر آل بوطامی بِنَعلی، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، دوحه، قطر، (۲ جلدی).

۱۴۹. **العقد الفريد**، ابن عبد ربه اندلسی، ابوعمر احمد بن محمد (۲۴۶ـ۳۲۸ هجری قمری)، دار الکتاب العربي، چاپ سوم، ۱۳۸۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۷ جلدی).

۱۵۰. **العقيدة السلفية و الرد على المنحرفين عنها**، طیب بن عمر بن حسین جکینی، دار ابن حزم و المکتب الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۵۱. **علل الشرائع**، شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری، منشورات مکتبة الداوری، قم، ایران، (۲ جلد در ۱ مجلد).

۱۵۲. **عمدة الأخبار في مدينة المختار**، احمد بن عبدالحمید عباسی (قرن دهم)، المکتبة العلمية، مدینه منوره، عربستان.

۱۵۳. **عمدة القاري شرح صحيح البخاري**، عینی حنفی، بدرالدین ابومحمد بن احمد بن موسی (۷۶۲ـ۸۵۵ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان، (۲۵ جلدی).

۱۵۴. **عنوان المجد في تاريخ نجد**، عثمان بن بشر نجدی حنبلی، مکتبة الثقافة الدينية، ۱۴۳۰ هجری قمری، قاهره، مصر، (۲ جلدی).

۱۵۵. **عنوان المجد في تاريخ نجد**، عثمان بن بشر نجدی حنبلی، دار الحبیب، مصحح: محمد بن ناصر شثری، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجری قمری، ریاض، عربستان.

۱۵۶. **عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية**، ابن ابی جمهور احسائی، متوفای حدود ۸۸۰ هجری قمری، مطبعة سیدالشهداء، محقق: حاج آقا مجتبی عراقی، چاپ اول، ۱۴۰۳ هجری قمری، قم، ایران، (۴ جلدی).

۱۵۷. **عون المعبود شرح سنن أبي داود**، عظیم آبادی، ابوعبدالرحمن محمد اشرف بن امیر، متوفای ۱۳۲۹ هجری قمری، دار الکتب العلمية، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۶ جلد در ۹ مجلد).

۱۵۸. **عيون أخبار الرضا**، شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری، کتاب فروشی طوس، چاپ دوم، شهریور ۱۳۶۳ هجری شمسی، قم، ایران، (۲ جلد در ۱ مجلد).

۱۵۹. **الغدير في الكتاب و السنة و الأدب**، علامه امینی، عبدالحسین احمد، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، قم، ایران، (۱۲ جلدی).

۱۶۰. **فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء**، جمع و ترتیب احمد بن عبدالرزاق الدویش، طبع و نشر رئاسة ادارة البحوث العلمية و الإفتاء، چاپ اول، ۱۴۲۳ هجری قمری، ریاض، عربستان.

۱۶۱. **فتاوی السبكي**، سبکی شافعی، تقی‌الدین علی بن عبدالکافی (۶۸۳ ـ ۷۵۶ هجری قمری)، دار المعرفة، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۶۲. **فتح الباري بشرح صحيح البخاري**، ابن حجر عسقلانی شافعی، ابوالفضل احمد بن علی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هجری قمری)، دار الريان للتراث، چاپ اول، ۱۴۰۷ هجری قمری، قاهره، (۱۳ جلدی).

۱۶۳. **فتح العزيز**، عبدالکریم یافعی، متوفای ۶۲۳ هجری قمری، دار الفكر، بیروت، لبنان، (۱۲ جلدی).

۱۶۴. **فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي**، غماری، احمد بن محمد بن الصديق (۱۳۲۰ ـ ۱۳۸۰ هجری قمری)، دليل ما، محقق: عمار عبدالامير الفهداوي، چاپ اول، ۱۴۲۸ هجری قمری، قم، ایران.

۱۶۵. **الفتن**، نعیم بن حماد مروزی، متوفای ۲۲۹ هجری قمری، انتشارات المكتبة الحيدرية، محقق: ايمن محمد محمد عرفة، چاپ اول، ۱۴۲۴ هجری قمری، ایران.

۱۶۶. **فتنة الوهابية**، زینی دحلان، احمد بن زینی دحلان شافعی (۱۲۳۳ـ۱۳۰۴ هجری قمری)، ناشر: المكتبة الحقيقة، چاپ اول، استانبول، ترکیه.

۱۶۷. **فتوح الشام**، واقدی، محمد بن عمر، متوفای ۲۰۷ هجری قمری، دار الجيل، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۶۸. **الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل و الكرامات و الخوارق**، جمیل صدقی زهاوی (۱۲۷۹ ـ ۱۳۵۴ هجری قمری)، مکتبة اشيق، ۱۹۸۴ میلادی، استانبول، ترکیه.

۱۶۹. **فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم** علیهم‌السلام، جوینی شافعی، ابراهیم بن محمد (۶۴۴ ـ ۷۳۰ هجری قمری)، دار الجوادین، محقق: سید

عبدالمحسن عبدالله السراوي و شیخ محمد صادق تاج، چاپ اول، ۱۴۲۹ هجری قمری، سوریه، (۲ جلد در ۱ مجلد).

۱۷۰. **فرهنگ فارسی**، دکتر محمد معین، معاصر، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۷ شمسی، تهران، ایران، (۶ جلدی).

۱۷۱. **الفصل في الملل و الأهواء و النحل**، ابن‌حزم اندلسی ظاهری، علی بن احمد (۳۸۴ـ۴۵۶ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: دکتر یوسف البقاعي، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۱۷۲. **فصول من تاريخ العربية السعودية**، یکسی فاسیلیف، دار الفضا، ۱۹۸۸ میلادی، چاپ اول.

۱۷۳. **الفصول المهمة في تأليف الأمّة**، سید شرف‌الدین، متوفای ۱۳۷۷ هجری قمری، ناشر: قسم الإعلام الخارجي لمؤسسة البعثة، چاپ اول، تهران، ایران.

۱۷۴. **الفصول المهمة في معرفة الائمّة**، ابن‌صباغ مالکی، علی بن محمد بن احمد (۷۸۴ـ۸۵۵ هجری قمری)، دار الحديث، محقق: سامي الغريري، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجری قمری، قم، ایران، (۲ جلدی).

۱۷۵. **فضائل الصحابة**، احمد بن حنبل (۱۶۴ ـ ۲۴۱ هجری قمری)، دار ابن‌الجوزی، چاپ چهارم، ۱۴۳۰ هجری قمری، دمام، عربستان، (۲ جلدی).

۱۷۶. **فضل الصلاة على النّبيّ ﷺ**، جهضمی مالکی، اسماعیل بن اسحاق (۱۹۹ ـ ۲۸۲ هجری قمری)، المكتب الإسلامي، محقق: محمد ناصرالدین الالبانی، چاپ دوم، ۱۳۹۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۷۷. **فوات الوفيات**، ابن‌شاکر کتبی، محمد بن شاکر، متوفای ۷۶۴ هجری قمری، دار الكتب العلمية، محقق: شیخ علی معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، چاپ اول، ۱۴۲۱ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۷۸. **فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير**، مناوی، محمد عبدالرؤوف، متوفای ۱۰۳۱ هجری قمری، محقق: احمد عبدالسلام، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۶ جلدی).

۱۷۹. **قاموس الرجال**، علامه شوشتری، محمدتقی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هجری قمری، قم، ایران، (۱۲ جلدی).

۱۸۰. **قراءة في كتب العقائد**، حسن بن فرحان مالکی، مرکز الدراسات التاریخیة، عمان، اردن.
۱۸۱. **الكافي**، کلینی، محمد بن یعقوب، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتب الإسلامیة، محقق: علی‌اکبر غفاری، ۱۳۹۱ هجری قمری، تهران، ایران، (۸ جلدی).
۱۸۲. **الكامل في اللغة و الأدب**، مبرد، محمد بن یزید، دار الفکر العربي، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قاهره، مصر.
۱۸۳. **الكامل في التاريخ**، ابن‌اثیر جزری شافعی، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (۵۵۵ـ ۶۳۰ هجری قمری)، دار إحیاء التراث العربي، محقق: علی شیری، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ هجری قمری، (۷ جلدی).
۱۸۴. **الكامل في ضعفاء الرجال**، ابن‌عدی جرجانی، ابواحمد عبدالله بن عدی (۲۷۷ ـ ۳۶۵ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: سهیل زکار و یحیی مختار غزّاوی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).
۱۸۵. **كتاب الفقه على المذاهب الأربعة**، عبدالرحمن الجزیري، دار إحیاء التراث العربي، چاپ سوم، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).
۱۸۶. **الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة**، ذهبی سلفی، محمد بن احمد (۶۷۳ـ۷۴۸ هجری قمری)، دار الکتب الحدیثة، چاپ اول، ۱۳۹۲ هجری قمری، قاهره، مصر، (۳ جلدی).
۱۸۷. **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل**، زمخشری حنفی، محمود بن عمر (۴۶۷ ـ ۵۳۸ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، مصحح: محمد عبدالسلام شاهین، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).
۱۸۸. **كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب**، سیدمحسن امین حسینی عاملی، کتابخانه بزرگ اسلامی با همکاری انتشارات غدیر، چاپ سوم، تهران، ایران.
۱۸۹. **كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب**، سیدمحسن امین حسینی عاملی، المجمع العالمي لأهل البیت ﷺ، چاپ اول، ۱۴۳۲ هجری قمری، قم، ایران.
۱۹۰. **كشف الشبهات**، محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ ـ ۱۲۰۶ هجری قمری)، وزارة الشؤون الإسلامیة و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، عربستان سعودی.

۱۹۱. **کشف الظنون عن أسامي الکتب و الفنون**، حاجی خلیفه حنفی، مصطفی بن عبدالله (۱۰۱۷ ـ ۱۰۶۷ هجری قمری)، دار الفکر، ۱۴۰۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).

۱۹۲. **الکفایة في علم الروایة**، خطیب بغدادی شافعی، احمد بن علی (۳۹۲ ـ ۴۶۳ هجری قمری)، دار الکتب الحدیثة، چاپ دوم، قاهره، مصر.

۱۹۳. **کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال**، متقی هندی، علاءالدین علی متقی بن حسام‌الدین هندی برهان‌فوری (۸۸۸ ـ ۹۷۵ هجری قمری)، مؤسسه الرسالة، محقق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوة السقا، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۸ جلدی).

۱۹۴. **الکنیٰ و الألقاب**، شیخ عباس قمی، متوفای ۱۳۵۹ هجری قمری، مکتبة الصدر، چاپ پنجم، ۱۴۰۹ هجری قمری، تهران، ایران، (۳ جلدی).

۱۹۵. **الکواکب السائرة بأعیان المائة العاشرة**، غَزّی، محمد بن محمد، متوفای ۱۰۶۱ هجری قمری، دار الکتب العلیمة، محقق: خلیل المنصور، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلد در ۲ مجلد).

۱۹۶. **گرایش‌های موجود در مذهب حنفی**، سیدمهدی علیزاده موسوی،

۱۹۷. **اللباب في تهذیب الأنساب**، ابن‌اثیر جزری شافعی، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (۵۵۵ ـ ۶۳۰ هجری قمری)، دار صادر، محقق: احسان عباس، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۱۹۸. **لسان العرب**، ابن‌منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم (۶۳۰ ـ ۷۱۱ هجری قمری)، دار الفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۵ جلدی).

۱۹۹. **لسان المیزان**، ابن‌حجر عسقلانی شافعی، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی (۷۷۳ ـ ۸۵۲ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، (۷ جلدی).

۲۰۰. **لمع الشهاب في سیرة محمد بن عبدالوهاب**، حسن بن جمال بن احمد ریکی، دارة الملك عبدالعزیز، تحقیق و تصحیح: عبدالله صالح عثیمین، چاپ اول، ۱۴۲۶ هجری قمری.

۲۰۱. **لؤلؤ الصدف في تاریخ النجف**، آقا سید عبدالله اصفهانی، چاپخانه مهربان.

۲۰۲. **ماضي النجف و حاضرها**، جعفر شیخ باقر آل محبوبة، مطبعة العرفان، ۱۳۵۳ هجری قمری، صیدا، لبنان.

۲۰۳. **المبسوط**، سرخسی حنفی، متوفای ۴۸۳ هجری قمری، دار المعرفة، ۱۴۰۶ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳۰ جلد در ۱۵ مجلد).

۲۰۴. **المجروحین**، ابن حبان شافعی، ابوحاتم محمد بن حبان، متوفای ۳۵۴ هجری قمری، دار المعرفة، محقق: محمود ابراهیم زاید، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلد در ۱ مجلد).

۲۰۵. **مجمع البحرین**، طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ هجری قمری)، المکتبة المرتضویة، محقق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ شمسی، تهران، ایران، (۶ جلد در ۳ مجلد).

۲۰۶. **مجمع البیان في تفسیر القرآن**، طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، از اعلام قرن ششم، مؤسسة الأعلمي، چاپ دوم، ۱۴۲۵ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۱ جلد در ۶ مجلد).

۲۰۷. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، هیثمی شافعی، ابوالحسن علی بن ابی‌بکر (۷۳۵-۸۰۷ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ هجری قمری، (۱۰ جلدی).

۲۰۸. **المجموع**، نووی شافعی، محیی‌الدین ابوزکریا یحیی بن شرف (۶۳۱-۶۷۶ هجری قمری)، دار الفکر، بیروت، لبنان، (۲۰ جلدی).

۲۰۹. **مجموع فتاوی و رسائل بن عثیمین**، محمد بن صالح معروف به بن عثیمین، المکتبة الشاملة، (۲۰ جلدی).

۲۱۰. **مجموع فتاوی و مقالات متنوعة**، بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله بن عبدالرحمن، دار أصداء المجتمع، محقق: محمد بن سعد الشویعر، چاپ سوم، ۱۴۲۸ هجری قمری، ریاض، عربستان، (۳۰ جلدی).

۲۱۱. **مجموعة رسائل ابن‌عابدین**، محمد امین افندی، عالم الکتب، بی تا، بی جا.

۲۱۲. **مجموعة الفتاوی**، ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، متوفای ۷۲۸ هجری قمری، محقق: عامر جزار و انور باز، موسسه دار الوفا، چاپ دوم، ۱۴۲۱ هجری قمری، (۳۷ جلد در ۲۰ مجلد).

۲۱۳. **المحاسن و المساوئ**، بیهقی، ابراهیم بن محمد، دار صادر، ۱۳۹۰ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۱۴. **محاضرات الأدباء**، راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل، متوفای ۵۰۲ هجری قمری، (۲ جلدی).

۲۱۵. **المحلّیٰ**، ابن‌حزم، ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری اندلسی قرطبی (۳۸۴ ـ ۴۵۶ هجری قمری)، دار الآفاق الجدیدة، تحقیق لجنة احیاء التراث العربي، بیروت، لبنان، (۱۱ جلدی).

۲۱۶. **مرآة الجنان و عبرة الیقظان في معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان**، یافعی، ابومحمد عبدالله بن اسعد، متوفای ۷۶۸ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۲۱۷. **مروج الذهب و معادن الجوهر**، مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین هذلی بغدادی شافعی، متوفای ۳۴۶ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: دکتر مفید محمد قمیحه، چاپ اول، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۲۱۸. **مستدرکات علم رجال الحدیث**، نمازی شاهرودی، علی بن محمد (۱۳۳۱ ـ۱۴۰۵ هجری قمری)، شفق، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران، ایران، (۸ جلدی).

۲۱۹. **المستدرك علی الصحیحین**، حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله (۳۲۱ ـ ۴۰۵ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).

۲۲۰. **المستصفی في علم الأصول**، غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، متوفای ۵۰۵ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق و مصحح: محمد عبدالسلام عبدالشافی، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۲۱. **المستفاد من ذیل تاریخ بغداد**، ابن دمیاطی (۷۰۰ ـ ۷۴۹ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

۲۲۲. **المسند**، احمد بن محمد بن حنبل (۱۶۴ ـ ۲۴۱ هجری قمری)، دار صادر، بیروت، (۶ جلدی).

۲۲۳. **مسند ابی‌یعلی**، ابویعلی احمد بن علی بن مثنی (۲۱۰ ـ ۳۰۷ هجری قمری)، محقق: حسین سلیم اسد، دار المأمون للتراث، (۱۳ جلدی).

۲۲۴. **مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان**، میرزا ابوطالب اصفهانی، مصحح: حسین خدیو جم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ شمسی، تهران، ایران.

۲۲۵. **المصنّف**، عبدالرزاق صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام (۱۲۶ ـ ۲۱۱ هجری قمری)، مجلس العلمي، محقق: حبیب‌الرحمن اعظمی، (۱۲ جلدی).
۲۲۶. **المصنّف في الأحاديث و الآثار**، ابن‌ابی‌شیبه، عبدالله بن محمد، متوفای ۲۳۵ هجری قمری، دار الفكر، محقق: سعید محمد اللحام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).
۲۲۷. **معجم الأدباء**، یاقوت حموی (۱۱۷۹ ـ ۱۲۲۹ هجری قمری) دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۳۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۰ جلدی).
۲۲۸. **المعجم الأوسط**، طبرانی حنبلی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد (۲۶۰ ـ ۳۶۰ هجری قمری)، دار الكتب العلمية، محقق: محمدحسن محمدحسن اسماعیل شافعی، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۷ جلدی).
۲۲۹. **معجم البلدان**، حموی، یاقوت بن عبدالله، متوفای ۶۲۶ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، ۱۳۹۹ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلدی).
۲۳۰. **معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة**، خوئی، سید ابوالقاسم، منشورات مدينة العلم، قم، ایران، (۲۳ جلدی).
۲۳۱. **معجم شيوخ الذهبي**، ذهبی سلفی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان، (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، دار الكتب العلمية، محقق: د. روحية عبدالرّحمٰن السويفي، چاپ اول، ۱۴۱۰ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۲۳۲. **المعجم الكبير**، طبرانی حنبلی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد (۲۶۰ ـ ۳۶۰ هجری قمری)، دار إحياء التراث العربي، محقق: حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ دوم، (۲۵ جلدی).
۲۳۳. **معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع**، بکری اندلسی، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز، متوفای ۴۸۷ هجری قمری، دار الكتب العلمية، محقق: دکتر جمال طلبه، چاپ اول، ۱۴۱۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۵ جلد در ۳ مجلد).
۲۳۴. **معجم محدثي الذهبي**، ذهبی سلفی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان، (۶۷۳ ـ ۷۴۸ هجری قمری)، دار الكتب العلمية، محقق: د. روحية عبدالرّحمٰن السويفي، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۳۵. **المعجم المختص بالمحدثین**، ذهبی سلفی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان، (۶۷۳ـ۷۴۸ هجری قمری)، مکتبة الصدیق، محقق: دکتر محمد الحبیب الهیلة، چاپ اول، ۱۴۰۸ هجری قمری، طائف، عربستان سعودی.

۲۳۶. **معجم المطبوعات العربیة**، یوسف الیان سرکیس، متوفای ۱۳۵۱ هجری قمری، منشورات مکتبة آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ هجری قمری، قم، ایران، (۲ جلدی).

۲۳۷. **معجم المطبوعات النجفیة**، محمدهادی امینی، معاصر، مطبعة الآداب، چاپ اول، ۱۳۸۵ هجری قمری، نجف اشرف، عراق.

۲۳۸. **معجم المؤلفین تراجم مصنفي الكتب العربية**، عمر رضاکحاله، معاصر، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، لبنان، (۱۳ جلدی).

۲۳۹. **معرفة السنن و الآثار**، بیهقی شافعی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی (۳۸۴ـ۴۵۸ هجری قمری)، دار الکتب العلمیة، محقق: سید کسروی حسن، بیروت، لبنان، (۷ جلدی).

۲۴۰. **المغازي**، واقدی، محمد بن عمر، متوفای ۲۰۷ هجری قمری، عالم الکتب، محقق: دکتر مارسدن جونس، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۲۴۱. **المغني**، ابن قدامة، عبدالله بن احمد، متوفای ۶۲۰ هجری قمری، عالم الکتب، بیروت، لبنان، (۸ جلدی).

۲۴۲. **المغني في معرفة رجال الصحيحين**، صفوت عبدالفتاح محمود، دار الجیل و دار عمار، چاپ اول، ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۴۳. **مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج**، شربینی شافعی، محمد بن احمد، متوفای ۹۷۷ هجری قمری، دار احیاء التراث العربي، ۱۳۷۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلدی).

۲۴۴. **مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة**، سید محمد جواد حسینی عاملی، متوفای حدود ۱۲۲۶ هجری قمری، مؤسسه آل البیت ﷺ، قم، ایران، (۱۰ جلدی)

۲۴۵. **مقاتل الطالبيّين**، ابوالفرج اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد مروانی اموی (۲۸۴ ـ ۳۵۶ هجری قمری)، ناشر منشورات الرضی ـ زاهدی، چاپ امیر قم، محقق: کاظم المظفر، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هجری قمری.

۲۴۶. **مقالات الإسلاميين**، ابوالحسن على بن اسماعيل اشعرى، متوفاى ۳۳۰ هجرى قمرى، مكتبة النهضة المصرية، مصحح: محمد محىالدين عبدالحميد، ۱۳۶۹ هجرى قمرى، قاهره، مصر.

۲۴۷. **ملحقات إحقاق الحق (به همراه احقاق الحق)**، مرعشى نجفى، چاپ حافظ، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجرى قمرى، قم، ايران، (۳۶ جلدى).

۲۴۸. **الملل و النحل**، شهرستانى اشعرى شافعى، محمد بن عبدالكريم (۴۷۹ ـ ۵۴۸ هجرى قمرى)، منشورات الشريف الرضي، محقق: محمد بن فتحالله بدران، چاپ سوم، ۱۳۶۴ شمسى، قم، ايران.

۲۴۹. **من أخبار الحجاز و نجد في تاريخ الجبرتي**، محمد اديب غالب، دار اليمامة، ۱۹۷۵ ميلادى، رياض، عربستان.

۲۵۰. **مناقب آل أبيطالب**، ابنشهرآشوب، مشيرالدين ابوعبدالله و ابوجعفر محمد بن على بن شهرآشوب بن ابىنصر بن ابىحبيشى (حبيش) مازندرانى، متوفاى ۵۸۸ هجرى قمرى، مؤسسه انتشارات علامه، قم، (۴ جلدى).

۲۵۱. **مناقب الإمام أميرالمؤمنين**، محمد بن سليمان كوفى، متوفاى حدود ۳۰۰ هجرى قمرى، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، محقق: محمد باقر محمودى، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجرى قمرى، قم، ايران، (۲ جلدى).

۲۵۲. **مناقب علي بن أبيطالب و ما نزل من القرآن في علي ۷**، ابنمردويه اصفهانى، احمد بن موسى، متوفاى ۴۱۰ هجرى قمرى، دار الحديث، محقق: عبدالرزاق محمدحسين حرزالدين، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجرى قمرى، قم، ايران.

۲۵۳. **المنتظم في تواريخ الملوك و الأمم**، ابنجوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، متوفاى ۵۹۷ هجرى قمرى، دار الفكر، محقق: دكتر سهيل زكار، ۱۴۱۵ هجرى قمرى، بيروت، لبنان، (۱۰ جلدى).

۲۵۴. **منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية**، ابن تيميّه، ابوالعباس تقىالدين احمد بن عبدالحليم، متوفاى ۷۲۸ هجرى قمرى، محقق: دكتر محمد رشاد سالم، موسسه الريان، بيروت، لبنان، ۱۴۲۴ هجرى قمرى، (۴ جلدى).

۲۵۵. **المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج**، نووی شافعی، محیی‌الدین ابوزکریا یحیی بن شرف (۶۳۱ ـ ۶۷۶ هجری قمری)، المکتبة العصرية، ۱۴۲۸ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۷ جلدی).

۲۵۶. **المواسم و المراسم**، سیدجعفر مرتضی عاملی، معاصر، بی تا، بی جا.

۲۵۷. **المواقف**، قاضی عضدالدین ایجی، عبدالرحمن بن احمد، متوفای ۷۵۶ هجری قمری، دار الجیل، محقق: عبدالرحمن عمیرة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۲۵۸. **المواهب اللدنية بالمنح المحمدية في السيرة النبوية**، قسطلانی، احمد بن محمد، متوفای ۹۲۳ هجری قمری، دار الکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۲۵۹. **موسوعة العتبات المقدسة**، جعفر الخليلي، مؤسسة الأعلمي، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۲ جلدی).

۲۶۰. **الموضوعات**، ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ـ۵۹۷ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۳ جلدی).

۲۶۱. **ميزان الإعتدال في نقد الرجال**، ذهبی سلفی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد (۶۷۳ ـ۷۴۸ هجری قمری)، دار الفکر، محقق: علی محمد البجاوي، (۴ جلدی).

۲۶۲. **النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة**، ابن تغری اتابکی حنفی، یوسف بن تغری (۸۱۳ـ ۸۷۴ هجری قمری)، محقق: محمدحسین شمس‌الدین، دار الکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۱۶ جلدی).

۲۶۳. **نزهة الغري في تاريخ النجف الغري السري**، محمد بن عبود کوفی، متوفای حدود ۱۳۳۹ هجری قمری، مطبعة الغري، ۱۳۷۱ هجری قمری، نجف، عراق.

۲۶۴. **نصب الراية تخريج أحاديث الهداية**، زیلعی (متوفای ۷۶۲ هجری قمری)، دار الحدیث، محقق: أیمن صالح شعبان، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، قاهره، مصر، (۶ جلدی).

۲۶۵. **النظم الإسلامية**، صبحی صالح، دار العلم للملایین، چاپ ششم، ۱۹۸۲ میلادی، بیروت، لبنان.

۲۶۶. **نقد الشیخ محمدعبدالوهاب من الداخل**، عصام العماد، معاصر، منشورات اجتهاد، چاپ اول، ۱۴۲۹ هجری قمری، قم، ایران.
۲۶۷. **النهاية في غريب الحديث**، ابن اثیر جزری، ابوالسعادات مبارك بن محمد (۵۴۴ـ۶۰۶ هجری قمری)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، محقق: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ شمسی، قم، ایران، (۵ جلدی).
۲۶۸. **نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح منتقى الأخبار**، شوکانی، محمد بن علی بن محمد، متوفای ۱۲۵۵ هجری قمری، دار الجیل، ۱۹۷۳ میلادی، بیروت، لبنان، (۹ جلدی).
۲۶۹. **الوافي بالوفيات**، صفدی شافعی، صلاح‌الدین ابوالصفاء خلیل بن ایبك (۶۹۶ـ۷۶۴ هجری قمری)، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هجری قمری، (۲۲ جلدی).
۲۷۰. **وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی**، سمهودی شافعی، نورالدین علی بن احمد، متوفای ۹۱۱ هجری قمری، دار إحياء التراث العربي، محقق: محمد محی‌الدين عبدالحميد، بيروت، لبنان، (۴ جلد در ۲ مجلد).
۲۷۱. **وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی**، سمهودی شافعی، نورالدین علی بن احمد، متوفای ۹۱۱ هجری قمری، مؤسسة التاريخ العربي، چاپ اول، ۱۴۳۰ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۴ جلد در ۲ مجلد).
۲۷۲. **وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان**، ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد (۶۰۸ـ۶۸۱ هجری قمری)، دار صادر، محقق: دکتر احسان عباس، ۱۳۹۸ هجری قمری، (۸ جلدی).
۲۷۳. **وهابیان**، علی اصغر فقیهی، کتاب فروشی صبا، ۱۳۵۲ شمسی، تهران، ایران.
۲۷۴. **وهابیت از منظر عقل و شرع**، حسینی قزوینی، مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی‌عصر (عج)، چاپ سوم، خرداد ۱۳۸۷ شمسی، قم، ایران.
۲۷۵. **هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون**، اسماعیل پاشا بغدادی، متوفای ۱۳۳۹ هجری قمری، دار الفکر، ۱۴۰۲ هجری قمری، بیروت، لبنان، (۲ جلدی).
۲۷۶. **هذه هي الوهابية**، محمدجواد مغنیه (۱۳۲۲ـ۱۴۰۰ هجری قمری).
۲۷۷. **ينابيع المودة لذوي القربى**، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (۱۲۲۰ـ۱۲۹۴ هجری قمری)، دار الأسوة، محقق: سیدعلی جمال أشرف الحسيني، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هجری قمری، قم، ایران، (۴ جلدی).